
دانشنامه کوچک ایران

پیشگفتار

بعضی ملل آسیایی هستند که کشورشان به علت افزایش جمعیت یا نداشتن منابع کشاورزی و معدنی کافی در طول تاریخ، یادست کم در طی قرون اخیر، همواره مهاجرخیز و "صادرکننده مهاجران" به شکل گروه های انبوه بوده اند. مردم هند، به سرزمین های غرب و شرق خویش، از افغانستان گرفته تا سراسر قاره آفریقا، و تمام کشورهای آسیای جنوب شرقی، مهاجر فرستاده اند. تمام کشورهای عرب حوالی خلیج فارس و عربستان سعودی و کشورهای نفت خیز آفریقای شمالی پر از کارگران پاکستانی است که، به سودای یافتن درآمدی مختصر که بتوان با آن شکم کودکان متعدد را سیر کرد، به زندگی در غربت تن در داده اند. کشورهای چین، فیلیپین، ویتنام، کامبوج و تایلند و کره نیز همین حال را دارند. درحقیقت عواملی بومی و ریشه دار در این کشورها موجب ایجاد موجی دائم از مهاجران می شود.

این گونه اقوام (و نیز قوم یهود به عللی کاملاً متفاوت) سابقه طولانی و گاه یکی دوهزار ساله در مهاجرت دارند و به علت این سابقه راه و رسم پاگرفتن در کشور میزبان و "جا افتادن" در آن را نیک می دانند. در بسیاری از شهرهای ایالات متحد آمریکا یک محله و گاهی یک "شهر چینیان" هست که گویا بزرگترین و پرسابقه ترین آنها "شهر چین" در سانفرانسیسکو باشد.

اما کشور ما در طول تاریخ کمتر سابقه مهاجرت های دسته جمعی داشته است و عواملی مانند انفجار جمعیت (که امروز درد تازه ای بر دردهای جامعه ایرانی افزوده) و کمبود منابع معدنی یا کشاورزی موجب آن نمی شده است که جماعتی ترک وطن خود گویند و در غربت سکنی گزینند. از همین روی، مهاجرت های دسته جمعی انگشت شمار است و شگفتا که تمام آنها موجبی دینی یا مذهبی داشته است. پس از افتادن ایران به دست جنگجویان مسلمان و سقوط شاهنشاهی ایران در سال 653 میلادی، گروهی از زرتشتیان از قبول اسلام امتناع ورزیدند و از سرزمین پدران خود مهاجرت کردند. اطلاعاتی که از آنان در دوران میان سال 652 و سال 785 میلادی، که سال ورود شان به هند است، در دست داریم بسیار مختصر و براساس قصه ای است به نام قصه سنجان (1600م) و قصه زرتشتیان هندوستان (اواخر قرن هجدهم). برطبق این مدارک نخستین دسته زرتشتیان از خراسان به جنوب ایران رفتند و در سال 751م به جزیره هرمز رسیدند و از آن جا به دیو درکنار خلیج گمبی و سپس در سال 766 به طرف جنوب به ساحل کاتهپاوار رفتند و پس از 19 سال اقامت در آن جا سفر خود را به سوی جنوب ادامه دادند

و در سال 785 به سنجان رسیدند و آتش مقدّس را در آن جا مستقر کردند. در سنجان گروه های دیگری از آوارگان زرتشتی به ایشان پیوستند و جامعه پُرونقی تشکیل شد.

مهاجرت بزرگ دوّم در عصر صفویان و در دوران استقرار و رسمیت یافتن تشیع در ایران روی داد. این مهاجرت بسیار وسیع و پُردامنه بود و بیشتر مهاجران از طبقات ممتاز اجتماع، شاعران، هنرمندان از گروه های مختلف، دولتمردان و سیاست مداران، سرداران و سپاهیان و خلاصه کسانی بودند که شایستگی های ایشان در کشور میزبان (هند) و در دربار پادشاهان و دستگاه امیران و فرمانروایان آن سامان خریدار بسیار داشت. گلچین معانی در **کاروان هند** گوید:

. . . از آغاز عهد شاه اسماعیل اول (907 ه.ق.) تا پایان کار شاه سلطان حسین صفوی (1135 ه.ق.) یعنی در طول مدّتی نزدیک دو قرن و نیم هفتصد و چهل و پنج ترجمه توانسته ام برای **کاروان هند** فراهم آورم. . .

وی به اختصار تمام و از سربصیرت در باب علل مهاجرت این گروه چنین نوشته است:

رفتن این گروه به شبه قاره اعم از دکن ثلاثه (احمدنگر، گلکنده، بیجاپور) و هند مغول (قلمرو تیموریان) و نقاط دیگر چون کشمیر. . . و سند. . . نه از بی توجّهی شاهان صفوی به شعر و شاعری بوده، بلکه علل و جهات دیگری داشته است از قبیل: خروج شاه اسماعیل اوّل، سختگیری های مذهبی شاه طهماسب، فتور ارباب مناصب در زمان شاه اسماعیل ثانی و قتل عام شاهزادگان که مروج شعر و مرّبی شاعران بودند، فتنه های پیاپی اوزبکان، هجوم عساکر روم به دفعات، دعوت شاهان هند از ایشان، همراهی سفیران ایران، رنجش و ناخرسندی، گریز از تهمت بدمذهبی، قلع و قمع سران طایفه خود در عهد شاه عباس اول (لُر، ترکمان، تکلّو، افشار) آزدگی از خویشان یا همشهریان، درویشی و قلندری، پیوستن به آشنایان و بستگان خود که در آن سامان مقام و منصبی داشتند، سفارت، تجارت، سیاحت، عیّاشی و خوشگذرانی، ناسازگاری روزگار، پیدا کردن کار، راه یافتن به دربار. گذشته از اینها مردم هند، به خصوص آنان که با ایرانیان اتّحاد مذهب و اشتراک زبان داشتند ایشان را ارج می نهادند.

(**کاروان هند**، جلد نخست، مقدّمه، صفحات چهار و پنج)

سومین مهاجرت گسترده و فراخدامن ایرانیان، از سال 1358 هجری شمسی (1979 میلادی) به بعد، پس از وقوع انقلابی که به "انقلاب اسلامی" شهرت یافت اتّفاق افتاد و گروه های انبوه ایرانیان، بیشتر از فرهیختگان و افراد برجسته طبقه متوسط، پزشکان، مهندسان، مدیران، دولتمردان و صاحبان مشاغل که تخصّص یافتن در آنها مستلزم تحصیلات دانشگاهی بود از کشور بیرون آمدند و در آمریکای شمالی و کشورهای اروپایی خاصّه اروپای غربی و استرالیا سکونت گزیدند. اکثریت قریب به اتّفاق این مهاجران سابقه زیست درازمدت در کشوری دیگر را نداشتند. علاوه بر این، آنان با خانواده خود، زن و فرزندان (که گاهی کودکان خردسال و گاه نوجوانان بودند) به غربت روی آوردند و طبیعی بود که همواره روی دل را به سوی وطن داشتند و بسیاری

از آنان منتظر بودند تا در مدّتی کوتاه آتش التهاب انقلاب اسلامي و تب و تاب انقلابیان فرو نشیند و آنان به میهن خود بازگردند. اما عوامل گوناگون و مهمترین آن گذشت زمانی نسبتاً دراز و پایه گذاری زندگانی تازه در کشور میزبان و فرستادن فرزندان خود به تحصیل در مدارس آن موجب شد که خواه ناخواه عزم رحیل آنان به اقامت بدل شود.

بسیاری از این مهاجران، خاصّه آنان که با فرهنگ گرانمایه ایران آشنایی بیشتری داشتند، نمی خواستند فرزندان شان آمریکایی و اروپایی بار آیند و هیچ اثری از تمدّن و فرهنگ کهن سال میهن باستانی با ایشان باقی نماند. از این گذشته، تماس های گوناگون، رفت و آمد و دیدار خویشاوندان مقیم ایران، و احياناً سفرهای کوتاه به خاک وطن موجب می شد که نوجوانان و جوانان بار آمده در کشور های بیگانه از این که به زبان هم میهنان خویش سخن نمی توانند گفت و با جوانان همسن و سال خود به آسانی نمی توانند جوشید، دل آزرده باشند.

افزون بر این، ایرانیان مهاجر ملاحظه می کردند که بسیاری از گروه های مهاجر دیگر کمابیش بسیاری از ویژگی های قومی خود را، دستکم در دورانی نسبتاً طولانی پس از مهاجرت، حفظ کرده اند، زبان مادری خود را یکسره از یاد نبرده اند و فرهنگ و سنت های ملّی را به صورت مادّه ای برای پیوستن افراد پراکنده همکیش و هم نژاد و هم وطن خود مورد استفاده قرار داده اند. مردم ایران نیز یکی از این گروه های اقلّیت هستند و برای زندگی در کشوری دیگر همان راهی را در پیش دارند که سالیان دراز است گروه های مهاجر، که روز به روز هم بر تعداد ایشان در سراسر جهان افزوده می شود، آن را پیموده اند و می پیمایند.

یکی از اصول اساسی که موجب بهزیستی و توفیق روزافزون و دوام همبستگی اقوام مهاجر شده آن است که ایشان فرزندان خود را به حفظ سنت ها و آداب و رسوم و فرهنگ ملّی تشویق کنند و در رأس همه آنها زبان خود را بدیشان بیاموزند و آنها را از سابقه تاریخی و فرهنگی قوم خود آگاه کنند و تصویری هرچند نیم رنگ از وضع جغرافیایی و اقلیمی و اجتماعی کشور اصلی خویش در اختیار آنان بگذارند.

وقتی کسی در کشور خود زیست می کند، نیاز مبرم به داشتن این گونه اطلاعات برای او محسوس نیست، چه هر جا راکه خواست می رود و می بیند و هر کس را که خواست - اگر از گذشتگان است - از روی منابعی که فزون و فراوان در دسترس اوست می خواند و می شناسد. از این گذشته، تحصیل دبستانی و دبیرستانی نیز خود اطلاعاتی قابل ملاحظه از این دست، در اختیار وی قرار می دهد. اما در کشور بیگانه چنین نیست. زبان، زبانی دیگر است. در مدارس از فرهنگی دیگر، فرهنگ کشور میزبان سخن در میان است و اگر او نکوشد تا به جِدّ تمام در عین فرا گرفتن مباحث درسی و فرهنگی کشور میزبان از فرهنگ خود بی خبر نماند، در محیطی که او رافرا گرفته است مستغرق خواهد شد و از کشوری که هزاران فرسنگ دورتر از محلّ زندگی اوست و آن چه در آن سامان می گذرد بی خبر خواهد ماند.

بنیاد مطالعات ایران، برای برآوردن همین نیاز سال‌ها بود که تألیف و انتشار کتابی را در نظر داشت که در آن تمام اطلاعاتی که جوانان ایرانی مقیم خارج از کشور را در بایست است فراهم آمده باشد. دانشنامه‌ای که اکنون پیش روی شماست زاده اجرای همان فکر و همان نظر است که با خوشوقتی و سرافرازی به ایرانیان علاقه‌مند عرضه می‌شود.

در ایران کتاب‌های متعدد و گوناگون، مفصل یا مختصر، مشتمل بر اطلاعات دقیق و معتبر یا مطالب افواهی و شایعه‌مانند، انتشار یافته، حتی سال‌ها پیش کتابی قطور با نامی نزدیک به نام همین کتاب زیر عنوان «دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران» در تهران منتشر شده است (1360). اما مؤلف دانشنامه حاضر مطالب را با دقت و وسواس هر چه تمامتر، از روی مدارک و مأخذ رسمی و معتبر فراهم آورده و برای ویراستاری و بازنگری به گروهی از کارشناسان هریک از رشته‌هایی که چیزی از آن در این کتاب آمده سپرده است. مطالب کتاب به زبانی ساده، روشن و دور از ابهام و پیچیدگی‌های ناشی از ملاحظات دانشمندان و ارباب تخصص به خواننده عرضه شده است، تا هریک از ایرانیان، که به طور طبیعی نماینده ویژگی‌های قومی و ملی خود در کشورهای دیگر جهان هستند، پاسخ‌هایی هر چند کوتاه و اجمالی، برای سؤال‌هایی که ممکن است دوستان و همکاران غیر ایرانی آنها از ایشان بکنند در اختیار داشته باشند و خود نیز - هر چند به اجمال - بدانند که پدران‌شان چگونه و در کجای زیسته و خود ایشان از کجا آمده‌اند و فرزندان چه قومی هستند.

محمد جعفر محجوب

مقدمه مولف

به نام خداوند جان و خرد

دل ما عشق را نمی‌آفریند، آن را می‌پرورد. عشق از ژرفنای آشنائی می‌جوشد و به یاری آن است که دانائی می‌بالد و زندگی معنایی دلپذیر می‌یابد. سرزمین ایران که روزگاری گوهر شیچراغ روزگاران بود، اینک پیوسته چشم به راه فرزندان خویش است تا در هر گوشه جهان که پراکنده‌اند با او چنان که بوده است آشنا باشند، به زبان او سخن بگویند و از دل او خاطرات تلخ و شیرین را بجویند تا این مام گرامی نیز بتواند تجربه قرن‌ها جنبش و پویندگی گذشتگان را به‌عنوان میراثی گران بها بر فرزندان خویش عرضه دارد. نه تنها برای آن که او را دوست بدانند و به سرزمین نیاکان خویش وابسته باشند، بلکه بیشتر از آن رو که سرمایه‌های هستی انسانی خویش را با همان طراوت و تازگی که از سرچشمه زبان و فرهنگ مردم این سامان می‌جوشد، بجشنند و با سربلندی و سرافرازی تمام دریابند که پیشینیان ایشان چه سهم بزرگی در ساختمان فرهنگی جهان داشته‌اند. و باز هم نه بدان معنا که به خودستائی و غرور گرفتار آیند، بلکه تا بدانند که فرزندان مردمی چنان شایسته، برای معنا بخشیدن به زندگی در سراسر این جهان پهناور، چه بار بزرگی از وظیفه انسانی بردوش دارند.

آرزوی همه‌پدران و مادران ایرانی، آنان که به والایی میراث کهن خود آشنائی دارند، آنست که فرزندان خود را همچون نیاکان، مردمی شایسته و دانا و پرتلاش ببینند. مردمی که از میراث معنوی گذشته، بذرای دانش و مردم دوستی را در جهان می‌پراکنند و می‌کوشند تا در شکوفا کردن آن بزرگی‌ها و آزاداندیشی‌ها، که قرن‌ها و هزاره‌ها در سرزمین ما سابقه داشته است، کامروا شوند.

این مجموعه به این امید فراهم آمده که از جنبه‌های مختلف تمدن و فرهنگ ایرانی در طول هزاران سال تاریخ گذشته، تصویری کلی پیش روی جوانان آشنای امروز و عاشقان فردای ایران بگذارد. این کار هر چند گنجاندن دریا در کوزه است، اما در کوتاه‌ترین زمان و به ساده‌ترین زبان، به فرزندان ایران فرصت می‌دهد تا با گوشه‌هایی از تاریخ و جغرافیای این سرزمین و دانش و فلسفه، هنر و صنعت، آداب و رسوم و افکار و عقائد مردم آن آشنا شوند.

مطالب این کتاب چکیده نوشته‌های پژوهشگران و دانشمندان دریاب فرهنگ و تاریخ ایران است. حذف بسیاری نکات و گنجاندن خلاصه مطالب در یکی دو صفحه، به این منظور صورت گرفته که با دقت و حوصله خوانندگان این روزگار متناسب باشد؛ با حوصله آنانی که از لحظه‌های کوتاه و فرصت‌های اندک نیز برای مطالعه بهره می‌جویند.

آن چه در این مجموعه گرد آمده می‌تواند تا چند برابر حجم فعلی خود افزایش یابد. از سوی دیگر، ممکن است هزاران نکته و رویداد و مکان و شخصیت تاریخی دیگر نیز به ذهن خواننده برسد که در این دانشنامه اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. به هر حال همه چیز را همگان دانند و این مجموعه نیز می‌تواند با نظر همگان به صورتی درآید که هرچه بیشتر و بهتر پاسخگوی نیاز به شناختن تاریخ و فرهنگ سرزمین ما، ایران، باشد.

از همین روست که با اشتیاق تمام چشم به راه این راهنمایی‌ها هستیم و اصلاح همه لغزش‌ها را از سوی آن‌ها که بهتر و بیشتر می‌دانند و می‌بینند، به دیده منت پذیرائیم.

بخش نخست: جغرافیا

ایران به معنی سرزمین قوم آریاست. آریاییان اقوام سفیدپوستی بودند که حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح از سرزمین اصلی خود به آسیای مرکزی مهاجرت کردند و طی هزار و پانصد سال اندک اندک از آن جا به سوی غرب و جنوب گسترش یافتند. دسته ای از آنان در دره رود سیند و بخشی از هندوستان جای گرفتند و گروهی دیگر با گذشتن از کوه های قفقاز راه خود را تا اروپا ادامه دادند. در این میان، طوایفی از آریاییان نیز از گذرگاه هایی در دوسوی دریای خزر به سرزمین های جنوبی راه جستند و در پهنه ایران سکونت گزیدند.

پیش از آریاییان در نواحی غرب و جنوب غرب ایران کنونی مردمی متمدن می زیستند که برخی آثار باستانی از ایشان به دست آمده است. اما مهاجرین آریایی توانستند تمدن و فرهنگ بومیان را جذب کنند و به قدرتی بزرگ و یک پارچه تبدیل شوند. از آن پس جایگاه آریاییان «ایران» خوانده شد.

نام ایران در دوره های مختلف تاریخ اندک تغییرهایی کرده است. ساسانیان به آن «ایران شهر» می گفتند. اروپاییان نیز به تقلید از نوشته های یونانی، که بیشتر مربوط به زمان هخامنشیان است، ایران را پرس (Perse) یا پرشیا (Persia) می نامیدند که نام بخشی از ایران یعنی فارس است. اما از سال 1935، به درخواست دولت وقت، نام کشور در نوشته ها، مکاتبات و در اسناد بین المللی همه جا ایران ذکر شده است.

فلات ایران

فلات (نجد) ایران بزرگ سرزمین وسیعی به مساحت حدود دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر مربع در آسیای جنوب غربی است. این فلات بین رودهای جیحون (آمودریا) در شمال شرقی، کورا در شمال غربی، سیند در جنوب شرقی و دجله در جنوب غربی قرار دارد. فلات پامیر در مشرق، فلات ارمنستان و آسیای صغیر (ترکیه) و دشت بین النهرین (سرزمین میان دو رود دجله و فرات) در مغرب، کوه های قفقاز و دریای خزر و جلگهء فرارود یا ماوراءالنهر (سرزمین های میان رود جیحون و سیحون یا سیردریا) در شمال و شمال شرق و خلیج فارس و دریای عمان در جنوب، محدوده طبیعی فلات ایران را مشخص می کند. ایران امروز با مساحتی نزدیک به یک میلیون و ششصد و چهل و هشت هزار کیلومتر مربع بخشی از این فلات است.

سرتاسر شمال فلات ایران را رشته کوه های البرز فرا گرفته است که از آرات، در کوه های قفقاز

در غرب ایران، تا هندوکش در شمال افغانستان و از آن جا تا هندوستان ادامه دارد. این دیوار طبیعی سدّی است که جز در دو نقطه راه ورود به داخل نَجَد ایران را می بندد. یکی از این دوشکاف طبیعی، در ناحیه کوهستانی غور و در مسیر رود جیحون قرار دارد، جایی که شهر بزرگ و تاریخی بلخ نزدیک آن ساخته شده است. در نیمه هزاره دوم پیش از میلاد مسیح شاخه ای از اقوام آریایی از این راه به نَجَد ایران رخنه کردند و در درّه های حاصلخیز سرزمینی که خراسان بزرگ نامیده می شود سکونت گزیدند. شکاف دیگر در غرب دریای خَزَر واقع شده است، جایی که رشته کوه های البرز در آذربایجان به کوه های زاگرس نزدیک می شود. رشته کوه های زاگرس از شمال غربی به جنوب شرقی، در مسیر سواحل خلیج فارس و دریای عَمّان به صورت چین خوردگی های موازی قرار گرفته است. درّه های این قسمت، که در بعضی نقاط حدود 100 کیلومتر درازا و 10 تا 20 کیلومتر پهنا دارد، از چراگاه های سرسبز و درختان جنگلی کهن پوشیده شده است. گرمای تابستان در این درّه ها مردم منطقه را، که به گله داری و پرورش اسب اشتغال دارند، ناچار می کند که به نواحی کوهستانی و خنک کوچ کنند. بدین ترتیب، طبیعت بخش بزرگی از مردم این نواحی را به چادرنشینی ناگزیر کرده است. در قسمت مرکزی زاگرس، که لرستان کنونی در آن قرار دارد، اقوام کاسی در هزاره دوم پیش از میلاد به بابل در دشت بین النهرین حمله بردند و بیش از پنج قرن بر آن حکومت کردند.

آذربایجان، که در زاویه دو رشته کوه های البرز و زاگرس قرار گرفته، منطقه ای است حاصلخیز و پُرجمعیت و به واسطه موقع طبیعی و وجود بریدگی های متعدّد در نواحی شمال و شمال غربی و شرقی آن، محلّ رفت و آمد بسیار بوده است. از طریق این جاده ها نخستین مهاجران آریایی به ایران وارد شدند و به تدریج به تشکیل پادشاهی های مقتدر ماد و هخامنشی و ایجاد فرهنگی پویا و ماندگار توفیق یافتند.

اما در طول تاریخ، از این دو گذرگاه مهم، یکی در خراسان بزرگ و دیگری در آذربایجان، اقوام مهاجم بسیار نیز به ایران حمله آورده و موجب کُشتار و ویرانی و بروز بدبختی های بزرگ شده اند. این گذرگاه ها از نظر داد و ستد میان چین و سواحل مدیترانه نیز دارای اهمیت بوده است. دو جاده مهم بازرگانی که سرزمین های شرق و غرب جهان متمدن گذشته را به یکدیگر می پیوست از این راه ها می گذشت.

عامل دیگری که جایگاه فلات ایران را در تاریخ جهان برجسته می کند وجود اقوام بیابانگرد نیمه وحشی است که پیوسته از آسیای مرکزی به سوی کشورهای پیشرفته و ثروتمند در حرکت بودند. جلوگیری از نفوذ و تسلّط این اقوام یکی از مهمترین هدف های نظامی و دفاعی کشورهای متمدن و مقتدر جهان باستان بود. از این رو، با دریندهای عظیم آهنین از این دوشکاف در زره طبیعی فلات ایران شب و روز پاسداری می شد. در زمان شاهنشاهی ساسانیان، امپراتوری مقتدر روم سالانه مبالغی هنگفت برای نگهداری این دو دربند می پرداخت.

پس از حمله اعراب و درهم ریختن اساس گذشته، طوایف آسیای مرکزی به تدریج به درون ایران

راه جستند. حمله ویرانگر و خونبار مغول و تیمور به ایران، و پیش از آن پیشروی هون ها و آتیلا در اروپا، در قرن های چهارم و پنجم میلادی، تحقق کابوس هراسناکی بود که صدها سال خواب شاهنشاهان و امپراتوران ایران و روم را می آشفست.

در ناحیه غرب و جنوب غربی فلات ایران نیز منطقه آسیب پذیر کرمانشاهان و دشت خوزستان واقع شده که بسیاری از حمله های مهم به ایران از آن جا صورت گرفته است. حمله اسکندر، حمله اعراب، جنگ و گریزهای طولانی سپاهیان عثمانی و ورود قوای بیگانه به ایران در جنگ های بین الملل اول و دوم، از این گذرگاه بوده است. این برخوردها، هربار به نوعی، نظام اجتماعی و سیاسی و اصول اعتقادی و فرهنگ مردم ایران را دستخوش دگرگونی های اساسی کرد. این منطقه در داد و ستد علمی و فرهنگی و بازرگانی ایران با جهان متمدن نیز سهم بزرگی داشته است.

ضلع سوم نجد ایران را کوه های ناحیه مکران می پوشاند که از راه بندرعباس، و جاده ای که از بلوچستان به طرف مشرق تا کویته در پاکستان می رود، با خارج ارتباط دارد. ایالت سیستان باموقع ویژه خود در این منطقه قرار گرفته است. این سرزمین در **اوستا** زرنک یا زرنکا نامیده شده اما مقارن حکومت مادها سکاها که از اقوام آریایی بودند در این سرزمین جا گرفتند و نام خود را به آن دادند. سیکستان، سحستان یا سیستان از کانون های بزرگ فرهنگی ایران باستان است. **شاهنامه**، حماسه ملی ایران، سخن از داستان های پهلوانان این سرزمین گفته و زرتشت، پیامبر نور و راستی، کتاب خود **اوستا** را به زبان مردم این ناحیه آورده است. سیستان از دیرباز راه مبادله های بازرگانی و فرهنگی گسترده ای با هند و گذرگاه کشورگشایان و ماجراجویان بسیار بوده است.

بخش مرکزی نجد ایران سرزمینی خشک و بی آب و علف است که در شمال آن دشت کویر با جلگه هایی باتلاقی و نمکزار قرار دارد. دربرخی از بخش های دشت کویر که نمک کمتری دارد امکان زندگی محدود پدید آمده است. اما بخش جنوبی منطقه که کویرلوت خوانده می شود به طور کلی از زندگی تهی است و کمتر کسی جرأت گذشتن از آن را به خود داده است. بدین ترتیب، فلات ایران بزرگ سه گوشه ای است که رأس آن در ناحیه آذربایجان قرار دارد و قاعده آن خطی فرضی است که سرچشمه رود جیحون را به رودخانه سیند و دریای عمان امتداد می دهد. این پهنه وسیع از نظر موقع جغرافیایی چهارراه برخورد اقوام و ملل گوناگون بوده و این خود در تاریخ و فرهنگ مردم این مرز و بوم تأثیری عمیق و همه جانبه برجای گذاشته است.

موقعیت و وسعت

سرزمین ایران با مساحتی حدود یک میلیون و ششصد و چهل و هشت هزار کیلومتر مربع در نیمه جنوبی منطقه معتدله شمالی در قاره آسیا، بین مدارهای 25/3 و 39/47 شمالی و 44/5 تا 63/18 شرقی از نصف النهار گرینیچ، واقع شده است. جنوبی ترین نقطه ایران بندرگواتر در کرانه شمالی دریای عمان و شمالی ترین نقطه آن دامنه کوه های آرات است. در شرقی ترین نقطه ایران

کوهک در مرز پاکستان و در غربی ترین آن بازرگان در مرز ترکیه قرار دارد. ایران در مقایسه با کشورهای مانند روسیه، ایالات متحده آمریکا، برزیل، کانادا، استرالیا و هندوستان سرزمینی کوچک است. اما در برابر کشورهای اروپای غربی و شرقی و کناره شرقی مدیترانه کشوری بزرگ به شمار می رود.

ایران در منطقه خاورمیانه واقع شده است. این منطقه در جهان امروز واجد اهمیت سیاسی، نظامی و اقتصادی خاص است، زیرا نه تنها میان سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا قرار دارد بلکه بزرگترین دارنده و تولیدکننده نفت در جهان است. راه های عمده آبی این منطقه یکی دریای سرخ (بحر احمَر) است، که دریای مدیترانه را به اقیانوس هند مربوط می کند، و دیگری تنگه هرمز، میان خلیج فارس و دریای عمان، که از آن راه نفتکش های بزرگ نفت منطقه را به ژاپن، اروپای غربی، آمریکا، و بسیاری کشورهای دیگر می برند.

در میان کشورهای خاورمیانه، ایران به سبب موقع جغرافیایی، جمعیت، معادن و منابع طبیعی خود اهمیت ویژه ای داشته و نیز، به عنوان راهی برای دستیابی به آب های گرم و راه های بازرگانی، سالیانی دراز آماج تهاجم روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی سابق بوده است.

مرزها

ایران به سبب موقع جغرافیایی خود در گذشته غالباً آماج تاخت و تاز همسایه های خویش بوده است. در این برخوردها ایران گاه بر اقوام مهاجم پیروز شده و وسعت یافته و گاه مغلوب آنها شده و پاره پاره گردیده است. نخستین فرمان روایی یکپارچه در تاریخ ایران پادشاهی مادهاست که شامل همدان، آذربایجان، کردستان، و کرمانشاه فعلی بود. در زمان پادشاهی هخامنشیه (سده ششم پیش از میلاد) مرزهای ماد تا رودخانه هالیس (قزل ایرماق) گسترش یافت و از مشرق به باختر (بلخ) و جیحون رسید.

هخامنشیان وسیع ترین شاهنشاهی و گسترده ترین مرزهای تاریخی ایران را پدید آوردند. قلمرو ایشان بخشی بزرگ از سرزمین های متمدن آن زمان را در بر می گرفت. فرمان روایی هخامنشیان از اقیانوس هند تا دریای اژه و از شمال رودخانه سیحون تا مصدر آفریقا گسترش داشت. با حمله اسکندر، در 334 پیش از میلاد، مصراخاک ایران جدا شد. اما با تشکیل دولت اشکانیان دگر بار ایران قدرت و وسعت گذشته را بازیافت. حدود قلمرو اشکانیان را نمی توان با دقت مشخص کرد، زیرا جنگ های پی در پی موجب تغییر همیشگی مرزها بود. با این همه، در دوران عظمت اشکانیان حدود ایران در شمال به رود سیحون و دریای خزر تا کوه های قفقاز، از مشرق به کوه های هندوکش و حدود پنجاب و از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس می رسیده است. مرز غربی اشکانیان به سبب جنگ های دائم با امپراتوری روم پیوسته در تغییر بود اما کم و بیش تا آن سوي رود فرات کشیده می شد.

ساسانیان اغلب با امپراتوری روم در نبرد بودند و پیوسته مناطقی در شمال غرب کشور بین آنها

دست به دست می گردید. حدود قطعی مرزها در عصر ساسانی شامل تمام ماوراءالنهر تا شمال شرقی باختر (بلخ) و سیستان و افغانستان امروز بود. کوه های سلیمان و هندوکش در این زمان مرز ایران به شمار می رفت. در جنوب، خلیج فارس و دریای عمان قرار داشت. در شمال، ارمنستان و حیره جز و ایران بود و تمام قفقاز و گرجستان و آران در درون مرزهای شاهنشاهی قرار داشت.

اسناد و مدارک به دست آمده نشان می دهد که قلمرو ایران، در زمان ساسانیان، در بعضی نواحی هندوستان، یعنی دره رود سیند و پنجاب، تا دروازه دهلی و تاحوالی بمبئی نیز گسترش داشته است. در زمان شاپور دوم به علت هجوم اقوام بیابانگرد شمالی مانند هون ها این سرزمین ها از تصرف ایران خارج گردید. اما باردیگر خسرو انوشیروان با سرکوب این اقوام توانست وسعت ایران را به حد پیشین برساند.

باحمله اعراب و سقوط شاهنشاهی ساسانیان و تشکیل خلافت، ایران دیگر از خود حکومت مستقلی نداشت تا آن که از آغاز قرن سوم هجری (نهم میلادی) به تدریج خلافت بنی عباس ضعیف شد و حکومت های ایرانی با اعلام مرزهای مستقل سیاسی در ایران پا گرفتند.

مرزهای ایران پس از اسلام

نخستین حکومت مستقل ایرانی پس از اسلام را صفاریان تشکیل دادند که وسعت قلمرو آنان در دوران عظمت شان از مشرق به رود سیند و از شمال شرقی به رود جیحون می رسید. در شمال تمام خراسان، گرگان و طبرستان، در شمال شرقی ترکستان تا مرزهای چین و، در جنوب، کرمان و فارس و سیستان در قلمرو حکومت صفاریان قرار داشت.

مرکز اصلی سلطنت سامانیان در فرارود {ماوراءالنهر} بود و قلمرو ایشان همه این سرزمین ها، خراسان، سیستان تا شاخه های غربی رود سیند، گرگان، طبرستان، ری، طوس (دامغان) و کرمان را در بر می گرفت. در بخش شمال شرقی، ترکستان تا مرزهای چین متعلق به حکومت سامانی بود.

آل زیار حکومتی محلی و محدود تشکیل دادند. مرداویج که مؤسس خاندان زیاری بود، در مدت کوتاهی طبرستان، قزوین، همدان، کاشان، گلپایگان، اصفهان و اهواز را به تصرف خود درآورد و در آرزوی تاجگذاری در تیسفون به دست غلامان ترک در حمام کشته شد. آل بویه ولایات مرکزی و غربی ایران را تا بغداد به تصرف خود درآوردند. قلمرو آنان به چهار بخش تقسیم شده بود: میان رودان {بین النهرین}، فارس و خوزستان، کرمان، و ناحیه جبال، شامل شهرهای ری، همدان، اصفهان و بخشی از آذربایجان.

غزنویان سرزمین های صفاریان و سامانیان را تصرف کردند و سلطان محمود غزنوی آذربایجان، طبرستان، خوارزم، سیستان و افغانستان تا گجرات هند را نیز تحت نفوذ خود درآورد. سلجوقیان کشوری وسیع و مقتدر تشکیل دادند. قلمرو حکومت آنان به وسعت قلمرو دوره ساسانیان رسید

و گاه از آن هم فراتر رفت. نه تنها ایران که جزیره شام و آسیای صغیر نیز در قلمرو ایشان بود. گفته اند که از حَلَب تا کاشغَر اقلیم سلطان سَنَجَر بوده است. اما پس از درگذشت این سلطان قدرت حکومت مرکزی از میان رفت و سرزمین ها تجزیه گردید. خراسان به تصرّف خوارزمشاهیان درآمد و در فارس و آذربایجان دو سلسله دیگر به نام اتابکان به قدرت رسیدند.

خوارزمشاهیان، که از اواخر قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) تاحمله مغول به قلمروی وسیعی دست یافتند، مانند غزنویان و سلجوقیان ترک و ترکمن بودند. حکومت ایشان مرزهای گسترده‌ای یافت و در شمال، آذربایجان، مازندران و فرارود و در غرب، همدان و کرمانشاه و، در جنوب، کرمان و خلیج فارس تا تنگه هرمز را دربرگرفت. مرز شرقی قلمرو خوارزمشاهیان رودخانه سیند، فراسوی زمین های غور و غرجستان و سیستان و زابلستان بود.

حمله مغول دگرباره همه مرزها را دگرگون کرد. جانشینان چنگیز، با تشکیل حکومت های ایلخانان، سرزمین های وی را میان خود تقسیم کردند. سرزمین های ایلخانان در ایران در شمال شرقی به رود جیحون، در جنوب شرقی به رودخانه های سیند و پنجاب و در مغرب به رودخانه فُرات و متصرّفات روم شرقی محدود بود و گرجستان و دربند (حدود باکو) در ساحل غربی دریای خَزَر را نیز دربرداشت.

دراواخر حکومت ایلخانان، پس از درگذشت ابوسعید بهادر، حکومت های محلی قدرت گرفتند و تاحمله امیر تیمور برجای ماندند. چوپانیان در آذربایجان و آران و قسمتی از نواحی مرکزی ایران حکومت می کردند. آل جلائر سرزمین های مرکزی ایران معروف به عراق عجم، آذربایجان و شروان را در اختیار گرفتند و آل مظفر کرمان، اصفهان، یزد، فارس و خوزستان را در تصرف داشتند. آل کُرت در نواحی شرقی و شمال شرقی ایران بودند و سریداران مدّتی ناحیه غربی خراسان (سبزوار) را گرفتند و طُغّا تیموریان در گرگان و بخشی از شمال خراسان، دامغان، سیمان و فیروزکوه حکومت کردند. تیمور سرزمین های وسیعی از دورترین نواحی فرارود تامسکو و سواحل دریای مدیترانه را گشود. جانشینان او ترکمانان قراقویونلو، در آذربایجان، آران، عراق عجم، عراق عرب، فارس، کرمان و ارمنستان حکومت کردند. ترکمانان آق قویونلو خود رابه مرز سرزمین های خلافت عثمانی در غرب و گرجستان در شمال غرب رساندند.

باتأسیس سلسله صفوی برای نخستین بار پس از سقوط ساسانیان، ایران دارای حکومت مرکزی گردید و حکومت های محلی از میان رفت. مرزهای ایران در دوران شاه عباس بزرگ از شمال به جیحون، دریای خَزَر و رشته کوه های قفقاز، از شرق به رود سیند، از جنوب به خلیج فارس و دریای عُمّان، و از غرب به جلگه میان رودان {بین النهرین} رسید. فتنه افغان ها و جنگ های ایران و عثمانی و هجوم روسیه تزاری موجب شد که بخشی از خاک کشور، از دربند قفقاز تا مازندران، یک باره از ایران جدا شود و باردیگر خوزستان، لرستان، زنجان، سلطانیه، خلخال و اردبیل به تصرّف دولت عثمانی درآید.

در پایان دوره صفوی، نادرشاه افشار مردانه به پاخاست و با لشکرکشی های خود نه تنها سرزمین های از دست رفته را به خاک اصلی بازگرداند، بلکه ایران را در دورانی کوتاه به وسعتی بیش از وسعت آن در دوران هخامنشیان رسانید. نادرشاه تا دامنه های هیمالیا پیش رفت و رود سند بخشی از مرز جنوب شرقی ایران شد. وی در شمال غرب قفقاز را گرفت و سراسر ترکستان تا نواحی جنوبی سیبری به جز قرقیزستان را گشود. اما پس از کشته شدن نادرشاه نه ازسپاه بزرگ او اثری ماند و نه از فرماندهان کاردان آن. گردنکشان سر به شورش برداشتند. افغانستان و سرزمین های پنجاب و سند و سیستان و بخشی از خراسان از ایران جدا شد و گرجستان به تصرف یکی دیگر از مدعیان سلطنت درآمد.

با روی کارآمدن قاجاریه و تشدید رقابت میان دولت های بزرگ انگلیس، فرانسه و روسیه بر سر ایران، بخشی بزرگ از زمین های شمال غرب و شمال شرق کشور از سرزمین اصلی جدا شد. روسیه تزاری درضمن جنگ های ایران و روس قفقاز را تصرف کرد و انگلستان برای حفظ هندوستان، که در آن زمان مستعمره آن کشور بود، افغانستان و بلوچستان را از ایران برید.

دردوره پهلوی مرزهای ایران در حد سرحدات دوره قاجار تثبیت شد. قرارداد الجزایر، که در سال 1975 با موافقت محمدرضاشاه پهلوی و صدام حسین، مرد قدرتمند عراق، به امضا رسید یکی از موارد مهم اختلافات مرزی ایران و عراق را حل کرد. بنابراین قرارداد، خطّ میانی اروندرود بخشی ازمرز بین دوکشور شناخته شد. امضای این قرارداد پیروزی بزرگی برای ایران بود زیرا عبور آزاد کشتی های ایرانی را در این رود ممکن می ساخت. با شروع جنگ ایران و عراق پس از انقلاب اسلامی، عراق یک جانبه این قرارداد را لغو کرد، اما پس از پایان یافتن جنگ قرارداد 1975 دوباره اعتبار یافت.

مرزهای کنونی

ایران درشمال با کشورهای ارمنستان، آذربایجان (آران سابق) و ترکمنستان، که درگذشته ازجمهوری های اتحاد جماهیرشوروی سابق بودند، هم مرز است. بخشی ازمرز شمالی ایران را دریای خزر و رودخانه ارس تشکیل می دهد. بخشی از این مرز که در مشرق دریای خزر قرار گرفته تا نقطه مرزی مشترک میان ایران و افغانستان و ترکمنستان ادامه می یابد. مرز شمالی ایران درحدود 2,643 کیلومتر است. ازسمت شرق ایران با کشورهای افغانستان و پاکستان هم مرز است. خط مرزی ایران و افغانستان درحدود 945 کیلومتر است و مرز ایران و پاکستان درحدود 987 کیلومتر طول دارد. از سوی غرب ایران با کشورهای ترکیه و عراق همسایه است. طول خط مرزی با ترکیه درحدود 486 کیلومتر و با عراق درحدود 1,609 کیلومتر است. خط مرزی ایران و عراق بخشی از مرز قدیمی ایران و عثمانی است که درجنوب از میان آروندرود آغاز می شود، از دهلران و قصرشیرین می گذرد و به نقطه مرزی ایران و عراق و ترکیه می پیوندد. بین ایران و عراق درمورد این مرز همیشه اختلافاتی وجود داشته است که اکنون بنا بر قرارداد سال 1975 با تعیین خط میانی اروندرود حل شده است. خط ساحلی جنوب ایران به طول 1,880 کیلومتر از خلیج

گواتر در دریای عُمان آغاز می شود از کرانه های شمالی این دریا و خلیج فارس می گذرد و بخشی از آروند رود را در بر می گیرد.

جغرافیای طبیعی

جغرافیای طبیعی ایران

از نظر ساختمان طبیعی کشوری بلند و میانگین ارتفاع آن بیش از یک هزار متر از سطح دریاست. نجد ایران، شامل کویر نمک و کویرلوت، بیش از نیمی از مساحت ایران را در بر می گیرد. پست ترین نقطه این نجد در شمال شرقی شهر شهداد در استان کرمان قرار دارد. جلگه های باریک کرانه دریای خزر از سطح دریای آزاد پست تر و زمین های هموار ساحل خلیج فارس و دریای عُمان همسطح دریای آزاد است.

کوه ها

کوه های ایران به شاخه های مهم زیر تقسیم می شود:

1. کوه های شمالی ایران بخشی از چین خوردگی های بزرگ آلپ/همیالیا است که در دنباله کوه های قفقاز از آرارات در خاک ترکیه شروع شده و در جهت غرب به شرق به کوه های هندوکش در افغانستان پیوند یافته است. این رشته عظیم کوه های آذربایجان در شمال غربی، البرز در مرکز و کوه های خراسان در مشرق را در بر می گیرد. مهمترین رشته کوه های آذربایجان آرسباران در ساحل رود آرس با قله نشان کوه به ارتفاع 3370 متر است. جبال البرز مانند سدّی عظیم به طول تقریبی 600 کیلومتر میان دریای خزر و فلات مرکزی ایران واقع شده است. این دیوار عظیم در غرب با درّه عمیق سفیدرود از کوه های طالش جدا می شود و در مشرق به کوه های خراسان می پیوندد. پهن ترین و بلندترین قله جبال البرز قله دماوند در شمال شرق تهران به ارتفاع 6715 متر است. این کوه ها مانعی بزرگ برای گذشتن بخارهای دریای خزر و جریان باد و ابر به درون فلات ایران ایجاد کرده اند. کوه های خراسان، هزارمسجد-که بخشی از آن کلات نادری نامیده می شود- و بینالود، با قله ای به ارتفاع 3520 متر، دنباله کوه های البرز در جهت شمال غربی به جنوب

شرقي است. در این منطقه از خراسان تا بلوچستان نیز ارتفاعاتي وجود دارد که آتش فشان خاموش تفتان به ارتفاع 4 هزار و 50 متر از جمله آنهاست.



دماوند

2. در سراسر غرب ایران سلسله جبال عظیم زاگرس مانند دیواری از آذربایجان تا مکران و بلوچستان کشیده شده و مجموعه پستی و بلندی های منظمی را از کردستان جنوبی تا شمال تنگه هرمز تشکیل می دهد. کوه های زاگرس با جلگه های وسیع کرمانشاه در غرب و شیراز در جنوب از هم جدا می شود. قله ها و بلندی های زاگرس دارای دامنه های پُرشیب و دره های عمیق و گلوگاه های بسیار تنگ است که بیشتر روزهای سال در پوششی از برف می ماند و از برکت آن چراگاه های وسیع و مخازن بزرگ آب این منطقه به وجود آمده اند.

3. کوه های بختیاری در لرستان تا جلگه های شیراز و زردکوه با ارتفاع 4 هزار و 547 متر، بلندترین نقطه زاگرس و سرچشمه دو رود بزرگ ایران، یعنی کارون و زاینده رود است. کوه دینار با قله معروف دنا در فارس جزو ارتفاعات دیگری است که از جنوب غربی به سوی شرق ادامه می یابد. دنا با 4 هزار و 404 متر ارتفاع از قله های بلند ایران است و به سبب رطوبت فراوان دامنه های سبز و خرم دارد.

4. کوه های مرکزی ارتفاعاتی در جهت شمال غربی به جنوب شرقی است که از آذربایجان تا بلوچستان ادامه دارد. قافلان کوه در راه تهران به تبریز، مهم ترین آنهاست. نواحی مرکزی این کوه ها از نظر وجود کان های مختلف اهمیت بسیار دارد. باران کم، تغییرات ناگهانی هوا، وزش بادهای شدید، و سیلابی بودن رودها از مشخصات طبیعی اطراف این کوه هاست.

رودها

در ایران چون بارندگی کم است رودهای پُرآب که تمام سال جریان داشته باشند زیاد نیست. گذشته از آن، بیشتر رودخانه های ایران از کوهستان ها می گذرند و در نتیجه قابل کشتی رانی نیستند. تنها رود قابل کشتیرانی قسمت های پایین رودخانه کارون است که به اروندرود می پیوندد. رودهای بزرگ ایران در شمال به دریای خزر و در جنوب به خلیج فارس می ریزند و یا به دریاچه ها و باتلاق های داخلی فرو می روند. بعضی از رودها نیز از مرزهای ایران بیرون می روند یا سرچشمه هایشان بیرون از خاک اصلی ایران است.

بیشتر رودهایی که به دریای خَزَر می ریزند از دامنه های شمالی کوه های البرز سرچشمه گرفته اند و چون بین البرز و دریا فاصله زیادی نیست اغلب کوتاه اند. مهمترین این رودها عبارتند از: آرس که سرچشمه آن کوه های هزاریرکه در ترکیه است. بخشی از رودخانه آرس مرز طبیعی ایران و جمهوری آذربایجان (آران) است. سفیدرود یا قزل اوزن از کوه های چهل چشمه در کردستان سرچشمه می گیرد و از بریدگی کوه در ناحیه رودبار گیلان راه خود را به سوی دریای خَزَر دنبال می کند. سدّ منجیل در همین ناحیه بر روی سفي درود بسته شده است. رودهای چالوس، هَرّاز، تَجَن، یکا و گرگان رود نیز از رودخانه های بزرگ این منطقه اند. رود آترک نیز که از کوه های هزارمسجد سرچشمه می گیرد در جنوب شرقی به دریای خَزَر می ریزد. این رود از محلّی به نام جات می گذرد و در بخشی از مسیر خود مرز طبیعی بین ایران و ترکمنستان را تشکیل می دهد.

رودخانه هایی که به خلیج فارس می ریزند اغلب بزرگ، پُرآب و طولانی اند. مهمترین آنها رود گاماسیاب یا گاماساب است که از کوه های نزدیک نهاوند سرچشمه می گیرد. رودهای ماهی دشت، گرند، قره سو، و دیناوار در کرمانشاه به گاماسیاب می پیوندند و از سیردان به بعد این رود سیمره خوانده می شود. از نقطه ای معروف به پای پل باز این رودخانه تغییر نام می دهد و از آن پس به گرّخه معروف است. سدّ گرّخه قسمت غربی استان زرخیز خوزستان را آبیاری می کند. رود گرّخه از راه باتلاق های مرزی ایران و عراق به دجله می ریزد. کارون با 850 کیلومتر درازا طولانی ترین رودخانه ایران است و از زردکوه بختیاری سرچشمه می گیرد و رود آب دیز یا دزفول در محل بند قیر به آن می پیوندد. کارون پس از عبور از اهواز دوشاخه می شود، یک شاخه آن به نام بهمنشیر به خلیج فارس می ریزد و دیگری به نام کارون در کنار خرمشهر به اروند رود می پیوندد. بخش پایانی کارون قابل کشتیرانی است.

رودهای جراحی، زهره یا هندیجان، دالکی، مهران و میناب نیز از جمله رودهای پُرآب اند که به خلیج فارس می ریزند.

درمکران و بلوچستان نیز رودهایی جریان دارند که چون از شوره زار می گذرند بیشتر شور، کم آب و بی فایده اند. تنها رودخانه پُرآب این منطقه سرباز است که از بمپور سرچشمه گرفته به خلیج گواتر در شرقی ترین نقطه مرزی ایران و پاکستان به دریای عُمّان می ریزد.

غیر از اینها، رودهای دیگری نیز در ایران جاری است که سرچشمه آنها بیرون کشور است. هیرمند از کوه بابا در افغانستان سرچشمه می گیرد و 1 هزار و 200 کیلومتر طول دارد. این رودخانه پس از آبیاری جلگه سیستان به دریاچه هامون می ریزد. در جنوب شرقی دریاچه هامون فرورفتگی دیگری به نام گود زره واقع شده که پوشیده از شن های نرم و نمک است. رودی موسوم به شله یا شلاق هنگام پُرآبی این فرورفتگی را با باتلاق دیگری، که آن هم گود زره نام دارد، می پیوندد.

هَریرود یا رودهرات نیز از دامنه جنوبی کوه بابا در افغانستان سرچشمه می گیرد و پس از عبور از

هرات بخشي از خط مرزي ايران و افغانستان را تشكيل مي دهد. بخش پاييني هَريرود، تَجَن نام دارد و به ريگزار خوارزم و شرق درياچه خَزَر فرومي رود. مهمترين شعيه هاي هَريرود درخاک ايران کَشَف رود و رودجام است که در خراسان جاري است. رودخانه دِياله از کوه هاي کرمانشاه وکردستان و رودخانه زاب کوچک از بلندي هاي جنوب درياچه اروميه سرچشمه مي گيرند و هردودر جنوب غربي بغداد به دجله مي ريزند.

درياهـا

درمرزشمالي ايران دريـاي خَزَر و درمرز جنوبي آن خليج فارس و دريـاي عُمان قراردارد.

دريـاي خَزَر

اين دريا با مساحتي حدود420 هزار كيلومتر مَرَبَّع بزرگ ترين درياچه روي زمين است و بازمانده دريـاي بزرگ تَتيس که در دوران سَوم زمين شناسي بخش بزرگي از نَجَد ايران رافرا گرفته بود. دريـاي خزر نام خود را ازاقوامي دارد که در اطراف آن مي زيسته اند و دريـاي گيلان، دريـاي مازندران، دريـاي گرگان، دريـاي قزوين، دريـاي طبرستان و دريـاي ديلم نيز ناميده شده است. اروپايي ها از اين دريا به نام هاي دريـاي هيرکاني (گرگان) يا دريـاي آلبانيا و دريـاي سکوتها (سَکاهـا) يا کاسپين (قزوين) و دريـاي خوارزم ياد کرده اند. دريـاي خَزَر از طريق رودهاي بزرگ به دريـاي سياه ارتباط دارد.



دريـاي خزر

درگذشته، اين دريا به تدريج درحال کوچک شدن بود و سطح آب آن، که بيست و هشت متر ازسطح آب هاي دريـاي آزاد پايين تراست، سالانه حدود270 ميليمتر پايينتر مي رفت. اما درسال هاي اخير، سطح آب دريـاي خَزَر، به دلایل گوناگون، رو به افزايش رفته است. طولِ دريـاي خَزَر از شمال به جنوب1,280 كيلومتر و عرض آن بين 160 تا440 كيلومتر است. اين دريا درنواحي مختلف

عمق متفاوت دارد. عمق آن درنواحی کوه تالش، یعنی در جنوب و جنوب غربی، به 500 تا 800 متر و در بعضی نقاط به 1 هزار متر می رسد. امروز تنها ساحل جنوبی و بخش کوچکی از کرانه جنوب غربی دریای خزر، یعنی از دهانه رود آترک در جنوب شرقی این دریا تا بندر آستارادر جنوب غربی آن، به ایران پیوسته است. کرانه های این دریا در ایران همه شنزار و پست است و خلیج های کوچک و برکه های بسیار دارد. دوبریدگی مهم، یکی مرداب گیلان (انزلی) در غرب و دیگری خلیج گرگان، در گوشه شرقی آن دریا قرار گرفته است. شبه جزیره میان کاله خشکی نوآرمانندی است که آب های خلیج گرگان را از دریای خزر جدا می کند.

دریای خزر از زمان های بسیار دوردادوستد بازرگانی ایران اهمیت بسیار داشته است. شاهان صفوی با ایجاد راه هایی که نقاط داخلی کشور را به دریای خزر می پیوست به آبادانی سواحل آن خدمات شایسته کردند و بندر به شهر - که آن زمان اشرف البلاد خوانده می شد - و بندر فرح آباد را در کنار دریای خزر ساختند. شاه عباس بزرگ یکی از جشن های بزرگ آبریزان رادربندر محمودآباد نزدیک آمل برگزار می کرد. در روزگار پهلوی، با ایجاد مهمانسراهای بزرگ و هتل ها و گردشگاه ها، سواحل دریای خزر آبادانی بسیاریافت و یکی از مراکز مهم گردش و استراحت ایرانیان گردید. پس از انقلاب اسلامی به سبب محدودیت های گوناگون این رفت و آمد انبوه کم شد. اما هنوز نیز در تابستان و ایام فراغت بسیاری از مردم ایران به خصوص از تهران به آن نواحی سفر می کنند.

خلیج فارس

این خلیج نیمه ی جنوب غربی مرزهای آبی ایران را تشکیل می دهد و از دهانهء اروند رود تا شبه جزیره مسندم در عمان در حدود 900 کیلومتر طول دارد. عرض خلیج فارس حداکثر 250 کیلومتر و باریک ترین آن، در تنگه هرمز، 56 کیلومتر است. در دوسوی خلیج فارس سرزمین های ایران و عربستان قرار گرفته اند و در نقاط مختلف آن امکان پهلو گرفتن کشتی های بزرگ وجود دارد. خلیج فارس تنها راهی است که ایران را به دریای آزاد می پیوندد و از همین رو برای آن شاهرگی حیاتی به شمار می آید. منابع عظیم نفت در نزدیکی این راه دریایی براهمیت آن افزوده است.

از جهت نظامی نیز از روزگاران دیرین خلیج فارس در تاریخ نقش بزرگی داشته است. تاریخ فعلی بودن بنادر خلیج فارس از نظر نظامی و بازرگانی به حدود 2 هزار و 600 پیش از میلاد مسیح می رسد. شاهنشاهان هخامنشی با ایجاد ناوگانی عظیم از طریق خلیج فارس به مصر دست یافتند. این رویداد در کتیبه داریوش که در کانال سوئز یافت شده آمده است. در دوره های بعد از اسلام هرگاه حکومت های مقتدری روی کار آمده اند به خلیج فارس و منافع بی شمار بندرو سواحل آن توجه داشته اند. مهم ترین حوادث قرن های اخیر در این منطقه آمد و رفت اروپاییان و رقابت های سیاسی و اقتصادی آنها بوده است. در سده گذشته با افزایش اهمیت نفت، که غنی ترین منابع آن پیرامون خلیج فارس قرار دارد، این رقابت ها ابعاد جهانی یافت.

دریای عمان

این دریا از تنگه هرمز تا بندر گواتر مجاور ایران است و سواحل آن بیش از یک سوم از مرز آبی ایران

را در جنوب تشکیل می دهد. سواحل این دریا در ایران به طور طبیعی امکان پهلو گرفتن را به کشتی های بزرگ نمی دهد و به همین جهت معمولاً تنها قایق ها و لنج های کوچک محلی قادرند به ساحل آن نزدیک شوند. از همین رو، در ابتدای دهه 1970، در چهاربهار، ساختمان بزرگ ترین بندر نظامی و بازرگانی ایران در ساحل این دریا آغاز گردید.

دریاچه ها و باتلاق ها

دریاچه ها و باتلاق ها و نمزارهای بزرگ ایران همگی بازمانده یک دریای خشکاند. برخی از آنها به واسطه آبروفت رودخانه ها پُر و باتلاقی شده و بعضی دیگر بر اثر تبخیر بسیار به صورت شوره زار و کویر درآمده اند.

دریاچه ارومیه (رضائیه)

نام دریاچه ی ارومیه و شهر کنار آن دگرگون شده ی واژه ی سریانی اورمیه به معنی شهر آب است که پاره ی اول آن اور در نام شهرهای دیگر چون اورگنج و اورشلیم نیز آمده . این دریاچه در شمال غربی ایران در فلات آذربایجان واقع شده و 1200 متر از سطح دریا ارتفاع دارد. مساحت آن حدود 6 هزار کیلومترمربع و آب آن بسیار شور و تلخ است. نمک آلودگی آب دریاچه ارومیه را تا 23% برآورد کرده اند. به علت این غلظت هیچ حیوان دریایی توان زندگی در آن را ندارد، اما جزایر بزرگ نامسکون آن، محل تخم گذاری انواع پرندگان مهاجر و بومی است. دریکی از جزیره های دریاچه ارومیه پارک حفاظت شده های ایجاد شده که در آن انواع بی نظیر فلامینگو، پلیکان و گوزن زرد ایرانی، که از کمیاب ترین انواع آن در جهان است، نگهداری می شود. در مشرق این دریاچه شبه جزیره شاهی به درازای 8 و پهنای 2 کیلومتر قرار دارد که بر اثر جزرومد از ساحل جدا می شود. مهمترین رودهایی که به دریاچه ارومیه می ریزد عبارت اند از تلخه رود، صافی رود، زرینه رود و سیمینه رود.

دریاچه قم (ساوه یا حوض سلطان)

این دریاچه در پست ترین قسمت دشت تهران و قم و ساوه قرار گرفته است و آب آن به علت هوای متغیر کم و زیاد می شود. وسعت آن به طور متوسط حدود 2 هزار و 400 کیلومترمربع است. هنگام حدوث خشکی در این ناحیه دریاچه سه پاره می شود: دریاچه نمک یا کویر مسیله و دو دریاچه کوچک تر که خشکی باریکی آنها را از هم جدا می کند. آب دریاچه قم شور و تلخ است و کناره های آن اغلب باتلاقی و تا شعاع بیست کیلومتر پوشیده از رسوب نمک. زرین رود یا قره سو و یا قره چای، آبهر رود یا رودشور، رود کرج - که سد امیرکبیر در 63 کیلومتری تهران بر روی آن بسته شده - جابجود و حبله رود، از مهمترین رودخانه هایی هستند که به دریاچه قم می ریزند. آب جابجود که از جنوب تهران می گذرد در نواحی ورامین به مصرف کشاورزی می رسد. این رودخانه برای تأمین آب آشامیدنی و زراعتی اهمیت بسیار دارد و به همین جهت سدی بر روی آن بنا شده است.

دریاچه نیریز (بختگان)

دریاچه ی نیریز یا بختگان در 50 کیلومتری مشرق شیراز بین دو رشته کوه موازی واقع شده است. این دریاچه با وسعت 3 هزار کیلومتر مربع، عمق کم و آب بسیار شور دارد و با دو زبانه باریک از دوطرف به دریاچه کوچک تری به نام طشتِ نرگس می پیوندد. میان این دو دریاچه جزیره علی یوسف به وجود آمده است. دریاچه بختگان از سمت مغرب به باتلاق مرودشت می پیوندد. رودگر یا کورشکه از کوه های اوجان و خسرو شیرین سرچشمه می گیرد به دریاچه بختگان می ریزد. شعبه مهم رودخانه گر کام فیروز است که نزدیک خرابه های شهر قدیمی استخر به رودگر می پیوندد. این رود دارای دو سد تاریخی است یکی به نام رامجرد (رامگرد) که از دوره هخامنشیان بازمانده و دیگری بند امیر که 106 متر درازا دارد و در زمان عضدالدوله دیلمی ساخته شده است. نوشته اند که بند امیر بر روی خرابه های سدی از زمان هخامنشیان ساخته شده است که در گذشته از نیروی آب آن سیصدچرخ به گردش درمی آمد که هریک آسیابی را می چرخاند.

دو دریاچه پریشان (فامور) نزدیک کازرون و بهارلو در هجده کیلومتری جنوب شرق شیراز آب رودخانه های محلی را در خود جمع می آورند.

مرداب گاوخونی (گاوخانی)

مرداب گاوخونی در جنوب شرقی اصفهان قرار دارد. وسعت آن در فصل بهار به واسطه طغیان زاینده رود زیاد می شود و به حدود 30 کیلومتر مربع می رسد. این مرداب از دیرباز محل مناسبی برای شکار بوده است. گفته اند که بهرام گورضمن شکار در پی گورخری به این مرداب فرو رفت. زاینده رود، که سرچشمه آن زردکوه بختیاری است و از اصفهان می گذرد، به این باتلاق می ریزد.

باتلاق جازموریان

باتلاق جازموریان در جنوب کوه شاهسواران کرمان واقع شده و اطرافش لجنزار و باتلاق است. هلیل رود و رودبمپور به این باتلاق وارد می شوند. اولی از کوه های کرمان سرچشمه می گیرد و پس از آبیاری جیرفت به باتلاق می پیوندد و دومی از مشرق بلوچستان به سوی مشرق باتلاق جاری است.

رودهای مارون و سرخ رود در این ناحیه پس از مشروب کردن رفسنجان به کویرنمک فرو می روند. آب های فصلی چند رودخانه از جمله رود شور، که از بیرجند می گذرد، نیز سرانجام به نمکزار مشرق کرمان می ریزد. کویر بافق، در مشرق یزد و شمال غربی بافق، شوراب و رود شورابه کام می کشد.

جزایر

درخلیج فارس جزایر بسیاری وجود دارد که امروز برخی از آنها متعلق به ایران است. جزیره لارک و جزیره هرمز در نزدیکی تنگه هرمز هریک با وسعتی حدود 100 کیلومتر جزایر کوچکی هستند اما

موقع نظامي مهمي دارند. در جزيره هرمز آثار و خرابه هاي تاريخي هست كه بخشي از آن به زمان تسلط پرتغالي ها بازمي گردد. حاكميت ايران بر جزاير ابوموسي، تنب بزرگ و تنب كوچك در اوایل دهه 1970 تثبيت شد. تنب بزرگ 10.3 و تنب كوچك 2 كيلومتر مربع مساحت دارند. نام هردو آن ها در بند ششم كتیبه ی بیستون به عنوان بخشی از استان پرسیس یا فارس آمده است. در تنب بزرگ معدن خاک سرخ وجود دارد. مردم محلی جزیره ی ابوموسی را گپ سبز و یعنی سبزه زار بزرگ می گویند. این جزیره با مساحت 12 كيلومتر مربع موقعیت استراتژیک مهمی دارد. این سه جزیره اکنون مورد ادعای شیخ امارات متحده عربی است. اما تاکنون هیچ یک از مراجع بین المللی آن را مورد تأیید قرار نداده است. بیشتر جزایر ایران در خلیج فارس پیشینه ی تاریخی پرمجرائی دارند که با حوادث تاریخی بندرهای آن ناحیه، به ویژه بندر عباس و بندر بوشهر پیوند نزدیک دارد. جزایر متعلق به ایران در خلیج فارس عبارت اند از: جزیره ها ی هرمز، خارک، قشم، کیش، تنب بزرگ و كوچك، ابوموسی، لاوان و هنگام.

جغرافیای اقتصادی

جغرافیای اقتصادی ایران

ایران سرزمینی پهناور، پرجمعیت، غنی و حاصل خیز است و با کوه های بلند و دره های پُر آب و جلگه های حاصلخیز و تنوع آب و خاک، موقع مناسبی برای کشاورزی و دامپروری دارد. به علاوه، در دل کوه ها و در عمق کوه ها و شوره زارهای مرکزی این سرزمین منابع عظیم زیرزمینی، از سفره های گسترده آب تا معادن سرشار نفت و گاز و آهن و مس، ذخیره شده است. تنوع اوضاع جغرافیایی و تفاوت بسیار زیاد در آب و هوای مناطق مختلف از دیگر عواملی است که زمینه لازم را برای انواع فعالیت های اقتصادی در کشور فراهم می آورد.

کشاورزی

گرچه حدود هفتاد درصد از سرزمین ایران کوهستانی یا کوهی و غیر قابل کشاورزی است، پیشینه کشاورزی در ایران چندان قدیم است که پژوهندگان معتقدند اگر ایران کانون نخستین فعالیت های کشاورزی نباشد، یکی از قدیم ترین آنهاست. از حدود چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح ساکنان این سرزمین به کشاورزی می پرداخته اند. وجود سدها، بندها، کاریزها، و منابع عظیم آب، که به وسیله ی جوی ها و آبراه ها میان کشاورزان تقسیم می شده، نشان از کوشش بسیار برای توسعه کشاورزی و سرسبزی و آبادانی در دوره شاهنشاهان ایرانی پیش از

اسلام دارد. با حمله اعراب و سقوط ساسانیان، بر اثر نا آشنائی حاکمان عرب و بی توجهی به نگهداری سدها و آب بندها، کشاورزی مدّتی از رونق افتاد، امّا با روی کار آمدن نخستین حکومت های ایرانی دگرباره کارآیی خود را بازیافت. امروزه، با تنوّع جنس خاک و آب و هوا، امکان کشت و بهره برداری از همهء انواع محصولات کشاورزی و دامی از سردسیری و گرمسیری در ایران وجود دارد.



برنج کاری در گیلان

صادرات کشاورزی ایران بیشتر پنبه، حبوبات، سبزیجات، انگور، خرما، و خشکبار بوده است. امّا در دهه های اخیر، با افزایش جمعیت و کاهش نسبی تولیدات کشاورزی میزان سرانهء این گونه صادرات کاهش یافته و، در برابر، نیاز ایران به وارد کردن کالاهای غذایی و کشاورزی، از آن جمله گندم، برنج، روغن، گوشت، چغندر قند و نیشکر روزافزون شده است. مشکلات کشاورزی ایران را، علاوه بر کم بود آب و مشکل آبیاری، نارسایی راه ها و وسایل ارتباطی، زیان آفات نباتی و کم کاری پنهان در کشاورزی دانسته اند. با این همه امروزه افزون بر مصرف داخلی مقداری محصولات کشاورزی از جمله میوه به صورت تازه یا خشک و کنسرو به کشورهای همسایه صادر می شود.

معادن

ایران با 10% از کل ذخایر زیرزمینی دارای یکی از بزرگ ترین حوضه های نفت و گاز جهان است. دراستخراج نفت بعد از عربستان سعودی مقام دوم را بین اعضای سازمان اوپک دارد و در بهره برداری از معادن گاز نیز بعد از روسیه قرار می گیرد. با آن که جز در رشته نفت و گاز تحقیقات ومطالعات دامنه داری راجع به معادن ایران انجام نیافته است، در بیشتر نقاط کشور آثار وجود کان های مختلف به چشم می خورد. ذخیره بعضی از این معادن ناچیز است. امّا ذخیره بعضی دیگر چون معادن مس سرچشمه و معادن آهن بافت و زرّند کرمان چشمگیر است. افزون بر این، اطلاعات زمین شناسی و کان شناسی نشان می دهد که در ایران کان هایی با میزان ذخیره و عیار بالا وجود دارد که با معادن بزرگ دنیا برابری می کند. مهمترین معادنی که در ایران استخراج می شوند عبارت اند از: نفت، گاز طبیعی، زغال سنگ، آهن، مس، سرب، منگنز، طلا، نقره،

گوگرد، پنبه نسوز، خاک سرخ، خاک نسوز، یشادُر، زرنیخ، سنگ مرمر، سنگ گچ و آهک، کرومیت، زاج، نمک، آنتیموان، سنگ های ساختمانی، شن و فیروزه.

صنایع

صنعت نیز، مانند کشاورزی، در تاریخ ایران سابقه ای طولانی دارد. انواع اقسام ظرف ها و کوزه های سفالی و ابزار فلزی از دوران پیش از تاریخ جزو آثار باستانی است و نشان از صنعتی پیشرفته دارد. اما ساسانیان درخشان ترین دوره تاریخ صنعت ایران را پدید آوردند. شاهکارهای معماری، ظرف های فلزی و سفالی و پارچه های لطیف و گران بهای آن دوران خریداران بسیار سرزمین های دور و نزدیک داشت. توانگران روم باستان به خرید دستاوردهای ایرانیان رغبت بسیار داشتند و بهایی گزاف برای آن ها می پرداختند.

دوره صفویان دوران رونق اقتصادی ایران بود. قالی های نفیس ابریشمین ایران آن زمان چنان در بازارهای اروپایی شهرت داشت که نام قالی را با نام ایران درآمیخت. اما پیشرفت سریع صنعتی در اروپا بسیار دیر و به صورت محدود در صنعت ایران تأثیر گذاشت و در نتیجه زیربنای توسعه صنعتی ایران تا دوران رضاشاه ریخته نشد. در نیمه دوم سلطنت محمد رضا شاه پهلوی مهمترین تحرک صنعتی ایران در تاریخ معاصر صورت گرفت. پس از وقفه ای که در زمان جنگ ایران و عراق به وجود آمد، دوباره توجه به صنایع و به کار اندازی واحد های صنعتی رونق گرفت که در صنایع کوچک رو به پیشرفت سریع است. صنایع امروز ایران را به دو بخش دستی و کارخانه ای می توان تقسیم کرد. مهمترین بخش صنایع دستی ایران بافت قالی و قالیچه و گلیم است که علاوه بر مصرف گسترده داخلی رقم چشمگیری در صادرات دارد. خاتم کاری، مینا کاری و پارچه های دستباف ابریشمی و زری، که جنبه هنری نیز دارد، از دیگر صادرات ایران در این بخش است. صنایع دستی در اقتصاد روستایی ایران بیشتر از آن نظر مهم است که می تواند بیکاری یا کم کاری ناشی از طبیعت کار تولید کشاورزی را جبران کند.

صنایع کارخانه ای ایران از دوران سلطنت ناصرالدین شاه در واحدهای کوچک آغاز شد. امروزه صنایع غذایی، نساجی، سیمان، صنایع سلولزی، چرم و پوست، دخانیات و تولید و مصرف برق و صنایع مونتاژ قطعه های یدکی در استان های مختلف ایران در حد مصرف داخلی فعال است و به تدریج وارد مرحله صادرات می شود. صنعت ماشین سازی و ساخت قطعات اتومبیل از دیگر صنایع کارخانه ای نوپای کشور است که پس از انقلاب اسلامی و بر اثر جنگ با عراق مدتی متوقف ماند. اما در دهه ی اخیر دوباره فعال شده و در حال گسترش قابل ملاحظه است. صاحب نظران معتقدند که ایران ظرفیت گسترش صنایع ماشین سازی را تا حد تأمین مصرف داخلی و حتی صدور به کشورهای همجوار دارد.

نفت و گاز مهمترین منابع صنعتی ایران و صادرات این دوماده پر بها و نیروزا بزرگ ترین سرچشمه درآمد ارزی دولت ایران است. پیش از انقلاب اسلامی، ایران پس از عربستان سعودی، دومین صادرکننده بزرگ نفت در جهان به شمار می رفت. پالایشگاه های ایران در آبادان، کرمانشاه، تهران،

شیراز و مسجد سلیمان، پیش از جنگ با عراق، علاوه بر تأمین مصرف داخلی، مقداری نفت تصفیه شده را به خارج از کشور صادر می کرد.

کارخانه ذوب آهن اصفهان و صنایع وابسته به آن از جمله کارخانه های ماشین سازی اراک و تبریز و کارخانه های تصفیه مس درغنی آباد تهران و سرچشمه کرمان در اقتصاد ایران اهمیت فراوان دارد. به طور کلی، ایران برای پیشرفت و گسترش صنعتی از نظر منابع و معادن غنی است. اما در چند دهه ی اخیر پایین بودن میزان سرمایه گذاری و کمبود متخصص، که به ویژه پس از انقلاب و خروج گروه بزرگی از دانش آموختگان و کارشناسان بیشتر احساس می شود، از موانع گسترش سریع تر صنعت در ایران بوده است. با این همه پیشرفت در صنایع کوچک در شهرهای مختلف و گسترش صنایع سنگین نظامی راه را برای تحولی بزرگ در صنعت آماده می کند.

جهان گردی

طبیعت زیبا و متنوع، جنگل ها، گیاهان و جانوران کم یاب و پدیده های طبیعی شگفت انگیز در گوشه و کنار کشور، که عرصه های زیبا و ناشناخته بسیار دارد، امکان جلب انبوه جهان گردان داخلی و خارجی را فراهم کرده است. علاوه بر این، تاریخ کهن ایران و آثار باستانی با شکوه و گنجینه های هنری دوران اسلامی کشور از عوامل مهم جلب جهان گردان است. صنایع دستی و هنرهای بومی نیز در جلب سیاحان نقشی عمده دارد. در دوره محمد رضا شاه مقدمات رشد جهانگردی در ایران فراهم آمد و مهمانسراهای بسیار در نواحی مختلف کشور به این منظور بنا شد و وضع راه ها بهبود یافت. پس از انقلاب اسلامی، به واسطه درگیری های داخلی و جنگ ایران و عراق و کمبود امکانات پذیرایی و وسایل ارتباطی، این صنعت از رونق پیشین خود افتاد. اما، بار دیگر با تلاش گسترده گام هایی برای جلب مسافران و جهان گردان داخلی و خارجی برداشته شده و مقدمات وسایل رفاهی و تربیت افراد وارد و متخصص در این زمینه در همه نقاط ایران در دست انجام است.

جمعیت

ایران سرزمین پهناوری است که به علّت وضع طبیعی توزیع جمعیت در نواحی مختلف آن یکسان نیست. بیشتر مردم ایران در نواحی غرب و شمال کشور، در جلگه های واقع بین کوه های البرز و دریای مازندران، و در استان های آذربایجان و نیمه ی شمالی دامنه های زاگرس زندگی می کنند. آب فراوان، زمین های حاصلخیز و چراگاه های سبز و خرم مهم ترین عامل این تراکم جمعیت است. این مناطق، که کمتر از 16 درصد خاک ایران را تشکیل می دهد، بیش از 35 درصد کل جمعیت را در خود جای داده است.

کویر لوت و کویر نمک در ناحیه مرکزی و شرقی ایران در واقع جای زندگی نیست. این منطقه بیش از 17 درصد مساحت کل کشور را در بر می گیرد اما کل ساکنان آن از یک درصد جمعیت کشور تجاوز نمی کند. مردم این نواحی امروزه نیز اغلب در اجتماعات بسیار کوچک اطراف قنات ها و در فاصله های دور از یکدیگر زندگی می کنند. جلگه خوزستان، استان فارس، بخش شمالی خراسان و

شهرهای مرکزی واقع بین کوه های البرز و زاگرس، تراکم جمعیتی میانه دارد و نواحی شرقی و سرتاسر سواحل جنوبی کشور کم جمعیت است.

گذشته از وضع طبیعی، ایجاد کانون های بزرگ صنعتی، امکان دستیابی به خدمات در شهرهای بزرگ، افول بخش کشاورزی و هجوم روستاییان به شهرها، همچنین جنگ ایران و عراق از عوامل مؤثر در جابه جایی جمعیت کشور بوده است. عامل دیگر در ترکیب جمعیت، انبوه پناهندگان افغان به ایران است که، بنا بر آمار سازمان ملل متحد، بیش از دومیلیون تن برآورد می شد. این پناهندگان در ترکیب و ضریب افزایش جمعیت نواحی شرقی مانند خراسان، سیستان و بلوچستان تأثیر داشته اند.

اما اکنون با بازگشت مهاجران جنگ ایران و عراق به شهرهای خود و بازسازی نواحی ویران شده، همچنین بازگشت تدریجی بسیاری از دیگر پناهندگان افغانی و عراقی به کشورهای خود در ترکیب جمعیت ایران دگرگونی هایی صورت گرفته است.

پس از استقرار جمهوری اسلامی، دو عامل دیگر نیز کم و بیش در ترکیب جمعیت ایران مؤثر بود: یکی مرگ و میر بر اثر جنگ و دیگر تشویق تعدد زوجات و داشتن فرزندان بسیار. ولی در سال های اخیر، خطر ها و مشکلات ناشی از رشد بی تناسب جمعیت توجه مسئولان را به خود جلب کرده و آنها را به تلاش برای جلوگیری از رشد بی رویه جمعیت ایران واداشته است.

بر پایه آمار رسمی سال 1383 ش/2004م)، جمعیت ایران بالغ بر 69618922 تن است که 28% آن را نوزادان تا چهارده سالگان تشکیل می دهند، 76.2% را بین 15 تا 64 سال و بقیه را سالمندان 65 سال به بالا که شامل 4.8% کل جمعیت می شوند.

جمعیت ایران بسیار جوان است و براساس آمار یاد شده نزدیک به یک سوم آن را کودکان و نوجوانان زیر پانزده سال تشکیل داده اند. این رقم به حدود 44% مردم تا بیست و پنج سال می رسد. به طور کلی، نرخ رشد جمعیت در دهه 1360 ش حدود 3/6 درصد بوده است. این رقم در خراسان، سیستان و بلوچستان، به سبب حضور پناهندگان افغان، تا 4/9 درصد افزایش یافت.

در سال های اخیر نرخ رشد جمعیت در ایران کاهش یافته و بنابر آمار دولتی به 1.7% رسیده است. براساس آمار منتشر شده، حدود 4179.4% از جمعیت بالای شش سال ایران، سواد خواندن و نوشتن دارند که شامل 85.6% مردان و 73% زنان است. نسبت باسوادان، با حداقل آموزش ابتدایی، در شهرهای بزرگ بیشتر و در نواحی روستایی پایین تر است. براساس همین آمار، نزدیک به 85 درصد از جمعیت تهران باسواداند و پس از آن، به ترتیب، در استان های اصفهان، یزد، فارس و خوزستان با سوادان شامل در صدی بالا از جمعیت می شوند. در این نواحی، به علت وجود مراکز فعال صنعتی، تعداد زیادی از باسوادان را متخصصان و کارگران ماهر و نیمه ماهر تشکیل می دهند.



بنا بر آخرین آمار، نسبت گروه های قومی در جمعیت ایران بدین ترتیب است: ایرانی 51٪، آذری 24٪، گیلکی و مازندرانی 8٪، کردی 3٪، عرب 3٪، لر 2٪، ترکمن 2٪، و 1٪ دیگران. از کل جمعیت 58٪ به زبان فارسی با کچه های مختلف سخن می گویند. 26٪ به ترکی و انواع محلی آن، 9٪ کردی، 1٪ بلوچی و 3٪ به گویش های دیگر در ایران مردم 89٪ مسلمان شیعه هستند، 9٪ مسلمان سنی و 2٪ از اقلیت های زرتشتی، یهودی، مسیحی و بهائی.

بخش دوم: جغرافیای سیاسی

حکومت

پس از انقلاب اسلامی سال 1357ش/1970م. و تصویب قانون اساسی در آذرماه سال 1358ش/دیسمبر 1979م. عنوان رسمی کشور در مجامع بین المللی به جمهوری اسلامی ایران تغییر یافت. بنابر مصوبه ای دیگر در سال 1369ش/1989م. باگسترش اختیارات رئیس جمهور نخست وزیر برداشته شد. در این قانون اساسی اداره امور مملکت به سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه واگذار شده است. در رأس این سه قوه رهبر مذهبی قرار دارد که از سوی شورای رهبری تعیین می شود. اعضای این شورا خود باتصویب رهبر انتخاب می شوند. قوه مجریه شامل رئیس جمهور و هیئت وزرا ست. قوه مقننه از مجلس شورای اسلامی با 290 نماینده تشکیل می شود که به نسبت جمعیت بین استان ها تقسیم شده. مصوبه های مجلس شورای اسلامی باید به تأیید شورای نگهبان برسد. قوه قضائیه زیر نظر رئیس قوه قضائیه انجام وظیفه می کند و به امور دادگستری می پردازد.

پرچم ایران

پرچم جمهوری اسلامی ایران مرکب از سه نوار هم پهنای افقی به رنگ های سبز، سفید و سرخ از بالا به پایین است. نشان جمهوری اسلامی، کلمه "الله" به صورت گل لاله، نماد شهادت به رنگ سرخ در میان قسمت سفید نقش شده و در حفاصل هردو نوار سبز و سرخ باسفید عبارت قرآنی "الله اکبر" یازده بار پشت سرهم تکرار گردیده است. پرچم ایران تاریخچه ای بسیار قدیمی

دارد که فراتر از دوران تاریخی به افسانه و حماسه می پیوندد. پیش از انقلاب اسلامی پرچم ایران سه نوار هم پهنای افقی به رنگ های سبز، سفید و سرخ بود که نشان شیرو خورشید به رنگ های سیاه و زرد درمیان قسمت سفید آن نقش می بست. نشان شیرو خورشید روی پرچم ایران به صورت های گوناگون بسیار قدیمی است. اما پرچم ایران پیش از انقلاب اسلامی، یادگار نخستین قانون اساسی ایران بود که پس از انقلاب مشروطه به تصویب رسید.

براساس آخرین تقسیمات کشوری، ایران از 26 استان، 265 شهرستان، 678 شهر و 707 بخش تشکیل شده است. هراستان توسط یک استاندار، هر شهرستان توسط یک فرماندار، هر شهر به وسیله یک شهردار و هریخش زیرنظر یک بخشدار اداره می شود. استان های ایران، به ترتیب الفبا، و مرکز و شهرهای عمده هر یک از آنها در این بخش توصیف شده اند.

تقسیمات کشوری (بخش اول)

استان های ایران، به ترتیب الفبا، و مرکز و شهرهای عمده هر یک از آنها در این بخش توصیف شده اند.

1. استان آذربایجان شرقی

استان آذربایجان شرقی، با وسعتی حدود 88785 کیلومتر مربع، در شمال غرب ایران بین استان های آذربایجان غربی، زنجان و گیلان واقع شده و حدود 71 درصد آن کوهستان و دریاچه است. قله سبلان، با ارتفاع 4 هزار و 821 متر در مشرق، بلندترین و دشت مغان در شمال شرقی، با ارتفاع تقریبی 100 متر از سطح دریا، پست ترین نقطه استان است. این استان کوهستانی، از سردترین مناطق کشور است و در برخی از نقاط آن درجه حرارت در زمستان تا 20 درجه زیر صفر سانتیگراد هم کاهش می یابد. وجود رودخانه آرس در شمال، دریاچه بزرگ ارومیه (رضائیة) در غرب و منابع و ذخایر عظیم آب زیرزمینی و چشمه ها و آب های راکد، آذربایجان شرقی را به صورت منطقه ای بسیار پُر آب و غنی درآورده که دارای زندگی نباتی و حیوانی متراکم و متنوعی است.



روستای کندوان

آذربایجان شرقی با جمعیتی نزدیک به 3482672 نفر از لحاظ بازرگانی و اقتصادی منطقه بسیار مهمی به شمار می آید. راه آهن و جاده های اسفالتی ارتباط این استان را با تهران و با کشورهای همسایه جمهوری آذربایجان، ارمنستان و ترکیه و همچنین با اروپا برقرار کرده است. کشاورزی و صنعت استان نیز درموقع بسیار خوبی است. محصول گندم آذربایجان شرقی بعد از خراسان مقام اول را داراست و برنج آن شهرت کافی دارد. پنبه، چغندر قند، خشکبار و میوه های درختی منبع درآمد مهم منطقه است. کارخانه های ماشین سازی، تراکتور سازی، تولید سیمان، پالایش نفت، پتروشیمی، چرم سازی و کفاشی تبریز و تولید نیرو از دیگر مراکز مهم فعالیت های صنعتی این استان است. فعال بودن بیش از 180 معدن بیشتر در زمینه ی استخراج فلزات از دیگر منابع کار و درآمد مردم این استان است.

به طور کلی، استان آذربایجان شرقی، با وجود ویرانی های ناشی از جنگ با عراق، در همه زمینه های اقتصادی، کشاورزی، دام پروری، تجارت و صنعت هنوز از فعال ترین استان های کشور به شمار می آید. صنایع دستی این استان نیز در نوع خود از شهرت و مرغوبیت بسیار برخوردار است. قالی بافی آذربایجان شرقی، خاصه تبریز، با نقش ها و طرح های مخصوص و شناخته شده در صادرات غیر نفتی ایران دارای اهمیت فوق العاده است. نقره کاری، سرامیک سازی، سفالگری، سوزن دوزی، تهیه ابریشم، شال، پتو، گلیم و جاجیم در سراسر استان رواج دارد و فرآورده های مرغوب برای بازار داخلی و صادرات فراهم می آورد.

مردم آذربایجان شرقی به ترکی سخن می گویند. بخش بزرگی از ساکنان آذربایجان شرقی را ایلات و عشایر تشکیل می دهند. مهم ترین آنان ایل های شاهسون و آرسباران در منطقه مغان متمرکزند و با دامداری و شبانی زندگی می گذرانند. در آخرین تقسیمات کشوری، استان آذربایجان شرقی دارای چهارده شهرستان است: تبریز (مرکز استان)، آسکو، آذرشهر (دهخوارقان)، میانه، مرند، شبستر، آهر، جلفا، مغان، هشتروند و بستان آباد.

تبریز

تبریز، مرکز استان آذربایجان شرقی، در 742 کیلومتری غرب تهران در شرق دریاچه ارومیه بنا شده و با قلّه سَهَنَد، در جنوب شهر، 50 کیلومتر فاصله دارد. تبریز تابستان های معتدل و زمستان های سرد و پُر برف دارد و از دو رودخانه تلخه رود و مهران رود آب می گیرد.

بنای شهر تبریز را بعضی به دوره اشکانیان و ساسانیان و عده های به زبیده، همسر هارون الرشید، نسبت می دهند. آنچه مسلم است هنگامی که اعراب در سال 22ه (642م) آذربایجان را فتح کردند، تبریز روستایی کوچک بود و آبادی و شهرت امروزی آن در دوره های اسلامی پدید آمد. آغاز اهمیت تاریخی شهر تبریز به دوران فرمان روایی سلجوقیان عراق و آتابکان آذربایجان در قرن ششم و هفتم هجری (دوازدهم و سیزدهم میلادی) می رسد. در این دوران بود که آتابک قزل ارسلان تبریز را پایتخت کرد. در حمله مغول، تبریز با تسلیم شدن به مظفرالدین اُزبک، از آتابکان آذربایجان، از کشتار و ویرانی نجات یافت. در جنگ های پی در پی میان سلطان جلال الدین خوارزم شاه و سپاه مغول، تبریز بارها دست به دست گردید تا آن که در دوره ایلخانان مغول، آباقاخان آن را دوباره پایتخت کرد. در زمان گیخاتو، ایلخان مغول، برای نخستین بار در ایران چاو (پول کاغذی) در تبریز منتشر شد. اما مردم آن را نپذیرفتند و ناچار برچیده گردید. رونق و شکوه تبریز در زمان غازان خان به بالاترین حدّ خود رسید. او که مردی خوش ذوق و کوشا و دوستدار آبادانی بود در محلّ شام تبریز که بعدها به «شَنب غازان» معروف شد، بزرگترین گنبدی را که تا آن زمان در سرزمین های اسلامی سابقه داشت ساخت و در اطراف آن مسجدی بزرگ و دومدرسه برای پیروان مذاهب حنفی و شافعی، و خانقاه و حمام و کتابخانه بنا کرد. یکی از جغرافیا نویسان اوایل قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) از تبریز بسان یک مرکز مهم و بزرگ پیشه وری و صنعت سخن گفته است.

پس از آن که غازان خان پایتخت را از تبریز به سلطانیه برد، در جنگ ها و ستیزهای بین مدعیان حکومت، تبریز از رونق و شکوه افتاد. با وجود این، در قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) تبریز شهری بزرگ و ثروتمند بود که جمعیت آن را حدود 200 هزار تن تخمین زده اند. تبریز در آن زمان یکی از مراکز مهم تجارت و شهری پُررفت و آمد توصیف شده است.



تبریز

تا روی کار آمدن صفویه در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) تبریز پایتخت فرمانروایان کوچکتر مغول بود، شاه اسماعیل صفوی نیز در همین شهر تاج گذاری کرد. اما اندکی بعد سلطان سلیم عثمانی تبریز را گرفت و پس از غارت و ویرانی بسیار شماری از صنعتگران و هنرمندان آن جا را با خود به قسطنطنیه برد. تبریز تا زمان نادرشاه افشار بارها میان پادشاهان صفوی و خلفای عثمانی و مهاجمان افغان دست به دست شد و از این رو زیان فراوان دید. در دوره قاجار تبریز ولیعهد نشین شد. اقامت عباس میرزا در آن شهر به برپا شدن کارخانه های توپ ریزی و نخستین کارگاه چاپ انجامید. تربیت سربازان به روش اروپایی نیز در همین زمان در شهر تبریز آغاز گردید. عباس میرزا راه هایی را در این منطقه نوسازی کرد کب آسان شدن رفت و آمد میان ایران و روسیه از طریق قفقاز، از یک سو، و میان ایران و ترکیه و اروپای غربی از طریق طرابوزان، از سوی دیگر، شد.

تبریز در نیمه قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) شاهد جنگ های ایران و روس و امضای عهدنامه های ترکمان چای و گلستان بود که به از دست رفتن بخش بزرگی از خاک ایران انجامید. در رویدادهای تاریخ مشروطیت ایران از آغاز جنبش عدالت و آزادی خواهی تا مراحل نهائی، تبریز و مردم آن از جمله ستارخان و باقرخان جایی بزرگ دارند. پس از جنگ جهانی دوم حکومت خودمختار فرقه دمکرات به رهبری جعفر پیشه وری رویدادهای دیگری را در این شهر موجب شد که در تاریخ معاصر ایران اهمیت بسیار دارد.

تبریز در طول زمان بارها دستخوش زمین لرزه های دهشتناک گردیده است. ویرانگرترین آن ها در سالهای 858، 1641، 1042، 1785، 1727 و 1854 میلادی رخ داده. اما باوجود ویرانی هایی که جنگ ها و کشمکش ها و زلزله ها بر سر بناهای تبریز آورده است، این شهر هنوز آثار تاریخی مهمی دارد. از جمله این آثار مسجد جامع دوره صفوی است که بر روی شالوده مسجدی از دوره سلجوقی بنا شده. دیگر آرگ علی شاه از آثار قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) و مسجد کبود از نیمه قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) است. مسجد کبود باوجود ویرانی ناشی از زلزله یکی از بهترین نمونه های کاشی کاری و معماری دوره اسلامی به شمار می رود. اکنون در یکی از محله های قدیمی تبریز خرابه های شهرکی به نام ربع رشیدی باقی است که به وسیله خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، طبیب و وزیر مشهور سلطان محمد خدابنده (اولجایتو)، ساخته شده و از مراکز مهم علمی و صنعتی روزگار ایلخانان مغول بوده است. مقبره الشعراى تبریز در محلهء سرخاب باوجود آرامگاه شعرا و فضلاء بزرگ آذربایجان از جمله شهریار شاعر معاصر که به فارسی و ترکی اشعار فراوان دارد، یکی دیگر از اماکن تاریخی این شهر است.

تبریز در پنجاه سال اخیر با تبدیل شدن به یکی از قطب های مهم صنعتی کشور و به سبب ایجاد دانشگاه و توجه به آبادانی و فرهنگ آن به صورتی بسیار فعال درآمده است. امکانات اشتغال در

این شهر مهاجران بسیار را به آن جلب کرده و ایجاد کارخانه های ماشین سازی، تراکتورسازی، سیمان سازی، چرم سازی، نساجی، قالی بافی و تأسیس پالایشگاه نفت، به رشد صنعت در این شهر شتاب بخشیده. قرار گرفتن در مسیر راه های بازرگانی جُلُفا به ارمنستان و روسیه و بازرگان به ترکیه و اروپا نیز جایگاه بازرگانی مهمّی به تبریز داده است. به طور کلّی، امروز تبریز یکی از فعال ترین و آباد ترین شهرهای ایران است.

مَراغه

مَراغه، به معنی چراگاه اسبان، نام یکی از شهرهای تاریخی استان آذربایجان شرقی است که در جنوب کوه سَهَنَد بین تبریز و میاندوآب و دریاچه ارومیه قرار گرفته و فاصله آن تا تهران 796 کیلومتر است. صافیرود، که از کوه های سَهَنَد سرچشمه می گیرد و به دریاچه ارومیه میریزد، ازکنار مَراغه می گذرد. آب و هوای این شهردرقسمت کوهستانی معتدل و دربخش جلگه ای گرمسیری است.

درزمان ساسانیان به جای شهرمَراغه شهری به نام افزاره رود قرارداشته است. پس ازسلطه اعراب این شهرمدّت چند قرن اردوگاه فرمانروایان عرب بود و نام مَراغه دراین زمان به این شهرداده شد. باروی نظامی مهمّی را که درنخستین قرن های اسلامی، درزمان هارون الرشید، در شهر مَراغه ساخته شده در تاریخ یادکرده اند. پس از حمله مغول، مَراغه پایتخت هولاکوخان شد. به فرمان وی، خواجه نصیرالدین طوسی رصدخانه معروف مَراغه را روی تپّه ای بنا نمود. مراغه این زمان را شهری خرم و آباد توصیف کرده اند که باغستان های پُربار و خربزه های شیرین و معطر داشته است.

ازدوران گذشته آثارتاریخی بسیار درمَراغه برجای مانده که قدیمی ترین آنها گنبدسرخ متعلّق به قرن ششم هجری(دوازدهم میلادی) است. گنبد کبود نیز ازآثار همین زمان، یعنی اواخر دوره سلجوقی است. گویندکه مادر هولاکو دراین گنبد دفن شده است. گنبد غفّاریه متعلّق به دوره ابوسعید بهادر در قرن هشتم هجری(چهاردهم میلادی) و ستون مسجد شیخ بابا که پنج متر بلندی دارد و در قرن نهم هجری(پانزدهم میلادی) ساخته شده از دیگر آثار تاریخی و دیدنی شهر مَراغه است.

اهر

اهر درشمال تبریز، شهری کوهستانی است که به واسطه ی موقع جغرافیائی شاهد حوادث مهم تاریخی بوده. بابک خرم دین و پیروان او بیش از بیست سال در دامنه های کوهستانی آن با سپاهیان عرب می جنگیدند. دردوره ی قاجارهنگام جنگ با روسیه نیز اردوگاه عباس میرزادر این جا قرارداشت. مسجد جامع اهر که به روزگار سلجوقیان ساخته شده و قصری تاریخی و بقعه ی

شیخ شهاب الدین اهری از عرفای قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی از جاهای دیدنی این شهر است.

شبستر

شبستر در 60 کیلومتری شمال شرق تبریز در مسیر راه آهن تهران-تبریز به ترکیه و اروپا یکی دیگر از شهرهای آذربایجان شرقی است. جادهء معروف تبریز- ترابوزان که در زمان صفویه ساخته شد نیز از این شهر می گذشت. شبستر زادگاه عارف مشهور، شیخ محمود شبستری مؤلف منظومه ی گلشن راز است که آرامگاه او نیز در همین شهر قرار دارد. مهم ترین بنای تاریخی شبستر مسجد جامع آن ساخته شده در سال 989/1610 م. در زمان سلطان محمد خدابنده است. مرند در شمال شرق آذربایجان شرقی در منطقه ای که دوسوم آن کوهستانی و بقیه هموارو بسیار حاصل خیز است، قرار دارد بازمانده ی آثار تاریخی این شهر به روزگار کلد و آشور می رسد. نام آن نیز به معنی جایگاه قوم ماد است که نخستین پادشاهان در تاریخ ایران بوده اند. آثار آشکده ای از زمان ساسانیان و ساختمان مسجد جامع بسیار قدیمی متعلق به نخستین قرن های اسلامی از نقاط دیدنی این شهر است.

میانه

میانه در مشرق تبریز بین دو رشته کوه بزگوش و قافانکوه قرار گرفته است. در گذشته از این شهر به نام میانج نیز یادشده. این شهر در حمله ی مغول کاملاً ویران گردید. اما بعد دوباره آباد شد. قالی و قالیچه های دست باف میانه با طرح های خاص عشایری در بازار فرش جایگاه خوبی دارد. میانه یکی از قدیمی ترین شهرهای آذربایجان شرقی است. پل دختر و قصر نزدیک آن از قدیم ترین آثار باستانی به شمار می رود. امامزاده اسماعیل و مسجد بزرگ سنگی از دیگر آثار تاریخی آن جاست.

2. استان آذربایجان غربی

استان آذربایجان غربی، با وسعت حدود 39487 کیلومترمربع، در شمال غرب ایران بین استان های کردستان، آذربایجان شرقی، و زنجان قرار دارد و در طرف شمال و غرب با کشورهای ارمنستان و ترکیه هم مرز است.

این منطقه، که بخشی از آن را دریاچه ارومیه فراگرفته، دارای رشته کوه های مرتفع دیوارمانندی است که از شمال به جنوب کشیده شده است. کوه های آتشفشانی آرات در این قسمت قرار دارد و در دامنه ی آن چشمه های آب معدنی متعدّد می جوشد. در نواحی مرطوب سنگ های آتشفشانی به صورت ستون های زیبایی از منشورهای منظمّ چند ضلعی جلوه گر است.

آب و هوای آذربایجان غربی حدّ فاصل آب و هوای دریای خَزر و اقلیم نیمه صحرایی داخلی، و به سبب وجود برف دایمی در کوهستان و آب فراوان، خنک و مطبوع است. زَرینه رود در جنوب دریاچه ارومیه و رودخانه مَهّاباد و حدود 135 کیلومتر از رودخانه آرس از این استان می گذرد. مراتع و جنگل های غنی این استان محل ییلاق و قشلاق ایلات و موجب رونق دامپروری است. وجود تالاب های متعدّد اطراف نَقّده، ماکو، خوی، و سلّماس نیز محیط زیست مناسبی برای پرورش پرندگان پدید آورده است.

دریاچه ارومیه به مساحت 6 هزار کیلومتر مربّع فلات آذربایجان را به طور طبیعی به دو بخش می کند. لجن و آب دریاچه ارومیه را برخی از ایرانیان برای معالجه بعضی امراض پوستی و روماتیسم مؤثر می دانند. از همین رو، هر سال عدّه زیادی به منظور درمان به سواحل این دریاچه می روند. این دریاچه از نظر حمل و نقل کالا و موقع اقتصادی نیز اهمیّت بسیار دارد. مهم ترین بندر این دریاچه، در استان آذربایجان شرقی، بندر شَرَفخانه در شمال شرق و، در استان آذربایجان غربی، بندر گلّمانخانه در غرب است.

آذربایجان غربی حدود 2896657 تن جمعیّت دارد که بیشتر مسلمان شیعه و سَنّی اند و به زبان های ترکی و کُردی سخن می گویند. گروه بزرگی از اقلیّت های آشوری، ارمنی و یهودی نیز در منطقه ساکن اند و به زبان های قومی خود سخن می گویند. این استان مجموعه ای از ادیان و فرهنگ های مختلف دارد. وجود مساجد، کلیساها، ویرانه ی آتَشگاه ها، و مسلمانان شیعه و سَنّی، جمعیّت آشوری، مسیحیان کاتولیک، اُرتُدُکس و پروتستان، و نیز آرامنه ی وابسته به کلیسای گریگوری نمایانگر این اختلاط فرهنگی گسترده است. بیش از دویست هزار تن از اهالی منطقه را ایلات کُرد تشکیل می دهند که بیشتر سَنّی شافعی هستند و شغل اصلی آن ها دامداری است.

بنا بر آخرین تقسیمات کشوری، آذربایجان غربی دارای 14 شهرستان است از جمله: ارومیه (مرکز استان) ماکو، خوی، سلّماس، نَقّده، مَهّاباد، میاندوآب، سردشت و پیران شهر.

ارومیه (رضائیه)

شهر ارومیه، مرکز استان آذربایجان غربی، میان دریاچه ارومیه، مرز ترکیه و شهرهای سلّماس و نَقّده واقع شده و 951 کیلومتر با تهران فاصله دارد ارومیه شهری بسیار با صفا و پرسبزه و گیاه است و تاریخی باستانی دارد. گردنه ی قوشچی در شمال ارومیه بین کوه هایی واقع شده که مرز مشترک سه کشور ایران، ترکیه و عراق است.

آب و هوای سرد و معتدل این شهر، و آب فراوان دریاچه و رودهایی که از کنار آن می گذرد، طبیعت این سرزمین را زیبا، حاصلخیز و تماشایی کرده است. جلگه شهر ارومیه در گذرگاه کوه

هاي قفقاز واقع شده و دركاوش هاي باستان شناسي آثار بسيار قديمي و گران بهايي از تپّه هاي آن به دست آمده است كه تاريخ بعضي از آنها به دوهزار سال پيش از ميلاد مسيح مي رسد. برخي زادگاه زرتشت را نيزاروميه دانسته اند. اين شهردرگذشته هاي دور كانون مذهبي و علمي مهمّي بوده و آتشگاه هاي بزرگ و معتبري چون آذرگُشَسب را، كه در دوران پيش از اسلام رونق تمام داشته، در بر مي گرفته است. افزون بر اين، اروميه را در دوره هاي اسلامي شهري آباد وصف کرده اند با باغ هاي انگور پُربار و بازرگاني و رفت و آمد سودآور. اين شهردر اواخر قرن ششم هجري (دوازدهم ميلادي) در جنگي كه بين اميران سَلجوقي درگرفت به تصرف طُغرُل بن ارسلان سَلجوقي درآمد و بر اثر غارت ويران شد.

اميرتيمور گوركاني اروميه را به يكي از سرداران خود از ايل افشار داد. از آن پس در اين ناحيه ايل هاي همسايه پيوسته در ستيز و نزاع بودند. در زمان فتحعلي شاه قاجار حاكم اروميه از طرف حكومت مركزي ايران تعيين مي شد، اما در جنگ هاي ايران و روس و پيشروي هاي سپاهيان عثماني به داخل ايران اين شهر نيز بارها دست به دست گشت.

هنگام نخستين جنگ جهاني، آسوريان ساكن اروميه شهر را تصرف كردند و بر اثر زدوخوردها و خونريزي هاي مذهبي شهر به ويرانه اي مبدّل شد اما پس از آن اروميه بازهم به سرعت رو به آباداني نهاد. اكنون اروميه در كانون آبادترين و فعال ترين منطقه كشاورزي آذربايجان قرار دارد و باوجود صدمات وويراني هاي بسيار در جنگ با عراق هنوز شهري بزرگ و آباد مانده است. كارخانه هاي تهيه موادغذايي مانند قند، آب انگور، گوجه فرنگي و سبزيجات به تعداد زياد در اين منطقه وجود دارد. دام داري و پرورش انواع پرندگان و زنبورعسل نيز از فعاليت هاي مهمّ كشاورزي اين ناحيه به شمار مي رود.

از آثار تاريخي مهمّي كه اكنون در شهراروميه برجاست، مي توان برج سه گنبد از قرن ششم هجري (دوازدهم ميلادي) و مسجد جامع از آثار نيمه دوم قرن هفتم هجري (سيزدهم ميلادي) را نامبرد كه در آغاز كليسا بوده و در زمان شاه عباس بزرگ به مسجد تبديل شده است.

خوی

شهرخوي در شمال درياچه اروميه و جنوب مرز بازرگان و 807 كيلومتری غرب تهران قرار گرفته است. اين شهر بسيار قديمي زماني بر سر راه شاخه اي از بزرگراه باستاني ابريشم واقع بوده و هنوز نيز داراي موقع نظامي مهمّي است. كلمه خوي به زبان كُردی -كه ريشه زبان مادها در آن بارز است- به معني نمك آمده و از گذشته هاي دور به سبب وجود معدن هاي نمك به اين ناحيه داده شده است. حمله خَزرها در قرن دوم هجري (هشتم ميلادي) و درگيري هاي خلفاي عباسي با قَرمطيّان اين ناحيه و دست به دست گشتن شهر ميان سرداران كُرد و ديپلمي و ستيزهاي بسيار دردوره سَلجوقيان پيوسته به اين شهر آسيب رسانده است. اما در زمان آتابكان آذربايجان تا روي كارآمدن صَفويان آرامش نسبي در اين شهر برقرار بود و وسعت و استواري باروي شهر و زيبايي و حاصلخيزي باغ ها و تاكستان هاي آن شهرت داشت.

در زمان سلطنت صفویه بر اثر جنگ های دائم با سپاهیان عثمانی، خوی همواره میدان زد و خوردها بود. جنگ چالدران میان شاه اسماعیل اول و سلطان سلیم عثمانی در سال 920ه (1514م) در 70 کیلومتری خوی درگرفت. این شهر در این زمان بارها به تصرف عثمانی ها درآمد تا آن که نادرشاه افشار آن را به خاک ایران بازگرداند. خوی در دوران سلطنت بازماندگان نادرشاه مرکزحکومت مستقل خانواده دُنْبلِی، و در زمان جنگ های ایران و روس مقر فرماندهی عباس میرزا نایب السلطنه بود. در این شهر آثار تاریخی بسیار از دوره اسلامی برجای مانده است. یک دروازه سنگی از اواخر دوره ایلخانان مغول، مسجدخان و مناره شمس تبریزی از آن جمله است.

ماکو

ماکو، یکی دیگر از شهرهای آذربایجان غربی، در شمال خوی و در منطقه ای کوهستانی و برهنه و پُرصخره قرار دارد که راه ترانزیت میان ایران و اروپا از آن می گذرد. این شهر در دامنه کوه به شکلی بنا شده که گویی صخره آن را مانند چتری درپناه خود گرفته و شهر مانند یک نیم دایره در آن فرو رفته است. در این شهر آثار باستانی هفت قرن پیش از میلاد شناسایی شده و از جمله این آثار باستانی دخمه سنگی درهفت کیلومتری ماکو از آثار دوره ماد است که ایوان فرهاد نام دارد. قبرستان «پیراحمد گندی»، در 52 کیلومتری جنوب غربی ماکو به دوره ساسانیان باز می گردد. از دیگر آثار تاریخی این شهر مقبره و کلیسای طاطاؤس در دهستان چالدران است که به نام کلیسای ماری مقدس هم خوانده می شود. این کلیسا گنبدی هرمی شکل و برجی دوازده ضلعی دارد و متعلق به قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) است.

مهاباد

شهرستان مهاباد در 873 کیلومتری غرب تهران، در جنوب دریاچه ارومیه بین نَقده و میاندوآب واقع شده و دارای پستی و بلندی هایی است. آب و هوای آن در بخش کوهستانی سردسیر و در قسمت های جلگه ای و جنگلی معتدل است. رودخانه مهاباد، که از کوه های مرزی ایران و عراق سرچشمه می گیرد، پس از عبور از این شهر به دریاچه ارومیه می ریزد.

مهاباد مرکز سکونت اقوام کُرد است. در گذشته دور به این ناحیه ساوُج بُلاغ مُکری می گفتند که مهاباد مرکز آن بود. کتیبه ای به خط میخی و زبان اورارتویی در این ناحیه وجود داشته که به قرن نهم پیش از میلاد مسیح مربوط می شده است. سنگ قبری نیز در آن پیدا شده که آن را از آثار دوره ماد می دانند. قبرستان های متعلق به مردم عصر آهن نیز نشان می دهد که مهاباد از قدیم ترین روزگاران آباد و مسکون و مرکز تمدنی پیشرفته بوده است.

در زمان ناصرالدین شاه قاجار شورش شیخ عبیدالله از فرقه نقشبندیه، که جنگ های شیعه و سنی را در پی داشت، در این شهر روی داد و موجب خون ریزی و کشتار بسیار شد. این رویداد که بیشتر ناشی از احساسات استقلال طلبی کردها در ایران و عثمانی بود به لشکرکشی دولت و فرار شیخ عبیدالله و گروهی از پیروان او به عثمانی انجامید. برخورد نیروهای دو دولت عثمانی و

روسیه تزاری در جنگ جهانی اول نیز این ناحیه را دستخوش غارت و ویرانی بسیار کرد. در جنگ ایران و عراق نیز مهاباد کانون مهم نظامی بود و آسیب فراوان دید.

آثار باستانی ساوج بُلاغ در دهکده آندرکُش یا آندرقاش در جنوب شرقی گردنه گُلگاتپه یافت شده است. در نزدیکی این ویرانه ها دخمه ای به نام طاق راکا باقی مانده که شیوه سنگ تراشی آن به دخمه های دوره هخامنشی شباهت دارد. دخمه ای دیگر در نزدیکی مهاباد، که به دوره مادها باز می گردد، فضایی است دوطبقه در دل کوه با چهارستون و شامل چند قبر. از آثار مذهبی مهاباد مدرسه شاه سلیمان صفوی است که در سردر آن کتیبه ای با خط رِقا ع تاریخی بنای آن را نشان می دهد. نَقده نزدیک مهاباد نیز سرزمین حاصلخیزی است که موقع نظامی مهمی دارد. جام طلایی حسنلو متعلق به 600 سال پیش از میلاد از روستای حَسَنلو در این منطقه به دست آمده است.

سلماس

سلماس در 854 کیلومتری تهران در جلگه ای کم ارتفاع قرار دارد. آب و هوای آن معتدل و زمین آن سرسبز و حاصلخیز است. در کتاب های تاریخی از سلماس به زیبایی و خرمی شهر و بازارهای پر رونق آن یاد کرده اند. در این شهر آثار تاریخی مربوط به زمان هخامنشیان یافت شده است. هفت چشمه ی آب معدنی با خواص درمانی ، ستون خان تختی مربوط به زمان ساسانیان و کلیسای سنت ژرژ از دیدنی های این شهر است.

3. استان آردبیل

استان آردبیل با وسعتی حدود 17881 کیلومتر مربع بین کوه های تالش در ساحل غربی دریای خَزَر و مرز ایران با جمهوری آذربایجان واقع شده است. این استان در سال 1372 خ/1993م. از استان آذربایجان جدا شد. طبیعت بارور و بسیار زیبایی به خصوص در نواحی کوهستانی دارد. دشت مغان در شمال استان اردبیل بین رود ارس و قسمتی از چین خوردگی کوه های تالش منطقه ی حاصل خیزی است که با تأسیس سازمان کشت و صنعت دشت مغان در سال 1353 ش (1974م) و استفاده از روش های مکانیزه و پیش رفته، بسیار موفق بوده است. این ناحیه که اکنون سه شهر پارس آباد، بیله سوار و گرمی در آن قرار دارد، فعال ترین بخش کشاورزی و صنعتی این استان است. کارخانه قند دشت مغان مجهزترین و مهم ترین کارخانه قند ایران و خاورمیانه به شمار می رود. جمعیت استان اردبیل 1247202 نفر است که به زبان ترکی سخن می گویند و بیشتر آن ها مسلمان شیعه هستند. مرکز آن شهر تاریخی اردبیل و شهرستان های این استان عبارتند از: بیله سوار، پارس آباد، جرمی، نمین، خلخال و مشکین شهر.

آردبیل

شهر آردبیل در فاصله 639 کیلومتری تهران مرکز استان آردبیل است. در مغرب این شهر آتش فشان خاموش سبلان قرار گرفته که چشمه های آبگرم فراوان در دامنه آن می جوشد. آردبیل یک نام آوستایی به معنی جایگاه یا سرزمین مقدس و پاک است. در سه فرسنگی این شهر آثار باستانی مربوط به دوازده تا شانزده قرن پیش از میلاد مسیح یافت شده. به علاوه، سنگ نبشته ای مربوط به اقوام آارات، که در قره داغ به دست آمده، تاریخ این منطقه را تا قرن هفتم تا نهم پیش از میلاد عقب می برد.

اقوام خزَر که از دیرباز سرزمین های داخلی ایران را تهدید می کردند و دربند مهم قفقاز در حدود باکو برای جلوگیری از پیش روی ایشان ساخته شده بود، در قرن دوم هجری (هشتم میلادی) تا آردبیل پیش آمدند و شهر را ویران کردند. در قرن سوم هجری (نهم میلادی) نیز این منطقه صحنه مبارزات طولانی و خونین بابک خرم دین با خلافت بغداد بود.



مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی (اردبیل)

از اواخر قرن سوم هجری (نهم میلادی) یک سلسله از امیران ایرانی ماوراءالنهر (آشروسنه)، منسوب به خاندان آفشین، در آذربایجان به قدرت رسیدند که به ظاهر از خلافت بغداد اطاعت می کردند. ایشان پس از مدتی کوتاه پایتخت خود را از مراغه به آردبیل بردند. تا اواخر قرن چهارم هجری آردبیل شهری بزرگ تر و آبادتر از تبریز بوده و بارویی استوار داشته است. در این زمان از آردبیل به عنوان شهری بسیار حاصلخیز با عسل فراوان و مشهور و بافت شهری زیبا یاد کرده اند. نواحی مختلف شهر به شکل صلیب در چهار راسته ساخته شده و در وسط چهار بازار مسجد شهر قرار داشته است. اما، حملات پی در پی گرجی ها در قرن های ششم و هفتم هجری (دوازدهم و سیزدهم میلادی) و کشتار و ویرانی مغول آردبیل را از جمعیت تهی و به ویرانه ای تبدیل کرد.

اوج شکوه آردبیل از قرن نهم هجری با قدرت یافتن صفویان آغاز شد. شیخ صفی الدین اردبیلی، جدّ صفویه، مهم ترین کانون تشیع امامیه را در این شهر بنیان نهاد. امیر تیمور گورکان در حمله های خود به ایران نسبت به خواجه علی ازجانشینان و فرزندان شیخ صفی الدین اظهار ارادت کرد و شهر آردبیل را دارالامان خواند، یعنی شهری که همه مردم ساکن در آن از آسیب و کُشتار درامان اند. رونق و آبادانی آردبیل از آن پس تا حمله عثمانی ها و لشکرکشی های نادرشاه افشار روز افزون بود.

پادشاهان صفوی به خصوص شاه عباس بزرگ، با تقدیم هدایا و توجّه بسیار به مقبره شیخ صفی الدین اسباب رونق بیشتر این شهر را فراهم آوردند. کتابخانه ی نفیسی که شاه عباس بزرگ وقف اردبیل کرد بعدها، هنگام جنگ های ایران و روس، به دست ژنرال پاسکیویچ افتاد و قبل از امضای عهدنامه ترکمان چای به عنوان غنایم جنگی به سن پترزبورگ فرستاده شد. پس از صفویه، آردبیل ارزش و اعتبار خود را از دست داد و در دوره قاجار به تبعیدگاهی سیاسی بدل شد. عباس میرزا نایب السلطنه به کمک ژنرال گاردان در آردبیل قلعه استواری ساخت و آن را مرکز فرماندهی خود در جنگ با روس کرد.

امروز آردبیل شهری است کوچک که از آثار تاریخی و هنری با شکوه آن تنها بقعه شیخ صفی الدین آردبیلی و مجموعه ای از مسجدها و پل های متعلّق به دوره سلجوقی برجای مانده است. بافت تاریخی و خیابان های منحنی آن، که هنوز بسیاری از خصوصیات هزارساله را در خود دارد، از ویژگی های معماری زیبای شهر آردبیل به شمار می آید. خلخال خلخال در کوهستان های غرب تالش در استان اردبیل قرار دارد. آب و هوایش در تابستان معتدل و در زمستان سرد و برفی است. وجود چشمه های آب گرم و آب معدنی سلامت بخش، آب و هوای لطیف همواره مسافر های زیادی را از جمله برای ورزش های زمستانی به آن جا می کشاند. شال پشمی از صنایع دستی رایج این شهر است که شهرت زیاد دارد.

مشکین شهر

مشکین شهر در غرب اردبیل و شمال کوه سبلان قرار دارد. در بیشتر نواحی آن اقوام مختلف گله دار گشت و گذار می کنند و به طور کلی اقتصاد آن برپایه ی کشاورزی و پرورش دام و پرندگان استوار است. صنایع دستی این شهر شامل بافت انواع فرش، گلیم، جاجیم، شال و درست کردن اشیاء چوبی و فلزکاری است. از دیدنی های مشکین شهر قصر ارشاک و نقش برجسته ی شاپور دوم متعلق به دوره ی ساسانی و خانقاه شیخ حیدر است. چشمه های آب گرم و گوگردی آن نیز با خواص پزشکی مورد استفاده قرار دارد..

4. استان اصفهان

استان اصفهان، با مساحتی حدود 107027 کیلومترمربع، منطقه وسیعی است در مرکز ایران میان استان های مرکزی، سیمنان، فارس، یزد، خراسان جنوبی، لرستان، خوزستان، چهارمحال بختیاری

و کُهِگِیلویه و بُیراحمد. این استان در دامنه شرقی کوه های زاگرس قرار دارد. بلندترین نقطه آن شاهان کوه با 0404 متر بلندی از سطح دریاست. درّه طولانی زاینده رود از مغرب به مشرق با بلندی های زاگرس محصور شده و جلگه وسیع حاصل خیزی را پدید آورده که استان اصفهان است.

زاینده رود پس از گذشتن از اصفهان به باتلاق گاوخونی در جنوب شرقی فرو می رود. آب این باتلاق شور و اطراف آن نیزار است. جلگه وسیع زاینده رود از آبادترین و پرجمعیت ترین مناطق ایران، در قسمت های شمالی کمی خشک است و به تدریج در جنوب آب و هوای معتدل مرطوب پیدا می کند. علاوه بر زاینده رود، که از کوه های بختیاری سرچشمه می گیرد، رودخانه های دیگری نیز در استان اصفهان جریان دارد. بر روی زاینده رود، از سرچشمه تا گلوگاه آن، بیست و هشت پُل و شش بند زده شده است. بسیاری از این پل ها در داخل شهر اصفهان و برخی از آنها در خارج شهر قرار دارند. پل خواجو، پل زمان خان و سی و سه پل از جمله آثار تاریخی بنا شده بر این رودخانه است. بخش مهمی از آب زاینده رود از تونل کوهرنگ، در ارتفاع 2700 متری، تأمین می شود. در زمان صفویه علاوه بر اقداماتی که برای تأمین آب زاینده رود از کوهرنگ شد، با تعبیه نوعی شبکه بندی دقیق فنی، تقسیم آب زاینده رود چنان به نظم و قاعده درآمد که هنوز هم به همان ترتیب بر جای مانده است. در 107 کیلومتری غرب اصفهان بر روی زاینده رود سدی زده شده که علاوه بر تأمین آب مصرفی کارخانه ذوب آهن، در توسعه کشاورزی منطقه و تولید نیروی برق نیز به کار می آید. اطراف رودخانه زاینده رود بیشه های زیبا و چراگاه های سرسبز و وسیع با انواع گیاهان برای تغذیه دام وجود دارد.



پل خواجو بر زاینده رود

استان اصفهان از صادرکنندگان میوه درختی، غلات، برنج، سیب زمینی، گندم و جو و سایر تولیدات کشاورزی مانند عسل، ماهی پرورشی و دام است. به علاوه، این استان ذخایر معدنی بسیار سرشار دارد که بیشتر آنها در دست بهره برداری است، مانند معادن سرب و روی، طلا، تالک، زغال سنگ، آهن و سنگ چینی. موقع برجسته بازرگانی منطقه و فراوانی نیروی ماهر و

مبتکر انسانی در آن نیز از عوامل توسعه و ثروت این استان است. صنایع دستی و ماشینی اصفهان توسعه در حد قابل ملاحظه ای در حال توسعه و پیشرفت روزافزون است. کارخانه ذوب آهن این شهر که در زمان سلطنت محمد رضا شاه در برابر فروش گاز به اتحاد جماهیر شوروی (سابق) ساخته و مورد بهره برداری قرار گرفته، از مهم ترین آنها ست. استان اصفهان 4395645 تن جمعیت دارد. بیشتر مردمان این استان مسلمان شیعه هستند و به زبان فارسی و ترکی سخن می گویند. گروه بزرگی از آرامنه و یهودیان نیز در این استان اصفهان ساکن اند. استان اصفهان دارای 18 شهرستان است از جمله: اصفهان (مرکز استان)، اردستان، خوانسار، سیمیرم، فریدون شهر، فلاورجان، شهرضا یا قمشه، دهاقان (سیمیرم سفلی)، کاشان، گلپایگان، خمینی شهر (سیده)، نائین، نجف آباد و نطنز.

اصفهان شهرزیا و تاریخی اصفهان در مرکز ایران میان دامنه های شرقی زاگرس و کوه های مرکزی قرار دارد و فاصله آن تا تهران 424 کیلومتر است. بخشی از شهر اصفهان در جلگه آبرفت زاینده رود واقع شده و بخش دیگر آن تا دامنه های کوهستان امتداد دارد. آب فراوان زاینده رود، هوای معتدل و مطبوع و فصل های چهارگانه منظم از خصوصیات طبیعی این شهر است.

اصفهان شهری است باستانی که بنایش را به تهمورث دیوبند نسبت می دهند. در افسانه ها، اصفهان یا سپاهان را مرکز سپاهی گری ایران خوانده اند، جایی که کاوه آهنگر، پس از پیروزی فریدون بر ضحاک، بر آن فرمانروا گردید. در زمان هخامنشیان اصفهان جایگاه اشراف و خاندان های هفتگانه سلطنتی شد. در دوره ساسانیان این شهر به دژ استواری مبدل گردید که مرکز سپاه و انبار اسلحه و تجهیزات بود. اصفهان هنگام حمله اعراب از دو بخش بزرگ جداگانه تشکیل می شد. یکی شهر جی و دیگری یهودیه. این شهر در بیشتر دوره های تاریخ ایران مرکز مهم اقتصادی، سیاسی، و نظامی کشور بوده است. نوشته اند که در صدر اسلام حجاج بن یوسف ثقفی هنگام دادن حکم فرمانروایی اصفهان به یکی از سرداران خود گفته بود: «تورا فرمانروایی شهری دادم که سنگش سرمه و مگسش زنبور عسل و علفش زعفران باشد.»

در نیمه قرن سوم هجری (نهم میلادی) مردم اصفهان به کیفر شورش بر ضد خلیفه بغداد قتل عام شدند. در زمان حکومت آل بویه این شهر رونق و آبادانی بسیار یافت و پایتخت رکن الدوله یکی از برادران آل بویه گردید. اصفهان تا زمان سلطنت مسعود غزنوی در دست جانشینان آل بویه ماند. علاءالدوله کاکویه امیری که ابن سینا سال های پایان زندگی خویش را در دربار او گذراند و **دانشنامه علایی** را به نام او کرد از این خاندان بود.

اصفهان در نیمه دوم قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) پایتخت سلطان ملکشاه سلجوقی شد. سلطان و وزیرش خواجه نظام الملک، اصفهان را در عهد خود به یکی از مهمترین و آبادترین شهرهای روزگار بدل کردند. مهمترین واقعه ای که در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) در اصفهان رخ داد به آتش کشیده شدن مسجد جمعه و کتابخانه معتبر آن توسط پیروان اسماعیلیه بود که پیش از آن از قلعه شاهدی بیرون رانده شده و آزار دیده بودند.

در حمله مغول اصفهان آسیب بسیار ندید، زیرا جنگی که در نزدیکی اصفهان بین سپاهیان سلطان جلال الدین منکیرنی و مغول در گرفت نیروی هردو طرف را به شدت کاهش داد. اما در زمان امیر تیمور گورکان اصفهان شاهد قتل عام دهشتناکی بود زیرا به دستور تیمور بیش از هفتاد هزار تن را در این شهر کشتند و از سرهای گشتگان مناره ها برپا کردند.

شکوهمند ترین دوره تاریخ اصفهان در زمان صفویه و هنگامی است که شاه عباس بزرگ در سال 1007 ه ق (1598 م) آن را، به جای قزوین، پایتخت ایران کرد. اندکی بعد به فرمان وی حدود دوهزارتن از ارامنه جُلُفا در ساحل رود آرس را به محلی به همین نام در ساحل جنوبی زاینده رود کوچ دادند. در این زمان جهانگردان و سفیران اروپایی که به ایران می آمدند از زیبایی و آبادانی و شکوه اصفهان به حیرت می افتادند. از خلال نوشته های ایشان می توان به شکوه این شهر در آن روزگار پی برد. وسعت و زیبایی ساختمان ها و باغ های اصفهان پس از شاه عباس اول تا آخر دوره صفوی رو به افزایش بود. اما در حمله افغان شهر رو به ویرانی نهاد. از آن پس در زمان نادرشاه افشار تا دوره قاجار پایتخت از اصفهان به مشهد، شیراز، و سرانجام تهران منتقل گردید و اصفهان دیگر اعتبار گذشته خود را باز نیافت.

در دوره قاجاریساری از آثار دوران صفوی به دستور ظلّ السلطان، پسر ناصرالدین شاه، خراب شد تا از مصالح آن کاخ معروف به پارک ظلّ السلطان در تهران ساخته شود. در دوره پهلوی بسیاری از آثار تاریخی و هنری اصفهان که روبه ویرانی رفته بود بازسازی شد و این شهر به سبب موقع مهمّ صنعتی و کشاورزی خود و قرار گرفتن بر سر شاه راه های نظامی و بازرگانی دوباره رو به رونق و آبادانی گذاشت.

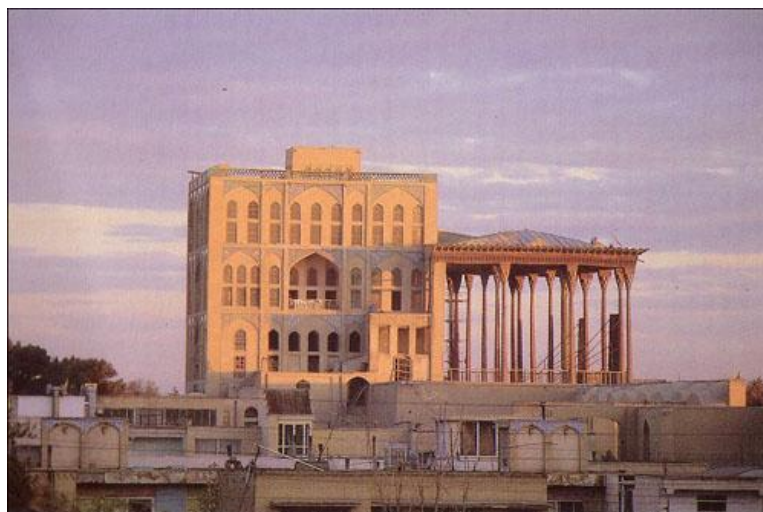
اصفهان، با مجموعه ای از آثار تاریخی و هنری بسیار نفیس، همواره از مهمترین کانون های جلب مسافران و جهانگردان بوده است. بعضی از صاحب نظران برآنند که اصفهان یکی از زیباترین و دیدنی ترین شهرهای جهان است. پروفیسور آرتور پوپ (Arthur Pope) باستانشناس معروف، این شهر را زیارتگاه مشتاقان هنر خوانده است.

آرامگاه وی و همسرش به وصیت خود ایشان در حاشیه ی زاینده رود قرار دارد. از جمله آثار تاریخی و پرشکوه اصفهان آتشگاهی در نزدیکی اصفهان است که از دوره ساسانی برجای مانده، دیگر چند پل بر روی زاینده رود که هریک از جهت معماری در نوع خود شایان توجه است. اساس ساختمان پل خواجه را متعلّق به دوره ساسانیان می دانند که بعدها در زمان دیلمیان و سلجوقیان تکمیل شده است. مسجد جامع عتیق اصفهان مجموعه ای از بناها و تزیینات هنری دوره های مختلف را یک جا گردآورده و از شاهکارهای معماری دوره اسلامی است. مناره مسجد برسیان واقع در 42 کیلومتری مشرق اصفهان و مناره چهل دختران با تزیینات آجری و کتیبه ای به خط کوفی و آثار دیگر از دوره سلجوقی در نزدیکی های شهر اصفهان نیز اهمیت تاریخی بسیار دارد. منار معروف دیگر در اصفهان منارجنبان است که به سبک دوره مغول ساخته و بر سنگ قبر آن تاریخ

716ه ق (1216م) کنده شده. هرگاه یکی از دو مناره ی این آرامگاه را تکان دهند مناره دیگر وحتمی تمام ساختمان می جنبد به همین جهت ساختمان به منارجنبان شهرت دارد. از دوران مغول، تیمور، آل مظفر و آق قویونلو و دیگرخاندان های فرمانروای این منطقه نیز آثار تاریخی بسیار جالب توجه در اصفهان و اطراف آن باقی مانده است.

اما، زیباترین بخش دیدنی های تاریخی اصفهان مربوط به دوره صفوی است. از مهم ترین آنها مدرسه نادرشاه (مسجد چهارباغ) و کاروانسرای پشت آن و نیز مسجد مقصود بیک یا ظلمات از بناهای زمان شاه عباس بزرگ است که با داشتن محراب نفیس و کتیبه ای به خط علیرضا عباسی، خوش نویس معروف آن دوره، نامدار است. میرعماد، خوش نویس دیگر این دوره، در یکی از حجره های این مسجد دفن شده است.

از نقاط زیبای شهر اصفهان که به دستور شاه عباس بزرگ ایجاد گردید، میدان شاه یا میدان نقش جهان است که 500 متر درازا و 160 متر پهنا دارد. در اطراف این میدان مغازه ها و کارگاه های هنرمندان در دوطبقه بنا شده است. مسجد شاه یا مسجد سلطانی در جنوب این میدان از نظرکاشی کاری و بلندی مناره ها و عظمت گنبد یکی از شاهکارهای معماری قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) و بلکه همه قرون به شمار می آید. مسجدشیرخ لطف الله، در مشرق میدان نقش جهان، با کتیبه هایی به خط علیرضا عباسی نیز از زیباترین آثار شهر اصفهان است. عالی قاپو و کاخ چهل ستون با تالارهای آینه و ایوان های بلند از بناهای دوران شاه عباس اول و دوم صفوی، برای تشریفات درباری ساخته شده است.



کاخ عالی قاپو

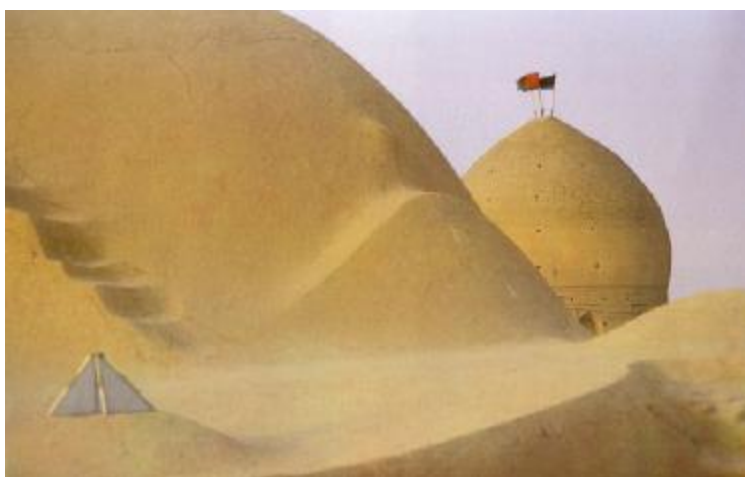
کاروانسراهای بسیار، هریک در نهایت زیبایی و وسعت، هنوز از آن دوره برجای مانده ومورد استفاده است. در انتهای جنوبی خیابان چهارباغ، بر روی زاینده رود، سی و سه پل قرار دارد که چون الله ورودیخان، یکی از سرداران معروف شاه عباس بزرگ، مأمور ساختمان آن شده بود به پل الله

وردیخان نیز شهرت یافته است. این پُل 300 متر طول و 14 متر عرض دارد و در نوع خود از لحاظ زیبایی و استواری شاهکار معماری است.

از دیگر نقاط تاریخی و بسیار دیدنی، کلیسای وانک واقع در ناحیه ی جلفاست که امروزه به شهر اصفهان پیوسته. این کلیسا افزون بر تقدس مذهبی که برای همه ی ارمنیان جهان دارد، هم به واسطه ی ساختمان باشکوه و هم از جهت گردآمدن آثار ارزندهء هنری در آن موزه ای ارزشمند است که آثار تاریخی و مذهبی بسیاری از مسیحیان ایران را در خود گرد آورده. مسجدها و مدرسه های علوم دینی بسیار و پل ها و کلیساها از دیگر آثار تاریخی و تماشایی شهر اصفهان است که همراه با انبوه اجناس هنری و صنایع دستی ممتاز و گوناگون می تواند هر جهانگرد ایرانی یا خارجی را روزها و بلکه ماه ها به خود مشغول دارد. شهر اصفهان، علاوه بر جنبه تاریخی و هنری ارزنده خود، به واسطه رونق صنعت، تجارت، و جهانگردی در ردیف مهم ترین شهرهای ایران است و با داشتن دانشگاه و مدارس قدیمی یکی از کانون های عمده تعلیمات مذهبی و دانش و فرهنگ کشور نیز به شمار می رود.

کاشان

کاشان شهری است در جنوب کویر و دریاچه قم که تا تهران 258 کیلومتر فاصله دارد. کوه های مرکزی ایران از کنار این شهر می گذرد و بلندترین قلّه آن کوه کرکس در جنوب شرقی کاشان واقع شده. آب و هوای کاشان درخش کوهستانی سردسیری و در نواحی دامنه جلگه به ویژه حاشیه ی کویر گرمسیری است. دو رودخانه کوچک کم آب، یکی قَمَصَر رود و دیگری قهرود، از این ناحیه می گذرد.



کاشان

کاشان از شهرهای بسیار قدیمی ایران است. تپه های سیالک یا سیلک در سه کیلومتری جنوب غرب این شهر قرار دارد. در کاوش های باستانی، آثار بسیار مهمی از تمدن پیش رفته مردم این سامان طی 4500 سال گذشته یافت شده است. در اسناد زمان ساسانیان، تعداد سربازهایی را که از این شهر می گرفته اند تا بیست هزار تن برآورد شده است. در دوره های اسلامی کاشان را شهری کوچک با عقرب های خطرناک نوشته اند که در آن کاسه های لعاب دار زیبایی به رنگ آبی ساخته و به شهرهای دیگر فرستاده می شود.

کاشان، مانند دیگر شهرهای ایران، از حملات پی در پی قبایل ترک آسیب بسیار دیده است. در تاخت و تاز هلاکوخان، خواجه نصیرالدین طوسی توانست با جلب احترام خان مغول نسبت به وجود بابا افضل کاشانی، از بزرگان صوفیه، سپاهیان را از کشتار مردم باز دارد. در حمله امیر تیمور نیز حاکم کاشان با حسن تدبیر از کشتار مردم جلوگیری کرد. با روی کار آمدن صفویان، کاشان که یکی از مراکز مهم شیعیان بود رو به آبادانی نهاد. با وجود چند زلزله سخت که به کاشان و روستاهای اطراف آن آسیب فراوان وارد آورده این شهر کوچک راهمچنان به خاطر وجود آثار تاریخی و فرآورده های صنعتی باید شهری با اهمیت دانست. گلاب قمصر، انواع پارچه های گران بها، کاشی و فرش های پشمی و ابریشمی از بهترین نوع، از محصولات برگزیده کاشان است.

در مشهد اردهال نزدیکی کاشان هرساله مراسم قالی شویان برگزار می شود که به باور محلی جنبه ی مذهبی دارد. گروه زیادی از مردم محل و وابستگان آن ها هرساله از نقاط مختلف جهان برای شرکت در مراسم عاشورا و قالی شویان به کاشان می آیند. مراسم گلاب گیران در قمصر یکی دیگر از شهرهای نزدیک کاشان نیز هرسال در فصل بهار، اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت ماه مسافران بسیاری را به محل می کشاند.



روستای تاریخی ابیانه نزدیک کاشان

از آثار تاریخی این شهر دو آتشکده متعلق به دوره ساسانیان، مسجد جامع و مناره های منتسب به دوره سلجوقی و آثاری از عهد ایلخانیان مغول و تیموریان رامی توان نام برد. مقبره امام زاده حبیب بن موسی (ع) از آثار قرن هفتم هجری و آرامگاه شاه عباس بزرگ از دیگر آثار تاریخی کاشان است. باغ شاه، باغی وسیع و پُر آب و درخت، واقع در ناحیه ای به نام فین در شش کیلومتری جنوب غربی کاشان نیز به عهد صفویه و زندیه بازمی گردد. امیر کبیر در حمام همین باغ کشته شد. علاوه بر این ها، از دوره قاجاریه نیز در شهر کاشان آثاری قدیمی، از آن جمله گنبد عظیم و مناره های بلند مدرسه آقا، برجای مانده است. خانه ی بروجردی ها و طباطبائی ها نیز با معماری زیبا و قدیمی خود از دیگر آثار دیدنی کاشان و اطراف است.

گلپایگان

گلپایگان یکی از شهرهای تاریخی استان اصفهان است. این شهر بین آلیگودرز، نجف آباد، خمین و محلات و در فاصله 352 کیلومتری تهران قرار دارد. سلسله کوه های مرکزی و رود قبله، که از کوه های جنوبی خوانسار سرچشمه می گیرد، از گلپایگان می گذرد. نزدیک یکی از روستاهای اطراف شهر بر روی این رودخانه سد مهمی بسته شده است. آب و هوای گلپایگان در نواحی کوهستانی سردسیری و در نواحی جلگه ای معتدل است.

گلپایگان، که عرب ها آن را جُرْفَاذْقَان تلفظ می کردند، از شهرهای قدیمی ایران است و نام آن در آثار مربوط به دوره ساسانی آمده. اما آثار تاریخی این شهر همه به دوره های اسلامی بازمی گردد. مسجد جامع گلپایگان از آثار محمد بن ملکشاه سلجوقی است که چند کتیبه به خط کوفی دارد. مناره ای بلند، از آثار دوره سلجوقی، با کتیبه ای آجری نیز در این شهر است. این مناره با دو در، از بلندترین مناره هایی است که در ایران ساخته شده. امامزاده سیدالسادات و بقعه هفده تن از دیگر آثار تاریخی گلپایگان است. بر این بنای اخیر کتیبه ای به خط فارسی در وصف شاه عباس بزرگ دیده می شود.

5. استان ایلام

استان ایلام در غرب ایران، با مساحتی حدود 20151 کیلومترمربع و جمعیتی نزدیک به 538877 نفر، بین استان های کرمانشاهان، خوزستان و لرستان واقع شده و از جنوب و مغرب با کشور عراق 425 کیلومترمزمشترک دارد. رشته جبال زاگرس در امتداد شمال غرب به جنوب شرق، این استان را به دو قسمت می کند و ارتباط شهرها را بامرکز استان دشوار می سازد. نیمه شرقی و شمال شرقی منطقه از کوهستان ها و نیمه غربی آن از مناطق کم ارتفاع دشت های گرمسیر منطقه مهران و دهلران تشکیل شده است. دشت های حوزه شرقی، یعنی شهرستان ایلام، به سبب دسترسی به آبهای سطحی محلی مناسب، برای پدید آمدن شهرها و آبادی های پرجمعیت است.

آب و هوای ایلام در دو ناحیه مختلف کاملاً متفاوت است. مناطق مرتفع زاگرس، که در این استان «کبیرکوه» خوانده می شود، سردسیر و دشت های جنوب و غرب گرمسیر است. بادهای خشک و سوزان صحرای عربستان نیز در تابستان به مناطق غربی و جنوبی نفوذ می کند و بر خشکی و گرمی هوا می افزاید. در این میان دامنه های دینار کوه، حدفاصل دشت های کم ارتفاع، به علت تنوع آب و هوا و جنگل های انبوه کوهستانی، به عنوان چراگاه های خوب منطقه مورد بهره برداری عشایر و دام داران قرار می گیرد و بیلاق و قشلاق سالانه عشایر در این نواحی انجام می شود.

ایلام استانی پرآب و مهم ترین رودخانه آن سیمَره بخشی از شاخه رود بزرگ گاماسیاب است. علاوه بر این، از آب های زیر زمینی استان با چاه های عمیق و نیمه عمیق بهره برداری می شود. مردم ایلام که بیشتر آنها را ایلات کُرد و لُر تشکیل می دهند به دام داری و کشاورزی دیم و کشت گندم و جو اشتغال دارند. دانشکده دام پروری ایلام در سال 1355 ش (1976م) گشوده شد. با این همه، کمبود نیروی انسانی ماهر و نیمه ماهر در همه زمینه ها از مهمترین علل عقب ماندگی این استان بوده است. گرچه این منطقه با داشتن معادن سنگ های ساختمانی، نفت، قیر، زغال سنگ، آهن، گاز طبیعی، گوگرد و تیزاب ثروتی انباشته دارد، اما این معادن هنوز چنان که باید شناسایی نشده و مورد بهره برداری قرار نگرفته اند. به طور کلی، استان ایلام با وجود تنوع آب و هوا و وضع اقلیمی مناسب و معادن فراوان، از نظر اقتصادی چندان رونق نیافته و در سال های جنگ ایران و عراق نیز به منابع طبیعی و انسانی آن آسیب بسیار وارد آمده است.

مردم ایلام بیشتر مسلمان و شیعه دوازده امامی هستند و اقلیتی نیز از اهل تسنن و ادیان دیگر در آن ساکن اند. مردم اگرچه اغلب زبان فارسی را می فهمند اما به زبان های کُردی و لُری و عربی سخن می گویند. مطابق آخرین تقسیمات کشوری استان ایلام 7 شهرستان دارد از جمله: ایلام (مرکز استان) درّه شهر، دهلران، شیروان، چرداول و مهران.

ایلام

شهرستان ایلام، مرکز استان ایلام که تا تهران 801 کیلومتر فاصله دارد، تا سال 1315 ش (1936م) منصور آباد پشت کوه نام داشت. این شهر میان اسلام آباد غرب، خرم آباد، و مهران واقع شده و از مغرب به مرز ایران و عراق محدود است و آب و هوایی معتدل دارد. روده ایی که از کنار این شهر می گذرند همه از کبیرکوه سرچشمه گرفته و به رودخانه سیمَره می ریزند.

اهمیت شهرستان ایلام بیشتر به خاطر تمرکز داد و ستد و امور اداری عشایر و بازرگانی محلی در آن است. از نظر تاریخی ایلام در منطقه تمدن های باستانی قرار دارد. پیدا شدن پیکره ها و الواح گلی با نقش اناهیتا متعلق به حدود هفت قرن پیش از میلاد مسیح از آن جمله است. در دامنه ی کبیرکوه، در سرآبکلان شیروان نیز بقایای شهرهای قدیمی دوران ساسانی شناسایی شده. طاق

فرهاد و شیرین بین راه سومارو تنگ چوبین، یا شکارگاه بهرام چوبین، در این منطقه به همین دوران باز می‌گردد. مهران مهران یکی از شهرهای استان ایلام در مرز عراق و حدود صد کیلومتری بغداد قرار دارد. این شهر با نزدیک به پنجاه هزار جمعیت در سال 1365 خ/1986 م. در جنگ به تصرف عراق درآمد، اما کمتر از یک ماه بعد آزاد شد. این شهر محل رفت و آمد زائران به اماکن مقدسه ی شیعیان به خصوص زیارت حرم امام حسین در کر بلا است.

6. استان بوشهر

استان بوشهر، با مساحتی حدود 23168 کیلومترمربع و جمعیتی نزدیک به 808482 تن، در جنوب ایران و حاشیه خلیج فارس واقع است. این استان در جلگه بین دنباله کوه های زاگرس در شمال و شمال شرق و خلیج فارس در جنوب قرار گرفته و با استان های خوزستان، کهگیلویه و بویر احمد و هرمزگان همسایه است. آب و هوای آن در نوار ساحلی گرم و مرطوب و در قسمت های داخلی گرم و خشک صحرایی است. طوفان های خلیج فارس اغلب به گرمی هوا می افزاید. به علت عبور رودخانه ها از شوره زار بیشتر آب های جاری منطقه برای نوشیدن و کشت مناسب نیست و زمین از پوشش گیاهی ناچیزی برخوردار است و به همین سبب کمبود مواد غذایی در این استان کاملاً محسوس است. با این همه، در این استان از چوب درختان گرمسیری برای ساختن کشتی و قایق استفاده می شود. اما، در بُرازجان، تنها منطقه کشاورزی استان، تنباکو و خرما و غلات و سبزیجات به عمل می آید. شاهرگ اقتصادی بوشهر ماهیگیری و صید میگو است که بهترین نوع آن در دنیا در خلیج فارس یافت می شود.

استان بوشهر از نظر معادن بسیار غنی است. پیش از انقلاب، پالایشگاهی برای استفاده از منابع عظیم گاز طبیعی کنگان در دست ساختمان بود که بعد از توقف زمان جنگ اکنون تکمیل شده و فعال است. نفت استخراج شده از ذخایر بزرگ نفت استان برای بارگیری نفتکش ها از راه لوله به اسکله خارک منتقل می شود.

کارخانه های فلزکاری، پارچه بافی، سیمان و تهیه ی کود کباهی نیز در بوشهر مشغول به کار است. در کارگاه های قالی بافی نیز عده قابل توجهی کار می کنند.

ساکنان بوشهر به زبان فارسی با لهجه محلی و یا به زبان عربی گفتگو می کنند. به واسطه ی موقعیت بندری در این شهرنژادها و اقوام گوناگون سکونت دارند که اگرچه جذب جامعه ی ایرانی شده اند ، اما تأثیرهای ژنتیک و فرهنگی نیز از خود گذاشته اند. بزرگترین این گروه ها را سیاه پوستان افریقائی تشکیل می دهند. به دلیل موقع نظامی این استان و وجود شرکت های نفتی و پروژه های صنعتی در آن، نیروهای فعال استان های مجاور و مناطق دیگر به این منطقه جذب می شوند. امروزه بنادر این استان ، به خصوص بندر بوشهر و گناوه که پیش از آن جندان فعال نبود، بر اثر آسیبی که در جنگ ایران و عراق به بنادر دیگر وارد آمد ، اهمیت بیشتری یافته اند.

شهرستان های استان بوشهر عبارت است از: بوشهر (مرکز استان)، دشتستان (بُرازجان)، گناوه، کنگان، دشتی و تنگستان، و دیر. جزیره خارک نیزه این استان تعلق دارد.

بندر بوشهر

این بندر، که در جلگه ای وسیع میان دریا و بلندی های ساحلی ساخته شده، در کرانه خلیج فارس در سمت جنوب بهبهان و بُرازجان و باختر فیروز آباد قرار گرفته است و تا تهران 1218 کیلومتر فاصله دارد. آب و هوای بوشهر گرم و مرطوب است و از آب چند رودی که پیرامون آن جاری است به علت شوری زیاد نمی توان بهره برداری کرد.

بوشهر از نخستین قرن های اسلامی محلّ رفت و آمد دریایی بوده است. نادرشاه افشار به سال 1146هـ (1733م) آن را به صورت پایگاه دریایی ایران در خلیج فارس درآورد. پس از این تاریخ، کمپانی های هند شرقی بریتانیا و هلند تجارت خانه های خود را از بندرعبّاس به بندر بوشهر آوردند و موجب رونق بازرگانی این بندر شدند. در زمان کریم خان زند اهمیت این شهر فزونی یافت، زیرا راه کاروانرو شیراز، پایتخت زندیه، بدان می پیوست. در زمان ناصرالدین شاه قاجار، انگلیس ها برای مقابله با حمله سپاه ایران به هرات، جزیره خارک و بندر بوشهر را اشغال کردند. پس از عقب نشینی ایرانیان از افغانستان، تخلیه بوشهر نیز در قرارداد صلح بین دو کشور گنجانده شد. اما پس از آن انگلیسی ها از تعهد خروج سرباز زدند و سربازان ایشان پیوسته در خاک ایران رفت و آمد می کردند. عاقبت مردم محلی به رهبری رئیس علی دلواری با شیخون به کشتی ها و واردن آوردن تلفات از جمله کشتن فرمانده آنان را ناچار به تخلیه ی خاک ایران نمودند. در زمان سلطنت رضاشاه، کشیدن راه آهن سراسری ایران از بندر تُرکَمَن (بندر شاه) به بندر خمینی در جنوب و توسعه بندر خرمشهر، بوشهر را از اهمیت انداخت. اما در سال های اخیر بر اثر جنگ با عراق - که به ویرانی کامل خرمشهر انجامید - بندر های بوشهر و گناوه، در نزدیکی آن، دوباره مرکز رفت و آمد کشتی ها و حمل کالای بازرگانی شد و دیگر بار موقع نظامی و تجاری مهمی یافت.

ذخایرنفتی و تأسیسات کشف و استخراج گاز پارس در جنوب بوشهر که در دهه های اخیر راه اندازی شده بزرگترین حوضه ی گاز طبیعی منطقه را دارد و سرمایه گذاری کلانی روی آن صورت گرفته است.

در سال 1354 خ/1975م. قرارداد ساختمان نیروگاه اتمی در دوازده کیلومتری بوشهر بین دولت ایران و شرکت زینس آلمان به امضا رسید. در زمان وقوع انقلاب اسلامی 50% آن به پایان رسیده بود. در جنگ با عراق راکتور اتمی بر اثر بمباران از بین رفت. پس از پایان جنگ به دلایل سیاسی جمهوری اسلامی ناچار شد برای تکمیل ساختمان آن با روس ها قرارداد ببندد. نگرانی از دستیابی جمهوری اسلامی به تسلیحات اتمی با وجود انکار آن از سوی دولت و مذاکرات بین ایران و اتحادیه ی اروپا در این زمینه اکنون در جریان است.

بناهای تاریخی بوشهر، که همگی جنبه مذهبی دارند، در دوران اسلامی تاریخ ایران ساخته شده اند، از آن جمله بقعه خواجه خضر و مسجد کوفی و مسجد جمعه. از دیگر آثار تاریخی نزدیک به بندر بوشهر آتشکده کوه بند دربیست کیلومتری خورموج است که در دل کوه کنده شده و تالاری چهارگوش با آتشدانی گرد دارد. بندر بوشهر در کنار یکی از کانون های بسیار مهم تمدن باستانی واقع شده است. ریشهر، دردوازده کیلومتری بندر بوشهر، بیش از دوهزار سال پیش از مسیح وجود داشته و بر سر راه دریایی شوش به موهنجودار و در آن سوی سینه واقع بوده است. یادگارهای ایلامیان و بازمانده بناهای تاریخی عهد ساسانیان را در ریشهر می توان یافت. علاوه بر این ها، در زمان سلوکیان نیز در این ناحیه شهری به جای شهر کهنه ایلامی ساخته شده است.

بر اساس یافته های باستان شناسان تمدن ریشهر را می توان در ردیف تمدن شوش دانست. تابوت های سفالی یا خمره های بزرگ، که اسکلت انسان درون آنها یافت شده، و نیز کتیبه های میخی بایلی از نشانه های پیشینه ی تاریخی این شهراند. قدیم ترین تمبرهای پستی ایران در سال 1915 به وسیله ی انگلیس ها که ایران را در اشغال داشتند چاپ شده است. بدین جهت امروزه مجموعه داران تمبرهای پستی این شهر به واسطه ی دردست داشتن تمبرهای قدیمی شهرت بسیار دارند.

تنگستان

تنگستان که مرکز آن احرام نام دارد منطقه ای است با وسعت 2215 کیلومتر مربع و جمعیت حدود 59000 نفر در 57 کیلومتری بوشهر. چشمه های آب گرم اطراف آن مورد استفاده مردم محل است. در اطراف این شهر گرم و مرطوب ساحلی، دلواری زادگاه رئیس علی دلواری کشاورز تنگستانی قرار دارد. وی در سال 1915 برضد پیشروی سربازان انگلیسی در داخل خاک ایران قیام کرد و به یاری مردم آن ها را شکست داد. میارزات او در اندک زمان از آن روستای کوچک تا کازرون و فیروز آباد فارس گسترش یافت. گفته اند می خواست با اجازه ی حکومت بحرین را نیز از انگلیس ها باز پس بگیرد. اما در همان سال ترور شد و جنازه اش را در نجف به خاک سپردند. موزه ی رئیس علی در دلواری، همان محلی که مردم برای جنگ با انگلیس ها آماده می شدند، ساخته شده است.

جزیره خارک

خارک از جزایر خلیج فارس است که در فاصله 60 کیلومتری شمال غرب بندر بوشهر واقع شده و جزئی از استان بوشهر است. این جزیره، که مساحتی تنها حدود 50 کیلومتر مربع دارد عمیق ترین بندر نفتی جهان است و بزرگترین نفت کش ها امکان پهلو گرفتن در کنار آن را دارند. از سه هزار سال پیش از مسیح شناخته بوده و جزو قلمرو ایلام به شمار می آمده است. با کشیدن لوله نفت از گچساران به این جزیره، خارک مهمترین بندر بارگیری نفت ایران شد و رفت و آمد

روزانه نفتکش های گول پیکر اهمیت اقتصادی بدان بخشید. درجنگ ایران و عراق تأسیسات ترمینال نفت خارک آسیب بسیار دید و بخش بزرگی از کار افتاد.

7. استان تهران

استان تهران با وسعتی معادل 19195 کیلومترمربع و جمعیتی حدود دوازده میلیون نفر، پایتخت و مرکز اداری حکومت ایران، بین استان های مازندران، مرکزی، زنجان، و سمنان واقع شده است. بلندترین قسمت رشته کوه های البرز در بخش مرکزی، حد شمالی استان تهران را تعیین می کند. دماوند با بلندی 5678 متر از سطح دریا، در شمال تهران سر برافراشته و با قله پربرف خود با شکوه و زیبایی تمام جلوه گر است. این کوه مخروط آتش فشان عظیمی است که مراحل پیش از خاموشی را می گذراند.

رشته کوه های البرز و کندوان و طالقان در شمال شرقی و بلندی های فیروزکوه و سوادکوه در دنباله آن دیوار طبیعی بلندی است که تهران را از طرف شمال دربرگرفته و مانع نفوذ بخار آب دریای خزر به این ناحیه می شود. به همین جهت دشت های جنوبی کوهپایه های البرز آب و هوای گرم و خشک و پرگرد و غبارکویری دارد که تنها گهگاه با وزش بادهای غربی اندکی ملایم تر می شود. درمناطق کوهستانی استان تهران آب و هوا معتدل و اندکی مرطوب است. پرباب ترین رودخانه این ناحیه رود کرج است که در دامنه جنوبی البرز در تمام سال جریان دارد. درشمال ناحیه ای به نام آدران، کنارجاده کرج به چالوس، سد کرج یا سد امیرکبیر بر روی این رودخانه زده شده که از سال 1343ش (1964م) ازآن بهره برداری می شود. مصرف آب و برق تهران از مخازن این سد و سد آتیان، بر روی رودخانه های هراز و جاجرود، تأمین می شود. درگذشته، تهران چشمه ها و قنات های معروف فراوان داشت که آب مشروب شهر را تأمین می کرد. اما امروز همه آنها از میان رفته اند.

استان تهران، با آب و هوای صحرایی، پوشش گیاهی فقیری دارد. دامداران اندک این ناحیه ناچار از مصرف علوفه خشک اند. اما، ازحدود سی و پنجسال پیش به این سو، احداث جنگل های مصنوعی و پارک های جنگلی حفاظت شده دردرون شهر و تپه های اطراف تهران درلطافت هوا و بالا بردن میزان بارندگی و سرسبزی محیط تأثیری محسوس داشته است.

استان تهران، با وجود سهم بسیار کوچکش در تولید محصولات کشاورزی، به سبب تمرکز امور اقتصادی و تجارتي و رشد بی اندازه کانون های صنعتی درآن، درچهل سال اخیر، موقع ویژه ای یافته و بزرگترین قطب اقتصادی کشور شده است. صنایع غذایی، نساجی و چرم، سلولزی، شیمیایی، دارویی، کانی غیرفلزی، تولید اتومبیل، مخازن بزرگ، در و پنجره آهنی، برق و الکترونیک از جمله صنایع و تولیدات استان تهران است. نخستین کارخانه تولید سیمان ایران به

سال 1304 ش (1925م) درشهرري شروع به کار کرد و بزرگ ترین کارخانه تولید سیمان کشورنیز در سال 1333 ش (1954م) دراین استان مورد بهره برداري قرار گرفت.

استان تهران با جمعيتي نزديک به 11 ميليون و 931656 تن متراکم ترین استان ایران است. مردم ساکن تهران، که اکثر آنان از نقاط مختلف کشور به آنجا آمده اند، علاوه بر گویش هاي محلي خود، به زبان فارسي گفتگو مي کنند. بزرگترین تعداد اقلیت هاي مذهبي ایران ساکن تهران اند و گروهی بزرگ از خارجیان ساکن ایران نیز در تهران به سر مي برند. بنا بر آخرین تقسیمات کشوري، استان تهران دارای دوازده شهرستان است : تهران (مرکز استان)، شمیرانات، کرج، دماوند، ورامین، شهریار، ساوج بلاغ، ری، جاجرود، لار پاکدشت، ناظرآباد.

تهران

شهرتهران دردامنه جنوبي البرز میان دو رود کرج و جاجرود واقع شده و ازجنوب به شهرري و دریاچه نمک محدود است. تا قرن دهم هجري (شانزدهم میلادي) تهران روستاي بزرگي بود که بعداز خرابي شهر تاريخي ري رفته رفته وسعت و شهرت يافت.

شاهان صفوي درلشکرکشي ها و در راه مسافرت به خراسان براي زیارت امام هشتم (ع) مدّتي در تهران، که نزديک پایتخت، قزوین، بود، مي ماندند. درهمین زمان، باروبيي گرد تهران ساختند که 114 برج (به تعداد سوره هاي قرآن) و چهار دروازه داشت. درزمان شاه عباس اول، که پایتخت رابه اصفهان برد، جهانگردي اروپايي به نام پیترو دللاواله در سفر خود به ایران تهران را چنارستان نامید، زیرا در همه کوچه ها و خیابان هاي این شهر چنارهاي کهن به چشم مي خورد. قطربرخي از این درختان چنان بزرگ بود که چهارتن مي بایست دست به دست هم دهند تا بتوانند آن را در برگیرند.



میدان شهید (آزادی)

در نوروز سال 1200ه (1786م)، آقامحمدخان قاجار تهران را پایتخت خود کرد و ده سال بعد در همین شهر تاجگذاری نمود. از آن پس ساختمان قصرها، باغ ها، میدان ها و خیابان های پُردرخت در تهران آغاز شد. فتحعلی شاه در تهران بناهای بسیار از جمله قصرها و کاروانسراها ساخت و باغ هایی نیز بیرون تهران بنا کرد. در زمان ناصرالدین شاه توسعه و ساختمان تهران سرعت گرفت. میرزا تقی خان امیرکبیر سنگ بنای دارالفنون را گذاشت و در پی آن گسترش و آبادانی تهران روز افزون شد. در دوران سلطنت پهلوی و با ساخته شدن شاهراه های بزرگ و مجتمع های بلند مسکونی و کاخ های اداری در این شهر، تهران به صورت یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین شهرهای خاورمیانه درآمد. دو فرودگاه بین المللی مهرآباد و خمینی، دو فرودگاه نظامی دوشان تپه و قلعه مرغی، راه آهن و چهار ترمینال مسافربری به سراسر نقاط کشور، تهران را با سراسر ایران و خارج از کشور مرتبط می سازد. مرکز تهیه و پخش برنامه های رادیو و تلویزیون و مراکز مخابرات داخلی و بین المللی نیز در تهران است و سراسر کشور را زیر پوشش ارتباطی و مخابراتی قرار می دهد.

تأسیس دارالفنون به وسیله ی میرزاتقی خان امیر کبیر و دانشگاه تهران در سال 1313خ/1934م. که تاکنون توسعه ی بسیار یافته و و دیگر دانشگاه هائی که تا آخر دوره ی پهلوی به تدریج به وجود آمد، از دیگر پدیده های مهم تاریخی و فرهنگی شهر تهران است. پس از انقلاب اسلامی افزون بر آن ها دانشگاه ها و آموزشگاه های دینی، علمی، صنعتی و فرهنگی بسیار در سراسر کشور راه اندازی شده که شاخه ی اصلی بیشتر آن ها در تهران قرار دارد.

جمعیت تهران بر اثر مهاجرت وسیع مردم از شهرها و روستاهای سراسر ایران افزایشی بی رویه یافته است. ساکنان دیگر نواحی کشور در جستجوی کار و شرکت در فعالیت های تجاری، صنعتی، آموزشی، و سیاسی به تهران سرازیر می شوند. تمرکز اداری و امکانات پیشرفته بهداشتی و آموزشی و سرمایه گزاری نیز از دیگر علّت های مهاجرت به تهران است. این مهاجرت موجب تراکم فزاینده جمعیت و وسعت بی اندازه شهر تهران شده و فضای آن را که به طور طبیعی خشک و پرگرد و غبار است به دود و گاز و سروصدای زیاد نیز آلوده کرده است. با این همه، تهران، چون دیگر پایتخت های بزرگ جهان، از امکانات مناسب برای زندگی و رفت و آمد بسیار مردم از داخل و خارج کشور برخوردار است. همین تحرک فوق العاده اجتماعی و اقتصادی را از مهمترین امتیازات این شهر بزرگ می توان شمرد.

از میان مهمترین مکان های مذهبی شهر تهران، امامزاده صالح، امامزاده حسن، امامزاده سید اسماعیل، مسجد شاه، مدرسه و مسجد سپهسالار، و مدرسه خان مروی را می توان نام برد. کاخ گلستان، کاخ صاحبقرانی، کاخ فرح آباد، بنای میدان آزادی (شهید)، آرامگاه امام خمینی و موزه ها و پارک های عمومی نیز از جمله بناها و محله ای دیدنی تهران است.

شمیرانات

شمیرانات، با آب و هوایی خنک، در شمال تهران در میان دره ها و بلندی های کوه های البرز قرار گرفته و ییلاق مردم تهران است. در این بلندی ها، روستاهای شیمشک و دیزین، با زمستان های سرد و برفگیر جایی است که همه ساله دوستداران ورزش را برای اسکی و کوهنوردی به سوی خود می خواند. در این روستا، رگه های بزرگ زغال سنگ نیز وجود دارد که از زمان سلطنت رضا شاه تا کنون از آن بهره برداری می شود. بر اثر وسعت شهر تهران شمیران اکنون بدان پیوسته و به صورت یکی از نواحی آن درآمده است. با این همه به دلیل تراکم کمتر جمعیت و بلندی بیشتر هوای آن آلودگی کمتری دارد.

ری

شهرری، در جنوب تهران، یکی از شهرهای باستانی ایران است و در نوشته های مربوط به قرن اول میلادی، از آن به عنوان بزرگترین شهر حکومت ماد نامبرده شده . در این ناحیه آثار شهرنشینی، که به حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح بازمی گردد، یافت شده است.

ری از قدیم ترین روزگاران برسر راه های بازرگانی مهمی بوده که از شرق به غرب و از شمال به جنوب فلات ایران می رفته است. این شهر بر اثر حوادث طبیعی و ویرانی های جنگ چند بار جا به جا شده است. ری باستان در جنوب چشمه علی میان باروی عظیمی قرار داشته، اما بعدها در زمان ساسانیان، ساختمان های شهر ری در جنوب کوه بی بی شهربانو بنا گردید. ری در همه این دوران ها شهری بزرگ و آباد بوده است. هنگام حمله اعراب به ایران، در سال 641 میلادی، یزدگرد سوم پادشاه ساسانی در راه فرار به سوی خراسان مدتی در ری ماند. کوه بی بی شهربانو منسوب به دختر همین شاهنشاه ساسانی است که پس از شکست ایران به اسارت اعراب درآمد و، به باور بسیاری از ایرانی ها، چندی بعد با حسین بن علی(ع) ازدواج کرد. مشهور است که شهربانو در واقعه کربلا به ایران گریخت و در این محل از ترس سپاهیان یزید، خلیفه اموی، به شکاف کوه پناه برد. به دعای او دو کوه به هم آمد و او را پنهان داشت. معتقدان به این باور از گوشه چادر آن بانوی گرامی که از شکاف کوه بیرون مانده است حاجت می خواهند.

دربرخي از تاريخ هاي ابومسلم خراساني نوشته اند که وي خزائن خود را در ري پنهان نمود. پس از قتل او سَنَاد مجوس، که به خونخواهي ابومسلم برخاسته بود، آنها را به دست آورد و مدّتي با خليفه و کارگزاران او جنگيد. چندي بعد مهدي، پدر هارون الرشيد، که به سرکوبي مردم طبرستان فرستاده شده بود، در ري آباداني بسيارکرد. هارون الرشيد در اين شهر زاده شد.

در قرن چهارم هجري(دهم ميلادي)، ري يکي از مراکز مهم حکمراني ايران ساماني و بسيار آباد و پُر رفت و آمد بود. سلطان محمود غزنوي پس از آن که سامانيان را برانداخت، در ري کُشتار کرد و

دستور داد شمار بسیاری از دانشمندان و علمای ایرانی شیعی مذهب را به دار کشند و انبوهی از کتاب های کتابخانه معروف آن شهر را زیر اجساد آتش زنند و همه را بسوزانند. درحمله غُرها و سَلجوقیان نیز، ری آسیب بسیار دید. علاوه برآن، کشمکش های مذهبی نیز خرابی فراوان برای شهر وارد کرد. جنگ شیعه و سَنّی در سال 582ه (1186م) از سهمناک ترین این گونه برخوردها بود. شهرری پس از حمله مغول و اندکی بعد درهجوم سپاهیان تیمور، چنان ازکشتار و ویرانی آسیب دید که دیگر آبادانی و رونق نیافت.

اکنون شهرری چسبیده به تهران است و تولیدمصالِح ساختمانی و فعالیت های کشاورزی استان تهران بیشتر پیرامون این شهرجریان دارد. مجتمع های بزرگ صنعتی، پالایشگاه نفت، کارخانه سیمان، و کوره پزخانه ها نیز در ری مشغول به کاراند. این شهر درعین حال بزرگ ترین انبارهای کالای وارداتی ایران را در خود جای داده و به این جهت از تحرّک تجاری بسیار برخوردار است.

مرقد حضرت عبدالعظیم (شاه عبدالعظیم) در ری یکی از مهمترین زیارتگاه های شیعیان است. بقعه بی بی شهربانو، ویرانه های کاخ اشکانیان بر روی چشمه علی و بقایای برج آجری نقّاره خانه از دوره سَلجوقی از نقاط تاریخی و دیدنی شهر ری به شمار می رود. برج مغول و زندان هارون، منسوب به دوره امارت آل بویه، یعنی قرن چهارم هجری/ دهم میلادی، نیز در شهر ری قرار دارد.

ورامین

ورامین در جنوب شرقی تهران امروزه مهم ترین مرکز کشت سبزیجات و درگذشته های دور از شهرهای تاریخی بوده است. مسجد جامع ورامین که در زمان سلطان محمد خدابنده، {قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی} ساخته شده با چهار ایوان شبستان بلند و کتیبه های کاشی کاری ارزشمند و انواع طرح های اسلیمی و خط های عربی، کوفی و فارسی به خصوص گچ بری های اطراف محراب از شگفتی های هنر معماری و تزئین ساختمان است. در کنار این مسجد، برج علاءالدوله برپاست که بیش از هشتصد سال پیش از این ساخته شده.

8. استان چهار محال و بختیاری

استان چهارمحال و بختیاری درمرکزایران، بین استان های اصفهان، خوزستان، کُهِگیلویه، و بُویر احمد قرارگرفته ومساحتی حدود16201 کیلومترمربع و جمعیتی نزدیک به 833 هزار نفردارد. کوه های زاگرس درسرتاسر این استان کشیده شده، بلندترین نقطه آن زردکوه بختیاری است که 4536 متر ازسطح دریا ارتفاع دارد. این کوه ها تمام سال پوشیده ازبرف است. دو رودخانه بزرگ و دائمی کشور، زاینده رود و کارون، از زردکوه سرچشمه می گیرند. زاینده رود ازشمال شرقی زردکوه سراریرمی شود و سپس همراه با بخشی از آب کوهرنگ و چند رود دیگر وارد اصفهان می

شود. رودخانه کارون نیز بخشی دیگر از آب سد کوه‌رنگ را می‌گیرد و به سوی خوزستان می‌رود. اما بیشترین آب مصرفی استان چهارمحال و بختیاری از چشمه‌های طبیعی، که فراوان در منطقه می‌جوشد، تأمین می‌گردد. جنگل‌های متنوع این استان در امتداد زاگرس قرار گرفته است. امتیاز دیگر منطقه فراوانی گیاهان دارویی آن است که از دیرباز شناخته بوده و پیوسته مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

استان چهارمحال و بختیاری باوجود داشتن معادن و کارخانه‌های نساجی و موادغذایی و شیمیایی و دارویی، از صنایع بزرگ محروم است. این استان منطقه‌ای است عشایری و بخش بزرگی از مردم آن وابسته به عشایر بختیاری و بقیه‌گرداند. این استان شامل پنج شهرستان است: شهرکرد(مرکز استان)، بروجن، لردگان، و میزدج (فارسان).

شهر کُرد

شهرکرد، مرکز استان چهارمحال و بختیاری، در فاصله 543 کیلومتری تهران و بین شهرهای اصفهان، بروجرد، ایذه، و داران در جلگه‌ای بلند و سردسیر واقع شده است. کوه‌های بلند پیرامون شهر را فراگرفته و زردکوه، سرچشمه زاینده رود، نزدیک آن است. تاریخ پیدایش شهرکرد از قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) فراتر نمی‌رود. دراین زمان اتابکان فارس و لرستان براین منطقه حکومت می‌کردند. برای حفظ مسافران و امنیت رفت و آمد دراین منطقه کوهستانی نیاز به پاسگاهی بود که در محل امروزی شهرکرد برپا شد. از آن جا که پاسداران این پاسگاه را کُردها تشکیل می‌دادند، نخست به ده کُرد و سپس بر اثر توسعه محل به شهرکرد معروف گردید. چنان که گفته شد، امروزه بیشتر ساکنین شهرکرد از طوایف بختیاری هستند.

خراسان

در سال 1383 خ/2004 م. استان پهناور خراسان به سه قسمت اداری به نام‌های خراسان رضوی، خراسان شمالی و خراسان جنوبی تقسیم شد. مساحت خراسان پیش از جداشدن و به طور کامل حدود 247622 کیلومتر مربع بود و بزرگ‌ترین استان کشور ایران در بیش از یک پنجم مساحت کل کشور به شمار می‌رفت و جمعیتی نزدیک به 6444330 نفر داشت. از آن جا که هنوز آمار و مشخصات دقیق هریک از این استان‌ها در دسترس عموم قرار نگرفته، در این جا دانستنی‌های مربوط به هر سه بخش آن را یک جا مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

بلندی‌های خراسان در شمال دنباله کوه‌های البرز است که از شمال غرب به جنوب شرق استان ادامه دارد و به کوه‌های هندوکش در افغانستان می‌پیوندد. زمین‌های هموار استان خراسان دره‌هایی است که به سبب پهنای زیاد حالت جلگه و دشت پیدا کرده و بخش‌های مسکونی را تشکیل می‌دهد. آب و هوای استان خراسان در قسمت‌های شمالی معتدل کوهستانی است و

در بخش های جنوبی آن گرما افزایش می یابد. رودهای مهم این استان رود اترک، گشغورود و رودخانه جام است که هر سه ی آن ها در استان خراسان رضوی جاری است. بهره برداری از آب های زیرزمینی به صورت قنات که پیش از این با بازده بسیار معمول بوده، باحفر چاه های عمیق و نیمه عمیق متروک گردیده است. ارتفاعات شمال غرب خراسان، یعنی غرب شهر بجنورد در استان خراسان شمالی، پوشیده از جنگل های تُتک است که به جانب مغرب برانبوهی آن افزوده می شود. دیگر مناطق استان تقریباً عاری از جنگل است. چراگاه های خراسان در نواحی سرخس بسیار مرغوب اند. اما در قسمت هائی از استان خراسان جنوبی، حدود چهار میلیون هکتار چراگاه از کیفیت بالایی برخوردار نیست. استان خراسان از نظر تولید غلات در ایران مقام اول را دارد. کشت چغندر قند، دامپروری و مرغداری، همچنین پرورش زنبور عسل و تکثیر ماهی کپور و قزل آلا در دریاچه بزنگان از دیگر فعالیت های مهم اقتصادی استان است.

خراسان از لحاظ منابع معدنی نیز از غنی ترین استان های کشور است. سنگ های ساختمانی و منابع گاز طبیعی سرخس از غنی ترین معادن درنوع خود است که علاوه بر مصارف داخلی استان سوخت نیروگاه نیکا درماندگان را نیز فراهم می کند. گاز این منطقه به کشورهای شمالی نیز صادر می شود. از معادن ذغال در آق دربند سرخس، چشمه گل و تربت جام و معادن سرب و روی در آخلمد بهره برداری می شود. معادن سنگ آهن سنجان خواف، بیشترین ذخایر اورمیانه را دارد. معدن فیروزه نیشابور با شهرت دیرین جهانی و مرغوبیت محصول هنوز قابل بهره برداری است.

در بخش صنایع نیز استان خراسان فعال است. وجود ده کارخانه قند و بسیاری کارخانه های کمپوت، کنسرو، نان ماشینی، روغن کشی و بوجاری نمودار وسعت صنایع غذایی در این استان است. کارخانه سیمان مشهد از سال 1332ش (1953م) در بخش خصوصی فعال شده و کارخانه های بافندگی، ساخت پروفیل، و لوازم فلزی نیز در اقتصاد استان خراسان سهمی دارد. در بخش صنایع دستی خراسان از هزاران کارگاه قالی بافی و گلیم بافی بهره برداری می شود. همچنین باید از قلاب دوزی و دیگر هنرهای دستی نام برد که خریداران مشتاق آن زائران حرم مطهر حضرت رضا (ع) و مسافران فراوانی هستند که در همه فصل های سال به این استان سفر می کنند. عمده ترین کالای صادراتی خراسان در سال های اخیر زرشک، زعفران، خشکبار، و فرآورده های دامی، پوست، روده و پشم، و خاک سرخ بوده است.



مردم خراسان، که پس از استان تهران پرجمعیت‌ترین استان ایران است، به فارسی با لهجه محلی سخن می‌گویند. در نواحی شمالی استان به زبان‌های کردی، ترکی، و عربی نیز گفتگو می‌شود. بیشتر مردم شهرها مسلمان شیعه هستند اما در نواحی شمال و شرقی آن گروهی از اهل تسنن نیز سکونت دارند. حدود صد هزار تن از مردم خراسان راعشایر کوچ‌نشین گرد و قبایل سیستانی و بلوچ تشکیل می‌دهند.

9. استان خراسان رضوی

استان خراسان رضوی بخش شرقی خراسان را تشکیل می‌دهد و بین مرزهای جمهوری ترکمنستان، افغانستان و استان‌های خراسان شمالی و جنوبی، یزد و سمنان قرار گرفته است. شهرهای بزرگ آن عبارتند از: مشهد {مرکز استان}، قوچان، درگز، چناران، سرخس، فریمان، تربت جام، تایباد، فردوس، قاین، خواف، کاشمر، نیشابور، سبزوار، گناباد و کلات.

مشهد

مشهد، مرکز استان خراسان رضوی، در فاصله 909 کیلومتری شمال شرق تهران در مرز ایران، ترکمنستان و افغانستان در جلگه‌ای بین کوه‌های هزار مسجد و بینالود واقع شده است. این شهر آب و هوایی معتدل با رطوبت نسبی دارد که اغلب با توفان‌های کویری خشک و غبارآلود می‌شود.

مشهد تا آغاز قرن سوّم هجري (نهم ميلادي) روستايي كوچك به نام سنّاباد در نزديكي شهر بزرگ و تاريخي توس بود. در اين زمان هارون الرشيد، خليفه پُرآوازه عبّاسي، درسفري كه براي سرکوبي مخالفان به خراسان كرده بود درگذشت و درياغي در اين روستا به خاك سپرده شد. حدود ده سال پس از آن، يعني در سال 203هـ (818م)، امام هشتم شيّعيان علي بن موسي الرضا(ع)، وليعهد مأمون، نيز پس از شهادت در همان باغ به خاك سپرده شد و بعدها سلطان محمود غزنوي بر روي آن گنبدي بنا كرد. از زمان سلجوقيان نيز در قسمت هايي از بناي حرم علي بن موسي الرضا(ع) تاكنون آثارى برجاى مانده است.

مشهد، به معني محلّ شهادت امام هشتم شيّعيان، پس از گشتار عظيم مردم و ويراني توس به دست مهاجمان خونخوار مغول رو به آباداني و وسعت نهاد. شاهرخ، فرزند اميرتيمور، به مشهد توجه خاص داشت و در اطراف حرم بناهاي بسيار ساخت. همسراو، گوهرشاد بيگم، با بناي مسجد و ايوان گوهرشاد در نزديكي حرم امام رضا شاهكاري از معماري و كاشي كاري و تذهيب به وجود آورد كه هنوز باقي است و از زيباترين و هنري ترين بناهاي تاريخي ايران به شمار مي رود.

در زمان صفويه، به ويژه در دوران سلطنت شاه طهماسب اول و شاه عباس بزرگ، مشهد رونق بسيار يافت. شاه عباس اول بنا بر نذري كه در آغاز سلطنت خود كرده بود، پس از سرکوبي مخالفان، پياده از قزوين به مشهد آمد و در اين شهر تاجگذاري كرد. توسعه و بناي صحنه اي اطراف حرم و ساختن خيابان هاي وسيع در دو سوي شرق و غرب آن (پايين خيابان و بالاخيابان) در اقامت يكساله شاه عباس بزرگ و درباريان او انجام گرفت. تازماني نه چندان دور از روزگار ما اين خيابان ها با نهر و درخت هاي كهن در دو سوي آن برجاى بود. شاه عباس در اين مدت خود به جاروكشي حرم و درختكاري در خيابان هاي شهر مي پرداخت. آرامگاه شيخ بهائي، از بزرگان زمان صفوي، نيز اكنون در نزديك مرقد امام هشتم (ع) قرار دارد.

حرم امام رضا (ع) در شهر مشهد مكان مقدّسي است كه درهمه ايام سال سيل زائران را مي پذيرد. صحن ها، ايوان ها، ضريح مسجد گوهرشاد، موزه، كتابخانه مدرسه هاي علوم قديمه و مسجدهايي كه پيرامون حرم ساخته شده همه با كاشي، آينه، انواع مرمرهاي رنگين، روکش هاي طلا و منبت كاري هاي ظريف پوشيده شده است. اين آثار مجموعه اي از تجلّي ذوق مردم ايران در طول قرن هاست.



حرم امام رضا (مشهد)

امروزه، مشهد شهر بزرگ و پُرجمعیت و پُرفرت و آمدي است که با کشاورزي گسترده، صنعت، تجارت، و مسافرپذيري بسيار پُرونق و ممتاز شده است. علاوه بر حرم مطهر و مکان هاي مذهبي در مشهد دیدني هاي ديگري نيز وجود دارد که بيشتر آنها مربوط به دوران تيموري و صفوي است. گنبدسبز، مدرسه هاي دو در، پريزاد، و بالاسر، گنبد خشتي و مدفن شيخ محمدحکيم مؤمن نويسنده کتاب **تحفه حکيم مؤمن** (در خاصيت داروها و گياهان و غذاها) و مقبره نادر شاه افشار از آن جمله است. مقبره نادر شاه در باغي به همين نام داراي ساختماني زيبا اما جديد است. موزه ابزار جنگ، که از سلاح هاي قرن هاي پيش نمونه هايي در آن گرد آمده، ديدار از مقبره را جالب تر مي کند.

درگز

شهرستان درگز در شمال شرق ايران و در مرز ترکمنستان قرار دارد. اين شهر از جنوب به مشهد و از مغرب به باجگيران محدود است. رشته کوه هاي هزارمسجد از جنوب آن مي گذرد و راه شوسه اي که قوچان را به درگز مي پيوند از گردنه ي معروف الله اکبر عبور مي کند. پيرامون اين شهر را کوه ها و تپه ها فراگرفته اند و از اين رو آب و هوايي گرمسيري دارد. مهمترين رودخانه آن زنگالوست که از کوه هاي هزارمسجد سرچشمه مي گيرد.

محل درگز را جاي شهر قديمي نسا مي دانند که دشت خاوران بين آن و سرخس واقع بوده است. مرکز دشت خاوران مِهَنه نام داشته و زادگاه ابوسعيد ابي الخير، عارف مشهور خراساني، بوده است. درگز به سبب مجاورت با مرز اهميت سياسي و نظامي دارد و شهر عشق آباد، مرکز جمهوري ترکمنستان، با فاصله کمي از آن در آن سوي مرز واقع است. اين شهر، که نام آن را ارشک يا آشک آباد دانسته اند، در زمان اشکانيان يکي از مراکز مهم شاهنشاهي ايران بوده است.

قلعه مشهور و استوار نادری در بخش کلات نزدیک درگز قرار دارد. شهرت قلعه کلات از اواخر قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) است که امیر تیمور آن را تصرف و ویران کرد و دوباره ساخت. نادرشاه افشار از این قلعه دور از دسترس برای پنهان کردن گنجینه هایی که از هندوستان به غنیمت آورده بود استفاده کرد. در درگز آثار تاریخی بسیار نیز وجود دارد. برج های دیده بانی کلات که اهمیت نظامی دارند در زمان نادر شاه افشار ساخته شد. آب انبارهای قدیمی قریه ای نزدیک کلات و سدّی بر رودخانه به بلندی 70 متر نیز دیدنی است. از دیگر آثار تاریخی این شهر قصرخورشید است که در زمان نادرشاه در میان باغی بزرگ ساخته شده و به احتمال زیاد منزلگاه خود نادر بوده است. دیگر درین نادری، در 138 کیلومتری سرخس است، که کتیبه ای به زبان فارسی و ترکی دارد. مسجدی نیز در زمان نادر شاه در همین محل ساخته شده است.

سبزوار

سبزوار در فاصله 654 کیلومتری تهران، در دامنه کوه آندقان و کنار رودخانه کالشور میان نیشابور، شاهرود، و کاشمر قرار دارد. وجود شوره زارهای کویری در جنوب سبزوار و بادهای غبارآلود و طوفان های شنی آب و هوای این شهر را گرم و خشک ساخته است. سبزوار در گذشته منطقه بسیار وسیع بوده و بازارهای غله میوه آن شهرت داشته است. هندوانه سبزوار به درشتی و پُرآبی هنوز زبانزد است. سبزوار نزدیک خسروگرد، از شهرهای دوره ساسانی واقع شده.

مردم آن از دیرباز معتقد بوده اند که شهرشان با بسیاری از افسانه های حماسی ایران ارتباط دارد و میدان قدیمی شهر را میدان دیو سفید می خوانند. گمان می رود که این باورها پس از حمله مغول و احساس نیاز به دلآوری و جوانمردی پیدا شده باشد. در تاریخ این شهر می خوانیم که این شهر در حمله مغول به کُلی ویران گردید. اما دوباره آباد شد. گروهی از مردم روستاهای سبزوار در مقابل گماشتگان مغول سربرافراشتند و به تدریج قدرتی به هم رساندند. اینان که خود را سریداران می خوانند، همگی شیعی مذهب و از دلاوران و جوانمردانی بودند که به آداب پهلوانی در زورخانه ها گرد می آمدند. امین الدین عبدالرزاق، رئیس ایشان، خود پهلوانی کُشتی گیر بود. پیروزی ایشان در بیرون راندن حاکم مغول از منطقه موجب شهرت بیشتر سبزوار در تاریخ مبارزه برضد بیگانگان گردید. سبزوار در زمان شاه عباس اول در حمله ازبک ها ویران شد و مردم آن در کُشتاری بزرگ از میان رفتند.

امروز سبزوار از شهرهای بزرگ خراسان است. از آثار تاریخی آن باید مناره خسروگرد را نام برد که از قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) برجای مانده و حدود 28 متر بلندی دارد. بنای مسجد پامینار نیز یادگار دوران صفوی است. آرامگاه حاج ملاهادی سبزواری، فیلسوف بزرگ شیعه امامیه، و ملاحسین واعظ کاشفی از قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) نیز در سبزوار است. ملاحسین کاشفی صاحب کتاب های بسیار، از جمله **روضة الشهدا** در بیان مصائب امامان شیعه است. روضه و روضه خوانی را، که از زمان صفویه به صورت مراسمی مذهبی بین شیعیان ایران رواج دارد، باید مدیون این کتاب دانست.

توس

توس که در روزگار ما روستایی کوچک درسی و پنج کیلومتری غرب مشهد است، در گذشته شهری آباد و بزرگ بوده و حوادث تاریخی بسیار به خود دیده است. این شهر در ناحیه شمالی خراسان در کنار گشفرود قرار داشته و از بخش های نوغان، طابران، و رادکان تشکیل می شده است. بنای آن را به جمشید و توسعه و آبادانی اش رابه توس، پسر نوذر از سپهسالاران اساطیری ایران، نسبت می دهند. با آن که این شهر در زمان ساسانیان شهرت و اعتباری داشته، اما وقایع تاریخی آن به دوران پس از اسلام باز می گردد. در دوران اسلامی، توس پس از نیشابور آبادترین ناحیه این منطقه از خراسان بوده است. نوغان در قرن های اول اسلامی و تابران پس از آن آبادتر و بزرگتر از سایر نواحی توصیف شده اند. در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) از تابران و قلعه بزرگ و با شکوه آن و مسجد و بازارهای پُر از کالا و خریداران آن به تفصیل یاد کرده اند.

در زمان سلطان محمود غزنوی، در توس جنگی بین سرداران سامانی در گرفت که به غارت و ویرانی شهر انجامید. سال ها پس از آن ملک شاه سلجوقی توس را به وزیر خویش خواجه نظام الملک، که اهل توس بود، بخشید. وی در آن جا آبادانی بسیار کرد. اما در سال 548ه (1153م) غزها، پس از غلبه بر سلطان سنجر، شهرهای بزرگ خراسان از جمله توس را قتل عام کردند و آسیب بسیار بدان رساندند.

در حمله مغول توس، مانند نیشابور، با خاک یکسان شد. در آن زمان بازماندگان گشتار مغول از آن جا به روستای سَناباد، کنار حرم مطهر امام هشتم (ع)، پناه بردند و رفته رفته بر وسعت آن افزودند. جانشینان چنگیز توس را مرمت و آباد کردند. در زمان ایلخانان، این شهر مرکز مهم مسیحیان بود و اسقف آن در سال 697ه (1297م) به سمت مَطران چین انتخاب شد. با حمله امیر تیمور به ایران، مردم توس بار دیگر قتل عام شدند. بیش از ده هزار تن از مردم این ناحیه را سر بریدند و در پای دروازه های شهر کله مناره برپا کردند. بار دیگر جانشین تیمور، شاه رخ به آبادانی آن همت گماشت و بناهایی پیرامون حرم در سَناباد ساخت.

پیش از روی کار آمدن صفویه، توس پی در پی به وسیله اُزبک ها تاراج می شد تا آن که شاه اسماعیل صفوی دست اُزبک ها را از خراسان کوتاه کرد. اما با توجه به آبادی روز افزون مشهد، توس دیگر رونق نیافت و رو به گمنامی رفت. از بناهای مهم تاریخی در نقاط مختلف توس می توان به گنبد هارونیه، سر راه مشهد به توس، اشاره کرد که ساختمان کنونی آن از قرن هشتم هجری است. گمان می رود که این بنا خانقاه یا آرامگاه امام محمد غزالی باشد. دیگر گنبدی است در 37 کیلومتری شرق مشهد، سر راه فریمان، که مقبره ارسلان جاذب یکی از حامیان فردوسی در سرودن شاهنامه و حکمران توس در زمان سلطان محمود غزنوی است. در چند متری این گنبد برج دیدبانی به بلندی چهل متر هنوز برپاست و خرابه های وسیعی اطراف آن دیده می شود. مناره ی دیگری به نام آفَنجان یا آفَنگان متعلق به دوره تیموری در 22 کیلومتری شمال توس برپاست که کاشی کاری ساده و زیبایی دارد.

اما، مهمترین محلّ تاریخی توس آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی است که حدود آن از قرن ها شناخته بود و اوایل دوره پهلوی ساختمان و سال ها بعد گسترده تر و بلندتر گردید. این مکان امروزه باغی باصفاست که خاطره استاد حماسه سرائی توس راگرامی می دارد. مهدی اخوان ثالث شاعر بلند آوازه ی معاصر نیز در همان جا در بخش غربی بنای آرامگاه، به خاک سپرده شده است.

نیشابور

نیشابور یکی از شهرهای آباد، پُرجمعیت و تاریخی خراسان بزرگ و با پیش از حمله ی مغول مرکز یکی از چهاربخش آن بوده است. اکنون نیشابور در 768 کیلومتری شرق تهران در دشت جنوبی کوه بینالود بین مشهد و تربت حیدریه وکاشمر و سبزوار قرار گرفته است و آب و هوایی معتدل و درنواحی کوهستانی اندکی سرد دارد. ساختن نیشابور را به شاپور اول ساسانی نسبت می دهند و اسم شهر را به معنی نهاده نیک شاپور می دانند. نیشابور در اوایل دوره اسلامی آبشهر خوانده می شده است. احتمال دارد که این نام در اصل شهر آپارناک یا آپارنی و جایگاه یکی از سه قبیله مهم پارت بوده باشد که شاهنشاهی نیرومند اشکانی را بنیان گذاشتند.

از نیشابور در قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، که طاهریان و صفاریان در آن بناهای زیبا ساختند و مسجدها برپا نمودند، به عنوان شهری آباد، زیبا و پُرجمعیت یاد شده است. کهن دژ یا آرگ یا قلعه شاهی در مرکز شهر، واقع بوده است. در قرن چهارم و پنجم هجری برای نیشابور بیش از پنجاه دروازه بزرگ برشمرده اند که خیابان های شهر به آنها می رسیده است و چهل و دو محله که برخی از آنها به اندازه ی نیمی از شهر شیراز که در آن زمان پایتخت زیبا و باشکوه عضدالدوله دیلمی و نگین شهرهای ایران بوده است. بازار نیشابور نیز رونق بسیار داشته و هر روزکاروانی در آن کالای خود را به انبارها می فرستاده و از اجناس گوناگون، به خصوص پارچه های پشمی و نخی مشهور نیشابور بارمی زده است. در این زمان رودخانه بزرگی از شهر می گذشته و در راه هفتاد آسیاب را می گردانده است.

جنگ های محمود و مسعود غزنویو در پی آن غلبه ی سلطان سنجر و حمله ی بی امان ترکان غز پیش از مغول ، موجب ویرانی نیشابور گردید. اما هربار مردم آن را از نو ساختند. داماد چنگیز خان که پس از نخستین حمله به فرماندهی سپاه در نیشابور مانده بود ، بر اثر مبارزات مردم شهر کشته شد. چندی بعد سپاهیان مغول به خون خواهی او نیشابور را یکسره نابود کردند. نوشته اند به اصرار دختر چنگیزخان که همسرش را مردم شهر کشته بودند، مردم را تا آخرین نفر کشتند و بناها را تا آخرین خشت ویران ساختند. ب رویارنه ی شهر آب بستند و در آن جو کاشتند . گفته اند که در این واقعه بیش از یک ملیون و هفتصد و پنجاه هزار تن کشته شده اند.

اواخر دوران ایلخانان مغول، یعنی حدود صدسال بعد ، نیشابور باز سربلند کرد و شهری کوچک اما آباد شد. در این زمان سربداران سبزوار آن جا را تصرف کردند و تسلیم آخرین فرد ایشان در برابر امیر تیمور ، نیشابور را از ویرانی دوباره نجات بخشید. در زمان تیموریان با وجود رونق فراوان شهر

هرات، نیشابور نیز شهر مهمی به حساب می آمد. اما زلزله های پی در پی بخش هایی از آن را ویران کرد.

امروزه نیشابور همچنان شهری زیبا و خوش آب و هواست، اما دیگر شکوه گذشته را ندارد. با این همه ، آثار تاریخی آن زائران حرم امام هشتم و مسافران خراسان را پیوسته به خود می خواند. مسجد جمعه از بناهای قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی و بقعه ی امام زاده محروق و گنبد قدمگاه که در بلندی مضر قناتی پرآب بنا شده ، از بناهای مذهبی نیشابور است. یادمان و آرامگاه حکیم عمر خیام ، منجم ، متفکر و شاعر بزرگ ایرانی ، در نزدیکی بنای امامزاده محروق قرار دارد. در جایی که به پیشگوئی خود او هرسال دوبار بهار براو گل افشانی می کند. آرامگاه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ، عارف و صوفی بزرگ، در سوی دیگر امامزاده محروق بنا شده و آرامگاه کمال الملک ، نقاش بزرگ دوره ی قاجار نیز در کنار آن قرار دارد.

10. استان خراسان شمالی

این استان در غرب خراسان رضوی بین استان های گلستان و سمنان واقع شده و با جمهوری ترکمنستان 197.1 کیلومتر مز مشترک دارد. آب و هوای مساعد امکان پرورش دام و طیور، همچنین کشاورزی و باغداری را در آن فراهم آورده است. مجتمع بزرگ پتروشیمی و کارخانه سیمان بین شهرهای بجنورد و شیروان و کارخانه های تهیه ی محصولات غذایی ، ساخت سیم و کابل برق، پلاستیک و تفلون از فعالیت های صنعتی این استان است که با بهره برداری از معادن فیروزه ، سنگ های ساختمانی و ریخته گری همراه می شود.

بیشتر جمعیت خراسان شمالی از قبایل ترک و کردی هستند که در زمان های مختلف به این ناحیه آمده یا کوچانده شده اند. بافت قالی، گلیم، جاجیم و دیگر دستباف های عشایری به خصوص بین کردها رواج بسیار دارد و نقش و رنگ آن ها خاص منطقه است. دربخش کشاورزی و باغداری تولید پنبه و چغندر قند و حبوبات و پیاز و گوجه فرنگی و میوه های درختی فعال است و بخشی از آن صادراتی شود. مرکز استان خراسان شمالی بجنورد و شهرهای مهم آن شیروان، جاجرم و اسفراین است.

بجنورد

بجنورد در شمالی ترین قسمت خراسان شمالی و فاصله 701 کیلومتری تهران، با جمهوری ترکمنستان 97101 کیلومتر مرز مشترک و با پایتخت آن ، عشق آباد 20 کیلومتر فاصله دارد. این شهر در زمینی هموار که اطراف آن را کوه ها فراگرفته واقع است. رودخانه ی اترک از شرق به غرب آن جریان دارد. درنواحی مختلف، آب و هوای آن معتدل مرطوب، معتدل نیمه مرطوب و معتدل

کوهستانی است. قرارگرفتن درمسیر جاده ی آسیائی و رفت و آمد مسافران به خصوص زائران مشهد و حمل و نقل کالای تجارتي، برای بجنورد امتیاز بزرگی به حساب می آید.

گفته اند نام بجنورد در اصل بیژن جرد به معنی جایگاه بیژن بوده است. درشمال شرق بر روی تپه آثار شهری قدیمی وجود دارد که اکنون ساریان محله خوانده می شود. بقعه ی شیخ علی اسفرایینی و امامزاده سلطان سید عباس ازجایهای مذهبی و آئینه خانه ی مفخم از نقاط دیدنی آن است. این تالار بسیار زیبا با آئینه کاری و نقاشی و گچ بری های جالب توجه، بخش بازمانده از مجموعه ی ساختمان هائی مربوط به زمان ناصرالدین شاه قاجار است که بیشتر آن بر اثر زلزله از بین رفته. گردشگاه های پرآب و درخت بابامان و بشقارداش نزدیک شهر بجنورد نیز همواره پذیرای انبوه بازدیدکنندگان و مسافرانی است که سرراه مدتی در آن جا می مانند. بشقارداش به معنی پنج برادر، چشمه ای جوشان است که آب درپنج شاخه ی جداگانه از آن جاری می شود.

11. استان خراسان جنوبی

استان خراسان جنوبی درمرزافغانستان بین استان های خراسان رضوی، کرمان، سیستان و بلوچستان، اصفهان و یزد واقع شده است . مرکز آن بیرجند و شهرهای دیگر آن قاین، نهبندان و سربیشه اند.

بیرجند

بیرجند در 1309کیلومتری تهران در زمینی هموار که دورادور آن را بیابان کویر فرا گرفته، واقع شده است. در نواحی پست آن آب وهوا، گرم کویری و در نواحی کوهستانی معتدل است. این شهر که درمرز افغانستان، درمسیر بزرگ راه آسیائی مشهد به زاهدان سر راه سیستان و کرمان واقع شده، از اهمیت سیاسی، نظامی، و بازرگانی ویژه برخورداراست.

کشاورزی و دام داری از منابع اصلی درآمد مردم این شهر مردم این شهر است. در گذشته، محصول انگور این نواحی شهرت بسیار داشت. اما امروزه کشت زعفران و زرشک و عناب بیش از دیگر محصولات کشاورزی آن رونق و بازار دارد و همه ساله مقدار زیادی از این فرآورده ها به خارج صادر می شود. به دلیل استفاده از پشم طبیعی در بافت قالی و قالیچه، فرش های دست بافت این ناحیه کیفیت وشهرت خوبی دارد.

بیرجند، در گذشته های دور قسمت کوچکی از ناحیه ی تاریخی قائنات بود و اهمیت چندانی نداشت. از قرن هفدهم میلادی با روی کار آمدن صفویان و اهمیت زیادی که به تجارت می دادند، این منطقه روبه رشد نهاد و مرکز تجارت بین دیگر شهرهای جنوبی ایران با هند گردید. پیشینه ی تاریخی بیرجند به شهرت شهر قاین یاقائنات، که امروزه شهری کوچک در 105 کیلومتری آن است

بازمی گردد. این شهر از دیرباز به واسطه ی محصول بی نظیر زعفران شهرت جهانی داشته است.

درگذشته جغرافی دانان اسلامی از این منطقه به نام قُهستان یعنی کوهستان یاد کرده اند. قُهستان از جنوب نیشابور تاسیستان وسعت دارد و از مغرب و جنوب به کویرلوت محدود است. از تاریخ پیش از اسلام قُهستان اطلاعی در دست نیست. اما هنگام تصرف ایران به وسیله اعراب مسلمان، هفتالیان، قُهستان را در تصرف خود داشته اند. گمان می رود که "تون" و "کاین"، که مارکوپولو در سفرنامه خود از آنها یاد کرده، اشاره به دو شهر تون (فردوس) و قاین در قُهستان باشد. به دلیل موقع جغرافیایی قُهستان، یعنی دور بودن از مرکز خلافت بغداد و قرار داشتن در حاشیه ی کویر، این منطقه در حمله ی اعراب و گسترش اسلام، پناهگاه زرتشتیان شده بود. در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) نیز پیروان اسماعیلیه در این ناحیه قلعه هایی برای خود بنا کرده بودند. سلجوقیان و خوارزمشاهیان برای سرکوب کردن اسماعیلیه، بارها به قُهستان لشکر کشیدند، اما سرانجام هولاکوخان ایشان را برانداخت و قُهستان را ویران کرد. ناصر خسرو در سفرنامه خویش از اقامت در این منطقه و دیدار با بزرگان و دانشمندان اسماعیلی مذهب سخن ها گفته است.

از مهم ترین آثار تاریخی قاینات مسجد جامع آن است که از قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) به یادگار مانده. بقعه ی امامزاده موسی و قصر علم در بیرجند و غارهای طبیعی پیرامون آن از دیگر دیدنی های آن جاست.

12. استان خوزستان

استان خوزستان، با مساحتی حدود 63 هزار و 213 کیلومتر مربع، در جنوب غرب ایران و بین استان های لرستان، اصفهان، ایلام، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویر احمد واقع شده و از جنوب با خلیج فارس و از مغرب با کشور عراق همسایه است. بخش جنوبی کوه های زاگرس از شمال و شرق خوزستان می گذرد و دامنه های آن به سوی خلیج فارس به صورت جلگه ای باشیب ملایم امتداد دارد. شمالی ترین نقطه این جلگه حوالی دزفول است.

آب و هوای خوزستان در مناطق کوهستانی شمال معتدل است، اما در مناطق جنوب و جنوب شرق به آب و هوای بیابانی و نیمه بیابانی نزدیک می شود. مقدار بارندگی در این نواحی بسیار کم است. در تابستان جریان هوای گرم و مرطوب، که در محل آن را شرجی می گویند، تحمل هوا را مشکل می کند. نامطلوب ترین وضع هوا زمانی است که باد سموم وزیدن می گیرد. این باد از صحرای عربستان برمی خیزد و همیشه مقداری شن و خاک همراه دارد.

خوزستان محلّ عبور سه رودخانه مهمّ گرّخه، کارون، و دِز است که طولاني ترين و پُرآب ترين رودهاي ايران به شمارمي روند. در زمان سلطنت محمّد رضا شاه پهلوي با مکانيزه کردن و به کاربردن اصول علمي در کشاورزي و به واسطه وجود آب و حاصلخيزي زمين، خوزستان به صورت سرزميني زرخيز درآمد. بني سدّ دِز و تأمين آب و انرژي لازم منطقه اي حدود 105 هزارهکتار را زيرکشت بُرد. خوزستان مناطق مناسب براي بستن سدهاي ديگر نيز دارد. از جمله مي توان از سدهايي نام برد که اکنون برروي رودخانه هاي کرخه و دو سدّ ديگر برروي رودخانه دِز و هفت سد بر رودخانه کارون بنا شده است. سدهايي که بر رودخانه هاي کارون و زُهره در دست ساختمان يا مطالعه بوده امکان استفاده کشاورزي از یک ميليون هکتار ديگر را نيز فراهم آورده است.

محصولات عمده کشاورزي خوزستان عبارت است از گندم، جو، برنج، نيشکر، خرما، و مرکّبات. محصول نيشکدرکارخانه هاي هفت تپّه تبديل به شکرسفيد و درکارخانه پارس، کاغذ مي شود و پسمانده آن نيز به صورت خوراک دام به مصرف مي رسد. دامپروري و ماهيگيري نيز به وسيله عشايير و شيلات در نواحي مختلف استان در سطح گسترده اي انجام مي گيرد.

استان خوزستان داراي يکي از غني ترين حوزه هاي نفت دنيا و منابع عظيم گاز طبيعي است. آغاچاري، هفت گل، گچساران، لالي، و پازنان مهمترين حوضه هاي نفتي اين منطقه اند. در گذشته از مناطق نفت سفيد و مسجد سليمان نيز استفاده ي بسيار مي شده که اکنون خالی و تعطيل است. صدور نفت و گاز مهمترين منبع درآمد ارزي ايران به شمار مي رود. به راه افتادن صنايع پتروشيمي، که مواد اوليه آن از نفت تأمين مي شود، از مهمترين پروژه هايي است که پس از وقفه ي ناشی از جنگ ايران و عراق فعال شده است. پيش از جنگ ايران و عراق، که بزرگ ترين صدمات مادي آن متوجّه تأسيسات صنعت نفت جنوب شد، پالايشگاه آبادان با ظرفيت تصفيه 460 هزار بشکه در روز و تهيه بيش از 120 نوع محصول با مشخصّات دقيق بين المللي، از مهمترين پالايشگاه هاي جهان به شمار مي رفت. اکنون پالايشگاه گاز بيدلند نزديک بهبهان، مجتمع هاي بزرگ گاز و صنايع پتروشيمي و شيميايي و صنعتی در بندر امام خمینی و ماه شهر، همچنين صنايع دستي مانند قالي بافي، فلاّبدوزي، و بافت انواع پارچه از ديگر زمينه هاي فعاليت هاي صنعت مردم خوزستان است.

خوزستان کانون يکي از تمدّن هاي قديم بشري است که شش هزارسال پيش از ميلاد در شوش پديد آمد. تا قبل از سلطه ي اعراب، خوزستان بسيار آباد و پُرجمعيت و با شکوه بود. پس از اسلام نيز اين منطقه، به خصوص به واسطه نزديکي به کانون خلافت بغداد، اعتبار بسيار يافت و در اواخر دوره قاجار و در پي کشف و استخراج نفت به دست اروپاييان نيز باز از نظر اقتصادي اهميت بسيار پيدا کرد.

خوزستان جمعيتي حدود چهار ميليون و دويست و هفتاد و هفت هزار و نهصد و نود و هشت نفر دارد که اغلب مسلمان شيعه و اقليتي از آنان سنيان هستند و به لهجه هاي گوناگون زبان هاي فارسي و عربي سخن مي گویند. گویش های بهبهانی، شوشتری، دزفولی، بختیاری و بندری از

آن جمله اند. عشایر و کارگرانی که از نواحی مختلف به این استان می آیند اغلب گروه های بزرگی را تشکیل می دهند که به زبان ها و لهجه های محلی خود تکلم می کنند. به سبب حضور طولانی اروپاییان، به خصوص انگلیس ها، مردم خوزستان بیش از سایر نواحی ایران با زبان انگلیسی آشنایی دارند. خوزستان دارای 16 شهرستان است از جمله: اهواز (مرکز استان)، آبادان، ایزه، بندر ماهشهر، بندر امام خمینی (بندر شاهپور)، بهبهان، خرمشهر، شادکان، دزفول، آندیمیشک، مسجد سلیمان، ودشت میشان.

اهواز

اهواز مرکز استان خوزستان در 922 کیلومتری جنوب غرب تهران در دو سوی رود کارون و در مسیر راه آهن سراسری قرار گرفته است. این شهر بسیار گرم و مرطوب برخوابه های شهری باستانی نباشد که دیرینگی تاریخ آن به دوران تمدن ایلام، قبل از ورود مهاجران آریایی به آن سرزمین، می رسد.

کلمه اهواز به عربی جمع هوز (خون)، نام قبیله ای ساکن در این محل بوده است. هنگامی که اعراب خوزستان را تصرف کردند، شهر هرمزداردشیر را سوق الاهواز یعنی بازار هوزی ها یا خوزی ها نامیدند. این نام تاکنون به صورت اهواز باقی مانده است. احتمال می رود که شهر کنونی اهواز در محل شهر باستانی تارپانا بنا شده باشد که در زمان اردشیر بابکان از نوساخته شد و هرمزداردشیر نام گرفت. این شهر در تمام دوران ساسانیان مرکز شوش و بسیار آباد و ثروتمند بود.

دراولین دوره های اسلامی، اهواز همچنان آباد و پُر رفت و آمد و از مراکز مهم کشت نیشکر بود. هنگامی که بردگان سیاه بصره در قرن سوم هجری (نهم میلادی) سربه شورش برداشتند رهبر ایشان، صاحب الزنج، در اهواز می زیست. اهواز در سرکوبی زنگیان آسیب بسیار دید. در آن زمان دو بخش شهر اهواز در دو سوی کارون را پُلّی به نام هندوان به هم می پیوست. عضدالدوله دیلمی این پُلّ آجری بزرگ را خراب کرد و از نو ساخت. کمی پایینتر از شهر بر روی رودخانه سدّ بزرگی به نام شادروان ساخته بودند که آب را برای مصرف کشاورزی بالا می آورد. این سد در قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) در هم شکست و آب شهر را فراگرفت. از آن پس تا آغاز قرن بیستم میلادی اهواز دیگر آباد نشد و اهمیتی نیافت.

توسعه و رونق دوباره اهواز در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، همزمان با بازشدن کانال سوئز و رفت و آمد کشتی های تجارتي اروپاییان در خلیج فارس، صورت گرفت. نیاز کشتی ها به انبار برای تخلیه کالا موجب ساخته شدن بناهایی در جنوب اهواز قدیم شد و تأسیسات راهداری و حفاظت بندر نیز در پی آن موجب جلب جمعیت بیشتری از پیشه وران و بازرگانان شهرهای آن حدود، از جمله شوشتر و دزفول، شد. توسعه فعالیت های مربوط به استخراج و پالایش نفت در خوزستان رونق شهر اهواز را روز افزون کرد.

بخش های بسیاری از شهر اهواز در دوران جنگ ایران و عراق ویران شد و تأسیسات صنعتی آن آسیب فراوان دید. در تمام مدت جنگ امکانات شهری و اقتصادی و اداری این شهردر خدمت نیروی نظامی بود. با این همه، اهواز امروز شهری است پُرجمعیت و پُر تحرک، رفت و آمد و داد و ستد بسیار در آن صورت می گیرد و موقع مهم صنعتی، اقتصادی، شهری، و دانشگاهی دارد. دانشگاه جندی شاپور اهواز که بعد از انقلاب اسلامی نام آن به دانشگاه شهید چمران تغییر یافته، هم اکنون از کانون های مهم علمی کشور است، که امکاناتی وسیع برای پرورش متخصصان در دانش های مربوط به کشاورزی، فعالیت های دریایی، و نفت دارد.

آبادان

آبادان در گوشه شمال غربی خلیج فارس، کنار خرمشهر، و در دلتای کارون و اروندرود قرار گرفته و تا تهران هزار و 46 کیلومتر فاصله دارد. آبادان و خرمشهر، که در زمینه ای شور هزار ساحلی قرار گرفته و به ویژه در تابستان آب و هوای بسیار گرم دارند، از دیرباز تنها اهمیت بازرگانی و نظامی داشته اند. در آثار مربوط به پنج قرن پیش از میلاد به وجود بنداری در این قسمت از خلیج فارس اشاره شده است.

دردوره های اسلامی، به ویژه با رونق و ثروت شهر بصره، آبادان اهمیت چندانی نداشت و تنها به عنوان پایگاهی برای محافظت از راه آبی در آن نواحی ساخته شده بود. حدود قرن چهارم هجری (دهم میلادی) ناصرخسرو در سفرنامه خود از این ناحیه یاد کرده است. در زمان صفویه و پس از آن، این منطقه باز هم به سبب اهمیت بندری آن مورد اختلاف و کشمکش بین ایران و عثمانی بود تا آن که به موجب معاهده آرزروم در سال 663ه (1264م) به مالکیت ایران درآمد. در آبادان، که دردوره های اسلامی عبّادان و جزیره الخضر خوانده می شد، تا آخرین سال های قرن نوزدهم میلادی جز تعدادی خانه های حصیری و چند نخلستان و عده ای عرب صحرانشین یافت نمی شد. اما پس از شروع به استخراج و پالایش نفت در خوزستان، آبادان به عنوان مرکز تصفیه و صدور نفت اهمیتی روز افزون یافت و به تدریج شهری بزرگ با تأسیسات صنعتی عظیم گردید که گروه بزرگی از متخصصان ایرانی و خارجی در آن کار می کردند. تأسیسات نفتی آبادان در جنگ ایران و عراق صدمه ی بسیار دید و ساکنانش سال ها آواره بودند. اما اکنون به تدریج شهر دوباره ساخته می شود و بسیاری از ساکنان محلی بدان بازگشته اند. اما هنوز فعالیت های اقتصادی بزرگ در آن دیده نمی شود.

ایذه

ایذه، در 1 هزار و 47 کیلومتری تهران، میان آلیگودرز، شهرکرد، دِه‌دشت، و مسجدسلیمان در منطقه ای کوهستانی قرار گرفته و آب و هوای معتدل دارد. این شهر که مدت ها مالِ امیر یا مالِ میر نامیده می شد، در گذشته مرکز تمدن بزرگ آنزان یا آنشان از تمدن های باستانی خوزستانی بوده که کورش بزرگ، شاهنشاه هَخامنِشی، خود را پادشاه آن خوانده است. در قرن های اول اسلامی ایذه یکی از آبادترین و پُر رونق ترین شهرهای خوزستان شمرده شده، اما پس از آن، با آن که اتابکان لرستان از قرن ششم تا نهم هجری (دوازدهم تا پانزدهم میلادی) در این شهر می زیسته اند، دیگر اهمیت گذشته را پیدا نکرده است.

درایذه بر روی رودخانه کارون پُل بزرگ سنگی بسته شده بود که آن را از عجایب شهرها خوانده اند. این پُل طاقی به ارتفاع 150 متر از سطح آب داشت. فکر ساختمان این پُل را به مادر اردشیر بابکان، شاهنشاه ساسانی، نسبت داده اند. در کنار این پل اُزآتشکدهای سخن رفته که آتش آن تا زمان هارون الرشید روشن بوده است. بر اثر زلزله های بسیار که پیرامون ایذه رخ داده بیشتر این بناها از میان رفته است. در کاوش های باستان شناسی در این شهر آثار تاریخی مهمی مانند سنگ نوشته های پرستشگاه ها و تندیس های میفرغی شایان توجهی به دست آمده است.

خرمشهر

خرمشهر، از بنادر جنوبی مهم کشور، در فاصله 1 هزار و 48 کیلومتری تهران، میان اهواز، بندرماهشهر و آبادان واقع شده و از سمت مغرب با عراق هم مرز است. زمین خرمشهر شور هزار و آب و هوای آن گرم و مرطوب است و تنها حدود 8 متر از سطح دریا بلندی دارد. رود کارون که نزدیک خرمشهر به اروند رود می ریزد، از میان آن می گذرد. رودهای جَرّاحی و زُهره نیز در بخش های شادگان و هندیجان این شهرستان جریان دارد.

این شهر نزدیک بندر قدیمی مُحَمَّره بنا شده و نام خرمشهر را فرهنگستان ایران در سال 1314 ش (1935 م) برای آن برگزیده است. مُحَمَّره خود در کنار شهر بیان جای داشته که جغرافیا نویسان دوره اسلامی به تفصیل از آن یاد کرده اند. اعتبار بندری این شهر در اوایل قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) هنگامی بالا رفت که طایفه بنی کعب آن نواحی را به اختیار گرفت و در آن امنیت نسبی به وجود آمد. در آن زمان از لحاظ موقع بندری مُحَمَّره با بَصْرَه پهلوی می زد. هنگامی که محمدشاه قاجار شهر هرات را محاصره کرد، یکی از سرداران عثمانی فرصت را غنیمت شمرد و با سپاهی مجهز به این بندر تاخت و با قتل و غارت بسیار آن را به ویرانی کشانید. اما با گشوده شدن کانال سوئز و توجه اروپاییان به معادن زیرزمینی این منطقه، به ویژه نفت، دوباره موقع آن اهمیت بسیار یافت. در جنگ جهانی اول و دوم این بندر چنان مهم شد که چندی به اشغال دولت انگلیس درآمد و

از پایگاه های متفقین گردید. در دوره سلطنت پهلوی، خرمشهر موقع بازرگانی و نظامی ممتازی یافت و تأسیسات عظیم بندری و باراندازی و اسکله ها و انبارها در آن ساخته شد.

باحمله عراق به ایران، این بندر مهم کشور، به ویرانه ای بدل گردید و 230 هزار تن جمعیت آن یا کشته و اسیر شدند یا به دیگر شهرها گریختند. شهر، طی چهل روز مقاومت دلیرانه مردم، به شدت بمباران شد. سرانجام، نیروهای عراقی بخشش مالی کارون را که وسیع تر از دیگر بخش های آن است به تصرف درآوردند. در زمان اشغال، اموال مردم و انبارهای گمرک و تأسیسات بندری غارت گردید، ساختمان ها از خانه و مدرسه و مسجد تا بیمارستان و انبار و مغازه همگی منفجر شد و تأسیسات راه آهن و پل اصلی و مدرن شهر از بین رفت. شهر هویزه نزدیک خرمشهر نیز به کلی غارت شد و ویران گردید. آن بخش از خرمشهر که تا فروردین ماه 1361 (مارس 1982) در اشغال عراق بود تا آزادسازی کامل شهر خونین شهر خوانده شد. پس از پایان جنگ بازسازی شهر به تدریج آغاز شد و اکنون بعضی قسمت های ادارات دولتی و ساختمان های تجاری برای استفاده آماده می شود. عده ای از ساکنان محلی نیز بازگشته اند و به بازسازی و تعمیر خانه های خود می پردازند. خرمشهر اکنون 150000 نفر جمعیت دارد. بعضی قسمت های بندری این شهر آزاد اعلام شده و بازرگانان ایرانی و خارجی از تسهیلات گمرکی آن استفاده می کنند.

دزفول

دزفول، به معنی قلعه ای که برای نگهبانی پل ساخته شده (دژپل)، یکی از شهرهای بسیار قدیمی خوزستان است. این شهر در 771 کیلومتری جنوب غرب تهران بین خرم آباد، شوشتر، اهواز، و دهلران جای دارد و نزدیک شهر باستانی شوش است. دزفول، که آب و هوایی گرم دارد، در شمال کوهستانی است اما سایر قسمت های آن در جلگه واقع شده. رود دز، که از کوه های لرستان سرچشمه می گیرد، پس از عبور از کنار این شهر به کارون می پیوندد.

بنای دزفول و پل آن را به شاپور دوم ساسانی نسبت می دهند. به توصیف نوشته ای از قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) دزفول بر دو طرف آب جندی شاپور بنا شده و پلی، به نام پل اندیمشک، بر روی آن بوده که 42 چشمه داشته است. به نظر می رسد که دزفول پس از خراب شدن جندی شاپور به تدریج پُرجمعیت تر و آبادتر شده است. در حمله مغول و تیمور به دزفول خرابی زیاد وارد نیامد. در زمان نادر شاه افشار در این شهر برای رویارویی با تاخت و تاز لرها قلعه دژشاه بنا شد. در قرن نوزدهم میلادی، دزفول یکی از مهمترین نواحی کشت گیاه نیل بود که در رنگزی به کار می رود. این محصول مهم از دزفول به سرزمین های دور صادر می شد. دزفول در جنگ ایران و عراق نیز از موشک اندازی های دشمن سخت آسیب دید.

دزفول نزدیک کهن ترین مناطق عظمت و تمدن مردم بومی پیش از آریایی ایران قرار گرفته است. خرابه های شوش، شهری که پس از ویرانی در حمله آشور بانیپال بین سال های 642-639 پیش

از میلاد، در زمان کورش بزرگ دوباره اعتبار یافت و پایتخت زمستانی هخامنشیان گردید، نزدیک دزفول است.

از آثار تاریخی دزفول، غیر از خرابه های شوش، می توان از ایوان گَرخه در 18 کیلومتری آن نام برد که خرابه های کاخ آجری عظیمی از دوره ساسانی است. مسجد جامع دزفول نیز از آثار قرن های اولیه اسلامی است که در قرن هفتم و دوازدهم هجری (سیزدهم و هجدهم میلادی) ترمیم شده و توسعه یافته است.

شوش

شوش بخشی از شهرستان دزفول است با آب و هوایی معتدل و خشک و زمینی سبز و خرم و حاصلخیز. قبر دانیال نبی زیارتگاهی باگنبد کشیده و سفید در کنار مسجدی زیبا در این شهر قرار دارد. شوش در گذشته بخش بزرگی از جلگه خوزستان بوده که تا ساحل دریا را در بر می گرفته است. این منطقه در آثار استرابون (Strabo)، جغرافیدان یونانی قرن اول میلادی، سوسیانی یا سوزیان نامیده شده است. به گفته وی سوسیانی (خوزستان) میان پارس و بابل قرار داشته و شهر مهمش سوس (شوش) بوده است. قدمت شوش، که جایگاه تمدن باستانی ایلام است، به حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح می رسد. ایلامی ها از کوه های شمال و مشرق دشت شوش به جلگه فرود آمدند و کشوری وسیع تا ساحل خلیج فارس و ریشهر نزدیک بوشهر تشکیل دادند و پس از تشکیل پادشاهی سامی نژاد سارگن مدّت ها برای حفظ آزادی و استقلال خود با آن جنگیدند. زیگورات چغازنبیل، در 20 کیلومتری شوش، معبد ایلامی است که روی تپه خاکی بزرگی در ساحل رود دز قرار گرفته و در زمان آنتاشگال، پادشاه ایلام، حدود سده ی سیزدهم پیش از میلاد بنا شده است.

هنگامی که کورش بزرگ پایه های شاهنشاهی عظیم هخامنشی را استوار می کرد، شوش را به عنوان نخستین پایتخت برگزید. در زمان داریوش بزرگ اعتبار و عظمت شوش باز هم بیشتر شد. وی قلعه ای استوار با ساختمان های باشکوه بسیار در آن جا بنا کرد. خرابه های کاخ آپادانا (که با آپادانای تخت جمشید نباید اشتباه شود) و ساختمان های مسکونی پیرامون آن هنوز در شوش باقی است. شرح ساختمان این قصرها در کتیبه ای در همان محل به دست آمده که آن را یکی از بهترین نوشته های ادبی رسمی هخامنشی دانسته اند. کاخ های تخت جمشید از روی نقشه و نمونه آتشگاه ها و کاخ های شوش به دستور داریوش بزرگ نزدیک شهر امروزی شیراز ساخته شد.

در دوران ساسانی، و پس از آن تا اواخر قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی)، شوش هنوز از شهرهای بزرگ و پُر آمد و رفت ایران بود. اما از آن پس رفته رفته رو به خرابی نهاد. از آثار باستانی به دست آمده در این شهر، علاوه بر کاخ های داریوش بزرگ با کاشی های بسیار نفیس آن، لوحه مشهور قانون حمورابی پادشاه گلده است که نخستین قانون عهد باستان به شمار می رود.

باستان شناسان معتقدند که، باوجود بیش از 65 سال کاوش در آثار باستانی این منطقه، هنوز قسمت های مهمّی از آن ناشناخته مانده است.

شوشتر

شوشتر بین ایذه، مسجد سلیمان، اهواز، و دزفول قرار گرفته است و یکی از شهرهای قدیمی خوزستان به شمار می رود. آب و هوای این شهر گرمسیری است. رودخانه کارون، که در شمال غربی شهردوشاخه می شود، شوشتر را که در جلگه قرار گرفته از دو سوی دربردارد. شاخه معروف به گرگر از شمال شرقی شهر می گذرد و داخل شهر چند آبشار بزرگ به وجود می آورد. شاخه دیگر که شطیط نام دارد از شمال غربی شهر از سدّ معروف شادروان می گذرد و در بند قیر به شاخه اوّل می پیوندد. جلگه بین این دو رودخانه را میان آب یا به لهجه محلی "میون او" می گویند.

ساختمان شوشتر در افسانه ها به هوشنگ پیشدادي نسبت داده شده، امّا در دوره ایلامی ها نزدیک شوشتر امروزی شهری به نام هیدالو وجود داشته که سپاهیان آشوریانی پال در فتح شوش تا بدان جا پیش رفته اند. شوشتر در زمان ساسانیان شهری بزرگ بوده است. در تاریخ آمده است که والیرین قیصر روم، که در سال 260 میلادی در جنگ به اسارت شاپور اوّل ساسانی درآمد، هفت سال با دیگر اسیران به ساختن سدّ شادروان نزدیک شوشتر مشغول بود. به همین مناسبت نام بند قیر در اصل بند قیصر بوده است.

شوشتر در طّی تاریخ بارها ویران و دوباره بنا شده است. در زمان حکومت مُعزالدوله دیلمی این شهر یکی از مراکز مهمّ ضرب سکه در خوزستان بود. در همین زمان در شوشتر نیشکر فراوان بود و پارچه های دیبای نفیس و گران بهای آن به نقاط دور صادر می شد. پوشش خانه کعبه نیز از دیبای شوشتر انتخاب می شد. این شهر یکی از مراکز مهمّ خوارج و مبارزان ضدّ خلفای عباسی بوده و حسین منصور حلاج، صوفی و عارف مشهور ایرانی، نیز چندی در آن می زیسته است. در زمان او از وجود آتشکدهای بزرگ در شوشتر یاد کرده اند.

در قرن نهم هجری، در زمان حکمرانی مشعشعیان در خوزستان، شوشتر یکی از مهمترین مراکز تبلیغ مذهب شیعه و بسیار آباد بود. معروف ترین رویداد شوشتر در زمان صَفَویه جنگ های حیدری و نعمتی است که بر سر تعصّب های مذهبی بین مردم محلّه های مختلف شهر در گرفت. قاضی نورالله شوشتری، از متعصّب ترین مردم این زمان که سرانجام جان بر سر تعصّب خود نهاد، کتابی به نام **مجالس المؤمنین** دارد که در آن هر صاحب نام مسلمان و ایرانی را شیعه شمرده و به همین علّت شیعه تراش لقب گرفته است.

در 50 کیلومتری شمال غرب شوشتر، خرابه های شهر تاریخی گُندی شاپور یا جُندی شاپور قرار دارد. بنای جُندی شاپور را به شاپور اوّل ساسانی نسبت می دهند. این شهر در زمان

ساسانیان بسیار بزرگ و معتبر و مرکز خوزستان بوده است. نخستین ساکنان جُندی شاپور اسیران انطاکیه شام بودند. از این رو، آن شهر از مراکز مهم مسیحیان و جایگاه اُسقف بزرگ نسطوریان بود. تشکیلات عظیم بیمارستان و دانشگاه پزشکی جُندی شاپور، که تا قرن ها پس از اسلام اعتبار داشت، به وسیله بُختیشوع، پزشک مسیحی، برپا شده بود. بسیاری از دانشمندان این مرکز علمی بعدها در دوره خلافت عباسی به ترجمه آثار مهم از پهلوی، سریانی و یونانی به عربی پرداختند.

آورده اند که بریکی ازدروازه های شهر جُندی شاپور جسد مانی پیامبر ایرانی را آویختند که به فرمان بهرام ساسانی (275-272م) به زندان در زنجیر کشیده شده و پس از چندی مرده بود. تا قرن ها پس از اسلام این محل به دروازه مانی شهرت داشت.

افزون بر آثار باستانی از دوره های هخامنشی، پارتی و ساسانی باید از ساختمان آسیاب های عضیمی یاد کرد که اکنون قسمت هایی از آن نشان از مهارت فنی بسیار دارد.

تقسیمات کشوری 2 (بخش دوم)

13. استان زنجان

استان زنجان، با مساحت 21841 کیلومترمربع، میان استان های مازندران، گیلان، آذربایجان، کردستان، همدان و قزوین واقع شده است. شهر و روستاهای این استان کوهستانی در دامنه دشت های بین رشته کوه ها ساخته شده اند. سلسله جبال البرز در شمال استان قرار دارد و بلندی های موازی آن زنجان را از قزوین جدا می کند. در منطقه طارم هوا مرطوب تر از دیگر نواحی است.

بزرگ ترین رودخانه استان زنجان قزل اوزن از کوه های چهل چشمه در کردستان سرچشمه می گیرد و نزدیک منجیل به رودخانه شاهرود می پیوندد و وارد سد سفیدرود می شود. رودخانه طالقان نیز دشت قزوین را آبیاری می کند. در این استان چشمه های فراوان آب نوشیدنی، آبگرم، و آب معدنی وجود دارد. مراتع وسیع منطقه در نواحی کوهستانی دامداری را برای بیشتر ساکنان محل به صورت شغلی دائمی درآورده است.

استان زنجان، از امکانات مساعد کشاورزي برخوردار است. غلات، نباتات علوفه اي، و انگور از فراورده هاي مهم آن به شمار مي آيد. مجتمع هاي کشت و صنعت سلطانيه در دهه ی 1340 هجری تأسیس و بازسازي آنها پس از خاتمه جنگ با عراق آغاز شده است. تأسیسات دامپروري و مرغ داري نيز در کنار اين مجتمع ها در حال توسعه است. استخراج معادن زغال سنگ زياران از ديگر فعاليت های اقتصادی استان است. بافت قالي و گلیم، سفالگري و ساختن قاشق و چاقو از قدیم ترين و مشهورترين صنايع دستي اين شهر به شمار مي رود.

استان زنجان جمعيتي حدود 963434 تن دارد که بيشتر آنها ترک زبان هستند. زبان فارسي و گویش هاي ديگر مثل کُردي نيز در منطقه رايج است. گروهی از ايلات لُر و کُرد و شاهسون در اين استان رفت و آمد موسمي دارند و از چراگاه هاي فراوان و سر سبز آن براي دام هاي خود بهره مي برند. شهرستان های استان زنجان عبارتند از: زنجان (مرکز استان)، آبهر، سلطانيه، و خداينده.

زنجان

شهر زنجان در شمال غرب ايران بين شهرهاي خلخال، قزوین، همدان، مياندوآب، وميانه، در فاصله 328 كيلومتری تهران قرار گرفته است. شمال و جنوب زنجان را، که تابستاني معتدل و زمستاني سرد دارد، کوه فرا گرفته و رودخانه هاي بسيار پيرامون آن در جريان است.

موقع جغرافيايي زنجان و قرار گرفتن آن در شاه راههايي که آن را به خراسان، از سويي، و به تبريز و قفقاز و عراق و عربستان، از سوي ديگر، مي پيوسته، سبب شده است که از ديرباز از آن در آثار گوناگون نام برده شود. در اين آثار از زنجان با نام های آگانزا و زنگان ياد کرده اند.

يکي از استوار ترين دژهای نظامی دوران اسلامي در نزديکی شهر زنجان قرار داشته و سلطان محمد خوارزم شاه، هنگام گريز از سپاهيان مغول یک هفته در آن جا زيسته است. سپاهيان مغول بعد از آن زنجان را ويران کردند. غازان خان، يکي از جانشينان هلاکوخان، نزديک زنجان شهري به نام سلطانيه ساخت که پس از او در زمان سلطان محمد خداينده اولجايتو پايتخت ايلخانان شد. سلطانيه قلعه اي بزرگ داشت که بارويي ضخيم برگرد آن بود. پهنای ديوار به اندازه اي بود که چهار سوار شانه به شانه از روي آن مي گذشتند. سلطان محمد در آن جا مقبره و گنبدی براي خود ساخت. به امر او در اطراف شهر و گنبد نيز هفت مسجد، بيمارستان، داروخانه، خانقاه و مدرسه اي بزرگ شبیه مُستَنصَرِيه بغداد بنا شد. بسياری از پيشه وران و صنعتگران و طالبان علم را از تبريز به اين شهر آوردند و در اندک زمان سلطانيه را به يکي از شهرهاي بسيار مهم آن زمان بدل کردند که با چهار سوي سرزمين هاي اسلامي در ارتباط بود. با اين همه، سلطانيه در زمان تيموريان آسیب بسيار ديد و با انتقال مرکز تجارت و سياست به تبريز در زمان شاه تهماسب اول صفوي از اهميت افتاد و رو به ويراني نهاد.

مهمترین اثر تاریخی که تاکنون در زنجان برجای مانده پُل دختر است که بر روی رودخانه قزل اوزن بین راه زنجان و میانه بنا شده. این پُل دارای کتیبه ای است که تاریخ ساختن (قرن چهارم هجری/دهم میلادی) و مرمت آن را نشان می دهد. نام دختر بر روی این پُل نشان آن است که دردوران باستان نیز در آن جا پُلّی به همین نام بوده، زیرا، بنابر پژوهش های باستان شناسان، بناهایی که به نام دختر نامیده شده مربوط به ایزد بانو آناهیتا بوده است.



گنبد سلطانیه (مقبره سلطان محمد خدابنده اولجایتو)

بقعه قیدار و گنبد سلطانیه (مقبره سلطان محمد خدابنده اولجایتو) از قرن های هفتم و هشتم هجری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) از دیگر آثار تاریخی مهم زنجان است. مسجد جامع عتیق، صحن و مقبره امام زاده حسین، بقعه آمنه خاتون و حلیمه خاتون نیز از مکان های مذهبی زنجان است.

ابهر

ابهر با آب و هوای کوهستانی و زمستان های بسیار سرد و پربرف دو طرف رودخانه ی ابهررود نزدیک شهر زنجان قرارگرفته. نام آن در زبان پهلوی به معنی جایگاه تنظیم پخش آب است. محل اصلی شهر که تپه قلعه گفته می شود، درست درکناره ی رود ابهر قرارداشته و یکی از قدیم ترین جایگاه های مسکونی انسان درجهان به شمار می رود. شواهد باستان شناسی نشان می دهدکه مردم از چهار هزارسال پیش از میلاد مسیح در آن جا ساکن بوده اند. ابهر از باستانی ترین شهر های ایران است، حدود هزاره ی دوم پیش از میلاد بنیان شده و درسده ی نهم پیش از میلاد مسیح از اتحاد اقوام مختلف ماد نخستین پادشاهی تاریخ ایران تشکیل شده است. ارک شاهی سلطانیه و مجموعه بناهای چلبی اوقلی و موزه ی پیراحمد زهرنوش و ملاحسین کاشی از دیدنی های این شهر است.

14. استان سیمان

استان سیمان، در مساحتی حدود 98816 کیلومتر مربع، میان استان های مازندران، اصفهان، خراسان، استان مرکزی و تهران در دامنه جنوبی سلسله جبال البرز واقع شده و تادشت کویر امتداد یافته است. بلندترین قسمت کوه های البرز در این ناحیه در شمال غرب شهمیرزاد قرارداد و اغلب پوشیده از برف است. گردنه های طبیعی که در زمستان مسدود می شود از گذرگاه های عمده منطقه به شمار می آید، از جمله گردنه شمشیر بر به طول 135 و عرض 6 متر بین گرگان و دامغان که اهمیت نظامی و تاریخی دارد و نیز گردنه خوش بیلاق بین شاهرود و گرگان.

آب وهوای این استان، جز در نواحی شمال و شمال شرق، یا سرد و خشک و یا گرم کویری و خشک است. از همین رو، استان سیمان همواره با کمبود آب روبرو است و بیشتر آب خود را از منابع زیر زمینی تأمین می کند که برای دستیابی به آن نیزگاه باید به عمق 120 متری فرورفت. رودخانه های تاش یا شاهرود، کالشور، و چشمه علی دامغان همگی به دشت کویر فرو می روند. پوشش گیاهی منطقه محدود به درخت ها و درختچه های کویری است که بخش بزرگی از آن برای تثبیت شن های روان کاشته شده. چراگاه های منطقه نیز تنها در محدوده جنوبی کوه های البرز امکاناتی برای پرورش دام دارد.

بدین ترتیب، استان سیمان موقع کشاورزی مساعدی ندارد، اما گندم و سیب زمینی و فلفل و تنباکو در آن کشت می شود و محصول پسته اش به خصوص در دامغان مرغوب و معروف است. با وجود نامساعد بودن وضع اقلیم، در استان سیمان به خصوص شاهرود و مهدی شهر (سنگسر) دامداری از رونقی خاص برخوردار است و نه تنها در اقتصاد منطقه بلکه در سطح کشور اهمیت فراوان دارد.

جز قالی بافی، صنعت عمده دیگری در سیمان پای نگرفته است. اما معادن منطقه بسیار غنی است و از معادن ذغال سنگ در شهرستان های شاهرود و دامغان بهره برداری می شود. ذخایر معدنی آهن این ناحیه را حدود 5 میلیون تن برآورد کرده اند.

استان سیمان در حدود 578910 تن جمعیت دارد که به گویشی اصیل از بقایای زبان پهلوی سخن می گویند. اغلب مردم این استان مسلمان شیعه اند ولی پیروان مذاهب دیگر نی زدر برخی از نواحی آن سکونت دارند. سیمان دارای چهار شهرستان است: سیمان (مرکز استان)، دامغان، شاهرود، و گرمسار.

سیمان

سیمان در دامنه جبال البرز واقع است و دامغان، گرمسار، و دشت کویر در سه سوی دیگر آن قرار گرفته اند. آب و هوای این شهر در تابستان گرم و در زمستان معتدل است. سیمان بر سر راه قدیمی ری به توس واقع شده و تا تهران 221 کیلومتر فاصله دارد و به همین جهت از دیر باز محل

رفت و آمد اقوام گوناگون بوده است. سمنان در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) از متصرفات زیاریان و سپس آل بویه بود و جزو سرزمین دیلم به حساب می آمد. اوایل قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی)، در حمله ترکان غز خرابی بسیار بر سمنان وارد آمد. پس از آن در حمله مغول این شهر به کلی ویران گردید، اما به واسطه موقع جغرافیایی و قرار گرفتن آن بر سر راه های تجاری دوباره رونقی نسبی یافت. امروز سمنان بزرگترین مرکز دامداری کشور است.

منارهای از دوره سلجوقی با بدنه ی آجری و کتیبه ای به خط کوفی و مسجد جمعه، از آثار دوره تیموری و خانقاه و آرامگاه علاءالدوله سمنانی صوفی مشهور از یادگارهای تاریخی سمنان به شمار می آید.

دامغان

دامغان در امتداد جاده قدیمی ری به توس در 335 کیلومتری تهران قرار گرفته و از شمال به گرگان و بهشهر و ساری، از شرق به شاهرود، از جنوب به دشت کویر، و از مغرب به سمنان محدود شده است. رشته کوه های البرز در شمال دامغان قرار دارد و بقیه نواحی آن را بیابان و کویر می پوشانند. در دامغان بیشتر اوقات بادهای شدید غبار آلود می وزد. هوای آن در قسمت شمالی معتدل و در منطقه کویری گرم و خشک است.

تاریخ ناحیه ای را که امروز دامغان در آن واقع شده، و در گذشته قومس خوانده می شد، به روزگار باستان می پیوندد. با تشکیل شاهنشاهی اشکانی تیسفون جایگاه حکومت و اداره امور کشور گردید. اما به علت گرمای هوا، دربار در بخشی از سال به شهرهای همدان، ری، شهرصد دروازه، و گرگان تغییر مکان می داد. بر پایه مدارک معتبر شهر صد دروازه مدتی مرکز قدرت اشکانیان بوده و وسعت و اعتبار بسیار داشته است. محل دقیق این شهر هنوز کاملاً مشخص نیست، اما آن را در نزدیکی دامغان می دانند.

در سه فرسنگی شمال دامغان بر فراز گردکوه قلعه ای است که اسماعیلیان پس از کشتن خواجه نظام الملک آن را به تصرف درآوردند. زد و خورد بر سر این قلعه سبب آسیب فراوان به شهر دامغان شد. دیری نگذشت که سپاهیان مغول نیز سر رسیدند و شهر را بار دیگر ویران کردند. در حمله سپاه تاتار و درگیری های آنان با اُزبک ها نیز در دامغان آشوب فراوان برپا شد. هنگامی که شاه اسماعیل صفوی برای دفع اُزبکان به سوی دامغان به راه افتاد، اُزبک ها که توان مقاومت در خود نمی دیدند پس از ویران کردن دامغان به هرات گریختند. یکی از جنگ های نادر شاه افشار و اشرف افغان نیز کنار رودخانه ی مهمان دوست نزدیک دامغان روی داد که به شکست کامل اُزبک ها انجامید. از دیگر وقایع تاریخ، تولد فتحعلی شاه قاجار در دامغان و در ساختمانی است که بعدها مولودی خانه نام گرفت.

در دامغان آثار تاریخی جالب توجهی وجود دارد. تپه حصار، در یک کیلومتری جنوب شرق دامغان، جایگاه یکی از تمدن های بسیار قدیم پیش از آریایی است. آثار باستانی مربوط به دوره ساسانی

نیز در همان اطراف از زیر خاک بیرون آورده شده است. دیگر مسجد تاریخانه یا خدایخانه در دامغان مربوط به نیمه ی قرن دوم هجری (هشتم میلادی) است که به سبک بناهای ساسانی ساخته شده و قدیم ترین مسجد موجود در ایران است. آرامگاه پیر علمدار با کتیبه ای که تاریخ بنای آن را به قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) می رساند و بازمانده های مسجدی از زمان سلطان محمد خدا بنده اولجایتو و چندین مسجد و بُرج و گنبد متعلق به دوره های گوناگون تاریخ از دیگر آثار گوناگون تاریخی در دامغان است.

شاهرود

شاهرود سر راه تهران به رشت و همدان و تبریز و مشهد محل برخورد جاده های زمینی و خط های راه آهن سراسری است. این شهر در 410 کیلومتری شرق تهران از بین رشته کوه های البرز و کویر نمک واقع شده. رود تاش بعد از عبور از آن به کویر نمک فرومی رود. آب و هوای شاهرود در کوهستان های شمال آن یعنی دامنه های جنوبی البرز سرد و در بقیه جاها معتدل است.

شاهرود تاپیش از زمان فتح علی شاه قاجار روستای کوچکی بود. قدیم ترین ساختمان آن قصری است که وی در آن جا ساخته. اما اطراف آن بیارجمند، میامی و بسطام تاریخ بیشتری دارند. بسطام درشش کیلومتری شاهرود شهری سرسبز و خوش آب و هواست. بنای آن را به اردشیر دوم ساسانی نسبت می دهند. ناصرخسرو در سفرنامه ی خود 438 ه.ق. آن را مرکز ناحیه ی قومس نوشته است. این شهر نیز در حمله ی مغول از بین رفت و پس از سال ها شاهرود به جای آن رو به توسعه گذاشت.

از جاهای تاریخی بسطام قسمتی از بنای مسجد دوره ی سلجوقی و خانقاه بایزید بسطامی با گنبد آجری از قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی است که حدود صدسال پیش از این بازسازی و تعمیر شده است. در روستای خرقان دوازده کیلومتری بسطام نیز مقبره ی شیخ ابوالحسن خرقانی، از صوفیان بزرگ قرن پنجم هجری قرار دارد. موزه ی شاهرود و قصری از زمان قاجاریه در بیارجمند که مسجدی قدیمی دارد، از دیگر آثار تاریخی آن نواحی است.

15- استان سیستان و بلوچستان

استان سیستان و بلوچستان در جنوب شرقی ایران، با وسعتی حدود 178431 کیلومترمربع، بین استان های خراسان جنوبی، کرمان و هرمزگان و هم مرز با کشورهای افغانستان و پاکستان قرار گرفته و مرز جنوبی آن دریای عمان است.

دهانه ی آتشفشان نیمه فعال تفتان با بلندی 4042 متر در شهرستان قرار دارد و از آن پیوسته بخار گوگرد خارج می شود. بخشی از کویر لوت -بزرگ ترین چاله کویری فلات داخلی ایران که از گرم ترین و خشک ترین مناطق دنیاست- میان سیستان و بلوچستان واقع شده. در مغرب آن کویری

دیگر به نام نمکزار وجود دارد که از سنگ ریزه های سیاه پوشیده شده و درفصول بارندگی عبور از آن بسیار مشکل است.

آب و هوای این منطقه بیابانی و نوسان شدید حرارت در آن بسیار زیاد است. تنها در جلگه ساحلی است که دریای عُمان اندکی از خشکی آن می کاهد. در مجموع، سیستان و بلوچستان خشک ترین استان ایران است و کم آبی همواره از مشکلات اساسی آن به شمار می رود. حدود بهار بادهای شدید صد و بیست روزه، گاه با سرعتی حدود 120 کیلومتر در ساعت، توده های بزرگ شن را به حرکت درمی آورد. همچنین بادی سرد، معروف به گاوکش، در زمستان ها سبب خسارات جانی و مالی بسیار می شود.

رودخانه هیرمند یا هلمند، تنها شریان حیاتی سیستان، با دوسد زَهک و کَک، که در سال 1335ش (1956م) بسته شده است، کمی از مشکلات می کاهد. دریاچه هامون در دشت سیستان در تأمین علوفه دام ها و پرورش ماهی اهمیت بسیار دارد. از نزارهای آن نیز برای حصیر بافی استفاده می شود. مراتع این منطقه با وجود تنوع گیاهان فقیر می نماید، اما تثبیت شن های روان با کشت درخت های مخصوص تاحدی وضع منطقه را بهبود بخشیده است. درگوشه ی جنوب شرقی این استان تالابی با نوعی کمیاب از تمساح وجود دارد که مورد حمایت سازمان محیط زیست است.

محصولات کشاورزی این ناحیه، که بیشتر در جلگه ساحلی دریای عُمان به دست می آید، عبارت است از نارگیل، گندم، جو، برنج، و موز. دام پروری و ماهیگیری نیز برای رفع نیاز محلی کافی است. منطقه سیستان و بلوچستان اگرچه دارای معادن غنی است اما کمتر مورد بهره برداری قرار گرفته است. تنها جمع آوری نمک از حوضه هایی که در کنار دریای عُمان ساخته می شود تا حدی وسیله اشتغال مردم را فراهم می آورد.

سوزن دوزی معروف زنان بلوچ، سفال گری، و ساختن لِنج از صنایع دستی این منطقه است. قالی بافی با طرح ویژه و مرغوب بلوچ نیز شهرت بسیار دارد. اکثر جمعیت سیستان و بلوچستان را که حدود 2219393 تن است، مسلمانان سنی مذهب وابسته به ایل های ناروئی، سرگلزائی، ریگی و زهی تشکیل می دهند. اما به سبب خشکسالی و کمبود امکان کار، بسیاری از ساکنان این استان به مهاجرت دائم یا فصلی به جلگه گیلان و کشورهای خلیج فارس و پاکستان می روند.



بلوچستان

زبان مردم سیستان و بلوچستان فارسی با گویش سیستانی (زابل) و بلوچی است. این استان هفت شهرستان دارد از جمله: زاهدان (مرکز استان)، زابل، سراوان، خاش، ایران شهر، و چابهار.

زاهدان

شهرستان زاهدان، مرکز استان سیستان و بلوچستان، در جنوب کویر لوت و درحاشیه مرزهای افغانستان و پاکستان واقع شده و از جنوب به ایران شهر و چابهار راه دارد. این شهر در دشت قرارگرفته و کوه های اطراف آن عبارت است از کوه های مرزی ملک سیاه و میرجاوه و تفتان. آب و هوای زاهدان در قسمت جنوب گرمسیری و در شمال تا اندازه ای معتدل است.

از آن جا که آب زمین زاهدان را به آسانی فرومی برد، تا سال 1315ش/ این شهر 1936 دزداب نامیده می شد و ناحیه سرحدی کوچکی بود که به تدریج توسعه یافت. اکنون زاهدان به وسیله خطوط هوایی و جاده آسفالته و خطّ راه آهن با پاکستان و از آن طریق با هند ارتباط یافته است. این شهر، که از نظر اقتصادی تولید چندان ندارد، در سال های اخیر محلّ رفت و آمد مسافران و بازرگانان و از نظر بازرگانی بسیار فعال گردیده است.

زابل

شهرستان زابل در 1 828 کیلومتری تهران در شمال زاهدان بین مرز افغانستان و کویرلوت و درجلگه ای وسیع و پست واقع شده است. کوه خواجه یا رستم تنها بلندی آن ناحیه درانتهای غربی دریاچه هامون است. باران های موسمی این منطقه در بهار سیل روان می کند و هوای گرم در تابستان از خشکی همه جا را می سوزاند. مهمترین رودخانه زابل هیرمند است که از کوه های بابا در افغانستان سرچشمه می گیرد و به دریاچه هامون در باختر زابل می ریزد.

زابل را درکتاب های قدیمی انبار غلّه ایران خوانده اند امّا امروز شهری کوچک و فقیر است. درگذشته زابلستان یا زاوُلستان به بخش بزرگی از سیستان گفته می شد که تا نواحی مرکزی افغانستان امروز دامنه داشت. درافسانه ها زابلستان زادگاه زال پدررستم است که خاندانش از قبیله سکاها، فرمانروایان زابلستان، بودند.

بنا به روایات زرتشتی، زابلستان یکی از مراکز مهمّ پیدایش و گسترش دین زرتشت بوده است. زرتشتیان برآنند که در آخر زمان موعودهای زرتشتی (سوشیانت ها) با آب تنی دوشیزگان در دریاچه هامون متولّد خواهند شد، زیرا نطفه آنان را زرتشت به آب این دریاچه سپرده است. مرکز زابلستان از دیر باز تا حمله امیر تیمور گورکان شهری به نام زرنگ یا زرنج بود که خرابه هایش هنوز باقی است. زرنج در 2500 پیش از میلاد مسیح مرکز دنیای شرق به شمار می آمد و آثار آن، که

در زمان حمله امیر تیمور به آتش کشیده شده، به طرز شگفت انگیزی سالم مانده و اکنون نیز قابل بررسی است. شهر گرکویه، با آتشگاه بزرگ و پراوازه ی آن نیز نزدیک زابل بوده است. در پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی)، این آتشگاه با دو گنبد بزرگ، که بر سرهریک شاخ گاوی نصب شده بود، توصیف شده است.

زرّنج بزرگترین کانون عیاران در ایران بود. یعقوب لیث و عمرو لیث که هردو سیستانی بودند به یاری عیاران نخستین حکومت محلی مستقل ایرانی را تشکیل دادند. خرابه های قلعه و مسجد و قصر صفاریان در زابل برجاست. از دیگر آثار باستانی زرّنج، در جلگه اطراف دریاچه هامون، مناره یا میل قاسم آباد زابل از قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) است که در روی بدنه آجری آن کتیبه ای به خط کوفی بوده. این مناره در سال های اخیر آسیب دیده است. آثار آتشکده و کاخی عظیم از نخستین قرن میلادی بر بالای کوه خواجه نیز هنوز برجای مانده است. شهر سوخته بر سر جاده ی زاهدان - زابل آثار تاریخی مهمی هست که امروزه به نام شهر سوخته خوانده می شود. باستان شناسان در این شهر کاوش های اندکی انجام داده اند. اما درهمین انک کاوش ها سنگ نوشته ای به دست آمده که مربوط به رویدادهای تاریخی بیش از 3200 سال پیش از میلاد مسیح است. حدس زده می شود که شهر حدود 2000 سال پیش از میلاد بر اثر حادثه ای غیر طبیعی و به احتمال زیاد در برخوردهای سیاسی سوخته باشد. شواهد به دست آمده نشان از پیشرفت بسیار زیاد دانش و فرهنگ اجتماعی مردم آن دارد. بنابر مدارک به دست آمده مردم آن توانائی جراحی مغز را داشته اند و وجود آبراه های بسیار منظم و پیچیده در سراسر شهر نمودار پیشرفت عظیم شهرنشینی در آن است. این شهر بر سر راه های تجاری مهم شرق و غرب قرار داشته و مرکز مهم رفت و آمد ملل مختلف روزگار خود بوده است.

چابهار

چابهار در جنوب شرق ایران بین نیک شهر کرمان، مرز پاکستان و دریای عمان قرار گرفته، امروزه شهری کوچک و بندری بزرگ است که از طریق دریای عمان به اقیانوس و راه های آبی بین المللی می پیوندد. نام آن را چهار بهار نیز می گویند زیرا با داشتن آب و هوائی گرم، رطوبت متوسط و وزش دائم باد ملایم از سوی دریای عمان، خنک ترین و به نسبت سرسبزترین ناحیه ی جنوب ایران است. حدود 65000 نفر جمعیت دارد که به زبان فارسی و گویش های محلی بلوچی نزدیک به زبان های هندی سخن می گویند. رونق و گسترش شهر و بندر چابهار یکی از اهداف نقشه ی اول توسعه ی اجتماعی- اقتصادی بود که در سال 1372 خ/1993 م. انجام گرفت. اکنون چابهار بندر مهمی است که با داشتن وسایل حمل و نقل پیشرفته ی زمینی، دریائی و هوائی با همه کشور های خاور میانه، افغانستان، اقیانوس هند و کانال سوئز ارتباط دارد. 140 کیلومتر مربع در مشرق خلیج چابهار منطقه ی آزاد تجاری است که در 100 کیلومتر آن فعالیت های صنعتی صورت می گیرد و قسمت دیگر به بخش بازرگانی و توریسم و خدمات اختصاص دارد.

16- استان فارس

استان فارس، با وسعتی حدود 121825 کیلومتر مربع، در جنوب ایران و بین استان های اصفهان، یزد، بوشهر، کهگیلویه و بویراحمد، و هرمزگان و کرمان واقع شده است. این استان سرزمینی است کوهستانی در مسیر رشته کوه های زاگرس که آب آن از بلندی های برفگیر تأمین می شود و با آن که در منطقه ای خشک و نیمه خشک قرار دارد، کوه ها در ملایم کردن آب و هوای آن بسیار مؤثراند.

مهمترین رودخانه استان فارس رود کُر است که از کوه های اطراف آردکان در استان یزد سرچشمه می گیرد و به دریاچه بختگان (نیریز) می ریزد. به علت شوری و کم آبی رودخانه های فارس، چشمه ها و قنات ها و چاه های عمیق و نیمه عمیق در آبیاری و کشاورزی این استان اهمیت زیادی دارد. دریاچه بختگان در شرق استان، با وسعتی حدود 3120 کیلومترمربع، بزرگترین دریاچه فارس است.

مهمترین محصولات کشاورزی فارس گندم، جو، برنج، چغندر قند، مرکبات، و انواع میوه و سبزیجات است. دامداری، پرورش زنبور عسل، و مرغداری نیز در مراکز عشایری به فراوانی انجام می شود. شیراز، با صنایع الکتریکی و الکترونیکی، لاستیک و پلاستیک سازی، ریخته گری قطعات ماشین و اتومبیل، مهمترین شهر صنعتی استان است. ریسندگی و بافندگی و صنایع فلزی و غیرفلزی نیز با کارگاه های وسیع در این استان وجود دارد. پالایشگاه نفت شیراز از سال 1352ش (1973م) مورد بهره برداری قرار گرفت و تأسیسات گاز طبیعی این شهر برای نخستین بار در ایران به مردم شیراز امکان استفاده از این ثروت ملی را در خانه ها و کارگاه ها داد.



دروازه قرآن (شیراز)

صنایع دستی فارس از جهت تنوع و مرغوبیت شهرت بسیار دارد. قالی، قالیچه، گلیم، پارچه های ابریشمی و نخی و پشمی، قلاب دوزی و سوزن دوزی، حصیربافی و سفالگری از آن جمله اند. انواع گلیم و قالی و قالیچه، که عشایر قشقایی با طرح های سنتی می بافند، در بازارهای جهانی ارزش بسیار دارد. استان فارس از مراکز مهم مسگری و نقره و خاتم کاری ایران نیز هست که بخش اعظم آن در شیراز تولید می شود. منبت کاری و بافت گیوه در آبادیه، یکی دیگر از شهرهای استان فارس، شهرت و مرغوبیت خاص دارد.

استان فارس جمعیتی حدود 4323626 نفر دارد که به زبان های فارسی، ترکی، لُری، و عربی سخن می گویند. اکثریت ساکنین این استان شیعه دوازده امامی اند، اما اقلیت های یهودی، مسیحی، ارمنی، آسوری و زرتشتی نیز در آن سکونت دارند. استان فارس بزرگترین منطقه عشایری ایران است. عشایر قشقایی، خَمسه، مَمَسَنی و طایفه ها و تیره های کوچکتر در آن جا به سر می برند که بیشترشان ترک زبانند.

این استان دارای شانزده شهرستان است از جمله: شیراز(مرکز استان)، آباده، اِصطَهانات، جَهْرُم، داراب، قَسا، فیروزآباد، لار، مرودشت و نیریز.

شیراز

شیراز، مرکز استان فارس، درفاصله 919 کیلومتری تهران به صورت باریکه ی همواری میان دو رشته کوه موازی واقع شده است. درازای دشت شیراز حدود 32 کیلومتر و پهنای آن را نزدیک به 10 کیلومتر برآورد کرده اند. این شهر آب و هوایی معتدل و فصل هایی منظم دارد. رودها و چشمه سارها و قنات های بسیار آب مصرفی شهر و پیرامون آن را تأمین می کند. مهمترین رودخانه های این شهرکُر، سیوند، قَره آغاج، ششپیر، و قره باغ است.

بنای شیراز را به شیراز پسر فارس، پسر تهمورث، نسبت می دهند. این افسانه خود نشان از دیرینگی تاریخ شیراز دارد. وجود آثار باشکوه تخت جمشید نیز گواه دیگری بر این دیرینگی است. آثار باستانی تخت جمشید، در 50 کیلومتری شیراز، از دوره هَخامَنِشی و بازمانده مجموعه بزرگی از قصرهای سلطنتی است. تخت جمشید در زمان داریوش بزرگ، پادشاه هَخامَنِشی، باهمان مشخصات معماری و هنری کاخ های داریوش درشوش ساخته شد. پهنه ای که کاخ ها بر آن بنا شده برکوه تکیه دارد و قسمتی از آن بر اثر هموار کردن صخره فراهم آمده است. پلکانی پهن چرخ زنان از پایین تپه به سطح کاخ ها می رسد و از آن جا دو پلکان دیگر به آپادانا یا تالار بار وارد می شود. هفتاد و دوستون به ارتفاع نزدیک به بیست متر، که برسر هریک تنه و سرگاونر یا شیرشاخدار نصب شده، سقفی ازچوب سدر رانگهداری می کرده است. بر بدنه پله ها نقش صف طولانی سپاهیان جاویدان و درباریان ماد و هَخامَنِشی و همچنین فرستادگان سرزمین های مختلف شاهنشاهی، که هدایای نفیس خودرا حمل می کنند، کنده شده است.



تخت جمشید

نزدیک کاخ آپادانا، کاخ داریوش واقع شده که امروزه از میان رفته، اما پنجره ها و سردرهای کنده کاری شده آن هنوز برجای است. تخت جمشید در زمان خشایارشا با ساختمان های تازه ای تکمیل شد که هم اکنون آثار بسیاری از آن ها برجای مانده است.

نقش شاپور و خرابه های تلّ ضحاک در قسا، نقش رستم و پاسارگاد در مَروَدشت و آتشگاه ها و قبرهای شاهان هَخامَنِشی و ساسانی در دلکوه، باکتیه های بسیار مهمّ تاریخی، از دیگر نقاط تاریخی و دیدنی شیراز و پیرامون آن است. شیراز در دوره های اسلامی نیز همواره آباد و پرجمعیت و مرکز داد و ستد و رفت و آمد بسیار بوده است.

عضدالدوله دیلمی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) شیراز را پایتخت خود کرد و شهری زیبا و با عظمت ساخت و هر سال به مناسبت تمام شدن ساختمان آن جشن می گرفت. بند امیر، در جنوب شرقی مَروَدشت و پل تاریخی که بر روی رودخانه کُر بسته شده از آثار دوره عضدالدوله و هنوز برجای است. در زمان اتابکان فارس، که از نیمه قرن ششم تا اواخر قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) در فارس حکومت می کردند، این شهر آباد و وسیع و پُر رونق بود. شیراز نه تنها به تدبیر اتابکان از ویرانی در حمله مغول در امان ماند بلکه بعدها، در زمان امیر تیمور گورکان، نیز که جنگی سخت در نزدیکی آن روی داد و به کشته شدن شاه منصور، پسر امیر مبارزالدین محمد آل مظفر، انجامید، به آن آسیب چندان نرسید. در قرن دوازدهم هجری (هجدهم میلادی)، کریم خان زند شیراز را پایتخت خود ساخت و آبادانی بسیار در آن کرد، از آن جمله خلوتخانه ی کریمخانی، مسجد، بازار و حمام وکیل، که بیشتر آن ها هنوز برجای است.

شیراز از دیرباز شهری زیبا و با صفا بوده و باغ های بسیار و نامدار داشته است. در این شهر، باغ اَرَم به خاطر سرو های ناز زیبایش شهرتی خاص دارد. باغ دلگشا، نزدیک آرامگاه سعدی، با ساختمانی باشکوه و نارنجستانی بزرگ، باغ عفیف آباد، باغ گلشن، باغ خلیلی، باغ فارس و باغ تخت از دیگر جاهای فرح بخش شیراز است. شیراز سرزمین برخی از بزرگان دانش و هنر و اندیشه است. آرامگاه دو شاعر بزرگ ایرانی، سعدی و حافظ، در آن جاست.



باغ اِرم

از این شهر هنر پرور متفکران بزرگی چون ملاّصدرا نیز برخاسته اند. بُقعه شاه چراغ و مرقد حضرت سیّد امیراحمد از مکان های مقدّس شیراز است. مسجد جامع عتیق شیراز، از بناهای دوره عَمرولیث صفّاری، و مدرسه خان، محلّ تدریس ملاّصدرای شیرازی، نیز از جاهای دیدنی آن به شمار می رود.

امروزه شیراز، باوجود کارخانه های بزرگ و پالایشگاه و دانشگاه وسیع و مجهز و معتبر آن و اهمیت نظامی کل ناحیه، شهری ممتاز است. دانشگاه شیراز که در سال 1328 خ/1949م. تأسیس شد، از مراکز معتبر علمی و آموزشی ایران به شمار می رود.

فیروز آباد

فیروزآباد میان شیراز، کازرون، جهرم، لارو برازجان واقع شده و فاصله اش تا تهران 1035 کیلومتر است. رودخانه های قره آغاچ و فیروزآباداز این شهر می گذرد و دو کوه سفیدار و سرخ در شمال این شهر حد فاصل آن با شیراز است. این کوه ها هردو پوشیده از جنگل اند و رفت و آمد در آن ها بسیار دشوار است. آب و هوای فیروزآباد درنواحی شمالی معتدل و در قسمت های جنوبی گرمسیری است.

فیروزآباد نزدیک شهر باستانی گور، در زمان عضدالدوله دیلمی ساخته شده است. گفته اند که عضدالدوله از مرگ و آن چه او را به یاد مرگ می انداخت نفرت داشت. ازهمین رو نام شهر را به

فیروزآباد برگرداند. گور شهری قدیمی است که بنای آن را به اردشیر بابکان نسبت می دهند. شهر به صورت دایره ای است که مناره چهارضلعی بلندی برای افروختن آتش درمیان آن قرار داشته. این شهر دردوره ساسانیان مرکز ناحیه ای از فارس بود. در زمان عَصَدالدوله از گور به عنوان شهری بزرگ با باغ های گل سرخ و آب بسیار یاد کرده اند. این شهر از دیر زمان به خاطر تهیه عطرهاي روغني و عرقیات از گیاهان مختلف، به خصوص گل سرخ، شهرت بسیار داشته است. گلاب، عطرهاي شیشه، عطر نیلوفر، نرگس، زنبق، مورد، مَرزنجوش، بادرنگ و بهار نارنج و زعفران، سوسن و بید از جمله کالاهایی بوده است که از این شهر به دورترین کشورهای مشرق زمین فرستاده می شده.

آثارتاریخی فیروز آباد را همسنگ تخت جمشید دانسته اند. این آثار که اغلب نقش های سلطنتی و کنده کاری بر سینه کوه هاست به دوره ساسانیان باز می گردد. مهمترین آن ها آتشکده و نقش برجسته اردشیر بابکان در حال دریافت حلقه سلطنتی از اهورامزداست. این نقش در کوه، کنار رودخانه تنگاب، در 18 کیلومتری فیروز آباد قرار دارد. قلعه دختر، نزدیک فیروز آباد، متعلق به زمان شاپور اول ساسانی، که معبد آناهیتا و آتشگاه بوده، اثر تاریخی دیگر این شهر است. از دیگر آثار قدیمی فیروز آباد مناره بلندی است که ویرانه آتشکده گور در نزدیکی آن قرار دارد.

17. استان قزوین

استان قزوین در دامنه ی جنوبی البرز در مساحتی نزدیک به 15491 کیلومترمربع بین استان های تهران، مرکزی، زنجان، گیلان و همدان قرار گرفته و 1133547 نفر جمعیت دارد. در جنوب قزوین کوه های زَرَنَد و خَرَقان کشیده شده و رودخانه خَرُود از آن جا به سوی دشت قزوین جاری است. رودخانه طالقان نیز دشت قزوین را آبیاری می کند.

قزوین آب و هوایی متغیر و زمستان هایی بسیار سرد دارد. استان قزوین موقع مهم تجاری و استعداد زیاد کشاورزی و صنعتی دارد. مجتمع های کشاورزی مکانیزه و کشت انگور، و پنبه زمینه ی خوبی برای کارخانجات محصولات غذائی و آسیاب های آرد و پارچه بافی فراهم آورده است. کارخانه ی سیمان آبیک، کارخانه معظم شیشه قزوین و کارگاه های متعدد صنایع چوب و وسایل تجهیزات الکتریکی و ساخت کارتن و در و پنجره در نواحی مختلف، به ویژه در قزوین، بدان چهره ای صنعتی داده است. ممنوعیت برپا کردن صنایع در محدوده 120 کیلومتری تهران نیز موقع خوبی برای گسترش واحدهای صنعتی نو در این استان فراهم آورده.

مردم قزوین مسلمان شیعه هستند و تعدادی از اقلیت های مذهبی نیز هنوز در آن سکونت دارند. بیشتر آنان به ترکی سخن می گویند. اما به دلیل رفت و آمد زیاد در محل زبان فارسی بسیار رایج است. مرکز این استان که تا سال 1368 خ/1990 م. قسمتی از استان زنجان بود، شهر قزوین و از دیگر شهرهای مهم آن شاهرود، تاکستان، آبیک، بوئین زهرا و آوج است.

قزوین

قزوین یکی از شهرهای قدیمی ایران است که 144 کیلومتری برسرراه تهران به گیلان و همدان و آذربایجان قرار گرفته و موقع نظامی مهمی دارد. نام آن را با کلمه کاسپین و خزر مربوط می دانند که به مناسبت سکونت اقوام کاسی در ساحل غربی دریاچه خزر به آن دریاچه و این شهر داده شده است. گفته اند که شهر در زمان شاپور اول ساسانی به صورت دژی در برابر مهاجمان دیلمی ساخته شده که درکوهستان ها با حکومت مرکزی می جنگیده اند. در دوره اسلامی نیز قزوین قلعه ی مسلمانان برای مبارزه با دیلمیان بود که در آن سویی کوه های البرز از پذیرش اسلام و پس از آن از تسلیم به خلافت عباسی سرباز می زدند. در زمان هارون الرشید گردشهر قزوین ساختمان بارویی آغاز شد که پس از او در نیمه دوم قرن سوم هجری (نهم میلادی) پایان یافت.

در زمان حسن صباح و اسماعیلیان، که دژهای خود را بر فرازکوه های آلموت ساخته بودند، قزوین کانون درگیری سپاهیان خلفای عباسی با آنان بود تا آن که با حمله مغول در آغاز قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) هم قزوین و هم دژهای اسماعیلیه ویران گردید. اما پس از آن قزوین به مناسبت موقع مهم نظامیاش دوباره آباد شد و در آغاز سلطنت صفویه به مدت پنجاه سال پایتخت ایشان بود. در جنگ های جهانی اول و دوم قزوین به اشغال سپاه بیگانه درآمد.

ازدوران باستان درقزوین آثارمهمی باقی نمانده است، اما پیشینیان به بقایای آتشکده هایی در پیرامون آن اشاره کرده اند. بی گمان، پیش از اسلام قزوین شهری بسیار بزرگ تر و آبادتر از دوره های بعد بوده است. از رویدادهای مهم این شهر شروع کودتای اسفند سال 1299 ش/1921 م. است که به روی کار آمدن رضاشاه انجامید. از آثار تاریخی مهم قزوین می توان مسجد جامع مربوط به دوران ملکشاه سلجوقی را نام برد که از زیباترین بناهای تاریخی قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) است و گچ بُری ها و خط های مختلف کوفی، رقاع، ریحانی و ثلث برای تزیین در آن به کاررفته است. مدرسه حیدریه و برج آجری گنبد دارمقبره حمدالله مستوفی، مورخ و جغرافی ادان نامدار قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی)، و همچنین ایوان و گنبد شاهزاده حسین فرزند امام رضا(ع) از دیگر آثارمهم تاریخی این شهر است.

از دیدنی های قزوین سردر و کتیبه کاشی مُعَرَّق عالی قاپو، متعلق به دوره شاه تهماسب اول و شاه عباس بزرگ صفوی، است. این کتیبه با خط علیرضا عباسی تنها اثر از نوع خود است. جز این، بناهای زیبا و تاریخی دیگری نیز درقزوین وجود دارد که در زمان قاجاریه ساخته شده یا بر باقی مانده ی آثار زمان صفویه بنا گردیده است. از جمله ی آنها آب انبار، بازار و کاروانسراها و قصرموزه ی چهل ستون و حسینییه ی امینی هاست که اکنون مورد بازدید مردم قرار می گیرد.

18. استان قم

استان قم با مساحت 11237 کیلومتر مربع در جنوب تهران واقع شده و 1038424 نفر جمعیت دارد. این استان در سال 1378 ش/1990 م. از استان مرکزی جداشد. استان قم در خاور کویر نمک،

بین استان های تهران ، مرکزی و اصفهان واقع شده و دو دریاچه ی حوض سلطان و نمک در آن قراردارد.

هوای این استان گرم و خشک و کویری است. قم شهری مذهبی است که بر سرراه تهران به استان های مرکزی و جنوبی قرار گرفته و از طریق شهرهای ساوه و قزوین به گرگان و گیلان راه دارد. بدین جهت رفت و آمدهای زیارتی و تجاری و صنعتی مهمی پیرامون آن صورت می گیرد. افزون بر آن نزدیکی به تهران موجب راه اندازی کارخانجات و صنایع از جمله تصفیه ی نفت و پیروشیمی و کارخانجات کوچک در آن شده است.

سوهان قم ازسوغات های این شهر است که دربیشتتر مغازه های بین راه نیز فروخته می شود. مردم این شهر مسلمان شیعه هستند و به فارسی و ترکی سخن می گویند. مرکز استان شهر قم است.

قم

این شهردر فاصله 154 کیلومتری جنوب تهران با آب و هوای نیمه بیابانی و تابستان های گرم و خشک و آب شور، به سبب وجود حرم مطهر حضرت معصومه(ع)، خواهر امام هشتم(ع)، و حوزه علمیه از اهمیت مذهبی ویژه ای برخوردار است. بنای شهر قم را به تهمورث از پادشاهان افسانه ای ایران نسبت می دهند. اما بیشترشهرت آن به دوران اسلامی می رسد. درآغاز خلافت عباسی بسیاری از سادات و شیعیان علوی که مورد تعقیب و آزار عباسیان بودند به قم پناه آوردند و در آن جا ساکن شدند. درزمان خلافت مأمون، و باردیگر درنیمه قرن سوم هجری/ نهم میلادی، مردم قم به مخالفت با خلیفه شورش کردند و هر دوبار باروی شهر ویران شد و شمار بسیاری از ساکنان آن کشته شدند. براساس روایات تاریخی، حضرت فاطمه، ملقب به معصومه، دختر امام موسی کاظم(ع)، درسال 201 ه. ق. (816م) در راه سفر به خراسان درقم درگذشت و همان جا که امروز آستانه حضرت معصومه نام دارد به خاک سپرده شد. ازهمان زمان قم یکی از مراکزعمده زیارت شیعیان علوی گردید که پیوسته مورد آزار خلفای عباسی بودند. ساختمان حرم مطهر حضرت معصومه(ع) ازقرن سوم هجری/نهم میلادی شروع شد و طی چند قرن قُبّه و گنبد و تزئینات بدان افزوده شد. برخی از پادشاهان صفوی، از جمله شاه عباس دوم و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، در قم به خاک سپرده شده اند.



حرم حضرت معصومه (ع)

قم، مانند بسیاری از دیگر شهرهای ایران، درحمله مغول و تیمور آسیب بسیار دید. صفویان به دلیل اعتقاد و احترام زیادی که نسبت به تشیع داشتند آن را آباد کردند. اما شهر باردیگر درحمله افغان ها ویران شد. در دوران قاجار قم به تدریج رونق از دست رفته خود را باز یافت. پس از انقلاب اسلامی نیز این شهر وسعتی بیشتر یافته و از امکانات شهری فراوان بهره مند شده است.

حرم حضرت معصومه با ایوان آئینه و گلدسته های متعدد و کاشی کاری زیبا ونفیس علاوه بر جنبه ی اعتقادی که پیوسته گروه زیادی از مردم برای زیارت آن می روند، از نظر هنری و صنعتی نیز بسیار جالب و دیدنی است. در موزه ی این آستانه اشیاء و کتاب های دینی و تاریخی قابل توجهی گرد آوری شده است.

علاوه بر آستانه حضرت معصومه (ع)، مسجد روستای جمکران نزدیک قم نیز دردهه های اخیر جنبه ی زیارتی یافته است. مسجد جمعه از دوره سلجوقی و امام زاده ابراهیم در بیرون دروازه قم، متعلق به قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی، از دیگر مکان های تاریخی و مذهبی این شهر است.

شهر قم مهم ترین مرکز تحصیلات علوم دینی است. مدرسه ی فیضیه و دانشگاه شیخ مفید با کتابخانه ها و امکانات آموزشی بسیار پیشرفته از مهمترین این مراکز به شمار می آید. کتابخانه ی آیت الله مرعشی نجفی با بیش از 500000 دست نوشته و انواع نسخه های چاپی مجهز به وسایل اطلاع رسانی امروز و ارتباط با کتابخانه های ایران و دیگر کشورها، کانون تحقیقات مذهبی بسیار، به خصوص درمعارف اسلامی است.

19. استان کردستان

کردستان مساحتی حدود 28817 کیلومتر مربع دارد و درمغرب ایران میان آذربایجان غربی، زنجان، همدان، کرمانشاهان واقع شده و از مغرب با عراق همسایه است.

کردستان، در معنای وسیع کلمه، ناحیه کوهستانی پهنای درآسیا و محل سکونت کردهاست و شامل بخشی بزرگ از نواحی کوهستانی جنوب شرق ترکیه و شمال شرق عراق و شمال غرب ایران می شود. این منطقه، از شمال به جنوب، از رودخانه ارس و مرکز کشور ترکیه و جمهوری ارمنستان تا رودخانه دیاله، و از شرق به غرب، ازکوه های ایران درمغرب همدان تا رودخانه دجله کشیده شده و مساحت آن قریب 192 هزار کیلومترمربع است. اصطلاح کردستان را ظاهراً سلاجقیان برای تشخیص نواحی کردنشین از ولایات جبال وضع کردند و آن ایالتی بود مشتمل بر سرزمین های بین آذربایجان و لرستان و قسمتی از اراضی سلسله جبال زاگرس. مرکز این ایالت ابتدا در شهر و هارا یا بهار در سه فرسنگی شمال غربی همدان قرار داشت.



روستایی در کردستان

استان کردستان منطقه ای است کوهستانی که در غرب با یک رشته کوه های گنبدی و در شرق با بلندی های آتشفشانی محدود شده. این بلندی ها به صورت دیواری کوهستانی دشت های بلند هموار را دربر گرفته است. آب و هوای منطقه معتدل سرد است و زمستان هایی بسیار سرد و پربارندگی دارد. در منطقه باباگورگور در شمال شهرستان قروه، چشمه های آب معدنی و گازدار بسیار است. به طور کلی این منطقه از نظر آب های زیرزمینی غنی است. دریاچه زرهوار در سه کیلومتری غرب مریوان از چشمه های آب شیرین که در کف آن می جوشد پُر می شود و نه تنها یک رودخانه ای به آن نمی ریزد، بلکه رودخانه مریوان نیز از آن سرچشمه می گیرد. این دریاچه منبع تولید ماهی و جلب پرندگان بسیار است که به زیبایی و باروری طبیعی آن می افزاید. در منطقه پُر آب و کوهستانی کردستان رودخانه های بسیار جاری است. برخی از آنها به سفیدرود می پیوندند و برخی دیگر به دریاچه ارومیه می ریزند. رودخانه سیروان پس از پیوستن به دجله در خاک عراق به خلیج فارس وارد می شود. کردستان پوشیده از جنگل های درهم و مراتع سبز و خرم است و جانوران گوناگون در آن می زیند. اقتصاد این استان بر پایه دامداری و کشاورزی بنا شده است. معادن غنی مواد اولیه و صنایع محدود محلی نیز منبع درآمد قابل توجه منطقه است. فرش شهرستان بیجار، بانقش درختان میوه و برگ خرما بین فرش های دستباف کردستان به استحکام و لطافت و نرمی شهرت دارد.

جمعیت کردستان 1546256 تن، شامل عشایر کُرد با گویش های مختلف کُردی است که به دامپروری و کشاورزی و تولید صنایع دستی نظیر قالی، قالیچه و گلیم روزگار می گذرانند. بیشتر آن ها پیرو دین اسلام و مذهب تسنن اند و وابسته به صوفیان طریقت های نقش بندی، قادری و اهل حق.

استان کردستان شامل 8 شهرستان است از جمله: سنندج (مرکز استان)، سقز، بیجار، مریوان، قروه، و بانه .

سنندج

سنندج، مرکز استان کردستان ایران، در فاصله 578 کیلومتری غرب تهران بین میاندوآب، بیجار، قروه، مریوان و سقز قرار دارد. کوه های شاهو، چهل چشمه، و رشته کوه های مرزی اورامان

و شبکه رودهای جَعْتو، سیروان، سفیدرود، و قَرَه سو آن را دربرگرفته است. بلندی آن از سطح دریا 1,346 متر است و آب و هوایی معتدل و کوهستانی دارد. نام سنندج یا سَنَهْدژ در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) برای شهرنهاد شده. سنندج مرکز اداری و نظامی و خدماتی استان است. مسجدجامع و موزه سنندج، با وجود تازگی نسبی ساختمان، زیبا و استوار است.

غار کرفتو، در 52 کیلومتری شمال غربی دیواندره در پیرامون سَنَدَج، دارای آثاری از تمدن دوران پیش از تاریخ و آغاز مهاجرت آریاییان به ایران است. در این غار دو ساختمان درون سنگ هاکنده کاری شده است که در یکی از آنها سنگ نوشته ای به خط یونانی زیر تصویر سواری در حال شکار آهو دیده می شود. نام هِراکلیس (هَرکول) به یونانی بر بالای تصویر حک شده است. ظاهراً این کنده کاری به مناسبت پیروزی ایرانیان در جنگ با ارمنستان انجام شده. در این غار اتاق هایی با کنده کاری های مختلف وجود دارد که برخی از آن ها به دوره ماد و اشکانی و برخی دیگر به دوران مغول باز می گردد.

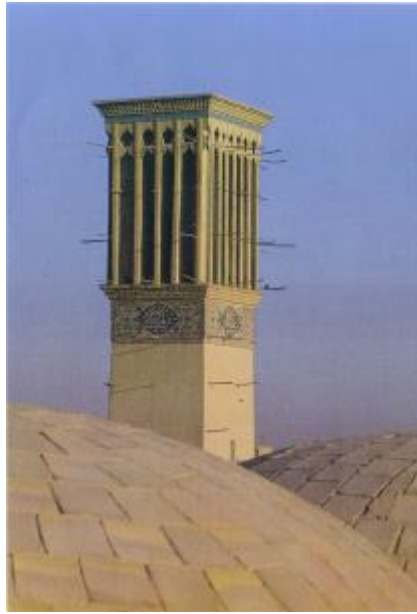
سَقَز

سَقَز، یکی از شهرهای گُردستان ایران، بین میاندوآب، مَهآباد، سَنَدَج، و بانه قرار دارد و در 706 کیلومتری تهران است. می گویند سَقَز از نام سَکَاها یعنی تیره ای از آریاییان گرفته شده است که از گذرگاه های قفقاز به درون فلات ایران سرازیر شدند و این مکان را در جنوب دریاچه ارومیه پایتخت خود قرار دادند. تیره ای دیگر از سَکَاها دامنه های جنوبی البرز را دور زدند و در سیستان جای گرفتند.

سَقَز از نظر باستان شناسی از مهم ترین مناطق ایران است. در چهل کیلومتری مشرق این شهر آثار قبرستانی از دوره هَخَامَنِشی یافت شده است. همچنین در کاوش های باستان شناسی در این ناحیه آثاری یافته اند که از قدمت آن تا قرن نهم پیش از میلاد حکایت می کند.

20. استان کرمان

استان کرمان در جنوب شرقی ایران، با مساحتی حدود 814/181 کیلومتر مربع، به استان های خراسان جنوبی، یزد، هرمزگان، سیستان، بلوچستان، و فارس محدود می شود. رشته کوه های زاگرس از میان این استان می گذرد و دشت های وسیع خشک و کویری بخش های آن را از یکدیگر جدا می سازد. حد فاصل این استان با هرمزگان نیز دنباله همین رشته کوه هاست.



بادگیرها در کرمان

آب و هوای استان کرمان در قسمت شمال و شمال غرب معتدل و خشک و در جنوب و جنوب شرق گرم و مرطوب است. بادهای محلی و موسمی بسیار همراه با طوفان و گرد و خاک پیوسته انبوهی خاک و شن را جا به جا می کند و گاه شهرها و روستاها را زیر خود می پوشاند. جریان های موسمی آب و آب هلیل رود، که تنها رودخانه دائمی منطقه است، وارد آب های راکد باتلاق جازموریان و تُرشاب بردسیر می گردد. کم بود شدید آب از دیر باز استفاده از قنات را در استان کرمان رواج داده است.

با وجود شرایط سخت اقلیمی، استان کرمان در کشاورزی و دام پروری جایی برای خود دارد. علاوه بر کشت گندم، جو و سیب زمینی، محصول پسته، حنا، وسمه، زیره، مرگبات، خرما، و نباتات صنعتی مانند کتیرا، دانه های روغنی، و ریشه ی شیرین بیان از صادرات کشاورزی استان است. دامپروری نیز به هردو شیوه سنتی و جدید صورت می گیرد.

کرمان از حیث ذخایر معدنی برای آینده صنعتی کشور اهمیتی خاص دارد. از معادن سرشار آهن، زغال سنگ، و مس آن هم امروز بهره برداری می شود. منابع مس سرچشمه در این استان از معادن غنی مس در جهان است. از جمله صنایع عمده منطقه ازکارخانه های سیمان، خانه سازی، تولید قند، نساجی و کُک پزی، که مصرف کارخانه ذوب آهن اصفهان را تأمین می کند، و صنایع مس سرچشمه باید نام بُرد. تأسیس دانشگاه و مجتمع های آموزشی فنی در اواخر سلطنت محمدرضاشاه پهلوی سرآغاز تحرک فوق العاده ای در بخش فرهنگی و صنعتی این استان بوده است. صنایع دستی کرمان نیز در نوع خود ممتاز است. پته دوزی و قالی بافی این استان، با جنس مرغوب و طرح و رنگ آمیزی مخصوص و بی نظیر، شهرت جهانی دارد و از ارقام بزرگ صادرات غیرنفتی کشور به شمار می رود.

جمعیت استان کرمان حدود 2380682 تن است که به زبان فارسی بالهجه کرمانی گفتگو می کنند. بین ایلات و عشایر، زبان ترکیو بلوچی نیز رایج است. مردم این استان بیشتر مسلمان اهل تشیع اند و در بین آنها پیروان دیگر مذاهب، به خصوص زرتشتیان و یهودیان، هم وجود دارند. مرکز صوفیان اهل طریقت شاه نعمت الله ولی، همچنین پیروان شیخ احمد احسائی نیز در شهر کرمان است.

استان کرمان دارای ده شهرستان است: کرمان (مرکز استان)، بافت، بم، جیرفت، گهنوج، رفسنجان، سیرجان، بردسیر، شهر بابک، و زرنده.

کرمان

شهر کرمان، در فاصله 1076 کیلومتری تهران، بین یزد و دشت کویر و بم و بافت و رفسنجان در دشت قرار گرفته است. دنباله کوه های مرکزی و کوه های مشرق فارس تا مرکز و غرب کرمان ادامه یافته است. این کوه ها شهر کرمان را به دو بخش تقسیم می کند. بخشی در کویر لوت واقع شده و آب و هوای بیابانی دارد و بخش دیگر کوهستانی است با آب و هوای معتدل و بیشتر جمعیت شهر را در خود جا داده. به علت وزش بادهای گرم و خشک کویر که ابرها را می پراکند، آسمان کرمان، چون آسمان دیگر نواحی کویری، بیشتر صاف و شفاف است. کمی ریزش باران موجب شده است که مردم کرمان آب مورد نیاز خود را ناچار از منابع زیرزمینی و با کندن قنات (کاریز) فراهم کنند.



حمام ظهیرالدوله (کرمان)

کرمان شهری بزرگ و پُر جمعیت است که انواع فعالیت های کشاورزی، صنعتی، و دانشگاهی در سطحی گسترده در آن جریان دارد. صنایع دستی کرمان به خصوص قالی بافی و پارچه بافی و انواع هنرهای دستی آن دارای شهرت بسیار است. کرمان سابقه تاریخی طولانی دارد. بنای آن را

به اردشیر بابکان نسبت می دهند. در افسانه ها آمده است که پیش از اردشیر بابکان در این محل گشتاسب آتشگاهی بنا کرده بود. اردشیر بابکان قلعه شهر را ساخت و شاپور ذوالاکتاف بناهای دیگر به آن افزود. نام قدیمی این شهر در آثار اسلامی بردسیر آمده و ایرانیان آن را بردشیر یا گواشیر می گفته اند.

حکومت های آل بویه، سلاجقه کرمان و خوارزمشاهیان مرکز حکومت خود را در این شهر قرار دادند. در قرن ششم هجری/دوازدهم میلادی ترکمانان غز در حمله به ایران کرمان را نیز متصرف شدند و بخش بزرگی از آن را ویران کردند. غزها در بردسیر حکومت قراختانیان را تشکیل دادند که بعدها با جانشینان امیر مبارزالدین محمد از آل مظفر پیوند نمودند.

حمله مغول در کرمان تأثیر زیادی نکرد. اما بر اثر حملات تیمور و افغان ها، و در پی آن آقامحمدخان قاجار، کرمان به ویرانه ای تبدیل شد. آقامحمدخان، که در کرمان با مقاومت دلیرانه لطفعلی خان زند و اهالی شهر روبرو شده بود، پس از پیروزی، بیش از بیست هزار تن از مردم کرمان را کور کرد و از سرهای بریده ساکنان آن کله مناره ها برپا کرد. بعد از مرگ آقامحمدخان، و در زمان فتحعلی شاه، شهر جدید کرمان در شمال غربی شهر قدیم بنا شد.

کرمان آثار تاریخی و دیدنی بسیار دارد. از جمله مهمترین آنها مسجد جامع کبیر است که در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی در زمان حکومت امیر مبارزالدین محمد، معاصر حافظ، بنا شده و دیگر مسجد ملک، متعلق به قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی، که در زمان توران شاه سلجوقی ساخته شده است. از میان این مسجد قناتی می گذرد که هنوز پر آب است. از دیگر آثار تاریخی، مجموعه گنج علیخان شامل مدرسه، حمام، کاروانسرا، بازار، آب انبار، و میدان است که در عصر صفوی بنا شده و از نظر معماری و کاشی کاری در نوع خود بی مانند است. گنبد جلیله اثر تاریخی دیگری است که در اصل آتشکده ای مربوط به دوران ساسانی بوده و ساختمان امروزی آن را به دوران سلجوقی نسبت می دهند. قلعه دختر برفراز تپه های بلند شرقی کرمان را نیز عده ای مکان آتشکده و معبد آناهیتا می شمرند. مقبره امام زاده شاه حسین از بناهای دوره صفوی و مقبره شاه نعمت الله ولی، از أقطاب صوفیه قرن هشتم هجری نزدیکی کرمان، در محلی به نام ماهان، نیز از جمله آثار تاریخی کرمان است.

بم

بم از شهرهای استان کرمان است که در فاصله 1283 کیلومتری تهران میان کرمان، زاهدان، ایرانشهر، بافت، و سیرجان واقع شده است و در بلندی 1000 متری سطح دریا قرار دارد. رودخانه موسمی تهرود مدتی در سال از آن می گذرد و در بقیه ی سال خشک می شود. آب و هوای بم در قسمت جلگه ای گرمسیری و در مناطق کوهستانی معتدل و بسیار سالم و خوش است. بم

درگذشته شهري بزرگ بوده و يکي از بخش هاي فارس به شمار مي رفته است. آب وهواي لطيف وسالم، نخلستان هاي زيبا و باغ هاي پرتقال و نارنج پُربار، و پارچه هاي مرغوب و گران بهاي بَم سبب نام آوري بسيار اين شهر درتاريخ شده است .

بَم درمسيرجاده هاي ارتباطي افغانستان، سيستان و بلوچستان با جنوب غربي ايران قرار دارد و به همين جهت از دوره ساسانيان اهميت نظامي و بازرگاني بسيار داشته است. اواخردوران صفوي، بَم به تصرف محمود افغان درآمد. اما چندي بعد نادر شاه افشار اشرف افغان را شکست داد و ازآن جا بيرون راند.



ارگ بَم

از مهمترين آثار تاريخي بَم ارگ اين شهر است که تا زمان زنديه آباد و مورد استفاده حکومت بوده است. آقا محمدخان قاجار دستور ويراني آن را داد. خرابه هاي اين ارگ نشان از وسعت و عظمت ساختمان آن دارد که در عرصه اي به مساحت شش كيلومتر مربع ساخته شده و دوهزار سال سابقه تاريخي دارد. ارگ بَم که به عنوان يکي از ميراث هاي فرهنگي جهاني سازمان ملل متحد به ثبت رسيده و بيشتر قسمت هاي آن تعمير و بازسازي شده بود، در زلزله ي بسيارشديد سال 1382خ/ 2002م. آسيب فراوان ديد و ويران شد. بنا برافسانه ها بَم جايي است که داستان کرم هفتواد که در شاهنامه هم آمده درآن روي داده است. حدس زده اند که اين افسانه از رواج پرورش کرم ابريشم بايد پديدآمده باشد ودال بر آن است که تهيه پارچه هاي خوب، که از قديم به بَم نسبت داده شده، پيشينه اي ديرين در اين سرزمين داشته است.

سیرجان

سیرجان از شهرهای استان کرمان است که بین رَفَسَنجان، بافت، و نیریز واقع شده و از جنوب با نمک زارهای استان ساحلی همسایه است. در شمال و شرق سیرجان کوه های پنج تن و لاله زار قرار دارد. آب و هوای آن در تابستان گرم و خشک و در زمستان معتدل است. این شهر تا تهران 1099 کیلومتر فاصله دارد.

سیرجان از زمان ساسانیان تا حدود قرن چهارم هجری/دهم میلادی، که کرمان به تصرف آل بویه درآمد، مرکز کرمان بود. پس از آن بردسیر، محلی که امروز شهرکرمان در آن قرار دارد، مرکز ایالت کرمان شد. نوشته اند که در زمان آل بویه سیرجان از بهترین و آبادترین شهرها و از شیراز بزرگتر بوده، 45 مسجد کوچک و بزرگ داشته و محصولات آن، به ویژه پارچه های گران بها، در شهرهای دیگر داد و ستد می شده است. عَصِدالدوله دیلمی نزدیک یکی از دروازه های سیرجان قصری بزرگ و باشکوه ساخته و برای مسجد جامع آن شهر مناره ای بنا کرده بود. آب شهر در زمان وی از دو قنات فراهم می شد که در قرن سوم هجری/ نهم میلادی یکی از امیر زادگان صَفَّاری حَفَر کرده بود.

پس از حمله مغول سیرجان و مرکز آن سعید آباد به کلّی ویران شد. حمله تیمور هم باردیگر همه ی ایالت کرمان را ویران کرد، چنان که دیگر هرگز به آبادانی گذشته نرسید. در جنگ های سپاهیان تیمور قلعه بزرگ و بسیار استوار سیرجان ویران شد. قرن ها بعد محلّ سیرجان را از روی خرابه های قلعه سنگ، سر راه بافت، شناسایی کردند. سیرجان کنونی در محل سعیدآباد نزدیک سیرجان پیشین بنا شده است. اهمیت این شهر بیشتر به واسطه موقع جغرافیایی و قرار گرفتن آن بر سر راه هایی است که از چهارسوی آن می گذرد. بر اثر فعال شدن صنعت و کشف و استخراج معادن در نواحی مختلف کرمان، سیرجان نیز با کارخانجات تهیه ی وسائل الکتریکی و الکترونیکی و دیگر صنایع وابسته چهره ی تازه ای به خود گرفته است.

21. استان کرمانشاهان

استان کرمانشاهان که پس از انقلاب اسلامی بین سال های 1358-1369 خ/1979-1990 م. باختران خوانده می شد، در مغرب ایران، با وسعتی حدود 24641 کیلومترمربع، در منطقه کوهستان زاگرس قرار دارد و با استان های کردستان، لرستان، ایلام و همدان و ازسوی مغرب با کشور عراق همسایه است. کوه های دالاهو، پوشیده از جنگل های انبوه و مراتع سرسبز و غنی، از ارتفاعات این ناحیه است. کوه های پَراد نیز در امتداد الوند از شمال غربی به سوی طاق بستان امتداد دارد و کتیبه معروف بیستون از زمان هَخامنشیان همراه با حجّاری های قابل توجّه دوران بعد بر سینه این کوه کنده شده است. علاوه براین، کوه های متعدّد دیگر تمام نواحی استان کرمانشاهان را پوشانده و قُلّه های برف گیر دائمی و مناطق عظیم جنگلی زمین های بسیار آماده برای کشاورزی و دامداری در دامنه کوه ها و جلگه های وسیع بین آنها فراهم آورده است. دشت بین کوه های

الوند درخاور، با پهنای حدود 55 کیلومتر، از نواحی حاصلخیز این منطقه به شمار می رود و دشت بین صحنه و کرمانشاه نیز با آب های سطحی فراوان از نظر کشاورزی دارای اهمیت بسیار است.

آب وهوای منطقه کرمانشاهان معتدل و کوهستانی است. اما قصر شیرین، سرپل زهاب، سومار و نفت شهر آب و هوای گرم و مطبوع دارد. وزش بادهای مرطوب مدیترانه ای و چشمه سارهای پُر آب و متعدد منطقه و جریان رودهای بزرگ و دایمی از خصوصیات طبیعی این استان است. از جمله چشمه های جوشان و زیبای این منطقه از سراب قنبر، سراب طاق بستان، سراب خضر زنده و سراب نیلوفر، که سطح آب آن را گل های نیلوفر پوشانده، می توان نام برد. تمام این منطقه از جنگل ها و مراتع غنی پوشیده شده و گیاهان دارویی و خوراکی و معطر از جمله مواهب طبیعی آن به شمار می رود. استان کرمانشاهان در کار کشاورزی و دامداری سابقه ی طولانی دارد. گندم، جو، دانه های روغنی، و نباتات علوفه ای، و چغندر به مقدار زیاد در این استان کشت می شود. دامپروری ایلات آن نیز زیانزد است. روغن زرد کرمانشاهی که از کره گرفته می شود، از دیرباز در همه جای ایران مشهور بوده است. مرغ داری، زنبورداری، و پرورش و پرورش و صید ماهی نیز در این استان به فراوانی انجام می گیرد.

در بخش صنایع، کارخانه سیمان غرب، کارخانه های قند بیستون و اسلام آباد (شاه آباد غرب)، کارخانه بافندگی کشمیر در حوالی شهر کرمانشاه و پالایشگاه نفت کنار رودخانه قره سو از کانون های صنعتی بزرگ کرمانشاهان است. در صنایع دستی، علاوه بر قالی و گلیم بافی عشایری، به مصنوعات فلزی و گیوه های معروف این استان می توان اشاره کرد. درگزند، که یکی از شهرهای باستانی کرمانشاهان است و نام آن دراوستا آمده، اسلحه شکاری، قفل، چاقو و دیگر وسایل فلزی ساخته می شود.

استان کرمانشاهان در حدود 1921284 تن جمعیت دارد که به زبان های فارسی، ترکی و گویش های مختلف کُردی سخن می گویند و در اعتقادات مذهبی خود پیرو تشیع و تسنن و صوفیان اهل حق اند. این استان یازده شهرستان دارد از جمله: کرمانشاهان (مرکز استان)، قصر شیرین، اسلام آباد غرب، پاور (اورامانات)، کنگاور، سنقر گلیائی، گیلان غرب، و سرپل زهاب.

کرمانشاه

کرمانشاه شهری است بزرگ و آباد در 588 کیلومتری غرب تهران که از شمال به سنندج، از مشرق به همدان، از جنوب به لرستان، و از مغرب به اسلام آباد غرب مرتبط است. این شهر با آب و هوای معتدل و رودخانه های بزرگ پُر آب در جلگه ای بلند در دامنه کوه های پَراد و بیستون قرار دارد.

این منطقه از قدیمی ترین نواحی مسکونی ایران و سرزمین نخستین تمدن های پیش رفته بوده است. نخستین بار اقوام کاسی در هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد در این منطقه ساکن شدند و آن گاه به تدریج به تصرف بین النهرین، سرزمین های بین دو رودخانه دجله و فرات، پرداختند. پیش

از آن که در زمان بهرام چهارم این شهر کرمانشاه خوانده شود آن را سرزمین ماد یا مای و یا، چنان که تاریخ نویسان دوره اسلامی نوشته اند، ماه می نامیدند.

کرمانشاه از نخستین شهرهایی بود که به تصرف اعراب مسلمان درآمد. در دوره عباسیان، هارون الرشید مدتی در آن جا زیست. بیشتر جهانگردانی که سرزمین های اسلامی را درنور دیده اند این شهر را به سرسبزی و پُرآبی و حاصلخیزی و رفاه مردمانش ستوده اند. در زمان سلجوقیان در قرن چهارم هجری/دهم میلادی نواحی غرب ایران، از جمله کرمانشاه، مرکز درگیری های بسیار بود. این شهر درحمله مغول ویران شد و تا دوران صفویه رونق و آبادانی نداشت. در این دوران از نو بناشد و چون پیوسته سپاه عثمانی به آن می تاخت بارها دست به دست گردید تا آن که نادرشاه افشار توانست دست عثمانی ها را از این منطقه کوتاه کند. در دوره قاجار کرمانشاه به صورت پایگاه بزرگ نظامی دربرابر حکومت عثمانی درآمد و با ضمیمه شدن خوزستان بدان اعتبارش فزونی گرفت و اِحداث بناهای بزرگ دیوانی موجب آبادانی و وسعت آن گردید.

کرمانشاه درمسیر جاده طبیعی به عراق قرار گرفته و از این لحاظ در طول تاریخ اهمیت نظامی و بازرگانی داشته است. درجنگ جهانی دوم این شهر به تصرف قوای متفقین درآمد و درجنگ ایران و عراق نیز مورد تهدید مستقیم بود و ویرانی و تلفات بسیار دید و دوشهر قصر شیرین و سرپل زهاب کاملاً ویران گردید. با این همه، کرمانشاه دوباره جان گرفت و اکنون شهری است آباد، زیبا، سرسبز، و پُرجمعیت.

از آثار تاریخی کرمانشاه، علاوه برطاق خسرو و طاق بُستان و تخت شیرین و نقش ها و کتیبه های تاریخی بسیار مهم بیستون، باید از قصر زیبای عَصَدالدوله دیلمی نام برد که در کنار جاده ساخته شده و هنوز پای برجاست.

کنگاور

کنگاور شهرکوچکی سرراه جاده ی تهران به کرمانشاه در دره ی اسدآباد است. اهمیت این شهر کوچک به واسطه ی آثار بازمانده از بنای باشکوه ستایشگاه آناهیتاست که درمعتقدات ایرانیان باستان فرشته ی آب انگاشته می شده. این معبد درزمان اردشیر دوم هخامنشی 404-359 پ م. با همان مشخصات معماری قصرها و ستایشگاه های دوران هخامنشی ساخته شده است. وسعت ساختمان را بیشتر از یک کیلومتر مربع تخمین زده اند. پیوستگی قطعه های سنگ دربنای ساختمان و ستون های عظیم آن تنها با برش هائی بین تکه های مختلف ، بی هیچ میخ و بستنی صورت گرفته است. با آن که بنا بر شواهد تاریخی اسکندر مقدونی آن جا را نیزهمچون تخت جمشید ویران کرد و گنجینه های هخامنشی و قطعه های طلا و نقره ی روکش ساختمان و کف آن را ربود و این تاراج بارها به وسیله ی فرمان روایان بعد از او تکرارشد، درکاوش های باستانی ذخایر بسیاری از دوره ی ساسانی در آن به دست آمده است.

در طاق بستان واقع در ادامه ی مسیر راه تهران به کرمانشاه، طاق خسرو پرویز باسنگ نوشته ای از حوادث تاریخی کنده شده است. در این صحنه خسرو تاج پادشاهی را درحضور و با حمایت اردوی سور آناهیتا فرشته ی آب، از موبدان موید دریافت می دارد. زیرا بنا بر باورایرانیان بستان وی تاج بخش نیز بوده است.

22. کُهِگیلویه و بُویر احمد

استان کُهِگیلویه و بُویر احمد، با وسعتی حدود 15563 کیلومترمربع، درجنوب ایران میان استان های چارمحال و بختیاری، اصفهان، فارس، بوشهر، و خوزستان واقع شده است. سراسر این استان را کوه های زاگرس و رشته کوه های موازی آن فرا گرفته است. این ناحیه کوهستانی به دو قسمت پشت کوه و زیرکوه تقسیم می شود. قسمت های شمالی و شرقی آن که دارای وسعت زیادتری است پشت کوه نامیده می شود و قسمت های جنوبی و غربی، که دنباله سرزمین های فارس است، زیرکوه نام دارد. قله دنا با 5200 متر ارتفاع در این استان قرار گرفته و به علت وجود یخچال های طبیعی سرچشمه دو رود مهم گر و آبگرم است. آب و هوا در این استان یکسان نیست. منطقه جنوب و جنوب غرب بر اثر بادهای گرم خوزستان، نیمه خشک است و گاه در تابستان بادگرم به محصولات کشاورزی آسیب فراوان می رساند. قسمت شمال و شرق استان سرد و مرطوب و دارای جنگل های انبوه گرمسیری و سردسیری است. در این استان چراگاه های وسیع، زیستگاه جانوران گوناگون شده و پرندگان بومی و مهاجر، جانوران مناطق کوهستانی، و ماهی های آب گرم و سرد در این استان فراوان وجود دارد. به سبب موقع طبیعی استان کُهِگیلویه و بُویر احمد دامپروری نیز در آن رواج بسیار دارد. دام های این منطقه از بهترین انواع آن در ایران است. پرورش زنبور عسل، مرغ داری، کشت گندم، جو، برنج و باغ داری از دیگر فعالیت های اقتصادی این استان است.

استان کُهِگیلویه و بُویر احمد یکی از مراکز مهم استخراج و بهره برداری نفت است. تخمین می زنند که این منطقه یکی از عظیم ترین منابع نفتی دنیا را در دل خود دارد. نفت خام دوگنبدان، مرکز شهرستان گچساران، به وسیله لوله از طریق جزیره خارک به نفتکش های عظیم بارگیری می شد. دوگنبدان از این لحاظ کانون مهم اقتصادی، صنعتی، و آموزشی است. اما، جز کارخانه قند یاسوج، که در سال 1346 ش (1967م) تأسیس گردیده، و واحد صنعتی وابسته به کشاورزی است، صنعت مهم دیگری در این استان وجود ندارد و تنها تأسیسات نفتی است که به این استان چهره های صنعتی داده.

این استان در حدود 674113 تن جمعیت دارد که بیشتر آن را عشایر اسکان یافته و کوچ نشین تشکیل می دهند. ایلات بزرگ منطقه عبارتند از ایل های کُهِگیلویه، بویر احمد، باشت و بابویی، طیبی، دشمن زیاری و چرام. مردم منطقه باگویش لُری بسیار نزدیک به زبان فارسی سخن می گویند. گویش های ترکی قشقایی و اردکانی نیز بین گروه های قومی رایج است. بیشتر مردم، مسلمان شیعه هستند و از راه دام پروری و تولید محصولات کشاورزی و دامی گذران می کنند.

استان کهگیلویه و بویر احمد از سه منطقه ی عشایری بُویراحمد، کُهِگیلویه، و گچساران تشکیل شده. شهر یاسوج مرکز بویر احمد، مرکز استان نیز هست. مرکز کهگیلویه دهدشت و مرکز گچساران دوگنبدان، ازمهم ترین مراکز استخراج و بهره برداری نفت و دارای اهمیت اقتصادی، صنعتی، و آموزشی است.

یاسوج

یاسوج در شرق کهگیلویه منطقه ای سردسیر و پر پرف و باران است. در دره های اطراف آن دره‌های ی سال پرف دیده می شود. شهر در جنگلی کسترده کنار رودخانه یشار در دامنه ی قله ی دنا ساخته شده و مرکز داد و ستد عشایر و اردوی پادگان نظامی شیراز است. منظره تماشایی آبشار و شکوه قله دنا از عوامل جلب جهانگردان به این منطقه به شمار می رود. در گذشته شهر قدیمی تل خسرو در شش کیلومتری یاسوج مرکز رؤسای قبایل بود .

بعد از سال های 1310-1320 خ/ 1930-1940م. ساختمان های تازه ای در یاسوج ساخته شد و جمعیت بیشتری را در خود جاداد. تپه ی خسرو، کوشک ملکانبه، نقاره خانه، آبشار بهرام بیگی و کوه دنا از دیدنی های این شهر است.

دهدشت

مرکز کهگیلویه، دهدشت، شهری با سابقه تاریخی است که اکنون بعضی امور اداری و خدماتی منطقه در آن انجام می شود. این شهر در فاصله ی 980 کیلومتری جنوب غرب تهران بین بروجین، ایذه، یاسوج، بهبهان، و رامهرمز قرار گرفته است. از آن جا که این محل بر سر راه شیراز و اصفهان و شوشتر قرار داشت و به بنادر خلیج فارس نزدیک بود، رونق و اهمیت بازرگانی زیادی داشت و کاروان های کالای هند از آن می گذشت. در زمان شاه عباس اول، با ساخته شدن راه اصفهان، دهدشت به صورت یکی از مراکز مهم تجارت درآمد. اما بعد از کریم خان زند، به سبب آشفتگی هایی که به غارت ساکنان آن انجامید، مردم همگی از آن جا گریختند. اکنون دهدشت، که محل قشلاق ایلات بُویر احمد و قشقایی است، به سبب نزدیکی به حوضه های نفت دوباره اهمیت خود را باز یافته و شهری رو به آبادانی است که به تدریج جمعیت آن فزونی می گیرد.

23. استان گلستان

استان گلستان با مساحت 20896 کیلومترمربع در سال 1376/ه 1997م. از استان مازندران جدا گردید. این استان بین دریای خزر و استان های مازندران، سمنان و خراسان شمالی واقع شده است. آب و هوایی گرم و مرطوب دارد. منطقه ی شرقی آن، پارک ملی گلستان، جنگلی طبیعی به وسعت 900 کیلومتر مربع است که زیر نظر سازمان حفاظت محیط زیست نگه داری می شود و از زیباترین و غنی ترین مناطق جنگلی ایران است.

استان گلستان مرکز مهم کشت پنبه، برنج، گندم و انواع دانه های روغنی است. کارخانه های روغن کشتی، پنبه پاک کنی، درودگری و برش قطعات چوبی، پارچه بافی و انواع صنایع کوچک خانگی در آن مشغول به کار است. معادن زغال سنگ و مصالح ساختمانی، از دیگر فعالیت های صنعتی استان است. در زمینه ی صنایع دستی بافت قالی و قالیچه به خصوص بین مردم ترکمن صحرا رواج بسیار دارد. مرکز استان گلستان، گرگان و دیگر شهرهای مهم آن عبارت است از: گنبد قابوس، کردکوی، مینو دشت و ترکمن صحرا.

گرگان

شهر گرگان در دامنه شمالی کوه های البرز، میان گنبد قابوس، بهشهر، دریای خزر، و مرز جمهوری ترکمنستان واقع شده و تا تهران 420 کیلومتر فاصله دارد. این شهر با آب و هوای معتدل و مرطوب، رودخانه های بسیار و محصولات گرمسیری فراوان دارد و در آن از دیر باز نخل، مرکبات و انگور در کنار یکدیگر به بار نشست و غله، پنبه و ابریشم از آن جا به دیگر نواحی صادر شده است. سد وشمگیر بر روی رودخانه گرگان امکان آب رسانی کشاورزی را به بخش مهمی از ناحیه فراهم می کند.

گرگان در منطقه ای تاریخی قرار دارد. در اوستا از آن یاد شده و نویسندگان تاریخ باستان ایران در دوره های شاهنشاهی از آن به نام هیرکانیا یاد کرده اند که بعدها استراباد خوانده شده است. گرگان بر سر شاه راه بین المللی ابریشم قرار داشته و به واسطه بندر آیسکون در دریای خزر موقع بازرگانی و نظامی آن بسیار مهم بوده است. بندر ترکمن (بندر شاه)، که راه آهن سراسری ایران از آن جا آغاز می شود، در نزدیکی گرگان در گوشه شرقی و جنوبی دریای خزر قرار دارد. در مشرق دریاچه خزر، به سوی شمال، بیابان خوارزم که امروز در خاک جمهوری ترکمنستان است، قرار دارد که در گذشته گذرناپذیر بوده. از همین رو، گرگان و نواحی اطراف آن در واقع مرز طبیعی سرزمین های ایرانی و اسلامی و متصرفات ایلات ترک از جمله غزها به شمار می رفته است. در شهرهای این ناحیه همواره دژهای نظامی و پادگان های بزرگ برپا می کرده اند تا منطقه را از تاخت و تاز اقوام ترک در امان دارند. بنای بیشتر این شهرها را به شاهنشاهان ساسانی نسبت می دهند.

در قرن چهارم هجری/دهم میلادی گرگان مرکز آل زیار بود و قابوس بن وشمگیر در این شهر آبادانی بسیار کرد. اما اندکی بعد گرگان مرکز درگیری های آل زیار و آل بویه شد و آسیب بسیار دید. در حمله مغول جزیره آیسکون، که در نزدیکی گرگان در دریای خزر، قرار داشت، آخرین پناهگاه سلطان محمد خوارزمشاه شد. وی پس از گریز از برابر سپاهیان مغول سرانجام به سال 617 ه (1220م) در این جزیره به خواری مُرد. جزیره آیسکون بعدها به زیر آب رفت.

گرگان مانند سایر شهرهای جنوبی دریای خزر و بسیاری شهرهای دیگر ایران در حمله مغول و سپس در هجوم تیمور ویران شد. اما در دوره صفویه رونق و اعتباری یافت و آباد گردید. قاجاریه نیز به دلیل مرکزیت آن برای ایل قاجار گرگان را مورد توجه قرار دادند.

امروز گُرگان، که بخش بزرگی از جمعیت آن را اقوام ترکمن تشکیل می دهند، شهری است آباد و ثروتمند با کشتزارهای عظیم پنبه و برنج. انواع دیگر محصولات کشاورزی نیز در آن به فراوانی به دست می آید. این منطقه نخستین قسمتی است که در زمان سلطنت پهلوی کشاورزی آن مکانیزه شد. افزون بر کشاورزی و تربیت اسب، ترکمن های این استان قالیچه های ظریفی با نقش های خاص ترکمن می بافند که بسیار مرغوب و معروف است.

آثار تاریخی شهر باستانی گُرگان، بارها بر اثر زلزله یا هجوم اقوام وحشی از بین رفته است. با این همه، در این منطقه آثار باستانی مربوط به شش هزار سال پیش از میلاد به دست آمده. از آثار اوایل قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی برج آجری رادکان برجی مانده که مقبره یکی از اسپهبدان تبرستان است. از مسجد جامع گُرگان که متعلق به دوره سلجوقی است امروزه تنها مناره ای آجری باقی است که کتیبه ای به خط کوفی دارد. بر سر راه گُرگان به بندر ترکمن نیز بنای امام زاده روشن آباد از بناهای قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی قرار دارد.

گنبد قابوس [گنبد کاوس]

این شهر در 516 کیلومتری شرق تهران، بین بجنورد و شاهرود و گُرگان و مرز ایران و جمهوری ترکمنستان در دشت گُرگان واقع شده است. رودهای آترک و گُرگان از آن می گذرد. آب و هوای آن در تابستان گرم و مرطوب و در زمستان معتدل است. این شهر نام خود را از بنای عظیم آجری دارد که آرامگاه شمس المَعَالی قابوس بن وُشمگیر از پادشاهان دانشمند و هنر پرور آل زیار است. این بنای بلند هشت گوش از با شکوه ترین آثار معماری ایرانی به شمار می رود که در قرن چهارم هجری/دهم میلادی ساخته شده است. در محل اتصال برج به گنبد مخروطی دو ردیف کتیبه به خط کوفی کار گذاشته شده است.



گنبد قابوس

گنبد قابوس نزدیک خرابه های باستانی گرگان و استراباد واقع شده است. این خرابه ها به صورت چند تپه در اطراف شهر دیده می شود. درکاوش های باستان شناسی از این تپه ها، آثاری مربوط به عهدحجر و عهد مفرغ یافت شده که به بیش از پنج هزار سال پیش ازمیلاد مربوط می شود. آثاری از دوره شاهنشاهی ساسانیان نیز در این تپه ها دیده شده که نشان از اهمیت تاریخی این منطقه دارد.

24. استان گیلان

استان گیلان، به وسعت 13952 کیلومترمربع، در جنوب دریای خزر میان استان های آذربایجان شرقی، مازندران، و زنجان قرار گرفته و دارای 2389195 نفر جمعیت است. این استان با حصار بلند البرز از بقیه سرزمین ایران جدا شده و به واسطه ی تماس مستقیم با روسیه و از راه آن با اروپا، یکی از دو راه بزرگی است که دنیای غرب را به آسیا و ایران می پیوندد. رشته کوه های غربی مانند سدّی میان آذربایجان و دریای خزر، مانع عبور بخارآب و در نتیجه باعث بارندگی بسیار در منطقه و ایجاد آب و هوای معتدل و مرطوب در زمستان و تابستان می گردد.

رودخانه های گیلان فراوان، پُر آب و دائمی است. مهمترین آنها سفیدرود است که از کوه چهل چشمه در گردستان سرچشمه می گیرد و پس از عبور از کوه های آلموت و طالقان به دریای خزر می ریزد. بر روی این رودخانه سدّی بسته شده که علاوه بر تولید برق زمین های جلگه فومّات را آبیاری می کند. در قسمت جنوبی بندر آنزلی مردابی به وسعت نود کیلومترمربع وجود دارد که برای تخم ریزی و پرورش ماهی و زیست میلیون ها پرنده بومی و مهاجر بسیار مناسب است. از برکت این آب و خاک حاصلخیز، جلگه گیلان پوشیده از جنگل های انبوه با درختان تنومند و مراتع سرسبز مناسب برای پرورش دام است.

گیلان با امکانات کشاورزی خوب همه ساله محصولات فراوان و گوناگون روانه بازارهای کشوری می کند. کشت برنج، گندم، چای، توتون، مرکبات و زیتون در اغلب نواحی استان انجام می شود. دامداری و دامپروری به روش های نوین، صید ماهی و تهیه خاویار و پرورش کرم ابریشم، که در سال های اخیر دوباره رونق یافته، از دیگر منابع مهم اقتصادی استان به شمار می رود.



ماسوله

توليدات صنايع گيلان از نوع ريسندگي و بافندگي و صنايع غذايي تنها بخشي از نياز داخلي کشور را برآورده مي کند. کارخانه چوب آسالم در شهرستان تاليش علاوه بر تراورس و آوار که مصرف صنعتي دارد، توليدات خود را به صورت لوازم خانگي، تخت خواب، و ميز و صندلي به ديگر نقاط کشور مي فرستد.

استان گيلان با بيش از دوميليون و سيصد هزار تن ساکن، پس از استان تهران متراکم ترين جمعيت را داراست، زيرا سرزميني ست مهاجرپذير که از قرون گذشته تا امروز اقوام و ايلات و عشاير گوناگون در آن سکني گزيده اند. زبان محلي مردم گيلکي و تاليشي است که اولي ازگويش هاي ايراني قديم و ديگري شبیه زباني است که تا حدود قرن دهم هجري/شانزدهم ميلادي در آذربايجان متداول بوده است. اکثر مردم گيلان مسلمان شيعه هستند، اما در برخي شهرها، از جمله در بندر آنزلي، اقليت مسيحيان ارمني سکونت دارند که به زبان قومي خود سخن مي گویند.

استان گيلان داراي دوازده شهرستان است از جمله: رشت (مرکز استان)، آستارا، آستانه اشرفيه، آنزلي، رودبار، رودسر، صومعه سرا، ماسوله، تاليش، فومن، لاهیجان و لنگرود.

رشت

اين شهر در جلگه وسيعي که تا درياي خزر بيش از سي كيلومتر فاصله ندارد، در شمال رشته جبال البرز، قرار گرفته است. آب و هواي رشت مرطوب و متغير است و بادهاي درياي خزر که از سمت شمال شرقي به جنوب غربي مي وزد موجب بارش فراوان در شهري شود. رودخانه هاي بزرگي چون سفيد رود و شاهرود پس از عبور از رشت به درياي خزر مي ريزد.

رشت شهري نسبتاً نوين است. پيش از قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي هيچ يک از جغرافيانويسان به آن اشاره اي نکرده اند. اما در شروع اقتدار صفويه، در قرن شانزدهم ميلادي،

رشت یکی از دو مرکز گیلان بوده است. اهمیت و آبادانی این شهر را مدیون شاه عباس بزرگ می دانند که برای پرورش کرم ابریشم در این منطقه بسیار بدان توجه می کرد.

از قرن یازدهم هجری/هفدهم میلادی، نواحی مختلف گیلان از جمله رشت از طرف قوای روسیه تزاری پیوسته در معرض تهدید بود. بهانه های مختلف، از جمله محاصره رشت از سوی افغان ها، سبب می شد که امپراتوران روسیه سپاهیان خود را به این منطقه بفرستند. حتی وقتی که کاترین، ملکه روسیه، براساس موافقت نامه ای دستور تخلیه رشت را داد، باز سپاهیان روس به این ناحیه تاختند و مردم گیلان در برابرشان دلیرانه ایستادند. طاعونی مرگبار به سال 1247ق (1831م) و یک آتش سوزی هولناک در 1277ش (1899م) نیز به جمعیت و آبادانی شهر رشت خسارات بسیار وارد کرد.

رشت در انقلاب مشروطیت نقشی مؤثر داشت. در پایان جنگ جهانی اول، نیروهای روسیه شوروی به بهانه تعقیب ناوگان روس های سفید بندر انزلی را اشغال کردند. انگلیس ها نیز به حمایت از روس های سفید و به نام مقابله باقوای متحدین از جانب غرب و گوردستان به درون خاک ایران نفوذ کردند. این وقایع با جنبش میرزا کوچک خان جنگلی در رشت هم زمان بود.

شهرهای استان گیلان، از جمله رشت، از روزگار گذشته مرکز تجارت ابریشم بوده است. خریداران ابریشم بیش از دیگران به این ناحیه رفت و آمد می کردند. امروز رشت شهری بزرگ و پرجمعیت است که جاذبه های کشاورزی و بازرگانی بسیار دارد اما از آن جا که شهری نوپیاذ است دارای بناهای تاریخی مهمی نیست. تنها بقعه شیخ زاهد گیلانی در لاهیجان و پل قدیمی در لنگرود قابل توجه اند. روستای ماسوله درحومه ی فومن نیز با منظره بدیع و معماری دلپذیرش ازجایهای دیدنی این ناحیه است.

بندر آنزلی (بندر پهلوی)

این بندر در ساحل دریای خزر و 35 کیلومتری شمال غرب رشت قرار دارد و فاصله آن تا تهران 388 کیلومتر است. بخش های مختلف این شهرستان، که ازسه سو با دریای خزر و مرداب آنزلی احاطه شده و به صورت شبه جزیره هایی درآمده، به وسیله دو پل به هم پیوسته است. مرداب آنزلی از مغرب به مشرق 30 کیلومتر درازا دارد و پهنای متوسط آن 10 کیلومتر است. در دو جانب دهانه ی این مرداب که به شکل خلیجی از دریای خزر درخشکی پیش رفته، دومیچ شکن ساخته شده است. موج شکن شرقی 599 متر و غربی 880 متر طول دارد. آب وهوای بندر آنزلی معتدل و مرطوب و مقدار باران سالانه آن بیش از دیگر نواحی شمال و بین 1900 تا 2200 میلی متر است. چاکرود، ماسال و خمأمرو در این شهر را آبیاری می کنند. نژاد بیشتر ساکنان امروزی این ناحیه به اقوام کاسپی یا کاسی می رسد. در گویش کنونی مردم گیلان کاس به معنی زاغ و چشم آبی است. بسیاری از مردم این شهرستان ارمنی و پیرو دین مسیح اند.

آنزلی با داشتن موج شکن ها و سایر تأسیسات بندري از مناسب ترین لنگرگاه هاي ایران در دریای خَزَر است. رفت و آمد کشتي هاي بازرگاني و مسافري از حاجي ترخان و باکو (بادکوبه) و سایر بندرهای ساحل غربی دریای خَزَر بندر آنزلی را از اهمیت نظامی و بازرگانی ویژه ای برخوردار می کند. در دوره قاجار مسافرت به اروپا از راه آنزلی انجام می شد. در گذشته، به خصوص هم زمان با سلطنت قاجاریه، در جنگ های ایران و روس و پس از آن در نخستین جنگ جهانی، این بندر بارها آماج حمله قوای نظامی بیگانه شد. در دهه های اخیر رفت و آمد مسافران و کالاهای تجارتي از راه آنزلی توسعه فراوان یافته است. این شهرستان، که اقتصادش به درآمدهای توریسم، ترانزیت و کشاورزی وابسته است، با موقع ممتاز طبیعی، مناطق حفاظت شده ی مردابی و بناهایی که در زمان حکومت خسروخان گرجی (1230ق/1815م) و عصر پهلوی در آن جا ساخته شده، در جلب جهانگردان بسیار موفق بوده است.

رودبار

رودبارگیلان که، برای بازشناخته شدن از رود بارقزوين، "رودبار زیتون" نام گرفته است، در شکاف کوه های البرز، کمی بالاتر از سدّ منجیل، بر سر راه سفیدرود در 268 کیلومتری تهران قرار دارد. در این شهر باغ های وسیع زیتون و کارخانه های کوچک روغن کشی وجود دارد. با کاوش های باستان شناسی در سال 1340 ش (1961م) آثار باستانی مهمی، از جمله آرامگاه های زیرزمینی و اشیاء زرّین و سیمین و ظرف های سفالین و لوازم زینتی مربوط به هزاره اوّل پیش از میلاد، در این ناحیه به دست آمد. این کاوش ها، اگرچه به طور محدود انجام گرفت، اما نشان داد که در گیلان و نواحی شرقی آن مانند آملش و یماجان گنجینه هایی از تمدّن باستانی ایران در زیر خاک نهفته است.

25. استان لرستان

این استان، با مساحت 28/392 کیلومترمربع، بین استان های مرکزی، همدان، خوزستان، اصفهان، کرمانشاهان و ایلام در منطقه کوه های زاگرس واقع شده و سرزمینی است کوهستانی. هوای آن در زمستان بسیار سرد و در تابستان معتدل و مرطوب است. لرستان یکی از غنی ترین شبکه ی آب های روان ایران را دارد. آب های زیر زمینی و چشمه های آب شیرین و آب معدنی و گوگرددار و آبشارها و دریاچه های بسیار، در جای جای آن به چشم می خورد. آبشار نوژیان، حوالی خرم آباد، و دریاچه گلگهر، در دامنه اُشتران کوه از جمله دیدنی های زیبای منطقه و مناسب برای تفریح و ورزش است.

در این سرزمین کوهستانی و جنگلی، انواع گیاهان خوراکی و دارویی کشت و یافت می شود. در گذشته منطقه ی کوه دشت به انبار غلّه معروف بود، و این حکایت از کشاورزی وسیع این ناحیه داشته است. اکنون نیز کشاورزی در لرستان اهمیت نسبی خود را حفظ کرده است. با این همه، گلّه داری و دام پروری، که بیشتر به وسیله عشایر ساکن و کوچ نشین لر انجام می گیرد، اهمیت اقتصادی بیشتریافته و همراه با پرورش ماکیان و زنبور عسل منبع درآمد مهم منطقه است.

از نظر صنعتی، علاوه بر کارخانه های کوچک که بخشی از مواد مصرف داخلی را تولید می کنند، مجتمع کارخانه های سیمان و فاسیت دورود یکی از واحدهای بزرگ تولید سیمان کشور است. این مجتمع شامل سه کارخانه ی سیمان است که ساختمان آن از 1338 شمسی (1959م) آغاز گردید و در سال 1359 (1980م) آماده بهره برداری شد. در کارخانه فاسیت، که به سال 1350 (1971م) برپا شد، لوله و ورق موج دار، لاستیک، ریخته گری و سایر نیازهای کارخانه های سیمان تولید می گردد.

جمعیت لرستان حدود 1739644 تن است که مسلمان شیعه اند و به فارسی و گویش های لری و لکی سخن می گویند. اقلیتی از ارامنه و یهودیان نیز در آبادی ها و محلات مخصوص سکونت دارند. با مهاجرت گروه هایی از مردم آذربایجان به این منطقه زبان ترکی نیز به آن جا راه یافته است.

استان لرستان شامل آن بخش از زمین های شمالی کبیرکوه، معروف به پیشکوه است که از قرن چهارم هجری تاکنون لرکوچک خوانده می شود. از سال 570-1006ه ق/1190-1627م. سلسله ای از حکمرانان محلی معروف به اتابکان لرکوچک یا اتابکان فضلوی در این ناحیه حکومت محلی داشته اند.

استان لرستان دارای ۸ شهرستان است از جمله: خرم آباد (مرکز استان)، آلیگودرز، درود، بروجرد، پل دختر، ازنا، دلفان و کازرون.

خرم آباد

این شهر در 494 کیلومتری تهران، بین کرمانشاه، بروجرد، دزفول، و اسلام آباد غرب قرار گرفته است. خرم آباد شهری کوهستانی با آب و هوای معتدل است که بخش جنوبی آن آب و هوای گرم جلگه خوزستان را به خود گرفته و رودخانه سیمره از غرب آن می گذرد.

بنای شهر کنونی خرم آباد را به حدود سال 600ه ق (1303م)، نسبت می دهند که چه بسا بعد از خراب شدن شهر قدیمی خایدالو در نزدیکی آن ساخته شده است. این قسمت از شهر در قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی به وسیله پل بزرگی بر روی رودخانه خرم آباد به قسمت دیگر شهر، که اطراف قلعه فَلَکُ الافلاک بنا شده بود، متصل گردید.

فلک الافلاک ساختمان باستانی با عظمتی از دوره ی ساسانی است که روی تپه ی بلندی میان شهر خرم آباد قرار گرفته. باستان شناسان نشانه های وجود دستگاه ضد رطوبت بسیار پیچیده ای را در ساختمان آن کشف کرده اند که یکی از عجایب روزگاران گذشته به شمار می آید. کاخ با وسعتی حدود 2860 مترمربع، 12 برج بلند داشته و ارتفاع بلند ترین قسمت دیوار آن به 22.5 متر می رسیده است. این ساختمان در زمان فتح علی شاه قاجار تعمیر شد و در اوایل سلطنت پهلوی

مدتی به صورت زندان در آمد. اکنون ایرانیان در پی آنند که آن را به عنوان یکی از میراث های جهانی در یونسکو به ثبت برسانند.

در تپه های جنوبی شهر، نزدیک دو روستای گلدان و شاهین آباد نیز، آثار تاریخی شهر خایدالو یافت شده که تاریخ آن به 1800 تا 1500 پیش از میلاد و به تمدن ایلام می رسد. از دیگر آثار تاریخی خرم آباد پل گنکان رود بین خرم آباد و آندیمیشک است که 20 متر ارتفاع و 12 دهانه دارد و بنای اصلی آن را به دوره ساسانیان نسبت می دهند. کتیبه ای بر روی این پل به قرن چهارم هجری باز می گردد. مناره آجری بلندی نیز که بر آن نوشته هایی به خط کوفی حک شده و گویا از آثار دوره سلجوقی است، در این شهر قرار دارد.

بروجرد

بروجرد در استان لرستان بین نهاوند، ملایر، اراک، آلیگودرز و خرم آباد در 394 کیلومتری تهران قرار دارد. دشت پُر آب و پُر بار بروجرد از غرب به کوه های زاگرس محدود می شود و رودخانه دز از آن می گذرد. آب و هوای بروجرد در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. بنای این شهر را به اُرد پادشاه اشکانی نسبت می دهند. اسم شهر از دو جزء وُرد و گرد به معنی ساخته شده به دست اُرد است. در دوره های اسلامی از بروجرد به نام شهری خوش آب و هوا با میوه های گوناگون فراوان و زعفران خوب یاد شده است.

از حوادث مهم تاریخی در بروجرد جنگ بَرکیارُق، پسر سلطان ملکشاه سلجوقی، در قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی است. وی سپاهیان مادر خود، تُرکان خاتون، را در این شهر شکست داد. ترکان خاتون در همین شهر درگذشت.

بنای اصلی مسجد جامع این شهر از قرن پنجم هجری است و در زمان شاه عباس بزرگ گلدسته هایی بلند به آن افزوده شد. بنای امام زاده جعفر از قرن ششم هجری سبک معماری خاصی دارد که درجای دیگر ایران به ندرت دیده می شود. مسجد سلطانی از قرن سیزدهم هجری از دیگر بناهای مذهبی بروجرد صحنی وسیع دارد که گنبد و ایوان های بلند آن با کاشی ها و کتیبه ها تزیین شده است. امام زاده قاسم در سه کیلومتری شرق ایستگاه راه آهن نیز اهمیت بسیار دارد، زیرا این بنا که در قرن هشتم هجری در زمان شاهرخ تیموری ساخته شده، مجموعه ای نفیس از هنرهای درودگری را در خود گرد آورده است.

کازرون

کازرون و ممسنی که تاچندی پیش از شهرهای استان فارس بود، اکنون جزو استان لرستان شده است. کازرون در باختر شیراز، بین بُرازجان و فیروز آباد و ممسنی قرار گرفته و فاصله آن تا تهران 1032 کیلومتر است. این شهر از مرکز های گرمسیر قبایل لر و قشقایی است که در آن جا به مبادله کالا می پردازند. ممسنی نیز در همان ناحیه قرار دارد و مرکز یکی از قبایل لر به نام شول است

که در گذشته به نام آنان شولستان خوانده می شده. این منطقه کوهستانی، که دریاچه پریشان در آن واقع شده، از رودخانه های شاپور و شش پیر آبیاری می شود و آب و هوایی بسیار گرم دارد.

کازرون از شهرهای قدیمی ایران است که در زمان ساسانیان شهرشاپور خوانده می شد. حدود بیست کیلومتر دورتر از این شهر، نقش های سنگی بسیار برسینه کوه ها کنده شده که در نمودن تاریخ دوره ساسانی اهمیت ویژه دارد. مهم ترین این آثار نقش رستم، صحنه ای است از غلبه شاپور اول بر والرین امپراتور روم. همچنین مجسمه ی شاپور اول که تنها مجسمه بازمانده از آندوران است. نقش برجسته بهرام دوم ساسانی در حال نبرد با دو شیر، نقش های دیگر در دره رودخانه شاپور (تنگ چوگان) و ویرانه های آتشکده هایی اطراف شهر کازرون از دیگر آثار تاریخی متعلق به ساسانیان در این ناحیه به شمار می رود. عارف مشهور ابواسحاق کازرونی و علامه دوانی اهل کازرون بوده اند.

26. استان مازندران

مازندران در شمال ایران، با مساحتی حدود 23833 کیلومترمربع، بین دریای خزر، جمهوری ترکمنستان و استان های گلستان، سمنان، تهران، زنجان، و گیلان جای دارد. جلگه ی کناره ی دریای خزر سرزمین هلالی شکل همواری است که کوه های البرز آن را از قسمت داخلی کشور جدا کرده. آب و هوای مازندران معتدل و مرطوب است و جریان بادهای سیبری و اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه در زمستان و تابستان باعث ریزش برف و باران فراوان می شود و بر رطوبت هوا می افزاید.

در این استان رودخانه های بسیار جاری است. سدّ لار در قسمت بالای رودخانه پُر آب و دائمی هَرّاز، امکان آبیاری کشتزارهای وسیعی را در منطقه فراهم آورده است. دریای خزر، بزرگترین دریاچه جهان، در شمال استان مازندران قرار دارد. دومرکز ماهیگیری شیلات در رامسر با صید ماهی خاویار از عوامل مهم اقتصادی استان است. از دیگر امتیازهای این استان وجود پوشش گیاهی وسیع است که به صورت جنگل ها و چراگاه ها سراسر منطقه را پوشانده و امکان پرورش انواع دام ها و پرندگان بومی و مهاجر را فراهم آورده.



مازندران

با این امکانات طبیعی، مازندران از مناطق مهم کشاورزی و دام پروری ایران به شمار می رود. برنج، پنبه، دانه های روغنی سویا، گندم، جو، و چای با بهترین کیفیت و به میزان فراوان در این منطقه، به خصوص اطراف سدّار، تولید می شود. تشکیلات وسیع ماهیگیری که خاویار آن شهرت جهانی دارد و پرورش گسترده دام و طیور و زنبور عسل نیز در اقتصاد منطقه نقشی عمده دارد.

مازندران منطقه ای صنعتی نیز به شمار می رود. کارخانه های نساجی، پتوبافی، تولید کلید و پریز برق، پلاستیک سازی، و استخراج معادن زغال سنگ و روی و اکتشاف مخازن نفت در شهرهای مختلف استان به رشد صنعتی این منطقه کمک کرده اند. صنایع دستی، انواع قالی و قالیچه، به خصوص با نقش ترکمنی، نجاری و انواع کارهای هنری روی چوب، زیلو و حصیر نیز از منابع مهم اقتصادی استان مازندران است.

استان مازندران 2796120 نفر جمعیت دارد که اکثریت آن به گویش مازندرانی-بازماندهء زبان ایرانیان قدیم (پارسی میانه)- سخن می گویند. ترکی با لهجه ترکمنی نیز زبان ایل ترکمن است که در گنبدقابوس جای دارند و در جلگه گرگان بیلاق و قشلاق می کنند. اکثر مردم مازندران مسلمان شیعه اند و ایل ترکمن سنی مذهب.

استان مازندران بیست شهرستان دارد از جمله: ساری (مرکز استان)، گردکوی، قائم شهر (شاهی)، بابل، آمل، نور، بندر ترکمن (بندر شاه)، بهشهر، سواد کوه، نوشهر (تیکابن (شهسوار)، و رامسر.

ساری

این شهر در فاصله 277 کیلومتری تهران، میان دریای خزر و رشته کوه های البرز قرار دارد و از مشرق به بهشهر و از مغرب به قائم شهر (شاهی) محدود می شود. دو رشته کوه های البرز، که در جنوب ساری قرار گرفته، و هفت رشته فرعی که در جهت تقریباً جنوب به شمال و مایل به غرب ساری می گذرد، همه پوشیده از جنگل انبوه است. این بلندی ها تنها چند گذرگاه سخت دارد. آب وهوای ساری معتدل و مرطوب است و رودخانه های بسیار از جمله رود تجن و شاخه های آن از شهر می گذرد.

ساری در اواخر قرن اول هجری/هفتم میلادی، به دستور اسپهبد طبرستان، درهمسایگی یکی از شهرهای باستانی ساخته و بهنام فرزند او سارویه خوانده شد. این شهر مرکز فرمانروایی نخستین پادشاهان ایرانی بعد از اسلام بود. طاهریان، حسن بن زید از علویان طبرستان، و آل باوند در آن جا حکومت می کردند.

ساري اواخر قرن سوّم هجري/نهم ميلادي در تاخت و تاز اقوام بيگانه در آتش سوخت. در قرن چهارم هجري بر اثر سيل آسيبديد و در حمله سلطان تكيش خوارزمشاه به گرگان و مازندران به كلي ويران شد. سپاهيان سلطان محمد خوارزم شاه و دريپايشان مهاجمان مغول شهر را تاراج و ويران كردند. پس از اندك آباداني، اين شهر باز در حمله امير تيمور غارت شد و شمار بسياري از ساكنانش كشته شدند. شاه عباس صفوي به آباداني آن همت گماشت. اما در قرن سيزدهم هجري/نوزدهم ميلادي، ابتدا زلزله و پس از آن طاعون شهر را ويران و از مردم خالي كرد.

در زمان سلطنت پهلوي، با توجه خاص رضا شاه به شهرهاي مازندران و گذر راه آهن سراسري ايران از كنار ساري، اين شهر با ساختمان هاي دولتي و خيابان هاي بسيار آراسته شد و همچنان مركز استان مازندران باقي ماند.

از آثار تاريخي ساري يكي بقرعه ملا محمدالدّين از اولين قرن هاي اسلامي است كه كتيبه اي دارد. امام زاده يحيي، برج سلطان زين العابدين با گنبد مخروطي هشت ترك متعلّق به اوایل قرن نهم هجري/پانزدهم ميلادي و مسجد جامع اين شهر، كه به زمان خلافت هارون الرشيد باز مي گردد، از ديگر بناهاي مذهبي و تاريخي شهر ساري است.

آمل

اين شهر در كناره ي درياي خزر بين بابل و نوشهر واقع شده و از جنوب به رشته كوه هاي البرز محدود است. رودخانه هزار ازميان شهر، كه آب و هوايي گرم و مرطوب دارد، مي گذرد و به درياي خزر مي ريزد. آمل كنوني در نزديكي شهر قديمي بنا شده كه گويا محلّ سكونت آماردها، از اقوام بومي پيش از آرياييان، بوده است. آمل در قرن هاي نخست اسلامي مركز فرمان روايان عرب بود. اگرچه طاهريان و علويان مركز مازندران را به ساري منتقل كردند، اما پس از ايشان آمل دوباره اهميت سياسي خود را باز يافت. در قرن چهارم هجري/دهم ميلادي آمل شهري آباد و پر جمعيت بوده كه دو مسجد و يك بيمارستان داشته و فراواني محصول برنج موجب رونق تجارت آن بوده است. در قرن پنجم هجري سلطان مسعود غزنوي به اين شهر لشكر كشيد و آن را غارت كرد. دو قرن بعد، سلطان محمد خوارزم شاه نيز به مازندران حمله بر دو شهرهاي آن از جمله آمل را تصرف كرد و بر آن خراج سنگيني بست. با حمله مغول هم آمل ويران شد و هم سلطان خوارزمشاه از ميان رفت. حمله و كشتار امير تيمور باز هم آمل را درهم كوفت. اگرچه سادات مرعشي شهر را باري ديگر از نو بنا كردند، اما ديگر اهميت گذشته را باز نيافت. از مهم ترين آثار تاريخي اين شهر گنبدهاي ناصرالحق و شمس طبرسي در كناري ديگر است كه اكنون خرابه اي از آن باقي مانده. از بناهاي مذهبي ديگر آمل بقرعه سه سيد يا مير حيدر و امام زاده ابراهيم از فرزندان امام موسي كاظم است كه ساختمان آن به اوایل قرن دهم هجري/شانزدهم ميلادي باز مي گردد.

بابل

این شهر در 268 کیلومتری تهران، میان دریای خَر و ارتفاعات البرز و شهرهای اَمَل و شاهي واقع شده است. بخش جنوبی این شهر کوهستانی است و آب و هوای سردسیر دارد اما بخش شمالی آن، که در دشت قرار گرفته، دارای آب و هوای جلگه ای معتدل است. رودخانه بابل که از این شهر می گذرد از سواد کوه سرچشمه می گیرد و پس از عبور از بابلسر به دریای خَر می ریزد.

در سده های اول اسلامی به جای بابل دهکده ای به نام مامطیر قرار داشت که هنگام قیام زیدیان علوی طبرستان اعتبار یافت. در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی با روی کار آمدن سادات مرعشی در شمال ایران، بابل مرکز رفت و آمد دراویش نقاط مختلف شد. در همین زمان کشتی های بازرگانی از بندر حاجی طرخان در ساحل غربی دریای خَر به بندر مشهدسر، که امروز بابلسر خوانده می شود، رفت و آمد می کردند و چون داد و ستد کالا در محل امروزی بابل انجام می گرفت آن جا به نام بارفروش شهرت یافت.

در قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی، به فرمان شاه عباس بزرگ، که با مرعشیان مازندران خویشاوندی داشت، در این شهر آبادانی هایی صورت گرفت. از جمله در قسمت جنوبی شهر باغ شاه یا باغ اِرم ساخته شد. زندیه نیز با ساختن بناهایی، از جمله پلی بر روی رودخانه، به این شهر توجه داشتند. اما قاجاریه به سبب دشمنی با زندیان آن را وا گذاشتند و شهر رو به خرابی رفت. با وجود این بابل دوباره اعتبار یافت و تا پیش از انقلاب اکتبر 1917 روسیه یکی از مراکز مهم بازرگانی شمال با آن کشور بود.

بابل، که در دوره سلطنت رضاشاه چنین نام گرفت، امروزه شهر بزرگی است که به واسطه قرار گرفتن بر سر راه اسفالته شمال و راه کناره رفت و آمد بسیار در آن صورت می گیرد و از مراکز مهم جهانگردی و کشاورزی استان است.

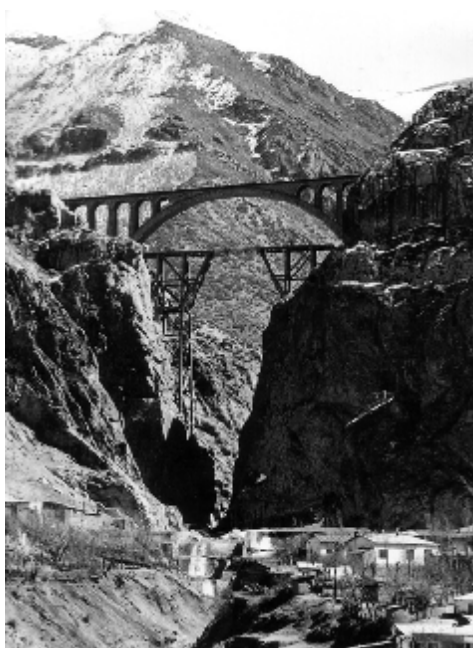
بابل آثار تاریخی و بناهای قدیمی بسیار دارد که بیشتر آن ها بازمانده از قرن های هشتم و نهم هجری است. امام زاده ابراهیم در بابلسر، مقبره ی درویش فخرالدین و بقعه ی سلطان محمدطاهر، فرزند امام موسی کاظم(ع)، در چهارکیلومتری بابل از آن جمله اند. بقعه شیخ طبرسی و مسجد جامع از دیگر آثار تاریخی این شهر است.

قائم شهر(شاهی)

قائم شهر، که پیش از انقلاب اسلامی شاهی نام داشت، در دشت سبز و خرم ساحل دریای خَر، بین دو شهر ساری و بابل واقع شده و تا تهران 257 کیلومتر فاصله دارد. کوهستان های البرز در جنوب این شهر کشیده شده است و دو رودخانه بابل و تالار از آن می گذرد.

تأپیش از توسعه و عمران این منطقه در عصر پهلوي اول، قائم شهر دهی کوچک به نام علي آباد از بخش های ساری بود. اما قرار گرفتن بر سر راه آهن سراسری و تأسیس کارخانه های بزرگ ریسندگی، بافندگی، گونی بافی، برنج پاک کنی و کنسروسازی آن را به یک شهر صنعتی فعال مبدل کرد و بناهای زیبای کاخ سلطنتی و هتل و ادارات دولتی شکوهای خاص بدان بخشید.

منطقه ای که قائم شهر در آن قرار دارد، محلّ اصلی زندگی تیپورها، نخستین ساکنان باستانی مازندران، است که کلمه طبرستان از آن آمده. در نخستین سده های اسلامی، اسپهبدان مازندران با شجاعت در برابر مهاجمان عرب ایستادگی می کردند و به همین جهت در نوشته های آن زمان از ایشان به نام ملوک جبال بسیار یاد شده است.



پل راه آهن ورسک (بین شاهی و فیروز کوه)

مهم ترین بنای تاریخی این ناحیه برج رسک در دهی به همین نام نزدیک قائم شهر است. این برج آجری گرد با گنبد شلغمی شکل از بناهای آغاز قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی است که دو رشته کتیبه به خط پهلوی و کوفی دارد و آن را مدفن یکی از شهریاران آل باوند می دانند. برج لاجیم معروف به مقبره ی امام زاده عبدالله در روستای لاجیم نیز با دو کتیبه به خط پهلوی و کوفی، دیگر یادگار تاریخی این منطقه است که بر روی آن تاریخ 413 هجری قمری (1022 میلادی) دیده می شود.

27. استان مرکزی

استان مرکزی، با مساحتی حدود 29406 کیلومتر مربع، در مرکز ایران و بین استان های تهران، زنجان، همدان، اصفهان، لرستان و سیمنان و در زاویه برخورد دو رشته کوه البرز و زاگرس قرار دارد.

بلندترین نقطه آن قله شهباز با 3 هزار و 388 متر و پست ترین نقطه دریاچه نمک با 790 متر ارتفاع از سطح دریاست.

قره چای یا قره سو پُر آب ترین رود این منطقه است که، در بیست کیلومتری ساوه، آثار سدّی قدیمی از حدود 700 سال پیش بر روی آن دیده می شود. این سد به دستور شمس الدّین محمد جوینی وزیر بزرگ دربار ایلخانان مغول ساخته شده است. دریاچه موسمی این استان در فصل خشکی به صورت باتلاق و نمکزار در می آید، به طوری که هر ساله در تابستان از آن با بیل مقدار زیادی نمک جمع می کنند. در استان مرکزی حبوبات و آفتاب گردان کشت می شود. انار فراوان و مرغوب ساوه شهرت بسیار دارد. ایلات ناحیه نیز در سطحی وسیع به دامپروری می پردازند. معادن نفت، گاز و سنگ آهن زیر نظر شرکت ملی ذوب آهن استخراج می شود و انواع مصالح ساختمانی از سرمایه های طبیعی این استان است. کارخانه ماشین سازی اراک و کارخانه های قند شازند و ریسندگی و بافندگی و آلومینیوم سازی و تأسیسات ذخایر عظیم نفت و گاز نزدیک قم را باید از جمله کانون های صنعتی مهم استان مرکزی به شمار آورد.

قرار گرفتن استان مرکزی در مسیر راه آهن سراسری و لوله های نفت خام از جنوب به تهران و وجود مراکز صنعت در آن سبب شده است که این استان، به خصوص اراک، در دهه های اخیر مهاجران بسیار به خود جلب کند.

جمعیت استان مرکزی نزدیک به 1344920 تن است که به زبان فارسی سخن می گویند و اکثر مسلمان شیعه اند. اقلیتی از مسیحیان ارمنی نیز در این استان زندگی می کنند. عشایر شاهسون و ایل زند نیز در این ناحیه به گشت و گذار فصلی می پردازند. استان مرکزی که در سال 1359 خ/1980 م. از تهران جدا شد، هشت شهرستان دارد از جمله: آراک (مرکز استان)، ساوه، خمین، محلات، سربند (شازند)، تفرش، دلیجان و آشتیان.

اراک

اراک شهری است نوین که در زمان فتحعلی شاه قاجار بنا شده و بین شهرهای قم، تفرش، خمین، و ملایر و در فاصله 295 کیلومتری تهران قرار دارد و کوه های راسوند دوسوی جنوب و شمال غربی آن را فرا گرفته است. اراک از نواحی زلزله خیز به شمار می رود. اما سختی زمین آن تاکنون از وارد شدن خسارات بسیار بر شهر جلوگیری کرده است. اراک، به سبب موقع جغرافیایی و صنعتی خود، شهری پُر تحرّک و مهاجرپذیر شده و در دهه های اخیر به سرعت توسعه یافته است.

در اطراف شهر اراک آثار باستانی بسیار وجود دارد. آتشکده بُرزو از دوره شاهنشاهی ساسانیان در دوازده کیلومتری اراک یکی از آن هاست. از دیدنی های تاریخی و شگفت انگیز این منطقه غارهای طبیعی و دست ساز بشر است که از نظر زرتشتیان اهمیت مذهبی نیز دارد. درباره غار شاهزند، در سی و پنج کیلومتری جنوب غرب اراک، افسانه های بسیار آمده است. غار قلعه

جوق، نزدیک قریه چهره‌هان از روستاهای اراک، غار دیگری است که به دست بشر در دل کوه کنده شده و چه بسا دخمه مردگان (اُستودان) بوده است. برای ورود به این غار باید از نردبان شانزده پله‌ی بزرگی بالا رفت. دهلیز اصلی غار دالان سنگی سرتاسری است که در اطراف آن سیزده اتاق کم‌نظم یک شکل با اصول هندسی دقیق در دل سنگ حفر شده است. بلندی محل و پدیدآوردن فضای بزرگ در دل سنگ سخت، نشان محاسبات دقیق و نتیجه کار و کوشش سالیان دراز است. غار مصنوعی هیزج نیز، با آویزه آهکی عجیبی که مانند یک دل کامل از بدنه آن آویخته شده و صاف و صیقلی می‌نماید، از دیگر نقاط دیدنی اطراف اراک است.

ساوه

ساوه از شهرهای تاریخی استان مرکزی بین قزوین، قم، تفرش، و همدان و در فاصله 140 کیلومتری تهران قرار دارد. درگذشته این شهر سر راه کاروان‌های حج بود و از نخستین قرن‌های اسلامی شترها و شتربانان کارآزموده آن شهرت داشت. نزدیک ساوه شهرداری به نام آوه یا آوج وجود داشته که ساکنان آن شیعه امامیه بوده‌اند. دعوی شیعه و سنی بین مردم ساوه، که سنی مذهب بودند، بامردم آوه از خصوصیات تاریخی این منطقه بوده است.

در قرن چهارم هجری/دهم میلادی ساوه شهری آباد بود. اما، سپاهیان مغول در سال 617هـ (1220م) آن را ویران و ساکنانش را قتل عام کردند. نوشته‌اند که در آن زمان کتابخانه بزرگی که در دنیای اسلام کم‌نظیر بوده است در این شهر بر اثر حمله مغول طعمه آتش گردید. در آن کتاب‌خانه اُسُطُراب‌ها و کُره‌های جغرافیایی برای مطالعه و تحقیق در زمینه علم هیأت (کیهان‌شناسی) وجود داشت که همگی از میان رفت. در قرن هشتم هجری، خواجه ظهیرالدین ساوجی، از بزرگان دربار ایلخانان مغول، باروی شهر ساوه را تعمیر کرد و به آبادانی آن پرداخت. از آن دوران، تپه‌های باستانی آوه در 40 کیلومتری جنوب شرقی ساوه و مناره‌ی مسجد میدان از بناهای قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی برجای مانده است. مسجد جمعه ساوه و مناره آن که به تدریج در دوران تیموری و صفوی ساخته شده و همچنین مقبره سید اسحاق از بناهای قرن هفتم هجری از نقاط تاریخی و دیدنی این شهر است.

28. استان هرمزگان

این استان در جنوب ایران، با مساحتی حدود 71193 کیلومتر مربع، بین استان‌های کرمان، فارس، بوشهر، سیستان و بلوچستان قرار گرفته و از جنوب به آب‌های نیلگون خلیج فارس و دریای عمان محدود است.

بخش عمده این سرزمین کوهستانی است. امتداد کوه‌های زاگرس و کوه‌های پراکنده مرکزی بسان دژی محکم و نفوذناپذیر شمال تنگه‌ی هرمز را در بر گرفته است. تنها زمین هموار این

استان جلگه اي است که به موازات ساحل گسترده شده. درنواحي پست ساحلي رسوبات نمکي وجود دارد که مایه ی شوري اکثر رودهاي اين استان است.

استان هرمزگان از مناطق گرم و خشک و آب و هواي آن بياباني است. رودميناب، که ازکوه هاي شرقي داراب سرچشمه مي گيرد و در شمال تنگه هرمز به خليج فارس مي ريزد، تنها آب شيرين اين منطقه است و سدّي که برروي آن بسته شده منبع آب بندرعباس را ايجاد کرده. دنباله رشته هاي جنوبي زاگرس در دريا جزيره هايي چند پديد آورده که بزرگ ترين آنها جزيره قشم به وسعت تقريبي 1 هزار و 2500 كيلومترمربع درشمال تنگه هرمز است و تا اسکله بندرعباس 12 ميل دريايي فاصله دارد.

تنگه ی هرمز با پهناي 55 كيلومتر يکي از حياتي ترين راه هاي آبي جهان است که ارتباط نزديک به هزاركيلومتر راه آبي جنوب ايران را به آب هاي آزاد جهان ازطريق درياي عُمان ممکن مي سازد. خليج فارس از مهم ترين مراکز صيد ماهي و مرواريد است و درکف آن منابع عظيم نفت وجود دارد.



دراستان هرمزگان پرورش درخت خرما و انواع مرکبات رايج است. شرکت شيلات جنوب و کارخانه ساخت و تعميرکشتي و قايق و اداره تأسيسات بندري واسکله هاي بندرعباس که طي سال هاي 1318 تا 1346ش (1939 تا 1967م) ساخته شده و نيزمعادن کرميت، ازديگر حوزه هاي فعاليت اقتصادي منطقه اند. ا

ستان هرمزگان حدود 1287925 تن جمعيت دارد که مسلمان شيعه و سني (شافعي) هستند و به زبان فارسي و همچنين به زبان هاي محلي و عربي سخن مي گویند. اين استان شامل هشت شهرستان است از جمله: بندرعباس (مرکز استان)، بندر لنگه، ميناب، و جزيره های قشم، کيش، تنب بزرگ و کوچک، ابوموسي، لاوان و هنگام.

بندر عباس

بندرعباس، بر دهانه خلیج فارس، درست در ساحل شمالی تنگه و جزیره ی هرمز، و در فاصله 1484 کیلومتری تهران، قرار دارد و آب و هوای آن بیشتر گرم و مرطوب است. این شهر قدیمی روزگاری مرکز ناوگان داریوش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی، بوده و در طول تاریخ نام های گوناگون به خود گرفته است. روزگاری دهکده ای کوچک به نام "شهر" بود که ماهی گیران و صیادان مروارید در آن می زیستند. در آن هنگام جزیره هرمز، جزون نام داشت. بارونق بازرگانی جزیره هرمز، شهر ساحلی که کشتی ها در آن پهلوی می گرفت نیز جزون خوانده شد. در سال 913 ه ق (1507م) آلبوکرک، دریاسالار پرتغالی، جزیره هرمز را در جنگ سختی گرفت. از آن پس بندرعباس امروزی گمبرون یا گامرون نام گرفت. می گویند این نام از نام نوعی ماهی، که در آن جا صید می شده، آمده است.

با رفت و آمد ناوگان کشورهای اروپایی، که در پی به دست آوردن مستعمرات جدید بودند، اهمیت جزایر و بنادر خلیج فارس روزافزون شد و در نتیجه درگیری ها و کشمکش ها نیز بالا گرفت. شاه عباس بزرگ در سال 1032ه (1622م)، با کمک کشتی های انگلیسی، پرتغالی ها را از جزیره هرمز بیرون راند و در برابر به کمپانی هند شرقی مزایایی در این بندر داد. از آن پس این شهر بندرعباس نام گرفت.

پس از این دوران بندرعباس مدت ها راکد ماند، به خصوص که با تأسیس پایگاه های دریایی در بندر بوشهر در دوران نادرشاه افشار از اهمیت آن کاسته شد. در این میان، حدود شصت سال ناحیه ساحلی بندرعباس به سلطان عمان واگذار گردید. اما از سال 1285ه (1868م)، که ایران بار دیگر تسلط خود را بر این ناحیه به دست آورد، بندرعباس رفته رفته رو به فعالیت های نظامی و بازرگانی نهاد. در دوران سلطنت پهلوی با کشیده شدن راه های شوسه بندرعباس فعال تر شد. در جنگ ایران و عراق، که موجب ویرانی بندرهای آبادان و خرمشهر شد، بندرعباس، به سبب نزدیکی آن به تنگه ی هرمز، یک باره به کانون بیشترین فعالیت های نظامی و تجاری تبدیل شد. اکنون بندرعباس مهم ترین مرکز داد و ستد کالای تجاری و مهمترین پایگاه دریایی ایران است. وجود انبارهای عظیم و اسکله های فراوان برای پهلوگرفتن کشتی ها، که مقدمات آن در دوره پهلوی فراهم آمده بود، امروز بندرعباس را به یک مرکز پر تحرک تجاری تبدیل کرده است.

در بندرعباس آثار و بناهای تاریخی از جمله عمارت کلاه فرنگی و معبد هندوها قرار دارد. چشمه های آب گرم اطراف بندرعباس، جزیره ی بزرگ و برتحرک قشم، قلعه ی پرتغالی ها با چراغ دریایی بندر لنگه، تأسیسات توریستی و کاخ ها و بازارها و تفریح گاه های جزیره کیش، از دیگر دیدنی های اطراف این بندر است.

قشم

قشم بزرگ ترین و پرجمعیت ترین جزیره ایرانی درخلیج فارس، باوسعتی حدود 2 هزار و 500 کیلومتر مربع در جنوب بندرعباس واقع شده وجزو استان هرمزگان است. این جزیره، باهوایی سوزان در تابستان، بیش از40 آبادی دارد و جمعیتی بیش از پنجاه و هشت هزار نفر در آن زندگی می کنند. بیشتر مردم آن مسلمانان سنی مذهب اند و به زبان های فارسی، عربی و هندی سخن می گویند. امروزه قشم وابسته به استان هرمزگان و بزرگ ترین پایگاه نیروی دریایی ایران است. به واسطه ی قرارگرفتن در دهانه ی خلیج فارس کشتی های تجاری و نفتکش های بزرگ از کنار آن رفت و آمد می کنند. این محل به سرعت در حال توسعه است و امکان سرمایه گذاری های داخلی و خارجی در آن فراهم می آید. حضور ناوگان دریائی نیاز به تأسیسات صنعتی بزرگی را فراهم آورده که بسیاری از آن ها تاکنون به بهره برداری رسیده است .

قشم با تنوع فرهنگ ها ی مردم در این جزیره و آداب و رسوم مختلف محلی همچنن گذشته ی تاریخی و سواحل آفتابی و امکانات پذیرائی ، دارای جاذبه های جهان گردی نیز هست. مردم بسیار به خصوص از دیگر جزایر خلیج فارس برای استراحت بدان جا می آیند.

جزیره کیش

کیش، بعدازقشم، مهمترین جزیره ایران و جزئی از استان هرمزگان است. این جزیره که حدود 120 کیلومتر مربع وسعت دارد، در دویست کیلومتری دو بندر مهم تجاری و نظامی بندر عباس و دویی قرارگرفته و در واقع قله آتش فشان خاموشی است که دامنه های مرجانی آن به صورت جلگه های هموار درآمده و قابل کشاورزی شده. آب و هوائی گرم و خشک دارد و انواع درخت های گرمسیری در آن یافت می شود.

کیش از زمان هخامنشیان مرکز صید مروارید و دادوستد بین هند و فرارود{ماوراء النهر } بوده است. پس از حمله ی مغول و در روزگار اتابکان اهمیت بیشتر یافت و مرکز حکومت جزایر خلیج فارس شد. در این زمان از ناوگان دریائی که در سواحل خلیج فارس رفت و آمد می کرد، عوارض می گرفت. درزمان سلطنت پهلوی، به منظور جلب جهان گردان و بازرگانان، ویلاها و مُتل ها و گردشگاه هایی در آن در دست ساختمان بود.

پس از انقلاب اسلامی و پایان جنگ ایران و عراق توسعه و ساختمان تأسیسات آن شتاب بیشتر گرفت و اکنون یکی از مهم ترین مناطق آزاد تجاری و تفریح گاه های ساحلی منطقه است که ایرانیان و خارجیان می توانند با رعایت مقرراتی خاص از محیط زیبا و مجهز استراحتگاه ها و معافیت های گمرکی آن استفاده کنند. احداث تأسیسات تجاری و جهانگردی زیرزمینی که اکنون ساختمان آن در حال انجام است، با جلوگیری از گرما و آفتاب سوزان در آینده می تواند از نظر توریستی و تجارتی امکانات بسیار بهتری فراهم آورد.

29. استان همدان

استان همدان با مساحت 19547 کیلومترمربع، بین استان های زنجان، لرستان، مرکزی، کرمانشاهان و کردستان، منطقه ای است کوهستانی و سردسیر که در دامنه کوه های داخلی زاگرس قرار گرفته. قلّه آلود، با 3574 متر ارتفاع در جنوب غرب همدان، همواره پوشیده از برف و سرچشمه رودخانه های دائمی و موسمی چندی است که از شمال و شرق به رودخانه های جاری به سوی دریای خزر و دریاچه قم می پیوندند و در ناحیه جنوب و جنوب غربی رودخانه بزرگ گاماسیاب را راهی خلیج فارس می کند.

اساس اقتصاد این استان برکشاورزی و دام پروری و استخراج معادن و صنایع دستی است. چغندر قند، میوه جات صیفی، گندم، جو، و سیب زمینی در استان همدان کشت می شود و چراگاه های عالی امکان پرورش دام را به بهترین گونه فراهم می آورد. معادن گرانیت، انواع سنگ های ساختمانی، سرب، روی، و سنگ آهن در نواحی مختلف استان مورد بهره برداری قرار می گیرد. از صنایع دستی این استان سفال گری، قالی بافی، پوستین دوزی، و دباغی را می توان نام برد.

ایستگاه ماهواره های بین المللی آسَد آباد، در 65 کیلومتری همدان، از راه دو آنتن بزرگ با ماهواره مخابراتی اقیانوس هند و کشورهای خاور دور، خلیج فارس، و اروپا ارتباط مستقیم ایجاد کرده است. جمعیت استان همدان به 1732080 تن می رسد که حدود پنجاه هزار تن از آنان را عشایر کوچ نشین گرد و لر تشکیل می دهند. آنها از مسلمانان شیعه و سنی و اهل حق هستند و به زبان های فارسی، ترکی، لری، و کردی سخن می گویند. استان همدان هشت شهرستان دارد از جمله: همدان (مرکز استان)، ملایر، نهاوند، و تویسرکان.

همدان

همدان تاریخی ترین شهر بزرگ ایران است که در فاصله 237 کیلومتری غرب تهران در دامنه شمالی کوه آلود بر روی تپه ای که 1850 متر از سطح دریا بلند تر است واقع شده و آب فراوان، خاک حاصلخیز، زمستان های سرد، و تابستان های معتدل آن از دیر باز مشهور بوده است.

همدان یا، آن گونه که در کتیبه پادشاه آشور، حدود 1100 سال پیش از میلاد مسیح آمده، آمادانه همان هِگمتانه و اِکباتان است. به گفته هروُدُت، دیاکو، پادشاه بزرگ ماد، در حدود 700 سال پیش از میلاد پایتخت خود را در آن جا بنا کرد. هِگمتانه هفت قلعه ی تودرتو بود و دیوار هریک از قلعه ها رنگ خاص خود را داشت که با اعتقادات بابلیان در باره رنگ های سیارات هفتگانه منطبق بود. در درونی ترین بخش، کاخ پادشاهی با دیوارهای سفید قرار داشت که درباریان در آن می زیستند. قرن ها بعد نظامی گنجوی، شاعر داستان سرای ایرانی، در منظومه ی **هفت پیکر** بنای قصری این چنین را به بهرام گور نسبت داده است.



گنبدِ اِستَر و مُردْخاي (همدان)

پس از مادها، در دوره هاي هَخامَنِشي و اشکاني نیز همدان همچنان قصر تابستاني پادشاهان بود که از آرگ اِکباتان، يعني همان قلعه دروني با ديوارهاي سفيد، به واسطه استواري ساختمان و امکان نگهباني از آن به عنوان خزانه سلطنتي استفاده مي کردند. نوشته اند که اسکندر مقدوني نیز غنايمي را که از تخت جمشيد به دست آورده بود درهمين جا پنهان کرد. نشانه هايي هست که در دوره اشکاني در پاي اين قلعه قصري با خشت هاي طلا و نقره ساخته شده بود که معبد آناهيتا در آن قرار داشت. در دوره ساسانيان همدان چندان مورد توجه نبوده است و در دوره هاي اسلامي نیز از همدان تنها به عنوان شهري حاصل خيز که محصول آن غله و زعفران است ياد شده.

درحمله مغول همدان نیز چون ديگر شهرهاي ايران ويران شد. از آن پس همدان اگرچه به واسطه قرار داشتن در مسير مهم ترين جاده هاي شرق به غرب اهميت بازرگاني بسيار داشته اما ديگر شکوه و آباداني گذشته را نيافته است.

همدان و سرزمين هاي پيرامون آن پُر از آثار تاريخي مربوط به دوران شاهنشاهي ايران پيش و پس از اسلام است. کتيبه هاي گنج نامه متعلق به دوره هَخامَنِشي، تپه مصلّي بازمانده بارويي از عهد اشکاني، مجسمه شير سنگي، گنبد علويان از اواخر دوران سلجوقي، گنبد اِستَر ملکه ي يهودی هخامنشی و مُردْخاي، يادگار نزديک به دوازده سده پيش ، آرامگاه بوعلی سینا دانشمند و فيلسوف ايراني قرن دهم ميلادي، و مقبره باباطاهر، عارف بزرگ ايراني، از جمله اين آثاراند.

گنبد اِستَر و مُردْخاي زيارتگاه يهوديان است. دو سرداب به نام استر و مرد خای وجود دارد. بر روی صيدوقي منبت کاری شده، نام بانی این محل به خط عربی کنده شده و روی دیوار نیز کتیبه های گچ بری به خط عبری دیده می شود. دراین منطقه غارهاي شگفتي نیز وجود دارد. ازجمله آنها غار علي سرد (علي صدر) در 60 كيلومتری همدان با منابع عظيم آب زيرزميني و رسوبات کربن اتکلسيم است. این غار يکي از زيباترين و بي نظيرترين پديده هاي طبيعي جهان به شمار مي رود.

نَهاوند

شهرستان نَهاوند در 452 کیلومتری غرب تهران بین مَلاير، همدان، خُرم آباد و کرمانشاه واقع شده و جزء سرزمین هايي است که درگذشته به آن ماد یا ماه گفته می شد. نَهاوند ازسوي شمال و جنوب بین دو رشته کوه قراردارد که رودخانه بزرگ گاماسیاب از آنها سرچشمه می گیرد. نَهاوند درمنطقه اي خوش آب و هوا و حاصل خیز بنا شده و درگذشته جمعيتي بسیار داشته است. بعضي باستان شناسان بنای آن را به دوران سَلوکيان نسبت می دهند و نام دیرین آن را لائودیسه می دانند. تاریخ نَهاوند بسیار دیرینه است. مهم ترین جنگ اعراب با ایرانیان که به سقوط شاهنشاهی ساساني انجامید درسال 21ه (641م) دراین شهرروي داد. در قرن چهارم هجری/دهم میلادی نَهاوند بسیار آباد و پُرجمعیت بود و بازرگانی پُرونقي داشت. امروز بیشتر جمعیت آن کُرداند.

مهم ترین آثارتاریخی نَهاوند درتپه مشهور کیان در فاصله 9 کیلومتری غرب این شهر قرار دارد که باستان شناسان در آن آثار تمدن حدود هزار وسیصد سال پیش از مسیح را به دست آورده اند. این آثار نمودار مراحل مختلف تمدن مردم این سرزمین پیش از ورود آریاییان بهمنطقه است. نمونههاي بسیاری که از اشیاء متعلّق به سرزمین هاي بسیار دور در آن یافت شدهنشان میدهدکه دادوستد نیز از روزگار باستان درآرونق داشته است. درپی کاوشهاي باستان شناسانه در این ناحیه معبدی ازبرخاک درآمده که متعلّق به دوران سلوکي هاست. کتیبه اي نیز از دوران آنتیوکوس و به خطّ یونانی قدیم دراین معبد یافت شده است.

30. استان یزد

استان یزد، بامساحتي حدود 128 هزار و 811 کیلومترمربع، در مرکز ایران و حاشیه کویر مرکزی میان استان هاي اصفهان، خراسان جنوبی، فارس، و کرمان واقع شده است. کوه هاي بختیاري، با یخچال هاي طبیعی وقلّه هايي همیشه پوشیده از برف، درجنوب غرب استان یزد قراردارد. قلّه شیرکوه با 4 هزار و 75 ارتفاع بلندترین نقطه این استان است. درمناطق پست تر این منطقه بر اثر تبخیر آب هاي سطحي کفّه هاي نمک برجاي مانده است. کفه نمک آبرقو، نزدیک شهری به همین نام، وسیع ترین آن هاست.

دراین ناحیه، درسال گاه بین 40 تا 60 روز توفان هاي شدید پی درپی می وزد و موجب جا به جایی تپّه هاي متحرک شن و ریگ می شود. آب و هوای خشک وکويري و نوسانات شدید حرارت نیزموجب آسیب فراوان به کشاورزي منطقه یزد می شود. دراین منطقه به سبب کم آبی شدید، نیاز به بهره برداري ازقنات و چاه هاي عمیق و نیمه عمیق هنوز کاملاً محسوس است. مخازن عظیم آبی یا آب انبار که برای مقابله با کم آبی و رفع نیازمردم، به سبک معماری زیبای سنتي

ساخته شده از دیدنی های استان یزد به شمار می رود. به طورکلی، معماری این استان متناسب با آب و هوای محلی است و سبکی خاص و شایان توجه دارد.

محدود بودن امکانات کشاورزی، کشاورزان و باغبانان این استان را سختکوش و کارآزموده کرده و انگیزه ای برای گسترش فعالیت های صنعتی شده است. بافت ترمه و انواع پارچه های دست باف سابقه طولانی و شهرت بسیار دارد. کارخانه های ریسندگی و بافندگی پتو و قالی های دستی و ماشینی نیز در نقاط مختلف استان به چشم می خورد. بهره برداری از ذخایر عظیم معدنی مانند آهن، اورانیوم، سرب، و روی، به خصوص در دهه های اخیر نیز به گسترش اشتغال کمک کرده است. درکارخانه ی چینی و کاشی سازی میبد یکی از شهر های این استان اکنون انواع ظرف های ظریف و خوش نقش غذاخوری و آجرهای کف پوش ساختمانی تولید و افزون بر مصرف داخلی مقدار قابل توجهی صادر می شود.

استان یزد جمعیتی حدود نهصد و چهل هزارو هشتصد تن دارد که به فارسی با لهجه ی محلی سخن می گویند و بیشترمسلمان شیعه هستند. از دیرگاه جمعیتی از اقلیت های زرتشتی و یهودی نیز در این استان زندگی می کنند. استان یزد هفت شهرستان دارد از جمله: یزد (مرکز استان)، ابرقو، آردکان، تفت، مهریز، بافق و طبس که از خراسان جدا و به استان یزد افزوده شده است.

یزد

این شهر درمرکز ایران بین دشت کویر، کویر لوت، کرمان و اصفهان و در فاصله 689 کیلومتری تهران قرار دارد. یزد شهری مرتفع است و دورادور آن را کوه فراگرفته. شیرکوه درجنوب غربی شهرحدود 600 متر از سطح دریا بلندی دارد. آب و هوای یزد خشک کویری و باران سالیانه اش اندک است. اماکوهپایه های آن در دامنه های شیرکوه دارای آب و هوایی خنک و مطبوع استراحتگاه تابستانی خوبی فراهم می آورد. بنای شهر باستانی یزد را به اسکندر مقدونی نسبت می دهند. گفته اند که وی در آن جا زندانی ساخت که درادب فارسی به زندان اسکندر شهرت دارد. به همین جهت شهر یزد به زندان سکندر نیز معروف شده. ازسوی دیگر، نام شهر را برگرفته از نام یزدگرد اول شاهنشاه ساسانی دانسته اند که درآغاز قرن پنجم میلادی می زیسته است. نوشته اند که چون چندتن ازشاهبانوان ساسانی در توسعه و آبادانی این شهرکوشیده اند، درآمد و مالیات یزد تا اواخر دوره ساسانی به بانوان دربار آنان تعلق داشته است.

درسرگذشت یزدگردسوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، آمده که وی پس از شکست نهاوند خزاین دربار را در یزد پنهان ساخت و گنج نامه های آن را همراه خود به خراسان برد. پس از کشته شدن یزدگرد در مرو این گنج نامه ها به دست مردم افتاد و قرن ها پس از آن کسانی درجستجوی آن

گنج ها به یزد آمدند. یکی از آن خزاین در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی به دست امیر مبارزالدین محمد از آل مظفر افتاد.

یزد با وجود موقع کویری شهری پُر آب و حاصلخیز بوده است. در قرن چهارم هجری/ دهم میلادی، از فراوانی میوه هایی که از این شهر به اصفهان صادر می شده یاد کرده اند. موقع بازرگانی یزد نیز در تاریخ دارای اهمیت است زیرا این شهر بر سر راه هایی قرار دارد که به بندرهای خلیج فارس می رسد.

از ویژگی های یزد معماری سنتی آن است که متناسب با آب و هوای خشک کویری به وجود آمده. دیوارهای بلند خانه ها در این شهر در طول تاریخ سدّی در برابر حمله بیگانه و سایانی برای روزهای گرم بوده و زیرزمین های بزرگ آن استراحتگاهی برای تابستان های طولانی. بادگیرهای این زیر زمین ها، که هوا را به خوبی خنک می کند، در معماری سنتی یزد چندان مهم است که این شهر را شهر بادگیرها نامیده اند.

آب آشامیدنی یزد نیز از راه خاص خود تأمین می شود. آب انبارهای بزرگ، که اغلب به وسیله نیکوکاران ایجاد و وقف می شده، محلّ ذخیره آب برای مردم بوده است. برخی از این آب انبارها که هنوز باقی است بیش از صد پله عمق دارد. ساختمان محلّی به این وسعت که بتواند در برابر فشار آب پایداری کند از محاسبات دقیق استادان معمار در این شهر حکایت دارد.

کندن چاه هایی که گاه تا عمق چهل متری زمین می رسد و برای تأمین آب کشاورزی ضروری است از دیگر مهارت های مردم کویر نشین خاصه یزدی هاست که دریافتن محلّ آب های زیرزمینی و مسیری که باید قنات ها و کاریزها در طول آن کنده شود، توانایی خاص دارند.

سکونت گروه بزرگی از زرتشتیان ایران در یزد ویژگی دیگر این شهر است. آتشکده یزدان آتش مقدّس آتشگاه فارس را از حدود 700 سال پیش تاکنون در خود روشن نگاه داشته است.

شهرهای تاریخی ایران

در تاریخ ایران اغلب نام شهرهایی به چشم می خورد که بر اثر حوادث روزگار از سرزمین اصلی

جدا شده و امروز جزو خاک ایران نیست. از آن جا که آشنایی با تاریخ گذشته بدون دانستن وضع و موقع این نواحی ممکن نیست، به تعدادی از مهمترین آن ها به اختصار اشارتی می رود.

باکو

باکو بندری است بزرگ در ساحل غربی دریای خزر است که تا سال 1812 میلادی جزو ایالت شیروان و از شهرهای تاریخی ایران بود. در این سال باکو و بخش بزرگی از سرزمین های شمال غرب ایران پس از شکست در جنگ های ایران و روس براساس دو معاهده گلستان و ترکمان چای به تصرف روسیه تزاری درآمد.

باکو درکنار دریای خزر، جایی که کوه های قفقاز به دریا فرو می رود، بین رودخانه گر (کورش) و طوالش واقع شده و از جنوب به شهر قراباغ محدود است. قسمت شمالی این بندر را دامنه کوه های قفقاز فراگرفته که اغلب پوشیده از برف است. باکو و اطراف آن آب و هوایی معتدل و مرطوب دارد و به حاصلخیزی و خرمی معروف است.

باکو در جنوب دربند مشهور قفقاز واقع شده که در دوره های اسلامی به آن باب الأبواب یا سدّ ذوالقرنین یا سدّ یاجوج و مأجوج می گفتند. این سد بین دو کوه مشرف بر بندرگاه ساخته شده و در گذشته، دهانه آن با زنجیری که بر آن قفلی بزرگ آویخته بود بسته می شد. وقتی زنجیر بسته بود هیچ کشتی نمی توانست از آن بگذرد. این سد را، که از سنگ و سرب و به قولی دیگر از خشت های عظیم آهنین پوشیده از مس ساخته شده بود، یادگار خسرو انوشیروان شاهنشاه ساسانی می دانند که آن را برای جلوگیری از هجوم اقوام نیمه وحشی ساخته بود. دو امپراتوری نیرومند ساسانی و روم طی قرن ها با یکدیگر قراردادهایی برای نگه داری دو دربند داشتند - یکی در امتداد رود جیحون نزدیک ترمذ (آن سوی بلخ)، سر راه نخشب و دیگری در غرب دریاچه خزر و محل برخورد کوه های قفقاز با دریای خزر - تا از سرازیر شدن مهاجمان بیابانگرد آسیای مرکزی به سوی ایران و، از طریق گذرگاه های غرب کشور، به اروپا جلوگیری شود.

در باکو منابع عظیم نفت وجود دارد که در منطقه ای بزرگ به لایه های سطحی نفوذ کرده است. به این جهت از دیرباز آتش های جاویدانی که در این شهر شعله می کشیده از نظر زرتشتیان گرامی بوده است. باکو، باکوبه، بادکوبه، و باگوان، نام های گوناگون این شهر، به مناسبت وجود آتشکده بزرگ آن شهر، از کلمه "بغ" (خدا) گرفته شده و به معنای شهر خداست. درکنار قلعه ی قدیمی استواری که بیش از چهل متر بلند داشته، برج دختر واقع شده که از آن برای نگهداری بندر قفقاز استفاده می کرده اند. گمان می رود این برج، پیش از آن پرستشگاه آناهیتا و منسوب به دوران اشکانیان یا هخامنشیان بوده است. اکنون برج دختر جایگاه چراغ دریایی است که کشتی ها را هنگام رفت و آمد به بندر راهنمایی می کند. آتشکده پارسیان مقیم هند نیز بنایی دیگر از دوران باستان در این شهر است. این آتشکده ساختمانی مربع دارد که اطاقی در میان آن قرار گرفته. این اتاق، به سبک دیگر آتشکده های زرتشتی، از چهار سوباز است و گنبدی کوچک بر آن استوار شده. در مرکز این آتشکده گودالی است که آتش از آن شعله می کشد.

کاخی بزرگ از آثار دوران شاه عباس اول و مسجدی برفراز کوهی در نزدیکی دربند قفقاز از دیگر آثار تاریخی این شهر است. مسجد در قلعه ای به نام قبله از آثار دوره ساسانیان قرار گرفته است. در شرح جنگ های دراز امیر تیمور گورکان در منطقه آذربایجان بارها نام قلعه قبله آمده است.

بُخارا

بُخارا یکی از شهرهای باستانی ایران بزرگ است. این شهر به فاصله کمی در جنوب رودخانه زَرآفشان و در شرق بیابان خوارزم قرار گرفته است. در قرن نوزدهم میلادی، همزمان با سلطنت قاجار در ایران، نیروهای روسیه تزاری شهرهای بزرگ این ناحیه از جمله تاشکند، سَمَرَقند، و بُخارا را یکی پس از دیگری از ایران جدا کردند. امروز بُخارا جزو جمهوری ازبکستان شوروی است.

بُخارا در سرزمینی پُرآب و حاصلخیز و خرم بنا شده است. خرابه های شهر باستانی در نزدیکی شهر کنونی هنوز برجای است. تاریخ این شهر به قرن ها پیش از میلاد می رسد. در افسانه های ایرانی، افراسیاب تورانی، سیاوش، شاهزاده زیبا و دلیر ایرانی، را در این شهر کُشت. براساس این افسانه همه ساله در این شهر مراسمی به این مناسبت برگزار می گردیده که به گریستن مغان یا سوگ سیاوش معروف بوده است.

سپاهیان عرب پس از حمله های پی در پی که با مقاومت سرداران و مردم ماوراء النهر روبرو می شد، سرانجام در سال 112 ه/730م توانستند به بُخارا دست یابند. ظرف های چینی و زرین پُرنفش و نگار و گران بهایی که پس از کُشته شدن آخرین شهریار بُخارا به تاراج رفت و وصف آن در تاریخ ها آمده است، نشان از اهمیت و ثروت این شهر بزرگ در دوران پیش از اسلام دارد.

اما روزگار زرین بُخارا و نواحی پیرامون آن همزمان با حکومت سامانیان است. در عصر پُرشکوه این شاهان ایرانی، بُخارا پایتختی بود آباد و پررونق با باغ ها و کاخ ها و حمام ها و مسجدهای بسیار. شاعران و نویسندگان و دانشمندان بزرگی در این شهر می زیستند که زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی را به اوج شکوفایی رساندند. پس از سامانیان، در دوران سلجوقیان نیز بُخارا هنوز اعتبار بسیار داشت، اما دیگر نتوانست به عظمت گذشته باز گردد و به شهرتی که در زمان سامانیان در سراسر جهان، از چین تا اسپانیا، داشت برسد.

در حمله مغول نخستین شهری که ویران شد و مردم آن از دم تیغ گذشتند، بُخارا بود. نوشته اند که از آن شهر بزرگ و زیبا و آبادان، تنها مسجد جامع و بعضی قسمتهای قصرهای استوار آن برجای ماند. با وجود این، با به قدرت رسیدن امیر تیمور گورکان، بُخارا نیز در کنار سمرقند از نو بنا شد و اهمیت و اعتبار یافت.

بُخارا از دیرباز دارای اهمیت دینی بوده است. گویند که نام بُخارا از کلمه وَهّاره یا بهار، که در زبان

هاي ايراني به معني بُتكده است، گرفته شده. دركاوش هاي باستان شناسي در اطراف مسجدي در بُخارا آثار يك آتشكده زرتشتي و، در زير آن، ديري بودائي را يافته اند كه در دوران هاي گوناگون پيايي بر روي و به جاي يكدیگر ساخته شده است. پس از حمله اعراب عده اي از مردم بُخارا در گرويدن به اسلام مقاومت مي كردند. يکی از آنان، الْمُقَنَّع، كه زَرْتشتي بود، به بهانه خون خواهي قتل ابومسلم خراساني كه در دربار خليفه عباسي كشته شده بود، مدتي دراز با پيروان خود در برابر سپاهيان خليفه ايستادگي كرد. وي در شهري نزديك بُخارا مي زيست و توانست چندماه بخشي از نواحي آن حدود را به اختيار خود گيرد. پيروان الْمُقَنَّع را سپيدجامگان نيز گفته اند، دربرابر سپاه جامگان كه طرفداران بني عباس و دستگاه خلافت بودند. در زمان سامانيان بُخارا از مراکز مهم مذهب حنفي شد. اسماعيليان هم در اين زمان مركز فعاليت خود را در بُخارا قرار داده بودند. دردوره تيموري فرقه مشهور نقشبندي نيز كه هنوز پيرواني دارد به وسيله بهاءالدين نقش بندي در بُخارا تأسيس شد.

بزرگان، دانشمندان، شاعران، و متفكران بزرگ بُخارا به خصوص در عصر طلايي قرن چهارم هجري/دهم ميلادي در تاريخ ايران و اسلام بي ماننداند. ابوعلي سينا، ابوالفضل و ابوعلي بلعمي، ابو عبدالله جيهاني و خاندان با فرهنگ او، ابو منصورحسن بن نوح القمري پزشک دانشمند و استاد ابوعلي سينا، محمدعوفي مؤلف **جوامع الحکایات** و بزرگان ديگري از اين دست همگي از بُخارا برخاسته اند.

بلخ

بلخ يکي از شهرهاي باستاني و بسيار مشهور خراسان بزرگ است كه در جلگه جنوبي رودخانه جيحون بين تخارستان و جوزجانان قرار گرفته و از ديرباز درآثار ايراني به باكتريا يا باختر و بلخ باشكوه معروف بوده است. بناي بلخ را به چند تن از شاهان افسانه اي ايران نسبت مي دهند. چنان كه در **شاهنامه** آمده، هنگامي كه زَرْتشت دين خود را آشكار كرد به دربار گشتاسب در بلخ رفت و مورد حمايت وي قرار گرفت. آن چه مسلم است از دوران ساسانيان تا حمله مغول اين شهر قديم ترين مركز تمدن ايراني و كانون مهم ترين تشکيلات امپراتوري هاي بزرگ ايران بوده است.

شهر بلخ از زمان سُهراب و گشتاسب از مراکز مهم مذهبي نيز به شمار مي رفته است. معبد بزرگ و مشهور اين شهر به نام نوبهار در زمان ساسانيان ثروت و آرايش بسيار داشته است. نوشته اند كه ديوارهاي نوبهار را باجواهرات گران بها آراسته و پرده هاي زربافت بر روي آنها كشيده بودند. درتمام سال، زائران از هرسو به زيارت اين معبد مي آمدند به ويژه در فصل بهار كه با انواع گل ها آراسته مي شد. گمان مي رود كه برگزاري باشكوه جشن گل سرخ ازمراسم زيارت نوبهار بلخ برجاي مانده باشد. در توصيف معبد نوبهار نوشته اند كه برفراز آن گنبدي بزرگ بود كه بيش از صدمتر بلندي داشت، در بالاي آن درفش هايي از پارچه هاي ابريشمين قرار داشت و دورادورش راسيصد و شصت رواق فراگرفته بود. در اين معبد چند بُت وجود داشت كه مردم ازكابل و هند و چين به زيارت آنها مي آمدند. زمين هاي اطراف نوبهار به مساحت هفت فرسخ درهفت

فرسخ وقف این معبد بود و هزینه هنگفت آن را تأمین می کرد.

برخی از تاریخ نگاران برآنند که نوبهار در آغاز آتشکده زرتشتیان بوده و سپس یکی از کانون های فعالیت پیروان بودا شده است. نوبهار پس از فتح بلخ به وسیله مسلمانان در زمان خلیفه سوم ویران شد. رئیس موبدان نوبهار بلخ برمک نامیده می شد. برمکیان - که پس از انتقال خلافت به عباسیان در دستگاه ایشان به وزارت رسیدند - مقام ریاست نوبهار را از دوران باستان به ارث داشتند. بلخ تا زمان حمله مغول آباد و پر رونق بود. پس از آن به صورت ویرانه ای درآمد که اگر چه بعدها به فرمان امیر تیمور گورکان بازسازی شد اما دیگر رونق گذشته را نیافت. امروز بلخ شهری کوچک در افغانستان است که شهر بزرگ مزارشریف نزدیک آن ساخته شده. گویند در سال 885/1480 م. بر اثر خواب نما شدن یکی از درباریان نوشته ای منسوب به زمان سلطان سنجر پیدا شد که در آن به وجود مرقد شاه اولیاء علی بن ابی طالب (ع) در این شهر اشاره شده بود. سلطان حسین بایقرا، آخرین امیر خاندان تیموری، بزرگان را جمع آورد و در قریه ای که در سه فرسنگی بلخ بود سنگ سفیدی یافت که نشان مرقد امیر مؤمنان بود. در آن محل گنبدی بلند ساخته شد که هنوز زیارتگاه مردم آن نواحی است. هرسال در بهار مراسمی در این زیارتگاه برگزار می شود که به نام سیل گل {سیر گل} شهرت دارد و سنت های گذشته ی زیارت معبد شهر را به یاد می آورد. بلخ کهنه که هنوز نیمه ویرانه ای از آن باقی است در چند کیلومتری مزارشریف قرار دارد. در نزدیکی بلخ شهری دیگر به نام بامیان قرار دارد که از دیرباز به سبب وجود دو بُت بزرگ بودا {سرخ بت و خنگ بت یا بوداهای سرخ و خاکستری} در آن شهرت بسیار داشته است. این دومجمسه در سال 2000 میلادی به دستور طالبان از میان برده شد.

بتکده مولتان نیز در نزدیکی بامیان از بناهای مشهور بوده است. در این بُتکده بُتِ بزرگ از آهن درمیان گنبدی قرار داشته که به نیروی آهن ربا معلق نگه داشته شده است. هندیان برای زیارت بُت خانه مولتان که همسایه بلخ است از راه دریا و صحرا به آن نواحی می آمده اند. این بت نیز در زمان سلطان محمود غزنوی از میان رفت. مولتان اکنون در خاک پاکستان است.

از همین رو، بلخ و شهرهای همسایه آن از زمان های گذشته مرکز دینی مهمی بوده است. بسیاری از علمای مسلمان از اهالی بلخ بوده اند و آثار مهمی در حدیث، فقه، و علم کلام از خود به یادگار گذاشته اند. از دانشمندان به نام این شهر یکی ابومعشر بلخی است که در قرن سوم هجری/نهم میلادی می زیست و از ستاره شناسان معروف بود. وی از تاریخ و اخبار پادشاهان پارس و اقوام دیگر نیز آگاه بود و مجموعه آثارش نمودار وسعت دانش اوست. از دیگر نامداران بلخ قاضی حمیدالدین بلخی نویسنده **مقامات حمیدی** است که در قرن ششم هجری/دوازدهم میلادی می زیسته. کتاب با نثری پیچیده و متکلف نوشته شده و انواع صنایع لفظی در آن به قدری زیاد است که گویی هدف از نوشتن آن نمایش توانایی در به کار بردن لفظ بوده است نه بازگو نمودن معنا. با این حال یکی از سرمشق های سعدی درنوشتن گلستان را همین **مقامات حمیدی** دانسته اند.

تیسفون

تیسفون، که به زبان پهلوی "تَهِسِفون" تلفظ می شده و رومی ها آن را کِتیسفون می نامیدند، شهری باستانی درکناره شرقی دجله و در هفت فرسنگی بغداد کنونی بوده است. در قرن سوم پیش از میلاد این شهر نزدیک سیلوکیه قرار داشت و شاهنشاهان اشکانی، که از نواحی شرقی ایران آمده بودند، آن جا را پایتخت زمستانی خود کردند. سیلوکیه، پایتخت سیلوکوس نیکاتر ازجانشینان اسکندر، بود. هنگامی که تیسفون پایتخت اشکانیان شد، این دو شهر به هم پیوست و رفته رفته شهر بابل را که درکنار رود فرات جای داشت از اعتبار انداخت.



طاق کسری

بابل بزرگ ترین و آبادترین و با شکوه ترین شهر دنیای باستان بود. شاهان و سردارانی بزرگ چون کورش کبیر و اسکندر مقدونی با تصرف آن شهر به اوج قدرت رسیدند. خشایارشا هنگام فرونشاندن شورشی که مردم این شهر بر ضد پادشاه دست نشانده او کرده بودند، باروی شهر را ویران کرد و معبد آن، اِساهیل، را درهم فرو ریخت. بُت زرین و بزرگ مردوک را که نشان ماندگاری شهر بود و شاهان بابل در آغاز هر سال با لمس کردن دست آن اعلام قدرت می کردند باخود به ایران آورد و دستور داد آن را ذوب کنند. شهر بابل، با آن که باردیگر آباد گردید و معبد و بُتی دیگر در آن ساخته شد که سپاهیان اسکندر از زیبایی و ثروت و جلالش انگشت حیرت به دندان گزیدند، دیگر کمر راست نکرد و با رونق گرفتن تیسفون اندک اندک از صفحه تاریخ ناپدید شد.

اردشیر بابکان پس از شکست دادن آردوان پنجم اشکانی وارد تیسفون شد و در همان جا تاجگذاری کرد. در تمام دوران شاهنشاهی ساسانیان تیسفون پایتخت ایران بود. این شهر درصد سال آخر شاهنشاهی ساسانیان مجموعه ای از پنج تا هفت شهر بوده است و "مَلْکَا" یعنی شهرهای شاهان خوانده می شده و گاهی هم از آن به نام مَذیناتا یا مدینه و شهرها یاد کرده اند که اعراب پس از اسلام به آن مدائن گفته اند. تیسفون، رومگان، و هاردشیر (سیلوکیه)، دَرزَنزان، و لاشآباد، آسپانبر و ماحوزا شهرهای مدائن بوده اند. تیسفون، که با پُل ها و آب بندهای روی دجله در دوسوی رود گسترش یافته بود، در اواخر دوران ساسانی دچار طغیان رودخانه و شکستگی سدها گردید. نوشته اند که در زمان قُباد، پدر خسرو انوشیروان، درسدّ دجله نزدیک دشت میشان شکاف افتاد و بسیاری از کشتزارها زیر آب رفت. اواخر روزگار خسرو پرویز نیز طغیان

دجله و قُرات چند سد را درهم شکست که برای بازسازی آنها تلاش بسیار شد. در همین زمان بر اثر زلزله قسمتی از ایوان کسری (کسرا) نیز شکست برداشت. بعدها تاریخنگاران اسلامی این رویدادها را نشانه های سقوط سلسله ساسانی شمردند.

طاق کسری بنایی عظیم و با شکوه در ساحل راست رود دجله است که گفته اند در زمان خسرو انوشیروان ساخته شده. این بنا را مهمترین اثر معماری دوره ساسانی و نمودار ویژگی های آن می شمردند. یکی از جغرافیایان و نویسندگان دوره اسلامی که خود ایوان مدائن و کاخ سفید در نزدیکی آن منسوب به دوران اشکانی را دیده، شرحی حیرت انگیز از عظمت و شکوه آنها نوشته است. از این بناها اکنون در نزدیکی بغداد جز ویرانه هایی به چشم نمی خورد.

در حمله اعراب، یزدگرد سوم همراه دربار و حرم سرا و گنج های خود از پایتخت گریخت و در سال 627 هـ / 627 م هنگامی که اعراب تکبیرگویان وارد تیسفون شدند پایتخت را خالی یافتند. گویند که سعد بن ابی وقاص، سردار سپاه عرب، از دیدن عظمت و جلال ایوان کسری هشت رکعت نماز فتح به جای آورد. از آن پس شهرهای حیره و کوفه نزدیک مدائن ساخته شد و تیسفون رو به ویرانی نهاد.

در میانه قرن دوم هجری/هشتم میلادی منصور خلیفه عباسی خواست از مصالح ایوان کسری شهر بغداد را بسازد. اما خالد برمکی وزیر ایرانی او این کار را درست ندانست. خلیفه او را به تعصب ایرانیگری متهم کرد. اما هزینه گزاف خراب کردن و حمل مصالح خلیفه را واداشت که از تصمیم نابخردانه خود بازگردد. ایوان کسری نجات یافت، اما در اواخر قرن سوم هجری/نهم میلادی به دستور خلیفه مقداری از سنگ های آن را در ساختمان قصر تاج در بغداد خاوری به کار بردند.

امروزه در کنار ویرانه های تیسفون که تا قرن چهارم هجری/دهم میلادی شهری کوچک اما پُر جمعیت بود، گور سلیمان فارسی، یکی از نزدیکترین صحابه پیغمبر اکرم (ص) قرار دارد که به سلیمان پاک مشهور است.

سَمَرْقَنْد

سَمَرْقَنْد یکی از شهرهای بسیار قدیمی، بزرگ، آباد و پُرجمعیت و ارارود {ماوراءالنهر}، سرزمین حاصلخیز بین دو رود بزرگ جیحون و سیحون، بوده است که در ساحل رودخانه ی زرافشان در ایالت سغد یا سغدیانیان باستان قرار گرفته. این شهر در قرن هجدهم میلادی رونق گذشته خود را از دست داد و در سال 1868 پس از درگیری های خونین طولانی به دست نیروهای روسیه تزاری افتاد و امروزه مرکز اداری جمهوری ازبکستان است.

سَمَرْقَنْد قدیمی ترین شهر آسیای میانه است که در آن آثار باستانی متعلق به قرن های سوم و چهارم پیش از میلاد یافت شده. هنگامی که اسکندر در حمله به ایران سَمَرْقَنْد را ویران کرد، این شهر برج و بارونی عظیم داشت و مدت ها کانون مقاومت در برابر نیروهای بیگانه بود. پس از

اسکندر، تا فتح این سرزمین ها به دست سپاهیان اسلام، در بلخ و سمرقند حکومت مستقلی وجود داشت که از نظر تاریخی آن نواحی را از ایران جدا می کرد. با این همه، نفوذ تمدن و فرهنگ ایرانی در آن ناحیه پیوسته باقی ماند. از جمله در زمان ساسانیان، سمرقند مهم ترین کانون دینی مانویان بود.

اوج رونق و شکوه شهر سمرقند به قرن چهارم هجری/دهم میلادی می رسد، زمانی که سامانیان در ماوراءالنهر به قدرت رسیدند. این خاندان فرهنگ دوست ایرانی این ناحیه خرم حاصل خیز را به درجه ای از اعتبار رساندند که از آن پس مانند آن به خود ندید. در زمان اسماعیل بن احمد سامانی، سمرقند یکی از مراکز مهم حکومت و بندری بزرگ، آباد، و ثروتمند بود که برلندی قرارداداشت و در همه خانه ها و کوچه های آن، درخت های سرو قد برافراشته بود. نوشته اند که شهر از بالای قلعه چنان به نظر می رسید که گویی پوشیده از درخت و سبزه است.

بازار سمرقند نیز به واسطه وسعت، زیبایی، و رونق زیانزد بوده است. از همه سرزمین های دور و نزدیک به این بازار کالا وارد می شد و مشتریان و بازرگانان سرزمین های دور همیشه در آن جا رفت و آمد می کردند. دیبای سرخ (نوعی پارچه از ابریشم خام)، پارچه های گران بها، زین و ابزار اسب، شیشه های نقش دار رنگین و انواع محصولات کشاورزی و دامی در این بازار به فراوانی دادوستد می شد. اما معروف ترین کالای سمرقند کاغذ بود که بیشتر نقاط خاور زمین از آن جا وارد می کردند.

حمله مغول سمرقند را نیز چون دیگر شهرهای ماوراءالنهر و خراسان بزرگ ویران کرد و به نابودی بسیاری از ساکنان آن انجامید. سپاهیان مغول شهر و مردم را از کوچک و بزرگ و زن و مرد خانه به خانه گشتند و هرچه یافتند کُشدند و بردند و سوختند. اما دیری نپایید که امیر تیمور گورکان در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی سمرقند را پایتخت خود کرد و ساختمان های با شکوه بسیار در آن بنیان نهاد. او مسجد بزرگ و زیبای این شهر را نیز از غنایم فتح هندوستان ساخت. گلاویخو، سفیر اسپانیا، که در آن زمان به سمرقند رفته بود، یک یک این بناهای شاهانه را توصیف کرده است. امیر تیمور در جنگ ها و فتوحات خود دانشمندان، هنرمندان، و صنعت گران را برمی گردید و با خود به سمرقند می برد آن گونه که در زمان او و جانشینانش، این شهر بزرگ ترین مرکز دانش و هنر روزگار شد. رصدخانه سمرقند، که به دستور اُلغ بیگ ساخته شد، یکی از مراکز مهم علمی زمان بود. اما پیش از امیر تیمور نیز سمرقند کانون دانشمندان و عرفا و هنرمندان بزرگ ایرانی بود. رودکی سمرقندی پدر شعر فارسی برترین ایشان است.

مَرُو

مَرُو در شمال شرق خراسان کنونی یکی از شهرهای آباد و پُر اهمیت خراسان بزرگ بوده و اکنون به نام مرو یا مَری، شهری کوچک در جمهوری ترکمنستان است که بسیاری از مردم آن با زبان فارسی آشنا هستند و فرهنگ و ادبیات ایرانی را دوست دارند. مرو در امتداد رودخانه ای بنا شده بود که از کوه های غور در شمال خاوری هرات سرچشمه می گرفت و در ریگستان های

بیابان غُر ناپدید می شد. این رودخانه مَرورود یا مَرغاب نام داشته و در مسیر خود دو شهر را آبیاری می کرده است، یکی مَرُو کوچک، در قسمت بالای رودخانه، و دیگری مَرُو بزرگ یا مَرُو شاهجان.

بنای شهر مَرُو را به اسکندر و جانشینان او نسبت می دهند. آن چه مسلم است بعد از حمله اسکندر در این ناحیه حکومتی طرفدار یونان تشکیل شد که از نواحی بلخ و مَرُو تا انتهای سغد و سَمَرَقند را دربر داشت. پس از آن در زمان پارت ها، که خراسان به چهار مرزبانی تقسیم شد، مَرُو مرکز یکی از آن چهار بخش و مراکز سه بخش دیگر بلخ و هرات و نیشابور بودند.

مَرُو شهری ثروتمند بوده و انواع محصولات کشاورزی و صنایع دستی آن، از جمله ابریشم و پارچه های گران بها، شهرت بسیار داشته است. اما اهمیت اصلی مَرُو، علاوه بر حاصل خیزی خاک و فراوانی آب، از موقع سیاسی آن بر سر شاه راه های بزرگ بین المللی دنیای قدیم ناشی می شده. جاده ابریشم و راهی که از آن عاج و ادویه از هندوستان به سواحل دریای مدیترانه می رفت، از این شهر می گذشت. از همین راه بود که یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، از تیسفون و همدان و ری به مَرُو گریخت و در یکی از روستاهای آن به دست آسیابانی کشته شد.

مَرُو دردورانی از آبادترین و ثروتمند ترین سرزمین های اسلامی به شمار می رفت. مسجد بزرگ و با شکوهی که ابومسلم خراسانی در آن ساخته بود تا قرن ها شهرتی بسیار داشت. در زمان هارون الرشید پسرش مأمون، در مقام امارت در کاخی با شکوه در این شهر می زیست. مَرُو تا زمان مغول همواره مرکز حکومت ماند و آبادی و رونق آن برجای بود.

در حمله مغول این شهر نیز با ویرانی و گشتار بسیار روبه رو شد. نوشته اند که در آن زمان در این شهر دو کتاب خانه بزرگ و خزانه کتاب معتبر دیگری وجود داشت. از کتابخانه کوچک دیگری نیز یاد کرده اند که دارای دویست جلد کتاب بود، همگی بی همتا با خط زیبا و تذهیب عالی و چنان نفیس و گران بها که هریک بیش از 200 دینار طلا ارزش داشت. این آثار فرهنگی گران قدر همراه با هزاران تن از ساکنان و همه بناهای باشکوه شهر و جایگاه های پخش آب رودخانه ی مَرغاب، که توصیف عظمت و دقت مهندسی آن را ابوطاهر مقدسی در کتاب **احسن التقاسیم** آورده، در حمله مغول از میان رفت.

مَرُو در زمان شاهرخ، جانشین امیر تیمور گورکان، قسمتی از عظمت و شکوه گذشته خود را بازیافت، اما از حمله دائم اُزبک ها و افغان ها و آسیب های ناشی از آن در امان نبود. سرانجام در سال 1884م، روس ها مَرُو را تصرف کردند.

هَرات

هَرات در گذشته نام منطقه بزرگی بوده است که یکی از چهار ایالت خراسان بزرگ را تشکیل می داده. امروز تمام این ناحیه در افغانستان است. هَرات در همان حال نام شهری است حاصلخیز در

همین منطقه که باغ های سرسبز، آب وهوای سالم و مطبوع و باد پیوسته و ملایم آن در تابستان از دیرباز شهرت داشته است. هَری رود یا رودخانه هَرات از کوه های غور سرچشمه می گیرد و درشاخه های متعدّد از شهر می گذرد.

بنای شهرهَرات را به دوران باستان نسبت داده اند. آثار تاریخی بسیار از دژها و آتشگاه ها و کلیسای مسیحیان همگی نشان از دیرینگی و رونق این شهر در همه ادوار دارد. در قرن چهارم هجری/دهم میلادی با روی کار آمدن امیران سامانی شهر هرات رونق و ثروت و جمعیتی افزون یافت و یکی از کانون های بزرگ علم و ادب و دانش و اندیشه شد. مسجد بزرگ شهر و بازارهای پُرکالای پیرامون آن و باروی استوار با دروازه های آهنین و چوبین بسیار، که به سوی نواحی گوناگون باز می شد، جهانگردان را به خود جلب می کرد. به نوشته یکی از آنان مسجد جامع هَرات در زیبایی و کثرت نمازگزاران در تمام خاک خراسان و سیستان بی نظیر بود.

مردم هَرات به جوانمردی و عیّاری شهرت داشته اند. بسیاری از جنبش های ایرانیان به مخالفت با اعراب در این ناحیه صورت گرفته است. قیام استادسیس، به خونخواهی ابومسلم و الْمُقنّع، و خروج قَرَمَطیان هرات در قرن سوّم هجری، که در آن بیش از دو هزار تن از پای درآمدند، از این جمله است.

هَرات در حمله مغول سرسختانه پایداری کرد و هراسناک ترین کُشتارها و ویرانی ها را به خود دید. بار اوّل که مغولان هَرات را گشودند تنها دوازه هزار تن از لشکریان سلطان محمد خوارزم شاه را کُشتند، اما بار دیگر که بر اثر قیام مردم هَرات به آن شهر آمدند، به گفته ای، از خون هیچ کس در میان بیش از یک میلیون و ششصد هزار تن نگذشتند، رقمی که خود نشان وسعت و جمعیت هرات در آن زمان است.

پس از حمله مغول هَرات به زودی آباد شد تا آن جا که تیموریان پایتخت خود را به آن جا بردند. بایسنقر میرزا پسر شاهرخ و نواده امیر تیمور هرات را پایتخت خود کرد. پس از او در زمان سلطان حسین بایقرا و وزیر هنرمند و باکفایتش، امیرعلی شیرنوائی، این شهر مرکز بزرگ هنر و شعر و ادب و دانش روزگار شد. هَرات در نیمه دوّم قرن نوزدهم میلادی، در زمان ناصرالدین شاه قاجار، بر اثر تحریکات خارجی از ایران جدا شد اما پیوستگی تاریخی و فرهنگی آن با ایران همچنان برجاست.

از آثار تاریخی مهمّ هَرات قلعه ای استوار به نام شَمیرم است که بنای آن به روزگار باستان می رسد. در دامنه کوهی که این قلعه بر فراز آن قرار دارد بقایای یک آتشکده که در آن جا آتش خانه خوانده می شود، برجای مانده و در نزدیکی های شهر کلیسای کهنی متعلّق به مسیحیان وجود دارد. مسجد زیبا و قدیمی هرات در جنگ داخلی افغانستان در سال های اخیر آسیب بسیار دیده اما هنوز هم آن را باید از زیباترین مسجدهای اسلامی به حساب آورد. علاوه بر این ها، آرامگاه بزرگانی چون پیرهری، خواجه عبدالله انصاری، و امام فخر رازی در این شهر است. از بزرگان ناحیه

هرات به نام ابوحاتم آسفزاری نیز اشاره کرده اند که در شهری به همین نام می زیست. وی هم دوران خیام نیشابوری بود و در ستاره شناسی و ریاضی و هندسه و مکانیک نوشته های بسیار دارد. آورده اند که وی براساس نظریه آرشمیدس ترازویی ساخت که میزان ناخالصی فلزات را نشان می داد. آن را به خزانه سلطان سنجر فرستاد، اما خزانه دار که مردی نادرست بود از بیم آشکار شدن نادرستی هایش ترازو را خرد کرد. گویند که ابوحاتم به شنیدن خبر از شدت اندوه درگذشت.

مسجد جامع یزد

مهم ترین اثر تاریخی یزد مسجد جامع آن است که ساختمان اصلی آن به قرن ششم هجری/ دوازدهم میلادی بازمی گردد. اما ساختمان کنونی آن در دوره آل مظفر در قرن هشتم هجری بنا شده است. این مسجد جامع دو کتیبه بسیار نفیس یکی به خط کوفی و دیگری به خط ثلث دارد که در متن آن نام شاهرخ تیموری خوانده می شود. مدرسه و خانقاه سید شمس الدین و بقعه سید رکن الدین (رکنیه) و مسجد پیرچخماق با سردری بلند و جلوخانی جالب توجه و باغ دولت آباد از زمان شاهرخ تیموری، که چندی محل سکونت کریم خان زند بوده، از دیگر آثار تاریخی شهر یزد است. براین همه باید بادگیرها و آب انبارهای قدیمی یزد را افزود که همواره مورد توجه جهان گردان داخلی و خارجی بوده است.

باقلوا، حاجی بادام و دیگری شیرینی هایی که در یزد پخته می شود، از بهترین و معروف ترین سوغات های شهر یزد است که بسته های آن رادرمه ی اوقات به خصوص نوروز به شهرهای مختلف می برند. باقلوای یزد با انواع گوناگون بادامی، پسته ای و نارنگیلی بین ایرانیان بسیار خواهان دارد.

اردکان

دومین شهر بزرگ استان یزد اردکان است که درفاصله ی 60 کیلومتری یزد دردامنه ی شیرکوه واقع شده، شهری خوش آب و هوا و استراحتگاه مردم درتابستان های گرم و سوزان منطقه. در این شهر که نام آن به معنی مکان پاک یا مقدس است، از قرن دوازدهم میلادی تا کنون مکان های مذهبی زیادی برجای مانده. بنای مسجد جامع و امامزاده میر سید محمد و تکیه ازآن جمله است.

یکی از مهم ترین زیارتگاه های زرتشیان در شریف آباد روستائی نزدیک اردکان است که هرساله هزاران نفر، که بیشتر آن ها زرتشیان ایرانی یا خارجی به خصوص هندی هستند به آن جا می آیند. افزون بر این محل که پیرچک چک نام دارد، زیارتگاه های دیگر زرتشتی در آن محل عبارتند از: پیر شاه اشتات ایزد، پیرشاه مهرایزد و پیرشاه مراد. زیارت پیرچک چک همه ساله از 24-28 خرداد/14-18 جون صورت می گیرد. رسم آن است که زایران ازهنگامی که نخستین نگاهشان

به ستایشگاه می افتد، پیاده به سوی آن از کوه بالامی روند. در آن جا از چشمه ای پنهان در دل کوه قرن هاست که قطره قطره آب می چکد. به باور زرتشتیان، درجمله ی اعراب به ایران ، نیک بانو دختر دوم یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی از ترس اسارت و مرگ هنگام گریز به اهورا مزدا مناجات کرد که او را برهاند. همان دم کوه معجزآسا از هم شکافت و او را درخود گرفت. قطره های آب اشک های ترس و اندوه نیک بانوست. افسانه از بیرون ماندن پاره ای پیراهن رنگین دختر از شکاف کوه سخن دارد که کسی تا کنون آن را ندیده است. درکنار این محل درخت بسیار بزرگی سربرافراشته که گفته می شود عصای نیک بانوست.

ستایشگاه درواقع ساختمانی سرپوشیده در بریدگی کوه است که دو در برنزی بزرگ دارد. ورودی آن با سنگ مرمر فرش شده و دیوارها از آتش مقدسی که قرن هاست در آن جا افروخته نگاه داشته شده، سیاه گردیده. در بریدگی های زیر ستایشگاه برای پذیرائی از مسافران چند جایگاه سرپوشیده ساخته اند.

ابرقو

یا ابرکوه ابرقو درهجهده کیلومتری جنوب غرب یزد شهری کوچک و نسبتاً خوش آب و هواست. دراین شهردرخت سروی بزرگ و قدیمی وجود دارد که وجود 2500 ساله ی آن را دراین سرزمین کویری یکی از شگفتی های طبیعی و دراعتقاد عامه درختی مقدس می دانند. طَبَس طَبَس باوسعت 55344 کیلومتر مربع یکی از شهرهای قدیمی استان خراسان بوده که از سال 1381ش/2002م. به استان یزد پیوسته است. این شهردر حاشیه کویر لوت و در دامنه کوه نیزار واقع شده و آب و هوای آن در نواحی کوهستانی معتدل و در قسمت جلگه ای گرم و سوزان است.

طَبَس

درکنارکویرخشک و سوزان مرکز ایران شهری آباد و پُردرخت است. درگذشته از خرما و عناب فراوان آن یاد کرده اند. امروزه طَبَس انواع درخت های گرمسیری و باغ های بزرگ مرکبات دارد و همه ساله در زمستان و نوروز گل های نرگس فراوانی از آن جا به شهرهای دیگر خراسان برده می شود.

طَبَس درقرن اول اسلامی به "دروازه خراسان" شهرت داشت. زیرا بیشتر راه هایی که از کویر می گذشت به این شهرمی رسید اهمیت تاریخی طَبَس بیش ازهمه به واسطه دژهای اسماعیلیه در آن جاست، که درنیمه دوم قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی)، هنگامی که طَبَس به تصرف اسماعیلیه درآمد، بناشد. سپاهیان سلطان سَنَجَر یک بار آن جا راگرفتند و کُشتار و خرابی بسیار به بار آوردند. ویرانی طَبَس بار دیگر در زمان شاه عباس بزرگ روی داد که اُزبک ها به آن جا حمله بردند. درسال 1357ش(1878م) زلزله ی بسیار سختی این شهررا به کلّی درهم کوبید و ساختمان های قدیمی آن را از میان برد. پس از آن طَبَس از نو ساخته شد.

واقعۀ مهمّ دیگری که، پس از انقلاب اسلامی در نزدیکی این شهر روی داد، سقوط چند هلیکوپتر آمریکایی بر اثر توفان شن و منفجر شدن برخی از آن ها بود که برای آزاد کردن گروگان های سفارت امریکا در تهران در نزدیک این شهر فرود آمده بودند. از آثار تاریخی طَبَس، که بسیاری از آنها در زلزله آسیب فراوان دید، می توان بنای امامزاده حسین و مناره ی کبیر و برج یا مناره کرات را نام برد که همگی به قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) بازمی گردند. مسجد جامع و قلعه ای متعلّق به دوران صفویه نیز در این شهر همچنان برجای است.

اقوام

به گواهی اسناد تاریخی و مدارک باستان شناسی، از هزاران سال پیش سرزمین ایران رهگذر و جایگاه زندگی اقوام گوناگونی بوده است که خصوصیات جسمانی و زبان ها و آداب متفاوتی داشته اند. پیش از استقرار آریاییان، در این فلات اقوام بومی ای می زیستند که امروز آن ها را به نام آسیانی می شناسیم. اقوامی که خط و نوشته از خود برجای گذاشته یا نامشان در اسناد و کتیبه های قدیم آمده عبارتند از: ایلامی ها که در خوزستان و حدود پیشتکوه می زیستند؛ گوتی ها و لولوبی ها در نواحی کرمانشاه، کاسی ها در دامنه های زاگرس و لرستان؛ اورارتوها در شمال؛ و آماردها و تیپوری ها در حاشیه جنوبی دریای خزر.

اورارتوها از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد در ارمنستان کنونی و شرق آسیای صغیر و شمال آذربایجان حکومتی تشکیل داده بودند و کوه آرارات، که از نام همین قوم گرفته شده، در کشور آنان قرار داشت. این قوم تمدنی درخشان داشت و با کندن کاریزها و آبادانی زمین های بی حاصل در کشاورزی پیشرفت بسیار کرده بود. کاسی ها در نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد در درّه های زاگرس به سر می بردند و حدود شش قرن بر بابل حکومت کردند. کاسپین، نام دیگر دریای خزر از نام همین قوم گرفته شده است. شهرامروزی آمل و ناحیه تبرستان نام خود را از آماردها و تیپورها، اقوام قبل از آریایی ساکن سرزمین ایران گرفته است.

آریاهای ایرانی

آریاهای ایرانی

آریاییان حدود دوهزار سال پیش از میلاد مسیح به شکل قبیله های کوچک در دورترین نقطه شرقی فلات ایران و در مغرب فلات پامیر می زیستند. اینان زبان و آداب و رسوم مشترکی داشتند و سرزمین خود را آن گونه که در **اوستا** آمده، "آیرانا وَئَج" یعنی چراگاه شبانان آریایی می نامیدند. بعدها، باافزایش تعداد اعضا، این قبایل ناچار به مهاجرت شدند و به نواحی شرق و غرب و جنوب سرزمین اصلی خود کوچ کردند.

مهاجرت آریایی ها به تدریج و در دوره های مختلف صورت گرفت. اگرچه گاه برخوردهای میان مهاجران آریایی و اقوام بومی به از بین رفتن دسته های بزرگ مهاجر انجامید، اما به طور کلی آمیزش میان اقوام بومی و مهاجر با تفاهم و ملایمت صورت می گرفت. آریاییان که قومی با فرهنگ بودند با جذب مردم بومی تمدن خود را وسعت دادند. امروزه فرزندان آریاییان ساکن سرزمین هایی هستند که از دورترین مرزهای شرقی هندوستان تا اروپا امتداد دارد. به همین جهت به آنان نژاد هندو-اروپایی گفته می شود. آریاییان هندواروپایی به دو شاخه بزرگ شرقی و غربی تقسیم می شوند. تیره غربی که دریای خزر را دور زده و از گذرگاه های قفقاز به غرب رفته اند عبارتند از اقوام ژرمن، آنگلوساکسن و اسلاو. اقوام شرقی شامل تیره های مختلف جمعیت هند و مردم ایران و قوم ارمنی هستند. هندیان و ایرانیان با داشتن وجوه مشترک فرهنگی، پس از قرن های دراز زیستن درکنار یکدیگر، بر اثر کثرت جمعیت و تنگی جا ناچار از هم جدا شدند و در دو فلات پامیر و ایران جا گرفتند.

نخستین دسته از آریاییان که در نواحی غرب فلات ایران موفق به تشکیل حکومتی منطقه ای شد، قوم ماد بود. پارس ها، قوم دیگر آریایی، ابتدا در نواحی شمال و غرب ایران ساکن شدند و سپس به تدریج به سوی جنوب کوچ کردند. پارس ها با پذیرفتن جنبه هایی از تمدن های پیشرفته بومی به سرعت قدرت یافتند و شاهنشاهی بزرگ هخامنشی را بر پا کردند.

پارت ها، دیگر قوم آریایی، ابتدا در نواحی شرقی حدود ماوراءالنهر می زیستند. آنان با استفاده از ضعف جانشینان اسکندر به تشکیل شاهنشاهی اشکانی توفیق یافتند. تورانی ها و سکاها نیز از اقوام آریایی بودند که از سوی شمال به سرزمین ایران وارد شدند. این اقوام تمدنی پائینتر از دیگر اقوام آریایی داشتند. داستان برخوردها و جنگ های ایشان با دیگر اقوام ایرانی به تفصیل در **اوستا** و حماسه ملی ایرانیان، **شاهنامه**، آمده است.

دسته ای از سکاها که از گذرگاه های قفقاز به داخل ایران راه یافتند، ابتداءدرامنه کوه های زاگرس جای گرفتند. اما بعدها با دور زدن دامنه های جنوبی البرز به زرنگ یا دَرَتَگِیانا رفتند و آن سرزمین را که در آن زمان بسیار خرم و حاصل خیز بود به کانون تمدنی بزرگ بدل ساختند. بیشتر افسانه

هاي پهلوانان و شاهان باستاني ايراني درميان قوم سکا و سرزمين ايشان که سَکستان و بعدها سيستان خوانده شد اتفاق افتاده است. از ديگر اقوام آريايي باخترين و سغدیان بودند که جایگاه ايشان در نواحی شمال افغانستان و ماوراء النهر به نام ساکنان آن باختر (بلخ) و سغد یا سغدیان خوانده شده است.

اقوام کنونی ایران

اقوام کنونی ایران



از ورود نخستین آریاییان تا امروز درآمیختگی قومی با درجات گوناگون درایران ادامه داشته است. اسکندر در فتوحات خود سرداران و سپاهیان مقدونی و یونانی را به ازدواج با ایرانیان تشویق می کرد. هنگام حمله اعراب قبایل و طوایف بزرگ عرب به نواحی مختلف ایران کوچ کردند و رفته رفته درجمعیت ایران جذب شدند. بعدها قبایل ترک در گروه های بزرگ عشایری به ایران هجوم آوردند. ترکان غزنوی و سلجوقی بزرگترین دسته های این مهاجمان بودند. باحمله مغول و کشتار بی امان مردم، سرزمین های ایران و خالی را طوایف پُرجمعیت زردپوست مغول و تاتار پُرکردند. پس از آن حکومت های ایران، به منظور پاسداری از مرزهای کشور، قبایل بیابان گرد را از نواحی دوردست به داخل ایران کوچ دادند. اُزبک ها، بَربرها، و ترکمان ها از این طریق به تدریج وارد ایران شدند. در اوایل توسعه قدرت صفوی نیروهای وفادار به شاه، که شاهسون یا قزلباش خوانده می شدند، همگی از قبایل ترک بودند و سران ایشان بعدها حکم رانی سراسر ایران را به خود اختصاص دادند.

بدین ترتیب، آمیزش اقوام گوناگون از سویی و وضع جغرافیایی و آب و هوای مناطق گوناگون درمشخصات ساکنان نواحی مختلف ایران بی تأثیر نبوده است. به عنوان نمونه، می توان اندام بلند و تنومند ایل نشینان مناطق زاگرس را نام برد که آن ها را از ساکنان کناره های دریای خزر، که قدی کوتاه و چهره و موی و چشم روشن دارند، متفاوت می کند. این خصوصیات درمورد نواحی جنوب کشور، از جمله خوزستان، نیز قابل توجه است زیرا ساکنان این نواحی نیز برخی ویژگی های همسایگان از جمله اعراب را به خودگرفته اند.

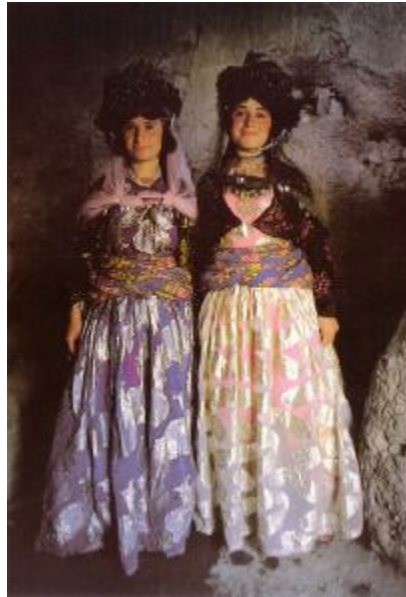
مردم امروز ایران را از نظر روش گذران زندگی می توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد. مردم ساکن شهرها و مردم روستاها و ایلات. ایل کلمه ای است ترکی و از زمان مغول ها به فارسی راه یافته. ایل معمولاً به عشایر و قبایلی اطلاق می شود که در جستجوی چراگاه برای دام های خود در ایام سال تغییر جا می دهند. جامعه عشایری زمانی اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می داد. اما عوامل گوناگون از جمله قدرت گیری حکومت های مرکزی به تدریج بر شمار ساکنان شهرها و روستاها افزوده است.

براساس آمار سال 1364 ش/1985 م، در ایران 92 ایل بزرگ و 482 طایفه مستقل وجود دارد که هریک از آنها به واحدهای کوچک تری، که به نهاد خانواده می رسد تقسیم می شوند. از سه ویژگی مهم زندگی ایلیاتی یکی دام داری سنتی است که اساس اقتصاد آن به شمار می رود. دیگر، جا به جایی دائم یا رفتن به بیلاق و مناطق سردسیر در فصل گرما و بازگشت به قشلاق یا نواحی گرمسیر در زمستان است. این جابه جایی به منظور بهره جویی از پوشش گیاهی طبیعی و دسترسی به آب صورت می گیرد. کوچ نشینان نواحی البرز و دامنه های زاگرس معمولاً کوچ عمودی دارند، یعنی ازدشت ها و جلگه ها به بلندی های کوهستانی سفر می کنند. در نواحی سیستان و بلوچستان که تفاوت بین نقاط پست و بلند از نظر گیاهی قابل توجه نیست، کوچ در مسیر افقی صورت می گیرد. سومین ویژگی عشایر وابستگی اعضای آن به ساختار سیاسی و اجتماعی ایل است که بر اساس آن رئیس یا خان یا ایلخان اختیار تصمیم گیری، داوری و قدرت اجرایی دستورات را یک جا دارد. این خود از عوامل اساسی نیرومندی ایلات و توانایی آنها در سرنگونی و تأسیس حکومت ها در طول تاریخ بوده است.

ستیز دائم و بی امان با طبیعت، مردم کوچ نشین را آشنا با سرزمین، دلاور، بردبار و وابسته به یکدیگر بار می آورد. عشایر ایران در نبردهای داخلی و خارجی نیز سهم مهمی داشته اند و به ویژه از دوران هخامنشی به بعد مرزداري از شغل های مهم آنان به شمار می رفته است. گُردها، لُرها، بلوچ ها، قشقایی ها، ترکمن ها، ایلات خمسه، کولی ها، و عشایر عرب زبان از جمله اقوام و عشایر عمده ایران اند.

گُردها

گُردها از اقوام اصیل آریایی اند که در طول کوه های زاگرس از جنوب شهر باکو در آذربایجان تا شمال لرستان و خوزستان سکونت دارند. گروه بزرگی از گُردها نیز در مشرق ترکیه و شمال عراق و سوریه و بخش جنوبی ارمنستان زندگی می کنند. در قدیم ترین آثار و مدارکی که از تمدن های باستانی بابل و آشور و آکد و سومر به دست آمده، به گُردها اشاره شده است. یونانیان نیز در نوشته های خود بارها از گُردان و دلیری آن ها یاد کرده اند.



بخش بزرگی از کردهای ایران امروزه در شهرهای مختلف ساکن اند. طوایفی از ایشان نیز در دوره های مختلف به نواحی دیگر کوچ داده شده اند. هم اکنون در خراسان، به خصوص در قوچان و درگز و بجنورد، شمار قابل توجهی کُرد زندگی می کنند که از قرن ها پیش برای مقابله با اُزبک ها در این نواحی جای گزین شده اند. تیره های مهم کُرد که در آذربایجان غربی زندگی می کنند عبارتند از: مَنگور در مهاباد، جَلایی در اطراف ماکو، میلان ساکن خوی و قره پاقی و شکاک و بیک زاده، که به ترتیب در جنوب نَقده و سَلماس و ارومیه سکونت دارند. ایلات کُرد بیشتر در مغرب سَقَز و سَنَدج و کرمانشاه رفت و آمد می کنند. معروف ترین آنها ایل های سَنجایی، باباخانی، کُماسی، گوران و گلهر و فتح علی بیگی هستند. سَنجایی ها، که بیشترشان در اطراف کرمانشاه سکونت دارند، جمعیتی بین سه تا چهار هزار خانوار را تشکیل می دهند. جمعیت ایل گلهر، که در جنوب کرمانشاه زندگی می کنند، حدود ده هزار خانوار برآورد شده است. این ایل در تابستان ها به اطراف اسلام آباد (شاه آباد غرب) به بیلاق می روند و قشلاقشان اطراف گیلان غرب است.

کردها بیشتر سَنی هستند. اما طوایفی از آن ها مانند سَنجایی ها و بعضی شاخه های ایل گوران مذهب تشیع دارند. عده ای نیز پی رو اهل حق اند. کردها به زبانی از ریشه ی زبان های باستانی ایران سخن می گویند که گویش های مختلفی دارد. دو گویش اصلی آن کُردی مُکری و کُردی سَنه است که از سایر گویش ها رواج بیشتر دارد و آثار شعری ادبیات قابل توجهی از آن ها در دست است. گویش های دیگر کرمانجی، سورانی و ززکی است. کردها از نظر خصوصیات اخلاقی و فرهنگی نیز ممتاز اند. دلاوری و آزاد منشی و آزاد اندیشی ایشان در بین ایرانیان مشهور است. موسیقی و رقص کُردی و همچنین زیبایی و رنگارنگی جامه ها و زینت های کُردان در فرهنگ ایرانی مشهور و شایان توجه است.

لُر ها

لُر ها در مغرب رشته کوه هاي زاگرس در منطقه اي جنوبي تر از گُردستان سکونت دارند. درگذشته لُر ها را ازطوايف گُرد مي دانستند. اما بعدها برمناي ويژگي هاي زبان شناسي طايفه هاي سَکُونَد، بختياري، مَمَسَنِي، لَک و عشايِر کُهگيلويه و بُوير احمد را لُر ناميدند. به نظر مي رسيد که اين طوايف از اختلاط ميّان اقوام مهاجر به وجود آمده باشند. لُر ها در زمان حکومت ايلخانان مغول در دو منطقه مي زيستند که لُر بزرگ و لُر کوچک ناميده مي شد. بين اين دو منطقه ناحيه سوّمِي به نام شولستان وجود داشت. اکنون کُهگيلويه به جاي لُر بزرگ و لُرستان به جاي لُر کوچک قرار دارد. مَمَسَنِي نيز جايگزين شولستان شده است.



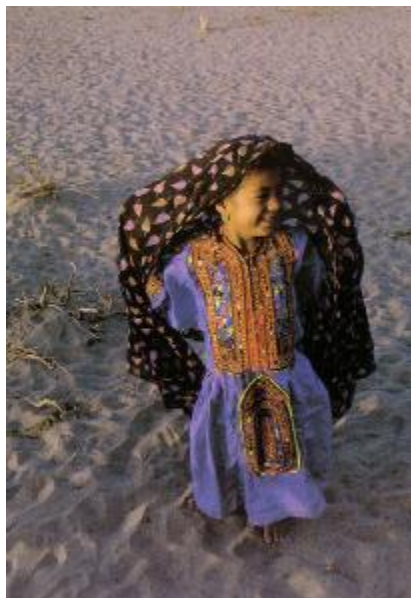
ايلات بختياري، که در نواحي بين اصفهان و خوزستان و لُرستان و بروجرد سکونت دارند، با جمعيتي حدود چهارصد هزار تن بزرگترين اجتماع عشايِري ايران را تشکيل مي دهند. بختياري ها شيعي مذهب هستند و به لهجه اي از زبان هاي قديم ايران سخن مي گویند که داراي ادبياتي قابل توجه است. موسيقي و رقص و آداب و رسوم خاص و پيوندهاي محکم ايليّاتي ايشان در تاريخ ايران مشهور است.

خوانين بختياري در بعضي حوادث تاريخي ايران در اواخر دوره صَفَوِي و هم زمان با ظهور نادرشاه افشار دخالت مؤثر داشتند. درتاريخ مشروطيت نيز قيام سردار اسعد بختياري به حمايت از مجاهدين و بر ضد محمدعلي شاه براي پايان دادن به دوره استبداد صغير اهميت بسيار داشته است. کريم خان زند(وکيل الرعايا) که در تاريخ ايران به رشادت و درعين حال ملايمت طبع و مردم دوستي شهرت داشته، از ميّان طوايف لُر برخاسته است.

بلوچ ها

بلوچ ها از اقوام باستاني ايران اند که در استان هاي شرقي کشور، بلوچستان، سيستان، کرمان، و بعضي نواحي خراسان زندگي مي کنند. درخارج ازمرزهاي ايران نيز بلوچ ها در نواحي سِند و

پنجاب ساکن اند. بلوچ های ایران اکثر سنی مذهب اند. زندگی ایلای ایشان با دام داری، کشاورزی، و پرورش درخت های نخل می گذرد. شماری از ایشان همواره به رفت و آمد بین ایران و پاکستان مشغول اند و از راه دادوستد کالا روزگار می گذرانند. مهم ترین طوایف بلوچ یاراحمد زایی، میرعبدی، ریگی و سراوانی نام دارند.



طبیعت نامساعد بلوچستان موجب مهاجرت های وسیع اقوام بلوچ به نواحی مختلف ایران شده است. درگیلان، مازندران، آذربایجان، و خراسان عده زیادی از بلوچ ها به کشاورزی و کارگری اشتغال دارند. سکونت بعضی از آن ها در این نواحی فصلی و بعضی دیگر دائمی است.

ترکمن ها

این نام در قرن های نخست اسلامی به ترک هایی که از سوی آسیای مرکزی به سرزمین های ایرانی می آمدند اطلاق شده است. غُزها که در قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی در خراسان فجایع بسیار کردند از آن جمله اند. ترکمن ها امروز در شمال خراسان و مشرق مازندران سکونت دارند، به زبان ترکی سخن می گویند و سنی مذهب اند. دامداری، کشاورزی، به خصوص پنبه کاری، درگندقابوس و دشت گرگان شغل اغلب آنهاست. تربیت بهترین اسب ها در همین مناطق به وسیله ترکمن ها صورت می گیرد و مهمترین مسابقات اسب دوانی کشور بین ترکمن ها همه ساله برگزار می گردد.



ترکمن ها از حیث خصوصیات ظاهري با دیگر مردم ایران تفاوت هاي بارز دارند. طوایف عمده ترکمن عبارتند از: کوگلان، یموت و تکه. نواحی کوهستانی شرق دشت گرگان اطراف بجنورد محل سکونت کوگلان ها و دشت گرگان از آن یموت هاست. طایفه تکه بیشتر در ترکمنستان سکونت دارند. اما حدود یکصد خانوار از آن ها اطراف گنبدکاووس زندگی می کنند.

طوایف ترکمن با حفظ خصوصیات قومی خود امروز از لحاظ تولید اقتصادی در زمره فعال ترین مردم ایران اند. تهیه و بافت قالیچه های معروف ترکمن، کشت و برداشت و تصفیه و تجارت پنبه در واحدهای بزرگ، تربیت دام و پرورش اسب های مسابقه از مهم ترین مشغولیت های ترکمنان است. این طوایف در آداب و رسوم و موسیقی و رقص و جامه های رنگین و زیبا نیز پرآوازه اند.

قشقایی ها

قشقایی ها که یکی از بزرگ ترین و مقتدرترین ایل های ایران را تشکیل می دهند در مسیری طولانی، بین سواحل خلیج فارس و اطراف اصفهان، در بیلاق و قشلاق سالانه هستند. در مورد خاستگاه اصلی ایل قشقایی نظرها مختلف است. بعضی اصل آن ها را قبایل ترک خَلج میدانند و بعضی دیگر آنان را به سرزمین های بین هند و سیستان نسبت می دهند. نظر بعضی دیگر آن است که قشقایی ها نخست در قفقاز می زیسته اند و از همین روست که یادگارهایی از آن دوران را در شیوه زندگی و هنرهای مختلف از موسیقی و رقص تا نقش های زیبای پوشش و فرش خود حفظ کرده اند. محل اصلی سکونت قشقایی ها و حوزه نفوذ و قدرت سیاسی محلی آنان در قرن های اخیر در اطراف شهر شیراز بوده است.

شاهسون ها

شاهسون ها که در شمار ایلات ترک زبان ایران اند در شهرهای آردبیل، زنجان و شمال فارس و شهر ساوه سکونت دارند. قشلاق آن ها دشت مغان و بیلاق آن ها بین آردبیل و مشکین شهر به طرف کوه سبلان است. شاهسون ها پیرو مذهب تشیع اند و به لهجه ترکی آذری سخن می گویند و شامل تیره های گوناگون اند. ایلات شاهسون از زمان صفویه به بعد در دوره های مختلف

به وسیله فرمان رویان ازجایی به جای دیگر کوچ داده شده اند. دوتیره از شاهسون ها که امروز در ساوه ساکنند یکی در زمان شاه عباس بزرگ از شیراز و دیگری، به احتمال زیاد در دوران نادرشاه افشار، از مغان به این ناحیه کوچ کرده اند. در نیم قرن اخیر، دشت مغان با فعالیت های گسترده کشاورزی مکانیزه محل سکونت قسمتی از ایل شاهسون شده است. شاهسون، یا دوستدار و فدایی شاه، نامی است که در زمان صفویه به سپاهیان قزلباش داده شد. در آغاز قزلباش به معنی سرخسر نام گروهی از مریدان شیخ جنید صفوی از صوفیان به نام غرب ایران بود که با تعلیمات مذهبی شیخ برای جنگ و محاربه با دشمنان شیعیان و کفار آماده شده بودند. اینان همگی از طوایف مختلف ترکمن برگزیده شده و به چالاکي و خشونت بسیار در نبرد شهرت داشتند. وظیفه طوایف مختلف که در سپاهیان قزلباش گرد آمده بودند جهاد با کفار، ترویج مذهب شیعه دوازده امامی و پاسداری از سلطنت صفوی بود. آنان در راه مقاصد شاه که او را مرشد کامل می دانستند فداکاری می کردند و در مقابله با دشمنان صفویان و مذهب تشیع از هیچ خشونتی ابا نداشتند.

نه طایفه روملو، شاملو، استاجلو، تگلو، ذوالقدر، قاجار، افشار، ورساق و صوفیان قراباغ در سپاهیان قزلباش وارد شده بودند. شاه اسماعیل صفوی پس از فتح هر ولایت غنائم و زمین ها را بین سران این طوایف که سرداران سپاه او بودند تقسیم می کرد و آنان را در هر ولایت بالقاب و عناوینی چون امیرالأمرا، بیگ، بیگلریگ، خان و سلطان به حکومت می گماشت. سپاهیان قزلباش نخستین بار در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی سلطان حیدر و پسر او شاه اسماعیل را در رسیدن به سلطنت یاری کردند. نخستین بار به دستور سلطان حیدر اینان تاج قزلباش بر سر گذاشتند تا از دیگر صوفیان ممتاز باشند. تاج قزلباش کلاه نمذین سرخ رنگی بود که نوکی بلند و ضخیم داشت. قسمت بالایی کلاه به عدد دوازده امام، دوازده چین کوچک یا ترک می خورد. دور کلاه سرخ دستاری سپید یا سبز از پشم یا ابریشم می پیچیدند که آن را به صورت عمامه بزرگی جلوه می داد و نوک سرخ بلند و دوازده ترک کلاه از میان عمامه بیرون می ماند.

فتوحات شاه اسماعیل و گماشتن سران قزلباش به حکومت های محلی به زودی سراسر ایران را در اختیار آنان قرار داد. نفوذ فوق العاده سران قزلباش که با حرص و آز در جمع مال و کسب قدرت همراه شده بود، عاقبت اوضاع را در هم ریخت. آنان ولیعهد شاه طهماسب را کُشتند و به میل خود دیگران را به قدرت رساندند و فراتر از این با دشمنان ایران برای حمله و تجاوز بر ولایات سرحدی هم داستان شدند.

هنگامی که شاه عباس بزرگ به سلطنت رسید به محدود کردن قدرت و اختیار سران قزلباش همت گماشت. وی دو دسته سپاه منظم، یکی از غلامان ترکمن گرجی، چرکس و ارمنی و دیگر از رعایای تاجیک (غیرترک) و ایرانی ترتیب داد. سپاه دوم با سلاح آتشین نیز مجهز بود. این نیروها علاوه بر سپاهیگری مقابله با سران قبایل ترک و حفظ توازن قدرت میان آنان را نیز به عهده داشتند.

ایلات خمسه

چنان که از خود نام برمی آید، ایلات خمسه از پنج ایل تشکیل شده است: اینانلو، بهارلو، باصری، نغر و عرب. این ایل ها، که اغلب در زمان مغول به ایران آمده اند، درنواحی فارس و ساوه و آذربایجان و نقاط مرکزی ایران بیلاق و قشلاق می کنند.

عشایر عرب زبان

عشایری که در خوزستان و سواحل خلیج فارس از تربیت حیوانات اهلی و ماهی گیری و پرورش نخل روزگار می گذرانند همگی عرب زبان هستند. بزرگ ترین این طوایف آل کثیر شرقی است که در زمان مُشعشعیان از عراق به خوزستان آمده اند. اواخر سلطنت صَفَوی این عشایر به نواحی شرقی خوزستان کوچ کردند و بین شوشتر و دزفول و اهواز ساکن شدند.



بنی کَعْب یکی دیگر از عشایر عرب ساکن خوزستان هستند که ورود آن ها را در آغاز سلطنت شاه عَبَّاس بزرگ به این منطقه دانسته اند. از دیگر عشایر عرب زبان که در خوزستان به سر می برند و با زرگری و کارهای فنی و مکانیکی زندگی می کنند، باید صائبان یا صبیان را نام برد. این مردم تاریخی کهن دارند که به پیش از میلاد مسیح می رسد. صائبان یا مُغْتَسِلَه که عده ای سرزمین اصلی آن ها را اُردُن و شام دانسته اند، همان طایفه اند که یحیی بن زکریا از میان ایشان برخاست و همگان را به ظهور عیسی مسیح بشارت داد. مراسم غسل تعمید و شستشو در رودخانه اردن برای پاک شدن از گناهان، از معتقدات ایشان است. حدس زده اند که پدر مانی پیامبر بزرگ ایرانی اعتقادات صائبان را برگرفته بوده و خود مانی از افکار ایشان بهره جسته است.

کولی ها یا لوری ها

کولی ها که برخی موطن نخستین آنان را هند و عده ای مصر می دانند -کسانی نیز کولی را تغییر شکل یافته "کابُلی یا کاولی" می شمرند- بازماندگان طوایفی هستند که در قرن نهم میلادی از طریق ایران رهسپار مغرب زمین شدند. نخستین بار در افسانه های مربوط به بهرام پنجم ساسانی (بهرامگور) با نام این طوایف روبرو می شویم که بنا برآن شَنگُل پادشاه هند بنا به درخواست بهرام ده هزار لوری خواننده و نوازنده را به ایران فرستاد.

کولي ها درنقاط مختلف ايران به نام هاي گوناگون خوانده مي شوند: در فارس کولي، در کرمان لولي، در آذربايجان قراچي، در خراسان غرشمال. اصطلاحات غرّيتي و چَنگانه و زنگاري نيز درباره ايشان به کار رفته است. منبع درآمد اين طوايف دام پروري و بعضي صنايع دستي مانند غربال بندي و آهنگري است و از زن و مرد به کارهايي ديگر مانند فالگيري، نوازندگي، و طالع بيني نيز مي پردازند.

منابع:

- آزمند، عبدالصاحب. وضع جغرافيايي و تاريخي خوزستان ودشت ميشان. تهران، شوراي جشن شاهنشاهي، 1350.
- اصلاح عرباني، ابراهيم. راهنماي شهرستان هاي ايران. تهران، 1345.
- افشار سيستاني، ايرج. نگاهی به ايلام. تهران، نشر هنر، 1366.
- - نگاهی به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366.
- اقبال آشتباني، عباس. مطالعاتي در باب بحرين و جزاير و سواحل خليج فارس. تهران، 1328.
- اقتداري، احمد. آثار تاريخي شهرها و بنادر خليج فارس. تهران، ابن سينا، 1356.
- - ديار شهریاران. تهران، انجمن آثار ملي، 1354.
- - خليج فارس. تهران، انتشارات فرانکلين، 1356.
- - خوزستان، کهگیلويه و ممسنی. تهران، انجمن آثار ملي، 1359.
- امام، محمد کاظم. مشهد طوس، یک فصل از جغرافياي تاريخي خراسان. تهران، کتابخانه ملي ملک، 1348.
- بختياري، سردار اسعد، تاريخ بختياري. به کوشش جواد صفی نژاد، تهران، انتشارات يساولي، 1361.
- بيات، عزيزالله. جغرافياي مختصر کرمانشاهان. تهران، چاپ سوم، 1336.
- - کلیات جغرافياي طبيعي و تاريخي ايران. تهران، اميرکبير، 1367.

- باستاني پاریزي، محمد ابراهيم. تاريخ کرمان. تهران، 1352.
- جعفري، جعفر بن محمد بن حسن. تاريخ يزد. به کوشش ایرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343.
- جواهر کلام، علي. زنده رود يا جغرافياي تاريخي اصفهان و جلفا. تهران، ابن سينا، 1348.
- جهانباني، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهاي آن. تهران، 1338.
- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ قومس. تهران، چاپ دوم، کاويان، 1362.
- دالمانی، هانري رونه. سفرنامه از خراسان تا بختياري. تهران، ابن سينا، 1335.
- ذبيحي، مسيح (ويراستار). استرabad نامه. با همکاري ایرج افشار، و محمد تقی دانش پژوه. تهران، 1356.
- رابینو، پل. ولايت دارالمرز ايران، گيلان. ترجمه جعفر خمامي زاده، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.
- زرکوب شيرازي. شيرازنامه. تصحيح واعظ شيرازي. تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.
- ساکي، محمدعلي. جغرافياي تاريخي و تاريخ لرستان. خرم آباد، 1343.
- سامي، علي. پارس در عهد باستاني. تهران، کانون دانش پارس، 1343.
- سايکس، سرپرسي. ده هزار مايل در ايران. ترجمه حسين سعادت نوري. تهران، انتشارات لوحه، 1363.
- سنندجي، ميرزا شکرالله. فخرالکتاب، کردستان، تحفه ناصري در تاريخ و جغرافياي کردستان. به کوشش حشمت الله طيبي. تهران، انتشارات امير کبير، 1366.
- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستارabad. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.
- شودزکو، الکساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.

- شیرازی، زرکوب. شیرازنامه. تصحیح اسماعیل واعظ شیرازی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1350.

- صدقی، احمد. جغرافیای تاریخی شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.

- قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم. ترجمه حسن بن علی عبدالملک قمی. تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی. تهران، انتشارات توس، 1361.

- کریمیان، حسین. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملی، 1355.

- گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. چاپ دوم. تهران، شرکت - اصلاح عربانی، ابراهیم. راهنمای شهرستان های ایران. تهران، 1345. - افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به ایلام. تهران، نشر هنر، 1366.

- نگاهی به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366. - اقبال آشتیانی، عباس. مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. تهران، 1328.

- اقتداری، احمد. آثار تاریخی شهرها و بنادر خلیج فارس. تهران، ابن سینا، 1356.

- دیار شهریاران. تهران، انجمن آثار ملی، 1354.

- خلیج فارس. تهران، انتشارات فرانکلین، 1356.

- خوزستان، کهگیلویه و ممسنی. تهران، انجمن آثار ملی، 1359.

- امام، محمد کاظم. مشهد طوس، یک فصل از جغرافیای تاریخی خراسان. تهران، کتابخانه ملی، 1348.

- بختیاری، سردار اسعد، تاریخ بختیاری. بهکوشش جواد صفینژاد، تهران، انتشارات ایساولی، 1361.

- بیات، عزیزالله. جغرافیای مختصر کرمانشاهان. تهران، چاپ سوم، 1336.

- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران. تهران، امیرکبیر، 1367.

- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تاریخ کرمان. تهران، 1352.

- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن. تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، 1343.

- جواهر کلام، علي. زنده رود يا جغرافياي تاريخي اصفهان و جلفا. تهران، ابن سينا، 1348.
- جهانباني، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهاي آن. تهران، 1338.
- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ قومس. تهران، چاپ دوم، کاويان، 1362.
- دالمانی، هانري رونه. سفرنامه از خراسان تا بختياري. تهران، ابن سينا، 1335.
- ذبيحي، مسيح (ويراستار). استرآباد نامه. با همکاري ايرج افشار، و محمد تقی دانش پژوه. تهران، 1356.
- رابينو، پل. ولايت دارالمرز ايران، گيلان. ترجمه جعفر خمامي زاده، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.
- زرکوب شيرازي. شيرازنامه. تصحيح واعظ شيرازي. تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.
- ساکي، محمدعلي. جغرافياي تاريخي و تاريخ لرستان. خرم آباد، 1343.
- سامي، علي. پارس در عهد باستاني. تهران، کانون دانش پارس، 1343.
- سايکس، سرپرسي. ده هزار مايل در ايران. ترجمه حسين سعادت نوري. تهران، انتشارات لوحه، 1363.
- سنندجي، ميرزا شکرالله. فخرالکتاب، کردستان، تحفه ناصري در تاريخ و جغرافياي کردستان. به کوشش حشمت الله طيبي. تهران، انتشارات امير کبير، 1366.
- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستارآباد. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.
- شودزکو، الکساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.
- شيرازي، زرکوب. شيرازنامه. تصحيح اسماعيل واعظ شيرازي، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.
- صدقي، احمد. جغرافياي تاريخي شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.

- قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم. ترجمه حسن بن علی عبدالملک قمی. تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی. تهران، انتشارات توس، 1361.
- کریمیان، حسین. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملی، 1355.
- گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. چاپ دوم. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی 1364.
- مشکور، دکتر محمد جواد. نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن. تهران، انجمن آثار ملی، 1349. انتشارات علمی و فرهنگی 1364.
- مشکور، دکتر محمد جواد. نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن. تهران، انجمن آثار ملی، 1349.
- اصلاح عربانی، ابراهیم. راهنمای شهرستان های ایران. تهران، 1345.
- افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به ایلام. تهران، نشر هنر، 1366.
- اصلاح عربانی، ابراهیم. راهنمای شهرستان های ایران. تهران، 1345.
- افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به ایلام. تهران، نشر هنر، 1366.
- - نگاهی به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366. - اقبال آشتیانی، عباس. مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. تهران، 1328.
- اقتداری، احمد. آثار تاریخی شهرها و بنادر خلیج فارس. تهران، ابن سینا، 1356.
- - دیار شهریاران. تهران، انجمن آثار ملی، 1354.
- - خلیج فارس. تهران، انتشارات فرانکلین، 1356.
- - خوزستان، کهگیلویه و ممسنی. تهران، انجمن آثار ملی، 1359.
- امام، محمد کاظم. مشهد طوس، یک فصل از جغرافیای تاریخی خراسان. تهران، کتابخانه ملی، 1348.

- بختیاری، سردار اسعد، تاریخ بختیاری. بهکوشش جواد صفینژاد، تهران، انتشارات ایساو، 1361.
- بیات، عزیزالله. جغرافیای مختصر کرمانشاهان. تهران، چاپ سوم، 1336.
- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران. تهران، امیرکبیر، 1367.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تاریخ کرمان. تهران، 1352.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن. تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343.
- جواهر کلام، علی. زنده رود یا جغرافیای تاریخی اصفهان و جلفا. تهران، ابن سینا، 1348.
- جهانبانی، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن. تهران، 1338.
- حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ قومس. تهران، چاپ دوم، کاویان، 1362.
- دالمانی، هانری رونه. سفرنامه از خراسان تا بختیاری. تهران، ابن سینا، 1335.
- ذبیحی، مسیح (ویراستار). استرآباد نامه. با همکاری ایرج افشار، و محمد تقی دانش پژوه. تهران، 1356.
- رابینو، پل. ولایت دارالمرز ایران، گیلان. ترجمه جعفر خمami زاده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1350.
- زرکوب شیرازی. شیرازنامه. تصحیح واعظ شیرازی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1350.
- ساکی، محمدعلی. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان. خرم آباد، 1343.
- سامی، علی. پارس در عهد باستانی. تهران، کانون دانش پارس، 1343.
- سایکس، سرپرسی. ده هزار مایل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران، انتشارات لوحه، 1363.
- سنندجی، میرزا شکرالله. فخرالکتاب، کردستان، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان. به کوشش حشمت الله طبیبی. تهران، انتشارات امیر کبیر، 1366.

- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستاراباد. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.
- شودزكو، الكساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.
- شيرازي، زرکوب. شيرازنامه. تصحيح اسماعيل واعظ شيرازي، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.
- صدقي، احمد. جغرافياي تاريخي شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.
- قمي، حسن بن محمد، تاريخ قم. ترجمه حسن بن علي عبدالملك قمي. تصحيح و تحشيه سيد جلال الدين طهراني. تهران، انتشارات توس، 1361.
- كريميان، حسين. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملي، 1355.
- گيرشمن، ر. ايران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معين. چاپ دوم. تهران، شركت انتشارات علمي و فرهنگي 1364. - مشكور، دكتور محمد جواد. نظري به تاريخ آذربايجان و آثار باستاني و جمعيت شناسي آن. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.
- نگاهي به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366.
- اقبال آشتباني، عباس. مطالعاتي در باب بحرين و جزاير و سواحل خليج فارس. تهران، 1328.
- اقتداري، احمد. آثار تاريخي شهرها و بنادر خليج فارس. تهران، ابن سينا، 1356.
- ديار شهرپاران. تهران، انجمن آثار ملي، 1354.
- خليج فارس. تهران، انتشارات فرانكلين، 1356.
- خوزستان، كهگيلويه و ممسنی. تهران، انجمن آثار ملي، 1359.
- امام، محمد كاظم. مشهد طوس، يك فصل از جغرافياي تاريخي خراسان. تهران، كتابخانه ملي، 1348.
- بختياري، سردار اسعد، تاريخ بختياري. بهكوشش جواد صفينژاد، تهران، انتشاراتيساولي، 1361.
- بيات، عزيزالله. جغرافياي مختصر كرمانشاهان. تهران، چاپ سوم، 1336.

- کليات جغرافياي طبيعي و تاريخي ايران. تهران، اميرکبير، 1367.
- باستاني پاريزي، محمد ابراهيم. تاريخ کرمان. تهران، 1352.
- جعفري، جعفر بن محمد بن حسن. تاريخ يزد. به کوشش ايرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343.
- جواهر کلام، علي. زنده رود يا جغرافياي تاريخي اصفهان و جلفا. تهران، ابن سينا، 1348.
- جهانباني، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهاي آن. تهران، 1338.
- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ قومس. تهران، چاپ دوم، کاويان، 1362.
- دالمانی، هانري رونه. سفرنامه از خراسان تا بختيازي. تهران، ابن سينا، 1335.
- ذبيحي، مسيح (ويراستار). استرabad نامه. با همکاري ايرج افشار، و محمد تقی دانش پژوه. تهران، 1356.
- رابينو، پل. ولايت دارالمرز ايران، گيلان. ترجمه جعفر خمامي زاده، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.
- زرکوب شيرازي. شيرازنامه. تصحيح واعظ شيرازي. تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.
- ساکي، محمدعلي. جغرافياي تاريخي و تاريخ لرستان. خرم آباد، 1343.
- سامي، علي. پارس در عهد باستاني. تهران، کانون دانش پارس، 1343.
- سايکس، سرپرسي. ده هزار مايل در ايران. ترجمه حسين سعادت نوري. تهران، انتشارات لوحه، 1363.
- سنندجي، ميرزا شکرالله. فخرالکتاب، کردستان، تحفه ناصري در تاريخ و جغرافياي کردستان. به کوشش حشمت الله طيبي. تهران، انتشارات امير کبير، 1366.
- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستارabad. تهران، انجمن آثار ملي، 1349. -شودزکو، الکساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.

- شیرازی، زرکوب. شیرازنامه. تصحیح اسماعیل واعظ شیرازی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1350.
- صدقی، احمد. جغرافیای تاریخی شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.
- قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم. ترجمه حسن بن علی عبدالملک قمی. تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی. تهران، انتشارات توس، 1361.
- کریمیان، حسین. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملی، 1355.
- گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. چاپ دوم. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی 1364.
- مشکور، دکتر محمد جواد. نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن. تهران، انجمن آثار ملی، 1349.
- اصلاح عربانی، ابراهیم. راهنمای شهرستان های ایران. تهران، 1345.
- افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به ایلام. تهران، نشر هنر، 1366.
- نگاهی به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366.
- اقبال آشتیانی، عباس. مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. تهران، 1328.
- اقتداری، احمد. آثار تاریخی شهرها و بنادر خلیج فارس. تهران، ابن سینا، 1356.
- دیار شهریاران. تهران، انجمن آثار ملی، 1354.
- خلیج فارس. تهران، انتشارات فرانکلین، 1356.
- خوزستان، کهگیلویه و ممسنی. تهران، انجمن آثار ملی، 1359.
- امام، محمد کاظم. مشهد طوس، یک فصل از جغرافیای تاریخی خراسان. تهران، کتابخانه ملی، 1348.
- بختیاری، سردار اسعد، تاریخ بختیاری. بهکوشش جواد صفینژاد، تهران، انتشارات ایساوی، 1361.

- بیات، عزیزالله. جغرافیای مختصر کرمانشاهان. تهران، چاپ سوم، 1336.
- کليات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران. تهران، امیرکبیر، 1367.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تاریخ کرمان. تهران، 1352.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن. تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343.
- جواهر کلام، علی. زنده رود یا جغرافیای تاریخی اصفهان و جلفا. تهران، ابن سینا، 1348.
- جهانبانی، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن. تهران، 1338.
- حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ قومس. تهران، چاپ دوم، کاویان، 1362.
- دالمانی، هانری رونه. سفرنامه از خراسان تا بختیاری. تهران، ابن سینا، 1335.
- ذبیحی، مسیح (ویراستار). استرآباد نامه. با همکاری ایرج افشار، و محمد تقی دانش پژوه. تهران، 1356.
- رابینو، پل. ولایت دارالمرز ایران، گیلان. ترجمه جعفر خمami زاده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1350.
- زرکوب شیرازی. شیرازنامه. تصحیح واعظ شیرازی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1350.
- ساکی، محمدعلی. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان. خرم آباد، 1343.
- سامی، علی. پارس در عهد باستانی. تهران، کانون دانش پارس، 1343.
- سایکس، سرپرسی. ده هزار مایل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران، انتشارات لوحه، 1363.
- سنندجی، میرزا شکرالله. فخرالکتاب، کردستان، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان. به کوشش حشمت الله طیبی. تهران، انتشارات امیر کبیر، 1366.

- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستاراباد. تهران، انجمن آثار ملی، 1349.
- شودزکو، الکساندر. تاریخ گیلان. ترجمه سیروس سهامی، تهران، پیام، 1354.
- شیرازی، زرکوب. شیرازنامه. تصحیح اسماعیل واعظ شیرازی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1350.
- صدقی، احمد. جغرافیای تاریخی شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.
- قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم. ترجمه حسن بن علی عبدالملک قمی. تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی. تهران، انتشارات توس، 1361.
- کریمیان، حسین. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملی، 1355.
- گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. چاپ دوم. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی 1364.
- مشکور، دکتر محمد جواد. نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن. تهران، انجمن آثار ملی، 1349. آثار ملی، 1349.
- معینی، اسدالله. جغرافیای تاریخی گرگان و دشت. تهران، 1344.
- مورگان، ژاک دو. هیئت علمی فرانسه در ایران. ج. 2: مطالعات جغرافیایی غرب ایران. ترجمه کاظم ودیعی، تبریز 1338.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر. جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه حمزه سردادور، تهران، 1358.
- ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. تهران، انجمن آثار ملی، 1349.
- ویلسن، آرنولد تالیوت. مجموعه وقایع و گزارش نظامیخلیج فارس از قدیم ترین ازمه تا قرن بیستم. ترجمه محمد سعیدی. تهران، ترجمه و نشر کتاب، 1348.
- هنرفر، لطف الله. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. اصفهان، 1350.
- یکرنگیان، میرحسین. جغرافیای تاریخی ری. تهران، 1332.
- منابع و مآخذ عشایر ایران به فارسی، به کوشش شورای عالی عشایر ایران. گردآوری مؤسسهء

مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، 1366

- صفی نژاد، جواد. عشایر مرکزی ایران. تهران، امیرکبیر 1368.

- لسترنج. سرزمین های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1364.

- کلاویخو. سفرنامه. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1344. کسروی، احمد. تاریخچهء شیرو خورشید.

- مقدّسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. أَحْسَنُ التَّقَاسِیمِ. ترجمه علینقی منزوی. تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، 1361

تاریخ ایران با قدرت یافتن قوم ماد و تشکیل نخستین پادشاهی آریایی در اواخر قرن هشتم پیش از مسیح آغاز شد. پیش از ورود آریاها، در این سرزمین تمدن‌هایی پیش رفته وجود داشت و جای‌گزینی اقوام تازه وارد به آسانی صورت نمی‌گرفت. اما آریایی‌ها توانستند با ساکنان محلی درآمیزند و به تدریج با جذب آن‌ها تمدنی بزرگ و درخشان به وجود آورند.

پادشاهی ماد مقارن فروپاشی تمدن‌های باستانی سامی در بین‌النهرین و روی کار آمدن فرهنگ آریایی بود که هم زمان در فلات ایران و سواحل و جزایر شرقی و شمالی دریای مدیترانه شکوفا شد، و با فتوحات کوروش بزرگ، عصر جدیدی را آغاز کرد. این دوران، که در ایران با اعتقاد به دین زرتشت مشخص می‌شود، حدود 1300 سال به درازا کشید و سرانجام با ظهور اسلام و سقوط شاهنشاهی ساسانی پایان پذیرفت. در این مدت حکومت میان سه تیره از اقوام آریایی، ماد، پارس و پارت، دست به دست می‌شد. این اقوام به ترتیب پادشاهی ماد، شاهنشاهی هخامنشی و اشکانی را تشکیل دادند. در آغاز قرن سوم میلادی، پس از گذشت پانصد سال از برافتادن هخامنشیان، بار دیگر پارس‌ها به حکومت رسیدند و شاهنشاهی متمرکز و مقتدر ساسانی را تأسیس کردند.

با وجود جابه‌جایی در دودمان‌های مختلف شاهنشاهی، تاریخ ایران پیش از اسلام دارای یک پارچگی و تداوم نسبی فرهنگی و سیاسی بود. در این روزگار دراز، سپاهیان ایران، در دو جبهه شرق و غرب، پیوسته در حال پس راندن اقوام مهاجم و پیش‌روی در سرزمین‌های بیرون از فلات ایران بودند. در درون فلات ایران در سایه امنیت و ثبات و غنیمت‌های به دست آمده از فتوحات، شهرهای بزرگ و آباد و پرجمعیت پی‌درپی ساخته می‌شد و امکانات کشاورزی و صنعت و تجارت ایران را از ثروت و نعمت می‌انباشت.

جنگ‌های ایران و سرزمین‌های همسایه در طول تاریخ از اهمیت بسیار برخوردار است. در جبهه شرقی، ایرانیان همواره با اقوام بیابان‌گرد رودر رو بودند که به قصد غارت و چپاول به کشتار و ویرانی می‌پرداختند. هرگاه حکومت مرکزی مقتدر بود، با گماشتن حکومت‌های دست‌نشانده آنان را آرام نگاه می‌داشت، اما به هنگام ضعف حکومت ایران سرکشی و هجوم دوباره آغاز می‌شد.

دو حمله بزرگ این اقوام از سوی شمال و شرق، یکی از طرف طوایف سکا، حدود 150 سال پیش از میلاد، بود که به دست مهرداد اول پادشاه اشکانی مهار گردید. دیگری هجوم هیتالیان (هپاتله) یا هون‌های سفید بود که در زمان یزدگرد اول ساسانی آغاز شد و سال‌ها به طول انجامید.

هیتالیان را شاپور دوم به جای کوشانیان در نواحی مجاور سیستان مستقر گردانده بود. اما اینان در حدود 450 میلادی با آغاز ضعف در دربار ساسانی به گسترش سرزمین های خود پرداختند و عاقبت در زمان خسرو انوشیروان سرکوب گردیدند. اقوام بیابان گرد غالباً پس از استقرار در سرزمین های همسایه فلات ایران به سرعت تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی قرار می گرفتند و در نتیجه هویتشان نیز رنگ ایرانی به خود می گرفت، اما حمله و هجوم مداوم ایشان همواره برای ایران مصیبت بار بود.

ایرانیان، در طول تاریخ پیش از اسلام، در نواحی غرب سرزمین خود نیز پیوسته در حال جنگ بودند. مردم این سوی جهان تمدن و فرهنگی دیرین داشتند و ایرانیان برای کشورگشایی و گسترش شاهنشاهی به آن سوی پیش می رفتند. بین النهرین، آسیای صغیر و سوریه تا شبه جزیره عربستان و بخشی بزرگ از شمال آفریقا، به خصوص سرزمین باستانی قراغنه، عرصه مهم ترین پیروزی های هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بوده است. یونان و پس از آن امپراتوری روم دو قدرت مهم اروپایی بودند که با ایرانیان بر سر محدود کردن دامنه متصرفات یکدیگر پیوسته کشمکش داشتند. ایرانیان، باتشکیل شاهنشاهی هخامنشی در مسیر دادوستد کالاهای بازرگانی بین چین و سواحل مدیترانه، در واقع نبض تجارت جهان تمدن را در دست گرفتند و از همین راه به قدرت و شوکتی رسیدند و تا سرزمین های دوردست غرب پیش رفتند. بازتاب این فتوحات، به جنگ های ایران و یونان و حمله بزرگ اسکندر مقدونی به ایران انجامید که شاهنشاهی هخامنشی را بر انداخت و تا هند پیش رفت.

فتح ایران به دست اسکندر، با همه ویرانی و کشتار، چون از سوی مردمی تمدن صورت گرفته بود، به باروری فرهنگ ایرانی یاری رساند. اشکانیان، که پس از جانشینان اسکندر در ایران روی کار آمدند، اگرچه در آغاز خود را دوست داران یونان می نامیدند اما پس از چندی، با تجدید دین، آداب و ارزش های اصیل ایرانی، زمینه پیوستگی فرهنگی و تاریخی شاهنشاهی ایران را آماده ساختند. امپراتوران روم در رقابت با شاهنشاهان اشکانی و ساسانی، به تحریک اقوام مهاجم شرقی فلات ایران دست می زدند؛ سیاستی که بعدها به وسیله دربار واتیکان و استعمارگران اروپایی نیز دنبال شد. اما رومیان خود نیز از هجوم و پیش روی این اقوام وحشی درهراس بودند. بسیاری از مصالحه های ایران و روم برای حفظ دربندهای مهم و نفوذناپذیری بود که بر دهانه رود جیحون در شرق و درگذرگاه قفقاز در مغرب دریای خزر ساخته شده بود. بدین ترتیب، در سراسر تاریخ پیش از اسلام، ایران به سبب موقع خاص جغرافیایی خود همچون سپری در برابر سیل هجوم اقوام غیرتمدن قرار گرفته بود و از این راه به حفظ و رشد تمدن اروپا کمک می کرد. اما خود نیز به خاطر واقع شدن در مسیر مهم ترین جاده های بازرگانی شرق و غرب، سود فراوان مادی و فرهنگی می برد.

از اواسط دوران شاهنشاهی ساسانی، فشار اقوام نیمه تمدن شرق ایران افزایش یافت. از جنگ های پی در پی با ایشان و درگیری دائم و خون بار در جبهه غرب و شمال غرب، مردم کشور ایران صدمات بسیار دیدند. اما ضربه نهائی بر پیکر شاهنشاهی ساسانی را اعراب وارد آوردند

که به اتحاد زیردرفش اسلام گرد آمده و نیروی معنوی خارق‌العاده‌ای یافته بودند. حمله اعراب، به خلاف هجوم اقوام بیابان گرد شرقی، علاوه بر فروپاشیدن شاهنشاهی ایران، اساس معتقدات و نظام اجتماعی ایران را دیگرگون ساخت و شخصیت و هویت تازه در کشور ایجاد کرد که تا امروز، یعنی بیش از چهارده قرن، تداوم یافته است.

با سقوط ساسانیان، ایران استقلال سیاسی خود را از دست داد و جزو سرزمین‌های وسیع خلافت اسلامی شد که از جَبَل‌الطَّارِق تا رودخانه‌های سیحون و سیند را در برمی گرفت. در این عرصه وسیع ایران تنها کشوری بود که با وجود پذیرش اسلام، زبان خود را حفظ کرد و عناصری از فرهنگ دیرین خود را به معتقدات جدید پیوست و در عین حال در زمینه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی تمدن اسلامی را بارور ساخت.

ایرانیان از فردای شکست برای کسب استقلال و بیرون راندن بیگانگان از سرزمین خود به پا خاستند. در آغاز با سرداران عرب درافتادند و سپس به مبارزات خود رنگ هواداری از شیعیان آل علی و دوست داران خاندان پیامبر را دادند. قیام ابومسلم خراسانی برای انتقال خلافت از اُمویان به بنی عباس اوج این تلاش‌ها بود. قتل ابومسلم مخالفت‌ها را آشکارتر کرد. با وجود این بدعهدی، قرن دوم هجری/هشتم میلادی روزگار احترام و اهمیت ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی است. به همت وزیران و سیاستمداران بزرگ ایرانی دیوان خلافت به ترتیب دوران ساسانی پایه گذاری گردید. این نفوذ و اعتبار تا قرن سوم رو به افزایش بود، اما از آن پس خلفای عباسی، هراسان از قدرت همه جانبه ایرانیان، به غلامان ترک روی آوردند و آنان را که لشکریانی خشن و جنگجو بودند به کارهای بزرگ گماشتند. حاصل آن شد که امیران ترک بغداد را عرصه قدرت نمایی‌ها و زشت کاری‌های خود کنند و خلفا را به صورت بازیچه‌هایی بی اختیار درآورند.

قرن چهارم هجری/دهم میلادی دوران طلایی تاریخ ایران بعد از اسلام است. در این قرن دیلمیان آل بویه، جنگ‌آوران حرفه‌ای شمال ایران، قدرت یافتند و تا بغداد تاختند و با پس‌زدن امیران ترک، خلیفه را به اختیار گرفتند. در این قرن خاندان‌های دانش دوست و هنر پرور ایرانی در بخش بزرگی از فلات ایران حکومت‌های محلی مستقلی ترتیب دادند و با زنده کردن آداب و رسوم و برگزاری جشن‌ها و آیین‌های ایرانی و تشویق و حمایت از گویندگان، نویسندگان، دانشمندان، و اندیشه‌وران بار دیگر فرهنگ ایرانی را درخشان ساختند.

اما این روزگار طلایی دیرنپایید. تحریک دستگاه خلافت و اختلاف‌های داخلی راه قبایل ترک و تورانی را به درون فلات ایران گشود. اقوام یاجوج و ماجوج افسانه‌ای که قرن‌ها لرزه براندام دربارهای ایران و روم می‌افکندند در این فرصت به پیش راندند. در سال 382/992 م اولین موج ترک‌های قراخانی یا آل افراسیاب شهر باستانی بخارا را فرا گرفت و زنگ خطر را در گوش هوش‌آشنایان با تاریخ و اساطیر کهن ایرانی به صدا درآورد. هیجان شدید میهن‌دوستان برای تدوین حماسه ملی، و باز نمودن خطر تورانیان در آن چهره زشت که از افراسیاب در شاهنامه تصویر شده است، گویی

نگرانی ناشی از پیش‌بینی آن خطر بزرگ بود که نشانه‌های آن از نیمه قرن چهارم به بعد آشکار می‌شد.

سلطان محمود غزنوی در سلطنت سی ساله خود، با آن‌که به تقلید از دربارهای ایرانی سامانیان و صفاریان و آل بویه و آل زیار و مأمونیان خوارزم، شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی را گرد آورده بود و در پی دانشمندان و بزرگان ایرانی به‌هرسوی کس می‌فرستاد، خود همه خاندان‌های ایرانی را برانداخت و سرزمین ایران را معرض هجوم ترکمانان سلجوقی کرد.

قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی روزگار به بارنشستن دوران خوش قرن چهارم بود. اما ایرانیان که تازه پس از سیصد سال مبارزه از یوغ اعراب رها شده بودند در نخستین جرعه‌های شادخواری و آزادی، دوباره خود را گرفتار خشونت و تعصب خشک اندیشی دیدند. قهر و مبارزه کسانی چون ناصر خسرو و سنائی و افسوس‌های حکیمانه خیام نیشابوری و مبارزات خشونت بارفداییان اسماعیلی هریک به گونه‌ای بازتاب این روزگار نامیمون است.

نتیجه تسلط صدو بیست ساله سلجوقیان بر سرزمین‌های ایران پدید آمدن نوعی بی‌اعتنایی و سهل انگاری در دفاع از آب و خاک و نام و ناموس مردم ایران گردید. سران سپاه همه از غلامان ترک و ترکمان بودند که پیوسته به شهرها و روستاهای ایران حمله می‌آوردند و ویرانی و مصیبت بر جای می‌گذاشتند. حکومت خان‌خانانی سلجوقیان، یک‌پارچگی مردم ایران و مرکزیت حکومت را به‌کلی از میان برد و همین امر به چنگیزخان مغول و امیر تیمور گورکان فرصت داد که با استفاده از غرور و ضعف فرمان‌روایانی چون سلطان محمد خوارزم‌شاه، که خود از خاندان غلامان ترک بود، به ایران سرازیر شوند.

اما، شگفت آن‌که این بیابان‌گردان ترک و ترکمان، با همه گرایش به خونریزی و ویرانگری، پس از چندی که در ایران می‌ماندند نیاز به تدبیر و کشورداری ایرانیان ایشان را در اندک زمان به خوی و آداب ایرانی درمی‌آورد. به همین رو، به دین اسلام درمی‌آمدند، پیوند خود را با دیگر تیره‌های قبیله می‌گسستند و با برپا کردن دربارهای ایرانی به دانش و اندیشه و ادب روی می‌آوردند، زبان فارسی می‌آموختند و از وزیران و دبیران کار آزموده ایرانی در اداره کشور یاری می‌جستند.

ظهور صفویه در آغاز قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی یکی از سرفصل‌های مهم تاریخ ایران بعد از اسلام است. زیرا آنان با اعلام رسمیت تشیع ایران را از دیگر کشورهای اسلامی جدا کردند و با سیلاح اعتقاد طوایف مختلف ترکمان را در سپاه قزلباش گرد هم آوردند. اصطلاح شاهسون یا فدایی‌شاه، هم‌خاطره فرمان‌روایان ایران پیش از اسلام را بیدار می‌کرد و هم قدرت حکومت و مذهب را یک جا در شخص شاه مرکزیت می‌داد. همین یک‌پارچگی به صفویه فرصت داد که ایران را از افتادن به دام خلافت عثمانی نجات بخشند و به استقلال سیاسی برسانند. با این همه، در نیمه دوم دوران سلطنت صفوی در ایران، بار دیگر سران قبایل ترکمان که در سپاه قزلباش گرد آمده بودند، هریک در ناحیه‌ای ادعای حکومت و سروری کردند. این وضع بار دیگر به گروه‌هایی چون افغانان فرصت داد که به ایران بتازند و یک چند آشوب و کشتار برپا کنند.

سلسله‌هایی که بعد از صفویه روی کار آمدند تا پیش از دوران پهلوی همه از سران قزلباش و اغلب از همان تیره‌های ترکمان بودند که هم زمان با سلجوقیان به ایران راه جستند و در سپاه قزلباش منصب و حکومت یافتند. قاجاریه، که آخرین این سلسله‌ها بود، توانست بیش از دیگران دوام بیاورد و نزدیک به صد و پنجاه سال بر ایران حکومت کند. هم زمانی دوران قاجاریه با تحولات عظیم جهان غرب و تلاش کشورهای اروپایی برای گسترش تسلط سیاسی و اقتصادی خود به مشرق زمین، جامعه ایرانی را نیز به جنبش آورد. انقلاب مشروطیت که در زمان مظفرالدین شاه قاجار صورت گرفت، آغاز دوران متحول و پر ماجرای جدید تاریخ ایران است.

ایران باستان

مادها

نخستین پادشاهی ایران که تاریخ از آن یاد می‌کند وسیله قوم ماد بنیان گذاری شد. مادها مردمی از تیره آریاییان بودند که در آغاز قرن هفتم تا میانه قرن ششم پیش از میلاد، در نواحی غربی و مرکزی ایران، حدود آذربایجان و کردستان امروز حکومتی مقتدر تشکیل دادند. مادها ابتدا دست نشاندۀ دولت بزرگ آشور بودند. بعدها با همدستی گلده و بایل در سال ۶۱۲ پ.م بر آن کشور غلبه یافتند و پادشاهی وسیعی تشکیل دادند که از رود هالیس در ترکیه امروز (قزل ایرماق) تا خراسان امتداد داشت و حدود ۱۵۰ سال در اقتدار زیست.

دیاًکو بنیان گذار پادشاهی ماد در پایتخت خود، همدان، بر روی تپه‌ای هفت قلعه تودرتو ساخت و هریک را به رنگی خاص درآورد. نام این شهر آمادانه به معنی جایگاه مادهاست که به زبان پارسی هخامنشی آن را هگمتانه می‌گفتند. باغ های معلق بایل که از عجایب هفت گانه دنیای قدیم به حساب می‌آمده وسیله بُخت نصر برای همسرش آمی‌تی نوه هُوخْشتره، بزرگ‌ترین پادشاه ماد که حکومت آشور را بر انداخت، ساخته شده است، که به خطا به سیمیرامیس ملکه داستانی آشور نسبت داده می‌شود. آخرین پادشاه مادها، آزی‌دهاک، با ترتیب دادن درباری مجلل و خوش‌گذرانی و بوالهوسی بسیار مردم را از خود ناراضی کرد. در سال ۵۵۰ پ.م کوروش سپاه او را شکست داد و پادشاهی از قوم ماد به هخامنشیان در مرکز و جنوب ایران منتقل شد.

مادها، روحانیان خود را مَغ می‌نامیدند و پی‌رو دین مزدیسنا بودند. اگرچه از این قوم هیچ نوشته ای برجای نمانده اما هروُدُت، به تفصیل از ایشان یاد کرده و از زبان ایشان به کلماتی چون سپاکو به معنی سگ ماده و وِردَنَر به معنی باغ های پیرامون کاخ و آبادی اشاره کرده است. امروز این کلمات هنوز در زبان های دیگر به معنی سگ و باغ بهشت به کار می‌رود. زبان و خط مادها را

بسیار نزدیک به زبان و خط هَخامَیشی حدس می‌زنند که به تدریج از میان رفته است. اما، هنوز در نواحی آذربایجان لهجه‌هایی از بقایای زبان مادی شنیده می‌شود. در نقش‌های تخت‌جمشید مادها با کلاه نم‌دین و قبای آستین‌دراز دیده می‌شوند. از آثار باستانی منسوب به ایشان بناها و حجاری‌هایی است که در نواحی همدان، کرمانشاهان و لرستان باقی‌مانده. مجسمه شیرسنگی و دخمه‌هایی با نقش قَرَوهر از آن جمله است.

هَخامَیشیان

(330-559 پ. م)

پس از بر افتادن حکومت مادها، هَخامَیشیان وسیع‌ترین شاهنشاهی ایران را به وجود آوردند. آنان از قوم آریایی پارس یا پارسواش بودند که در کتیبه‌های آشوری از سده نهم پیش از میلاد مسیح نام آنان آمده است. پارس‌ها هم‌زمان با مادها به نواحی غربی ایران سران بر شدند و پیرامون دریاچه ارومیه و کرمانشاهان ساکن گردیدند. باضعف دولت عیلام، نفوذ قوم پارس به خوزستان و نواحی مرکزی فلات ایران گسترش یافت.

حدود سال 700 پ. م، هَخامَیش، از بزرگان پارس، خود را شاه آزان یا آنشان خواند. کورش، ششمین پادشاه این خانواده، به دل‌آوری و مهارت خویش در فنون جنگ، مادها را برانداخت و در جنگ‌های پی‌درپی بابل را گرفت و در اندک زمان پادشاهی کوچک پدران خود را به شاهنشاهی عظیمی تبدیل کرد. بین‌النهرین، سوریه، مصر، آسیای صغیر، بخش بزرگی از شهرها و جزایر یونان و سراسر فلات ایران و قسمتی از هند جزئی از این شاهنشاهی عظیم گردید.

پیدایش شاهنشاهی هَخامَیشی را به روبرویی شرق با غرب تعبیر کرده‌اند. در واقع، نخستین هدف بزرگ کورش که به پیروزی انجامید در اختیار گرفتن راه‌های بازرگانی مهمی بود که داد و ستد جهان متمدن آن روز از آن می‌گذشت. راه‌هایی که مشهورترین آن‌ها جاده ابریشم نامیده شده و از دورترین نقاط شرق چین کالای بازرگانی را به سواحل دریای مدیترانه و از آن جا به جزایر و شهرهای یونان باستان می‌رسانده است. این راه‌ها، همگی از حدود فلات ایران بزرگ می‌گذشت. تنها یک دولت مقتدر و متمرکز می‌توانست در عین نگرهانی از چنین مسیر طولانی و پر مخاطره بر نیروی سیاسی خود بیفزاید و بهره مادی برد. کورش این هدف بزرگ را به مهارت دنبال کرد و اغلب دولت‌های این مسیر را مطیع خود ساخت، اما از آن جا که مردم این نواحی از لحاظ فرهنگی متنوع و متفاوت بودند، به دوراندیشی و بزرگ منشی، با آن‌ها سیاست مدارا پیش‌گرفت. احترام به ادیان، زبان‌ها، فرهنگ‌ها و آداب مردم سرزمین‌های مغلوب موجب شد که دانش و تمدن همه فرهنگ‌های باستانی که بسیاری از آن‌ها برتر از پارسیان بودند محفوظ بماند و از ترکیب آن‌ها تمدنی بالنده پدید آید. از همین رو، تمدن هَخامَیشی ترکیبی از همه فرهنگ‌های پیش‌رفته زمان خود بود. استقلال وسیعی که کورش به کشورهای مغلوب می‌داد و سیاست زیرکانه‌ای که داریوش بزرگ دنبال کرد، موجب شد که شاهنشاهی هَخامَیشی در برابر جهان متمدن غرب به عنوان قدرتی معتبر سر برافرازد.

هدف دیگر کورش بزرگ مطیع کردن اقوام مهاجر و مهاجمی بود که از سوی شرق پیوسته به راه های بازرگانی و سرزمین های داخلی فلات ایران هجوم می آوردند و موجب زیان های بسیار می شدند. اهمیت پیدایش و دوام شاهنشاهی هخامنشی در ایجاد آرامش و ثباتی بود که با وجود جنگ های مدام باز بیش از دوقرن نواحی بین رودخانه های جیحون و سیحون را در آرامش نگه داشت و فرصت داد که شهرها و مراکز مهم کشاورزی و بازرگانی در آن ناحیه به وجود آید. با تعقیب این دو هدف هخامنشیان از سویی تمدنی کم نظیر و حکومتی نیرومند ایجاد کردند و از سوی دیگر عوامل اختلاف واز هم پاشیدگی را در درون قلمرو وسیع خود فراهم آوردند.

گسترش امپراتوری روم و پیش از آن دولت های یونان نتیجه توسعه تدریجی و پیشرفت هماهنگ فکری و فرهنگی بود. اما، هخامنشیان تنها در طول یک نسل پادشاهی کوچک و محلی خود را به یک شاهنشاهی عظیم جهانی تبدیل کردند. با این همه، شاهنشاهی هخامنشی، تنها در حدیک قدرت بزرگ نظامی باقی نماند و به تمدنی جهانی بدل شد. هخامنشیان با توفیق در اداره سرزمین هایی چنین بزرگ و پراکنده و متنوع و فراهم آوردن امکانات برای رونق اقتصادی و تجاری توانستند کشورهای زیر فرمان خود را کاملاً دگرگون سازند.

از جهت کشاورزی و آبادانی و صنعت، دوران هخامنشی را باید دورانی بی نظیر دانست. ایجاد کانال های آبیاری و استفاده از آب های زیر زمینی به وسیله کاریز و ساختن سدها در سرزمین های دور مانند مصر، در زمان هخامنشیان روی داد. آثار و دستاوردهای هنری مانده از این دوران مجموعه ای است از میراث همه مردم متمدن آن روزگار، اما با جنبه هایی از ویژگی های کاملاً ایرانی و متمایز. سبک های ویژه هخامنشیان را در آثار تمدن های دوردست از هند تا مصر و شمال آفریقا و قبرس و کناره های دریای سیاه، هم در ساختمان بناها و پل ها و معبد ها و هم در پارچه ها و اشیاء فلزی و شیشه ای و دیگر زمینه ها، می توان دید.

شاهنشاهی هخامنشی حدود 250 سال دوام یافت و عاقبت با حمله اسکندر مقدونی و کشته شدن داریوش سوم از میان رفت. مهم ترین دلیل ازهم پاشیدگی این شاهنشاهی را در ناهماهنگی اقوام و قبایل مختلفی دانسته اند که قرار بود جذب جامعه ای متمدن و پیش رفته شوند. در نیمه دوم حکومت هخامنشیان، کشمکش های دائم میان اقوام گوناگون منجر به تضعیف تدریجی پایه های قدرت حکومت گردید، به خصوص که ساکنان مناطق غربی این امپراتوری نیز به نظام سیاسی و اجتماعی یونان نظر دوخته بودند که با خوی و فرهنگشان سازگارتر بود. افزون بر این، در اواخر دوره هخامنشی سپاهیان و درباریان انضباط و سخت کوشی و پای بندی به اصول اخلاقی را که موجب ثبات و استواری حکومت بود از دست دادند و قربانی فساد مالی و دسیسه های سیاسی شدند. با این همه، شاهنشاهان هخامنشی حتی در چشم اسکندر و سرداران فاتح مقدونیه نیز حرفایی مورد احترام بودند. یونانیان با همه دشمنی و کینه ای که شکست های پی در پی از سپاهیان و ناوگان ایران در دل آن ها کاشته بود، در آثار خود از ایرانیان و شاهنشاهان بزرگ هخامنشی با شگفتی و ستایش فراوان یاد کرده اند.

هَخَامَيشيان را، به سبب آزاداندیشي و مسالمت جويي آنان نسبت به جوامع مختلف بشري، در حفظ بقاء فرهنگ قوم يهود عاملي مؤثر دانسته‌اند و به طور کلي از آنان به عنوان نخستين مبادله‌کنندگان تمدن مادي و معتقدات ديني و فرهنگي بين شرق و غرب سخن گفته‌اند.

کورش بزرگ (529-551 پ. م)

کورش بزرگ هفتمين پادشاه هَخَامَيشي و فرزندماندانا دختر آخرين پادشاه ماد بود. هَخَامَيشيان يا پادشاهان محلي آنشان، از قوم پارس و آريايي‌نژاد بودند و در مشرق شوشتر در حوالی کارون فرمان مي‌راندند. دولت آنشان ابتدا از عيلام و آشور و سپس تا زمان کورش از حکومت ماد اطاعت مي‌کرد. در زمان حکومت ماد، به تدريج که قدرت حکومت و تعداد جمعيت هَخَامَيشيان افزوني يافت، از خوزستان به سرزمين‌هاي شمالي‌تر راه جستند و نام‌خود را به سرزمين جديد دادند، آن را فارس يا پارس و پایتخت خود را پارساگاد (پازارگاد) خواندند.

در کتب يوناني از کودکی کورش، که او را سيروس خوانده‌اند، افسانه‌هاي بسيار نقل شده است. وي در جواني، به سال 559 پ. م، به جاي پدر به تخت پادشاهي نشست. ديري نگذشت که بر اژدهاک پدر بزرگ مادري خويش سرکشي آغاز کرد و دولت ماد را برانداخت. پس از آن، در ترکيه امروز، سارد را که بسيار ثروتمند و آباد بود، و به سارد طلایي شهرت داشت، تسخير کرد. کيزوس پادشاه سوريه نیز از کورش شکست خورد و تسليم او شد. تصرف آسيای صغیر، که يوناني‌ها در آن پایگاه‌هاي مهم دریايي داشتند هدف بعدي کورش بود. وي به شهرهاي ثروتمند يوناني در سواحل دريا توصيه کرد که بي قيد و شرط تسليم او شوند. سپس برخي را به زور اسلحه و برخي ديگر را با تظميع حکم رانان آنان به اطاعت خود درآورد. تصرف شهرهاي يونان براي کورش اعتبار و شهرتي تازه فراهم آورد و شاهنشاهي بزرگ او را تحکيم کرد. اين شهرها علاوه بر موقع مهم نظامي داراي مردمي پيشرفته در صنعت و سپاهي گري بودند. ضعف اين شهرها بيشتر ناشي از تفرقه ميان آنان بود که راه را براي پيروي و تسلط نيروهاي مهاجم مي‌گشود.

اعتبار کورش با فتح بابل فزوني يافت. وي با شکوه و جلال تمام وارد اين شهر شد، به پرستش‌گاه مردوک رفت و در آنجا تاج گذاري کرد و در بيانيه‌اي، که آنرا نخستين اعلاميه حقوق بشر ناميده‌اند، از حقوق انساني و برابري اقوام سخن گفت. وي سپاهيان خود را از خون ريزي و غارت و مزاحمت کسان برحذر داشت و معتقدات مذهبي مردم را محترم دانست. کورش خود را نه فاتح بابل که منجي آن خواند و با پادشاه بابل که اسير او شد به نيکي رفتار کرد و پس از مرگ او، در سال بعد، در مراسم عزايش حضور يافت. سپاهيان ايران بنا به دستور کورش در کشورهاي مغلوب به معتقدات مذهبي مردم احترام مي‌گذاشتند. ايرانيان از کورش به عنوان پدر يادمي کردند و يونانيان که وي ممالک ايشان را تسخير کرده بود او را سرور و قانون گذار ناميدند.

کورش در بابل اقوام اسير را آزاد کرد. از جمله اسرا پنجاه هزار يهودي بودند که در زمان بُخت نصر به بابل آورده شده بودند و چهل سال بود که در اسارت مي‌زيستند. کورش به آنان اجازه داد به سرزمين خود، فلسطين، باز گردند و شهر باستاني و مقدس خود اورشليم را از نو بسازند. به هزينه

دولت شاهنشاهی ایران، یهودیان معبد خود را دوباره ساختند. به دستور کورش همه ظرف های سیمین و زرّینی که از معبد یهودیان به غنیمت به بابل آورده شده بود بدان جا بازگردانده شد. در تورات که پس از این واقعه مهم دوباره جمع آوری شده از کورش تجلیل بسیار به عمل آمده و از او به عنوان نجات دهنده و یار مظلومان و اسیران یاد شده است.

در دوران کورش مرزهای ایران از شمال به کوه های قفقاز و دریای خزر و رودسیحون (سیر دریا) می رسید و از مغرب به داردانل و مدیترانه تا شمال آفریقا. مرز جنوبی شاهنشاهی کورش عربستان و دریای عُمّان بود و حد شرقی آن رود سیند و کوه های هندوکُش. در این زمان شهرهای شوش، همدان، بابل و پاسارگاد هرچهار پایتخت شاهنشاهی عظیم هَخامنشی بود. کورش اسنادخاندان خود را به همدان برد و در خزانه های سلطنتی ماد محفوظ داشت. حدس زده اند که لوحه های زرّین با علائم میخی به زبان پارسی باستان در باره پادشاهان آنشان، بدین طریق به همدان رسیده است. کورش در بازارگاد منطقه ای وسیع را به صورت اردوگاه ساخت و درون دیوارهای آن مجموعه ای از قصرها و آتشگاه ها و معابد زرتشتی بنا نمود. گاوهای بال دار عظیم در دوطرف در ورودی قصر و کتیبه ای به زبان های پارسی باستان، بایلی و عیلامی در زمان کورش ساخته شده است. بازارگاد که آثار عظمت دیرین آن هنوز قابل ملاحظه است جلوه وسیعی از هنر ایرانی به شمار می رود که به دست اقوام مختلف ساکن در قلمرو این پادشاه پدید آمده است.

کورش دریایان حیات خود درجنگ های طولانی با سکاها درگیر شد. این اقوام نیمه وحشی چادرنشین درشمال نواحی دریاچه آرال زندگی می کردند و پیوسته به داخل مرزهای ایران هجوم می آوردند. کورش در یکی از این برخوردها زخمی و کُشته شد. پیکر او را در پاسارگاد درون مقبره ای که امروز آرامگاه کورش خوانده می شود به خاک سپردند. سنگ نوشته ای به خط میخی و زبان پارسی باستان درکنار مجسمه آن پادشاه وجود دارد. کورش رهبری بزرگ، دانا به فنون جنگ و آشنا با ریزه کاری های حکومت بر مردم بود. او با آن که نخستین پادشاه خاندان خود نبود، اساس شاهنشاهی گسترده و مقتدری را برجای گذاشت که تا زمان های طولانی پس از او دوام یافت.

داریوش بزرگ (486-522 پ.م)

هنگامی که کمبوجیه پسر کورش کبیر به فتح مصر و شمال آفریقا توفیق یافت گنوماته مُغ یکی از بزرگان زرتشتی پایتخت برضد او قیام کرد. گنوماته که زرتشتی متعصبی بود دستور داد همه معابد و بُت خانه ها، جز آتشکده ها را ویران کنند. چندی بعد بزرگان خاندان های اشرافی هم دست شدند، او را کُشتند و خود بر سر نوع حکومت به گفتگو نشستند. هرودت مورّخ یونانی نوشته است که در مرگ گنوماته مُغ همه ملل آسیا بجز پارسیان متأثر بودند و برای او می گریستند. یکی از هفت تن بزرگان پارسی داریوش بود که توانست شاهنشاهی را از آن خود کند. او در دو سال آغاز حکومت خویش با شورش های متعدّد در هرگوشه سرزمین ایران روبرو شد و پیروز بیرون آمد. سنگ نوشته ای بر بلندای کوه بیستون درکنار جاده کرمانشاه به همدان شرح اقدامات داریوش در سرکوبی مخالفان است. داریوش سپس به آسیای صغیر و مصر لشکر کشید و قلمرو

شاهنشاهی ایران را تا سرزمین لیبی گسترش داد. وی در قَرطاجنه (کارتاژ) تونس امروز، قربانی کردن انسان در برابر بُت‌ها و خوردن گوشت سگ را ممنوع کرد و برخلاف کمیوجیه مردم مصر را بنواخت و به مرمت و بازسازی پرستشگاه‌های ایشان پرداخت. وی دستور داد ترعه ای بکنند که دریای مدیترانه را از راه رود نیل به دریای سرخ متصل سازد. به این منظور در نزدیکی ترعه سوئز کانالی کردند و کتیبه ای به چهار زبان پارسی باستان، عیلامی، بابلی و مصری قدیم در نزدیکی آن دفن کردند.

از دیگر اقدامات داریوش سرکوب کامل سکاها در حوالی دریاچه آرال بود که غالباً خاک ایران را از مغرب و مشرق مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند و قتل و غارت بسیار می‌کردند. سکاها، شکست خورده، به قلب روسیه عقب نشستند اما داریوش به تعقیب ایشان پرداخت و سربازان خود را در سرما و یخ بندان سرگردان نکرد بلکه از راه پُلی بر روی رودخانه دانوب از شمال دریای سیاه به بُسفر و شهر سارد بازگشت. مسیر او، از بغاز بُسفر، ترکیه، رومانی شرقی، بلغارستان و جنوب اوکراین، تقریباً به دوهزار کیلومتر می‌رسید. داریوش آنگاه به تسخیر پنجاب و سیند رفت و لشکرکشی او به این دیار مبداء تاریخ قدیم کشور هند گردید. به نوشته هروُدُت، سپاهیان داریوش از رود سیند سرازیر شدند، سواحل بلوچستان و مکران را پیمودند و از اقیانوس هند از طریق باب‌المنَدَب به دریای سرخ رسیدند و سپس، از راه کانالی که به فرمان داریوش ساخته بودند، از راه نیل به مصر و از آن جا به دریای مدیترانه راه یافتند.

در زمان داریوش بیش از یک سوّم سرزمین های یونان تحت حکومت ایران بود. در سال 500 پ. م یکی از شهرهای آسیای صغیر (ترکیه امروز) به تحریک آتن و اسپارت، شورش کرد و سارد را آتش زد. داریوش شورش را سرکوب کرد و به قصد گوشمالی آتنی ها سپاه خود را با شش صد کشتی از راه دریا به شبه جزیره آتیک فرستاد. در ناحیه ماراثن سوار نظام ایران وارد خشکی شد و بسوی آتن حرکت کرد. اما سپاه آتن به مقابله برخاست و اندکی بعد ایرانیان را شکست داد. فتح ماراثن از نظر یونان حادثه‌ای بسیار مهم بود و مقدمه جنگ هایي شد که عاقبت به حمله اسکندر انجامید.

داریوش شاهنشاهی بزرگی را اداره می‌کرد که از شمال به رود دانوب و دریای سیاه و اِستِپ های روسیه و دریاچه آرال و سرزمین های پشت رود سیحون می‌رسید، از شرق کوه های هیمالیا و هندوستان و اراضی پشت رودخانه سیند مرز ایران بود. در جنوب دریای عُمّان و خلیج فارس تا اتیوپی (حبشه) قرار داشت و در مغرب آن دریای مدیترانه و شبه جزیره آتیک و تونس. برای اداره این قلمرو گسترده تشکیلاتی بسیار دقیق و آزموده مورد نیاز بود که داریوش بزرگ به ترتیب دادن آن توفیق یافت. وی سراسر شاهنشاهی را به سی استان تقسیم کرد و هریک از آن ها را به یک شهریان که به یونانی ساتراپ گفته اند سپرد. داریوش سپس به ساختن راه‌هایی از شهر میمفیس، در مصر نزدیک قاهره امروزی، تا سارد، بابل، همدان و شوش تا شهر کورش در کنار رودخانه سیحون همت گماشت. در مسیر این راه ها چاپارخانه‌ها و مهمان‌سراهای مجهز و آماده ایجاد گردید و به فاصله هر چهار فرسنگ اسب‌های راهوار و تندرو نگه داری می‌شد آن‌گونه که یک

بیک می‌توانست، با تعویض اسب و نفرات، از پایتخت تا دورترین نقطه مملکت را در کوتاه‌ترین فرصت طی کند. از همین رو، داریوش را نخستین بنیان‌گذار تشکیلات پست دانسته‌اند.

ایجاد سپاهی منظم و تنظیم قوانین مالیاتی یک نواخت و ضرب‌سگه از دیگر اقدامات مهم زمان شاهنشاهی داریوش بزرگ است. تهیه ناوگان منظم و رونق کشاورزی و ساختمان‌بناها و آتشگاه‌های بسیار دوران شاهنشاهی داریوش را به یکی از بالنده‌ترین دوران تاریخ ایران تبدیل کرد. قصرهای شوش و مشابه آن در تخت جمشید نمودار عظمت فوق‌العاده هنر و صنعت و شکوه و جلال روزگار داریوش اول است. تنظیم قوانینی برای رونق اقتصادی و تعیین مزد برحسب نوع کار نیز از دیگر اقدامات مهم این دوره است. قوانین وضع شده در زمان داریوش را مکمل قوانین حمورابی و در دقت و اهمیت برتر از آن دانسته‌اند.

خشایارشا (466-486 پ.م)

خشایارشا پسر داریوش بزرگ و آتوسا دختر کوروش بزرگ بود. وی پس از داریوش در سی و پنج سالگی به پادشاهی رسید و بی‌فاصله به فرونشاندن شورش مصر که پس از جنگ ماراثن آغاز شده بود پرداخت. سپس به سوی بابل لشکر کشید و مردم این سرزمین را که سر از اطاعت حاکم ایران برتافته بودند به سختی گوش مالی داد. خشایارشا در این جنگ معبد بابل را ویران ساخت و مجسمه زرین مردوک را که نگهبان آن شهر به شمار می‌رفت با خود به ایران آورد و ذوب کرد. از آن پس بابل به صورت یکی از ایالات شاهنشاهی ایران درآمد.

مهم‌ترین جنگ‌های خشایارشا با یونانیان بود. درباریان که شکست ماراثن را باعث ننگ می‌دانستند وی را واداشتند سپاهی عظیم و ناوگانی مجهز به سوی یونان به راه اندازد. لشکری که خشایارشا، طی چهار سال، به این منظور بسیج کرد بزرگ‌ترین سپاهی بود که تا آن روزگار به حرکت درآمده بود. سپاهیان این لشکر افراد چهل و شش تیره و قوم گوناگون را دربر می‌گرفت. پارس‌ها، مادها، کاسی‌ها، هیرکانیان (مردم‌گرگان) آسوریان، مردم بلخ، پارت‌ها، سکایی‌ها، اعراب، حبشی‌ها، هندیان، کاسپین‌ها، و حتی مردم جزایر دوردست خلیج فارس، هریک با جامه و ابزار خاص خود در جنگ شرکت داشتند.

نیروی دریایی سپاه خشایارشا از هزار و دویست ناو تشکیل می‌شد که فینیقی‌ها و مصریان و یونانیان تابع ایران آن‌ها را هدایت می‌کردند و در هر ناو چند تن پارسی یا سکایی بر کارها نظارت داشتند. شمار شرکت‌کنندگان در این لشکرکشی را، که در تاریخ به سپاه بزرگ شهرت یافته، بیش از یک میلیون و هفتصد هزار سوار و صد هزار ملوان و نیروی دریایی و پانصد و ده هزار تن نیروهای کمکی دانسته‌اند. این جنگ بزرگ، که شرح آن را مورخان یونانی به تفصیل آورده‌اند، نخست به سقوط شهر آتن انجامید اما وقتی پرسیان وارد شهر شدند آن را خالی از مردم یافتند. به تلافی آتش‌سوزی بزرگ یونانیان در زمان داریوش بزرگ که شهر سارد طلایی را ویران کرد، ایرانیان آتن را به آتش کشیدند.

در سال بعد، بار دیگر میان یونانیان و سپاه خشایارشا در سالامین نزدیک آتیک، جنگ دیگری در گرفت که آشیل شاعر معروف یونانی آن را از بلندی تماشا می‌کرد و منظومه معروف پارسیان را درباره آن سرود. این جنگ که با تلفات بسیار همراه بود عاقبت به شکست ایرانیان انجامید و شورای جنگی ایرانیان نظر داد که شاهنشاه به سارد باز گردد و دنباله جنگ را تا تسخیر یونان برعهده فرمانده سپاه خود بگذارد. اما این جنگ که در محل‌های مختلف طی سه سال صورت گرفت عاقبت به شکست ایرانیان انجامید و برای شاهنشاهی آن بسیار گران تمام شد. یونان توانست ایران را از همه سرزمین‌های غرب تا پس تنگه‌ها عقب راند و مقدمات پیروزی غرب را بر شرق در زمان اسکندر فراهم آورد.

خشایارشا پس از عقب نشینی در راه سارد بسیاری از سپاهیان خود را از دست داد و هنگامی که در این شهر برای لشکرکشی تازه‌ای به یونان نقشه می‌کشید عاشق همسر برادر خود شد و به کشمکش‌های خانوادگی گرفتار آمد. پس از بازگشت به ایران، خشایارشا که از شکست‌ها خشمگین بود دیگر از پایتخت‌های خود بیرون نیامد. وی در تخت جمشید و شوش به ایجاد بناهای تازه‌ای در کنار قصرهای پدرش، داریوش بزرگ، پرداخت که از نظر معماری عظمت و شکوهی خاص داشت. سبک این بناها را نمودار تکبر بی اندازه و استبداد وی دانسته‌اند.

خشایارشا بیست سال شاهنشاه ایران بود و عاقبت بر اثر توطئه درباریان خود کشته شد. وی رامردی خوش سیماء، بخشنده و بزرگ منش توصیف کرده‌اند. یونانیان با وجود کینه‌ای که از لشکرکشی‌های او به دل داشتند با احترام بسیار از او یاد کرده‌اند، اما وی را خوش‌گذران و شهوت‌ران نیز دانسته‌اند که شیفتگی‌اش به زنان زیباروی موجب افتادن کارها به دست خواجه سرایان شد. بنابر روایت کتاب استر در تورات خشایارشا، در سال سوم پادشاهی خود، در جشنی از همسر محبوب خود خواست تا به حضور بیاید و زیبایی خود را به بزرگان بنماید. ملکه از آمدن خودداری کرد. شاه در خشم شد و به جایی او یک دختر یهودی را به شهبانویی برگزید و او را استر یعنی ستاره نامید. پسر عموی استر، به نام مردخای دسیسه‌دو تن از درباریان برضد شاه را کشف کرد و به شاه آشکار نمود. هامان یکی از بزرگان کشور که از نفوذ مردخای ناخشنود بود کینه یهودیان را در دل گرفت و از شاه خواست که به قتل همه آنان فرمان دهد. اما مردخای پیش‌دستی کرد و به وساطت استر دستور گشتن هامان را به دست آورد. از این واقعه، که نشان نوسان در تصمیمات خشایارشا است در تورات به تفصیل سخن رفته است. بنای تاریخی استر و مردخای در همدان را آرامگاه این دو می‌دانند.



بنای تاریخی استر و مردخای در همدان

اردشیر دراز دست (424-466 پ. م)

اردشیر اول مشهور به دراز دست پس از گشته شدن پدرش خشایارشا به شاهنشاهی ایران رسید. درباره شهرت او گمان برده اند که دست ها یا تنها دست راستش بیش از اندازه بلند بود. اما چنان که یونانیان نوشته‌اند، وی چنان کاردان و مقتدر و دانا بود که در همه حوادث سیاسی و نظامی دورترین نقاط جهان آن روز یعنی مصر و یونان دست داشت و از این رو او را دراز دست یعنی توانا و مسلط خوانده اند.

اردشیر دراز دست در آغاز چندی با برادران و دیگر مدعیان به نبرد پرداخت و ایشان را مطیع و رام کرد. اما پس از آن تا پایان دوران چهل ساله سلطنتش به جنگ پرداخت و از گسترش نفوذ خود در سرزمین های یونان چشم پوشید. با این همه وی سرداران و فرماندهان لایقی داشت که پیوسته بر قدرت و نفوذ شاهنشاهی پارس می افزودند. یکی از قدرت‌نمایی‌های مهم ایشان در آغاز سلطنت اردشیر دراز دست، با سرکوبی شورش مصر، به ظهور رسید.

در آن زمان پریکیس، یکی از مردان شایسته آتن، دورانی‌باشکوه را بنیان نهاده بود. وی برای جلوگیری از تجاوز اسپارت و آزاد ساختن جزایر یونانی از تسلط و نفوذ نیروهای پارس، اتحادیه دِلوس (Delos) را ترتیب داد و همین امر بر اقتدارش افزود. اعضای اتحادیه دِلوس خواهان دستیابی به گندم مصر بودند و از همین رو مصریان را برضد امپراتوری ایران تحریک می کردند. جنگ های سرداران اردشیر دراز دست برای سرکوبی شورش مصر چندین سال به درازا کشید. در این مدت، جنگ و گریز پراکنده بین ناوگان دریایی پارس و کشتی های یونانی ادامه داشت. عاقبت با شکست سخت مصری ها از سپاهیان ایران، پریکیس و اعضای اتحادیه دِلوس نیز به رفع اختلاف با ایران پرداختند و نمایندگان از آتن و جزیره آرگوس به شوش فرستادند. در پایان گفتگو ها، آتن حاکمیت شاهنشاه ایران را بر جزیره قبرس، که پایگاه نظامی مهمی بود، پذیرفت و تعهد کرد که از دخالت در امور مصر و لیبی خودداری کند. اردشیر دراز دست نیز موافقت کرد که از جزایر اروپایی

و سرزمین‌های اتّحادیه دِلوس باج و خراج نگیرد و اداره آن‌ها مطابق خواست و سنت‌های ساکنان آن نواحی باشد. از آن پس بسیاری از نواحی یونانی نشین اگرچه عملاً دست‌نشانده شاهنشاه پارس بود، به ظاهر استقلال یافت. این توافق اگرچه کشمکش‌های بین دو طرف را به کلی از میان نبرد، اما به نوعی ثبات در اداره جزایر یونانی و سرزمین‌های شمال آفریقا، که تابع شاهنشاهی پارس بودند، انجامید.

در زمان اردشیر دراز دست، شوش، پایتخت شاهنشاهان هَخامنشی، مرکز پناهندگان بود. تِمیستوکل سردار معروف آتینی و فرمانده نیروی دریایی یونان، که خشایارشا و ناوگان او را در تنگه سالامین شکست داده بود، به اتّهام آزمندی به محاکمه خوانده شد. وی به ایران گریخت و به اردشیر دراز دست پناه برد. شاهنشاه ایران او را پذیرفت و پس از چندی او را به حکومت شهری در آسیای میانه گماشت. تِمیستوکل تا پایان زندگی دور از یونان ماند و گاه به رایزنی شاه ایران فراخوانده می‌شد. هم‌زمان با وی پادشاه تبعید شده اسپارت نیز به عنوان پناهنده در شوش می‌زیست.

اردشیر درازدست با هِرودُت و گِزنوفون، از تاریخ‌نگاران مشهور یونان، هم‌دوران بود. این دو که درس‌رزمین‌های دست‌نشانده پارس به دنیا آمده بودند تابعیت ایرانی داشتند و به همین‌جهت می‌توانستند به آسانی به سرزمین‌هایی چون مصر و بابل و شوش رفت و آمد کنند و در باره آداب و عادات و معتقدات و مراسم ایرانی اخبار و داستان‌های بسیار به دست آورند. به‌نظر می‌رسد که این دو مورّخ، به سبب زندگی طولانی در آتن و خوگرفتن با طرز حکومت در آن سرزمین، نظام پادشاهی را نمی‌پسندیدند و به همین‌جهت در نوشته‌های خود از شاهان ایران به نیکی یاد نکرده‌اند. دیموکریتوس (دیمقراطیس) دانشمند یونانی نیز که هم‌زمان با سقراط می‌زیست، چند سال را در مصر و بابل و پارس گذراند و در باره دانش‌های متداول آن زمان از کاهنان مصری و روحانیان بابلی و مَغ‌های ایرانی آگاهی‌های به دست آورد. گمان می‌رود همین آگاهی‌ها زمینه نظریه وی درباره تشکیل هستی از اجزاء جدا نشدنی شده باشد.

اردشیر درازدست را شاهی دادگستر و جوانمرد توصیف کرده و او را سرآمد شاهان پارس خوانده‌اند. بازگشت دادن بقایای اسیران یهودی از بابل به بیت‌المقدس و اقداماتی که برای رفع اختلاف بین یهودیان انجام داد نشانی دیگر از بزرگواری و نرم‌خوئی اوست. گفته‌اند وی سال‌های پایانی عمر خود را بیشتر در بابل و بین خدمتکاران و زنان بی‌شمار می‌گذرانید و نسبت به امور مملکتی چندان توجهی نداشت.

داریوش سوّم (330-336 پ.م)

داریوش سوّم آخرین شاهنشاه هَخامنشی است. او، که سلطنتش بیشتر از شش‌سال به درازا نکشید، در برابر حمله اسکندر مقدونی به ایران دلیرانه پایداری کرد اما عاقبت در نزدیکی دامغان به دست یکی از سرداران خود کشته شد. اسکندر که دلاوری داریوش را می‌ستود، فرمان داد جسد او را با بزرگداشت فراوان به بازارگاد برند و به دخمه شاهان بسپارند.

داریوش سوم، از شاه زادگان هخامنشی، در زمان شاپور دوم به پاداش رشادت در جنگ والی ارمنستان شده بود. حدس زده اند که باگواس (Bagoas)، خواجه مصری دربار اردشیر سوم، پس از کشتن شاه و تنی چند از فرزندان، داریوش سوم را که دور از پایتخت بود به شاهي برگزید تا خود بتواند زمام امور را یکسره در دست گیرد. اما داریوش که دلیر و آگاه بود، پیش‌دستی کرد و دستور داد باگواس جام زهری را که برای کشتن او فراهم آورده بود خود بیاشامد.

داریوش در آغاز پادشاهی، هنگامی که هنوز فیلیپ مقدونی پدر اسکندر کشته نشده بود، قصد داشت به مقدونیه لشکر کشد و مانع پیش رفت های او شود. اما با شنیدن خبر کشته شدن او خیالش آسوده شد. چندی بعد خبر فتوحات اسکندر در یونان او را داشت که برادر یکی از سرداران اهل جزیره رودس را که در مصر به اردشیر سوم خدمت بسیار کرده بود به سرداری سپاه خود برگزید. پیش‌روی های اسکندر با مرگ این سردار لایق مصادف شد و داریوش سوم را واداشت که خود فرماندهی سپاه ایران را به عهده بگیرد. تجمل و تشریفات و زیادی نفرت و آراستگی ابزار جنگ و گردونه های سپاه ایران را مورخان چنان توصیف کرده اند که نشان می‌دهد سبک باری و ورزیدگی سپاهیان اسکندر چه نقش مهمی در پیروزی ایشان بر ایرانیان داشته است.

در جنگ ایسوس، در کنار خلیج اسکندرون دو سپاه روبرو شدند. اسکندر پس از سخنرانی آتشینی خطاب به سپاهیان خود به سوی گردونه شاه تاخت. ایرانیان دلیرانه مقاومت کردند اما، با رمیدن اسب های گردونه شاه، سربازان اطراف او رو به فرار نهادند و داریوش نیز سوار بر اسب از معرکه گریخت. مادر، زن، دختر و پسر شش ساله داریوش اسیر اسکندر شدند و بارگاه پرتجمل شاهنشاه و خزاینی که بر سیصد شتر بار بود به دست او افتاد.

در پی این شکست، داریوش در سه نامه به اسکندر از او خواست به ازای دریافت غرامت و در اختیار گرفتن سرزمین های آن سوی رودخانه هالیس (قزل ایرماق) و ازدواج با دختر او، از در صلح درآید. اما اسکندر که خود را پیروز می‌دید نپذیرفت. داریوش سوم ناگزیر با اصلاحاتی که در سپاه انجام داد بار دیگر در بین‌النهرین در محلی به نام گوگمل با اسکندر روبرو گردید. در این جنگ داریوش توانست ابتدا سواران خود را بر سپاه مقدونیه پیروز گرداند. اما، سکایی‌های سپاه وی که به غارت باروبنه مقدونی ها پرداخته بودند باعث اختلال شدند و بار دیگر داریوش ناچار روی به گریز نهاد و از راه ارمنستان به سرزمین ماد رفت. داریوش قصد داشت با گذر از دربند های خزر در مشرق ایران سپاهی برای روبرو شدن با اسکندر فراهم آورد. اما در نزدیکی دامغان به دست سه تن از سرداران خود اسیر و کشته شد.

تاریخ نگاران، داریوش سوم را شاهنشاهی نیک منش دانسته اند که می‌خواست اوضاع ایران را، که به سبب فساد و تجمل‌پرستی درباریان رو به خرابی نهاده بود، سرو سامان دهد. اما حمله اسکندر فرصت را از او گرفت. او، اگرچه تدبیر و سیاست شاهان و جنگ آوران بزرگ ایران را نداشت اما تا پایان زندگی از مقاومت در برابر دشمنان دست نکشید.

سلوکی ها

(306-129 پ م.)

اسکندر پس از دست یابی به پایتخت هخامنشیان و به آتش کشیدن تخت جمشید راه خود را به سوی شرق ادامه داد و تا مرز فرمانروائی امپراتور هند، چاندر اگوپتا پیش رفت. اما در جنگ عده زیادی از سربازان خود را از دست داد و ناچار به بابل بازگشت و در تابستان سال 323 پ م. در همانجا درگذشت. جوانی و سرعت پیشروی سپاه به او مجال ترتیب دادن سازمانی برای حکومت در سرزمین هائی چنین گسترده راندا ده بود. پس از مرگ او فرماندهان سپاه هریک ادارهء قسمتی از متصرفات وی از مقدونیه و مصر و شمال افریقا تا سوریه و آسیای صغیر و ایران تا مرزهای امپراتوری گوپتا در هند را به دست گرفتند و همواره بین خود به درگیری و جنگ مشغول بودند. یکی از این فرماندهان به نام سلوکوس اول نیکاتر که بین اشراف پارس حامیانی پیدا کرده بود، پس از چند سال درگیری با دیگر مدعیان عاقبت در سال 306 پ م. خود را شاه بابل خواند و توانست نواحی شرقی متصرفات اسکندر از بابل تا زرنگ (سیستان) و باکتریا (بلخ) را در اختیار بگیرد و در جنگ های پی در پی به متصرفات خود در آسیای صغیر و سوریه بیفزاید. فرمانروائی سلوکوس و فرزندانش حدود هشتاد سال ادامه یافت. اگرچه بیشترین مدت به درگیری های پی در پی با دیگر مدعیان مقدونی گذشت؛ اما مهم ترین قدرتی که از سوی شرق به تدریج در برابر ایشان سر بلند کرد، قوم پارت بود.

جانشین سلوکوس اول نیکاتر، انتیگوس از مادری ایرانی از اشراف پارس بود. او و دیگر سلوکی ها به ساختن و آباد کردن شهرها اهمیت زیاد می دادند و سعی داشتند تمدن و فرهنگ یونانی را گسترش دهند و در عین حال خود مانند اسکندر به آداب و رسوم و جامه و روش هائی از ادارهء شهرها و امثال آن درآمدند. ازدواج با دختران اشراف ایرانی و ساختن آمفی تئاترو میدان و تأسیسات ورزشی و امثال آن در شهرها به این منظور صورت می گرفت. زبان رسمی حکومت یونانی بود و مردم شهری و افراد برگزیدهء طبقات بالای اجتماعی نیز به زبان یونانی آشنائی کامل داشتند. اما مردم روستاها و طبقات پائین زبان و فرهنگ ایرانی خود را حفظ کرده بودند. ادارهء شهرهای ایران در دورهء سلوکی ها در واقع به دست شهربانان ایرانی دوستدار مقدونی ها بود. به دلیل این همکاری در آغاز سلوکی ها به قدرت گرفتن پارت ها اهمیت نمی دادند. اما اختلاف فرهنگی و اصراری که مقدونی ها در تسلط سیاسی و اجتماعی بر سرزمین های به دست آورده داشتند و مقاومت ایرانیان در پذیرش آن به تدریج شکل می گرفت. قوم پارت در سرزمین های شرقی به گسترش نفوذ خود می پرداختند و همین پیشروی ها عاقبت سرنگونی سلوکی ها را در پی داشت.

در سال 140 پ م. دیمتریوس هفتم در صدد جلوگیری از پیشرفت پارت ها برآمد. اما در جنگی بیرون شهر اکباتان (همدان) خود کشته شد و سپاهیان از هم گسیختند. پارت ها پایتخت سلوکی را متصرف نشدند، اما در بخش شرقی رود فرات پادگان برزگ نظامی خود را ترتیب دادند که بعد ها پایتخت اشکانیان و ساسانیان بود. این پایان دوران فرمانروائی جانشینان اسکندر بر بخش هائی از ایران همچنین تسلط فرهنگ یونانی بر جامعهء ایرانی بود.

پس از دیمتریوس هفتم، جانشین او انتیوخوس هفتم چندسالی درنواحی سوریه حکومت داشت و در سال 129 پ. م. به دست رومی ها از میان رفت

اشکانیان

(250 پ. م-224 م)

اشکانیان سلسله پادشاهی مقتدری بود که از میان قوم پارت ساکن پَرثَوَه یا پَهله یا خراسان امروزی برخاست. پارت ها از اقوام آریایی، که در شرق دریاچه خَزَر ساکن بودند، جدا شدند و در خراسان مسکن گزیدند. سرزمین آن ها از مغرب به دامغان و سواحل جنوب شرقی دریای خَزَر، از شمال به ترکستان، از شرق به رود تَجَن و از جنوب به کویر نمک و سیستان محدود می شد. در سال 250 پ. م آرشک از سرکردگان پارت باشورش برپادشاه سیلوکی اعلام استقلال کرد. پس از او جانشینانش در طی صدسال دولت یونانی بَلَخ را در مشرق و دولت یونانی سیلوکی را در مغرب مغلوب نمودند.

اواسط دوران اشکانی روزگار عظمت آن هاست. در این دوران پادشاهان اشکانی با حکومت مقتدر روم و مهاجمان نیمه متمدن آریایی در شرق درمبارزه بودند. حکومت اشکانی 470 سال دوام یافت و مرزهای کشور در دوره عظمت آن از مغرب به رود فُرات، از مشرق به پنجاب و سِند، از جنوب به خلیج فارس و دریای عُمّان و اقیانوس هند و از شمال به کوه های هیمالیا و رود سیحون و دریای خَزَر و کوه های قفقاز می رسید. شکوه شاهنشاهی اشکانی را در دوران پادشاهی آشک ششم، مهرداد اوّل (136-174 پ. م.) دانسته اند. وی بخش بزرگی از کشور باختر (بَلخ) را به سرزمین های خود افزود و پس از آن تا پنجاب پیش رفت. سپس در مغرب پادشاه سیلوکی را در جنگ شکست داد اما با او به مدارا رفتار کرد و دخترش را به ازدواج وی درآورد.

از دیگر پادشاهان بزرگ اشکانی مهرداد دوم است که با چینیان پیمان بازرگانی و حق عبور کالا بست. در زمان او ایران و روم برای نخستین بار با یکدیگر رو به رو شدند. اختلاف دو دولت بر سر حکومت بر ارمنستان بود. مهرداد پس از آن که سکاها را در مشرق به سختی شکست داد به ارمنستان لشکر کشید و در آن جا پادشاه دست نشانده روم را خلع و تیگران را از طرف خود به پادشاهی منصوب کرد. حدود شاهنشاهی مهرداد دوم از سوی مشرق تا کوه های هیمالیا رسید. وی نخستین پادشاه اشکانی است که خود را شاهنشاه نامید. مهرداد دوم پادشاهی بسیار مقتدر و در اداره امور مملکت دانا و کار آمد بود. سازمان اداری شاهنشاهی وسیع و از جهت نظم و کارآیی باتشکیلات حکومتی داریوش بزرگ برابر دانسته اند.

آخرین پادشاه اشکانی، آردوان پنجم، در جنگ با اردشیر بابکان کشته شد. در زمان آردوان پنجم، کاراکالا، امپراتور خون خوار روم، برای تسخیر ایران حيله ای اندیشید. وی به بهانه اتحاد بین روم و

پارت، دختر شاه را خواستگاری کرد. اما وقتی آردوان با سردارانش به استقبال او رفت رومیان مسلح همه را قتل عام کردند. تنها آردوان از مهلکه گریخت. کاراکالا رادر گشتار مردمان و غارت شهرها و سوختن روستاهای ایران در تاریخ کم نظیر شمرده اند. وی عاقبت به دست یکی از سربازان خود کشته شد. پس از او، حکومت روم به ناچار از آردوان پنجم عذرخواهی کرد و با تقاضای صلح اسیران پارتی را همراه با غنایمی که کاراکالا از ایران برده بود باز گرداند و افزون بر این پنجاه میلیون دینار رومی نیز به عنوان غرامت به دولت اشکانی پرداخت.

پادشاهان اشکانی پادشاهانی مقتدر و جنگ جو و در عین حال معتقد به اصول اخلاقی و انسانی بودند و با اقوام شکست خورده به رأفت بسیار رفتار می کردند. مذاهب و معتقدات کسان را محترم می داشتند و شاهان مغلوب را با شرایطی دوباره مصدر کار می کردند. آنان همواره با دو مجلس مشورت می کردند، یکی مرکب از اعضای خاندان سلطنت و دیگری متشکل از سران سالخورده روحانی و غیرروحانی. اساس سلطنت در این دوره بر ملوک الطوایفی و ولایت های خودمختار بود که همه ساله به شاهنشاه باج می پرداختند و هنگام جنگ با سپاه و سرباز او را یاری می دادند. پارت ها در فنون نظامی روشی خاص داشتند به این ترتیب که غالباً حالت تدافعی می گرفتند، عقب می نشستند و با کشاندن دشمن به درون کشور براو غالب می شدند.

اقتصاد ایران در این دوره رونقی خاص داشت. پیش رفت بسیار در کشاورزی، صنعت و تجارت و راه های حفاظت شده برای عبور کاروان ها از چین به روم، که جاده ابریشم نامیده می شد، همه نشان از وجود تشکیلات دولتی منظم و کارآ در این دوره است. پایتخت اشکانیان ابتدا شهر نساء (نزدیک عشق آباد در ترکمنستان) بود و بعد از آن که مرز ایران به رود فرات رسید شهر تیسفون در جانب چپ دجله پایتخت آنان گردید.

اشکانیان مهرپرست بودند و مردمان را به صلح همگانی فرامی خواندند. از آداب آن ها گرامی داشت گاو، غسل تعمید و خوردن نان و آب و شراب در مراسم دینی بود. رسم برادری مهرپرستان و احترام به مربیان که پدر خوانده می شدند از این زمان به اروپا رفت. بسیاری از رومیان پیش از گرویدن به دین مسیح مهر پرست (میترائیست) بودند. با آنکه اشکانیان ابتدا تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار داشتند اما موفق شدند ملیت و فرهنگ ایرانی را دوباره زنده کنند. در اواسط دوران اشکانی، بلاش اول دین زرتشتی و آداب و رسم ایرانی را بنا به روایات موبدان زرتشتی ترویج کرد. در زمان او خط از یونانی به پهلوی بازگشت و در همین زمان اوستا، که دست خوش آتش سوزی شده بود دوباره گردآوری گردید.

درباره تاریخ دوره اشکانی اسناد زیادی بر جای نمانده است. شاهنامه، کتاب افسانه ها و تاریخ ایران پیش از اسلام به نبود آگاهی های بسیار درباره آنان اشاره دارد. بعضی مورخان بر آنند که ساسانیان مدارک تاریخی آنان را از میان برده اند. با این همه در نوشته های یونانی و رومی و تا اندازه ای چینی، همچنین از خلال سنگ نوشته ها و نقش برجسته های بازمانده از دوران ایشان و سکه ها و ساختمان شهرها و قصرها روز به روز اطلاعات بیشتری به دست می آید. پژوهشگران حماسه ملی ایران بر آنند که بسیاری از پهلوانان و شخصیت های برجسته

اساطیری شاهنامه سیمای بزرگان اشکانی و دلاوران پارتی را پیش رو می گذارد. افزون بر آن بسیاری آثار ادبی که از پیش از اسلام به دوره های بعد رسیده با پژوهش های امروزی به دوران اشکانیان بستگی پیدا می کند.

در تاریخ اشکانیان بیش از چهل پادشاه شناخته است. از بین ایشان مهرداد اول و دوم و فرهاد چهارم از شهرت خاص برخوردارند.

مهرداد اول (171-138 پ.م.)

شکوه پادشاهی اشکانی را در دوران آشک ششم، مهرداد اول دانسته اند. وی با عقب راندن سلوکی ها تا بابل پیش رفت ، بخش بزرگی از باختر (بلخ) را به سرزمین های خود افزود و پس از آن تا پنجاب پیش رفت. سپس در مغرب پادشاه سلوکی را در جنگ شکست داد اما با او به مدارا رفتار کرد و دخترش را به ازدواج وی درآورد. بدین ترتیب وی پس از پیشروی های اسکندر تا سند توانست مرز ایران را از سوی مغرب تا پشت رود فرات برساند و چیرگی فرهنگی یونانی را از میان ببرد.

در زمان او نخستین جهانگردان چینی در نواحی بلخ و سغد با پارت ها آشنا شدند و از آنان به عنوان مردمی با فرهنگ پیشرفته یاد نمودند. از آن پس مهرداد اول و چانشینان او با امپراتوری چین روابط نزدیک تجاری و فرهنگی داشتند و بین دولت های آنان سفیرانی رد و بدل می شد.

مهرداد دوم (123-88 پ.م.)

از دیگر پادشاهان بزرگ اشکانی مهرداد دوم پسر اردوان اول است. وی در آغاز فرمانروایی خود در جنگ با سکاها پیروزی بزرگ به دست آورد و توانست قبایل مهاجم را تا پشت رود جیهون عقب راند. در زمان او ایران و روم برای نخستین بار با یکدیگر رو به رو شدند. اختلاف دو دولت بر سر حکومت ارمنستان بود . مهرداد پس از آن که سکاها را در مشرق به سختی شکست داد به ارمنستان لشکر کشید و در آن جا پادشاه دست نشانده روم را خلع و تیگران را از طرف خود به پادشاهی منصوب کرد. در این زمان ایران زیر فرمانروایی اشکانیان به بالاترین درجه وسعت و شوکت رسیده و مرزهای آن از رود فرات تا کوه های هیمالیا گسترده شده بود. مهرداد دوم پادشاهی بسیار مقتدر و در اداره امور مملکت دانا و کار آمد بود. سازمان اداری شاهنشاهی وسیع او را از جهت نظم و کارایی باتشکیلات حکومتی داریوش بزرگ برابر دانسته اند. بر اثر این پیروزی ها او نخستین فرد از اشکانیان بود که خود را شاهنشاه نامید و پس از او همه پادشاهان اشکانی شاهنشاه خوانده شدند.

در سال 115 پیش از میلاد سفیری از سوی امپراتور چین به دربار مهرداد دوم آمد و پیمان تجارتی مهمی با ایران بست. پیش از آن یکی از جهانگردان چینی پارت ها را مردمی با فرهنگ و قابل اعتماد معرفی کرده بود که در صحنه تجارت جهان آن روز سهم بزرگی دارند. قرار داد تجارتی ایران و چین اعتبار گذشتهء خامنشیان را

در عرصه بین الملل آن روزگار بازگرداند. از آن پس رومی ها ناچار بودند در روابط خود با اشکانیان به مذاکره بپردازند.

دوره شاهنشاهی مهرداد دوم را افزون بر گسترش پهنه قدرت اشکانیان، به دلیل زنده کردن سیاست های ایران گرایانه در برابر دوستداری فرهنگ یونانی و پایه گذاری فرهنگ خاص ایرانی-اشکانی از مهم ترین دوره های تاریخ ایران شمرده اند.

فرهاد چهارم (38-2 پ.م.)

فرهاد چهارم پسر ارد دوم اشکانی است. اوچندی پس از جنگ مهمی که سورن در آن سپاه کراسوس، ثروتمند ترین مرد سیاسی روم را درهم شکسته بود، به پادشاهی رسید. وی که پس از جنگی داخلی برضد نیرداد پیروز شده بود، در نخستین اقدام جنگی خارجی خود سپاه روم به فرماندهی مارک آنتونی را از ایران بیرون راند. اما موافقت کرد غنائم جنگی و پرچم و علائم نظامی رومی و اسیران سپاه کراسوس را به روم باز گرداند.

اردوان پنجم (216-224 م.)

آخرین پادشاه اشکانی، اردوان پنجم، در جنگ با اردشیر بابکان کشته شد. در زمان اردوان پنجم، کاراکالا، امپراتور خون خوار روم، برای تسخیر ایران حيله اي اندیشید. وی به بهانه اتحاد بین روم و پارت، دختر شاه را خواستگاری کرد. اما وقتی اردوان با سردارانش به استقبال او رفت رومیان مسلح همه را قتل عام کردند. تنها اردوان از مهلکه گریخت. کاراکالا رادر گشتار مردمان و غارت شهرها و سوختن روستاهای ایران در تاریخ کم نظیر شمرده اند. وی عاقبت به دست یکی از سربازان خود کشته شد. پس از او، حکومت روم به ناچار از اردوان پنجم عذرخواهی کرد و با تقاضای صلح، اسیران پارتی را همراه با غنایمی که کاراکالا از ایران برده بود باز گرداند و افزون بر این پنجاه میلیون دینار رومی نیز به عنوان غرامت به دولت اشکانی پرداخت.

ضعف و فروپاشی اشکانیان را بر اثر جنگ های فرسایشی رومی ها بر سر به دست آوردن ارمنستان دانسته اند. پیش از اردوان پنجم، تراژان رومی توانسته بود این سرزمین را تصرف کند و تا تیسفون پیش برود. این عوامل همراه با قدرت گرفتن ساسانیان موجب بروز درگیری هایی می شد که در یکی از آن ها اردوان در جنگ با اردشیر بابکان بر اثر حادثه ای کشته شد و بامرگ او دودمان اشکانی بر افتاد.

تشکیل شاهنشاهی ساسانی در آغاز قرن سوم میلادی بار دیگر مجد وعظمت گذشته ایران را زنده کرد. ساسان مردی از دودمان بزرگان پارس بود و در شهر استخر ریاست مذهبی معبد آناهیتا را بر عهده داشت. پسر او، بابک، پس از ازدواج با دختر فرمان رومی شهر به قدرت رسید و به زودی خودحکومت را به دست گرفت. فرزند بابک، اردشیر که جوانی دلیر و فرمان‌دهی باتدبیر بود، به یاری بخت، در اندک زمان بر کرمان و نواحی اطراف فارس مسلط شد و در جنگ سختی که بین او و آردوان پنجم درهرمزگان درگرفت، سلسله اشکانی را برانداخت و پیروزمندانه وارد تیسفون شد و بابل را به اطاعت خود در آورد.

ساسانیان بیش از چهار صد سال با شوکت و قدرت تمام شاهنشاهی کردند. ایشان خود را جانشین هخامنشیان می‌دانستند و در عمل نیز مانند آنان حکومتی مرکزی ترتیب دادند که در آن، برخلاف دوران اشکانی، پادشاهان محلی قدرت و نفوذ چندانی نداشتند و همگی از شاهنشاه ساسانی اطاعت می‌کردند. شاهنشاهی ایشان بر دو پایه قدرت مذهبی و مرکزیت استوار بود و بیش از نیمی از جهان متمدن آن روزگار را زیر نگین داشت. نیم‌دیگر از آن امپراتوری روم بود.

ساسانیان در سراسر دوران شاهنشاهی خود گرفتار جنگ و کشمکش‌های دائم بودند. سه جبهه اصلی جنگ‌های خارجی ایشان، یکی در مشرق و شمال شرق با کوشانیان و هیاطله یا هپتالیان بود که مردمی متمدن بودند و در سرزمین‌های شرقی افغانستان و آن سوی رود سند و تخارستان و نواحی سغد و بدخشان و بلخ حکومت می‌کردند. کوشانیان در زمان شاهپور اول از میان رفتند و از آن پس شاهنشاهان ساسانی، استاندارانی به نام کوشانشاه به سرزمین آنان می‌فرستادند. هپتالیان تا زمان خسرو انوشروان قدرت داشتند، و به گمانی، مدتی شاهنشاهان ساسانی باج‌گزار ایشان بودند. سرانجام دولت آنان در زمان خسرو انوشروان برافتاد و سرزمینشان بین ایران و ترکان تقسیم شد. جبهه دیگر جنگ‌های شاهنشاهان ساسانی در شمال ایران، چه در شرق و چه در غرب، با اقوام وحشی بیابان‌گرد بود که بر اثر ازدیاد روزافزون جمعیت و در جستجوی چراگاه‌های خرم پیوسته به ایران می‌تاختند. هجوم این اقوام همیشه با غارت و کشتار همراه بود. جبهه سوم جنگ‌های خارجی ساسانیان با امپراتوری روم بود که به بهانه حمایت از ارمنستان تا پایان دوره ساسانیان پیوسته به جنگ‌های بزرگ و فرساینده با ایران می‌پرداختند. این جنگ‌ها ابتدا به بهانه حمایت از شاهزادگان اشکانی بود که حکومت ارمنستان را داشتند. پس از آن که امپراتوری روم شرقی در زمان کنستانتین کبیر مسیحیت را دین رسمی خود اعلام کرد بسیاری از مردم ارمنستان به مسیحیت گرویدند و این جنگ‌ها رنگ حمایت از مسیحیان را به خود گرفت.

افزون بر جنگ‌های خارجی، شاهنشاهی ساسانی در داخل نیز پیوسته درگیر اختلاف و مبارزه با پادشاهان محلی بود که در دوران ملوک‌الطوایفی اشکانیان قدرت بسیار یافته بودند و با دولت مرکزی رقابت می‌کردند. این اختلافات داخلی که گاه به اعمال زور و رقابت‌های شدید می‌کشید،

همراه با دشواری های سازمان اداری و اجتماعی ساسانیان که بر پایه برتری طبقاتی استوار بود، عاقبت به ظهور مَزَدَک و گسترش عقاید مذهبی و اجتماعی او انجامید که به سرعت میان مردم به خصوص روستائیان و کشاورزان و پیشه وران رواج یافت. عقاید مَزَدَک که رنگ مذهبی داشت پایه های جامعه ساسانی را متزلزل کرد و نفوذ آن تا دربار و شخص شاه رسید و موجب واکنش شدید اشراف و موبدان بزرگ زرتشتی شد. به دنبال رواج این عقاید کشمکش های خونین در شهرها و روستاها رخ داد و زمینه تحوّل اجتماعی را برای حمله اعراب و پذیرش اسلام از سوی ایرانیان آماده ساخت.

ساسانیان با همه نبردها و کشمکش ها در جبهه های خارجی و داخلی، موفق به ایجاد یک شاهنشاهی مقتدر و با شکوه شدند. آبادانی و پیش رفت صنعت و هنر در عهد آنان قابل ملاحظه بود. پارچه بافی، فلزکاری، شیشه سازی، شبکه های عظیم آبیاری که به دقّت و براساس محاسبات دقیق ساخته و نگه داری شده بود، همه نشان از پیشرفت سطح دانش و صنعت در این دوران داشت. فرهنگ و دانش، گرچه در دسترس همگان نبود، اما در میان درباریان و نزد اشراف و روحانیان جایگاهی بزرگ یافته بود. ترجمه آثار دانشمندان و متفکران بزرگ کشورهای دیگر، دعوت از فلاسفه، پزشکان، منجمان و دانشمندان سرزمین های دور دست و بحث در باره عقاید آنان و اطلاع از تمدن و فرهنگ کشورهای همسایه از آغاز شاهنشاهی ساسانی رونقی به سزا داشت. پیدایش دو متفکر و پیامبر ایرانی، مانی و مزدک، یکی در آغاز و دیگری در اواخر دوران ساسانیان، نیز هم نمودار تضادهای شدید اجتماعی میان طبقات ثروتمند و تهی دست بود و هم نشان دهنده این حقیقت که سرزمین ایران در این دوران خاستگاه مردمی دانا و حکیمانی آگاه بود. آراء و اندیشه های این دو نه تنها در فرهنگ ایران بلکه تا زمان های دراز، حدود هزارسال پس از آن، در چین و اروپا نفوذی فراوان داشت.

جنگ های خونین و ثروت بر بادده با دشمنان خارجی، تفرقه های درونی، اقتدار فزون از حدّ مغان و موبدان و فشار بر طبقات فرودست در جامعه بسته ساسانی، سرانجام مقدمات فروپاشی این شاهنشاهی با شکوه را فراهم آورد. اعراب پا برهنه و فقیر اما تازه نفس و مؤمن، که قرن ها سودای بهشت ایران و سرزمین های همسایه را در سر داشتند، با یک پارچگی و اتّکای به اسلام به ایران حمله آوردند و به گونه ای نامنتظره شاهنشاهی ساسانی را که هنوز شکوه بیش از حد دربار خسرو پرویز را به چشم می دید یک سره نابود کردند.

اردشیر بابکان (241-226م)

ساسان موبدی از نجبای پارس بود که بر آتشکده آناهیتا در شهر استخر فارس ریاست می کرد. پسر و نوه او بابک و اردشیر به تدریج قدرت یافتند و شهر نساء را که پایتخت زرتگیان بود تصرف کردند. اردشیر پس از سال ها مبارزه و کسب قدرت، عاقبت در جنگ سختی که بین او و اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی در گرفت پیروز شد و به این ترتیب سلسله اشکانی برافتاد. اردشیر به تیسفون آمد و در سال 224 میلادی سلسله ساسانیان را پایه گذاری کرد.

اردشیراز همان آغاز کار با مخالفان بسیار روبه‌رو بود. از جمله پادشاه کوشان درمشرق و پادشاه دست نشانده اشکانیان در ارمنستان و امپراتوری روم برای از بین بردن وی همدست شدند و با سه لشکر بزرگ به ایران حمله آوردند. اردشیر به زیرکی نخست سپاهی را که به خوزستان حمله آورده بود تارو مار کرد و به این طریق رابطه دشمنان را از هم گسست. پس از آن به تدریج خاک ارمنستان را به قلمرو خود پیوست و با عزل پادشاهان محلی و برانداختن نظام‌ملوک الطوایفی، که از دوران اشکانی برجای مانده بود، به ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی موفق شد.

اردشیر پس از استقرار شاهنشاهی خود به تشکیل یک نیروی نظامی منظم و یک پارچه پرداخت. پیش از آن پادشاهان محلی تنها به هنگام جنگ به بسیج روستائیان و دیگر ساکنان قلمرو خویش دست می زدند. اما اردشیر نیروی نظامی شاهنشاهی خود را به ترتیبی که در زمان هخامنشیان مرسوم بود سرو سامان داد و به ایجاد سپاه جاویدان که فداییان شاه بودند پرداخت. اردشیر بابکان شهرهای بسیار بنا کرد. شهر گور در محل فیروزآباد کنونی در فارس، به اردشیر، کنار دجله و ریواردشیر، نزدیک بوشهر، از جمله شهرهایی هستند که به فرمان وی ساخته شدند. ری شهرکنونی، نزدیک بوشهر، بر بقایای ریواردشیر بنا شده است.

اردشیر کمی پیش از مرگ با تسلیم تاج و تخت به پسر خود شاپور اول از سلطنت کناره گرفت. وسعت قلمرو وی از فرات تا مرو، هرات و سیستان بود. در جنگ با رومیان نیز پس از چند شکست عاقبت دو شهر مستحکم و نظامی مهم نصیب و حران را در بین النهرین گشود. اردشیر بابکان، که خود موید زاده بود، دین زرتشتی را آیین رسمی کرد و اعتقاد به ادیان دیگر را ممنوع ساخت. تنسّر وزیر وی اوستای پراکنده را گرد آورد پس از آن به همت مویدان دیگر چون آذر بد مهر سپندان و گرتیر موید زمان هرمزد و بهرام اول ساسانی، بیست و یک نسک اوستای قدیم به پهلوی ترجمه شد که آن را زند، یعنی تفسیر، نامیدند. سپس شرحی ساده به زبان پهلوی بر آن افزودند و آن را پازند خواندند.

اردشیر بابکان در تاریخ ایران از جمله پادشاهان بزرگی است که در باره اش افسانه بسیار آفریده شده. به گمانی، شخصیت والای پهلوانی، مذهبی و ملی کی خسرو در حماسه ملی ایران نیز از زندگی و سرگذشت درخشان اردشیر بابکان مایه گرفته است.

شاپور اول (241-272م)

شاپور اول پسر اردشیر بابکان بود و پس از پدر در سال 241م به حکومت رسید و سال بعد، در مراسم تاج گذاری وی، مانی خطبه ای خواند و کتاب خود شاپورگان را به او تقدیم داشت. نخستین سال های سلطنت شاپور به جنگ با اقوام وحشی در گذرگاه های قفقاز و برانداختن پادشاهی کوشان درمشرق گذشت. کوشانیان پادشاهانی متمدن و ثروت مند بودند که راه داری بخشی از جاده ابریشم را به اختیار داشتند. در اواخر دوره اشکانیان، ایشان به سرزمین های ایران دست اندازی می کردند. شاپور فرستاده های خود به آن سرزمین را کوشان شاه می خواند.

در پی این فتوحات، شاپور، که لقب نبرده یعنی جنگجو و پیروزداشت، ارمنستان را مطیع و شهر الحَضراء را که در اختیار پادشاهی عرب بود تسخیر کرد. این شهر دژی استوار داشت که در برابر سپاه ایران سرسختانه ایستاد. اما سرانجام دختر پادشاه الحَضَر که عاشق شاپور شده بود شبانه دروازه شهر را به روی او گشود. نوشته اند که شاپور پس از ازدواج با این دختر، که بسیار زیبا بود، به سبب خیانتی که به پدر خود کرده بود، گیسوانش را به دم اسبی سرکش بست و در بیابان رها ساخت.

شاپور اول در دوران پادشاهی خود افزون بر مطیع کردن همه گردن کشان سرزمین های داخل فلات ایران، تا دور دست های شام پیش رفت و ارمنستان و بین النهرین و بخشی از متصرفات روم را به دست آورد. وی درسنگ نوشته ها و حجاری هایی که پیروزی های خود را در آن ها شرح داده، از خود با عنوان شاهنشاه ایران و انیران یاد می کند. اردشیر بابکان تنها به عنوان شاهنشاه ایران بسنده کرده بود. اما شاپور کلمه انیران، به معنی غیر ایران، را نیز به مناسبت فتوحات خود در شرق، شمال و غرب سرزمین اصلی ایران بر آن افزود.

در سال 260 میلادی، پس از آن که شاپور بر بخشی بزرگ از شام دست یافته بود، سپاه امپراتور روم به جنگ با او شتافت. شاهپور نقشه دفاع را چنان ریخت که امپراتور، والرین، و سپاهیانش در محاصره افتادند و شکست خوردند. امپراتور روم، همراه با 70 هزار لژیون رومی، را به خوزستان در نواحی گندی شاپور و شوشتر بردند و آنان را که اغلب متخصص معماری و دیگر فنون بودند به ساختن شهرها و پل ها و سدها و جاده ها واداشتند. سد و پل بزرگ شوشتر معروف به شادروان را، که هنوز برجای است، حاصل کار این اسیران رومی دانسته اند. به فرمان شاپور، تصویر والرین را که در برابر او، چون مغلوبی در مقابل غالب، به زانو درآمده بر روی چند صخره در جاهای گوناگون، از جمله در نقش رستم، کنده کاری کرده اند. شاپور هنگامی که با غنایم بسیار از شام باز می گشت و از فتوحات خود سرمست بود، در صحرای خشک، آماج حمله اُذینَه، شاه پالمیر، قرار گرفت. در این حمله نه تنها بخشی بزرگ از غنایم که حرم شاه نیز به چنگ دشمن افتاد. اُذینَه چندی بعد به تحریک جانشین والرین به تیسفون نیز حمله آورد و مدتی آن را در محاصره گرفت. اما در نظر ایرانیان پیروزی شاهپور بر والرین فراموش شدنی نبود.

ایرانیان از شاپور به نیکی بسیار یاد کرده او را همسان داریوش بزرگ هَخامَنِشی دانسته اند. وی در ساختن شهرها و آبادانی کشور و پیشرفت دانش بسیار کوشید. به دستور وی، نوشته های بسیار از یونانی و هندی به زبان پهلوی ترجمه شد. بیشترین آن ها در باره علوم و چون پزشکی، ستاره شناسی و فلسفه بود. در زمان او جمع آوری و تدوین اوستا، که از زمان اردشیر بابکان آغاز شده بود، دنبال شد و بخش بزرگی از دیگر آثار مذهبی زرتشتی که هم اکنون برجای است در زمان او گردآوری گردید.

شاهپور از مانی نیز حمایت می کرد و دین او را که از ترکیب ادیان زرتشتی، بودایی و مسیحی پدید آمده بود و جنبه عمومی و جهانی داشت محترم می شمرد. گمان می رود که وی

می‌خواست از این راه اقوام مختلف شرق و غرب را به یکدیگر نزدیک کند و از نفوذ امپراتوری روم در سرزمین‌های غربی به ویژه ارمنستان بکاهد. اما این سیاست در زمان جانشینان او وارونه شد. به تحریک موبدان زرتشتی و روحانیان مزدایی، در زمان بهرام اول ساسانی، مانی به اعدام محکوم گردید.

شاپور ذوالاکتاف (379-310م)

پس از شاپور اول، در مدتی کمتر از سی سال، هفت تن از ساسانیان بر تخت سلطنت نشستند. جنگ‌های ایران و روم در این دوران باشکست ایرانیان و دستیابی رومیان به امتیازهای بسیار ادامه داشت. عاقبت بزرگان ایران به جای آذرنرسی که پادشاهی ستمگر و خون‌ریز بود، جنینی را به شاهنشاهی برگزیدند. به این ترتیب که تاج را در خوابگاه شهبانو که همسر دوم هرمزد دوم شاهنشاه پیشین ساسانی بود آویختند و به پیش بینی موبد موبدان که جنین پسر است، پیش از زاده شدن کودک، مراسم تاج‌گذاری باشکوهی برگزار کردند. نوزاد شاپور نام گرفت و تا پایان دوران کودکی با مادرش و به همراهی بزرگان، کشور را اداره کرد. از هوش و دانایی او در کودکی داستان‌های بسیار آورده‌اند. یکی آن که وقتی در تیسفون خفته بود همه‌های شنید و سبب را پرسید. گفتند صدای مردم است که از پلی بر روی دجله می‌گذرند و رو در روی هم قرار می‌گیرند. شاپور دستور داد پلی دیگر بسازند تا آیندگان از یکی و روندگان از دیگری بگذرند.

شاپور در پانزده سالگی به تدریج از قدرت اشراق کاست و به سرکوبی کوشانیان که به سرزمین‌های شرقی ایران دست اندازی می‌کردند پرداخت. وی نه تنها سرزمین آنان را که حدود سیستان بود گرفت و به خاک ایران ضمیمه کرد، بلکه در ساحل غربی خلیج فارس با به آب انداختن کشتی‌های بزرگ اعراب را شکست داد و بحرین را به تصرف آورد. نوشته‌اند که وی در جنگ‌های سختی که با اعراب داشت شانه‌های اسیران را سوراخ می‌کرد و از این رو به او ذوالاکتاف (صاحب شانه‌ها) گفته‌اند. اما برخی بر این عقیده‌اند که ذوالاکتاف لقبی است که اعراب به شاپور داده‌اند زیرا مردی چهارشانه با قدی کشیده و اندامی ستبر بود.

شاپور ذوالاکتاف پس از آن که نواحی شرق ایران را آرام کرد، به غرب روی آورد. وی در صدد بود رومی‌ها را که پیش از او بخشی از ایالات غربی را از ایران جدا کرده بودند گوشمالی دهد. جنگ‌های ایران و روم در زمان شاپور دوم بسیار به درازا کشید و بارها متوقف ماند و از سر گرفته شد اما سرانجام شاپور توانست قراردادی به رومی‌ها تحمیل کند که بر پایه آن رومیان سالانه مبلغی گزاف برای نگهداری دربند قفقاز بپردازند و ارمنستان نیز به صورت ایالتی از ایران درآید که مرزبان آن از طرف شاهنشاهی ساسانی انتخاب شود.

اهمیت جنگ‌های ایران و روم در دوران شاپور دوم بیشتر از جهت هم‌زمانی آن با رسمیت یافتن مسیحیت در روم شرقی است. مردم ارمنستان که پیش از این تاریخ با زور و تهدید از گرایش به مسیحیت منع شده بودند، به این آئین روی آوردند. از این راه بین روم و ارمنستان پیوند

نزدیکی حاصل شد و دربار ساسانی را نگران کرد. کشتارهای بزرگی که پس از تصرف ارمنستان در این سرزمین در زمان شاپور دوم رخ داد ناشی از این نگرانی و بدگمانی بود.

شاپور ذوالاکتاف را از برجسته‌ترین شاهنشاهان ساسانی دانسته اند که آبادانی بسیار کرد و در قلمرو خویش شهرهای بزرگ ساخت. از رفتار او با زنان کشورهای مغلوب، به ویژه دختران تارک‌دنیای عیسوی، در همان زمان که با مسیحیان ارمنستان به خشونت رفتار می‌شد، به نیکی یاد کرده اند.

بهرام گور (420-438 م)

بهرام پنجم، که به خاطر علاقه زیاد به شکار و به دام انداختن گورخر به بهرام گور شهرت یافته، پسر یزدگرد اول شاهنشاه ساسانی است. موبدان به یزدگرد لقب بزه کار یعنی گناهکار داده بودند. زیرا وی به خلاف شاپور ذوالاکتاف با مسیحیان رفتاری مهرآمیز داشت، دختری یهودی را به همسری گزید و با مسیحیان چنان به نیکی رفتار کرد که مسیحیان او را شاه مسیحی می خواندند.

بهرام از کودکی در حیره، یکی از سرزمین های عربی زیر نفوذ شاهنشاهی ایران در مغرب رودخانه فرات، پرورش یافت. وی پس از مرگ یزدگرد توانست به یاری سپاهیان امیرحیره جانشین پدر شود. این رویداد به آغاز نفوذ بیگانه و ادامه آن در تصمیم‌گیری های دربار انجامید و سرانجام اساس شاهنشاهی را سست کرد. قبل از بهرام گور هپتالیان که به وسیله شاپور ذوالاکتاف در سیستان و نواحی شرقی ایران جانشین پادشاهی کوشان شده بودند، قدرت یافتند و به توسعه سرزمین های زیر نفوذ خود پرداختند. بهرام پنجم در جنگی با آنان پیروز شد و حیطه نفوذ آنان را محدود ساخت. اما در جنگ با رومیان کار آسان نبود و پیروزی بزرگی به بار نیامد. در همین دوران، مسئله مسیحیان ارمنستان به این ترتیب حل شد که کشیشان ارمنی وادار شدند کلیسای مسیحی ایران را از کلیسای بیزانس (روم شرقی) جدا کنند. پس از آن دیگر بدگمانی نسبت به ایرانیان مسیحی که متهم به همکاری با رومیان بودند پایان پذیرفت.

مسئله مهم دیگر، در این دوران حمله‌ها و پیشروی های اقوام بیابان گرد هون بود که به دریند قفقاز فشار می آوردند و باوجود همکاری ایران و روم در نگهبانی از آن و ساختن استحکامات جدید، از تهاجم دست بر نمی داشتند. در واقع، اندکی پس از همین دوران بود که آتیلای سپاه خود را تا قلب شهر رم تاخت و امپراتوری روم را برانداخت.

بهرام گور پادشاهی دلیر و فرمان‌دهی خوش‌خوی توصیف شده است. در باره او افسانه‌های بسیار ساخته اند. وی در شعر و موسیقی نیز دستی داشت. داستان زندگی، هنردوستی و شادخواری های وی موضوع اشعار و داستان های گوناگون در ادب ایران بوده است. صحنه های بزم او در قصرهای با شکوه هفتگانه، که هریک به رنگی و منسوب به ستاره‌ای به نام روزهای هفته و نیز افسانه سرایی شاهزاده خانمی از هفت اقلیم، آشکارترین سوژه مینیاتورهای ایرانی و منظومه

هاي غنايي ادب فارسي است. مشهور ترين اين گونه منظومه‌ها هفت پيكر نظامي گنجوي است که پس از اوموردتقليدشاعران ايراني‌وترک‌وعرب‌بوده.

مرگ بهرام پنجم نیز درغبار و ابهام افسانه فرو رفته است. نوشته اند که وي هنگام شکار درپي‌گور به باتلاق فرو رفت و ناپديد شد. قول‌هاي ديگري نیز درباره کيفيت مرگ وي ياد شده است.

بهرام که گور مي گرفتني همه عمر ديدني که چگونه گور بهرام گرفت؟

قباد اول (488-531م)

قباد، پسر فيروز و پدر خسرو انوشيروان، دوتن از شاهنشاهان ساساني، است که در دوراني پُرماجرا بر ايران فرمان‌روايي داشت. وي به دستياري زرمهر (سوخرا)، سردار بزرگ ايراني از خاندان قارَن و حکمران سيستان برتخت پادشاهي نشست. اما نخستين اقدام او همان برانداختن زرمهر بود که در عرصه سياسي و نظامي قدرتي روزافزون داشت. قباد سال هاي نخست سلطنت خود را به سرکوبي هيتاليان و مطيع کردن آنان گذراند و کساني را که از اين قوم در زمان پدرش، فيروز، سال ها به‌عنوان گروگان نزد ايشان زيسته بودند از مَر و هَرَات بيرون راند و از جنگ با اقوام خَزَر با غنايم بسيار به پايخت بازگشت.

اما، مهم ترين واقعه دوران پادشاهي قباد پيدا آمدن مَزَدَک پسر بامداد بود که از آميختن دين زَرْتشت و آراء افلاطون کيشي تازه آورد. اساس عقايد مزدک بر پايه مساوات افراد بشر در بهره وري ازمواهب طبيعي و ثروت عمومي بنا شده بود. اين عقايد در نظام حکومت ساساني که مبتني بر بسته بودن و اختلاف طبقات بود سخت مورد توجه طبقات فرودست قرارگرفت. در واقع، برخي از محققان جنبش مَزَدَک را با واکنش بردگان و روستاييان وابسته به زمين در برابر اشراف و زمين داران بزرگ مرتبط دانسته اند که علاوه بر گردآوردن ثروت‌هاي انبوه به فراهم آوردن حرم‌سراهاي بزرگ نیز مي پرداختند. قباد به قصد کاستن از نفوذ گسترده بزرگان و موبدان در امور کشور از مَزَدَک حمايت کرد. اما، موبدان در پايخت شورشي برپا کردند که به برافتادن قباد از سلطنت انجاميد. در سال 498م قباد را در زندان انوشيروان يا دژ فراموشي در کوهستاني در مشرق شوشتر زنداني کردند. اين زندان چنان بود که هيچ کس حق نداشت نام زندانيان آن را نزد شاه ببرد. قباد دير زماني در زندان ماند تا به ياري يکي از بزرگان از زندان گريخت، و به دربار خاقان هيتاليان پناهنده شد. خاقان او را چون دوستي ديرين پذيرفت و ياري داد تا دوباره به پادشاهي رسد. قباد به پايخت بازگشت و برادرش زاماسب (جاماسب)، که به جاي او نشسته بود، پادشاهي را بدو باز گرداند.

در دوره دوم شاهنشاهي، قباد نخست اقوام عرب و ارامنه را که سر به شورش برداشته بودند مطيع خودکرد و در امور اداري کشور نیز اصلاحاتي انجام داد. سپس براي وادار کردن امپراتوري روم به پرداختن خراجي که براي نگهباني دربند قفقاز در قرارداد منظور شده بود، به آن سرزمين

لشکرکشید. اما هجوم هون ها از دروازه هاي قفقاز او را نگران کرد و ناچار به قراردادي تازه تن در داد که طبق آن در ازاي پس دادن شهر نظامي آمد در آسياي صغير مبلغی غرامت دریافت کند. این بخش از دوران پادشاهي قباد، با همه کشمکش ها و دسیسه ها، آرام توصیف شده است. وي در این دوران به آبادي کشور پرداخت و در ساختمان سدها و پل ها و کندن قنات ها و ساختن شهرهايي چند در خوزستان و فارس توفيق يافت.

در حدود سال 519م، قباد تصميم گرفت جانشين خود را برگزيند. وي کوچک ترين پسر خود، خسرو، را شايسته این مقام مي دانست و مي خواست، ضمن معاهده اي، از نماينده امپراتور روم قول حمايت از او را بگيرد. امر به درازا کشيد و نماينده ايران، سياوش، همان بزرگي که قباد را از دژ فراموشي فرار داده بود، نتوانست يا نخواست قرارداد صلح بين ايران و روم را چنان که قباد مي خواست به انجام رساند. سياوش را که ارتشتاران سالار بود محاکمه کردند و به اتهام بي ديني کشتند. پس از این واقعه، قباد که مَرَدَکیان را با پسر بزرگ خود، کاوس، همدست مي دید، درصدد از میان برداشتن آنان برآمد. به دستور خسرو، پسر کوچک قباد، که ولي عهدي خود را در خطر مي دید انجمني ترتيب داده شد و موبدان زَرْتَشْتِي و اُسَقْف مسيحيان ايران، که در مخالفت مَرَدَک با زَرْتَشْتِيان هم داستان بود، کشتار مَرَدَک و مَرَدَکیان را موجب شدند.

جنگ هاي ايران و روم و سرکشي اعراب صحرا نورد، که به قرباني کردن چهارصد راهبه بينوا در مقابل بت غَري (رَبَّةُ النّوع زهره) در شام پايان گرفت، در سال هاي آخر عمر قباد اتفاق افتاد. در آن زمان وي ديگر به دوران پيري رسيده بود و توانايي فرماندهي سپاه خود را نداشت. در پايان حيات خود، قباد براي اصلاح امور کشور درصدد وضع قوانين تازه مالياتي بود اما مرگ به او فرصت نداد. فرمان ولي عهدي خسرو انوشيروان را نوشت و به سال 531 ميلادي درگذشت.

خسرو انوشروان (531-579م)

انوشروان يا انوشيروان (انوشک روان) به معني دارنده روان بي مرگ و جاويدان، لقبی است که قباد اول شاهنشاه ساساني به پسر کوچک تر خود، خسرو اول، داد. وي در زمان پدر با تنظيم قوانين جديد براي سامان بخشيدن به اوضاع درهم ريخته کشور لياقت خود را آشکار ساخت و از موبدان زَرْتَشْتِي و اُسَقْفان مسيحي انجمني گرد آورد و آنان را به مناظره با مَرَدَک واداشت. انجمن، مَرَدَک را به اتفاق آراء محکوم به مرگ کرد. درهمان روز او و جمع کثيري از يارانش را به قتل رساندند.

هنگامي که انوشروان در سال 531 ميلادي به پادشاهي رسيد اوضاع اقتصادي کشور سخت آشفته بود. وي با از بين بردن مَرَدَک و ياران او نزاع طولاني ميان اشراف و مردم را پايان بخشيد و املاکي را که در عهد مَرَدَکیان گرفته شده بود به صاحبان آنها باز گرداند. وضع قوانين خاص سرنوشت زنان و فرزندان متعدّد نجبا را که طی سال ها با مردم طبقات ديگر در آميخته بودند تعيين کرد. دولت تربيت اين فرزندان را به عهده گرفت و با روي کار آوردن آنان طبقه جديدي از اشراف به نام بزرگان به وجود آورد و با اين اقدام خاندان هاي اشرافي پيشين را تضعيف کرد. قريه ها، جاده

ها، پل ها و قنات هاي متروک بازسازي و آماده کار شد و با انتشار قوانين، ترتيب امور مالي شاهنشاهي تغيير يافت. به دستور انوشیروان ماليات اراضي براساس حاصل خيزي وموقع بهره برداري و نوع محصول تعيين مي گردید. ماليات فردي مبتني بر دسته وطبقه مشخص بود و هرکس که بيست تا پنجاه سال داشت بايد ماليات سرانه مي پرداخت. در امور نظامي نيز تغييرات تازه رخ داد. انوشیروان فرمان دهی قوا را از یک تن به چهار فرمانده در رأس چهار بخش افزايش داد و خدمت نظام را اجباري کرد. براي مقابله با مهاجمان صحراگرد هيتالي استحکامات قوي در معبر دريند ساخت و ديواري به طول چند كيلومتر در جنوب شرقي بحرّزر بنا کرد که دشت گرگان را که به منزله شکافي درکوه هاي ايران محسوب مي شد حمايت مي کرد.

در اين زمان يوستينيانوس، امپراتور روم، درصدد دست يابي به سرزمين هايي در آفريقاي شمالي و اسپانيا بود. انوشیروان پيمان صلحي با او بست که براساس آن امپراتوري روم سالانه مبلغی گراف بابت هزينه نگه داري دربندهاي قفقاز به ايران بپردازد. اما، پيمان صلح پايدار نماند و انوشیروان در جنگي ديگر با روميان از دجله گذشت به شام رفت و آنطاكيه را گرفت. روميان با پذيرفتن غرامتي سنگين حاضر به صلح شدند و اسيران رومي به دستور انوشیروان به ساختن شهر رومگان وادارگريدند. درجنگي ديگر سپاه ايران تا کنار درياي سپاه پيش رفت و امپراتور روم را مجبور به قبول معاهده اي ساخت که بر اساس آن دولت روم براي نگه داري دربندهاي قفقاز سالانه سي هزارسکه طلا براي مدت پنجاه سال به ايران بپردازد.

اقدام ديگر انوشیروان عقد پيماني باخاقان ترک بود که درمشرق کشور هيتاليان مي زيست. اين پيمان به برافتادن حکومت هيتاليان و تقسيم کشور آنان منجرشد. انوشیروان با دخترخاقان ترک نيز ازدواج کرد. مرزهاي شمالي ايران به رود جيحون رسيد و بلخ، تخارستان و زابلستان به خاک ايران افزوده شد. سرکوبي خزرها درشمال غرب و تسخير يَمَن از طريق خليج فارس و درياي عُمان از ديگر رويدادهاي زمان خسرو انوشیروان بود. حکومت دست نشانده ايراني دريمن، که عرب ها آنان را آبناء آحرار (آزادزادگان) مي خواندند، تا پس ازظهور اسلام درآن کشوربرجاي ماند. روابط نزديک خاقان ترک با شاهنشاهي ايران چندي بعد بر سر تجارت ابريشم و حق عبور آن کالاي مهم که از چين به روم مي رفت بر هم خورد و کار به جنگ کشيد. اما ترکان کاري از پيش نبردند و پس رانده شدند. انوشیروان در پايان عمر بار ديگر به روم لشکر کشيد و انطاكيه را تسخير کرد.

ايران در زمان شاهنشاهي انوشیروان به منتهاي عظمت و قدرت رسيد. در روايات و افسانه ها اين پادشاه را به صورت یک پادشاه نمونه و لايق، و فرمانروايي با عقل و تدبير و عدالت تصوير شده است. دوره سلطنت وي را، چه از نظريشرفت سياسي ونظامي کشور و چه از نظر دست آوردهاي تازه تمدن ايراني درفنون و علوم و ادب، شايد بتوان درخشان ترين عهد ساساني شمرد.

باوجود گُشتار عظيم مزدکيان، دوران انوشیروان از نظر آزادي مناظره و گفتگو بين اديان مختلف قابل توجه است. وي دوست دار فلسفه و حکمت بود. هفت تن از دانشمندان يوناني اسکندريه را

که از روم گریخته بودند، در ایران گرامی داشت و در یکی از معاهدات خود با یوستینیانوس شرط گذاشت که با این دانشمندان بدرفتاری نکنند.

بزرگمهر حکیم وزیر انوشیروان بود و برزویه پزشک از جمله نام داران دربار او. برزویه به دستور انوشیروان به هند سفر کرد و کتاب معروف پنچاتنترا و بازی شطرنج را به ایران آورد. وی کتاب را به نام کلّیله و دمنه از زبان سنسکریت به پهلوی ترجمه کرد و مقدمه‌ای حکیمانه بر آن افزود، یا به روایتی دیگر از انوشیروان خواست تا دستور دهد بزرگمهر چنین مقدمه‌ای بر کتاب بیفزاید. ترجمه فارسی کتاب کلّیله و دمنه یکی از متون بسیار مشهور ادب فارسی است.

توّلّد رسول اکرم(ص) را در زمان سلطنت انوشیروان دانسته‌اند. بر پایه حدیثی، پیامبر اسلام انوشیروان را ملک عادل (پادشاه دادگستر) خوانده‌است.

خسرو پرویز (628-590م)

خسرو پرویز (پیروز) پس از گذشته شدن پدرش، هرمزد چهارم، شاهنشاه ایران شد. شروع سلطنت او هم زمان با سرکشی سردار بزرگ ایرانی، بهرام چوبین، بود که پایتخت را، به قصد تسلط بر تخت پادشاهی، محاصره کرد. خسرو به دربار امپراتور روم پناهنده شد و به یاری سپاهیان او بهرام چوبین را اسیر کرد و کشت. بهرام چوبین از خاندان مهران، یکی از خاندان‌های اشرافی دوره اشکانی بود. او را از بزرگ‌ترین فرمان‌دهان ایران شمرده‌اند که نزد سربازانش بسیار محبوب بود و در جنگ با هون‌ها و ترک‌های شمال و مشرق ایران به پیروزی‌های بزرگ رسید.

چیرگی خسرو پرویز بر بهرام چوبین بسیار گران تمام شد. زیرا وی ناچار از پذیرش مصالحه‌ای گردید که براساس آن ایران همه سرزمین ارمنستان را از دست داد و مرز امپراتوری روم تا تفلیس و دریاچه وان پیش آمد. دیری نگذشت که، موریس، امپراتور روم کشته شد و پسرش به ایران پناه آورد. خسرو پرویز به پشت‌گرمی‌فارسیس، فرمان‌ده سپاه روم، که خسرو را یاری داده بود و از به رسمیت شناختن قاتل موریس در مقام امپراتوری روم سرباز می‌زد، عازم جنگی بزرگ شد. سپاه ایران پیروزمندانه پیش رفت و خسرو پرویز آمد و حرّان را که شهرهای نظامی مهمی بودند گشود و ارمنستان را دوباره تصرف کرد. سال بعد، وی تا دمشق و بیت المقدس پیش رفت و به یاری شماری از یهودیان این شهر را گرفت و صلیب حضرت عیسی را با غنایم بسیار به تیسفون برد.

در بیت المقدس بیش از 500 هزار مسیحی کشته شدند. در پی آن سپاه ایران از غزه گذشت و پس از تصرف اسکندریه به حدود حبشه رسید. در این هنگام وسعت سرزمین‌های شاهنشاهی ایران به حدّی بود که در تاریخ کشور جز در زمان هخامنشیان سابقه نداشت. خسرو پرویز، مغرور و شایسته خود، برنامه‌ای به هراکلیوس، امپراتور روم، نوشت: «از سویی خسرو، بزرگ‌ترین خدایان و خدای روی زمین، به هراکلیوس بنده حقیر خویش . . .»

اوایل قرن هفتم میلادی نبرد کوچکی میان سپاهیان خسرو و برخی قبایل عرب روی داد که به شکست ایران انجامید. این نبرد، که به واسطه وقوع آن بر سر چاه ذی‌قار به همین نام شهرت یافته، اگرچه اهمیتی نداشته است اما در تاریخ از آن به عنوان مقدمه فتوحات اعراب یاد کرده‌اند. پیش از این نبرد، نَعْمَان بن مُنْدَر، پادشاه حیره، به‌دستور خسرو پرویز زیر پای پیل افکنده و کشته شده بود. در جنگ ذی‌قار حامیان قبیله نَعْمَان سپاه ایران را شکست دادند و به نخستین پیروزی عرب‌ها بر ایرانیان رسیدند. اما، گوئی بخت نیز از خسرو پرویز روی گردان شده بود.

شاهنشاهی ساسانی تا آن زمان چنین نیرومند و پیروز نبود و حتی درمضاف با امپراتوری روم نیز تا آن گاه در چنین ورطه‌ای نیفتاده بود. دیری نگذشت که هَراکلیوس، امپراتور جدید روم، نیز به سوی ایران لشکر کشید و نه تنها همه سرزمین‌های متصرفی را بازستاند بلکه وارد درّه دجله شد و تیسفون را محاصره کرد.

شکست و سقوط خسرو پرویز، پس از آن پیروزی و پیش رفت بزرگ، امری نامنتظر نبود چه، خوی و رفتاری خودخواهانه داشت و در گرد کردن مال حدّی نمی شناخت و دربارش در تزیین و تجلّل نظیری در تاریخ ایران نداشت. وی چنان شیفته جلال و شکوه بود که از تحمیل مالیات‌های طاقت‌فرسا بر مردم ابا نمی کرد. بدگمان و ضعیف‌النفس بود و به اندک ناخشنودی نزدیک‌ترین کسانش را از میان می برد. پس از شکست‌های پی‌در پی نیز مسیحیانی را که مظنون به همکاری با رومیان بودند با بی‌رحمی تمام مورد شکنجه و آزار قرار می داد.

در این زمان، وضع داخلی شاهنشاهی ساسانی سخت درهم و آشفته بود. مالکان بزرگ و فرمان‌دهان نظامی که در روزگار قدرت خسرو پرویز از سنگ‌دلی و خشونت او می هراسیدند با ضعف‌وی سربلند کردند و هریک در پی کسب منافع خود شدند. طبیعت نیز در این احوال با او سر جنگ داشت. رودخانه دجله پی‌در پی طغیان می‌کرد و سدها و پل‌های عظیم را درهم می‌شکست. نواحی حاصل‌خیز تیسفون زیرآب‌های دجله به باتلاقی عظیم بدل شد و برخی پایه‌های کاخ تیسفون را درهم ریخت. زلزله نیز از راه رسید و در ایوان مداین شکست افتاد. فرمان‌دهان و بزرگان دربار که پیش رفت سپاه روم به هراس افتاده بودند از خسرو پرویز خواستند که به صلح با هَراکلیوس تن در دهد. اما، او که بیمار بود از این کار سر باز زد. عاقبت درباریان براو شوریدند و پسرش شیرویه که فرزند مریم دختر قیصر روم بود در زندان او را از پا درآورد. بامرگ خسرو پرویز قدرت و شوکت ساسانیان که چندگاهی به اوج رسیده بود درهم ریخت. از این تاریخ تا سقوط شاهنشاهی ساسانیان، یعنی در کمتر از بیست سال، بیش از سیزده پادشاه بر تخت نشستند و بیشتر آنان در رقابت دسته‌های مخالف با یکدیگر از پای درآمدند.

سیمای خسرو پرویز در تاریخ ایران سیمایی درخشان و با شکوه است، اما ستودنی نیست. منظومه خسرو و شیرین نظامی گنجوی از تجلّل دربار و آزمندی و شهوت رانی او تصویرهای بسیار دارد و موکب و بارگاه و شکار و چوگان او موضوع بسیاری از نقاشی‌های مینیاتور ایرانی درباره است.

یزدگرد سوّم (651-632م)

یزدگرد سوّم آخرین شاهنشاه ساسانی است. یزدگرد را تنی چند از بزرگان دربار ازجمله رستم فرّخ زاد فرمانده سپاه ایران به تیسفون آوردند و تاج برسر نهادند. یزدگرد از ترس کشته شدن به استخر گریخته و در آن جا پنهان می زیست. یزدگرد شاهي کم تجربه و ناوارد بود و هنگامی به پادشاهی رسید که از سویی آثار ضعف و شکست در همه شئون مملکت به چشم می خورد و ازسوی دیگر نیرویی عظیم از اعراب بادیه نشین پشت دروازه های ایران متشکل می شد.

سلطنت یزدگرد سوّم همزمان باخلافت ابوبکر، نخستین خلیفه اسلام، بود که فرمان هجوم اعراب مسلمان به ایران را داد. اعراب که با ایمان به اسلام آرزوی رسیدن به سرزمین های بهشت آسای ایران یا شهادت در راه خدا را داشتند، درجنگ هایی که از سال 633 تا 644 میلادی طول کشید سراسر ایران را فتح کردند. درنخستین نبرد، رستم فرّخ زاد فرمان ده کل سپاه شاهنشاه ایران کشته شد و درفش کاویان به دست اعراب افتاد. اندکی پیش از آن یزدگردسوّم بادراریان و گنج های خودازتیسفونگریخته بود. سپاهیان عرب درسال 15 هـ / 637م تیسفون را بی هیچ مقاومتی گرفتند و به غارت آن شهر با شکوه تاریخی پرداختند.

یزدگرد پس از فرار از تیسفون صدهزار تن سپاه فراهم آورد. امّا این بار نیز درجنگ معروف به جَلولاء شکست خورد. شکست بعدی او در نهاوند اتفاق افتاد که تقریباً خبر از مقاومت نهایی ایرانیان می داد. یزدگرد به امید حمایت قَغفور چین به سوی خراسان روانه شد و روی به مَرّو نهاد، امّا یآوری نیافت. مرزبان ایرانی مَرّو، ماهوی سوری، نیز پیش از آن مخفیانه به خدمت کارگزاران عرب درآمده و در آن زمان به تعقیب یزدگرد پرداخته بود. یزدگرد که اطرافیانش همه پراکنده شده بودند به تنهایی شبی در آسیابی پناه جست. آسیابان به طمع جامه گرانبها و گوهر نشان یزدگرد او را کشت.

یزدگردسوّم درراه پاسداری از کشورش سخت کوشید، امّا اوضاع ایران پیش از او یکسره درهم ریخته بود و اقوام تازه نفس و مؤمن عرب که با اتکای به دین جدید متحد شده بودند به آسانی شاهنشاهی ساسانی را منقرض کردند. مرگ یزدگرد درسال 652 میلادی اتفاق افتاد. هنگامی که ده سال از آخرین نبرد وی با اعراب می گذشت.

ایران پس از اسلام 1

ایران پس از اسلام 1

شکست ایرانیان از سپاهیان اسلام در جنگ نهاوند، به سال 642/ه21م، شاهنشاهی ساسانی را برانداخت و از آن پس تا تشکیل نخستین حکومت‌های ملی ایرانی، ایران برای دویست سال استقلال خود را از دست داد. در این مدت ایران جزو سرزمین‌های خلافت اسلامی بود و در نواحی مختلف آن فرمان‌روایان عرب از جانب خلیفه حکومت می‌کردند. پس از رحلت پیغمبر اکرم در سال 11ه/632 م به ترتیب چهارتن از نزدیک‌ترین صحابه و بستگانش جانشین وی شدند. آنان، که به خلفای راشدین شهرت یافتند، عبارت بودند از ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان و علی بن ابی‌طالب(ع).

ایران در زمان عمر بن خطاب، که امیرالمؤمنین یعنی فرمانروای مؤمنان مسلمان لقب گرفت، به تصرف سپاهیان اسلام درآمد. بنا بر تعالیم قرآن مجید، مشرکان و کسانی که به خدای واحد اعتقاد نداشتند، اگر عبارت "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" را بر زبان نمی‌راندند، کشته می‌شدند. اما، آنان که اهل کتاب بودند چون زرتشتیان و مسیحیان و یهودیان، اگر بر دین خود استوار می‌ماندند باید مالیات مخصوصی به نام جزیه بپردازند. این مردم را اهل ذمه می‌گفتند.

در زمان عمر، خلیفه دوم، اعراب بر سرزمین‌های ایران، سوریه، عراق و مصر دست یافتند. خلیفه برای اداره این سرزمین‌های وسیع، به تقلید از رومیان و ایرانیان، دیوان‌ها و تشکیلات حکومتی ترتیب داد و برای گرفتن جزیه و مالیات زمین‌های کشاورزی، گروهی را تعیین کرد. وی مردی پارسا، دقیق و سخت‌گیر بود. بیشتر ایرانیان به سبب شکستی که در زمان او متحمل شده بودند از او نفرت داشتند. عمر هنگامی که در صف نماز جماعت بود به دست غلامی ایرانی به نام ابولؤلؤ فیروز از پای درآمد.

در زمان سومین تن از خلفای راشدین، عثمان بن عفان، خراسان، ارمنستان و شمال آفریقا تا حدود کشور لیبی به دست مسلمانان افتاد. خلیفه، که خود از خاندان بنی‌امیه بود، بر اثر بی‌دادگری و نادرستی بستگانش که به فرمان‌روایی نواحی مختلف گماشته شده بودند، مورد خشم مسلمانان قرار گرفت و کشته شد.

پس از او، مسلمانان علی بن ابی‌طالب(ع) را، که پسر عمو و داماد پیغمبر و مردی پرهیزگار و درست بود، به خلافت برداشتند. علی به فرصت‌طلبان و سودجویان امکان نادرستی نمی‌داد و همین عده‌ای را از پیرامون او برانداخت. اینان دور معاویه، فرمانروای شام، که از بنی‌امیه و دشمن بنی‌هاشم یعنی خاندان پیغمبر بود، گرد آمدند و طی 5 سال خلافت علی(ع) به صورت‌های گوناگون او را مشغول جنگ‌ها و نفاق‌های داخلی کردند. علی که بیشتر شیعیان و پیروان خود را از ایرانیان می‌دید دارالخلافه، یعنی محل حکومت خود، را از مدینه به شهر کوفه، که به خاک ایران نزدیک بود، منتقل ساخت.

در جنگ صفین بین علی و معاویه قرار صلح به حکمیت گذاشته شد. عمرو بن عاص، نماینده معاویه، ابوموسی اشعری داور علی را فریب داد و باخلع علی بن ابیطالب از خلافت معاویه را به جانشینی برگزید. بر اثر این واقعه

گروهی از طرف داران علی نسبت به قبول حکمیت اعتراض کردند و از لشکر علی خارج شدند و به جنگ با هواداران او پرداختند. اگرچه تعداد بسیاری از آنان به دست طرفداران علی کشته شدند اما از بازمانده ایشان گروهی به نام خَوارج به وجود آمد. خَوارج، یا خارجیان، از متعصّب ترین فرقه های اسلامی بودند که در پی اجرای صحیح تعالیم قرآن، در دوره های خلافت امّوی و عبّاسی، همواره برای خلفا ایجاد مزاحمت می کردند. یکی از همین خوارج به نام عبدالرحمان بن مُلجَم مرادی در سال 662/ه40م حضرت علی(ع) را در مسجد با شمشیر زهر آگین زخمی زد که به شهادت او انجامید. چندماه پس از این واقعه حسن بن علی(ع) امام دُوم شیعیان با مصالحه ای از خلافت کناره گرفت و معاویه وارد کوفه شد.

امویان

معاویه در پایتخت خود، دِمَشق، با ایجاد تشریفات درباری و برگزیدن پسرش به جانشینی، نه تنها روش زندگی ساده و حکومت مذهبی خلفای راشدین را دیگگون کرد، بلکه برای خود مقام سلطنت قائل شد و حکومتی موروثی و دور از موازین خلافت اسلامی تشکیل داد که مدت 90 سال ادامه داشت و به خلافت بنی امّیه شهرت یافت. دوره خلافت امویان روزگار فشار و ستم بر اقوام غیر عرب بود، چه آنان که مسلمان شدند و چه آن ها که بر دین نیاکان خود ماندند. بنی امّیه مردمی حریص، شهوت ران و ستمگر بودند. در زمان یزید پسر معاویه، حسین بن علی(ع)، که از بیعت با او سرباز زده بود، در صحرائی کربلا با 72 تن از یاران و خویشان خود به شهادت رسید و زنان و کودکان و افراد بیمار همراه او به اسارت درآمدند.

در زمان حکومت عبدالملک مروان، یکی دیگر از خلفای امّوی، سردار خون ریز و بی دادگر او، حجاج بن یوسف، فرمانروای عراق عرب و عراق عجم یعنی سرزمین های غربی و مرکزی ایران گردید. حجاج نسبت به شیعیان و خَوارج و ایرانیان بسیار سخت گیر بود. هنگامی که بر اثر مسلمان شدن ایرانیان مبلغ جزیه کاستی گرفت، وی دستور داد که برخلاف دستور اسلام و احکام قرآن از مسلمانان غیر عرب نیز جزیه گرفته شود. ستمگری حجاج بدان جا رسید که یکی از سرداران عرب او برضدش قیام کرد. شرکت کنندگان در این قیام، که به شدت سرکوب شدند، بیشتر ایرانی ها بودند.

از میان آخرین خلفای امّوی، عُمر بن عبدالعزیز مردی پارسا و دین دار و دادگر بود. مردم سلمان غیر عرب در روزگار او اندک آسایشی یافتند. اما مخالفان به او فرصت ندادند و هنوز دو سال از خلافت او نمی گذشت که او را مسموم کردند.

در زمان خلافت امویان، کشاورزان و روستاییان ایرانی زیر بار مالیات های سنگین خُرد می شدند. آنانی که در بین ایشان مسلمان نبودند باید هم جزیه می دادند و هم مالیات زمین می پرداختند. در بسیاری موارد، اگر هم مسلمان بودند باز چنین فشارهایی به آنان تحمیل می شد. زیرا کارگزاران خلیفه نه از روی قانون و نظامی معین، بلکه به دل خواه خود از مردم مالیات می خواستند و چنان بود که گاه به جای سالی یک بار، بیش از آن مالیات می طلبیدند. خلفای امّوی از این ستم

گماشتگان خود خبر داشتند، اما هرکه بیشتر عواید جمع می کرد به کارهای بزرگتر گماشته می شد.

به طور کلی، اموریان حاکمانی ستمگر بودند و مردمان مسلمان غیر عرب را خوار می شمردند و تحقیر می کردند. از همین رو، نفرت ایرانیان به ایشان روز به روز فزونی می گرفت. روی آوردن ایرانیان به تشیع هم به سبب ستمی بود که از جانب امویان بر خاندان علی وارد شده بود هم، بیشتر، به خاطر رفتار نکوهیده آنان با مردم غیر عرب. عاقبت نیز قیام ایرانیان به سرداری ابومسلم خراسانی موجب برافتادن امویان و روی کار آمدن عباسیان گردید.

عباسیان

عباسیان از خاندان عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبر بودند. پیش از اسلام، بین خانواده ایشان با بنی امیه بر سر پرده داری خانه کعبه اختلاف بود. هم زمان با نزدیک شدن صدمین سال هجرت پیامبر از مکه به مدینه، مخالفان و دشمنان امویان به منظور انتقال خلافت به خاندان پیامبر، باعباسیان بیعت کردند. اندکی بعد، عباسیان به این بهانه که اولاد علی بن ابی طالب (ع) از حق خود به نفع آنان کناره گرفته اند، بنای دعوت و پیشرفت را گذاشتند و از محبوبیت خاندان علی به سود خود استفاده کردند.

برافتادن خلافت اموی و روی کار آمدن عباسیان به وسیله ابومسلم خراسانی از مَر و صورت گرفت. سرداران ابومسلم، نیروهای اموی را درست همان جا که سپاهیان ساسانی از اعراب شکست خورده بودند از هم پاشیدند و در سال 132هـ/749م عبدالله سفاح (خون ریز) را برمسند خلافت نشاندند. وی از همان آغاز به از بین بردن کسانی دست زد که او را به قدرت رسانده بودند. ابوسلمه خلال، وزیر خود، را به بهانه آن که با علویان سر و سری دارد به دست ابومسلم کشت. برادرش ابوجعفر منصور، که پس از عبدالله به خلافت رسید، نیز به دسیسه ای ابومسلم را به دام انداخت و کشت. عباسیان در آغاز دعوت خود ابومسلم را امین آل محمد می خواندند. اما، منصور که از قدرت فرمان دهی و محبوبیت ابومسلم سخت در هراس بود و همواره در پی فرصتی برای از میان برداشتن او لحظه شماری می کرد، پس از کشتنش او را ابو مُجرم خواند.

در زمان منصور، بغداد که در آن زمان دهی کوچک نزدیک تیسفون بود به عنوان مرکز خلافت انتخاب شد. نوشته اند که مهندسی این شهر بزرگ را که به اصرار خلیفه بنا بود از مصالح تیسفون ساخته شود، دانشمند و منجم بزرگ ایرانی ابوسهیل نویختی بر عهده داشت. وزارت منصور نیز باخالد برمکی، یکی از سرداران ابومسلم خراسانی و از خاندان بزرگ و مشهور برمکی، بود. وی دربار خلافت را هم از جهت تجمل و دستگاه و هم از نظر اداره امور دیوانی و حکومتی، به سان دربار ساسانیان ترتیب داد. مبارزات ایرانیان به خون خواهی ابومسلم در زمان منصور آغاز شد و در زمان مهدی پسر او که مردی خوش گذران بود ادامه یافت.

هارون الرشید، خلیفه مشهور عباسی، پسر مهدی و خیزران دختر استادسیس، یکی از مبارزان ایرانی و انتقام جویان ابومسلم خراسانی بود که در ری به دنیا آمد. وی که از سال 170 تا 193 ه. خلافت کرد، درچنان شکوه و جلال زیست که نام او با افسانه های هزارو یکشب در آمیخت. در زمان او برمکیان به منتهای عظمت رسیدند و با تربیت هارون الرشید که از کودکی نزد ایشان بود، فضایی کاملاً ایرانی در دربار خلافت پدید آوردند. برمکیان در اصل از مردم بلخ بودند و در آن دیار باستانی، با داشتن ریاست مذهبی معبد نوبهار شهرت و اعتبار بسیار داشتند. آنان همه امور خلافت را به دست گرفتند و همین امر عاقبت هارون الرشید را به از میان برداشتن ایشان تحریک کرد. درواقع، خلیفه با وجود برمکیان اختیار چندانی از خود نداشت. اما آن چه بیش از همه موجب هراس وی گردید آن بود که ایشان متهم به کشیدن نقشه ای برای ایجاد دولتی مستقل در شرق ایران شدند. هارون الرشید که چون دیگر خلفای عباسی، حریص، فریب کار و قدر ناشناس بود، شمار بسیاری از برمکیان را کشت و اموال آنان را تصاحب کرد.

در زمان هارون الرشید مبارزات استقلال طلبانه ایرانیان روز به روز بالا می گرفت. حمزه، پسر آذرک شاری، ایرانی تباری که به خوارج پیوسته بود و نسب خود را به شاهان و پهلوانان افسانه ای ایران می رساند، در سیستان چنان اقتدار یافت که مردم را از پرداخت خراج به کارگزاران بی دادگر خلیفه باز می داشت. هارون برای دفع او خود به سوی خراسان لشکر کشید و بر اثر بیماری درتوس مرد. پس از هارون الرشید، پسرش مأمون که او نیز از زنی ایرانی بود و در زمان مرگ پدر در مرو می زیست به یاری ایرانیان برضد برادر خود امین، ولیعهد پدر، قیام کرد. طاهر ذوالیمینین، سردار ایرانی، به بغداد لشکر کشید، آن جا را گرفت و با فرستادن سر بریده امین به خراسان مأمون را به خلافت دعوت کرد. مأمون که خلافت خود را مرهون ایرانیان بود، فضل بن سهل را به وزارت برگزید و به اصرار او علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم شیعیان را به ولیعهدی خود منصوب کرد. اما عضای خاندان عباسی که موقع خود را از هرسو درخطر می دیدند، بغداد را به آشوب و کشتار کشیدند. مأمون تا آن زمان هنوز در مرو می زیست. اما، آشفته گی اوضاع او را ناچار در سال 204 ه. / 819 م به بغداد کشاند.

وی تربیتی ایرانی داشت و اهل علم بود. در زمان او دربار بغداد محل بحث و گفتگو و رفت و آمد و تشویق و حمایت دانشمندان و متفکران گردید که از هر دین و مذهب و زبان و نژاد به آزادی با یکدیگر به بحث می نشستند و آرای موافق و مخالف را بر زبان می آوردند. در اواخر دوران خلافت مأمون، روزی طاهر ذوالیمینین در نیشابور نام خلیفه را از خطبه نماز جمعه انداخت و اعلام استقلال کرد. اما همان شب بر اثر مسمومیت درگذشت.

جانشین مأمون، معتصم عباسی، از نفوذ ایرانیان می هراسید و حمایت و دوستی اعراب را نیز از دست داده بود. ناچار غلامان ترک را در دستگاه خویش پر و بال داد و همین مقدمه زوال قدرت خلافت عباسی گردید. معتصم به ایرانیان سخت کین می ورزید. در زمان او بابک خرّم دین، که از سال ها پیش از آن در کوهستان های غرب ایران علم مخالفت با اعراب و مسلمانان را برافراشته بود، اسیر و به فجیع ترین صورت کشته شد. افشین و مازیار، دوتن دیگر از سرداران ایرانی نیز با فریب دستگاه خلافت به همین سرنوشت دچار آمدند.

طاهریان

(205-259/820-872م)

طاهریان نخستین سلسله ایرانی است که از اطاعت کامل خلفای بغداد سر پیچید و به تشکیل دولتی محلی و تا اندازه زیادی مستقل در خراسان توفیق یافت. طاهریان از خاندان امیران و سرداران ناحیه ای در نزدیکی هرات به نام پوشنگ یا فوشنج بودند و در مبارزات ابومسلم برای روی کار آوردن بنی عباس شرکت داشتند. در اختلاف بین پسران هارون الرشید، امین و مأمون، طاهر پسر حسین جانب مأمون را گرفت و در جنگی که علی بن عیسی بن ماهان، سردار امین، در ری برضد مأمون کرد، طاهر بن حسین او را شکست داد و کشت. هنگامی که مأمون به خلافت رسید به پاس این خدمات طاهر را، برای پاسداری از امنیت شهر، شرطه بغداد کرد و چند سال بعد حکومت خراسان را به او داد.

نوشته اند که طاهر پس از فتح بغداد، هنگامی که می خواست با امام رضا (ع) ولیعهد مأمون بیعت کند، بادت چپ با امام بیعت کرد و گفت: «دست راست من در خراسان در بیعت مأمون است.» چون مأمون این گفته را شنید گفت: «من هر دو دست طاهر را راست می گویم تا بیعت او بر هر دوی ما درست باشد.» از این جهت به طاهر لقب ذوالیمینین داد یعنی کسی که دارای دو دست راست است. باز گفته اند که طاهر با هر دو دست شمشیر می زد و لقب ذوالیمینین به این مناسبت بدو داده شده است. در سال 207هـ/822م، هنگامی که طاهر حکومت خراسان را داشت، روزی در مسجد جامع مرو نام خلیفه را از خطبه انداخت. اگرچه فردای آن روز او را مرده یافتند و گمان می رود که به وسیله جاسوسان خلیفه مسموم شده باشد، اما این تاریخ را آغاز تلاش برای تشکیل حکومت های ملی ایرانی شمرده اند.

پس از طاهر ذوالیمینین جانشینان او 50 سال حکومت خراسان را داشتند و در بغداد نیز با نفوذ بسیار چندی در مقام شرطه بودند. معروفترین امیر طاهریان، پس از طاهر ذوالیمینین، عبدالله بن طاهر است که مردی دانا و دادگر بود و با آن که نام خلیفه را در خطبه نماز جمعه می آورد و هر ساله بخشی از خراج خراسان را به دربار خلافت می فرستاد، اما به خلیفه اجازه دخالت در امور داخلی خراسان را نمی داد. این امیر دانشمند در آبادانی نیشابور بسیار کوشید. به کشاورزی توجهی خاص داشت و از همین رو به فرمان او کتابی درباره راه نگهداری از قنات ها نوشته شد. دربار او محل رفت و آمد دانشمندان و شاعران و نویسندگان پارسی زبان بود. آخرین امیر طاهریان، محمد بن طاهر، به دست یعقوب لیث صفار زندانی شد. وی پس از مرگ یعقوب آزاد گردید و دوباره به مقام ریاست شهربانی بغداد رسید. اما دیگر نتوانست حکومت خراسان را به دست آورد.

صفاریان

(254- 290/868-903م)

صفاریان امیران محلی سیستان بودند که به تدریج به سرزمین های وسیع دیگری دست یافتند و به رودرویی مستقیم با سپاه خلیفه بغداد پرداختند. نخستین فرد این خانواده که قدرت یافت یعقوب لیث صفار، از سردستانان عیاران سیستان بود.

از زمان امویان، مخالفان خلافت از گروه های مختلف در سیستان گرد آمده بودند. حمزه بن عبدالله خارجی که نام فارسی پدر او را آذرك نوشته اند، یکی از این مخالفان نیرومند بود که طغیان او هارون الرشید را به خراسان کشاند. از دیگر مخالفان دستگاه خلافت در سیستان، عیاران بودند؛ جوانانی ورزش کار، چالاک و جوانمرد با احساسات ملی تند که همراه با مهارت در جنگ برای دربار خلافت تهدیدی جدی به حساب می آمدند. یعقوب، عمرو، طاهر و علی، چهار برادر رویگرزاده، از مشهورترین عیاران سیستان بودند. جنگ هایی که بین گروه های مخالف با سپاهیان داوطلب خلیفه در گرفت، عاقبت به تسلط کامل برادران صفار و عیاران بر سیستان و نواحی اطراف انجامید.

صفاریان نزدیک به یکصد و چهل سال امارت کردند. اوج قدرت و دولت ایشان در زمان یعقوب و برادرش عمرو لیث بود که تمام نواحی شرقی و مرکزی و جنوبی و جنوب غربی ایران را به اختیار گرفتند و بر ضد خلیفه عباسی قیام کردند. جنگ یعقوب و سپاهیان خلیفه کنار رود دجله میان بغداد و مداین رخ داد و اگرچه با دسیسه ای به شکست یعقوب انجامید، اما دستگاه خلافت را سخت هراسان کرد. چندی بعد، پس از آن که عمرو لیث، که او نیز امیری دلیر و با تدبیر و جوانمرد بود، اسیر امیر اسماعیل سامانی گردید و در زندان بغداد کشته شد، حکومت صفاریان تنها به مناطق محلی محدود گردید. صفاریان نخستین سلسله ایرانی بودند که فارسی گویان را گرامی داشتند. با شرح و نقل پهلوانی ها و داستان های کهن در زمان ایشان، مقدمات جمع آوری و نظم شاهنامه، در دوران های بعد فراهم آمد.

یعقوب لیث صفار (254-265/868-878م)

یعقوب لیث رویگرزاده ای از مردم سیستان بود که در قرن نهم میلادی سلسله پادشاهی صفاریان را بنیان گذاشت. وی در آغاز جوانی به عیاران پیوست و با هوش سرشار و پهلوانی و مردانگی بسیار، به زودی سرهنگ عیاران سیستان شد. طی نزدیک به ده سال، یعقوب لیث، امیران همسایه سیستان را به اطاعت خود درآورد و گماشتگان خلیفه بغداد را از آن نواحی راند و سراسر خراسان، کرمان، فارس، سیستان، خوزستان و گرگان را قلمرو خود ساخت. تصرف نیشابور و برانداختن محمد بن طاهر، آخرین امیر طاهریان، که با وجود اندک استقلال محلی همچنان دست نشانده خلیفه عباسی بود، به یعقوب لیث فرصت داد که حکومتی کاملاً مستقل و ایرانی در بخش بزرگی از این سرزمین کهن سال تشکیل دهد. نوشته اند هنگامی که بزرگان نیشابور از او خواستند منشور خلیفه

را نشان دهد، وي شمشيرش را از نيام برکشيد و گفت: «اين است عهد و منشور من. اميرالمؤمنين را به بغداد نه اين تيغ نشانده است؟»

پايتخت يعقوب زَرَنج (سيستان) بود. وي حدود هفده سال با مروّت و مردانگي حکم راند و بيشتر اوقات خود را در جنگ و مبارزه و جهاد گذراند. در سال هاي آخر حيات، يعقوب قصد داشت تا بغداد را تصرف کند و خاندان عباسي را براندازد. وي در اين راه پيش رفت بسيار کرد و تا محلي بين تيسفون و بغداد رسيد. اما در آن جا جنگي در گرفت و برادر خليفه که خود در ميان سپاه بود به حيله در سپاهيان يعقوب شکست انداخت. يعقوب زخمي به اهواز بازگشت. هنوز قصد آن داشت که دگر باره به جنگ خليفه رود و خليفه نيز هراسناک پيوسته از او دل جوئي مي کرد. اما بيماري به يعقوب مجال نداد و چندي بعد در جُندي شاپور درگذشت. گور او را نزديک مقبره دانيال در شوش نوشته اند. برخي نيز مقبره دانيال را گور يعقوب ليث مي دانند.

يعقوب ليث اميري جدّي، نيرومند و شجاع بود. از مردم داري، پاكي و دادگستري او داستان ها گفته اند. وي بسيار ساده مي زيست و از تجمل و هوس راني بيزار بود. نوشته اند که وي در جنگ ها بر پاره نمدي مي نشست و بر سپري که در کنارش بود تكيه مي داد و هنگام خواب سپر را زير سر مي گذاشت و همان جا مي خفت. صفات جوان مردّي و پاک نظري و بلند طبعي عياران، در رفتار يعقوب ليث به طور کامل مصداق داشت. وي را نخستين مروّج زبان فارسي دانسته اند. او به شاعراني که پس از فتح هرات به زبان تازي او را ستودند گفت: «چيزي که من اندر نيابم چرا بايد گفت.»

اهميت شخصيت و پيروزي هاي يعقوب ليث هنگامی بهتر آشکار مي شود که روزگار وي را بشناسيم. وي از سيستان بود، سرزميني که زادگاه پهلواني ها و داستان هاي حماسي است. نوشته اند وقتي که سيستانيان از اعراب شکست يافتند و براي مذاکره نزد سردار عرب رفتند او را مردّي دراز بالا و مهيب با دندان هاي درشت و لب هاي کلفت يافتند که بر روي کشتگان ايراني جامه افکنده و برآن جلوس نموده بود. پيشواي سيستانيان که چنين ديد گفت: «ميگويند اهريمن به روز فراديد (رستاخيز) نيابد. اينک اهرمن فراديد آمد.» پس گفت: «ما براين صدر نيابيم که نه پاکيزه صدي است.» پس در جاي ديگرفرش گسترده و به مذاکره نشستند.

هم زمان با ظهور يعقوب، خلافت بغداد دوران انحطاط و آشفتگي را مي گذراند. نفوذ اميران ترک و خشک مغزي و کوته انديشي خلفاي عباسي زندگي را بر مردم، به خصوص اقوام غير عرب و غير مسلمان بسيار سخت مي کرد. مردم نيز اعتراض خود را به شکل هاي گوناگون آشکار مي نمودند. خوارج درجنگ و گريز با دست نشانندگان خليفه در گوشه و کنار سرزمين سيستان موجب آزار مردم بودند. قيام زنگيان در عراق و خوزستان به اوج رسيده بود. درچنين روزگاري، عياران فرصت يافتند که با تشکيلات منظم خود و به ياري مردم به مخالفت با خلافت بغداد قيام کنند.

رفتار انساني و بي تکلف عياران و تلاش آنان در راه ايجاد امنيت و آرامش براي روستاييان و مردم خرده پا و عشقي که به آب و خاک و سنت هاي اصيل ايراني داشتند، شوق وطن دوستي را در مردم برمي انگيخت. يعقوب ليث اگرچه در دوران حکومت خود، پس از فتح شيراز و ويران کردن بُتخانه بوداييان درکابل، هدايا و غنايم قابل توجهي براي خليفه به بغداد فرستاد، اما به تدريج که دامنه قدرتش وسعت مي يافت در فکر آن بود که خلافت را از ميان بردارد. صاحب الزنج که مردّي ايراني بود و رهبري بردگان سپاه را در قيام برضد خلافت بغداد به عهده

داشت به یعقوب لیث در این راه پیشنهاد همکاری داد. اما یعقوب نپذیرفت زیرا در مورد آنان بدگمان بود. خلیفه حيله‌گر سرانجام توانست هردو دشمن زورمند خود را جداجدا از میان بردارد.

جانشینان یعقوب تا سال 392 ه/ 1002 م حاکم سیستان بودند. آخرین ایشان امیر خلف بن احمد، معروف به امیر خلف بانو یا بانویه، مردی سخت گیر اما ادب پرور و دانشمند بود که به دست سلطان محمود غزنوی برافتاد و در زندان درگذشت.

سامانیان

(389-279/892-999م)

سامانیان فرزندان مردی ایرانی، از مغان زرتشتی بودند که در دهستان سامان اطراف بلخ فرمانروایی داشت و سامان خدای نامیده می‌شد. در اواخر دوره بنی‌امیه و ی مسلمان شد و بعدها به دربار مأمون که در زمان پدرش هارون الرشید در مرو می‌زیست راه یافت. مأمون پس از رسیدن به خلافت، چهار پسر وی را به حکومت شهرهای بزرگ ماوراءالنهر و خراسان منصوب کرد.

در سال 279 ه/ 892 م، امیر اسماعیل، یکی از افراد این خاندان، پس از شکست دادن عمرو لیث بر خراسان، سیستان، ری، قزوین و سپس گرگان و طبرستان دست یافت و به خلاف صفاریان با خلافت بغداد از در آشتی درآمد. خلفای عباسی نیز از او و خاندان سامانی حمایت کردند. سامانیان نزدیک به یک قرن بر مشرق ایران حکم راندند، اما خود را شاه یا سلطان ننمایند و تنها به عنوان امیر بسنده کردند. با این همه، شایسته ترین خاندانی بودند که پس از اسلام بر ایران فرمانروایی یافت. دوره آنان هم‌زمان با حکومت آل بویه در بخشی بزرگ از نواحی مرکز و غرب ایران بود که دامنه آن تا بغداد و دربار خلافت عباسی نیز می‌رسید. وجود هم‌زمان این دو خاندان بزرگ و مقتدر ایرانی، که در زنده ساختن زبان و آیین و فرهنگ ایران سعی بسیار داشتند، سبب شد که قرن چهارم هجری/دهم میلادی در تاریخ ایران وضعی استثنایی یابد و به قرن طلایی مشهور گردد. در این میان سهم سامانیان در تجدید عظمت کشور و بازآیش فرهنگ اصیل ایران شایان توجه است.

ضعف نسبی بغداد، صرف بخش بزرگی از درآمد خزانه در داخل سرزمین های ایران و اجرای قوانینی که آزادی عمل روستاییان و کشاورزان را تأمین می کرد، موجب شد که رفاه و امنیت مادی و معنوی در کشور فراهم آید و زمینه پیشرفت کار و دانش مهیا شود. این شکوفایی اجتماعی اگرچه دیر نپایید و عوامل فرصت طلب با تظاهر به دین‌داری و با روی کار آوردن غلامان ترک وارد میدان شدند، اما پیشرفت و سرزندگی جامعه، چنان سریع و اوج گیرنده بود که فرمانروایان بعدی نیز تا زمانی دراز روش‌های حکومتی سامانیان را نگه داشتند و به احیاء فرهنگ ایران کوشیدند. برگزاری جشن‌های با شکوه ایرانی در زمان شاهان غزنوی و گردآوردن دانشمندان و شاعران بسیار در دربار، درواقع بازتاب درخشش آزادی در دوران سامانیان بود که راه خود را به تاریکی تعصب ترکان نیز می‌گشود.

تشکیلات دیوانی سامانی تا حدی به تقلید از دیوان خلفای عباسی، ترتیب داده شده بود، که آن نیز خود به دست ایرانیان و براساس آیین مملکت داری و سازمان های دیوانی شاهنشاهی ساسانی قرار داشت. این تشکیلات چنان استوار بود که بعدها غزنویان و سلجوقیان و دیگر امرای ترک نیز تا حمله مغول به همان ترتیب حکومت کردند.

امیران سامانی در آبادانی قلمرو خود بسیار کوشیدند. کندن کاریزها و انتقال آب به نواحی مختلف از جمله کارهای سودمند آنان در این زمینه بود که در حد وسیعی انجام گرفت و به زندگی کشاورزان و روستاییان رونق بخشید. در دوره امارت سامانیان زبان دری در ماوراءالنهر و خراسان به کمال رسید و این منطقه، که دور از سرزمین خلافت اعراب بود، فرصت یافت که زمینه پیدایش شاهکار زبان فارسی یعنی شاهنامه را فراهم آورد. آخرین امیر سامانی به وسیله ی سلطان محمود غزنوی از میان رفت..

امیر اسماعیل سامانی (279-295) (907-892م)

امیر اسماعیل بنیان گذار دولت سامانی است. وی در آغاز، پس از تصرف کامل فرارود (ماوراءالنهر) که مرکز حکومت پدران و بستگانش بود، قلمرو خود را تا خراسان، سیستان، ری و قزوین گسترش داد. عمرولیث به دست او گرفتار و به بغداد فرستاده شد و سادات علوی طبرستان نیز به وسیله سرداران او از میان رفتند.

سامانیان برخلاف صفاریان و علویان طبرستان و آل زیار و تا اندازه ای آل بویه که همزمان به تشکیل حکومت های مستقل در نواحی مختلف ایران توفیق یافته بودند، خلفای بغداد را از نظر مذهبی می پذیرفتند و از همین رو با دستگاه خلافت روابطی حسنه داشتند. خلفای عباسی نیز از ایشان حمایت می کردند. امیر اسماعیل مردی دلیر و پرهیزگار بود. وی پس از غلبه بر دشمنان داخلی، به جهاد با کفار و جنگ با ترکان غیرمسلمان پرداخت. به این جهت او را در تاریخ سالارغازیان خوانده اند. اما این امر در واقع به منظور جهان گشائی و سرکوب بود. امیر اسماعیل با این جنگ ها هم قوام مهاجم بیابان گرد را سرکوب می کرد و هم نیروی فزاینده بیکار را از روستاها و نواحی مختلف گرد می آورد و با شرکت دادن آن ها در جنگ ها و سهم کردنشان در غنائم، از مزاحمتشان برای دستگاه خلافت و حکومت های داخلی می کاست. این جنگ ها و غزوات غنائم بسیار به درون ایران و از آن جا به دربار خلافت سرازیر می کرد.

امیر اسماعیل با عدل و انصاف و عطوفتی که از خود نشان می داد محبوب مردم بود. وی اسیران جنگی را بدون دریافت سربها آزاد می کرد و آنان را به کارهای لشکری یا کشاورزی و آبادانی می گماشت. این سیاست، همراه با خصوصیات اخلاقی امیر اسماعیل، موجب شد که در روزگار سامانیان، هرچند ایران هرگز از جنگ و ستیز دائم و توطئه و کشمکش داخلی در امان نماند، اما آرامش و امنیتی نسبی فراهم آید و همراه با پیشرفت و آبادانی زمینه های مساعد برای علم و ادب و شعر و هنر پدید آورد.

امیر اسماعیل سامانی کمی پس از غلبه بر ترکان در سال 295ه/907م در بخارا که سخت مورد علاقه او بود درگذشت. آرامگاه او هنوز در شهر بخارا برجاست.

امیر نصر سامانی (301-333ه/913-942م)

نصر بن احمد ساماني پس از پدر بزرگ خویش، امیر اسماعیل مؤسس سلسله ساماني، مشهورترین فرد این خاندان است. وی پس از پدرش که به دست غلامان خود کشته شده بود به امارت رسید. در آن هنگام نصر تنها هشت سال داشت. اما وزیر او ابو عبدالله جیهانی، که از دبیران و دانشمندان آزاد اندیش آن روزگار بود، کارها را به نیکوترین صورت به انجام می‌رساند. نصر بن احمد از آغاز قرن چهارم هجری/ دهم میلادی به مدت سی سال در شکوفاترین و پربارترین و شادترین دوران تاریخ ایران پس از اسلام فرمان روایی کرد. آغاز حکومت او با طغیان مدعیان بسیار همراه بود. اما شجاعت و دلاوری سپهسالار و تدبیر وزیران و مشاوران بزرگ او جیهانی و ابوالفضل بلّعی، به زودی همه مشکلات را فرو نشاند.

امیر نصر در اواخر دوران حکومت خود به اسماعیلیان گروید یا گرایش زیاد بدان ها داشت و این امر موجب رنجش خلیفه بغداد و غلامان ترک او را که سنی مذهب بودند، فراهم آورد. سرانجام بر اثر توطئه ی آن ها، درحالی که بیمار بود ناچار از فرمانروایی کناره گرفت و پادشاهی را به پسر خود، نوح، واگذاشت.

امارت سی ساله امیر نصر نزدیک به یک سوّم از دوران صدساله حکومت سامانیان را در بر می‌گیرد، دورانی که بزرگ ترین وزیران و دانشمندان و شاعران و دهقانان ایرانی در عرصه تاریخ پدید آمده اند. درباره شادکامی عمومی دوران نصر بن احمد سامانی در کتاب چهار مقاله نظامی عروضی توصیفی می‌خوانیم که نشان می‌دهد، حتی پس از دو قرن از گذشت آن روزگار هنوز مردم چگونه خاطرات خود از آن دوران را به یاد می‌آورده اند. این توصیف از زبان مردمان عادی نقل شده و بنابراین تنها در باره شادکامی امیر نیست بلکه وضع عمومی مردم و وفور و تنوّع نعمت را تصویر می‌کند: «نصر بن احمد. . . یکسال به بادغیس بود که خرّم ترین چراخوهرای خراسان و عراق است. . . چون ستوران بهار نیکو بخوردند، نصر بن احمد روی به هرات نهاد. . . انگور در غایت شیرینی در رسید. . . صد و بیست لون انگور، هریک از دیگری لطیف تر و لذیذتر، خوشه ای پنج من، سیاه چون قیر و شیرین چون شکر. . . و از جانب سیستان نارنج آوردن گرفتند و از جانب مازندران ثرّج رسیدن گرفت و زمستانی گذاشتند در غایت خوشی. . . و امیر گفت کجا رویم که از این خوش تر مقام گاه نباشد.» این همان سفری است که چهار سال پایید و در پایان آن رودکی با سردادن نغمه «بوی جوی مولیان آید همی» امیر را راهی بخارا پایتخت سامانیان کرد.

ابو عبدالله جیهانی، وزیر نصر بن احمد، از بزرگان تاریخ ایران است. وی مردی بود عاقل و جهان دیده. در دوران وزارت خود به همه جا نامه نوشت تا کتاب هایی درآیین مملکت داری و آداب و رسوم پادشاهی برای او بفرستند. از میان آن ها آن چه را نیکوتر بود برمی‌گزید و در دربار بخارا معمول می‌کرد. وی کتابی درباره جغرافیای سرزمین های همسایه نوشت و به مطالعه درباب آداب و رسوم اقوام گوناگون پرداخت. این امر جهان گردان بسیاری را به دربار بخارا کشاند و شهرت و آوازه پایتخت سامانیان را در سراسر جهان و کشورهای اسلامی به بالاترین حد رساند. در همین زمان بود که بین بخارا، دربار ابونصر سامانی، و پایتخت خاقان چین روابط نزدیک برقرار گردید و درباره ازدواج دختر خاقان با پسر امیر سامانی سخن ها گفته شد. بعد از جیهانی، ابوالفضل بلّعی به وزارت امیر نصر رسید و مقام بخارا را تا حدّ شکوه دربار بغداد بالا برد. ابوالفضل و پسرش ابوعلی بلّعی

مردمي دانا و هنرپرور و ادب دوست بودند. ابو علي بَلْعَمي تاريخ طبري را كه نخستين و بزرگترين تاريخ كامل جهان بود به فارسي برگرداند.

شعر در آن روزگار وسيله تبليغات مهمي بود و سامانيان فرهنگ دوست، شاعران طراز اول بسيار به دور خود گرد آورده بودند. در دربار اميرنصر ساماني، علاوه بر رودكي، كه پدر شعر فارسي خوانده شده است، شاعران نام آور ديگري نيز رفت و آمد مي كردند. يكي از آنان، دقيق طوسي، نظم شاهنامه منثور ابومنصوري را آغاز كرد. اما كارش نا تمام ماند تا پس از او فردوسي به آن كار خطير دست يازيد. بخشي را كه دقيق به نظم آورده بود فردوسي در شاهنامه خويش گنجانده و نام او را نيز در كنار نام خود جاودان ساخت.

زياريان

(1042-928/316-434م)

زياريان از سرداران و جنگ جويان گيلان و طبرستان بودند كه در قرن چهارم هجري/دهم ميلادي با برانداختن سادات علوي طبرستان به تدريج حكومتي مقتدر ايجاد كردند. مركز ايشان گرگان بود. اميران زيارى با به دست آوردن قدرت بسيار تا نزديك بغداد پيش رفتند. اما پيوسته با ديلميان آل بويه و سامانيان در حال جنگ بودند.

مقتدرترين امير زيارى، مرداويج پسر زيار بود كه در سال 928/316م طبرستان، گرگان، ري، اصفهان و همدان را گرفت و تا ناحيه حلوان در عراق پيش رفت و سپاه خليفه را شكستي سخت داد. وي چندي بعد به نواحي مركزي و جنوب غربى ايران لشكر كشيد و اصفهان و اهواز و خوزستان را گرفت.

مرداويج مردى تندخوي، خونريز، آزمند و بلندپرواز بود. يك بار هنگامي كه خواهرزاده اش در جنگ با سپاه خليفه در همدان كشته شد، بر اثر شيون و بي تابي خواهرش، ديوانهوار از ري به همدان لشكر كشيد و در آن شهر به قتل عام عظيمي دست يازيد. نوشته اند كه خروارها بند شلوار ابريشمين از كشته شدگان جمع آمد و به ري فرستاده شد. گناه مردم همدان آن بود كه با سپاهيان ديلم در افتاده بودند زيرا آنان شير سنگي را كه بر فراز ستوني از دوران اشكاني بر دروازه شهر قرار داشت سرنگون كرده بودند. مردم اين شير سنگي را طلسم و نگهبان شهر همدان مي دانستند. بار ديگر در جنگي نزديك قزوین به دستور مرداويج گشتار و ويراني و غارت عظيم به راه افتاد و غنايم بسيار به خزانه مرداويج سرازير شد.

زیاریان و به خصوص مرداویج اعتقاد درستی به اسلام نداشتند و خواب بازگشت کیش زرتشتی را می‌دیدند. مرداویج اگرچه با خلیفه از در اطاعت درآمده و از او منشور و خلعت دریافت داشته بود، اما در این پیوند نیز خدعه و فریب داشت. وی در آرزوی تجدید عظمت شاهنشاهی ساسانی بود. تاجی مانند تاج خسرو انوشیروان بر سر می‌گذاشت و در صدد تجدید بنای شهر تیسفون و برانداختن خلیفه بود. جشن های ایرانی چون نوروز و مهرگان در دربار او با عظمت و شکوه تمام برگزار می‌شد. در زمستان سال 323/944م در اصفهان به دستور وی جشن سده با افروختن آتش های عظیم در دو سوی زاینده رود برگزار گردید.

اما عاقبت تندخویی و بدگمانی و کشتار بی دلیل مرداویج، به همراه آزرده‌گی ترکان از بی‌اعتنایی و تحقیر که به آنان می‌رفت و از آن همه مهم تر توطئه خلیفه کار خود را کرد و غلامان ترک مرداویج را در همان شب جشن سده در حمام کشتند.

جانشینان مرداویج نیز چون خود او مردمی درشت‌خوی و بی‌گذشت بودند و به اندک بدگمانی فرمان قتل می‌دادند. شمسُ المَعَالی قاپوس بن وُشمگیر مشهورترین ایشان است که با وجود تندخویی و کج خلقی در عالم ادب و هنر نیز دستی داشت. خط خوش می‌نوشت و شعر فارسی و عربی نیکو می‌گفت. امیر غُصْنُ المَعَالی کی‌کاوس، نویسنده کتاب معروف قاپوس‌نامه نواده اوست و نام کتاب خود را از او گرفته است.

زیاریان که همه آن ها به نام های ایرانی قدیم خوانده می‌شدند، بیش از صدسال حکومت محلی داشتند و عاقبت در زمان سلجوقیان به اطاعت ایشان درآمدند.

دیلیمان آل بویه

(448-320/932-1056م)

آل بویه، که به دیلمیان نیز شهرت دارند، فرزندان ماهی‌گیری فقیر از مردم دیلمان به نام ابو شجاع بودند که در آغاز قرن چهارم هجری/دهم میلادی به خدمت سپاهی‌گری نزد ماکان کاکي، سردار امیرنصر سامانی، و پس از او مرداویج زیاری درآمدند. سه پسر بویه، علی، حسن و احمد به تدریج قدرت یافتند و با گرفتن القاب از خلیفه بغداد حکومت نواحی مختلف را به دست آوردند. پیش روی برادران بویه در نقاط مختلف ایران، عاقبت خلیفه را واداشت که احمد معزالدوله را به سرداری خود بشناسد. در آن زمان بغداد با آشفتگی تمام در دست غلامان ترک بود و خلیفه در واقع اختیاری از خود نداشت. معزالدوله در سال 334/945م بغداد را محاصره کرد و پس از فتح آن خلیفه را کور و برکنار نمود و دیگری را به جای او نشاند.

آل بویه هریک حکومت ناحیه ای از ایران و دیگر سرزمین های اسلامی را داشتند، اما مطابق سنن قومی، همگی از بزرگ تر خانواده اطاعت می‌کردند. هنگامی که علی عمادالدوله برادر بزرگ تر درگذشت برادرزاده اش فناخسرو (پناخسرو) عضدالدوله را جانشین خود کرد. عضدالدوله باجنگ و مصالحه دیگر افراد خانواده را مطیع

خود گرداند و در شیراز که پایتخت آل بویه بود، درباری با شکوه و مقتدر تشکیل داد. فرمانروایی آخرین فرد دودمان آل بویه به دست سلطان محمود غزنوی برافتاد.

آل بویه که بیش از 150 سال در ایران حکومت داشتند پیرو مذهب زیدی شیعه و نخستین خاندان ایرانی بودند که خلفای بغداد را چون بازیچه‌ای در اختیار گرفتند، یکی را برمی‌داشتند و دیگری را به جای او می‌نشانند. هم در زمان ایشان بود که مراسم سوگواری عاشورا در بغداد برگزار گردید. غلامان ترک که تا این زمان در دستگاه خلافت قدرتی فراوان داشتند، در زمان ایشان به دور رانده شدند و آل بویه فرصت یافتند که خراج روستاییان و کشاورزان ایرانی را صرف آبادی دهات و شهرهای ایران کنند.

ساختن کاریزها، لای روبی قنات‌ها و ایجاد بندها و سدها که آب رودخانه‌ها را به نواحی بلندتر سوار کند، در این زمان رواج بسیار داشت. جمعی از دانشمندان و مجربان در امور کشاورزی به خدمت دربار درآمدند و دشت خوزستان و نواحی فارس و اصفهان را چنان آباد و حاصلخیز کردند که نه تنها برنج و نیشکر و مرکبات، که از محصولات سنتی روزگار ساسانیان در این نواحی بود، بلکه گندم و جو و ارزن که آن را نان تهی دستان می‌نامیدند از این نواحی به فراوانی برداشت می‌شد. کشت انواع نخل، زیتون، پنبه و گنّف و دیگر محصولات غذایی و صنعتی در این زمان رونق بسیار داشت. شرحی که جهانگردان متعدّد این روزگار از آبادانی و فراوانی در قلمرو آل بویه نوشته‌اند بسیار خواندنی است.

بافت پارچه‌های ابریشمی و زربفت و قالی و قالیچه‌های گران بها و ساخت مصنوعات فلزی و سفالین نیز همراه با تجارتی پُررونق و مبادلات حواله‌ای و صرافی (بانکی) نیز در این زمان رواجی قابل ملاحظه داشت. در عرصه شعر و ادب نیز بارگاه شاهان آل بویه مورد اقبال شاعران و نویسندگان به‌نام شد.

عضدالدوله (338-372/949-982م)

فناخسرو عضدالدوله بزرگ‌ترین پادشاه آل بویه و یکی از فرمان‌روایان به نام ایران است. وی پسر رکن‌الدوله و جانشین عموی بزرگ‌ترش عمادالدوله بود. هنگامی که وی در شیراز به تخت سلطنت نشست کمتر از چهارده سال داشت. اما حمایت پدر و عموها و هشیاری و کاردانی خود او، به زودی او را به قدرتی بزرگ رساند. احترام عمیق افراد خانواده بویه به یکدیگر و اطاعت بی‌چون و چرا از بزرگ‌تر که از رسم‌های دیرین ایرانیان بود، برادران بویه را سخت به هم می‌پیوست. با وجود این عضدالدوله در سال‌های حکومت خود یک بار با عموی کوچک‌تر و بار دیگر با پسر او به نبرد برخاست. اما میانجی‌گری پدرش او را برجای خود نشاند و به اختلاف‌ها پایان داد و این خود زمینه‌ای فراهم ساخت که در سال‌های بعد او را که خواهان تسلط بر بغداد بود به آرزوی خویش برساند. عضدالدوله پس از تسلط بر این شهر، در سال 366/976م، به پاس پیروزی برای زیارت مرقد علی بن ابی‌طالب (ع) به نجف رفت و بقعه‌ای بر آن مزار شریف بنا کرد.

عضدالدوله نخستین فرد از خاندان بویه بود که خود را شاهنشاه خواند. او را در قدرت و شکوه با سلطان محمود غزنوی مقایسه کرده‌اند. سیمای ستایش‌انگیزی که نویسندگان روزگار از عضدالدوله ترسیم کرده‌اند او را مردی شایسته و با اراده نشان می‌دهد. در عین حال، عضدالدوله در اجرای قوانین و رعایت عدالت گاه تا حد خشونت سنگدل بود. آورده‌اند که وی کنیز زیبا روی خود را فقط به آن سبب که او را زیاده به خود مشغول می‌داشت در

رودخانه انداخت و غرق کرد. زندگی اش پُر تجمّل بود. نسب نامه اي که خاندان او را به بهرام گور، شاهنشاه ساساني، مي‌رساند براي خود ترتيب داد. وي نزديک شيراز شهرک زيبايي آراسته به باغ ها و سراهاي عالي به نام خود ساخته بود که سيصد و شصت اتاق داشت و در آن تالار بزرگي به کتاب خانه اختصاص داده شده بود. عضدالدوله بر همه جشن هاي با شکوه ايراني، دوجشن ديگر افزود که يکي در سال روز تولد او و ديگري در ياد روز ساختمان اين شهر برگزار مي‌شد. نوشته اند که وي عشقي تمام به خوش‌باشي و شادکامي داشت و در جشن ها و عيدها نه تنها ياران و اميران دربار که مردمان عادي را به شادي مي‌خواند.

در آن زمان ضعف دستگاه خلافت بغداد امکان مي داد که بيشتر ماليات ها صرف آباداني روستاها گردد. تأمين آب براي کشاورزان از طريق کندن کاريزها و بستن سدها و بندها از مهم ترين اقدامات عضدالدوله بود. او به ساختن بناها، بيمارستان ها و کتاب‌خانه‌ها در نقاط مختلف قلمرو خود نيز علاقه اي وافر داشت. بيمارستان عضدي در بغداد، پُل اعجاب‌انگيز اهواز، بازار زيبا و بزرگ رام هرمز، سدّ عظيم استخر در فارس و بندامير که در مرو دشت بر روي رودخانه گر بسته شده است، از ساختمان‌هاي مشهور آن زمان بود. بسياري از آن ها تا امروز نيز برجاي مانده است. عضدالدوله را در عشق به آباداني با شاپور اول ساساني مقايسه کرده‌اند که آثار او پس از نزديک به هجده قرن هنوز باقي است .

عضدالدوله دانشمندان، شعرا، اهل فکر و فلسفه و بزرگان دين و هنر را نيز سخت گرامي مي‌داشت. توجه او نه تنها به شعر و ادب بلکه به علوم رياضي، به خصوص هندسه و نجوم، زبان زد بود. کتاب خانه عظيم شيراز را که به فرمان او تأسيس شد بايد نشان ديگري علاقه و آگاهي او به دانش هاي زمان دانست. ديگر افراد خاندان بويه نيز در عشق به مطالعه و پرورش دانشمندان و صاحبان قلم و اندیشه مقامي والا داشته اند. صاحب بن عبّاد، از وزراء و نويسندگان معروف ايراني، نيز در دربار اميران آل بويه مي‌زيست و مِثَنَبِي، شاعر مشهور عرب، هم در دربار عضدالدوله به شهرت رسيد. اگرچه اين دو تن عرب زبان بودند و صاحب بن عبّاد در نويسندگي به عربي اصرار مي‌ورزيد، اما آل بويه از ترويج زبان فارسي نيز غفلت نمي ورزیدند. از همين رو، بسياري از شاعران و نويسندگان ايراني، خود را به دربار ايشان منسوب داشته اند.

عضدالدوله چنان مفتون زيبايي و سرخوشي و سازندگي بود که از مرگ مي‌هراسيد و آن را سخت ناگوار مي‌شمرد. نوشته اند که وي نام شهرگور، شهري در استان فارس، را به فيروزآباد برگرداند، زيرا آن را به فال بد مي‌گرفت. نيز فرمان داده بود که گرداگرد قبرستان هاي درون شهر ديواري بلند بسازند تا چشم او بر گور مردگان نيفتد. با اين همه، خود در چهل و هشت سالگي بر اثر بيماري صرع درگذشت. آورده‌اند که وي در مدت بيماري با خشونت تمام ديگران را از حال خود بي‌خبر گذاشت. حتي پسرش، ابوالفوارس شيردل (شرف‌الدوله)، را که مي خواست از احوال پدر جويا شود به کرمان تبعيد کرد.

دولت آل بويه در زمان عضدالدوله به اوج شکفتگي و عظمت رسيد. قلمرو آن از درياي خزر تا عُمّان و از دشت کرمان تا آن سوي فُرات وسعت داشت. براي همه بايد طبرستان و گيلان و سيستان تا سindh را نيز افزود، زيرا اميران اين نواحي همه از عضدالدوله اطاعت مي‌کردند و هداياي فراوان براي او مي‌فرستادند. امير حَلَب و خليفه فاطمي مصر و امپراطور بيزانس در فرصت‌هاي گوناگون اظهار دوستي، و در مواقع سختي دست ياري به سوي او دراز مي‌کردند.

آرامگاه عضدالدوله در نجف اشرف، کنار تربت علي بن ابي طالب (ع) قرار دارد.

غزنویان

(582-352ه/963-1186م)

غزنویان غلامان ترکی بودند که در زمان سامانیان به ایران راه یافتند. مرکز ایشان غزنه یا غزنین در افغانستان بود. یکی از افراد قبایل غزنوی به نام سبکتکین در زمان امیر نوح سامانی قدرت یافت و امیر سامانی برای سرکوبی سرداران عاصی خود از او کمک خواست. پسر سبکتکین، محمود، که همراه پدر به خراسان آمده بود در نیشابور ماند. پس از مرگ سبکتکین، او بی فاصله خود را به غزنه رساند و با غلبه بر برادر حکومتی بزرگ تشکیل داد. خلیفه بغداد لقب یمین الدوله، یعنی دست راست دولت عباسی، را برای او فرستاد و از آن پس محمود به پشت گرمی دربار خلافت حکومت های ملی ایرانی را یک یک بر انداخت. سامانیان را منقرض کرد، سیستان را از امیر خلف بانو آخرین فرد دودمان صفاری گرفت و خوارزم را پس از شورشی مطیع خود کرد. خوارزم شاهان ایرانی تبار را بر انداخت و حکومت آن جا را به یکی از غلامان ترک خود سپرد و پس از آن، بیشتر به سودای غنایم، بارها به هندوستان لشکر کشید..

پس از محمود پسرش مسعود بیش از ده سال پادشاهی نکرد، زیرا ترکان سلجوقی که در زمان محمود به نواحی شمال خوارزم راه یافته بودند حمله آوردند و مسعود را شکست دادند. پس از مسعود تنی چند از امیرزادگان غزنوی به سلطنت نشستند. اما قلمرو ایشان به غزنه و هند منحصر شده بود و دیگر در ایران نفوذی نداشتند. پس از افتادن غزنه به دست غوریان که آن را با خاک یکسان کردند، غزنویان لاهور را مقر دولت خود ساختند و سرانجام از غوریان شکست خوردند و در سال 582 ه/1186م از میان رفتند.

عصر غزنوی روزگار به بار نشستن تلاش های علمی و ادبی و فکری و دوران آزاداندیشی قرن چهارم هجری/دهم میلادی بود و نتیجه سیاست های حکومت های صفاریان، سامانیان، آل زیار و آل بویه در این عصر آشکار گردید. غزنویان خود فارسی را خوب نمی فهمیدند، اما به تقلید از دربار های ایرانی، شاعران و نویسندگان بزرگ را حمایت می کردند و از آنان بهره تبلیغاتی می بردند. محمود غزنوی علاقه داشت که شاعران و نویسندگان او را بستانند. از همین رو، دربار او شماری بزرگ از شاعران ستایشگر و مدیحه سرا را در خود گرد آورده بود. عنصری، فرخی و منوچهری، از بزرگ ترین شاعران این عصر، همگی مداحان سلطان محمود بودند.

با این همه، بیشتر آثار ارزنده دانش و ادب و اندیشه فارسی که در این دوران نوشته شده، از حمایت مستقیم غزنویان بهره نبرده است. اما جنگ های سلطان محمود و شهرت دربار او به حمایت از شعر و ادب، زبان فارسی را در مشرق ایران تا دور دست های هند گسترش داد.

از دوران حکومت نزدیک به صد و پنجاه ساله غزنوي تنها حدود چهل سال آن، در دوره سلطان محمود و مسعود، در سرزمین های ایرانی گذشت. .

سلطان محمود غزنوي (387-421/997-1030م)

سلطان محمود، بنیان گذار سلسله غزنوي، یکی از امیران جنگ آور ترک و افسانه سازترین سلطان تاریخ ایران بعد از اسلام است. وی از نوجوانی همه جا پدر خود را همراهی کرده بود و با فنون جنگ و کشورداری آشنایی کامل داشت. به همین جهت پس از آن که سرداران یابی را سرکوب کرد، امیرسامانی حکومت نیشابور را به او داد و پدرش سبکتکین را به امارت غزنه فرستاد.

محمود پس از مرگ پدر حکومت غزنه را نیز از آن خود کرد و با حمله به خراسان سامانیان را که ضعیف شده بودند برانداخت. از آن پس قدرت او روز به روز بالا گرفت تا آن جا که در سال 390ه/ 1000 م. با تأیید خلیفه عباسی در غزنه به تخت سلطنت نشست و بیش از سی و سه سال باشوکت و قدرت تمام بر ایران و بخش بزرگی از هند حکمرانی کرد.

محمود در مدت سلطنت خود بارها به هندوستان لشکرکشی و در جنگ هایی که آن ها را غزوات، یعنی جنگ با کفار برای اشاعه دین اسلام، می نامید ثروت فراوان اندوخت و اسیران بسیار گرفت. بزرگ ترین لشکرکشی محمود به سرزمین هند، فتح سومنات، در سواحل جنوبی شبه جزیره کاتیاوار در مغرب هندوستان را، به دنبال داشت. وی در این پیروزی بُت سومنات را شکست و خزاین گران بهای آن بُت خانه را با خود به غزنین آورد.

امپراتوری عظیم محمود، همراه با خزاین و گنجینه های افسانه ای او، پس از مرگش، در زمان سلطنت سلطان مسعود پسر او، بیش از ده سال دوام نیافت. ترکان سلجوقی که در زمان سلطان محمود، پایشان به خراسان باز شده بود، به تدریج قدرت یافتند و مسعود را از خراسان راندند. وی و جانشینانش در غزنه و بعضی متصرفات خود در هند زیستند و کم کم از میان رفتند. با این همه، حدود نیم قرن سلطنت سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوي در تاریخ ایران، به دلایلی که می آید، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

به قدرت رسیدن محمود سرآغاز تسلط ترکان بر سرزمین ایران بود. وی سه دودمان فرمانروایی اصیل ایرانی را، که در نواحی مختلف حکومت می کردند و استقلال نسبی سیاسی داشتند و فرهنگ ایرانی را زنده کرده بودند، برانداخت. سامانیان، صفاریان و امیران مقتدر خوارزم از میدان بدر شدند و مقدمات انقراض اماری محلی ایرانی، چون آل بویه و آل زیار در زمان سلطان محمود فراهم آمد. پس از آن قبایل ترک از سلجوق و مغول و تاتار حدود شش قرن ایران را عرصه تاخت و تاز ویرانگر و خونین خود قرار دادند. در این دوران، آدمشویی و حس گذشت و مدارا که از ویژگی های فرهنگی ایرانیان بود، جای خود را به تعصب و خشونت و قساوت داد و بزرگداشت دانش و معرفت، به اسیر گرفتن دانشمندان و خرید و فروش شاعران انجامید. سلطان محمود به تقلید از امیران سامانی و پادشاهان آل بویه، دانشمندان و شاعران را به بارگاه خویش می خواند. اما آنان را وسایل حشمت و جاه خود می دانست و نه مردمی صاحب ارج و احترام. سه دانشمند و شاعر بزرگ ایرانی از او آزار بسیار دیدند. ابوعلی سینا شهر به شهر از او گریخت، ابوریحان بیرونی به اسارت در دربار او هر لحظه در هراس زیست و فردوسی، رنجیده خاطر، از غزنه به توس بازگشت و تا آخر عمر در سختی بسیار روز گذراند.

سلطان محمود خود را دشمن سرسخت شیعه‌گري و رَفَض و بددینی می‌شمرد. وی برای خوش آیند خلیفه بغداد و در واقع برای کسب هرچه بیشتر مال، تظاهر به دین داری می‌کرد. گویند وقتی مردی توانگر را احضار کرد و به او گفت «شنیده‌ام قَرَمَطی شده‌ای.» مرد گفت: «قَرَمَطی نیستم، امّا پول کلانی می‌توانم بپردازم.» سلطان پول را گرفت و حکم بر بی‌گناهی او داد. محمود آن قدر مال اندوخت که به نوشته بیهقی خود می‌گفت: «پشت زمین تاب ثروت های ما را ندارد.» آورده‌اند که تنها از معبد سومنات حدود 85 تن طلا به غنیمت گرفت و هنگام ویران کردن یکی از معابد کریشنا در هند می‌گفت که برای دوباره ساختن این معبد بیش از دویست سال وقت و یکصد میلیون دینار طلا لازم است.

محمود هنگام مرگ دستور داد تا گنجینه هایش را برابر چشمانش بگسترند. امّا این کار ممکن نبود. دو روز طول کشید تا توانستند گران بهاترین جواهرات را دور او گردآورند. او حسرت زده و نگران به آن‌ها نگریست و گریان و فریادکشان جان داد. با این همه ثروت، سلطان محمود جز قصرها و باغ‌هایی در غزنه، در دیگر سرزمین‌های قلمرو خود جز ویرانی چیزی به جای نگذاشت، درحالی‌که، حدود همان روزگار، عضدالدوله دیلمی در گوشه و کنار کشور ایران چندان آبادانی کرد که هنوز بسیاری از آن‌ها برجاست.

در دوره محمود و پسرش مسعود، شاعران و نویسندگان و وزیران و دبیران معروف و کارآمدی زیستند و بسیاری از آن‌ها به دربار غزنویان منسوب بودند. جشن‌ها و رسم‌های ایرانی در دربار غزنویان با شکوه تمام برگزار می‌شد. با این همه، آنان را فرمان‌روایانی دانش‌پرور و هنردوست نمی‌توان شمرد. چه محمود شعرا را بیشتر برای مدح خود گرامی می‌داشت. گفته‌اند که وی با همه تنگ‌نظری نسبت به فردوسی، برای شاعر کم‌مایه‌ای در ری، بَدْره‌ای زر و سیم می‌فرستاد. هنگامی که سبب را جویا شدند، گفت: «من با این پول‌ها شعر غضائری رازی را نمی‌خرم بلکه استقلال شهر ری را خریداری می‌کنم.»

با این همه، سلطان محمود غزنوی از نظر سیاسی و نظامی، سلطانی با کفایت بود. در مدت سلطنت او، هرچند به واسطه خراج‌های هنگفت و لشکرکشی‌های پرهزینه، بر مردم فشار بسیار وارد می‌آمد و به آن‌ها سخت می‌گذشت، امّا امنیت و آرامش در کشور برقرار بود و سرکشان غارتگر، که در تاریخ ایران پیوسته مردم را مورد تهدید و تجاوز قرار می‌دادند، قلع و قمع شده بودند. به همین دلیل در تاریخ از محمود به عنوان قدرتمندی لایق که سزاوار تحسین و بزرگ‌داشت است یاد شده.

داستان‌های عاشقانه محمود و ایاز، در شعر عرفانی فارسی، بیشتر با توجه به همین جنبه از حکومت اوست که ایاز سلطان را به عنوان مظهر سلطنت الهی می‌ستاید و با عبودیت و فرمان‌برداری بی‌حد، خدمتگزار اوست. محمود نیز ایاز را، که بنده‌ای مطیع و جان‌برکف است، به لطف و کرم خداوندی مورد نوازش و حمایت خاص خود قرار می‌دهد. بدین ترتیب، سلطان محمود در تاریخ ایران حالتی افسانه‌ای نیز یافته و از او در بعضی آثار ادبی سیمای سلطانی محبوب و لطیف‌طبع و عادل و اندیشه‌ور برجای مانده است.

سلجوقیان

(590-429/1037-1193م)

سلجوقیان طایفه‌ای از ترکمانان غز و خَزَر بودند که در روزگار سامانیان از دشت قیچاق به نواحی خوارزم و سواحل دریای خَزَر، بالای رود سیحون، آمدند و در آن جا به گله‌داری پرداختند. آنان در پی یافتن چراگاه‌های خرم در فرارود (ماوراء النهر) به جنگ و گریز مشغول بودند تا سرانجام سلطان مسعود غزنوی را در جنگی بین مرو و سَرخس شکست دادند و به ایران سرازیر شدند.

سلجوقیان به نام نیای خود سلجوق بن دُقاق خوانده شده‌اند. طغرل اول نخستین پادشاه ایشان بود که پس از شکست دادن مسعود غزنوی، در سال 429 هـ/1037م، در نیشابور بر تخت نشست. از آن پس، تیره‌های مختلف سلجوقی تا سال 700 هـ/1300م، یعنی مقارن قدرت گرفتن ترکان عثمانی بر آسیای غربی حکومت کردند. قدرت مرکزی سلجوقیان، که از آغاز تا سال 498 هـ/1104م ادامه داشت، در این سال بر اثر کشمکش‌های داخلی از هم پاشید. در ایران سلجوقیان تا سال 590 هـ/1193م حکومت راندند. علاءالدین تکیش خوارزم شاه در جنگی طغرل سوم سلجوقی را کشت و قلمرو او را به قلمرو خوارزم شاهان پیوست.

سلجوقیان از بزرگ‌ترین و قدرتمندترین سلاطین تاریخ اسلام پیش از حمله مغول‌اند. آنان در اصل اقوامی بیابان گرد و دور از تمدن و شهرنشینی بودند. به سبب همین خوی بدوی هنگامی که مسلمان شدند به آن تعصبی شدید یافتند. آنان به قوت بی‌باکی و جنگ‌آوری در اندک زمان ایران، آسیای صغیر (ترکیه امروز)، الجزیره و شام را به تصرف خود درآوردند، سلسله‌های دیگر را برانداختند و به ضرب غارت و کشتار همه را مطیع خود کردند. با پیشروی سلجوقیان، خلافت عباسی، که به سبب ضعف درونی، در حال فروپاشی بود جان گرفت. با رسیدن طغرل اول به بغداد خلیفه قائم بامر الله دستور داد که به نام او خطبه بخوانند و او را سلطان بنامند. جنگ‌آوری و خشونت سلجوقیان موجب تحریک روح غیرت و شجاعت مسلمانان در برابر سپاهیان روم شرقی شد که به سرزمین‌های اسلامی تاخت و تاز می‌کردند. پیشروی مسلمانان را در جنگ‌های صلیبی نیز نتیجه این تعصب مذهبی دانسته‌اند که سلجوقیان به پیکر نیم مرده خلافت عباسی دمیدند.

دولت سلجوقی را از برخی جهات با پادشاهی اشکانی در تاریخ ایران پیش از اسلام شبیه دانسته‌اند، چه هر دو جنگ‌آور بودند، نظامی ملوک الطوائفی داشتند و هر دو از دشت‌های خراسان و ماوراء النهر به ایران آمده بودند. حکومت سلجوقیان از سرداران مختلف ترک تشکیل یافته بود که هر یک در ناحیه‌ای حکومت می‌کردند. در دوره اقتدار سلجوقیان، همه قباایل ترک از پادشاه مرکزی اطاعت می‌کردند، اطاعتی که تا پایان سلطنت ملکشاه ادامه داشت. مرزهای حکومت سلجوقیان در اوج گسترش خود از مشرق به چین و از مغرب به دریای مدیترانه می‌رسید. در شمال دریاچه آرال و دشت قیچاق، و در جنوب، دریای عمان و خلیج فارس و شبه جزیره عربستان در دست ایشان بود. پس از مرگ سلطان سنجر که هنوز ریاست اسمی همه قباایل ترک را داشت حکومت مرکزی سلجوقیان از هم پاشید و تیره‌های سلجوقیان در کرمان و شام و روم از یکدیگر جدا شدند. در اواخر این دوره، بر اثر ضعف سلجوقیان، برخی از فرماندهان ترک هر یک در ناحیه خود دولتی مستقل ترتیب دادند و به اتابک (پدر) مشهور شدند. مهم‌ترین آن‌ها اتابکان آذربایجان، فارس، الجزیره و دیار بکر هستند.

اتابکان غلامان زرخریدی بودند که پس از ابراز لیاقت و اثبات وفاداری به مقامات عالی لشکری تا حد سپهسالاری می‌رسیدند. در نظام سلجوقیان آزادگان نمی‌بایست به دستگاه نظامی راه یابند. هر بار که سلطان ناحیه‌ای از کشور را به یکی از شاهزادگان واگذار می‌کرد یکی از این سرداران را که سابقه بردگی داشت به عنوان الله همراه او می‌کرد تا به نمایندگی شاهزاده آن محل را اداره کند. این شخص را اتابک می‌گفتند.

اتابکان فارس و آذربایجان به سبب حمایتشان از شاعران و نویسندگان بزرگ ایرانی شهرت بسیار دارند. خاقانی شروانی و نظامی گنجوی در دربار اتابکان آذربایجان می‌زیستند. سعدی شیرازی گلستان و بوستان را در زمان اتابک ابوبکر بن سعد زنگی نوشت که مردی خردمند و دور اندیش بود و برای نجات فارس از کشتار و ویرانی مغول پیش از رسیدن سپاهیان چنگیز از در اطاعت درآمد و خراج‌گزار ایشان شد.

سلجوقیان با آن که خود قومی بیابان گرد بودند اما بر اثر آشنایی با تمدن ایران و از راه پرورش وزیران بزرگ ایرانی چون عمیدالملک کُنْدَری و خواجه نظام الملک طوسی، مهم‌ترین مشوقان علم و ادب و هنر و صنعت گردیدند. در زمان ایشان تعصب مذهبی بالا گرفت و جنگ و ستیز میان فرقه‌های مذهبی روز افزون شد. با این همه، گویندگان بزرگی چون فخرالدین اسعدگرگانی سراینده ویس و رامین، خیام و ناصر خسرو و عرفا و متفکران نام‌آور و مورخان مشهوری در این عهد می‌زیسته‌اند..

دوره سلجوقی از نظر پیشرفت صنعت و هنر نیز دوره‌ای مهم به شمار می‌رود. معماری، سفال‌گری، کاشی کاری، پارچه بافی، فلزکاری و دیگر صنایع قدیم ایرانی به وسیله سلجوقیان تا دور دست‌های قلمرو پهناور ایشان تا شام و کناره‌های دریای مدیترانه رواج یافت. این گسترده‌گی به خصوص در معماری و سفال‌گری و شیشه سازی بسیار قابل توجه است زیرا در این دوره سبک ممتاز و مشخص گذشته به صورتی جدید و پیش‌رفته در هنر دوره اسلامی خودنمایی می‌کند.

طغرل سلجوقی (429-455ه/1037-1063م)

طغرل بیگ مؤسس سلسله سلجوقی است. وی در سال 429 ه/1037م، پس از شکست و فرار دادن سلطان مسعود غزنوی در نیشابور به سلطنت نشست و فرمان داد خطبه حکومت را به نام او بخوانند. طغرل از همان آغاز، برادران و آموزدگان خویش را به حکومت نواحی مختلف منصوب کرد و ملوک الطوایفی سراسر دوران سلجوقی را بنا نهاد. چغری بیگ یکی از برادران او نواحی نیشابور تا ساحل جیحون و فرارود (ماوراءالنهر) را در اختیار گرفت و پس از مدتی بخارا و بلخ و خوارزم را نیز تصرف کرد. قهستان و گرگان به برادر دیگر، ابراهیم بنال رسید و پسر عموی او بر هرات و سیستان و غور حاکم شد.

پس از تحکیم موقعیت خود، طغرل، که بر نواحی مرکزی و غربی ایران تسلط یافته بود، با همکاری برادران و آموزدگان، یک یک سرزمین‌های اطراف را به اطاعت درآورد. با فتح گرگان و تبرستان، آخرین پادشاه *** را نیز از ری و همدان بیرون راند و چون بر اصفهان دست یافت، چنان به آن دل بست که، اگر چه پایتختش ری بود، بخش بزرگی از عمر خویش را در اصفهان گذراند و در آن آبادانی بسیار کرد. در پی این فتوحات، طغرل بر آذربایجان و ارمنستان نیز چیره شد و با غنیمت‌های بسیار که در ارمنستان به دست آورده بود به پایتخت بازگشت.

در این زمان تنها دار الخلافه بغداد مانده بود که در آن جا خلیفه عباسی، ناتوان و بی‌لیاقت، از سردار ترک لشکر خود، بساسیری، فرمان می‌برد. در آن روزگار در بغداد به نام ملکر حیم‌دیلمی خطبه می‌خواندند. طغرل در سال 1055/447م از ری به همدان و از آن جا به بغداد لشکر کشید و با در اختیار گرفتن آن شهر به دولت آل بویه پایان داد و خلیفه را واداشت تا فرمان دهد به نام او خطبه بخوانند. سپس از خلیفه خواست با برادر زاده او، خواهر البارسلان سلجوقی، ازدواج کند. با این پیوند دو خاندان سلجوقی و عباسی به هم نزدیک شدند و طغرل، هم از نظر نظامی و هم از جهت سیاسی، فرمانروای سرزمین‌های خلافت شرقی گردید. خلیفه به او لقب سلطان الدوله و یمین امیرالمؤمنین اعطا کرد و به این ترتیب طغرل سلجوقی به الملک المغرب و المشرق (شاه باختر و خاور) شهرت یافت.

در این میان بساسیری نیز از پای ننشست و پس از بازگشت طغرل، وی در نهان با خلیفه اسماعیلی فاطمی در مصر ساخت و نام خلیفه عباسی را از خطبه انداخت. قائم بامرالله، خلیفه عباسی، ناچار بغداد را ترک کرد و بساسیری در بغداد نام خلیفه فاطمی المستنصر بالله، را، به جای خلیفه عباسی در خطبه آورد.

طغرل چندی گرفتار جنگ با برادرش ابراهیم بنال بود. اما وقتی او را شکست داد و کشت بی‌فاصله به بغداد لشکر کشید و با دستگیری و قتل بساسیری دوباره خلیفه عباسی را به بغداد آورد. آن گاه از خلیفه خواست که دختر نوجوان خود را به عقد او درآورد. خلیفه امتناع می‌کرد. اما، عمیدالملک گنذری، وزیر طغرل، با تهدید خلیفه را به این کار واداشت. دختر به عقد طغرل درآمد. او را با تشریفات و هدایای بسیار به ری آوردند. اما عروس آن‌گاه به ری رسید که طغرل هفتادساله بر اثر خون دماغ طولانی درد و لایب ری از دنیا رفته بود. آرامگاه او در برج طغرل نزدیک شهر ری قرار دارد و از بناهای تاریخی مانده از عصر سلجوقی است.

طغرل را سرداری دلیر و پادشاهی دانا و خوش نیت توصیف کرده اند. وی هنگام ورود به نیشابور در آغاز کار به صراحت گفت که: «ما مردمی بیابان گرد و جنگ جوییم و آداب مملکت داری و رعایت احوال مردم را نمی‌دانیم.» از همین رو، وی کارها را به دست وزیران کار آزموده ایرانی، از جمله عمیدالملک گنذری، سپرد. بخشی از موفقیت‌های طغرل حاصل وزارت هوشمندانه این وزیر با کفایت و دانشمند بود.

در عین حال طغرل، با تأکید بر رعایت ظاهر و شعائر دین، بر بازمانده آزاداندیشی‌ها و عقل‌گرایی‌های پیش از خود نقطه پایان گذاشت و از آن پس زمینه‌ای فراهم آمد که روز به روز اختلاف‌های فرقه‌ای فزونی یابد و بحث‌های خشک ظاهری رونق بیشتری گیرد. طغرل را پادشاهی عادل و مهربان نیز توصیف کرده اند که سعی بسیار در آبادانی داشت و در ساختن مساجد بزرگ و با شکوه اصرار می‌ورزید.

الب ارسلان (455-465/1063-1072م)

الب ارسلان سلجوقی برادرزاده طغرل اول بود. وقتی خبر مرگ عمو و جانشینی برادر کوچک خود را شنید به دستگیری ابوعلی حسن توسی معروف به خواجه نظام‌الملک در خراسان قیام کرد و اندکی بعد در ری به سلطنت نشست. نخستین اقدام خواجه نظام‌الملک به زندان افکندن عمیدالملک گنذری، وزیر با تدبیر طغرل سلجوقی، بود. او را سال بعد به دستور البارسلان در زندان مرو کشتند.

آورده اند که کُنْدَرِي به خواجه نظام‌الملک پیام داد که: «تو بد سَنَتِي در کشتن وزیران معزول مي‌گذاري که از این پس هیچ وزیر ایمن نمي ماند.» به‌واقع، پس از آن تاریخ بسیاری از وزیران در زمان جانشینان خود کشته شدند. گناه عمیدالملک کُنْدَرِي ظاهراً حمایت از ولیعهد طغرل، برادر کوچک‌اللب ارسلان و در نهان رقابت خواجه نظام‌الملک با او بود..

اللب ارسلان از آغاز سلطنت خود به ادامه فتوحات طغرل اول پرداخت، ارمنستان، گرجستان و ابخاز را گرفت و در جنگی برادرش راشکست داد اما بعد او را بخشود و دوباره به حکومت کرمان گماشت. در سال 462/1069م، امپراتور روم شرقی با لشکری عظیم به شهرهای شام حمله آورد. امیر شام که تا آن زمان از فاطمیان مصر طرفداری می‌کرد، چون آن‌ها را ناتوان دید به عباسیان و در واقع به سلجوقیان پیوست و خطبه به نام قائم بامرالله خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی‌اللب ارسلان خواند. در همین زمان بود که در مکه و مدینه نیز به نام این دو، یعنی خلیفه و اللب ارسلان، خطبه می‌خواندند. اللب ارسلان در آن سال شهر حلب و بخشی از شام را نیز متصرف شد.

سال بعد، بار دیگر امپراتور رومانوس دیوجانوس برای باز پس گرفتن سرزمین‌هایی که از دست داده بود به ارمنستان و نواحی شرقی لشکر کشید. بیش از دویست هزار تن سپاهی مسیحی از یونانیان، گرجیان و مردم بلغار و روس و فرانسه به آسیای صغیر آمدند و در شهر ملازگرد بین دریاچه وان و شهر ارزروم اردو زدند. در همین احوال، سرداری ایرانی به نام افشین به شهرهایی در آسیای صغیر حمله برد آن‌ها را غارت کرد و ویران ساخت. سواران سلجوقی توانستند از پی او تا نزدیک دریای مَرْمَره، به پیش روند. پس از تمهیدات، جنگی بزرگ میان سپاه ایران و روم درگرفت. رومیان بیش از صد هزار تن بودند و اللب ارسلان تنها سی هزار سپاهی به همراه داشت. این نبرد، که یکی از مهم‌ترین جنگ‌های صلیبی بود، به شکست و کشته شدن سردار روم انجامید و غنایم بسیار از جمله صلیبی بزرگ به دست مسلمانان افتاد که آن را همراه اسیران به همدان نزد خواجه نظام‌الملک آوردند. در این جنگ اللب ارسلان از شیوه نظامی جنگ و گریز استفاده کرد. همان شیوه‌ای که شاهان اشکانی نیز در بسیاری از نبردهای خود به کار می‌بردند. به فرمان اللب ارسلان، سواران نظام از وسط حمله کردند و دو دسته دیگر که در تپه‌ها پنهان شده بودند دشمن را در تیررس قرار دادند. اردوی روم چنان آشفته و درهم شد که پیش از تاریکی شب کار جنگ یک سره گردید.

امپراتور رومانوس دیوجانوس را گرفتار نزد اللب ارسلان آوردند. او نخست سه ضربه تازیانه بر سر امپراتور زد، اما او را بخشود و در عهدنامه‌ای که با او بست شد امپراتور یک میلیون و نیم سکه طلا غرامت جنگی بپردازد و تا پنجاه سال سالانه سیصد و شصت هزار سکه طلا به عنوان خراج به ایران بدهد و همه اسیران ایرانی و مسلمان رادر روم شرقی آزاد کند.

فتح ملازگرد آغاز تسلط سلجوقیان بر آسیای صغیر است. در این خطه بود که شعبه‌ای از سلجوقیان، به نام سلجوقیان روم، دولتی بزرگ تشکیل دادند. این شعبه از سلجوقیان بیش از سایر خاندان‌ها دوام آورد و عاقبت با به قدرت رسیدن خلافت عثمانی به تدریج از میان رفت. گسترده‌ترین مرزهای پادشاهی سلجوقی، که وسعت آن را شبیه دوران هخامنشی و در بعضی نواحی فراتر از آن دانسته‌اند، در زمان اللب ارسلان و پسرش ملک‌شاه سلجوقی بوده است..

الب ارسلان حدود نه سال پادشاهي كرد. آورده اند كه يكي از سرکشان فرارود (ماوراء النهر)، به نام يوسف خوارزمي، با خنجر به او ضربه اي زد. او را دست بسته پيش الب ارسلان آوردند. يوسف دشنام دادن گرفت. الب ارسلان به نگهبانان گفت او را رها كنند تا خود به تير هلاكش سازد. تير سلطان به خطا رفت. يوسف به او رسيد و با خنجر بر او زد. چهار روز بعد الب ارسلان از زخم آن درگذشت. او را در مرو به خاک سپردند.

الب ارسلان را پادشاهي نيك سيرت و سرداري دلير و رفتار او را با امپراتور روم نمونه بزرگواري و تدبيرش دانسته اند.

جلال الدين ملكشاه سلجوقي (465-485ه/1072-1092م)

الب ارسلان سلجوقي در همان سال هاي نخست سلطنت، پسر خود جلال الدين ملكشاه را به وليعهدي برگزيد. پس از مرگ ناگهاني الب ارسلان در سال 465ه/1072م، ملكشاه كه جواني هفده ساله بود به دستياري خواجه نظام الملك طوسي به تخت نشست. نخستين تجربه نبرد ملكشاه با عمويش قاورد در نزديكي همدان بود. قاورد اسير شد و به توصيه خواجه نظام الملك ملكشاه فرمان قتل او را داد. اما حكومت كرمان را به پسر او وا گذاشت كه از همان زمان سلسله سلجوقيان كرمان را تأسيس كرد..

ملكشاه به ادامه كشورگشايي هاي پدرش پرداخت و دمشق و آنتاكيه و حلب را در غرب گرفت و به سواحل مدیترانه رسید. سال بعد براي سرکوبي مخالفان به فرارود (ماوراء النهر) لشکر کشید و حدود کشور را تا مرز چین رساند. در همین سفر بود كه خواجه نظام الملك، وزير ملكشاه، براي جلوه دادن وسعت قلمرو سلجوقيان، مزد كشتيرانان جيحون را به خراج آنتاكيه حواله كرد و نمايندگان امپراتور روم را وا داشت كه براي تقديم خراج سالانه به كاشغر در مرز چین روند..

خواجه نظام الملك پس از آرام گرفتن اوضاع دست به اقدامات مهم فرهنگي زد، از جمله رصدخانه اي ساخت و از دانشمندان و ستاره شناسان بزرگ، چون حكيم عمرخيّام نيشابوري و جمعی ديگر از دانشمندان خواست كه تقويم شمسي را اصلاح كنند. تقويم امروز ايران كه به تقويم جلالی معروف است نام خود را از سلطان جلال الدين ملكشاه سلجوقي دارد. از ديگر اقدامات خواجه، تأسيس مدارس نظاميه در بغداد و نيشابور و مرو و هرات و اصفهان بود.

نظام الملك پسران متعدّد و خانواده اي بزرگ و غلامان بسيار داشت. قدرت و شوكت خواجه به اطرفيان وي امكان مي داد كه با پشتيباني از يكدیگر بر نفوذ خويش در دستگاه حكومت بيافزایند. هريك از اطرافيان خواجه با تسلط بر زمين هاي زراعتي وسيع و حكومت شهرهاي متعدّد، شبكه اي قدرتمند ايجاد کرده بودند. آنان از سويي با فدائيان اسماعيلي مبارزه مي كردند، كه در آن زمان به فرمان حسن صباح در قلعه هاي دور از دسترس و مستحکم الموت گرد آمده بودند، و از سويي ديگر با نزديكان سلطان در مي افتادند. ترکان خاتون، زن جلال الدين ملكشاه، كه مي خواست پسر خود را وليعهد كند از خواجه نظام الملك روي گردان بود زيرا خواجه پسر ديگر سلطان را شايسنه اين مقام مي دانست .

دامنه این گونه رقابت ها و کشمکش ها عاقبت به جایی رسید که سلطان ملکشاه را از قدرت خواجه در هراس انداخت. در سفری که سلطان از پایتخت خود، اصفهان، به بغداد می‌رفت و خواجه از همراهان او بود، مردی در لباس صوفیان برای تقدیم نامه خود را به خواجه نظام‌الملک نزدیک کرد و با خنجری او را از پای درآورد. کمتر از سه هفته پس از مرگ خواجه، که آورده اند به تحریک تاج‌الملک قمی و به دست یکی از فداییان اسماعیلی صورت گرفته بود، سلطان ملکشاه سی و هفت ساله نیز درگذشت. گفته شد که غلامان نظامیه یعنی همان فداییان خواجه نظام‌الملک، ملکشاه را زهر خوراندند.

جلال الدین ملکشاه از بزرگ‌ترین پادشاهان سلجوقی شمرده می‌شود. در دوران سلطنت او مرزهای دولت سلجوقی به نهایت وسعت خود رسید و از چین تا مدیترانه و از دریایچه آرال و دشت قیچاق تا خلیج فارس و دریای عُمان و شبه جزیره عربستان در جنوب گسترده بود. از نظر سیاست و مملکت داری نیز سلطان جلال الدین را پادشاهی مدبر و دادگستر توصیف کرده اند که به آبادانی و کشاورزی و ایجاد قنات‌ها و بندها علاقه بسیار داشت و در حفظ نظم و امنیت شهرها و راه‌های قلمرو خود فراوان کوشید.

سلطان سَنَجَر سلجوقی (511-552ه/1117-1157م)

هنگامی که سلطان سَنَجَر به سلطنت رسید دولت پهناور سلجوقی تجزیه شده بود. وی به جایی برادرش سلطان محمد در ماوراء النهر و خوارزم با استقلال به پادشاهی نشست و تا مدتی هنوز به اسم بر دیگر سلجوقیان سروری داشت. وی در نواحی شرق خراسان بزرگ، پس از مطیع کردن بهرام شاه غزنوی، افغانستان و بخشی از هندوستان را گرفت و مرو را پایتخت خود کرد.

سَنَجَر در آغاز حکومتش به فکر برانداختن اسماعیلیان بود و می‌خواست برای ویران کردن قلعه الموت به آنجا لشکر کشد. اما، گفته اند که در یکی از جنگ‌ها، بامدادان که از خواب برخاست خنجری نزدیک بستر خود دید که نامه‌ای بر آن بود. در نامه نوشته شده بود که: «اگر ما نسبت به تو بدگمان بودیم این خنجر را به جایی زمین سخت در سینه تو فرو می‌کردیم.» ظاهراً سَنَجَر پس از خواندن این نامه از درگیری با اسماعیلیه منصرف شد.

سَنَجَر در نبردی با ترکان قراختایی در نزدیکی سمرقند شکست خورد و سرزمین‌های شرقی، از کاشغر درمرز چین تا بخارا در کنار رود جیحون را از دست داد. ترکان قراختایی به تحریک آتسز، یکی از پادشاهان خوارزم، به سنجر حمله آورده بودند. سنجر آتسز را در نزدیکی قلعه هزار اسب نزدیک خیوه پایتخت خوارزم شاهان شکست داد. اما هنگامی که آتسز از در عذرخواهی درآمد سَنَجَر او را بخشید و به قلمرو سابقش بازگرداند.

از مهم‌ترین وقایع زمان سلطان سَنَجَر سلجوقی حمله ترکان غز یا اغوز به خراسان است که با وحشیگری و کشتار مردم بی‌گناه و غارت و ویرانی شهرهای مرو، بلخ، توس، نیشابور و هرات همراه بود. غزان سَنَجَر را اسیر کردند و همراه زنش او را سه سال در اسارت نگه داشتند. تا زن سَنَجَر زنده بود او از ترس اسارت همسرش به دست ترکمانان اقدام به فرار نمی‌کرد. اما در سال سوم همسر او مُرد و او به همدستی چند تن از نگهبانان از زندان غزها گریخت. حاکم ترمذ با کشتی او را به مرو رساند و سَنَجَر بار دیگر به تخت سلطنت نشست اما کمتر از یک سال پس از آن بر اثر اندوه اسارت و مرگ همسرش در قوچان بیمار شد و به سال 552ه/1157م در همان شهر درگذشت..

حمله غز با آن که در تاریخ ایران و خراسان رویداد تازه ای نبود اما در زمینه ادب و فرهنگ فارسی آثار اندوهگین و حسرت باری گذاشت. زیرا در این کشتار شمار بسیاری از دانشمندان وعده ای از علما و زاهدان روزگار از دم تیغ گذشتند.

خوارزم شاهیان

(628-521/1127-1230م)

سرزمین خوارزم که در شرق دریاچه خَزَر و جنوب رودخانه جیحون قرار دارد پیش از اسلام کمابیش منطقه ای مستقل بود و فرمانروایان آن خوارزم شاه نامیده می شدند. بعد از اسلام سه سلسله در آن جا فرمانروایی کردند. دو سلسله نخست، آل عراق و مأمونیان، ایرانی نژاد و مردمی با فرهنگ بودند که دربارشان کانون دانشمندان و متفکران بزرگ روزگار بود. ابن سینا و ابوریحان بیرونی و بسیاری دیگر از بزرگان دانش و اندیشه و ادب، دوران آرامش خود را در آن جا گذراندند..

در سال 490/1096م، یکی از غلامان ترک به نام انوشکین غرچه، که در خدمت ملکشاه سلجوقی به رتبه طشتداری رسیده بود، به حکومت خوارزم منصوب شد و خوارزم شاه لقب گرفت. فرزندان او تا سال 628/1230م حکومت کردند. در زمان قطب الدین محمد، ملقب به علاءالدین، که پادشاهی مقتدر اما مغرور و ضعیف نفس بود، مغولان به ایران حمله آوردند و با آن که پسر او، سلطان جلال الدین مکیرنی، با رشادت بسیار در برابر مغولان ایستادگی کرد، اما با کشته شدنش سلسله خوارزم شاهیان برافتاد..

خوارزم شاهیان با غلبه بر حکومت های محلی سلجوقیان سرزمینی وسیع را به اطاعت درآوردند و در نتیجه قدرت بسیار آماج کینه خلفای عباسی به خصوص الناصرالدین الله شدند. درحمله، مغول این خلیفه مهم ترین محرک چنگیز به برانداختن خوارزم شاهیان بوده است..

پادشاهان خوارزم شاهي نظامیانی دلیر و با تدبیر و سخت کوش بودند. در دوران سلطنت ایشان جنگ ها و درگیری ها میان ایران و فرمانروایان محلی ترک جریان داشت. این پادشاهان در عین حال به دانش پروری و شعرشناسی نیز شهرت داشتند. اما در زمان ایشان شاعران رغبت چندانی به پیوستن به دربارها نداشتند و خاندان های بزرگ و توانگران روزگار حمایت ایشان را برعهده می گرفتند.

آتیز، نخستین پادشاه این سلسله که علم استقلال برافراشت و سر از اطاعت سَنَجَر سلجوقی برتافت به خوش ذوقی و حمایت از شاعران معروف بود. اما پیشرفت زبان فارسی و پیدایش شماری بزرگ شاعر و نویسنده و عارف و متفکر در این عصر را بیش از توجّه خوارزم شاهان ناشی از عوامل اجتماعی دیگر دانسته اند. فتوحات غزنویان و سلجوقیان موجب شد که زبان فارسی از دورترین سرزمین های ماوراء النهر تا سواحل دریای مدیترانه و از کناره های دجله تا آن سوی رود سند و ناحیه پنجاب گسترش یابد. در این عرصه وسیع مردم به دانستن زبان فارسی

افتخار می کردند و به سرودن اشعار و نوشتن کتاب های فارسی دل بستگی بسیار داشتند. نشانه های این علاقه هنوز در بسیاری نواحی این سرزمین ها بارز است.

سلطان محمد خوارزم شاه (592-617/1119-1220م)

قطب الدین محمد خوارزم شاه که لقب علاء الدین را برای خود برگزید در سال 596هـ/ 1199م پس از پدرش سلطان تکیش خوارزم شاه در خوارزم بر تخت نشست..

در آغاز، مدعیان داخلی حکومت را برانداخت و در جنگ های متعدد قلمرو خود را تا مرزهای جنوبی افغانستان گسترش داد. وی در خزاین شهر غزنین نامه هایی یافت حاکی از آن که الناصرالدین الله، خلیفه عباسی، پادشاهان غور را بر ضد او تحریک می کرده است. کشمکش و دشمنی بین خلیفه و سلطان محمد خوارزم شاه تا پایان زندگی آنان ادامه داشت.

سلطان محمد پادشاهی مقتدر، جنگ جو و پیروزمند بود. پس از فتح افغانستان به کرمان لشکر کشید و سلجوقیان کرمان را برانداخت و در پی آن به انتقام کشته شدن یکی از سردارانش در مغرب ایران تا اصفهان و ری و همدان پیش رفت. ابوبکر سعد بن زنگی را که اتابک فارس بود در ری شکست داد، اما بعد او را بخشود. از دیگر پیروزی های سلطان محمد بازپس گرفتن بخارا و سمرقند از شهرهای ماوراءالنهر بود که ترکان قراختایی آن ها را در جنگ با آتیز تصرف کرده بودند. سلطان محمد قراختاییان را برانداخت و سرزمین ایشان را با یکی از متحدان خود که بر قومی از مغولان مسیحی فرمان می راند تقسیم کرد..

در این سال ها چنگیزخان مغول با تسلط بر اقوام آسیای مرکزی تا قلب چین پیش رفته بود. اما مایل بود که در بخش غربی قلمرو خویش با خوارزم شاهیان روابط بازرگانی داشته باشد. سلطان محمد هنگام بازگشت از جنگی در بیابان خوارزم با دسته ای از مغولان به سرکردگی چوچی، پسر چنگیز، روبرو شد. چوچی که فرمان حمله نداشت از سلطان خواست که به وی راه عبور بدهد. اما سلطان محمد که پیروزی های پی در پی او را مغرور کرده بود پیغام داد که همه کافران در چشم او یکسانند و به ایشان حمله برد و چوچی را به فرار واداشت. این نخستین درگیری سپاهیان دو طرف خشم مغولان را دامن زد. سلطان محمد، مغرور از پیروزی های خود، به خیال فتح چین افتاد و کسانی را برای تحقیق در این باره به دربار چنگیزخان فرستاد. چنگیز آن ها را گرامی داشت و در پیامی برای سلطان محمد از او خواست که بازرگانان و مسافران به آسانی بتوانند بین سرزمین های مغول و خوارزم رفت و آمد و دادوستد کنند. پس از چند بار مبادله سفیر عاقبت پیمانی بسته شد و گروهی از بازرگانان مغول با کالاهای گران بها عازم خیره پایتخت خوارزم شاهان شدند.

شهر اترار کنار رودخانه سیحون، مرز شمالی مغول ها با خوارزم بود. حاکم آن، غایرخان، که از بستگان ترکان خاتون، مادر سلطان محمد، بود طمع در آن اموال کرد و به بهانه جاسوس بودن بازرگانان همه آن ها را که نزدیک به پانصد تن بودند، جز یکی، کشت. آن یک گریخت و واقعه را نزد چنگیزخان باز گفت..

سلطان محمد مغرور و خودخواه فرستاده دیگر چنگیز که تقاضای رسیدگی به واقعه و تنبیه غایرخان را داشت کشت. این بار دیگر آتش خشم مغولان زبانه کشید و هجوم سیل آسا و خانومان برانداز آنان به ایران آغاز شد.

سلطان محمد وقتي خبر حمله مغول و کشتارهاي بي امان آنان در شهرهاي مرزي را شنيد يک باره همه شهادت خود را از دست داد و هراسان به سوي عراق گريخت. او همه امکانات مقاومت در مقابل مغول، از جمله دژهاي تسخير ناپذير البرز در نواحي شمال و غرب ايران، را نديده گرفت و با آن که در بسياري از شهرها مردم و حاکمان محلي تا آخرين نفر در مقابل هجوم مغول ايستادگي مي کردند هراسان از راه دامغان و سيمنان و ري خود را به جزيره آبسکون در دهانه نهر گرگان و درز اويه شرقي درياي خزر رساند. مغولان قدم به قدم در پي بودند، اما چون خود کشتي نداشتند نتوانستند به او برسند. سلطان محمد در جزيره آبسکون، بيمار و تب دار، درحالي که از اندوه کشته شدن پسران خردسال و اسارت زنان و بستگانش رنج مي برد، در سال 617 هـ/1220م درگذشت. همراهان او پارچه‌اي نداشتند که او را کفن کنند. ناچار جسدش را در پيراهن يکي از همراهان پيچيدند و در همان جزيره به خاک سپردند. پس از آن باوجود ايستادگي بسيار عاقبت اقوام بيابان گرد مغول به ايران سرازير شدند و آن قدر کشتند و سوختند و ويران کردند که ايران کمابيش به برهوتي بي‌آب و علف و خالي از مردم بدل شد.

سلطان محمدخوارزم شاه در تاريخ ايران با همه قدرت و شوکت دربار و جنگ آوري و پيروزمنديهاي بسيار پادشاهي بزرگ اما منفور است. او با غرور و ناداني و خودسري و بي تدبيري و پس از آن با ترس و ناجوان مردمي بزرگ ترين مصيبت ها را بر سر مردم ايران آورد و خود در نهايت تيره روزي و اندوه در هراس و تنهائي درگذشت..

سلطان جلال الدين منگبرني (617-628هـ/1220-1230م)

حمله برق آساي چنگيز خان مغول به ايران با خشونت و بي رحمي که در کشتار و ويران گري نشان مي داد، ترس و هراس بسيار در دل ها افکند. با اين حال، ايرانيان در مقابل سيل بنيان کن مغول مقاومتی شجاعانه کردند و در بسياري شهرها تا آخرين تن جنگيدند. اما تاريخ بيش از همه از ايستادگي سلطان جلال الدين پسر محمدخوارزم شاه ادر برابر مغول ياد می کند..

هنگامي که سلطان محمدخوارزم شاه از وحشت لشکريان مغول شهر به شهر مي گريخت، جلال الدين رابه جای پسر کوچکترش که وليعهد بود، جانشين خود ساخت. وي سيصد سوار جمع آورد و هنگامي که از راه بيابان خوارزم مي گذشت با گروهي هفتصد نفري از مغولان رو به رو شد. جلال الدين حمله را آغاز کرد و با تهور تمام آن ها را از پاي در آورد. نوشته اند که تني چند از مغولان گريختند و از ترس به قنات هاي شهر نساء پناه بردند، اما کشاورزان آن ها را از کاريزها بيرون کشيدند و تا آخرين نفر کشتند..

در اوایل سال 618هـ/1221م، سلطان جلال الدين به هرات رسيد و با لشکري از اقوام مختلف ترک و افغاني و غوري به جنگ سرداري که چنگيز براي مقابله با او فرستاده بود رفت و او را شکست داد. بر اثر اين پيروزي مردم پروان، از آبادي هاي بين غزنه و باميان، شادي هاي فراوان کردند و جلال الدين را منجي خود خواندند. اما از آن جا که سران سپاه بر سر تقسيم غنيمت ها به جان يکديگر افتاده بودند، جلال الدين تاب مقاومت در برابر سپاهيان مغول را نياورد و ناچار به سوي هندوستان روانه شد. در کنار رودخانه سيند مغولان به سلطان جلال الدين و لشکر او رسيدند. سلطان دليري بسيار از خود نشان داد و قلب سپاه چنگيز را درهم شکافت. اما پسر هفت ساله اش به دست مغولان افتاد و کشته شد. در اين جنگ سلطان جلال الدين همراه با هفتصد تن از ياران خود زماني دراز جنگيد و چون تاب مقاومت نياورد با اسب به آب زد و به سلامت از رود سيند گذشت.

جلال الدین در دهلی بار دیگر سپاهیان را گرد آورد و از راه مُکران به کرمان رسید. شیراز، اصفهان و ری را به تصرف آورد و به خوزستان رفت. چون خلیفه بغداد از یاری او خودداری کرد سلطان جلال الدین بصره را گرفت و سرداری را که خلیفه به جنگ او فرستاده بود اسیر کرد. از آن جا به آذربایجان رفت و در شمال رود آرس تا شهر تفلیس پیش راند. وی سال ها درگیر جنگ و گریز و فتح و شکست با مغول ها، فرمانروایان محلی آذربایجان و پادشاه گرجستان و سلجوقیان آسیای صغیر بود. هرگاه درجائی پیروز می شد با همه شجاعت و جنگاوری با افراط در شرابخواری و خوشگذرانی های بی رویه، همچنین ابراز خشونت نسبت به اطرافیان، دیگران را با خود دشمن می کرد. در آخرین جنگ سلطان علاءالدین کیقباد از سلجوقیان آسیای صغیر در اتحادی با مغولان و حاکمان محلی شام او را در دیاربکر شکست دادند. وی در صد جمع اوری دوبارهء سپاه بود که عاقبت در سال 627/1230م در کوه های کردستان به دست کردان به هلاکت رسید..

باوجود خشونت و بدرفتاری های دشمنی برانگیز، سلطان جلال الدین در آن هنگامهء کشتار بی امان دلاوری بی همتا و فرمان دهی دلیر بود. او را به رستم و پهلوانی های افسانه ای او مانند کرده اند. اما بخت با او یاری نکرد و با آن که بیش از ده سال در برابر سپاهیان خون ریز مغول به شجاعت ایستادگی نمود، نتوانست از تسلط این قوم وحشی بر سرزمین ایران جلوگیری کند..

ایران پس از اسلام 2

ایلخانان مغول

(756-656/1355-1258م)

پس از مرگ چنگیزخان مغول سرزمین هایی که به تصرف وی درآمده بود بین بستگانش تقسیم شد. پهنهء ایران به هلاکوخان رسید و او سلسله پادشاهی ایلخانان مغول یا خانان محلی را تشکیل داد که حدود صد سال در ایران ادامه داشت.

هلاکوخان در آغاز ورود به ایران، در سال 653/1254م، در صد برانداختن اسماعیلیان برآمد که بیشترین مزاحمت را برای گماشتگان وی فراهم آورده بودند. به این منظور امیران محلی را فراخواند و ایشان نیز از ترس همکاری با او را پذیرفتند. در بهار همان سال هلاکو از جیحون گذشت و در ناحیه سمرقند با امیرارغون فرمانروای خراسان روبه رو شد. امیرارغون عطاملک جوینی دبیر خود را به خدمت هلاکو گماشت. در توس، ناصرالدین محتشم، رئیس اسماعیلیان قهستان، که مردی فاضل و دانش پرور، بود با هدایا نزد هلاکو آمد و اظهار اطاعت کرد. هلاکو او را گرامی داشت

و حکومت شهر تون (فردوس) در قاین را به او سپرد. سپس یکی از سرداران خود را مأمور از بین بردن قلعه های اسماعیلیان در نواحی مختلف قُهستان کرد.

پس از تسلیم رکن الدین خورشاه، آخرین رئیس اسماعیلیه قزوین، هُلاکو فرمان داد قلعه های اسماعیلیان در جبال البرز را، که تعدادشان به صد می رسید، غارت و ویران کنند. در این واقعه عطاملک جوینی از خان مغول اجازه گرفت کتاب های نفیس کتابخانه بزرگ قلعه آلموت را جدا کند. مانده کتاب ها که شامل اسناد مهمی درباره اسماعیلیان بود در شعله های آتش سوخت.

پس از برافتادن اسماعیلیه، هُلاکو خان رهسپار بغداد شد. سپاهیان سی و هفتمین خلیفه عباسی که مردی ضعیف و بی اراده بود واطرفیانی فاسد و ناشایست داشت به یک حمله از هم متلاشی شدند و بغداد به تصرف مغولان درآمد. به دستور هُلاکو خلیفه و پسران او و نزدیک به سه هزار تن از بزرگان و اعیان دستگاه خلافت را کشتند. شهر نیز تاراج و ویران گردید. گفته اند که کشتن خلیفه و برانداختن خلافت اسلامی بیش از همه بر اثر توصیه های خواجه نصیرالدین طوسی وزیر هُلاکو خان و مؤیدالدین محمد بن علقمی وزیر خلیفه بغداد صورت گرفت که هردو از شیعیان علوی بودند و از خلافت بنی عباس نفرت داشتند.

جدایی کامل دولت ایلخانان از خان های مغول چین در زمان غازان خان در اواخر قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی، صورت گرفت. جانشینان هُلاکو خان به سرعت خوی و آداب ایرانی گرفتند و در صدد جبران خرابی ها و ویرانی های حمله مغول درآمدند. البته در این کار وزیران و مشاوران ایرانی سهم مهمی داشتند زیرا مغولان دانشمندان و بزرگان ایرانی را برکشیدند. نوشته اند که هُلاکو خان بی اجازه خواجه نصیرالدین طوسی آب نمی خورد. وزیران ایلخانان مغول همگی مردمی آگاه و کاردان بودند تا آنجا که به تدریج خانان مغول نه تنها مسلمان و شیعه شدند که با بزرگ داشت شاعران و نویسندگان و عارفان زمانه برای خود محبوبیتی به دست آوردند.

دوران تسلط مغول یکی از دشوارترین روزگاری است که تاریخ مردم ایران به یاد دارد. کشتار و ویرانی و غارتی که در زمان چنگیز خان آغاز شده بود مدت ها ادامه یافت. مغولان با آن که بر اثر تربیت وزیران بزرگ ایرانی خود خوی خشن بیابان گردی را ترک گفتند اما فرمان رویانی حریص، دهن بین و بی محابا بودند و بیشتر وزیران خود را به طمع تصاحب اموالشان کشتند.

در این دوران، وضع کشاورزان و روستاییان نیز بسیار سخت بود. مأموران مغول گاه سالی دو تا سه بار برای گرفتن مالیات و خراج به سراغ آنان می رفتند و برای حصول درآمد بیشتر از شکنجه و کشتن آنان خودداری نداشتند. پیشه وران و صنعت گران نیز چون بردگان ابزار و ابزار جنگ را برای مغولان می ساختند اما از هیچ حق و منزلت انسانی برخوردار نبودند.

با این همه، شخصیت های بزرگ و برجسته ای در عالم اندیشه و ادب در این روزگار به پدیدار شدند و مردم ستم دیده را تسلی بخشیدند. مولانا جلال الدین محمد و سعدی شیرازی،

دوستاره درخشان ادب فارسي با اندیشه هاي والا و سروده هاي جاوداني خود بر دردهاي بي پايان مردم آن روزگار مرهم نهادند. دانشمندان و بزرگاني نيز چون قطب الدين محمود شيرازي و خواجه نصيرالدين طوسي در فلسفه و نجوم و اخلاق و جامعه شناسي آثاري ارزنده پديد آوردند. ايلخانان مغول پس از چندي چنان در جامعه ايراني حل شدند و ارزشهاي قومي و آرمانهاي ايرانيان را از آن خود کردند که ديگر چه از نظر نژادي و چه از نظر فرهنگي عنصري جدا و بيگانه در ايران نبودند.

غازان خان (703-694ه/1303-1294م)

غازان خان نخستين ايلخان مغول است که رسماً مسلمان شد. نام خود را به محمود برگرداند و سرداران سپاه را واداشت که اسلام آورند. آن گاه از خاقان هاي مغول چين برید. به اين ترتيب، هنگامي که به سال 694 ه/1294م در تبريز به تخت نشست مسلمانان مؤمن بود که به ويراني همه کليساها و معبدهاي يهودي و بودايي و زرتشتي فرمان داد تا به جاي آن ها مسجد ساخته شود. دوران سلطنت غازان بسيار کوتاه بود اما او که سرداري دلير و مردمي دانشمند و با ذوق بود در اين مدت کوتاه در صدد بود شالوده جديدي براي کشورداري بنا نهد.

وي در آغاز سلطنت خواجه صدرالدين احمد خالدي زنجاني را که معروف به صدرجهان بود به وزارت برگزيد. اما وي چندي بعد متهم به سوء استفاده از اموال ديواني شد و غازان امر به کشتن او داد. پس از آن سعدالدين محمد مستوفي ساوجي را به وزارت برداشت. نيابت وزير را به خواجه رشيد الدين فضل الله، طبيب، مورخ و دانشمند بزرگ روزگار خود داد.

غازان خان سرداري دو جنگ بزرگ را به عهده گرفت. در نخستين آن ها تا شام و مصر پيش روي کرد. اما در جنگ دوم از پادشاه مصر شکستي سخت خورد و از اين واقعه چنان اندوهگين شد که مرگ او را در سال 703 ه/1303م درحالي که تنها سي و سه سال داشت بر اثر آن ناراحتي دانسته اند. غازان خان علاوه بر زبان مغولي و فارسي، زبان هاي عربي، چيني، تبتی و لاتيني را نيز مي دانست و به علوم طبيعي و پزشکي و کيمياگري بسيار علاقه مند بود. نوشته اند که خود آزمایشگاه بزرگي داشت و درباره آثار مواد مختلف مطالعه مي کرد. رواج ميناکاري را که نوعي کار هنري بر روي فلز است نتيجه آمايش هاي او دانسته اند. وي هنگام شکار علف هاي گوناگون را، به قصد يافتن گياهان دارويي که آن ها را نيك مي شناخت جمع مي کرد.

غازان خان بر پايه بررسي قوانين اقوام مختلف ياسا يا قوانين چنگيزي را که در حال فراموش شدن بود اصلاح و تکميل کرد و متناسب با اوضاع زمان خود قوانيني تازه بر آن افزود و مجموعه اي فراهم آورد که به ياساي غازاني شهرت يافت. در اين قوانين جديد جدول دقيق اوزان و ارزش کالا و سکه هاي رايج، جلوگيري از رباخواري، تشکيلات منظم راه داري، نگهباني از جاده ها، ماليات هاي منصفانه که به آباداني سرزمين هاي بابرکمم کند و بسياري قوانين دقيق و سنجيده ديگر پيش بيني شده بود.

غازان خان به ساختن شهرها و بناهاي با شکوه نیز عشق مي ورزید. وي سال ها پیش از وفات ناگهاني خود دستور داد میان تبریز و زنجان شهري به نام سلطانيه ساخته شود. گنبد عظیم و جالب توجه این شهر که برای آرامگاه او ساخته شد هنوز باقي است و گور او را در خود دارد. شنب غازان نام دیگری بود که به این ناحیه داده بودند. سلطانيه یا شنب غازان بعدها در حملات مهاجمان از بین رفت.

غازان خان از معدود فرمان روایان مغولي بود که میان ایرانیان محبوبیت یافت. نه تنها از آن جهت که مسلمان شد و به دین مردم گروید، بلکه از آن رو که مردی عادل، دانا و نیکوکار بود. غازان خان کوشید تا، با برقراري پایه هاي درست کشورداري، خرابي هاي لشکریان مغول را جبران کند و مردم ستم دیده ایران را به بهروزي رساند.

تیموریان

(906-770/1369-1500م)

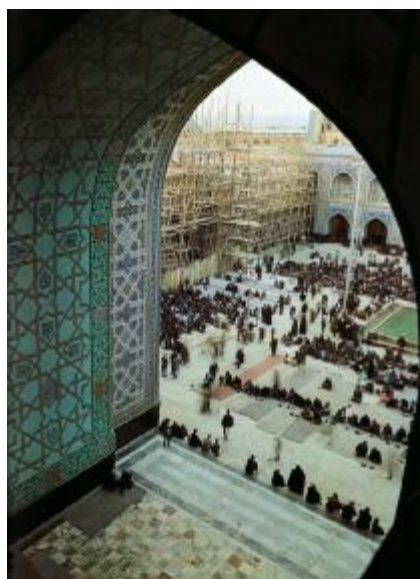
مردم ایران هنوز کشتارها، ویراني ها و مصائب روحي و اجتماعي حمله مرگبار مغول را فراموش نکرده بودند که باردیگر قومي وحشي به سرکردگی تیمور بر سرزمین آنان حمله آورد، جوي خون به راه انداخت و از کله ها مناره ساخت. تیمور که در یکی از روستاهي اطراف سمرقند زاده شده بود نسب از چنگیز داشت و چون خواهر فرمان روي ماوراء النهر را به زني گرفت به تیمور کورکان معروف شد که به معني تیمور "داماد" است. پاي راست تیمور در یکی از حمله ها آسیب دید و دیگر بهبود نیافت به این جهت او را تیمورلنگ نیز خوانده اند.

تیمور اندکی پیش از سال 770 هـ / 1369م، پس از تسلط بر ماوراء النهر، حمله هاي پي در پي به خوارزم و خراسان را آغاز کرد و از راه هرات به نیشابور و سبزوار درآمد. طی سه یورش سه و پنج و هفت ساله سراسر ایران را تا بغداد و شام به اطاعت خود درآورد. در خاک روسیه تا مسکو پیش راند و با عبور از گردنه خیبر به دهلي رسید و پس از قتل عام مردم آن شهر از افغانستان به سمرقند بازگشت. در آخرین یورش، که هفت سال طول کشید، تیمور از مغرب ایران به قرا باغ در گرجستان رفت و پس از خراب کردن کلیساهای مسیحیان با سپاهیان سلطان ایلدرم بایزید پادشاه قدرتمند عثمانی درافتاد. شهر سیواس را گرفت و پس از کشتار بسیار تا بیروت و صیدا پیش رفت و پس از گشودن دمشق مردم عادي را قتل عام کرد و شماری از دانشمندان و هنرمندان آن شهر را به سمرقند فرستاد.

فتح آنکارا به دست تیمور فرصتي بود که سفري پادشاهان اروپائي را به حضور پذیرد. پس از بازگشت به سمرقند فرستادگان هانري سوم پادشاه اسپانيا به دربار او رفتند. گلاویخو، که سفرنامه او درباره آسیا معروف است، ریاست این گروه را عهده دار بود. در 806 هـ / 1404م تیمور، پس از برگزاری جشن هايي مفصل به مناسبت فتوحات خود، عازم چین، تنها سرزمینی که فتح نکرده بود، شد و، در راه درگذشت. گور امیر، در سمرقند، آرامگاه اوست.

قتل عام ها و ویرانی های ناشی از حمله تیمور در ایران بار دیگر خاطرات تلخ حمله مغول را زنده کرد. با این تفاوت که تیمور از کشتن دانشمندان و هنرمندان ابا می کرد و آنان را به سمرقند پایتخت خویش می فرستاد. پس از او جانشینانش که به قدر او خون ریز و ویران گر نبودند مهم ترین مشوِّقان هنر در تاریخ ایران گردیدند.

شاهرخ میرزا پسر او شهرهایی چون هرات و مرو را دوباره ساخت و همسر شاهرخ، گوهرشاد بیگم، در مشهد مسجدی ساخت که هنوز به نام او برجاست. دربار شاهرخ از دانشمندان و هنرمندان برجسته برخود می بالید. از آن میان موسیقی دان معروف ایرانی عبدالقادر مراغه ای آوازه ای بلند دارد. بایسنقر میرزا، پسر شاهرخ، نیز هنرمند و دانش پرور بود. شاهنامه بایسنقری در دستگاه او به خط خوش نوشته و دیباچه ای بر آن نگاشته شد



نمایی از مسجد گوهر شاد

دربار سلطان حسین بایقرا، آخرین فرمانروای خاندان تیموری، در هرات نیز مجمع اهل دانش و هنر بود. وزارت او را دانشمند معروف، امیرعلیشیرنویسی، به عهده داشت که از بزرگترین وزرای حامی هنر و ادب تاریخ ایران است. وی به دستور سلطان حسین بایقرا در هرات مدرسه و کتاب خانه ای بزرگ تأسیس کرد که تا آن زمان کسی نظیرش را ندیده بود.

صفویه

(1148-907/1502-1736م)

صفویه نخستین خاندان سلطنتی شیعه مذهب ایران هستند که سراسر ایران را در حکومت مرکزی خود یک پارچه کردند. با تجزیه سرزمین های تصرف شده به دست امیر تیمور و قدرت گرفتن امیران محلی در قرن هشتم و نهم هجری/ پانزدهم میلادی به تدریج زمینه تحول سیاسی مهمی در تاریخ ایران فراهم آمد که منجر به رویدادهایی قابل ملاحظه شد. نخست از میان رفتن نفوذ خلافت بغداد و فقدان مرجع مذهبی واحد در جامعه اسلامی از جمله ایران بود. در فاصله فتح بغداد و کشته شدن آخرین خلیفه عباسی تا روی کار آمدن صفویان، برای ایجاد دستگاه خلافتی تازه کوشش های بسیار شد اما به جایی نرسید. ظهور نهضت های شیعی از اواخر دوران حکومت ایلخانان مغول در ایران بازتاب همان کمبود مرجعیت مذهبی و معنوی به شمار می رود. قیام سربرداران در خراسان، روی کار آمدن خاندان سادات مرعشی در مازندران، ظهور مُشعّشعیان از غُلاة شیعه -کسانی که در مقام علی(ع) غُلّو می کردند و او را تا حد خدایی بالا می بردند- درخوزستان و قیام فرقه حروفیه، به پیشوایی فضل الله استرابادی که، بامعنا دادن به حروف الفبا، مذهبی اسرار آمیز ایجاد کرده بود، همه از آن جمله است.

رویداد دیگر که در جامعه ایران زمینه پیدایی صفویه را آماده می ساخت شکل گیری گروه هایی از مردم طبقه متوسط بود که پیشه وران، صاحبان حرفه و صنعت و اصناف گوناگون شهری به آن تعلّق داشتند. این تشکّل به نوعی با سنت های زورخانه و عیاران روزگار گذشته ارتباط داشت و در گروه هایی که یکدیگر را اخی یعنی برادر من خطاب می کردند به چشم می خورد. اخلاق و خصوصیات جوانمردی و پهلوانی بار دیگر مردم ایران را به هم می پیوست.

رویداد سوّم گرایش به تصوّف بود که در واقع دو جنبه دیگر را به هم ربط می داد و ترکیبی از فرهنگ قدیم مردم ایران را، به صورتی که در جامعه ایران بعد از اسلام پذیرفته شده بود، دوباره زنده می کرد.

در زمان شاهان صفوی، با وجود توجّه به آداب و رسوم و برگزاری جشن ها و مراسم ایران باستان، و مقایسه شاهان و سرداران با پادشاهان و پهلوانان حماسی ملی ایران، توجّهی قابل ملاحظه به ملیّت و هویت دیرینه ایرانیان دیده نمی شود. اما مجموعه این رویدادها دوران صفویه را به عنوان دوران تجدید مرکزیت یافتن حکومت ایران مشخص می کند. شگفت نیست اگر دوران صفویه را در تاریخ ایران آغاز شخصیت تازه و مستقلّ جامعه ایرانی می خوانند که در آن مذهب شیعه امامیه، همچون دین زرتشت در شاهنشاهی ساسانیان، عامل اتّحاد و یک پارچگی گردید.

نسب پادشاهان صفوی به شیخ صفی الدین اردبیلی از مشایخ بزرگ صفویه می رسد که اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری/ چهاردهم میلادی می زیسته است. ارادت به شیخ صفی در زمان فرزندان او نیز ادامه یافت. شیخ صدرالدین و خواجه علی در اردبیل دستگاه و مقامی

داشتند. خواجه علي نوه شيخ صفي سه بار با اميرتيمور ديدار كرد و هربار تيمور نسبت به او اظهار خلوص و ارادت نمود. خواجه علي نخستين فرد اين خاندان است كه تشيع خود را اعلام كرد. شيخ صفي الدين و پسرش شيخ صدرالدين هردو سني شافعي بودند. خواجه علي نيز در تشيع تعصبي نشان نمي داد. اما همين قدرت اجتماعي و نفوذ معنوي و به خصوص گرايش به تشيع موجب هراس پادشاهان محلي از جمله اميران قراقويولو (سياه گوسپند) و آق قويونلو (سپيد گوسپند) بود كه از بستگان ايشان، نيز بودند. اين دگرگوني تا زمان شيخ جنيد به حدي رسيد كه به واقع تخته پوست درويشي ايشان همان تخت پادشاهي گرديد. شيخ جنيد با خواهر اوزون حسن آق قويونلو ازدواج كرد و با جلب ارادت اوزون حسن به عنوان مراد و مرشد صوفيان و مدافع مذهب شيعه اماميه برضد سني هاي داغستان به جنگ برخاست.

شيخ حيدر جانشين شيخ جنيد مريدان صوفي خويش را كه از قبائل مختلف تركمان بودند قزلباش خواند و با تاجي مخصوص كه تركيبي از كلاه دوازده ترك سرخ رنگ و عمامه بزرگ سفيد دورادور آن بود، ايشان را از ديگران ممتاز كرد. سپاهيان قزلباش دركمال سرسپردگي به پادشاهان صفوي نهايت قدرت به سرکوب دشمنان و مخالفان صفويه پرداختند.

نخستين پادشاه صفوي، كه تاج سلطنت ايران را بر سر نهاد و از شرق تا غرب و شمال تا جنوب پهنه ايران را زير قدرت خود و سپاهيان قزلباش درآورد، شاه اسماعيل صفوي بود كه مذهب شيعه اماميه را رسمي اعلام داشت و با تهديد و اعمال خشونت بيشتر سنيان را وادار به پذيرفتن تشيع كرد.

دوران صفوي هم زمان با باز شدن پاي اروپاييان به خليج فارس و به قدرت رسيدن ترکان عثمانی در آسیای صغیر و عراق بود. نخستين شکست ها از سپاه عثمانی، كه به سلاح هاي آتشين مجهز بودند، ايرانيان را متوجه پيش رفت هاي صنعتي اروپا كرد و شاهان مقتدر اين سلسله، چون شاه عباس بزرگ، را به استفاده زيركانه از آن ها واداشت. وي آنان را كه به رقابت با يكديگر به دربار مي آمدند به گرمي مي پذيرفت و از طريق آن ها طرح هاي سياسي و اقتصادي پادشاهي خود را تنظيم مي كرد. اما هنگامي كه اوضاع پادشاهان صفوي به تدريج درهم ريخت و حكومت به سستي گراييد هم اروپاييان و هم خلافت عثمانی فرصت يافتند به قصد تأمين منافع خود صدمات بسيار به ايران وارد آورند.

مهم ترين عامل ضعف سلسله صفوي كشمكش سران طوايف قزلباش بود كه بنا بر رسم روزگار هريك به ولايت و حكومت نقطه اي منصوب شده بودند، باخشونت و زورگويي و آزمندي و بي بندوباري تمام مردم را مي دوشيدند و براي حفظ موقع خود دركارهاي حكومت مركزي نيز دخالت مي كردند. به دل خواه خود يكي را مي كشتند و ديگري را بر تخت مي نشاندند. شاهان نيز براي پيش گيري از قدرت گرفتن ديگر افراد خانواده، شاهزادگان را كور مي كردند يا مي كشتند تا كسي نتواند برضد ايشان برخيزد. كور كردن شاه زادگان چنان مرسوم بود كه سفيران و جهان گردان خارجي در توصيف آن ها سخن ها گفته و نوشته اند.

ضعف صفویه را حمله خشونت بار افغانان به نهایت رساند. وضع مملکت در اواخر دوران صفوی چنان نابسامان بود که اگر نادرشاه افشار قد بر نمیافراشت دگر باره ایرانی پاره پاره برجای می ماند. با این همه دوران سلطنت صفوی در مجموع دوران آرامش و امنیت و رونق صنعت و تجارت و آبادانی است. گنجینه هنر و آثار تاریخی برجسته امروز ایران بیشترین شاهکارهای ارزنده خود را از آن روزگار دارد.

شاه اسماعیل صفوی (930-907ه/1524-1502م)

شاه اسماعیل از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و نخستین پادشاه خاندان صفوی است. وی در پی جنگ‌ها و فتوحات پدرش، سلطان حیدر، به سال 906ه/ 1501م، هنگامی که پیش از پانزده سال نداشت، با حمایت قبایل ترکمان قزلباش و پیروزی بر دشمنان تاج سلطنت پادشاهی ایران را در تبریز بر سر نهاد. شاه برای قدردانی از سران قزلباش علاوه بر القاب و عناوین املاک کشور را نیز به عنوان تیول به ایشان اعطا کرد. وی در نخستین اقدام مذهب شیعه دوازده امامی را رسمیت داد و مردم را واداشت که از تسنن دست کشند. بدین ترتیب، ایران با استقلال کامل مذهبی در برابر نفوذ خلفای عثمانی قد برافراشت. شاه اسماعیل در اندک زمانی امیران آق قوئین لو (سپید گوسپند) را نزدیک همدان شکست داد، حکومت آنان را بر انداخت و همدان، شیراز، استرآباد و سپس دیار بکر، تفلیس و بغداد را ضمیمه ایران خود کرد. وی در پی این فتوحات توانست با سرکوب اُزبکان مرز ایران را در شمال شرقی تا رود جیحون برساند.

اما رابطه دولت عثمانی با ایران روز به روز تیره تر می شد تا آن که سلطان سلیم اول در سال 917ه/ 1512م به سلطنت نشست. در زمان وی، که از نیرومند ترین و مشهورترین سلاطین عثمانی است، ترک‌ها به ایران حمله آوردند و چهل‌هزارتن از شیعیان، از 7 ساله تا 70 ساله، را کشتند. این حادثه منجر به جنگ سختی درچالدران، از نواحی ماکو در غرب ایران، شد. با وجود شجاعت بی نظیر شاه اسماعیل و سپاهیان قزلباش ترکان توانستند تا تبریز پیش روی کنند. یکی از علل شکست ایرانیان در این جنگ را تجهیزات سپاه دشمن دانسته اند. ایرانیان مسلح به تیر و کمان و شمشیر بودند و حال آن که قوای عثمانی از تفنگ و توپ استفاده می‌کردند. در رویارویی دو سپاه، شاه اسماعیل از خود شجاعت بسیار نشان داد. نوشته اند که وی با شمشیر به توپچی‌ها حمله می‌کرد و آنان را می‌کشت. اما اسارت خانواده او به دست سلطان عثمانی همراه با شکست چنان او را آزرده که گفته اند دیگر کسی او را خندان ندید.

اما اشغال تبریز به وسیله قوای عثمانی دیری نپایید و عثمانیان بر اثر ناتوانی از اداره کارها در تبریز عقب نشستند. شاه اسماعیل پس از بازگشت به تبریز به تعمیر خرابی‌ها همت گماشت. وی درسی و هشت سالگی درسفر شکار در ناحیه ای از قفقاز بیمار شد و درگذشت. جسد او را در آرامگاه شیخ صفی‌الدین به خاک سپردند.



اردبیل، آرامگاه شیخ صفی الدین

اهمیت شاه اسماعیل علاوه بر دلاوری در جنگ و محبوبیت بی مانند میان پیروانش که او را چون معبودی می پرستیدند، به خاطر مقاومتی بود که در برابر نفوذ عثمانی از خود نشان داد. اگر او مذهب شیعه را رسمیت نمی بخشید، سلاطین عثمانی به بهانه این که خلیفه اسلامد بر ایران تسلط می یافتند، زیرا بیشتر مردم ایران سنی مذهب بودند. شاه اسماعیل از این طریق توانست اقوام ایرانی را با یکدیگر متحد کند و بار دیگر ایران یک پارچه را به حدود تاریخی خود برساند.

شاه عباس بزرگ (1038-996ه/1571-1628م)

شاه عباس اول بزرگ ترین پادشاه صفوی است. زندگی پرماجرا، پرتجمل و بارور او در تاریخ ایران با افسانه درآمیخته است. وی در هرات مرکز حکومت خراسان زاده شد و از هفده سالگی تا پایان عمر حدود چهل سال پادشاهی کرد. در آغاز پادشاهی وی اوضاع کشور سخت آشفته بود. ترکان عثمانی به حملات مداوم خود در غرب و شمال غربی کشور ادامه می دادند. اقوام بیابان گرد ازبک نیز به تدریج قوت گرفته بودند و خراسان را تهدید می کردند. در درون ایران نیز سران قزلباش خودسرانه در همه امور دخالت می داشتند. در این اوضاع، شاه عباس نخست با تدبیر و جسارت تمام سران قزلباش را سرجای خود نشانده سپس با واگذاری بخشی از اراضی ایران با سلطان عثمانی معاهده صلح بست. آن گاه ازبکان را که از بیماری او بهره جسته و در مشهد و سبزوار به غارت و کشتار بسیار دست زده بودند شکستی سخت داد.

صلح با عثمانی چندان پایید که شاه عباس سپاه جدید خود را که به سلاح آتشین مجهز بود آماده سازد. از همین رو، جنگ های ایران و عثمانی در زمان وی عاقبت به باز پس گرفتن شهرهای شروان و بغداد منجر شد. سپاه عثمانی در این جنگ چنان درهم ریخت که ناچار تا وان و دیار بکر در خاک امروزی ترکیه عقب نشست. گرجستان و دیگر نواحی شمال غربی نیز به سال 1615 میلادی به متصرفات شاه عباس اول پیوست.

از میان خصوصیات اخلاقی شاه عباس، به شجاعت، بزرگ منشی، رأفت و مدارای او اشاره کرده اند. اما کشتار عظیم پس از فتح گرجستان نمودار کینه توزی و خشونت فراوان اوست. در این جنگ به دستور شاه و به انتقام کشته شدن حکم ران قراباغ در بیست روز نزدیک به هفتاد هزار تن از مردم گرجستان قتل عام شدند. این خوی خشن در رفتار او نسبت به نزدیکان و خویشانش نیز آشکار بود. وی از ترس سرکشی و یاغی گری، همه برادران و پسران خود را یا کُشت یا کور کرد به طوری که پس از مرگش دیگر شخصی شایسته برای حفظ سلطنتی با چنان وسعت و اقتدار برجای نماند.

شاه عباس در تربیت قوای نظامی و جایگزین کردن سلاح آتشین به جای شمشیر و تیرکمان در تاریخ نیروی نظامی ایران پیش قدم بوده است. وی با کمک سیرابرت شیرلی که با برادرش، سیر آنتونی شیرلی در سال 1006ه/ 1598م به ایران آمده بود، سه سپاه هریک مرکب از دوازده هزار تن نیروی با انضباط و مسلح به تفنگ و توپ به وجود آورد. افراد سپاه اول، به نام قولر (بندگان)، از نژادهای قفقازی بودند. سپاه دوم، یا تفنگچیان منحصراً از دهقانان قوی‌هیکل ایرانی تشکیل می شد. سپاه سوم یا توپ چی‌ها همه زیر نظر مستقیم سیر رابرت شیرلی تعلیم یافته بودند و سپاه منظم ایران را تشکیل می‌دادند. فرمان دهی سپاه سوم به عهده الله‌وردی خان واگذار شده بود. این سپاهیان پرتغالی‌ها را که به حمایت خوانین محلی لار به بنادر و جزایر خلیج فارس مسلط شده بودند پس از درگیری‌های طولانی از آن جا راندند و پس از این پیروزی بندر گمبرون را بندرعباس خواندند.

بازپس گرفتن پایگاه‌های پرتغالی‌ها و گشودن جزایر قشم و هرمز با کمک نمایندگان شرکت هند شرقی صورت گرفت. اما شاه عباس که در دوران سلطنت خود روابط خارجی وسیعی با اروپاییان برقرار کرده بود اجازه داد پرتغالی‌ها در بحرین به صید مروارید بپردازند و در بنادر کنگ و لنگه قلعه و تجارتخانه بنا کنند. انگلیسی‌ها، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها نیز برای به دست آوردن امتیازات به دربار شاه عباس رفت و آمد می‌کردند. اما تنها هلندی‌ها موفق شدند برای اقامت بازرگانان خود، بندر جاسک را در اختیار بگیرند.

شاه عباس به سال 1000ه/ 1591م تصمیم گرفت پایتخت خود را از قزوین به اصفهان منتقل کند. اصفهان از این پس رو به آبادانی نهاد. جمعیت اصفهان را در این زمان ششصد هزار تن و مساحت شهر و حومه آن را حدود سی و هشت کیلومترمربع تخمین زده‌اند. عمارات بسیار زیبایی عالی قاپو، چهل ستون و میدان بزرگ نقش جهان، مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله و سی و سه پل و باغ‌های بسیار یادگار این دوره است. علاوه بر این، ایجاد کاروان‌سراها و راه‌های بازرگانی نیز از اقدامات مهم شاه عباس بوده است که تجارت ابریشم را از طریق اصفهان و بندرعباس به خلیج فارس رونق داد. وی در روابط خارجی خود نیز بر تجارت ابریشم تأکید بسیار می‌کرد.



اصفهان، پل خواجه

شاه عباس با مسلمانان سنی مذهب به خشونت رفتار می کرد زیرا آنان را طرفدار عثمانی می دانست. اما نسبت به دیگر ادیان و فرقه های مذهبی مدارا و مسالمت داشت. ساختمان کلیساهای متعدد در جلفای اصفهان و دیگر شهرهای ایران نمودار این آزاد اندیشی او است. دربار وی مرکز هنرمندان، نقاشان، خطاطان و معمارانی بود که از نواحی مختلف به آن جا آمده بودند یا خود شاه ایشان را در آن جا گرد آورده بود. کمال الدین بهزاد و میرک و علیرضا عباسی از آن جمله اند. اکثر دانشمندان صاحب نام دوره صفوی از جمله ملاصدرا، شیرازی و شیخ بهایی نیز در زمان شاه عباس می زیستند و مورد حمایت و تشویق او بودند.

از میان اتفاقات زمان وی کنارگیری سه روزه شاه عباس از پادشاهی بود. علت آن را پدیدار شدن ستاره دنباله دار دانسته اند. ستاره شناسان و پیشگویان دربار، که سخت مورد توجه و احترام شاه عباس بودند این واقعه را تعبیر به مرگ سلطان کردند. شاه عباس دستور داد یوسف نامی ترکش دوز را که درویشی معروف و صاحب مریدان بسیار بود و بر علیه شاه تبلیغ می کرد سه روز بر تخت سلطنت نشانند و پس از آن کشتند. این واقعه به سنت های قدیمی ایرانی درباره فرمان روائی پنج روزه میر نوروزی نیز مربوط می شد.

شاه عباس زندگی بسیار پُر تجمّلی داشت. همه ساله نوروز را با تشریفات تمام جشن می گرفت. جشن گل ریزان و جشن آب ریزان در روزگار او با شکوه تمام برگزار می شد. مهرگان، جشن سده و علاوه بر آن دیگر سنت های جشن و شادی راگرامی می داشت. نوشته های خارجیانی که در این زمان به تعداد زیاد از ایران دیدن کرده اند از عظمت و جلال مراسم مختلف دربار حکایت های بسیار در بردارد. داستان جشن ها و شادی خواری های شاه عباس صورت افسانه ای به خورد گرفته است. وی برای آگاهی از احوال مردم، گاه شب ها ناشناس در اصفهان به راه می افتاد و به خانه ها و قهوه خانه ها سر می کشید و با مردم عادی وقت می گذراند.

تأکید شاه عباس بر مذهب شیعه دوازده امامی و زنده کردن برخی از سنت ها و آداب ایران باستان موجب بیدار شدن احساسات ملی ایرانیان گردید و خود بهترین انگیزه حمایت مردم از سلطنت صفوی در برابر شاهان عثمانی شد. شاه عباس یک بار پیاده از اصفهان به مشهد سفر

کرد که یک سال طول کشید. در مشهد شخصاً در تعمیر و تزیین و توسعه حرم مطهر حضرت رضا(ع) و خیابان بندی مشهد نظارت کرد. شاه عباس در این سفر دستور داد در طول راه کاروان سراها و اقامت گاه ها بسازند و سفر زائران حرم امام هشتم را آسان کنند.

شاه سلطان حسین (1135-1105ه/1722-1694م)

شاه سلطان حسین اگرچه آخرین پادشاه صفویه نیست، اما اوست که سلطنت را یکسره بر باد داد. وی یکی از هفت پسر شاه سلیمان بود. آورده اند که شاه سلیمان هنگام مرگ به بزرگان گفت: «اگر می‌خواهید ایران ترقی کند مرتضی میرزا را به پادشاهی برگزینید و اگر می‌خواهید آسوده باشید حسین میرزا را.» بزرگان و سران قزلباش که آزمند و تن‌پرور بودند حسین میرزا را با نام شاه سلطان حسین بر تخت نشاندند.

شاه سلطان حسین 26 سال بیشتر نداشت و تا آن زمان بیشتر وقت خود را در حرم و بین زنان و ملایان گذرانده بود. وی روحیه ای مذهبی داشت و سخت تحت تأثیر گفته ملایان بود. از خون می‌هراسید و برای پیش رفت دین به بستن می‌کده ها و جلوگیری از شراب‌خواری پرداخت. به فرمان او در معبدها و کلیساها را بستند و صوفیان را از خانقاه ها بیرون کردند. او چنان به آراء ملایان شیعه احترام می‌گذاشت که با صوفیان، که خود از خاندان آن ها بود، میانه ای نداشت. نوشته اند که اوقات فراغت خود را در مدرسه چهارباغ در حجره طلبگی با نماز و روزه و ختم پی در پی قرآن می‌گذراند.

در دوران سلطنت او جنگ ایران با عثمانی و با قبایل لژی داغستان با پیروزی همراه بود. اما شاه سلطان حسین که از قدرت قزلباش، به خصوص سردارگرچی خود، بیم داشت او را از ادامه جنگ با شورشیان لژی بازداشت و اندکی بعد به زندان انداخت. لژی ها و مردم شروان از شهرستان های شمال غربی فلات ایران، در سال 1133ه/1720م، دوباره سر به شورش برداشتند، شهر شماخی را که مرکز آن ایالت بود غارت کردند، هزاران شیعه را کشتند و تجارت خانه های روسی را تاراج کردند. عاقبت سپاه عثمانی مداخله کرد و یکی از طرف داران خود را به حکومت آن جا گماشت.

اوضاع خلیج فارس نیز در زمان شاه سلطان حسین آشفته بود. امیرمسقط به بحرین و بعضی جزایر و بنادر خلیج فارس حمله آورد و آن ها را متصرف شد. پترکبیر، امپراتور روسیه، نیز در صد رسیدن به آب های گرم خلیج فارس بود و به هر صورت درکارهای داخلی دربار ایران دخالت می کرد. سرداران شایسته و کاردان نیز به وسیله شاهان صفوی یک یک از میان رفته بودند.

با این احوال و اوضاع به هم ریخته، افغانان غلجایی ضربه نهایی را بر سلطنت صفوی وارد آوردند. قوم غلجایی که نزدیک قندهار می‌زیستند به احتمالی از اقوام خلج یا دسته ای از سکاها هستند که در طی تاریخ همواره به ایران می‌تاختند. در زمان شاه سلطان حسین، محمود افغان با مطیع کردن دیگر گردن کشان محلی قدرتی یافت و با استفاده از آشفتگی اوضاع به ایران حمله

آورد و از قندهار مستقیم به سوی اصفهان پیش رفت. نوشته اند که در این راه عده ای از زرتشتیان کرمان و یزد که از سخت گیری کارگزاران شاه به جان آمده بودند او را یاری دادند.

افغان‌ها از توپ‌های کوچکی که بر پشت اسب حمل می‌شد، و زنبورک نام داشت، استفاده می‌کردند. سپاه کوچک محمود به واسطه سرعت عمل و جلالت که خاص نیروهای سبکبار است در پایتخت و در ذهن مردم اصفهان هراس بسیار انداخت. لشکری متشکل از دوازده هزار سوار عرب، به فرمان سید عبدالله مُشعشع، والی خوزستان، به یاری سلطان صفوی به اصفهان آمد، اما هنگامی که کارزار گرم شد عرب‌ها به جای جنگ دست به غارت زدند. افغان‌ها اصفهان را هفت ماه در محاصره گرفتند و شاه سلطان حسین، با آن که بارها موقع مناسبی برای مقابله با افغان‌ها داشت، از ترس و بی‌ارادگی در انتظار قضا و قدر نشست. چون محاصره به درازا کشید قحطی و طاعون در اصفهان بیداد کرد. شاه که در تمام مدت محاصره در حجره مدرسه چهارباغ نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت در آغاز سال 1134ه/ 1721م به لشکرگاه محمود افغان رفت و تاج خود را دودستی تقدیم داشت.

مردم شیراز، کرمان و یزد در برابر هجوم افغان مردانه ایستادند و بارها حادثه آفریدند و مردانه مقاومت کردند. محمود افغان که دیوانه شده بود و کارهای جنون‌آمیز می‌کرد به دست پسرعمویش اشرف کشته شد. شاید تنها تصمیم سریع و جوان‌مردانه‌ای که شاه سلطان حسین در زندگی گرفت این بود که وقتی محمود می‌خواست یکی از پسران خردسال او را با شمشیر بکشد به دفاع از فرزند خود را سپر کرد و جان داد.

افشاریه

(1210-1148/1795-1735م)

افشاریه از ایل‌های ساکن ترکستان بودند که از ترس پیش روی مغول به نواحی آذربایجان پناهنده شدند. شاه اسماعیل عده‌ای از ایشان را به شمال خراسان کوچ داد تا درآب‌بورد ساکن شوند و در برابر اُزبکان، که پیوسته مشغول دست‌اندازی به نواحی داخلی بودند، بایستند.

در اواخر روزگار صفویه که ضعف حکومت مرکزی و بی‌کفایتی پادشاهان، همراه با هجوم و چپاول و غارت افغان‌ها و اُزبکان در شرق و ترکان عثمانی در غرب، سرزمین ایران را پاره‌پاره می‌کرد، نادرقلی از این طایفه شجاعانه‌قد برداشت. نوشته اند که پس از تحکیم سلطنت و آرام کردن اوضاع داخلی، روزی نادر شاه به سران سپاه گفت: «آن زمان شما دلاوران کارآمد کجا بودید که هرکس به این سرزمین تاخت و تاز می‌کرد؟» بزرگان گفتند: «ما همین‌جا بودیم، اما تو کجا بودی؟» در واقع، نادر علاوه بر دلاوری و تدبیر در امور نظامی، مدیری بزرگ و فرماندهی لایق به شمار رفته است.

سلطنت سلسله افشاریه، در حدود ده سال پس از آن که نادر عملاً همه اختیارات کشوری و لشکری را در دست گرفته بود، از نوروز سال 1148/هـ 1735م، زمانی که وی بنا به رأی عموم بزرگان و سران سپاه، رسماً پادشاه ایران گردید، آغاز شد. پس از کشته شدن نادرشاه تا نزدیک شصت سال افرادی از این خاندان حکومت های محلی داشتند. اما در واقع این دوره با نادر آغاز و با او به انجام رسیده بود.

آخرین فرد از حکمروایان افشار، شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا و نوه نادر شاه است که مدتی کوتاه در مشهد حکومت کرد و عاقبت در زندان آقا محمدخان قاجار زیر شکنجه درگذشت. پس از او پسرش دعوی سلطنت داشت، اما در سال 1218/هـ 1803م به دست فتح علی شاه قاجار برافتاد.

نادرشاه افشار (1160-1148/هـ 1747-1735م)

نادرقلی پسر پیوستین دوزی تنگ دست از ایل افشار بود که به سال 1100/هـ 1688م در روستائی نزدیک درگز زاده شد. در جوانی به اردوی شاه طهماسب صفوی پیوست و در اندک زمان با از میان بردن رقیبان و ابراز لیاقت در جنگ با یایان، سردار بزرگ اردوی شاه صفوی شد. در این زمان محمود و اشرف افغان بیش از هفت سال بود که شاه صفوی را از پایتخت رانده و با تاخت و تاز و قتل و غارت بسیار، ایران را به ویرانی کشیده بودند. قوای عثمانی نیز گرجستان، ارمنستان و بخشی از داغستان را در شمال غربی و عراق و کردستان و همدان و کرمانشاه را در غرب کشور به تصرف درآورده بود. پطرکبیر پادشاه روسیه نیز در نظر داشت نقاط سر راه ولگا و دریای خزر را همراه با نواحی ابریشمخیز گیلان به سرزمین خود منضم کند و بندر باکو، رشت و قسمتی از گیلان و مازندران را از ایران جدا سازد. در چنین احوالی نادرقلی که به طهماسب قلیخان (یعنی بنده شاه طهماسب) ملقب شده بود به پا خاست.

وی نخست افغان ها را تا دور دست های مرز هند دنبال کرد. سپس سراسر نواحی غرب و شمال غرب کشور را طی جنگ های طولانی و پی در پی از وجود بیگانگان پاک ساخت. پس از این فتوحات، نادر به سال 1148/هـ 1735م در ساحل رود آرس در دشت مغان اردو زد و در مجمعی از نمایندگان و ریش سفیدان و ایلچی دولت عثمانی به عنوان پادشاه ایران برگزیده شد. وی پذیرفتن این مقام را موکول به پنج شرط ساخت از جمله آن که ایرانیان از احساسات تعصب آمیز نسبت به اهل سنت و جماعت دست بردارند و سنی ها هم مذهب شیعه را در کنار مذهب های چهارگانه خود مذهب پنجم بشمارند.

نادرشاه حدود دوازده سال پادشاهی کرد. پایتخت او، به اسم، شهر مشهد بود. اما پس از تاج گذاری نادرشاه در پی افغان ها که باز سربه شورش برداشته بودند به قندهار لشکر کشید و آن جا را تسخیر کرد. سپس از طریق کابل، تنگه خیبر و شهر پشاور به هند حمله ور شد. جنگ کرنال که در بیست و هشت فرسنگی شمال دهلی در گرفت به کشته شدن بیش از بیست هزار تن از سپاهیان هند انجامید در حالی که کشتگان سپاه نادر را تنها چهل و دو تن نوشته اند. سبب این تفاوت را استفاده سپاهیان نادر از سلاح های آتشین دانسته اند.

محمدشاه، سلطان تیموری هند، به نادرشاه تسلیم شد و نادر او را محترم داشت. اما چند روزی نگذشت که، به سبب کشته شدن چند صد تن از سپاهیان، نادر دستور قتل عام عظیمی در دهلی را صادر کرد. غارت و ویرانی بسیاری که در پی این انتقام جوئی صورت گرفت چهره تاریخی این پادشاه دلاور را به رنگ خشونت و کینه توزی آلوده ساخت. نادرشاه از جنگ هندوستان غنایم بسیار، از جمله تخت طاوس و الماس گران بهای کوه نور و گوهرهای بسیار دیگر به ایران، آورد که هنوز در موزه جواهرات سلطنتی ایران نگهداری می‌شود.

سالی چند پس از جنگ هند، نادر شاه مورد سوء قصد قرار گرفت. وی به پسر خود، رضاقلی میرزا، بدگمان شد و او را کور کرد. پس از آن بر اثر وقایع ناگوار و گوناگون به تدریج تعادل روحی خود را از دست داد و به سوء ظن به کور کردن و کشتن اطرافیان خود پرداخت. عاقبت برخی از سرداران او به همدستی چند تن از امیران قاجار شبی در نزدیکی قوچان او را در سراپرده خود کشتند.

نادرشاه مردی میهن پرست بود و برای قدرت و آبادانی ایران آرزوهای بسیار در سر داشت، از آن جمله تشکیل حکومتی غیر مذهبی و براساس آزادی ادیان و مذاهب. می‌خواست قوای دریایی نیرومندی در خلیج فارس و دریای خزر تشکیل دهد. به رواج و رونق بازرگانی نیز بسیار کوشید. در دوران پادشاهی وی مرزهای ایران به وسیع ترین حد خود رسید. اما با همه غنایمی که از جنگ های خود به ایران آورده بود، در پایان سلطنت او آثار ویرانی و انحطاط در کشاورزی و صنایع و خالی بودن برخی شهرها از سکنه همه جا به چشم می‌خورد. کوتاهی دوران سلطنت و تغییر حال او همه آرزوهای بزرگش را نقش بر آب کرد.

در ساختمان مقبره نادرشاه افشار در مشهد مجموعه‌ای از ابزار جنگی زمان او و نخستین سلاح های آتشین سپاهیان ایرانی، گردآوری شده است.

زندیه

(1209-1162/1794-1749م)

زندها تیره کوچکی از طایفه لک از ایل لر بودند که در نواحی ملایر گله‌داری می‌کردند. کریم خان زند، از سران سپاه، پس از کشته شدن نادر بر اثر دلاوری که در سرکوب مخالفان از خود نشان داد به قدرت رسید و با مطیع کردن ایل قاجار و سپاهیان آزادخان افغان و دیگر مدعیان سلطنت، در شیراز فرمان روا گردید.

حکومت خاندان زند دیر نپایید. پس از کریم خان، که مردی شجاع و با سیاست و درعین حال مهربان و با گذشت بود و حتی با دشمنان خود بزرگوارانۀ رفتار می‌کرد، جانشینان او نتوانستند مسند قدرت را حفظ کنند. ایل قاجار که روز به روز قوی تر می‌شد توانست در جنگ های متعدد نفوذ خود را بر بیشتر سرزمین های ایران تثبیت کند.

پس از کریم خان، در مدتی کمتر از شانزده سال، شش تن از خاندان زند حکومت کردند اما تمام وقت آنان به جنگ و ستیزهای داخلی گذشت. در زمان یکی از جانشینان کریم خان، علی مرادخان، امپراتور اتریش از دولت ایران دعوت کرد که در نقشه تقسیم کشور عثمانی بین ایران، اتریش و روسیه شرکت کند. وی به سال 1783/1198م در موافقت با این معاهده از تمام دعاوی ایران نسبت به گرجستان صرف نظر کرد. گرجستان از سرزمین های ایران بود که در آن زمان به واسطه ضعف حکومت، بخشی از آن به تصرف روس ها درآمده بود.

سلطنت خاندان زند اگر چه دوام نیافت اما با نام نیک دوفرد برجسته این خاندان، کریم خان ولطفعلی خان، در تاریخ برجای ماند.

کریم خان زند (1193-1163ه/1779-1750م)

کریم خان از سرداران شجاع و با لیاقت ایران، از خاندان زند بود که در کشمکش قدرت بین خوانین لر و بختیاری در دوران نابسامان بعد از نادرشاه به موقع قابل توجهی دست یافت. مهمترین جنگ کریم خان با محمدحسن خان قاجار بود که در مازندران و استرآباد (گرگان) حکومتی برای خود ترتیب داده بود. علی شاه، برادر کریم خان، پس از غلبه بر محمدحسن خان، پسر بزرگ او، آقا محمدخان، را گرفتار و مقطوع النسل کرد. این کار بعدها به قتل عام خاندان زند به دست آقامحمدخان انجامید.

کریم خان پس از مطیع ساختن همه سرکشان و تصرف فارس و شکست دادن آزادخان افغان گلجایی که از سرداران نادرشاه بود و سرکشی می کرد، فرمانروای مقتدر ایران گردید. کریم خان در همان دوران سرکوب و شکست مخالفان نیز در کمال رأفت و بزرگواری با دشمنان رفتار می کرد. آزادخان افغان که طی سالیان دراز در سرکشی و ایجاد آشوب و پیوستن به قدرت های محلی مزاحمت های فراوان به بار آورده بود، پس از شکست خوردن از طرف کریم خان مورد بخشایش قرار گرفت و از ندیمان او شد. کریم خان نسبت به شاهرخ افشار نیز که نابینا شده بود و حکومت خراسان را در دست داشت با کمال احترام رفتار کرد و به پاس خدمات نادر او را همچنان بر سر قدرت نگه داشت.

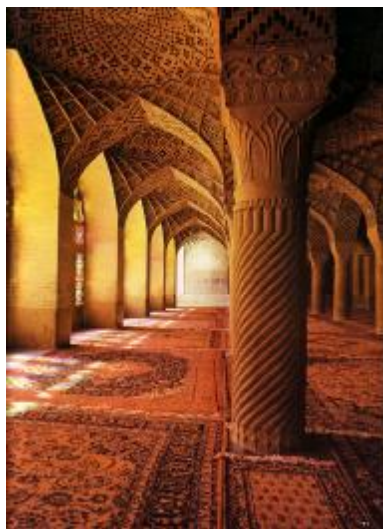
کریم خان هرگز خود را شاه ننمید و به عنوان وکیل یا وکیل الرعایا حکومت می کرد. در زمان او خلیج فارس و بنادر و جزایر آن مورد دست اندازی اروپائیان قرار گرفته. کمپانی انگلیسی هند شرقی در این منطقه برای خود استحکاماتی تأسیس کرده بود. هلندی ها و فرانسوی ها نیز در رقابت با انگلیس ها امیران عرب را بر ضد یکدیگر تحریک می کردند. در سال 1166ه/ 1753م یک تجارتخانه هلندی جزیره خارک را به تصرف درآورد و در آن جا دژی نظامی ساخت. صید مروارید و عبور کشتی های بازرگانی منافع بسیار برای هلندی ها داشت. کریم خان زند که به رونق تجارت اشتیاق تمام داشت به کمپانی هند شرقی انگلیس مزایایی داد که در نتیجه آن عملاً انحصار واردات و صادرات از راه بوشهر در اختیار این کمپانی قرار گرفت. اما چندی بعد وی به بهانه سرکوب

يکي از اميران عرب که موجب نا امني شده بود به منطقه لشکرکشيد و جزاير خارک و خارکو را به تصرف درآورد.

ديري نگذشت که حسين قلي خان جهان سوز، پسر محمدحسن خان قاجار، بار ديگر علم مخالفت افراشت اما در جنگي سخت شکست خورد و ناچار پسر خود باباخان را که بعدها به نام فتح علي شاه قاجار به تخت نشست با هداياي بسيار نزد کریم خان به شیراز فرستاد. کریم خان با آنان به بزرگواري و مهرباني رفتار کرد و از گناهانشان در گذشت.

حادثه مهم ديگر دوران حکومت کریم خان اختلاف میان سلیمان پاشا والي گُردستان با دولت عثماني بود. کریم خان به بهانه حمايت از والي گُردستان بصره را محاصره کرد و آن را گرفت. اين شهر به واسطه تجارت با هندوستان اهميتي روز افزون مي يافت. بصره تا سال 1192هـ/ 1779م در اختيار ايران باقي ماند. در اين سال کریم خان که دچار بيماري سل بود درگذشت و دولت عثماني جرأت يافت که بصره را باز ستاند.

کریم خان مردی نیک سیرت بود و با وجود قدرت بسیار تمام عمر به سادگي زندگي کرد. در زمان او تجارت و صنعت رونق بسیار يافت. کارگاه هاي بزرگ چيني سازي و شيشه سازي ايجاد شد و صنعت گران بسیار به شیراز روي آوردند. کریم خان از ماليات ها کاست، درجهت رفاه مردم سخت کوشيد و در شیراز، پایتخت خود، بناهاي بسیار ساخت. خلوتخانه کریم خاني، مسجد و بازار وکیل از يادگارهاي با ارزش زمان کریم خان هنوز باقي است. آرامگاه دو شاعر بزرگ ايران، سعدي و حافظ در شیراز به دستور او بازسازي شد. با آن که خود شيعه مذهب بود و روحانيان شيعه را بسیار گرامي مي داشت، اما با پروان همه ادیان به مدارا و نيکي رفتار مي کرد.



شیراز، مسجد وکیل

پس از مرگ کریم خان افراد خانواده او به طمع کسب قدرت به جان یکدیگر افتادند. تنها فرد برجسته خاندان زند پس از کریم خان لطف علي خان زند، جواني دلیر، دانا و برازنده بود. وي را در شجاعت و نیز بخت نامساعد همسان سلطان جلال الدین خوارزم شاه دانسته‌اند. آقا محمدخان قاجار که پس از مرگ کریم خان سربلند کرده بود با فریب و تطمیع اطرافیان، توانست به حيله لطف علي خان زند را گرفتار کند و پس از شکنجه‌هاي بسيار به قتل رساند.

قاجاریه

(1344-1200/1925-1786م)

قاجار نام يکي از ایل هاي ترک زبان آسیاي مرکزي بود که همراه چنگيز خان مغول به سرزمین هاي اسلامي وارد شد. این قوم نخست در شام و سوریه و سپس در ارمنستان ساکن شد. هم زمان با شکل گيري قدرت صفویه، سران ایل قاجار يکي از طوايف هفتگانه سپاهيان قزلباش بودند که با افراد ایل خود در جنگ ها شرکت مي‌کردند. یک دسته از قاجاریه در زمان شاه عباس بزرگ به استرabad در دو سوي رود گرگان کوچ داده شدند تا از هجوم ترکمانان به مناطق داخلي ایران جلوگیری کنند.

در زمان نادرشاه افشار و سپس کریم خان زند افراڊي از این طایفه به ادّعاي حکومت به شورش ها و نبردهاي دست زدند. از میان آنان، آقا محمدخان که سال‌هايي از کودکی و نوجواني خود را در دربار کریم خان زند به سر آورده بود، پس از مرگ کریم خان، افراد ایل قاجار را گرد هم آورد و در سال 1200ه/1786م به نام شاه ایران در تهران به تخت نشست. پادشاهان قاجار از این تاریخ تا خلع احمدشاه به وسیله مجلس شوراي ملي در سال 1304ش/1925م يعني حدود صد و چهل سال سلطنت کردند. این مدّت در تاریخ ایران، دوران دگرگوني هاي بزرگ اجتماعي و حوادث مهمّ تاريخي است.

درآن زمان کشورهای اروپايي، روسیه، انگلیس، و فرانسه که درحال توسعه منافع استعماري خود درآسيا بودند، توانستند با فشار و تهدید و تطمیع، شاهان و درباریان را که اغلب با تحولات قرن هاي اخير اروپا آشنا نبودند با خود همراه سازند. اروپاييان در رسیدن به مقاصد خود در ایران با مقاومت چندانِي رو به رو نشدند. زیرا ازسويي عامّه مردم توان و امکان اظهارنظري نداشتند و از سوي ديگر شاهان و درباریان قاجار نیز بیشتر دلمشغول زندگي شخصي و تأمین منافع خود بودند. در چنین اوضاع، دولت روس توانست به بخش هاي بزرگي از سرزمین ایران دست يابد و دولت انگلیس نیز باکسب امتيازات مهمّ اقتصادي، به دخالت در امور داخلي ایران پرداخت.

اما، رفت و آمد سفيران و نمایندگان اروپايي و کشمکش هاي سياسي و زد و خوردها و جنگ‌هايي که دراین دوره صورت گرفت، از یک سو و شکل گيري تحولات سياسي و اجتماعي در کشورهای همسايه چون عثماني و روسیه، از سوي ديگر، خود مهمّ ترين عامل بيداري مردم ایران و سرانجام انقلاب مشروطيت شد.

آغاز ارتباط فرهنگی میان ایران و اروپا نیز تحوّل اجتماعی دیگری پدید آورد. افتتاح مدارس با برنامه و ترتیب جدید، نیاز به استخدام استادان و کارشناسان علوم و فنون را روز افزون می‌کرد و آموختن زبان‌های اروپائی پی‌آمد این نیاز بود. عده‌ای از جوانان ایرانی برای تحصیل به اروپا فرستاده شدند و کسانی که زبان‌های اروپائی به خصوص فرانسه را آموخته بودند به ترجمه و نشر کتاب‌های تاریخ و رمان و داستان پرداختند. زبان فارسی در این دوره به سبب مطرح شدن موضوعات تازه از سویی به سادگی و نزدیک شدن به زبان عموم مردم گرایید و از سویی دیگر از جهت معنا به خصوص طرح مسائل و مشکلات زندگی عامه وسعت یافت. شعر این دوره نیز به جای توجه به افکار صوفیانه و عاشقانه بیشتر حاوی مضمون‌های اجتماعی شد.

آقا محمد خان (1211-1200ه/1797-1786م)

آقامحمدخان نخستین کس از ایل قاجار است که پس از برانداختن مخالفان در نوروز سال 1200ه/1786م در تهران خود را پادشاه نامید. وی در کودکی هنگامی که پدرش محمد حسن خان قاجار بر ضد کریم خان زند قیام نموده بود گرفتار شده بود. پس از آن که محمدحسن خان به دست یکی از کسان خود کشته شد، آقا محمدخان به کریم خان زند پناهنده شد و مورد حمایت و محبت او قرار گرفت. نوشته‌اند که کریم خان به عقل و هوش آقا محمدخان اعتقاد داشت و در کارهای مملکت با او مشورت می‌نمود و او را وزیر خود می‌خواند.

با مرگ کریم خان، آقا محمدخان از شیراز گریخت و در راه مازندران کاروانی را که عواید مالیات را به فارس می‌برد، تصرف کرد. در مازندران یکی از نابرادری‌های آقا محمدخان او را دستگیر کرد و به زندان انداخت. اما وی گریخت و به زودی در گیلان و نواحی غربی دریای خزر حکومتی برای خود ترتیب داد. آقا محمدخان با تدبیر و ترفندهای سیاسی بر افسران روسی که در یکی از بنادر دریای خزر قلعه‌ای برای خود ساخته بودند دست یافت و به زودی توانست افراد ایل قاجار را مطیع خود کند. وی با مخالفانش هرکس که بود با نهایت خشونت و سنگدلی رفتار می‌کرد. برخی از آن‌ها را کشت و برخی را کور کرد و در کمتر از هفت سال با برانداختن آخرین جانشین کریم‌خان زند خود پادشاه بی‌رقیب ایران شد.

در برانداختن لطف علی‌خان زند، آقا محمدخان به نهایت خشونت و بی‌رحمی دست زد. نوشته‌اند که دژخیمان وی بیست هزار جفت چشم اهالی کرمان را از حدقه درآوردند و از سرهای نهصد تن در شهر بم، همان جایی که لطف علی‌خان دستگیر شده بود، کله مناره ساختند. وی، هنوز به تهران نرسیده، دستور داد استخوان‌های کریم‌خان زند را از قبر بیرون بکشند و در زیر پلکان‌های کاخ گلستان مدفون سازند تا هر وقت از آن‌جا می‌گذرد بر استخوان‌های آن مرد بزرگ و دادگر گام نهد و کینه خود را تسکین دهد.

از پیروزی‌های آقا محمدخان، تصرف گرجستان بود. هراکلیوس، امیر این ناحیه، در پیمانی با کاترین دوم امپراتریس روسیه کشور خود را تحت حمایت آن دولت قرار داد. آقا محمدخان در سال 1209ه/1794م با چهل هزار سپاه به گرجستان حمله کرد. هراکلیوس و همراهانش به کوهستان

گریختند. به فرمان آقا محمدخان پیران و سکنه بیمار و تمام کشیشان شهر قتل عام شدند و آنان که تن درست بودند، بیش از بیست هزار زن و مرد، به بردگی رفتند. پس از این واقعه لشکری از جانب روسیه به سرداری ژنرال گودویچ به گرجستان آمد و بعضی شهرهای قفقاز مانند دربند و باکو و قراباغ و شکگی و گنجه را تصرف کرد. اما در همین زمان کاترین امپراتریس روسیه درگذشت و لشکریان روس قفقاز را ترک گفتند.

آقا محمدخان سپس به بهانه سرکوبی ترکمانان راهی خراسان شد. شاهرخ میرزا، نوه نادرشاه را که کور شده و در خراسان رسماً پادشاه بود و از در تسلیم درآمد، ابتدا گرامی داشت. اما بعد برای دستیابی به جواهرات خزاین نادر آن مرد کور را به بدترین صورت شکنجه کرد. نوشته اند که بر سرش سرب گداخته ریخت تا وی محل یاقوت مشهور اورنگ زیب را بروز داد. شاهرخ بر اثر آن شکنجه ها درگذشت.

مرگ آقامحمدخان قاجار در گرجستان پس از فتح قلعه شوش اتفاق افتاد. دوتن از نوکرهای او که محکوم به مرگ شده بودند شبانه بر سرش ریختند و او را کشتند. صادق خان شقاقی سردار آقا محمدخان قاجار، که احتمالاً خود محرک قتل بود، تاج و کمر و صندوقچه جواهرات آقا محمدخان را که سخت بدان عشق می ورزید و همیشه همراه خود داشت، به دست آورد و پس از آن مدتی با جانشین او فتح علی شاه قاجار در افتاد تا عاقبت ناچار تسلیم شد و جواهرات را بازپس داد.

آقامحمدخان قاجار با همه سنگدلی و شقاوت و مال پرستی سرداری کاردان و پادشاهی با تدبیر بود. برای تأمین قدرت خود از هیچ محبت و گذشتی نسبت به افراد ایل قاجار کوتاهی نمی کرد و با همه خون هایی که ریخت باز توانست کشوری یکپارچه و نیرومند و امن از خود به جای بگذارد. مرزهای ایران در زمان وی درحد مرزهای طبیعی فلات ایران گسترش داشت و قبایل و طوایف سرکش که طی قرن ها در نواحی مختلف قدرتی به هم زده بودند در زمان وی ناچار سر تسلیم به حکومت فرود آوردند.

فتح علی شاه (1250-1212ه/ 1834-1797م)

با کشته شدن آقا محمدخان قاجار در گرجستان، ولیعهد او، باباخان، که فرمانفرمای فارس بود به یاری و کارسازی حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله به تخت نشست. سال اول سلطنت او با جنگ و ستیز داخلی و سرکوبی مدعیان سلطنت گذشت. رقابت میان دولت های بزرگ در ایران و کشورهای همسایه و گسترش طلبی روسیه تزاری که سرانجام به جدایی پاره هایی از کشور انجامید در بخش عمده ای از سلطنت این پادشاه روی داد.

دوران سلطنت او هم زمان با جنگ های استعماری انگلیس در هند برای فرونشاندن قیام تیپو سلطان میسور بود. زمان شاه افغان با حمله به هندوستان نیروهای انگلیس را از تسلط آسان و کامل بر هند باز می داشت. دولت انگلیس نیز از راه های گوناگون فتح علی شاه و دربار ایران را زیر فشار قرار می گذاشت تا زمان شاه را سرکوب کنند.

ناپلئون بُناپارت که با انگلیس در رقابت بود می‌خواست با جلب دوستی فتح علی شاه از راه ایران به هند لشکر کشد و در ازای این امتیاز، لشکریان ایرانی را به روش اروپائی تعلیم دهد. در این میان، دولت روسیه نیز بی‌کار نبود. گرگین خان (گئورگی)، پادشاه گرجستان، که سرزمینش در حمله آقا محمدخان قاجار به تصرف نیروهای ایران درآمده بود، از آشفتگی دربار ایران استفاده کرد و با روسیه معاهده ای بست و عنوان تزار گرجستان را به امپراتور روس داد تا خود نایب السلطنه گرجستان شود. بعد از فوت گئورگی، در سال 1800/هـ 1215 م، روس ها گرجستان را به روسیه الحاق کردند و سیسیانوف فرمانده روس علاوه بر گرجستان، گنجه، شوش و سپس قراباغ را نیز به تصرف خود درآورد. این پیش روی مقدمه شروع جنگ های ایران و روس بود که بیش از ده سال به درازا کشید و سرانجام، با عقد قراردادهای گلستان و ترکمانچای، به از دست رفتن بیش از 24 شهر مهم ایران در غرب دریای خزر، منجر شد.

ناپلئون بناپارت، در قراردادی که با فتح‌علی شاه بست، متعهد شد که شهرهای تصرف شده توسط سیسیانوف را به ایران باز گرداند. با تکیه بر همین قرارداد، فتح علی شاه هیئت نمایندگی انگلیس را به ریاست سرجان ملکم به حضور نپذیرفت. اما در سال 1807/هـ 1222 م ناپلئون با الکساندر اول امپراتور روسیه برضد انگلیس پیمانی بست و موضوع گرجستان و اراضی اشغال شده ایران مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت.

این بار فتح علی شاه، که از کمک فرانسه مأیوس شده بود، ناچار به سازش با دولت انگلیس شد. حاصل این سازش تن دادن فتح علی شاه به عهدنامه شومی بود که به وسیله جیمز موریه، نماینده انگلیس، و میرزاشفیعی مازندرانی صدر اعظم ایران، امضا شد. بنابراین قرارداد، دولت ایران متعهد شد همه پیمان‌های خود را با دولت های اروپائی به جز انگلیس لغو کند و به دشمنان انگلیس راه عبور به سوی هند ندهد. نیز اگر امیر افغانستان به هند لشکر کشد، ایران ملزم است بدو اعلان جنگ دهد و در مقابل اگر بین ایران و دولت های اروپایی جنگ درگیرد، دولت انگلیس در رفع اختلاف بکوشد و اگر کار به آشتی نکشید از طریق هندوستان به ایران یاری دهد. این عهدنامه مواد دیگری نیز از این دست داشت. براساس همین پیمان بود که نماینده انگلیس، سیرگور اوزلی، به دنبال توافق پنهانی بین دولت او و روسیه تزاری، عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای را به ایران تحمیل کرد.

پس از جنگ های ایران و روس، فتح علی شاه تصمیم گرفت برای جبران آن شکست های ننگین توجه خود را به شرق و افغانستان معطوف دارد. عباس میرزا نایب السلطنه که در جنگ‌های ایران و روس نیز رشادت و تدبیر بسیار از خود نشان داد اما به واسطه کوتاهی‌های شاه و درباریان از حمایت لازم محروم شده بود، این بار نیز پس از غلبه بر ترکمانان و خان خیوه درخوارزم به افغانستان حمله برد، تا هرات پیش رفت و آن شهر را محاصره کرد. اما این بار نیز از طرف فتح علی شاه به تهران احضار شد و دیگری جای او مأمور محاصره هرات گردید. این کار نا تمام نیز عاقبت در زمان ناصرالدین شاه به جدا شدن افغانستان از ایران انجامید.

در پایان زندگی، فتح علی شاه راهی فارس شد تا مالیات های عقب مانده را، که پسرش حسینعلی میرزا فرمانفرما از پرداخت آن خودداری می کرد، وصول کند. حسینعلی میرزا درکاشان به خدمت پدر رسید و مبلغی که بسیار کمتر از حد انتظار بود به شاه داد. فتح علی شاه بیمار فرمانفرما را به زندان انداخت و مأموران را برای گرفتن مالیات از مردم فارس به آن سو فرستاد و خود نیز در پی ایشان به اصفهان رسید و در همان جا، پس از سی و هفت سال پادشاهی درگذشت. او در دوران طولانی سلطنت خود پیوسته با مخالفان داخلی و خارجی در حال کشمکش بود. کارهای ارزنده ای که در دوران او انجام شد به وسیله بعضی از امیران لایق او از جمله عباس میرزا نایب السلطنه صورت گرفت.

فتح علی شاه مردی بی کفایت و زن باره و در عین حال نازک دل و شعر دوست بود. خود نیز شعر می گفت و گاه نقاشی می کرد و از درباریان می خواست که شعر و نقاشی او را ستایش کنند. در مذاکرات با نمایندگان خارجی بیشتر فریفته هدایا، به خصوص جواهراتی می شد که پیش کش او می کردند. 158 زن داشت و هنگام مرگ از 57 پسر و 46 دختر خود 588 نوه برجای گذاشت که همگی از دستگاه و دربار و حکومت و ولایت متوقع امتیازهای کلان بودند.

ناصرالدین شاه (1313-1264ه/ 1895-1831م)

پس از فتح علی شاه نوه اش محمدشاه که مردی بی اراده و بیمار بود به سلطنت رسید. در زمان وی که سخت زیر نفوذ روس ها بود تلاش های ناموفقی برای بازپس گرفتن هرات صورت گرفت. پس از مرگ او پسرش ناصرالدین شاه را از تبریز به تهران آوردند و میرزا تقی خان امیر نظام با وجود اوضاع درهم ریخته پایتخت او را که بیش از هفده سال نداشت، با هوشیاری و تدبیر به سلطنت نشاند. القاب اتابک اعظم و امیرکبیر به پاس این خدمت به او داده شد. امیر کبیر، به محض رسیدن به پایتخت، با عنوان صدر اعظم اداره امور کشور را به دست گرفت.

سال های نخست حکومت ناصرالدین شاه به سبب اصلاحات و اقدامات مهم سیاسی و اداری امیرکبیر بسیار موفق بود. اما تحریک و اصرار اطرافیان شاه عاقبت او را به برکناری و قتل امیر واداشت و دست بیگانگان و افراد ناوارد را در امور مملکت باز گذاشت. تحریکات انگلیس ها در افغانستان، که از روزگار فتح علی شاه آغاز شده بود، به جدایی کامل این بخش از سرزمین ایران انجامید. روسیه نیز آرام ننشست و با تسخیر مرو، در شمال شرقی ایران، ترکستان را تصرف کرد و حدود ایران را به مرزهای امروزی رساند.

از آن پس نفوذ و دخالت کشورهای انگلیس و روس در امور سیاسی و اقتصادی ایران روز به روز بیشتر می شد. ناصرالدین شاه با دادن امتیازهای بهره برداری از معادن و منابع کشور و تأسیس بانک شاهنشاهی به انگلیس، با حق طبع و نشر اسکناس، اشتهای روسیه را برای امتیازات تازه تحریک کرد. از همین رو، امتیاز صید ماهی شمال و تأسیس بانک استقراضی نیز در این زمان به روس ها داده شد. فرانسویان نیز بیکار ننشستند. امتیاز کاوش و حفیات باستان شناسی در شوش و حق انحصاری اکتشاف آثار عتیقه در تمام خاک ایران نصیب آنان گردید.

اما مردم که به تدریج از نفوذ روز افزون بیگانگان نگران می‌شدند به یاری و رهبری روحانیان دست به اعتراض‌های عظیم زدند. در سال 1301ه/ 1891م، حاج میرزا حسن شیرازی، استفاده از دخانیات را تحریم کرد، زیرا امتیاز انحصار دخانیات، که به امتیازرژي معروف شد، حق انحصاری تجارت تنباکو و حتی نظارت درکشت آن را به یکی از اتباع انگلیس داده بود. اعتراضات شدید مردم و تحریم تنباکو که حتی در دربار نیز رعایت می‌شد، ناصرالدین شاه را به لغو امتیاز واداشت. این گونه کارها در زمان ناصرالدین شاه بارها روی داد و هر بار دولت ایران ناچار شد مبلغ قابل توجهی به عنوان غرامت بپردازد. علت رکود شدید اقتصادی درشش سال آخر سلطنت ناصرالدین شاه را لغو قرارداد رژي و مشکلات ناشی از پرداخت غرامت آن دانسته اند.

با این همه، در زمان ناصرالدین شاه در پی اصلاحات امیرکبیر، اقدامات ارزنده‌ای نیز صورت گرفت. ایجاد خط تلگراف، ترتیب پست و یک نواخت کردن سکه‌های رایج، تأسیس راه‌آهن به طول هشت کیلومتر بین تهران و شهر ری و تأسیس شماری کارخانه‌های کوچک از آن جمله است. شهر تهران در این زمان توسعه یافت و ساختمان‌های دولتی و قصرهای سلطنتی متعدّد دور آن ساخته شد. اما مهم‌تر از این‌ها، تأسیس مدرسه دارالفنون و انتشار نخستین روزنامه در ایران بود که به همّت میرزا تقی خان صورت گرفت. دارالفنون نخستین مدرسه‌ای بود که در آن علوم و فنون جدید و زبان‌های اروپائی آموخته می‌شد و از همین رو نیز تنی چند از استادان خارجی برای تدریس در آن دعوت شدند. این مدرسه هنگامی افتتاح شد که امیرکبیر در تبعید بود. تأسیس دارالفنون را یکی از عوامل مهم بیداری ایرانیان در انقلاب مشروطیت شمرده اند.

ناصرالدین شاه به آگاهی از نحوه پیشرفت اروپاییان علاقه مند بود. وی سه بار به اروپا سفر کرد و از نزدیک با برخی از این پیشرفت‌ها آشنا شد. با این حال وقت خود را در این سفرها، که هزینه بسیار برای خزانه کشور داشت، بیشتر به تفریح و کنجکاوای در آداب زندگی اروپاییان گذراند. آشنایی ناصرالدین شاه با نحوه حکومت در کشورهای اروپایی مانع از این نشد که از مخالفت با اصلاحات سیاسی در ایران دست کشد. به فرمان او از انتشار افکار آزادی‌خواهانه، که به تدریج در ایران اوج می‌گرفت، جلوگیری می‌کردند. روزنامه‌ها اجازه نداشتند درباره سیاست چیزی بنویسند. کتاب‌ها و روزنامه‌های آزادی‌خواهان که بیرون از ایران منتشر می‌شد مخفیانه دست به دست می‌گردید زیرا با هرکس که متهم به داشتن این گونه نشریات می‌شد با شدّت و خشونت رفتار می‌کردند. با این همه، رهبران و متفکران آزادی‌خواه در راه بیدار کردن افکار عمومی در داخل و خارج می‌کوشیدند. ناصرالدین شاه در سال 1313ه/ 1895م، مصادف با پنجاهمین سال سلطنت خود، دستور داده بود جشن‌های باشکوهی ترتیب دهند. اما یک روز پیش از آغاز این جشن‌ها، شاه در حرم شاه عبدالعظیم در شهرری، هدف گلوله میرزا رضای کرمانی، از مریدان سیدجمال الدین اسدآبادی قرار گرفت و کشته شد.

مظفرالدین شاه (1324-1314ه/ 1906-1896م)

با کشته شدن ناصرالدین‌شاه، ولیعهد او مظفرالدین میرزا، از تبریز به تهران آمد و به سلطنت رسید. وی در آن هنگام چهل و چهارساله و بیمار بود. وزارت او را امین‌الدوله برعهده داشت، مردی آگاه و دانشمند که اصلاحات میرزا تقی خان امیرکبیر را دنبال می‌کرد و به تأسیس کارخانه در زمینه های گوناگون علاقه مند بود. حاج میرزا حسن خان تُنکابُنی سپهسالار نیز مدّتی کوتاه به وزارت مظفرالدین شاه رسید. وی نیز برای سر و سامان دادن به اوضاع مملکت اقدامات اصلاحی بسیار انجام داد، از جمله برای تنظیم گمرک، مسیونوز بلژیکی را به عنوان مستشار به ایران آورد و در امور عدلیه (دادگستری) ترتیبات تازه ای گذاشت.

این کارها و برنامه ها به ناخشنودی برخی از درباریان و اشراف انجامید. آنان مظفرالدین شاه را واداشتند تا باردیگرمیرزا علی اصغر خان امین‌السلطان را صدر اعظم کند. میرزا علی اصغر خان، ملقب به اتابک اعظم، با آن که مردی هوشیار و سیاست پیشه بود، به روس ها سرسپردگی داشت و نه تنها کاری برای سروسامان دادن اوضاع مملکت انجام نداده بود بلکه با گرفتن قرضه‌های کلان برای تهیه مقدمات سفر مظفرالدین شاه به اروپا امتیازات مهمّی به روس‌ها واگذار کرد. از جمله، بانک استقراضی روس بیست و دو میلیون و نیم روبل، معادل سه میلیون و چهارصد و سی و نه هزار لیره انگلیسی، به دولت وام داد به شرط آن که دولت ایران پانصد هزار لیره طلب بانک شاهنشاهی را بپردازد و بانک استقراضی روس بستانکار منحصر به فرد ایران باشد. به این ترتیب، عایدات گمرک ایران، به جز گمرک بنادر خلیج فارس، به گرو بانک رفت. امّا عایدات گمرک کافی نبود. چندی بعد دولت ایران ناچار به وسیله بانک شاهنشاهی مبلغی بیش از 304 هزار لیره انگلیسی از حکومت هند قرض گرفت و در مقابل عایدات شیلات دریای خزر و درآمد پست خانه و تلگراف خانه و گمرکات خلیج فارس را تضمین آن قرار داد. بخش عمده این وام ها و نیز درآمدهای ناشی از اعطای امتیازات به بیگانگان صرف دو سف ریهوده و بی نتیجه مظفرالدین شاه به اروپا گردید.

اوضاع نابسامان مالی و اقتصادی و تعدّیات و اجحافات حکام و عمّال دولت بر ناخشنودی مردم افزود و آن ها را به تدریج به جان آورد تا آن که نخستین جرقه‌های اعتراض به سرعت پیش رفت و انقلاب مشروطیت را شعله ور ساخت. این گونه اعتراض ها در زمان ناصرالدین شاه به شدت سرکوب می‌شد. امّا مظفرالدین شاه هنگامی که از نارضایی عمومی آگاهی یافت با عزل عین الدوله و روی کار آوردن مشیرالدوله موافقت کرد. این مقدمات زمینه‌ای فراهم آورد که مظفرالدین شاه با اعطای فرمان مشروطیت عصر جدیدی را در تاریخ ایران آغاز کند. به پاس این فرمان، و به خاطر مقبولیتی که این پادشاه در پایان عمر خویش به خاطر مسالمت با آزادی خواهان در میان مردم یافته بود، مجلس در مرگ او سه روز تعطیل و عزای ملّی اعلام کرد.

محمد علی شاه پسر و جانشین مظفرالدین شاه پس از رسیدن به سلطنت به کمک روسیه سعی داشت فرمان مشروطیت را از بین ببرد. پس از برخوردهائی که با اعضای مجلس شورای ملی، شاه به جمع آوری نیروی نظامی و مسلح کردن آن‌ها پرداخت، اتابک امین السلطان را که بعد از یک ربع قرن صدر اعظمی بعد از مشروطیت کنار گذاشته شده بود از اروپا به ایران دعوت کرد و دوباره صدر اعظم کرد. با آن که بعد از مدتی کوتاه، محمد علی شاه ناچار شد قانون مشروطیت را به رسمیت بشناسد و اتابک هم در سوء قصدی کشته شد. اما این اقدامات همراه با توافقی که دولت‌های روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران به مناطق زیر نفوذ خود کرده بودند و با وجود اصرار شاه، مجلس از تصویب آن سرباز می‌زد، به کودتائی از سوی شاه انجامید.

در این کودتا نخست عده‌ای از اوباش وابسته به دربار به مجلس رفتند و با مشروطه خواهان به زد و خورد پرداختند. فردای آن روز چند تن از آزادی خواهان را در باغ شاه کشتند. سپس به دستور شاه فرمانده روس بریگاد قزاق مجلس را به توپ بست. از روز گلوله باران مجلس تا وقتی که مردم دوباره مشروطیت را برکسی نشانند، سیزده ماه و چند روز طول کشید. این مدت در تاریخ ایران به دوره استبداد صغیر (کوچک) معروف است.

ایستادگی مردم در برابر شاه با سرازیر شدن گروه‌هائی از مشروطه خواهان از تبریز و اصفهان و رشت و دیگر نواحی به تهران آغاز شد. پس از رسیدن به تهران شاه را برکنار و قانون مشروطیت را دوباره برقرار کردند. آزادی خواهان پس از برکناری محمد علی شاه از سلطنت پسر سیزده ساله او احمد شاه را به سلطنت و علی رضا خان عضدالملک را رئیس‌ای قاجار را به نیابت سلطنت ایران برگزیدند.

پس از آن، محمد علی شاه به روسیه گریخت و یک سال بعد با حمایت آن کشور برای باز یافتن تاج و تخت دوباره از طریق دریای خزر وارد ایران شد. اما با وجود حمایت روس‌ها نتوانست کاری از پیش ببرد.

احمد شاه (1344-1327ه/1925-1909م)

احمدشاه هفتمین و آخرین شاه قاجار است. هنگامی که محمدعلی شاه پس از فتح تهران به وسیله نیروهای مجاهد مشروطه خواه به سفارت روس پناهنده شد، نمایندگان او را خلع کردند و پسرش، احمد میرزا، را که تنها دوازده سال داشت به سلطنت نشانند. وی تا رسیدن به سن بلوغ زیر نظر نایب‌السلطنه که از طرف مجلس شورای ملی انتخاب شده بود برای آشنایی با وظایف خود آموزش می‌دید. در این مدت، امور مملکت به وسیله هیأت مدیره و نایب‌السلطنه اداره می‌شد. در همین دوران، گروهی از کارشناسان آمریکایی به ریاست مورگان شوستر برای اصلاح مالی (دارایی) و عده‌ای از مستشاران سوئدی برای تشکیل امنیت (ژاندارمری) به ایران دعوت شدند. اما روسیه تزاری پیوسته کارشکنی می‌کرد و می‌کوشید که از راه‌های مختلف در امور ایران دخالت کند. صدور اولتیماتوم برای بیرون کردن مستشاران آمریکایی، اعدام آزادی خواهان در رشت و تبریز و به توپ بستن حرم مطهر حضرت رضا (ع) در مشهد از جمله اقدامات تهدیدآمیز و خشونت بار روس‌ها در مخالفت با مجلس و مشروطیت ایران بود.

احمدشاه یک هفته پیش از آغاز نخستین جنگ جهانی تاج گذاری کرد و اداره امور را به دست گرفت. تا این زمان وی، که بسیار جوان و از جنجال های سیاسی به دور بود، مورد علاقه و احترام مردم قرار داشت و گمان می رفت که معلّمان برگزیده او را فردی آزادی خواه و آشنا با ریزه کاری های سیاست بار آورده باشند.

در جنگ جهانی اول، با وجود اعلام بی طرفی ایران، دولت های روس و انگلیس از شمال و جنوب وارد خاک کشور شدند و عملاً قرارداد تقسیم ایران را مورد اجرا گذاشتند. انقلاب بلشویکی در روسیه در سال 1336ه/ 1917م و اعلام انصراف حکومت تازه از ادعاهای گذشته اگرچه به نفع ایران بود، امّا دست انگلیس را برای دخالت در امور ایران کاملاً باز گذاشت. دولت انگلیس در این هنگام می کوشید نقشه لُرد کُرزن را که سال ها پیش برای حفظ شبه قاره هند طرح شده بود در مورد ایران عملی و نظام مستشاری را بر کشور تحمیل کند. بنابراین نظام، اموردولتی ایران به دست ایرانیان امّا به خواست و صلاح دید مستشاران انگلیسی اداره می شد. این برنامه را دولت انگلیس در قراردادی معروف به قرارداد 1919 گنجانده و با وادار کردن احمد شاه به روی کار آوردن وثوق الدوله مقدمات اجرای آن را فراهم کرد.

برپایه پاره ای اسناد، انگلیس ها با پرداخت ماهی پانزده هزار تومان به شاه موفّق به جلب رضایت او برای نخست وزیری وثوق الدوله شدند. امّا احمد شاه تا پایان زندگی تأکید می کرد که هرگز با قرارداد 1919 موافق نبوده است. این قرارداد را وثوق الدوله و دو تن از اعضای کابینه اش، از طرف ایران، و سرپرستی کاکس، به نمایندگی بریتانیا، امضا کردند. امّا دامنه مخالفت با قرارداد در ایران بالا گرفت و به مقاومت ها و مبارزات خونین انجامید. قیام جنگل به سرداری میرزا کوچک خان جنگلی و قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در تبریز از آن جمله است.

هنگام امضای قرارداد 1919 احمد شاه در راه سفر به اروپا بود. هنوز به آنزلی نرسیده بود که غوغای جراید و اعتراض شدید روحانیان و ملّیون به رهبری سیدحسن مدرّس برضد قرارداد برخاست. مدّتی پس از بازگشت شاه از این سفر کودتای سوم اسفند سال 1299 شمسی/ 1920 میلادی صورت گرفت و احمد شاه، که پایان سلطنت خود را نزدیک می دید، برای سومین بار عازم اروپا شد و دیگر به ایران بازنگشت.

درآبان ماه سال 1304ش/ 1925م مجلس شورای ملّی رأی به انقراض دودمان قاجار و انتقال سلطنت به خاندان پهلوی داد و بدین ترتیب حکومت 150 ساله قاجار پایان پذیرفت. سه سال بعد احمد شاه، که تازه سی ساله شده بود و از یک بیماری طولانی رنج می برد، در پاریس درگذشت.

پهلوي

(1357-1304ش/1979-1925م)

کودتاي اسفندماه سال 1299ش/1920م که در آن رضاخان ميرپنج با همکاري سيدضياءالدين طباطبايي تهران را گرفت، سرآغاز دوران جديدي در تاريخ ايران است که زمينه آن در اواخر دوران سلسله قاجار با انقلاب مشروطيت آماده شده بود. رضا شاه به خلاف سرسلسله‌هاي سلطنتي قبل از خود، ايل و طايفه اي پشت سر نداشت و از دشمني ها و کين جويي هاي قبيله‌اي برکنار بود. وي هنگامي زمان امور کشور را به دست گرفت که علاوه برضعف و بي کفايتي شاهان قاجار، نخستين جنگ جهاني و اشغال ايران به وسيله بيگانگان، وضع را از گذشته وخيم تر کرده بود.

رضا شاه با اقتدار تمام و پشتکاري کم نظير به سر و سامان دادن اوضاع پرداخت و هنگامي که دومين فرد اين خاندان، محمد رضا شاه، در سال 1357ش/1979م در پي انقلاب اسلامي، ناچار به ترک کشور شد و جمهوري اسلامي جاي گزين رژيم مشروطه سلطنتي گرديد، ايران در بسياري زمينه ها، براساس پيش رفته ترين روش هاي معمول درجهان، رو به رشد و توسعه بود.

از ويژگي هاي مهم دوران پهلوي، تأکيد بر هويت ملي و فرهنگ باستاني ايران و ازسوي ديگر تلاش براي دگرگون کردن کشور در راه تجدد و نوسازي و مقابله با معتقدات خرافي بود. آثار اين تأکيد در بسياري از زمينه ها از فرهنگ و آموزش و بهداشت تا کشاورزي و صنعت مشهود بود. اما رويداها و دستاوردهاي بزرگي که تنها درطي 57 سال به ايران چهره اي ديگر بخشيد فرصت دگرگون ساختن ذهن و اندیشه عامه مردم را نيافت، به خصوص که اين دگرگوني ها و پيشرفت هاي مادي و اقتصادي، با رشد آزادي و عدالت، همچنين رعايت اصول قانون اساسي مشروطيت که آن همه تلاش براي تحقق آن صورت گرفت، همراه نبود .

رضا شاه (1320-1304ش/1941-1925م)

هنگامي که در سال 1332ه/1914م. در زمان احمدشاه قاجار، جنگ جهاني اول درگرفت، اوضاع داخلي ايران سخت آشفته بود. دولت ايران درجنگ اعلام بي طرفي کرد، اما کشورهاي روس و انگليس که از سال ها قبل قصد داشتند ايران را به مناطق نفوذ خود تقسيم کنند از دو سو به اشغال کشور پرداختند. آلمان و عثماني نیز از سياست تجاوزکارانه آنان استفاده کردند و مردم ايران را به اتحاد اسلامي و ياري دولت عثماني فرا خواندند. دولت آلمان در عين حال به دست يکي از اتباع خود به نام واسموس عشاير جنوب و غرب ايران را بر ضد نيروهاي اشغالگر انگليس تحريک مي کرد. آزادي خواهان ايراني نیز به منظور مخالفت با قرارداد 1919 که دست انگليس را به طور کامل در امور مالي و نظامي ايران باز مي گذاشت ازگوشه و کنار به مبارزه با دولت برخاستند و اين خود برآشفتگي اوضاع افزود.

درچنین احوال، رضاخان میرپنج یکی از نظامیان برجستهء بریگاد قزاق، افسران روس سفیدرا که دراین دسته بودند، برکنار ساخت و خود فرمان دهی بریگاد قزاق را بر عهده گرفت. در این زمان به تحریک نیروهای بیگانه درگوشه و کنار کشورو بین عشایر و قبایل مختلف کسانی با اهداف ایستادگی دربرابر دشمن یا حفظ موقع و منافع خود گروه های سپاهی گرد آورده و به مبارزه آغاز کرده بودند. نخستین اقدام سرکوب این شورش ها و ایجاد حکومت مقتدر مرکزی بود. درسال اول نفرات قزاق به فرمان دهی رضاخان بر رهبران کردهای شکاک درچهریق و ماکو مسلط شدند، سمیتقو از رهبران کرد را در آذربایجان شکست دادند، سرکردگان ایل های شاهسون، بختیاری، لر، بویراحمد و ترکمن را مطیع دولت مرکزی کردند و قیامهای ضد اشغالگری میرزا کوچک خان جنگلی وکلنل محمدتقی خان پسیان نیز پس از خروج قوای بیگانه فرونشانده شد. رضاخان، پس ازتحکیم موقع خود، در سوم اسفند 1299 خ/1921 م. به همراهی روزنامه نگاری به نام سیدضیاء الدین طباطبایی با یک کودتای بدون خون ریزی تهران را دراختیار گرفت. سیدضیاء الدین دولتی به نام کابینه سیاه تشکیل داد و رضاخان با لقب سردار سپه، نخست به فرمان دهی قوا و سپس به وزارت جنگ منصوب گردید. در چهارسال پس از کودتا دولت توانست ایران را از قوای بیگانه، که پس از پایان جنگ جهانی اول هرروزبه بهانه ای خروج خود را به تأخیرمی انداختند، پاک کند.

این اقدامات که به ایجاد قدرت مرکزی دولت می انجامید حتی از سوی آن دسته ازاعضای مجلس چهارم و پنجم شورای ملی که مخالف تغییر خاندان سلطنت یا ایجاد حکومت جمهوری بودند نیز مورد تأیید قرار می گرفت. عاقبت پس از رأی مجلس پنجم به انقراض سلطنت قاجار، سردار سپه در سال 1304 ش/1925 م از سوی مجلس مؤسسان به پادشاهی برگزیده شد.

رضاشاه در دوران سلطنت خویش تنها یک بار به خارج از کشور سفر کرد و آن به دعوت کمال آتاتورک، رئیس جمهور ترکیه، بود. وی دراین سفر مورد استقبال شایان قرار گرفت و به مدت دو هفته، که بیش از مدت پیش بینی شده بود، به دیدن این کشور پرداخت.

رضا شاه تا بیست و پنجم شهریور 1320/1941 با قدرت تمام سلطنت کرد. هنگامی که سالی پس از آغاز جنگ جهانی دوم، نیروهای متفقین خاک ایران را اشغال کردند، رضاشاه ناچار شد سلطنت را به پسر خویش محمد رضاشاه پهلوی انتقال دهد. وی دو سال پایان زندگی خویش را در جزیره موریس نزدیک ماداگاسکار و شهر ژوهانسبورگ گذراند و درچهارم مرداد 1323/1944 درگذشت. مجلس شورای ملی درسال 1949 به پاس خدمات وی او را به لقب کبیر ملقب کرد.

رضاشاه مردی بااراده، بلندپرواز و سخت گیر بود. دوران سلطنت او را می توان دوران آغاز سازندگی و تأسیس نظام نوین اداری در تاریخ معاصر ایران دانست. در این دوران اقتدار حکومت مرکزی، که پس از قرن ها کشمکش داخلی و هجوم و تاخت و تازهای بیگانه حاصل شده بود، امکان تغییرات اساسی را در کشور فراهم آورد. تشکیل یک نیروی نظامی منظم و مجهز کردن آن

به سلاح های جدید و ایجاد نیروی هوایی و دریایی و توسعه کارخانه های اسلحه سازی، از مهم ترین اقدامات رضاشاه است.

ایجاد راه آهن سراسری که بندر خورموسی (بندر شاهپور) را در خلیج فارس به بندر ترکمن (بندر شاه) در جنوب شرقی دریای مازندران می پیوندد از دیگر کارهای بزرگ عصر رضا شاه پهلوی است. ایجاد ساختمان های بزرگ دولتی و کشیدن راه های مهم و بنای سدهای بزرگ و تأسیس کارخانه های قند و پارچه بافی و سیمان و حمایت از صنایع داخلی نیز از جمله دستاوردها و برنامه های قابل توجه این دوران است.

در زمینه کارهای فرهنگی، مهم ترین اقدام در زمان رضا شاه، علاوه بر گسترش اعزام دانشجویان مستعد به اروپا برای ادامه تحصیل، تأسیس دانشگاه تهران در سال 1313 ش/1934 م است. اقدام او به کشف حجاب که با اکراه و خشونت همراه بود با واکنش مردم رو به رو گردید. در مسجد گوهرشاد مشهد تظاهراتی بزرگ روی داد که با تیراندازی و کشته شدن شماری از تظاهرکنندگان خاتمه یافت. این برخوردها اگرچه موجب تحریک احساسات مذهبی شد، اما در عین حال به شرکت بیشتر زنان ایرانی در فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی منجر گردید.

رضاشاه مردی نظامی بود و تا پایان سلطنت از پوشش نظامی استفاده می کرد. با آن که اقدامات مهمی در پیشرفت قدرت حکومت مرکزی و ایجاد امنیت و توسعه اقتصادی و اجتماعی انجام داد، اما همین روحیه نظامی گری او رابه استبداد و خودمهوری و می داشت و از روح حکومت مشروطه که خواست مردم بود، دور می کرد. افزون بر آن سواد اندکی داشت و فرصت آشنائی با روابط اجتماعی جهان بزرگ را نیافته بود. تصور او از حکومت، روش پادشاهان بزرگ گذشته بود. به گفته ای او همچون ناپلئون فرزند انقلاب نبود.

مصادره اموال دیگران و افزودن آن ها به دارائی شخصی از مهم ترین عوامل نارضائی و مخالفت با او به شمار می رفت. افزون بر آن بیشتر مردم، بخصوص دانشجویان و تحصیل کردگانی که با روش های حکومت اروپائی و آزادی های اجتماعی آشنائی داشتند، از خفقان و اعمال زور حکومت و دستگاه قضائی غیرمستقل آن راضی نبودند و اعمال نفوذ دولت را در انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی که می توانستند عوامل تعدیل کننده ای در روش های استبدادی حکومت باشد، خلاف مشروطیت می دانستند. تشکیل نیروی نظامی مقتدر و مجهزی هم که وی ترتیب داد خرج زیاد داشت و این موضوع بر دوش مردم سنگینی می کرد.

سلطنت رضاشاه پهلوی در ایران هم زمان با به قدرت رسیدن کمال آتاتورک در ترکیه و امان الله خان پادشاه افغانستان بود. این هرسه رهبر مصمم به ایجاد تغییرات بنیادی اجتماعی در سرزمین های خود بودند. هدف اصلی دگرگونی درهرسه کشور، با تفاوت هایی، اقتباس از تمدن صنعتی غرب و جذب پاره ای از دستاوردهای فرهنگی آن بود. اما، در ایران معتقدات ریشه دار مذهبی و پای بندی به سنن ملی و سابقه نفوذ و دخالت های استعماری دولت های بزرگ مردم را در مقابل تمدن غرب به ایستادگی و می داشت. از همین رو، سیاست ها و برنامه های رضاشاه در راه پیشرفت جامعه ایرانی با مشکلات و مقاومت های گوناگون رو به رو بود. با این همه،

تحوّلات اساسي اين دوران در زمينه هاي اجتماعي، اداري، اقتصادي و فرهنگي چهره ايران را دگرگون ساخت و سنگ بني تحرّک و پيش رفت را برجاى گذاشت.

محمد رضا شاه (1357-1320ش/1978-1941م)

پس از اشغال ايران به وسيله نيروهاي متّفقين، در سوّم شهر يورماه سال 1941، و استعفای رضا شاه، وليعهد جوان او محمّد رضا پهلوي، هنگامی که جهان در شعله های جنگ جهانی دوّم مي سوخت، به پادشاهي رسيد. در اين زمان، دولت ايران ناچار از همکاري با متّفقين بود. امّا، برپايه قرارداد سه جانبه اي که ميّان ايران، انگليس و شوروي به امضا رسيد، قواي متّفقين ملزم بودند بي فاصله پس از اتمام جنگ خاک ايران را ترک گویند. در دوران جنگ ايران عملاً به دو منطقه نفوذ تقسيم شده بود. نيروهاي شوروي در نواحي شمالي آذربايجان، گيلان، مازندران، خراسان و گرگان مستقر بود و نيروهاي ايالات متّحد آمريکا و انگليس ايالات فارس، خوزستان، کرمانشاهان، اراک و اصفهان را در اختيار داشت.

پس از پايان جنگ جهانی دوّم، مداخلات بيگانگان در امور داخلي ايران همچنان ادامه يافت. کمبود مواد غذايي و نا امنی در نقاط مختلف کشور بيداد مي کرد و ثبات و اقتدار حکومت مرکزي به گونه اي کم سابقه کاهش يافته بود. يکي از پيامدهاي اين اوضاع آشفته آن شد که، پس از خروج نيروهاي آمريکايي و انگليسي از کشور، حکومت هاي خود مختار در آذربايجان و کردستان، با پشتيباني نيروهاي نظامي اتّحاد جماهیر شوروي که هنوز ايران را ترک نکرده بودند، به چالش حکومت مرکزي برخاستند. پس از مذاکرات طولاني سياسي و اقدامات ديپلوماتيک که به خروج ارتش سرخ از ايران انجاميد، سرانجام اين دو حکومت خودمختار، همزمان با اعزام نيروهاي نظامي دولت مرکزي، فروپاشيدند.

واقعۀ مهمّ سياسي و اجتماعي ديگري که در دوران پادشاهي محمّد رضا شاه پهلوي روي داد ملي شدن صنعت نفت و خلع يد از شرکت نفت ايران و انگليس، در سال 1330ش/ 1951م، بود. دکتر محمّد مصدّق رهبر جبهه ملي، که به قصد ملي کردن اين صنعت به نخست وزيري رسیده بود، پس از مذاکرات گوناگون و طولاني براي فروش محصولات نفتي ايران به توافقي با دولت هاي متّحد آمريکا و انگليس نرسيد. سرانجام با تعميق بحران اقتصادي و کشمکش هاي سياسي دروني، دولت مصدّق به فرمان شاه در مرداد 1332ش/ اوت 1953م برکنار شد و سرلشگر فضل الله زاهدي که با حمايت آيت الله کاشانی به کودتایی در 28 مرداد اين سال دست زده بود نخست وزير گرديد. وی بی فاصله پس از آن با عقد قراردادي با شرکت هاي عمده نفتي جهان به توافق رسيد و از آن پس پای گروه های عظيم مشاوران و مستشاران نظامی و اقتصادی امريکا به ايران باز شد.

پس از برکناري دکتر مصدّق شاه اقتداري روزافزون يافت و اقدام به انجام تحوّلات عمده اقتصادي و اجتماعي با عنوان "انقلاب سفيد" کرد. اصلاحات ارضي، رشد سريع اقتصادي و توسعه بخش صنايع کشور همراه با افزايش سرمايه گذاري هاي داخلي و خارجي، سهيم شدن کارگران در سود واحدهاي بزرگ توليدي، گسترش دانشگاه ها و افزايش بي سابقه در شمار دانشجويان

ایرانی خارج از کشور، اعطای حق شرکت زنان در انتخابات عمومی و مشارکت روزافزون آنان در عرصه فعالیت های اجتماعی از جمله این تحولات و رویدادها بود.

این تحولات بین عامه مذهبی بازتاب مخالفت آمیز داشت. درپانزدهم خرداد سال 1342 خ/1963 م. در قم تظاهرات گسترده ای روی داد که به کشته شدن شماری انجامید. در پی آن آیت الله خمینی که عامل این شورش شناخته شده بود، محاکمه و به خارج از کشور تبعیدگردید. دوسال بعد در 21 فروردین 1344 خ/1965 م. در کاخ مرمر به سوی شاه تیراندازی شد که از آن سوء قصد نیز جان سالم به در برد.

فزایش درآمد نفتی ایران، پس از تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت "اوپک"، در سال 1341 خ/1962 م. و در پی آن بحران خاورمیانه و بروز جنگ اعراب و اسرائیل، در سال 1353 ش/1974 م، عاملی در گسترش امکانات رشد و در عین حال تشدید برخی مشکلات اقتصادی و اجتماعی در کشور شد. به دستور محمد رضا شاه در اسفند ماه سال 1352 / 1974 م. همه ایرانیان به خصوص کارمندان و وابستگان به شغل های دولتی موظف به قبول عضویت در حزب فرا گیر "رستاخیز" شدند تا به این طریق از اخلال و مخالفت با دولت کاسته شود. اما بسیاری از این قبیل اقدامات از جمله برگزاری جشن های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی و تاج گذاری که می توانست موقع ایران را در عرصه بین المللی بالا ببرد به تحریک مخالفان از سوی عامه با نا رضائی همراه می شد.

برنامه های شاه در جهت توسعه سریع اقتصادی و اصلاحات اجتماعی، که عنوان انقلاب سفید به خود گرفت، با اصلاحات سیاسی و گسترش مشارکت عمومی همراه نبود. شاه با در دست گرفتن همه اختیارات نه تنها عموم مردم که حتی وزرا و مشاوران حکومت را به عنوان کارگزاران بی اختیار و مسئولیت درآورد. خرید ابزار و تسلیحات در اندازه های بسیار بزرگ و اقدام به برنامه ریزی های کلان اقتصادی و شهرسازی و رفاه عمومی با وجود سرمایه هنگفتی که از فروش نفت عاید می شد، برای عموم مردم که هنوز درگیر مشکلات اقتصادی شخصی و خانوادگی بودند، قابل درک نبود. در واقع رشد و انباشتگی درآمد دولت از فروش نفت با قوانین و مقرراتی که همگان را از دسترسی به امکانات زندگی بهتر محروم می کرد، همخوانی نداشت.

فقر و عقب ماندگی روستاها و نقاط دور افتاده، اقتدار روزافزون شاه و سوء استفاده بعضی درباریان همراه با حضور گسترده مستشاران نظامی و اقتصادی آمریکا در کشور، تحریکات حزب توده و نگرانی غرب از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی که در افغانستان با روی کار آمدن کمونیست ها تقویت شده بود، همچنین مخالفت علمای مذهبی با تحولات تجددگرایانه و تأکید زیاد بر ملیت و سابقه تاریخی ایران در برابر دین و روحانیان و از همه بیشتر خاطره برکناری و بی اثر گذاشتن اقدامات دکتر محمد مصدق، سرانجام نیروهای منتقد و مخالف را به رهبری آیت الله خمینی، که از سال 1343 خ/1964 م. در تبعید به سر می برد، علیه نظام پادشاهی به تظاهرات گسترده در شهرهای گوناگون ایران کشاند. در تبلیغات انقلابی بیش از همه تأکید بر اختلاف سطح زندگی بین دارا و ندار و تفاوت فرهنگی بارز در میان طبقات بالا و عامه، بر هیجان مردم تأثیر می گذاشت.

محمد رضا شاه که از بیماری مهلکی در رنج بود به خروج از کشور که از خواست های آخرین نخست وزیر او، شاپور بختیار، بود تن در داد. با خروج شاه از ایران و ورود آیت الله خمینی و تشکیل دولت موقت در بیست و دوم بهمن ماه 1357/فوریه 1979م، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و ایران، با استقرار نظام جمهوری اسلامی، وارد مرحله تازه ای از تاریخ معاصر خود شد.

محمد رضا شاه پهلوی پس از ترک ایران در اوایل بهمن 1357/1979م. در حالی که بیماری سرطان خون پیشرفته داشت به مصر، مراکش، باهاماس، مکزیکو و برای درمان پزشکی به ایالات متحده امریکا سفر کرد. ورود او به شهر نیویورک هم زمان با اشغال سفارت امریکا در تهران به وسیله دانشجویان خط امام بود که طی آن بیش از پنجاه نفر از اعضای آن سفارت خانه به مدت 444روز در گروگان ایشان بودند. شاه در 5 مرداد سال 1359/27 جولای 1980 در قاهره درگذشت و آرامگاه او اکنون در همان شهر است.

جمهوری اسلامی

آیت الله خمینی (1317ه-1368خ/1900-1989م.)

آیت الله روح الله موسوی خمینی رهبر انقلاب اسلامی، در سال 1317هجری قمری در خمین در خانواده ای مذهبی شیعه به دنیا آمد. تحصیلات علوم دینی را در قم به پایان رساند و در سال 1329خ/1950م. آیت الله شد. وی که پیش از آن نیز در قم به تدریس علوم دینی مشغول بود، بر اثر مخالفت با انقلاب سفید شاه، به خصوص اصلی که بر اساس آن به زنان حق رأی در انتخابات مجلس شورای ملی را می داد، دستگیر، محاکمه و به ترکیه تبعید شد. مخالفت وی در سال 1342خ/1963م. منجر به تظاهرات طلبه ها و بعضی بازاریان متعصب در قم شده بود که با حمله نیروهای انتظامی و کشته و مجروح شدن عده ای فرو نشست.

آیت الله خمینی از سال 1343خ/1964م. را در تبعید ترکیه و نجف و کربلا در عراق گذراند. در این مدت وی برای شاگردان و زائران ایرانی که به عتبات عالیات سفر می کردند در مخالفت شاه و نظر خود درباره شرایط و خصوصیات حکومت اسلامی موعظه می کرد. به نظری در زمان غیبت امام دوازدهم حکومت اسلامی می بایست به وسیله فقیه جامع الشرایط اداره شود. وی نظرات خود را در کتابی به نام ولایت فقیه بی ذکر نام نویسنده انتشار داده بود.

با بالا گرفتن حرکات انقلاب ایران و پس از آن که دکتر علی شریعتی در انگلیس به طرز مرموزی درگذشت عوامل انقلابی بر رهبری وی توافق کردند، وی از عراق به نوفل لوشاتو در فرانسه منتقل شد. به گفته یکی از مقام های مسئول فرانسه، در آن زمان ایشان پیشنهاد ترور او را به شاه دادند. اما وی با این استدلال که مایل نیست آیت الله به صورت شهید درآید با این پیشنهاد موافقت نکرد.

پس از خروج شاه از ایران، آیت الله خمینی که ایرانیان او را از آن پس امام خمینی می خواندند، در اول فوریه 1979/یازدهم بهمن 1357. با استقبال بی نظیر مردم که از سراسر کشور جمع آمده بودند، وارد تهران شد. ده روز بعد با اعلام پیوستن سران ارتش به نیروهای انقلابی وی به قدرت رسید. ده روز فاصله بین ورود و به

قدرت رسیدن امام خمینی از اولین سال انقلاب تا کنون با عنوان دهه فجر بزرگزاری جشن های پیروزی انقلاب گرامی داشته می شود. این عنوان از آیه ای از قرآن درباره حضرت موسی گرفته شده است.

در فرایند هائی که بی فاصله پس از آن در فروردین 1358/هـ 1979م. برگزار شد، نظام جمهوری اسلامی جایگزین شاهنشاهی دودمان پهلوی گردید و امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب و ولی فقیه قدرت کامل را به دست گرفت. یک سال بعد مجله امریکائی تایم او را به عنوان مرد سال برگزید.

از اولین روز های پس از انقلاب فرمان رعایت حجاب اسلامی به خصوص برای زنان و محدود شدن آزادی بیان و اجتماعات آغاز گردید و آیت الله خمینی که بت شکن خوانده شده بود به زودی جنبه تقدس یافت و به هرگونه مخالفت سیاسی و اعتقادی با او به شدید ترین صورت عکس العمل نشان داده می شد.

در دوران ده ساله ای که آیت الله خمینی برسر قدرت بود، تبلیغات شدید برای صدور انقلاب اسلامی، محاکمه های فوری و اعدام بسیاری از مردم سیاسی و نظامی رژیم قبل و دگر اندیشان سیاسی و مذهبی، اشغال سفارت امریکا و گروگان گیری دیپلمات های آمریکائی، حمله نافرجام هلیکوپترهای امریکائی برای رهائی گروگان ها، انتصاب و انتخاب رئیس جمهور ها، ابوالحسن بین صدر، محمدعلی رجائی، سید علی خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی صورت گرفت. حمله نظامی عراق به ایران و جنگی که نزدیک به هشت سال موجب کشتار و ویرانی بسیار گردید و تکفیر نویسنده پاکستانی تبار بریتانیائی، سلمان رشدی به وسیله آیت الله خمینی به واسطه نوشتن رمان آیات شیطانی از جمله حوادث مهمی بود که تا سال های دراز بحران های مهمی در سیاست خارجی ایران به وجود آورد.

در سال های پایانی زندگی آیت الله خمینی، آیت الله حسین علی منتظری که از آغاز انقلاب به عنوان جانشین آیت الله خمینی معرفی می شد، به واسطه اعتراض های گسترده وی نسبت به بعضی سیاست ها و عمل کرد های سران جمهوری اسلامی کنار گذاشته شد. آیت الله خمینی در خردادماه سال 1368/هـ 1989م. در تهران درگذشت. مراسم خاکسپاری او با هیجان عمومی فراوان همراه بود. پس از او آیت الله سید علی حسینی خامنه ای به ولایت فقیه رسید که تا امروز در این مقام باقی است.

- آقسرائي، محمودبن محمد. تاريخ سلاجقه يا مسامرة الاخبار و مسامرة الاخيار. تصحيح دكتر عثمان توران، تهران، انتشارات اساطير، چاپ دوم، 1362.
- استرآبادي، سيدحسن. تاريخ سلطاني از شيخصفي تا شاه صفي. به اهتمام احسان اشراقي، تهران، چاپ دوم، انتشارات علمي، 1366.
- اشپولر، برتولد. تاريخ مغول در ايران. ترجمه محمود ميرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1351.
- اومستد، ا. ت. تاريخ شاهنشاهي هخامنشي. ترجمه محمد مقدم، تهران، ابن سينا، 1340.
- بهار، محمدتقي (ملك الشعرا). تاريخ سيستان. تهران، زوار، 1314.
- پاريزي، باستاني. يعقوب ليث. تهران، ابن سينا، 1344.
- تمدن، محمد. اوضاع ايران در جنگ اول يا تاريخ رضائيه. تهران، اسلاميه، 1350.
- جكسن، ويليامز. ايران در گذشته و حال. ترجمه منوچهر اميري، فريدون بدره اي، تهران، خوارزمي، فرانكلين، 1340.
- جوان، موسي. تاريخ اجتماعي ايران باستان، تهران، 1340.
- جونز، هارفورد. آخرين روزهاي لطفعلي خان زند. ترجمه هما ناطق، تهران، اميركبير، 1353.
- داوري، محسن. كورش كبير. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1352.
- دولاواله، پيترو. سفرنامه. ترجمه شعاع الدين شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1348.
- دياكونوف، ا. م. حكومت ماد. ترجمه كريم كشاورز، انتشارات پيام، چاپ دوم، تهران، 1357.
- رجي، پرويز. كريم خان زند و زمان او. تهران، اميركبير، 1355.
- زرّين كوب، عبدالحسين. تاريخ مردم ايران، از پايان ساسانيان تا پايان آل بويه. تهران، امير كبير، 1367.
- دو قرن سكوت. تهران، انتشارات جاويدان، 1356.
- ساساني، خان ملك. غوغاي تخليه ايران. تهران، انتشارات سلسله، 1362.

- سپهر (لسان الملك)، محمدتقي. ناسخ التواريخ (قاجاریه). به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران، امیرکبیر، طهوری، 1337.
- شفق، رضازاده. نادرشاه از نظر خاورشناسان. تهران، انجمن آثار ملی، 1339.
- شهاب الدین خرندزی زیدی نسوی. سیرت جلال الدین منکبرنی. به تصحیح و تعلیقات مجتبی مینوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1360.
- شهبازی، شاپور. کورش بزرگ. شیراز، انتشارات دانشگاه پهلوی، 1349.
- شیخ الاسلامی، محمدجواد. سیمای احمد شاه قاجار. تهران، نشر گفتار، 1368.
- فقیهی، علی اصغر. آل بویه. تهران، انتشارات صبا، 1365.
- فلسفی، نصرالله. زندگی شاه عباس اول. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1364.
- گیرشمن، رُمان. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1335.
- مگی، حسین. سلطان احمد شاه قاجار. چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، 1362.
- منجم، ملاجلال الدین. تاریخ عباسی. به کوشش سیف الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید، 1366.
- میمندی نژاد، محمدحسین. زندگی پر ماجرای نادرشاه. تهران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ سوم، 1362.
- نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. تهران، چاپ هفتم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1368.
- نوائی، عبدالحسین. شاه عباس، اسناد و مکاتبات، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم، 1367.
- - کریم خان زند. تهران، ابن سینا، فرانکلین، 1348.
- یوسفی، غلامحسین. فرّخی سیستانی. مشهد، نشر باستان، 1341.

جنگ ها و قیام های تاریخی

در تاریخ ایران جنگ ها و لشکر کشی های بسیار رخ داده که نام برخی از آن ها در فهرست جنگ های مهم جهان نیز جای دارد. این جنگ ها، چه با کشورها و ملت های بیگانه، چه در درون مرزهای ایران، در اوضاع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران آثار عمیقی بر جای نهاده اند. این بخش شرح فشرده ای از مهم ترین آنان را در بر دارد.

حمله اسکندر

شاهنشاهی هخامنشی که به همت کوروش و داریوش بزرگ جهان گیر شده بود، پس از آنان با کشمکش های داخلی و کشتار شاهزادگان و نیز جنگ های دائمی با سرزمین های یونانی نشین ضعیف شد. هم زمان با شاهنشاهی داریوش سوم، فیلیپ مقدونی دولت های مختلف یونان را شکست داد و مردم را واداشت که او را به فرماندهی سپاه خویش برگزینند. پس از او پسرش الکساندر-که مورخان اسلامی او را اسکندر خوانده اند- با آگاهی از اوضاع آشفته ایران از طریق بغاز داردانل وارد آسیای صغیر شد و در سال 334 پ. م در کنار رود گرانیکوس با سپاه ایران روبه رو گردید. در این جنگ با آن که سپهرداد، سردار ایرانی، در آستانه از پای در آوردن اسکندر بود، سپاه ایران شکست خورد و هریک از سپاه دوطرف بیش از بیست هزار تن کشته داد.

داریوش سوم پس از شنیدن خبر این شکست با لشگری بزرگ در کنار خلیج اسکندرون با اسکندر به جنگ پرداخت. در این نبرد نیز سپاه داریوش با همه دلآوری پاشیده شد، داریوش گریخت و اسکندر به غارت اردوی ایران پرداخت. از آن پس اسکندر پیروزمندانه به پیش روی ادامه داد تا به مصر رسید و مورد استقبال مردم، که از تسلط دویست ساله ایرانیان برخود ناراضی بودند، قرار گرفت. اسکندر در محل اسکندریه کنونی شهری به نام خود بنا کرد و حکومت مصر را به یک فرمان رومی مقدونی سپرد.

پس از بازگشت از مصر، اسکندر بار دیگر در دشت گوگامل، در نزدیکی شهر آریل (موصل کنونی)، با سپاه عظیم داریوش رو به رو شد. با آن که اسکندر امیدی به پیروزی نداشت اما بر اثر واژگون شدن گردونه داریوش، سربازان به گمان آن که شاه کشته شده است، گریختند و با شکست آنان، در سال 331 پ. م، دولت بزرگ هخامنشی از میان رفت.

اسکندر پس از آن بابل را گشود و شهرشوش، پایتخت هخامنشی، به دست او افتاد. پس از شکست گوگامل، تنها مقاومت سازمان یافته ای که اسکندر با آن رو به رو شد در بندر پارس (کُهِگیلویه کنونی) بود. پس از آن اسکندر وارد تخت جمشید شد و با آن که با مقاومتی رو به رو نشد دستور داد مقدونی ها به کشتار مردم و غارت اموال آنان پردازند. سربازان مقدونی جامه های

شاهانه را پاره کردند و قدح های چینی گران بها را شکستند. آورده اند که برخی از مردم شهر که از این وحشیگری به جان آمده بودند خانه های خود را آتش زدند و در میان آتش جان سپردند.

پس از این ویرانگری ها، اسکندر جشن بزرگی گرفت و خود و سردارانش سرمست به رقص پرداختند. نوشته اند که یکی از زنان بدکار آتنی، به نام تائیس، به اسکندر پیشنهاد کرد که کاخ تخت جمشید را آتش زند. نخست اسکندر و در پی او تائیس مشعل های فروزان را در قصر شاهی انداختند و این شاهکار معماری دنیای قدیم را به به ویرانی کشیدند. آن گاه، اسکندر تا پنجاب و سیند پیش رفت اما سربازانش بیش از آن حاضر به پیش روی نشدند. اسکندر ناچار به بابل بازگشت و در آن جا ظاهراً بر اثر افراط در شراب خواری در سی و یک سالگی درگذشت.

مهم ترین هدف اسکندر، درهم آمیختن نژادی و فرهنگی شرق و غرب بود. اسکندر خود با رُخسانه (روشنک)، دختر داریوش سوم ازدواج کرد و دستور داد سرداران و سربازان سپاهش نیز زنان ایرانی را به همسری برگزینند تا نژادی واحد از مردم شرق و غرب پدید آید. اسکندر در ساختمان شهرها و کوچ دادن شماری از مردم مقدونیه و یونان به سرزمین های شرقی نیز در پی ایجاد تمدنی مشترک از اقوام ایرانی و یونانی بود. اما، پس از مرگ اسکندر سرداران او به جان یکدیگر افتادند و پس از کشمکش های بسیار عاقبت یکی از ایشان به نام سیلوکوس که بیش از همه با افکار و هدف های اسکندر آشنایی داشت توانست سلسله پادشاهی در متصرفات آسیایی اسکندر تشکیل دهد که حدود هشتاد سال بر جای ماند.

در زمان اسکندر و جانشینان او شهرهای بسیار در نواحی مختلف ایران ساخته شد که از مهم ترین آن ها هکاتم پلیس (شهرصدروازه) بود. خرابه های این شهر در جنوب غربی دامغان هنوز برجاست. زبان و علوم و شعر و ادب یونانی نیز مدتی دراز در ایران نفوذی قابل ملاحظه داشت. اشکانیان، که با تسلط بر سیلوکیان سلسله خود را در ایران مستقر کردند، برای جلب یونانیان ساکن قلمرو خود، خود را دوستدار یونان (فیلولهین) می خواندند و قرن ها بر روی سکه های خود به زبان و خط یونانی عباراتی می نوشتند. اما توده مردم ایران هرگز خصوصیات فرهنگ یونان را نپذیرفتند و همچنان ایرانی ماندند. پیروزی سریع اشکانیان بر سیلوکیان را ناشی از همین دل بستگی شدید عامه مردم به تمدن و فرهنگ ایرانی دانسته اند.

کشاورزی و بازرگانی ایران نیز در دوران تسلط یونانیان بسیار پر رونق بود. ساختن راه های بزرگ از دریای سرخ تا هندوستان همراه با کاروان سراها و آب انبارها در بیابان های مسیر راه، تجارت شرق و غرب را سودآور کرد. آماده کردن زمین های زراعتی و کندن کاریزهای بسیار و به خصوص رعایت حقوق روستاییان در این دوره به افزایش درآمد مردم سرزمین های ایرانی کمک کرد.

حمله اعراب

در قرن هفتم میلادی ظهور اسلام و اتحاد میان اقوام عرب رویدادی عظیم بود که جغرافیای سیاسی دو دولت بزرگ و مقتدر ایران و روم را در اندک زمانی دگرگون ساخت. در زمان خلافت

ابوبکر، نخستین جانشین پیغمبر(ص)، دست اندازی اعراب به مرزهای ایران و روم آغاز گردید. در زمان عمر، اوضاع داخلی ایران و روم سخت آشفته بود و به ویژه شاهنشاهی ساسانی در ضعف و تفرقه کامل روزگاری گذراند. درچنین احوالی اعراب مسلمان که در منطقه‌ای خشک و سوزان در سختی و گرسنگی به سر می‌بردند، به امید آن که اگر پیروز شدند سرزمین‌های سبز و خرم عراق را تصاحب خواهند کرد و اگر کشته شوند به بهشت جاودان خواهند رفت، یک باره به ایران سرازیر شدند. جنگ‌های بین ایرانیان و اعراب از سال 633 تا 643 میلادی به درازا کشید. مهم‌ترین این جنگ‌ها عبارت بودند از:

جنگ قادسیه

این جنگ در سال 636/ه14 م در پانزده فرسنگی کوفه رخ داد. سردار سپاه ایران رستم فرخ‌زاد و سردار عرب سعد بن ابی وقاص بود. این نبرد پس از چهار روز به شکست ایرانیان انجامید و درفش کاویان که نشان پیروزی ایران در جنگ‌ها بود به دست اعراب افتاد و سراسر عراق به تصرف ایشان درآمد. چند ماه بعد اعراب تیسفون را نیز بی‌هیچ مقاومتی گشودند و به غارت آن پرداختند. پیش از فتح تیسفون، یزدگرد آخرین شاه ساسانی با دربار و حرم سرا و گنج‌های خود از پایتخت گریخته بود. از جمله غنایم تیسفون قالی معروف بهارستان بود که به مدینه نزد عمر فرستادند که به فرمان او قطعه قطعه و میان اصحاب تقسیم شد. علی(ع) سهم خود را به بیست هزار درهم فروخت. یک پنجم غنایم بین شصت هزار تن سپاهی تقسیم شد و به هریک دوازده هزار درهم رسید.

جنگ جَلولا

در این جنگ، که در سال 638/ه16 م در قِزَل رُباط کنونی اتفاق افتاد، نزدیک صد هزار تن از لشکریان ایران به سرداری مهران مدّت هشتاد روز ایستادگی کردند و عاقبت با کشته شدن مهران، شکست خوردند. بهای غنایمی که در این جنگ به دست اعراب افتاد، از جمله یک صد هزار اسب، را به سی میلیون درهم تخمین زده‌اند.

جنگ نهاوند

این نبرد به سال 642/ه21 م در نزدیکی نهاوند رخ داد. ایرانیان، به فرماندهی فیروزان، به قصد خسته و فرسوده کردن اعراب، حالت دفاعی به خود گرفتند. خواربار لشکر اعراب نزدیک به اتمام بود. در این حال نُعمان بن مقرن، سردار سپاهیان عرب شایع کرد که با مرگ خلیفه عقب خواهند نشست. ایرانیان فریب خوردند، از سنگرهای خود بیرون آمدند و شکست خوردند. اعراب این پیروزی را فتح الفتوح نامیده‌اند.

جنگ واجرود

این آخرین جنگ ایرانیان و اعراب بود که میان قزوین و همدان رخ داد و پس از آن اعراب به شهرهای ایران سرازیر شدند.

پذیرش اسلام

هنگام فتح ایران به دست اعراب، آیین های زرتشتی، مسیحی، مانوی، مزدکی و بودایی میان مردم پیروان بسیار داشت. گروه های بزرگی نیز به اعتقادات زروانی و کیومرثی پای بند بودند. بحث و جدل میان معتقدان به کیش ها و آیین های گوناگون پیوسته درمی گرفت. در زمان خسرو انوشیروان، تشکیلات خاصی برای تنظیم و اداره این گونه بحث ها و گفت وگوهای دینی و فلسفی ایجاد شده بود. این جدل ها، گاه هنگامی که با منافع موبدان و اشراف و بزرگان دربار سازگار نبود به کشتارها و سرکوبی های شدید می انجامید، چنان که در مورد مزدکیان اتفاق افتاد. در آغاز هجوم اعراب مسلمان به ایران تنها گروه کوچکی از کشاورزان و پیشه وران اسلام آوردند و دیگران به معتقدات مذهبی خود پایبند ماندند. اما، به تدریج پیروان اسلام در ایران افزایش یافت تا آن که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی اکثریت مردم ایران مسلمان شده بودند.

سبب روی آوردن ایرانیان به اسلام، در آغاز بیشتر فرار از پرداخت جزیه بود. خلیفه دوم برای اداره امور مسلمانان دیوان ها و اداراتی تشکیل داد که اصول آن را از سازمان های اداری ایرانی و رومی گرفته بود. ایرانیان زرتشتی و رومیان مسیحی اهل کتاب شمرده می شدند و نه مُشرک که ریختن خونشان مباح باشد. اما، چون اهل ذمه خوانده می شدند موظف بودند مالیات خاصی به نام جزیه بپردازند. به علاوه، اهل ذمه موظف بودند به اسلام و معتقدات پیروان آن توهین نکنند و دشمنان آن را یاری ندهند، لباس مخصوص بپوشند تا شناخته شوند و نوشیدن شراب و پرورش خوک را پنهانی انجام دهند که مسلمانان نپسند. آنان حق نداشتند سوار اسب شوند و سلاح با خود بردارند. این مقررات سخت به تدریج اهل ذمه را به قبول اسلام وا داشت. در دوره خلافت اموی تحقیر ملت های شکست خورده و غیرعرب شدیدتر شد و مبلغ جزیه ها و دیگر مالیات ها افزایش یافت. ایرانیان، خاصه طبقاتی که فشار اقتصادی بیشتر بر آن ها می آمد، ناچار دسته دسته اسلام آوردند و مسلمان شدند.

تمایل به همکاری با دستگاه خلافت عامل دیگری در اسلام آوردن ایرانیان بود. گردآوری جزیه از همان آغاز به دست دهقانان ایرانی که دست نشاندگی اعراب را پذیرفته بودند انجام می گرفت. یکی از این کسان ماهویه، فرمانروای ایرانی مرو بود که در زمان خلافت علی (ع) درکوفه فرمانی گرفت که بر اساس آن دهقانان و کدخدایان روستاها، باید جزیه زرتشتیان را به او تحویل دهند. گمان می رود این همان ماهویه باشد که در مرو یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، را کشت.

پس از برافتادن حکومت اموی و روی کار آمدن عباسیان نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت موجب اسلام آوردن گروه های بسیار از بزرگ زادگان و دانشمندان ایرانی شد که خواهان مقام های بالای

دیوانی و حکومتی بودند. افراد خاندان های بَرَمَك و نویخت و کسانِی چون ابن مُقَفَّع و افشین و مازیار بدین گونه اسلام آوردند. اما همگی اینان پیوسته مورد سوء ظنّ خلیفه و اعراب و آماج نسبت کفر و زندّقه نیز بودند.

از همان آغاز فتح ایران به دست سپاهیان اسلام، خلفای عرب مهاجرت قبایل عرب به درون ایران را تشویق می‌کردند. هدف آنان انتشار زبان و آداب و معتقدات اسلامی بین ایرانیان بود. اما سیاست آنان نتیجه معکوس داشت، زیرا ایرانیان به زودی اعراب مهاجر را به رنگ خود درآوردند، زبان و آداب و رسوم خود را به ایشان آموختند و آن‌ها را ایرانی کردند.

با این همه، نسل های بعدی ایرانی به تدریج با معتقدات اسلامی خو گرفتند. پیدایش تفرقه و اختلاف در امر جانشینی پیامبر و بحث و کشمکش هایی که از این طریق در قرن های اول اسلامی اوج گرفت فرصتی فراهم آورد که در خلال آن ایرانیان معتقدات اسلامی را چنان که با زمینه فکری آن‌ها متناسب بود برگزینند و در عین حال برخی از باورهای دیرین خود را نیز، در شکلی تازه، به مفاهیم اسلامی پیوند زنند. روی آوردن به تشیع یکی از مهم ترین دلایل پذیرش قلبی اسلام برای ایرانیان گردید. فرقه های مختلف شیعه از همان آغاز بیشتر به وسیله ایرانیان و در داخل ایران گسترش می یافت. مباحثی که از طریق تبلیغ این عقاید مطرح می شد، ایرانیان را هرچه بیشتر با مبانی اسلامی آشنا و دل بسته می‌کرد.

اما، مهم ترین عاملی که غلبه سیاسی عرب را در ایران به غلبه معنوی و تغییر اعتقاد دینی و مذهبی ایرانیان تبدیل کرد، وجود تعلیمات متعالی اسلام بود که با شکستن مرزهای طبقاتی و یکسان نگری به آدمیان می توانست پاسخ گوی نیازهای انسانی و معنوی و اجتماعی ایرانیان باشد زیرا جامعه بسته طبقاتی دوران شاهنشاهی ساسانی یکی از عوامل مهم نارضایتی طبقات فرودست بود. با این همه، ایرانیان اسلام را یکپارچه و بی چون و چرا نپذیرفتند و حدود سه تا چهار قرن طول کشید تا مسلمان شدند.

قیام های استقلال طلبانه

فتوحات سریع سپاه اسلام نتوانست یک باره مردم ایران را به اطاعت از کارگزاران عرب وادارد. جنبش های مقاومت و مبارزه قرن ها درگوشه و کنار کشور هر روز به گونه ای آشکار می‌شد و ایرانیان نارضایتی را گرد هم می آورد، زیرا امیدهای خود را برای برابری و عدالت با رفتار خشن و نامنصفانه کارگزاران و دست نشاندگان عرب برباد رفته می دیدند و زیر فشار خراج و مالیات های گوناگون و جزیه تحمّل از دست داده بودند.

در زمان خلافت عثمان، سومین تن از خلفای راشدین، در حالی که تنها هشت سال از فتح ایران می‌گذشت، بر اثر شورش های پی‌درپی در برخی از شهرهای ایران، لشکریان خلیفه ناچار شدند بارها به فتح دوباره شهرهایی که قبلاً تصرف کرده بودند بپردازند. مردم ری، استخر، خراسان، سیستان و آذربایجان از اسلام روی گرداندند و چنان که نوشته اند تنها در شورش استخر بیش از

چهل هزار تن به وسیله فرستادگان خلیفه کشته شدند. در سال‌های بعد، نواحی خراسان و ماوراءالنهر، که از مرکز خلافت دور بود، کانون این سرکشی‌ها شد. شهرهای هرات، بخارا، سغد و خوارزم چند بار دست به دست گشت و بارها آماج کشتار و غارت قرار گرفت. علت اصلی ناکامی شورش مردم این نواحی بیش از همه اختلاف‌های داخلی و نبود رهبری شایسته بین آنان بود.

با روی کار آمدن امویان و شهادت امام حسین (ع) در واقعه کربلا، تشییع و طرفداری از خاندان علی (ع) ایرانیان را به تدریج گرد محوری واحد جمع آورد. نخستین بازتاب این واقعه قیام مختار ثقفی از مردم کوفه به سال 685/66 هجری بود که به خون خواهی امام حسین (ع) انجام گرفت و در آن بسیاری از مخالفان آن حضرت کشته شدند. نوشته‌اند که بیشتر سپاهیان مختار ایرانی بودند و سرداری که برای گفتگو با سپهسالار مختار به اردوی او رفت گفت: «از جایی که وارد سپاه تو شدم تا هنگامی که به تو رسیدم یک کلمه عربی از زبان سپاهیان تو نشنیدم. همه به فارسی سخن می‌گفتند.» قیام مختار عاقبت سرکوب شد. در این سرکوبی هفت هزار تن که بیشتر ایرانی بودند از دم تیغ گذشتند.

در قیام آشعث، سردار حجاج بن یوسف، نیز بسیاری از ایرانیان او را حمایت می‌کردند زیرا وی نیز از ستم حجاج به جان آمده بود و می‌خواست او را از میان بردارد. از برجسته‌ترین کسان که در این قیام کشته شدند سرداری دلیر به نام فیروز بود که مدت‌ها لرزه بر دستگاه قدرت و خلافت عرب انداخت. شورش ایرانیان بر ضد سرداران عرب تا آخرین سال‌های قرن اول هجری/ هفتم میلادی ادامه داشت. مردم گرگان بر عرب‌ها شوریدند. حاکم خراسان سوگند خورد که اگر گرگانیان را سرکوب کند از خون ایشان آسیابی را بگرداند و چنین کرد و گروهی بسیار از مردم بی‌گناه را کشت.

ایرانیان از مبارزه خوارج نیز حمایت می‌کردند زیرا آنان، به خلافت امویان که نژاد عرب را برتر می‌دانستند، در تعیین خلیفه و انتخاب عمال اسلام قایل به همسانی مسلمانان بودند و همه را در حقوق برابر می‌دانستند. این اعتقاد به سود ایرانیان بود و از همین رو در پاره‌ای نواحی روستائیان و پیشه‌وران در مبارزه با بنی‌امیه، و بعدها با عباسیان، با خوارج هم دست می‌شدند. یکی از مهم‌ترین این قیام‌ها در سال 686/67 هجری در خوزستان اتفاق افتاد و در آن توده‌های عظیم ایرانی و عرب در کنار یکدیگر جمع آمدند و با سپاه حجاج بن یوسف به نبرد پرداختند.

قرن اول اسلامی با شروع قیام ابومسلم خراسانی به پایان آمد و به برافتادن امویان و روی کار آمدن عباسیان انجامید. قیام ابومسلم، یک باره همه ایرانیان ناراضی را، به شوق انتقال خلافت به خاندان پیغمبر، با اعراب مخالف امویان همراه کرد. روستائیان و پیشه‌وران خراسان نیز در سپاه ابومسلم شرکت کردند زیرا پیروزی او را تحقق آرزوهای ملی خود می‌دانستند. به همین رو، هنگامی که منصور، دومین خلیفه عباسی، ناجوان مردانه ابومسلم را کشت، قیام‌های ایرانی پس از او همگی عنوان خون خواهی ابومسلم یافت.

خون خواهی ابومسلم

ابومسلم با تبلور بخشیدن به آرزوهای مردم ایران برای آزادی و استقلال و به خاطر کار خطیری که در برانداختن و به قدرت رساندن خلفا به انجام رسانید، در چشم مردم به صورت یکی از موعودهای زرتشتی درآمد که به اعتقاد ایشان در آخر زمان باعث نجات هستی از اهریمن می‌شوند. به همین جهت تا دیرگاه یاد ابومسلم در ذهن مردم ایران زنده ماند. مرگ او را به آسانی نمی‌پذیرفتند و هر لحظه در انتظار بازگشت او بودند. بسیاری از دوستان و یاران او از این فرصت برای ادامه مبارزه سود جستند. نخستین کس از ایشان سینه‌باد از یاران و سرداران ابومسلم بود که تمایلات مزدکی نیز به او نسبت داده اند. سینه‌باد بی فاصله پس از قتل ابومسلم به خون خواهی او قیام کرد و گروهی بزرگ از مردم او را یاری دادند. وی از ری تا قومیس (دامغان) و نیشابور را در اندک مدت برضد خلیفه شورانید و سردار خلیفه را که با ده هزار کس به جنگ او آمده بود فراری کرد. سپس به طبرستان رفت و از سپهبد خورشید، امیر آن جا، یاری خواست. اما در حادثه‌ای به قتل رسید و پس از هفتاد روز قیام او فرونشست.

قیام دیگری که توانست مانند قیام سینه‌باد شماری از مسلمانان و غیرمسلمانان را به خون خواهی ابومسلم گرد هم آورد، به دست اُستادسیس صورت گرفت. اُستادسیس یک چند دره‌رات و بادغیس و سیستان و مرو برای شوراندن مردم برخلیفه عباسی به هرکاری دست زد و نوشته‌اند که حتی از راه زنی نیز خودداری نمی‌کرد. وی که شورشگری پُرشور بود، در سیستان جنبه تقدس یافت و مردم بدو چون نجات دهنده‌ای می‌نگریستند. وی سرانجام دستگیر و در بغداد به امر منصور کشته شد.

سی سال پس از مرگ ابومسلم یکی از مهم‌ترین قیام‌های ایرانی در خراسان حدود مرو و بلخ آغاز شد و به ماوراءالنهر و حدود شهر گش نیز رسید. سردار این قیام مردی به نام الْمُقَنِّع (نقاب دار) بود که جامه‌ای سپید و نقابی سبز داشت. هیچکس صورت او را ندیده بود. یاران الْمُقَنِّع را سپیدجامگان نیز گفته‌اند. جامه سپید لباس موبدان زرتشتی و فرقه‌های مانوی در سغد و ماوراءالنهر بود. اما جامه سپید ایشان را یادآور سیاه جامگان خراسان (ابومسلم) و انگیزه و بهانه مخالفت با خلیفه انگاشته‌اند.

الْمُقَنِّع باید مردی دانشمند بوده باشد زیرا نوشته‌اند که دانش‌های ریاضی و هندسه و نجوم را می‌دانست و با اطلاع از این علوم ماه‌گونه‌ای از مواد فسفوری ساخته بود که هرشب از چاه سر برمی‌آورد و پس از اندکی برآمدن دوباره پنهان می‌شد. وی در تَخْشَب از شهرهای ماوراءالنهر می‌زیست و از همین رو معجزه او در تاریخ به ماه تَخْشَب شهرت دارد. نیز آمده است که الْمُقَنِّع بسیار زشت بود و یک چشمش نابینا. اما گمان می‌رود که این گفته مخالفان باشد. الْمُقَنِّع در مقابل کارگزاران و سپاهیان مهدی خلیفه عباسی، که از سرسخت‌ترین دشمنان زَنْدَقَه (مانویان) بود، چهارده سال ایستادگی کرد. وی در همان زمان میان پی‌روان خویش به آموزش تعلیمات مانوی مشغول بود و مانوی‌های سغد و ترکستان در کنار بازمانده مزدکی‌های خراسان او را یاری

می‌دادند. نوشته اند هنگامی که پس از دوسال محاصره الْمُقَنِّع دانست که دیگر تاب مقاومت در برابر لشکریان خلیفه را ندارد دژ خود را آتش زد و خود و فرزندانش را مسموم کرد، یا به گفته‌ای خود را در خم تیزاب انداخت و از جسد او چیزی نماند. این واقعه افسانه آمیز می‌نماید اما با عقاید مانویان درباره لزوم فناء جسم و ترک دنیا برای رسیدن به آرامش و آسایش ابدی سازگار است.

در روزگار هارون الرشید نیز حمزه خارجی، پسر آذرک شاری، در سیستان شورشی عظیم برپا کرد. وی از خانواده ای مجوس بود و خود به خارجیان پیوست. قیام حمزه بازتاب خشم و ناخرسندی کشاورزان و مردم غارت زده نواحی دوردست خلافت در برابر اسراف و ولخرجی های دربار بغداد بود. هدف حمزه را در قیام، همانند خواجه، تأمین عدالت و مساوات اسلامی و جلوگیری از شهوت رانی و زیاده‌خواهی زورگویان دانسته اند. وی با کارگزاران و عمال خلیفه با تندي و خشونت روبرو شد و دست‌ورداً هیچ کس به آنان خراج نپردازد زیرا معتقد بود اموال مسلمانان محروم صرف عیاشی و دیگر کارهای حرام می‌شود. هارون الرشید برای دفع حمزه خود به خراسان لشکر کشید، اما در راه بیمار شد و مرد. حمزه سال‌ها به تاخت و تاز خود ادامه داد و تا سِند و هند نیز رفت و عاقبت حدود سال 210هـ./825م در جنگی کشته شد. حدس زده اند که سیمای افسانه‌ای امیر حمزه صاحب‌قران در ادبیات عامیانه ایران، که به حمزه عموی پیغمبر (ص) نسبت داده می‌شود برپایه ماجراهای حمزه خارجی است.

مأمون عباسی در دوران خلافت خود غیر از قیام حمزه، که نواحی شرقی ایران را دست‌خوش ناآرامی کرده بود، در غرب ایران نیز با جنبش خرم دینان در کشمکش بود که تا زمان جانشین او معتصم نیز خلافت بغداد را تهدید می‌کرد. خرم دینان بازمانده پی‌روان مَزَدَک بودند که از اواخر دوره ساسانی در نواحی شمال و غرب ایران می‌زیستند. نهضت ایشان حرکتی انقلابی و اشتراکی بود که از اوضاع اجتماعی دوران خلافت عباسی و ستم بیگانگان بر ایران ناشی می‌شد. ظاهراً بابک خرم دین برای آن که هواخواهان ابومسلم را با پی‌روان مَزَدَک آشتی دهد و از جمع ایشان برای پیش برد و ادامه جنبش خویش سود جوید، خود را مظهر و تجسم مَزَدَک و ابومسلم خواند و فرصت داد که شایعه پردازان او را گاه نواده ابومسلم بخوانند.

قیام خونین بابک از سال 201هـ./816م به مدت بیست سال ادامه یافت. موقع او در کوه‌های آذربایجان و همسایگی با ارمنستان و همچنین آسان‌گیری مأمون در سرکوب مبارزات ایرانیان، به او فرصت داد تا تشکیلاتی منظم برای مبارزه در نواحی غرب ایران ترتیب دهد. با روی کار آمدن معتصم که احساسات شدید ضد ایرانی داشت و همکاری افشین سردار کارآزموده او عاقبت بابک اسیر شد و با تحمل شکنجه‌ها، سیمایی افسانه‌ای از قهرمانی ایرانی برجای گذاشت.

افشین خود ایرانی و از شاه زادگان آشروسنه بود که حيله‌گری سیاستمداری حرفه‌ای را با استعداد نظامی سرداری جنگ دیده را باهم داشت. وی در مبارزه با بابک در همان حال که آشکارا با شدت و خشونت می‌جنگید، پنهانی او را به همکاری در برابر خلیفه می‌خواند و با این دروغ عاقبت اطرافیان او را فریفت و او را تسلیم خلیفه کرد. اما چندی بعد خود او نیز در این پرتگاه افتاد.

وي پس ازدستگيري بابک توقّع داشت حکومت خراسان، از ماراءالنهر تا گرگان، به او واگذار شود. چون اين نشد مازيار حاکم ايراني طبرستان را تحریک کرد که برضد خليفه قيام کند. عصيان مازيار به واسطه ناخرسندي کشاورزان از زمينداران و کارگزاران خراج به زودي به نوعي انقلاب اجتماعي تبديل شد و مازيار را به سوي خرمدينان کشاند. کشاورزان به پشتگرمي او بر کدخدایان و دهقانان شوریدند و اموال آن ها را غارت کردند، هرجا مسجدي بود درهم کوفتند و خراج یک ساله را از مسلمانان گرفتند. اين رویدادها سبب شد که خليفه قيام مازيار را نه بر ضد گماشتگان خود، که ستم بسيار مي کردند، بلکه به مخالفت با خلافت عرب و حکومت اسلام بشمرد و براي مقابله با آن برخیزد. افشين مي کوشید که با تحریک مازيار به مقاومت فرصت يابد تا حکومت خراسان بزرگ را از خليفه براي خود بگیرد. اما خیانت کوهيار، برادر مازيار، او را به چنگ دشمن انداخت و رابطه افشين با مازيار و بابک آشکار شد. افشين و مازيار هردو کشته شدند و از آن پس ديگر تلاش ها براي زنده کردن آيين هاي قديم ايران که آن را دين سپيد مي خواندند از رونق افتاد.

سقوط و مرگ بابک، مازيار و افشين موجب شد که طاهريان حکومت خراسان را که در زمان مأمون به دست آورده بودند براي خود نگه دارند. اين خود پس از مرگ معتصم فرصتي فراهم آورد که اميران محلي نماينده بغداد درخراسان و سيستان شوند و به تدريج مقدمات استقلال نواحي شرقي ايران را به صورت حکومتي مستقل اما مسلمان آماده سازند.

حمله مغول

حمله مغول يکي از مصائب هولناک تاريخ ايران است. آثار کشتار و ويراني و صدمات بزرگ اخلاقي و فرهنگي اين تهاجم پس از قرن ها هنوز درجامعه ايراني محسوس است. مغول ها اقوام زردپوست صحراگرد ساکن دره هاي جنوبي سيبري و اطراف درياچه بايکال يعني مغولستان امروزي بودند که به دست چنگيزخان متحد شدند و بخشي بزرگ از ولايات چين را به تصرف درآوردند. يکن، پايتخت چين شمالي، در اوایل قرن سيزدهم ميلادي به تصرف چنگيزخان درآمد. درحدود همان سال ها، ترکان اويغور که مانوي مذهب بودند و تمدن درخشان ايراني داشتند به اطاعت چنگيز گردن نهادند. مغول ها خط اويغورها را که منشعب از خط سرياني بود فرا گرفتند و با تسلط براین ناحيه با سلطان محمد خوارزمشاه همسايه شدند.

چنگيزخان، در پاييز سال 616/1219م به بهانه کشتار بازرگانان مغولي به ايران لشگرکشيد. وي در فرماندهي و رسته بندي سپاه و تقسيم کار جنگ بسيار ورزيده بود. علاوه برآن، شماري از مهندسان چيني را همراه داشت که درساختن منجنیق و قلعه کوب و نفت اندازي مهارت داشتند. سپاهيان چنگيز بي رحم و خشن و خون خوار بودند و به محض دست يافتن به هر ناحيه با چنان سرعتي به چپاول و غارت و کشتار دسته جمعي و تخریب شهرها و ايجاد آتش سوزي مي پرداختند که آنان را بلای آسماني مي خواندند. شهرهاي اُترار، بخارا، سمرقند، خوارزم، مرو، بلخ، هرات، طوس، نيشابور، خجند و ري که همگي شهرهاي آباد و پرجمعيت بودند در مدتي کمتر از

پنج سال به ویرانه‌های متروک بدل شدند. تنها در خراسان بیش از پنج میلیون تن به دست سپاهیان چنگیز قتل عام شدند که یک میلیون و هفتصد هزار تن آن‌ها در نیشابور می‌زیستند.

باوجود شدت خشونت مغولان، ایرانیان در بسیاری از شهرها تا آخرین نفس در برابر حمله سیل آسای مغول ایستادگی کردند. از جمله سلطان جلال الدین منکیرنی، پسر سلطان محمد خوارزم شاه، با شجاعت بسیار سال‌ها با سپاه مغول جنگید و پیروزی‌هایی نیز به دست آورد. نوشته‌اند که مردم نیشابور هنگام عبور لشکریان مغول از در اطاعت درآمدند، اما چون خبر ظهور سلطان جلال الدین را شنیدند سر به عصیان برداشتند و داماد چنگیز در این واقعه کشته شد. چندی بعد مغولان نیشابور را گرفتند و همه مردم آن را از زن و مرد و پیر و جوان کشتند. دختر چنگیز که همسرش در این واقعه کشته شده بود فرمان داد نیشابور را چنان ویران کنند و بر آن آب بندند که نتوان در آن زراعت کرد. هفت شبانه روز بر خرابه نیشابور آب بستند.

پس از فرار سلطان جلال الدین، چنگیز برای فرونشاندن شورشی در چین شمالی و تثبیت به مغولستان بازگشت و اندکی بعد مرد. جانشینان چنگیز هلاکوخان نواده او را مأمور فتح کامل ایران و تسخیر بغداد کردند. برانداختن اسماعیلیان و تخریب و تاراج قلعه‌های متعدد ایشان، سپس تسخیر بغداد و پایان دادن به خلافت عباسی به سال 656 هـ/ 1258 م به دست او انجام گرفت. هلاکوخان پس از فتح و تاراج بغداد و کشتار بزرگ در آن و تسخیر عراق و شام، با غنایم هنگام رفت به آذربایجان رفت و در پایتخت خود مراغه به خواجه نصیرطوسی دستور داد که به یاری تنی چند از دانشمندان ایرانی رصدخانه و زیجی بسازند.

حمله مغول به ایران با کشتار عظیم مردم و دانشمندان و هنرمندان بی‌شمار همراه بود. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، از عارفان و شاعران بزرگ ایران، در فتنه مغول به قتل رسید. بسیاری مساجد، مدارس، کتاب‌خانه‌ها و بناهای تاریخی دستخوش ویرانی و غارت شد و روحیه انزوا و عدم اعتماد و خرافه پرستی تا دیرزمان مردم را در خود فرو برد و اعتدال عقلمانی آنان را مختل کرد و اعتقاد به نزول بلاهای آسمانی را در ایشان افزایش داد. اما، مغولان خود به تدریج تحت تأثیر فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند. امرا و پادشاهان مغول، دانشمندان برجسته‌ای چون خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان و برادرش عطاملک جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله را به مشاورت و وزارت خود برگزیدند و لی هیچ یک از ایشان جز خواجه نصیر از دست مغولان سرسالم به در نبرد. از شاهان و امیران مغول بسیاری اهل فضل و دوست‌دار دانش شدند و اگرچه شعر و ادب فارسی را نمی‌فهمیدند، اما ریاضی دانان، ستاره‌شناسان، پزشکان، مهندسان و تاریخ‌نویسان را به منظور اداره کارها و جاوید ساختن نام خود، سخت گرامی داشتند.

زبان فارسی در این عصر به بیرون از ایران راه یافت و نه تنها زبان دینی و رسمی دربار باشکوه مغول در هند گردید بلکه مردم دانشمند این سامان تا چند قرن پس از آن نیز به دانستن زبان فارسی و سرودن و نگارش کتاب‌ها به این زبان افتخار می‌کردند.

سریداران

سریداران یک سلسله کوچک محلی ازمتمووفان شیعه مذهب خراسان هستند که در اوایل قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی با کارگزاران مغول درافتادند و با تشکیل حکومتی محلی آخرین ضربه را بر فرمانروایی مغول در ایران وارد آوردند. کارگزاران مغول هر سال چندبار با خشونت و سنگ دلی مردم داغ دیده و غارت زده شهرها و روستاها را وادار به پرداخت مالیات و باج و خراج‌های هنگفت می‌کردند. در این آشفته بازار ستمگری، ایرانیان جز زاهدان و مشایخ صوفیه پناهگاهی نداشتند. فرمانروایان مغول، حتی بیش از ترکان سلجوقی، به علمای مذهبی و بزرگان صوفیه اظهار ارادت می‌کردند. همین به مشایخ شیعه فرصت داد که از اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی از نفوذ معنوی خود برای انجام منظوره‌های سیاسی و اجتماعی بهره جویند و علاوه بر تبلیغ مذهب شیعه به تشکیل حکومت‌های شیعه مذهب روی آورند.

سریداران، درویشان شیعه مذهب سبزواری، که به روش قتیان یا جوانمردان می‌زیستند، در خراسان برای مبارزه با عمال ایلخانان قیام کردند. سادات مرعشی درمازندران حکومتی شیعی و اهل تصوف تشکیل دادند و دسته سوم، جانشینان شیخ صفی‌الدین اردبیلی در آذربایجان بساط ارشاد گسترده و عاقبت با تشکیل سلطنت صفوی به تشیع رسمیت بخشیدند. سریداران سبزواری به سردستگی امین‌الدوله عبدالرزاق، که نسبش از جانب پدر به حسین بن علی (ع) و از طرف مادر به یحیی برمکی می‌رسید و خود از کارگزاران ابوسعید بهادر ایلخانی بود، قیام کردند. اینان هم قسم شده بودند که: «اگر توفیق یابیم رفع ظلم کنیم والا سر خود را بردار خواهیم کرد که دیگر تحمل ظلم نداریم.» و به همین جهت به سریداران معروف شدند.

در اندک زمان، سریداران توجه و حمایت مردم اطراف را جلب کردند و به زودی توانستند بر لشکر بزرگی که فرمانروای مغول به جنگ ایشان فرستاده بود پیروز شوند. در این جنگ سریداران به رهبری وجیه‌الدین مسعود، برادر امین‌الدوله عبدالرزاق، ظرف یک روز سپاه امیران ترک خراسان را که هفتاد هزار سوار و پیاده بود درهم شکستند. تاریخ‌نگاران ایرانی این روز را روز پیروزی ایرانیان بر صحرانشینان مغول و ترک خوانده‌اند. پس از این پیروزی، مردم ناحیه بزرگی به سریداران پیوستند و قلمرو قدرت و حکومت آنان از دامغان تا سرخس و قوچان و کاشمر گسترش یافت. حکومت سریداران حدود پنجاه سال ادامه یافت. آخرین ایشان، خواجه علی مؤید، به امیر تیمور گورکان که حملات خود را به ایران آغاز کرده بود پیوست و به سال 788/1386 م در یکی از جنگ‌های امیر تیمور کشته شد و سلسله سریداران منقرض گردید.

در قیام سریداران، که به رانده شدن مغول از سرزمینی وسیع منجر شد، روستاییان نقشی عمده داشتند و بی‌تشکیلات منظم توانستند در زمانی کوتاه دست حکم رانان مغول را از زندگی خود کوتاه کنند. قیام سریداران به یاری تبلیغات وسیع شیخ حسن جوری، یکی از صوفیان شیعه مذهب فراهم آمد. گرچه سبزواری یکی از کانون‌های اصلی تشیع به شمار می‌رفت، مردم آن به حفظ سنت‌های ملی نیز شهرت داشتند. شیخ حسن جوری که خود شاگرد شیخ خلیفه بود، با

شیفتگی به تعلیمات استاد، مردم را به سرکشی از فرمان گماشتگان مغول و همدستان ایشان یعنی مالکان و زمین داران بزرگ محلّی دعوت می‌کرد. اما، چون نمی‌توانست به صراحت منظور خود را بگوید، از عبارات و اصطلاحات صوفیانه که رنگ مذهب تشیّع داشت بهره می‌جست. در این اوان، نه تنها در سبزواری بلکه در نواحی دیگر از جمله کاشان نیز انتظار ظهور قائم آل محمد، امام غایب عمقی روزافزون داشت. دسته‌ای از صوفیان نیز با تعلیمات خود درباره ترک دنیا و بی‌اعتنایی به تجمل و لذت‌های دنیوی، درواقع به مبارزه با حریصان مال اندوز و جاه‌طلب می‌رفتند که با پیوستن به متجاوزان به مقام و ثروت رسیده بودند. در این میان، مردم محروم طبقات پایین، به‌خصوص روستاییان، از این افکار استقبال می‌کردند، زیرا خشکسالی و هجوم ملخ به کشتزارهای آنان آسیب فراوان زده بود و سهمیه گزافی که هرسال مأموران حکومت به زور می‌بردند آن‌ها را به تنگ دستی و سختی دچار کرده بود.

هنگامی که سریداران توانستند بر حاکم مغولی خراسان پیروز شوند حکومت مستقلّی ترتیب دادند و سبزواری را مرکز خود ساختند. در همین هنگام برای به دست آوردن کتاب‌های شیعه با شیعیان جبل عامل در لبنان به مکاتبه پرداختند. به دعوت سران سریداران عده‌ای از شیعیان لبنان به ایران آمدند و نویسندگان شیعه کتاب‌های معتبری به نام امرای سریداری تألیف کردند و به ایران فرستادند.

قیام سریداران با آن که جنبشی محلّی بود و مدّت زیادی دوام نیافت، اما در تاریخ ایران اهمّیتی خاص دارد، زیرا در پی این قیام و بانبروگرفتن از پیروزی‌های آن بود که در نقاط دیگر نیز مردم روستاها سرکشی آغاز کردند. استقرار دولت سادات در مازندران را باید یکی از بارزترین پی‌آمدهای حکومت سریداران دانست. امرای سریداران در اداره حکومت با یکدیگر اختلاف بسیار داشتند و بسیاری از آنان با توطئه یاران خود از پای درآمدند. با این همه، در مدّت کوتاه حکومت ایشان، آبادانی بسیار صورت گرفت و خرابی‌های حمله مغول تا حدّ زیادی جبران شد. امیران سریدار در پی بهتر کردن زندگی روستاییان و طبقه محروم شهر بودند و به نوعی مساوات در تقسیم عواید و ثروت عمومی اعتقاد داشتند.

جنگ‌های ایران و روس

دوران حکومت قاجار با اوج فعالیت‌های استعماری کشورهای اروپایی در آسیا مصادف بود. در قرن هیجدهم میلادی، کمپانی هند شرقی انگلیس که در تلاش برای تصرف کامل هند بود، از درون آن سرزمین و نیز از افغانستان پی‌آپی مورد تهدید قرار می‌گرفت. ناپلئون بناپارت نیز، در پی لشکرکشی‌ها و فتوحات خود در مصر، به رقابت با دولت انگلیس درصدد نزدیک شدن به دولت ایران و ایجاد مزاحمت بیشتر برای منافع انگلیس در هند بود. روسیه تزاری نیز به نوبه خود، در آرزوی دست یافتن به آب‌های گرم خلیج فارس، نواحی شمال و غرب ایران را مورد تهدید قرار داده بود و نفوذ خویش را در منطقه روز به روز توسعه می‌داد. افزون بر این، همه این دولت‌ها بر سر کشورهای کوچک و ناتوان با یکدیگر در حال رقابت و مصالحه بودند.

ساکنان سرزمین های شمال غرب ایران، که اغلب مسیحی بودند، به روسیه تزاری گرایش هایی داشتند. روس ها نیز با بهره جویی از آشفتگی درونی دولت قاجار در آغاز حکومت فتح علی شاه گرجستان را رسماً به کشور خود منضم کردند. سیسیانوف فرمانده روسی با قوای خود تا شهرهای گنجه، شوش و قراباغ پیش رفت که خود مقدمه جنگ های ایران و روس گردید.

دوره اول جنگ های ایران و روس، 1229-1219/ه 1813-1804م، پس از تسخیر گرجستان با قتل عام وسیع مسلمانان در قراباغ آغاز گردید و در آن عباس میرزا، ولی عهد فتح علی شاه، و سیسیانوف فرماندهی سپاه دوطرف را به عهده داشتند. سپاه ایران ابتدا راه ارتباطی سپاه روس را با تفلیس قطع کرد و روس ها نیز به نوبه خود، از طریق گیلان، تهران را مورد تهدید قرار دادند. اما مردم گیلان در جنگل موضع گرفتند و ب اجنگ و گریز آن ها را شکست دادند. سیسیانوف در باکو به ضرب گلوله یک سرباز ایرانی کشته شد و عباس میرزا قراباغ، شوش و شروان را تصرف کرد. در پایان این دوره، روس ها سپاه عباس میرزا را هنگامی که وی در حال شکار بود غافلگیر کردند. عباس میرزا، پریشان، دستور عقب نشینی داد و گودویچ که پس از سیسیانوف فرمانده سپاه قفقاز بود توانست بندر لنکران را تسخیر کند.

در این زمان روسیه درگیر جنگ با ناپلئون نیز بود اما دولت ایران که هشدار و تدبیر لازم سیاسی را نداشت به روسیه پیشنهاد صلح داد و تزار نیز از آن استقبال کرد و به میانجیگری سیرگور اوزلی، نماینده انگلیس، در قریه گلستان در نزدیکی قراباغ قراردادی امضا شد که به پیمان گلستان معروف است. براساس این پیمان، که دوره اول جنگ های ایران و روس را پایان داد، روسیه بر قراباغ، شروان، باکو، دربند، لنکران و بخشی از طالش تسلط یافت و ایران ناگزیر شد که از کلیه دعاوی خود در داغستان، گرجستان، ارمنستان و آبخاز بگذرد. حق کشتی رانی در دریای خزر نیز از ایران سلب شد. در مقابل همه این امتیازات، دولت روسیه تعهد کرد نیابت سلطنت عباس میرزا را به رسمیت بشناسد و در رساندن او به پادشاهی، در مقابل دیگر مدعیان که همگی از خانواده سلطنتی بودند جانب او را بگیرد.

دوره دوم جنگ های ایران و روس، 1243-1241/ه 1827-1825م، به سبب اختلاف در باره خطوط مرزی و نارضایتی مردم و روحانیان که تسلط کفار را بر خود نمی پسندیدند صورت گرفت. به این ترتیب که نواحی اطراف دریای کاسپین، که چراگاه گله های ایلات ایرانی بود از طرف روسیه تصرف گردید و در نتیجه علمای مذهبی فتوا به جهاد علیه آن دولت دادند. جنگ دگر باره شعله ور شد و عباس میرزا به خلاف میلش دوباره به فرماندهی سپاه مأمور گردید. سپاه ایران ابتدا به یاری مسلمانان محلی روس ها را از طالش و دشت مغان و لنکران بیرون راندند. مردم باکو و شروان نیز بر پادگان های روس شوریدند و ایروان، تفلیس و گنجه به ایران بازگشت. اما، عباس میرزا، که از حمایت حکومت در پشت جبهه برخوردار نبود و به خصوص از نظر مالی در تنگنا قرار داشت، در نبردی که با سپاهیان ژنرال پاسکویچ روسی در نزدیکی مقبره نظامی گنجوی در گنجه رخ داد شکست سختی خورد. پاسکویچ تا ایروان، تبریز و سپس اردبیل پیش آمد. عباس میرزا به ناچار، و از بیم رسیدن سپاه دشمن به تهران، در قریه دهخوارقان به ملاقات فرمانده دشمن رفت. در این جا

نیز سفیر انگلیس به میانجیگری حاضر بود. به این ترتیب، در قریه ترکمانچای واقع در راه تبریز و میانه عهدنامه‌ای به امضا رسید که به مراتب از عهدنامه گلستان شوم‌تر و ننگین‌تر بود. به موجب این معاهده ولایات ایروان و نخجوان نیز به روسیه واگذار گردید و خط سرحدی از نقطه‌ای واقع در کوه‌های آرات کوچک به موازات رود ارس تا ساحل دریای خزر در آستارا کشیده شد. به علاوه، ایران وادار گردید غرامتی معادل پنج میلیون تومان آن روز بپردازد. براساس یکی از مواد این قرارداد دولت روسیه دارای حق کاپیتولاسیون در ایران گردید و به این ترتیب دولت ایران حق محاکمه اتباع روس در کشور و اجرای مجازات درباره آن‌ها، یعنی بخشی از حق حاکمیت خود را از دست داد. در این معاهده نیز تنها تعهد دولت روسیه تأیید ولی عهدی عباس میرزا و رساندن او به تخت سلطنت بود.

ناراضایی مردم از این وقایع دردناک و تحقیرآمیز عاقبت در حادثه‌ای که به قتل سفیر روس و عده‌ای از وابستگان او انجامید بروز کرد. گریبایدوف از شاعران و نویسندگان جوان روس به سفارت ایران آمد و برای پس گرفتن اسیران ارمنی و گرجی خشونت بسیار نشان داد. مردم نیز، به فتوای میرزا مسیح مجتهد از علمای تهران، به سفارت روس حمله بردند و، جز یک تن که توانست بگریزد، همگی اعضاء سفارت خانه را کشتند. در این زمان عباس میرزا نایب السلطنه در مشهد درگذشته بود. فتح علی شاه، خسرو میرزا را به همراهی محمدتقی خان امیرنظام و میرزا تقی خان فراهانی که بعدها ملقب به امیرکبیر شد، با هدایا و غرامتی قابل توجه، برای پوزش از نیکلای اول، تزار روسیه، به پتروگراد فرستاد. نیکلا، که گرفتار کشمکش‌های شدید با دولت عثمانی بود پوزش را پذیرفت و با تبعید میرزا مسیح مجتهد به عتبات غائله فرونشست.

واقعه آذربایجان

از پی‌آمدهای اشغال ایران در جنگ دوم جهانی به وسیله نیروهای متفقین، تشکیل حکومت خودمختار در آذربایجان بود. از زمان پطر کبیر، تزار روسیه، دستیابی آن کشور به آب‌های گرم خلیج فارس و بهره‌برداری از زمین‌های حاصلخیز و معادن غنی این ناحیه هدفی بود که به تدریج با تسلط بر ارمنستان و گرجستان و سرازیر شدن ازکوه‌های قفقاز ممکن می‌نمود. به خصوص که در مذاکرات پنهان با انگلیس و براساس قرارداد 1907 بخش شمالی فلات ایران، از دورترین نقطه شرق تا غرب، منطقه نفوذ روسیه به حساب آمده بود.

در جنگ جهانی اول، هنگامی که دولت عثمانی، متحد آلمان، وارد جنگ شد، سربازان روس این نواحی را اشغال کردند و تا سه سال آذربایجان را در اختیار خود داشتند. پس از انقلاب اکتبر 1917 در روسیه، دولت اتحاد جماهیر شوروی امتیازاتی را که دولت روسیه تزاری از ایران گرفته بود لغو و اعلام کرد که از مداخله در امور ایران خودداری خواهد کرد. اما بلشویک‌ها در شهریور سال 1299ش/1920م بندر انزلی را متصرف شدند و نیروهای خود را تا قزوین پیش راندند. این زمان مقارن آخرین ماه‌های قیام جنگل و نزدیک به کودتای رضا خان میرپنج بود.

هنگامي که جنگ دوم جهاني در گرفت بارديگر دولت هاي روس و انگليس، به بهانه گرايش دولت و مردم ايران به آلمان، در سوم شهريرور سال 1320 ش/1941م ايران را اشغال کردند. حضور اتباع آلمان در ايران، که در راه آهن و کارخانجات و مدارس و مؤسسات فني و حرفه‌اي کشور کار مي‌کردند، مايه نگراني دولت هاي انگليس و اتحاد جماهیر شوروي و يکي از انگيزه هاي حمله آنان به ايران بود. پس از اين حمله، روس ها در مناطق شمال غرب ايران خاصه آذربايجان مستقر شدند و به واسطه ضعف مالي ازکليه تعهدات خود درپرداخت حقوق گمرکي و ماليات راه و هزينه حمل و نقل سر باز زدند. حمل غلات و حبوبات و ديگر فراورده هاي دامی و کشاورزي از آذربايجان به ديگر نقاط کشور ممنوع شد و قحطي و گرسنگي مردم محل را به جان آورد. تنها اميد دولت و مردم ايران به بيانيه سران متفقين، چرچيل، روزولت و استالين بود که در اواخر سال 1322 ش/1943م، در کنفرانس تهران استقلال و تماميت ارضي ايران بعد از جنگ را تضمين کرده بودند.

اما، در پايان جنگ جهاني دوم بخشي از نيروهاي شوروي در برخي از نواحي شمال و شمال شرقي ايران، از آن جمله آذربايجان، ماندند. دولت شوروي تقاضاي دريافت امتياز اکتشاف و بهره برداري نفت مناطق شمالي ايران را داشت. حزب توده به طرفداري از اين درخواست دست به اعتصاب و تظاهرات و ايجاد تشنج زد و فرقه دموکرات آذربايجان نيز با استفاده از حضور و امکانات ارتش سرخ، با برگزاري انتخابات مجلس ملي، آذربايجان را جمهوري خودمختار اعلام کرد. شکايت ايران به شوراي امنيت سازمان ملل متحد نسبت به ادامه حضور ارتش سرخ در ايران با سفر احمد قوام، قوام السلطنه، نخست وزير به مسکو هم زمان بود. قوام با امضاي موافقتنامه اي با ايوان سادچيکف، سفير شوروي در ايران، براي بهره برداري از نفت شمال، و مشارکت دادن سه تن از رهبران حزب توده در کابينه خود مقدمات خروج ارتش سرخ از ايران را فراهم کرد. طرح شکايت ايران در شوراي امنيت، همراه با فشارهاي سياسي و ديپلماتيک ايالات متّحد آمريکا به جانبداري از ايران از ديگر عوامل مؤثر در خروج نيروهاي نظامي شوروي از آذربايجان، در ارديبهشت 1325 ش/مه 1946م، بود. پس از تشکيل دوره جديد مجلس شوراي ملي، نخستين اقدام مجلس رد موافقتنامه قوام-سادچيکف بود. نيروهاي نظامي ايران در 21 آذرماه سال 1325 ش/1946م. وارد تبريز شدند. حکومت جعفر پيشه وري و سران فرقه دموکرات آذربايجان به روسيه شوروي گريختند و به اين ترتيب خطر جدايي آذربايجان و تجزيه ايران منتفي گرديد.

جنگ ايران و عراق

حمله نيروهاي مسلّح عراق به ايران در شهريرور 1359 ش/1980م، به بهانه تحريکات و دخالت هاي جمهوري اسلامي در آن کشور، آغازگر جنگي خونين بين دوکشور بود که نزديک هشت سال به درازا کشيد. اختلافات ديرينه مرزي ميان ايران و عراق، به ويژه درمورد حاکميت بر اروند رود با عقد قرارداد الجزاير، به سال 1354 ش/1975م، که در آن دولت عراق دعاوي ايران را پذيرفت پايان يافته بود.

پس از استقرار جمهوری اسلامی در ایران، دستگیری و اعدام گروهی بزرگ از افسران و فرماندهان نیروهای مسلح کشور به تضعیف سلسله مراتب فرماندهی و تصمیم‌گیری نظامی انجامید و اشغال سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران به قطع روابط با آن کشور که فروشنده اصلی جنگ افزار به ایران بود انجامید. دولت عراق که اوضاع و احوال را به سود خود یافت زمان را برای اعلام لغو قرارداد الجزایر و رسیدن به مطامع ارضی خود درخوزستان مناسب دانست. در مرحله نخست جنگ که نزدیک به دو سال به درازا کشید، نیروهای متجاوز عراقی بخشی از خاک ایران در نواحی غرب و جنوب غربی کشور و برخی از شهرهای مرزی، از آن جمله، خرمشهر را اشغال کردند. اما مقاومت سرسختانه نیروهای ایران، که با هجوم قوای بیگانه روحیه خود را باز یافته بودند، ارتش عراق را از پیش روی بیشتر در خاک ایران بازداشت. مرحله دوم جنگ نیز، که با آزادسازی خرمشهر آغاز شد، نزدیک به دو سال ادامه یافت و در طی آن نیروهای مسلح ایران توانستند به دلوری و با تحمل تلفات سنگین نه تنها بخشی عمده از خاک اشغال شده کشور را از تصرف دشمن درآورند بلکه به درون خاک عراق نیز رخنه کنند و شهرهای مرزی آن کشور به ویژه بصره را هدف آتشبارهای خود قرار دهند. دولت عراق، که هم از رسیدن به هدف‌های نخستین خود ناامید شده و هم نگران پیش روی بیشتر نیروهای ایرانی در خاک خود بود، در این مرحله از جنگ به ترک مخاصمه متمایل شد.

شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز که در آغاز جنگ، بیشتر به سبب تیرگی روابط ایران با بسیاری از اعضای آن، در برابر تجاوز عراق موضعی قاطع اتخاذ نکرده بود، به تدریج و در قطعنامه‌های گوناگون دو طرف را به ترک مخاصمه و عقب نشینی به آن سوی مرزهای خود فراخواند. اما دولت جمهوری اسلامی به رهبری آیت الله خمینی دیگر تنها به استرداد اراضی اشغال شده ایران راضی نبود و با هدف گرفتن غرامت، از میان برداشتن رژیم حزب بعث در عراق، صدور انقلاب ایران به آن کشور و سرانجام به دیگر کشورهای مسلمان، به ادامه جنگ در مرحله سوم اصرار می‌ورزید.

در این مرحله، دولت عراق که به یاری کشورهای اروپایی، به ویژه فرانسه، قادر به حفظ برتری خود در زمینه تجهیزات و جنگ افزار شده بود حمله‌های نیروهای ایران را که بیشتر مرکب از نوجوانان آموزش ندیده و مجهز به سلاح‌های سبک بود، با آتشبارهای سنگین خود و با وارد کردن تلفات سنگین خنثی می‌کرد. سرانجام، در تیرماه 1367 ش/1988 م، آیت الله خمینی به ناچار تن به پذیرش آتش بس داد. اما با وجود استقرار آتش بس در جبهه‌ها، مبادله اسرای جنگی و استرداد مانده اراضی اشغال شده ایران تنها هنگامی روی داد که دولت عراق، در تنگنای مصاف با نیروهای سازمان ملل متحد، که به مقابله با تجاوز آن به کویت برخاسته بودند، به پشتیبانی جمهوری اسلامی نیازمند شده بود.

منابع

- آژند، یعقوب. قیام شیعی سریداران. تهران، نشر گستره، 1363.

- بلاذري، احمد بن يحيى. فتوح البلات. ترجمه آذرنوش آذرتاش، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1346.
- پارکهاوزن. امپراطوري زرد. چنگيزخان و فرزندانش، ترجمه اردشير نيکپور، تهران، زوار، 1346.
- پطروشفسکي، اي. پ. نهضت سربداران خراسان. ترجمه کریمکشاورز، تهران، انتشارات پیام، 1351.
- تمدن، محمد. اوضاع ايران در جنگ اول يا تاريخ رضائيه. تهران، اسلاميه، 1350.
- دياکونوف، ا. م. تاريخ ايران باستان. ترجمه روي ارباب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1346.
- زرین کوب، عبدالحسين. بامداد اسلام. تهران، صائب، 1346.
- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ نهضت هاي ملي ايران از حمله تازيان تا ظهور صفاريان. تهران، 1348.
- گروسه، رنه. امپراطوري صحرانوردان. ترجمه و تحشيه عبدالحسين ميکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1353.
- ملک يزدي، محمدخان. غوغاي تخليه ايران. تهران، انتشارات سلسله، 1362.

جنبش های اجتماعی

مردم ایران همان گونه که برای حفظ آب و خاک خود و بیرون راندن دشمنان به جنگ ها و مبارزات نظامی و سیاسی افتخارآمیز پرداخته اند، در مقابل مشکلات و نابسامانی های داخلی نیز هرگز آرام ننشسته اند. این جنبش ها، افزون بر ریشه های اقتصادی و اجتماعی خود، اغلب جنبه مذهبی نیز داشته اند و یا به رهبری بزرگان مذهبی آغاز شده اند. این ویژگی را در جنبش های اجتماعی پیش و پس از اسلام هردو می توان یافت.

گنومات مُغ

قدیم ترین جنبش اجتماعی در تاریخ ایران به وسیله یکی از بزرگان زرتشتی به نام گنومات یا گنوماتای مُغ در زمان شاهنشاهی کمبوجیه آغاز شد. کمبوجیه یا کامبوزیا (کامبین)، پسر بزرگ کورش بود و هنگامی که به پادشاهی نشست دستور داد برادرش، بردیا، را که فرمان رои نواحی شرقی ایران بود بکشند و سپس خود به سوی مصر لشکر کشید. وی پس از شکست ها و تحمّل تلفات بسیار توانست دولت فرعون های مصر را که بیش از سه هزار سال حکومت کرده بودند براندازد و وارد مصر شود. در راه بازگشت هنگامی که شنید شخصی به نام بردیه قیام کرده و خود را پادشاه ایران خوانده است به خود زخمی زد که موجب مرگش شد.

گنومات، با استفاده از غیبت کمبوجیه و آگاهی از راز کشته شدن بردیا، به یاری عده ای از زرتشتیان متعصب و برادرش، که نگهبان کاخ های شاهی بود، از مشرق به پایتخت آمد و خود را که بسیار شبیه بردیا بود شاه ایران خواند. داریوش بزرگ در کتیبه بیستون گنومات را فرصت طلبی می شمرد که سودای به دست گرفتن قدرت و بازگرداندن شاهی به خاندان ماد داشت. وی می نویسد: «کسی پیدا نشد تا پادشاهی را از گنوماتای مُغ بازستاند تا آن که من آمدم.» مورخان یونانی نیز نوشته اند که گنومات از ترس شناخته شدن با کسان و خویشان خود قطع رابطه کرد. وی به خلاف کورش و کمبوجیه نسبت به ادیان و مذاهب دیگر مدارا نداشت. همه معبد ها و بُت خانه ها را جز آتشکده های زرتشتی ویران کرد. این معابد همه آراسته به سنگ ها و فلزات گران بها و مهم ترین کانون های ثروت و تجمل بودند. گنومات به جای اشراف و بزرگان به کشاورزان و مردم طبقات پایین روی آورد. آنان را از پرداخت مالیات برای سه سال بخشود و برای توسعه کشاورزی و دامداری دست به اصلاحاتی مفید زد. زمین های بزرگ و گله های بی شمار و بردگان متعدّد را از اشراف و ثروتمندان گرفت و، در نظامی که گونه ای آزادی و مساوات در آن رعایت می شد، همه را به کشاورزی و آبادانی گماشت.

بزرگان و اشراف هخامنشی که با چنین رویدادهایی منافع خود را در خطر می دید با همدستی با یک دیگر به مقابله با او برخاستند و او را کشتند. هروُدّت، مورخ بزرگ یونانی، نوشته است که از

کشته شدن گئوماته مغ همه مردم آسیا جز پارسیان اندوهگین بودند و برای او می‌گریستند. جامعه ایرانی، در دوران کوروش بزرگ به چنان قدرت مرکزی و ثروت و تجملی دست یافته بود که در آن نیاز به نظامی که در برگیرنده منافع همه طبقات باشد به شدت احساس می‌شد. از همین رو، پس از کشته شدن گئوماتا، اشراف هفتگانه پارس بر سر تعیین نوع حکومت و انواع قدرت و حدود اختیارات شاه به بحث نشستند. در این میان، داریوش با نه سرکش دیگر که همگی از پادشاهان محلی بودند جنگید و در دو سال همه آنان را که افکارشان بی شباهت با اندیشه‌های گئومات نبود سرکوب کرد و سپس به وضع قوانینی دست زد که از جهاتی حافظ منافع عمومی بود. به این ترتیب، قیام گئومات را باید نه تنها فرصت‌جویی شخصی برای رسیدن به پادشاهی، بلکه حاصل یک جنبش عمیق اجتماعی دانست.

اهمیت سرکوب گئومات برای طبقه اشراف به حدی بود که به نوشته هرودت روز کشتن وی بزرگ‌ترین جشن دولتی پارس‌ها شد. در آن روز کسی از مغ‌ها، از بیم کشته شدن، پیش چشم دیگران ظاهر نمی‌شد. گمان برده اند که این مراسم، با ساختن تندیس‌های پارچه‌ای و آتش‌زدن و خواندن و رقصیدن برگرد آن انجام می‌گرفته است. بعدها این مراسم به روز کشته شدن عمرین خطاب، دومین خلیفه اسلام، به دست ابولؤلؤ فیروز ایرانی انتقال یافت. ایرانیان به واسطه کینه‌ای که بر اثر شکست سپاه ایران از سپاهیان این خلیفه داشتند تا چندی پیش هر سال مراسمی شبیه به مغ‌کشان برگزار می‌کردند.

مزدک

مزدک پسر بامداد از مردم استخر فارس بود. وی در نیمه قرن پنجم میلادی نهضت اجتماعی مهمی ایجاد کرد که از آن به عنوان کمونیسم ایرانی یاد کرده‌اند. شهرت مزدک مقارن شاهنشاهی قباد ساسانی به اوج رسید. اوضاع مملکت در این زمان سخت آشفته بود و هیتالیان از جانب مشرق و شمال پی در پی به ایران هجوم می‌آوردند. کشمکش‌های شدید و خونین مذهبی بین موبدان زرتشتی و یهودیان، فرقه‌های مختلف مسیحی با یکدیگر و دولت ایران با مسیحیان که آنان را عوامل امپراتوری روم می‌دانست، در جریان بود. خشک‌سالی‌های پی‌پی نیز مردم گرسنه و محروم را به عصیان وا می‌داشت.

مزدک بر مبنای تعلیمات مانی در باب آفرینش و جهان دیگر معتقداتی خاص داشت. وی به دو اصل نور و ظلمت و رهایی نهایی نور معتقد بود و می‌گفت انسان باید از علایق دنیوی بپرهیزد تا هرچه بیشتر به رهایی نور از بند ظلمت ماده یاری داده باشد. اما وی به خلاف مانی ازدواج را منع نمی‌کرد و داشتن یک همسر را کافی می‌دانست. از نظر اجتماعی مزدک از استاد خود، زرتشت‌خورگان، پی‌روی می‌کرد که سال‌ها در بیزانس (روم شرقی) به سر برده بود و با کتب فلسفی یونان از جمله جمهور افلاطون آشنایی داشت. مزدک با توجه به جنبه علمی این معتقدات می‌گفت خداوند مواهب حیات را برای استفاده همگان آفریده است. اما حرص و زیاده‌خواهی و انباشتن مال به خشونت و بد رفتاری و نابرابری می‌انجامد. این گونه باورها با نظام

اجتماعي عصر ساساني به هيچ روي سازگار نبود. زيرا در آن جامعه، طبقات از يکديگر کاملاً جدا بودند و کسي نمي‌توانست، ولو به لياقت و استعداد، از حد اجتماعي خود تجاوز کند. مَزَدَک که سخنوري ورزيده بود و نفوذ کلام بسيار داشت به هواخواهي مردم مستمند از درباريان مي‌خواست که دست به تعديل ثروت زنند.

بدین ترتيب، نهضت مَزَدَک به انقلابي اجتماعي تبديل گرديد و، با آن که مَزَدَک پيروان خود را از ستيز و کينه‌جويي منع کرده بود، کار به خشونت و افراط کشيد. اموال و املاک بزرگان به غارت رفت و زنان حرم سراها ربوده و به روستاها برده شدند. در اين ميان بعضي نَجبا نيز به صف مَزَدَکيان پيوستند. قُبَاد، شاهنشاه ساساني، نيز خود با اصلاحات اجتماعي موافق بود و از مَزَدَک حمايت مي‌کرد. اما بعدها بر اثر وقايعي تغيير رأي داد. در پايان شاهنشاهي قُبَاد، پسرش خسرو اول، که بعدها انوشروان لقب گرفت، مجلس مناظره‌اي ترتيب داد که در آن روحانيان زَرْتشتي و مسيحي حريف مَزَدَکيان بودند. مَزَدَکيان مغلوب و قتل عام شدند. گفته اند که در يک روز دوازده هزار مَزَدَکي کشته شد. کتاب‌هاي ايشان را سوزاندند و اموالشان را مصادره کردند. اما افکار مَزَدَک پس از او قرن‌ها همچنان پنهاني دوام داشت و انتشار مي‌يافت. نيم قرن پس از او، پسر خاقان بزرگ ترکان غربي، به همراهي فقرا و محرومان اطراف، بَخارا را متصرف شد و زمين داران و بازرگانان بزرگ را مجبور به فرار کرد اما خود نيز سرانجام سرکوب شد. برخي از محققان، سلمان فارسي، صحابي بزرگ پيغمبر اسلام را نيز از خانداني مَزَدَکي دانسته اند. در قرن هشتم ميلادي نيز در خوارزم بر اساس عقايد مَزَدَک عصياني صورت گرفت که ديري نپاييد و از هم پاشيد.

شعوبيه

شُعُوبيه، به معنای ملت گرايان، نام گروهی بزرگ از ایرانیان مبارز بود که در قرن اول هجری/ هفتم میلادی به صورت‌های گوناگون مخالفت خود را با چیرگی اعراب بر ایران آشکار می‌کردند. کلمه شعوبیه از آیه‌ای از قرآن کریم گرفته شده که خلاصه معنی آن چنین است: «ای مردمان شما را از یک زبانه و یک مادینه آفریده‌ایم و این که شما به ملل و قبایل بخش شده اید برای شناسائی یکدیگر است نه برای تفاخر به نژاد و نسب. همانا در پیشگاه خداوند هرکه پرهیزگارتر، بزرگوarter است.» با استناد به این آیه ایرانیان خود را از "شعوب" یعنی ملل بزرگ می‌شمردند که در مقابل قبایل اهمیت بیشتر دارند.

أُمویان که بی فاصله پس از شهادت علي(ع) مسند خلافت موروثی برای خود ترتیب دادند، با ایرانیان و دیگر اقوام مغلوب غیر عرب به تحقیر و توهین رفتار می‌کردند. ایرانیان مسلمان با وجود فضل و دانشی که داشتند نه تنها نمی‌توانستند به مقامات بالای حکومتی بر سند بلکه با ایشان چون برده و حیوانات رفتار می‌شد. بدین جهت آرام نماندند. در سپاه مختار ثقفی، که به خون‌خواهی حسین بن علي(ع) قیام کرد، اکثریتی عظیم از ایرانیان حضور داشتند. اسماعیل یسار، از شعرای بزرگ ایرانی نژاد در عهد اُموی، از شکوه و عظمت ایران یاد می‌کرد و از بزرگواری اجداد و نیاکان خویش نغمه‌ها سر می‌داد و از برتری قوم فارسی بر عرب سخن می‌گفت.

قیام ابومسلم خراسانی که در اندک زمانی خلافت اُموی را برانداخت برچنین زمینه‌ای استوار بود. ایرانیان در هر اقدامی برضد متجاوزان عرب هم دست بودند. حمایت از بنی‌هاشم در مقابل بنی اُمیّه در واقع یکی از تدبیرهای بزرگ سیاسی ایرانیان برای انقراض عرب بود. طرف داری از بنی هاشم در انظار مسلمانان رنگ حمایت از دین و مذهب داشت. اما ایرانیان می‌خواستند کسی برسرکار آید که به سود آنان رفتار کند. آورده اند که گروهی از اعراب نیز ایرانیان را برای رسیدن به قدرت در جهت زنده کردن خاطرات عظمت ایران یاری می‌کردند.

با روی کار آمدن خلفای عباسی نفوذ ایرانیان چنان وسعت گرفت که اعراب و خلفا را به هراس انداخت. بشّار بن بُرد، شاعر ایرانی تبار دربار مَهدي خلیفه عباسی، تفاخر به نژاد ایرانی را با تحقیر و توهین به عرب آمیخت و به تدریج سه گروه بزرگ در کانون خلافت شکل گرفت. گروه عربی که عرب را از تمام اقوام عالم برتر می‌دانست، گروه مساوات که به برابری همه طوایف معتقد بود، و سرانجام گروه شعوبی که ایرانیان را تجلیل و عرب را تحقیر می‌کرد. دعوت شعوبی در آغاز مبتنی بر تعلیمات اسلامی بود. اما پس از چندی که قوّت یافت نه تنها با عرب که با اسلام نیز به مخالفت برخاست. بیشتر کارهای شعوبیه در شکل و قالب ادبی بود. در نتیجه، علاوه بر شعری که شعر آنها به سرعت در اذهان جا می‌گرفت و بر زبان مردم روان می‌شد، در آغاز قرن سوم هجری/ نهم میلادی دانشمندان بزرگی پیدا شدند که، با پرداختن به تاریخ و قصّه‌ها و روایات و هم چنین به لغت و دستور زبان و موازین علمی نقد لغت و شعر، بر فرهنگ اسلامی، از دیدگاه خاص شعوبیه، تأثیری به سزا گذاشتند. هدف آنان اثبات این فرض بود که عرب نه تنها بر سایر اقوام برتری ندارد بلکه از آنان پست تر است. گرچه این‌گونه فرض‌ها و آرا [45] گاه مردم بی‌مایه و ماجراجو را نیز مجال خودنمایی می‌داد، اما مجموعه مبارزات ادبی شعوبیه از زمینه‌های خلق شاهنامه فردوسی، حماسه بزرگ ملی ایران، شد.

شعوبیه از طریق سپاهی گری نیز هدف خویش را دنبال می‌کردند. قدرت سرکردگان ایرانی در میان سپاهیان خلفای عرب را از قدرت روز افزون ایرانیان سخت به هراس انداخته بود. از همین رو، آنان به غلامان ترک روی آوردند و با برانداختن خاندان های بزرگ ایرانی چون برمکیان، و کشتن بزرگان آنان، قدرت و سپاهیگری به دست ترکان افتاد. با قدرت گرفتن غلامان ترک در دستگاه خلافت عباسی، نهضت‌های ایرانی به صورت شورش‌های بابک، افشین و مازیار ظاهر گردید. در همه این موارد مبارزه ایرانیان همراه با ظهور مذاهب و دعوت‌های تازه‌ای بود که فتنه‌های عظیم برمی‌انگیخت. بیشتر کتاب‌هایی که از فرقه‌های مختلف اسلامی نام می‌برند به کسانی اشاره می‌کنند که خواسته اند در قالب و سخنان شعوبی افکار و باورهای گذشته خود را به صورتی اسلامی عرضه کنند. پدید آمدن احادیث بی شمار، که به نفع یا ضرر شعوبیه ساخته و به مجموعه احادیث پیغمبر و خاندان او افزوده شده است، و نیز دست بردن در وقایع تاریخی موافق یا مخالف آراء شعوبیه، از دیگر نتایج مبارزات ایرانیان شعوبی است که، با جعل و جابه‌جایی، حقایق را دگرگون کرده و راست و دروغ را به هم آمیخته‌اند.

بابک خرم دین

بابک خرم دین دلاور بزرگ آذربایجان، فرمانده مهم‌ترین و طولانی‌ترین جنگ‌های ملی ایرانیان برضد خلفای عباسی است. خرم دینان را پیروان او شمرده‌اند. اما ایشان پیش از بابک نیز شهرت داشتند. گفته‌اند که خرم دینان بازماندگان مزدکیان زمان ساسانی بودند که در کوهستان‌های مرکز و مغرب و شمال غربی ایران می‌زیستند. اینان معتقد به حلول روح بودند و می‌گفتند که روح ابومسلم در مبارزان و سرداران ضدّ عرب حلول می‌کند. این باور، که عاملی در تداوم مبارزات ایرانیان علیه اعراب بود، در همه فرق‌ها و گروه‌های مبارز در تاریخ ایران بعد از اسلام به خصوص در قرن‌های نخستین رواج داشت.

خرم دینان به پی‌روی از عقاید مزدک، جمع ثروت و دارائی و مالک شدن زنان متعدّد را نمی‌پسندیدند و مبارزاتشان بیشتر برای توزیع عادلانه ثروت و فراهم آوردن امکان زندگی مناسب برای همه مردم بود. هنگامی که خرم دینان تعلیمات خود را پنهانی رواج می‌دادند و هدف‌های سیاسی مشخصی برضد خلافت بغداد داشتند باطنی خوانده می‌شدند. از جمله باطنیان، اسماعیلیه، قمرطیان و دیگر فرق‌های ایرانی بودند که در سه قرن اول اسلامی، همگی درمبارزه برضد عرب می‌کوشیدند. باطنیان را، که از طریق اشاعه دانش و حکمت درصدد تبلیغ عقاید خود برمی‌آمدند، خراب‌کنندگان اساس معتقدات اسلامی دانسته‌اند.

پیش از بابک، خرم‌دینان یک بار به همدستی باطنیان اسماعیلی‌گرا، با علّم سرخ در اصفهان قیام کردند. از همان زمان طرفداران بابک خرم دین را سرخ‌جامگان یا سرخ‌علّمان خواندند. در قیام اصفهان بسیاری از اعراب و مسلمانان کشته شدند. سی سال بعد، بازماندگان آن قیام که به کوه‌های غرب ایران گریخته بودند بار دیگر به رهبری جاویدان پسر شهرک به سپاه عرب حمله ور شدند. بابک پس از کشته شدن جاویدان از سال 816/ه 201م به مدت بیست و دو سال فرماندهی جنگ‌های خرم دینان را بر ضدّ عاملان خلیفه بر عهده داشت. در جریان این درگیری‌های طولانی، بابک بر همدان و آذربایجان و ارمنیه تسلّط یافت. او و یارانش به سادگی و دور از هرگونه تشریفات و تجلّ درکوه‌های سبلان می‌زیستند و از حمایت گسترده مردم محل برخوردار بودند. فرستادگان بابک به آزادی در سراسر ایران و کشورهای همسایه رفت و آمد می‌کردند و با ایران و مردم و خاندان‌های بزرگ ایرانی در تماس بودند. ظاهراً علت ناکامی دشمنان در جنگ با بابک سرمای سخت و تنگی و دشواری راه‌های شرق آذربایجان و کوه‌های سبلان بوده است. نیز ازقرائن چنین بر می‌آید که مردم آذربایجان این جنگ‌ها را به عنوان مبارزه ایرانیان با تازیان به حساب می‌آوردند و مقاومت طولانی بابک مرهون پایداری و یاری ایشان بدو نیز بوده است.

در زمان مأمون، به واسطه نفوذ ایرانیان در دربار خلافت و سازگاری خلیفه با ایرانیان، بابک و خرم دینان مورد تهدید جدّی قرار نگرفتند. اما از آن پس به سبب اختلافی که میان ایرانیان رقیب از یکسو و سرکردگان غلامان ترک دستگاه خلافت، از سوی دیگر، درگرفت موضع ایرانیان ضعیف

شد. معتصم که از قدرت روز افزون خاندان‌های بزرگ ایرانی در دستگاه خلافت هراسان بود از این پراکندگی ایرانیان سود جست. در آن روزگار، افشین، شاه‌زاده ایرانی اهل اُسروشنه در ماوراء النهر، به عنوان گروگان در دربار خلافت می‌زیست. وی از خاندانی مانوی بود که تازه اسلام آورده بودند و کم‌کم قدرت می‌یافتند. افشین که احساسات ایرانی داشت درصدد برآمد با بابک و مازیار، حکم‌ران ایرانی طبرستان، همدست شود و بر ضد اعراب به پا خیزد. اما، وضع دربار معتصم و فرصت طلبی عناصر عرب امکان اتحاد آنان را از میان برده بود. افشین که سرداری بزرگ و فرماندهی بسیار آگاه و هشیار بود، چون می‌کوشید از نفوذ امرای طاهری در دربار بکاهد، خود درجنگی طولانی با بابک گرفتار آمد و عاقبت او را اسیر کرد و به دربار معتصم آورد.

نوشته اند که خلیفه از دستگیری بابک چندان شادی می‌نمود که آرام نداشت. به دستور او بابک و برادرش عبدالله را که اسیر بودند با قبای دیا و کلاه نوک بلند سمور با تجمّلی تمام سوار بر فیل در سامره پایتخت خلیفه گردانند. این رسمی بود که درباره اسیران و محکومان اجرا می‌کردند. سرانجام بابک را به دستور خلیفه به فجیع ترین وضع کشتند. هنگامی که دست راستش را بریدند جای بریدگی را بر رخ خود زد و همین کار را با دست چپ نیز انجام داد و گفت: «نگرانم که خون از من برود و روی من زرد شود و پندارند که از مرگ هراسانم.» سپس سرش را تراشیدند و شکمش را دریدند. خلیفه فرمان داد سرش را ببرند و به بغداد فرستند. پیکرش را نیز در سامره بر دار کشیدند. با برادرش نیز همین کردند. پیکر بابک در سامره سالیان دراز بر دار بماند و محل آن به نام جثّه یا پیکر بابک تا سال ها شناخته بود.

پس از کشته شدن بابک، خرّم دینان از پای ننشستند و بیش از هشتاد سال دیگر در گوشه و کنار ایران به سپاه عرب و کارگزاران خلیفه می‌تاختند، و کاروان‌ها را می‌زدند. افشین نیز با آن که پس از دستگیری بابک از خلیفه هدایای گران بها و مراتب و درجات عالی دریافت داشت اما هیچ وقت دل تازیان با وی صاف نشد. چندی نگذشت که به دستور خلیفه او را به بند کشیدند و با توهین و شکنجه بسیار کشتند. از اتهامات وی آن بود که کتابی نفیس در خانه او یافتند. گویند این کتاب گران بهای مصوّر با جلد چرمین زینت یافته از آثار ارزنده ای بود که مانویان به زیباترین صورت می‌ساختند و درخزاین خود نگاه داری می‌کرده اند.

قیام‌های مبارزان ایرانی در نخستین قرن‌های اسلامی اگرچه چنین خونین سرکوب شد اما به تدریج زمینه را برای تشکیل حکومت‌های مستقل ایرانی فراهم آورد. اندکی بعد قدرت یافتن عیاران سیستان به سرهنگی یعقوب لیث صفّاری درفش استقلال ایران را برای نخستین بار پس از شکست از اعراب در ایران بر افراشت.

عیاران

عیاران جوانان هشیار و ورزیده ایرانی بودند که در گروه‌های منظم با تشکیلات و آداب خاص به صورت سپاهیان حرفه‌ای به خدمت امیران محلی درمی‌آمدند. از قرن اول هجری/ هفتم میلادی، دسته‌های مختلف عیاران به هم پیوستند و اعتبار و اهمیت روز افزونی یافتند. نخستین کانون

عیّاران یا جوانمردان و قَتیان، سیستان بود؛ جایی که مردم آن از دیر باز به سلحشوری و پهلوانی مشهور بودند. بعقاب لیث صفّاری، بنیان گذار نخستین حکومت مستقل ایرانی بعد از اسلام، از عیّاران بود و یاران او نیز همگی از عیّاران به نام سیستان بودند.

این جوانان زورمند و جنگ آور از میان مردم برمی‌خاستند و با تعلیمات منظم و سخت بدنی درکمند اندازی، شمشیربازی، بالا رفتن از برج‌ها و باروها و شبیخون زدن به اردوها و چادرها و دیگر فنون جنگ و گریز مهارت بسیار می‌یافتند. عیّاران هر دسته با اطاعت کامل و سرسپردگی بی‌چون و چرا به پهلوانان که سرکرده و سرهنگ آنان بودند انجام وظیفه می‌کردند. هرگاه یکی از ایشان قدرت و نفوذی بیشتر می‌یافت رئیس دسته خود می‌شد و یا جداگانه عده‌ای را گرد خود می‌آورد. عیّاران به شکل گروهی برای حکم رانان و امیران می‌جنگیدند و در غنایم شریک بودند. گاه نیز به سرزمین‌های همسایه شبیخون می‌زدند و یا با کندن نقب و انداختن کمند خود را به انبارها و گنجینه‌های ثروت مندان می‌رساندند و با دست برد به آن‌ها زندگی می‌کردند. شغل اصلی عیّاران غیرشهری راه داری و راه زنی بود.

در میان جوامع غیرایرانی نیز دسته‌هایی مانند عیّاران وجود داشته است. درچند قرن اول اسلامی، این گونه گروه‌ها منشأ حوادث بزرگ در بغداد و دیگر شهرهای ممالک اسلامی شدند. اینان اغلب به قدرت مندان و ثروت مندان شهرهای بزرگ می‌پیوستند و برای حفظ منافع آنها، یا به دست آوردن قدرت بیشتر برای آنها، بایکدیگر به کشمکش و ستیز می‌پرداختند. قدرت این گروه‌ها، که بیشتر از طرف بزرگان دستگاه‌های حکومتی مورد حمایت بودند، گاه بدان جا می‌رسید که وزیر یا امیری را بر می‌کشیدند و دیگری را به قتل می‌رساندند و اموالش را غارت می‌کردند.

اما، تفاوت بارز عیّاران ایرانی با این گروه‌های ماجراجو بیشتر در معتقدات اخلاقی و رفتار انسانی است که عیّاران ایرانی خود را به اطاعت و پیروی دقیق از آن متعهد می‌دانستند. از صفات پسندیده عیّاران ایرانی جوانمردی، راستگویی، قدرشناسی، رازپوشی و یاری به پیران و مظلومان و بیچارگان، پاک چشمی و عفت ورزی است. عیّاران برای رعایت این اصول و پای بندی به این صفات چندان اصرار داشتند که رفتار ایشان سرمشق اخلاقی دیگر مردم بود. نوشته‌اند که وقتی عیّاری به خزانه سلطان رسید و گوهرهای گران بهای بسیار در آن جا یافت شیئی بلورین توجهش را جلب کرد و برای شناختن آن را زبان زد. ناگاه دریافت که آن بلور نمک است. از همان راه بازگشت و باخود هیچ نبرد زیرا نمک سلطان را خورده بود. نیز آمده است که از جمعی عیّار پرسیدند: «اگر مردی فراری از برابر چشمان شما بگذرد و دمی دیگر کسی سراغ او را از شما گیرد با توجه به راستگویی و رازداری که از اصول جوانمردی است چه خواهید کرد؟» گفتند: «از جایی که بودیم بر می‌خیزیم و اندکی فراتر می‌نشینیم. آن گاه می‌گوییم از زمانی که این جا نشسته ایم چنین کسی را ندیده‌ایم.»

عیّاران مردمی عقیف و پرهیزگار بودند. کمربند سراویل، یا شلوار اهل فتوت، به دست یکی از بزرگان و پهلوانان ایشان برای هر نو آموز بسته می‌شد. از آن پس این بند نمایی بایست هرگز به

حرام گشوده شود. شلووار اهل فتوّت همان قدر اهمّیت داشت که خرقة صوفیان. بسیاری از آیین‌ها و نشست‌های ورزشکاران زورخانه، به خصوص حرمت شلووار، از عیّاران و اخلاق و رسوم خاص ایشان گرفته شده است. ورزش زورخانه نیز در واقع مقدمه پرورش جسم و ورزیدگی در به کار بردن سلاح‌های قدیمی چون گُرز، کمان، سپر و قَلاخَن بوده است. درنوشته‌های فارسی، فتوّت نامه‌های بسیاری وجود دارد که جزییات رفتار و خصلت‌های عیّاران را نشان می‌دهد. کتاب سمک عیّار قدیم‌ترین داستان از ماجراهای عیّاران است.

عیّاران علاوه بر آن که جنگ جو و شجاع و جوان مرد و ضعیف نواز بودند و درجنگ‌های بسیار در برابر مهاجمان بیگانه برای کسب استقلال می‌جنگیدند، مردمی ظریف طبع، خوش گذران و دوستار هنر نیز به شمار می‌آمدند. شعر، موسیقی، نقّالی، قصّه خوانی، رقص و آواز، شعبده بازی، معرکه گیری، بند بازی و رام کردن و به بازی گرفتن حیوانات و نمایش‌های پهلوانی از جمله کارهای مورد توجه عیّاران بود. با این ویژگی‌ها، گاه عیّاران رسوم اجتماعی را نیز به بازی و مسخره می‌گرفتند. نوشته اند که وقتی از طرف خلیفه عباسی فرستاده‌ای به دربار یعقوب لیث صفّار آمد، یعقوب او را درخانه ازهر، سپه سالار و پسرعموی خود که مردی دلآور، دانا و هوشیار بودجای داد. وی در پاسخ رسول خلیفه که سیّمَت او را درحکومت پرسید گفت: «من ستوربان یعقوب هستم.» کار بالا گرفت و دیگران پادرمیانی کردند. منظور ازهر، اگرچه در قالب میزاج، در واقع تحقیر رسول خلیفه بود. باز گفته اند که همو به جای شب به خیر به رسول گفته بود «صَبَّحْکُمُ الله.» و هنگامی که یعقوب او را سرزنش کرد گفت: «بیهوده بر من خرده مگیر، خواستم این رسول بداند که در دستگاه تو یک تن هست که به زبان تازی سخن تواند گفت.» باین همه، در تاریخ سیستان آمده است که: «ازهر مردی گُرد و شجاع بود و با کمال و خرد تمام، و مردی ادیب بود و مملکت یعقوب بیشتر بر دست او گشاده شد. امّا خویشان را به عمد کانا(نادان) ساخته بود. . . که مردمان از آن بخندند و تواضعی داشت از حد بیرون.»

عیّاران در بذل و بخشش نیز بزرگواری بسیار از خود نشان می‌دادند. دزدی و غارت اموال ثروتمندان را هنگامی دوست داشتند که بهره‌ای از آن به مردم بی‌چیز برسد. درحمایت از زنان، کودکان و پیران چندان پای بند بودند که گاه خود را به خطر می‌انداختند. ایستادن بر سر قول، حتی به قیمت جان، از اخلاق ایشان بود و اگر هریک از این اصول به دلیلی شکسته می‌شد، چندان خود را گناهکار می‌شمردند که برای جبران آن حاضر بودند خود را به خطرهای بزرگ بیافکنند. بسیاری از اخلاق و آداب جوان مردی هنوز در میان روستاییان و پایین‌ترین طبقات جامعه شهری ایران محترم و پا برجاست.

صوفیه

صوفیان پیروان طریقه تصوّف اند، کسانی که با زُهد و پرهیز زندگی می‌کنند و برای رسیدن به حقیقت و نزدیک شدن به خدا به تزکیه نفس می‌پردازند.

فتوحات اعراب در نخستین قرن اسلامی، سیل غنایم را به سوی سپاهیانی که در جهاد شرکت داشتند سرازیر کرد. برخی از ایشان به ثروت‌های کلان بادآورده خود می‌نازیدند. در برابر ایشان، گروهی از پاک‌اندیشان مسلمان تجمل را خلاف روش زندگی پیغمبر(ص) می‌دیدند و با زهد و پارسایی، وقت خود را به عبادت و تأمل در کلام خدا می‌گذراندند. پیدایی تفرقه در امر جانشینی، که به تشکیل خلافت‌آموبان انجامید، شکاف میان این دو گروه را عمیق‌تر کرد. یکی پرتجمل و خوش‌گذران و زیرپا گذارنده تعلیمات پیامبر(ص) و قرآن بود و دیگری زاهد و پاک رفتار و جوینده حقیقت و روح اسلام.

تاریخ تصوف از قرن دوم هجری/ هشتم میلادی با پیدایی این مسلمانان زاهد و عابد آغاز می‌شود. پشیمینه پوش صفتی است که به واسطه پوشیدن جامه‌های خشن پشمین (صوف) به آنان داده‌اند. در این زمان تصوف هنوز مکتب و طریقه‌ای مشخص نبود و هدف کلی از آن را تبدیل اخلاق زشت به صفات و رفتار نیک انسانی چون پرهیز از گناه و تحمل و بردباری و راستی و درست‌گویی گفته‌اند. ابراهیم آدهم، که درس‌رگذشتی افسانه‌وار او را شاه زاده بلخ خوانده و داستانی شبیه بودا برای او نقل کرده‌اند، از قدیم‌ترین زاهدان و صوفیان ایرانی است که اگرچه بیشتر دوران زهد و ریاضت او در شام گذشته اما صوفیه خراسان او را سرمشق خود می‌شناخته‌اند.

با گذشت زمان و به تدریج افکار تازه‌ای بر زهد و ریاضت افزوده شد. رابعه عدویه از نخستین صوفیان است که از عشق الهی سخن گفت و پس از او این موضوع زمینه همه افکار صوفیانه گردید. رشد و کمال تصوف از حدود قرن سوم هجری/ نهم میلادی آشکار شد. تا آن روزگار تصوف به معنی روی گردانیدن از دنیا و زهد و عبادت بود و صوفیان کسانی بودند که از این روش پی‌روی می‌کردند. در این زمان صوفیان حلقه‌های تعلیم و ارشاد ترتیب دادند و به پرورش مریدان پرداختند. مریدان پس از طی مراحل سلوک و ارشاد، از مراد و مرشد خود خرقه‌ای می‌گرفتند که لباس مخصوص صوفیان بود. ایشان با سیر و سفر از محضر مشایخ بزرگ نیز بهره‌ور می‌شدند. با وجود شباهت‌های کلی، صوفیان در عقاید خود تفاوت‌های بارز دارند. روش‌های گوناگون ایشان بیشتر به تناسب اوضاع اجتماعی ناحیه‌ای که در آن می‌زیستند ایجاد شده است. در قرن سوم و چهارم هجری/ دهم میلادی بزرگ‌ترین کانون تصوف خراسان بود، که به واسطه دوری از مرکز خلافت اسلامی، بغداد، و با قدرت گرفتن خاندان‌های ایرانی و تشکیل نخستین حکومت‌های محلی مستقل، فضایی آزاد داشت و صوفیانی آزاد اندیش و آزاد منش چون بایزید بسطامی را در خود پرورش می‌داد.

اساس اندیشه صوفیان بر کشف و شهود استوار است. به اعتقاد ایشان هر فرد انسان، به واسطه روح خود که اصلی ملکوتی و آسمانی دارد، به شناسایی حق و پیوستن به حقیقت تواناست. میزان‌های عقل و فلسفه برای درک تمامی حقیقت نارسا می‌نماید، بنابراین انسان باید با خودداری از پیروی امیال جسمانی و دوری جستن از مقام و شهرت اجتماعی، روح خود را که به سبب آمیختگی با جسم و زندگی در دنیای مادی از حق دور شده، چنان پاکیزه و صاف کند که انوار حقیقت در آن بتابد و او را به اشراق یعنی آگاهی و دیدار بی‌واسطه خود موفق گرداند.

در بینش عرفانی، انسان با خدا و حقیقت رابطه‌ای مستقیم و شخصی دارد و نه تنها معیارهای عقل و فلسفه که معتقدات رسمی و حاکم را نیز می‌تواند مورد بررسی و موشکافی قرار دهد. چنین اندیشه‌ای خاص صوفیان نیست. پیش از آن در عرفان مسیحی و فلسفه نو افلاطونی و حکمت اِشراقی و افکار و آرای بودا و حتی بسیاری از معتقدات مانی نیز نظیر این افکار سابقه داشته است. اما تصوّف بر زمینه‌ای کاملاً اسلامی استوار است و بر اساس معتقدات اسلامی و با استفاده از آیات قرآن کریم و احادیث روایت شده از پیغمبر اکرم(ص) چنین اندیشه‌ها و اصولی را عرضه می‌کند.

بین صوفیان کسانی بودند که مراعات ظاهر شرع را واجب می‌شمردند و نماز و روزه و سایر فرایض را همچون دیگر مؤمنان به جای می‌آوردند. اما گروهی دیگر که به حقیقت و نیت و معنای آداب و دین بیش از صورت ظاهر آن اهمیت می‌دادند، گاه واجبات را از ترس آن که بوی ریا دهد، بر پایه تأویل خود ادا می‌کردند. اصطلاح صَحْو (بیداری و هشیاری) و سُکْر (مستی و بی خودی) برای تمیز این دو حالت در تصوّف اختیار شده است.

صوفیان خراسان اغلب از اصحاب سُکْر بودند، یعنی در سرخوشی و نشاط حاصل از وصول به حقایق عالم بالا، ملاحظات و مناسبت‌های اجتماعی رانده گرفته، به بیان دریافت‌هایی که در حالت غلبه و ناهشیاری برآنان ظاهر می‌شد می‌پرداختند. بایزید بسطامی را مؤسس این فرقه می‌دانند. درمقابل، گروهی از صوفیان معتدل در بغداد می‌زیستند که فرد بارز آن جنید بغدادی از اصحاب طریقه صَحْو بود.

صوفیان درحالت سُکْر سخنانی شیفته وار از عشق به خدا و تجلّی انوار او در اجزاء آفرینش برزبان می‌آوردند که فقیهان و ظاهریینان را سخت علیه آنان بر می‌انگیخت از آن جمله: «الهی عظمت تو مرا باز برید از مناجات تو و شناخت من به تو مرا انس داد باتو». یا: «فردا (قیامت) اُمّتان را به انبیا خوانند ولیکن دوستان (اولیاء) را به خدای باز خوانند.» از این گفته‌ها بوی معتقداتی خلاف دین رسمی احساس می‌شد زیرا رابطه انسان را با خدا بجز آنچه فقیهان و متکلمان درباره خدا می‌گفتند نشان می‌داد و نوعی بی‌پروایی و آزاد اندیشی و تکروی در آن احساس می‌شد.

اوج این گونه سخنان که بی‌شک با مسائل سیاسی و مبارزات پنهانی جامعه و قدرتمندان و حاکمان بی‌ارتباط نبود ب رزبان حلاج می‌رفت. این سخنان بود که از آن پس کشمکش و ستیز میان فقیهان و صوفیان را دامن زد و موج تکفیر و قتل و اعدام بسیاری از این صوفیان را موجب شد. بین صوفی و عارف نیز تفاوتی است. صوفی کسی است که به نظام اعتقادی و اجتماعی طریقه‌ای خاص از تصوّف وابسته است و از آداب و تعلیمات شیخ آن پیروی می‌کند. اما عارف سر سپردگی و پیوستگی به طریقه‌ای خاص ندارد یا لااقل پس از طی مراحل سیر و سلوک روحانی به عرفان حق و حقیقت رسیده و از پیروی دیگران رسته است. حسین بن منصور حلاج، عین القضاة همدانی و شیخ اِشراق شهاب الدین یحیی سهروردی از جمله عارفانی هستند که جان بر سر بی‌پروایی خود گذاشتند و به گفته حافظ جرمشان این بود که اسرار هویدا می‌کردند.

عقیده به وحدت وجود که مهم ترین دلیل کافر شمردن و مشرک دانستن این دسته از صوفیان بود به تدریج در مباحث علمی و فلسفی وارد شد و اساس اندیشه تصوّف و عرفان گردید. بنا بر مباحث مختلف این عقیده، هستی همه خداست، یا هستی جلوه انوار حقّ است. بنابراین در هستی هیچ چیز بد نیست و هیچ نیست که در آن نور خدا نیست و همه هستی شایسته عشق صوفی است و هیچ گفته و اندیشه و رفتاری نیست که در آن بخشی از حقیقت نباشد. با چنین افکار، صوفیان دنیایی از عشق و زیبایی و مدارا و دوستی می‌سازند؛ عرصه‌ای که در آن کینه و تحقیر و ستم و بیگانگی جای خود را به لطف، مهربانی و وحدت همه انسان‌ها می‌دهد. در این اندیشه، نه تنها صوفیان و مسلمانان که پیروان دیگر ادیان نیز عزیز و محترم‌اند، حتّی کسانی که فقیهان و عالمان دین آنان را نجس می‌دانند و مستحقّ عذاب جهنّم و توهین و تحقیر در میان مسلمان می‌شمردند. گاه صوفیان پا را از این نیز فراتر می‌نهند. نقل است که شبی جنید با مریدی در راه می‌رفت. سگی بانگ کرد، جنید گفت: «لَبَّیک، لَبَّیک.» مرید گفت: «این چه حال است؟» گفت: «قوه و دمدمه سگ از قهر حق تعالی دیدم و آواز از قدرت حق تعالی شنیدم و سگ را در میان ندیدم. لاجرم لبیک جواب دادم.»

در تاریخ تصوّف نام بسیاری از بزرگان صوفی و عارف غیر ایرانی چون ذوالنون مصری، ابن فارض و ابن عربی دیده می‌شود که هنوز آثارشان از مراجع مهمّ مورد بحث و شرح و تحقیق صاحب نظران است. اما بیشتر صوفیان و عارفان مشهور ایرانی بوده‌اند، چه رشد و گسترش افکار صوفیانه از خراسان آغاز شد و در نواحی غرب و مرکزی ایران به کمال رسید. تأثیر ایرانیان در پیدایش و تکامل تصوّف و عرفان اسلامی به حدی است که برخی آن را واکنش ایرانیان به تسلّط اعراب می‌پندارند و معتقدند که آنها با پدید آوردن این مکتب سدّی در مقابل سرایت افکار و عقاید عربی ایجاد کرده‌اند. آن چه مسلّم است تصوّف و عرفان در جنبه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، فکری و اعتقادی و ادبی ایرانیان، چنان تأثیر عمیق و شگرفی از خود به جای گذاشته که امروز شناسایی هیچ یک از این زمینه‌ها بی‌آشنایی کامل با تاریخ و افکار و تحولات مربوط به تصوّف و عرفان ممکن نیست.

قرن پنجم و ششم هجری/ دوازدهم میلادی که دوره تسلّط ترکان سلجوقی است، تعصّب‌های مذهبی و جدال بین فرقه‌های مختلف اسلامی، برخی از صوفیان را نیز تاحدّی از آن بزرگواری و مدارا که در گذشته داشتند دور کرد. کسانی چون خواجه عبدالله انصاری در این زمان می‌زیستند که هر چند از صوفیان بنام بود با مخالفان و دشمنان خود به خشونت و شدّت رفتار می‌کرد و از آزادمنشی و آزاد اندیشی عرفای پیشین، چون ابوسعید ابی‌الخیر، برکنار بود که با سرمستی و نشاط به معاشرت و سماع با مریدان می‌پرداخت و با وجد و شور و حال مخالفان و دشمنان خود را تسلیم محبّت و مدارای خود می‌کرد.

با این همه، در اواخر این دوره لطافت و سنجیدگی افکار صوفیانه به پیدا شدن مکاتب شکل‌یافته انجامید و وجود صوفیان بزرگ، که عامه مردم بدیشان روی می‌آوردند، به تدریج تصوّف را به عنوان مکتبی با اندیشه و روش زندگانی خاص درآورد. پیش از آن صوفیان از کتاب و مدرسه روی گردان

بودند و علم ظاهري را مانع رسيدن به کمال عرفاني مي‌دانستند. اما از اواخر قرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي کتاب هاي مهمي در توضيح و تبليغ عقايد صوفيانه و شرح احوال مشايخ بزرگ نوشته شد. **کشف المحجوب** هُجویری و **طبقات الصوفيه** املاي خواجه عبدالله انصاري به لهجه مردم هرات از معروف ترين کتاب هاي صوفيه به زبان فارسي در اين زمان است. در هر دو اين کتاب ها، ضمن شرح احوال صوفيان بنام، از معتقدات و اصطلاحات و آداب و مراحل سير و سلوک صوفيانه به تفصيل سخن رفته است.

با حمله مغول و مصايب انساني و اجتماعي بزرگ ناشي از آن، تصوّف با آن که عده‌اي از مشايخ بزرگ خود را از دست داد اما پناهگاه مردم دردمند شد که نا پيداري دنيا را به چشم ديده و رنج هستي را به کمال تجربه کرده بودند. اما اين واقعه دردناک و افسردگي اجتماعي ناشي از آن که درهمه جنبه‌ها موجب فروافتادن ارزش هاي والا گرديده بود به تصوّف نيز لطمه بسيار زد. در دوره تسلّط ايلخانان و پس از آن، اگرچه مشايخ صوفيه مورد احترام و اعتناي بسيار جانشينان چنگيز و تيمور بودند، اما خود ديگر آن علّو طبع و گذشت و بزرگواري را نداشتند. رابطه عميق مشايخ پيشين را با عامه مردم از دست دادند و تصوّف را به روشي ظاهري و خالي از حقايق تبديل کردند.

در قرن نهم هجري/پانزدهم ميلادي سر سپردگي صوفيانه مريدان به صورت تشکيل سپاه مسلّح شيخ جُنيد، جدّشاه اسماعيل صفوي، درآمد که عاقبت به تشکيل دولت مقتدر و شيعه مذهب صفوي انجاميد. به اين ترتيب مکتب زُهد و مسالمت و مدارا به ستيزه جويي و پرخاش روي آورد و به طلب قدرت بر خاست. با اين همه، رابطه مراد و مريد و عشق و سرسپردگي بين شيخ و پيروان در بين شاهان صفوي و سپاهيان قزلباش و شاهسون از همان نوع شيفتگي مريدان صوفيه بود.

در قرن هاي اخير، به خصوص با نفوذ افکار اروپاييان در ايران تصوّف ديگر به صورت گذشته اندیشه‌اي حاکم بر ذهن مردم نيست. اما به طور غير مستقيم آداب و رسوم و اندیشه ايرانيان را نسبت به هستي و ارزش و اعتبار آن هنوز تحت تأثير خود دارد. آثار ادب عرفاني، از هر نوع، چه شعر و چه نثر، چه تمثيل و حکايت و قصّه و چه تفسير و تأويل قرآن کریم و ديگر کتب مذهبي، همه و همه از برجسته ترين آثار فکري است که نه تنها براي ايرانيان و فارسي زبانان ارجمند است بلکه، به شهادت پژوهش هاي عالمانه و بي غرضانه، ارزشي جهاني دارد. عميق ترين مباحث در روان شناسي و اخلاق و زيباترين نکته‌ها را در اغتنام فرصت و لذّت بردن از لحظات زندگي به طريقي متعالي در آثار عرفاني فارسي مي‌توان جست.

کتاب‌هاي صوفيان از غني ترين مجموعه‌هايي است که خواننده را به دردها و شادي ها و به حرکات دروني جامعه ايراني طی قرن‌ها تاريخ پُر تلاطم و نا آرام بعد از اسلام ايران آگاه مي‌کند. اخلاق در آثار برجسته عرفاني فارسي به تعالي انسان درسخت ترين پيش آمدها و به پاسخ به

مشکلات درونی انسان، آن گاه که خود را در نهایت تنهایی و بی پناهی احساس می‌کند، توجه دارد.

إخوانُ الصفا

إخوانُ الصفا، به معنی برادران نیکوکار مهربان، نام جمعیتی پنهانی در ایران است که در قرن چهارم هجری/دهم میلادی به منظور پاک کردن دین و فلسفه و سیاست از فساد به پیکار علمی برخاست. هویت هیچ یک از اعضای این جمعیت آشکار نبود زیرا پشت پرده کار می‌کردند. اما مجموعه‌ای از پنجاه و دو رساله به زبان عربی از ایشان برجای مانده است که بر اساس تعلیم آن‌ها جوانان را برای آینده‌ای تربیت می‌کردند که به نظر ایشان دوران حکومت پاکان و دانایان بود. اینان دشمن نظام سیاسی موجود در بغداد، یعنی خلافت عباسی بودند و درعین حال حکومت فاطمیان را در مصر نمی‌پسندیدند.

مبارزات إخوانُ الصفا، سیاسی و عقلی بود، چه، برای دیگرگون کردن نظام حکومت به تغییر نظام عقلی مسلط بر حیات مسلمانان می‌پرداختند و معتقد بودند از راه تربیت و روشن کردن فکر و ذهن مردم بهتر می‌توان در مقابل بیگانگان ایستادگی کرد. إخوانُ الصفا معتقد بودند که نزاع اجتماعی و سیاسی و دینی و قومی مربوط به ریاست طلبی و منفعت جویی و تعصب گروه‌های مختلف است. پس باید همه این اختلافات را با ایجاد یک مذهب عقلی از میان برداشت و مذهبی براساس اصول و تعلیمات درست ادیان و مذاهب مختلف به وجود آورد که برگزیده افکار همه را دربرداشته باشد. شباهت این آرای با آن چه مانی، حدود هفتصد سال پیش از آن، تعلیم می‌داد نشان تأثیر عمیق افکار دور از تعصب و روشن ایرانی بر آن‌هاست.

إخوانُ الصفا نخست در بغداد و بصره هم بستگی نظام فکری خود را با یکدیگر اعلام داشتند. در آن زمان، هر صدای اعتراضی علیه افکار حاکم بر دستگاه خلافت با تهمت زندیق خاموش می‌شد. با وجود این، إخوانُ الصفا از ابراز عقاید خود نمی‌هراسیدند و یک دل و یک زبان جان برکف نهاده با یاری یکدیگر و رعایت اصول پنهان‌کاری، نوشته‌های یک دست و یک نواخت خود را در باره موضوع‌های مختلف علمی و فلسفی عرضه می‌داشتند.

حدس زده‌اند که این رساله‌ها میانه سال‌های 375-350 ه/985-961 م نوشته شده است. با آن که نویسندگان‌شان شناخته نیستند، اما از مضمون نوشته‌ها چنین برمی‌آید که ایرانیان در تهیه آن‌ها نقشی عمده داشته‌اند. بخش بزرگی از افکار زرتشت، مانی و مزدک و همچنین گزیده‌هایی از اشعار فارسی به مناسبت موضوع در این رساله‌ها آورده شده است. رساله‌ای که در باره موسیقی و تأثیر آن بر دل‌ها در این مجموعه آمده با دید و نظر ایرانیان مانوی شباهت کلی دارد. مهم‌تر آن که در یکی از رسالات، آیین زرتشت و معتقدات مردم ایران باستان با دین موسی و رفتار پیروان آن مورد مقایسه قرار گرفته و ضمن داستان عارفانه‌ای به منظور نشان دادن برتری اندیشه و کردار زرتشتیان بیان شده است.

از مجموعه رسائل إخوان الصفا، پنجاه و یکی در باب موضوعات مختلف است و پنجاه و دومین رساله جامع رسائل خوانده شده. در این رساله‌ها ریاضیات، هندسه، نجوم ستاره شناسی و موسیقی مطرح شده و علوم منطقی براساس روش ارسطو مورد بحث قرار گرفته است. درباره علوم طبیعی، از فیزیک و فیزیولوژی تا آسمان و زمین و هواشناسی، معدن شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی و پزشکی، مطالب ساده اما دقیق و مهمی مطرح شده است. الهیات، روان‌شناسی، جامعه شناسی و سیاست نیز هریک در رساله‌ای خاص به دقت مورد بحث واقع شده است.

روش تعلیم و استفاده از این رساله‌ها چنین بوده که در محلی خاص و پنهان جوانان را گرد می‌آوردند و معلّم و مبلّغی، که خود پیش از آن مراحل آموزش و پرورش إخوان الصفا را گذرانده بوده، مطالب رساله‌ها را برایشان می‌خوانده و با تفسیر و مباحثه به زبانی که قابل فهم آنان باشد گوش و دل ایشان را به خود جذب می‌کرده است. به این‌منظور بر تعلیم جوانان نورسیده که قابلیت یادگیری بیشتری دارند تأکید می‌شده است. اصول نظافت و ادب و احترام نسبت به یکدیگر و رعایت احترام معلّم و بزرگ‌تر از مهم‌ترین اصولی بوده که به نوجوانان آموخته می‌شده و از ایشان توقع رعایت آن می‌رفته است. از این رساله‌ها نسخه‌های خطی بسیار برجای ماند که نمودار توجه و اقبال گسترده مردم به آن‌ها است. متن آن‌ها نیز بارها انتشار یافته است.

در رسائل اخوان الصفا شباهت‌هایی با عقاید معتزله، اسماعیلیان، قمرطیان، فاطمیان و نوافلاطونیان نیز به چشم می‌خورد. اما بیش از همه، إخوان الصفا به عارفان و به خصوص بینش خاص عرفان ایرانی نزدیک اند که مدارا و نرم‌خونی باهمه گروه‌ها و فرقه‌های فکری و عقیدتی را می‌پسندند. جملاتی از رسائل إخوان الصفا این نکته را تأیید می‌کند: «حق در هر دینی موجود است و بر هر زبانی جاری است و شبهه‌هایی که در آن‌ها وارد کرده‌اند بر هر انسانی رواست. پس ای برادر اگر می‌توانی بکوش تا خداوند هرآیین و کیشی حقیقت آیین و کیش خود را دریابد و شبهه‌ی که بدان وارد کرده‌اند برای او روشن گردد. ولی اگر این هنر را به نیکی نمی‌دانی هرگز در این کار آغاز مکن . . . و نیز هرگز به ذکر عیب‌های مذاهب مردم مشغول مباش ولیکن بنگر که آیا مذهب تو بی‌عیب است؟»

بابیه

بابیه نام پیروان میرزا سیدعلی محمد شیرازی، پسر سید محمدرضا بزاز شیرازی است که در سال 1260ه/ 1844م دعوی کرد که باب امام غایب است. او به هنگام ادّعای بابیت جوانی 25 ساله بود. نخستین پیروان او 18 تن از شاگردان سیدکاظم رشتی، شاگرد و جانشین شیخ احمد إحسانی، بودند که به حروف حی مشهورند و در ترویج و نشر عقاید او بسیار کوشیدند. از همان آغاز، به اصرار علما و مجتهدان شیراز، حاج میرزا آغاسی، صدراعظم محمدشاه، دستور به دستگیری باب داد و طی شش سال وی را در اصفهان، تبریز، چهریق و ماکو زندانی کرد. در آن هنگام که باب در زندان بود، پیروانش در بسیاری از شهرهای ایران مردم را به گرویدن به او دعوت

می‌کردند. ملا حسین بشرویه نخستین کسی بود که باب را به این عنوان شناخت و در گرایاندن مردم به او کوشید و پس از آن که از زندان حمزه میرزا حشمت الدوله گریخت به قریه یدشت در شاهرود و از آن جا به مازندران رفت.

نخستین مجمع بابیه در قریه یدشت منعقد شد. در این مجمع پیروان باب گرد آمدند و ظهور تعالیم تازه‌ای را اعلام کردند. در زد و خوردی که میان نیروهای حکومت و بابیه در قلعه طبرسی مازندران روی داد و نزدیک به نه ماه به درازا کشید بسیاری از بابیان از آن جمله ملا محمد بارفروشی که از حروف "حی" بود کشته شدند و ماندگان آن‌ها خود را تسلیم کردند. در نیریز و زنجان نیز میان پیروان باب و نیروهای دولتی زد و خوردهایی روی داد و برخی دیگر از پیروان بابیه به قتل رسیدند.

در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، به دستور امیر کبیر و فتوای مجتهدان سید باب را در سن سی سالگی همراه یکی از پیروانش در تبریز تیرباران کردند و از آن پس بابیه به سبب پافشاری که حکومت برای دفع آن‌ها داشت همواره در صدد شورش و مقاومت بودند. هنگامی که دو تن از پیروان متعصب باب به قصد انتقام ناصرالدین شاه را هدف تیر کردند شمار بسیاری از بابیه دستگیر و بسیاری از آن‌ها در تهران و دیگر شهرهای ایران به فجیع‌ترین صورت کشته شدند. رقم کشته‌شدگان بابی را در این دوران تا بیست هزار تن نیز تخمین زده‌اند.

پس از واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه، بسیاری از رهبران بابیه از آن جمله میرزا یحیی صبح آزل و برادرش، میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاءالله، به عراق تبعید شدند. در سال 1285/1868م میرزا حسین علی مدعی میرزا یحیی شد و خود را موعود باب خواند. از آن پس بابیه به دو فرقه بهایی و آزل‌ی تقسیم شدند. اکثر پیروان باب با پیروی از تعالیم میرزا حسین علی نوری که به بهائیت معروف شد بهایی نام گرفتند.

از پیروان و مبلغان نخستین و مشهور بابیه طاهره قرة العین (1269-1234ه / 1852-1818م)، دختر حاج ملا محمد صالح قزوینی از دانشمندان و روحانیون قزوین بود که در خانواده‌ای ثروتمند و مذهبی بزرگ شد. لقب طاهره را بابیه و لقب قرة العین را سید کاظم رشتی از بزرگان شیخیه به او دادند. در کودکی مقدمات علوم را نزد پدر فرا گرفت و آن گاه به آموختن فقه و اصول و کلام و ادبیات عرب پرداخت و سرآمد همسالان خود شد. اشتیاق به آشنایی با عقاید شیخیه او را برآن داشت که از قزوین به کربلا رود و در محضر سید کاظم رشتی به فراگرفتن آراء و عقاید او پردازد. چندی پس از رسیدن به کربلا خود کلاس درسی گشود و برای طلاب از پشت پرده به تدریس پرداخت و به تدریج زنی نامور شد. خبر ظهور سید باب که به گوشش رسید و با آثار و نوشته هایش آشنا شد به او ایمان آورد و در شمار گروه حی درآمد. از آن پس، نخست در کربلا و سپس در شهرهای گوناگون ایران، بی پروا به تبلیغ عقاید باب و دعوت مردم به پذیرفتن کیش او پرداخت و با استعداد و توانایی که در بحث و مجادله داشت همه جا با روحانیون به گفتگو می نشست. در

اجتماعي از پيروان باب در يَدشت خراسان، هنگام سخنراني از پشت پرده دستور داد که پرده را فرو اندازند تا چهره و اندامش برشوندگان پديدار شود.

پس از زد و خورد ميان نيروهاي حکومت و بايان در قلعه طبرسي، قرّة العين دستگير و به تهران روانه شد و در خانه محمودخان کلانتر زنداني گرديد. در ايام زندان نيز برخي از روحانيون و علما براي بحث و مجادله نزد او مي آمدند. از جمله آنان حاج ملاّعلي کني و حاج ميرزا محمد مازندراني بودند که، در برابر سختي‌اش، به روايتي سرانجام حکم تکفير و کشتن او را دادند. قرّة العين با همه اصرار ديگران و وعده آزادي از آراي خود دست برنداشت و در سن سي و چهارسالگي کشته شد. از او مجموعه اي از اشعار عرفاني و رساله هايي در اثبات آراء و عقايد باييه برجاي مانده است.

جنبش تنباکو

جنبش تنباکو نخستين مبارزه منفي مردم ايران در تاريخ معاصر است. هنگامي که ناصرالدين شاه قاجار براي سومين بار راهي اروپا بود براي تأمين هزينه سفر به دادن امتيازهايي به بيگانگان پرداخت. قرارداد رويتر، که بنا برآن ساختن راه آهن و امتياز و بهره برداري از کليه معادن و منابع به او واگذار مي شد، مبلغی از اين هزينه را تأمين مي کرد. اما اين امتياز روسيه را ناراضي کرد. شاه ناچار امتيازهايي هم به دولت روسيه داد تا اجازه عبور از آن جا را به سوي اروپا به دست آورد.

هنگام توقف شاه در لندن پول ها به پايان رسيد و نياز به پول بيشتر وي را واداشت که امتياز توتون و تنباکوي ايران را به يکي از اتباع انگليس به نام مازورتالبوت دهد. بنابر متن قراردادي که به اين منظور در تهران بسته شد، خريد و فروش و ساخت همه محصولات توتون و تنباکوي ايران درکشور و بيرون از آن به مدت پنجاه سال در انحصار مازور تالبوت و شريکان او يا در واقع دولت انگليس قرار گرفت. موضوع اين قرارداد، که به قرارداد رژی معروف بود، هنگامي آشکار شد که شماري از اتباع انگليس به عنوان کارکنان کمپاني به شهرهاي مختلف ايران سرازير شده بودند. توهين و بي‌اعتنايي به مقدّسات و آداب و رسوم محلّ و به کارگرفتن خدمتکاران مسلمان، به خصوص زنان براي کارهاي خانه و بچه داري، به ناخشنودي مردم انجاميد. اما سبب اصلي نارضايتي بستن قراردادهاي ناسنجيده با بيگانگان بود که راه رخنه دولتي‌هاي استعماري، به ويژه انگلستان، را در ايران باز مي کرد.

افزون براین، دستور کمپاني در مورد چگونگي کشت و دخالت آن در نوع پرورش و تعيين وقت براي چيدن برگ‌هاي توتون، به کشاورزان زيان بسيار وارد آورد به خصوص که مجبور بودند با تعيين قيمت و شرايط ازطرف خريدار محصول را فقط به کمپاني انگليسي بفروشند.

نخستين جرقه مخالفت همگاني با قرارداد در شيراز درگرفت. ايالت فارس مناسب‌ترين موقع کشت توتون را داشت و بيشترين محصول از آن جا به دست مي‌آمد. هنگامي که مأموران دولت در صدد استقبالي بي سابقه از کارمندان خارجي شرکت انحصار توتون و تنباکو بودند مردم عَلم

اعتراض بلند کردند و به پشت گرمي علمای مذهبي مراسم را بر هم زدند. حکومت فرمان دستگیری و تبعید سیدعلی اکبر فال اسیری یکی از علمای بزرگ شیراز را داد. او را شبانه ربودند و به بصره فرستادند. با انتشار خبر دستگیری و تبعید سید، مردم به مزار شاه چراغ رفتند و بست نشستند. مأموران دولت بی درنگ حمله آوردند و عده زیادی را کشتند. اما در فردای همان روز رؤسای کمپانی، با تشریفات کامل، وارد شیراز شدند.

در تبریز و اصفهان و رشت نیز مقاومت‌های جدی صورت گرفت. ناصرالدین شاه رفتار مردم را نتیجه تحریک روس‌ها انگاشت و به همین گمان امتیازهای تازه‌ای به آن‌ها داد، از آن جمله امتیاز تأسیس بانک استقراضی برای مدت 75 سال. پس از آن حکومت با شدت و خشونت کوشید تا مردم را وادار به اطاعت کند. اما مقاومت مردم با فداکاری‌های اعجاب‌آور همراه بود. نوشته‌اند که تاجری شبانه دوازده هزار کیسه تنباکو را سوزاند تا ناچار از فروش آن به کمپانی نشود. در تهران نیز جنب و جوش فراوان بود. میرزا حسن آشتیانی، عالم بزرگ پایتخت، شاه و امین السلطان را به لغو این قرارداد توصیه کرد اما نتیجه‌ای نگرفت. سرانجام به اصرار و فشار مردم علما نامه‌ای به میرزای شیرازی، از روحانیان بزرگ شیعه در سامره، نوشتند. سیدعلی اکبر فال اسیری نیز در تبعید با سید جمال الدین اسدآبادی ملاقات کرد و او را در جریان اعتراضات مردم گذاشت. سیدجمال نیز نامه‌ای مفصل به میرزای شیرازی نوشت و خواهان اقدام او گردید.

نامه‌ها و توصیه‌های علما به شاه و درباریان همگی بی نتیجه ماند. عاقبت از سوی میرزای شیرازی فتوای تحریمی منتشر گردید که در آن «استعمال تنباکو و توتون به هر شکلی در حکم محاربه با امام زمان» شناخته شده بود. درمندی کمتر از یک شبانه روز مردم از روی این فتوا نسخه‌های بسیار نوشتند و بین همگان تا دورترین نقاط کشور پخش کردند. از روز بعد نیز مردم دسته دسته در هر شهر جلوی ساختمان مراکز کمپانی، قلیان‌ها و چپق‌های شکسته را روی هم می‌انباشتند. نه تنها همه مسلمانان و اقلیت‌های مذهبی، بلکه خواجه‌سرایان و زنان حرم‌ناصرالدین شاه نیز به تحریم گردن نهادند و از کشیدن توتون و تنباکو دست کشیدند.

ناصرالدین شاه، هراسان از واکنش عمومی قصد کرد که با خشونت مردم را از مقاومت بازدارد. به میرزای آشتیانی فرمان داده شد که بر سرمنبر رود و قلیان کشد یا تن به تبعید دهد. به قهوه‌خانه‌ها نیز دستور دادند که هرکس قلیان نکشد شکمش را پاره کنند.

در این میان فتوای دیگری از میرزای شیرازی رسید که اگر تا 48 ساعت دیگر قرارداد لغو نشود، مردم آماده جهاد باشند. در پایان مهلت گروهی انبوه در مقابل خانه میرزای آشتیانی جمع شدند که همراه او به تبعید روند. هنگام ظهر زن‌ها نیز دسته دسته به راه افتادند و با شیون و زاری و فریاد و اسلاما در میدان ارگ جمع شدند. این تظاهرات نزدیک خانه نایب‌السلطنه به خشونت انجامید و در آن عده زیادی کشته شدند. اما سرانجام همان روز شاه ناچار به الغای امتیاز تنباکو شد. خسارتی که دولت ایران در برابر لغو قرارداد پرداخت 500 هزار لیره انگلیس بود که با بهره 6 درصد از بانک شاهي گرفته شد.

باتحریم تنباکو مردم ایران برای نخستین بار به گسترده ترین مبارزه اجتماعی دست زدند و با توفیق در آن به تدریج زمینه را برای انقلاب مشروطیت، که چند سالی پس از این واقعه روی داد فراهم آوردند.

انقلاب مشروطیت

تحولات اجتماعی و صنعتی غرب، همراه با فعالیت‌های گسترده اروپاییان برای کسب امتیازات اقتصادی در مشرق زمین، موجب یک سلسله دگرگونی‌ها در اندیشه و روش زندگی جوامع غیر صنعتی جهان گردید. انقلاب مشروطه در ایران را می‌توان یکی از بارزترین پی‌آمدهای این تحولات دانست.

تجاوزطلبی و سیاست‌های استعماری کشورهای روس و انگلیس در دوران سلطنت قاجار منجر به جدا شدن ارمنستان، گرجستان، افغانستان از ایران شده بود. امتیازات مهمی که نمایندگان استعماری با فریب درباریان یا با مساعدت آن‌ها به دست می‌آوردند نیز بر نارضایتی عمومی می‌افزود. در این اوضاع و احوال، برخی از ایرانیان از راه‌های مختلف با آنچه از پیشرفت و تحول در جهان می‌گذشت آشنا می‌شدند و به نوبه خود در بیداری افکار هموطنان خود اثر می‌گذاشتند.

در دوران ناصرالدین شاه، به علت سیاست سرکوب دولت، نارضایتی مردم از دربار و رفتار حاکمان نواحی مختلف مجال تظاهر نداشت. اما پس از کشته شدن ناصرالدین شاه و روی کار آمدن مظفرالدین شاه که مردی بیمار و ضعیف‌النفس بود، هیجان آزادی‌خواهی و صدای اعتراض عمومی فزونی گرفت. در آغاز، خواست مردم تشکیل مجلسی به نام عدالت‌خانه بود که به ریاست شاه بین مردم و کارگزاران حکومت دآوری کند. اما، عین‌الدوله، صدر اعظم او، در برابر موج اعتراض و اعتصاب و بست نشینی مردم در سفارت‌خانه‌های بیگانه به سختی مقاومت می‌کرد و آنان را به شدت سرکوب می‌کرد. اما هرچه عین‌الدوله بیشتر سر سختی نشان می‌داد، گروه‌های مختلف بیشتر به هم می‌پیوستند و به تدریج خواست‌های ایشان افزایش یافت و عزل عین‌الدوله و پایان دادن حکومت استبدادی و تأسیس مجلس شورای ملی را در برگرفت. در بالاگرفتن موج تظاهرات و انقلاب عده‌ای از روحانیان، از آن جمله آقا سید محمد طباطبائی، آقا سید عبدالله بهبهانی، ملک المتکلمین و آقا سید جمال واعظ صفهانی، نقشی مستقیم و مؤثر داشتند.

شاه ناپار عین‌الدوله را عزل کرد و همزمان با انتصاب میرزا نصرالله خان نائینی، مشیرالدوله، به مقام صدر اعظم، با انتشار فرمانی دستور داد مجلس شورای ملی مرکب از شاهزادگان، علما، اعضای خانواده قاجار، اشراف، زمین‌داران و اصناف تشکیل شود. این فرمان که به فرمان مشروطیت معروف است در تاریخ چهاردهم مردادماه سال 1385 ش/ 1906 م صادر شد. اولین دوره مجلس شورای ملی به تصویب قانون اساسی پرداخت، اما کشمکش بسیار در باره تعیین حدود قدرت و نفوذ طبقات مختلف آن را با مشکلات بسیار رو به رو کرد. پس از درگذشت مظفرالدین شاه و به سلطنت رسیدن محمدعلی شاه، که اندکی پس از صدور فرمان مشروطیت اتفاق افتاد،

اختلاف بین شاه و مجلس شورای ملی بالا گرفت. شیخ فضل الله نوری، از مجتهدان معروف و رقیب سید عبدالله بهبهانی، در این هنگام برای برهم زدن اساس مشروطیت به تلاش پرداخت و طرفداران استبداد را به گرد خویش جمع کرد. وی می‌گفت: «ما مشروطه مشروع می‌خواستیم، این مشروطه مشروع نیست.» منظور او مشروطه‌ای بود که براساس قوانین شرع و متکی بر قدرت روحانیون باشد.

سرانجام دوسال پس از صدور فرمان مشروطیت، به فرمان محمدعلی شاه کلنل لیاخوف فرمانده روسی قشون مجلس را به توپ بست. در این واقعه بسیاری از آزادی خواهان کشته شدند. میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل از رهبران مشروطه خواهان درضمن درگیری به قتل رسید. ملک المتکلمین را در باغ شاه کشتند و برخی روحانیان دیگر را تبعید و خانه نشین و عاقبت اعدام کردند. دوره ای را که در پی این رویدادها آغاز شد استبداد صغیر خوانده‌اند.

به دنبال این وقایع آزادی خواهان در تبریز آماده مبارزه شدند و کسانی چون ستارخان و باقرخان به بسیج و تعلیم مردم برای مبارزه پرداختند. عین الدوله که با مشروطه خواهان سخت دشمنی می‌ورزید به فرماندهی سپاه محمدعلی شاه به محاصره تبریز آمد و با مقاومت مردم شهر روبرو شد. درمیان خارجیانی که در تبریز تحت تأثیر افکار آزادی خواهان با آنان همکاری می‌کردند یکی مستر باسکرویل معلم مدرسه آمریکائی بود که سرانجام در جنگ به شهادت رسید. جنگ ده ماه به درازا کشید و قحطی شدید مردم را به جان آورد اما مقاومت مردم تبریز عاقبت آزادی خواهان شهرهای دیگر را نیز برانگیخت.

در اصفهان، رشت و مشهد مردم دست به اعتراض زدند. در رشت سی تن انقلابی که ساختن نارنجک و فشنگ را می‌دانستند چهل روز پنهانی به ساختن سلاح ها و مواد آتش را پرداختند. درمیان ایشان دوتن آزادی خواه، یکی میرزا کوچک خان جنگلی و دیگری پیرمیرزا خان ارمنی بودند که بر ضدّ هواداران استبداد فعالیت‌های گسترده داشتند. اما علت عمده قیام مردم خراسان و سایر شهرها صدور فتواهایی بود که از جانب آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و دو تن از یاران او می‌رسید و پیوسته مردم مؤمن و معتقد را به شور و هیجان می‌آورد. در این زمان، محمد ولی خان تُیکابُنی، که از شخصیت های بزرگ سیاسی زمان مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بود، از مخالفت با مشروطه خواهان دست برداشت و به ستارخان نزدیک شد. قوای صمصام الدوله بختیاری و سردار اسعد بختیاری نیز در پی آن به سوی تهران روانه شدند.

استبداد صغیر یکسال و بیست روز به طول انجامید و عاقبت با فتح تهران به وسیله نیروی مشروطه خواهان درهم شکست. پس از فتح تهران، شیخ فضل الله نوری را محاکمه و اعدام کردند و پس از آن دوره دوم مجلس شورای ملی تشکیل شد. مجلس دوم پس از چندی به خلع محمدعلی شاه از سلطنت رأی داد و روز به روز قدرت بیشتری به دست آورد. دوره اقتدار مجلس شورای ملی که مصادف با ضعف و بی‌ثباتی کابینه‌ها و افزایش دخالت و رقابت دول بزرگ در امور ایران بود کمابیش تا 1304 ش/1925 م، که آغاز پادشاهی رضاشاه بود به درازا کشید.

انقلاب مشروطیت و مولود آن قانون اساسی و متمم آن که، ناظر بر حقوق ملت و تفکیک قوا و استقلال قوه قضاییه بود، اصول و آرمان هایی را مورد تأیید قرار داد که در پیشرفته ترین جوامع آن روز جهان نیز ملاک مشارکت آزادانه مردم در سیاست و حکومت بود. دگرگونی های عمده ای که در پی این انقلاب در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اداری رخ داد و راه را به تدریج برای پیشرفت و رفاه ملت و تأمین آزادی های سیاسی، مدنی، و مذهبی مردم ایران گشود بر پایه این اصول و آرمان ها بود.

ملی شدن صنعت نفت

تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی ایران در 29 اسفندماه سال 1329ش/1951م. یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر ایران است.

ایران دارای یکی از حوضه های غنی نفت و گاز طبیعی در جهان است که از دیرباز شناخته بوده است. در تمدن عیلام، از نفت خام برای چسباندن اشیاء و آب بندی ظرف ها و در معماری به جای ملاط و ساروج استفاده می کرده اند. بعدها بر روی منافذ گاز طبیعی، آتشگاه های متعددی ساخته شد که به آتش جاوید شهرت یافت. ساسانیان نفت را در اسلحه سازی به کار می بردند و تیرهای آتش زا و سنگ های آتشین منجنیق آلوده به نفت بود.

از این ماده در پزشکی نیز استفاده های بسیار می شد. بیماری های پوستی انسان و حیوان را با نفت درمان می کردند. مومیایی، که ترکیبی از نفت و قیر و شبیه موم است، ماده ای بسیار گران بها و کمیاب بود که برای شاهان به عنوان هدیه و غنیمت فرستاده می شد و آن را بهترین داروی زخم و شکستگی استخوان می دانستند.

از میانه قرن نوزدهم میلادی، اروپاییان که از طریق سفیران، نمایندگان نظامی و جهان گردان به وجود منابع نفتی در ایران آگاه شده بودند در صدد به دست آوردن امتیازهایی برای اکتشاف این منابع و بهره برداری از آن ها آمدند. نخستین بار در زمان ناصرالدین شاه، در سال 1289/1872م، بارون جولپوس دورویتر (Baron Julius de Reuter) در مقابل ساختن راه آهن امتیاز بهره برداری از کلیه معادن و منابع ایران را به دست آورد. وسعت اراضی حوزه این قرارداد و منافع بالقوه حاصله از آن به قدری زیاد بود که نه تنها روس ها بلکه بسیاری از ایرانیان را به انتقاد واداشت. از همین رو، چند سال بعد دولت ایران ناچار با پرداخت غرامتی قرارداد را لغو کرد. در این فاصله، چندتن دیگر نیز با کسب امتیاز به اکتشاف نفت پرداختند اما به نتیجه دلخواه نرسیدند. سرانجام، در سال 1318/1901م، اتابک اعظم امین السلطان، صدراعظم مظفرالدین شاه، پس از جلب موافقت دولت روسیه، در قراردادی امتیاز بهره برداری از منابع نفت ایران را به ویلیام ناکس دارسی (William Knox D'Arcy)، یکی دیگر از اتباع انگلیس، واگذاشت. طبق این قرارداد حق انحصاری اکتشاف، استخراج، بنای تأسیسات، حمل، تصفیه و فروش نفت، گاز، قیر و موم معدنی در مساحتی حدود 480,000 میل مربع به دادرسی اختصاص می یافت. تنها خراسان، گرگان، مازندران، گیلان و

آذربایجان از منطقه امتیاز وی بیرون بود زیرا این نواحی براساس قراردادهای پنهان روس و انگلیس، منطقه نفوذ روسیه به شمار می‌آمد.

چند سال پس از اعطای این امتیاز، در سال 1325/هـ/1908م، اولین چاه نفت در مسجد سلیمان مورد بهره‌داری قرار گرفت و به دنبال آن شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس گردید. دولت انگلیس در آستانه آغاز جنگ جهانی اول بزرگترین سهامدار این شرکت شد. با شعله‌ور شدن آتش این جنگ و پیوستن دولت عثمانی به آلمان، پالایشگاه آبادان و تأسیسات بارگیری بنادر مورد تهدید قرار گرفت و به دولت انگلیس فرصت داد که بی‌طرفی ایران را ندیده بگیرد و سراسر جنوب و مرکز کشور را به اشغال خود درآورد. نیروهای روسیه نیز از سمت شمال به پیش روی پرداختند.

در دوران رضاشاه، دولت به قصد ازدیاد درآمد نفتی ایران امتیاز داری را لغو کرد. دولت انگلیس به مخالفت برخاست و دامنه اختلاف به شورای جامعه ملل متفق کشید. پس از گفتگوهای طولانی، که با تهدید دولت انگلستان به اقدامات نظامی در جنوب ایران همراه بود، سرانجام در سال 1310ش/1933م قرارداد تازه‌ای بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس بسته شد. گرچه براساس قرارداد تازه بر مدت امتیاز اولیه سی سال دیگر اضافه شد، اراضی مورد بهره‌برداری شرکت نفت ایران و انگلیس محدودتر و سهم دریافتی و عواید مالیاتی ایران از عملیات شرکت افزایش یافت.

پس از شروع جنگ جهانی دوم، در شهریور 1320ش/1941م، نیروهای انگلیس به منظور یاری رساندن به متفق خود اتحاد جماهیر شوروی و به بهانه محافظت از تأسیسات نفت جنوب بار دیگر ایران را مورد حمله و اشغال خود قرار دادند در این زمان اهمیت نفت و مشتقات آن در جنگ آشکار بود. پس از شکست آلمان نازی و پیروزی متفقین، نیروهای انگلیس از ایران خارج شدند. اما باقی ماندن بخشی از قوای شوروی و چشم طمع دولت شوروی به منابع نفت شمال ایران که با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و اعلام خود مختاری آذربایجان بی‌ارتباط نبود، به دشمنی دیرینه نسبت به دولت انگلستان و مظهر سیاست‌ها و دخالت‌های استعماری آن، شرکت نفت ایران و انگلیس، دامن زد. به این ترتیب، مجلس چهاردهم ضمن رد موافقتنامه‌ای که احمد قوام با دولت شوروی در مورد بهره‌برداری از نفت شمال امضا کرده بود دولت را به اقدام برای استیفاء حقوق ایران در نفت جنوب موظف کرد.

در سال 1330ش/1949م قراردادی برای افزایش درآمد نفتی ایران بین نمایندگان دولت و شرکت نفت ایران و انگلیس به امضا رسید که به لایحه الحاقی گس-گلشایان شهرت یافت. طرح این قرارداد در دوره‌های پانزدهم و شانزدهم مجلس شورای ملی با مخالفت شدید برخی نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی گوناگون، از آن جمله دکتر محمد مصدق و جبهه ملی قرار گرفت و به ارائه طرح ملی شدن صنعت نفت منجر شد. با اوج گرفتن احساسات و هیجان عمومی، سپهبد علی رزم‌آراء، نخست وزیر وقت، که ملی شدن این صنعت را در آن زمان به سود ایران نمی‌دانست به ضرب گلوله یکی از اعضای سازمان فداییان اسلام از پای درآمد.

در پی این رویداد نمایندگان شانزدهمین دوره مجلس اصل قانون ملی شدن صنعت نفت را در اسفند ماه 1330 ش/1951م تصویب کردند. با تصویب طرح اجرای این قانون دکتر مصدق با رأی تمایل مجلس و فرمان شاه به نخست وزیری رسید و هیأتی، به نام هیأت خلع ید، مأمور اجرای طرح ملی شدن صنعت نفت و سلب اختیارات شرکت نفت ایران و انگلیس شد. با انجام خلع ید که به قطع صدور نفت از ایران منجر شد، دولت انگلیس شکایت خود از ایران را در دیوان بین المللی دادگستری و شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح ساخت. در این میان، ایالات متحد آمریکا نیز، که در آغاز با ملی شدن نفت در ایران نظری مساعد داشت، با اعزام هیئت‌های نمایندگی و ارائه پیشنهادهای گوناگون برای حل اختلافات دو طرف کوشید. اما با خودداری دکتر مصدق از هر نوع مصالحه در مورد نحوه اجرای قانون ملی شدن نفت، آمریکا نیز از پذیرفتن درخواست های وی برای ارائه کمک اقتصادی و مالی به ایران سر باز زد و، سرانجام، هم رأی با انگلیس، بقای حکومت وی را مغایر با منافع غرب در جنگ سرد شمرد.

با سقوط دولت دکتر مصدق در 28 مرداد سال 1332 ش/1953م، کنسرسیومی مرکب از شرکت های بزرگ نفتی دنیا عملیات اکتشاف، بهره برداری و فروش نفت ایران را به عهده گرفت و درآمد نفتی ایران، نسبت به دوران پیش از ملی شدن صنعت نفت، افزایشی قابل ملاحظه یافت. در سال 1352 ش/1973م، با گسترش توانایی های شرکت ملی نفت ایران و افزایش نقش منطقه ای و بین المللی کشور، شرکت ملی نفت ایران کلیه عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری از منابع نفت ایران را رأساً به عهده گرفت.

انقلاب اسلامی

با همه پرسشی 12 فروردین 1358 ش/1979م، جمهوری اسلامی جای گزین نظام پادشاهی شد و رهبران مذهبی جنبشی که با تظاهرات، اعتصابات و راه پیمایی های عمومی از زمستان سال 1356 ش/1976م آغاز شده بود، به هدف نهایی و اصلی خود رسیدند.

در دو دهه پیش از انقلاب، برنامه‌های نوگرایانه محمد رضا شاه پهلوی، به ویژه در زمینه آزادی ها و حقوق زنان، دشمنی و نگرانی برخی از رهبران متنفذ مذهبی را برانگیخته بود. در همین دوران، محدودیت آزادی‌های سیاسی و تمرکز قدرت تصمیم گیری سبب شد که بسیاری از رهبران و شخصیت‌های سیاسی، رژیم را هدف انتقادات تند قرار دهند و دست‌آوردهای آن را در زمینه رشد اقتصادی و اصلاحات اجتماعی یا نادیده بگیرند یا بی‌اهمیت بشمرند. این انتقادات و دشمنی‌ها برای نخستین بار در تظاهرات خونین تابستان 1342 ش/1963م به رهبری آیت الله روح الله خمینی بازتابی آشکار یافت.

در نیمه دهه 1350 ش، انتظارات فزاینده عمومی -که ناشی از رشد سریع اقتصادی کشور و افزایش درآمدهای نفتی در دهه 1345-55 بود- هجوم روستاییان به شهرها و افزایش نرخ تورم، زمینه‌های تازه ای برای مخالفین در برانگیختن افکار عمومی بر ضد دولت فراهم آورد. در آبان ماه 1356 با سرکوبی گروهی از طلاب هوادار آیت الله خمینی در قم موجی از عزاداری‌ها و تظاهرات

در ایران برخاست. این تظاهرات عمدتاً از سوی شخصیت‌ها و شبکه‌های مخفی یانیمه مخفی و بازاریان سنتی که با آیت‌الله خمینی، ابتدا در نجف و سپس در پاریس در تماس بودند، اداره و رهبری می‌شد. در این میان، نه تنها سازمان‌ها و گروه‌های گوناگون مارکسیستی، که نیل به قدرت سیاسی را تنها در واژگونی نظام پادشاهی می‌دیدند، بلکه بسیاری از رهبران و روشن‌فکران آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب نیز بر رهبری آیت‌الله خمینی گردن نهادند و به هواداری از شعار استقرار حکومت اسلامی برخاستند.

درآبان ماه 1357 ش/1978 م، شاه در پیامی، ضمن پذیرفتن ضرورت اصلاحات سیاسی و اقتصادی، درباره پی‌آمدهای پیروزی نیروهای تندرو مذهبی و مارکسیستی به ملت هشدار داد و اعلام کرد که اداره امور کشور را تا اعاده آرامش و تشکیل یک دولت مؤتلف اصلاح‌گرا، به یک دولت نظامی خواهد سپرد. اما تشکیل دولت نظامی نیز موج تظاهرات و اعتصابات را فرو نماند، زیرا نیروهای نظامی و انتظامی از مقابله جدی و خشونت‌بار با تظاهرکنندگان ممنوع شده بودند و عملاً جز نظاره کردن بر صحنه‌های تخریب و آتش‌سوزی نقشی نداشتند.

محمد رضا شاه پهلوی که هم‌خواهان پرهیز از خون‌ریزی و کشتار گسترده و هم‌نا امید از یافتن راه حلی مسالمت‌آمیز برای پایان بخشیدن به بحران بود، پس از انتصاب شاپور بختیار، یکی از سران جبهه ملی، به مقام نخست‌وزیری، خاک ایران را در دی ماه 1357 ش/1979 ترک گفت.

پس از ورود آیت‌الله خمینی، درمیان استقبال عمومی، فرماندهان ارتش در 22 بهمن 1357 بی‌طرفی خود را اعلام کردند و به این ترتیب آخرین مانع در راه سقوط دولت بختیار، تسلط نیروهای انقلابی بر مراکز قدرت و آغاز دوران گذار از نظام پادشاهی به جمهوری اسلامی از میان برداشته شد.

منابع

- آژند، یعقوب. قیام شیعی سریداران. تهران، نشر گستره، 1363.
- اندامایف، م. آ. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1352.
- برتلس، آندره. ناصر خسرو و اسماعیلیان. ترجمه یحیی آرین‌پور، تهران. بنیاد فرهنگ ایران، 1346.
- پطروشفسکی، ای. پ. نهضت سریداران خراسان. ترجمه کریم کشاورز. تهران، انتشارات پیام، 1351.
- تیموری، ابراهیم. تحریم تنباکو. تهران، انتشارات سقراط، 1328.

- تقی زاده، سید حسن. مانی و دین او. تهران، 1335.
- حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ نهضت های ملی ایران از حمله تازیان تا ظهور صفاریان. تهران، علمی، 1348.
- حلبی، علی اصغر (ترجمه). گزیده متن رسائل اخوان الصفا و خلّان الوفا. تهران، زوّار، 1360.
- خان ملک یزدی، محمّد. غوغای تخلیه ایران. تهران، انتشارات سلسله، 1362.
- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا. تهران، 1335.
- ر. س. ح. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی. تهران، شر احرار، 1356.
- رضوانی، محمد اسماعیل. انقلاب مشروطیت ایران. تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلن، 1345.
- زرّین کوب، عبدالحسین. ارزش میراث صوفیه. تهران، امیر کبیر، 1356.
- جستجو در تصوف ایران. تهران، امیرکبیر، 1363.
- فلسفی، نصرالله (ترجمه). تاریخ سلطنت قباد و ظهور مزدک. تهران، 1309.
- کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1357.
- کوربن، هانری. آیین جوانمردی. ترجمه احسان نراقی. تهران، نشرنو، 1363.
- مگّی، حسین. کتاب سیاه. تهران، نشر ناشر، 1362.
- ناطق، ناصح. زندگی مانی و پیام او. تهران، امیرکبیر، 1357.
- نقبائی، حسام. طاهره قره العین. تهران، مؤسسه مطبوعات امیری، 1974.
- هاجسن، مارشال. فرقه اسماعیلیه. ترجمه فریدون بدره‌ای. تبریز، کتابخانه تهران، 1346.
- همائی، جلال. شعوبیه. به اهتمام منوچهرقدسی. اصفهان، انتشارات صائب، 136.

سرداران بزرگ و نامداران سیاست

اگرچه در تاریخ بیش از همه درباره شاهان و فرمان روایان سخن می رود، اما نکته پیداست که بسیاری کارهای مهم به سرانگشت تدبیر وزیران و دلاوری و موقع شناسی سرداران و سیاست مداران برجسته صورت می گیرد. در تاریخ ایران نامدارانی از این دست بی شمارند. در این جا تنها به شرح احوال و کارهای برخی از مشهورترین آنان می پردازیم، کسانی که یا خود صدر کارهای بزرگ بوده اند یا به نوعی در حوادث مهم دخالت داشته اند.

بزرگمهر

بزرگمهر بختگان، که بوزرجمهر نیز نامیده شده، وزیر دانشمند خسرو انوشروان شاهنشاه ساسانی است. از زندگی او اطلاع دقیقی در دست نیست چنان که برخی او را شخصیتی افسانه ای انگاشته اند. اما رساله ای به زبان پهلوی در چهار صد و سی کلمه به نام پندنامه بزرگمهر بختگان باقی است که نشان از بزرگواری و هوشمندی نویسنده دارد. در این رساله به سنجیده ترین صورت از آداب پادشاهی و اخلاق و روش درست مملکت داری و رعایت احوال مردم سخن رفته است.

در روزگار انوشروان، با همه سخت گیری های بسیار درباره مزدکیان نسبت به پیروان ادیان مختلف با نرمی و ملایمت رفتار می شد. انجمن دانشمندان دربار به بحث در عقاید ادیان و فلسفه های گوناگون زمان و علوم و فنون جهان آن روز می پرداخت. بزرگمهر که سخت مورد توجه خسرو بود در این بحث ها نقشی عمده ایفا می کرد. با این همه، شاید به سبب گرایش که به معتقدات مزدک داشت، زمانی مورد خشم انوشروان قرار گرفت و زندانی و شکنجه شد. از جمله داستان هایی که در باره بزرگمهر نقل می کنند یکی این است که وی، بر اثر ماندن در زندان تاریک و گرسنگی و تشنگی به مدت طولانی کور شد. وقتی انوشروان او را بخشید خواست تا در مقابل این همه رنج از شاه چیزی بخواهد بزرگمهر گفت: «بینایی را بمن بازده.» انوشروان گفت که این کار از او برنماید. حکیم فرزانه به شاه گفت: «چیزی را که نمی توانی بازدهی چرا ستاندی؟»

داد و ستد گسترده فرهنگی در زمان خسرو انوشروان به گرد آوردن کتاب های مهم بی شمار انجامید. از جمله، به دست آوردن کتاب هندی پنچاتنتر و ترجمه آن از سانسکریت به زبان پهلوی بود. انجام این کار مهم و دشوار را به برزویه، پزشک نامدار معاصر انوشروان، نسبت داده اند که از مردم مرو بود. ابهام تاریخی چهره این دومرد بزرگ، یعنی بزرگمهر بختگان و برزویه پزشک، را درهم آمیخته است آن چنان که برخی گویند این هر دو یکی هستند. احتمال دیگر آن که برزویه پس از به دست آوردن و ترجمه کتاب از خسرو انوشروان خواسته است که بزرگمهر درباره او فصلی به کتاب بیفزاید. در ترجمه پهلوی، این کتاب به نام دو شغال که در حکایت شیر و گاو آمده گلیله و

دمنه، نامیده شده است. بخش اضافی، باب برزویه طبیب است که در آن نویسنده با بیانی حکیمانه از خردمندی، احسان، مهربانی، وظیفه توانگران نسبت به فقرا سخن گفته است که همه یادآور معتقدات مانویان و نمودار روشن بینی و آزاد اندیشی آنان است. نوشته اند که پادشاه هند همراه هدایای گران بها بازی شطرنج را نیز به دربار خسرو انوشیروان فرستاد. بزرگمهر توانست راز آن را بگشاید و قواعد بازی با آن را به دیگران بیاموزد.

بزرگمهر در تاریخ بعد از اسلام نیز چهره ای افسانه ای دارد. هرگونه پند و دستور اخلاقی سنجیده را باو نسبت می دهند. از جمله افسانه های بسیار که در باره او گفته شده یکی مربوط به دختر اوست. آورده اند که هنگام بردار کردن بزرگمهر دخترش با روی گشاده و بدون پوششی بر روی به زیر دار آمد و بر جنازه پدر می نگریست. پرسیدند چگونه است که روی نهوشانده است گفت: «در این همه مردم مردی نمی یابم که از او روی پوشانم. تنها مرد در این میان پدرم بود که بردار است.»

ابو مسلم خراسانی

(137-105ه/754-723م)

در آستانه صدمین سال هجرت پیامبر اکرم، مسلمانان بنا بر اعتقادی قدیمی منتظر دگرگونی مهمی در اوضاع سیاسی جامعه اسلامی بودند. مخالفان بنی امیه که آنان را غاصب مقام خلافت می دانستند به این اعتقاد دامن می زدند و مبارزات خود را سازمان می دادند. میان ایشان بنی عباس، یعنی فرزندان عموی پیامبر و شیعیان علی (ع) اکثریت داشتند و چشم امید خود را به ایرانیان دوخته بودند. زیرا در کشمکش میان علی (ع) و معاویه، ساکنان کوفه و بین النهرین که ایرانی بودند جانب علی را داشتند. به همین جهت حضرت علی (ع) مرکز حکومت خویش را بدانجا منتقل کرد. پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین بن علی (ع) نیز ایرانیان بیش از همه در صف انتقام جویان با امویان می جنگیدند. نهضت مخالفان بنی امیه ظاهراً رنگ مذهبی داشت و از انتقال خلافت به خاندان پیغمبر سخن گفته می شد. اما ایرانیان این بار نیز چون بارهای دیگر از این مبارزه برای کسب استقلال و اداره امور سرزمین خویش بهره می جستند.

در بین مخالفان بنی امیه، ایرانیان با این سابقه های مبارزاتی ارج و احترامی خاص داشتند. رئیس و پیشوای عباسیان آشکارا به یاران خود توصیه می کرد که: «بر شماست که به خراسانیان روی آورید که شمار ایشان بسیار، استواری ایشان آشکار، سینه هاشان گشاده و دل هاشان پاک است.» علاوه بر این، اعتقاد ایرانیان به حکومت موروثی و این که جانشینی پیامبر حق اولاد و خاندان اوست، موجب نزدیکی بیشتر ایرانیان با دشمنان عرب بنی امیه می گردید.

در آغاز پیدایش نهضت، یکی از ایرانیان اهل کوفه به نام ابوسلمه خلّال که از سران جنبش بود نامه ای به مدینه فرستاد و از امام جعفر صادق، ششمین پیشوای اهل تشیع، دعوت به ریاست نمود. اما آن امام دعوت نامه او را سوزاند و از مبارزه کناره جست. پس از آن ایرانیان و شیعیان

کوفه باعبّاسیان قرارگذاشتند که هنگام پیروزی به توافق همگان یکی از افراد خاندان رسول(ص) را به رهبری و خلافت برگزینند.

عبّاسیان نخست دوازده تن نقیب برای تبلیغ به شهرهای مختلف فرستادند. این مبلغان برای خلافت از شخص خاصی نام نمی‌بردند و فقط مردم را به «الرّضامن آل‌محمد» فرا می‌خواندند. این‌گونه تبلیغ مصلحت‌آمیز طرف داران علویان را که در نواحی مختلف ایران پراکنده بودند راضی و با آنان همراه نگاه می‌داشت. در سال 741/هـ 124، دوّمین‌امام عبّاسی جوانی ایرانی را که در زندان با او آشنا شده بود مأمور تبلیغ در خراسان کرد و نام ابومسلم را برای او برگزید و لقب امیر آل محمد بدو داد. ابومسلم در این زمان نوزده ساله بود اما تولّد او را در سال صدم هجرت نیز نوشتند که در آن صورت باید بیست و سه ساله می‌بود.

خراسان در آن روزگار برای قیام زمینه‌ای مناسب تر از هرجای دیگر داشت و از مرکز قدرت خلافت نیز بسیار دور بود. ابومسلم که در دلاوری و سازمان دهی بی‌نظیر بود برای تسلّط کامل بر این ناحیه به هوش‌مندی و تدبیر تمام از فرصت سود جست. در آخرین روزهای ماه رمضان سال 129/هـ 746م، ابومسلم در یکی از روستاهای نزدیک مَرو با افروختن آتشی عظیم و پوشیدن جامه سیاه و برافراشتن عَلَم، به همراهی جمعیت انبوهی از مردم روستا، قیام خود را برضد خلافت اُموی آشکار کرد. روستاییان دور و نزدیک که با علامت برافروختن آتش از آغاز قیام آگاه شده بودند هریک با سلاحی به ابومسلم پیوستند. نوشته‌اند که تنها در یک روز از شصت دهکده روستاییان و مردم تهی‌دست که از ظلم کارگزاران خلیفه به جان آمده بودند به ابومسلم روی آوردند. بیشتر شرکت‌کنندگان در قیام چماقی در دست داشتند که به آن کافرکوب می‌گفتند و خری را که بر آن سوار بودند مَروان (نام خلیفه اُموی) می‌نامیدند.

پس از تسلّط بر شهر مَرو کار ابومسلم به سرعت بالا گرفت و سپاهیان او به تعدادی رسید که به دسته‌های بزرگ تقسیم شد و به صورت ارتشی منظم درآمد. از میان سرداران سپاه ابومسلم دوتن اهمیت بیشتری یافتند. یکی از ایشان مردی ایرانی بود به نام خالد بن بَرَمک، بزرگ خاندان بَرَمکیان، و دیگر عربی به نام قَحطَبه. این نشان می‌داد که سران عبّاسی از همان آغاز از پیش رفت کار ابومسلم نگران بودند و به این جهت قحطبه را به سرداری سپاه برگزیدند.

سپاهیان ابومسلم به زودی به سوی مرکز خلافت اُموی در شام به حرکت درآمدند. در تابستان سال 131/هـ 748م، لشگر بنی اُمیّه را در توس و چند ماه بعد در نیشابور شکست دادند و پس از دو پیروزی دیگر یکی در گرگان و دیگری در نهاوند سراسر ایران را گرفتند. آخرین نبرد که به سال 133/هـ 750م، در کنار رود زاب در گرفت به خلافت اُموی پایان داد. از شگفتی‌های تاریخ آن که شکست اعراب از سپاهیان ایرانی در نهاوند بود، در همان جا که سپاه ساسانی از اعراب شکست خوردند و اعراب آن را فتح الفُتوح نامیدند. پس از آن، پیروزی ایرانیان در جَلولاء و زاب بار دیگر خاطره دو جنگ مهم ایرانیان با اعراب را در کمتر از یک قرن پیش از آن در جَلولاء و قادسیه زنده کرد.

بدین ترتیب، خلافت به عبّاسیان منتقل شد و وضع ایرانیان بهبودی بارز یافت و آنان را از مقام بنده و خدمت گزار، که اُمویان برای آنان قایل بودند بدان جا رسانید که بزرگ ترین مقام های دولتی را به دست آوردند و سال ها همه امور اداری سرزمین های خلافت اسلامی را به عهده گرفتند. عبّاسیان، با آن که از قدرت و نفوذ ابومسلم درهراس بودند، تا چهارسال پس از پیروزی با یاری و مشورت او به محکم کردن پایه های قدرت خود پرداختند. امّا درسال پنجم، ابوجعفرمنصور، که پس از برادر بر مسندخلافت عبّاسی نشسته بود، به حيله ابومسلم را درمداين به نزد خودکشاند و ناجوانمردانه او را کشت. ابومسلم با آن همه نام و شهرت بسیار در سي يا سي وهفت سالگي کشته شد. او از املاک و تجمل هیچ نداشت و این در زمانی بود که حکم رانان عرب پس از گشادن سرزمین های ایران و روم در جمع ثروت های افسانه ای شهرت تمام یافته بودند.

پس از کشته شدن ابومسلم، به کین او قیام های خون بار پی در پی درگرفت و بر اثر جان تازه ای که او درکالبد ایرانیان دمیده بود استقلال طلبی ایشان شدّت یافت. اعتقاد به حلول روح ابومسلم در سرداران قیام های پس از او نمودار اهمیت و احترامی است که توده مردم برای مبارزات ابومسلم داشته اند. حتّی فرقه هایی به نام های رزّامیه و ابومسلمیه درباره او راه افراط پیش گرفتند و چنین پنداشتند که او از طریق حلول روح خداوند به مرتبه الوهیت رسیده است. با این همه، رفتار خشن ابو مسلم و کشتاری که از مردم کرد چهره تاریخی او را مخدوش کرده است. نوشته اند که وي به سبب اعتماد نابجایی که به عبّاسیان داشت با شیعیان بخارا با خشونت رفتار کرد و بیش از دوازده هزار تن از ایشان را بردارکشید.

ابومسلم در مرگ به صورت قهرمان ملّی و مظهر عدالت و جوانمردی درآمد. خاطره او قرن ها پایدارماند و درذهن و خیال مردم درشمار وجودهای مقدّس جا گرفت. داستان های پهلوانی بسیار درباره ابومسلم نوشته شد که بعضی از آن ها به نام ابومسلم نامه قرن ها در سراسر ایران و قفقاز و ترکیه، در مجالس نقالی ورد زبان ها بوده و هنوز نسخه های متعدّد از آن برجای مانده است. دراین داستان ها ابومسلم مظهر مبارزه برضدّ ستم و بیداد و قربانی مکر و فریب ناجوانمردان قدرت مدار است.

بَرَمَکیان

بَرَمَکیان از خاندان های نامدار ایرانی و از پیشوایان مذهبی بودایی و سرپرست معبد نوبهار بلخ بودند. نیای ایشان، بَرَمَک، همزمان با اوج گیری مبارزات عبّاسیان برضدّ خلافت اُموی، بزرگ و سرپرست معبد نوبهار بود. خالد پسر بَرَمَک به ابومسلم خراسانی پیوست و با ابراز لیاقت و دلآوری به عنوان یکی از سرداران سپاه او برگزیده شد و به همراهی قحطبه، سردار عرب، سپاه عبّاسی را از خراسان تا عراق رهبری نمود و خلافت اُموی را بر انداخت. خالد بَرَمَکی پس از آن در دستگاه خلافت عبّاسی احترام بسیار یافت و با آن که منصور خلیفه ابومسلم را ناجوانمردانه کشت، خالد همچنان از مشاوران نزدیک خلیفه باقی ماند.

عبّاسیان نه تنها بغداد را با مصالح پایتخت پیشین ایران ساختند بلکه خلافت را نیز به یاری مردم ایران به دست آوردند و پس از آن نیز با تدبیر و دانش مملکت داری بزرگان ایرانی چون خاندان‌های بَرَمَکی و نویختی توانستند بر آن امپراطوری عظیم فرمان روایی کنند. با این همه عبّاسیان با همه قدرت سیاسی و مذهبی خود پیوسته از سروری و سیادت فرهنگی و دیوانی ایرانیان در هراس بودند و به توفیق ایشان در زمان داری و تدبیرهای سیاسی رشک می‌بردند.

بَرَمَکیان در دوران خلافت مهدی نیز همچنان محترم و طرف مشورت عبّاسیان بودند تا آن که پس از مرگ مهدی میان دو فرزند او هادی و هارون اختلاف افتاد. یحیی، پسر خالد برمکی، جانب هارون را گرفت و به سال 170/786م او را به خلافت رساند. هارون الرشید نیز یحیی را پدر می‌خواند و همه اختیارات را به وی بازگذاشته بود. دو پسر یحیی، فضل و جعفر نیز در آن دوران مقام‌های بزرگ داشتند. شکوه افسانه‌ای دربار خلافت هارون الرشید در واقع نتیجه وزارت و تدبیر سیاسی این خاندان بزرگ ایرانی است. بَرَمَکیان نه تنها تجمل و آداب و تشریفات دربار ساسانی را به دستگاه خلافت انتقال دادند بلکه، با حمایت از هنرمندان و دانشمندان و اندیشه وران بزرگ و بذل و بخشش بسیار، درگاه خود را به صورت مجمع ادیبان و شاعران و صاحبان ذوق و اندیشه درآوردند آن گونه که سده‌های بسیار پس از ایشان نامشان همچنان به فضل و بزرگواری در شعر و گفته بزرگان عرب و ایرانی ورد زبان‌ها بوده است.

هارون الرشید هجده سال چنین به سر آورد، اما پیوسته از نفوذ و قدرت بَرَمَکیان در هراس بود تا عاقبت به دسیسه شبی جعفر بَرَمَکی را که برادر رضاعی و دوست نزدیک و رفیق گرمابه و گلستان او بود فروگرفت و شبانه دستور داد سرش را بریدند، تنش را دیواره کردند و هریک را به یکی از پل‌های شهر بغداد بیاویختند. شبانه برادر جعفر فضل و پدرش یحیی را نیز زندانی و اموالشان را تصاحب کردند. به این ترتیب، هارون که سرش با جعفر به بزم نشسته و درپایان شب دستور قتل او را داده بود یکباره به نیم قرن شکوه و جلال و حکومت و فرمان روایی بَرَمَکیان پایان داد. درباره علت خشم هارون الرشید بر جعفر برمکی افسانه‌های بسیار گفته شده. مشهورترین آن‌ها ماجرای عشق جعفر و عبّاسه، خواهر هارون الرشید است. این دو بسیار مورد علاقه هارون الرشید بودند و گویند خلیفه برای آن که حضور ایشان در مجالس بزم از نظر مذهبی خطا نباشد دستور داد ایشان را به عقد یکدیگر درآورد اما شرط کرد که ایشان جز در محضر او با یکدیگر ملاقات نکنند. چندی بعد عبّاسه فرزندی به دنیا آورد و مخفیانه او را به مدینه فرستاد. آگاهی هارون از این امر او را به خشم آورد و موجب قتل جعفر شد.

برخی از مورّخان به عوامل مهم‌تر نیز اشاره کرده‌اند. در تاریخ بی‌هقی آمده است که وقتی هارون فضل بَرَمَکی را از حکومت خراسان عزل کرد و علی بن عیسی بن ماهان را به جای او فرستاد، علی هدایای فراوان برای هارون ارسال داشت. «هزار غلام ترک بود، به دست هریکی دو جامه، یکی ملوّن. . . و بر اثر ایشان هزار کنیز به دست هریکی جامی زرین یا سیمین پُر از مشک و کافور و عنبر. . .» هارون پس از تماشای این هدایا رو به یحیی کرد و گفت: «ای پدر این اموال در زمان حکومت پسر تو برخراسان کجا بود؟ و یحیی بی‌هیچ پروایی گفت: «ای خداوند این‌ها به

خانه خداوندانشان بود در خراسان.» نیز آمده است که چندی بعد یحیی به هارون گفت: «باشد که علی بن عیسی خراسان را بر سر جمع آوری ناحق این اموال برباد دهد.» و چنین نیز شد. پس از برافتادن خاندان برمکی، دیری نگذشت که بر اثر ظلم بسیار علی بن عیسی و دیگر کارگزاران خلیفه، خراسان شورید و هارون مجبور شد برای مقابله با دشمنان خود بدان دیار رود. همان جا بیمار شد و در طوس درگذشت.

برمکیان با همه جلالت قدر با عامه مردم پیوستگی نداشتند. نوشته اند هنگامی که خالد برمکی از حکومت طبرستان عزل شده بود و از آنجا کوچ می کرد، بازاری برکنار رودبار ایستاده بود گفت: «خداي را شکر که از ظلم تو خلاص شدیم.» خالد دستور داد بی درنگ او را گردن زدند. با این همه، ایرانیان پیوسته چشم امید به این خاندان ها داشتند و تنها به دلیل ایرانی بودنشان آنان را عزیز می داشتند. باز نوشته اند هنگامی که فضل برمکی را در زندان هارون چنان تازیانه زده بودند که پشتش چرک کرده و درحال مرگ بود، مردی ایرانی از گوشه زندان به مداوای او پرداخت و درحالی که از مال دنیا جز «سازی و شیشه نبی» نداشت از دریافت ده هزار درم که بعدها فضل برای او فرستاد سرباز زد و گفت: «من یک جوان ایرانی را درمقابل پول علاج کنم؟» فضل با آن همه بخشش که در دوران ریاست خود کرده بود چنان به هیجان آمد که گفت «به خدا کاری که این مرد کرد از همه کارهایی که ما به روزگار خود کرده ایم برتر است.»

خاندان نوبختی

نوبخت، ستاره شناس بزرگ دربار منصور دومین خلیفه عباسی، ایرانی و زرتشتی بود. فرزندان او، همه مردمی دانشمند و صاحب نام بیش از سه قرن، با احترام تمام در بغداد زیستند و صاحب آثار و مقام های مهم حکومتی و مذهبی گردیدند. نوبخت، در زندان اهواز، سقوط آمویه و به قدرت رسیدن عباسیان را پیش بینی کرده بود. منصور که بعدها دومین خلیفه عباسی شد نیز در آن زندان بود. این آشنایی سبب شد که پس از روی کار آمدن عباسیان، منصور که به احکام نجوم اعتقاد بسیار داشت نوبخت را به دربار خود خواند. نوبخت و پسرش در حضور خلیفه، اسلام آوردند و منصور پسر نوبخت را، که نام های ایرانی متعدّد داشت، ابوسهل نامید. نوشته اند که منصور بنای پایتخت خود، شهر بغداد، را در ساعتی آغاز کرد که نوبخت و پسرش از روی احکام نجوم برگزیده بودند.

ابوسهل تا زمان خلافت هارون الرشید نیز می زیست و از ندیمان و مشاوران مهم دستگاه خلافت بود. وی دانستنی های نجومی بسیاری از کتاب های دوران شاهنشاهی ساسانی گرد آورده بود و بسیاری از آن ها را از زبان پهلوی به عربی برگرداند. فرزندان متعدّد و نوادگان ابوسهل نوبخت تا اوایل قرن یازدهم میلادی می زیستند و از بین ایشان علما و محدّثان و ادیبان و نویسندگان نامی برخاسته اند. خاندان هایی چون نوبختی ها در واقع از عوامل شکوفایی و عظمت فوق العاده فکری و فرهنگی دوران اول خلافت عباسی بودند. ترجمه و تألیف آثار مهم علمی و ادبی و همچنین حمایت و نشر آثار شاعرانی چون ابونواس ایرانی الاصل، که در اشعار عربی خود به

آسانی کلمات فارسی را می آورد، از آن جمله است. فضل بن نوبخت، متکلم و منجم بزرگ ایرانی از افراد این خاندان، در زمان هارون الرشید خزانه دارکتاب های فلسفی درباره خلافت بود و کتاب هایی در حکمت اشراق و فلسفه ایران قبل از اسلام از پهلوی به عربی برگرداند.

خاندان نوبخت اعتقادات شیعی داشتند و هنگامی که، در سال 873/ه260م، امام حسن عسکری (ع) یازدهمین امام شیعیان درگذشت، خاندان نوبخت از متولیان و رؤسای فرقه امامیه بودند. مشهورترین ایشان در این زمان ابوسهل (دوم) نوبخت، فقیه و متکلم بزرگ، بود که در درباره خلیفه نیز شغل مهم اداری و دیوانی داشت. تألیفات وی، که شیخ المتکلمین خوانده می شد، در دفاع از فرقه شیعه امامیه (دوازده امامی) و رد سایر مذاهب موجب شد که مذهب شیعه با وجود خطرهای عظیمی که موجودیت آن را تهدید می کرد برجای ماند. وی که مردی میانه رو و صلاح اندیش بود توانست چندگاهی قَرَمَطیان را که شیعیانی تند رو بودند از کانون خلافت دور کند. نیز هنگامی که حسین منصور حلاج اهداف و نظرهای سیاسی خود را برای او آشکار و او را دعوت به همکاری با خود کرد ابوسهل با افشای اسرار او را به کشتن داد. مسئله غیبت امام دوازدهم نیز از سوی ابوسهل نوبخت عنوان گردید. نایبان امام غایب در مدت غیبت صغری وجوه اهدایی پیروان را به نام او دریافت می داشتند و به ادعای خود به مهر و امضای امام غایب می رساندند. ابوالقاسم حسین بن روح نوبخت، از همین خانواده، سومین نایب امام غایب شد و حدود بیست سال این سیمت را بر عهده داشت. وی چندی نیز به اتهامات مالی و دیوانی و همکاری با قَرَمَطیان به زندان افتاد. ابو اسحاق ابراهیم نوبختی یکی دیگر افراد این خاندان است که در اوایل قرن دهم میلادی می زیست و کتابی در علم کلام موسوم به یاقوت از او برجای مانده است. شرحی که علامه جلی، فقیه و متکلم بزرگ شیعه اثنی عشری، بر این کتاب نوشته هنوز از معتبرترین متون مذهب شیعه است و در حوزه های علمیه به طُلاب علوم دینی تدریس می شود.

خواجه نظام الملک طوسی

(485-408/ه1092-1017م)

خواجه نظام الملک وزیر مقتدر و سیاستمدار بزرگ ایرانی است که بخشی بزرگ از عظمت و قدرت درباره الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی زاده تدبیر و تیزهوشی او در اداره امور قلمرو ایشان بود. یکبار وقتی ملکشاه از سر خشم به او پیام فرستاد که: «می خواهی بفرمایم که دولت از پیش تو بگیرند؟» خواجه پاسخ داد «دولت آن تاج بر این دولت بسته است. هرگاه این دولت را برداری آن تاج را بردارند.»

خواجه که نام کوچک او حسن پسر علی بود در نوغان یکی از روستاهای طوس، در خانواده ای فقیر به دنیا آمد. در همان زادگاه خویش قرآن آموخت و سپس در شهرهای دیگر خراسان، چون طوس و مرو و نیشابور، زبان عربی و علوم دینی و فقه شافعی را فراگرفت. از هوشمندی وی بسیار گفته اند. هنگامی که بیش از بیست سال نداشت دبیری تمام و شایسته بود و توانست به درگاه چغری بیک، برادر طغرل، راه یابد و اندکی بعد در دوران حکومت ارسلان وزیر و همه کاره او

شود. وزارت خواجه نظام الملک در تمام دوران حکومت الب ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی ادامه یافت و بیش از سی سال به درازا کشید. وی نه تنها در کار سیاست و تدبیر امور دیوان و رسیدگی به ولایات توانا بود، بلکه ترتیب و اداره سپاه را نیز مستقیماً زیر نظر داشت و در جنگ‌ها خود همراه پسران و غلامانش در خط مقدم می‌جنگید و مردانه با خطر روبرو می‌شد.

دوازده پسر، دامادان و پیوستگان بسیار او همه شغل‌های مهم را برعهده داشتند و از این طریق قدرت او را در سرتاسر حکومت پهناور سلجوقیان تحکیم می‌کردند. قلمرو حکومت سلجوقی در زمان وزارت خواجه نظام الملک از سرحدات چین تا دریای مدیترانه بود. اداره چنین سرزمین وسیعی نشان اهمیت موقع و مقام خواجه نظام الملک است. وی مردی مذهبی و معتقدی سخت‌گیر بود. علما و روحانیان و شیوخ را گرامی می‌داشت و به دست‌گیری از مستمندان می‌پرداخت. مدرسه‌های بزرگ نظامیه در شهرهای نیشابور، بغداد، بصره، اصفهان، بلخ، هرات، مرو و موصل بنا کرد که مهم‌ترین آن‌ها در نیشابور و بغداد بود. وی نخستین کسی است که نظام نوینی در این مدارس بنیان گذاشت. تهیه محل سکونت برای مدرّسان و دانشجویان و پرداخت هزینه زندگی آنان و ایجاد موقوفاتی که از درآمد آن‌ها مخارج لازم تأمین شود از ابتکارهای اوست. امام محمد غزالی از برجسته‌ترین پرورش‌یافتگان نظامیه نیشابور است که خود به مقام ریاست نظامیه بغداد رسید.

اما این مدارس اختصاص به نشر فرهنگ اسلامی براساس فقه شافعی داشت و از همین رو آن‌چه در آن‌ها تدریس می‌شد به تدریج عرصه اندیشه علمی را تنگ کرد و به کنار زدن فلسفه و علوم عقلی و ردّ و انکار آن انجامید. شیعیان و اسماعیلیان سخت مورد نفرت و سخت‌گیری خواجه بودند و هراندیشه‌جز آنچه او می‌پسندید بدینی و مستحقّ تکفیر و مرگ شناخته می‌شد.

وزارت خواجه مقارن اوج قدرت فداییان اسماعیلی است که بیش از همه از مخالفت وزیر صدمه می‌دیدند و به‌همین جهت سخت با او مبارزه می‌کردند. سرانجام نیز در سفری که خواجه در پی ملک‌شاه سلجوقی به سوی بغداد می‌رفت او را در نزدیکی کرمانشاهان به ضرب خنجر از پای درآوردند. اندکی بعد، پسر او نیز در بغداد به همین سرنوشت دچار شد. اما خواجه چنان اساس محکم و قدرتمندی نهاده بود که فرزندان و بستگان او با همه دشمنی بدخواهان‌شان تا مدت‌ها همچنان در دستگاه چند سلطان دیگر سلجوقی بر سر مقام‌های مهم ماندند.

خواجه نظام الملک نه تنها سیاست‌مداری چیره دست بلکه نویسنده‌ای توانا نیز بود. وی در سال‌های آخر زندگی خود سیرالملوک را که به سیاست نامه مشهور گردیده است نوشت. این کتاب که در پنجاه فصل نوشته شده گوشه‌هایی از وضع حکومت و سازمان اداری و طبقات اجتماعی و آداب و رسوم آن روزگار را روشن می‌کند. مطالب آن نمودار طرز فکر و آراء خواجه نظام الملک درباره امور سیاسی آن زمان است. مصلحت‌مُلک و ملت در نظر او نابود کردن پیروان مذاهب دیگر و یکسان کردن اندیشه و عقاید همگان است. به گمان او هر آن کس که در مقابل خلافت عباسی بایستد بدین است ولو آن که یعقوب لیث صفّاری باشد.

بااین همه، به گفته او «مُلک با کفر بیاید و با ظلم نپاید.» اعتقاد مذهبی خواجه به عدالت او را واهی داشت که به سلطان سلجوقی درباره انواع ستمها و بی حرمتی هایی که کارگزاران حکومت برعامه مردم روا می داشتند هشدار دهد و از بی عدالتی های فرصت طلبان پرده بردارد. اما خواجه نظام الملک خود نیز، در آغاز کار، از فرصت طلبی به دور نماند و از ستم به بی چارگان و خوردن مال آنان واهمه نکرد. نزدیک شدن او به سلجوقیان که مردمی بیابانگرد بودند و از آداب سیاست و اداره مردم به گفته خودشان هیچ نمی دانستند و وادارکردن ایشان به کشتن وزیری چون عمیدالملک کُندُرِی که از ایرانیان دانشمند و آزاده بود همه حاکی از جاه طلبی و بلندپروازی اوست. از قولش نقل کرده اند که به هنگام جوانی و گمنامی روزی در مسجدی ناینبایی را دید که اندوخته اش را در گوشه ای پنهان کرده بود. در غیبت نابینا اندوخته اش را ربود و اسباب خواجهگی فراهم ساخت.

حسن صَبَّاح

(ف. 518 هـ/1124م)

حسن صَبَّاح یکی از دعوت کنندگان و مبلّغان اسماعیلی و مؤسس فرقه ای بنام صَبَّاحیه است که در اوایل قرن یازدهم میلادی در شهر ری متولّد شد و در جوانی پس از گرویدن به اسماعیلیان از راه اصفهان و آذربایجان و شام به مصر رفت. در این زمان بین دو پسر خلیفه فاطمی بر سر جانشینی اختلاف بود. حسن صَبَّاح یکسال و نیم در مصر ماند و به پیروان نزار، پسر بزرگتر خلیفه پیوست. در بازگشت یک چند درخوزستان و اصفهان و یزد و کرمان و دیگر نواحی سرگرم دعوت مردم به مذهب اسماعیلی بود و از سوی خود کسانی را به بعضی نواحی کوهستانی طبرستان و دیلمان و آلموت فرستاد.

نظام الملک، وزیر جلال الدین ملکشاه سلجوقی، از شهرت و پیشرفت روز افزون حسن صَبَّاح نگران شد و حاکم ری را مأمور دستگیری او کرد. حسن از آن پس به ری نزدیک نشد و در کوه های دیلمان و اطراف قزوین متواری بود. بسیاری از مردم آن نواحی به سبب رفتار دوستانه او با مردم محروم و فقیر و زندگی ساده و زاهدانه اش به او گرویدند. از آن پس حسن صَبَّاح به قلعه آلموت یعنی آشیان عقاب دست یافت و آنجا را پایگاه خویش گردانید. وی علاوه بر قلعه آلموت، قلعه های محکم و بلندی در نقاط مختلف کوهستان دیلمان و طبرستان بنا کرد و یکی از داعیان خود، به نام حسین قائنی، را به قُهستان فرستاد و در آنجا نیز قلعه های استواری بساخت. قلعه های مستحکم اسماعیلیان درواقع پناهگاه هایی برای مخالفان دربار خلفای عباسی و دست نشاندگان و خود فروختگان ایرانی ایشان بوده است. والیان بنی عبّاس، به حکم فقیهان متعصب، مردم را به بهانه الحاد و بی دینی آزار می دادند و اموال و زمین ها و احشام ایشان را تصاحب می کردند. مردم نیز ناچار گروه گروه به این دژها پناه می بردند و به اسماعیلیان می گرویدند.

سلجوقیان از همان آغاز کار درصدد برانداختن اسماعیلیان بودند اما درهیچ یک از حمله های خود توفیقی نیافتند. خواجه نظام الملک، بزرگترین مخالف حسن صَبَّاح و اسماعیلیان، به دشمنی یکی از

فدایان اسماعیلی از پای درآمد و دو پسر او، یکی در بغداد و دیگری در نیشابور، نیز به همین ترتیب کشته شدند. قلعه گردکوه در دامغان به وسیله یکی از کارگزاران سلجوقی که اسماعیلی شده بود تسلیم گردید و شهر لَم سَر (لَمَسَر) به یاری کیابزرگ امید، از همکاران حسن صباح، به دست اسماعیلیان افتاد و بر قدرت و نفوذ آنان افزود. حسن صباح چهل و پنج سال در کمال قدرت بر قلاع اسماعیلیه، که تعداد آن ها را تا صد برشمردند، حکومت کرد و در اوج قدرت درگذشت. در حالی که سلطان سنجر پادشاه سلجوقی، پس از آن که فدایان اسماعیلی شبانه خنجر در کنار بستر او بر زمین فرو کردند، دیگر جرأت مخالفت نداشت و با آنان از در دوستی درآمد.

حسن صباح را مردی معتقد و سختگیر و بی رحم دانسته اند. وی دو پسر خود را به سبب کوتاهی در معتقدات مذهبی کشت و از آنجا که به حکومت موروّثی معتقد بود، پس از خود کیا بزرگ امید را به جانشینی برگزید. حسن صباح اهل دانش بود و هندسه، حساب و نجوم را نیک می دانست و وقت بسیار از زندگی خویش را همراه برادران خود، ابراهیم و محمد، به نوشتن کتاب های مختلف صرف کرد. در همان حال، وی در کار جنگ و مبارزه و سیاست و مردم داری نیز نبوغی خاص داشت. پیروان وی با انضباطی سخت تعلیم می یافتند و برای کشتن مخالفان تا پای جان آماده بودند. گفته اند که آنان را با مواد مخدر و حشیش از خود بی خود می کردند و با نمایاندن زیبایی ها و لذت ها بهشت را به ایشان وعده می دادند. این گفته که احتمالاً زاده افکار دشمنان ایشان است با اعمال فوق طاقت که وسیله فدایان انجام می گرفت منافات دارد. ریشه واژه (assasin)، به معنای تروریست، که به زبان های اروپایی راه یافته از لقب حشیشین است که به فدایان اسماعیلی داده اند.

خاندان جوینی

از خانواده های معروف ایرانی که طی سده های یازدهم تا چهاردهم میلادی شهرت و اهمیت بسیار یافتند خاندان جوینی است. در حکومت های سلجوقیان و خوارزمشاهیان، برخی از افراد این خانواده وظیفه صاحب دیوانی یا اداره امور مالی و عایدات حکومت را برعهده داشتند. بعدها، با آن که بعضی از آن ها به مقام وزارت رسیدند اما لقب صاحب دیوان همچنان بر آن ها ماند. نسب این خاندان به فضل بن ربیع، حاجب و وزیر معروف منصور، دومین خلیفه عباسی می رسد. آنان در جوین از نواحی خراسان می زیستند و همگی اهل سیاست و ادب و از دبیران و محاسبان بنام بودند.

در زمان حکومت ایلخانان مغول، دوبرادر از افراد این خاندان به مقام های بزرگ رسیدند. شمس الدین محمد جوینی وزیر اواخر عهد هلاکو و دو پسرش آباقا و تکودار بود. دیگری علاءالدین عطاملک جوینی، نویسنده کتاب بزرگ تاریخ جهانگشا در احوال مغول است که پس از قتل آخرین خلیفه عباسی از طرف هلاکو به حکومت بغداد منصوب شد.

شمس الدین محمد در دوران وزارت مردی مقتدر و مدیر بود و اداره امور ایران، روم و قسمتی از هند و شام را در اختیار داشت. نوشته اند که شمس الدین محمد صاحب دیوان و برادرش درمّت

وزارت و حکمروایی خویش در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی، بخصوص در ایران، چندان آبادانی و عمارت کردند که ایلخانان در تمام دوران صد و پنجاه ساله حکومت خویش نکردند. خاندان جُویی ثروت بسیار داشتند، اما آوازه بخشش و کرم و هنرپروری و ادب دوستی ایشان نیز همه جا شنیده می‌شد. خواجه نصیرالدین طوسی و استاد سخن سعدی شیرازی، دوتن از برجسته ترین شخصیت‌های آن روزگار، آثار خود را بنام شمس الدین محمد صاحب‌دیوان کردند و بدو تقدیم داشتند. هر دو این بزرگان از صیله‌ها و هدایای گزاف صاحب‌دیوانیان بهره برده بودند.

علاء الدین عطاملک جُویی نیز از آغاز جوانی به عنوان دبیر در اردوی مُنکوقاآن مشغول به کار بود. وی طی چند سفر، ده سالی را در ممالک مغول بسر برد و چند بار به ماوراءالنهر و ترکستان تا دور دست‌های چین رفت. خانان مغول به ثبت تاریخ خود علاقه بسیار داشتند و چون استادی وی را در نویسندگی می‌دانستند همه امکانات را برای جمع‌آوری تاریخ مغولان در اختیار او گذاشتند و او تاریخ جهانگشا را در سال 655 هـ/1257 م به انجام رساند. وی در جنگ‌های هلاکو برای برانداختن قلعه‌های اسماعیلیه نیز شرکت داشت. خود نوشته است که طی راه به ملایمت می‌کوشید هلاکو را وادارد تا به تعمیر شهرهای ویران و قنات‌های خشک شده دستور دهد و، با توجه به آبادانی شهرهایی که به دست سپاهیان چنگیز از بین رفته بود، مردمی را که از شهرها و خانه‌های خود گریخته بودند به سرزمین‌های خویش باز گرداند.

عطاملک جُویی هنگام تصرف قلعه‌های اسماعیلیه نیز از نفوذ خویش در خان مغول استفاده کرد و برای حفظ کتاب‌ها و آثار نفیس قلعه سیحون دز، از محکم‌ترین قلعه‌های آل‌موت، از هلاکو خواست که به او فرصت مطالعه و انتخاب دهد. آنگاه، در کتابخانه به مطالعه پرداخت و تعداد بسیاری از کتاب‌های کمیاب و ابزار و آلات نجومی رسدخانه آنجا را با خود بیرون آورد و نجات داد، زیرا پس از هر فتح مغولان دستور می‌دادند که قلعه‌ها را به آتش کشند و همه آثار آن را از میان بردارند.

خاندان جُویی با همه عظمت سرنوشتی چون خاندان بَرَمکیان داشت. مکر و فریب حاکم بردبار مغولان و رقابت سختی که بر سر جانشینی بین افراد خانواده مغول پیش می‌آمد عاقبت دودمان این مردم آزاده و هنر پرور ایرانی را برباد داد. پس از چند سال کشمکش که منجر به ضبط و تصاحب همه ثروت افسانه‌ای افراد این خاندان به وسیله ایلخانان شد، علاءالدین عطاملک از شدت اندوه و توهین بسیار که بر او رفته بود در گذشت. در سال 786 هـ/1384 م نیز، شمس‌الدین محمد جُویی را، در قراچه داغ نزدیک آهر، به دستور ارغون خان، ایلخان مغول، از میان بدوینم کردند و در پی آن چهار پسرش را نیز به قتل رساندند. سال بعد پسر عطا ملک را نیز از بغداد فراخواندند و بر دار آویختند. پس از آن دیگر از خاندان جُویی نه کسی باقی مانده بود و نه ثروت و جاه. اما آثار آبادانی بسیار و نام نیک ایشان همچنان بر جا مانده است.

خواجه نصیرالدین طوسی

(672-597 هـ/1274-1200 م)

خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند بزرگ ایرانی و وزیر هلاکوخان مغول بود. وی در خانواده‌ای دانشمند از مردم جهرود نزدیک قم به دنیا آمد. شهرت او به طوسی را از این جهت دانسته اند که در طوس به تحصیل پرداخت و به مقامات بزرگ علمی رسید. زمانی که سپاهیان مغول شهرهای بزرگ و آباد ایران را ویران می‌کردند و مردم را از دم تیغ می‌گذراندند، خواجه نصیر در دربار ناصرالدین عبدالرحیم، حکمران قُهستان و از سران اسماعیلیه، در اسارت می‌زیست. چندی بعد ناصرالدین او را به قلعه آلموت برد و تا سال 1256 که خورشاه، محتشم قلعه، تسلیم هلاکو خان شد وی همچنان اسیر اسماعیلیه بود.

خواجه نصیر در ستاره شناسی شهرت بسیار داشت و از همین رو هنگامی که هلاکوخان قلعه آلموت را تصرف کرد او را بسیار گرامی داشت. از آن پس، تا پایان زندگی خواجه نصیرالدین طوسی به احترام تمام در دربار هلاکو و جانشینانش به کار سیاست و تألیف کتب و اداره رصدخانه بزرگ مراغه که ریاست آن را داشت، پرداخت. نوشته اند که نفوذ کلام و شخصیت والای خواجه نصیر چنان در هلاکوخان مؤثر افتاده بود که بدون مشورت با او به کاری دست نمی زد. شمار بسیار از کتاب های مهم علمی کتابخانه آلموت و دیگر قلعه های اسماعیلیه به دست خواجه نصیر ازسوختن در امان ماند و بسیاری از دانشمندان شهرهایی که هلاکو تصرف می کرد به وساطت وی از مرگ رهایی یافتند. خواجه نصیر درمراغه دانشگاهی بزرگ و رصدخانه معتبری ایجاد کرد که تعداد کتاب‌های کتابخانه آن را تا چهارصد هزار برآورد کرده اند.

خواجه نصیر طوسی پیرو مذهب شیعه جعفری بود. بسیاری از مورخان فتح بغداد و برانداختن خلافت عباسی را به تحریک او و ابن علقمی، وزیر شیعی مذهب آخرین خلیفه عباسی، دانسته اند. با این همه، خواجه نصیر تعصب مذهبی نداشت و نسبت به دانایان از هرطبقه و کیشی احترام می ورزید. در تأسیس دانشگاه و رصدخانه مراغه وی از دانشمندان زمان خود بی توجه به مذهب آنان دعوت به همکاری کرد. وی وزیری با تدبیر بود و همزمان با خاندان جوینی می‌زیست. از او آثار مهم علمی و فلسفی در نجوم، پزشکی، جغرافیا، معدن‌شناسی، تاریخ، تفسیر، زبان شناسی، موسیقی، شعر، حکمت، منطق و فقه به زبان‌های فارسی و عربی برجای مانده است، از آن جمله اخلاق ناصری و زیج ایلخانی. در کتاب اخیر، خواجه نصیر طوسی خلاصه همه فعالیت های علمی، ساختمانی، مالی و آموزشی خود و یارانش را در رصدخانه مراغه گرد آورده است. مخارج این بنیاد عظیم علمی از محل اوقاف سرزمین‌های زیرسلطه ایلخانان تأمین می‌شد که خود نشان نفوذ فوق العاده خواجه در هلاکوخان مغول است.

خواجه نصیر الدین طوسی اخلاق ناصری را نخست در قُهستان به نام ناصرالدین عبدالرحیم اسماعیلی نوشت و از همین رو ناصری خوانده شده است. پس از پیوستن به هلاکوخان مغول، وی مقدمه ای دیگر بر کتاب افزود و در آن کتاب را به نام ایلخان مغول کرد و او را بسیار ستود. از همین رو، برخی محققان خواجه نصیر را مردی فرصت طلب خوانده و در باور او به اصول اخلاقی، که در کتاب خود به تفصیل به آنها پرداخته است، تردید روا داشته اند.

خواجه رشیدالدین فضل الله

(718-1318/1246م)

رشیدالدین فضل الله، پزشک، سیاستمدار و مورخ بزرگ ایرانی و مؤلف کتاب جامع التواریخ، که در نوع خود شاهکاری از تاریخ نویسی دوره مغول به شمار می‌رود، در همدان به دنیا آمد. وی همراه با خواجه نصیرالدین طوسی چندی در قلعه آلموت زیر نظر فداییان اسماعیلی به سر برد و پس از فتح آن قلعه به دست هلاکو به خدمت خان مغول درآمد. رشیدالدین در زمان سلطنت جانشین هلاکو خان طبیب خاص دربار شد و نفوذ و احترامی فوق‌العاده یافت. سپس در دوران حکمرانی غازان لیاقت و استعداد او چنان بارز شد که خان مغول او و خواجه سعدالدین را به وزارت برگزید. این دو وزیر همزمان این مقام را داشتند.

خواجه رشیدالدین در جنگ‌ها و مسافرت‌های غازان‌خان با او همراه بود. در دوره سلطنت اولجایتو (سلطان محمد خدابنده) نیز خواجه رشید مقام و رتبه بالایی داشت. در این زمان سلطان اولجایتو تصمیم به ساختمان سلطانیه پایتخت جدید خود گرفت. خواجه رشید نیز همچون دیگر بزرگان دربار ناحیه‌ای را در سلطانیه بنا کرد که به نام خود او رشیدیه خوانده می‌شد. در این محله مسجدی با شکوه همراه بامدرسه و بیمارستان و حمام و سایر بناهای عمومی و نزدیک به هزارخانه بنا گردید. دوسال بعد، خواجه رشیدالدین محله‌ای دیگر را در نزدیکی شهرغازانیه، گرداگرد مقبره غازان‌خان، در شرق تبریز احداث کرد که رُبع رشیدی خوانده می‌شد. ویژگی‌های مهندسی و وسعت این محله چنان شگفت‌آور است که اگر خود در جزئیات آن را در کتابش نیاورده بود امروز قابل تصور نمی‌بود. در این محله رودخانه‌ای از میان بستری که، با هزینه‌ای هنگفت، در سنگ‌های خارا تراشیده شده بود می‌گذشت و خانه‌ها و بناهای عمومی محله، از جمله کتابخانه و بیمارستان و دانشگاه و مسجد آن، در نوع خود از با شکوه‌ترین آن دوران بود.

رشیدالدین فضل الله کتابخانه و مرکز اسناد بسیار مهمی داشت که باصرف مخارج بسیار تهیه شده بود. در تاریخ و صاف آمده که خواجه برای حفظ نوشته‌های خود تدبیرهای بسیاراندیشیده بود. صدها کاتب همه روزه در کتابخانه اوازآورش نسخه‌های متعدد می‌نوشتند و به کشورهای همسایه می‌فرستادند تا در کتابخانه‌های مختلف بر جای ماند. اما چنین کارها نیز در آن دوران قتل و کشتار و غارت و آتش سوزی سودی نداد و بسیاری از آثار او از میان رفت. آورده‌اند که رشیدالدین برای رونویسی و صحافی و تهیه نقشه‌ها و تصویرهای کتاب‌های گران‌بهای خود حدود شصت هزار دینار که در آن زمان ثروتی هنگفت بود پرداخت.

اثر بزرگ خواجه، جامع التواریخ شامل خصوصیات زندگی و احوال عصر تسلط مغول که در سال 710/1310م فراهم آمد دارای سه قسمت است. نخستین در باره تاریخ مغول، دیگر در تاریخ عمومی جهان و جلد سوم در باب جغرافیای عمومی است. جلد سوم یا نوشته نشده و یا از میان رفته است. برای تألیف این کتاب بزرگ تمام اسناد و نوشته‌های دولتی و کسانی که به تاریخ و آثار عتیقه مغول آگاهی داشتند در دسترس خواجه قرار گرفته بودند.

خواجه رشید مردی بسیار پُربکار بود. نوشته اند که وی با مسئولیت سنگینی که در تنظیم امور دیوانی و کارهای پزشکی، پیوسته برای تحقیقات تاریخی خود از لحظه ها استفاده می کرد و پس از اذان صبح تا طلوع آفتاب به نوشتن می پرداخت. علاوه بر این اثر عظیم، وی کتاب های معتبر دیگری نیز نوشت که هرچند برجای نمانده اما درباره آن ها در کتاب های دیگران سخن به تفصیل رفته است. زندگی او، چون زندگی دیگر ایرانیان دانشمند که در دربار بیگانگان حاکم به صرف عمر و علم و مال پرداختند، پایانی تلخ داشت. پس از مرگ سلطان اولجایتو، جانشینش سلطان ابوسعید بهادر که بیش از سیزده سال نداشت و با خزانه تهی روبرو بود، به تحریک خواجه علیشاه گیلانی که مردی مغرور و فرومایه بود، خواجه سعدالدین ساوچی و در پی او رشیدالدین فضل الله را کشت. رشیدالدین فضل الله را، به تهمت مسموم کردن سلطان اولجایتو، با پسر شانزده ساله اش در تبریز به دو نیم کردند و تمام ثروت او و افراد خانواده و بستگانش را مالک شدند. با قتل خواجه ربیع رشیدی نیز با همه عظمت و زیبایی آن از میان رفت و خواجه علیشاه به شادی این پیروزی بر رقیب تحفه های بسیار با شکوه به آستان کعبه معظمه فرستاد.

عبّاس میرزا نایب السلطنه

(1249-1202ه/1833-1787م)

عبّاس میرزا ولیعهد و نایب السلطنه فتح علی شاه قاجار را بعد از آقا محمدخان قاجار برجسته ترین فرد این خاندان شمرده اند. فتح علی شاه، یک سال پس از رسیدن به تاج و تخت، او را که 11 ساله بود به جانشینی برگزید و به حکومت آذربایجان منصوب کرد. میرزا عیسی فراهانی که بعدها به میرزا بزرگ و قائم مقام مشهور شد سرپرستی و وزارت او را داشت. عبّاس میرزا، هم بواسطه لیاقت و استعداد ذاتی و هم بر اثر تربیت قائم مقام که مردی دانا و دانشمند و آشنا به اوضاع روزگار بود، به زودی کفایت و درایت خود را آشکار کرد.

نخستین کار بزرگ او سرداری جنگ های ایران و روس بود. هنگامی که مسلمانان شهرهای گنجه و شوش و قراباغ در ایالت گرجستان برضد پیشروی روسیه تزاری سر به شورش برداشتند قتل عامی بزرگ از مسلمانان شد. این رویداد در بین مردم و دربار ایران هیجانی شدید برانگیخت. سپاهی درحدود 55 هزار تن داوطلب راهی ایالات شمال غرب ایران شد. سرداری این سپاه را عبّاس میرزا به عهده داشت.

جنگ های ایران و روسیه در دومرحله نزدیک به سیزده سال ادامه یافت. درآغاز پیشروی، عبّاس میرزا و سپاهیان ایران شهرهای بسیاری را از وجود روس ها پاک کردند. اما در هردو مرحله بی کفایتی فتح علی شاه و غرض ورزی درباریان و تحریکات دولت های روس و انگلیس که پنهانی باهم ساخته بودند، مانع رسیدن به موقع تجهیزات و آذوقه ومواجه سربازان شد و همین به شکست ایرانیان و بسته شدن قراردادهای گلستان و ترکمان چای انجامید.

این ماجرای تلخ بار دیگر در جنگ هرات تکرار شد. در سال 1248/ه 1832م، عباس میرزا برای دفع سرکشی خانان افغانستان به نواحی خراسان لشکر کشید. وی به زودی ترکمانان را که موجب نا امنی و هرج و مرج بودند سرکوب کرد و تا هرات پیش رفت و آنجا را محاصره کرد. فتح هرات می‌توانست موجب تحکیم موقع دولت مرکزی در این منطقه باشد. اما دولت انگلیس، که نگران وضع خود در هندوستان بود، چنین نمی‌خواست. تحریکات این دولت در دربار و فتح‌علی شاه مؤثر افتاد و شاه به عباس میرزا دستور داد که باز گردد و یکی دیگر از پسران خود را مأمور ادامه محاصره کرد. عباس میرزا گرچه در این هنگام از بیماری کلیه رنج می‌برد، اما، به قولی، از این فرمان ناخشنود شد چه می‌خواست کار را تمام کند. بازگشت وی امکان فتح هرات را از میان برد و عاقبت در زمان ناصرالدین شاه تمام افغانستان از ایران جدا شد. عباس میرزا، بیمار و ضعیف به مشهد آمد و در سال 1249/ه 1832م در همان شهر درگذشت. عباس میرزا در جنگی دیگر که میان ایران و عثمانی در گرفت نیز سردار سپاه بود. وی از راه خوی و چالدران وارد کردستان شد و شهر بایزید را گرفت و آرزوم را محاصره کرد. بر اثر این پیش روی ها دولت عثمانی ناچار تقاضای صلح کرد و قراردادی بین دو دولت بسته شد.

عباس میرزا در جنگ ها و مبارزات به دلیری و پشتکار به پیروزی‌های بزرگ می‌رسید. اما سوء تدبیر شاه و درباریان مانع به ثمر رسیدن آن ها می‌شد. وی نخستین کسی بود که نیروی نظامی ایران را به الگوی نظام نوین اروپایی آراست، و نخستین کارخانه‌های اسلحه‌سازی را در آذربایجان تأسیس کرد. وی علاوه بر سپاهی‌گری دوستدار و مشوق علم فرهنگ نیز بود. نخستین چاپخانه در ایران به دستور او در تبریز شروع به کار کرد و حدس زده اند که اگر فرصت می‌یافت به جای پدر به پادشاهی بنشیند می‌توانست در اندک مدتی کشور قرون وسطایی ایران را در شمار ممالک متمدنی درآورد.

قائم مقام فراهانی

(1251-1193/ه 1835-1779م)

قائم مقام لقب دو تن از وزیران دانشمند و مشهور دوره قاجار است. میرزا عیسی قائم مقام مشهور به میرزا بزرگ وزیر، در دربار فتح علی شاه وزارت عباس میرزا نایب السلطنه را داشت. پسر او میرزا ابوالقاسم نیز پس از اتمام تحصیلات به شاه زاده عباس میرزا پیوست و درس‌های جنگی همراه و پیشکار او بود. پس از فوت میرزا بزرگ، ابوالقاسم ملقب به قائم مقام گردید و به وزارت نایب السلطنه رسید. پس از چندی بر اثر تحریک و توطئه بدخواهان، نایب السلطنه قائم مقام را معزول و تبعید کرد. اما آشفتگی اوضاع به حدی رسید که ناچار حدود دو سال بعد دوباره او را به دربار بازخواند و به وزارت برگزید. مهم ترین اقدامات سیاسی میرزا ابوالقاسم قائم مقام در مذاکرات صلح و معاهده های ایران و روس تجلی یافت. شخصیت برتر، لیاقت و میهن دوستی او در حفظ حقوق و منافع دولت ایران سهم بزرگی داشته است. وی در مذاکرات با روس بنا بر خواست عباس میرزا از تزار قول حمایت از خانواده نایب السلطنه را گرفت و عباس میرزا نیز در ازا با قائم مقام عهد

کرد که ریختن خون او را به دست محمد میرزا حرام کند. پس از مرگ فتح‌علی شاه، قائم مقام طبق قولی که داده بود محمد میرزا را با کوشش بسیار به تخت نشاند و خود صدر اعظم گردید. وی بی فاصله و با سرعت دست به اصلاحات اساسی در امور مملکت زد. کوتاه کردن دست اشخاص پول پرست و آزمند و به نظم آوردن حدود اختیارات درباریان سرلوحه این اقدامات بود. اما محمد شاه با وزیر پدر خود میانه خوبی نداشت. قائم مقام نیز به موهوم پرستی و بی لیاقتی شاه اذعان داشت. در این میان حاج میرزا آقاسی ابروانی که به لباس درویشی درآمده و عمامه روحانیت برسرگذاشته بود با حيله‌گری تمام در دربار نفوذ یافت. وی در خلوت، شاه را نسبت به قائم مقام و نیات او هراسان می‌کرد. اما قائم مقام با آزاد اندیشی تمام به آرام کردن سرکشان و ایجاد نظم و ترتیب در مملکت در جهت اصلاحات بسیار پیش می‌رفت. محمد شاه تحت تأثیر این تحریکات دستور قتل صدر اعظم را داد. شبانگاهی در باغ نگارستان که محل ییلاقی خانواده سلطنت بود قائم مقام را خفه کردند و بدون تشریفات در حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام کمتر از یک سال صدر اعظم بود و در همان مدت کوتاه اقدامات گام‌های مهمی در جهت نظام بخشیدن به امور درهم ریخته برداشت. وی علاوه بر آن مردی فاضل و نویسنده و شاعری توانا بود. به زبان‌های فارسی و عربی احاطه کامل داشت و ادبیات اروپا بخصوص فرهنگ روسیه و فرانسه را می‌شناخت. روش نگارش قائم مقام در نثر سبک خاصی ایجاد کرد که از آن به بازگشت ادبی تعبیر رفته است. ساده و پخته‌نویسی در عبارات کوتاه و ترکیبات دل‌انگیز با دیدی آزادوار و روشنفکرانه از خصوصیات نثر لطیف و استادانه اوست. وی در شعر ثنائی تخلص می‌کرد. منشآت قائم مقام، مجموعه نامه و خطابه و غیر آن به نثر، دیوان اشعار و مثنوی و فکاهی جلایر نامه که به نام غلام خود سروده از جمله آثار قلمی بازمانده از این وزیر دانشمند است. از ایرج میرزا شاعر معروف معاصر آورده اند که جلایرنامه قائم مقام سرمشق وی در سرودن عارف نامه بوده است.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر

(1268-1225ه/ 1851-1808م)

میرزا تقی‌خان امیرکبیر از شخصیت‌های سیاسی نامدار دوره قاجار و یکی از دو سه تن وزیران نام‌دار ایران است. وی فرزند خانواده‌ای فرودست بود. پدرش کربلایی محمدقربان در دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام آشپزی می‌کرد و بر خرید خانه او نظارت داشت. میرزا تقی‌خان در دستگاه قائم مقام پرورش یافت و تحت تربیت وی دبیری کارآمد شد. سپس به خدمت میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام درآمد و معاون او و ملقب به وزیرنظام گردید. میرزا تقی‌خان، پس از قتل گریبایدوف سفیر روسیه که در زمان فتح‌علی شاه قاجار به ایران آمده بود، همراه خسرو میرزا، فرزند فتح‌علی شاه، برای پوزش خواهی به پایتخت روسیه رفت و به دربار نیکلای اول تزار روسیه راه یافت.

در زمان محمد شاه، میرزا تقی خان نماینده ایران در کمیسیون آرزوم برای تعیین خطوط مرزی ایران و عثمانی بود. در این سفر وی چهار سال با نماینده دولت عثمانی در حضور نمایندگان روس و انگلیس برای حفظ حقوق سیاسی ایران تلاش کرد و با توفیق تمام کار را به انجام رساند. پس از درگذشت میرزا محمد خان زنگنه، میرزا تقی خان جانشین او شد و ملقب به امیر نظام گردید و در خدمت ناصرالدین میرزا ولی عهد بود که محمدشاه درگذشت. میرزا تقی خان با تدبیر و کفایت تمام ولی عهد را به تهران آورد و بر تخت سلطنت نشاند. ناصرالدین شاه در برابر این خدمت بزرگ، وی را ملقب به اتابک اعظم و امیرکبیر کرد و به مقام صدارت عظمی برگزید. چندی بعد امیرکبیر با وجود مخالفت مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه، داماد او شد و تنها خواهر تنی شاه عزت‌الدوله را به همسری گرفت.

هنگامی که امیر کبیر به صدارت رسید امور کشور آشفته، هزینه حکومت بیش از درآمد آن، و پایتخت بسیار نا امن شده بود. امیر کبیر دستگاه‌های دولتی را از افراد نالایق و حریص پاک کرد و عزل و نصب مأموران را به اختیار گرفت. وضع خزانه دولت را با حذف مخارج زاید سرو سامان بخشید و از دست اندازی شاه به خزانه وجوهرات سلطنتی با قوانین و مقررات خاص جلوگیری کرد. وی در مدت سه سال و سه ماه وزارت خود به قدری در تأمین امنیت و گسترش عدالت و اصلاحات مفید لیاقت نشان داد که تا آن زمان کمتر نظیر آن دیده شده بود. ایجاد امنیت کم نظیر در شهرها و راه‌ها از مهم‌ترین اقدامات امیر کبیر بود. راه‌زنی و چپاول که امری عادی می نمود شدیداً کاهش یافت و قوای نظامی تحت انضباط سخت درآمد. امیرکبیر چون خود از فنون نظامی سر رشته داشت به یاری مربیان فرنگی به تشکیل سپاهی تازه پرداخت و شخصاً هر روز به آن سرکشی می‌کرد. در زمان وی صادرات و واردات متوازن شد و تأسیس کارخانه‌های کوچک برای رفع احتیاجات داخلی، از جمله پارچه‌بافی و ساخت ظروف سفالی و فلزی سخت رونق یافت. کشاورزی در نواحی مختلف مورد حمایت دولت قرار گرفت و زراعت نیشکر در مازندران و خوزستان، و کشت زعفران و دیگر ادویه در خراسان رایج شد.

امیرکبیر از مردان اصلاح طلبی بود که می‌خواست مردم ایران را با پیشرفت‌های ملل اروپایی آشنا کند. به این منظور، عده‌ای از جوانان را برای فراگرفتن علم و صنعت و آشنایی با صنایع جدید به اروپا فرستاد. اما مهم‌ترین اقدام او در این راه تأسیس دارالفنون بود که متأسفانه خود نتوانست شاهد گشایش آن باشد. تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه، نخستین روزنامه‌ای که در ایران به طور مرتب انتشار یافت، نیز به دستور و راهنمایی او صورت گرفت. این روزنامه مدت ده سال به همین نام در تهران منتشر می‌شد.

در زمینه روابط خارجی نیز امیرکبیر خدمتی قابل توجه انجام داد. وی سفارت‌خانه‌های ایران را در کشورهای خارجی منظم کرد و با انتخاب افراد لایق و درست کار به احترام نمایندگی‌های ایران افزود. مرزها را زیر نظارت مستقیم خود گرفت و از ورود و خروج خودسرانه کشتی‌های بازرگانی و نظامی روسیه به مرداب انزلی و شمال ایران جلوگیری کرد. پناه گرفتن افراد ماجراجو و گناه کار در سفارت‌خانه‌ها را ممنوع ساخت. در مورد هرات و مرزهای غربی ایران که به تحریک دولت‌های

انگلیس و روس نا آرام بود نیز اقداماتی آغاز کرد. اما نفوذ این دولت های خارجی و فساد درباریان سودجو و به ویژه توطئه های مَهْدَعْلِیا عاقبت کار خود را کرد. شاه امیرکبیر را معزول و به قریه فین کاشان تبعیدکرد و اندکی بعد فرمان قتل او را داد. امیرکبیر را درحمام قریه فین کاشان رگ زدند و سپس جسد او را به عراق بردند و در کربلا به خاک سپردند.

میرزا ملکم خان ناظم الدوله

(1326-1249ه/1833-1908م)

میرزاملکم خانم پسر میرزا یعقوب ارمنی درحلفای اصفهان به دنیا آمد. میرزا یعقوب که مسلمان شده بود سِمَت مترجم سفارت روس را داشت. ملکم خان نیز درموارد لزوم ادعای مسلمانان می کرد. وی درجوانی، پس از آموختن مقدمات زبان فارسی و بعضی علوم اسلامی، به فرانسه رفت و در پاریس به تحصیل ریاضی و حقوق پرداخت. دربازگشت مترجم رسمی دربار و به ناصرالدین شاه نزدیک شد. نوشته اند که او با معلومات خود درفیزیک و شیمی شاه را سرگرم می داشت و همین تردستی های علمی درنظر اطرافیان به شعبده و علوم غریبه تعبیر شده است. وی اغلب سال های زندگی خود را درمقام های سیاسی و دولتی به خصوص سفارت ایران درممالک مختلف اروپائی گذراند.

میرزا ملکم خان از طرفداران پرشور آزادی و نشر تمدن غربی در ایران بود و به تغییر خط فارسی و عربی اصرار داشت. او کاستی ها و مشکلات نوشتن و خواندن این خط را مهم ترین سبب عقب ماندگی ایران و دیگرممالک اسلامی می دانست. از همین رو، خود خطی تازه اختراع کرد و درمقدمه گلستان سعدی، که باخط ابداعی خود به چاپ رساند، موضوع تغییر خط را مورد بحث قرار داد. ملکم خان مردی فاضل و نویسنده ای توانا بود. از نوشته های او مجموعه ای به نام کلیات آثار ملکم درآغاز مشروطیت درتهران به چاپ رسیده است. از دیگر آثار او مقالاتی است که درروزنامه قانون می نوشت و در آن حکومت استبدادی و جهل و فقر جامعه را مورد اعتراض و انتقاد قرار می داد. نوشتن این مقالات مقارن اقامت سیدجمال الدین اسدآبادی درلندن بود. نوشته اند که دراین زمان، یعنی پس از سال 1306ه/1889م که سید از ایران تبعید شد، با میرزا ملکم خان در محله هاید پارک لندن هم منزل بودند.

میرزاملکم خان از بنیان فراموش خانه بود. این انجمن که درخانه جلال الدین میرزاپسر فتح علی شاه به طور پنهانی تشکیل می شد اصلاح نوع بشر و دعوت مردم به آزادی و جمهوری و حکومت قانون را هدف خود قرار داده بود. جلسات انجمن فراموش خانه پس از هفت سال برانر نگرانی شاه به دستور دولت تعطیل گشت و برخی از اعضایش دستگیر شدند. پس از واقعه ملکم به استانبول رفت، اما پس از چندی دوباره به ایران احضار گردید و با لقب ناظم الدوله و ناظم الملک مشاور میرزا حسین خان مشیرالدوله، صدر اعظم، شد.

مقدمت سفر ناصرالدین شاه به اروپا را نیز میرزا ملکم خان فراهم آورد تا به نشر تمدن غربی در ایران کمک کرده باشد. در سفر سوم شاه به اروپا، میرزا ملکم خان امتیاز لاتاری را از شاه گرفت و در برابر چهل هزار پوند، آن را به شخصی انگلیسی واگذار کرد. اما روحانیان ایران لاتاری را مخالف شرع تشخیص دادند و اعتراض عمومی موجب لغو آن شد. ملکم خان پول را پس نداد و ناصرالدین شاه ناچار با خشم بسیار او را از مقام سفارت معزول کرد و همه امتیازات و القاب و منصب هایی را که به او داده بود پس گرفت. دیری نگذشت که در سفر مظفرالدین شاه به فرنگ دوباره میرزا ملکم خان به سمت وزیر مختار راهی ایتالیا شد. وی که به روش پدر دعوی مسلمانی داشت در استانبول دختری مسیحی را به همسری گرفت و هنگام مرگ در لوزان سوئیس وصیت کرد تا جسدش را بسوزانند.

سید جمال الدین اسدآبادی

(1314-1254/ه 1898-1838م)

سید جمال الدین پُرآوازه ترین متفکر اجتماعی و مرد سیاسی مشهور قرن گذشته است. وی در بسیاری از وقایع مهم کشورهای مشرق زمین از هند تا مصر دست داشت. مسلمانان را به اتحاد برضد اروپاییان فرا می خواند و ایشان را به فراگرفتن علوم جدید و پشتیبانی از حکومت مشروطه و قانون و آزادی خواهی تبلیغ می کرد. از این راه هم دوست داران و طرفداران پُرشوری یافت که او را بزرگترین فیلسوف شرق و وطن پرست و آزادی خواه سترگ نامیده اند، و هم دشمنانی پُرکین که او را آشوبگری جاه طلب دانسته اند. بسیاری نکات درباره زندگی سید جمال الدین در پرده ابهام است. آیا او متولد اسدآباد همدان بوده یا در اسعد آباد نزدیک کابل در افغانستان زاده شده و نسبش به سیدعلی محدث مشهور ترمذی می رسد؟ بعضی براین عقیده اند که او با دعوت مسلمانان به اتحاد می خواسته است خود را تنها مسلمان و نه ازملیتی خاص بشمارد و نیز با تکیه بر اصل و نسب افغانی به خشنود کردن طرفداران سنی مذهب خود دست زده است. وی مقالاتش را به نام سید جمال الدین افغانی امضا می کرد. برپایه تحقیقات معتبر می توان گفت که سید جمال الدین در سال 1254/ه 1838م در خانواده شیعه ساکن اسدآباد همدان متولد شده است.

وی در جوانی علوم دینی را در قزوین و تهران فراگرفت و سپس دوازده سال در هند اقامت کرد. در آن روزگار سرزمین هند مستعمره انگلیس بود و به همین جهت سید جمال الدین فرصت یافت که با بسیاری از مسائل سیاسی در آن جا آشنا شود و استعمار را با چهره های گوناگون از نزدیک ببیند. نخستین آراء او در مخالفت با اروپاییان از همان زمان ارائه شد. وی آنگاه به مصر رفت و با خطابه های آتشین مسلمانان را به اتحاد و مقاومت در برابر بیگانگان فراخواند. جنجالی که از آن پس ایجاد شد او را ناچار از ترک مصر و عزیمت به استانبول کرد. در آن جا نیز علمای مذهبی که از سخن رانی های او ناراضی بودند تکفیرش کردند و به فرمان سلطان عثمانی اخراج شد.

پس از آن باز به مصر رفت و نزدیک دوسال در دانشگاه الازهر قاهره به تدریس پرداخت. آشنایی وی با شیخ محمد عبده دانشمند و متفکر بزرگ اجتماعی مصر در همین زمان اتفاق افتاد. نوشته اند که وی نه سال دیگر در قاهره ماند و لژ فراماسونی یا انجمن وطنی را در آن جا بنیان نهاد که سیدنفر عضو داشت. در این جا نیز سیدجمال مردم را برضد حکومت که دست نشانده انگلیس بود بر می انگیزد و همین موجب اخراج او از مصر شد. دوباره به هند بازگشت و در حیدرآباد دکن می زیست که شورش سپاهیان مصر به سرکردگی اعرابی پاشا آغاز شد و به بمباران اسکندریه و جنگ تل الکبیر و اشغال نظامی مصر به وسیله نیروهای انگلیس انجامید. بعدها خودگفت که در شورش سپاهیان مصر دست داشته است. در سال 1300/هـ 1882م، سید که باز از هند اخراج شده بود چندی به لندن و از آن جا به پاریس رفت. در پاریس با شیخ محمد عبده که او نیز از مصر تبعید شده بود می زیست و در این مدت دو بار هم فکر به انتشار روزنامه عروۃ الوثقی به زبان عربی پرداختند.

شیخ محمد عبده رساله رد نیچریه را که سیدجمال الدین نوشته بود به نام رد علی الدهریون به عربی ترجمه کرد و بسیاری از اطلاعات درباره سید را در مقدمه رساله خود گنجاند. در سال 1303/هـ 1885م، ناصرالدین شاه از سیدجمال الدین دعوت کرد که به تهران بیاید. وی در این زمان چهارماه در خانه حاج محمدحسن امین الضرب اصفهانی زیست و مردم را به آزادی خواهی و مشروطه طلبی دعوت کرد. پس از آن سفری به روسیه رفت و هنگامی که ناصرالدین شاه در آلمان بود پس از دیدار با سید باز او را به تهران فراخواند. در سفری که سید به ایران کرد، تبلیغات خود را بر ضد اروپاییان شدت داد و مردم را به اطاعت از یک خلیفه برای همه مسلمانان خواند و باز خشم ناصرالدین شاه را برانگیخت. پس از چندی سید را که در حضرت عبدالعظیم آشکارا برضد شاه سخن رانی می کرد زیر نظر مأموران به خانقین واز آن جا به بصره تبعید کردند. در مدت اقامت در بصره بود که سید علی اکبر فال اسیری او را داشت تا نامه ای به حاج میرزا حسن شیرازی بنویسد و از او برضد امتیاز توتون و تنباکو فتوا بخواهد. سلطان عثمانی، به خواست ناصرالدین شاه، سیدجمال را از بصره اخراج کرد. سید به لندن رفت و این بار مدتی در منزل میرزا ملکم خان، که به واسطه تقلب در امتیازلاتاری موردخشم ناصرالدین شاه قرار گرفته و معزول شده بود، ماند. در این مدت سید در روزنامه های قانون و ضیاء الخافقین مقالات تنیدی بر ضد ناصرالدین شاه می نوشت و مردم را به شورش تحریک می کرد. پس از چندی سلطان عبدالحمید، او را به استانبول دعوت کرد و در قصر سلطنتی خود ساختمان مجللی را بدو اختصاص داد. در همین جا بود که سید با ایرانیان مخالف ناصرالدین شاه دیدار می کرد از جمله با میرزا رضای کرمانی که سرانجام ناصرالدین شاه را در صحن شاه زاده عبدالعظیم به ضرب گلوله کشت و در اعترافات خود به صراحت گفت که سیدجمال الدین دستور این کار را داده است. دربار ایران از سلطان عثمانی خواست که سید را تحویل دهد. اما سلطان به این بهانه که سید ایرانی نیست از تسلیم او سر باز زد. نزدیک به یک سال پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، سید را به امر سلطان عبدالحمید مسموم کردند یا به قولی بر اثر سرطان فک درگذشت. اواخر سال 1363/هـ 1943م، دولت افغانستان با موافقت دولت ترکیه استخوان های سید را طی تشریفات مجلل به کابل انتقال داد.

ستارخان

(1332-1284ه/1914-1867م)

ستارخان برجسته‌ترین سردار مشروطه خواهان در دوران استبداد صغیر است. هنگامی که محمدعلی شاه قاجار مجلس را به توپ بست مشروطه خواهان در تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان به مقاومت برخاستند. ستارخان در قره داغ نزدیک مهاباد به دنیا آمد. پدرش پارچه‌فروشی آرام بود. اما برادر بزرگش با پیوستن به گروهی از شورشیان آرس به راه زنی پرداخت و بر سر همین کار کشته شد.

ستارخان نیز در جوانی با مأموران حکومت که ظلم فراوان می‌کردند درافتاد و دوسال زندانی شد. اما از آن‌جا گریخت و با فراهم آوردن اسبی و تفنگی با چند تن از یاران به راه زنی پرداخت. نوشته اند که وی به روش عیاران قسمتی از اموال دزدی را به مستمندان می‌داد و با مروت و جوانمردی رفتار می‌کرد. پس از چندی به خدمت دولت درآمد و با عده‌ای مأمور راه داری خوی و مرند شد. لیافت و کفایتی که ستارخان از خود نشان داد او را به صف تفنگ داران مخصوص ولی عهد، مظفرالدین میرزا، درآورد و از آن پس به ستارخان شهرت یافت. اما سال‌های بعد را باز به راه زنی و، پس از توبه، به دلّالی اسب درمیدان دشتگیران تبریز گذراند، و با آغاز جنبش مشروطه به صف مشروطه خواهان پیوست. ستارخان سواد نداشت و از مشروطیت و آرمان‌های مشروطه خواهان چندان سردر نمی‌آورد. تنها برای نابودی سلطنت قاجار مبارزه می‌کرد که همه نابسامانی‌ها را از آن می‌دانست.

با پیوستن به انجمن ایالتی تبریز، او و یارش باقرخان که هر دو در کار جنگ و گریز آزموده بودند، مأمور شدند که هریک با ده سوار مسلح حفاظت شهر را به عهده بگیرند. در آن زمان گروه‌های مسلح متعددی در تبریز جولان می‌دادند. پس از بمباران مجلس در تهران، برخورد میان این گروه‌ها در تبریز شدت یافت. قسمت‌هایی از شهر در دست مجاهدان به فرماندهی ستارخان و باقرخان بود. قسمت‌های دیگر شهر را مأموران حکومت و اعضاء انجمن اسلامی در دست داشتند. رهبر اینان، میرهاشم شتربانی، از علمای مذهبی تبریز، پنهانی با محمدعلی شاه هم دست بود. برخورد میان گروه‌ها تا هنگام انتصاب عین‌الدوله از سوی حکومت مرکزی به فرمان‌فرمایی کل قشون آذربایجان ادامه یافت. عین‌الدوله به سخت‌گیری و بی‌رحمی شهرت داشت.

در این زمان روس‌ها و انگلیس‌ها نیز در تبریز دخالت مستقیم می‌کردند. بر اثر اقدامات آنان شهر چند روزی آرام گرفت، انجمن ایالتی از هم گسست و مردم از ترس بر سردرخانه‌های خود درفش سفید آویختند. در همان حال که گمان می‌رفت حکومت بر شهر تسلط کامل یافته است، ناگهان ستارخان همراه با هفده سوار در محله‌های مختلف تبریز به راه افتاد، درفش‌های سفید را پایین کشید و احساسات مردم را برانگیخت. هیجان عمومی اعضاء انجمن ایالتی را دوباره گرد هم آورد و باقرخان که چندی به مخالفان پیوسته بود، بار دیگر با ستارخان هم‌دست شد. از آن پس ستارخان بین مردم تبریز محبوبیتی گسترده یافت، آن‌چنان که روز جشن میلاد حضرت علی(ع)

گروه های بزرگی از مجاهدان و مردم محل با دسته موزیک و تشریفات تمام در شهر به راه افتادند و به دیدن او رفتند. مذاکرات مجاهدان و انجمن ایالتی با عین الدوله به نتیجه نرسید. دوباره جنگ در گرفت و عین الدوله راه آذوقه را به روی مردم بست. در همین روزگار سخت بود که باسکرویل، معلّم امریکایی، و یک خبرنگار انگلیسی به هواداری از مشروطه خواهان در زد و خوردها کشته شدند.

مقاومت مردم شهر، با وجود سختی و کمبود آذوقه، مدّتی ادامه داشت تا با میانجی‌گری کنسول های روس و انگلیس مجاهدان و از جمله ستّارخان موافقت کردند که دست از جنگ بردارند تا راه آذوقه باز شود. پس از فتح تهران به دست نیروهای مشروطه خواه، ستّارخان که خود را نجات دهنده آذربایجان و مشروطیت می‌دانست با سردی رهبران حکومت مشروطه رو به روشد که همکاری با کسانی چون او را خوش نمی‌داشتند. در واقع، دعوت ستّارخان و باقرخان به تهران به اصرار کنسول‌های روس و انگلیس بود که ماندن آن‌ها را در تبریز صلاح نمی‌دانستند. در تهران از این دو مجاهد بزرگ استقبالی باشکوه شد. آنان را سوار بر اسب‌های سلطنتی به حضور احمد شاه بردند. مجلس شورای ملی نیز به عنوان قدردانی دولوحه نقره زرکوب به آنان هدیه داد و مستمری شایسته‌ای برایشان تعیین کرد. اما چند روز بعد، وقتی به تصمیم مجلس قرار شد اسلحه مجاهدان جمع آوری شود، ستّارخان و باقرخان و عده‌ای دیگر از سرداران مشروطه مخالفت کردند. مخالفان خلع سلاح به پارک اتابک که محل سکونت ستّارخان و باقرخان بود آمدند و تصمیم به مقاومت گرفتند.

نمایندگان تبریز و حتّی سفیران عثمانی و آلمان سعی کردند با تشویق طرفین به مسالمت مانع از برخورد آنان شوند. اما ستّارخان، وفادار به قولی که به دیگر مجاهدان داده بود، ایستادگی کرد. در زدو خوردی که در گرفت مجاهدان شکست خوردند، پارک اتابک گشوده شد و اموال مجاهدان به غارت رفت. ستّارخان را در نهان‌گاهی یافتند که بر اثر اصابت گلوله به پایش بدن جا رفته بود. هم او و هم باقرخان م‌خواستند به تبریز باز گردند اما دولت موافقت نکرد. زخم پای ستّارخان او را زمین‌گیر کرد و سرانجام از پای درآورد. وی را با مراسم رسمی نظامی تشییع کردند و در باغ طوطی حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند.

ستّارخان مردی عامی و بی‌سواد، اما دلیر، فداکار، راست گو و باگذشت بود، و خصوصیات عیاران و جوانمردان دیرین را داشت. احیای مشروطیت، پس از دوران استبداد صغیر، را باید بیش از همه مدیون او دانست.

میرزا کوچک خان جنگلی

(1298هـ/1300-ش/1881-1921م)

میرزا کوچک خان جنگلی، رهبر قیامی است که هم زمان با جنگ بین الملل اول در جنگل‌های شمال ایران آغاز شد. نام اصلی او یونس بود. اما چون پدرش به میرزا بزرگ شهرت داشت او را

میرزا کوچک‌می‌خواندند. وی در استادسرا از نواحی اطراف رشت متولد شد و در نوجوانی مقدمات علوم دینی را در رشت و تهران فراگرفت اما شرکت در مبارزات مشروطه‌خواهی او را به سپاهیگری کشاند. هنگام بمباران مجلس شورای ملی، میرزا کوچک خان در قفقاز بود و اقامتش در شهرهای تفلیس و بادکوبه تاحدی او را با افکار انقلابیون بلشویک روسیه و دگرگونی‌های مهم صنعتی و اجتماعی که در کشورهای اروپایی صورت می‌گرفت آشنا ساخت.

اندکی بعد میرزا کوچک خان به ایران بازگشت و به مجاهدین پیوست. در جنگ‌های قزوین و فتح تهران که به دوران استبداد صغیر پایان داد، فرمانده گروهی از مجاهدان بود. پس از خلع محمدعلی شاه، میرزا کوچک خان در سرکوبی شاهسون‌ها، که به مستبدان پیوسته بودند، همراه سرداران دیگر مشروطه‌خواه، پیرم خان ارمنی و سردار اسعد بختیاری، به کمک ستارخان شتافت. در این جنگ، میرزا کوچک خان بیمار شد و به تهران بازگشت. اما باردیگر در طغیان ترکمن‌ها که به تحریک و طرفداری محمدعلی شاه صورت گرفته بود، داوطلب جنگ شد. این بار نیز زخمی شد و برای مداوا به روسیه رفت. اقامت چندماهه در بادکوبه و تفلیس او را بهبود داد و در بازگشت بار دیگر به صف مجاهدان مشروطه پیوست و به تعلیم سپاهیان و شرکت در عملیات مشغول شد. مسافرت‌های میرزا کوچک خان به روسیه، در آن زمان که زمینه انقلاب بلشویکی فراهم می‌آمد، روح مبارزه و مقاومت را در او تقویت کرد.

با این همه، چنان‌که نوشته اند وی معتقدات مذهبی راسخی داشت و نماز و روزه را ترک نمی‌کرد و پیش از اقدام به هرکار اصرار به استخاره با تسبیح داشت. او را مردی متواضع، خوش برخورد، آرام و با عاطفه و معتقد به اصول اخلاقی توصیف کرده اند. در جنگ بین الملل اول، قوای روس به ایران تجاوز کردند و تا حدود همدان در غرب پیش رفتند. سرزمین گیلان عملاً به تصرف آنان درآمد و در نتیجه توانستند با قوای انگلیس که از راه عراق و کرمانشاهان به ایران وارد شده بودند همکاری کنند. از سوی دیگر، دولت عثمانی که در جنگ از آلمان حمایت می‌کرد مشغول پیش روی در نواحی آذربایجان و کردستان بود و می‌کوشید با ارسال اسلحه برای مجاهدین از همکاری روس و انگلیس جلوگیری کند. نیروهای میرزا کوچک خان در جنگ‌های گیلان مستقر بودند و می‌توانستند با شبیخون تا پشت جبهه روسیه نفوذ کنند. اما قوای روس و انگلیس به همدستی توانگران و زمین‌داران بزرگ منطقه که از جنگ‌های او در هراس بودند کوشیدند نیروهای او را از هم بپاشند.

جنبش میرزا کوچک خان پس از انقلاب 1917 روسیه و سرنگونی حکومت تزار به شکل قیامی سازمان یافته که خواهان تشکیل حکومتی براساس آرمان‌های سوسیالیستی بود درآمد. در همین اوان ارتش سرخ در پی مذاکرات صلح نمایندگان دولت شوروی و ایران از کشور خارج شد و از حمایت جنگ‌های دست کشید. رضاخان سردار سپه برای مذاکره با میرزا کوچک خان و دیگر سرداران جنگ به رشت رفت. نوشته اند که سردار سپه پس از تحقیق درباره وقایع قیام جنگ گفته بود که: «تا اینجا اقدامات میرزا همه درست است و آنچه او انجام داده از روی کمال حسن نیت و وطن پرستی بوده. من شخصاً به نام دولت ایران تصدیق می‌کنم که عملیات انقلابیون

جنگل، به نفع ملت و کشور ایران بوده زیرا در روزهای تاریک کمک های شایسته در جلوگیری از تعرض و تجاوز بیگانگان نموده اند."

بر اثر این مذاکرات یک آتش بس چهل و هشت ساعته بین نیروهای دولت و سپاهیان جنگل برقرار شد. اما در این فاصله بر اثر درگیری های غافلگیرانه، عده بسیاری کشته و شماری دیگر تسلیم شدند. میرزا کوچک خان به همراهی یکی از مجاهدان به نام معین الرعایا و مردی آلمانی، به نام گائوک، که سخت شیفته شخصیت میرزا بود و تا آخر با او ماند، در سرما به کوه زدند و متواری شدند. اندکی بعد معین الرعایا با تظاهر به گم کردن همراهان بازگشت و خود را تسلیم کرد. اما میرزا کوچک خان و گائوک آلمانی در کوه های بلند و پُرپیچ و خم دیلمان اسیر برف و کولاک شدند و جان باختند.

محمد مصدق

(1261هـ/1346-ش/1966-1879م)

محمد مصدق (مصدق السلطنه) از مردان نامدار سیاسی ایران در قرن اخیر است. پدرش از درباریان ناصرالدین شاه و از طرفداران امیرکبیر و مادرش نوه عباس میرزا ولیعهد فتح علی شاه قاجار بود. وی در جوانی به تحصیل دانش های جدید پرداخت و دوره مدرسه سیاسی را که تازه دایر شده بود گذراند. زندگی سیاسی او از همان زمان با شرکت در فعالیت های مشروطه خواهان آغاز گردید. در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی، مصدق از اصفهان به نمایندگی انتخاب شد اما چون سی سال تمام نداشت مطابق قانون به مجلس راه نیافت.

در زمانی که مجلس شورای ملی به توپ بسته شد و دوران استبداد صغیر فرا رسید، وی به اروپا رفت و پس از چند سال با گرفتن درجه دکترای حقوق از دانشگاه نوشاتل سوئیس به ایران بازگشت و به تدریس در مدرسه علوم سیاسی پرداخت. در همین دوران، دکتر مصدق همراه با علی اکبر دهخدا در حزب اعتدالی که از احزاب مترقی زمان بود فعالیت داشت و در مقام های وزارت دارایی و استانداری فارس و وزارت امور خارجه خدمت کرد. پس از کودتای سوم حوت 1299ش، وی از اجرای فرمان حکومت سیدضیاء الدین سرپیچی کرد و مدتی، تا سقوط حکومت او، در میان عشایر جنوب به سر برد.

مقارن به قدرت رسیدن سردار سپه مصدق، که نماینده پنجمین دوره مجلس شورای ملی بود، با تغییر سلطنت مخالفت کرد زیرا معتقد بود که سردار سپه در مقام نخست وزیری بهتر می تواند به کشور خدمت کند. در دوران سلطنت رضا شاه، مصدق در ملک شخصی خود احمد آباد بدور از فعالیت های سیاسی بسر برد و چندی نیز به صورت زندانی در بیرجند بود. در سال 1322ش/1943م، مردم تهران او را به عنوان نماینده اول خود به چهاردهمین دوره مجلس شورای ملی فرستادند. به پیشنهاد وی قانون ممنوعیت مذاکره برای دادن امتیاز نفت تا زمان حضور نیروهای بیگانه در ایران در این دوره به تصویب رسید. در دوره شانزدهم مجلس نیز نماینده تهران

بود و مخالفت مؤثر خود را با تصویب قرارداد الحاقی نفت، معروف به قرارداد گس-گلشایان، ادامه داد. با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در مجلس شانزدهم و پذیرفتن مقام نخست وزیری دوره تازه ای از زندگی سیاسی دکتر مصدق آغاز شد.

وی برای دفاع از حق ایران به ملی کردن صنعت نفت در شورای امنیت سازمان ملل متحد حضور یافت. علاوه بر آن، در جلسات دیوان دادگستری بین المللی لاهه نیز شرکت کرد و ضمن تشریح تخلفات و دخالت های شرکت نفت ایران و انگلیس در امور داخلی ایران به رد صلاحیت این دیوان برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس پرداخت. وی به عنوان مظهر ایستادگی کشوری کوچک در برابر یکی از نیرومند ترین دولت های جهان شهرتی جهانی یافت. نشریه تایم (Time) آمریکا وی را در سال 1951 به عنوان مرد سال برگزید.

اما در نیمه دوم نخست وزیری مصدق، با محروم شدن ایران از عواید صدور نفت، ضعف روز افزون خزانه دولت، و افزایش نفوذ و فعالیت های حزب توده، کشمکش های سیاسی میان شخصیت ها و نیروهای سیاسی در ایران بالا گرفت. هنگامی که، در تیرماه 1331 ش/1952 م، محمدرضا شاه با واگذاری وزارت جنگ به او مخالفت کرد مصدق استعفاداد. اما تظاهرات گسترده مردم به نخست وزیر بعدی، احمد قوام، قوام السلطنه، فرصت انجام کاری نداد و مصدق بار دیگر مأمور تشکیل دولت شد.

وی با اخذ اختیارات قانون گزاری از مجلس هفدهم به تدوین قوانینی در زمینه های گوناگون دست زد. تقاضای او برای تمدید این اختیارات با مخالفت شماری از نمایندگان مجلس، از جمله برخی از اعضای اولیه جبهه ملی روبرو شد. افزایش اختلافات با دربار و برخی رهبران روحانی ازسویی، و با مجلس هفدهم از سوی دیگر، او را، با وجود مخالفت برخی از مشاوران نزدیکش، به برگزاری یک همه پرسی و صدور حکم انحلال مجلس کشاند. محمدرضا شاه، نگران از گسترش نفوذ حزب توده، کاهش اختیارات خود در ارتش و ناتوانی دکتر مصدق به حل بحران نفت، فرمان عزل دکتر مصدق و نخست وزیری سرلشکر فضل الله زاهدی را صادر کرد و، پس از امتناع مصدق از به رسمیت شناختن فرمان، کشور را ترک گفت.

در پی شورشی که با همکاری برخی از افسران ارتش و شماری از رهبران مذهبی و نیروهای هوادار شاه رخ داد زاهدی زمام امور را به دست گرفت و دکتر مصدق و برخی از همکاران او را به دادگاه نظامی کشاند. در دادگاه مصدق به سه سال زندان محکوم شد و پس از پایان دوران زندان در ملک شخصی خود، احمد آباد، تحت نظر بود و جز تنی چند از خویشان اجازه ملاقات با او را نداشتند. دکتر مصدق مردی وطن دوست و سرسخت بود و استقلال ایران را در برقراری موازنه منفی نسبت به دو همسایه قدرت مند ایران می دانست. برای نام و اعتبار خود در میان مردم اهمیتی خاص قائل بود و تا پایان زندگی به باورها و اعتقادات سیاسی خود پای بند ماند.

منابع

- آدمیت، فریدون. امیرکبیر و ایران. تهران، خوارزمی، 1345.
- اقبال آشتیانی، عباس. میرزا تقی خان امیرکبیر. به اهتمام ایرج افشار. تهران، انتشارات توس، 1363.
- پناهی، محمد احمد. حسن صباح، چهره شگفت انگیز تاریخ. تهران، کتاب نمونه، 1368.
- پناهی ماکوئی، عباس. حماسه ستارخان. تهران، امیرکبیر، 1359.
- جوینی، علاءالدین عطاملک. تاریخ جهانگشای جوینی. بامقدمه محمد قزوینی. لیدن، 1911.
- خان ملک ساسانی. سیاستگران دوره قاجار. تهران، طهوری، 1338.
- رائین، اسماعیل. میرزا ملکم خان؛ زندگی و کوشش های سیاسی او. تهران، فرانکلین، 1350.
- رشیدالدین فضل الله. جامع التواریخ. به کوشش بهمن کریمی. ج 1. تهران، 1338.
- رواسانی، شاپور، نهضت میرزا کوچک خان جنگلی. تهران، 1363.
- صفائی، ابراهیم. رهبران مشروطه. جزوه سیزدهم (ستار خان). تهران، چاپ شرقی، 1343.
- عبدالغنی حسن، محمد. ابو مسلم خراسانی. ترجمه شفیعی کدکنی. تهران، 1353.
- فخرائی، ابراهیم. سردار جنگل. تهران، انتشارات جاویدان، 1354.
- قائم مقام، ابوالقاسم. منشآت قائم مقام. به اهتمام جهانگیر قائم مقامی. تهران، ابن سینا، 1337.
- مدرّس زنجان، محمد. سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی. تهران، امیرکبیر، 1363. - مکی، حسین. کتاب سیاه. تهران، امیرکبیر، 1357.
- نجمی، ناصر. فرمانروای الموت. تهران، انتشارات عطار، 1368.
- نظام الملک، حسن بن علی. سیرالملوک، سیاست نامه. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1347.
- نفیسی، سعید. بابک، دلاور آذربایجان. تهران، فروغی، 1342.

- واثقي، صدر. سيد جمال الدين حسيني، پايه گذار نهضت هاي حسيني. تهران، پيام، 1355. -
يوسفی، غلامحسين. ابو مسلم سردار خراسان. تهران، كتاب جوانان، 1345.

بخش سوم فرهنگ

فرهنگ

تمدن و فرهنگ، روح پسندها و ناپسندهای جوامع مختلف بشری است که نخستین در پدیده‌های مادی چون وسایل و ابزار زندگی، معماری، کشاورزی، اقتصاد و هنر و دیگری در زاده‌های فکری و ذوقی چون زبان، ادبیات، دانش و اندیشه بروز می‌کند. با این تعریف فرهنگ هر ملت در واقع با سیمای حافظه جمعی آن ملت باز شناخته می‌شود. ایرانی بودن نیز نه تنها در مرزهای سیاسی و جغرافیایی و در اعتقادات مذهبی و سیاسی، نه فقط با قرار گرفتن در موقعیت‌های مختلف اقتصادی و با بستگی‌های نژادی و خانوادگی، بلکه با اشتراک در فرهنگ ایرانی مشخص می‌گردد. زبان و خط، این پشتوانه گران قدر را بر دوش می‌کشد و در گذار از روزگار افراد را به ملت‌ها و آیندگان را به تجربه‌های گذشته می‌پیوندد.

شاهنامه را سند ملت و نماینده فرهنگ ایران خوانده‌اند. از این توصیف، بعضی به سود نظرهای سیاسی و بعضی دیگر برای بازگشت به دوران طلایی خیال بهره جسته‌اند. در مقابل آنان، گروهی **شاهنامه** را مدافع طبقات برتر و گروهی دیگر آن را پراکننده افسانه‌های دروغ و بی‌پایه روزگار شریک خوانده‌اند. اما این اثر بزرگ نه بر اثر قدرت آن دسته نخست ماندگار شده و نه از هیاهوی این دیگران آسیب دیده، زیرا **شاهنامه** در مجموع آن ارزش‌های انسانی و قومی را در بر دارد که با وجود گذشت زمان و پدید آمدن دگرگونی‌های مهم در زندگی مردم ایران به عنوان اصلی ثابت برجا مانده است. خطوط اصلی فرهنگ ایران را چنان که از خلال متن و چگونگی پیدایش **شاهنامه** برمی‌آید، می‌توان چنین خلاصه کرد:

فرهنگ ایرانی مجموعه‌ای از فرهنگ‌های اقوام و نژادهای گوناگون است که پیش از ورود آریاییان و پس از استقرار ایشان تا امروز به این سرزمین آمد و رفت داشته‌اند. به قدرت رسیدن تیره‌های بزرگ آریایی که شاهنشاهی ایشان همراه با مدارا و احترام به عقاید و آداب و رسوم مردم سرزمین‌های مغلوب و همسایگان نواحی دور دست بود، فرهنگی عام و شامل به وجود آورد که اگر چه عناصر فرهنگی دیگران را به خود جذب کرد، اما در مجموع هماهنگ و یک پارچه شکل گرفت. در اعتقادات مذهبی ایرانیان باستان ردّ پای فرشتگان و خدایان اقوام پیش از آریایی آشکار است. با وجود این، تأثیر معتقدات آریایی نیز آن چنان بین ملت‌های همسایه بارز است که به آسانی نمی‌توان مسیر تأثیر و تأثر آنان را باز شناخت.

در سراسر تاریخ طولانی و پرماجرایی ایران، از دیرباز هجوم اقوام وحشی و نیمه وحشی اهمیت‌ی خاص داشته است. این پدیده در معتقدات مذهبی زرتشتی به صورت تقابل نور و ظلمت و

اهورامزدا و اهریمن و به طور کلی اندیشه دوگانگی و تضاد بین تمدن و توحش و نظم و آشوب متجلی شده است. براین اساس، جنگاوری و ستیز با دشمن و ایستادگی در برابر بیگانگان برای مردم ایران فریضه‌ای فرهنگی است. تسلط اقوام بیگانه بر فلات ایران، نه پیروزی نظامی برای بیگانگان، که پذیرش دگرگونی اوضاع از سوی مردم ایران بوده است. در عین حال مقاومت و مبارزه پی‌گیر مردم برای کسب آزادی دوباره و توانایی معجزه‌آسای فرهنگ ایران در حفظ ارزش‌های اصیل خود نیز همواره امید ماندگاری ایران را تقویت کرده است.

بر پایه آن چه گذشت می‌توان فرهنگ مردم ایران را با صفاتی چون شجاعت و جنگاوری و در عین حال نرم‌خویی، مدارا و گذشت و آزادگی مشخص کرد. عیاری و جوانمردی و عفت و فروتنی تنها از آن رستم **شاهنامه** نیست. پوریای ولی و هر پهلوان محله نیز کوشیده است که خود را با این صفات بیاراید.

با این همه، از تأثیر مصائب تاریخی نیز آسان نمی‌توان گذشت. حمله اقوام وحشی مغول و تاتار که از گذر ایشان تنها زمینی سوخته و ویران و مردمی داغ دیده و حیران برجای ماند، مصیبتی نبود که با یک یا دونسل فراموش شود. اما در این روزگار دراز ایرانیان هرگز از پای ننشستند، به صورت‌های گوناگون به مراکز قدرت نزدیک شدند و فرمان‌روایان خون‌ریز و بیگانه با آداب مملکت‌داری را به تدریج به خوی و آداب ایرانی نرم کردند. دربار بسیاری از این حاکمان تازه رسیده، به همت ایرانیان دانشمند و هنرپرور کانون ذوق و زیبایی شد.

هوشیاری بزرگان و اندیشه‌وران ایرانی در مقاطع مخوف تاریخی برای زنده نگاه داشتن فرهنگ اصیل ایرانی شگفت‌انگیز و ستودنی است. هم آنان بودند که پس از شکست سپاهیان و فروپاشی دربارهای ایران، فرهنگ ایران را با تدبیرهای سیاسی و به خصوص به قوت اندیشه بارور و خلاقیت ادبی خود نه تنها برپای داشتند بلکه با جذب عناصر مفید فرهنگ بیگانه آن را غنی‌تر کردند. برای مثال، ایرانیان پس از سقوط ساسانیان از پذیرش اسلام برای اصلاح اندیشه و اعتقادات فرسوده خود بهره‌جستند و از برابری و برادری مؤمنان در برابر خدای واحد بی‌شریک برای فرو ریختن نظام طبقاتی دوران گذشته گامی بزرگ برداشتند. در مقابل، باهوش و ذوق طبیعی و با تکیه بر توشه دانش‌ها و آگاهی‌های خود در ایجاد و گسترش تمدن و معارف اسلامی سهمی بسیار بیشتر از دیگر اقوام مسلمان به عهده گرفتند و با نشر فرهنگ ایرانی از طریق تألیف آثار جدید و یا ترجمه نوشته‌های ایرانی به عربی بر غنای این تمدن افزودند.

در دو قرن اخیر با هجوم تمدن اروپا به مشرق زمین، فرهنگ ایران نیز دوران پُر تلاطم و متحول‌دیگری را از سر گذرانده و در رویارویی با این موج عظیم، با همه توانایی در جذب پدیده‌های تازه، گاه به آشفتگی و اضطراب دچار گردیده است. زبان فارسی امروز اگرچه به گسترش روزگاران گذشته نیست، اما در صد سال اخیر، هم از جهت علمی و فنی و هم در عرصه اندیشه و ادب قابلیت انعطاف و رشد خود را نشان داده است.

زبان امروز مردم ایران فارسی دَری از گروه زبان های هند و اروپایی است که ریشه در قدیم‌ترین زبان آریاییان دارد. شباهت فراوان **اوستا**، به‌خصوص بخش کهن آن با سنسکریت و کتاب بودا به اندازه ای است که می‌توان آن‌ها را لهجه های مختلف یک زبان دانست.

زبان های ایرانی پس از جدا شدن از زبان مادر تا زمان حاضر سه مرحله مهم تکاملی را پیموده و از صورت زبان ترکیبی به مرحله زبان تحلیلی رسیده است:

1

دوره باستان که از آغاز تا انقراض شاهنشاهی هخامنشی، تقریباً از قرن بیستم تا حدود چهارم و سوم پیش از میلاد را دربرمی‌گیرد. از زبان های ایرانی باستان چهار لهجه آن شناخته شده است: مادی، سکائی، آوستایی و پارسی باستان یا فارسی. از زبان‌های مادی و سکائی که یکی در غرب ایران و منطقه فرمان‌روایی ماد و دیگری در شمال، از مرزهای چین تا دریای سیاه، از جمله بین اقوام پارت و ساکنان سُغد، رایج بوده، تنها کلمات و عباراتی در آثار دیگران برجای مانده است. اما از زبان های آوستایی و فارسی باستان مدارک بسیار در دست است. زبان آوستایی، گویش مردم اطراف دریاچه هامون در سیستان بوده و زرتشت کتاب خود را به این زبان نوشته است. **اوستا** از جهت زبان نمودار دو مرحله متفاوت است. نخست زبانی بسیار قدیمی که بخش کوچکی از **اوستا** یعنی کاهان یا گات‌ها به آن زبان سروده شده است و آن را از خود زرتشت می‌دانند. بخش دیگر، که تا اواخر دوره ساسانی یعنی حدود قرن ششم میلادی سینه به سینه حفظ می‌شده است، زبانی جدیدتر دارد.

فارسی باستان زبان مردم فارس است که در دوره شاهنشاهی هخامنشی زبان رسمی بوده و سنگ‌نوشته‌های بسیار از آن برجای مانده است. کتیبه داریوش بزرگ برپیشانی کوه بلند بیستون، مهم‌ترین و مفصل‌ترین نوشته به زبان فارسی باستان است. در همین زمان لهجه‌های دیگر ایرانی باستان نیز وجود داشته که پا به پای چهار زبان مهم دوران باستان مراحل تکاملی را می‌پیموده است، مانند زبان های بلخی، سُغدی، پارتی و خوارزمی.

زبان های ایرانی باستان مانند سنسکریت همگی در مرحله ترکیبی، دارای هشت حالت برای اسم، صفت و ضمیر بوده‌اند که بنا به موقع کلمه در جمله تغییر می‌یافته است. همچنین هرکلمه سه صورت مفرد، مثنی (دوتایی) و جمع و سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی داشته است. در تمام

موارد نیز صفات و قیدها و سایر اجزاء جمله با اسم تطبیق می‌کرده اند و از این روی این زبان ها دشوار ترین زبان های هند و اروپایی است.

2

زبان های عامیانه که در فاصله میان سقوط دو شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی رایج بوده است. پس از حمله اسکندر زبان یونانی در دستگاه حکومت رسمی شد. اما پس از پیروزی پارت ها زبان پارتی یا پهلوی در ایران رایج شد که از نام سرزمین اشکانیان در خراسان یعنی پَرَتَوَه یا پَهله گرفته شده بود. زبان پهلوی به دو شاخه شمالی و جنوبی یا پهلوی اشکانی و ساسانی تقسیم می شود که در واقع دولهجه از یک زبان و از ریشه زبان های ایرانی باستان است.

قدیم‌ترین نوشته به زبان پهلوی اشکانی قباله ای است که از اورامان در گُردستان به دست آمده. بخش بزرگی از آثار زبان پهلوی اشکانی نوشته های مربوط به دین مانی و سنگ نوشته‌هایی از شاهنشاهان ساسانی است. از زبان پهلوی جنوبی یا ساسانی علاوه بر سنگ‌نوشته‌های بسیار، آثار مذهبی و ادبی قابل ملاحظه ای نیز برجای مانده که تاریخ بخشی از آن ها تا سده نهم میلادی می رسد. در این زبان بسیاری از واژه‌های یونانی، سنسکریت و سریانی وجود دارد که نمودار تماس گسترده فرهنگی ایرانیان با اقوام دیگر بوده است. به این زبان فارسی میانه نیز می گویند. مهم‌ترین اثر بازمانده به زبان فارسی میانه یا پهلوی ساسانی تفسیر کتاب بزرگ **اوستاست** که در دوره ساسانیان به وسیله موبدان از اوستایی به این زبان برگردانده و **زند** خوانده شده است. به اعتقاد زبان شناسان، در فاصله سه قرن بین آخرین نوشته به زبان فارسی باستان و اولین نمونه از فارسی میانه، مرحله ترکیبی زبان به مرحله تحلیلی وارد شده است. حالت های صرف نام و جنسیت به کلی از میان رفته و تعداد به مفرد و جمع محدود گردیده است. به نظر می‌رسد که زبان های ایرانی پیوسته در حال تکامل بوده اما این تکامل هنگامی در نوشته ها نمایان شده که قدرت حکومت از جنوب و تخت جمشید به اشکانیان در شمال انتقال یافته است.

3

فارسی نو زبان دوران پس از حمله اعراب است. اما در نخستین دو قرن پس از این حمله از زبان های ایرانی نوشته‌ای در دست نیست. در قرن سوم هجری/نهم میلادی، با روی کار آمدن حکومت‌های ایرانی چون یعقوب لیث صفار و در پی آنان سامانیان، یک باره زبان مردم ایران آمادگی خود را برای آفرینش شاهکار بزرگی چون **شاهنامه** در قرن بعد از آن نشان داد. در این سه قرن مردم ایران، حتی با گرویدن به اسلام و زیر فشار قوم غالب، همچون زمان ساسانیان به زبان پهلوی و لهجه‌های محلی خود سخن می گفته اند. مهاجران عرب و گماشتگان خلفا از این که ناچار باید با مترجم در ایران زندگی کنند دچار اشکال بودند. در بعضی نقاط حتی عبادات اسلامی

نیز به سختی انجام می‌شد. در بخارا دیر زمانی ناچار بودند نماز و آیات قرآن را به فارسی برگردانند تا مردم را به اجرای مراسم عبادی وادارند.

از لهجه های ایرانی رایج در قرن های اول اسلامی به پنج لهجه مهم اشاره شده است:

پهلوی

به این زبان در نواحی مرکزی و شهرهای اصفهان، ری، همدان، نهاوند و آذربایجان سخن می‌گفته‌اند.

دَری

دَری زبان مردم مشرق ایران و اهل بلخ و سغد از ماوراءالنهر تا مرزهای چین بوده و لهجه‌های مهمی چون سغدی، خوارزمی و تُخاری را دربرمی‌گرفته است. لهجه تُخاری بین مردم تُخارستان، ولایت میان بلخ و بدخشان، رایج بوده است. زبان مردم آران یعنی نواحی جنوبی کوه‌های قفقاز در غرب دریای خزر را نیز نزدیک به زبان نواحی شرقی ایران دانسته‌اند. در تیسفون و شهرهای پنج گانه مدائن نیز سخن گفتن به همین زبان، که با شاهنشاهان اشکانی از شرق به پایتخت آورده شده بود، تا قرن ها پس از اسلام رایج بود.

فارسی

لهجه محلی مردم فارس بوده است. نوشته‌اند که شاهنشاهان ساسانی در خلوت و میان افراد خانواده خود به این زبان سخن می‌گفته‌اند.

خوزی

این لهجه لغت مردم خوزستان است که از دیرگاه به واسطه همسایگی با قبایل عرب کلماتی از زبان عربی را وارد زبان خویش کرده بودند.

سُریانی

زبان مردم سوریه و نواحی دور دست شاهنشاهی اشکانی و ساسانی بوده است. بسیاری از کتاب های علمی و فلسفی به این زبان نوشته می‌شد و در قرن های اول اسلامی همین آثار به عربی ترجمه گردید.

در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری، با قدرت گرفتن امیران سامانی در ماوراءالنهر و خراسان، بخارا کانون بزرگ ادبیات ایران گردید و زبان دري در آثار گویندگانی بزرگ چون رودکی و پس از او فردوسی چنان مقامی یافت که به عنوان زبان رسمی همه فلات ایران پذیرفته شد. زبان

فارسي دري دنباله زبان‌هاي ايراني ميانه و جانشين همه لهجه‌ها و زبان‌هاي ديگر ايراني شده است. تفاوت اين زبان با فارسي ميانه در تغيير برخي آواها و گرفتن واژه‌هاي جديد از زبان عربي و تغيير جهت معني بسياري از واژه‌ها بر اثر اوضاع سياسي و اجتماعي و مذهبي بعد از اسلام است.

تحول زبان فارسي دري به زبان امروزي به تدريج انجام گرفت. درآغاز، کلمات عربي درآن بسيار اندک بود اما از نيمه دوم قرن پنجم هجري با تسلط قبایل ترک به تدريج سيل کلمات و تعبيرات عربي به زبان فارسي راه جست و از زبان قبایل مختلف ترک نيز لغات و اصطلاحاتي به فارسي رخنه کرد. پس از حمله مغول اين تهاجم به زبان فارسي شدت گرفت. با روي کار آمدن صفويان و گماشته شدن سران قزل‌باش به حکومت ايالات مختلف ايران، آنان که همگي از قبایل ترک و ترکمان بودند زبان ترکي را اشاعه دادند.

از آغازسلطنت خاندان قاجار، بر اثر رفت و آمد و اختلاط فرهنگي با اروپاييان، از زبان‌هاي اروپايي، خاصه فرانسوي و انگليسي، کلمات بسيار وارد زبان فارسي شده است و بدین ترتيب زبان امروزي فارسي، آميخته با عربي و ترکي و تا حدّي زبان هاي اروپايي است.

با اين همه، زبان فارسي ساخت دستوري خود را کاملاً نگاه داشته و کلمات بيگانه را در قالب ضوابط خود پذيرفته است. تلفظ اين گونه کلمات نيز رنگ زبان فارسي به خود گرفته و مفهوم و معنای آن نيز تغيير يافته است. براي مثال بسياري از کلمات معرّبي که فارسي زبانان بر زبان مي آورند از جهت تلفظ و معنا و کاربرد ديگر شناخته نيست.

زبان فارسي از نظر آواشناسي نيز زباني ممتاز است و کساني که از کودکي فارسي مي‌آموزند به آساني مي‌توانند در تلفظ زبان هاي ديگر به مهارت کامل برسند زيرا مخارج حروف در زبان فارسي چنان است که حنجره با تمام امکانات خود پرورش مي‌يابد.

گویش‌هاي امروزي ايران

فارسي دري زبان رسمي و گویش اکثریت مردم ايران است. اما درنواحي مختلف کشور، مردم به زبان هاي ديگر از ايراني و غير ايراني نيز سخن مي‌گویند. فارسي دري نيز درنواحي مختلف لهجه‌هاي گوناگون دارد. زبان مردم اصفهان، فارس، تهران، خراسان و کرمان با آن که همگي فارسي دري است، به خصوص در روستاها و نواحي دورافتاده، هريك با دربرداشتن تعدادي لغات و تعبيرات و اصطلاحات مخصوص محلّي بيشتر از جهت آهنگ ادای کلمات و جملات متفاوت است. مهمّ ترين گویش هاي رايج امروز که اصل ايراني دارد عبارت است از: ترکي، کُردي، طبري، بلوچي و زبان مردم سمنان و گرگان. براي ها بايد زبان پهلوي و اوستايي را افزود که هنوز بين زرتشتيان ايران رايج است.

ترکی

ترکی، زبان مردم آذربایجان، ازدوران صفویه یعنی اواخر سده یازدهم هجری/هفدهم میلادی رایج شده است. پادشاهان صفوی که از اردبیل درشمال غرب ایران برخاستند به زبان و ادب ترکی گرایش خاص داشتند. بعضی از ایشان چون شاه اسماعیل اول و دوم خود شعر ترکی می‌سرودند. سران قزل‌باش نیز همگی از طوایف ترک و ترکمان بودند و از طریق آنان زبان ترکی غلبه یافت و از ترکیب آن با زبان آذری قدیم ترکی آذربایجانی امروز پدید آمد. ترکی آذربایجانی لغات قدیم فارسی بسیار دارد، اما ساختمان و دستور زبان آن بر مبنای زبان ترکی است. تعدادی قابل ملاحظه کلمات عربی نیز به این گویش وارد شده است.

کردی و لری

درواقع نه کردی نام زبانی خاص است و نه لری. بلکه هریک از آن دو را شاخه ای از زبان‌های غربی ایران تشکیل می‌دهد که دارای زبان‌های گوناگون است و بر سبیل مسامحه تمام آن‌ها را کردی و یا لری گویند. کردی و لری زبان عشایر کرد و لر نواحی غرب ایران نیز از ریشه زبان‌های ایران قبل از اسلام است. این دو گویش از عربی و ترکی تأثیر چندان نپذیرفته و کمابیش اصیل مانده است. زبان کردی دارای ادبی بسیار پهناور است. عشایر کرد نواحی گرگان و خراسان نیز، که در زمان صفویه برای مرزداري و مقابله با دشمنان به این نواحی کوچ داده شدند، به این زبان سخن می‌گویند.

طبری

زبان طبری گویش مردم کرانه‌های جنوبی دریای مازندران است. موقع جغرافیایی دور از دسترس بیگانگان به فرهنگ مردم این ناحیه سبب شده که زبان طبری نیز از دستبرد زبان‌های عربی و ترکی تا حد زیادی دور ماند و اصالت خود را حفظ کند. ادب محلی گیلکی و طبری با دربرداشتن اشعار و افسانه‌های شیرین در باره وقایع تاریخی و جنبش‌ها و مبارزات محلی این سرزمین از غنایی قابل ملاحظه برخوردار است. زبان مردم سمنان و گرگان نیز از شاخه زبان‌های اصیل ایرانی قبل از اسلام است و به زبان طبری نزدیک می‌نماید.

گسترش زبان فارسی

با فتوحات سپاهیان اسلام و تشکیل سرزمین‌های پهناور خلافت اسلامی، عربی به سرعت جایگزین زبان‌های ملل مغلوب شد و از شمال آفریقا تا سرزمین‌های غرب رود دجله را فرا گرفت. اما ایرانیان مسلمان، همچنان به زبان فارسی و لهجه‌های متداول در نواحی مختلف پای‌بند ماندند.

دورقن‌های اول اسلامی برای از میان بردن زبان فارسی تلاش بسیار می‌شد. از جمله احادیثی در زبان عامه رواج می‌یافت که زبان فارسی و لهجه‌های مختلف آن را زبان مردم دوزخ می‌خواند و

مسلمانان را از آن منع می‌کرد. اما ایرانیان نیز در مقابل احادیثی نقل می‌کردند که بنا بر آن‌ها زبان فارسی هم ردیف عربی و زبان بهشتیان است. با این همه، بسیاری از ایرانیان برای شرکت در امور سیاسی و یافتن موقع مناسب اجتماعی به سرودن اشعار و نوشتن به زبان عربی روی آوردند. با تشکیل نخستین حکومت‌های محلی مستقل در ایران و ایجاد کانون‌های تشویق شعرا و نویسندگان پارسی‌گویی، زبان دری که به پختگی و کمال نزدیک شده بود، به سرعت گسترش یافت و مورد استقبال گویندگان و نویسندگان نواحی دیگر قرار گرفت. حتی بسیاری از دانشمندان نیز به زبان فارسی روی آوردند و آثار علمی خود را به این زبان نگاشتند و توانایی آن را در بیان انواع موضوع‌ها به اثبات رساندند و گسترش دادند.

سلطان محمود غزنوی با آن که خود ترک بود، اما میراث فرهنگی عظیم خاندان‌های حاکم ایرانی او را ناخواسته به رواج زبان فارسی واداشت. وی برای نگاه داری سرزمین‌هایی که فتح می‌کرد دسته‌های نظامی بزرگی از مردم خراسان و ماوراءالنهر را به حکومت می‌گماشت و همین امر موجب رواج زبان پارسی تا نواحی هند و پنجاب گردید.

با سقوط بخارا، پایتخت سامانیان به دست ترکان آل افراسیاب، این کانون زبان و ادب پارسی از اهمیت افتاد و شاعران و نویسندگان پارسی‌گویی به دربارهای محلی غرب ایران مهاجرت کردند. در نیمه دوم قرن ششم هجری/ دوازدهم میلادی، هم زمان با حکومت سلجوقیان، شاعران نواحی مرکزی و شمال غرب فلات ایران با اشتیاق تمام فارسی دری را می‌آموختند و به سرودن اشعار و نوشتن آثار خود به آن زبان رغبت تمام داشتند. به تدریج، زبان فارسی دری از دورترین نقاط شرق تا غرب و سراسر شمال تا جنوب فلات ایران را زیر پوشش خود گرفت.

با حمله مغول و مهاجرت گروه بزرگی از مردم ایران، به خصوص علما و مشایخ و بزرگان به هند، زبان فارسی رواج بیشتر یافت. امیر تیمور گورکان، گویندگان و هنرمندان را از هر شهر و روستا با خود به سمرقند می‌برد تا زادگاه خود را کانون تمدن و فرهنگ زمان کند. امیرزادگان تیموری در محضر این استادان سخن همگی فارسی آموختند و از مشوقان شعر و ادب پارسی شدند.

هم زمان با حمله مغول و مهاجرت ایرانیان به هند، گروهی نیز در آسیای صغیر پناه گرفتند. مهاجرت خانواده مولانا جلال الدین محمد به قونیه و شهرت صوفیان و مریدان ایشان یکی از عوامل مهم گسترش زبان فارسی در آسیای صغیر بود. در دربار سلاطین عثمانی، زبان فارسی یکی از دو زبان عمده و رسمی دربار بود و شاعران و گویندگان مورد حمایت قرار می‌گرفتند. فرقه‌های صوفیان نیز در زمان ایشان اعتبار بسیار داشتند و منشیان ادب شناس و شاعران پارسی‌گوی بسیاری به دربار خلافت عثمانی روی آوردند. حکومت عثمانی در فتوحات خود این زبان را تا شبه جزیره بالکان در اروپا برد. تا قرن اخیر، فارسی در ترکیه از راه خواندن **شاهنامه** و **ابومسلم‌نامه** و دیگر آثار حماسی و دینی فارسی در قهوه‌خانه‌ها و مراکز اجتماع مردم همچنان زبانی آشنا بود. سلسله پادشاهان گورکانی درهند نیز، که وزیران و بزرگان آن اغلب ایرانی یا تربیت شده ایرانیان بودند، درباری باهمه مشخصات فرهنگ ایران، شامل زبان فارسی و جشن‌ها و مراسم ایرانی،

برقرار کردند. رواج فوق العاده زبان فارسی در هند با افزایش نفوذ انگلیس ها در آن سرزمین رو به کاهش نهاد. امروزه، اردو، زبان رسمی مردم پاکستان، ترکیبی است از حدود هفتاد درصد لغات فارسی و زبان های هندی، عربی و تا اندازه ای انگلیسی. بیشتر مردم افغانستان و تاجیکستان نیز که در عصر قاجار از ایران جدا شدند به زبان فارسی سخن می گویند و با مردم ایران در زمینه های گوناگون فرهنگ و ادب تاریخی مشترک دارند.

خط

خط های ایرانی پیش از اسلام

بنا به افسانه های باستانی که در **شاهنامه** نیز آمده، تهمورث از دیوانی که دربند کرده بود سی نوع خط آموخت. به گمان محققان این دیوان باید اسیران آرامی بوده باشند که برای تجارت به نواحی مختلف سفر می کردند و با خط اقوام گوناگون آشنایی داشتند. قدیم ترین نمونه های خط که در نجد ایران به دست آمده از کاوش های باستان شناسی در سیلک نزدیک کاشان است. این نوشته ها اسناد حکومتی است که بر روی سفال به خط تصویری و نیمه تصویری کنده شده. گمان می رود که این لوحه ها مربوط به زمانی باشد که عیلام در اوج قدرت بود و شوش مرکز تجارتی مهمی به شمار می رفت. ممکن است عیلامی ها در دوران پیش از آریاها زیر تأثیر سومری ها موفق به ابداع خط تصویری یا تکمیل آن شده باشند. به هر حال، حدود 2800 سال پیش از میلاد مسیح عیلامی ها خطی نیمه تصویری و نیمه الفبایی نزدیک به آنچه بین سومری ها رایج بوده، داشته اند که با افزودن حرکات و مصوت ها آن را کامل کرده بودند.

قدیم ترین نوشته موجود مربوط به تمدن ایرانی، لوحه زرین آریارمنه، نیای داریوش بزرگ، است که در کاوش مرکز اسناد هخامنشی در هگمتانه (همدان) به دست آمده. این لوحه به زبان فارسی باستان و خط میخی الفبایی است که سی و شش حرف، دو واژه جداکن و هشت اندیشه نگار دارد و از چپ به راست نوشته می شود. تکامل خط و رسیدن به مرحله الفبایی، چنان که در این لوحه دیده می شود، نشان از سابقه دیرین خط میان اقوام ایرانی دارد. سنگ نوشته داریوش بزرگ بر سینه بیستون و نوشته های بسیار بر لوحه ها و استوانه های سنگی و سفالی نیز به همین خط میخی الفبایی است. از دوره هخامنشی شماری لوح های سنگی و سفالی نیز به زبان پارسی و خط عیلامی در انبارهای تخت جمشید یافت شده که سند هزینه کارگران ساختمان قصرهاست.

پس از حمله اسکندر، خط یونانی نیز به خطوط رسمی ایرانی افزوده شد و تا اواسط دوران شاهنشاهی اشکانی رواج داشت. بر روی سکه ها و سنگ نوشته ها نمونه های خط یونانی

درس‌رزمین‌های ایران بسیار دیده شده است. اما در میانه دوران اشکانی، به دستور بلاش اول، خط رسمی دربار از یونانی به خط پهلوی، که صورت اصلاح شده خط ایرانی کهن بود و ریشه آرامی داشت، برگردانده شد. این خط از راست به چپ نوشته می‌شد و برای بیست و سه حرف تنها هفده نشانه داشت. اوایل دوران ساسانی، بار دیگر همین خط با تغییرات و اصلاحات بسیار به صورت خط پهلوی ساسانی درآمد. در همین زمان مانی نیز براساس خط پهلوی و خط سریانی، خطی تازه اختراع کرد که از راست به چپ و با حروف جدا از هم نگاشته می‌شد. کتاب‌هایی که تا امروز از مانی و پیروان او برجای مانده به این خط است که بسیار ساده و روان است.

نویسندگان و مترجمان دوره اسلامی از هفت خط یا دبیره که در دوره ساسانیان رایج بوده به این ترتیب یاد کرده‌اند:

- آم دبیره که خط همگانی بوده و سی و سه حرف داشته است و از آن برای نوشتن مطالب عادی استفاده می‌شده.

- گشته دبیره که حروف در آن تغییر شکل می‌داده و مخصوص قبایله‌ها و عهدنامه‌ها بوده است. نقش جامه و انگشتری را به این خط که بیست و چهار حرف داشته است می‌نگاشته‌اند.

- نیم گشته دبیره خطی است با بیست و هشت حرف که نیمی از آن‌ها تغییر شکل می‌یافته. مطالب مربوط به پزشکی و فلسفه را با این خط می‌نوشتند.

- شاه دبیره یا فرورده دبیره به کار نوشتن نامه‌ها و فرمان‌های دربار می‌آمده و مردم عادی حق نوشتن به آن را نداشتند.

- راز دبیره یا راز سریه خطی بوده است که اسرار حکومتی و رمزها با آن ثبت می‌شده. این خط با چهل حرف که بعضی نقطه دار بوده نوشته می‌شده و کلمات و عبارات هزوارش در آن بسیار بوده است. هزوارش کلمات آرامی بوده است که نزدیک به هزارتایی آن‌ها در خط پهلوی اشکانی و ساسانی وارد شده بود. دبیران لغات را به آرامی می‌نوشتند اما به فارسی می‌خواندند.

- ویس دبیره یا ویس دبیره جامع همه خط‌ها بوده و سیصد و شصت و پنج حرف داشته و علاوه بر کلمات عادی به نگارش آثار قیافه، صدای شرشر آب، اشارات چشم و طنین نغمات موسیقی نیز توانا بوده است. کلماتی را که از زبان‌های دیگر از جمله زبان مردم روم و مصر و چین و هند و ترک و عرب وارد زبان پهلوی می‌شده و تلفظ خاص داشته به این خط می‌نوشتند.

- دین دبیره خطی است که در زمان ساسانیان **اوستا** را به آن باز نوشته‌اند. دین دبیره کامل‌ترین و پیش‌رفته‌ترین خط‌های شناخته شده جهان است که شصت حرف، و پیش از هر خط دیگر در جهان، حروف صدا دار دارد. گمان می‌رود که موبدان، به یاری این حروف صدا دار در دین دبیره، می‌توانسته‌اند نغمه و نواي خاص سرودهای مذهبی را طی قرن‌ها و هزاره‌ها یکسان نگه دارند.

به این ترتیب، آثار ایرانی بازمانده تا ظهور اسلام به خط های میخی، پهلوی، اوستایی و مانوی است. در اسناد بسیار، از جمله در نوشته های مورخان یونانی نشانه هایی از سهم بزرگ ایرانیان در آفرینش و تکمیل خط وجود دارد. خط اوستایی باستان را با خط سنسکریت هم‌ریشه و مشابه دانسته اند و خط میخی الفبایی، که برخی اصل آن را آرامی می‌دانند، در آثار دوره هخامنشی به مرحله ای از تکامل رسیده است که اعجاب انگیز می‌نماید. درحالی که خط میخی آرامی هم زمان با آن هنوز هجایی بود و نه الفبایی.

خط فارسی

پس از غلبه اعراب مسلمان، زبان، خط، آداب و رسوم و معتقدات ایرانی برای مدتی دچار سکون و سکوت گردید. عرب ها دانستن خط و نویسندگی را چندان محترم نمی‌داشتند و از آن فقط در محاسبات و تجارت استفاده می‌کردند. به علاوه، ایشان معتقد بودند که چیزی نیست که در قرآن نباشد. بنابراین، هر کتاب و نوشته دیگر را باید از میان بُرد مبادا از آثار شرک و بُت پرستی باشد.

نوشته‌اند که درحمله عرب کتاب های نفیس و کتاب خانه‌های عظیم از میان رفت. در بسیاری شهرهای ایران تا مدت های دراز گلخن گرمابه ها را با سوزاندن کتاب ها گرم می‌داشتند و در جاهای دیگر انبوه کتاب را به رودخانه ها می‌ریختند. با وجود این، بیش از یک قرن طول کشید تا دیوان محاسبات را از پهلوی به زبان و خط عربی برگردانند و ایرانیان به تدریج نوشتن به خط عربی را پذیرفتند. سبب پذیرش خط عربی را علاوه بر غلبه اعراب و اصرار آنان در محو نوشته های پیشین، نارسایی خط پهلوی و وجود هژوارش در آن دانسته‌اند.

گفته‌اند که خط عربی اصل تبّطی دارد که اعراب حدود صدسال پیش از اسلام ضمن سفرهای تجارتي با آن آشنا شده بودند. هم زمان با ظهور اسلام دو نوع متمایز خط عربی که بسیار نزدیک به خط تبّطی بود درحیره رواج داشت. از همین دو خط در دوره های اسلامی نگارش های دیگری ابداع شد که به نسخ و کوفی شهرت یافت. از اوایل قرن دوم هجری/ هشتم میلادی این خط ها درهمه سرزمین های اسلامی از جمله ایران رایج گردید. برخی دیگر از زبان شناسان نیز اعتقاد دارند که خط عربی منشایی ایرانی دارد، زیرا حیره یا هاموران، که خط عربی از آن جا گرفته شده، مدّت های دراز تا سقوط ساسانیان یکی از ایالت های دست نشاندۀ ایران و یکی از کانون های فرهنگ ایرانی بوده است.

به هر حال، خطّی که مقارن ظهور اسلام بین اعراب رایج بود کوفی خوانده می‌شد. حروف این خط به صورت جدا از هم و بدون نقطه نوشته می‌شد و از آن جا که به شکل خطوط زاویه دار افقی و عمودی بود ایرانیان از آن به عنوان تزیین روی چوب و فلز و ظرف های سفالی و لعابی و گچ بری و آجرکاری ساختمان‌ها استفاده می‌کردند. این بهره گیری از خط کوفی تا قرن دهم هجری/ شانزدهم میلادی همچنان رایج بود.

حدود نیمه قرن اول هجری/هفتم میلادی، دانشمندی ایرانی به نام ابراهیم سگزی با جا به جا کردن حروف خط کوفی و افزودن پانزده حرف اوستایی به آن، این خط را تکمیل کرد. برادر وی، یوسف سگزی، از این خط، که معقلی نامیده می شد، نگارش‌های تازه‌ای استخراج کرد که قلم جلیل، ثلثین و سپس فی‌آموز یا پی‌آموز نام گرفت. ابن مقله بیضاوی، معروف به محمد بن علی فارسی، نیز که وزیر سه تن از خلفای عباسی بود، در قرن چهارم هجری/ دهم میلادی، قلم نسخ را ابتکار کرد که با خط نسخ عربی تفاوت داشت. این خط به زودی جای خود را باز کرد و در سراسر عالم اسلامی رواج یافت.

پس از ابن مقله ایرانیان مبتکر دیگری پیدا شدند که از خط نسخ، خط‌های تعلیق و نستعلیق را به وجود آوردند. این خط را در میانه قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی خوشنویسان دربار تیموری آفریدند. الفبای این خط‌ها عربی است، اما شکل و ترکیب حروف با خط‌های باستانی ایران یعنی پهلوی و اوستایی شباهت دارد. تعلیق که برای نوشتن کتاب و نامه به کار می‌رفت به تدریج به صورت شکسته درآمد و به سبب زیبایی ظاهر در شکل حروف و کلمات وسیله ای برای خوش نویسی و هنرنمایی شد. تعلیق نستعلیق و شکسته نستعلیق سه خط ابتکاری ایرانیان است که ارزش هنری والایی دارد و در دیگر سرزمین‌های اسلامی مانند هند، مصر و عثمانی نیز مورد تقلید قرار گرفته است. اما بهترین نمونه های تربیتی این خط‌ها را خوش نویسان ایرانی پدید آورده اند.

خط رایج در ایران امروز نستعلیق خوانده می‌شود که ترکیبی از نسخ و تعلیق است. خط عربی هنگامی که به صورت خط فارسی درآمد تفاوت‌های بسیار یافت. از جمله علایم و حروفی به آن افزوده گردید که بتواند خصوصیات زبان فارسی را منعکس کند. حروف پ، چ، ژ و گ در خط عربی وجود ندارد. ایرانیان ناچار آن‌ها را بر الفبای عربی افزودند. برخی حروف صدا دار مرکب، مانند کلمات خواب و خواهر، نیز شکل تازه‌ای یافت.

هم زمان با انقلاب مشروطیت برخی از روشن فکران ایرانی زمزمه تغییر خط را آغاز کردند. از آن میان، میرزا ملکم خان ناظم الدوله در روزنامه **قانون**، مقالات تند و مفصلی در این باره نوشت. او معتقد بود که برای پیشرفت مملکت مردم باید با سواد شوند و چون خط فارسی حروف صدا دار ندارد آموزش آن مشکل است. بنابراین، بهتر است خط فارسی به لاتین تغییر یابد. گرچه در دوران آتاتورک، خط عربی در ترکیه به لاتین و در تاجیکستان، در آغاز برپایی اتحاد جماهیر شوروی، به سیریلیک تبدیل شد در ایران صاحبان اندیشه به مخالفت شدید با تغییر خط برخاستند و استدلال کردند که چنین تغییری آسیب بزرگ فرهنگی در پی دارد و به نابودی میراث ادبی گذشته خواهد انجامید. بحث در باره ضرورت این تغییر هنوز در برخی محافل روشنفکرانه ادامه دارد.

منابع

- صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات در ایران. تهران، انتشارات فردوسی، چاپ چهارم، 1366.

- صفوی، کورش. نگاهی به پیشینه زبان فارسی. تهران، نشر مرکز، 1367.

- همایون فرّخ، رکن الدین. سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان. تهران، 1350.

دین

دین های پیش از اسلام

آریاییان در آغاز ورود به پهنه ایران، پرستش مظاهر مختلف طبیعت را به همراه آوردند. اما در اختلاط با معتقدات بومیان و بر اثر تغییر اوضاع اقلیمی، دربینش آنان دگرگونی هایی پدید آمد که با ظهور زرتشت به صورت دینی جدید آشکار شد.

زرتشت به جای خدایان متعدد، اعتقاد خود را به آهورامزدا، خدای یکتا و سرور دانا، ابراز داشت که با سلطه روحانی خود همه نیروهای راستی و درستی و پاکی و خرمی را در نظامی سنجیده برای همه ایرانیان پارسا و پاک نهاد، به طور یکسان، وعده می داد. دین زرتشت، با اعتقاد به ستیز دائم بین بد و خوب و اختیار انسان برای انتخاب راه درست، ایجاد جامعه ای را نوید می داد که در آن زندگی روزانه مردمان و تلاش آنان برای دستیابی به آسایش و رفاه مفهومی مینوی و متعالی دارد.

دین زرتشت از آغاز شاهنشاهی هخامنشی تا پذیرش اسلام از طرف ایرانیان، بیش از یازده قرن، دین بیشتر ایرانیان بود. با حمله اسکندر و آغاز شاهنشاهی اشکانیان که به آیین مهرپور داشتند، از نفوذ آن کاسته شد. اما ساسانیان، با ترکیب حکومت و دین، شاهنشاهی عظیمی تشکیل دادند که مغان و موبدان زرتشتی در آن از نفوذ و اختیارات بسیار برخوردار بودند. دین رسمی دربار ساسانیان دین زرتشتی بود. بر اثر گذشت زمان و تحولات اجتماعی، دین زرتشت از تعالیم ساده درباره تضاد و دوگانگی نیروهای بد و خوب به آیینی منظم مبدل شد که دارای آداب و رسوم و تشریفات خاص بود و اصول فلسفی و مبادی کلامی پیچیده ای داشت. مباحث دینی و اختلاف نظر در باب جنبه های اعتقادی و عملی در دوره ساسانیان به پیدایش دین مانی و فرقه های دیگری چون زروانی و کیومرثی انجامید.

با ظهور اسلام و حمله اعراب به ایران، دین زرتشتی که در چهارچوب قوانین و مقررات شاهنشاهی ساسانی از تحول و تکامل بازمانده بود به تدریج عده ای زیادی از پیروان خود را از دست داد. فشارهای اقتصادی و سیاسی که به ایرانیان به خصوص زرتشتیان وارد می شد نیز عامل مهمی بود که بیشتر مردم ایران را به پذیرفتن دین جدید وامی داشت. این دگرگونی تأثیری چنان عمیق در شیوه زندگی و فرهنگ و سیاست جامعه ایرانی گذاشت که بحث درباره تاریخ ایران را، به حق، به دو دوره پیش و پس از اسلام تقسیم کرده اند.

از مشخصات کلی دین ایرانیان پیش از اسلام انطباق اعتقادهای دینی با نیازهای طبیعی و جسمانی انسان بود. ایرانیان باستان براساس باورهای دینی خود از زاری، اندوه، و آزار رساندن به هم نوع یا حیوانات و جانوران مفید دوری می جستند و این گونه کارها را اهریمنی می پنداشتند و برای یاری اهورا مزدا از هیچ خوشی و شادی رویگردان نبودند. به نظر آنان سازندگی، آبادانی و زایش و افزونی در هرجا و هر وقت و به هر منظور، کاری اهورایی بود. داستان پیری کهنسال که درخت تازه می نشاند، نمایش گویای این اعتقاد است. به او گفتند: «تو از این درخت برنخواهی خورد. چرا رنج گران بر خود مینهی؟» گفت: «دیگران کشتند ما خوردیم. ما می کاریم تا دیگران بخورند.»

ویژگی دیگر بینش دینی ایرانیان باستان تأکید بر نژاد ایرانی بود که از اصل دوگانگی خیر و شر و نور و ظلمت سرچشمه می گرفت. در اوستا نژاد ایرانی اهورایی دانسته می شود و آنیران یا غیر ایرانی از دوده و تبار اهریمن. این اعتقاد در آن دوران به شکل گیری جامعه ایرانی و توانایی آن برای دفاع در برابر مهاجمان بیگانه به خصوص اقوام وحشی و بیابانگرد کمکی شایان کرد. اما تأکید بر برتری نژادی و وابستگی به خندان های اشرافی، همچنین نفوذ زیاد رهبران مذهبی در سیاست گذاری های کشور در دوره ساسانیان موجب جدایی طبقات اجتماعی از یکدیگر و سرانجام نارضایتی طبقات فرودست، به ویژه پس از سرکوب مزدک و پیروان او، شد.

دوران پیش از آریاها

درباره دین ساکنان پیش از تاریخ ایران آگاهی های چندانی در دست نیست. پیکره های کوچکی، که به تعداد زیاد در کاوش های باستان شناسی مربوط به دوران پیش از تاریخ، یافت شده نشان می دهد که مردم آن روزگار آفریننده جهان را ربه النوع، یا زن خدایی، می دانستند که خدای فراوانی و باروری بود. این ربه النوع درحالی تصویر شده که پستان های خود را در دست میفشارد و شیر آن را نثار جهانیان می کند. گفته اند که رسم انتساب به مادر که در سنن بسیاری فرهنگ های باستانی معمول بوده، از اینجا سرچشمه گرفته است. در طایفه گوتی از کوه نشینان پیش از آریایی دره های کردستان گاه فرماندهان سپاه از زنان برگزیده می شدند. این شواهد اعتقاد به خدای ماده را که آفریننده جهان است در مردم پیش از تاریخ ساکن این منطقه تأیید می کند. یکی دیگر از نیمه خدایانی که در لرستان مجسمه های بسیار آن یافت شده گیل گمش است، به شکل مردی که دو شاخ بر سر دارد. گیل گمش نگهبان چهارپایان است. در تصویرها گردن دو شیر را در دوسوی خود می فشارد. مردم پیش از تاریخ که در پهنه ایران ساکن بودند، به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند، مردگان خود را در همان محل سکونت به شکل خمیده دفن می کردند و در گور او ظرف های پر آب و غذا و وسایل لازم برای جنگ و شکار می گذاشتند.

عصر ودایی

هنگامي که آریاییان هندی و ایرانی در فلات پامیر باهم می‌زیستند و هنوز پیوندهای فرهنگی میان خود را از هم نگسسته بودند، مظاهر طبیعت را می‌پرستیدند و برای خشنودی آن‌ها قربانی بسیار می‌کردند. آنان موجودات مفید و نورانی را داوس یعنی عناصر درخشنده می‌نامیدند. دیو به معنی خدا در زبان‌های هند و اروپایی، باز مانده آن اعتقاد دیرین است. از بزرگترین خدایان آریایی در آن روزگار ایندرا (خدای تندر و جنگ)، وارونا (خداوند آسمان پُرسِتاره)، میترا (خدای خورشید) و آگنی (خدای آتش) را می‌توان نام برد. خاطرات مذهبی و اساطیری این دوران در قالب سرودهای مذهبی قرن‌ها سینه به سینه نقل شده و از هزاره دوم تا اول پیش از میلاد مسیح در **ودا**، کتاب مقدس هندوان، گرد آمده است. دوران اشتراک فرهنگی و اعتقادی ایرانیان و هندیان را به مناسبت نام این کتاب عصر ودایی گویند. **ودا** مشتمل بر چهار کتاب است که به تدریج گردآمده. بخشی که با اساطیر و پیشینه تاریخی ایرانیان ارتباط دارد **ریگ ودا** خوانده می‌شود و کهن‌ترین بخش **وداست**.

عصر اوستا

جای‌گزین شدن بخشی از آریاها در پهنه ایران، ایشان را با سرزمینی دیگر و آب و هوا و زندگی تازه روبرو کرد. این دگرگونی، وضع اجتماعی و تفکر آریاییان را درباره هستی و آفرینش نیز دگرگون ساخت و به ظهور زرتشت و دینی جدید انجامید و اصول اعتقادی و فرهنگی ایرانیان پس از عصر **ودا** براساس تعالیم کتاب او **اوستا** تدوین شد. از این روی این دوران را در تاریخ، عصر **اوستایی** می‌خوانند. بنا به نوشته مورخان اسلامی، **اوستا** در زمان هخامنشیان بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود. درحمله اسکندر نسخه‌ای از آن را از آتشگاه استخر بیرون کشیدند و سوزاندند و نسخه دیگر را به یونان بردند و بخش‌های علمی آن را که مربوط به پزشکی، فلسفه، جغرافیا، نجوم و دیگر علوم بود به یونانی ترجمه کردند و باقی‌را از بین بردند. در درستی این ادعا جای تردید است. واقعیت آن که در زمان اشکانیان، تلاش اول دستور جمع آوری کتاب **اوستا** را داد که سینه به سینه به وسیله مغان و موبدان نقل می‌شد. بار دیگر در آغاز شاهنشاهی ساسانیان تنسّر، موبدان موبد زمان اردشیر بابکان و آذرباد مهرسپندان در دوران شاهپور اول، مأمور جمع آوری و تدوین و ترتیب کتاب **اوستا** شدند. آن چه امروز در دسترس ماست حدود پنج یک **اوستایی** ساسانیان بیش نیست و بیست و یک نَسْک (جزوه) دارد و ازینج قسمت تشکیل شده: یسنا، ویسپرد، وندیداد، خردهاوستا و یشتها.

اوستا شامل موضوع‌های مختلفی چون نیایش اهورامزدا و آمشاسپندان و ایزدان و دستورهای اخلاقی و دینی و داستان‌های ملّی و شرح حوادث تاریخی و حماسی است. بخش نخست آن یعنی یسنا یا یسنة 72 هات یا بخش دارد که هریک از آن‌ها خود دارای چند بند است. هفده هات آن، به زبانی بسیار قدیمی است و صاحب نظران آن‌ها را از زبان خود زرتشت می‌دانند. این بخش قدیمی را گاهان یا گات‌ها می‌خوانند. گردآوری **اوستا** در زمان ساسانیان به زبان اصلی یعنی اوستایی صورت گرفت که مغان و موبدان با آن آشنایی کامل داشتند. اما برای آن که دیگران نیز آن را دریابند تفسیری به پهلوی بدان افزودند که آن را **زَند** می‌خواندند. از آن پس کلمات **زند** و

اوستا بیشتر همراه هم می آید. باردیگر بر متن پهلوی، شرحی دیگر افزوده شد که **پازند** خوانده می شود. پازند زبانی است واسطه میان پهلوی و فارسی کنونی. متون **پازند** را گاه به خط اوستایی می نوشتند و گاه به خط فارسی.

زرتشت

دراوستا نام زرتشت به صورت زرتوشترا به معنی دارنده شتر زرد (یا پیر) آمده است. هنوز زردشتیان هر سال، ششمین روز فروردین، زادروز و برانگیخته شدن زرتشت را به پیامبری جشن می گیرند. تاریخ ظهور زرتشت را بین 1000 و 1400 سال پیش از میلاد مسیح نوشته اند. اما زرتشتیان بنا بر سنت او را معاصر بودا می دانند که حدود قرن ششم پیش از میلاد مسیح می زیست. بنا بر نوشته های زرتشتی، که قرن ها پس از او گرد آمده، زادگاه زرتشت در غرب ایران در کنار دریاچه ارومیه بوده است.

زرتشت بر اثر مخالفت بزرگان دین قدیم ناچار سفری طولانی به شرق کرد و در بلخ از حمایت گشتاسب (ویشتاسب) و خانواده او بهره مند گردید. به زرتشت معجزاتی نسبت می دهند که در کتاب زرتشت نامه از آن ها یاد شده.

دین زرتشت با گرویدن مغان به آیین جدید رواج کامل یافت و تا سقوط ساسانیان و پذیرش اسلام از طرف ایرانیان همچنان اهمیت و اعتبار دیرین خود را حفظ کرد. زرتشت دین خود را مزدیسنا خوانده که مقابل کلمه دیویسنا یعنی پرستنده خدایان گذشته آریایی است.

مزدیسنا

زرتشتیان را به جز مزدیسنا (پرستنده مزدا یا اهورامزدا)، راستی پرست، مجوس، به دین و آتش پرست نیز خوانده اند. اسامی دین زرتشت بر اعتقاد به اهورمزدا به معنی سرور دانا، آفریننده یکتایی است که سپنت مینو یا خرد مقدس نیز خوانده می شود. اهورامزدا هستی را به زیباترین، روشن ترین و سودمندترین صورت خلق کرده است. جهان نیک همواره در معرض حمله اهریمن یا انگرمنیو (اندیشه زشت و نابکار) است که آفرینش اهورایی را به حوادث ناگوار و هجوم حیوانات درنده و زیانکار و فقر و ناخوشی و نادانی دچار می سازد.

انسان برترین آفریده اهورمزدا، اصلی آسمانی و پاک دارد که قَروهر یا قَروشی خوانده می شود. اما در زندگی، انسان پیوسته مورد وسوسه اهریمن و یاران او مانند دیوهای دروغ، آز، تبلی و پیمان شکنی است. بنابراین وجود انسان هم جایگاه فرشته راستی و نیکی است و هم آماج دروغ و پلیدی. هریک از این دو نیرو او را به سوی خود می کشاند. در مقابل آن، انسان که مختار و مسئول اعمال خویش است، باید در جدال و ستیز دائم، دیوهای دروغ و فریب و ترس و حسادت و ستم و تن پروری را از خود براند و راستی و دلیری و دادگری و بخشاینده گی را همه جا بگسترده.

این پیکار در همه هستی جریان دارد و از آن جا که در بینش مزدیسنا بدبینی و نومیدی راه ندارد،

سرانجام در آخر زمان، موعود زرتشتیان به نام سوشیانس ظهور می کند و اهریمن و لشکریان او را به دوزخ می راند. از آن پس اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک که کمال هستی است در جهان فرمانروا می گردد. این نبرد جهانی، که عاقبت به پیروزی خیر خواهد انجامید، پس از یک دور دوازده هزار ساله به رستاخیز خواهد پیوست. اعتقاد به رستاخیز و فرا رسیدن روز پسین که در آن اندیشه و گفتار و کردار انسان سنجیده می شود از خصوصیات دین زرتشت است. بنابراین عقیده، در سپیده دم روز چهارم پس از مرگ، ایزدان و امشاسپندان شخص درگذشته را به داوری می خوانند. در نخستین گام، دین یا وجدان (فرشته دنا) با او روبرو خواهد شد. اگر در زندگی پارسا و نیک کردار بوده باشد، دین، به صورت دختری جوان، زیبا، بلند بالا با چهره درخشان، او را به سوی بهشت همراهی خواهد کرد. والا پیرزنی زشت و پلید او را کشانکشان به دوزخ خواهد برد. داور روز پسین، زرتشت مقدس است که به فرمان او مرده از روی چینوت پل (پل صراط) که بر روی رودی از فلز گذاخته قرار دارد باید بگذرد. نیکوکاران به آسانی از روی آن می گذرند و از کشور جاودانی و کاخ پاک منشی و خانه راستی به بارگاه اهورامزدا در می آیند. اما بدکاران، باریجی که از وجدان خود می بینند، به ژرفای آن رود سرازیر می شوند و به کلبه دروغ می رسند. کسانی که بدی و خوبی یکسان داشته باشند در برزخ (همستگان) جای می گیرند که برای جاودان آرام و بی حرکت است.

در **اوستا** از شش فرشته به نام امشاسپندان یا مقدسان فنا ناپذیر (جاودانه نیکان) نام برده شده است. سینت مینو یا خرد پاک در رأس آنان است و عدد هفت کامل می شود. بعدها اهورامزدا به جای سینت مینو آمده است. این فرشتگان به ترتیب اهمیت در دوسوی اهورامزدا قرار می گیرند و عبارت اند از بهمن، اردیبهشت و شهریور، و در سوی چپ سیندارمذ، خرداد و آرمرداد. امشاسپندان در واقع صفات اهورامزدا هستند و انسان با پی روی و ستایش آنان خود را به کمال مینوی می رساند. در گیتی (عالم مادی) امشاسپندان نگهبانی آسمان، زمین، گیاه، آب و آتش و دیگر عناصر و آفریده های نیک و مفید هستی را برعهده دارند. در برابر هریک از آن ها موجودی اهریمنی به دشمنی مشغول است که دیو خوانده می شود. اهورمَزدا با گروه امشاسپندان و ایزدان تشکیل پادشاهی مینوی را می دهد که نظم و ترتیبی بسیار سنجیده و محکم دارد. اعتقاد به این شوکت و جلال آسمانی و نظم و ترتیب خلل ناپذیر را اساس تشکیل شاهنشاهی مقتدر هخامنشی دانسته اند که توانست همه اقوام آریائی را گرد هم آورد و سرزمین های گسترده ای را به زیر نگین خود کشد.

دین زرتشت در آغاز تعلیمات ساده ای داشت و مردم را به راستی و درستی و پاکی و تلاش برای آبادانی و سازندگی می خواند. اما با گذشت زمان، این معتقدات همراه رسوم و عادات و تشریفات خاصی شد و سرانجام به صورت آیینی منظم که فلسفه و مبادی کلامی بسیار عمیقی داشت درآمد. ازدوران شاهنشاهی هخامنشی، درسنگ نوشته ها، همواره از اهورامزدا با عنوان بُغ بزرگ یا خدای بزرگ یاد می شد. در عصر ساسانیان علاوه بر اهورامزدا، میترا (ایزد مهر) و اناهیتا (ایزدبانوی آب) اهمیت فوق العاده یافتند. در این زمان اعتقاد بر این بود که اهورامزدا نگهبانی جهان را همسان به این دو ایزد واگذاشته است.

درمعتقدات زرتشتي، ايزدان ديگري نيز بسيار گرامي هستند و مورد ستايش و نيايش خاص قرار مي گيرند. از جمله ايشان آذر، ايزد نگهبان آتش و سروش پيك آسماني و هاتف و دئنا يا فرشتهء دين و ضمير انساني يا نداي وجدان را مي توان نام برد. نيايش آتش در آتشگاه هاي بزرگ چنان اهميت داشته است كه زرتشتيان را آتش پرست نيز خوانده اند. اين اعتقاد راسخ به عناصر چهارگانه، آتش، باد، آب و خاك انگيزه احترام به آنها شده است. حفظ محيط زيست و رعايت سلامت و پاكي انسان، براي زرتشتيان واجب اعتقادي است. موبدان از ديرباز هنگام نزديك شدن به آتش مقدس، صورت خود را مي پوشانند تا نفس آنان موجب آلودگي آتش نشود. از ديگر آداب نيايش زرتشتي، نوشيدن و نثار نوشابه مقدس و مستي آور هوم است كه با ترتيب خاص و بوسيله روحانيان از شيره گياهي به همين نام گرفته مي شود.

بسياري از معتقدات و آداب دين زرتشت در گذر زمان به ادبان و فرهنگ هاي ديگر راه يافته و با تغييراتي برجاي مانده است، از آن جمله اعتقاد به ظهور نجات دهنده اي كه عدل را در جهان خواهد گسترد و پليدي و بدكاري و ستم را نابود خواهد كرد.

آئين مهر

با وجود گسترش دين زرتشت در شاهنشاهي هخامنشي، معتقدات ديرين آريايي و پرستش مظاهر طبيعت تا زماني دراز بين طوايف آريايي ساكن مشرق ايران جايي بزرگ داشت. پارت ها، مهر (ميترا)، خدای آفتاب تابان و ايزد روشنائي و فروغ جاوداني، را ستايش مي كردند و براساس افسانه هاي مربوط بدان، آييني با معتقدات و آداب و رسوم و تشريفات خاص داشتند. مراسم نيايش مهر با ترتيبات خاص در اعماق غارهاي تاريخ انجام مي گرفت، زيرا بنا بر افسانه، مهر كه خود از شكاف كوه زاده شد، با ضربه دشنه بر سنگ خارا، چشمه جوشان آب را جاري كرد و پس از مبارزه اي سخت ب رگاو وحشي پيروزي يافت و مراسم قرباني گاو در غار صورت مي گرفت و در آن نمايندگان هفت طبقه روحاني، با صورتك هايي كه رمز مقام ديني آنان بود، حضور داشتند. اين هفت طبقه نمودار مراحلي بود كه جوان نوآموز آئين مهر بايد، با اطاعت و انضباط كامل و تحمل سختي و مشقت بسيار، طي كند تا به مرحله كمال كه مقام پير است برسد.

بنا بر افسانه مهر، گردونه زمان، كه ايزدمهر (خدای خورشيد) آن را مي راند، با چهار اسب كه مظاهر آتش، باد، آب و خاك اند حركتي دائيره وار پيرامون جهان هستي دارد. آتش اسب بيروني اين حركت دوآر است. در آخر زمان دم سوزان اسب بيروني همه هستي را ذوب خواهد كرد. از ميان آتش، تنها پاكاني، راستگويان و دلاوران راست كردار برجاي خواهند ماند. بدین ترتيب ايزدمهر داور روز پسین و پاک کننده هستي از همه دروغ ها، بد عهدي ها و پليدي هاست. جنبه هايي از افسانهء مهر درمعتقدات شاخه اي از دين زرتشت كه در زمان ساسانيان پديد آمد، وارد شده است. زروانيه كه در تاريخ معتقدات بعد از اسلام درمباحث كلامي از آن ها به نام دهریه و پروان زروان ياد شده، هستي را زاده زمان و خدای آن زروان مي دانند كه به صورت موجودي نرينه- مادينه با سر شير و دهاني گشوده و خون آلود تصوير مي شده است.

معتقدات زُرّوانی نیز همچون آیین مهر از پرستش عناصر طبیعت متأثر بوده که جنبه فلسفی پذیرفته و به صورت نظامی اعتقادی درآمده بود. پس از تشکیل شاهنشاهی اشکانی، پارت ها به تدریج زرتشتی شدند و به جمع آوری و تدوین اوستا پرداختند. ایشان نیز مانند هَخامَشیان پرستشگاه هایی برای سه بَغ بزرگ، اهورمَزدا، میترا و اناهیتا می ساختند و به ستایش و نثار قربانی برای ایشان می پرداختند. آیین مهر در سرودها و معتقدات زرتشتی و همچنین فرهنگ و ادب و اساطیر ایرانی تأثیری بسیارگذاشت. این آیین به سپاهیان و برگزیدگان تعلّق داشت و از اخلاق و انضباطی بسیار دقیق برخوردار بود.

آیین مهر، یا میترایسم، در زمان اشکانیان بوسیله اسیران رومی که به سرزمین خود باز گشتند در اروپا تا نواحی اطراف رودخانه های رُن و دانوب گسترش یافت و تا جزیره ایسلند رفت و در دربار امپراتوران و بین سپاهیان روم اعتباری فراوان به دست آورد. میترایسم تا پیش از رسمیت دین مسیح برجای بود و بسیاری از آداب و مراسم آن همچنان باقی ماند. مهمترین آثار معماری و مدارک مربوط به آیین مهر در اروپا یافت شده است. اما در فرهنگ ایران بعد از اسلام نیز نشانه های بسیاری از معتقدات آن را می توان یافت. نواختن نقاره در بامداد و نیمروز و غروب خورشید، آداب زورخانه و صفات خاص جوانمردی و عیّاری، مراحل هفتگانه سیر و سلوک صوفیانه و گذار از طبقات هفتگانه تا رسیدن به کمال در معتقدات اسماعیلیه و ریشه بسیاری از مصطلحات و تعبیرهای عارفانه شعر و ادب فارسی را باید درخاطره های دور این آیین جستجو کرد.

آیین مانی

مانی (277-216م) پیامبر ایرانی است که نفوذ افکارش بیش از یک هزارسال در خطّه وسیعی از چین تا اروپای مرکزی و شمال آفریقا حادثه آفریده. وی در آخرین سال های حکومت اشکانیان به دنیا آمد. پدر و مادرش احتمالاً از دودمان نجای اشکانی و پیرو مذهب ماندایی ها یا صابئین بودند که پس از مهاجرت از فلسطین در دشت میشان از نواحی خوزستان می زیستند. صابئین یا ماندائی ها غسل تعمید می یافتند و طریقه گُنوسی، مخلوط با عقاید بابلی و ایرانی، در معتقدات ایشان راه یافته بود.

مانی روز جلوس شاپور اول، دومین پادشاه ساسانی، از راه آشنایی با برخی شاه زادگان و درباریان، به حضور شاه رسید و کتاب خود شاپورگان را بدو تقدیم داشت و مورد علاقه و احترام او قرار گرفت و سالیان دراز در مسافرت ها و جنگ ها همراه شاپور به نقاط مختلف سفر کرد. وی ظاهراً در مداوای بیماران نیز شهرت داشت، اما چون از درمان فرزند شاه درماند مورد غضب وی قرار گرفت.

در زمان جانشینان شاپور، مانی سال ها در زندان بود و عاقبت به بدخواهی موبدان بزرگ درباری، از جمله گرتیر، محاکمه و وحشیانه شکنجه و کشته شد. محکومیت مانی نتیجه قدرت فوق العاده ای بود که موبدان زرتشتی، با پیوند دین و سیاست در دوران ساسانیان، به دست آورده بودند.

پیگر بی جان مانی سال ها بر دروازه جندی شاپور آویخته بود. این دروازه را تا قرن ها بعد آن را دروازه مانی می خواندند.

مانی با ادیان زمان خویش آشنایی گسترده داشت و معتقداتش ترکیبی از عقاید مسیحی، زرتشتی و بودایی بود. وی اساس ادیان را یکی می دانست و بر جنبه های اخلاقی تأکید بسیار داشت و رعایت احوال توده های محروم را لازم می شمرد. از این نظر حتی دشمنان مانی، چون سنت آگوستین، نیز به اخلاق والای او شهادت داده اند. در دستورات اخلاقی مانی هرگونه حرص مال و جاه و شهرت زشت شمرده شده است. وی پیش آهنگ صلح و آشتی بود و به کار بردن جنگ افزار و جنگ آوری را جایز نمی دانست.

به باور مانویان، زناشویی و داشتن فرزند اسیر کردن دوباره نور در ظلمت ماده و تن است. بنابراین، برگزیدگان مانوی از ازدواج پرهیز داشتند. با این همه زنان درجوامع مانوی مورد احترام بسیار بودند. در تاریخ روم از زنی به نام جولیا یاد می شود که یکی از مبلغان معروف مانی بود. وی در دربار امپراتور با شجاعت و زبان آوری تمام از عقاید خویش دفاع کرد و عاقبت چون دیگر مانویان جان بر سر اعتقادات خود گذاشت.

مانویان در شعائر دینی از تشریفات و تظاهرات دوری می جستند و به قربانی و غسل و تعمید نیز اعتنا نداشتند. اما هنر نزد ایشان بسیار گرامی بود. مانی مخترع خط جدیدی مشتق از خط سریانی نیز بود و آثار خود را به این خط می نگاشت. افزون بر این، وی معتقدات پیچیده خود را درباره دستگاه عظیم آفرینش که در مخیله پرورده بود در کتابی به تصویر درآورد. این کتاب آرتنگ یا آرژنگ نامیده می شد و از جهت زیبایی و رنگ آمیزی مثل بود.

موسیقی نیز در دین مانی مقامی بزرگ داشته است. سرودهای مذهبی و مجالس عمومی دعا و نیایش با موسیقی همراهی می شد. به نظر مانویان نماز و موسیقی دو هدیه آسمانی است و پرداختن به آن پاداش بزرگ دارد. در آثار متعددی که از مانویان در چین، هند و ترکستان برجای مانده نشانه های خط خوش، کاغذ نفیس و تزیینات صفحه و نقاشی جلد با بیان شاعرانه و آهنگین و دید هنرمندانه درآمیخته است.

دین مانی در زمان خود او به وسیله مبلغان به سراسر جهان متمدن آن روزگار پراکنده شد. پس از کشته شدن مانی سرکوب مانویان با شدت و خشونت بسیار در داخل ایران دنبال گردید، اما در همان زمان یکی از ملوک عرب حمایت آنان را به عهده گرفت و بسیاری از مانویان فراری نزد او رفتند. حدودیک قرن پس از قتل مانی، در سوریه، مصر، آفریقای شمالی تا اسپانیا و مملکت گال از حضور فعال مانویان نشان بسیار برجای بوده است. در قرن چهارم میلادی، سنت آگوستین، که بعدها آثار او از جمله مهم ترین نوشته ها در دفاع از مسیحیت به حساب آمد، به مدت نه سال مانوی شد. در کتاب های معروف او شهر خدا و شهر دنیا، که در ردّ عقاید مانی نوشته شده، تأثیر عقاید مانی آشکار است. اهمیت و نفوذ مانویان در این قرن در رم، مرکز پاپ، به درجهای بود که

کنستانتین، امپراتور روم در سال 326 م برضد اهل بدعت (مانویان) فرمانی صادر کرد و در سال 372 م والتاین حقوق اجتماعی را از مانویان سلب کرد و برای برگزیدگان مانوی حکم اعدام و تبعید داد. امپراتور یوستینین در سال 520 م، که مصادف با درگیری های شدید امپراتوران روم و شاهنشاهان ساسانی بود، برای کلیه مانویان حکم اعدام صادر کرد زیرا به عنوان عناصر طرفدار ایران موجب هراس دربار امپراتوران روم بودند. در همین اوان مانویان در ایران نیز مورد شکنجه و آزار قرار می گرفتند.

دین مانی در اواخر قرن هفتم میلادی به چین راه یافت. در سده دهم میلادی ریاست مذهبی مانویان از بایل به سمرقند منتقل شد، از راه جامعه های سری و پنهانی منتشر و هم ردیف با عقاید تائو و بودا پیروان بسیار یافت. بعد از اسلام، در زمان خلفای اموی و عباسی، کشتار مانویان بارها صورت گرفت. در این زمان ایشان را زندیق یا زندیک می گفتند. نوشته های بسیار در ردّ عقاید آنان برجای مانده است. با این همه شماری قابل ملاحظه از ایرانیان نامی دربار خلفا مانوی بودند یا ایشان را به داشتن این عقاید متهم می کردند. ابن مقفع، مترجم و نویسنده بزرگ دربار اموی و اوایل دوره عباسی از مشهورترین آن هاست. اندیشه های حسین بن منصور حلاج نیز شباهت های آشکار با عقاید مانویان دارد. در قرن چهاردهم میلادی، جنگ های صلیبی برضد کاتارها که شعبه ای از پیروان مانی بودند در اروپا به کشتار وحشیانه مردمی انجامید که مرگ را، همچون زندیق (زندیک) های ایرانی در دوران خلافت عباسی با سکوت و سکون پذیرا می شدند. بدین ترتیب دین مانی کمابیش هزار تا هزار و دویست سال دوام کرد و بر بسیاری از رویدادهای اجتماعی دوران خود اثر گذاشت. مزدک نیز معتقدات اقتصادی و اجتماعی خود را از مانویت گرفت و در اروپا، تا قرن های دوازدهم و سیزدهم، بسیاری از شورش هایی را که علیه مالکان بزرگ و کلیسا رخ می داد متأثر از عقاید مانویان می دانستند.

اسلام

در قرن هفتم میلادی، درمکه یکی از شهرهای شمال غرب عربستان رویداد دینی مهمی به وقوع پیوست که در اندک زمان امپراتوری های مقتدر ایران و روم را به زانو درآورد و تمدنی پربار و ماندنی در عرصه ای وسیع از جهان متمدن آن روز برجای گذاشت. در گذشته های دور، بخش های بزرگی از شبه جزیره عربستان بارها به تصرف کشور گشایان ایرانی درآمده بود و از قرن ششم میلادی یمن، آبادترین و ثروتمندترین نواحی کرانه جنوبی این شبه جزیره به وسیله امیران دست نشانده شاهنشاهان ساسانی اداره می شد.

مکّه، بر سر راه کاروانرو سوریه به یمن، موقع بازرگانی و مذهبی مهمّی داشت، زیرا کعبه بزرگترین بُتخانه قبایل عرب در آن جا بود. رفت و آمد زائران و بازرگانان، خاصّه در زمستان که بازارهای فصلی برپا می شد، این شهر را به صورت کانون برخورد عقاید و آرای گوناگون یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و اعراب بادیه نشین در می آورد. مهم ترین مقام مذهبی مکّه یعنی پرده داری خانه کعبه با قبیله قریش بود که بعضی از خاندان های آن با بازرگانی و رباخواری ثروت های سرشار گرد آورده بودند.

پیامبر اسلام

رسول اکرم محمد بن عبدالله (ص) حدود سال 571 میلادی درخاندانی هاشمی از قبیله قریش زاده شد. پدر خود عبدالله بن عبدالمطلب را، که بازرگانی کم سرمایه بود، در آغاز زندگی و مادرش، آمنه، را در شش سالگی از دست داد و کودکی را در فقر به چراندن رمه عموی خویش، ابوطالب، که پس از درگذشت عبدالمطلب سرپرستی او را برعهده داشت، گذراند. در جوانی سرپرستی امور بازرگانی زنی سرشناس و ثروتمند به نام خدیجه را به عهده گرفت و پس از سفری به شام و سوریه بر اثر کاردانی و امانت به محمد امین شهرت یافت. در بیست و چهارسالگی به تقاضای خدیجه که بیوه ای چهل ساله بود با او زناشویی کرد. ثمر این ازدواج چند دختر و پسر بود که از آنان سه دختر زنده ماندند. دو تن از آنان یکی پس از دیگری به زنی به عثمان خلیفه سوم داده شدند و دختر سوم، حضرت فاطمه زهرا (ع) باحضرت علی بن ابی طالب پسر عم پدر زناشویی کرد.

رسول اکرم (ص) هنگامی که در مکّه بسر می برد گاه از مردم کناره می گرفت و در غاری برکوه حرا به عبادت و تفکر در باره آفرینش و احوال آدمیان می پرداخت. درهمین خلوت ها در چهل سالگی، شبی وحی الهی بر او نازل گردید و به پیامبری انگیخته شد. به اعتقاد شیعه امامیه، بعثت پیامبر در بیست و هفتم ماه رجب واقع شده است. نخستین سال های بعثت را پیامبر به دعوت پنهان افراد خانواده خود پرداخت. خدیجه همسر و علی (ع) عمو زاده آن حضرت از نخستین گروندگان بدو بودند. پس از سه سال وی دعوت خود را در مکّه آشکار کرد و همه را به ستایش خدای واحد بی همتا فرا خواند. سران قریش که برای رونق کار خود بر بُتخانه کعبه تکیه داشتند به مخالفت با او پرداختند. ده سال پس از بعثت، دو پشتیبان بزرگ محمد، ابوطالب، بزرگ خاندان هاشمی، و خدیجه، همسر وی، درگذشتند و از آن پس آزار مُشرکان بُت پرست فزونی گرفت.

سفر کوتاه پیامبر (ص) به طائف، ناحیه ای سرسبز نزدیک مکّه، بیش از چند ماه دوام نیافت و مخالفت مردم او را ناچار به مکّه باز گردانید. درهمین زمان سران قبایل شهر یثرب که در موسم حج به مکّه آمده بودند با قبول اسلام و بیعت با پیامبر اکرم آن حضرت و یارانش را که مورد شکنجه و آزار بسیار بودند به شهر خود دعوت کردند. هجرت پیامبر و اصحاب او از مکّه به یثرب، که مدینه النبی، خوانده شد آغاز تاریخ هجری و مطابق سال 621 میلادی است. در مدینه، پیامبر اکرم (ص) اساس جامعه و حکومت اسلامی را بنا نهاد و اصول و تعلیمات دین جدید را، که موجب

همبستگی اقوام و قبایل مختلف بود، استوار کرد. از آن پس مبارزه بر ضدّ مُشرکان بُت پرست شدّت یافت. نخستین برخوردهای مسلمانان با اعراب و بزرگان بُت پرست مکه، به صورت حمله به کاروان های بازرگانی صورت می گرفت. در سال سوّم هجری، جنگی مهم میان مسلمانان و کاروانی که از سوریه به مکه می رفت در گرفت که به پیروزی مسلمانان و کشته و اسیر شدن بسیاری از بزرگان قریش انجامید. این جنگ به غزوه بدر مشهور است.

سال بعد در جنگ اُحُد مسلمانان شکست خوردند و دو سال بعد ابوسفیان، یکی از بازرگانان بسیار توانگر قریش، با لشکری بزرگ که به حدود ده هزار نفر می رسید مدینه را محاصره کرد و مسلمانان را در معرض خطری بزرگ قرار داد. اما به راهنمایی سلمان فارسی، که ایرانی و از یاران نزدیک پیامبر بود، در ظرف شش روز گرداگرد مدینه خندقی کردند. این جنگ، که به همین مناسبت جنگ خندق نامیده شد، با بروز اختلاف در سپاه دشمن بی خونریزی پایان یافت.

قدرت روز افزون سپاهیان اسلام در نتیجه اقبال اقوام مختلف عرب بود که به ویژه پس از فراهم آمدن امکان برگزاری مراسم حج برای مسلمانان در مکه شتاب یافت. عاقبت در سال نهم ه/630، پیامبر(ص) با ده هزار تن مرد جنگی به مکه نزدیک شد. این برخورد با تسلیم ابوسفیان و دیگر بزرگان قریش که امان یافته بودند بی خونریزی و با پیروزی مسلمانان پایان پذیرفت. پیامبر اکرم(ص) پیشاپیش سپاهیان اسلام پیروزمندانه به خانه کعبه درآمد، بُت ها را درهم شکست و آن مکان مقدّس را به مسجدالحرام و زیارتگاه مسلمانان تبدیل فرمود. از آن پس بیشتر اعراب اسلام آوردند و بُت ها را شکستند و حکومت یکپارچه و متحد اسلام بر سراسر شبه جزیره عربستان تسلّط یافت. پیامبر باقی عمر را نیز در مدینه گذراند و با آن که پیشوای مذهبی و سیاسی و جنگی مقتدری بود، همانند عامه مسلمانان به سادگی و بدون تجلّ و دستگاه می زیست، امور مسلمانان را شخصاً اداره می کرد و نسبت به فقرا و یتیمان و ستم دیدگان رأفت و توجه خاص داشت.

در بهار سال دهم ه/631 م. آن حضرت آخرین سفر حج را که حجّة الوداع خوانده شد برگزار کرد. به اعتقاد شیعیان در راه بازگشت در محلی به نام غدیر خُم آن حضرت علی بن ابیطالب(ع) را به جانشینی برگزید و همه مومنان را به پی روی و اطاعت او امر کرد و چند ماه پس از آن در 28 صفر سال یازدهم ه/632 م در مدینه رحلت فرمود.

قرآن مجید

قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمانان و معجزه محمّد مصطفی(ص) است که کلام الله، فُرقان و کتاب نیز خوانده می شود. این تنزیل شریف مجموعه وحی ها و الهام های خداوند است که به وسیله جبرئیل در لیلة القدر از ماه رمضان نازل شده و در دوران رسالت خاتم الانبیاء محمد(ص) به تدریج به مناسبت حوادث و وقایعی که اتفاق می افتاده به الفاظ عربی بر زبان پیامبر جاری می شده است. در همین زمان نویسندگانی آن چه نازل می شد بر پوست یا استخوان یا سنگ های پهن نازک می نوشتند. عده ای از صحابه نیز آن سخنان را به دقّت به خاطر می سپردند و پیوسته

برای مؤمنان قرائت می کردند و به آنان می آموختند. مشهورترین کاتبان وحی و قاریان **قرآن** در زمان پیامبر(ص) علی بن ابیطالب، ابوبکر، عمر، عثمان، زید بن ثابت و ابن ابی کعب بودند که بعضی از ایشان نامه های آن حضرت را نیز می نوشتند. چندی پس از رحلت رسول اکرم(ص) گروهی از قاریان در جنگ کشته شدند. بعضی از صحابه و خلفا تصمیم گرفتند برای جلوگیری از تحریف و نابودی **قرآن**، آن را یکجا گرد آورند. از همین رو، در سال 30/651م، همزمان با خلافت عثمان نسخه ای یکنواخت فراهم آمد که چون در یک مجلد بود مصحف خوانده شد. به دستور خلیفه، نوشته های دیگر را در آتش سوزاندند تا پس از آن موجب اختلاف و تفرقه مسلمانان نشود. مصحف شریف از آن زمان تا امروز برجای است.

قرآن به 114 سوره و بیش از شش هزار آیه تقسیم می شود که 95 سوره از آن درمکه (سوره های مکی) و 19 سوره دیگر در مدینه (سوره های مدنی) نازل شده است و بنا بر نص **قرآن** هیچ نکته ای نیست که در کتاب مبین بدان پرداخته نشده باشد. موضوع هایی که بیش از همه در سوره های کلی آمده عبارت است از توحید، قیامت و داوری اعمال بندگان و سرنوشت وحشتناکی که در انتظار بُت پرستان و مشرکان است. تعلیمات و دستورات دینی و قواعد و احکام و قصص و دستورهای اخلاقی نیز در سوره های مکی فراوان است. موضوع سوره های مدنی بیشتر قوانین و مقررات فقهی و حقوقی جامعه اسلامی و دستورهای زندگی و نیز در باره نحوه برخورد و مقابله با دشمنان داخلی و خارجی است. به طور کلی **قرآن** مسلمانان را به وحدت برای اطاعت از دستورهای خدای واحد بی همتا فرا می خواند و به مقابله و مجاهده در برابر دشمنان و مشرکان و دورویان فرمان می دهد.

آیات **قرآن** به محکّمات و متشابهات تقسیم می شود. فهم آیه های محکم برای آنان که عربی می دانند ممکن است. اما متشابهات از فهم عامه بیرون است و بنا بر نصّ قرآن کسی جز خدا و رسول و کسانی که در علم دین استوارند برمعنای آن ها آگاه نیست. تا وقتی رسول اکرم(ص) حیات داشت یاران وی دشواری های فهم متشابهات را از آن حضرت می پرسیدند. اما پس از رحلت آن حضرت و توسعه فتوحات اسلامی در سرزمین های دیگر که مردم آن به سبب نزول آیات واقف نبودند، نیاز به توضیح و تفسیر **قرآن** به وجود آمد. بعدها مفسّرانی پیدا شدند که آیات متشابه را بر مشرب و به مقتضای فکر و علم خود تأویل می کردند. ایرانیان و صوفیه در علم تفسیر آثار برجسته ای پدید آورده اند. اما مشهورترین مفسّر که از زمان پیغمبر مورد اعتماد و مراجعه عموم مسلمانان بوده عبدالله بن عباس است.

قرآن نه تنها از جهت وحی الهی و شمول بر اصول و تعلیم دینی، بلکه از حیث فصاحت و بلاغت و اسلوب خاص آن که نه نظم است و نه نثر و نه سجع، بر زبان و ادب عربی و فارسی تأثیری بزرگ برجای گذاشته است. از نخستین قرن های اسلامی مطالعه و بحث درباره قرائت، تفسیر، تجوید، تأویل و علوم ادبی چون لغت، بلاغت و فصاحت و صرف و نحو و امثال آن به عنوان علوم قرآنی رواج بسیار داشته و منشاء مباحث مهم بوده است.

اصول و احکام اسلام

اسلام به معنی تسلیم و اطاعت فرمان خداوند است که به وسیله فرستاده او محمد(ص) نازل گردیده و با اقرار به زبان، ایمان به قلب و عمل به ارکان تکمیل می شود. اقرار بر زبان آوردن دوجمله شهادت است که بر یکتایی الله و رسالت محمد(ص) دلالت دارد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». عقاید اسلامی که براساس قرآن و احادیث استوار است به اصول و احکام یا عبادات تقسیم می شود. اصول دین عبارت است از توحید، نبوت و معاد. دو اصل عدل و امامت مخصوص شیعیان و اصول مذهب شیعه است. توحید: اعتقاد به الله، خدای واحد بی همتا که آفریننده هستی است؛ آغاز و پایانی ندارد، نه زاده است و نه می زاید؛ شریک و مانند ندارد؛ دانا و توانا و نگهدار و روزی دهنده است و مؤمنان پرهیزگار را با مهربانی و بخشاینده می نوازد و در برابر مُشرکان و دورویان و دشمنان انتقام گیرنده قهار است.

نبوت: خداوند برای هدایت مردم کسانی را از میان ایشان به نبوت برمی گزیند تا تعلیمات و احکام الهی را به وسیله ایشان به مردم برساند. از آغاز آفرینش، پیامبران بشمار از جانب خدا برای هدایت خلق فرستاده شده اند که اولین آنها آدم و آخرین آنها محمد مصطفی(ص) خاتم الانبیاء است.

معاد- اعتقاد به روز حساب است، هنگامی که به فرمان خدا مردگان برمی خیزند و در محضر عدل الهی اعمال نیک و بد آنان در ترازو سنجیده می شود. مؤمنان متقی که با اطاعت از اوامر و احکام الهی از گناه دوری جسته اند از صراط می گذرند و در جنت، که جوی های بسیار در آن روان است، از نعمت های خداوند بهره ور می شوند. اما بدکاران و مُشرکان و آنان که تعالیم خداوند را سبک داشته و در روی زمین فساد کرده اند، به جهنم می روند و برای همیشه آن جا می مانند.

عدل: آدمیان در بعضی امور مجبور و در بعضی دیگر مختار هستند. یعنی در انتخاب راه و روش زندگی اختیار دارند. اختیار برای انسان مسئولیت می آفریند و بسته به آن که چگونه رفتار کند در قیامت پاداش و مجازات می بیند و این عدل خداوند است که به انسان آزادی می دهد و در مقابل او را مسئول می شمارد.

امامت: امام به معنی رهبر و پیشواست و به کسی گفته می شود که در نماز جماعت دیگران پشت سر او می ایستند و به او اقتدا می کنند. اما امامت در اعتقاد شیعه آن است که علی(ع) و جانشینان او تا امام دوازدهم، برگزیدگانی هستند که پس از پیامبر اکرم(ص) و از طریق انتساب به او بهره ای از علم الهی دارند و نظر و رأی ایشان در تفسیر و تأویل و تشریح قرآن و رهبری جامعه اسلامی همراه با تأیید از خداوند متعال است. ایشان معصوم و دور از گناه و لغزش اند و اطاعت از دستورات و پیروی از روش زندگی آنان بخشی از اوامر دین اسلام است.

فروع دین هشت است: نماز، روزه، حج، جهاد، خمس، زکات، امر به معروف و نهی از منکر.

نماز از واجبات است و ستون دین خوانده شده. مسلمانان هر روز پنج بار به سوی مسجد الحرام (کعبه) به نماز می ایستند، خدای یکتای بی شریک را ستایش می کنند و شهادت به وحدانیت و فردانیت الله و رسالت پیامبر گرامیش محمد مصطفی(ص) می دهند.

روزه پرهیز از خوردن و آشامیدن از طلوع تا غروب آفتاب در ماه رمضان است. مسلمانان در این ماه که به واسطه نزول قرآن و شب قدر آن را بسیار گرامی می دارند، روزه میگیرند و در طاعت و عبادت می کوشند. عید فطر، یکی از دو عید مهم عموم مسلمانان، در پایان این ماه و هنگامی است که با دیده شدن هلال پایان یافتن ماه رمضان از سوی مراجع مذهبی اعلام گردد.

حج زیارت خانه خدا با ترتیب و اعمال خاص در ماه ذی الحجه است. این مراسم با قربانی درعید اضحی، یا عید قربان، پایان می پذیرد. بر هر فرد آزاد مسلمان، که توانایی مالی و بدنی داشته باشد، در مدت زندگی یک بار زیارت خانه خدا واجب است.

جهاد جنگ در راه خداست. بر هر مرد مسلمان که توانایی جسمی داشته باشد واجب است که برای دفاع از اسلام و گسترش آن به جنگ رود. در تاریخ اسلام، کشور گشایی های بسیار با عنوان عرضه اسلام بر کافران و مشرکان صورت گرفته است. وقتی مشرکان و دشمنان به کشور اسلام حمله ور شوند دفاع واجب می شود. دفاع بر همگان واجب است و پیری و جوانی و جنس و توانایی و ناتوانی در آن تأثیری ندارد.

خمس پرداخت یک پنجم از کل غنایم و اموال بی صاحب و درآمدهای مشروع است که به پیامبر و خاندان او تعلق می گیرد. شیعیان سادات را شایسته دریافت خمس می دانند و آن را با عنوان سهم امام به مراجع عالیقدر یا حکومت مذهبی شیعه می پردازند. اهل سنت مالیات اسلامی را منحصر به زکات می دانند و معتقدند که پرداخت خمس فقط در دوران حیات رسول اکرم(ص) واجب بوده است.

زکات، به معنی خلاصه و برگزیده مال، پرداختن سهمی از درآمد محصولات سالانه به فقرا و بیچارگان و یتیمان و مسافرانی است که از سرزمین خود به دور افتاده اند و خرج روزانه ندارند. این مبلغ را مسلمانان به اختیار خود یا به مستحق می پردازند یا از مراجع مذهبی برای تقسیم آن کمک می گیرند. زکات واجب است. اما بسیاری افراد علاوه بر زکات مبالغی دیگر به صورت پول یا جنس به عنوان صدقه به بیچارگان و مستحقان می پردازند که از مستحبات است یعنی از کارهای نیکویی که ثواب آخرت دارد اما واجب نیست.

امر به معروف راهنمائی و تأکید دیگران بر انجام کارهای خیر است. نهی از منکر جلوگیری از کارهای ناشایست و خلاف دین است. برعهده هر مسلمان است که اگر شخص دانسته یا ندانسته در وظایف دینی کوتاهی کرد یا گرد کارهای زشت و حرام گشت او را با پند و موعظه و

در صورت لزوم به اجبار و خشونت از آن کار باز دارد.

شیعیان براین احکام هشتگانه دومورد دیگر افزوده اند که تَوَلَّ و تَبَرَّ است. نخستین به معنی اظهار ارادت و محبّت به علی(ع) و خاندان او و اصرار در حقّ خلافت ایشان بی فاصله بعد از پیامبر(ص) و دوّمی به معنی اظهار بیزاری از دشمنان و مخالفان علی(ع) و اهل بیت اوست. درعین حال شیعیان، با تَقیّه یعنی پنهان کردن اعتقاد خود درجایی که گمان خطر رود، اغلب از این موارد چشم پوشیده اند.

امور اجتماعی مسلمانان براساس حقوق اسلامی که از قرآن مجید و احادیث گرفته شده اداره می شود. در زمان رسول اکرم(ص) همه کارها زیر نظر و به دستور آن حضرت انجام می شد. پس از رحلت، خلیفه در رأس حکومت قرار داشت و مرجع حل اختلاف های حقوقی و مسائل دینی بود. با گسترش سرزمین های اسلامی، خلفا وزیران و عاملان و قضایانی از جانب خود به کارهای مختلف می گماشتند.

فقها آن دسته از عالمان دین هستند که احکام جزئی مربوط به واجبات دینی و روابط اقتصادی و خانوادگی و قوانین مجازات و حقوق مردم و فرمانروایان را بنا بر نظر و اجتهاد خود تدوین می کنند. در نخستین قرن های اسلامی چهار مکتب مهمّ فقهی پدید آمد که مسلمانان اهل سنت و جماعت هنوز از آن ها پیروی می کنند: حَنَفِی، شافعی، حَنَبَلِی و مالکی. فقه شیعه به وسیله امام جعفر صادق(ع) ششمین پیشوای شیعیان تدوین گردید. به همین جهت شیعیان امامیه را شیعه جعفری نیز می نامند.

فرقه های اسلامی

با رحلت پیامبر اکرم، جامعه اسلامی که در سراسر شبه جزیره عربستان گسترده بود، ناگهان دستخوش تفرقه شدید شد. هنوز کفن و دفن انجام نگرفته بود که میان مهاجران و انصار یعنی اصحابی که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند با ساکنان اصلی مدینه، بر سر جانشینی جدال آغاز شد. این اختلاف با بیعت با ابوبکر، که در هجرت همراه پیامبر بود، آرام گرفت. اماّ چند تن از نزدیکترین صحابه، از جمله سلمان فارسی و ابوذر غفّاری، علی(ع) پسر عم و داماد پیامبر را جانشین برحق می شناختند. با آن که علی(ع) برای جلوگیری از تفرقه با خلافت ابوبکر و عمر و عثمان موافقت کرد، اماّ معتقدان به جانشینی وی به نام شیعیان (پیروان) علی(ع) از همان زمان مشخص شدند.

در زمان خلیفه سوم، با گسترش فتوحات اسلام و سیل غنایم و فرصت یافتن بزرگان قریش، به تدریج اوضاع جامعه از آن سادگی و تقوی و عدالت که در زمان پیامبر(ص) و تا اندازه ای در روزگار خلافت ابوبکر و عمر وجود داشت، تغییر کرد. پس از کشته شدن عثمان که بر اثر نارضایی مسلمانان و شورش جمعی صورت گرفت، همگی با علی(ع) بیعت کردند. اما در زمان خلافت وی جنگ های داخلی شدت گرفت. در جنگ جمل، عایشه همسر پیامبر(ص) و دختر ابوبکر، سپاهیان را به مخالفت با علی(ع) تشویق می کرد و در جنگ صفین، معاویه که از سران سابق قریش بود در مقابل علی(ع) صف آراست.

بدین ترتیب، در کمتر از سی سال پس از رحلت پیامبر(ص) خلافت اسلامی به حکومت موروثی و پُر تجمل اموی بدل شد که، برخلاف تعلیمات برابری و برادری اسلامی، بر نژاد و تبار و قبیله خود تأکید داشت و نه تنها مسلمانان سرزمین های مغلوب، بلکه دیگر اعراب را نیز به چیزی نمی شمرد. با این همه، از آن جا که خلفا مشروعیت خود را از دین محمد(ص) و تعالیم آن داشتند ناچار با توسل به قرآن کریم و احادیثی که از پیامبر به وسیله راویان نقل می شد، درصدد اثبات حقانیت خود برمی آمدند. مخالفان نیز از همین طریق به بحث و گفتگو می پرداختند و برای مبارزه و قیام خود مبنایی اعتقادی و اسلامی می جستند. در نتیجه در قرن های اول و دوم هجری/ هفتم و هشتم میلادی بحث های مهمی درباره مسائلی چون صفات خدا، ایمان، گناه، جبر و اختیار درگرفت و فرقه های متعدد پدید آمد. اگرچه اصل اختلاف آنان درمسأله جانشینی و ویژگی های حکومت و خلافت اسلامی بود، اما همین کشمکش ها به پیدایش دیدگاه های متفاوت در اصول اعتقادات و روابط انسان و خدا و مسائل فقهی نیز انجامید.

دراین کشمکش ها و اختلافات مذهبی ایرانیان نه تنها بی طرف نماندند، بلکه هم در مبارزات و هم در مباحث کلامی و فقهی سهمی بزرگ و تعیین کننده داشتند. مهمترین مراکز پیدایش و رشد افکار و آراء مذهبی در سه قرن اول اسلامی، بغداد و بصره بود یعنی در جایی که اکثر ساکنانش ایرانی بودند و به واسطه موقع خاص، محل برخورد افکار و عقاید ملل گوناگون بود. خراسان و نواحی مرکزی ایران نیز از کانون های مهم پیدایش مذاهب جدید به شمار می رفت. با این تفاوت که ایجاد مذاهب دراین مناطق بیشتر رنگ سیاسی داشت و به منظور مبارزه با خلافت اموی و عباسی رواج می یافت.

مهمترین فرقه های اسلامی که در تاریخ ایران اهمیت یافته اند عبارتند از: مذاهب اهل سنت و جماعت، خوارج، شیعه و شاخه های آن. اهل سنت و جماعت که همواره اکثریت مسلمانان را تشکیل می داده اند در موضوع جانشینی معتقد به انتخاب و اجماع هستند. یعنی بیعت عامه مسلمانان را مبنای انتخاب قرار می دهند. خلیفه در نظر اهل سنت، تنها مأمور اجرای احکام قرآن و سنت رسول است. اهل تسنن در احکام فقهی پیرو یکی از چهار مذهب حنبلی، شافعی، حنفی و مالکی اند. در نیمه دوم قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی، هنگامی که ترکان سلجوقی اختلافات مذهبی را دامن زدند، پیروان مذاهب مختلف اهل سنت را نیز به جان یکدیگر انداختند.

هم اکنون در بین سنیان ایران، پیروان هریک از این چهار مذهب یافت می شوند. مثلاً سنیان کُردستان بیشتر شافعی مذهب اند و قبایل و عشایر ترکمان و بلوچ و سنیان خراسان، که مرکز آنان خواف است، از مذهب حنفی پیروی می کنند.

خَوارج آن دسته از طرفداران علی(ع) بودند که در جنگ صفین به رأی حکمین (داوران دو طرف) اعتراض کردند و از لشکر کناره گرفتند و یکی از ایشان علی(ع) را به شهادت رساند. خَوارج در امر جانشینی معتقد به انتخاب بودند، اما قریشی یا عرب بودن را شرط لازم نمی دانستند و می گفتند هر شخص مسلمان از هر قوم و ملت می تواند به عنوان خلیفه انتخاب شود. خَوارج که مردمی سختگیر، شجاع و پاک اعتقاد بودند، در دوره امویان و اوایل خلافت عباسیان برضد آنان می جنگیدند و سخت موجب هراس آنان بودند. یکی از دوشاخه مهم خَوارج بر قسمتی از عراق و فارس و کرمان مسلط شد. خَوارج در سیستان و خراسان دسته های بزرگی به مخالفت با خلفا تشکیل دادند و یکی از مهمترین عوامل تشکیل نخستین حکومت های محلی ایرانی در این نواحی بودند. حمزه بن عبدالله خارجی (حمزه بن آذرک شاری) که هارون الرشید را به خراسان کشید از آن جمله است. خَوارج حدود قرن چهارم هجری به تدریج از میان رفتند.

شیعیان

شیعیان پیروان علی(ع) هستند و معتقدند که رسول اکرم(ص) هنگام حجة الوداع در غدیر خم، علی(ع) را در حضور عده ای از اصحاب به امامت و ولایت و خلافت خویش منصوب فرمود. بنابراین خلافت انتخابی ابوبکر خلاف نص است. شیعیان، برخلاف اهل سنت و جماعت که خلیفه را تنها مأمور اجرای احکام قرآن و سنت رسول می دانند، معتقدند که امامت مانند نبوت امری الهی و از ارکان دین اسلام است. علی(ع) و جانشینان او برگزیده رسول خدا و مطلع بر غیب و وارث علوم نبی و معصوم از گناه و خطا هستند. ایشان با علم الهی بر اسرار آفرینش آگاهی دارند و محکومات و متشابهات کلام خدا را می دانند. تنها احادیثی که از طریق ایشان روایت شود صحت و اعتبار کامل دارد و هرکس که با آنان مخالفت کند با خدا مخالفت کرده و همچون کافران و منافقان مستحق آتش جهنم است.

شیعیان با این معتقدات اصولی در طی تاریخ اسلام اقلیتی را تشکیل دادند که پیوسته با خلافت رسمی درمبارزه و جدال بود. با آن که علی(ع) و شماری از نخستین شیعیان او بنا بر مصلحت اسلام با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، اما فاصله گرفتن روز افزون خلفا از تعلیمات پیغمبر به نارضایتی در جامعه اسلام می افزود و همین امر تا بدان جا کشید که معاویه خلافت را به خاندان خود انتقال داد. از آن پس خلافت به ریاست دنیایی تغییر شکل یافت و بدکاری ها و رفتار خلاف شرع امویان به حدی بی پرده صورت می گرفت که بیشتر اهل سنت و جماعت نیز ناچار آنان را از چهار خلیفه اول، که خلفای راشدین نامیده می شدند، جدا کردند.

بدین ترتیب، شیعه به خصوص پس از رودروی لشکر معاویه با حسین بن علی(ع) و یاران او در دشت کربلا، روز بروز بیشتر متشکل شدند و به صورت های مختلف بیزاری خود را از دستگاه

خلافت رسمي که آن را غاصب مي دانستند آشکار کردند.

ایرانیان مسلمان از آغاز در امر جانشینی جانب علي(ع) را گرفتند و حمایت ایشان موجب شد که در زمان آن حضرت مرکز خلافت به کوفه انتقال یابد. گرایش ایرانیان به تشیع هم از آغاز دلایل بارزی داشت. از جمله آن که اصولاً پذیرش اسلام از طرف آنان به دلیل صدای برابری و برادری این ایمان جدید بود که سدهای محکم طبقات جامعه ساسانی را در هم می شکست و نظامی نو را نوید می داد. این آرزو با تشکیل خلافت اموی برپا رفته می نمود، حال آن که روش حضرت علي(ع) در دوران کوتاه خلافت جز آن بود. از سوی دیگر، ایرانیان با وجود قبول اسلام از حکومت و سیادت عرب ناخشنود بودند و، با کینه ای که به ویژه از خلیفه دوم به واسطه فتح ایران در دل می پروراندند، هر فرصتی را برای انتقام غنیمت می شمردند.

به این ترتیب، تشیع در واقع نه یک فرقه اسلامی که یک جریان موازی با خلافت رسمي مسلمانان است و درطول تاریخ همواره به صورتی فعال و مؤثر هم در ایجاد مکاتب و مباحث مهم کلامی و اعتقادی سهم بزرگی داشته و هم در جریانات سیاسی و برخوردهای مهم نظامی رو در روی خلافت اموی و عباسی قرار گرفته است.

شاخه های مختلف تشیع را به دو دسته اصلی میانه رو و غالی تقسیم می کنند. اساس این دسته بندی بر پایه مقامی است که معتقدان برای علي(ع) قائلند. اما از دیگر تفاوت ها که موجب جدائی شیعیان از یکدیگر گردید یکی این بود که کدام یک از علویان را باید امام شمرد.

شیعیان میانه رو (کیسانیه)

نخستین انشعاب در بین شیعیان پس از شهادت حسین بن علي(ع) اتفاق افتاد. گروهی از شیعیان پس از این واقعه به امامت محمد بن الحنفیه، برادر ناتنی آن امام و پسر علي بن ابیطالب(ع) که از بطن فاطمه زهرا(ع) نبود، معتقد شدند. طرفداران محمد حنفیه به رهبری مختار ثقفی در کوفه قیام کردند و به خون خواهی از حسین بن علي(ع) جنگی بزرگ به راه انداختند. این فرقه را کیسانیه می خوانند. شاخه ای از کیسانیه که راوندیه خوانده می شدند ابومسلم خراسانی را در قیام برضد امویان یاری دادند. دسته ای از کیسانیه معتقد بودند که محمد حنفیه نمرده و در غاری پنهان شده است و در آخر زمان از آن جا ظهور و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.

زیدیه

انشعاب دیگر در تشیع هنگامی پدید آمد که گروهی از شیعیان به جای امام محمد باقر(ع) پنجمین پیشوای شیعیان امامیه، با زید بن علي برادر او بیعت کردند. زید در مبارزات برضد امویان با شور تمام شرکت داشت. وی از نظر معتقدات مذهبی با سنیان مدارا می کرد اما معتقد بود که باید حکومتی روحانی به امامت یکی از علویان جامعه اسلامی را اداره کند. زیدیه پس از زید بن علي، قرن ها به مبارزات خود بر ضد امویان و عباسیان ادامه دادند. در قرن دوم هجری/هشتم

میلادی، دودمان هایی از علویان زیدی چند بار در یمن امامت کردند. مذهب زیدیه هنوز مذهب غالب در این سرزمین است.

اما مهمترین قیام تاریخی زیدیه در نیمه دوم قرن سوم هجری/ نهم میلادی، در کرانه دریای خزر به وقوع پیوست. در این منطقه که از اواخر دوره ساسانیان عقاید مزدک رواج کامل داشت در قرن سوم هجری قیام های بزرگی صورت گرفت که هم رنگ مخالفت با عرب و خلافت بغداد را داشت و هم هدف های استقرار مساوات اجتماعی و انتقال زمین به روستاییان را دنبال می کرد. قیام سرخ جامگان به رهبری بابک خرّم دین یکی از آن ها بود. نوشته اند که شورشیان روستایی نواحی بحر خزر از حسین بن زید، که از بیم عباسیان به آن نواحی پناه برده بود، برای رهبری دعوت کردند. در نتیجه این قیام حکومت زیدیان طبرستان تشکیل شد که گیلان و دیلم را نیز تحت نفوذ داشت. علویان زیدیه که اغلب مردمی باسواد و آشنا با فقه و علم و شعر بودند با مردم محل به عدالت و مساوات رفتار می کردند. حکومت ایشان عاقبت به دست سپاهیان آل زیار برافتاد.

شیعه امامیه

شیعه امامیه شیعیان دوازده امامی (اثني عشری) هستند که حکومت ایشان با روی کار آمدن صفویه در ایران رسمیت یافته است. شیعه امامیه علی(ع) و یازده فرزندش را به ترتیب مقتدا و پیشوا و امام بر حق می شناسند: علی بن ابیطالب المرتضی، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین زین العابدین، محمد الباقر، جعفر الصادق، موسی الکاظم، علی بن موسی الرضا، محمد تقی، علی النقی، حسن العسکری، محمد المهدی (عج) مهدی موعود و صاحب الزمان و امام عصر.

به اعتقاد شیعه امامیه، امام دوازدهم در سال 255 یا 256ه. 869م در سامره متولد شده و تا سال 260ه/ 873م که پدر بزرگوارش شهید گردیده تحت کفالت و تربیت آن حضرت بوده و کسی جز خواص شیعه به شرف ملاقات وی نایل نمی شده است. پس از شهادت امام یازدهم که امامت بدان حضرت رسید، به امر خدا غیبت اختیار کرده و جز با نایبان خود به ندرت نزد کسانی ظاهر شده است. نایبان خاص امام دوازدهم عثمان بن سعید عمري و پسرش محمد بن عثمان و پس از او ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و پس از وفات او علی بن محمد سمري بودند. چند روز پیش از وفات علی بن محمد سمري از جانب امام توقیعی صادر شد و ضمن ابلاغ نزدیکی وفات او تصریح شد که از آن پس در نیابت خاصه بسته خواهد شد و غیبت کُبری واقع خواهد گردید و تا روزی که خداوند ظهور آن حضرت را اجازه دهد غیبت کُبری دوام خواهد یافت. در حدیثی از پیغمبر اکرم(ص) آمده است که: «اگر نمانده باشد از دنیا مگر یک روز، خدا آن روز را دراز می کند تا مهدی از فرزندان من ظهور نموده، دنیا را پر از عدل و داد کند، چنان که از ظلم و جور پُر شده باشد.»

از مشاهیر علما و مراجع روحانی شیعه امامیه در طول تاریخ محمد بن حسن القمي و محمد بن یعقوب الكليني گردآورنده بزرگ احادیث شیعه هستند که در قرن سوم و چهارم هجری/ نهم و دهم میلادی می زیستند. به ابوجعفر محمد بن علی القمي مشهور به ابن بابویه و الصدوق، فقیه

و روحاني بزرگ قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي که در ري مدفون است بيش از 300 تأليف معتبر نسبت داده شده که تنها بخش کوچکی از آن برجاي مانده است.

در زمان غزنويان و سلجوقيان، شيعيان سخت مورد آزاد و تعقيب بودند. با اين همه، بزرگاني چون شيخ طبرسي در اين زمان به نوشتن آثاري معتبر پرداخته اند. در بين نوشته هاي متعدد شيخ طبرسي تفسير **مجمع البيان** شهرت بسيار دارد. با حمله مغول و سقوط خلافت بغداد شيعيان اماميه آزادي عمل بيشتري يافتند و با از بين رفتن شيعيان اسماعيلي به دست هلاکوخان تا روي کار آمدن صفويه به تدريج در بين عامه سني مذهب نفوذ فراوان يافتند و حتي دو بار کوشيدند تا مذهب شيعه را رسميت دهند.

نجم الدين جعفر بن محمد و خواهر زاده اش جمال الدين حسن معروف به علامه حلي از بزرگترين علماي شيعه اماميه در دوره ايلخانان مغول اند که آثار مشهوري در مسائل شيعه اماميه دارند. گفته اند که نوشته هاي اين دو روحاني زمينه رسميت تشيع اماميه در دوره صفويه را فراهم آورد و دستور و راهنماي اصلي شيعيان در الهيات و فقه شد.

شيعيان غالي

اسماعيليان، قَرَمَطيّان و غُلاة از شيعيان تندرو هستند که در مقام حضرت علي غُلو مي کنند و بعضي از ايشان براي او مقام الوهيت قائل اند. شيعيان غالي، که خود به شاخه هاي مختلفي تقسيم مي شوند در واقع از تشيع به عنوان پوششي براي منظورهاي سياسي بهره مي گرفتند. در کتاب هايي که درباره فرقه هاي مختلف شيعه بحث تفصيلي شده معمولاً از مذاهبي چون مُقنّعيه، بابکيه و مازاريه ياد مي شود که در عقايد و رفتار آنان نشانه هايي از اعتقاد به اديان و نهضت هاي سياسي پيش از اسلام ايران، از جمله عقايد زرتشتي، مانوي و مزدکي، ديده مي شود. اعتقاد به حلول و اتحاد انسان با مبدأ الوهيت و تناسخ از جمله عقايد غير اسلامي است که در اين مذاهب مطرح شده است. به استناد همين موارد است که همه علماي سني و شيعه ميانه رو حکم بر تکفير ايشان مي داده اند. موج تکفير و اعدام معتقدان به اين مذاهب هم دليل سياسي و مبارزاتي و هم مدرک شيرک و بدديني داشته است.

مبارزاتي که در خون خواهي از ابومسلم صورت مي گرفت همواره با اين اصل همراه بود که روح ابومسلم در مبارزي ديگر حلول کرد و او را به خون خواهي و انتقام واداشته است. غُلو در مقام علي(ع) بعدها در فرقه هاي مختلف صوفيه شيعه مذهب نیز اثر گذاشت و هنوز در بعضي فرقه هاي بازمانده نظير اين عقايد ديده مي شود. اما معتقدات افراطي مذهبي نیز با فرو نشستن موج مبارزات بر ضد خلافت بغداد پس از حمله مغول تعديل شد و امروز تنها نشانه هاي اندکي از اين افکار در بعضي فرقه ها باقي مانده است.

Ā Ḥ ḥ Ÿ Ū ŷ

امروز در ایران مذهب شیعه دوازده امامی رسمیت و اکثریت کامل دارد. اما هنوز بعضی گروه های اعتقادی یافت می شوند که اگرچه در اصول با مذهب رسمی تفاوت چندانی ندارند، اما به واسطه همبستگی گروهی مشخص اند از جمله شیخیه، صوفیان نعمت الهی، احمدیه و اهل حق.

صوفیان نعمت الهی

یکی از فرقه های صوفیه که هنوز در ایران پیروان بسیار دارد، نعمت اللهیه است. ایشان پیروان سید نورالدین نعمت الله اند که، به تعبیری صوفیانه، شاه نعمت الله ولی خوانده می شود. شاه نعمت الله از شیعیان دوازده امامی بود و در قرن نهم هجری/ پانزدهم میلادی، همزمان با سلطنت شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور گورکان، ابتدا در خراسان و سپس در یزد می زیست. وی که عارفی وارسته و صاحب مقامات روحانی بود ازطرف دربار تیموری و پادشاهان دکن مورد حمایت و ارادت خاص قرار گرفت و زائران و سیاحان بسیار برای دیدار او از ایران و هند به خانقاه او در یزد رفت و آمد می کردند. شاه نعمت الله ولی اواخر عمر خود را در ماهان کرمان گذراند که منطقه ای سرسبز و خوش آب و هواست. وی در سال 834ه. / 1431م همان جا درگذشت. آرامگاه او در ماهان بنای تاریخی باشکوهی است که مورد زیارت و بازدید پیروان او و جهان گردان قرار دارد. از شاه نعمت الله ولی دیوان اشعار و غزلیات و آثار متعدّد نظم و نثر درباره معتقدات صوفیانه برجای مانده است. در دیوان اشعار او پیش گوئی هایی دیده می شود که پیروان نعمت الهی آن ها با وقایع تاریخی تطبیق می دهند. درمعتقدات نعمت اللهیان بسط غالب است. یعنی ایشان سرخوشی و شادمانی را در همه حال لازم می شمردند اما به اعتدال و میانه روی نیز پای بندند. برخلاف بعضی از فرقه های صوفیه بیکاری و تنبلی را زشت می شمردند و برای گذران زندگی به تلاش و کوشش می پردازند. مجالس ذکر و سماع برگزار می کنند و به شرکت در اجتماعات و فعالیت های عمومی رغبت دارند. در دوره قاجاریه، خانعلی خان ظهیرالدوله ملقب به صفاعلیشاه، پیشوایی نعمت اللهیه را داشت و در تهران خانقاهی ترتیب داده بود که بسیاری از بزرگان و درباریان و شاهزادگان بدان رفت و آمد می کردند. در انقلاب مشروطیت در این خانقاه جلسات انجمن اخوت تشکیل می شد که از آزادی خواهان حمایت می کرد. در دوره استبداد صغیر به دستور محمدعلی شاه خانقاه را ویران کردند. اما پس از آن باردیگر نوسازی شد و هنوز برجای است.

شیخیه

شیخیه پیروان شیخ احمد احسائی از متکلمان بزرگ قرن دوازدهم هجری/ هجدهم میلادی هستند که از تلفیق مبادی فلسفی خاص خود با تأویل آیات و احادیث اسلامی مکتبی ایجاد کرد که به وسیله شاگردش حاج سیدکاظم رشتی دنبال شد. پس از سیدکاظم رشتی، حاج محمد کریم خان، پسر محمد ابراهیم خان قاجار، در کرمان معتقدات شیخ احمد احسائی را گسترش داد و کتاب های بسیار به فارسی و عربی درباره اصول شیخیه نگاشت. در زمان ناصرالدین شاه قاجار، بین شیخیه و دیگر فقهای شیعه جدال و برخوردهای شدید درگرفت. طرفداری ناصرالدین

شاه از فقها پیشرفت و اقتدار شیخیه را، که از زمان محمد شاه روز افزون بود، متوقف ساخت.

شیخیه در اصول اعتقادی با فقهای شیعه و فیلسوفان مکتب ملاصدرا و عرفا و صوفیه و معتقدان به وحدت وجود و پی روان شاه نعمت الله ولی مخالفتی شدید و جدی داشتند. با بابه نیز مخالفت می کردند. ملا محمد مرقانی پیشوای ایشان در زمان ناصرالدین شاه از علمایی بود که فتوای قتل سید باب را داد. شیخیه نیز از شیعیان غالی هستند و در مقام اهل بیت پیامبر(ص) و محبت به ایشان افراط می کنند. آنان معتقدند که علت غایی آفرینش وجود امام های دوازده گانه بوده است؛ معاد جسمانی را قبول ندارند و به تفسیر و تأویل آیات قرآنی و احادیث اصرار می ورزند. پیروان شیخیه در شهرهای مختلف ایران پراکنده اند، اما مهمترین مراکز ایشان در کرمان و تبریز است.

اهل حق

بین ایلات و عشایر غرب ایران گروهی از شیعیان زندگی می کنند که اهل حق خوانده می شوند و عامه ایشان را علی اللهی می نامند. مرکز ایشان کرمانشاه است. پیدایش این فرقه به قرن یازدهم هجری/ هفدهم میلادی می رسد. در آن زمان شخصی به نام شاه محمد از مردم مرو براساس برخی تعلیمات اسماعیلی، از جمله اعتقاد به تناسخ و حلول، گروهی را پیرامون خود گرد آورد. ایشان شاه اسماعیل صفوی را تجسم علی-الله می دانستند. به نظر معتقدان این فرقه، شاه محمد آخرین تجسم امام زمان است که بازخواهد آمد.

اهل حق عقاید خود را پنهان می کنند. اما به سبب مراسم و روش های خاص زندگی دسته جمعی از دیگر شیعیان متمایزند. آنان به دو مبدأ وجود یکی عقل و دیگری نفس معتقدند و بقای روح و زندگی پس از مرگ را انکار می کنند. در روابط خانوادگی به تک همسری پای بندند و طلاق را جایز نمی دانند. در مراسم خصوصی اهل حق از گوشت قربانی سفرهای گسترده می شود و دسته جمعی دور آن گرد می آیند. این مراسم را با سفره اخوت که قَرَمَطیان در گذشته داشتند شبیه دانسته اند. پیش از گستردن سفره، اهل حق به ذکر جَلّی (به صدای بلند) و سَماع می پردازند و زنان همراه مردان با روی گشاده در رقص های مذهبی شرکت می جویند. با خوردن غذا در این مراسم چنین انگاشته می شود که ذرات مبدأ الهی به شرکت کنندگان منتقل می گردد. در این مراسم اهل حق به فریادهای همصدا به ذکر علی-حق می پردازند و گاه بر اثر اوج هیجان از خود بی خود می شوند.

اقلیت های مذهبی

زرتشتیان

زرتشتیان یکی از اقلیت های مذهبی هستند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته شده اند. تا حدود قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی بیشتر مردم ایران مسلمان شده بودند. بین سال های 32 تا 168ه/ 653 تا 785م. مهاجرت عظیمی از زرتشتیان ایران به هند صورت گرفت. بار دیگر پس از حمله مغول دسته هایی از زرتشتیان به هند رفتند. با این همه تا آن زمان هنوز گروه بزرگی از معتقدان به دین زرتشت در ایران زندگی می کردند و تا دوره قاجار پیوسته مورد فشار و آزار بودند.

در زمان ناصرالدین شاه، با بروز احساسات ملی و توجه به تاریخ و فرهنگ ایران باستان، مالیات جزیه که از اقلیت های مذهبی گرفته می شد لغو گردید و از آن پس زرتشتیان امکان یافتند بعضی مراسم و آداب مذهبی خود را اجرا کنند. در زمان سلطنت دودمان پهلوی، با ترجمه و نشر کتاب های باستانی به زبان فارسی، آشنائی عمومی با دین زرتشت افزایش یافت. امروزه، جامعه زرتشتیان ایران در یزد، کرمان، شیراز و تهران فعالیت های مذهبی و فرهنگی دارند. زرتشتیان، که بنا بر معتقدات مذهبی به آبادانی و سازندگی اهمیت بسیار می دهند، در کارهای خیر که منافع آن به عموم مردم برسد همیشه پیشگام بوده اند. مدرسه ها، بیمارستان ها و گردشگاه های بسیار به وسیله نیکوکاران زرتشتی ساخته شده است.

یهودیان

یهودیان قدیمی ترین اقلیت نژادی و مذهبی هستند که از آغاز شاهنشاهی هخامنشی تا امروز در ایران سکونت داشته اند. آنان پیروان حضرت موسی کلیم الله اند و از دستورات کتاب آسمانی **تورات** پیروی می کنند. زبان و خط عبری و فرهنگ و معتقدات قومی در طی تاریخ پیوسته بین یهودیان ایران استوار مانده است.

در تاریخ ایران، یهودیان گاه در امور مهم حکومتی نقش هایی داشته اند، از آن جمله در زمان خشایارشا. در دوره های اسلامی یهودیان اهل ذمه بودند و جزیه می پرداختند. در دوره هایی ایشان چون دیگر اهل ذمه ناچار بودند وصله ای زرد رنگ برجامه خود بدوزند تا از مسلمانان متمایز باشند. این وصله غیار یا عسلی و یا یهودیانه خوانده می شد.

تاریخ مهاجرت یهودیان به ایران به روزگار کورش بزرگ می رسد. در قرن ششم پیش از میلاد مسیح نبوکد نصر (بخت نصر) فرمان رои مقتدر بابل، پس از تصرف اورشلیم آن شهر را ویران کرد و یهودیان را بیش از 80 سال در بابل به اسارت داشت. در سال 540 پ. م، کورش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی پس از فتح بابل قوم یهود را آزاد کرد تا به سرزمین خویش باز گردند و به

یاری سپاهیان پارسی معبد خود را از نو بسازند. در آن زمان گروهی از یهودیان در بین التهرین ونواحی غرب فلات ایران سکونت یافتند. در قرن اول میلادی، سرزمین فلسطین به تصرف امپراتوری روم درآمد و در پی شورش مردم آن جا بار دیگر اورشلیم ویران شد. از آن پس قوم یهود در نقاط مختلف جهان آواره شدند و گروهی از آنان در پناه آزادمنشی و مدارای شاهنشاهان اشکانی با معتقدان به ادیان دیگر به ایران مهاجرت کردند.

تا پیش از تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین، گروه بزرگی از یهودیان در کاشان، اصفهان، تهران، همدان و خراسان می زیستند و اغلب آنان در امور اقتصادی و تجارت نقش عمده ای داشتند. پس از مهاجرت بزرگ ایشان به کشور اسرائیل، با انقلاب اسلامی نیز باردیگر بسیاری از یهودیان ایران را ترک کردند. امروز بیشتر یهودیان باقیمانده در ایران ساکن تهران و اصفهان اند.

مسیحیان

مسیحیان نیز از اقلیت های رسمی مذهبی در ایران اند. دین مسیح از اوایل قرن دوم میلادی در ایران پیروانی پیدا کرد. نخستین تبلیغات مسیحی به وسیله یکی از حواریون آن حضرت به نام یهودا، معروف به توماس، در شهر اُرقه واقع در شمال رودخانه فرات صورت گرفت. به تدریج شماری از ایرانیان بین النهرین و آذربایجان و خراسان و ماوراءالنهر تا کاشغر و چین و مغولستان به مسیحیت گرویدند. یکی از دلایل این پیشرفت سریع، آشنایی ایرانیان با زبان و فرهنگ یونانی بود که بر اثر حمله اسکندر و فرمان روایی جانشینان او و گرایش اشکانیان بدان حاصل شده و زمینه روی آوردن مردم را به دین مسیح فراهم آورده بود. در اواخر قرن ششم میلادی، هم زمان با شاهنشاهی خسرو انوشیروان، که خود همسری مسیحی نیز داشت، دین مسیح در ایران رواجی فوق العاده یافت. از اوایل قرن نودزهم میلادی تبلیغات مسیحی در نواحی مختلف ایران چون اصفهان، یزد، تهران، شیراز و مشهد شدت گرفت. میسیونرهای مسیحی ضمن ارائه خدمات فرهنگی و بهداشتی به تبلیغ دین مسیح نیز می پرداختند، اما توفیق چندانی به دست نیاوردند و امروز کمتر مسیحیانی از این دست در ایران وجود دارند.

ارامنه

مسیحیت پیش از همه در ارمنستان از ایالات شمال غرب فلات ایران با تعلیمات مبلّغی رومی به نام گریگور رواج یافت. در قرن چهارم میلادی، پادشاه این سرزمین به نام تیرداد، مسیحی شد. از زمان او ترجمه کتاب مقدس و دیگر آثار مسیحی به زبان ارمنی و خط پهلوی برجای مانده است. گرایش مردم ارمنستان به مسیحیت کشمکش و نبرد شاهنشاهان اشکانی و ساسانی را با امپراتوران روم بر سر این منطقه شدت داد.

ارامنه در اصول عقاید با کلیسای کاتولیک روم مخالف اند و از کلیسای سُرّیانی پیروی می کنند.

ایشان برای عیسی مسیح(ع) جنبه بشری قائل نیستند و حقیقت او را الهی می دانند. از دیر باز مرکز کلیسای ارامنه در نزدیک شهر ایروان واقع در جنوب کوه آرارات بوده است و خلیفه کلّ ارامنه در آن جا سکونت دارد. در قرن شانزدهم میلادی، شاه عباس بزرگ عدّه زیادی از هنرمندان و صنعتگران ارمنی را به اصفهان کوچ داد و در ناحیه ای در جنوب زاینده رود، که به یاد موطن اصلی آنان جُلّفا نامیده شد، جایگزین کرد. از آن زمان اقلّیت بزرگ ارامنه در اصفهان سکونت دارند و دو کلیسای ایشان در آن شهر از آثار معماری قابل توجّهی است که بازدید کنندگان را به خود می خواند.

ارمنیان نه تنها اقلّیت مذهبی که یک اقلّیت قومی و نژادی اند و زبان، خطّ، فرهنگ و تاریخ خود را حفظ کرده اند. این قوم آریایی خاطرات مشترک دیرین و وسیعی با ایرانیان دارند. بسیاری از آگاهی های اساطیر ایران را از لابلای آثار ادب و فرهنگ و آداب و رسوم ایشان می توان بازشناخت. از اواخر قرن نوزدهم میلادی و پس از قتل عامی که از ارمنیان در خلافت عثمانی صورت گرفت بسیاری از آنان به ایالات متّحد آمریکا مهاجرت کردند. پس از انقلاب اسلامی نیز تعداد قابل ملاحظه ای از ارمنیان ایران به اروپا و آمریکا رفتند. امروزه، شماری از ارمنیان در تهران و اندکی در اصفهان سکونت دارند.

مسیحیان نسطوری یا آشوری

علاوه بر ارمنیان، در ایران اقلّیت دیگری از مسیحیان نیز زندگی می کنند که به نام جامعه آشوری شهرت دارند. آشوریان از ساکنان بین النهرین و شهر اُرفّه بودند که، در قرن پنجم میلادی، بر اثر اختلاف های مذهبی ناچار به کوهستان های آذربایجان و نواحی شمال غرب ایران گریختند. پیش از آن، در زمان ساسانیان، مسیحیان از نظر سیاسی طرفداران امپراتوری روم انگاشته می شدند و از آن جا که جنگ های خونین ایران و روم در آن زمان پیوسته بود مسیحیان مورد قتل عام و آزار بسیار بودند.

در سال 420م، همزمان با شاهنشاهی بهرام گور، در مدرسه دینی اُرفّه شخصی به نام نسطوریوس عقایدی ابراز کرد که با معتقدات کلیسای کاتولیک نمی خواند و از همین رو به تکفیرش انجامید و پیروان او بر اثر سخت گیری ناچار از گریز شدند. اقلّیت مسیحی آشوری ایران پی روان نسطوریوس هستند و در آذربایجان تا اطراف دریاچه وان، در ترکیه، پراکنده اند. مهم ترین مرکز مسیحیان آشوری اکنون در آذربایجان غربی، حدود شهر ارومیه، است. در تهران و نواحی مرکزی ایران نیز گروهی دیگر از آشوریان ساکن اند. مسیحیان آشوری، هم از جهت معتقدات مذهبی و هم از نظر نژاد و فرهنگ، با ارامنه اختلاف بسیار دارند.

بهاییان

بهاییان پیروان میرزا حسن علی نوری ملقب به بهاءالله هستند که در 1280/1862م در محلی نزدیک بغداد خود را "مَن یظهره الله"، یعنی کسی که خداوند او را ظاهر کرده و موعود محمدعلی باب، خواند. عده زیادی از بابیان بدو گرویدند و از آن پس خود را بهایی خواندند. بهاییان معتقدند که بهاءالله شارع دین تازه ای است و کتاب **اقدس** و سایر آثار او که در برگرفته اصول عقاید و احکام اوست از جانب خداوند بر او نازل شده. عقاید میرزا حسین علی، به ویژه به وسیله پسرش عباس آقندی ملقب به عبدالبها و یکی از نوادگانش شوقی ربّانی که رهبری جامعه بهایی را به عهده گرفتند، چاپ، ترجمه و منتشر شده است. این عقاید آمیزه ای است از عرفان اسلامی و فلسفه اروپایی قرن نوزدهم.

بهاییان انبیاء را "مظاهر الاهیّه" می خوانند و در این باورند که پس از حضرت رسول اکرم(ص) باب و پس از او میرزا حسین علی به عنوان مظهر الاهی به جهان آمده اند. بهاییان صلح، وحدت جامعه انسانی در جهان، مساوات زن و مرد و مخالفت با تعصبات دینی، ملی، نژادی و سیاسی را از جمله آراء و آرمان های خود می شمرند. از دخالت در سیاست و گروهبندی های سیاسی دوری می کنند و در باره ازدواج، طلاق، زنا و ارث احکام و مراسم ویژه دارند. نماز خاص خود را هر روز در سه نوبت می خوانند. سال را به 19 ماه و هرماه را به 19 روز تقسیم کرده اند و در آخرین 19 روز هر سال روزه می گیرند.

شهر حیفا در اسرائیل مرکز تشکیل بیت العدل اعظم بهاییان است که اعضایش از سوی بیت العدل های ملی یا مرکزی در کشورهای گوناگون انتخاب می شوند. اداره جامعه بهاییان دنیا برعهده بیت العدل اعظم است. پس از انقلاب اسلامی در ایران و فشارهایی که بر بهاییان وارد آمد و به اعدام شماری بزرگ از آنان انجامید بسیاری از بهاییان ایران را ترک کردند. درحال حاضر شمار تقریبی بهاییان ایران کمتر از سیصد هزار تن برآورد شده است.

منابع:

- گات ها، گزارش پورداد. بمبئی، 1927، برهان قاطع، تصحیح و تحشیه محمد معین.
- مصاحب، غلامحسین. دائرة المعارف فارسی. تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین، 1345.
- رائین، اسماعیل. بهائیان. تهران.
- آشتیانی، جلال. زرتشت، مزدیسنا و حکومت. تهران، شرکت سهامی انتشار، 135.
- بازرگان، مهدی. سیر تحول قرآن. تهران، شرکت سهامی انتشار، 1360.

- پطروشفسکي، ايليا پاولويچ. اسلام در ايران. ترجمه کریم کشاورز. تهران، پیام، 1351.
- رواني، علي. تاريخ اسلام از آغاز تا هجرت. تهران، انتشارات حقایق، 1361.
- زرّين کوب، عبدالحسين. بامداد اسلام. تهران، امیرکبیر، 1353.
- طباطبائي، محمد حسين. شيعه در اسلام. قم، دفتر انتشارات اسلامي، 1360.
- مشکور، محمدجواد (ويراستار). هفتاد و سه مِلّت يا اعتقادات مذاهب؛ رساله اي از آثار قرن هشتم هجري. تهران، مطبوعات عطاّي، 1348.
- ناس، جان. تاريخ جامع اديان. ترجمه علي اصغر حکمت. تهران، فرانکلين، 1348.
- همدانی، رفيع الدين اسحاق بن محمد. سيرت رسول اله. با مقدمه و تصحيح اصغر مهدوی. تهران = خوارزمی، 1361.

ادب

ادب در ایران باستان

اسناد فرهنگی ایران در هزاران سال تاریخ این سرزمین بارها غارت شده، به آتش سوخته و از میان رفته است. آشنایی امروز ما با ادب آن دوران از طریق ترجمه عربی و فارسی بخشی از آثار بازمانده است.

ایرانیان تا نیمه قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی هنوز به زبان و خط پهلوی آشنایی داشتند و علاوه بر نوشتن کتاب های تازه به ترجمه هایی از زبان پهلوی می پرداختند. کتاب های تازه بیشتر به وسیله موبدان و بزرگان زرتشتی درباره اصول و معتقدات دین مزدیسنا نوشته می شد. به طور کلی زمینه همه آثار پهلوی در قرن های بعد از اسلام مربوط به دوران ساسانی است. مهم ترین آثار این دوره کتابی در نه جلد به نام **دینکرت** است که در آن بیست و یک نَسک اوستا و روایات تاریخی و دینی و ملی ایرانیان گرد آمده. نویسندگان این کتاب، آذرفرنبغ، همان کسی است که، در مجلس مناظره ی دربار مأمون عباسی با شخصی مَنَوی به نام ابالیش، برتری دین زرتشت را بر دین مانی اثبات کرد. شرح این گفتگوها در کتاب **المِلل والنحل** آمده است. نیز رساله ای موسوم به **گُجستک ابالیش** به زبان پهلوی در دست است.

از دیگر کتاب ها به زبان پهلوی **بُن دَهشَن** درباره ی چگونگی آفرینش و وقایع تاریخی و اوضاع جغرافیائی اساطیری است و دیگر کتاب **ارداویراف نامه** که به شرح معراج ارداویراف یکی از مقدّسان زرتشتی پرداخته است. **ارداویراف نامه** کتابی کوچک است که در آن توصیف بهشت و دوزخ و طبقات آن و انواع پاداش و پادآفراه (کیفر) آمده است. این کتاب از قرن سوم هجری/نهم میلادی با کتاب **کمدی الهی** دانته که قرن ها پس از آن نوشته شده، از جهت ساخت کلی شباهت بسیار دارد و گمان می رود که زمینه ی اصلی به وجود آمدن آن شاعر ادب جهان باشد. **شهرستان های ایران** نام کتاب دیگری به زبان پهلوی است که گویا در دوران ساسانیان وجود داشته اما آخرین بخش آن به شرح ساخته شدن شهر بغداد از مصالح کاخ مدائن اشاره دارد که در زمان ابوجعفر منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی، صورت گرفته است. این کتاب جغرافیایی اطلاعات مهمی درباره تاریخ، بنا و وضع و موقع جغرافیایی هریک از شهرستان های ایران از روزگار باستان تا سقوط ساسانیان به دست می دهد.

از آثار مهمی که در سه قرن اول اسلامی به عربی برگردانده شده، می توان **خدای نامه**، **کلیله و دمنه**، **داستان اسکندر**، و کتاب های دیگری از این دست را برشمرد که همه ی اطلاعات تاریخی، مذهبی و اساطیری ایران در **شاهنامه** و کتاب های تاریخ و سیاست دوران اسلامی از آنها گرفته شده است.

کتاب های درباره منطق، حکمت و ریاضیات، کشاورزی، کیمیا، پزشکی، شطرنج، چوگان، تیراندازی و نجوم در این مجموعه عظیم وجود دارد و نشان آن است که ایرانیان در همه زمینه های علم و ادب و اندیشه و سیاست دارای تألیفاتی مهم بوده اند. معروف ترین مترجم از زبان پهلوی به عربی ابن مقفع است که در قرن دوم هجری/ هشتم میلادی می زیسته و بیشتر ترجمه های او در باره آداب سیاست و مملکت داری است.

براین همه باید آثار علمی مهمی را افزود که بخشی از آن ها اوایل خلافت عباسی به عربی ترجمه گردید و بخشی دیگر تا قرن چهارم و پنجم هجری/ یازدهم میلادی، هنوز به زبان اصلی وجود داشت و دانشمندانی چون محمد بن زکریا رازی و ابوریحان بیرونی از آن ها در آثار خود بهره ی بسیار بردند.

یکی دیگر از آثار ایرانی ارزنده پیش از اسلام، داستان عاشقانه **ویس و رامین** است. این کتاب در نیمه قرن پنجم هجری به وسیله فخرالدین اسعد گرگانی از متن پهلوی مستقیم به شعر پارسی برگردانده شده. شباهت بسیار این داستان کهن -که شواهد زیادی نشان می دهد اصل آن از دوره اشکانی است- با افسانه ی ترستان و ایزوت در ادب اروپایی، بحث های بسیار برانگیخته است. مسلم است که این منظومه بسیار قدیمی تر از داستان **ترستان و ایزوت** بوده است. منظومه ی **ویس و رامین** به صورتی که امروز در دسترس ماست، تکنیک داستانی بسیار قوی دارد و از نشانه های وجود ادب ارزنده در ایران پیش از اسلام است.

ادب در ایران پس از اسلام

کلیات

اعراب مسلمان بیش از صد سال پس از هجرت پیغمبر اکرم، همچنان مشغول گشودن سرزمین های اطراف و نشر دین اسلام در آن نواحی بودند و جز امور نظامی و تقسیم غنیمت ها و استحکام موقع خود فرصت کار دیگر نداشتند. اما مردم سرزمین های مغلوب که دارای تمدن و فرهنگی والا بودند به تدریج دانش ها و آداب و افکار خود را به سایر ملل مسلمان آموختند و

از مجموعه این دانش ها و آموخته ها تمدن اسلامی به تدریج در قرن های بعد به وجود آمد. در این میان سهم ایرانیان در ایجاد این تمدن نو آن قدر زیاد است که به جرأت می توان آن را بر مقدمات علمی و فلسفی و تلاش و دانش و ذوق مردم ایران استوار دید.

انتقال این میراث فرهنگی بی فاصله پس از فتح ایران آغاز گردید، زیرا از همان زمان نیاز به خدمات پزشکی و محاسبات و ریاضیات محسوس بود و پای دانشمندان بزرگ ایرانی را که در دانشگاه ها و مراکز مهم علمی پرورش یافته بودند به میان می کشید. هنگامی که عباسیان به یاری ابومسلم خراسانی، خلافت اموی را برانداختند و حکومت عباسیان تشکیل شد، نفوذ ایرانیان بسیار بالا گرفت. مردان بزرگ علم و ادب و سیاست که بیشتر زرتشتی یا مانوی و یا ایرانی مسیحی بودند مسلمان شدند و به دربار خلفا راه یافتند. خلفای عباسی نیز به این بزرگان نیاز داشتند و به آنان توجه بسیار کردند. از این طریق، از نیمه دوم قرن دوم هجری/ قرن هشتم میلادی نهضت علمی و فرهنگی کم نظیری پدید آمد که در مدتی کمتر از صد و پنجاه سال به دوره بلوغ علم در تمدن اسلامی مقارن قرن چهارم هجری/دهم میلادی رسید.

مراکز علمی، پیش از آن که در تمدن اسلامی به بغداد انتقال یابد، در شهرهایی چون ریوادرشیر (ری، شهر کنونی نزدیک بوشهر) و گندی شاپور در اهواز و مراکز علمی مرو، بلخ و سغد بود که رسدخانه ها و بیمارستان ها و کتابخانه ها و دانشگاه های عظیم آن شهرت بسیار داشت. پس از اسلام، دانشمندان ایرانی نخست به ترجمه کتاب ها از پهلوی به زبان عربی پرداختند. در این کار هدف عمده آنان حفظ این آثار و جلوگیری از سوختن و برباد رفتن آن گنجینه های نفیس دانش بود.

از مشهورترین مترجمان ایرانی سه قرن اول اسلامی، علاوه بر ابن مقفع، باید از کسانی چون جورجیس بن بختیشوع نام برد که رئیس بیمارستان گندی شاپور بود و خود و فرزندانش کتاب های مهم پزشکی را به زبان عربی برگرداندند. ربیع طبری و پسرش، بوعلی بن ربیع طبری، نیز از تربیت یافتگان حوزه علمی مرو بودند و کتب بسیار در پزشکی، ستاره شناسی و ریاضیات به عربی ترجمه کردند. کتاب ابن ربیع به نام **فردوس الحکمه**، دائرة المعارف بزرگ پزشکی جهان در قرن هشتم میلادی است. وی در این کتاب کلیه دانستنی های پزشکان بزرگ پیش از خود چون بقراط و جالینوس و کتاب های مهم پزشکی و داروشناسی هندی را مورد استفاده قرار داده و نکات مفید و تجربه شده آن ها را گردآوری کرده است. روش وی در نوشتن این کتاب، همان است که بعدها دانشمندان بزرگ دیگر چون ابوعلی سینا در کتاب **قانون** از آن پیروی کرده اند.

علاوه بر پزشکی، ستاره شناسی و ریاضیات، ایرانیان در فلسفه و ادب و علوم دینی نیز دست داشتند. برجسته ترین اثر ایشان در زبان شناسی تهیه اصول و قواعد زبان عربی بود، زیرا نیاز به آموختن زبان عربی برای فهم معانی **قرآن** ضرورت داشت. به علاوه، برای ورود به خدمات سیاسی و دیوانی و علمی و اجتماعی نیز نیاز به زبان عربی روز افزون می نمود.

اولین کتاب بزرگ و جامع در علم نحو یعنی دستور زبان عربی را سیبویه فارسی اهل بیضا فارس نوشت. این کتاب پس از گذشت بیش از هزار و چهار صد سال هنوز معتبر است. کسانی

فارسي، معلّم فرزندان هارون الرشيد، نيز از كساني است كه در ادب و دستور زبان عربي تأليفات متعدّد فراهم آورده. به طور كلّّي بيشتر كساني كه در علم نحو شهرت دارند يا ايراني بودند يا عرب‌هايي كه در محيط ايراني بصره و كوفه تربيت يافتند.

نخستين كسي كه در زبان عربي لغت نامه تدوين كرد خليل بن احمد فراهيدي، استاد سيويه فارسي، است كه او نيز ايراني نژاد بود. وي زبان شناسي بزرگ بود و **كتاب العين** خود را به جاي روش الفبايي كه امروز مرسوم است به ترتيب مخارج حروف مرتّب كرد. خليل بن احمد نخستين كسي است كه در عصر اسلامي كتابي به نام **كتاب العروض** در موسيقي و وزن شعر نوشت كه آن نيز در نوع خود بي نظير است.

در باب نويسندگي و سر و صورت دادن به نامه‌ها و فرمان‌هاي دربارخلفا نيز ايرانيان پيشقدم بودند. آنان بر اساس آداب دبيري كه طبقه برگزيده اي از ايرانيان را در دوران شاهنشاهي ساساني تشكيل مي‌داد، آداب و رسومي خاص ايجاد كردند. عبدالحميد كاتب و استاد او علاوه بر ترجمه آثار مهمي از آداب مملكت داري و درباري از زبان پهلوي، سبكي نو در نوشتن نامه‌هاي دربار خلفا پديد آوردند. عبدالحميد، كه گفته‌اند كاتبت به او پايان يافت، دوست ابن مقفّع بود و پس از روي كار آمدن عباسيان به سبب همكاري با اُمويان كشته شد. وي يكي از شرايط نويسندگي را اطلاع از تاريخ ايران مي‌دانست و اين آگاهي راهمان‌قدر مهم مي‌شمرد كه دانستن زبان عربي و از حفظ داشتن اشعار مناسب را. دستورهاي عبدالحميد كاتب براي منشي‌گري و دبيري پس از او تا پايان خلافت عباسي همچنان معتبر ماند.

ايرانيان در نوشتن تاريخ نيز بر ديگر مسلمانان پيشي گرفتند. مهم ترين كتاب تاريخ را محمد بن جرير طبري در آغاز قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي نوشت. **تاريخ طبري** از قديم ترين ايام ايرانيان آغاز مي‌شود و تا زمان نويسنده آن ادامه مي‌يابد. شعر عربي نيز بر زبان شاعران ايراني عربي‌سرا، رنگ و بوي تازه گرفت. بيشتر اين شاعران از شُعويه اند و در شعر خود به بيان تاريخ و مفاخر ايراني كوشيده اند. بشار بن برد تُخارستاني، ابونواس خوزستاني و ابوالعتاهيه و ديگر شاعران طراز اول نخستين قرن‌هاي اسلامي همگي ايراني بوده‌اند. شماري ديگر از شاعران نامدار اين زمان نيز عرب‌هايي بودند كه درس‌رزمين‌هاي ايراني مي‌زيستند و تحت تأثير فرهنگ و ادب ايراني قرار داشتند.

در علوم ديني اسلامي نيز ايرانيان نبوغ فكري و فرهنگي خود را آشكار کرده‌اند. مهم ترين كتاب تفسير، يعني علمي كه بر اساس آن معني آيه‌هاي قرآن توضيح مي‌شود، كتاب تفسير كبير است كه معروف ترين تفسير قرن سوم هجري/ نهم ميلادي به شمار مي‌آيد. محمد بن جرير طبري، مؤلف **تاريخ طبري**، و اديب و فقيه بزرگ اسلامي اين كتاب را نوشت و بي فاصله در عالم اسلامي آن روز شهرتي گسترده يافت. اين كتاب بزرگ در زمان اميران ساماني به زبان فارسي برگردانده شد. همچنان كه كتاب تاريخ اين نويسنده بزرگ نيز به وسيله ابوعلي بلعمي در زمان سامانيان ترجمه گرديد.

در علم حدیث ابن حماد مَرَوَزی نخستین کسی است که به جمع آوری حدیث و نقل سلسله روایت‌های آن پرداخته است. اصحّ آن حدیث‌ها روشن بماند. وی در مَرَو رود زاده شد و در عهد مُعْتَصِم در زندان خلیفه مرد. در دو قرن اوّل هجری، به سبب کشمکش‌های سیاسی، هر دسته برای خود حدیث‌هایی می‌ساختند و آن را معتبر می‌دانستند. بعدها جمعی از بزرگان دین برای رسیدگی به صحّت این احادیث بسیار کوشیدند تا شش کتاب معتبر درباره حدیث‌های درست نوشته شد. بیشتر این مؤلفان ایرانی هستند و به نام سرزمین‌های خود خوانده می‌شوند البخاری، النیشابوری، ترمذی و النسائی.

در علم فقه نیز از چهارتن امام که ستیان روش فقهی آنان را پی‌روی می‌کنند، سه تن ایرانی‌اند. امامان فقه حنّفی و حنّبلّی، یعنی ابوحنیفه و احمد بن حنبلّ، نخستین از خاندانی اهل کابل و دیگری از مردم مَرَو است. گروهی مالک بن انس، امام فقه مالکی را نیز از موالی و ایرانی دانسته‌اند. اما مهم‌ترین کتاب در علم فقه و در عالم اسلامی کتابی است از ابوسلیمان داود اصفهانی معروف به داود الظاهری که کار پیروان او در عصر عضدالدوله دیلمی بسیار رونق یافت.

(1) از آغاز تا نیمه قرن پنجم هجری

با برافتادن شاهنشاهی ساسانی و غلبه اعراب مسلمان بر ایران، زبان عربی با نفوذ و وسعتی که داشت، عرصه را بر ادبیات پهلوی تنگ می‌کرد. اما لهجه‌های محلی ایرانی با درآمیختن به زبان عربی به عرضه ادبیات تواناتر شد. از میان لهجه‌های رایج در قرن‌های اوّل اسلامی، فارسی دری یا لهجه مردم شرق ایران که بازمانده لهجه‌های قدیمی ادبی مهمّی چون پهلوی اشکانی، سغدی، تُخاری و خوارزمی بود، زمینه مناسب‌تری داشت و با تشکیل نخستین حکومت‌های محلی ایران آثار برجسته‌ای در این زبان پدیدار شد.

نخستین بار یعقوب لیث صفّار از شاعرانی که او را به عربی مدح کردند خواست که به زبان فارسی دری سخن گویند. نام محمد بن وصیف سَکَزی (سیستانی) از دبیران یعقوب که در محضر او اشعار فارسی به وزن عروضی سرود، در تاریخ ادب فارسی به عنوان نخستین شاعر پارسی‌گوی معروف شده و دست کم نخستین شاعری است که اثری از او برجای مانده. اندکی بعد، با روی کار آمدن امیران سامانی در خراسان بزرگ، شعر و ادب پارسی نیز چون دیگر جنبه‌های اجتماعی آن روزگار، دوران طلایی خود را آغاز کرد، زیرا سامانیان بزرگ‌ترین مشوّقان علم و ادب و دوست داران واقعی تاریخ و سنن ایران گذشته بودند. قرن چهارم هجری/دهم میلادی در پرتو وجود ایشان پربارترین دوران فرهنگ ایران بعد از اسلام بود.

در پایان این قرن، سلطان محمود غزنوی به قدرت رسید. اما فرهنگ ایران، همچنان تحت تأثیر دوران سامانیان، تا نیمه قرن پنجم و تسلّط ترکان سلجوقی بر ایران پُربار و شکوفا ماند. در این مدّت ادب فارسی بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین شاعران را پرورد. رودکی، پدر شعر فارسی، در عصر سامانی این دوره را آغاز کرد و فردوسی، اوستاد اوستادان زمانه، آن را در قله‌ای دور از دست رس دیگران به پایان برد.

شعر

دو موضوع اصلي شعر این دوره مدح و حماسه است. شاعران در دربار ایران و بزرگان زندگی شاد، راحت و پُر تجمّلي داشتند و در قصاید خود به توصیف زیبایی‌های طبیعت و رنگینی باغ‌ها و آوای دلنشین پرندگان می‌پرداختند و گاه با یادآوری زیبایی و طنّازی کنیزکان و غلامان به مضامین عاشقانه نزدیک می‌شدند. این مقدمات همیشه به مدح می‌انجامید، مدحی که بزرگان برای شکوه و شهرت دربار خود آن را به شادی می‌پذیرفتند و با جوایز هنگفت پاداش می‌دادند. امیران به شهرت و انبوه شاعران و نویسندگان دربار خود فخر می‌کردند و سخنوران خوش ذوق نیز از گوشه و کنار در پی ممدوحان بخشنده به سوی ایشان روانه می‌شدند.

نظم داستان‌های پهلوانی و افسانه‌های ملّی از دیگر موضوع‌های شعر این دوره است. رودکی نخستین شاعر پارسی‌گوی است که به نظم آثار داستانی پرداخته. وی غیر از **گلّیله و دیمه** شش منظومه دیگر داشته که موضوع بعضی عاشقانه بوده است. شاعران دیگر نیز منظومه‌های داستانی بسیار سروده‌اند که تنها برخی از ابیات پراکنده آن‌ها برجای مانده است. این آثار همگی درحمله مغول یا حوادث دیگر از میان رفته است.

اما مهم‌ترین تلاش ادبی این قرن پُربار، جمع‌آوری حماسه ملّی و تاریخ و اساطیر باستانی است. این کار عظیم در طوس به دست امیر و سرداری بزرگ به نام ابومنصور عبدالرزاق کنارنگ دنبال گردید و به تدوین **شاهنامه ابومنصوری** انجامید. پیش از آن یکی از شاعران دربار سامانی به نام مسعودی مَروزی از روی داستان‌های پراکنده موجود نظم **شاهنامه** را آغاز کرده بود. درمیانه این عهد نیز دقیقی طوسی، از شاعران برجسته عهد سامانی این کار بزرگ را برعهده گرفت و پیش از آن که در جوانی به دست غلامی ترک کشته شود، توانست در حدود هزاربیت از **شاهنامه** را به نظم آورد. این قسمت را فردوسی با بزرگواری تمام در **شاهنامه** خود گنجاند و نام شاعر ناکام را جاودان ساخت.

هنگامی که فردوسی نظم **شاهنامه ابو منصور** را آغاز کرد، شوکت سامانیان به سستی گراییده و غلامان ترک از سوی مشرق پیش روی آغاز نموده بودند. فردوسی با احساس خطر از سلطه اقوام بیابان‌گرد، به کار سترگ نظم **شاهنامه** پرداخت. پس از او با آن که دیگر کسی نتوانست به آن درجه از پُختگی و کمال دست یابد، اما نظم داستان‌های پهلوانی و حماسی همچنان با رونق ماند و در عصر سلجوقی منظومه‌هایی چون **گرشاسب نامه** و آثار برجسته‌ای چون **خسرو و شیرین** و **هفت پیکر** و **اسکندرنامه** سروده شد.

ویژگی‌های کلّی شعر فارسی در این دوران را می‌توان در سادگی، طبیعی بودن تشبیهات، خالی بودن شعر از کلمات عربی و استفاده از بسیاری لغت‌های کهنه لهجه فارسی دَری و استفاده نکردن از اصطلاحات و تعبیرات علمی در شعر، خلاصه کرد. فضای شاد و امیدوار و پُرتلاش و حرکت و روحیه حماسی و خوش بینی و آزادمنشی و ایران دوستی در شعر این دوره موجب شده است که آن را آئینه تمام‌نمای روح و اندیشه واقعی ایرانی بدانند. زیرا تا آن زمان ایرانیان خود را در برابر

بیگانگان شکست خورده احساس نمی‌کردند و علاوه بر آن با پیروزی‌هایی که در مبارزه با فرمانروایان عرب به دست آورده بودند، به سویی فردایی روشن‌تر استوار گام برمی‌داشتند. مجموعه ویژگی‌های شعر این دوره را اصطلاحاً به سبک خراسانی تعبیر کرده‌اند، زیرا عرضه پیدایش و رشد آن خراسان بزرگ بوده است.

از بزرگ‌ترین و مشهورترین شاعران این دوره، به جز رودکی و فردوسی، باید از فرخی، عنصری و منوچهری نیز یاد کرد.

فرخی سیستانی (ف. 429 ه/ 1037 م)

فرخی فرزند یکی از غلامان امیر خلف بانو، آخرین فرد خاندان صفّاری بود. نوشته‌اند که «وی در جوانی شعرخوش گفتی و چنگ تر زدی و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان». وصف پاداش‌های کلان به شعرا و نویسندگان او را که شهرتی به هم رسانده بود واداشت که در جستجوی امیری هنرشناس و شعر دوست راهی دربار چغانیان از امیرنشین‌های محلی شرق ایران شود. دوقصیده، که یکی را به منظور معرفی خود و دیگری را به دستور وزیر دربار داغگاه، محل دیدار با امیر ساخته بود، یک باره او را به اوج شهرت رساند. وی در نخستین قصیده سروده بود که:

با کاروان حُلّه برفتم زسیستان
با حُلّه ای تنیده ز دل بافته زجان

تشبیه شعر به ابریشمی که تارو پود آن از دل و جان آدمی است و فرخی آن را ابداع کرد پس از قرن‌ها همچنان تازگی و لطافت ذوق و اندیشه شاعران را نمایان می‌سازد. فرخی با این ذهن و ذوق شاداب به زودی به دربار سلطان محمود غزنوی پیوست و بر اثر قدرت شاعری و مهارتی که در موسیقی داشت نزد سلطان مقامی بلند یافت. وی همراه سپاه محمود به جنگ می‌رفت و پیروزی‌های وی را در اشعار خود توصیف می‌کرد و در چنین سفرها از غنایم بسیار برخوردار می‌شد و چنان که نوشته‌اند بنا بر خوی عیّاری که در نو جوانی در سیستان آموخته بود گاه در نبرد نیز شرکت می‌کرد. وی در قصاید زیبای خود سلطان محمود و بسیاری از نزدیکان و وزیران و بزرگان دربار او را ستوده و پس از مرگ محمود همچنان در دربار سلطان مسعود غزنوی مانده است.

فرخی را یکی از بهترین قصیده‌سرایان ایران گفته‌اند. وی در بیان افکار و احساسات ساده و عادی خود به زبانی روشن و روان به قدری تواناست که در بعضی موارد سخن او را با سعدی شیرازی هم پایه دانسته‌اند. هنر بزرگ او وصف میدان‌های جنگ، زیبایی‌های طبیعت و عواطف عاشقانه است که گاه با شوخ طبعی و گستاخی رنگ و جلای تند می‌یابد.

فرّخي در مقدّمه قصايد خود گاه به تغزّلات دلنشين مي‌پردازد و احساسات عاشقانه خود را با صراحت و سادگي بر زبان مي‌آورد، و كلّيه اين معاني لطيف را در غزل هاي دل انگيز مي‌گنجاند. با اين همه عشق در شعر فرّخي كه شاعري درباري است، رنگ و بوي نياز ندارد. معشوق مملوك است و شاعر درد هجران او را به عتاب و سرزنش مي‌آميزد.

عُنْصَرِي (ف. 1038/ه431م)

عُنْصَرِي را سرآمد سخنوران پارسي و بعد از رودكي استاد مطلق مدح و غزل و قصيده خوانده‌اند. وي اهل بلخ بود و در دربار سلطان محمود و مسعود غزنوي مي‌زيست و همراه ايشان درسفرهاي جنگي شركت مي‌جست. قصايد معروف او در وصف دقيق صحنه‌هاي جنگ سروده شده است. گويي وي بزرگ‌ترين مبلّغ شوكت و قدرت سلطان محمود بوده تا آوازه شهرت خود و سلطان را به سراسر شرق ايران گسترش داده است.

به‌عُنْصَرِي علاوه بر ديوان قصايد و غزليات، چند منظومه داستاني از جمله «شادبهر و عين‌الحيات» «سرخ بت و خنگ بت» و «وامق وعذرا» را نسبت داده اند كه امروز جز نام و بيتي چند باز مانده از آن ها برجاي نيست. عُنْصَرِي مقام استادي بسياري از ديگر شاعران معروف دربار محمود را نيز داشته و خود ممدوح كساني چون منوچهري دامغاني شده است. وي را مردني دانا و با اطلاع، بلند همت و بزرگ منش توصيف كرده اند كه در ضمن قصايد مديح خود به بيان مضامين اخلاقي پرداخته و در سرودن غزل از حدّ وقار و متانت بيرون نرفته است. وي با اين صفات، به عنوان نديم خاص سلطان محمود، در دربار غزنه مي‌زيسته و از ثروت و جاه و جلالي افسانه‌اي برخوردار بوده است.

منوچهري دامغاني (ف. 1040/ه432م)

منوچهري تخلص يكي ديگر از شاعران بسيار معروف اوائل قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي است. وي اين نام را از فلک المعالي منوچهر يكي از اميران زياري گرفته است كه در گرگان و طبرستان حكومت مي كرد. بعدها به دربار سلطان مسعود غزنوي پيوست و تا پايان زندگي کوتاه خود كه بيشتر از سي سال به دراز نكشيد دركنار ديگر شاعران آن ديار زيست. از منوچهري قصيده زيبايي در مدح عنصری، نام آورترين شاعر دربار غزنه برجاي است كه اشاره به جواني او دارد.

منوچهري به ادب عرب آشنايي كامل داشت و اشعار بسياري از شعراي بزرگ تازي‌گوي را از برمي‌خواند. از علوم ادبي و ديني و پزشكي و نجوم نيز با اطلاع بود. از همين رو، شعر او از اصطلاحات علمي و لغات و تركيبات شعر عربي و اشاره به آثار شاعران بزرگ آن زبان سرشار است. وي، تحت تأثير شعرعرب، نه تنها وزن ها و موضوع ها و تعبيرات و اصطلاحات دور از ذهن را در شعر فارسي آورده، بلكه به توصيف صحنه هايي، مانند عبور از صحرا و زاري بر آطلال و يادآوري مكان ها و اشخاصي، مي‌پرداخته كه تنها از طريق شعر جاهلي عرب با آن ها آشنا بوده است.

منوچهری یکی از شاعران قصیده سرای توانای ادب فارسی است. وی، با همه بی‌پروایی در آوردن کلمات و ترکیبات نا آشنای عربی، در شعر خود موسیقی کلام و تشبیهات زیبا و فضایی خیال انگیز و پرهیجان می‌آفریند. مناظر طبیعت مانند برآمدن و فرو رفتن آفتاب و ریزش باران و نغمه سرایی بلبل و جلوه فروشی گل چنان به دقت و ریزه کاری توصیف می‌شود که گویی هیچ دقیقه‌ای از دید تیزبین شاعر پنهان نمانده است. منوچهری جوان، که گویا در آن روزگار شادکامی لحظه‌ای از عیش و شرب مدام به دور نبوده، از بیان آرزوها و اشتیاق خود به لذت‌های گوناگون در شعر خودداری نکرده است. از همین رو، بیشتر قصاید منوچهری با خمريات آغاز می‌شود، یعنی با اشعاری که در آن شراب، لذات مجلس شراب و چگونگی تهیه آن، از آبدارشدن حبه‌ها و خوشه‌های انگور تا ریختن در جام‌های بلورین، همه با بیانی شاعرانه و خیال انگیز توصیف گردیده. منوچهری در این مضامین دنباله رو کسانی چون رودکی است، اما شعر او رنگ و بوی خاص خود را دارد.

منوچهری مبتکر نوعی شعر به نام مُسمّط است که در آن هر بند به پنج یا شش مصراع هم وزن و هم قافیه تقسیم می‌شود. بند بعد با همان وزن تنها در واپسین مصراع قافیه بند نخستین را تکرار می‌کند. پی درپی آمدن قافیه در مصرع‌های هر بند ضرب درونی شعر را مهیج و آهنگین می‌کند. پس از او نیز در شعر فارسی نمونه‌هایی از شعر مُسمّط سروده شده است اما هیچ یک از سرایندگان آن به استادی و شهرت منوچهری نرسیده‌اند.

نثر

رواج و رونق ادب فارسی در قرن چهارم و نیمه قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی در مشرق ایران، تنها به سرودن اشعار محدود نماند. کتاب‌های بی‌شمار از تاریخ و افسانه‌های باستان گرفته تا موضوع‌های مختلف علمی و فلسفی و دینی از این زمان بازمانده که نشان از اوج شکوفایی و باروری نثر فارسی دارد. برخی از کتاب‌های این دوره به فارسی و برخی دیگر برگردانده شده از اصل عربی و اغلب به تشویق و خواست امیران و بزرگان دربارهای ایرانی بوده است. بر این همه باید به نام یا قسمت‌هایی از کتاب‌های مهم اشاره کرد که اصل آن‌ها در حمله اقوام ترک و تاتار از میان رفته و تنها از طریق آثار دیگران از وجودشان خبری در دست است. ویژگی نثر این نوشته‌ها با سادگی زبان، پرهیز از انبوه کلمات و ترکیبات و اصطلاحات عربی، در برداشتن بسیاری از لغت‌های محلی و تکرار افعال و کوتاه‌های جمله‌ها مشخص می‌شود. نثر در این زمان به زبان گفتگو بسیار نزدیک است و هنوز انواع هنرنمایی‌های ادیبانه بدان راه نیافته.

مهم‌ترین موضوع نثر فارسی در این دوره، همچون شعر، داستان‌های قهرمانی دوران باستان است. ایرانیان در سراسر قرن‌ها دوم و سوم هجری/ نهم میلادی برای به دست آوردن استقلال سیاسی و ادبی، در پی تدوین تاریخ و سرگذشت نیاکان خود بودند. خاندان‌های بزرگ و قدیمی، با امکانات مالی و زمینه‌های فرهنگی، در این کار پیش قدم می‌شدند و دیگران را تشویق و حمایت و

رهبري مي‌کردند. نتيجه آن شد که در قرن چهارم هجري/دهم ميلادي مجموعه‌هاي بزرگ و متنوعي از شاهنامه‌هاي منثور گرد آمد.

از شاهنامه‌هاي معروف اين دوران، **شاهنامه ابومنصوري** است که اساس کارفردوسي درنظم شاهنامه قرارگرفت. اما پيش از آن ابوالمؤيد بلخي و ابوعلي محمدبن احمد بلخي به اين کار بزرگ دست يازيده و مجموعه‌هايي از داستان هاي شاهان و پهلوانان گرد آورده بودند. براي همه بايد داستان هاي جداگانه پهلوانان و خاندان ها را افزود که بعضي به وسيله فردوسي در **شاهنامه** آمده و برخي ديگر به صورت منظومه‌هاي جداگانه به وسيله ديگران به نظم کشيده شده است. کتاب هايي چون **اخبار بهمن، اخبار فرامرز، گرشاسب نامه، اخبار نريمان و اخبار سام** از آن جمله اند، اما هيچ يک از آنان در دسترس نمانده اند.

از موضوع هاي علمي در نثر اين دوره يکي جغرافياست که دوکتاب قديمي به نامهاي **عجايب البلدان و حدود العالم من المشرق الي المغرب** تا امروز بازمانده. نويسنده اين کتاب ها معلوم نيست، اما آن ها را از جمله قديم ترين نوشته‌هاي نثر فارسي مي‌شمرد که خصوصيات زبان و ادب ديرين را به خوبي آشکار مي‌کند. از ديگر کتاب هاي علمي **الانبيه نحن حقائق الادويه** در داروشناسي و رساله‌هايي در نجوم و ستاره شناسي از ابوجعفر محمدبن ايوب طبري از قديم ترين منجمان ايراني بعد ازاسلام است.

ابوعلي‌سينا و ابوريحان بيروني دو فيلسوف و دانشمندان بزرگ ايراني، نيز پاره اي از آثار خود را به فارسي نگاشته اند که تا امروز برجاي است. **دانشنامه علائي** کتابي است که شيخ الرئيس آن را به خواهش علاءالدوله کاکويه دشمن زيار نگاشت. بخشي از آن که به قلم خود شيخ است، علاوه بر دارا بودن بسياري اصطلاحات منطق و فلسفه به فارسي، از آن جهت که شامل يک دوره کامل حکمت مَثَاء يعني فلسفه ارسطو به فارسي است، اهميت بسيار دارد.

از ديگر آثار فلسفه و حکمت ابوعلي سينا به فارسي رساله **معراجيه** و ترجمه چند رساله ديگر او به فارسي است که شامل تاويل اصطلاحاتي از قبيل روح القدس، حي و کلام‌الله و نبوت و بحث درموضوع معراج و اثبات روحاني بودن آن است. گرچه در انتساب بعضي از اين ترجمه ها به ابوعلي سينا يقين نيست، اما در باره نقش آن ها در غني کردن زبان فارسي در دوره‌اي که مراحل نخستين را مي‌پيموده ترديد نمي توان کرد. ترجمه و شرح رساله حي بن يقظان، از آثار تمثيلي عرفاني شيخ الرئيس ابوعلي سينا نيز که احتمالاً به وسيله ابوعبيد جوزجاني، شاگرد شيخ در زمان زندگي خود او صورت گرفته، ازجهت رواني و رسائي کلام و در برداشتن لغات و ترکيبات قديم فارسي، از متن هاي مهم فارسي به شمار مي‌رود. رساله علمي ديگري از ابوعلي سينا به فارسي وجود دارد به نام رساله **نبض** که آن را از جمله نخستين کتاب‌هاي پزشکي دانسته اند که اصطلاحات علمي متعددي به فارسي دارد.

ابوريحان بيروني کتاب **التفهيم** را در باره ستاره شناسي، نخست به فارسي نگاشته و سپس به عربي باز گردانده است. اين کتاب، که در اوایل قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي نوشته شده و

اصطلاحات نجوم و ریاضیات را چنان که در اواخر عهد ساسانی معمول بوده در بردارد، از ارزش علمی و فرهنگی قابل ملاحظه ای برخوردار است.

ترجمه آثار ارزنده ایرانیان که به زبان عربی نوشته شده بود از جمله مهم ترین کارهایی بود که برای نشر و تقویت زبان فارسی انجام می گرفت. دربار سامانیان در پشتیبانی از چنین کاری نظیر نداشت. به خواست منصور بن نوح سامانی، ابوعلی پسر ابوالفضل بلعمی، که از وزیران فاضل و ایران دوست دربار سامانیان بود، به ترجمه تاریخ طبری پرداخت. وی مطالب بسیاری را از آثار دیگران به این ترجمه افزود و آن را به هیئت تألیفی تازه درآورد. بدین جهت کتاب او به **تاریخ بلعمی** شهرت یافت. همین امیر سامانی فرمان داد که کتاب دیگر جریر طبری، **جامع البیان فی تفسیر قرآن**، نیز ترجمه شود. برای این کار از بزرگان دین و علما و فقهای ماوراءالنهر و سرزمین های اطراف دعوت شد که، پس از تصویب ترجمه این کتاب، از میان خود فاضل ترین کسان را برای انجام آن برگزینند. با ترجمه **تفسیر طبری**، که متن **قرآن** را نیز شامل می شد، برای نخستین بار کلام خدا به زبانی دیگر انتشار یافت.

کشف المحجوب از آثار اواخر قرن چهارم هجری/ دهم میلادی درباره مسائل فلسفی و کلامی اسماعیلیه، تاریخ سیستان از نویسنده ای نا شناخته و **زین الاخبار** گردیزی غزنوی از جمله دیگر آثار عمده این دوره از نثر فارسی است. گرچه **تاریخ سیستان** در برابر اثر بی همتای ابوالفضل بیهقی بی رنگ می نماید اما از حیث اطلاعات تاریخی اهمیت بسیار دارد. **تاریخ بیهقی** در پایان این عهد نوشته شده و برجسته ترین در مثنوی ادب فارسی این روزگار است.

(2) از نیمه قرن پنجم هجری تا حمله مغول

نزدیک به نیمه قرن پنجم هجری، ترکان سلجوقی غزنویان را از خراسان راندند و به تدریج بر سراسر سرزمین های خلافت اسلامی دست یافتند. با ورود ترکان سلجوقی که مردمی خشن و بیابان گرد و در معتقدات اسلامی بسیار متعصب و سخت گیر و ظاهربین بودند، فضای فرهنگی ایران دگرگون شد. از این زمان تا حمله مغول، نزدیک به دو قرن، غلامان ترک و سرداران قبایل زردپوست از سوی شمال شرق، پی در پی به نواحی مختلف ایران حمله آوردند و باعث کشتار و ویرانی و بی ثباتی بسیار شدند.

بر اثر این اوضاع آشفته، شوری که در قرن چهارم هجری/ دهم میلادی درباره استقلال و اعتلای ملیت ایرانی پدید آمده بود به تدریج به سردی گرایید و مردمان را به افسردگی و انزوا کشاند. تعصب مذهبی، به جای آزاداندیشی نشست و معتقدان به مذاهب مختلف را به جان یکدیگر انداخت. این کشمکش ها گاه به خون ریزی ها می انجامید و به فرصت طلبان اجازه می داد که بازار پر رونق فضل فروشی و تظاهر و عوام فریبی را پیوسته گرم دارند.

با این همه این دوره در تاریخ ادبیات ایران به سبب تنوع مضامین و فراوانی آثار اهمیت فوق العاده دارد. گسترش زبان فارسی، از دورترین نقاط ماوراءالنهر تا آن سوی رود سند و ایالت پنجاب

درمشرق و شمال شرق فلات ایران و در آسیای صغیر و نواحی دجله تا کرانه‌های مدیترانه از سوی غرب، عرصه‌ای وسیع برای به وجود آمدن آثار ادب فارسی دري فراهم آورد. در آذربایجان و نواحی مرکزی ایران که عراق خوانده می‌شد و شامل شهرهای بزرگ و تاریخی چون ری، همدان و اصفهان بود، اهل قلم با اشتیاق تمام فارسی دري را می‌آموختند و به خلاف گذشته به سرودن اشعار به لهجه‌های محلی رغبت چندانی نداشتند. دربارها و حاکمان مشوق شعر و ادب در این دوره نیز کار اهل فضل و ادب را آسان تر می‌کردند.

یکی دیگر از دلایل رونق شعر و ادب در این دوران، استفاده صوفیان از زبان ساده در وعظ و ارشاد بود. آنان در مجالس سماع اشعار لطیف فارسی را می‌خواندند و ذوق و روح مریدان را به آن تلطیف می‌کردند. از همین رو، ادب فارسی که تا آن زمان تنها در محدوده دربارها خواهان داشت، به میان عامه مردم راه یافت و شوق همگان را نسبت به آثار دل‌پذیر عارفان برانگیخت.

شعر

از اوایل قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی به بعد، شاعری نیاز به آموختن مقدماتی از معارف اسلامی و علوم دینی و ادبی عربی و فارسی داشت. تا این زمان اسلام در ذهن و دل عموم ایرانیان جای گرفته بود و عربی که زبان وحی و قرآن بود نیز مهم‌ترین موضوع درس آن روزگار بود. طالبان علم در مدارس با قرآن، حدیث، تفسیر، فقه و علوم بلاغی، که دلایل اعجاز قرآن را مورد بحث قرار می‌داد، آشنا می‌شدند و هنگام سرودن شعر، به منظور جلوه دادن وسعت اطلاعات خود، از اصطلاحات و تعبیرات رایج در این مباحث استفاده می‌کردند.

مهم‌ترین ویژگی شعر و زبان ادب این روزگار، آمیختگی بسیار آن با کلمات و ترکیبات عربی و اصطلاحات علوم مختلف رایج در زمان بود. تأثیر لهجه‌های محلی آذربایجان و عراق و زبان ترکی را، نیز که به وسیله مهاجران و مهاجمان ترک زبان به فارسی دري وارد شده بود از نظر نباید دورداشت. ویژگی دیگر شعر این دوره، پختگی و روانی آن نسبت به دوره پیش‌تر از آن باید دانست. شاعران این دوره به نوآوری‌های بسیار پرداختند و به این جهت اغلب آنان رامی‌توان صاحب سبکی خاص دانست. از جمله این نوآوری‌ها، آوردن معانی و مضامین دقیق و تشبیهات ظریف و ذهنی بود که شعر این دوره را از لحاظ تشبیهات محسوس و طبیعی دوره قبل ممتاز می‌کرد. در شعر این دوره، هم نمونه‌های برجسته از شعر روان و نزدیک به زبان گفتگو می‌توان یافت و هم اشعاری که با انواع صنایع لفظی و معنوی و خیالات عمیق و دقیق درآمیخته. موضوع شعر در این دوره مدح، هزل و هجو، موعظه و حکمت و ادامه سرودن داستان‌های حماسی و غنایی بود.

انتساب شاعران به دربارها و تأمین تجمل و دستگاه ایشان از طریق صله و جایزه، ناچار مدح را موضوع اصلی شعر می‌کرد. اما از آن جا که بعضی ممدوحان از غلامان نخواستہ یا مهاجمان زورمند بودند، گویندگان ناچار برای یافتن مضامین و معانی مدح از ذهن خود یاری می‌جستند. به این معنی که ممدوحان نه مانند فرمان‌روایان سامانی مردمی دانا و نژاده و شعرشناس بودند و

نه چون سلطان محمودغزنوي سياست مدار و هوشمند و دلاور. برخي از شاعران مدّاح اين دوره به سوداي گرفتن پاداش از خوار کردن خود در درگاه زورمندان ابا نمي کردند. امّا، برخي ديگر که به شرافت و عزّت نفس خود پاي بند بودند، مدح را نه درباره کسان بلکه در تحسین از اندیشه هاي والا و صفات نیک انساني و دانايي و آزادگي شايسته مي دانستند.

گرايش به هَزَل و هَجُو، يعني برشمردن صفات زشت دوانان و نابخردان به تمسخر، حاصل فروافتادن ارزش هاي والاي اخلاقي در اين روزگار است. در شعر قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي روي آوردن به اين شيوه بين شاعران و دوستان و نزديکان يا به منظور اعتراض نسبت به مخالفان و حسودان سابقه داشت. امّا در دوره هاي بعد، هرقدر فساد دربارها و درباريان افزايش مي يافت، قصيده هاي مفصّل و متعدّد درباره انتقادهاي اجتماعي و بدگويي از اين و آن وگاه هَجُو مردم یک شهر ساخته مي شد. اين قصيده ها و منظومه ها گاه کار را به دشمني هاي بزرگ و کين خواهي هاي خطرناک مي کشاند. سوزني سمرقندي يکي از شاعران قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي که از سويي او را به داشتن قلمي روان و بياني صريح و فصيح توصيف کرده اند، مشهورترين شاعر ناسزاگو و هَجُو سراي تاريخ ادب ايران است که بسياري مردم روزگار را آماج تيغ هَجُو خود کرد.

گروهي ديگر از شاعران به جاي هَجُو راه موعظه و نصيحت گزيدند و مضامين تازه اي را در سروده هاي خود آوردند. برجسته ترين فرد اين گروه سنائي است، گو اين که در شعر او نيزجاي جاي هَجُو هاي قبيح ديده مي شود. وي معاني حکمت و عرفان را با اندرزه اي اخلاقي در بياني مؤثر و شيوا در شعر گنجانده و در اين راه به قدرتي شهرت يافت که شاعران بزرگ ديگر چون خاقاني و انوري و نظامي گنجوي از او پيروي کردند. روش سنائي در موعظه و حکمت پس از او به وسيله عطار نيشابوري و مولانا جلال الدين محمد به کمال رسيد و غني ترين گنجينه زبان فارسي يعني ادب عرفاني را به وجود آورد.

داستان سرايي يکي ديگر از موضوع هاي شعر اين دوره است. پس از قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي، غرورملي و احساس تند ايران دوستي جاي خود را بيشتر به گرايش هاي مذهبي و بيان مناقب امامان معصوم و بزرگان شيعه داد. با اين همه، در آغاز و پايان اين دوره دو تن از برجسته ترين داستان سرايان ايراني آثاري ارزنده از خود به جاي گذاشته اند. نخستين ايشان فخرالدين اسعدگرگاني، از شاعران صاحب سبک، است که منظومه عاشفانه **ويس ورامين** را، با ساختار و سبکي بدیع، از زبان پهلوي به شعر فارسي ترجمه کرد. وي در ترتيب وقايع و تدوين مطالب نيز ابتکارهايي از خود نشان داد که سرمشق بسياري از داستان سرايان پس از او شد. از جمله ابتکارهاي او گنجانده ده نامه از سوي عاشق به معشوق است که در آن معاني غنايي و غزلي به زيباترين صورت آمده.

در پايان قرن ششم منظومه هاي داستاني با آثار نظامي گنجوي به اوج کمال رسيد. وي داستان هاي عشقي **خسرو و شيرين** و **ليلي و مجنون** را از داستان هاي کهن ايراني و قصّه

هاي معروف قبایل عرب برگزید و پس از منظومه **هفت پیکر** درباره تاریخ و افسانه‌های منسوب به بهرام گور، **اسکندرنامه** را سرود. حرکت نظامی از خسرو و شیرین به اسکندر در واقع نمایش تغییر دوق و گرایش اجتماعی در زمینه مسائل حماسی و تاریخ ملی است.

در فاصله آغاز تا پایان این دوره، داستان‌های حماسی ایرانی دیگری نیز به نظم درآمد که در بین آن‌ها **گرشاسب‌نامه** اسدی طوسی از اهمیت بیشتری برخوردار است. اسدی شاعر بزرگ ایرانی است که در نیمه قرن پنجم هجری می‌زیست و **گرشاسب‌نامه** را از روی داستان منثور گرشاسب نوشته ابوالمؤید بلخی در قرن چهارم، به نظم آورد. این شاعر بزرگ با غلبه سلجوقیان بر خراسان، که به آشفتگی اوضاع آن سامان انجامید، به آذربایجان رفت و به دربار بعضی دولت‌های کوچک آن دیار که مشوق شعر و ادب پارسی بودند روی آورد. وی، غیر از **گرشاسب‌نامه** که اثر حماسی ارزنده‌ای است، کتابی به نام **لغت فرس** دارد که به گفته خود او به منظور استفاده شاعران نواحی غربی از کلمات پارسی دري فراهم شده بود.

از ویژگی‌های دوره سلجوقی تا حمله مغول، تظاهر به دین و رواج فساد و دروغ و ستم و رفتار ناپسند حکمرایان با مردم است. در این روزگار تیره، تنها از زبان شاعران عارف ندای عشق و دوستی و محبت و مدارا برمی‌خاست. عطار نیشابوری در پی سنائی مبشر آئین عشق گشت و درغزلیات زیبا و لطیف خود مردم دردمند و بی‌پناه را به دولت عشق و پرهیز از خودخواهی و حرص فرا می‌خواند. مضمون غزل که پیش از آن به عواطف عاشقانه محدود می‌شد، در این دوره به تدریج رنگ و بوی عرفانی گرفت. معشوق، دیگر نه موجودی زمینی و بلکه کمال و حقیقت و زیبایی جاودان بود که روح شاعر در هوای وصال او به پرواز می‌آمد.

غزل با اشاره به این معانی، اهمیتی بیش از دیگر انواع شعر یافت و از آن‌جا که با زبانی ساده به وصف عواطف لطیف و بیان افکار بلند می‌پرداخت به تدریج برقصیده که رایج‌ترین قالب و بیشتر عرضه‌کننده شعر درباری بود پیشی گرفت. شعر این دوره، متأثر از زبان و ادب عربی و انواع صنایع شعری و اصطلاحات علمی، به شکوه از اوضاع زمانه می‌پرداخت و در عین حال سرشار از مفاهیم عشقی و عرفانی بود.

باباطاهر عریان (ف. 410ه/1019م)

بابا طاهر عریان، که از زندگی او افسانه بسیار برجاست، از عارفان مشهور میانه قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی است. نوشته‌اند که هنگام ورود طغرل اول سلجوقی به همدان، او و دو تن دیگر از اولیای صوفیه بر تپه‌ای سر راه ایستاده بودند. طغرل به احترام پیاده شد و دست ایشان را بوسید. بابا طاهر گفت: «ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟» سلطان گفت: «آن چه تو فرمایی.» بابا گفت: «آن کن که خدای فرماید. خدا به عدل و احسان امر می‌کند.» سلطان بگریست و گفت: «چنین کنم.» از باباطاهر ترانه‌های بسیار زیبا و لطیف به لهجه لری بازمانده است. این دوبیتی معروف از اوست:

زدست دیده و دل هردو فریاد
که هرچه دیده بینه دل کنه یاد

بسازم خنجري تیغش ز پولاد
زنم بردیده تادل گرده آزاد

مسعود سعد سلمان (ت. 1048/ه440م)

مسعود سعد سلمان از شاعران بزرگ نیمه دوم قرن پنجم هجری و آغاز قرن ششم هجری است. پدرش اهل همدان بود، اما از جوانی به عنوان مستوفی در دربار غزنویان می‌زیست. هنگامی که همراه یکی از امیرزادگان غزنوی به حکومت هند رفت، پسرش مسعود در لاهور زاده شد. مسعود سعد نیز در جوانی به توصیه پدر به دربار راه یافت. اما هنگامی که حاکم دستگیر و محبوس شد او را نیز به زندان انداختند. مسعود سعد ده سال در زندان ماند. در سه سال آخر زندان، با منجمی به نام بهرامی آشنا شد و از او علم نجوم آموخت. پس از رهایی باردیگر در خدمت یکی از شاه زادگان به هند رفت و به حکومت ناحیه‌ای نزدیک لاهور گماشته شد. اما باز با اسارت جامی به زندان افتاد و بیش از هشت سال دیگر را در زندان ماند. بدین ترتیب مسعود سعد حدود نوزده سال از عمر هشتاد ساله را در زندان گذراند. گویا وی املاکی در هند داشته و همین برخی از درباریان را به تحریک سلطان علیه او واک می‌داشته است.

مسعود سعد نخستین شاعر بزرگ پارسی گوی سرزمین هند است. علاوه بر دیوان‌های شعر فارسی و عربی، دیوانی به هندی نیز به او نسبت داده اند. دیوان‌های عربی و هندی او از میان رفته است.

از میان اشعار مسعود سعد، آنچه در زندان و دور از یار و دیار درباره احوال پریشان و عواطف خود سروده از فصاحت خیره کننده‌ای برخوردار است. وی را نخستین و بزرگ‌ترین استاد حبسیات یا شعرهایی که در زندان سروده شده نامیده اند. نویسنده چهار مقاله درباره شعر او نوشته است که: «وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم برود.»

انوری (ف. 1187/ه583م)

انوری از مردم ابیورد شهری در خاوران طوس بود که در فلسفه و ریاضی تبحر داشت و به آثار علمی ابوعلی سینا عشق می‌ورزید. اما عاقبت نه عشق به علم که ذوق شاعری او را به دربار سنجر کشاند و نعمت فراوان برای او فراهم آورد.

انوری در روزگار آشفته دوران خویش و در محضر قدرتمندان حریص دنیادار زندگی پرماجرایی داشت و به بلاهای بسیار دچار شد. او که دانش و دانشمند را در آن روزگار سفله پرور بی‌ارج می‌دید، از

تیغ زبان برای پیروزی بر مشکلات یاری می‌جست و با بسیار کسان را با هجای خویش به رسوایی می‌کشاند. خود گفته است که :

اگر عطا ندهندم برآرم از پس مدح
به لفظ هَجُو، دمار از سر چنین ممدوح

یک بار یکی از سلاطین غور قصد جان او کرد و برای سرش هزار گوسفند جایزه گذاشت. بار دیگر اوباش شهر بلخ بر سر او ریختند و به گناه هَجُوی که به او نسبت داده بودند، چارقد زنان بر سرش کردند و می‌خواستند از شهر بیرونش کنند که به یاری چند تن از بزرگان و از جمله قاضی حمیدالدین بلخی مؤلف **مقامات حمیدی** از بلا رهایی یافت. این حادثه زمانی رخ داد که بسیاری از منجمان حکم کرده بودند در فلان روز طوفانی شدید همه جا را زیر و زیر خواهد کرد. مردم پریشان سرداب‌های بزرگ و غارهای وسیع ترتیب دادند تا خود را از حادثه‌ای چون طوفان نوح محافظت کنند. یکی از کسانی که در این پیشگویی اصرار داشت انوری بود. اما در روز معهود هیچ اتفاقی نیفتاد و برگ‌ها از درخت نجنبید.

انوری را باید از شاعران بزرگ ایران شمرد، چه، ذوقی سرشار و اندیشه‌ای توانا و مهارتی بسیار در آوردن معانی دقیق و مشکل به زبانی روان و محاوره‌ای داشت. سخن او در عین سادگی با لغات و ترکیبات مشکل عربی و اصطلاحات پیچیده علمی و فلسفی در آمیخته است. تشبیهات و استعارات و تخیلات شعر انوری را چنان لبریز کرده که گاه سخن او در نهایت سادگی، احتیاج به شرح و توضیح بسیار دارد. از همین رو، بر شعر انوری شرح‌های متعدد نوشته شده است.

از انوری قصاید مدح و هَجُو که در کمال استادی سروده شده در دست است. اما وقتی وی سادگی و روانی کلام را با خیالات ظریف غنایی درمی‌آمیزد غزل‌هایی شیوا پدید می‌آید که جز سعدی کسی را بر او برتری نیست. برخی از غزل‌های او را حتی می‌توان با شعر سعدی برابر نهاد. انوری در سرودن قطعه نیز دست دارد. در قطعه‌های او از مدح و هَجُو تا وعظ و تمثیل و نقد اجتماعی به بهترین صورت آمده است. او را، در ردیف فردوسی و سعدی، از ارکان و بزرگان شعر فارسی خوانده‌اند.

نثر

با آن که در حمله مغول کتاب‌های ارزنده بی‌شماری سوخت و نابود شد، اما آن چه از نثر این دوره برجاست از نظر تعداد و تنوع حیرت‌انگیز می‌نماید. نثر فارسی این دوره دیگر به سادگی و روانی دوره سامانی نبود. نویسندگان که بیشتر مردمی با تحصیلات وسیع در زبان عربی و علوم دینی و ادبی بودند، نثر خود را با استفاده از کلمات و اصطلاحات عربی و آوردن شاهدهای شعری فارسی و عربی و اشارات ظریف به آیات قرآنی و معارف اسلامی آمیختند و با بعضی صنایع شعری چون جناس و ترصیع و به خصوص سجع آراستند. توجه نویسندگان به توصیف‌های طولانی و تمثیل‌ها و تعبیرهای تازه، هم به منظور تأثیر بیشتر و هم برای نمایش وسعت اطلاعات و مهارت هنری

صورت می‌گرفت. این روش که بیشتر به وسیله منشیان درباری رایج شد نثر مصنوع خوانده می‌شود.

توجه به آرایش کلام در دوره های بعد به حدی رسید که معنی فدای لفظ شد و فهم منظور در پیچ و خم انبوه عبارات گرفتار ماند. اما در این دوره بیشتر آثار مصنوع در حد شاهکارهای زیبای هنری است. در کنار نثر مصنوع در این دوره هنوز آثاری به نثر ساده (مرسل) نوشته می‌شد که بعضی از آن‌ها از آثار برجسته ادب فارسی به شمار می‌رود. از نمونه‌های نثر مرسل این دوره می‌توان **تاریخ بیهقی، سیاست نامه** خواجه نظام‌الملک طوسی و **قابوس نامه و اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید** را نام برد.

از دیگر آثار نثر ساده کتاب‌های علمی است که جایی برای هنرنمایی لفظی نداشته. از شهرمدان بن ابی‌الخیر، منجم بزرگ اوایل این دوره دو کتاب فارسی به نام‌های **روضة المنجمین** و **نزهت نامه علانی** در دست است. و از امام قطن مروزی، ادیب و پزشک و حکیم اوایل قرن ششم هجری/ دوازدهم میلادی، نیز که در حمله ترکان غز اسیر و به دست آن دژخیمان هلاک شد، کتابی به نام **گیهان شناخت** در ستاره‌شناسی برای نوآموزان برجای مانده. در همین زمان، ابو حاتم آسفزاری آثاری در ریاضیات و هندسه و هیأت و مکانیک نوشته که بعضی از آن‌ها به پارسی در دسترس است و نیز کتاب **ذخیره خوارزمشاهی** در داروشناسی از سید اسماعیل جرجانی. از آن‌جا که درک مطالب آمده در این گونه کتاب‌ها دشوار است، نویسندگان آن‌ها با صنعتگری آن‌را دشوار تر نمی‌کردند. از همین روی کتاب‌های علمی اغلب به نثری ساده و قابل فهم نوشته می‌شد.

گروهی دیگر از نوشته‌های ساده قابل توجه دوران پیش از مغول داستان‌های بلند پهلوانی است که از زبان قصه‌گویان جمع‌آوری شده است. **سمک عیار**، به قلم فرامرز بن خداداد ارجانی، از بلندترین و مشهورترین آن‌ها است. این کتاب ماجراهای جنگ و گریز و شادخواری‌های مردی عیار به نام سمک و دوستان اوست که در ضمن آن همه خصایص اخلاقی و روحی و شگردهای عیاری به نمایش درمی‌آید. کتاب مجموعه‌ای است از داستان‌های تودرتو که به طرزی گیرا و دل‌چسب به هم مربوط شده و از موضوعات مختلف زندگی اجتماعی، و وصف دربارشاهان و خانه‌ها و بازار و روابط اشخاص از زن و مرد و فقیر و غنی و انواع حيله‌ها و فریب‌ها و شادی‌ها و شادخواری‌ها سخن درمیان آورده است. **سمک عیار** از شیرین‌ترین آثار ادب فارسی بیش از حمله مغول است.

نخستین اثر مصنوع در نثر فارسی را کتاب **کلیله و دمنه**، دانسته‌اند. از دیگر آثار نثر مصنوع رسائل خواجه عبدالله انصاری است. خواجه عبدالله از فرزندان یکی از صحابه پیامبر اکرم(ص) بود که در زمان خلافت عثمان به خراسان آمد و در هرات ساکن شد. خواجه عبدالله در اواخر قرن چهارم هجری/دهم میلادی به دنیا آمد و از کودکی به فارسی و عربی شعر می‌سرود. وی از مشاهیر صوفیان است و آثار بسیار به شعر و نثر دارد. مشهورترین نوشته او **مناجات نامه** است

که سجع هاي پي در پي آن را به صورت نثري آهنگين درآورده. در ديگر رسائل شيخ و جمله هايي که به وسيله ديگران از او نقل شده نيز اين سبک غلبه دارد:

«الهي، يکتاي بي همتايي، قيوم توانايي، بر همه چيز بينايي، در همه حال دانايي، از عيب مصفايي، از شرک مبرايي. . . . مؤمنان را گواهي. چه عزيز است آن کس که توخواهي»

مرزبان نامه يکي ديگر از شاهکارهاي نثر مصنوع، کتابي است که مانند **کليله و دمنه**، مطالب آن از زبان پرندهگان و جانوران و ديو و پري و آدمي بيان مي‌گردد. اصل اين کتاب به زبان طبري به وسيله سپهد مرزبان بن رستم از پادشاهان آل باوند که در شمال ايران حکومت محلي داشتند نوشته شده است. در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجري/ سيزدهم ميلادي دو تن از نويسندگان ايراني آن را از طبري به فارسي برگرداندند. دومين مترجم آن سعد الدين وراويني از ملازمان دربار اتابکان آذربايجان بود. نويسنده، کتاب خود را به نام وزير اتابک، ازبک بن محمد نوشت. اين وزير که مردی فاضل و دانش پرور بود کتابخانه اي بزرگ و معتبر در تبريز بنا کرده بود. ترجمه وراويني به نثري مصنوع و دل انگيز نوشته شده آنچنان که برخي قسمت هاي آن به شعر نزديک شده است. نثر **مرزبان نامه** با انواع مثل ها و تمثيل ها و قصه ها و شواهد شعري درآميخته و با تشبيهات و استعاره هاي پي در پي و سجع و جناس آرايش شده است.

از ديگر کتابهاي مشهور نيمه قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي **مجمع النوادر** شامل چهار مقاله درباره دبيران، شاعران، منجمان و پزشکان است. نويسنده آن نظامي عروضي سمرقندي، کتاب را به نام يکي از شاه زادگان غور کرد. وي در آغاز هريخش، مقدمه اي با انشاي مزين درباره شرايط و مشخصات لازم براي مهارت يافتن در اين فنون نگاشته و سپس به آوردن حکايت هايي درباره بزرگان آن رشته پرداخته است. نثر **چهارمقاله** دربخش حکايت ها ساده است و چون مقدمه آن آميخته با انواع صنايع ادبي نيست. **چهارمقاله**، به سبب مباحث انتقادي که در مقدمه هريک از چهار فن آمده، از مهم ترين کتاب هاي ادبي به زبان پارسي است، خاصه که اطلاعات تاريخي قابل توجهي نيز در بردارد. بر اثر شهرت اين کتاب به **چهار مقاله** کمتر کسي آن را به نام **مجمع النوادر** مي‌خواند. مشهورترين داستان هاي اين کتاب درباره زندگي و مرگ دو شاعر معروف ايراني فردوسي و خيام است.

(3) از حمله مغول تا استقرار صفويه

زردپوستان مغول به سرکردگي چنگيز در سال 616هـ/ 1219م از شمال شرق به ايران سرازير شدند. ايرانيان با تحمل نزديک به دو قرن حکومت قبايل بيابان گرد ترک به درجه اي از خودباختگي رسيده بودند که به طرزي حيرت انگيز تسليم کشتار و غارت و ويراني مغولان خونريز شدند. اما، حاکمان مغول، و پس از آنان اميران ايلخاني، بر اثر تربيت وزيران ايراني و دور افتادگي نسبي از زندگي بياباني با قبول اسلام به نرمي گراييدند.

حکومت ایلخانی در حدود یک قرن دوام آورد. در پی آن گروهی دیگر از اقوام تاتار راهی سرزمین های ایران شد. حمله های تیمور، بار دیگر خاطرات تلخ کشتارهای دسته جمعی و ویرانی و غارت و آتش سوزی چنگیز را پیش چشم آورد. جانشینان تیمور و حکمرانان محلی وابسته به آنان تا آغاز قرن دهم هجری/ شانزدهم میلادی، درگوشه و کنار ایران فرمانروایی کردند تا حکومت مقتدر صفوی به تدریج پا گرفت و اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به رنگی دیگر درآمد.

با حمله مغول و فروپاشی شهرهای شرقی و مرکزی ایران، بازمانده مردم به سه پناهگاه امن گریختند. یکی از این پناهگاه ها فارس بود که در آن روزگار پرآشوب بر اثر تدبیر و تسلیم اتابکان سلجوقی فارس، یعنی سعد بن زنگی و ابوبکر بن سعد و پسرش، در امان ماند و گروهی از بزرگان اندیشه و ادب را به سوی خود کشاند. دیگر آسیای صغیر (روم شرقی) بود که تا مدتی در دست سلجوقیان روم ماند و گروهی از فراریان را در خود جای داد. پناهگاه دیگر در هندوستان و آن سوی رودخانه سیند بود که از زمان محمود غزنوی با زبان و فرهنگ ایرانی انس یافته بود. مهاجرت به هند که مدتی ها بعد از هجوم مغول بر اثر قحطی و گرسنگی و شیوع بیماری های واگیر، ادامه داشت، چنان گسترده بود که نوشته اند در دهلی تنها پانزده محله به نام های مختلف، چون عباسی، سنجری، سمرقندی، برای سکونت مهاجران سرشناس از خانواده های گوناگون پدید آمد.

با این مهاجرت ها زبان و ادب فارسی به عرصه گسترده تری کشانده شد. اما کیفیت آن که تا اواخر قرن هفتم هجری/ سیزدهم میلادی، هنوز تحت تأثیر تعلیمات وسیع گذشته بالا بود به تدریج فرو افتاد. لغات و کلمات ترکی مغولی بیش از پیش به ادب فارسی نیز راه جست و سرودن اشعار به ترکی آغاز گردید.

حمله تیمور همانند دوران مغول خونریز و خان و مان برانداز بود. با این تفاوت که قبیله تیمور، پیش از آن با سکونت یافتن در ماوراء النهر، به تدریج خوی شهری گرفته بودند. تیمور درکشورگشایی های خود دانشمندان و هنرمندان و پیشه وران را دست چین می کرد و با قتل عام دیگران، این دسته را به دربار خود در سمرقند می فرستاد. ایشان به فرزندان تیمور و دیگر افراد خانواده او علم و هنر می آموختند و همین امر به زودی سمرقند را به صورت کانون هنر درآورد. شاهرخ پسر و جانشین تیمور، خودمردی هنرشناس و دانش پرور بود. جانشینان او درسمرقند و هرات، که بعدها پایتخت تیموریان شد، با آماده کردن مقدمات برای دانشمندان ستاره شناس و طبیب و هنرمندان خوش نویس و نقاش و شاعران نکته یاب و سخن سنج، فضای علمی و ادبی و هنری را آماده تحرک و پیشرفت کردند.

آسیب هایی که با حمله های مغول و تیمور بر ایرانیان وارد آمد و اوضاع نابسامانی که حدود سیصد سال از جهت اقتصادی و فرهنگی بر توده مردم تحمیل گردید، مدتی زمانی امکان پدید آوردن آثار ارزنده را از میان برد. با این همه، از رهگذر نبوغ ایرانی و استواری ریشه فرهنگ سرزمین، دیری نگذشت که بزرگ ترین ستاره های شعر و ادب ایران ظهور کردند. سعدی، مولوی و حافظ شاعرانی توانا و هنرمند و اندیشه ورانی کم نظیر بودند. به راهنمایی و چاره جویی این مشعل

هاي فروزان شعر و ادب بود که ايران توانست از گذر آن روزگار تيره‌تر از ظلمات، سربلند و ماندگار برآيد.

شعر

با حمله مغول و از میان رفتن فرمان روايان فارسي زبان، شعر فارسي اهميت درباري خود را از دست داد و بيشتر به سوي غزل و معاني عرفاني که جنبه ذوقي و فردي داشت کشانده شد. بعضي شاعران هنوز در دربارهاي کوچک محلي با مديحه سرايي هزينه زندگي خود را تأمین مي‌کردند. اما بسياري ديگر که اغلب مردمی آزاده بودند، با همه نیازمندی، خود را از افتادن در منجلاب ثناخواني برکنار مي‌داشتند.

غزل در حدود یک قرن پيش از آن، به پختگي و زيبايي تمام جلوه گر شده بود. غزل عاشقانه که نخستين نمونه‌هاي خوب آن را رودکي سرود، در قرن هفتم در اشعار سعدي به درجه‌اي از کمال رسيد که تا زمان ما برتر از آن پديد نيامده است. از قرن ششم معاني عرفاني به تدريج رنگ و بوي غزل را دگرگون کرد و عطار، عارف شوریده نيشابوري، آن را اعتلا بخشيد. اما غزل عرفاني در قرن هفتم هجري/سيزدهم ميلادي با مولانا جلال‌الدين محمد و اثر جاودانه او ديوان کبير، مشهور به **ديوان شمس**، به کمال رسيد.

فخرالدين عراقي (688-610 هـ/1289-1213م)

يکي ديگر از نامبرداران غزل عرفاني، فخرالدين همداني فراهاني معروف به عراقي، از بزرگان صوفيه و شاعران بلند مرتبه ايراني است. عراقي از خاندان اهل علم بود و در توصيف‌هاي افسانه واري که از او کرده اند آگاهي بر علم دوجهان را به او نسبت داده اند.

آن چه مسلم است وي که در آغاز سرگرم تحصيل و تدريس بود، ناگهان تغيير روش داد و به اصطلاح صوفيان از مدرسه به خانقاه رفت. گويا در اين زمان هفده ساله بوده و پس از آن به سير و سفر پرداخته و از محضر عرفاي بزرگ بهره يافته است. در سي و یک سالگي در مولتان هند به خانقاه شيخ بهاءالدين زکرياي مولتاني رسيد و بيش از چهار سال شاگرد او بود. آن گاه از هند به زيارت حج و از آن جا به روم شرقي (آسياي صغير) رفت و در مجلس درس شيخ صدرالدين قونوي نشست که کتاب هاي محيي الدين ابن عربي مانند **فتوحات مکیه و فصوص الحکم** را شرح مي‌کرد. وي در اين مدت با بزرگان ديگر از جمله جلال الدين محمد مولوي معاشرت داشت. سفرهاي عراقي پي در پي بود. اما عاقبت به شام رفت و تا پايان زندگي در آن جا زيست. از او آثار برجسته‌اي به شعر و نثر برجاي مانده که در تاريخ تصوف ايران جايي بزرگ دارد. اما بيشتر شهرت او به واسطه غزليات ساده و استادانه‌اي است که معاني لطيف عرفاني وسوز درون و شوق باطن و بزرگ داشت کمال انساني را آشکار مي‌کند. همين حالت شوریدگي که در آن روزگار پردرد، مردم خموده و افسرده را جان مي‌بخشيد سبب شد که زندگي او را با افسانه

بیامیزند و بسیاری عارفان و مردم صاحب ذوق از شنیدن سخنان او از خود بی‌خود شوند. از مشهورترین اشعار اوست:

نخستین باده کاندِر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند

چوب‌خود یافتند اهل طرب را
شراب بیخودی در جام کردند

به گیتی هر کجا درد دلی بود
به هم کردند و عشقش نام کردند

سر زلف بتان آرام نگرفت
زیس دل‌ها که بی‌آرام کردند

جمال خویشتن را جلوه دادند
به یک جلوه دو عالم رام کردند

نهان با محرمی رازی بگفتند
جهانی را از آن اعلام کردند

چو خود کردند راز خویشتن‌فاش
عراقی را چرا بد نام کردند

با پیدا شدن این نمونه‌های برجسته در غزل عرفانی، غزل عاشقانه به تدریج در برابر معانی عرفانی رنگ باخت و از ترکیب آن دو، شیوه‌ای نو در غزل پیدا شد. در این شیوه افکار صوفیانه و حکیمانه با عواطف عالی شاعرانه و گاه عاشقانه، که هم معنای جسمانی و هم عوالم روحانی از آن بر می‌آید، یک‌جا گرد آمد. این خصوصیت غزل فارسی را به‌گونه‌ای عمیق و پرمعنا و پیچیده کرد که در بعضی نمونه‌های برجسته آن گاه مفهوم عشق مجازی، عوالم عرفانی و معانی اجتماعی، چنان درهم آمیخته که جدا کردن آنها از یکدیگر ممکن نیست.

عالی‌ترین نمونه‌های این نوع غزل فارسی را در **دیوان حافظ** می‌یابیم. ظاهر شفاف و روان شعر حافظ ذهن را نوازش می‌دهد و نکته سنجی و گوهرنگاری و افکار بلند و متعالی‌اش آشنایان به اندیشه ایرانی و ادب فارسی را به اوج هیجان می‌رساند.

در این دوره، در ادب فارسی آثار حماسی نیز دیده می‌شود. اما این داستان‌ها که به همان وزن و صورت شاهنامه فردوسی سروده شده، بیشتر رنگ تاریخی و دینی دارد و درباره جنگ‌ها و زندگی فرمان‌روایان ترک و مغول است. جز به ندرت- مانند **سام‌نامه** خواجوی کرمانی- حماسه دیگر

ملّی نیست و هر سردار مهاجم پهلوانی بزرگ و توانا شمرده می‌شود آن چنان که گاه در اغراق شاعرانه او را از رستم دستان نیز برتر می‌نهند. **سلجوق نامه** در تاریخ سلجوقیان، **ظفرنامه** در تاریخ ایران از ظهور اسلام که بخش سوّم آن تاریخ مغول است و **غازان نامه** و **تیمورنامه** در باب زندگانی و فتوحات تیمور، **خاوران نامه** ابن حسام در جنگ های خیالی مولای متّقیان از این جمله است. پاره ای داستان های عاشقانه نیز در این دوران سروده شده که بیشتر به تقلید از نظامی گنجوی و تکرار همان داستان ها یا نظم قصّه های دینی چون یوسف و زلیخا و بلقیس و سلیمان است.

از دیگر موضوع های شعر در این سده ها مضامین مذهبی است. ذکر مناقب، یعنی صفات و رفتار والای، امامان یا شرح مصائب و ستم هایی که بر ایشان رفته است از این دوران به تدریج در شعر فارسی فزونی می‌یابد. سقوط خلافت عبّاسی به دست هُلاکوخان به شیعه و سَنّی فرصت داد که مرثیه ها یا اشعاری را درباره خاندان پیامبر رواج دهند که در آن اندوه از دست دادن امامان و معصومان و اهل بیت ایشان بیان شده است. واقعه کربلا و دعوت مردم به زاری و سوگواری برای خاندان رسول اکرم و کشته کربلا در شعر بسیاری از شاعران این دوره دیده می‌شود. مولانا حسن واعظ کاشفی یکی از واعظان این عصر کتاب **روضه الشهداء** را در مدح پیامبر اسلام (ص) و خاندان او نوشته و منبع الهام انبوه شاعران شیعی مذهب دوران بعد یعنی صفویه را فراهم آورده است.

در قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی، چند تن از شاعران زَرْتُشتی نیز درباره اعتقادهای دینی خود به فارسی منظومه هایی سروده‌اند. کیکاوس رازی منظومه **زرتشت نامه** را درباره زندگی، پیامبری و معتقدات زَرْتُشت سرود و شاعری دیگر، زرتشت بهرام پردو، علاوه بر منظومه‌ای به نام **بهاریات** که بر **زرتشت نامه** کیکاوس رازی افزود، داستان آرداویراف را به نظم آورد. شاعران فارسی زبان یهودی نیز شعرها و منظومه های دینی و اخلاقی و عرفانی سرودند و چون آن را به خطّ عبری نوشته بودند تا این اواخر از نظر محققان ادب فارسی پنهان مانده بود.

قرن هشتم و نهم هجری/پانزدهم میلادی، روزگار دورویی و فرصت طلبی است. بزرگترین شاعر طنز نویس، عبید زاکانی، در این عصر می‌زیسته و مجموعه آثار او بلندترین فریاد انسان های شریف بر مردم حریص و نا پاک است. از انواع هَزَل و هَجَو که نخستین نمونه آن در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی پیدا شده، شعری است که گوینده ضمن پرداختن و جواب گویی به اشعار دیگران، با شوخی و تمسخر به وصف غذاها و خوراکی ها و پارچه ها و لباس ها می‌پردازد. بسحاق اطعمه یا ابواسحاق حلاج اطعمه شیرازی یکی از این گویندگان است که روش خود را در اصل از عبید زاکانی گرفته. وی دیوانی بزرگ موسوم به **دیوان اطعمه** و قصیده ای مشهور به نام کنزالاشتها یا گنجینه اشتها و میل به بسیار خوردن دارد.

نورالدین عبدالرحمان جامی، نام خود را هم از زادگاهش تربت جام خراسان و هم از انتساب به شیخ الاسلام احمد جام معروف به ژنده پیل دارد. وی در جوانی همه علوم معمول زمان خویش را در هرات و سمرقند آموخت و در سفرهای پی در پی و طولانی که تا آخر عمر ادامه داشت با بسیاری از صوفیان آشنا شد. او که خود از پیشوایان فرقه نقشبندی بود، آثار بسیار از نظم و نثر درباره موضوعات مختلف تصوّف نگاشت.

بیشتر عمر جامی در زمان سلطان حسین بایقرا در معاشرت و مصاحبت امیر علیشیر نوائی گذشت. وی شاعری عارف و ادیب و نویسنده و محقق توانا و پرکار بود و علاوه بر آثار بسیاری که به نام سلطان حسین و امیر علیشیر کرد، با بیشتر فرمانروایان و بزرگان و صوفیه مشهور روزگار خویش آشنایی و نامه نگاری داشت و قصاید مدحی و رساله های علمی و صوفیانه به نام آنان نگاشت. جامی با تحقیق و تتبع در شعر و نثر یک یک بزرگان ادب فارسی آثار خود را به پی روی از آنان به وجود می آورد. در داستان سرایی نظامی گنجوی را پیش روداشت و مجموعه **هفت اورنگ** را زیر تأثیر **پنج گنج** نظامی سرود. این مثنوی ها عبارت اند از: **سلسله الذهب، سلامان و ابسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و خردنامه اسکندری**.

درغزل سرایی، وی پی رو حافظ و سعدی است و قصاید او رنگ و بوی قصیده سرایان معروف سبک عراقی را دارد. در نثر نیز به روش کسانی چون خواجه عبدالله انصاری، عطار نیشابوری و سعدی نظر دارد. از نوشته های مشهور او به نثر کتاب **نفحات الانس** در شرح احوال 612 تن از مشایخ صوفیه است. این کتاب ترجمه **طبقات الصوفیه** خواجه عبدالله انصاری با مقدمه ای مفصل در بیان اصول تصوّف است. کتاب **اشعة اللمعات** شرح کتاب **لمعات** فخرالدین عراقی در تصوّف نیز از آثار مشهور اوست.

کتاب دیگر جامی **بهارستان** است که آن را به تقلید از **گلستان** سعدی و برای تدریس به فرزند خود نوشته و در پایان آن ترجمه حال چند تن از شاعران پارسی گوی را آورده است. جامی در هیچ یک از نوشته های خود به پای استادانی که آثارشان را تقلید کرده نمی رسد، با این همه بعضی ابتکارها در بیان معانی و مضامین تازه در شعر و نثر او دیده می شود.

جامی زندگی طولانی و خوشی را گذراند. او را از انگشت شمار شاعران و نویسندگان خوشبخت ایرانی دانسته اند که در زمان زندگی خود به شهرت تمام رسید و مورد احترام بزرگان روزگار از دربار عثمانی تا سرزمین هند بود. وی در هشتاد و یکسالگی در هرات به درود حیات گفت.

نثر

نثر فارسی پس از حمله مغول تا استقرار صفویه، همچون دیگر پدیده های اجتماعی و فرهنگی، به تدریج از اهمیت و اعتبار دوران بیش از مغول فرو افتاد. در آغاز این دوره، نویسندگان هنوز تربیت شدگان مدارس معتبر گذشته بودند. پس از آن تا یک قرن هنوز تأثیر آنان در تربیت نویسندگان تازه آشکار است. اما زبان و ادب فارسی پس از آن یا به سویی نثرهای مصنوع پرتکلف پیش رفت که از

صنعت هاي پي در پي و عبارات قالبی یک نواخت پُر و، به همان نسبت، از معنا تهی شده بود، یا به سوي زبان مغلوط مردم کوچه و بازار.

ادب فارسي در این دوران از جهت موضوعات و معاني تازه نیز فقیر و کم اعتبار است. با این همه، از یک دوران طولانی، بعد از حمله مغول تا روی کارآمدن صفویه، انبوهی از آثار فارسي برجای مانده که بسیاری از آن ها در نوع خود از نمونه های خوب نثر فارسي است. نویسندگی در این دوران چون دوره قبل به سبک مصنوع گرایش دارد. در آغاز این دوره نورالدین محمد نسوی، دبیر سلطان جلال الدین خوارزمشاه، کتاب **نفثة المصدور** را به نثر مصنوع و شاعرانه فارسي نگاشت و در آن احوال خود و سلطان و غلبه مغول را در دردناک ترین صورت بیان داشت. نام این کتاب به معنی سرفه های دردناک بیمار ریوی نمایشگر مضمون پردرد و اندوهناک آن است.

از دیگر آثار مصنوع و معروف اوایل عصر مغول، تذکره ای است به نام **لُباب الالباب** نوشته نورالدین محمد عوفي درباره احوال شاعران پارسي گوی از آغاز تا زمان نویسنده. این کتاب بزرگ در دوجلد و با نثری مصنوع و متکلف نوشته شده. از این نویسنده کتابی دیگر به نام **جوامع الحکایات** در دست است که نثری ساده و روان و بسیار فصیح دارد. عوفي خود از کسانی است که از آتش حمله مغول گریخته و اواخر عمر را در ولایت سِند به جمع آوری مطالب این کتاب گذرانده است. مطالعه این کتاب خواننده را به هراسی که اهل اندیشه و قلم از نابودی آثار فرهنگ ایرانی در حمله مغول داشتند آگاه می کند.

اما گرایش به نثر مصنوع، مانع پدید آمدن آثاری برجسته از نثر فصیح و ساده فارسي نشده است. به طور کلی آثار برگزیده این دوره در بخش هایی چون مقدمه به نثر مصنوع و در قسمت های دیگر به نثر روان مرسَل نگاشته می شد. در این دوران کتاب **المُعْجَم فِي مَعَايِيرِ اشعار العَجَم** که موضوع آن علوم شعری یعنی اوزان و آرایش ها و نقد شعر است، بهترین نمونه به شمار می آید. این کتاب را شمس قیس رازی در حدود سال 631/1232م در فارس، هنگامی که در پناه اتابکان سلغری می زیست، نوشته است. مقدمه کتاب به نثر کاملاً مصنوع و متن آن ساده و دل انگیز است.

مهم ترین موضوع نثر در این دوره تاریخ است. از کتاب های مهم تاریخ **طبقات ناصری** به قلم نویسنده ای معروف به قاضی منهاج سراج جوزجانی در تاریخ عمومی عالم از آغاز تا سال 658 هـ/1259م است که بخش پایانی آن در باره حمله مغول و فجایع آن از نظر تاریخی اهمیت بسیار دارد زیرا نویسنده خود شاهد عینی بعضی حوادث بوده و چنگیز را از نزدیک دیده است.

از دیگر تاریخ های مهم این دوره، **تاریخ جهان گشا** نوشته عطا ملک جوینی و **جامع التواریخ** از خواجه رشید الدین فضل الله همدانی، دو تن از وزیران بزرگ دوره ایلخانی، است.

اما بزرگ ترین نویسنده قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی سعدی شیرازی است که با رساله ها و کتاب های مختلف خود هم در شعر و هم در نثر شهرتی جهانی دارد. مهم ترین اثر او به نثر

گلستان است که با همه کوچکی در زبان فارسی شاهکاری بی‌نظیر به شمار می‌رود. این کتاب گران قدر که موضوع آن مسایل تربیتی و اجتماعی است، به روشی خاص بین نثر ساده روان و نثر مصنوع نوشته شده و با شعر و مثل و عبارات فارسی و عربی و انواع آرایش‌های لفظی و معنوی درآمیخته اما بی نهایت فصیح و رसा و دلنشین و خوش آهنگ است و در آن از زیاده روی در صنایع لفظی اثری نیست.

از دیگر نثر نویسان نامی دوره تیموری مورخ مشهور دربار سلطان حسین بایقرا، می‌خواند است. وی که نزد سلطان مقامی بسیار بلند و محترم داشت تاریخ عمومی بزرگی درهفت جلد به نام **روضه الصفا** به نثر ساده نوشت که از دوران باستان تا وقایع سلطنت سلطان حسین بایقرا و پسرش را دربردارد. جلد آخر این کتاب به وسیله دختر زاده می‌خواند مشهور به غیاث الدین خواندمیر تکمیل شده است. خواندمیر تاریخ عمومی دیگری به نام **حبیب السیر** نوشت که در آن به وقایع تاریخی تا پایان زندگی شاه اسماعیل صفوی پرداخته شده است.

(4) از عصر صفوی تا انقلاب مشروطیت

تشکیل دولت صفوی، آغاز مرحله‌ای جدید در تاریخ ایران است. رسمیت مذهب شیعه در حکومت ایشان، اگرچه با خشونت و شدت عمل سپاهیان قزل‌باش همراه بود، اما از نظر سیاسی موجب جدایی کامل ایران از دیگر کشورهای مسلمان گردید و استقلال آن را در برابر قدرت روز افزون خلافت عثمانی حفظ کرد. در دوره صفوی قدرت حکومت مرکزی، ثبات و رونق اقتصادی به همراه آورد. اما از نظر فرهنگی رونق و اعتبار قابل ملاحظه‌ای پدید نیامد و در واقع باید این دوره را، از لحاظ انحطاط ادبی، دنباله دوره تیموری دانست.

صفویان ترک زبان بودند و از شاه اسماعیل اول، دیوان شعری به ترکی برجای مانده است. بسیاری شاهان و شاه زادگان و درباریان صفوی نیز به ترکی شعر سروده اند. در زمان ایشان زبان آذری که از ریشه زبان های ایرانی باستان بود، چنان با ترکی درآمیخت که ساخت ایرانی خود را به کلی از دست داد. سران قزل‌باش که به حکومت نواحی مختلف می رسیدند به همین ترتیب زبان ترکی را در سراسر ایران پراکندند و به راستی در داخل ایران دیگر زبان و ادب فارسی راه بیگانگی می‌پیمود.

اما در همین زمان، شعر و ادب فارسی بیرون از مرزهای سیاسی ایران اهمیت و اعتباری حیرت انگیز داشت. یکی از زبان های رسمی دربار عثمانی فارسی بود و احکام دیوان و فرمان ها و نامه های درباری به فارسی رد و بدل می‌گردید. شاعران و نویسندگان پارسی‌زبان از حمایت و تشویق فراوان برخوردار بودند و سلاطین عثمانی خود به فارسی شعر می‌سرودند.

در هند رونق زبان و ادب پارسی از این نیز بیشتر بود. امپراتوران تیموری هند و حاکمان محلی آن سرزمین که اغلب از خاندان های قدیم ایرانی یا از آشنایان با تمدن و فرهنگ دیرین ایران بودند، شاعران و نویسندگان پارسی گوی را تشویق و حمایت می‌کردند و گاه در برابر شعری خوش و

نوشته‌ای دلکش هم وزن گوینده طلا و جواهر بدو می بخشیدند. رونق بازار ادب پارسی در دربار پادشاهان بابر هند به درجه‌ای بود که شاعران در آرزوی سفر به آن دیار لحظه شماری می‌کردند و از بازگشت ناگزیر خود متأسف بودند. در میان پادشاهان و خانواده‌های ایشان شماری شاعر و نویسنده پارسی‌گوی پدیدار شد. به طور کلی، فارسی‌پردازان بزرگ این زمان یا ایرانیان وابسته به دربارهای هند بودند یا هندیان پارسی‌گوی.

وضع ادبی ایران از دوران صفوی تا اواخر دوره زندیه دگرگونی مهمی نداشت. در این زمان به تدریج بعضی شاعران صاحب ذوق، روش رایج شعر زمان خود را که به سبک هندی شهرت داشت، کنار گذاشتند و به پی‌روی از سبک شاعران بزرگ پیش از مغول یعنی استادان عراق روی آوردند. شیراز و اصفهان دو مرکز مهم نهضت ادبی جدید بود. از شاگردان کسانی چون صباحی کاشانی و میرزا نصیر و هاتف اصفهانی که به تعلیم شاعران جوان می‌پرداختند، شاعرانی چون صبا کاشانی و عبدالرزاق دنبلی و سحاب اصفهانی در اوایل دوره قاجار شهرت یافتند.

این شاعران، چه استاد و چه شاگرد، همگی معتقد به بازگشت به سبک عراقی و رها کردن سبک هندی بودند. بعدها عده‌ای دیگر دامنه تحقیقات خود را در شعر گذشتگان وسعت دادند و به تقلید و پیروی از سبک خراسانی و شاعران بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری نیز پرداختند. در تاریخ ادب فارسی از این مرحله با اصطلاح دوره بازگشت یاد می‌کنند.

شعر

شعر دوران صفوی را از نظر لفظ و معنا شعری سست می‌شمردند. زیرا شاعران مانند گذشته به زبان و ادب فارسی و عربی تسلط چندانی نداشتند. رواج شعر در سرزمین‌های غیرایرانی نیز اساس زبان شعر را با استفاده نادرست و نابجا از کلمات و تعبیرات بیگانه درهم ریخته بود. به طور کلی، زبان شعر این دوره ساده و دور از آرایش و نزدیک به زبان مردم بود که گاه با کلمات و ترکیبات عوامانه و نادرست درمی‌آمیخت. اما همین زبان در بیان افکار و تخیلات پیچیده نیز به کار می‌رفت. اهمیت و مقام شاعر این دوره بسته به باریک‌اندیشی و خیال‌پردازی و ساختن تصویرهای شعری بسیار ظریف و دور از ذهن بود. این سبک، که آن را سبک هندی نامیده‌اند، از اواخر دوره تیموری رواج یافت و در عصر صفوی به کمال رسید، گو این که نشانه‌های آن را در شعر دوران‌های پیش نیز می‌توان دید. در اواخر دوره زندیه این سبک در ایران متروک شد. اما در افغانستان و هندوستان هنوز شاعران پارسی‌گوی به آن سبک شعر می‌سرایند. پیدایی این سبک را نتیجه مصائب روزگار و توجه بیش از حد شاعران به اوهام و عوالم غیر مادی و تخیلی و تا اندازه‌ای سازگار با سلیقه و پسند هندیان دانسته‌اند.

صائب تبریزی (1081-1016 هـ/1607-1670م)

برجسته‌ترین شاعر سبک هندی محمدعلی صائب تبریزی، ملک الشعراء دربار شاه عباس دوم صفوی است. شهرت صائب در زمان زندگی او سراسر ایران، هند و سرزمین‌های خلافت عثمانی

را فرا گرفته بود و برگزیده اشعار او را بزرگان روزگار به عنوان تحفه برای یکدیگر می‌فرستادند. صائب با شعر گذشتگان سخت آشنا بود و به همین جهت با پی روی از یک‌یک شاعران بزرگ گذشته اشعاری می‌سرود که از شعر دیگر شاعران هم زمان خود زیباتر و رساتر می‌نمود. در دیوان بزرگ او که شامل بیش از یکصد و بیست هزار بیت است تک بیت های نابي دیده می‌شود که مثل‌های معروف در آن گنجانده شده یا خود با تصاویر شعری ظریف، به صورت مثل درآمده است.

محتشم کاشانی (ف. 996/1587م)

در نتیجه سیاست مذهبی صفویان مهم ترین موضوع شعر در عصر آنان، مرثیه سرایی و مدح امامان و ذکر مصائب ایشان بود. معروف ترین شاعر مرثیه سرای این دوره محتشم کاشانی شاعر معاصر شاه تهماسب صفوی است. وی را در این فن پیش رو شاعران مرثیه سرای قرن های بعد دانسته اند. او که در جوانی پارچه فروشی می‌کرد، بعدها به شعر روی آورد و به مدح خاندان صفوی و پادشاهان محلی دکن درهند پرداخت. نوشته اند که شاه تهماسب قصیده او را در مدح خود نپذیرفت و بار دیگر که شاعر در منقبت امیرالمؤمنین علی(ع) اشعاری به دربار فرستاد جایزه‌ای کلان بدو داد.

قائمی (1270-1212 هـ / 1853-1707م)

از شاعران معروف دوره بازگشت ادبی، فتح علی خان صباي کاشانی ملک الشعراء دربار فتح‌علی شاه قاجار و میرزا حبیب قائمی شیرازی شاعر مدّاح محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار است. قائمی را بعد از صائب تبریزی معروف ترین شاعر دوران صفوی و قاجار شمرده اند.

وی با شعر گذشتگان آشنایی داشت و در مدایح خود بیش از همه از منوچهری دامغانی پیروی می‌کرد. قائمی علاوه بر قصاید و غزلیات، به تقلید از **گلستان** سعدی، کتابی به نام پریشان دارد که حکایت های آن در باره آداب و اخلاق و لطیفه ها و سرگذشت هاست. اما او، که خود چندان به اصول اخلاقی پای بند نبود، در بیان این مضامین پرده دري بسیار کرده است. قائمی از نخستین ایرانیان بود که زبان فرانسوی را آموخت. رساله ای درباره هندسه جدید جزو آثار اوست که به نظر می‌رسد ترجمه آزادی از متن فرانسه باشد.

نثر

نثر فارسی این دوران نیز، همچون شعر ارزش چندانی ندارد. تعداد کتاب هایی که در این دوره در عرصه زبان فارسی یعنی ایران، هند و آسیای صغیر نوشته شده، بسیار است اما کیفیت آن ها هم از نظر معنا و هم از جهت زبان و ارزش ادبی بسیار پایین می‌نماید. دسته‌ای از آثار این دوره از شدت سادگی عوامانه است و دسته‌ای دیگر که به نثر مصنوع و متکلف نزدیک می‌شود پُر است از القاب و تعارف ها و الفاظ زائد و بی جا. سرمشق منشیان این عصر نثر مصنوع و تاریک و پُر تکلف

کاتبان هندی بوده است که خود به زبان فارسی سخن نمی گفتند و آن را به صورت زبان ادبی می‌آموختند.

با این همه بعضی آثار قابل توجه از دوران صفوی برجای مانده است. از میان آنان تاریخ **عالم‌آرای عباسی**، تألیف اسکندر بیک منشی شاه عباس، را باید نام برد که سبک نگارش آن درحدّ متوسط بین نثر ساده و مصنوع است و در میان کتاب‌هایی که در دوران صفویه نوشته شده به خوبی نگارش شهرت دارد، گو این که به هیچ روی از لغزش‌ها و خطاهای دستوری و انشایی خالی نیست.

توجه فوق‌العاده پادشاهان صفوی به علمای دین به نگارش شماری تألیفات علمی و دینی به زبان فارسی انجامید. پیش از آن، این قبیل آثار بیشتر به عربی نوشته می‌شد. از مهمترین مؤلفان نثر فارسی در این زمینه غیر از شیخ بهائی، ملا محمد باقر مجلسی از علمای با نفوذ شیعه امامیه در اواخر دوران صفوی است. وی استاد شاه سلطان حسین و از مراجع بزرگ شیعه بود و کتاب‌های متعدّد در شرح مسائل مذهبی و اخلاقی مذهب شیعه به فارسی و عربی نوشت. از معروف‌ترین آثار او **بحارالانوار**، **حیات القلوب**، **معراج امیرالمؤمنین** و **عین الحیات** است.

گسترش زبان و ادب فارسی در هند آن سرزمین را نیازمند فرهنگ‌های فارسی کرد. در این زمینه کتاب‌های بسیار نوشته شد که مهم‌ترین آنها **فرهنگ جهانگیری** تألیف جمال الدین حسین اینجویه، **فرهنگ رشیدی** تألیف عبدالرشید الحسینی و **برهان قاطع** اثر محمدحسین بن خلف تبریزی است. در این زمان در هند چند کتاب راجع به تاریخ ایران باستان نیز نوشته شد که از آنها واژه و ترکیبات نادرست و ساختگی فراوان به زبان و نوشته‌های فارسی دوره قاجار راه یافت اما تأثیر زیادی برجای نگذاشت.

از دیگر موضوع‌های نثر این دوره داستان‌های بلندی است که درگذشته از زبان نقّال‌ها و قصه‌گویان گرد می‌آمد. **سمک عیار** از آثار پیش از مغول از آن جمله بود. در این دوره کتاب‌هایی چون **بهاردانش**، **طوطی‌نامه**، **قصه چهار درویش** و **هفت سیر حاتم طائی** نوشته شد و بعدها در زمان ناصرالدین شاه، داستان بلند **امیرارسلان** پدید آمد. ترجمه دو حماسه معروف هندی **رامایان** و **مهابهارت** نیز در زمان صفویه انجام شد که هردو نثری زیبا و روان و شیرین دارد. اما برتر از همه ترجمه فصیح و رسای میرزا عبداللطیف طسوجی از کتاب **الف لیلة و لیلة** (هزار و یک شب) است که از آثار برجسته نثرفارسی دوران قاجار به شمار می‌رود. این ترجمه درسال 1259/1843م صورت پذیرفت.

مهم‌ترین نثرنویس دوره بازگشت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است. عبارات نثر قائم مقام کوتاه و ترکیباتش دل‌انگیز است. او را به واقع بزرگ‌ترین نثر نویس ایران در دوره‌های اخیر دانسته‌اند. محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)، وزیر انطباعات ناصرالدین شاه قاجار، نیز از جمله کسانی است که آثار متعدّد و متنوعی به فارسی روان نوشته یا از زبان فرانسوی ترجمه کرده است. فرهاد میرزای معتمدالدوله و پس از او امیرنظام گروسبی نیز از روش نگارش

قائم مقام پیروی کردند. نثر ساده ادبی امروز صورتی از نثر سعدی و پس از او قائم مقام فراهانی است.

(5) ادب معاصر

بازگشت ادبی و روی آوردن اندیشه و ران ایرانی به میراث گذشته، در واقع بر اثر هشیاری‌های سیاسی و اجتماعی صورت می‌گرفت که از اواسط دوران سلطنت فتح‌علی‌شاه قاجار نتایج آن به تدریج آشکار می‌شد. اعزام دسته‌هایی از جوانان خانواده‌های اشراف برای تحصیل به اروپا و تأسیس مدارس جدید چون دارالفنون و آشنایی با زبان‌های اروپایی و طبع و نشر کتاب و روزنامه در چاپخانه‌های کوچک، در کنار حوادث مهم سیاسی در داخل و خارج ایران هر روز چشم و گوش مردم را بیشتر باز می‌کرد و عاقبت با وقوع انقلاب مشروطیت در نخستین سال‌های قرن بیستم، اندکی بعد از آغاز انقلاب سوسیالیستی در روسیه، جامعه ایرانی را به عصری جدید وارد کرد.

ادب این دوره اعم از نظم و نثر را نمی‌توان تنها از نظر انعکاس این تحولات عظیم و سریع مورد مطالعه قرار داد. زیرا نوشته‌ها و سروده‌های این دوره هریک به گونه‌ای از عوامل مهم بیداری و جنبش به شمار می‌آمد و هر روز به تناسب وضع و موقع جای خود را به موضوعی تازه می‌داد و در عرصه‌ای دیگر به تجربه می‌پرداخت.

زبان

از انقلاب مشروطیت تا دوران کنونی کم‌تر از یک قرن می‌گذرد. در این مدت زبان و ادب فارسی از تحرک و تحولی سریع و روز افزون برخوردار بوده و از نظر کمیت و کیفیت جهشی بزرگ داشته است. زبان فارسی هم زمان با جنبش‌های آزادی‌خواهی به سرعت وسیله بیان موضوع‌های تازه‌ای در عرصه مسائل اعتقادی و اجتماعی گردید. اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها و سخن‌رانی‌ها بر سربلورها و نوشته‌هایی که به منظور بیداری و آگاهی میان مردم دست به دست می‌گشت، همه زبانی ساده و مفهوم داشت.

اصطلاحات رایج بین مردم، ضرب‌المثل‌ها، دعاها و نفرین‌ها، قصه‌ها و شوخی‌ها به زبان ادب راه جست. از آن جا که نویسندگان اغلب مردمی صاحب کمال و آگاه و آشنا با اصول و قواعد زبان بودند، مطالب عامیانه را با سادگی در نوشته‌های فصیح و روان خود می‌گنجاندند. مقاله‌هایی که علی‌اکبر دهخدا با عنوان «چرند و پرند» در روزنامه **صوراسرافیل** می‌نوشت بهترین نمونه آن‌هاست.

زبان شعر نیز به سادگی و روانی گرایید. ترکیبات و تشبیهات و مضامین باریک و پیچیده، جای خود را به مسائل و مشکلات روزانه داد و شعر، با نزدیک شدن به ابتذال، از آرایش‌ها و تکلف‌های شعر فاخر درباری رها گردید. کلمات و ترکیبات دور از ذهن عربی به تدریج کنار گذاشته شد و آن

چه هنوز به کار می‌رفت از آیات قرآنی و بعضی حدیث‌ها و مثل‌ها و دعاها و نفرین‌ها همان بود که عامه مردم بر زبان می‌آوردند.

دوری جستن از استعمال کلمات غیرلازم عربی، موجب پیدایی جریان‌ی افراطی شد که سعی در حذف همه واژگان عربی از فارسی داشت. گویندگان و نویسندگان متن‌هایی که در آن هیچ واژه عربی نبود تهیه می‌کردند. بعضی از نمونه‌های کوتاه این نوشته‌ها جالب و زیباست. اما این کار موجب شد که به زودی واژه‌های ایرانی بسیار قدیمی و مرده، یا اصطلاحات عامیانه از لهجه‌های محلی، جای کلمات جا افتاده و ایرانی شده عربی را بگیرد. بعضی نویسندگان کلمات نادرست و حتی بی‌معنایی به کار می‌بردند که از اواخر دوره تیموری در بعضی نوشته‌های فارسی هند چون کتاب‌های **دساتیر و دبستان المذاهب** آمده بود. نوشتن به فارسی سره یا متنی که در آن هیچ کلمه عربی به کار نرفته باشد، جدال بسیار بین متعصبان موافق و مخالف ایجاد کرد. غالب هواداران این "پالایش" کسانی بودند که از زبان فارسی اطلاع کافی نداشتند و در رشته زبان و ادب فارسی تحصیل نکرده بودند. زبان مادری بسیاری از متقدمان ایشان مانند آخوندزاده و ملک‌مخان و کسروی تبریزی و دیگران، فارسی نبود و فارسی را نه در دامن مادر که در مکتب آموخته بودند.

از سوی دیگر زبان فارسی در قرن حاضر به دلایل مختلف، واژگان بی‌شماری از زبان‌های اروپایی را در خود راه داده است. استفاده از این کلمات نیز ابتدا به سرعت و با وسعت صورت می‌گرفت. مهم‌ترین دلیل آن نیاز به زبانی برای بیان مطالب تازه و علوم جدید بود. اما برخی تحصیل‌کردگان خارج و مترجمان آثار بیگانه و مردم تهیج‌شده‌ای که سعی در نمایش تجدد طلبی داشتند در این راه افراط می‌کردند. آشفتگی و هرج و مرج در زبان فارسی، موضوع داستان طنز آمیز شیرینی است که محمدعلی جمال‌زاده آن را با عنوان فارسی شکر است به سال 1300 ش/1921 م نوشت. انتشار این داستان را آغاز پیدایی داستان کوتاه در ادب فارسی معاصر می‌دانند، گرچه هم‌زمان با آن صادق هدایت نیز نخستین داستان‌های کوتاه خود را به تعدادی معدود میان دوستانش پخش کرده بود.

از اقدامات رسمی برای حفظ و پیشرفت زبان فارسی تشکیل انجمنی از دانشمندان برجسته به نام فرهنگستان ایران در سال 1314 ش/1935 م بود که برای مقابله با تعصب‌های افراطی در مورد پذیرش یا رد لغات خارجی بسیار مؤثر افتاد. اما مهم‌ترین کار در زمینه زبان فارسی تهیه فرهنگ لغات بود که مدتی پیش از تشکیل فرهنگستان تدوین آن به وسیله علامه علی‌اکبر دهخدا آغاز شده بود. **لغت نامه دهخدا** ترکیبی از فرهنگ لغت و دائرة المعارف تاریخ و فرهنگ ایرانی است که به ترتیبی علمی، دقیق و بسیار گسترده صورت گرفته و پیوسته در حال تکمیل است. لغت‌نامه مجموعه‌ای بزرگ است و بیشتر به کار محققان می‌آید. درمیان کتاب‌های لغت متعددی که در قرن حاضر تألیف یا از آثار گذشته تصحیح و تکمیل گردیده، **فرهنگ معین** از همه جامع‌تر و معتبر تر است.

در زمینه دستور زبان فارسي نیز قرن حاضر داراي امتياز بزرگي است. زیرا نخستين دستور زبان فارسي که جامع و مبتني بر اصول علمي زبان شناسي باشد، پس از گذشت بیش از هزار سال از اوج پیشرفت آن، در این زمان به وسیله پرویز ناتل خانلري نگاشته شد. پیش از آن در بعضي مباحث مربوط به ساختمان زبان فارسي مبناء صرف و نحو عربي گذاشته می‌شد. گروهی از مؤلفان نیز به دستور زبان های فرانسوي نظر داشتند و می‌کوشیدند دستور زبان فارسي را برآن اصول بنویسند. اهمیت روشی که خانلري مبدع آن بود، در شناخت علمي زبان فارسي و تفاوت اصولی آن با زبان عربي است. با این روش به ساده ترین صورت می‌توان ساختمان زبان فارسي را آموخت و از امکانات وسیع آن برای ساختن لغت و بیان مفاهیم تازه استفاده کرد.

خانلري کتابي دیگر درباره وزن شعر فارسي دارد که در آن نخستين بار پس از هزارسال تاريخ شعر فارسي، به روشي آسان درباره وزن و امکانات درست تغيير و ابتکار در آن سخن گفته شده است. نظريات علمي نویسنده در این کتاب درستي اساس اندیشه دگرگوني وزن را، چنان که نیما یوشیج در شعر نو فارسي بنیان گذاشت، ثابت می‌کند. کتاب دیگر وي تاريخ زبان فارسي است که در چهار جلد انتشار یافته و بارها تجدید طبع شده است.

شعر

ذوق عامه مردم ایران به کلام آهنگین بسیار گرایش دارد. در جنبش مشروطه، شعر از عوامل مهم تحریک و تهییج و آگاهی بود. در آن زمان هر روز تصنیف و ترانه‌ای بر سر زبان ها می‌افتاد که حوادث روز را منعکس می‌کرد. این اشعار طبعاً از نظر زبان و قواعد شعري ارزش چندانی نداشت. به همین جهت آن ها را اشعار مطبوعاتی یا روزنامه ای نامیده‌اند.

سرشناس ترین گوینده از این دست، سید اشرف الدین قزوینی (گیلانی) بود که روزنامه ادبی و فکاهی کوچکی به نام **نسیم شمال** در رشت انتشار می‌داد. از قول او گفته اند: «می‌خواهم روزنامه ای تأسیس کنم که به زبان شعرهای بسیار ساده و دلنشین با مردم صحبت بدارد و هر شماره را به یک شاهي به خلق الله بفروشم. چون معتقدم که اشعار ساده، خواه نشاط بخش باشد، خواه غم انگیز، تنها زبانی است که به دل مردم ساده می‌نشیند. مخصوصاً اگر بتوانند آن را به آواز هم بخوانند.» روزنامه **نسیم شمال** که در چهار صفحه کوچک با امکانات بسیار ابتدایی چاپ می‌شد، در تهران ولوله‌ای برپا کرد. زبان ساده و طنزآمیز و هجو برای آن سخت در دوره استبداد صغیر مؤثر افتاد. برخی کسان مبارزه سید اشرف الدین در راه آزادی را با نبرد ستارخان سردار بزرگ مبارزات مشروطه خواهی مقایسه کرده‌اند.

اشعار سید اشرف الدین بیش از آن که ارزش ادبی داشته باشد از جهت تاریخی و سیاسی داراي اهمیت است. این اشعار را اقتباس یا ترجمه ای آزاد از اشعار میرزا علی‌اکبر طاهرزاده صابر می‌دانند که در همان زمان با امضای مستعار در روزنامه **ملانصرالدین** قفقاز به زبان ترکی چاپ می‌شد. در بین اشعار **نسیم شمال** تعداد قابل ملاحظه ای مُستزاد نیز وجود دارد:

گردید وطن غرقه اندوه و محن، وای
ای وای وطن، وای

خیزید و روید از پی تابوت و کفن، وای
ای وای وطن، وای

ازخون جوانان که شده گشته درین راه
رنگین طبق ماه

خونین شده صحرا و تل و دشت و دمن، وای
ای وای وطن، وای

دست بردن شاعران در تقسیمات وزن از روزگار گذشته سابقه داشته است. منوچهری دامغانی با چنین نوآوری مسمط را ابداع کرد. نخستین و قدیم ترین مُستزاد را در **دیوان مسعود سعد سلمان** می توان یافت. در قرن های ششم و هفتم هجری نیز نمونه هایی از آن دیده شده است. اما رواج فوق العاده مُستزاد و تصنیف در دوره مشروطیت بود و با استقبال بسیار روبرو شد، گویی همین امر زمینه دگرگونی کامل وزن و پیدایش شعر نو را به وسیله نیما یوشیج آماده ساخت.

هرقدر ازعمر انقلاب مشروطه گذشت شعر سنجیده و استادانه فراوان تر شد. گویندگان بزرگ این دوره چون ملک الشعراء بهار و ادیب الممالک فراهانی، نیاز به نوآوری در شعر و هماهنگی آن را با دگرگونی های بزرگ اجتماعی احساس کردند و بسیاری مطالب و معانی تازه را در شعر خویش آوردند. بهار حتی در مواردی هیئت ظاهری و جاهای قافیه را در شعر خویش تغییر داد. اما این شاعران به تغییر اساسی در شعر نپرداختند و مضامین شعر خود را که بیشتر متأثر از مسائل سیاسی و احساسات شدید وطن دوستی بود، همچنان در قالب قصیده و غزل آوردند. به سخن دیگر، سبک شعر این دوره دنباله شعر دوران بازگشت ادبی است که شور و حال آزادی خواهی به آن حال و هوای تازه ای داده. زیباترین اشعار میهنی در این عصر، تصنیف هایی است که عارف قزوینی می ساخت و با صدایی دلکش و همراه ساز دلنشین خود می خواند. دوشاعر آزاده دیگر در این روزگار، ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی، نیز تغزل ها و قطعات پُرشور خویش را به پای آزادی مردم کشور خود نثار کردند. ایرج میرزا شعر خود را بیشتر به انتقاد اجتماعی اختصاص داد و در سادگی و روانی و زیبایی به سعدی نزدیک شد.

بزرگترین تحول در شعر معاصر فارسی را نیما یوشیج (علی اسفندیاری)، پیشگام شعر نو، به وجود آورد. در این نوع شعر گرچه هنوز وزن عروضی است، اما تعداد پایه ها در تمام مصراع ها مساوی نیست. شاعر پایه را که برای بیان مقصودش لازم و کافی است به کار می برد، بی آن که در مصراع بعد هیچ التزامی به تساوی یا تناسب تعداد پایه ها با مصراع های قبلی یا بعدی داشته باشد. این نوع وزن را وزن نیمایی نامیدند، اما بعدها همین وزن نیز دستخوش تغییر و تحول شد و

حتي بعضي شاعران شعر بي وزن (معروف به شعر سفید) سرودند. اما اين تغيير در اوزان و تعداد پايه ها همه تحوّلي را كه نيماء در شعر فارسي پديد آورد باز نمي نمايد. در حقيقت دستكاري در وزن فقط ظاهر شعر را دگرگون مي ساخت نه باطن و معني و كيفيت ديد شاعر را. تحوّل اساسي در نحوه ديد شاعر پديد آمد. تا آن روز شعر جنبه توصيفي ذهني داشت و اين صورت ذهني غالباً از مطالعه شعر استادان سلف پديد آمده بود. نيماء اين توصيف ذهني را به وصف عيني بدل كرد و به بيان آنچه در عالم واقع مي ديد پرداخت. معشوق او هرگز بدان شكل كه "بايد باشد" نبود، بلكه چنان بود كه شاعر مي ديد و با هر معشوق ديگر تفاوت داشت. اين تحوّل تحت تأثير آشنائي نيماء با شعر اروپايي و سبك هاي رايج در شعر قرن بيستم آن كشور پديد آمد. شعر نو هوداران بسيار يافت و نمونه هاي ارزنده اي از آن در آثار تني چند از شاعران معاصر پديدارشد.

از مشهورترين نوپردازان جز نيماء پوشيخ و فروغ فرخ زاد بايد از مهدي اخوان ثالث (م. اميد)، احمد شاملو (بامداد) و سهراب سپهري نام برد. شاعران برجسته ديگري نيز در بعضي آثار خود به اين سبك گراييده اند، از آن جمله نادر نادرپور، فريدون مشيري، سياوش كسرائي و هوشنگ ابتهاج.

با آن كه شاعران ارزنده در ادب امروز ايران بسيارند، اما شعر در ادب معاصر فارسي چون ادب سراسر جهان، ديگر مقام گذشته را ندارد و جاي خود را به انواع تازه نثر، به ويژه داستان و نمايش نامه، داده است.

نثر

پيشرفت نثر فارسي معاصر نتيجه دو جريان مهم فرهنگي است. يكي تجديد حيات ادب گذشته و ديگر آشنائي با ادب اروپا. در قرن نوزدهم مطالعات شرق شناسي شاخه اي مهم از تحقيقات دانشگاه هاي معتبر اروپا بود. كاوش هاي باستان شناسي و انتشار آثاري درباره تاريخ و تمدن مشرق زمين، همه ملّت هاي شرقي از جمله ايرانيان را متوجه عظمت و ديرينگي فرهنگ خود ساخت. اين هشياري علاوه بر آن كه خود يكي از عوامل مهم بيداري در جنبش مشروطيت بود، زمينه سلسله مطالعات و تحقيقاتي وسيع گرديد كه اگر چه هنوز در نيمه راه است، اما مي توان از آن به تجديد حيات فرهنگي ايران تعبير كرد.

تصحيح و تحقيق

مهم ترين گام در راه شناخت ميراث فرهنگي گذشته چاپ آثار گذشتگان بود كه با پيدا يي و توسعه ماشين هاي چاپ آسان مي نمود. اما نسخه هاي دست نويس هريك از اين آثار نياز به تصحيح، تحقيق و توضيح داشت. چاپ انتقادي نخستين كتاب هاي فارسي در اروپا به وسيله دانشمندان ايران شناس صورت گرفت. اما به زودي استادان ايراني، خود به ادامه اين كار پرداختند. امروز بخش بزرگي از متون ادبي بازمانده از حوادث و مصائب تاريخ پرتلاطم ايران بعد از اسلام به همت محققان جاني تازه يافته است. اين گروه از محققان با پيراستن اين متون از خطاها و افتادگي هاي ناشي از ناداني يا تعصب نسخه برداران و با افزودن توضيحات لغوي، تاريخي،

جغرافیایی و اشاره به مبانی اعتقادی و مراجع و مآخذ و تنظیم فهرست های متعدد، این متون را آماده استفاده همگان ساختند. دسترسی روزافزون به متون کهن نویسندگان امروز را در انتخاب زبان و معانی و مضامین توانا تر ساخته و به پیدایش انبوه مقالات و مجموعه های بزرگ تحقیقی درباره جزئیات آن ها انجامیده است. مقدمه هایی که بر هریک از این آثار تصحیح شده از شعر و نثر فراهم آمده، نیز اغلب خود نوشته هایی روشنگر و ارزنده است. تصحیح و چاپ انتقادی متن های دیرین زمینه ای مناسب نیز برای تحقیقات تازه فراهم آورد. کار بزرگ تدوین **لغت نامه دهخدا** بدون داشتن متن های تصحیح شده ممکن نبود.

استادان بزرگی که به کار تصحیح، تحقیق و تألیف در این زمینه ها پرداختند بسیاری از آن جمله محمد قزوینی، که پیش گام روش تصحیح انتقادی متون و تحقیقات تاریخی بود، عباس اقبال آشتیانی، ملک الشعرای بهار، سعید نفیسی، علی اصغر حکمت، جلال الدین همایی، ذبیح الله صفا، مجتبی مینوی و قاسم غنی. از آثار برجسته این محققان علاوه بر متن های تصحیح شده کتاب هایی چون **تاریخ ایران** از عباس اقبال آشتیانی، **تاریخ ادبیات در ایران** تألیف ذبیح الله صفا و **سبک شناسی** یا **تاریخ تطور نثر فارسی** از ملک الشعرای بهار در دانشگاه های ایران جزو کتاب های درسی است.

ترجمه متن های باستانی

از کارهای عمده دیگر در این زمینه ترجمه بخش های مختلف اوستا و دیگر متون باستانی به زبان فارسی است. آشنایی با زبان ها و متون باستانی ایران نیز از طریق اروپاییان به فرهنگ امروز ایران راه یافت. این خود مباحث مهمی را در زبان شناسی مطرح کردو به احساسات ملی شدیدی که هم زمان با جنگ جهانی دوم بین اقوام آریایی پیدا شده بود پیوند یافت. اما درکنار این جریان افراطی زود گذر، آشنایی با معتقدات، افسانه ها و متن های ادبی باستانی در بارور کردن ادب معاصر فارسی نقشی بزرگ داشت. استاد ابراهیم پورداود با ترجمه **اوستا** به فارسی در این راه کوششی ارزنده کرد. نوشته های او که تحقیقاتی مبتنی بر مراجع اروپایی است امروز دانشجویان و محققان را در فهم نکاتی از زبان و ادب فارسی یاری می کند که پیش از آن چندان مورد توجه نبود.

ادب عامه

زندگی دوباره ادبیات گذشته را از جنبه ای دیگر در پرداختن به ادب عوام می توان دید. این گونه از ادب نه تنها در داستان های کوتاه و بلند و شعر معاصر جایی شایسته یافت، بلکه از راه مقاله هایی که صادق هدایت در **مجله موسیقی** می نوشت، به عنوان رشته ای از تحقیقات فرهنگی مطرح شد و شماری از پژوهشگران به روش علمی به گردآوری و تحقیق درباره آداب و رسوم و افسانه ها و ترانه ها و لایه ها و معتقدات عامه پرداختند. چند دهه اخیر شاهد حضور روزافزون و گسترده ادب و فرهنگ عامه در آثار نویسندگان ایران بوده است. تحقیق در لهجه های محلی نیز که با فرهنگ عامه پیوندي نزدیک دارد در دوران معاصر رواجی قابل ملاحظه یافته و به

اعتبار و اهمیت بخشی از فرهنگ ایران، که بر اثر دگرگونی های عظیم قرن حاضر در حال زوال است، افزود.

ترجمه آثار ادب غرب

آشنایی با ادب اروپایی از زمان فتح علی شاه قاجار با آموختن زبان فرانسه از طرف شاه زادگان و درباریان آغاز گردید. نخستین ترجمه ها یا از متن اصلی و یا از ترجمه آن ها به زبان های عربی و ترکی بود. پس از روی کار آمدن خاندان پهلوی با تأکیدی که بر تجدّد می شد، این کار سرعت گرفت و در روزگار محمد رضا شاه پهلوی به اوج خود رسید. در این دوران انبوهی از آثار ادبی، تاریخی، اجتماعی و علمی به زبان فارسی ترجمه شد و شاهکارهای دیرین جهان به زبان فارسی در دسترس مردم قرار گرفت. دانشگاه های ایران با انبوه فارغ التحصیلان زبان های مختلف، نه تنها امکان ترجمه آثار بیشتری را فراهم می آوردند، بلکه دانشجویان را با پیشرفت های فکری و روش های علمی در بسیاری از زمینه ها آشنا می کردند. این تحول گرچه از جهتی موجب بیگانگی برخی کسان از فرهنگ اصیل ایرانی و شیفتگی بسیار نسبت به فرهنگ بیگانه شد، اما در نهایت به باروری ادب فارسی به ویژه در زمینه داستان و نمایش نامه نویسی انجامید.

داستان کوتاه

نثر معاصر فارسی در آشنایی با ادب اروپایی بیشتر به تقلید از قالب های نو و تکنیک های امروزی برای نمایش اوضاع اجتماعی با معیارهای فرهنگ ایرانی پرداخت. داستان های کوتاه جمال زاده، صادق هدایت، بزرگ علوی و صادق چوبک با ترسیم زندگی طبقات محروم و دردها و مصائبی که از فقر و جهل سرچشمه می گرفت، به زودی توجه مردم کتاب خوان را جلب کرد. البته بدبینی هدایت و تلخ نگری صادق چوبک چندان آسان به دل ها نمی نشست. با این همه، زبان ساده و کلمات عوامانه مردم کوچه و بازار نه تنها برخلاف زبان فضل فروشانه و پُر طُمطُراق ادب درباری موجب رمیدن مردم عادی نمی شد، بلکه آنان را در حال و هوایی آشنا قرار می داد. جمال زاده با اصرار عبارات و ضرب المثلهای و تعبیرهای عوامانه را این جا و آن جا در نثر خود می گنجاند اما دیگران در این کار کمتر اصرار داشتند.

نمایش نامه

یکی دیگر از زمینه های که نویسندگان ایرانی در آن ذوق آزمایی کردند نمایش نامه نویسی بود. اجرای نمایش در ایران تنها به صورت تعزیه و تقلید و سیاه بازی و بعضی بازی های خنده آور سابقه داشت. در این انواع ابتدایی، نمایش طرحی ثابت و یکنواخت داشت و گفتگوها پیش بینی نشده بود. نخستین تجربه های نمایش به سبک اروپائی در ایران با ترجمه آثار مولی یر و میرزا فتح علی آخوندزاده، نویسنده آذربایجانی، آغاز شد. نخستین نمایش نامه های فارسی را میرزا آقا تبریزی مقارن جنبش مشروطیت نوشت که نه برای اجرا در صحنه نمایش بلکه برای خواندن و عبرت گرفتن بود. اما به تدریج که کار گروه های نمایش شکل گرفت، نمایش نامه هایی به فارسی نوشته

شد که معروف ترین آن ها نمایش نامه کمّدي و انتقادي **جعفرخان از فرنگ برگشته**، اثر حسن مقدّم، بود.

قراردادن ساختار و فرم نمایشي در قالب سنت ادبي که سابقه و تجربه کافي در این باب نداشت آسان نبود. با این همه، در ادب معاصر فارسي نمایشنامه نویسان ارزنده اي پیدا شدند و آثاري جالب آفریدند. دوتن از مشهورترین ایشان غلامحسین ساعدي و بهرام بیضايي اند که تاکنون نمایش نامه هاي بسياري از هریک از آن ها بر صحنه رفته است.

رُمان

قصّه نویسي و داستان پردازی نیز به شعر و نثر در ادب فارسي مقامي بزرگ داشته است. اما ایرانیان با رُمان به سبک اروپايي و به معنای امروزي آن، نخستین بار در حدود هفتاد سال پیش از طریق ترجمه آثاري چون **کنت دومونت کریستو** و **سه تنگدار** آشنا شدند. رُمان، به خلاف داستان کوتاه، مدّت ها چندان مورد توجه نویسندگان ایرانی قرار نگرفت. نخستین تجربه ها در این نوع ادبي، شامل رُمان هاي آموزشی و تاریخي و اجتماعي بود که به واسطه ساخت ضعیف خود اهمیت چنداني نیافت، به خصوص که سیل ترجمه از زبان هاي دیگر جا را برای رُمان هاي ایرانی تنگ می کرد.

با انتشار **شوهر آهو خانم**، نوشته علي محمد افغاني، در سال 1340 ش/1961 م نخستین رُمان فارسي به اسلوب اروپايي وارد عرصه ادب ایران شد. از آن پس رُمان نویسي در ایران وارد مرحله تازه اي گردید و در کمتر از بیست سال تعداد زیادی آثار ارزنده در این سبک انتشار یافت از جمله **سووشون** نوشته سیمین دانشور، **شازده احتجاب** از هوشنگ گلشیری و **کلیدر** به قلم محمود دولت آبادي.

منابع

- آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما. چاپ دوم، تهران، جیبی، 1351.
- آژند، یعقوب. ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامي. تهران، امیر کبیر، 1363.
- براون، ج. ادوارد. از سعدي تا جامي. ترجمه و حواشي علي اصغر حکمت. تهران، ابن سینا، 1339.
- تاریخ ادبي ایران از فردوسي تا سعدي. تهران، امیر کبیر، 1358.
- تاریخ ادبي ایران از قدیم ترین روزگاران تا زمان فردوسي. ترجمه علي پاشا صالح، تهران، ابن سینا، 1351.

تاريخ مطبوعات و ادبيات ايران در دوره مشروطيت. ترجمه محمدعباسي، رضا صالح زاده. تهران، كانون معرفت، 1341.

- صفا، ذبيح الله. تاريخ ادبيات در ايران. چاپ سوم، تهران، انتشارات فردوسي، 1366 .

- مطهري، مرتضي. خدمات متقابل، اسلام و ايران. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1354.

- يكتائي، مجيد. نفوذ فرهنگ و تمدن ايران و اسلام در سرزمين هند و پاكستان. تهران، اقبال، 1353.

بزرگان دانش، اندیشه و ادب

اندیشه وران و دانشمندان به منزله روح و عقل جامعه و گران بها ترین سرمایه های فرهنگی هرملت اند. نگاهی به زندگی و آثار بسیاری از این بزرگان درتاریخ فرهنگ ایران به روشنی نشان می دهد که با وجود تند باد حوادث و سیل های بنیان کن مصائب، ارزش های اصیل انسانی و قومی مردم ایران تنها در پناه دانایی و روشن بینی چنین کسان دوام و ماندگاری یافته است. از میان گروه بی شمار این بزرگان، برخی سرآمدان تاریخ دانش و ادب اند و برخی دیگر در عرصه فلسفه و عرفان شهرت بسیار دارند. نام تعدادی از ایشان با وقایع مهم درآمیخته و شهرت عده ای دیگر از مرزهای سیاسی و اعتقادی بسیار فراتر رفته است. با این همه، هریک از ایشان به گونه ای و در زمینه ای و با روشی مخصوص به خود نماینده جنبه ای از فرهنگ ایرانی و شاهدی بر ارجمندی آن درعرصه های جهانی است. در ترتیب آوردن نام این بزرگان تاریخ زندگی و شباهت آثار و اندیشه ایشان رعایت شده است.

بزرگان دانش، اندیشه و ادب (1)

اندیشه وران و دانشمندان به منزله روح و عقل جامعه و گران بها ترین سرمایه های فرهنگی هرملت اند. نگاهی به زندگی و آثار بسیاری از این بزرگان در تاریخ فرهنگ ایران به روشنی نشان می دهد که با وجود تند باد حوادث و سیل های بنیان کن مصائب، ارزش های اصیل انسانی و قومی مردم ایران تنها در پناه دانایی و روشن بینی چنین کسان دوام و ماندگاری یافته است. از میان گروه بی شمار این بزرگان، برخی سرآمدان تاریخ دانش و ادب اند و برخی دیگر در عرصه فلسفه و عرفان شهرت بسیار دارند. نام تعدادی از ایشان با وقایع مهم درآمیخته و شهرت عده ای دیگر از مرزهای سیاسی و اعتقادی بسیار فراتر رفته است. با این همه، هریک از ایشان به گونه ای و در زمینه ای و با روشی مخصوص به خود نماینده جنبه ای از فرهنگ ایرانی و شاهدی بر ارجمندی آن درعرصه های جهانی است. در ترتیب آوردن نام این بزرگان تاریخ زندگی و شباهت آثار و اندیشه ایشان رعایت شده است.

ابن مُقَفَّع (ت. 143/760م)

عبدالله ابن مُقَفَّع یکی از بزرگ ترین دبیران و مترجمان ایرانی است که در نیمه اول قرن دوم

هجري/هشتم ميلادي مي‌زيسته. نام وي روزبه پسر دادبه است و در قريه گورفارس (فيروز آباد) در خانواده‌اي مآنوي از کارمندان دارايي متولّد شد. گفته اند حَجّاج بن يوسف، والي خون ريز عرب، پدر او را به علّت اختلاف در حساب ديوان به سختي کتک زد و دست او را معيوب کرد. لقب ابن مُقَفَّع به معني پسر شکسته دست از اين جا به او داده شده است.

ابن مُقَفَّع هنوز بيست سال نداشت که در زمان بني امّيه منشي والي عرب کرمان شد. اندک زماني پس از آن به خدمت دربار عباسي درآمد و مسلمان گرديد. وي مردمي دانشمند بود و زبان‌هاي پهلوي، فارسي و عربي را نيك مي‌دانست. او را عربي دان برجسته اي دانسته‌اند که با زباني رسا و توانا سخن راني مي‌کرد و کتاب مي‌نوشت. در آن زمان عرب ها خواندن و نوشتن را کاري پست مي‌شمردند. آموزگاري در نظر آنان با گدايي در يک ردیف بود، حال آن که ايرانيان آموزگاران و دبيران (منشيان) را طبقه‌اي خاص و محترم مي‌شمردند. در کتب مختلف از هفت طبقه دبيران دوران ساساني ياد کرده‌اند، مانند داد دبیره يعني دبيران دستگاه دادگستري، گنزک دبیره يا دبیر خزانه داري و آتش آمار دبیره يعني دبیر آتشکده. بيشتر دبيران بزرگ و نويسندگان برجسته در اين دوران ايرانيان دانشمند بودند که علاوه بر خط و دانش نويسندگي از تاريخ، حساب، نجوم، فلسفه و منطق اطلاعات بسيار داشتند. ابن مُقَفَّع برجسته ترين آنها بود.

ابن مُقَفَّع، در عمر کوتاه خود، در حدود سي و شش سال، انبوهي از آثار و تأليفات و ترجمه‌هاي گران بها به زبان عربي بر جاي گذاشت که ظاهراً بيشتر آن ها ترجمه و اقتباس از کتاب هاي اخلاق و آداب و روش ايرانيان دوره ساساني است. از جمله آن ها **خدای نامه** در تاريخ پادشاهان ايران و **آيين نامه** در تشکيلات دولت و نيز در ورزش ها و تيراندازي و چوگان بازي است. کتاب **التاج** و کتاب **مَزْدَک** و **نامه تنسر و کليله و دمنه** از ديگر نوشته ها و ترجمه هاي اوست که در همه آنها شور ايران دوستي موج مي‌زند. علاوه بر اين ها کتابي به نام **الدّرة اليتيمه** يعني مرواريد يکتا درباره اخلاق و تربيت و کتابي ديگر به نام **رسالة الصحابه** را به ابن مُقَفَّع نسبت مي‌دهند.

از نظر اخلاقي نيز داستان هاي جالبي درباره وفاداري و جوانمردي و بخشش ابن مُقَفَّع نقل کرده‌اند. بزرگواري و بي نيازي او در نظر دوستان وي شگفت آور بوده است. با اين ويژگي‌ها نسبت زَنَدَقَه يا مآنوي گري که وي را همواره بدان متّهم مي‌داشتند بسيار قوّت داشت. رساله‌اي بر رد عقايد مآنويان نوشته شده که آن را بر ردّ کتابي از ابن مُقَفَّع درباره ماني مي‌دانسته‌اند. علاوه بر اين، «باب برزويه طبيب» که در آغاز **کليله و دمنه** هاي عربي و فارسي آمده و نظر هايي مشابه نظر مآنويان ابراز مي‌دارد، و احتمال داده اند که ابن مُقَفَّع خود آن را بر متن افزوده، از ديگر مدارکي است که او را به مآنوي بودن متّهم مي‌کرده است.

گفته اند که ابن مُقَفَّع روش سياسي شُعوبي داشت. اگرچه اين امر به اثبات نرسيده اما همان اشتياق به تاريخ و گذشته و روش هاي نيك ايرانيان که در کتاب هاي مختلف او مورد ستايش بسيار قرار گرفته نشان تمايل شديد او به شُعوبيه است. با اين احوال، طبيعي است که خلفاي تازه به دوران رسيده عباسي از کساني نظير او، با همه بهره‌اي که در حکومت خود از ايشان

می‌برده‌اند، در هراس بوده باشند. منصور، دومین خلیفه عباسی، در فرصتی شخصاً فرمان به قتل پنهانی ابن مقفع داد و سفیان بن معاویه، که بارها مورد تحقیر ابن مقفع قرار گرفته بود، او را در خانه خود به فجیع‌ترین وضع شکنجه کرد و کشت.

محمد زکریای رازی (313-251 هـ/865-925م)

محمد زکریای رازی، شیمی‌دان و پزشک معروف ایرانی در شهر ری به دنیا آمد. در جوانی در زادبوم خویش به زرگری و صراف‌ی پرداخت و با علاقه‌ای که به کشف اسرار طبیعت داشت به سوی علم کیمیا کشیده شد. کیمیاگران می‌خواستند گوهر فلزات را دگرگون کنند و با آزمایش‌های پرهزینه و طولانی در جستجوی به دست آوردن اکسیری بودند که مس را به طلا بدل کند. محمد زکریا نیز سال‌های بسیار عمر خود را در این کار گذراند. وی عاقبت نتوانست مس را طلا کند. اما ضمن تجربیات خود از تقطیر شراب الکحل به دست آورد. وی نام این محصول را که تا آن زمان در جهان ساخته نشده بود الکحل گذاشت. اما این کلمه در ترجمه کتاب‌های رازی به لاتین، که در قرن شانزدهم میلادی صورت گرفت، به شکل الکحل درآمد و جهانی شد. طریقه تهیه آمونیاک یا جوهر نوشادر نیز نخستین بار به وسیله محمد زکریای رازی کشف شد.

محمد زکریا، سال‌های جوانی خویش را صرف این گونه آزمایش‌ها کرد تا آن که به سبب کار مدام نزدیک آتش و بخارها و بوهایی تند ترکیبات سمی شیمیایی، چشم‌های او سخت آزرده شد. نزد چشم‌پزشک رفت و طبیب پانصد دینار طلا خواست تا چشم‌هایش را مداوا کند. خود نوشته است: «آن‌گاه دانستم کیمیای واقعی علم پزشکی است.» هنگامی که محمد زکریا، تحصیلات پزشکی خود را در بغداد آغاز کرد گویا نزدیک چهل سال داشت. در آن زمان بغداد کانون بزرگ علمی مسلمانان به حساب می‌آمد. مترجمان زبردست آثار مختلف علمی را از زبان‌های پهلوی، یونانی و سریانی به عربی برمی‌گردانند. بیمارستان‌های بزرگ و مجهز، که به تقلید از مراکز علمی ایرانی به خصوص دانشگاه جندی شاپور اهواز در بغداد تأسیس شده بود، مراکز علمی و آموزشی مهمی به شمار می‌رفت.

محمد زکریا پس از آموختن پزشکی و تسلط بر فلسفه به اداره بیمارستان عضدی یا معتضدی در بغداد پرداخت و با رسیدن به کمال علمی از سوی اغلب امیران و حاکمان آن روزگار دعوت می‌شد که رساله‌ها و کتاب‌های علمی خود را به نام ایشان بنویسد. رازی پس از چند سال اقامت در بغداد به ری، زادگاه خویش، بازگشت و به اداره بیمارستان آن شهر و تعلیم شاگردان بسیار خود پرداخت. این فیلسوف و پزشک عالی‌قدر در پایان زندگی بنیایی خود را از دست داد.

رازی ایرانی بود، اما کتاب‌هایش را به زبان علمی رایج زمان یعنی عربی می‌نوشت. عرب‌ها او را طبیب المسلمین و جالینوس العرب نامیده‌اند. کتاب‌ها و مقالات او که خود فهرست آن‌ها را به دست داده در جمع دویست و هفتاد و یک کتاب است. مهم‌ترین اثر او کتاب **جامع الکبیر** معروف به **المعادی** است که بزرگ‌ترین کتاب طبّی، و به تعبیری، دائرةالمعارف مفصل علم طب آن دوران به شمار می‌رود. رازی در این اثر تجربیات شخصی و یادداشت‌های خود را درباره مداوا و اعمال

جراحی با دقت تمام شرح داده است. روش کار وی مشاهده و تجربه بود. وی با دانشمندانی که روش قیاس و استقرار را، به پیروی از روش ارسطو، درست می‌دانستند، مخالفت می‌ورزید. همین موجب شد که دانشمندان و فلاسفه بزرگی چون ابونصر فارابی و ناصر خسرو قبادیانی به ردّ برخی از آراء او بپردازند.

کتاب دیگر محمدزکریا، درباره آبله و حصه نه تنها در کشورهای اسلامی که در سراسر اروپا نیز شهرت یافته است. کتاب **طب المنصوری** وی نیز در قرون وسطی به زبان لاتین درآمد و پس از اختراع چاپ از نخستین کتاب‌هایی بود که به چاپ رسید. مجموعه آثار محمد زکریای رازی را خدمت ارزنده فرهنگ اسلامی به علم پزشکی در سراسر جهان نامیده‌اند.

ابونصر فارابی (339-260/873-950م)

ابونصر فارابی بزرگ‌ترین فیلسوف دوره اسلامی است. وی در خانواده‌ای ایرانی در شهر فاریاب از نواحی خراسان بزرگ، متولد شد. پدرش از سران سپاه مرزنشین بود. در جوانی طی سفری طولانی و پُر رنج به بغداد رفت و نزد استادان بزرگ زمان، به تحصیل منطق و فلسفه یونان پرداخت. پس از اندک زمان، وی که به زبان‌های فارسی، ترکی، عربی، سریانی و یونانی تسلط کامل داشت، در فهم فلسفه یونان به پایه‌ای رسید که او را معلم دوم خواندند. معلم اول ارسطوست و پس از ابونصر دیگر هیچ کس را معلم نگفته‌اند.

فارابی در راه کسب دانش سختی بسیار تحمل کرد. شب‌ها در نور چراغ پاسبانان شهر کتاب می‌خواند و اغلب تا صبح بیدار می‌ماند. زندگی محدود و محقر او به خوابیدن کنار رودخانه‌ها و باغ‌ها گذشت. در همان وضع به نوشتن و خواندن روز می‌گذراند و شاگردان بسیارخویش را نیز همان‌جا تعلیم می‌داد. این محرومیت‌های مادی، اگرچه بیشتر در سال‌های جوانی بر او تحمیل شد اما پس از آن نیز وی با همه دانش و شهرت خویش، همچنان ساده می‌زیست. نوشته‌اند که از سیف‌الدوله همدانی فاتح دمشق نیز، که او را گرمی می‌داشت، هر روز بیش از چهار درم که مبلغی بسیار ناچیز بود نمی‌پذیرفت.

دوران زندگی ابونصر فارابی هم زمان با فروپاشی و ضعف خلافت عباسی است. خاندان‌های بزرگ و وزیران ایرانی مانند برمکیان که در دربار خلافت عباسی از علم و اندیشه حمایت می‌کردند، از میان رفته بودند. خاندان‌های دانش دوست و هنرپرور ایرانی چون سامانیان و آل بویه نیز هنوز قدرت چندانی نداشتند. در چنین احوال، ناچار بزرگانی چون ابونصر فارابی، در جستجوی حامی و مشوق دانش، به دیارهای دور سفر می‌کردند و گاه چون او ناچار از سرزمین‌هایی که در آن مورد آزار و تهدید بودند می‌گریختند.

سیف‌الدوله همدانی در روزگار زندگی ابونصر در دمشق، هنگامی که به واسطه تهمت بددینی از بغداد فراری شده بود، دمشق را گرفت و چون از افراد انگشت شمار آزاد اندیش روزگار خود بود، دانشمندانی چون فارابی و شعرا و گویندگانی چون مُتنبّی را پیرامون خود گرد آورد. مُتنبّی پس از

آن در دربار عضدالدوله دیلمی به مقام بزرگ و والایی رسید. اما زندگی محدود و محقر ابونصر در چنین روزگار بیشتر در نتیجه عدم اعتنائی بزرگان به دانش و فلسفه بود. در این دوران تعصب در عقیده و تظاهر به دین داری در بین قدرت مندان و حاکمان سخت رواج داشت. ناچار آنان که چون ابونصر فارابی دانستن و اندیشیدن درباره حقیقت را از تجمل و راحت جسمانی برتر می‌دانستند در تنگی و فشار می‌زیستند.

ابونصر فارابی فیلسوف بود اما برای گذران زندگی ناچار به پزشکی و مداوای بیماران می‌پرداخت. این راهی بود که بیشتر فلاسفه اسلامی در آن روزگار پیش می‌گرفتند. به همین جهت حتی تا روزگار ما هنوز به پزشک، حکیم نیز می‌گویند، درحالی که حکیم در اصل به معنی فیلسوف و اندیشه‌ور است.

کتاب های فلسفه‌ای که تا زمان ابونصر فارابی ترجمه شده بود اغلب غلط بسیار داشت و قابل فهم نبود. فارابی نخستین کسی است که با رنج بسیار آثار ارسطو و افلاطون را به طور کامل دریافت و در کتاب ها و رساله های خود به شرح و تفسیر و نقد آنها پرداخت. آشنایی دوباره جهان با آثار این فیلسوفان در واقع مرهون دانش و تلاش ابونصر فارابی است. وی، علاوه بر فلسفه و منطق که موضوع بیشترین آثار باقی‌مانده از اوست، در همه علوم زمان خود سرآمد دیگران بود. پزشکی را نیک می‌دانست اما در روزگار رفاه بدان نمی‌پرداخت. در ستاره شناسی کتابی از او باقی است که بی پایه بودن پیش گویی منجمان را ثابت می‌کند و آنها را بی ارزش می‌شمرد. کتاب بزرگ و معتبر او در سیاست نمودار اطلاع وسیع او درباره جوامع بشری است. مهم تر از همه کتابی است که وی درباره مدینه فاضله و شهر آرمانی فلاسفه نوشته است. وی در این کتاب که خود به چند بخش بسیار بزرگ و مهم تقسیم شده، با بینشی فلسفی و عارفانه نظریات خود را در باره جوامع انسانی بیان داشته است.

ابونصر فارابی در موسیقی نیز استادی بی نظیر بود. اختراع قانون را به او نسبت داده‌اند. او علاوه بر نوشتن رساله های متعدد درباره موسیقی و زبان‌شناسی، نوازنده ای ماهر بود. نوشته اند که وی در محضر سیف الدوله همدانی ابتدا خطای یک یک خوانندگان و نوازندگان مجلس را باز نمود، آنگاه از کیسه ای که در کمر داشت چند چوب درآورد و آنها را به هم پیوست و بناخت. همه را خنده گرفت. پس چوب ها را درهم ریخت و ترکیبی دیگر بساخت و زد. همه به گریه درآمدند. بار دیگر چوب ها را در هم ریخت و ترکیبی تازه فراهم آورد و ضربی دیگر آغاز کرد. همه حاضران حتی پرده داران و دربان ها نیز به خواب رفتند. او آنها را خفته رها کرد و برفت. ابونصر فارابی سعادت انسان را در ترک پیوندهای ظاهری و بستگی های مادی می‌دانست و معتقد بود که تنها کسی باید به فلسفه و علم روی آورد که از جهت اخلاقی سخت پاک و بی نیاز باشد. وی به تربیت نفسانی خویش و شاگردانش بسیار اهمیت می‌داد و در زندگی شخصی به جاه و جلال و نام و شهرت بی اعتنا بود. بی علاقه‌گی وی را به جمع آوری تألیفات خود ناشی از عظمت روحی او دانسته اند. باوجود این بیش از 102 رساله و کتاب از او به جای مانده که هر یک در نوع خود بی نظیر است.

شیخ رئیس ابوعلي سینا خود را شاگرد مکتب فارابی خوانده و گفته است که تنها از طریق مطالعه رساله های ابونصر توانسته است منظور ارسطو را از کتاب متافیزیک درک کند. ابونصر فارابی در آثار متعدّد فلسفی خود کوشیده است تا فلسفه را به معتقدات دینی مردم نزدیک کند، یا، به عبارت دیگر، معتقدات دینی را با اصول فلسفی ازخرافه و توهم دور سازد. وی ثابت می‌کند که مثلاً در موضوع آغاز آفرینش، فلسفه از اخبار مذهبی دقیق تر و به توحید نزدیک تر است. افزون براین، فارابی برای رواج فلسفه، که دانستن آن را مانند علوم دیگر برای همه مردم لازم می‌دانسته، کوشیده که آن را به زبان و اصطلاحات مذهبی نزدیک کند. این کار پس از او در اواسط قرن دهم میلادی به وسیله اخوان الصفا، به طور کامل در رسالات متعدّد عملی گردید. اما عده‌ای نیز به شدّت آن را مردود شمردند. امام محمد غزالی در کتاب خود بر ردّ فیلسوفان، ابونصر فارابی و ابوعلي سینا را به عنوان دو تن از بزرگ‌ترین فلاسفه برگزیده تا با ردّ عقاید ایشان به طور کلی فلسفه را نادرست جلوه دهد. این قبیل مباحث و درگیری های فکری نشان می‌دهد که فلاسفه در آن زمان تا چه حدّ ناچار از کناره‌گیری از مردم و تحمّل فشارهای اجتماعی بوده‌اند.

ابونصر فارابی در هشتاد سالگی در دمشق درگذشت و با آن که بیش از تنی چند بر جنازه او نگریستند، مجموعه‌ای گران قدر از آثار خود را به زبان عربی برجای گذاشت. اما او نه عرب که فیلسوف و نابغه‌ای ایرانی و از جمله شخصیت های برجسته و کم نظیری است که آثار و افکارش اثری جهانی داشته است.

رودکی (ف. 329 هـ/949م)

ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودکی در تاریخ ادب ایران به عنوان پدر شعر فارسی شهرت دارد. وی در قرن سوم هجری قمری/ نیمه دوم قرن نهم میلادی در روستای بُنّج رودک، دو فرسنگی سمرقند، زاده شد و در همان روستای زادگاه خویش از جهان رفت. وی از نوجوانی، قرآن را از بر داشت و با صدایی دلکش می‌خواند و از استادی به نام ابولعبک بختیار، درس نواختن بربط می‌گرفت. به زودی شهرت خنیاگری و آواز خوش او با شعرهایی که خود می‌سرود، به همه جا رسید و امیر خراسان، نصر بن احمد سامانی، را واداشت تا او را به دربار خویش بخواند.

رودکی در دربار سامانیان که ایرانیانی آزاد اندیش و هنرپرور بودند، از مکتب و تجمل بسیار برخوردار شد. نوشته اند هنگامی که رودکی همراه نصر بن احمد از هرات به بخارا می‌رفت چهارصد شتر زیر بنه او بود. وی مردانی بزرگ چون امیر نصر سامانی، ماکان کاکي از سرداران و امیران بزرگ دیلمی و ابوالفضل بلعمی وزیر دانشمند دربار سامانی را، که جایزه‌های کلان به او می‌دادند، در اشعار بسیار زیبا و استادانه خویش ستوده است. با این همه، رودکی شاعری ستایشگر نبود. شعرش روان، ساده، دل انگیز و سرشار از شوق و ستایش لذّات و شادی‌های زندگی است.

اهمیت رودکی در تاریخ ادب ایران نه تنها به سبب آن است که وی پیش از شاعران بزرگ دیگر به سرودن شعر فارسی روی آورد، بلکه از آن جهت نیز هست که انواع مختلف شعر فارسی را به زیباترین و رساترین صورت ابداع کرد. او نخستین شاعری است که قالب های گوناگون شعر فارسی را برپایه ای استوار بنا نهاد و راه را برای ظهور بزرگانی چون فردوسی و سایر استادان عصر غزنوی هموار کرد. پیدایش رباعی را در شعر فارسی طی داستان زیبایی به رودکی نسبت می دهند. رباعی شعری است کوتاه، مرکب از چهار پاره یا مصراع به وزنی خاص. نقل کرده اند که روزی رودکی چند کودک را دید که گردو بازی می کردند. جمعی از مردم، شیفته ظرافت و هیجان کودکانه، به دور ایشان گرد آمده بودند. رودکی به جمع آنان پیوست. کودکی شیرین زبان ضمن غلتاندن گردو با سخنانی موزون اشتیاق خود را برای افتادن آن در گودالی کوچک که به این منظور کنده بودند بیان می داشت و می خواند: «غلتان غلتان همی رود تا بن گود» حرکت ملایم گردو به سوی گود و انتظار و هیجان بازی و شیرینی رفتار کودک که همه را فریفته خود ساخته بود، چنان در طبع نازک شاعر اثر کرد که از آن پس رباعی های بسیار بر این وزن و آهنگ سرود.

رودکی اشعار خود را به آواز خویش همراه نواختن چنگ و بریط می خواند. تأثیر عظیم شعر معروف او: «بوی جوی مولیان آید همی» در ادب فارسی مَثَل است. نوشته اند که امیران و سپاهیان دربار امیر نصر سامانی از توقف طولانی او در هرات که حدود چهار سال به طول انجامید ملول شده بودند. ناچار به رودکی روی آوردند تا به طریقی امیر را به سوی پایتخت یعنی بخارا روانه کند. رودکی بریط برگرفت و به حضور امیر رفت و به آوایی خوش برخواند:

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی و درشتی های او
زیر پایم پرنیان آید همی

آب جیحون با همه پهناوری
خنگ ما را ت امیان آید همی

میرسرو است و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی

این نغمه های خوش چنان در دل امیر مؤثر افتاد که نوشته اند حتی به قدر پوشیدن کفش ها معطل نشد. بی موزه (چکمه) پای در رکاب اسب نهاد و به سوی بخارا به راه افتاد. رودکی به داشتن بیش از صد هزار یا به روایتی دیگر یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر در زمان خود ممتاز بوده است. اکنون از اشعار او کمتر از هزار بیت پراکنده برجای مانده، اما نوشته اند که وی به اشاره ابوالفضل بلعمی وزیر ادب دوست امیر نصر سامانی، کتاب **کلیله و دمنه** را به نظم آورد. در

هنگام نظم کلیله و دمنه، رودکی کور بوده و ناچار گزارشگری در برابر او می‌نشسته و کتاب را برای او می‌خوانده است.

امیر نصرسامانی و وزیران با فرهنگ او، ابوالفضل بلعمی و ابوعبدالله جیهانی، به مذهب شیعه اسماعیلیه و خلفای فاطمی گرایش‌هایی داشتند. از رودکی نیز ابیاتی در اشاره به این اعتقاد باقی‌مانده است. پس از عزل امیر نصر پسر او نوح به امارت منصوب شد و دربار سامانی با وزارت فقیه‌ی متعصب، دیگر از آن شور و حال و ذوق و اندیشه که در زمان امیر نصر از آن سرشار بود تهی ماند. البته نمی‌توان اتهام امیر نصر و سایر معاصران و درباریان او را تنها گرایش به حکومت فاطمیان مصر دانست. آزاد اندیشی و زیبا پرستی که بیشتر به روح ایرانی و زنده شدن خاطرات فرهنگ کهن این سرزمین مربوط می‌شد با فضای خشک مذهبی که می‌بایست مردم را مطیع و اسیر خلافت بغداد نگاه دارد مخالف بود و موجب تحریک‌های دائم و روز افزون برضد امیران ایرانی می‌گردید.

در اشعار رودکی، توصیف تاکستان‌ها و کارهایی که برای تهیه شراب از انگورهای درخشان آبدار انجام می‌شود بسیار آمده است. تنها قصیده کامل و تام و تمامی که از وی در دست است، قصیده «مادر می»، با شرح شاعرانه انگور چیدن و شراب انداختن آغاز می‌شود. نغمه‌های دل‌نشین پرندگان و شادی و نشاط انسان در لذت بردن از زندگی زمینه اشعار اوست. اغتنام فرصت که بعدها موضوع اصلی شعرخیام و سعدی و حافظ است نخستین بار در آثار رودکی دیده می‌شود. با این همه، رودکی شیرینی لذت زندگانی و شادکامی و شادخواری را همه جا با بینش عمیق فلسفی درباره ناپایداری جهان و اندوه و افسوس به گذر تند و بی‌امان دنیا در هم آمیخته است:

شاد زی با سیاه چشمان شاد
که جهان نیست جز فسانه و باد

زآمده تنگ دل نباید بود
و ز گذشته نکرد باید یاد

من و آن جعد موی غالیه بوی
من و آن ماه روی حور نژاد

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد
شوربخت آن که او نه خورد و نه داد

باد و ابراست این جهان افسوس
باده پیش آر هرچه بادا باد

فردوسی طوسی (411-329 ه. ق/1020-940م)

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی شاعرملّی ایران از حماسه سرایان بزرگ جهان است. وی درقریه باژ یا پاژ طوس، همان سال که رودکی پدر شعرفارسی درگذشت، چشم به جهان گشود. فردوسی ازخاندان دهقانان ایرانی بود. دهقانان زمین داران کوچکی بودند که میراث فرهنگی خود را گرامی می‌داشتند و وارث و منتقل کننده آن بودند. قرن چهارم هجری، یعنی زمانی که فردوسی به دنیا آمد، سرزمین ایران پس از گذشت سیصد سال از حمله اعراب و فروپاشیدن شاهنشاهی ساسانی، دوباره سربلند می‌کرد. با روی کار آمدن حکومت های ایرانی که بر اثر سه قرن مبارزه دائم و همه جانبه ایرانیان ب رُضد کارگزاران و گماشتگان خلفای اُموی و عبّاسی به دست آمده بود، ایرانی دوباره پرچم پُرافتخار خود را به اهتزاز می‌آورد. زبان فارسی درّی نیز که طیّ این مدت با پذیرفتن مفاهیم و واژگان تازه وسعت و غنایی درخور توجّه یافته بود، بر زبان شاعران و نویسندگان جاری می‌گردید.

درچنین احوال، هنگامی که فردوسی حدود هفده سال داشت، یکی ازدهقانان نژاده و بلندهمتّ، به نام ابومنصور عبدالرزّاق کنارنگ، که معتقد به پیوستگی نژادی خود با شاهان باستانی ایران بود، به دستياري وزیرخود دهقانان، موبّدان و راویان داستان های ملّی را از سراسر ایران به توس فرا خواند تا داستان های ملّی و باستانی را در دفتری گرد آورند و از گزند حوادث ایام به دور دارند. آن چه توسط این موبّدان و به خواست و تشویق ابو منصور عبدالرزّاق، فراهم آمد، **شاهنامه ابو منصوري** نامیده شد. تهیه این دفتر در سال 346 ه. 957م به پایان آمد.

امّا از بد روزگار، تنها پنج سال پس از پایان یافتن **شاهنامه ابومنصوري**، ابومنصورعبدالرزّاق درجنگ کشته شد و غلامان ترک دستگاه سامانی به جای دهقانان و امیران آزاده ایرانی به قدرت رسیدند و حکومت و ملّیت ایرانی دوباره مورد تهدید قرارگرفت. چندی بعد، دقیقی شاعر دربار یکی از امیران سامانی اقدام به نظم **شاهنامه** کرد. امّا او نیز درجوانی به دست غلامی کشته شد و کار ناتمام ماند. در این هنگام، فردوسی که حدود چهل سال داشت کار ناتمام دقیقی را دنبال کرد و نزدیک به سی سال از عمر خویش را صرف سرودن **شاهنامه** نمود. در آغاز کار فردوسی، میان سرداران و سپه سالاران سامانی درخراسان جنگ درگرفته بود. در گرگان و طبرستان نیز جنگ دیگری میان برادران آل بویه و آل زیار جریان داشت. فردوسی با تیزبینی و دورنگری خود می توانست دوران ضعف و احتمالاً ازمیان رفتن حکومت‌های ملّی ایرانی را پیش بینی کند. از همین رو، با پشتکاری عظیم و با اشتیاق بسیار به سرودن **شاهنامه** و نظم داستان های پهلوانان ایرانی پرداخت تا شاید در این فرصت بتواند تاریخ و زبان ملّت کهن سال ایرانی را دوباره زنده کند. این زمان تنها فرصتی بودکه اقدام به این کار سترگ را ممکن می‌ساخت و پیر طوس به هشیاری تمام آن را دریافت. تلاش شبانه روزی او میوه شیرین داد و پس از حدود بیست سال نخستین بخش کار او که به نظم آوردن اکثر داستان های **شاهنامه** بود پایان پذیرفت. سال سیصد و

هشتاد و چهارقمری که فردوسی خود در **شاهنامه** به آن اشاره کرده مقارن سال 994 میلادی است.

اما دوسال پیش از این تاریخ، دولت سامانیان، مرزداران دلیر و با فرهنگ مشرق ایران سقوط کرده و بخارا پایتخت ایشان به دست ترکان آلفراسیاب افتاده بود.

فردوسی در این سال ها هنگامی که نخستین مرحله کارش را به پایان برده بود، دو سه سالی شاهد کشمکش های زورمندان بود و از کار بازماند. مقارن همین ایام، سه شخصیت بزرگ ادب دوست و هنرپرور و مقتدر روزگار نیز درگذشتند و قلمرو سامانیان به دست محمود غزنوی و ترکان آلفراسیاب افتاد و فردوسی پس از امیرسامانی و امیرخلف بن احمد و سبکتکین دیگر کسی را نمی‌شناخت که شاهکار عظیم او را قدر و بهایی نهد.

سلطان محمود غزنوی و رقیبان ترک او از آلفراسیاب، ابتدا با هم در برابرشاه زادگان خاندان سامانی متحد شدند. اما با از میان رفتن سامانیان رقابت میان آنان آشکار گردید. محمود در این زمان با فرمان و منشورخليفة بغداد رسماً سلطان ایران شده بود و چون آوازه **شاهنامه**، سروده فردوسی، همه جا می‌رسید او نیز به پیروی از ادب دوستی دربار سامانیان به شاعر گران قدر و حماسه مَلّی او گرایش یافت. اما در این میان سیاستی دیگر نیز در کار بود. محمود می‌خواست از شاهنامه برای برانگیختن احساسات مَلّی ایرانیان علیه تورانیان آلفراسیاب بهره جوید. فردوسی در آن زمان حدود شصت و پنج سال داشت و پیر و فقیر و دل آزرده بود. تنها پسر و تکیه روزگار پیری خویش را نیز همان سال با درد و افسوس بسیار به خاک سپرده بود. شاعر در غم‌گذران زندگی ناچار به محمود روی آورد.

سلطان محمود ابتدا فردوسی را گرمی داشت و فردوسی، امیدوار، به ادامه کار خود پرداخت. اما سالی چند پس از آن، آلفراسیاب با جنگ‌های بسیار از ایران بیرون رانده شدند و عاقبت با محمود از درآشتی درآمدند. از آن پس دیگر سلطان محمود به فردوسی اعتنایی نداشت. فردوسی که **شاهنامه** را به پایان آورده بود، آن را با خود ازطوس به غزنه، پایتخت سلطان محمود، برد و پس از آن که به جای شصت هزار دینار طلا، یعنی یک دینار در ازای هربیت، همان مقدار درم به او دادند، جایزه سلطان را با بی اعتنایی تمام به حمامی و فُقّاعی، یعنی کسی که کنار در گرمابه شربت می‌فروخت، بخشید و خود ناشناس از غزنه گریخت.

مانده زندگی شاعر بلند پایه طوس در فقر و پیری و آوارگی گذشت. گماشتگان محمود شهر به شهر در پی او گشتند تا او را برای مجازات، به دلیل بی‌اعتنایی به جایزه سلطان، دست بسته به دربار او برند. نوشته اند که سال ها بعد محمود از کرده خود پشیمان شد و جایزه ای قابل توجه برای فردوسی به طوس فرستاد اما آن گاه که این هدایا به دروازه طوس رسید، جنازه شاعر را از دروازه دیگر بیرون می‌بردند. تنها دختر فردوسی به پی روی از طبع بلند پدر خویش، هدیه سلطان را نپذیرفت و آن را برای ساختن پلی وقف کرد. فردوسی را، به بد دینی و پی‌روی از مذهب شیعه

متهّم کردند، چه این مذهب در آن روزگار با روحیات و تمایلات ایرانیان آزاده هماهنگی داشت. جنازه او را، که به گورستان شهر راه ندادند، در باغش به خاک سپردند.

زندگی فردوسی، بزرگ ترین شاعر حماسه سرای ایران، خودشاهدی بر بلندنظری و آزادگی روح مردم هنرمند و داناست. بیش از هزارسال ازمرگ او می‌گذرد و درهمه این زمان دراز، فردوسی بیش از هر شاعر دیگر در ایران و نزد عامه مردم شناخته بوده است. داستان‌های **شاهنامه**، قرن‌ها و قرن‌ها، هرشب در دور افتاده ترین نقاط ایران در قهوه خانه ها و در زیر سیاه چادرها، بر زبان نقّالان و شاهنامه خوانان جاری شده و مردم عادی را شیفته عواطف بلند انسانی و روح آزاده و دلاوری های پهلوانان ایران کرده است.

امیر عنصرالمعالی کیکاووس

نویسنده کتاب **قابوسنامه**، نوه قابوس وشمگیراست. وی اگرچه خود دستگاه فرمانروایی و پادشاهی نداشت، اما به رسم امیرزادگان آن روزگار آداب ملک داری را آموخته بود و از دانش ها و پیشه‌های مرسوم اطلاع فراوان داشت. وی کتاب خود را درسال 1082/475هـ، هنگامی‌که شصت و سه سال از عمرش می‌گذشت، در اندرز فرزندش گیلان‌شاه نوشت. به این جهت این کتاب به **پندنامه** نیز شهرت دارد.

وی دراین کتاب برای فرزند خویش از شناختن حق پدر و مادر و احوال جوانی و پیری و طرز غذا خوردن و شراب نوشیدن گرفته، تا مهمانی کردن و عشق ورزیدن و گرمابه رفتن و شکار و چوگان بازی، سخن می‌گوید. مطلب کتاب به گونه ای است که بسیاری از مظاهر اوضاع اجتماعی آن عصر در آن جلوه‌گر است. بیان جزئیات، درباره مسائل چون بردگان، پزشکی، ستاره شناسی و انواع مرغوب اسب و امثال آن، نشان می‌دهد که نویسنده تا چه پایه درباره موضوعات مختلف آگاهی و دقت نظر داشته است. او خود به صراحت از خطاهای جوانی خود یاد می‌کند و می‌داند که طبیعت جوان به نوعی دیگر است. از همین روست که کتابش چنین پایان می‌برد: «آن چه به خویشتن پسندیدم، اکنون تو را همان خواستم و آموختم. اگر تو بهتر از این خصلتی و عادت‌های منی دانی، چنان باش که بهتر بود و گرنه این پندهای من به گوش دل شنو و کاربند.»

نویسنده **قابوس نامه** در آموزش فرزند به روش های علمی و آموخته شده روی می‌آورد و رعایت ملایمت و مدارا با همگان را اصل پیشرفت و توفیق می‌شمارد و در تأیید آن چه می‌نویسد خاطرات خود و کارنامه گذشتگان و نکات تاریخی را به یاری می‌گیرد و جنبه های گوناگون زندگی ایرانیان را در قرن پنجم هجری /یازدهم میلادی به مهارت ترسیم می‌کند. ه نثر کتاب، پس از گذشت نزدیک به هزارسال، چنان روان و روشن و ساده است که هر خواننده امروزی را به راحتی همراه خود به دنیای نا آشنای گذشته ایران می‌کشد.

ابوریحان بیرونی (362-440 هـ/ 973-1048م)

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی از نوابغ ایرانی است که به خصوص در ریاضیات و نجوم شهرت جهانی دارد. زادگاه او خوارزم، ولایتی حاصلخیز و آبادان در جنوب رودخانه جیحون، است که اطراف آن را بیابان های خشک و ریگزارهای ترسناک فرا گرفته. هزاران سال پیش از این، اولین مهاجران آریایی ایرانی در آن جا مسکن گزیدند.

هم زمان با کودکی و جوانی ابوریحان دو خانواده دانش دوست و هنرپرور در خوارزم حکومت داشتند، یکی مأمونیان که در شهر گرگانج یا جرجانیه، محل برخورد رودخانه جیحون به دریاچه آرال، میزیستند و دیگری آل عراق در بخش جنوبی خوارزم. ابوریحان در منطقه حکومتی آل عراق در محلی به نام بیرون زاده شد و تحصیلات خود را در خدمت خوارزمشاهان آل عراق، نزد ابونصر عراق ریاضی دان بزرگ آن روزگار، به پایان آورد. در بیست و چهار سالگی حکومت آل عراق به دست مأمونیان برافتاد و روزگار پریشانی و فقر و آوارگی ابوریحان فرا رسید. خود نوشته است که: «هنگام اقامت در ری شخصی را دیدم که در شمار علمای نجوم بود. جاهل بود و من بر او ایراد گرفتم. اما چون من در آن وقت فقیر و پریشان بودم، او به تحقیر بینی خود را بالا گرفت و گفته مرا نپذیرفت.»

ابوریحان از راه ری به دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر از امرای آل زیار به گرگان رفت و با احترام و ستایش بسیار این امیر دانش دوست و روبرو گردید. درهمین روزگار وی که بیست و نه ساله بود کتاب **آثار الباقیه** را در فرهنگ های باستانی ایران، هند، یونان، یهود، مسیحی، بودایی، خوارزمی و سغدی نوشت.

پس از چندی اوضاع خوارزم اندکی آرامش یافت. ابوریحان بازگشت و این بار در گرگانج در پناه مأمونیان خوارزم به مطالعه و تحقیق و تألیف پرداخت. این روزگار آرام و پربار همزمان با سفر ابوعلی سینا به آن دیار بود. دو فیلسوف دانشمند، که مانند آنها در همه روزگار کمتر به وجود آمده، در کنار یکدیگر در مدرسه مأمونیه خوارزم به احترام و عزت تمام مشغول کار بودند که محمود غزنوی حملات خود را به خوارزم آغاز کرد. ابوعلی سینا همراه بوسهل مسیحی به بیابان خوارزم گریخت اما ابوریحان چندی ماند و عاقبت محمود او را همچون غنیمتی گران بها به پایتخت خویش غزنه برد.

درباره مقام بلند ابوریحان و درجه دانش پروری خاندان های ایرانی خوارزم، در **تاریخ بیهقی** از گفته ابوریحان داستانی نقل شده که: «خوارزم شاه مأمون بن مأمون. . . مردی بود فاضل و درکارهای سخت، مثبت، و زبان او بسته بود از دشنام و فحش و خرافات. من که بوریحانم مراو را هفت سال خدمت کردم و هرگز نشنودم. . . روزی خوارزم شاه سواره نزدیک حجره من رسید. فرمود تا مرا بخوانند. دیرتر رسیدم بدو. اسب براند تا در حجره من و خواست که فرود آید. زمین

بوس کردم و سوگند گران دادم تا فرود نیاید. گفت علم برترین امارت است علم والاست و هیچ مقامی از آن برتر نیست.»

ادب و فرهنگ امیران و پادشاهان ایرانی هنگامی بهتر آشکار می‌شود که در همان زمان به واقعه‌ای دیگر از زندگی ابوریحان بنگریم و رفتار سلطان ترک، محمود غزنوی، را با او بینیم. سلطان محمود از این که ابوریحان بسیار می‌دانست ناخشنود بود. یک بار او را به اتاقی چهار در احضار کرد و گفت: «حکم کن که من از این چهار در از کدام بیرون خواهم رفت.» ابوریحان نوشت و زیر تشکچه سلطان نهاد. آن گاه محمود فرمان داد تا بر دیواری در جانب مشرق دری نو بکنند و از آن بیرون رفت. چون نوشته ابوریحان را خواندند، همان را نوشته بود. سلطان بیاضغت و فرمود تا او را از بلندی به میان سرای افکندند و پس از آن شش ماه در زندان بود. بعدها سلطان گفت: «می‌گویند این مرد را در عالم نظیر نیست مگر ابوعلی سینا. . . لکن پادشاهان چون کودک خرد باشند. سخن ملایم رأی ایشان باید گفت.» سپس به ابوریحان گفت: «اگر خواهی که از من برخوردار باشی، سخن بر مراد من گوی نه بر سلطنت علم خویش.» ابوریحان در دربار سلطان محمود چنین زیست. با این همه از زندگی در دربار او و جانشینانش استفاده‌های بزرگ کرد. در بیشتر جنگ‌های محمود در هندوستان همراه او بود و از این طریق در این کشور سنسکریت را آموخت و با دانشمندان و حکیمان هند و علوم و عقاید هندوان و فرهنگ دیرین ایشان آشنایی کامل یافت. کتاب **ماللهند** و ترجمه چندین کتاب از سنسکریت به عربی حاصل این روزگار است.

پس از محمود، جانشینان وی با ابوریحان محترمانه تر و مهربان‌تر رفتار می‌کردند. کتاب بسیار مهم **قانون مسعودی** در نجوم و ریاضیات را به نام سلطان مسعود غزنوی و کتاب **الجماهر فی معرفة الجواهر** درباره سنگ‌های معدنی و گران‌بها به نام امیر مودود نوشته است. از آثار مهم ابوریحان بیرونی، کتاب **التفهیم** در علم‌های حساب، هندسه، هیئت و نجوم است که به دو زبان فارسی و عربی به نام ریحانه دختر حسین خوارزمی نگاشت. این کتاب علاوه بر دقت و اهمیت مطالب علمی آن، درعین حال نمودار توجه زنان دانشمند به علوم زمان نیز هست.

مجموعه آثار ابوریحان به یکصد و سی کتاب و رساله می‌رسد که هریک در نوع خود بی‌نظیر است. بسیاری از اطلاعات درباره سرزمین و تاریخ هند، سغد، خوارزم، ایران باستان، یهود، بوداییان، صابئین و اقوام بسیار دیگر از طریق آثار ابوریحان تا امروز برجای مانده است. آثار او اغلب به زبان عربی یعنی زبان رسمی زمان اوست. با این همه، نه تنها در مشرق زمین بلکه در غرب نیز اطلاعاتی که ابوریحان از گذشته‌های دور فراهم آورده تنها سند و بازمانده به شمار می‌رود. روش ابوریحان مشاهده و تجربه است. به این جهت بیشتر دریافت‌های علمی او در طول قرن‌ها هم چنان درست مانده است. محاسبات ریاضی و نجومی و تطبیق تقویم و زبان‌های اقوام باستانی وسعت و دقت معلومات او را آشکار می‌کند و همچنین درستی و اهمیت روش او را. دریافت‌های وی در زمین‌شناسی، معدن‌شناسی، هواشناسی و جستجوی آب از اعماق زمین، کتاب‌های او را به صورت دائرة المعارف علوم درآورده است. وی از سرسخت‌ترین مخالفان خرافات و اوهام بود و پرهیز از آن‌ها را نه تنها در مسائل علمی که در زندگی عملی نیز توصیه می‌کرد.

ابوریحان در فلسفه نیز پیرو روش های موجود در زمان خود نبود. تردیدهای او درباره نظریات ارسطو و جواب های درستی که به روش خود می یافت او را از دیگر متفکران زمانش ممتاز می کرد. فکر دقیق او در جستجوی حقایق بود که مانند اصول ریاضی مسلم و غیرقابل انکار باشد. به این منظور، ابوریحان علاوه بر فلسفه یونان، به آثار فکری اقوام دیگر از جمله هندوان نیز می پرداخت. مطالعه آثار ابوریحان بیرونی، از جمله سؤال و جواب هایی که بین او و ابوعلی سینا رد و بدل شده، نشان می دهد که او برخلاف دیگران بسیاری از نظریات فلسفی ارسطو را که پایگاه دقیق علمی ندارد نمی پذیرد.

ابوریحان بیرونی در سال های آخر حیات سفری به خوارزم کرد اما دوباره به غزنین بازگشت و در همان شهر درگذشت.

ابوعلی سینا (370-428/981-1036م)

ابوعلی حسین بن عبدالله سینا، نابغه مشرق و از بزرگ ترین دانشمندان و اندیشه وران ایران و جهان است. وی در خانواده ای اسماعیلی مذهب از کارگزاران امیرنوح بن منصور سامانی، در همان سال ها که فردوسی در طوس سرودن شاهنامه را آغاز کرد، در بخارا متولد شد. پدر وی در آموزش و پرورش پسران خود علی، حسین و محمود سعی بسیار داشت. اما از میان ایشان، حسین در ده سالگی قرآن و صرف و نحو و ریاضیات را به سرعت آموخت و نزد ابوعبدالله ناتلی، که مدتی کوتاه به دعوت پدر در خانه ایشان می زیست، کتاب های منطق و ریاضی را فراگرفت و پس از آن از ابوسهل مسیحی، استاد بزرگ دیگر روزگار، علوم طبیعی و پزشکی را چنان آموخت که به واسطه مهارت در آن به دربار امیر سامانی راه یافت. از آن پس بوعلی به تنهایی و با استفاده از کتابخانه بزرگ و معتبر امیر، به مطالعه پرداخت. خود گفته است که در شانزده سالگی تنها مشکل او فهم کتاب **متافیزیک** ارسطو بود. اما چون به شرح ابونصر فارابی بر آن دست یافت مسائل برای او آسان شد و از آن پس بیش از آن چه در هجده سالگی می دانست نیاموخت.

استادی ابوعلی سینا در پزشکی راه او را به دربار سامانی و استفاده کامل از کتابخانه معتبر آن جا گشود. وی در مداوای بیماران به پریشانی های روانی نیز توجه داشت، به همین جهت شرح بسیاری از معالجات شگرف او به صورت افسانه درآمده است.

ابوعلی سینا هنوز بیست ساله نبود که آتش سوزی کتابخانه بخارا، مرگ امیردانش پرور سامانی، نوح بن منصور، و غلبه ترکان آل افراسیاب بربخارا اوضاع روزگار وی را سخت آشفته کرد. وی که شهرت شیعی و اسماعیلی داشت ناچار به گرگانج، پایتخت خوارزم شاهان، امیران فرهیخته مأمونی خوارزم، رفت و نزد ایشان مدتی در آرامش به نوشتن کتاب پرداخت. اما محمود غزنوی که قدرتی روزافزون می یافت از دانشمندان دربار خوارزم خواست که به درگاه او در غزنین به پیوندند.

ابوعلي سينا، هراسان از تعصّب و خشک انديشي محمود غزنوي، گريخت و همراه بوسهل مسيحي در بيابان به گرما و بي آبي و توفان دُچار شد. بوسهل پير از پاي درآمد، امّا ابوعلي جوان و نيرومند توانست نيمه جان خود را به گرگان برساند، بدان اميد که به درگاه شمس‌المعالي قابوس وشمگير پناه جويد. افسوس که وي نيز به رسيدن او کشته شده بود. ابوعلي، پيش از رسيدن به گرگان، در خراسان ماند و با عارف و صوفي مشهور، ابوسعيد ابوالخير، ديدار کرد. گويند پس از اين ديدار، ابوسعيد گفت: «هرچه ما مي‌بينيم او مي‌داند.» و ابوعلي سينا نيز به ديگران مي‌گفت: «هرچه من مي‌دانم شيخ مي‌بيند.»

گريز ابوعلي سينا از خوارزم به خراسان، گرگان، ري، قزوین و سپس همدان شش سال به طول انجاميد. وي در اين مدت پيوسته و در هرحال به نوشتن کتاب هايي که در نظر داشت مي‌پرداخت و مي‌کوشيد ناشناس بماند زيرا فرستادگان محمود تصوير او را به همه دروازه ها آويخته بودند و قدم به قدم او را دنبال مي‌کردند. او شهر به شهر مي‌گريخت. امّا هربار که به معالجه بيماران مي‌پرداخت چنان مشهور مي‌شد که ناچار از فراري ديگر بود. ابوعلي سينا مدّتي کوتاه در ري و پس از آن نه سال در همدان به دربار اميران آل بويه پيوست. در همدان به وزارت شمس الدوله پسر فخرالدوله ديلمي رسيد. لقب شيخ الرئيس به مناسبت اين دوران وزارت به او داده شده است. پس از مرگ شمس الدوله ديگر مقام وزارت را نپذيرفت و با توطئه وزير چهارماه در قلعه‌اي نزديک فراهان کنوني زنداني شد. در زندان نيز به نوشتن کتاب پرداخت. پس از رهايي با شاگرد خود ابوعميد جوزجاني و برادرش و دوغلام ناشناس در جامه درويشان به اصفهان رفت و تا پايان عمر خویش نزد علاء الدوله کاکويه با احترام تمام زيست و به نوشتن ادامه داد.

ابوعلي سينا فيلسوف، دانشمندی پرکار بود. نزديک به 120 اثر از او باقي است. برخي از کتاب‌هاي او، که در قرون وسطي به لاتين ترجمه شد، قرن ها است که در سراسر جهان مورد استفاده پزشکان و دانشمندان قرار گرفته است. مهم ترين کتاب او در پزشکي **قانون** و در فلسفه و منطق شفاست که ترجمه‌هايي به عبري، آلماني، لاتين، فرانسو و فارسي از آن در دست است. از نظر فلسفي، ابوعلي سينا پيرو ارسطو و فارابي و شرح‌کننده نظريات ايشان بود. با اين همه به روش هيچ يک از فيلسوفان قديم پاي بند نماند و نظريات خود را به آراء آنها مي‌افزود. تأثير نوافلاطونيان و اندیشه هاي فلسفي فارابي در کتاب مشهور او، **شفا** کاملاً بارز است. او نخستين کسي است که مباحث فلسفه و علوم عقلي را به روشي روشن و روان در آثار مختلف خود مورد بحث قرار داده است. وي گرچه در خانواده اي اسماعيلي مذهب پرورش يافته بود امّا از همان جواني هرگز خود را مقيد نمي‌دانست و معتقدات حکمت اسماعيلي را نيز مورد ترديد قرار مي‌داد.

نوشته اند زماني که وزير بود، هر روز پيش از صبحدم برمي‌خاست و از کتاب **شفا** چند صفحه مي‌نوشت. پس از آن شاگردان خود را مي‌پذيرفت و تا هنگام نماز به ايشان درس مي‌داد. آن گاه بسياري از بزرگان بر در سراي او گرد مي‌آمدند و با او درباره امور گفتگو مي‌کردند و همراه وزير به ديوان مي‌رفتند. تا هنگام نماز ظهر به وزارت مي‌پرداخت. پس از ناهار و خوابي کوتاه براي مشاوره با امير به دربار مي‌رفت و به مداوای بيماران نيز مي‌پرداخت. شب تا ديرگاه کتاب مي‌نوشت يا به

مجلس شراب و خوش گذرانی می‌رفت. در شکارگاه هنگامی که بر اسب سوار بود دبیری درکنار او اسب می‌راند و گفتار وی را می‌نوشت. ابن سینا شراب بسیار می‌نوشید اما همواره می‌گفت که نوشیدن شراب عمر را کم می‌کند. یک بار در جواب این که پس چرا خود بسیار می‌نوشد گفت: « من پهنای زندگی را می‌خواهم نه در ازای آن را».

روزگار زندگی ابوعلی سینا دوران شکفتگی اجتماعی و پیشرفت علم در نقاط مختلف سرزمین ایران بود. وی با بسیاری از دانشمندان هم زمان خود درباره مسائل مختلف به گفت و شنود و نامه‌نگاری می‌پرداخت. از این طریق پرسش‌ها و پاسخ‌های بسیار رد و بدل می‌گردید. بسیاری از رساله‌ها و کتاب‌های این زمان را دانشمندان به نام یکدیگر و برای یکدیگر نوشته‌اند. سؤال و جواب‌های ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی، یکی در اصفهان و دیگری در غزنه، به تفصیل تمام هنوز باقی است. این گونه بحث‌ها و گفت و گوها گاه به حرف‌های ناشایست و جدلهای توهین آمیز می‌انجامید. در این موارد، معمولاً ابوعلی سینا گناهکار بود زیرا از گفتار زشت و سخنان تند نسبت به علمای معاصر خود و گاه حتی نسبت به پیشینیان خودداری نمی‌کرد.

ابوعلی سینا در تاریخ فرهنگ و تمدن جهان مقامی ارجمند دارد. وی علاوه بر ارائه نظریات تازه و مهم در فلسفه نظری و عملی و کشف روش‌های تازه در مداوای بیماران و سرودن قصه‌ها و اشعار لطیف و عرفانی، استاد برجسته‌ای بود با شاگردان بسیار که افرادی نام‌آور از میان ایشان برخاسته‌اند. ابوعلی سینا، در مدت اقامت اصفهان نزد علاءالدوله کاکویه، آثار بسیار از جمله **دانشنامه علایی** را به فارسی نوشت که دائرة المعارف علوم گوناگون است، وی در سفری همراه علاءالدوله، نزدیک همدان بر اثر بیماری درگذشت. بنای یادگار آرامگاه او در شهر همدان است.

سید اسماعیل جرجانی (521-424/1127-1032م)

سید اسماعیل ملقب به زین الدین از بزرگان دانش پزشکی است. وی در جرجان (گرگان) زاده شد و پس از کسب دانش زمان و تألیف آثار مهم پزشکی در مرو درگذشت. او را مردی بزرگ با شخصیت علمی و اخلاقی والا توصیف کرده‌اند. جرجانی بخش بزرگی از دوران زندگی خود را در خوارزم و در دربار قطب الدین محمد و پسرش آتسز خوارزم شاه با احترام و بزرگداشت فراوان گذراند. وی در زمان اقامت در دربار خوارزم شاهان به نگارش آثاری مهم در پزشکی پرداخت. بزرگ‌ترین آن‌ها، ذخیره خوارزم شاهي، را با اشاره به آب و هوای بیماری‌زای خوارزم و راه معالجه و پیشگیری بیماری‌های ناشی از آن آغاز کرده است. سید اسماعیل جرجانی در حدیث و فلسفه و حکمت نیز صاحب نظر بود و نوشته‌هایی در باره آن‌ها از خود به جای گذاشت. اما مهم‌ترین آثار او در پزشکی و به زبان فارسی است که برخی از آن‌ها، مانند کتاب **الخفی العلایی و الطب الملوكی**، در واقع خلاصه‌ای از کتاب بزرگ او، **ذخیره خوارزم شاهي**، است که در دوازده جلد نوشته شده و هریک از آن‌ها به بخش‌های مختلف تقسیم گردیده است. این کتاب همه مباحث پزشکی از جمله تشریح و بهداشت و خواص داروهای معدنی و گیاهی و غذاها و روش‌های

گوناگون درمان ازجراحی و انواع ورزش ها و حمام ها را در برمی گیرد. جُرْجانی را زنده کننده علم پزشکی دانسته اند، زیرا دانش‌های گذشتگان را با تجربه های جدید درآمیخته است. **ذخیره خوارزم شاهي** طی قرن ها با کتاب **الحاوي** محمد زکریای رازی و **قانون** ابوعلي سینا پهلو می‌زده است. اهمیت **ذخیره خوارزم شاهي** در بین دیگر کتاب های مهم پزشکی به آن است که جُرْجانی این کتاب را به نثر فارسی ساده و روانی نگاشته و بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات فارسی علم پزشکی را که درحال از میان رفتن بود در آن زنده کرده است. **ذخیره خوارزم شاهي** درسال‌های آخر عمر نویسنده به وسیله خود او به عربی ترجمه شد و ترجمه ای دیگر نیز به زبان ترکی از این کتاب در دست است که اقبال دانشمندان سرزمین‌های دیگر را نیز طی قرن ها به آن نشان می‌دهد.

ناصر خسرو (481-394/1088-1003م)

ابومعین ناصر بن خسرو ملقب به حجت خراسان، شاعر و متکلم بزرگ اسماعیلی است که در ناحیه قبادیان اطراف شهر بلخ متولد شد. خانواده وی مردمی ثروتمند بودند که در بلخ جاه و جلالی داشتند. او در کودکی، انواع دانش های زمان خود را آموخت و در جوانی به دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی راه یافت. هنگامی که بلخ، پایتخت زمستانی غزنویان، به دست سلجوقیان افتاد، باز هم بر عنوان و اعتبارش افزوده شد.

ناصرخسرو چنان که خود نوشته است در چهل و سه سالگی، در یک مأموریت حکومتی، پس از آن که یک ماه تمام را به خوش گذرانی و شراب‌خواری گذرانده بود، شبی خوابی دید و پس از آن یک باره از شغل دیوانی و زندگی پُر تجمّل برید و در پی به دست آوردن حقیقت راهی سرزمین های دور شد. سفر ناصرخسرو به مقصد زیارت خانه کعبه آغاز شد و هفت سال به درازا کشید. در این مدت، وی همراه برادر و غلام خود به ترکستان و سِند و هند رفت و با صاحبان ادیان مختلف معاشرت و مباحثه کرد. سپس از راه خراسان و آذربایجان و شام و فلسطین و سوریه و حلب به زیارت خانه خدا رفت و با طیّ راهی بیش از دو هزارو دویست و بیست فرسنگ به سودان و مصر روی آورد.

ناصرخسرو سه سال در مصر ماند و در آن مدت به مذهب اسماعیلی گروید. وی پس از گذراندن مراحل مقدّماتی به مرتبه حجت خراسان رسید. اسماعیلیان در دعوت خود مراحل خاصی را رعایت می‌کردند و داعیان آنان برحسب درجات معین می‌شدند و آخرین مرتبه معتقدان به این مذهب مرتبه حجت بود که عده معدودی از داعیان می‌توانستند بدان برسند. از میان داعیان ایرانی ناصرخسرو و حسن صباح این مرتبه را داشتند. داعیان اسماعیلی برای هر امام دوازده حجت تعیین می‌کردند که در دوازده جزیره (ناحیه) به نشر دعوت مشغول بودند. هنگامی که ناصرخسرو پس از هفت سال به بلخ بازگشت و دعوت اسماعیلیه را آشکار کرد، از سوی علما و متعصبان که مخالفان اسماعیلیه بودند، مورد تهدید و آزار قرار گرفت. ناچار به مازندران و نیشابور گریخت و عاقبت در قلعه‌ای واقع در درّه یمگان نزدیک بدخشان در تاجیکستان کنونی پناه جست، از این پس وی به

آواره یمگان مشهور گردید. ناصرخسرو، بیست یا بیست و پنج سال در این ناحیه بود.

خواب ناصر خسرو و گریز او از زندگی درباری، در واقع بازتاب وقایع روزگار بود. زیرا تولد او، مقارن ضعف و فروپاشیدگی حکومت های محلی ایرانی بود. هنگام مرگ سلطان محمود، هم زمان با بیست و هفت سالگی ناصرخسرو، آرامش موقتی و شوکت و جلال ظاهری که یادگار امیران سامانی و دیگر خانواده های حاکم ایرانی بود نیز درهم فرو ریخت. سلجوقیان خود می گفتند که مردمی بیابان گرد هستند و راه و رسم مملکت داری را نمی دانند. اما از ایرانیان نیز، تنها مردم فرصت طلب گرد ایشان جمع می آمدند. سرگذشت دیگر بزرگان همزمان با ناصرخسرو، چون ابوالفضل بیهقی و امام محمد غزالی و حسن صباح نشان می دهد که این قرن روزگار آرامش و زندگی پرافتخار نبود. آزادگان جز حبس و آوارگی یا انزوا یا ستیز سهمی نداشتند. ناصرخسرو، این آزاده ایرانی، نیز به شیوه ای درخور زمان زیست و دور از یار و دیار در آوارگی روزگار گذراند. علاوه بر دیوان اشعار و دو منظومه پند و حکمت، از ناصرخسرو کتاب های ارزنده متعدد در حکمت و فلسفه و دعوت به معتقدات اسماعیلی باقی مانده است.

سفرنامه ناصرخسرو ارزش ادبی و تاریخی بسیار دارد. وی ضمن هفت سال سفر خود که در آن سرتاسر سرزمین های اسلامی را درنوردید، با سختی های فراوان روبه رو شد و با بسیاری از نام داران زمان دیدار کرد. ناصرخسرو با انشایی روان، مجموعه ای از اطلاعات دقیق و گران بهای جغرافیایی، تاریخی و آداب رسوم مردم نواحی مختلف را در سفرنامه خود گرد آورد که دائرة المعارفی تاریخی، جغرافیایی، مذهبی و فرهنگی است. ناصرخسرو در مصر از رفاه و امنیت مردم و آبادانی سرزمین و درحجاز و عربستان از فقر و گرسنگی و بی نوایی که خشونت و تعصب می زاید، توصیف های جالب دارد.

وی در یکی از جزایر خلیج فارس درباره سرزمینی که قَرَمَطیان بر آن حاکم بودند چنین نوشته است «... و قَرَمَطیان، اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی. . . و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند چندان که کفایت او باشد بدادندی . . . و در شهر مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند. اگر کسی نماز کند، او را باز ندارند ولیکن خود نکنند، و در احساء خرید و فروخت و داد و ستد به سرب کنند.»

دیوان شعر ناصرخسرو نیز از حیث سبک و موضوع در ادب فارسی امتیاز خاص دارد. قصاید او آکنده از درد و اندوهی است که از رهگذر تعصب و غوغای عوام و دوری از یار و دیار براو وارد آمده. با این همه ذهن منطقی و روح قوی و اعتقاد خلل ناپذیر او به مذهب اسماعیلی چنان است که شعر او در واقع محملی است برای دعوت و تبلیغ مذهبی و درعین حال گنجینه ای از اصطلاحات فلسفه و حکمت اسلامی و نمودار نحوه استدلال مبلّغان اسماعیلی.

خیام (430-517 ه. / 1038-1123م)

ابوالفتح عمر ابن ابراهیم خیام یا خیامی نیشابوری مشهور به حکیم عمر خیام، فیلسوف، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و شاعر قرن پنجم هجری قمری/قرن دوازدهم میلادی است. شهرت او گرچه بیشتر به شاعری است اما در واقع خیام فیلسوف و ریاضی‌دانی بود که به آثار ابوعلی سینا پرداخت و یکی از خطبه‌های معروف او را در باب یکتایی خداوند به فارسی ترجمه کرد. اولین اشاره‌ای که به شعر خیام شده، صد سال پس از مرگ اوست.

نوشته‌اند که خیام را به تدریس و نوشتن کتاب رغبت چندانی نبود. شاید به دلیل آن که شاگردان هوشمند برگزیده‌ای پیرامون خود نمی‌یافت و چه بسا از آن جهت که اوضاع روزگار خود را، که مقارن حکومت سلجوقیان و مخالفت شدید با فلسفه و زمان رونق بازار بحث‌ها و جدلهای فقیهان و ظاهر بینان بود، شایسته ابراز اندیشه‌های آزاده و بلند نمی‌دید. با این همه، از او نوشته‌های بسیار برجای مانده که در قرون وسطی به لاتین ترجمه شد و مورد توجه اروپاییان قرار گرفت. رساله‌وی در جبر و مقابله و رساله‌ای دیگر، که در آن به طرح و پاسخگویی به مشکلات هندسه اقلیدس پرداخته، از جمله مشهورترین آثار ریاضی اوست.

خیام منجم بود و تقویم امروز ایرانی، حاصل محاسباتی است که او و عده‌ای از دانشمندان دیگر، در زمان جلال‌الدین ملک شاه سلجوقی انجام دادند و به نام وی **تقویم جلالی** خوانده می‌شود. خیام در باب چگونگی محاسبات نجومی خود رساله‌ای نیز نوشته است. وی علاوه بر ریاضی و نجوم، متبحر در فلسفه، تاریخ جهان، زبان‌شناسی و فقه نیز بود. علوم و فلسفه یونان را تدریس می‌کرد و دانشجویان را به ورزش جسمانی و پرورش نفس تشویق می‌کرد. از همین رو، بسیاری از صوفیان و عارفان زمان او را به خود نزدیک می‌یافته‌اند. درمقابل، اکثر فقها و علمای دین با او مخالف بودند و گاه نیز حکم به تکفیر او دادند، هرچند که تکفیرکنندگان هنوز شعر او را ندیده بودند. خیام معتقدات دینی را با بینش خاص خود که مبتنی بر دقایق فلسفی بود بررسی می‌کرد، شک در باره وجود خدا و جهان دیگر و بقای روح و قیامت، در ذهن خیام او را از یقین مذهبی باز می‌داشت.

خیام سفرهای طولانی به سمرقند و بلخ و هرات و اصفهان کرد و همه جا با روشنی تمام در باب حیرت و سرگشتگی فلسفی خویش سخن می‌گفت و معتقدات دینی را مورد تردید قرار می‌داد. رساله‌ای در کیفیت معراج، رساله دیگر درباره علوم طبیعی و کتاب‌های بسیار به زبان‌های فارسی و عربی حاصل زندگی نسبتاً طولانی اوست.

از آثار معروف فارسی منسوب به عمر خیام، رساله **نوروزنامه** است که با نثری ساده و شیوا، پیدایی نوروز و آداب برگزاری آن را در دربار ساسانیان بازگو نموده. او در این رساله با شیفتگی تمام درباره آیین جهانگردی شاهنشاهان کهن ایرانی و پیشه‌ها و دانش‌هایی که مورد توجه آنان بوده سخن رانده و تنی چند از شاهان داستانی و تاریخی ایران را شناسانده است.

شعر خیّام، در قالب رباعي، شعري کوتاه، ساده و بدون هنرنمايي هاي فضل فروشانه و درعين حال حاوي معاني عميق فلسفي و حاصل اندیشه آگاهانه متفکري بزرگ در مقابل اسرار عظيم آفرينش است. تعداد واقعي رباعيات خیّام را حدود هفتاد دانسته اند، حال آن که بيش از چند هزار رباعي به او نسبت داده مي‌شود. حدس زده اند که بسياري از عارفان و ديگر شاعران که جرأت اعتراض به سخت گيري هاي مذهبي نداشته اند، با نسبت دادن اشعار خود به خیّام راه گريزي جسته اند. در دنياي ادب و هنر بيرون از مرزهاي ايران، خاصه در جهان انگليسي زبان، خیّام معروف ترين شاعر ايراني است که شهرتش از محافل علمي و ادبي بسيار فراتر رفته است. اين شهرت مرهون ترجمه رباعيات او به وسيله ادوارد فيتز جرالد شاعر انگليسي است. اوست، که در قرن نوزدهم ميلادي، افکار بزرگ فيلسوف و شاعر ايراني را به جهانيان شناساند و موجب توجه همگان به اين اعجوبه علم و هنر گرديد. از خیّام است:

در دايره اي کامدن و رفتن ماست
آن را نه بدایت نه نهایت پیداست

کس مي‌نزند دمي‌در اين معني راست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

جامي است که عقل آفرين مي‌زندش
صد بوسه زمهر بر جبين مي‌زندش

این کوزه‌گر دهرچنين جام لطيف
می‌سازد و باز برزمين مي‌زندش

رابعه

رابعه نامي است که معمولاً بر چهارمين دختر خانواده مي‌نهادند. در تاريخ ايران دو رابعه شهرت بسيار يافته‌اند که يکي عارف و ديگري شاعر بوده است.

رابعه عَدَوّيه از عارفان بنام ايراني در قرن دوم هجري/هشتم ميلادي است. زندگي او با افسانه ها و نقل کرامات بسيار همراه است. آمده است که در خانواده اي فقير، احتمالاً اهل مرو، در بصره متولّد شد. کودکي را در بندگي مردمي سخت گير با انجام کارهاي توان فرسا گذراند و جز ناله و زاري شبانه به درگاه خدا پناهي نداشت. رابعه زيبا و هنرمند و بزم آرا توصيف گرديده، به اين جهت پس از رهايي، در طلب روزي به رامشگري روي آورد. اما پس از چندي توبه کرد و تا پايان حيات در عفاف و زهد به عشق الهي پرداخت. وفات او را در آخرين سال هاي قرن هشتم ميلادي نوشته و دو آرامگاه يکي در بيت المقدس و ديگري در بصره به او نسبت داده اند.

از رابعه عَدَوِيّه سخنان و اشعار بسيار به زبان عربي و فارسي برجاى است. او را نخستين عارف شيفته‌اي مي‌دانند كه از عشق و دوستي خدا دم زده است. مهم ترين مباحث صوفيانه از جمله وحدت وجود در دوره هاي بعد، از سخنان او سرچشمه گرفته است.

رابعه در سخن گفتن از محبت الهي و دوستي خدا چنان متهوّر و بي باك بود كه حتي به نقد ظاهر عبارات قرآن مي‌پرداخت. وي صورت كعبه را بُت مي‌خواند و از حج تنها ديدار خدا را مي‌خواست «مرا ربّالبيت مي بايد. بيت چه كنم؟ به جمال كعبه چه شادي نمايم!». وقتي در فصل بهار در خانه شد و سر فرو برد. خادمه اش گفت: «يا سيده بيرون آي تا صنع بيني. رابعه گفت تو درون آي تا صانع بيني.» «او را گفتند: «شيطان را دشمن داري؟» گفت: «از محبت رحمان پرواي شيطان ندارم». . . بارخدايا اگر فردا مرا در دوزخ كني فرياد برآورم كه وي را دوست مي‌داشتم. با دوست اين كنند؟» احتمال داده اند كه اين گفته ها را رابعه تحت تأثير جنبش زَنادقه (ماتويان) در آن زمان برزيان مي‌رانده است.

حلاج (309-245ه/858-921م)

حسين ابن منصور حلاج مشهور ترين و گستاخ ترين چهره تصوّف و عرفان ايراني و جامعه اسلامي است. حسين در بيضاي فارس زاده شد و از همان كودكي پيوسته همراه پدر به خوزستان و عراق رفت و آمد مي‌كرد. در اين سفرهاي هميشگي، حسين منصور، با زبان عربي و معارف اسلامي آشنائي كامل يافت. در جواني به بزرگان صوفيه پيوست و هنوز جوان بود كه خود پير و مرشد صوفيان گرديد.

در اين زمان در حدود بيست هزار تن از بردگان زنگي كه در نزديكي بصره مشغول به كار بودند بر ضدّ خلافت عباسي قيام كرده بودند. حسين منصور بديشان پيوست. در مرحله ايشان خانه گرفت و با زني از آنان ازدواج كرد. و با اين رفتار، پير و مرشد خود عمرو مَكّي را سخت خشمگين كرد. اين قيام عاقبت در سال 270ه/883م درهم كوبيده شد. پس از آن حلاج مدتي در زندان بود و آن گاه راه سفرى دراز را در پيش گرفت، سرتاسر ايران را درنورديد و تا دورترين نقاط غرب جهان اسلام يعني سرزمين هاي شمال آفريقا گشت و گذار كرد. سفر وي كه با توقّف هاي طولاني همراه بود بيش از پانزده سال طول كشيد. وي در اين مدّت سالهايي را نيز در سرزمين هاي شرقي يعني تركستان، ماوراءالنهر و هند به سر آورد. در اين سالها مردم بسيار به او روي آورده بودند و آوازه زهد و تقوي و دانش و معرفت او همه جا رسيده بود. حسين منصور در ميان مردم مي‌گشت و به درد آن ها مي‌رسيد و براي از بين بردن عواملتي كه موجب رنج و سختي زندگي مردمان مي شد مي‌انديشيد و از همين رو در دل مريدان و مردم عادي جايي بزرگ به دست آورد. حلاج چون خود از مال و مقام و شهرت بي نياز بود، ناچار با مردم رفتاري داشت كه ثروتمندان و دين داران دنيا دوست را نسبت به خود هراسان مي‌كرد.

در سال 907/ه295م خلیفه عباسی بمرد و افراد با نفوذ دستگاه خلافت بغداد کودکی خُرد را به جای او نشانند. مخالفان آنان نیز شوریدند و مردی دانا و شاعر از خاندان بنی عباس به نام الْمُعْتَز را خلیفه کردند. صرافان و ثروت مندان بغداد، به همدستی کارگزاران خزانه خلیفه که منافعیشان تهدید شده بود، بزودی الْمُعْتَز را بر انداختند و به دستگیری و کشتار کسانی که او را روی کار آورده بودند پرداختند. حلاج در این ماجرا متهم اصلی و مورد کینه و نفرت قدرت مداران بود. چند سال بعد وی را به تهمت شرکت در جنبش قَرَمَطیان دستگیر کردند. حلاج هشت سال در زندان ماند تا آن که وزیر خلیفه به احتکار غله پرداخت و موجب شورش بزرگ شد. شورشیان زندان را تصرف کردند اما حلاج از آن نگریخت. وزیر از بیم نفوذ بسیار حلاج او را به محاکمه کشید و با فتوای جمعی از روحانیان او را کشت.

قَرَمَطیان با جنبش فروخته زنگیان در ارتباط بودند. حلاج در خانه خویش کعبه‌ای ساخته بود و مریدان را به جای سفر مجاز برای زیارت خانه خدا و حج کعبه به خانه خود می‌خواند. این را از دلائلی شمرده‌اند که ارتباط او را با قَرَمَطیان آشکار می‌کرد زیرا هشت سال پس از مرگ حلاج که قَرَمَطیان به خانه کعبه دست یافتند آن را ویران کردند. گفته‌اند که دستور این کار را حلاج داده بود.

به این ترتیب، حلاج در مخالفت با نادرستی‌های دستگاه خلافت عباسی تا پای جان کوشید. اما شهرت او تا به امروز، به واسطه سخنان بی‌باکانه‌ای است که به روش صوفیان و عارفان بر زبان رانده و انا الحق زده. همین سخنان دلیل اتهام و تکفیر و مرگ او شمرده شده است. وی مردی زاهد پیشه بود که از همه آرزوهای جسمانی و خواست‌های شهوانی و نفسانی دوری می‌جست. نوشته‌اند که پیوسته می‌گفت: «ای مسلمانان! داد مرا از خدا بستانید. . . که نه مرا با نفس خویش رها می‌کند و نه آن را از من می‌گیرد.»

اما او در زهد جانب اعتدال را نگاه می‌داشت و با تحقیر امیال جسمانی از جامعه و مردم دوری نمی‌جست. او صوفی کامل بود. با مردمان به رأفت و مدارا می‌زیست و اعمال مذهبی را با دقت به جای می‌آورد. در عین حال به صورت ظاهر عبادات قانع نبود. از عشق به خدا دم می‌زد و به حقایق الهی، بیرون از جهان مادی و ارزش‌های دنیایی، معتقد بود.

ندای انا الحق (من حق هستم) که حلاج پیوسته بر زبان می‌آورد، در بینش عارفانه معانی عمیق دارد. یکی آن که من درست می‌اندیشم و راه من صحیح و عین حقیقت است. دیگر آن که من خدایم. هردو این معنی‌ها در بینش حلاج دارای اهمیت است. او معتقد بود که با ترک دنیا و راندن هرگونه میل نفسانی از خود، از صورت آدمی حریص و آزمند بیرون آمده و در جمع آدمیان و منافع عمومی ایشان حل شده است. آن چه او می‌خواهد برای خود نیست بلکه چیزی است که فایده اش به عموم می‌رسد. بنابراین با گفتن انا الحق منظور او حقانیت جمع بود در مقابل گروه کوچکی از مردم که با انحصار قدرت و ثروت می‌خواستند شادی‌ها و راحت‌های دنیایی را به خود اختصاص دهند و دیگران را با فشار و زور به تسلیم و بهره‌دهی وادار کنند. از سوی دیگر او خود را خدا می‌خواند و طواف برگرد کعبه را طواف به دور خود می‌دانست. زیرا با یک تعبیر عارفانه معتقد بود

که انسان در وجود خود از روح الهی بهره دارد. هنگامی که روح او از بستگی های حقیر این جهانی گسست، دیگر وجود او همه حق است، و در این صورت انسان به مقام خدایی رسیده است. بنابراین، هنگامی که او از قدر خود سخن می گوید به این مقام والای انسانی اشاره دارد.

به نظر حلاج مردم وارسته و آن ها که از هر کوه نظری و آزمندی برای به دست آوردن مال و جاه رها شده اند، مراحل نزدیکی به خداوند را می پیمایند. بنابراین اندیشه، حلاج و شماری دیگر از عارفان به تحقیر زورمندان مال اندوز پرداخته و به آنان، که با تکیه بر مقام دنیوی، خود را جانشین خدا پنداشته اند و ادعای ارتباط با او را دارند، گوشزد کرده اند که نه تنها از خدا بدورند بلکه مردم ضعیف و فقیر به حق نزدیک ترند.

از حسین منصور حلاج به عنوان مردی بزرگ و عارفی والا مقام یاد می کنند که اسرار را آشکار می کرد و به صراحت سخنانی بر زبان می راند که عامه مردم قدرت فهم آن را نداشتند و قدرتمندان زورگو نیز از آن سخت می هراسیدند. پس از او نیز عارفان دیگر از این سخنان بسیار بر زبان رانده اند. اما حلاج بی پرواترین آنان بوده است. درباره اوست که حافظ گوید:

گفت آن یار کز او گشت سر داربلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

بایزید بسطامی (ف. 261 یا 264 ه. / 874 یا 877م)

ابویزید طیفورابن عیسی ابن سروشان معروف به بایزید بسطامی، صوفی و عارف قرن سوم هجری/نهم میلادی است. وی نخستین کسی است که زهد و دنیا پرهیزی را به تصوف واقعی بدل کرد. کناره گیری از مردم و پرداختن به عبادت های شبانه روزی و اصرار در سخت گیری به خود را به یک سو گذاشت و درخانقاه و مسجد درجمع مریدان به تربیت و ارشاد ایشان مشغول شد.

بایزید ظاهراً تحصیلاتی نداشته و خواندن و نوشتن نمی دانسته است. آورده اند که وقتی یکی از علما برگشته او اعتراض کرد که « این سخن با علم موافق نیست. » شیخ پرسید: « آیا تو برگل علم دست یافته ای؟ » گفت: "نه". شیخ گفت: « این سخن ما از آن پاره علم است که به تو نرسیده. » واقع آن است که شیخ از دانش منقول اظهار بی نیازی می کرده، زیرا در آن زمان کسانی که به علم مشهور بودند کارشان این بود که به گوشه و کنار سرزمین های اسلامی سفر کنند و روایات و حدیث ها را جمع آورند. این کار به رقابت می انجامید و به جعل احادیثی که تعداد آنها هرچه بیشتر بود، مایه افتخار بیشتری می شد.

در مجلسی که بایزید حضور داشت، یکی از همین راویان حدیث مطابق معمول گفت: « فلانی روایت می کند از فلان و فلان از بهمان که شنیدم از فلان که می گفت فلان از قول بهمان. . . » بایزید گفت: « مسکینانند مرده، از مرده علم گرفته اند. ما علم خویش را از آن زنده گرفته ایم که

هرگز نمی‌میرد.» بار دیگر فقیه‌ای از او پرسید که «علم خود را از کی و از کجا گرفته‌ای؟» منظورش پرسش از استاد و مدرسه‌ای بود که بایزید نزد آن‌ها تعلیم گرفته. شیخ پاسخ داد: «از عطای ایزدی» وی با این گفتار در واقع علم ظاهر و آن چه را که از حرف آغاز شده و به حرف انجامیده بود، رد می‌کرد. به نظر بایزید و صوفیان دیگر، شناختن و اندیشیدن برای دریافت حقیقت راهی درست‌تر از نقل کردن گفته‌های دیگران است.

چنین تلقّی از علم، علمای روزگار را بر ضدّ بایزید بر می‌انگیخت. گفته‌اند که او را هفت بار از شهر بیرون کردند و فقیهان مردم را از دیدار و رفت و آمد با او باز می‌داشتند. شاید بر اثر همین فشارها او ناچار به بلخ و بغداد و مکه سفرهای دراز کرد. با وجود این، بایزید، به خلاف صوفیان دیگر، چندان اهل سفر نبود. یک بار بر صوفی‌ای خرده گرفت که «چند سفر کنی؟» گفت، «آب چون یکجا بماند بوی گیرد.» بایزید گفت: «دریا باش تا بوی نگیری.»

بایزید پسر مردی به نام عیسی سروش‌ن مجوس بود که پیش از تولّد بایزید اسلام آورد. در قرن سوم هجری/نهم میلادی هنوز در بسطام می‌زیست که در یک فرسنگی شمال شاهرود قرار دارد. در آن جا شماری زرتشتی می‌زیستند. علما و فقیهان مسلمان با زرتشتیان رفتاری بد داشتند اما بایزید به آنها محبّت بسیار می‌کرد. گویا بر اثر لطف و مدارای شیخ بسیاری از ایشان مسلمانان گزیدند. آورده‌اند که مردم بسطام به بایزید، که زاهد و صوفی‌ای بی‌سواد بود، بیش از فقیهان و علما اعتقاد داشتند. مجوسان نیز از احترام به او کوتاهی نمی‌کردند. نوشته‌اند که وقتی از یکی از زرتشتیان بسطام پرسیدند: «چرا مسلمان نشوی؟» گفت: «اگر اسلام آن است که بایزید دارد من طاقت آن را ندارم. اما اگر آن است که شما دارید من خواهان آن نیستم چرا که از مردی و مردانگی بسیار به دور است.»

شخصیت بایزید پوشیده در افسانه‌هاست. بخشی از زندگی او در خلوت و ریاضت می‌گذشته و بخشی دیگر با سکر و غلبه احوال. در این حالت وی شیفته وار سخنانی بر زبان می‌آورد که خشم فقیهان و اهل ظاهر را بر می‌انگیخت. این سخنان را صوفیه "شطحیات" می‌نامند، کلمات و عباراتی که از سر بی خودی در حالت وجد و سرخوشی بر زبان می‌گذشته و گاه از شدت تنگی و بی‌پروایی به بهای جان صوفی تمام می‌شده است. از رابعه عَدَوّیه، شبلی، حلاج، روزبهان بَقَلّی، عین القضاة همدانی و بسیاری دیگر از عارفان و صوفیان شطحیات نقل کرده‌اند. اما در کلام بایزید شطحیات رنگ و بویی دیگر داشته. از آن جمله سخنانی است که وی درباره معراج خود گفته و اعتراض عده‌ای را برانگیخته است. یکی از صوفیان این سخنان او را از ادعای فرعون که خود را خدا می‌دانست نیز کفرآمیز تر خوانده است.

بایزید بارها در شطحیات خود به این عبارت‌ها می‌پرداخت که: «سیحانی ما اعظم شأنی» (یعنی منزه هستم من که چه مقام بلندی دارم) یا «لیس فی جَبَّتِی الا الله» (در پیراهن من جز خدا نیست). این سخنان اگرچه کسانی را که با عوالم روحانی و عارفانه آشنا نبودند سخت می‌هراساند، اما عارفان را نیز بسیار خوش می‌آمد. عطار نیشابوری و مولانا جلال الدین محمد از

این سخنان حکایت های بسیار زیبایی درباره اتحادعارف باحق ساخته اند، حالتی که در آن محو کامل عاشق در معشوق صورت می‌گیرد، عاشق ذره وار تا چشمه خورشید رقص کنان می‌رود و قطره وار در دریا فرو می‌افتد و همه خردی و ناتوانی فرد در عظمت بی‌منتهای حق محو می‌شود و عاشق در وصال کامل با معشوق نابود می‌گردد. از نظر اجتماعی نیز چه بسا که عارفان به این بهانه به ابراز نظرهایی می‌پرداختند که در حال عادی جرأت ابراز آن را نداشتند. این بیان غیر صریح و رمزگونه در واقع نوعی آگاه کردن مردم در پوشش بی خودی بوده است.

در افکار و سخنان بایزید، که به وسیله مریدان او نقل شده، علاوه بر شیفتگی و هیجان عارفانه و شطّاحیات تند و بی پروای عاشقانه، لطائف و عواطف انسانی نیز موج می‌زند. رفتار او در خدمت گزاری مادر- پیرزنی پارسا و پرهیزگار- موضوع داستان های افسانه وار بسیار است. نوشته اند که وی به زاری از خداوند خواست که از عبادت او به خدمت مادر پردازد. باز آورده اند که شبی مادرش از او آب خواست. سرما بود و تاریکی و کوزه تهی. بایزید راهی دور تا سرچشمه رفت. چون بازگشت، مادر خفته بود. جامی آب در دست بر بالین او ایستاد. سپیده دم که مادرچشم گشود جام را در دست او یخ زده دید. بایزید گفت: «پروا داشتم که تو دوباره آب بخواهی و من دیرترک برسم.»

این داستان ها درباره خدمت مادر به جهتی از اندیشه‌های بایزید و گروهی از عارفان پاک‌اندیش اشاره دارد که اغلب ناگفته مانده است. گویی بایزید در این خدمت مشتاقانه که با عبادت خداوند پهلو می‌زند، نه تنها به مادر خود که به زن احترام می‌گذاشت و یادآور حقوق انسانی و فراموش‌شده زن بود. در این باره نقل کرده اند که بایزید با صوفی مشهور زمان خویش احمد خضویه دیدار کرد. زن احمد خضویه کابین خویش را، که مبلغی هنگفت بود، به شوهر بخشید تا او را نزد بایزید بسطامی ببرد. احمد وی را نزد شیخ برد. در حضور بایزید زن صورت خود را گشاده می‌داشت. احمد گفت: «پیش بایزید صورت خویش می‌گشائی؟» گفت: «از آن که چون در وی می‌نگرم نفس خود را از یاد می‌برم.» وقتی احمد از نزد شیخ بیرون می‌آمد از او درخواست تا اندرزی دهد. شیخ گفت: «جوانمردی را از زن خویش بیاموز.»

ابوسعید ابی‌الخیر (357-440/769-1048م)

ابوسعید فضل الله ابن ابی الخیر محمد بن احمد صوفی سرخوش و عارف وارسته خوش ذوق ایرانی است که در شهر میهنه از توابع ابیورد در دشت خاوران یعنی ناحیه شمال شرق خراسان امروز متولد شد. پدرش عطار و شیفته صوفیان بود. صوفیان در سیر و سفرهای بسیار به دیدار یکدیگر اشتیاق داشتند. ابوسعید در خانه ای که پیوسته به روی صوفیان گشاده بود به دنیا آمد و با آداب و رسوم ایشان پرورش یافت.

در جوانی به تحصیل فقه و حدیث و دیگر علوم دینی و ادبی پرداخت تا آن که به وسیله یکی از صوفیان بنام روزگار، لقمان سرخسی، رسماً وارد جرگه تصوف گردید. لقمان مردی آزاده و هوشیار

بود که خود را به دیوانگی می زد و به سادگی تمام در بیابان های سرخس روزگار می گذراند. وی پیش از آن مجتهدی بزرگ و پارسا بود و شهرت بسیار داشت. اما ناگاه از طاعت و عبادت و خوشنامی سرکشید و با مجنون نمایی خود را از هر بندی آزاد کرد. از او نقل کرده اند که می گفت: «هرچه بندگی بیش می کردم بیشتر می بایست کرد. درماندم. گفتم الهی پادشاهان را چون بنده پیر شود آزادش کنند تو پادشاهی عزیزی، در بندگی تو پیرگشتم. آزادم کن. ندا شنیدم که "یا لقمان آزادت کردم".» لقمان روزی بر سر راه ابوسعید جوان ایستاد و وی را از مدرسه به خانقاه و از عالم قال به عالم حال کشاند. ابوسعید لذت حال بیافت و هرچه از کتاب ها که خوانده و نوشته و جمع کرده بود همه را در زیر زمین کرد و بر زیر آن شاخی مورد فرو برد. آن درخت سال ها بالید و پُربُرج و سایه شد و اهل میهنه به زیارت آن درخت می شتافتند.

ابوسعید خود در زندگانی هیچ ننوشت. اما پس از او دو تن از نوه هایش شرح حال و سخنان و رفتار او را گرد آوردند که از آن میان نوشته محمد بن منور به نام **اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید** در ادب فارسی از شهرت و اعتبار بسیار برخوردار است. بنا بر آن چه در شرح حال ابوسعید آمده وی پس از دیدار با لقمان ابتدا به زهد و ریاضت پرداخت و پیوسته به صحرا می رفت و تنها درکوه و بیابان می گشت. به پرورش نفس می پرداخت و در فکر رهایی و رستگاری بود و از علف بیابان می خورد. اما با مشاهده خلقی که محتاج حمایت و راه نمایی او بودند، یا به دستور پیرخود، به شهر زادگاهش بازگشت و خانقاهی ساخت و در آن به تربیت و راه نمایی مردم پرداخت. پس از آن دیگر زهد و ریاضت را رها کرد تا آن جا که خربزه شیرین را در شکر می کشید و می خورد.

در این زمان نه تنها خود به شیرینی روزگار می گذراند بلکه برای مریدان نیز سفره رنگین با انواع غذاهای خوش مزه و نوبرانه های لذیذ می گسترد. در همین حال اگر خواننده و نوازنده ای می یافت ضیافتی ترتیب می داد و جوانان را به رقص و سماع می خواند. خود بر سر منبر بیت و غزل عاشقانه می گفت و با شور و وجد بسیار مردم را به هیجان عشق و سرخوشی دعوت می کرد. با چنین رفتار و اعمال، طبیعی بود که فقیهان و دین مداران متظاهر به مخالفت او برخیزند. اما شیخ میهنه، با زیرکی تمام و شیوه های رندانه ای که خود می دانست هریک از دشمنان و مخالفان را به نوعی از میدان به در می کرد. نوشته اند که وقتی واعظی متعصب را به میهنه آوردند که از شیخ بدگویی می کرد و رفتار او را بد می شمرد. روزی آن دانشمند به مجلس شیخ آمد. کسی سؤال کرد که «خون کیک تا چه حد طاهر است و اگر در جامه باشد می توان با آن نماز کرد؟» شیخ گفت: «اما خون کیک آن خواجه امام است. این مسئله ها از وی باید پرسید.» بار دیگر از او سؤال کردند که: «چرا جوانان را به سماع و رقص اجازت می فرمایی؟» گفت «طبیعت جوان با شوق و شادی همساز است. اگر دستی برهم زنند هوای دست بریزد و اگر پای بردارند هوای پای نقصان گیرد. بدین طریق از دیگر گناهان بزرگ خویشتن را نگاه توانند داشت. اگر جز این باشد و هواها جمع باشد خدای ناکرده به گناهان بزرگ پردازند».

اندیشه هایی چنین نشان می دهد که شیخ ابوسعید با چه دقت و روشن بینی احوال روحی و

رواني مردم را در مواقع مختلف مي‌شناخته است. در کتاب **اسرار التوحيد** کرامت ها و معجزه‌هايي به شيخ نسبت داده‌اند که اگر چه بسياري از آنها جنبه رمزي و نمادين دارد، اما در بسياري موارد نیز از تيزهوشي و احاطه او بر مقولات روان شناسي حکايت مي‌کند. وي از راه بازگو کردن افکار پنهان مريدان خود ايشان را به زشتي هاي درونشان آگاه مي کرده و موجب بيداري و هشداري آنان مي‌شده است. درباره دشمنان و مخالفان نیز شيخ ابوسعيد، با گذشت و بي اعتنايي نسبت به جاه و مقام و شهرت و مال، آن ها را شرمسار مي‌کرده و از کينه و دشمني آنها مي رسته است. با اين همه، در اين داستان‌ها گاه سخناني خرافه آميز ديده مي‌شود که نمودار شدت اعتقاد مريدان بدوست، مردمي که شيخ را از حد انساني فراتر برده و به درجه خدائي رسانده بودند.

براي پي بردن به دليل شهرت بسيار شيخ و اعتقاد و احترام توده مردم به او بايد اوضاع زمان او را بهتر شناخت. دوران جواني و آغاز شهرت شيخ ابوسعيد مقارن سقوط سامانيان و ظهور سلطان محمود غزنوي بود. آزاد منشي و شادخواري دوران ساماني جاي خود را به تعصب و تظاهر به دين داري داده بود. فرهنگ مدارا و محبت و روا داشتن زندگي خوش براي همگان، ناگهان در برابر خشونت و آزمندي و خشک انديشي بيگانگان صحراگرد بازپس رفت. ايرانيان در مقابل اين اوضاع نابسامان اجتماعي به روش هاي گوناگون ايستادگي مي‌کردند. يکي از اين راه‌ها، روشي بود که شيخ ابوسعيد در پيش گرفت.

محمود با کشتار بي پرواي ايرانيان آزاده و مردم شيعي و اسماعيلي و قَرَمَطي، هرصداي آزادي خواهي و ايران دوستي را به بهانه مخالفت با خليفه بغداد خفه کرد. در برابر آن شيخ ابوسعيد با ترتيب دادن ضيافت هاي مجلل و شادخواري و رقص و سَماع صوفيانه و دل جويي از توده محروم، بي اعتنايي خود و ديگران را به آن فضاي ترس و هراس نشان مي‌داد. ابراز قدرت محمود اگر با وحشت مردم همراه نمي‌شد بيهوده بود. شيخ ابوسعيد مي‌کوشيد مردم را زنده و شاد و اميدوار نگه دارد و در اين کار چندان موفق شد که پس از او تا قرن ها، همدلي و همنشيني مردم با يکديگر و خوردن و نوشيدن آن چه در دسترس است بر سر يک سفره هم چنان مرسوم ماند. سَماع و رقص صوفيانه نیز که معمولاً در پي اين مجالس صوفيان در خانقاه‌ها برگزار مي‌گردید، وسيله ديگري بود که مردم افسرده و هراسان از حمله و هجوم و تعصب را زنده و پاي برجا بدارد.

شيخ ابوسعيد ابي الخير در تاريخ تصوف ايران شخصيتي بارز و درخشان است. او بود که با معتقدات صوفيانه هم بستگي و تحرک اجتماعي را مي‌آميخت و بر سر منبر بيت و غزل مي‌خواند و از عشق و شوريدگي سخن مي‌گفت. و اوست که دوران ترک دنيا و گوشه گيري و تنها زيستن دانايان و اندیشه وران را به سر آورد و آنان را به ميان مردم کشاند. ستايش شادي و شوق به زندگي و دوست داشتن يکديگر و همدلي و همنوايي عمومي رسمي بود که پس از شيخ ابوسعيد به آداب تصوف رنگ و روشني تازه بخشيد. از سخنان ظريف شيخ است که مي‌گفت: «اعرابي را کنيزکي بود نامش زهره. او را گفتند خواهي که اميرالمؤمنين باشي و کنيزکت بميرد؟

گفت نخواهم. زیرا که زهره من رفته باشد و کار اُمّت شوریده و آشفته شود.» شیخ ابوسعید ابي الخیر در زادگاه خویش میهنه درگذشت. گور او هنوز برجای است و زیارتگاه مردم دوران.

ابوالفضل بیهقی (385-470 هـ/1077-995م)

ابوالفضل محمد ابن حسین بیهقی در روستای حادث آباد بیهق (سبزوار) به دنیا آمد و پس از تحصیل کمالات بسیار در جوانی به خدمت دبیری به دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی پیوست. از آن پس نزدیک به سی سال در دوران حکومت سلطان محمود و مسعود و جانشینان ایشان به دبیری اشتغال داشت و در همه حال در مرکز فعالیت های سیاسی و دیوانی بود و تحولات و اتفاقات بی شمار آن دوران را از نزدیک می دید.

در بیست سال نخستین، کار را زیر دست استادش، بونصرمشکان، رئیس دیوان رسالت گذراند و به گفته خود «عزیزتر از فرزندان وی، نواخت ها دید و نام و مال و جاه و عزّ یافت.» بونصرمشکان دبیر و وزیر و مشاور عالی قدر بود و تا اواخر دوران سلطنت مسعود غزنوی می زیست. بیهقی در سراسر کتاب خود پیوسته از او به نیکی یاد کرده و از صفات برجسته اخلاقی و بزرگ منشی و صلاح اندیشی او حکایت ها آورده است. پس از مرگ بونصرمشکان بیهقی همچنان محترم بود و بر سر کار ماند. اما در اواخر دوران که اوضاع پادشاهی غزنویان رو به پریشانی می رفت مدّتی به زندان افتاد. پس از آزادی از کار کناره گرفت، به گوشه ای نشست و به نوشتن تاریخ خود، که یادداشت های آن را طی سال ها فراهم آورده و یک بار نیز بخشی مهم از آن را از او دزدیده بودند، پرداخت.

بیهقی چه در احوال بزرگان و پادشاهان و چه در زندگی شخصی خود فراز و نشیب های فراوان دید. عظمت دستگاه محمود را با آن شکوه و جلال افسانه ای و سپس توطئه ها و دسته بندی های درباریان را در زمان سلطان مسعود غزنوی از نزدیک شاهد بود. جشن ها و شادخواری ها و جام های زر و غلامان زرین کمر را در خدمت سلطان دید و پس از آن شکست و فرار مسعود را که «پیوستگان سلطان برای او جامه و چتر سیاه می فرستادند زیرا آنان همه اسباب تجمل خود را در جنگ و فرار از دست داده و اینک سخت بینوا بودند.» این پست و بلندی ها در یاد و خاطرات بیهقی اثری عبرت آموز داشت. او کتاب خود را چنان نگاشت که تاریخ تمام نمای زمان خود و آینه زندگی آدمیان باشد. به خواننده عبرت آموزد و بی حاصلی از کسانی را که بیهوده یکدیگر را می کشند و عاقبت تنها و دست خالی به زیر خاک می روند نشان دهد. **تاریخ بیهقی** به صورتی که امروز در دسترس ماست کتابی است درباره وقایع ده سال از دوران سلطنت سلطان مسعود غزنوی. این مدّت در برابر تاریخ ایران، که به هزاره ها می رسد، زمانی ناچیز است. اما ابوالفضل بیهقی را با همین اثر پدر تاریخ ایران خوانده اند، زیرا کتاب او برترین نوشته فصیح فارسی است که با رعایت دقیق ترین و هوش مندانه ترین شیوه تاریخ نگاری نگاشته شده است.

بیهقی در تاریخ نویسی روشی سنجیده و علمی دارد. هر واقعه را یا چنان که خود دیده و یا از

اشخاص مطمئن شنیده باز می‌گوید. تاریخ در نظر او تنها شرح جنگ و پیروزی شاهان نیست. وی می‌خواهد داد تاریخ به تمامی بدهد. بنابراین هر واقعه را با همه جزئیات و خصوصیات لازم تصویر می‌کند. توصیف‌های او از وضع‌ها و موقع‌های گوناگون چنان روشن، دقیق و واقعی است که خواننده خود را در برابر پرده سینما می‌یابد و تمام عظمت و شکوه یا درد و اندوه صحنه مورد بحث را حس می‌کند. بی‌هقی، برای آن که نکته‌ای را فرو نگذارد، حتی به خلوت و درون حرم سلطان نیز راه می‌یابد، اما توصیف رویدادها را با متانت و نجابتی درخور پژوهشگری بزرگوار انجام می‌دهد.

بی‌هقی نویسنده‌ای فروتن و کم ادعاست. در همان زمان که او به نوشتن کتاب خود مشغول بود، دو مورخ بزرگ دیگر نیز در حال نوشتن تاریخ دوران غزنویان بودند، زیرا ایشان نیز پایان کار غزنویان را نزدیک می‌دیدند. یکی از این دو تن گردیزی و دیگری مؤلف ناشناس **تاریخ سیستان** است و هر دو کتاب نیز در نوع خود نکات تاریخی بسیار دارد. اما بی‌هقی که تاریخی چنین ارزنده و کم نظیر پرداخته خود از ایشان و دیگر کسان که به کار تاریخ مشغول بودند چنین یاد می‌کند: «مرا مقرر است که امروز که من این تألیف می‌کنم . . . بزرگانند که اگر به راندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند. . . ایشان سوارانند و من پیاده . . . و چنان واجب کندي که ایشان بنوشتندي و من بیاموزمي و چون سخن گویندي من بشنومي.»

امام محمد غزّالی (505-450 هـ. / 1111-1058 م)

ابوحامد محمد غزّالی یکی از بزرگ‌ترین مردان دین و دانش در تاریخ ایران است. وی در زمان حکومت سلجوقیان در طوس متولد شد. پدرش کارگری پشم ریس بود و به همین جهت به غزّال یا ریسنده و بافنده شهرت داشت. وی به حلقه‌های درس و مجالس وعظ و بحث رفت و آمد می‌کرد و آرزو داشت پسرانش محمد و احمد در ردیف بزرگان علم و دین درآیند. اگرچه عمر پدر کفاف نداد، اما ایشان هردو نام‌آور شدند. محمد پسر بزرگ‌تر در طوس، گرگان و نیشابور نزد استادان بزرگ زمان به تحصیل پرداخت و در سی سالگی هنگامی که دانشمندی کامل و معروف شده بود در نیشابور به خدمت خواجه نظام الملک طوسی، وزیر معروف و با تدبیر ملک شاه سلجوقی، رسید.

خواجه نظام الملک غزّالی را گرامی داشت و برای تدریس به نظامیه بغداد فرستاد. امام محمد غزّالی چهار سال در بغداد به تدریس و تألیف مشغول بود. عده شاگردان حلقه درس او را صد‌ها نفر نوشته‌اند. وی در این مدت چند بار به عنوان سفیر بین سلطان سلجوقی و خلیفه بغداد رفت و آمد کرد و در امور مهم مملکتی دارای مقامی بسیار والا بود. نوشته‌اند که وی در این زمان بیشتر وقت خود را صرف آموختن و تحقیق در فلسفه می‌کرد تا به نکته‌های دقیق این علم آگاهی یابد.

قرن یازدهم و دوازدهم میلادی به سبب وجود دانشمندان بزرگ و کتاب‌ها و مدارس و حلقه‌های درس و بحث، به خصوص درباره موضوع‌های مذهبی و معارف اسلامی، دورانی بسیار با اهمیت است. در این زمان شکوفایی مباحث فلسفه و علوم که در قرن دهم میلادی به اوج رسیده بود،

جای خود را به بحث و جدل فرقه های مختلف در تبلیغ و اثبات عقیده خود و ردّ و تکفیر عقاید دیگران داده بود. این گفتگوها و برخوردها گاه از جدل لفظی فراتر می‌رفت و به اختلاف بین پیشوایان و در نتیجه درگیری عامّه و مریدان می‌رسید. این دشمنی ها اغلب ریشه در امیال و هوس های ریاست طلبانه داشت.

سلاطین سلجوقی و خواجه نظام الملک وزیر بزرگ ایشان ، سنی و شافعی مذهب بودند و از اهل تسنن حمایت می‌کردند. بزرگان و اعیان نیز به پی روی از ایشان رفتار می‌نمودند. در این میان باطنیان یا اسماعیلیه نیز فرستادگان و مبلغان خود را به هرسو می‌فرستادند و به تبلیغ عقاید خود می‌پرداختند. حسن صباح در اوج اقتدار بود و فداییان اسماعیلی که اغلب مبلغانی زبردست و دانشمند بودند با دشمنان عقیدتی خود به سختی مقابله می‌کردند.

در چنین احوال امام محمد غزالی در حدود چهل سالگی تغییر روحیه داد. آن استاد فقیه زبان آور، که در دانش رسمی زمان خویش کسی را همتای خود نمی‌شناخت، یک باره دست از قیل و قال مدرسه شست و از همه مقامات دنیوی کناره گرفت. وی مدّت ده سال، ناشناس، در کمال افتادگی با جامه درویشان درس‌رزمین های شام و بیت المقدّس و حجاز گشت و دو سال در جامع دمشق گوشه‌ای گرفت. نوشته اند که وی برای شکستن نفس و پرهیز از خود پرستی، در خانقاهی رفتگری می‌کرد و وقتی که اتفاقاً او را شناختند شبانه از آن جا گریخت. در این مدّت غزالی از بحث و جدل بیزار بود و چنان که خود نوشته است، دانشمندان و فقیهانی را که با احمق کردن مردم به بحث و جدل می‌پرداختند سخت دشمن می‌داشت. وی در نامه ای که به فارسی برای سلطان سنجر سلجوقی نوشته و از نرفتن به دربار او معذرت خواسته است می‌گوید: «این داعی . . . پس دنیا را چنان که بود بدید و به جملگی بینداخت . . . و بر سر مشهد ابراهیم خلیل عهد کرد که پیش هیچ سلطان نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و تعصّب نکند.»

غزالی پس از ده سال که طی آن به یکی از صوفیان به نام سر سپرد و راه دریافت معرفت صوفیانه را از وی آموخت، به خراسان بازگشت و پس از مدّتی توقّف در نیشابور به زادگاه خود طوس رسید و تا پایان عمر در خانقاه و مدرسه ای که محلّ رفت و آمد طالبان علم و مردم اهل دل و حال بود روزگار گذراند.

آثار غزالی که برخی از آنها در زمان خود او به لاتین ترجمه شده و در اروپا شهرت یافته بود بیش از هفتاد کتاب بزرگ و مهم است. **احیاء علوم الدین** کتابی است شامل چهل بخش درباره اخلاق و سیاست و مسائل دینی که امام محمد غزالی آن را در سفر شام و بیت المقدّس نوشت. کتاب دیگر را در باره عوالم درونی و دلایل تحوّل روحی خود پرداخت. دو کتاب دیگر یکی در فهماندن مقاصد فیلسوفان و دیگری بر رد فلسفه نوشته شده است. گویی نویسنده می‌خواسته نشان دهد که فلسفه ارسطو را با چه دقّت و نکته سنجی فرا گرفته ولی عاقبت آن را برای رسیدن به حقیقت سست و نارسا یافته است. مهم ترین کتاب غزالی به زبان فارسی **کیمیای سعادت** نام دارد که موضوع آن اخلاق و مسائل دینی و در باره نقد فرد و جامعه و خلاصه ای از **احیاء علوم**

الدین است که به فارسی نگاشته شده. نامه مفصل امام محمد غزالی به سلطان سنجر نیز به نام **نصیحت الملوك** از کتاب های مهم فارسی است که از دیر باز شهرت تمام داشته.

امام محمد غزالی با آن که بعد از تغییر حال و به تعبیری دیگر، فرار از مدرسه، به طریق صوفیان روش اعتدال و آرامش پیش گرفت اما پیوسته دین داری تنگ نظر باقی ماند. وی در مقابله با مخالفان عقیدتی خویش ایشان را تکفیر می کرد و مستحق مرگ می خواند و، با رد فلسفه، آزاداندیشی را محکوم می دانست. در آثار غزالی مخالفت با هنرهای نقاشی و صورتگری و رنگ آمیزی آشکار است. وی خراب کردن و از بین بردن آنها را واجب می شمرد و در مورد موسیقی نیز اگرچه با سماع صوفیان موافقت می کرد اما شرایط سخت بسیار می گذاشت.

ابوالمعالي نصرالله منشي(ف. بین سال های 555-583/1160-1187م)

ابوالمعالي نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی یکی از مترجمان **کلیله و دمنه** و از دبیران ارجمند دربار بهرام شاه غزنوی و جانشین او بوده است. از زندگی او اطلاع زیادی در دست نیست. گویا در اواخر حیات بر اثر بدگویی حسودان مورد غضب قرار گرفت و پس از چندی در زندان کشته شد. از او جز این کتاب نوشته ای در دست نیست. اما همین اثر نشان می دهد که وی ادیبی بزرگ و نویسنده ای توانا بوده، چنان که نوشته او از همان آغاز شهرت بسیار یافته و به صورت کتاب درسی درآمده است. درباره آداب نویسندگی و در زمانی بسیار نزدیک به او نوشته اند که دیگر هیچ کس نمی تواند از لطایف زبان و اندیشه به آن پایه که در آن کتاب آمده برخوردار باشد و هیچ نویسنده و دبیر باکفایتی نیز بی آموختن دقیق **کلیله و دمنه** نمی تواند به کمال برسد. گفته اند که این کتاب توسط برزویه طبیب در زمان خسرو انوشیروان از هند به ایران آورده شده و مجموعه ای است از داستان های تمثیلی و قصه های پرمغز که در آن ها پرندگان و دد و دام نقش انسان را ایفا می کنند و انسان ها از زبان حیوانات سخن می گویند. کلیله و دمنه را گران قدر ترین هدیه هند به فرهنگ و تمدن جهان دانسته اند، زیرا در زیر صورت داستانی آن، دقیق ترین و سنجیده ترین دستورهای زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی گنجانده شده است. آداب کشورداری و ترفندهای ظریف توطئه گران درباری در این داستان ها چنان با مهارت توصیف شده که روزگاری پادشاهان و فرمان روایان آشنایی با آن را برخورد واجب می دانستند و اگر دیگران با این کتاب انس داشتند به هراس می افتادند. **کلیله و دمنه** نام دو شغال در یکی از داستان های این مجموعه است و نام **کلیله و دمنه** را ایرانیان به این کتاب داده اند. اصل داستان را اقتباس از کتاب های هندی **پنجانترا و مهابهارات** دانسته اند. این کتاب در زمان خسرو انوشیروان به پهلوی و پس از آن به وسیله عبدالله ابن مفضل به عربی ترجمه شد و از آن پس بسیار کسان به ترجمه و نظم و بازگویی آن پرداخته اند. اما از قرن ششم هجری دوازدهم میلادی به این سو **کلیله و دمنه** با نام ابوالمعالي نصرالله منشی درآمیخته و با انشای او در ادب فارسی، جایگاه والای خود را یافته است. کلیله و دمنه تا روزگار تألیف **گلستان** مهم ترین و معروف ترین کتاب نثر فارسی بود. پس از انتشار **گلستان** نیز مقام دوم را تا امروز در میان متن های ادبی فارسی برای خود نگاه داشته است. نصرالله منشی کتاب خود را به نام ابوالمظفر بهرام شاه غزنوی

نوشته است. تاریخ ترجمه و نگارش آن را حدود سال 536ه/1141م دانسته‌اند.

انشای **کلیله و دمنه** به نثر فنی است. روشی که در آن نویسندگان در لفظ و معنا به انواع آرایش‌ها و صنایع ادبی روی می‌آورد. اجزایی از کلام را آهنگین می‌کند و عبارات هم‌آهنگ را چنان در کنار یکدیگر می‌نشانند که به شعر نزدیک شود. انواع توصیف‌ها و تخیلات شعری و آوردن آیات قرآنی و مثل‌ها و اشعار تازی و پارسی نیز از خصوصیات نثر مصنوع است که در **کلیله و دمنه** به فراوانی آمده. با این همه، نصرالله منشی هرگز در این راه گرفتار افراط نمی‌شود و از همین رو بسیاری از نویسندگان انشای او را سرمشق قرار داده‌اند. اما تعداد بسیاری کلمات عربی که اغلب آن‌ها ادبی و نامأنوس برای فارسی‌زبانان است در نثر این کتاب به کار رفته که فهم آن را دشوار می‌کند و نوآموزان را از بهره‌وری معانی بلند آن باز می‌دارد. انشای کلیله در مقدمه باب‌ها و توصیف مناظر و مانند آن مصنوع است، اما در مقام شرح حکایت‌ها به سادگی می‌گراید. داستان‌های **کلیله و دمنه** در زبان فارسی شهرت بسیار دارد. صوفیان برای بیان مفاهیم عرفانی از این داستان‌ها بسیار بهره‌جسته‌اند. اصل برخی قصه‌ها و تمثیلات مثنوی معنوی نیز در این کتاب یافت می‌شود. عامه مردم نیز هریک به نوعی با آن‌ها آشنا هستند. در ادب فارسی نیز اشاره به یک‌یک این داستان‌ها بسیار مکرر است:

کیوتران طوق‌دار، دسته جمعی به طمع دانه از آسمان فرود می‌آیند و ناگاه خود را اسیر دام می‌بینند. اما در داستان ایشان نکته‌ای باریک نهفته است: اتحاد و نجات. کیوتران پر و بال می‌زنند و اضطراب می‌کنند و هریک برای نجات خود می‌کوشد. اما سرکرده ایشان می‌گوید: "جای مجادله نیست. چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم‌تر از تخلص خود شناسند. و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است." کیوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند.

بزرگان دانش، اندیشه و ادب (2)

شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی (549-587 ه/1154-1191م)

شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک حکیم بزرگ ایرانی است که تنها به خاطر وجود او، قرن ششم هجری/ دوازدهم میلادی را یکی از دوره‌های مهم تاریخ حکمت و فلسفه دانسته‌اند. وی در سهرورد از شهرهای غربی ایران نزدیک زنجان به دنیا آمد. فقه و حکمت را نزد بزرگان زمان در مراغه آموخت و به زودی سرآمد متفکران زمان خویش گردید. وی با تیزهوشی و حافظه‌ای خارق

العاده بسیاری از نظریات حکمای پیشین را نارسا می‌یافت و با آن‌ها مخالفت می‌کرد و از آن جا که در بیان اندیشه‌های خود از اصطلاحات زرتشتیان سود می‌جست آماج تکفیر متعصبان قرار گرفت.

قرن پنجم و ششم هجری با روی کار آمدن سلجوقیان روزگار تعصب و ظاهر بینی بود. زمان شکوفایی فلسفه در قرن پیش به سر آمده و رواج علوم منقول و اخبار و احادیث در نظامیه‌ها موجب رشد مذهب اشعری و ضدیت بیش از پیش با فلسفه و آزاد اندیشی شده بود. از بازی‌های روزگار آن که شیخ اشراق در اصفهان با فخرالدین رازی، که یکی از بزرگ‌ترین مخالفان فلسفه از آب درآمد، هم درس شد.

سهروردی به مسافرت‌های طولانی و طیّ مراحل عرفانی پرداخت و از راه ترکیه به سوریه و دمشق و از آن جا به حلب رفت. در این شهر ملک ظاهر، پسر صلاح الدین ایوبی، سخت مجذوب حکیم جوان شد و از او خواست در آن شهر ماندگار شود. سهروردی که عشقی شدید نسبت به مناظر زیبای آن دیار یافته بود، پیش او ماند. اما از آن جا که بی‌پرده سخن می‌گفت و معتقدات باطنی خود را آشکارا بر زبان می‌آورد، وهم از آن جهت که دانشی وسیع و زبانی گویا و ذهنی بسیار روشن داشت و همواره در بحث پیروز می‌شد، دشمنان فراوان از بین علمای قشری تراشید. ایشان به دستاویز آن که او سخنانی خلاف اصول دین می‌گوید صلاح الدین ایوبی را واداشتند که به قتلش رساند. مقاومت ملک ظاهر کاری از پیش نبرد. شیخ را در زندان هنگامی که کمتر از سی و هشت سال از سن او می‌گذشت، خفه کردند.

شیخ اشراق در دوران کوتاه حیات خویش به نگارش چهل و نه کتاب و رساله مهم توفیق یافت، که بیشتر آن‌ها به زبان عربی است. وی در مهم‌ترین کتاب خود به نام **حکمة الاشراق** اصول فلسفه خویش را بیان داشته است. اشراق در عربی هم با کلمه مشرق و خاور زمین هم ریشه است و هم با نور و نورانی شدن. سهروردی بر پایه این معنی‌های دوگانه و مفهوم رمزی و تمثیلی آن، فلسفه خود را بنا نهاد. به نظر وی نورانی شدن و رسیدن به حقیقت تنها از طریق جدا شدن از پلیدی‌ها و تیرگی‌های جهان مادی و دل بستگی به ظواهر پُر زرق و برق، اما خالی از حقیقت زندگانی، حاصل می‌شود.

منشأ حکمت اشراق را به افلاطون نسبت می‌دهند که جهان مادی را سایه حقایق و مُثُل می‌خواند. شیخ اشراق، چنان که خود بارها اشاره کرده نه تنها از افلاطون و پی‌روان او متأثر بوده، بلکه به فلسفه عرفانی زرتشتی، که خود آن را طریقه خسروانی می‌خواند، نیز سخت دل بستگی داشته است. حکمت اشراق هم بر استدلال و هم بر کشف و شهود تکیه دارد و پرورش نیروهای عقلی و صفای نفس، هردو را، برای درک حقیقت باهم لازم می‌داند. شیخ اشراق در فلسفه خود نه تنها از افکار حکمای زرتشتی بلکه از نظریات بودا نیز اثر پذیرفته است. استفاده وی از اصطلاحات زرتشتی بیشتر در بیان مابعدالطبیعه است. به گفته او در صبح ازل ظهور و در فوق سلسله وجود نورالانوار قرار دارد. نخستین بهره‌ور از سرچشمه فیض نورالانوار، بهمن است

که همان وهُومَنَ، یکی از آمشاسپندان مَزَدَیَسَنّا، باشد. به همین ترتیب، هر نوری از نور پیش از خود به قاعده علّت و معلول به وجود می‌آید. نوری که از نورالانوار بر موجودات می‌تابد همان قَرّه یا خَرّه است که ایرانیان باستان، تعلّق آن را به شخص، باعث پیروزی و کام‌روایی و نیرومندی و دانایی می‌دانستند.

به نظر شیخ اشراق در برابر انوار معنوی، مادّه و هیولا قرار دارد که از آن‌ها به برزخ تعبیر می‌رود. آتش زمینی که نور مینوی دارد طلسم آمشاسپند اردیبهشت است و زمین طلسم سیفندارمَدّ. بنابراین موجودات به دو دسته عالم انوار یا جهان مینوی و عالم برزخ‌ها یا جهان مادّی تقسیم می‌شوند که متأثر از همان اندیشه دوگانه پرستی زرتشتی است. نور و ظلمت تعبیری است از منش نیک (مینوی) و منش زشت (آنْگرمینوی).

آثار فارسی شیخ اشراق شامل چند رساله کوچک به نام‌های **آواز پَر جبرئیل**، **رساله العشق**، **لغت موران**، **صغیر سیمرغ**، **عقل سرخ** و **روزی با جماعت صوفیان** است. سَهْروردی همه این رساله‌ها را با نثری بسیار ساده و روان و به طریقی تمثیلی در توضیح عقاید فلسفی خود نوشته است. اشاره به داستان‌هایی چون رستم و اسفندیار و تأویل عرفانی عناصر اساطیری ایران در این مجموعه آثار فارسی، آشنایی و عشق عمیق شیخ را به فرهنگ ایران باستان آشکار می‌کند.

سنّائی

حکیم سنّائی از شاعران بلند آوازه ایران در قرن ششم هجری/دوازدهم میلادی است. وی در نیمه دوم قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی در غزنین به دنیا آمد و حدود 70 سال زیست. در جوانی پس از آموختن علوم دینی و ادبی و نجوم و طب و موسیقی به حکمت و فلسفه نیز پرداخت. به همین‌جهت او را حکیم خوانده‌اند. وی پس از سفرهای دراز، حدود سال 518/1124م به زادگاه خویش بازگشت و تا پایان زندگی در خانه‌ای که یکی از بزرگان به نام روزگار، خواجه عمید احمد بن مسعود تیشه، برای او فراهم آورده بود در تنهایی به شعر و شاعری پرداخت. مقبره سنّائی در غزنه هنوز زیارت‌گاه خاص و عام است.

سنّائی در جوانی شاعری مدّاح بود، به دربار غزنویان رفت و آمد می‌کرد و با ستایش بزرگان زندگی طرب‌آمیز و تن‌پروانه شاعران درباری را داشت. اما روزگار چندان به کام او نبود. در آن زمان نه دیگر از شاهان و امیران با شکوه و بزرگ منش و آزاده خبری بود که سخن گرانقدر را ارج و بهایی نهند و نه شاعران چاپلوس و فرومایه برای شعر و شاعری آبرو و مقامی گذاشته بودند. سنّائی زود به خود آمد و راه سفر پیش گرفت و در بلخ و سرخس و مرو به مصاحبت و مباشرت با صوفیان وارسته پرداخت. گفته‌اند که در آن زمان از برکات انفاس ابو یوسف همدانی، عارف بزرگ آن زمان که در مرو و هرات می‌زیست، برخوردار شد، دیو آرزو را از خود براند تا خرسندی و قناعت به او چهره نماید.

در بازگشت به غزنه، سنّائي که در جواني شاعر مدح و هَزْل و هَجُو بود به ستايش حق روي آورد تا از مدح آدميان رهايي يابد و شعر را که وسيله گدايي شده بود دست افزار تعليم و آگاهي مردم سازد. زُهد و عرفان پيش گرفت و بي اعتنايي به مال و جاه را به جايي رساند که بهرام شاه غزنوي پيشنهاد کرد با خواهرش ازدواج کند. اما سنّائي نپذيرفت و در شرح احوال خود سرود که :

من نه مرد زن و زَر و جاهم
بخدا گر کنم دگر خواهم

يادگار ارزنده سفرهاي سنّائي ديوان قصايد و اشعار و مثنوي معروف او به نام **کارنامه بلخ** است. اما در دوران اقامت دوباره در غزنه، کتاب بزرگ خود **حديقة الحقيقه و شريعة الطريقه** را به فارسي سرود که آن را **الهي نامه** نيز گويند. اين کتاب علاوه بر حمد خدا و نعت رسول و آل و اصحاب او، بخشي نيز درباره عقل و علم و حکمت و عشق دارد و از احوال خود و صفات بهرام شاه غزنوي و بزرگان دولت او نيز سخن رانده است.

شيوه سنّائي در اين کتاب تحقيق و وعظ است و موضوع آن عرفان و تصوّف ايراني است که با پندها و روايات و امثال و حکايات همراه شده و به صورت دائرة المعارف عرفان درآمده است. سنّائي در اين سبک شعر مبتکر و نخستين شاعري است که کمابيش تمام اصول تصوّف و مقاصد صوفيان را با فصاحت تمام وارد شعر فارسي کرده. وجود سنّائي و از پي او شيخ عطار بود که راه را براي طلوع ستاره درخشاني چون مولانا جلال الدين گشود. مولوي در **مثنوي معنوي**، توجّه خود را به سنّائي به صراحت بيان کرده و با شرح و تأويل بسياري از تمثيل ها و گفته هاي سنّائي به توضيح نظريات خود پرداخته است.

حديقة الحقيقه در زمان شاعر کتاب بحث انگيزي بود. سنّائي ناچار قسمت هايي از آن را به بغداد فرستاد تا علما به تطابق آن با شريعت فتوا دهند. توجّه فوق العاده شاعر به معتقدات شيعي و اشتياق او به خاندان پيامبر و ائمه اطهار(ع) يکي از دلایل مخالفت با او بوده است. علّت ديگر که حسودان و بدگويان را تحريک مي کرده، مطالب پيچيده و نکته هاي دقيق چکمي است که فهم آن بسيار مشکل بوده. بسياري از ابيات اين کتاب از آن زمان به بعد بارها مورد تفسير و تأويل عارفان قرار گرفته است.

کتاب ديگر سنّائي منظومه اي کوچک به نام **سيرالعباد الي المعاد** است. اين منظومه در بيان احوال روح و سير آن از درکات ماده تا خروج به مرحله ملکوت آمده و به زبان رمزگونه از کمال انسان سخن مي گويد. آن را با همه کوچکي شاهکار عظيم عرفان ايراني مي دانند که نزديک به دو قرن ونيم زودتر از **کمدی الهي** دانته به بيان همان مراحل سير روح از دوزخ مادّه تا ثبت ملکوت مي پردازد. با اين همه، اهميت **کمدی الهي** و شهرتي که در جهان مسيحيت يافت از آن نظر بود که در آغاز يک جريان تازه فکري و اجتماعي قرار گرفت حال آن که منظومه سنّائي درنيمه راه

تکامل شعر فارسی به وجود آمده بود و مهم تر آن که جامعه اسلامی پذیرای تحوّل اندیشه در آن جهت نبود. تنها مثنوی کوچک دیگری که از سنّائی مانده **کارنامه بلخ** است. باقی آن چه به او نسبت داده می‌شود، از جمله **طریق التحقیق**، همه سروده شاعران قرن‌های نهم و دهم هجری است و از او نیست.

گرایش سنّائی به تصوّف بر تطوّر و تکامل شعر صوفیانه فارسی تأثیر بسیار داشت. امّا سنّائی در این دوره از زندگی خویش هنوز هم شعر مدّحی می‌سرود و هَزَل و هَجَو می‌گفت. با این همه، وی در جامعه صاحب چنان مقامی بود که بزرگان حضور او را در خانه خود گرامی می‌داشتند، حتّی در مدّتی که به تقلید از یکی از صوفیان در کوچه و بازار پابره‌نه راه می‌رفت و با پای کثیف قالی و تشکچه می‌زیان را می‌آلود. امّا چه بسا بزرگان درهمان حال دست به سینه در محضر او می‌ایستادند و با همه اصرار او در محضرش نمی‌نشستند. همین اقبال مردم، حسودان را به بدگویی و امی‌داشت و سنّائی نیز در همان حال با کلماتی رکیک و زشت به هَزَل و هَجَو ایشان می‌پرداخت. زشت گویی و اشاره به صحنه‌های پلید و رفتارهای ناپسند پس از سنّائی در شعر عرفانی راه یافته است. گمان می‌رود که اوضاع نابسامان زمان و روابط زشت و دور از اخلاق مردمان موجب برانگیخته شدن خشم صوفیان بوده است.

عطار نیشابوری (540-618 هـ/1145-1221م)

فریدالدین عطار یکی از عارفان و شاعران بنام قرن ششم هجری/دوازدهم میلادی است. وی در ناحیه ای نزدیک نیشابور به دنیا آمد. پدرش عطار بود. عطار که قاعدتاً به معنی عطر فروش است در قرن ششم به معنی دارو فروش به کار می‌رفت. پدر عطار و خود او نیز دارو فروش بودند. عطار دستگاه خود را "داروخانه" می‌نامد و تصریح می‌کند که هر روز گروهی بیمار نزد وی می‌آمدند. شاعر در حدود هشتاد سال زیست و به گمانی در حمله مغول به نیشابور کشته شد. مجموعه‌ای از منظومه‌های متعدّد، دیوان شعر و یک نوشته و نثر از او برجای مانده که پس از قرن‌ها نشان از پُرکاری او و ارج آثارش دارد.

عطار مسلمان و ظاهراً سنّی مذهب بود امّا در جنگ شیعه و سنّی و تعصّب و دعوای فرقه‌های مختلف اسلامی، که در آن روزگار سخت مردمان را به جان یکدیگر می‌انداخت، بی‌طرف ماند و در آثار خود بارها بیزاری خود از این کشمکش‌ها را آشکار کرد. وی برای رستگاری انسان راهی جز عشق و دوستی نمی‌شناخت، علمای مخالف یکدیگر را ملامت می‌کرد و، فراتر از آن، میان مسلمان و کافر تفاوتی قائل نمی‌شد. معتقد بود تنها آنان به راه حق می‌روند که در دل ذرّه‌ای عشق حقیقت دارند و باطن و قلبشان در گرو محبّت خدا و ارزش‌های والای خدایی است.

عطار از صوفیان پیرو مکتب عشق است. در این مقام تا بدان جا رسید که گویند مولانا جلال الدین محمد رومی درباره او سرود:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

کتابی که عطار به نثر نوشته است **تذکرة الاولیاء** نام دارد و ترجمه احوال و سخنان و کرامات بزرگان صوفیه تا زمان اوست. این کتاب که نثری شیوا دارد، از نظر تاریخ صوفیان دارای اهمیت بسیار است. در بین آثار منظوم عطار دو کتاب یکی **منطق الطیر** یا **مقامات طيور** و دیگری **الهی نامه** مشهورتر از دیگر آثار اوست. اگر چه دیوان غزلیات او نیز در نوع خود زیباست.

منطق الطیر داستان دعوت هُدهُد از مرغان برای رسیدن به بارگاه سیمرغ است. مرغان یک یک خود را ناتوان می‌خوانند اما به تشویق هُدهُد عاقبت راهی دراز و خطرناک را می‌پیمایند. در راه بسیاری از ایشان باز می‌گردند و عده ای دیگر از راه می‌مانند. اما آن گاه که به بارگاه سیمرغ می‌رسند و به دستور او در آینه می‌نگرند خود رامی‌بینند که سی مرغ اند. سیمرغ در این منظومه و دیگر آثار عرفانی رمزی است از نهایت کمال و حقیقت مطلق. مرغان نیز نمودار نفوس آدمیان‌اند، بعضی پایدار و عاشق حقیقت و بعضی دیگر ضعیف و هراسان. شاعر عارف در این منظومه می‌خواهد به انسان نشان دهد که والاترین حقیقت وجود خود اوست. انسان برای یافتن و شناختن حقیقت باید به درک مقام والای خود پی برد و ارزش‌های انسانی خود را، نه آن هنگام که اسیر شهوات و مادیات است، بلکه آزاد و رها از معیارهای عالم خاکی، به درستی بشناسد.

این اندیشه درون مایه همه آثار عطار است. وی در **الهی نامه** از سلطانی سخن می‌گوید که هنگام مرگ از چهار پسر خود می‌خواهد تا آرزویشان را بازگویند. پسران همه چیزهایی افسانه‌ای را می‌خواهند که به ایشان قدرت‌های خارق‌العاده دهد و بر کارهای بزرگ توانا کند. پدر با گفتن داستان‌های گوناگون به پسران نشان می‌دهد که همه نیروها و حتی آن‌ها که خارق‌العاده و معجزه‌آسا به نظر می‌آیند در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده‌اند. این انسان است که باید نیروهای ذاتی خود را بشناسد و از آن‌ها به بهترین صورت استفاده کند. یکی از ویژگی‌های آثار عطار حکایات فراوانی است که ضمن بیان مفاهیم عرفانی به عنوان تمثیل از آن‌ها استفاده می‌کند. بسیاری از این حکایت‌ها پیش از او سابقه ندارد و درعین حال جمع آوردن این همه داستان و حکایت نمودار ذهنی پرجوش و زنده و آفریننده است.

در بین حکایت‌ها آن چه مربوط به «هشیار سران ابله دیدار» است ارزشی خاص دارد. این کسان که با عنوان مجنون یا مجانین عقلاً خوانده می‌شوند در شعر عطار جایی بزرگ دارند. گمان می‌رود که وی از زبان ایشان سخنانی گفته است که مستقیماً جرأت ابراز آن را نداشته، زیرا بنا بر احکام مذهبی گناه و گستاخی کودکان و دیوانگان بخشودنی است. عطار برای آن که به کفر متهم نشود و به دست مأموران حکومت نیفتد اعتراض خود را به نابسامانی‌های اجتماعی بر زبان دیوانگان می‌نهاد است.

از جمله حکایت می‌کند که درویشی ژولیده در راه به سلطان برمی‌خورد و به او اعتنا نمی‌کند.

سلطان سلام مي‌گويد. جواب به سريدي مي‌دهد. سلطان او را گدای متکبر مي‌خواند و او سلطان را گدایي حريص که ذره ذره باج و خراج را از در هرخانه براي او جمع مي‌کنند. جای دیگر دين داران دنيا دوست را به باد ملامت مي‌گيرد که حتی در نماز نیز به سود و زیان تجارت مي‌اندیشند. اين اعتراض ها گاه تا آنجا فرا مي‌رود که عطار از زبان دیوانه اي شوریده به خدا نیز اعتراض مي‌کند. دیوانه اي برهنه از خدا پيراهني مي‌خواهد که بدان تن را بپوشاند. بسيار مي‌گذرد و او همچنان به راز و نیاز با خدا مشغول است. عاقبت روي کسي جامه اي پُروصله به او مي‌بخشد. دیوانه به سوي خدا سر بلند مي‌کند و به سرزنش خطاب به آن داناي راز مي‌گويد:

صد هزاران ژنده برهم دوختي
اين چنين درزي ز که آموختي؟

اما اين اعتراض در واقع نشان از صميميت و نزديکي انسان با خدا دارد. چه، خدا مهربان است و بخشنده و بنده ضعيف خود را چنان مي‌نوازد که او امکان اعتراض پيدا کند. چنين بينشي در تصوّف، بازتاب خشونت‌ها و سخت‌گيري هاي اميران، حاکمان و دين داراني است که براي خود قدرتي خدایي قائل اند و مردمان را بي هيچ گذشت و مدارا مورد سخت ترين فشارها و شکنجه ها قرار مي‌دهند. دوستي خدا و نزديکي به او نيشخندي زیرکانه به اين رفتار خدانشناسانه است.

از داستان هاي زيبايي که در آثار عطار نقل شده ماجراي عشق شيخ صّنعان به دخري ترساست. اين حکايت که در منظومه منطق الطير آمده خود داستان مستقّلي است. شيخ صّنعان، با همه مقامات مذهبي و عرفاني خود، در راه عشق دختر ترسا از همه چيز مي‌گذرد و پاي بر معتقدات مي‌نهد، شراب مي‌نوشد، خوک باني مي‌کند و تا آخرين مرحله کفر پيش مي‌رود تا رحمت خداوند او را از تاريکي مي‌رهاند و به نور و روشنايي مي‌رساند. آثار عطار زباني ساده دارد و داستان هاي آن بسيار شيرين و دلکش است.

خاقاني شرواني (582-520ه/1186-1126م)

افضل الدين بدیل بن علي خاقاني يکي از شاعران بزرگ قرن ششم هجري/دوازدهم ميلادي است. وي از پدري درودگر و مادري آشپز، که مسيحي بود، زاده شد. اما از کودکي عمويش تربيت او را برعهده گرفت که پزشکي آشنا به فلسفه و حکمت و مردی صاحب نام بود. در بيست و پنج سالگي يکي از شاعران سرشناس زمان او را با خود به دربار خاقان اکبر منوچهر بن فریدون شروان شاه، از پادشاهان محلي غرب ايران، که باج گزار سلجوقيان عراق بود، برد و از آن پس شاعرکه "حقيقي" تخلص مي‌کرد خود را، با انتساب به شروان شاه، خاقاني خواند و از صله‌هاي هنگفت و جايزه هاي گران بهاي آن پادشاه برخوردار شد.

اقامت خاقاني در دربار شروان شاه دير نپايد و با وجود مخالفت شاه، در آرزوي دیدار استادان دانش و ادب و عرضه هنر خویش به دربار پادشاهان مشرق، به ري و خراسان روي نهاد. هنگامی

که به ری رسید بیمار شد و ناچار مدّتی در آن جا ماند. در همان زمان خبرحمله ترکان غُر را به خراسان شنید که بیداد بسیار کردند و مردانی بزرگ را از دم تیغ گذراندند. کشته شدن امام محمد بن یحیی نیشابوری که خاقانی بیش از همه در آرزوی دیدار او بود، شاعر را به "حبس گاه شروان" بازگرداند. قصیده‌های بلندی که وی در اندوه از دست رفتن امام محمد بن یحیی سروده از جمله مؤثرترین اشعار اوست.

پس از چندی باز خاقانی راه سفر در پیش گرفت و به زیارت مکه و مدینه شتافت. در بازگشت یکی از بزرگان بغداد او را به خدمت خلیفه عباسی برد و گویا خلیفه از او خواست که به عنوان دبیر در دربار او بماند، امّا خاقانی نپذیرفت. در ضمن همین سفر خاقانی به سرودن یکی از مثنوی‌های خود به نام **تحفه‌العراقین** پرداخت که شرح زیارت خانه خدا و توصیف شهرهای سر راه و احوال بزرگانی را که با ایشان دیدار کرده بود در آن آورده و در پایان از احوال و روزگار خود سخن رانده است. خاقانی در راه بازگشت از بغداد، به دیدار کاخ مدائن رفت و با مشاهده آن ویرانه غمناک که روزگاری بارگاه بزرگ‌ترین شاهان و دادگران روزگار بود قصیده‌ای زیبا سرود که چنین آغاز می‌شود:

هان ای دل‌عبرت بین از دیده نظر کن

هان ایوان مداین را آینه عبرت دان

.....

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

در بازگشت به شروان خاقانی مورد بی‌مهری شروان شاه قرار گرفت و نزدیک به یک سال به زندان افتاد. در این مدّت چند حبسیه زیبا سرود که از بهترین اشعار این نوع در ادب فارسی است. سفری دیگر به زیارت خانه خدا، از دست دادن پسر بیست ساله، و انزوای سال‌های پایانی زندگی شاعر در تبریز، از آخرین رویدادهای زندگانی اوست. وی در تبریز درگذشت و در مقبره شاعران در محله سرخاب این شهر به خاک سپرده شد.

خاقانی شاعری تواناست و با آن که در بسیاری از قصیده‌های خود به مدح و ستایش پرداخته، امّا به خلاف بسیاری از هم‌روزگاران خود مردی بلندطبع بوده، خود را خوار نکرده و آزمندانه به سودای صیله‌پیشانی برخاک نسوده است. از او دیوانی بزرگ از قصائد و مقطّعات و ترجیع‌بندها و غزل‌ها و رباعیات برجای مانده است و نیز مثنوی بلند **تحفه‌العراقین** که درباره آن سخن رفت.

خاقانی شاعری صوفی‌مشرّب نیست، امّا مانند بیشتر بزرگان زمان خویش کوشیده است تا روش سنائی را در بیان پند و پارسایی دنبال کند، از همین رو، خود را جانشین سنائی می‌خواند و شاید به همین دلیل در سال‌های آخر عمر به تصوّف و گوشه‌نشینی رو کرد و به گفته خود چند

بار چله نشست.

خاقاني را جزء بزرگ ترين شاعران قصيده سراي ايران و يکي از ارکان شعر فارسي دانسته‌اند. مهارت او در آوردن تعبيرهاي تازه و پيچيده و توصيف و تشبيه هاي بسيار ظريف، که نمودار وسعت اطلاع او نسبت به همه علوم و معارف زمان است، شهرت بسيار دارد. وي از به کار بردن غريب ترين کلمات عربي و اصطلاحات نجومی و فلسفی و تاريخي و جغرافيايي و امثال آن هرگز خودداري نکرده است و به همین جهت فهم شعر او دشوار مي‌نمايد. به علاوه، وي با آوردن استعاره ها و باريک انديشي در آفرينش مضمون هاي تازه و ترکيب هاي خاص خود بر اين دشواري ها افزوده است.

نظامي گنجوي (530-614 هـ/1135-1217م)

ابو محمد الياس نظامي گنجه‌اي از شاعران داستان سراي بزرگ ايران است. وي در گنجه مي‌زيست و جز يك سفر کوتاه هرگز از آن جا بيرون نرفت. آرامگاهش هنوز در همان شهر، که اکنون جزو خاک جمهوري آذربايجان است، برجاي مانده. نظامي در جواني شاعري غزلسرا بود اما در حدود چهل سالگي به روشني تازه روي آورد که همه شهرت او از آن است و آن سرودن پنج مثنوي مشهور است که **خمسه** يا **پنج گنج** خوانده مي‌شود و به ترتيب آفرينش به قرار زير است:

- **مخزن الاسرار**، منظومه‌اي در پند و اخلاق و عرفان، شامل بيست مقاله که هريک از آنها داستاني کوتاه آورده است. اين داستان ها همه از زبان مردم گرفته شده و تنها با نتيجه گيري اخلاقي آن را پرمعناتر کرده است.

- **خسرو و شيرين**، داستان عشقبازي خسرو پرويز پادشاه خوشگذران ساساني با شيرين شاهزاده خانم ارمني است. اين منظومه که زيباترين اثر عاشقانه ادب فارسي به شمار مي‌رود، بر زمينه تاريخ و افسانه بنا شده، و به نظر شاعر مکمل شاهنامه است. در خلال داستان خسرو و شيرين، داستان افسانه اي **شيرين و فرهاد** نيز آمده که احتمالاً از داستان هاي بسيار قديمي و رايج در زبان مردم بوده است. با اين همه، منظومه **خسرو و شيرين** از کليت و يکپارچگي داستاني زيبايي برخوردار است. شيرين در اين داستان زني زيبا، قوي، مصمم، وفادار، شجاع، و خوددار توصيف شده است. شاعر در سرودن اين منظومه بر عشق خود نسبت به زني بنام آفاق اشاره کرده که در زمان سرودن منظومه او را از دست داده بوده است.

- **ليلي و مجنون**، داستان عشق غم انگيز دوجوان عرب است که در فارسي نيز شهرت داشته و نظامي گنجوي پس از توفيق در سرودن **خسرو و شيرين** به دستور يکي از فرمانروايان آن ناحيه به نظم آن روي آورده است. نظامي از اين داستان براي توصيف عشقي دست نيافتني با رنگ و بوي عرفاني استفاده کرده است.

- **بهرامنامه** یا **هفت پیکر** یا **هفت گنبد**، منظومه ای است براساس داستان تاریخی و افسانه ای بهرام پنجم معروف به بهرام گور شاهنشاه معروف ساسانی. شاعر سرگذشت بهرام از کودکی تا مرگ، جنگ‌ها و روش دادگستری و رعیت پروری او را به نظم آورده است. در ضمن نیمی از منظومه **هفت پیکر** به توصیف هفت قصر بهرام گور اختصاص دارد که هریک به رنگی تزیین شده بود و شاه هر روز هفته را در یکی از این قصرها به مناسبت تقارن رنگ و نام آن با هفت ستاره آسمان نزد یکی از هفت شاهزاده خانم که از اقلیم های هفت گانه آورده شده بودند، می‌گذراند. هریک از شاهزاده خانم ها برای بهرام گور داستانی می‌گوید که علاوه بر جنبه های اساطیری سرشار از حکمت و پند و اندرز است. بعضی این منظومه را برجسته ترین اثر نظامی دانسته اند.

- پنجمین مثنوی **پنج گنج اسکندرنامه** در باره شخصیت تاریخی و افسانه‌ای اسکندر مقدونی است. این منظومه دارای دو بخش است: شرفنامه و اقبال نامه، و با آن که اسکندر به واسطه حمله و غلبه بر ایرانیان در بسیاری آثار و نوشته های قبل و بعد از اسلام ملعون دانسته شده، اما در این اثر نظامی اورا شاهي بزرگوار، دانشمند و دوستدار فلسفه و حکمت توصیف کرده است. به نظر می‌رسد که پرداختن به اسکندر در واقع اندکی دوری گزیدن از شاهان و پهلوانان باستانی ایرانی باشد که محبوب ساکنان نواحی شرق ایران یعنی خراسان و سیستان بودند. به علاوه، در زمان نظامی به تدریج احساسات شدید ملی جای خود را به معتقدات مذهبی می‌داده است و به این جهت اسکندر به عنوان پادشاهی که معتقد به فلسفه و حکمت و علوم الهی بوده مورد توجه قرار گرفته. این جنبه از شخصیت اسکندر زاده تصورات مسلمانان از مرکزیت فلسفی و عرفانی اسکندریه بوده است، خاصه آن که بعضی مفسران او را با ذوالقرنین مذکور در قرآن کریم یکی دانسته و مقام والای دینی، و حتی پیامبری برای او قائل شده اند.

مولانا جلال الدین محمد بلخی (672-604/1207-1273 م)

جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولانا و مولوی، بزرگ ترین عارف متفکر ایرانی است که مجموعه عظیم و گران قدر آثار او، ادب فارسی و اندیشه ایرانی را در اوج اعتلا به نمایش می‌گذارد. وی از خاندان بزرگان بلخ بود. پدرش بهاءالدین ولد بر اثر اختلافی که با سلطان محمدخوارزم شاه پیدا کرد، مقارن حمله مغول، از راه خراسان و بغداد به قونیه در ترکیه امروز رفت و در آن جا به تدریس و ارشاد و اداره امور دینی مردم پرداخت.

جلال الدین محمد هنگامی که در کودکی همراه پدر از خراسان می‌گذشت مورد توجه خاص عطار نیشابوری قرار گرفت. شاعر و عارف بزرگ نسخه‌ای از کتاب **اسرارنامه** را به او بخشید و مژده داد که «زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند.» جلال الدین بیست و چهارساله بود که پدرش درگذشت و او به تشویق و راهنمایی یکی از بزرگان صوفیه و یاران پدر برای کسب علم راهی شام شد. وی هفت سال در حلب و دمشق بسر برد و از درس بزرگان زمان بهره ها گرفت.

با محیی‌الدین ابن عربی آشنا شد و گفته اند که به حلقه درس او پیوست.

در همین زمان جلال‌الدین محمد برای اولین بار با عارفی شوریده و بی‌قرار بنام شمس تبریزی آشنا شد. شمس عارفی بزرگ بود که اندیشه‌ای جوشان و بلندپرواز داشت. خود گفته است که در آن زمان «پس از شصت سال پرواز از خود ملول شده بود و کسی می‌خواست از جنس خود تا او را قبله سازد» و هم در جستجوی راهنمایان بود تا «انگشت بر رگ ایشان نهد». شمس تبریز جامه‌های خشن سیاه و پُر وصله می‌پوشید و ژولیده همه جا پرسه می‌زد. سخن‌های بی‌پروا می‌گفت و صاحبان زر و زور و اهل تزویر و ریا را به مسخره می‌گرفت.

ملاقات جلال‌الدین محمد با شمس تبریز این بار به درازا نکشید. جلال‌الدین به قونیه بازگشت و در مسند ارشاد و تدریس مقامی بلند یافت. وی فقه و علم دینی درس می‌داد و مریدان و شاگردان او مردمی صاحب احترام و با اعتبار بودند. به سال 642 هـ./1244م، روزی در میان بازار قونیه، جلال‌الدین محمد با جمع مریدان با وقار و با اُبّهت از روحانیان صاحب علم و پرهیزگار در حرکت بود که بار دیگر شمس تبریز، آن سیاه پوش ژولیده، بر سر راه ایشان سبز شد. از مولوی سؤالی کرد و جوابی شنید. پس از آن چهل روز یا سه ماه آن دو در اتاقی در بر اگیار بستند. پس از آن مولوی دیگر نه آن عالم صاحب مقام، که شوریده‌ای سرانداز شد. «به جای اقامه نماز و مجلس وعظ، به رقص و سماع پرداخت و به جای قیل و قال به وجد و حال دل بست. و همه کس را معلوم شد که آن صاحب منبر و زاهد پیشین در اصل رندی لال‌بالی و مستی پیمانه به دست و عاشقی کف زنان بوده است.»

مولانا تا آن زمان، یعنی سی و هشت سالگی، هیچ شعر نگفته بود. اما آن یار شصت ساله چنان تارهای روح او را به نوا درآورد که شاعری آغاز کرد و سیل غزل‌ها را جاری نمود. رفتار او یاران و مریدان پیشین را به خشم آورد و همگان را برضد شمس شوراند. شمس ناچار پس از شانزده ماه از آن جا گریخت. اما با رفتن او شیدایی و بی‌تابی مولانا بیشتر شد. جامه عزا پوشید و بنیاد رقص و سماع گذاشت. رُباب به دست گرفت و نوعی تازه از آن ساخت که شش سیم داشت. این شور و شیدایی و زاری و بی‌قراری و رفتن‌ها و گشتن‌های مولوی، عاقبت شمس تبریز را واداشت که به قونیه باز گردد. اما این بار آمده بود «تا هم زشتی‌های خویش را به مولانا بنماید و هم خوبی‌هایش را» و آمده بود «تا آن نازنین را که میان قوم ناهموار گرفتار آمده بود برهاند.»

شمس این بار در خانه مولانا جای گرفت و با زنی از بستگان او ازدواج کرد. نوشته اند که بر در اطاق مولانا می‌ایستاد و بزرگانی را که برای کسب شهرت به دیدن وی می‌آمدند برمی‌گرداند و گاه به تمسخر از ایشان می‌خواست که درم و دینار نثار کنند. حسودان و ظاهربینان نیز آرام نماندند و بار دیگر تعصب چنان فزونی گرفت که شمس در مدتی کمتر از دو سال به ناگاه ناپدید شد. بعضی گفته اند که به دست مخالفانش کشته شد.

باز مولانا دیوانه وار و در پی یار سفر آغاز کرد. به هرجا سرکشید و از هرکس نشان او پرسید. اما

عاقبت به قونیه باز گشت و شیدا و شوریده بیت و غزل می‌گفت و در سماع و رقص و چرخ زدن خود را از یاد می‌برد. دیگر هرگز کسی از او وعظ نشنید و او را بر سر منبر ندید. آن چه امروز به نام **دیوان شمس تبریزی** برجای است غمناله های آن عارف عاشق است که در خیال با معشوق سرو سَرّی داشت.

پس از ناپدید شدن شمس، مولانا یاران همدل دیگر برای خود می‌جست. صلاح‌الدین زرکوب، مردی پیشه ور و ساده دل، چندی بردل سوخته او مرهم گذاشت و چون وصیت کرده بود که با رقص و شادی او را به گور بسپارند، مولانا در تشییع جنازه او دست افشان و پای کوبان تا گورستان رفت و پس از او یاری دیگ رگزید به نام حسام‌الدین چَلَبی از خاندان جوانمردان و اهل فتوّت قونیه. مولانا ده سال آخر عمر را با او گذراند و **مثنوی معنوی** را در این سال ها سرود. هنگامی که مولوی در قونیه درگذشت ستاره درخشان عرفان ایران زمین نیز غروب کرد. در تشییع جنازه اش پیروان همه ادیان و مذاهب شرکت داشتند، چه، مولوی در دوستی و عشق بین آدمیان مرز و فاصله ای نشناخته بود.

سعدی (600-691 یا 1291-1203م)

شیخ مشرف الدین ابن مصلح بن عبدالله شیرازی مشهور به شیخ سعدی از برجسته ترین شاعران و نویسندگان تاریخ ادب ایران است. وی در شیراز در خاندان عالمان دین به دنیا آمد و در جوانی پس از فرا گرفتن علوم ادبی و دینی برای تحصیل به مدرسه نظامیه بغداد رفت. در سال های اقامت در بغداد علاوه بر تحصیل علوم زمان خود با مشایخ بزرگ صوفیه آشنا شد و از محضرشان بهره های بسیار برد. امّا با همه ارادتی که به ایشان داشت، تابع و فرمانبردار هیچ یک نگردید و استقلال فکر و اندیشه خویش را تا پایان عمر حفظ کرد، گو این که خود به یکی دو تن از مشایخ بزرگ روزگار خویش ارادت می ورزید.

سعدی در سفرهای طولانی به حجاز، شام، و لبنان رفت و بعدها در آثار خود به تجربه های حاصل از این سفرهای دور و دراز اشاره کرد. در همین نوشته ها از شهرها و ممالک دور دست شرق مانند کاشغر و هند نیز یاد کرده است امّا یقین نیست که خود به همه این سرزمین ها رفته باشد. این سفر طولانی که در آغاز جوانی از شیراز به بغداد آغاز شد پس از حدود سی و پنج سال با بازگشت به ایران پایان یافت.

مقارن همان سال هُلاکوخان مغول سراسر خاک ایران را درنَوَر دید و در بغداد باکشتن خلیفه و شماری از وابستگان و نزدیکان او دستگاه خلافت عباسی را برانداخت. امّا در اوان حمله مغول، شیراز از کشتار و ویرانی در امان ماند زیرا اتابکان فارس از در اطاعت درآمده بودند. سعدی در 655/هـ 1257م به شیراز باز گشت و در شمار نزدیکان سعدبن ابوبکر زنگی درآمد، امّا نه به عنوان شاعر درباری بلکه پیری محترم و دانشمند و جهان دیده و قطب صوفیان که با وعظ و ارشاد مردم و سرودن اشعار و تألیف کتاب ها و رسالات روزگار می‌گذراند.

سعدی در زمان زندگی خود شهرت بسیار یافت. شاعران از دور دست های هند تا ترکیه امروز از او تقلید می کردند. پس از او نیز آثارش سرمشق شاعران و نویسندگان بوده است. اما هرگز هیچ نوشته دیگری از این نوع نتوانسته در زیبایی، روانی و تسلط بر روح زبان به اوج هنری استاد سخن سعدی نزدیک شود. همه گویند ولی گفتن سعدی دگر است.

سعدی با ذهنی حسّاس و نکته یاب به آمیختن تجربه های تلخ و شیرین و بازنمودن زوایای روح و دل آدمی هنرمندی توانا بود. آثارش ترکیبی از نظم و نثر است و غزلیات بزرگترین بخش سروده های اوست، اشعاری که در آن ظریف ترین عواطف عاشقانه و لحظه های شوق و هجران همراه با وصف زیبایی های طبیعت بازگو شده است. سعدی در قصاید خود به تحسین مردان بزرگ و دانشمند و رجال نیک سیرت روزگار خود پرداخته است. مظفرالدین ابوبکر پسر سعدبن زنگی و شمس الدین صاحب **دیوان جویندی** و برادر او عطاملک جویندی، بیش از دیگران مورد توجه سعدی بوده اند. مرثیه های بسیار در اندوه مرگ بزرگان نیز از دیگر اشعار سعدی است که در نوع خود ممتاز است.

اما برترین مجموعه شعر او **بوستان** است که شاعر در آن ضمن حکایت های شیرین کوتاه به تجزیه و تحلیل عمیق روابط انسانی پرداخته. در آثار منثور وی **گلستان** چنین مقامی را دارد. این کتاب کوچک که با نثری بسیار روان و آمیخته با شعر نوشته شده همچون **بوستان** مجموعه ای است از داستان ها که هریک به نوعی چشم خواننده را بر زشتی ها و زیبایی های زندگی اجتماعی می گشاید. بخش دیگر آثار شعر و نثر سعدی مجموعه هایی است از هزل و شوخی و انتقاد. مجموعه آثار شیخ سعدی را به مناسبت تنوع مطالب آن "نمکدان شعر" گفته اند. از حکایت های **گلستان** سعدی است:

کسی مژده پیش انوشیروان عادل آورد و گفت: «شنیدم که فلان دشمن تو را خدای عزّوجلّ برداشت.» گفت: «هیچ شنیدی که مرا بگذاشت؟» اگر بمرد عذو جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست»

* * *

هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان درهم نکشیده، مگر وقتی که پایم برهنه مانده بود و استطاعت پای پوشی نداشتم. به جامع کوفه در آمدم دل تنگ. یکی را دیدم که پای نداشت. سپاس نعمت حق به جای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم.

مرغ بریان به چشم مردم سیر
کمتر از برگ تره برخوان است

وان که را دستگاه و قوت نیست

شلغم پخته مرغ بریان است

حافظ (ف. 791 یا 792 هـ/ 1412 یا 1413م)

خواجه شمس الدین محمد، بزرگ ترین شاعر غزل سرای ایران در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی در شیراز میزیسته است. وی به همه علوم مذهبی و ادبی زمان خویش و به زبان فارسی و عربی آشنایی کامل داشت و چون قرآن را با روایت های مختلف از برمی خواند، در اشعار خود حافظ تخلص می کرد. نیز صدایی خوش داشت و با موسیقی کاملاً آشنا بود. حافظ در جوانی به دربار امرای اینجو راه یافت و نزد شاه شیخ ابواسحاق که حاکم فارس بود به مقامی والا رسید. دیری نگذشت که امیر مبارزالدین محمد، مؤسس سلسله آل مظفر برشیخ ابو اسحاق دست یافت و او را در میدان شهر شیراز کشت. سپس خود با خشونت و سخت گیری تمام به حکومت پرداخت.

امیر مبارزالدین، که حافظ او را محتسب خوانده است، در امور مذهبی بر مردم بسیار سخت می گرفت. در میخانه ها را می بست و مردم را از باده نوشی و می گساری و نوازندگی باز می داشت. حافظ این اعمال را که از خشک اندیشی و تعصب مذهب قشری سرچشمه گرفته بود ریاکارانه می دانست و در شعر خود سخت به آن می تاخت. چندی بعد پسران امیرمبارزالدین که از سخت گیری های بسیار او به جان آمده بودند بر وی شوریدند و او را کور کردند. شاه شجاع، شاه یحیی و شاه منصور، از آل مظفر، در زمان زندگی حافظ یکی بعد از دیگری به پادشاهی رسیدند. حافظ بیش از همه با شاه شجاع روابطی صمیمانه داشت. اما این دوستی نیز چندی بعد به کدورت انجامید. شاه شجاع یک بار از برادر خود محمود شکست خورد و به کرمان گریخت و چون پس از دو سال برادرش محمود را شکست داد و به شیراز بازگشت به مردی دهن بین، بدگمان و بد زبان بدل شده بود.

در این روزگار امیر تیمور بر ایران حمله آورد و در اصفهان قتل عامی عظیم کرد. نوشته اند که هفتاد هزار تن را کشت و از سرهای کشتگان مناره ها ساخت. این احوال در شعر حافظ به صورت ناپایداری دنیا و ضرورت گرمی داشتن لحظه های خوش زندگی انعکاس یافته است. حافظ در چنین دوران آشفته ای همه عمر در شیراز زیست. سفرهای کوتاه او به اصفهان و یزد او را ناخشنود بازگرداند و از دعوت محمود شاه بهمنی دکنی به هندوستان نیز به علت طوفانی بودن دریا چشم پوشید و در شیراز درگذشت. حافظیه، آرامگاه او در این شهر، زیارتگاه رندان جهان است.

از حافظ دیوان اشعاری برجای است که از دیرباز در خانه هر ایرانی، از شهری و روستایی و دانش مند و بی سواد، در کنار قرآن کریم جای گرفته است. با آن که فهم دقیق شعر حافظ آسان نیست، اما ایرانیان با شعر او راز و نیازها دارند و فال گرفتن از دیوان اش، چه به اعتقاد و چه از روی تفریح، نزد آن ها رسمی دیرینه است. لقب لسان الغیب یا گویای اسرار به همین مناسبت به او داده شده است.

حافظ در شعر اغلب از خود به عنوان رند یاد می‌کند یعنی کسی که پاک باخته و بی‌نیاز است، و با همه هشیاری و دانایی به رسوم و مقررات اجتماعی بی‌اعتناست. وی بیش از همه از تظاهر به زهد و ریاکاری در اعمال مذهبی بیزار است. با این همه، پرداختن بیش از حد به لذات ظاهری و غرق شدن در مادیات نیز به نظر او شایسته انسان آگاه نیست. او ناپایداری اوضاع و بی‌دوامی قدرت و شکوه و جلال شاهان را دیده است. بنابراین اعتقاد دارد که باید از زیبایی‌های طبیعت و لحظه‌های خوش دوستی و محبت برخوردار شد و چند روزه زندگانی را به شادی و خوشی گذراند.

شعر حافظ آمیزه‌ای است از معانی عرفانی و اجتماعی و عاشقانه. گاه در یک غزل تشخیص این سه معنا از یکدیگر آسان نیست. به این جهت کلام او چند پهلوست و هرکس از آن به اندازه فهم خود درمی‌یابد. دقایق و لطایف شعر او با آن که قرن‌ها مورد شرح و تفسیر قرار گرفته هنوز به طور کامل شناخته نیست. بارزترین جنبه شعر حافظ عشق سرشار او به آب و خاک و سرزمینش، شیراز، است. این اشتیاق به صورتی گسترده تر شامل ارزش‌های والای فرهنگ اصیل ایرانی می‌گردد. اشارات صریح او به اشخاص و حوادث تاریخی ایران قدیم محدود است اما نگرش او به هستی و دید او نسبت به انسان و محبت و مدارا و گذشت نشان می‌دهد که چگونه از احوال مغشوش زمانه و خشونت‌ها و ریاکاری‌ها و مردم‌فریبی‌های نوحاستگان به قدرت رسیده، رنج می‌برد. برای آشنایی با شعر حافظ او را به شاخ نبات قسم می‌دهیم، فالی می‌گیریم و چنین می‌خوانیم:

شگفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
صلای سرخوشی‌ای صوفیان باده پرست

اساس توبه که در محکمی چوسنگ نمود
بین که جام زجاجی چه طرفه‌اش بشکست

بیار باده که در بارگاه استغناء
چه پاسبان و چه سلطان، چه هوشیار و چه مست

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل
رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست

مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج
بلی، به حکم بلا بسته اند عهد الست

به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش

که نیستی است سرانجام هرکمال که هست

شکوه آصفی باد و منطق طیر
به باد رفت و از او خواجه هیچ طرف نیست

به بال و پر مرو از ره که تیر پرتابی
هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید
که گفته سخت می برند دست بدست

عُبید زاکانی (ف. 772 هـ/1370م)

عُبید زاکانی طنزنویس مشهور ایرانی است که در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی همزمان با حافظ در شیراز می‌زیست. وی از خانواده‌ای بزرگ و صاحب نام اهل قزوین بود. در جوانی به دربار شاهان و بزرگان روزگار راه یافت و به عنوان شاعری توانا و نویسنده‌ای استاد و صاحب سبک مشهور شد. شاه شیخ ابواسحاق اینجو، سلطان اویس جلایر و شاه‌شجاع از آل مظفر از جمله کسانی بودند که عبید زاکانی ایشان را در اشعار خود ستوده و برخی از آثارش را به نام ایشان کرده است.

اما شهرت عبید زاکانی به سبب چند منظومه و رساله کوچک است که در آن‌ها باطبع ظریف و نکته یاب خویش، اوضاع اجتماعی و نابسامانی‌های اخلاقی زمان را در لباس طنز و نیشخند به مسخره گرفته. وی در این آثار نشان می‌دهد که نویسنده‌ای دانا و آشنا بر بسیاری از ترفندهای بدکاران ظاهر صلاح است. لطیفه‌های عبید، با نثری بسیار هنرمندانه، در کمترین کلمات بیشترین معنا را می‌رساند و از چنان عمق و تیزبینی برخوردار است که گاه شنونده و خواننده هوشیار را همزمان به خنده و گریه وا می‌دارد.

مجموعه آثار طنز عبید زاکانی از یک منظومه به نام **موش و گربه** و چند رساله کوچک به نام‌های **صد پند و دلگشا و تعریفات و اخلاق الاشراف** تجاوز نمی‌کند. قسمت قابل ملاحظه‌ای از رساله‌های او نیز به واسطه زشتی کلام و هزل تند و اشاره به مطالبی که باعفت عمومی تناسب ندارد، معمولاً نادیده گرفته می‌شود و در جمع از آن‌ها سخن نمی‌رود. با این همه عبید زاکانی در بین عموم مردم ایران از شهرت بسیار برخوردار است.

زشتی و تندي بخشي از هزلیات او بیشتر نتیجه اوضاع روزگار است. در قرن چهاردهم میلادی بر اثر حمله مغول نظام پیشین اخلاقی و اجتماعی درهم ریخت و کسانی که از آن پس روی کار

آمدند بیشتر مردمی فرصت طلب بودند که در اندیشه منافع خود از هیچ ستمی بر فرودستان خودداری نمی‌کردند. طاهرسازی و ریا کاری، بخصوص در پوشش دین و مذهب، رواج کامل داشت و غریزه شهوت پرستی و غلامبارگی بر صاحبان زر و زور چیره بود.

در چنین احوال که کسی را یارای چون و چرا نبود، بعضی به صراحت و شدت انتقاد می‌کردند و بعضی دیگر چون عبید زاکانی مسخرگی پیشه ساختند. فضلا و دانشمندانی بزرگ و اندیشه ور با همه بلندی مقام در علم و احترامی که نزد ایلخانان داشتند در حلقه شعبده بازها و معرکه مسخره ها و دلک‌ها می‌نشستند و با آنان به همان شیوه‌ای رفتار می‌کردند که با بزرگان و قدرتمندان. آنان به این طریق نه تنها رفتار متکبرانانه صاحبان حشمت و جاه را به چیزی نمی‌گرفتند بلکه با نیشخند و شوخی پلیدی‌ها و ریاکاری‌های ایشان را نیز به دیگران می‌نمودند. عبید زاکانی در هزلیات و طنزهای خود از همین نکته‌ها سخن می‌گوید. وی در رساله **تعریفات** طبقات مردم زمانه را چنین معرفی می‌کند: «العَسَس: آن که شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد؛ البازاری: آن که از خدا نترسد؛ الطیب: جلاد؛ دارالتعطیل: مدرسه؛ الجاهل: دولتیار؛ القاضي: آن که همه او را نفرین کنند.»

رساله **صد پند** را عبید زاکانی، به تمسخر، در مقابل نوشته‌های مدعیان اخلاق آورده است که در آن زمان سخن در باره آن را به ابتذال کشیده بودند. گمان می‌رود که بیشترین طنز عبید در این رساله متوجه خواجه نصیرالدین طوسی مؤلف **اخلاق ناصری** است. زیرا در مقدمه می‌نویسد که این پندها چکیده گفته‌ها و نوشته‌های افلاطون، ارسطو و خواجه نصیر است. آن گاه پند می‌دهد که: «تا تو انید سخن حق مگوئید تا بر دل‌ها گران نشوید و مردم بی سبب از شما نرنجند. مسخرگی و دف زنی و گواهی به دروغ و دین به دنیا فروختن پیشه سازید تا عزیز باشید و از عمر برخوردار گردید.»

در رساله **اخلاق الاشراف** روی سخن با طبقات ممتاز است. عبید زاکانی در این رساله از مرگ مردمی و مردانگی و عزت و شهرت مسخرگی و بی‌آبرویی در دستگاه حکومتی سخن می‌گوید و با نثری سنگین و فضل‌فروشانه از تاریخ نمونه می‌آورد که: «چنگیزخان که امروز به کوری اعداء در درک آسفل مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است تا هزاران هزار بی‌گناه را به تیغ بی دریغ از پای دریاورد، حکومت روی زمین بر او مقرر نگشت و... ابوسعید بیچاره چون دغدغه عدالت در خاطر افتاد و خود را به شعار عدل موسوم گردانید، در اندک مدتی دولتش سپری شد.»

اما منظومه **موش و گربه**، که مشهورترین اثر عبید زاکانی است، داستان توبه گربه از خوردن موش است. گربه ادعا می‌کند که از این پس موش‌ها را نخواهد خورد. موش‌ها با همه زیرکی در مقابل ظاهر آراسته گربه، که به مقدسات قسم خورده، فریب می‌خورند و هدایا و پیشکش‌ها برایش می‌آوردند. اما گربه ناگاه حمله می‌آورد و:

این زمان پنج پنج می‌گیرد

چون شده زاهد و مسلمانا

درباره عبید سخنی رساتر از این گفته استاد غلامحسین یوسفی نیست که: «من در میان ظلمات قرن هشتم هجری، سیمای تابناک عبید زاکانی را می‌بینم با دو چشم روشن و ژرف بین. وجود او و سعدی و حافظ، در آن روزهای سخت و طاقت‌گداز، دلیل بارزی است بر جوهر لیاقت ملت ایران، ملتی رنج دیده و پُرتاقت و زنده و پایدار.»

امیر علیشیر نوائی (844-906 هـ/1440-1500م)

امیر علیشیر نوائی از درباریان هنرمند و هنر پرور سلطان حسین بایقرا بود که در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی می‌زیست. نسب وی به ترکان جغتائی می‌رسید و اجدادش به تاتارها پیوسته بودند. وی در سمرقند زاده شد و پرورش یافته همان دیار بود. در کودکی دوران دبستان را با سلطان حسین بایقرا، شاه زاده تیموری، گذراند و در اوایل جوانی در سمرقند، مشهد طوس و مرو به کسب علم و کمالات پرداخت. در روزگار جوانی چندی دُچار آوارگی و تنگ دستی شد. اما هنگامی که سلطان حسین بایقرا با تصرف هرات به سلطنت نشست، امیر علیشیر نیز به دعوت وی به او پیوست و در هرات مُهردار سلطان شد.

پس از آن امیر علیشیر در حدود یکسال حکومت استرآباد را داشت. اما گویی طبع او با حکومت سازگار نبود. به اصرار به هرات بازگشت و تا پایان عمر ندیم و مشاور نزدیک سلطان و یکی از ارکان حکومت او بود. باوجود این، وقت خود را بیشتر به معاشرت و حمایت شاعران و دانشمندان و هنروران می‌گذراند و به نوشتن کتاب‌ها و سرودن شعر می‌پرداخت. امیر مردی دانشمند و شاعر و شعرشناسی با ذوق و نکته‌یاب بود. کتاب وی به نام **مجالس النفائس** در شرح احوال و اشعار شاعران قرن نهم هجری در زبان فارسی اهمیت بسیار دارد. علاوه بر این، پرورش و حمایت او از ادیبان و شاعران روزگار سبب شد که، با وجود رکود و سکوت و انحطاط فرهنگی در نیمه اول قرن، پس از روی کار آمدن او یک باره گروهی از صاحبان فضل براو گرد آیند. معروف ترین ایشان، عبدالرحمان جامی، آخرین شاعر بزرگ ادب و عرفان و شعر کلاسیک ایران، است که علاوه بر سه دیوان و کتاب بزرگ **هفت اورنگ** به شعر، آثاری چون **بهارستان** به سبک **گلستان** سعدی و **نفحات الانس** در شرح احوال عارفان و اندیشه وران روزگار به نثر نوشته است.

از دیگر بزرگان دستگاه امیرعلیشیر، میرخواند، مؤرخ بزرگ و صاحب کتاب تاریخ عمومی **روضة الصفاء** است. وی اثر با ارزش خود را با استفاده از کتاب خانه بزرگ امیر به انجام رسانده و از مراجع آن استفاده بسیار کرده است. دولتشاه سمرقندی، نویسنده **تذکرة الشعرا**، و کمال‌الدین بهزاد نقاش بی نظیر قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی و مولانا حسین واعظ کاشفی نویسنده کتاب **انوار سهیلی** و **فتوّت نامه سلطانی** و بسیاری دیگر از این دست، همگی پروردگان آن امیر هنرپرور هستند. این بزرگان در آثار خویش بارها از امیرعلیشیر به نیکی یاد کرده و مراتب سپاس خود را بازگو نموده اند.

تأثیر شخصیت بارز امیرعلیشیر در فضای فرهنگی زمان بدان حد بوده است که حتّی پیش از مرگ او اغلب یادش را گرامی داشته و در نوشته ها آن امیر نیکوخال را ستوده‌اند. به گفته استاد ملک الشعراء بهار «پیدا آمدن امیرعلیشیر در دستگاه تیموریان مثل اخگری بود که ناگهان خانه روشن کند و با تابشی قوی به کار ترویج فرهنگ و ادبیات بپردازد.»

درباره امیرعلیشیر و نفوذ فرهنگی عظیم او در قرن نهم هجری/ پانزدهم میلادی داستان‌های بسیار نقل شده و هاله ای از افسانه سیمای تاریخی او را در بر گرفته است. در این افسانه ها امیر با مردم به شوخی و نکته سنجی می‌پردازد و دوستان نیز به راحتی با لطیفه و کنایه به او پاسخ می‌دهند. آورده اند که شاعری مغلس در شب عید نوروز بی مایه و آذوقه مانده بود. فرزندش را سیاه پوشاند و به خدمت امیر فرستاد. امیر مقداری پول برای کفن و دفن شاعر پرداخت. روز عید شاعر با جامه نو نزد امیر رفت و در جواب تعجّب او گفت که «اگر امیر آن انعام را نمی‌رساند مُرده بودم.» شاعری دیگر روزی به درگاه امیر رفت. امیر گفت: «خوش آمدی که ما کسی را می‌خواستیم تا با او مسخرگی کنیم.» شاعر جواب داد: «ما نیز برای همین کار آمده ایم.»

امیرعلیشیر را در لباس پوشیدن و تجلّ خانه و رفتار نیز مردی با ذوق توصیف کرده‌اند. در زمان او دستار میرعلیشیری و قبای میرعلیشیری و چیزهای دیگر از این دست مشهور بوده است. وی بعضی منظومه‌های مشهور فارسی چون **خمسه** نظامی گنجوی را به شعر ترکی درآورده است. از او دیوان اشعار بزرگی به فارسی و ترکی برجاست که تنها بخش فارسی آن شش هزار بیت دارد. باوجود این، امیر علیشیر به زبان فارسی شیفتگی کامل داشت و در راه پرورش فارسی زبانان سخت می‌کوشید. امیرعلیشیر در کار ساختمان و آبادانی در گوشه و کنار کشور نیز بسیار می‌کوشید. در افسانه ها بنای سیصد و هفتاد ساختمان را به او نسبت داده و گفته اند که وی در یک روز چهارصد عمارت خیر بنا نهاد. آن چه مسلّم است آرامگاه عطّار در نیشابور، سدّ طرق نزدیک مشهد، رباطی در سنگ بست، در راه مشهد به فریمان، بخشی از ایوان جنوبی صحن عتیق حرم حضرت رضا(ع)، و کانال کشی چشمه گیلان (گل‌سب) در طوس از کارهای خیر اوست که هنوز در خراسان باقی است.

امیر علیشیر در 62 سالگی در هرات درگذشت. مرگ او که به منزله سر و عقل دربار سلطان حسین بود بنیاد دولت تیموریان را سست کرد. سلطان حسین چند سالی پس از وی درگذشت و اُزبک ها با تصرف هرات تیموریان را برانداختند.

شیخ بهایی (1031-952 ه/ 1546-1622م)

بهاء الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهایی از دانشمندان برجسته قرن شانزده میلادی است. وی هم زمان با شاه عبّاس بزرگ صفوی می‌زیست و مورد احترام و تکریم وی بود. شخصیت

محبوب و شهرت بسیاری به علم، سیمای تاریخی او را با افسانه درآمیخته است. گفته‌اند که او برای گرم کردن گرمابه‌ای در اصفهان، شمعی برافروخته بود که به تنهایی گرمابه را گرم می‌کرد. شمع روزگاری دراز روشن بود بی آن که کم شود. باز گفته‌اند ساعتی ساخته بود که بدون کوک و پاندول کار می‌کرد.

شیخ بهائی در بعلبک متولد شد. پدرش از شیعیان دانشمند جبل عامل در لبنان بود که در زمان شاه طهماسب و به دعوت او به ایران آمد و سال‌ها به عنوان شیخ اسلام در هرات می‌زیست و ولی عهد را تعلیم می‌داد. شیخ بهائی، که هنگام آمدن به ایران کودکی خردسال بود، حکمت و علوم را نزد پدر و دیگر استادان معروف زمان آموخت و در جوانی در قزوین و اصفهان، پایتخت پادشاهان صفویه، حلقه‌های درس بزرگی برپا کرد. وی شاگردان بنامی چون صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا را پرورش داد. شیخ بهائی با دو فیلسوف و متفکر بزرگ زمان خویش، میرداماد و فیدرسکی، نیز هم‌زمان بود و با آنان دوستی عمیق و نزدیک داشت. در باره احترام و علاقه شیخ بهائی و میرداماد به یکدیگر داستان‌های بسیار بر سر زبان‌ها بوده است.

نوشته‌هایی که از شیخ بهائی برجای مانده بیش از پنجاه کتاب و رساله است. بیشتر این آثار هنوز در مدارس مذهبی ایران و دیگر کشورهای اسلامی تدریس می‌شود. امتیاز آثار بهائی در سادگی و خالی بودن آن‌ها از مطالب زاید است. هر خواننده از کتاب‌های وی، که بیشتر درباره نجوم و حساب، اسطرلاب، فلسفه و عرفان است، به حد استعداد خود بهره می‌برد. شیخ بهائی کتابی نیز به نام **کشکول** دارد که در آن مجموعه‌ای از مطالب علمی چون هندسه و فلسفه را با موضوعات ادبی و تاریخی و جبر و حساب و غیر آن یک جا گرد آورده است. کشکول ظرف دسته داری است که درویش‌ها به دست می‌گرفته‌اند و مردم پول و خوراکی و اشیایی را به عنوان صدقه و نیاز در آن می‌ریختند.

شیخ بهائی با آن که در خانواده‌ای عرب متولد شده بود اما چون از کودکی در ایران پرورش یافت خوی و ذوق ایرانی گرفت. وی به فارسی اشعاری بسیار زیبا و پرمعنا سروده است که شور و حال اشعار صوفیانه و عارفانه ایرانی را دارد:

تا کی به تمنای وصال تو یگانه
اشکم شود ازهر مژه چون سیل روانه

خواهد به سرآید شب هجران تو یا نه
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی بتو مشغول و تو غایب زمیانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد

دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد

در میکده رُهبانم و در صومعه عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

شیخ بهایی کتابی به نثر دارد که در آن صوفی و طالب علم به زبان گریه و موش و به رمز به گفتگو پرداخته اند. آرامگاه شیخ بهایی در کنار مرقد امام رضا (ع) در مشهد مقدس است.

ملاصدرا (1050-1640/980-1572م)

محمد بن ابراهیم قوامی ملقب به صدرالدین و معروف به ملاصدرا و صدرالمتهلین، بزرگ ترین فیلسوف الهی و از حکمای مشهور قرن یازدهم هجری/ هفدهم میلادی است. پدرش یکی از بزرگان و سرشناسان شیراز بود و تنها فرزند او نزد برجسته ترین دانشمندان روزگار یعنی شیخ بهاءالدین عاملی معروف به شیخ بهائی و سیدمحمد باقر معروف به میرداماد به تحصیل علوم معقول و منقول و فلسفه پرداخت و به زودی به مرحله ای از کمال رسید که حسد کج فهمان بی مایه را بر ضد خود برانگیخت.

مرحله دوم زندگانی او به مدت پانزده سال در دهی کوچک از کوهستان های دور دست نزدیک شهر قم به تحقیق و تفکر گذشت. سومین مرحله هنگامی آغاز شد که ملاصدرا به دعوت شاه عباس برای تدریس در مدرسه الله وردی خان شیراز عازم آن دیار گردید. این دوره از زندگی وی سی سال به طول انجامید و ضمن آن علاوه بر تدریس حکمت در مدرسه خان، به تألیف آثار با ارزشی چون کتاب **الاسفار الاربعه** (سیفرهای چهارگانه) پرداخت که شامل تمام افکار و آراء فلسفی و مکاشفات عرفانی او بود.

ملاصدرا در سال 1050ه/1640م، هنگامی که برای هفتمین بار از سفر حج، پیاده به وطن باز می گشت در بصره درگذشت. چهل کتاب و رساله در علوم معقول و منقول، که جز بخش کوچکی از آن همه به زبان عربی نوشته شده از او برجای مانده است. از شاگردان مبرز او، ملامحسن فیض کاشانی و حکیم عبدالرزاق لاهیجی با آثار قابل توجه خود از دیگران ممتازند.

کتاب **الاسفار الاربعه** را بزرگ ترین شاهکار فلسفه اسلامی خوانده اند که از زمان مؤلف تاکنون مهم ترین کتاب درسی در مدارس دینی ایران بوده است. حکمت اسلامی پس از نه قرن که از پیدایش آن می گذشت با ملاصدرا به مرحله کمال رسید و حقایق فلسفه استدلالی و ذوقی و وحی آسمانی در بینشی وسیع درباره جهان با هم در آمیخت. تلاش ملاصدرا بیشتر معطوف به هم آهنگ ساختن دین، به ویژه تعالیم شیعه، با فلسفه بود. وی عاقبت موفق شد نشان دهد که چگونه روش استدلالی و ذوقی و اشراقی همراه با آن چه از راه وحی به انسان رسیده می تواند

در نهایت امر به یک حقیقت رسد.

ملاصدرا در فلسفه روش اشراق و کشف و شهود را برگزید. عقایدش با آراء محیی الدین ابن عربی نزدیک بود. بر برخی از نظرات ابوعلی سینا و شیخ اشراق خرده می گرفت. وی در زمانی می زیست که دوران اقتدار و فرمانروایی فقیهان و روزگار خواری اندیشه وران بود. از همین رو اعتقادش به تصوّف و عرفان وی را آماج مخالفت و انتقاد و تکفیر فقیهانی ساخت که ادّعا می کردند در باره مسائلی برخلاف ظاهر حقّ شرع سخن رانده است. انزوای وی در ده کهکِ قم را نیز عده ای تبعید وی به تحریک فقها دانسته اند. با این همه، ملاصدرا ساکت نمی نشست و ظاهربینان قشری را به نیش قلم می آزد. مهم ترین ایراد فقها که به تکفیر ملاصدرا انجامید نظریه او در باره حرکت جوهری است. به اعتقاد ملاصدرا زمان امری ذهنی و عقلی است، و موجودیت و استقلال زمان تنها در ذهن صورت می بندد. چهار بُعد بودن موجودات مادی و برگشت ناپذیری زمان و غیرممکن بودن بازگشت از آینده به گذشته، ریشه در خود حوادث دارد. مجموع کائنات مادی در حرکت واحدی متحرّک است و هر موجود و حادثه پاره ای است از بیکران این متحرّک واحد.

این نظریه در واقع حرکت جوهر در جوهر است. ملاصدرا شجاعانه و سنّت شکنانه با این اندیشه کهن سال فلسفی که حرکت جوهر را در عَرَض نشان می داد به نبرد پرداخت. وی تحوّل را در ذات شیئی می دید. به نظر وی تا چیزی پی در پی و پیوسته از خود بیرون نیاید هرگز به کمال دست نخواهد یافت. جان سخن صدرالدین شیرازی این است که حرکت را در سایه ثبات و یا بر پایه ثبات نمی توان تفسیر کرد. نظریه حرکت جوهری دو عنصر اساسی را وارد تفکر اسلامی کرد: تاریخ مندی هستی و جوش و خروش درونی درعین آرامش بیرونی. این نظریه اگرچه از سوی کسانی چون حاج ملاهادی سبزواری مورد شرح و تفسیر قرار گرفت، اما هم چنان درحدّ مباحث لفظی باقی ماند و به نتایج مهمّ علمی و اجتماعی که می توانست بر آن مترتب باشد توجه لازم معطوف نشد.

علامه علی اکبر دهخدا (1297-1334 ش/1880-1955 م)

علی اکبر دهخدا از مردان به نام سیاست و ادب تاریخ معاصر ایران است. وی در تهران زاده شد. پدرش خانابا از ایل نشین های نواحی قزوین بود و از همین رو دهخدا را نیز اغلب قزوینی می خوانند. وی در کودکی نخست در مدارس قدیم تحصیل کرد سپس وارد مدرسه علوم سیاسی شد و چند سال بعد در مأموریت وزارت خارجه همراه سفیر ایران به کشورهای بالکان در جنوب شرق اروپا سفر کرد. دهخدا در بخارست و وین دو سال به تکمیل زبان فرانسه و مطالعه پیشرفت های علمی و هنری اروپا پرداخت. با این همه در بازگشت در یادداشتی به مدعیان برتری تمدّن غرب هشدار داد که: «در تمدّن مکانیکی کسی دست ما را نبسته، اما در شئون معنوی ما باید خود را دریابیم.»

بازگشت دهخدا به وطن مقارن اوج گرفتن نهضت مشروطه خواهی بود. وی پس از شش ماه کار در اداره راه شوسه خراسان به تهران بازگشت و به عنوان نویسنده و سردبیر به همراهی تنی چند از آزاد اندیشان به نشر روزنامه **صوراسرافیل** پرداخت. مقالات انتقادی وی با عنوان «چرند و پرند» به زودی توجه خوانندگان را به خود جلب کرد. وی در این مقالات با طنزی تند اما لطیف اعمال ستمگران و جاهلان و سرباران جامعه را برمی شمرد و از ساده لوحی عوام و فرصت طلبی روحانی نمایان و شیادان ظاهر صلاح پرده برمی داشت.

به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی به فرمان محمدعلی شاه و فرا رسیدن دوران استبداد صغیر به کشته شدن میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل ناشر روزنامه و روشن فکر بزرگ زمان مشروطه و دست گیری و تبعید دهخدا به اروپا انجامید. اما دهخدا در اروپا نیز از پای ننشست. سه شماره دیگر از روزنامه **صوراسرافیل** را منتشر کرد و پس از آن به انتشار روزنامه **روح القدس** پرداخت و اندکی بعد در استانبول نامه هفتگی **سروش** را بنیان گذاشت.

پس از خلع محمدعلی شاه، دهخدا به ایران بازگشت و به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب شد. در ایام جنگ جهانی اول وی از عرصه سیاست گریخت و در یکی از قریه های بختیاری پناه جست و از این فرصت برای تهیه مطالب دو اثر بزرگ خود، **امثال و حکم و لغت نامه** سود جست. در همین دوران به تصحیح دیوان شاعران پرداخت و مطالبی بسیار از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد. تهیه لغت نامه فرانسه به فارسی و تصحیح آثاری چون **لغت فرس** اسدی، که در زمینه کار لغت نامه مورد نیاز بود، در همین روزگار صورت گرفت.

در سال 1302 ش/ 1923 م، دهخدا ریاست دفتر وزارتی وزارت معارف را به عهده داشت. سپس به ریاست مدرسه علوم سیاسی که خود روزگاری در آن تحصیل کرده بود رسید و آن را به دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی بدل کرد. در نخستین کنگره نویسندگان ایران نیز عضو هیئت رئیسه کنگره بود.

در جنگ جهانی دوم، پس از اشغال ایران از سوی متفقین، دهخدا از کار دیوانی کناره گرفت و همه وقت و نیروی خود را صرف تکمیل **لغت نامه** کرد. مقارن حکومت دکتر مصدق وی دوباره به عرصه سیاست و نویسندگی بازگشت. در اردیبهشت سال 1330/ 1951 م جمعیت مبارزه با بی سوادگی را تأسیس کرد و اصرار داشت که این فعالیت از دخالت دولت دورماند. پس از برافتادن حکومت مصدق باز از فعالیت اجتماعی دست شست. آخرین بخش **لغت نامه** عظیم او سی سالی پس از مرگش انتشار یافت.

ملک الشعرا بهار (1266-1330 ش/ 1882-1951)

محمد تقی بهار ملقب به ملک الشعرا از مردان شعر و ادب و سیاست تاریخ معاصر ایران است. پدرش، محمدکاظم صبوری، ملک الشعراي آستان قدس رضوی بود و در اعیاد و مراسم مذهبی

اشعاري را که به همان مناسبت سروده بود مي‌خواند. پس از درگذشت او، محمدتقي، که قریحه‌اي سرشار در سرودن اشعار داشت، هنگام ورود مظفرالدین شاه قاجار به خراسان قصیده‌اي سرود و به این طریق لقب پدر را به دست آورد.

ملک الشعرا بهار، که در مشهد متولد شده بود، زبان و ادب فارسي و عربي را نزد استاد معروف زمان خود، ادیب نیشابوري، آموخت و در جواني وارد فعالیت‌هاي سياسي گرديد. در آن زمان اختلاف بين محمدعلي شاه و نمایندگان مجلس شوراي ملي هر روز بالاتر مي‌گرفت. بهار مقاله‌ها و ترانه‌هاي بسيار به نفع مشروطه خواهان در روزنامه خراسان مشهد انتشار داد و به تدريج مشهور شد. در سال‌هاي بعد که به عضویت کمیته حزب دمکرات خراسان درآمد و روزنامه **نوبهار** را که ناشر افکار حزب بود منتشر کرد. وي در مقالات خود بیش از همه به دفاع از آزادي زنان و لزوم کشف حجاب پرداخت و به این جهت مورد تکفیر قرار گرفت و حکم قتل او داده شد.

با درگرفتن جنگ جهاني و اشغال ایران به وسیله قوای بیگانه، ملک الشعرا که به نمایندگی مجلس شوراي ملي انتخاب شده بود همراه دیگر آزادي خواهان تهران را ترک کرد و به هواداري از ارتش آلمان در روزنامه **نوبهار** مقالات تند نوشت و مظالم روسیه را برشمرد. ديري نگذشت که روزنامه توقیف و خود او به بنجورد تبعید شد. با پایان گرفتن جنگ، ملک الشعرا بار دیگر به نمایندگی مجلس شوراي ملي برگزیده شد. اما با روي کار آمدن رضا شاه پهلوي و پس از گذراندن یک دوره چهارده ماهه در زندان، ناچار از فعالیت در صحنه سياسي کناره گرفت. پس از آن در حدود هفده سال به کار تحقیق و تدریس در دانشکده ادبیات تهران مشغول بود و آثار متعدد نظم و نثر به وجود آورد. وي، در سال 1324 ش/1945م، مدت چهارماه در دولت احمد قوام (قوام السلطنه) وزارت فرهنگ را به عهده داشت و در همان سال‌ها بر اثر ابتلا به بیماری سل بستري شد. آخرین فعالیت اجتماعي او ریاست جمعیت هواداران صلح بود.

اشعار کلاسیک بهار بیشتر مضموني سياسي و اجتماعي دارد و بازتابنده خشم و اندوه ازادگان از اوضاع نا بسامان جامعه است. بهار در کار تحقیق ادبي و تاریخي نیز سرآمد بود. نوشته‌هایش، غیر از آن چه در روزنامه و مجلات به چاپ رسیده، بیشتر آثاري تحقيقي در ادب فارسي است. **سبک شناسي** وي در سه جلد، دگرگوني و تکامل نثر فارسي را از آغاز تا طلوع مشروطیت مورد بررسی قرار مي‌دهد. این مجموعه که به منظور تدریس در دانشکده ادبیات فراهم آمد، هنوز از کتاب‌هاي درسي معتبر به شمار مي‌رود. ترجمه چند اثر از زبان پهلوي به فارسي نیز از دیگر آثار علمي او است. براین همه، تصحیح کتاب‌هاي متعددي از آثار گذشتگان را باید افزود. از جمله **تاریخ سیستان و مجمل التواریخ** که منابعي معتبر در باره تحولات سياسي ایران در اواخر دوره قاجار و اوان دوران پهلوي است.

ملک الشعرا بهار در تصنیف سازي نیز دست داشت. در دوران مشروطیت اشعاري با وزن‌هاي خاص برای آواز در دستگاه‌هاي موسیقي ایرانی سروده می‌شد. عارف قزوینی، مرد سیاست، شعر، و موسیقي و خواننده آن عصر، به سرودن این گونه تصنیف‌هاي سياسي و اجتماعي

شهرتی خاص داشت. ملک الشعرا نیز تصنیف هایی از این گونه بسیار ساخته است که از آن میان "مرغ سحر" در دستگاه ماهور با صدای قمرالملوک وزیری، برجسته ترین خواننده زن ایران در نخستین دهه های قرن بیستم، شهرت و مقبولیتی فراوان یافت و به تدریج به نوعی سرود ملی و سیاسی تبدیل شده است:

مرغ سحر ناله سرکن
داغ مرا تازه تر کن

زآه شرربار، این قفس را
برشکن و زیروزبرکن

بلبل پریسته زکنج قفس درآ
نغمه آزادی نوع بشر سرا

وزنفسی عرصه این خاک توده را پرشرر کن

* * *

ظلم ظالم، جور صیاد
آشیانم داده بر باد

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
شام تاریک ما را سحرکن

* * *

نوبهار است گل به بار است
ابر چشمم ژاله بار است

این قفس چون دلم تنگ و تار است

شعله فکن در قفس ای آه آتشین
دست طبیعت گل عمر مرا مچین

جانب عاشق نگه ای تازه گل ازین بیشتر کن

مرغ بی دل، شرح هجران، مختصر، مختصر، مختصرکن

پروین اعتصامي (1285-1320 هـ / 1907-1941م)

پروین اعتصامي از چهره‌هاي درخشان شعر معاصر ایران است. وي در تبریز به دنیا آمد. پدرش یوسف اعتصامي (اعتصام‌الملک) مردی روشن‌فکر و اهل قلم و معتقد به تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان بخصوص دختران بود. تحصیلات ابتدایی پروین در تهران و زیر نظر مستقیم پدر انجام شد. پروین علاوه بر این از جمع دانشمندان و شاعران و نویسندگانی که پیوسته در خانه ایشان گرد می‌آمدند دانش بسیار اندوخت. سپس به مدرسه دخترانه آمریکایی رفت و در جشن پایان تحصیل در بهار سال 1303 ش/1924م خطاب به ای درباره موقعیت زن در مشرق زمین و لزوم تعلیم و تربیت او ایراد کرد که سخت مورد توجه قرار گرفت. سال‌های بعد را پروین همراه پدر در سفرهای داخل و خارج کشور به کسب معلومات و تجارب بیشتر گذراند. ازدواج او با پسر عمویش در کمتر از سه ماه به جدایی انجامید. پروین در بهار سال 1320 ش/1941م، در حالی که بیش از سی و چهار سال نداشت بر اثر بیماری حصبه درگذشت. او را در مقبره خانوادگی‌اش در قم به خاک سپردند.

پروین از کودکی شعر می‌سرود. اما حتی هنگامی که بعضی اشعار او در مجله **بهار** که پدرش انتشار می‌داد چاپ می‌شد باز اغلب کسی نمی‌پذیرفت که آنها را دختری جوان سروده باشد. نخستین دیوان شعر پروین در زمان زندگی خود او انتشار یافت. ملک الشعراء بهار در معرفی و نقد شعر او مقدمه ای بر این مجموعه افزوده است. علامه دهخدا نیز تقریظی بر دیوان شعر او نوشته و او را «شه بانوی زنان شاعر» خوانده است.

اشعار پروین در قالب غزل، قصیده و قطعه است که تأثیر شاعران بزرگ گذشته را در آنها به وضوح می‌توان دید. با این همه روح لطیف زنانه و شخصیت آرام و مستقل او شعرش را کاملاً متمایز می‌کند. بیشتر اشعارش به صورت گفتگو است: چشم و مژگان، دام و دانه، مور و مار، کرباس و الماس، نخود و لوبیا، با یکدیگر سخن می‌گویند و از اسرار آفرینش و سرشت آدمی و رنج و شادی نغمه بر می‌آورند. شعر پروین لبریز از احساسات لطیف مادرانه است. او از اندوه کودکان فقیر، از رنج پرندگان دور از آشیانه و از درد بی‌نویان محروم به هیجان می‌آید. اشعار هشدار دهنده او رنگ و بوی مسائل اجتماعی زمان را دارد و توجه به موقع نامساعد زن در جامعه و فریاد درد از ستمی که به صورت‌های گوناگون بر او می‌رود از دیگر مضامین مکرر شعر اوست:

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی
فریاد شوق برسر هرکوی و بام خاست

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم
این تابناک چیست که بر تاج پادشاست

نزدیک رفت پیرزنی گوشت و گفت

این اشک دیده من و خون دل شماست

آن پارسا که ده خرد و ملک، رهن است
آن پادشا که مال رعیت خورد گداست

بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن
تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

صادق هدایت (1330-1281ش/1951-1902م)

صادق هدایت از نخستین داستان نویسان معاصر ایرانی است که به شیوه و روش اروپایی روی آورد. وی در خانواده‌ای از اشراف و سیاستمداران بزرگ و نویسندگان و شعراي نام آور متولد شد. در جوانی همراه گروهی از دانشجویان از طرف دولت به اروپا رفت. قرار بود در دانشکده معماری پاریس به تحصیل ادامه دهد، اما گرایش به سوي ادبیات و نویسندگی او را از آن منصرف کرد. در آن روزگار چنان که خود نوشته است میل به مرگ و نابودی همواره در او وجود داشت. یک بار خود را به رودخانه سین افکند، اما نجاتش دادند. اندکی بعد به ایران بازگشت و به کار اداری پرداخت.

صادق هدایت ساده می‌زیست و به خلاف زندگی اشرافی بستگانش، به حداقل نیازهای روزانه قناعت می‌کرد. اما روح پُرشور و مشتاق او با کار اداری سازگار نبود. روزی آن را رها کرد و بنا به دعوتی که از او شده بود به بمبئی رفت. در آن جا زبان پهلوی آموخت و به فلسفه هند، که از پیش با آن آشنایی داشت، پرداخت. دو داستان کوتاهی که به زبان فرانسه نوشت تأثیر بینش بودایی را در او به صورتی بارز نشان می‌دهد. در بازگشت، باز به کار اداری رو آورد و باز ناچار از ترک آن شد. نوشتن داستان های کوتاه و بلند، ترجمه آثار نویسندگان بزرگ از زبان فرانسه، تحقیق در بعضی آثار ادب فارسی و نوشتن مقالات متعدد در **مجله موسیقی** و طرح مسائل فرهنگ عامه و فولکلور و جمع آوری بخش هایی از آن، از جمله فعالیت های وی در این دوران است. در سال 1324ش/1945، هدایت به دعوت کانون نویسندگان برای دیداری کوتاه به تاشکند رفت. چند سال بعد دوباره به پاریس بازگشت و چند ماه بعد در آپارتمان خود، شیر گاز را بازگذاشت و خودکشی کرد. او را در آرامگاه پرلایینر پاریس به خاک سپردند.

در زندگی صادق هدایت، به گفته خود او، هیچ واقعه شایان توجه رخ نداده بود، اما آثار متعدد و متنوع او نشان هیجان و جوشش فوق العاد در وجود اوست. در بیست و دو سال کار ادبی و هنری بیش از یکصد اثر از خود برجای گذاشت که در تنوع موضوع بی نظیر است. تأثیر نویسندگانی چون ادگار آلن پو و ویرجینیا ولف، و به ویژه فرانتس کافکا، در آثار او بارز است. نوشته های هدایت چنان سرشار از مضامین فرهنگ و معتقدات و خرافات و آرزوها و رنج های مردم عادی است که قالب و صورت ظاهر داستان جایی برای خودنمایی نمی‌یابد. موضوع اکثر داستان های هدایت مردم فقیر، محروم، زحمت کش و خرافه پرست است. در این داستان ها، زنان، مردان و

کودکان، زبان عوامانه همراه با ناسزاها و ضرب‌المثل‌ها و قسم‌ها و نفرین‌ها و دعاهاي آن در تصويري دقيق نمودار مي‌شوند. عشق به ايران گذشته و اندوه بر دردهايي که از هجوم بيگانگان بر مردم ايران وارد آمده گوشه اي ديگر روح آزوده او را در نوشته هایش عيان مي کند.

شاهکارصادق هدايت **بوف کور** است، که در آن ارزش‌هاي اصیل انساني و عرصه کشمکش‌هاي حقيرمادی در سيماي دو زن، يکي پاک و زيبا و لطيف و ديگري حريص و شهوت‌ران و پليد، تصوير شده است. اين اثر، با آن که طرح و ساختاري امروزي دارد، و کمابيش به سبک نويسندگان اروپايي پس از جنگ دوم شبیه است، اما عميقاً از دید عرفاني و بينش فلسفي ايران اثر پذيرفته. **بوف کور** از جمله معدود آثار ادب ايران معاصر است که به برخي از زبان هاي اروپايي ترجمه شده. هدايت، با همه شهرتش، در ايران هنوز چنان که بايد شناخته نيست. طنز تلخ او درباره معتقدات خرافي و بينش قهر آميز او نسبت به مردمي که خودش آن ها را رجّاله‌ها ناميده به مذاق بسياري خوش نمي‌آيد. خودکشي او نيز موضوعي است که اغلب براي پرهيز از پرداختن به آثار او مطرح مي‌شود.

نیمایوشیچ (1338-1276ش/1895-1959)

نیمایوشیچ شاعر بلند آوازه معاصر ايران، زاده يوش و پدر شعرنو فارسي است. وي در خانه کشاورزي مرقّه و دانش آموخته به دنيا آمد. کودکي اش تا دوازده سالگي بر سرکوه هاي بلند و در دل مراتع و جنگل هاي سرسبز و انبوه شمال ايران بين شبانان ايليّاتي که در جستجوي سرزمين هاي سبز و خرم، بيلاق و قشلاق مي‌کردند، گذشت. دنياي کودکي او در کنار پدري سوارکار و تيرانداز که خطّ خوش مي‌نوشت و تار دلکش مي‌زد و مادري با ذوق که در گفتگوهاي عادي از **هفت پیکر** نظامي و غزليات حافظ شاهد مي‌آورد، سپري شد. دوازده ساله بود که او را به تهران آوردند. پس از گذراندن دوره دبستان در مدرسه رشديه وي را براي فراگرفتن زبان فرانسه به مدرسه سن لويي فرستادند. در اين مدرسه او زبان فرانسوي را آموخت و از اين طريق به دنياي شعر و ادب اروپا راه يافت. معلّمی دلسوز به نام نظام وفا استعداد شاعري او را دريافت و با مهرباني او را واداشت تا هرچه بيشتر بياموزد و زياتر بسرايد.

انتشار نخستين آثار نیمایوشیچ در روزنامه‌هاي **قرن بيستم** و **نوبهار** نام او را بر سر زبان ها انداخت. اما آشنايي با شعر آزاد اروپايي موجب شده بود که نیمایوشیچ وزن و قافيه را، که تا آن روز از لوازم حتمي کلام موزون بود، درهم شکند و با به کاربردن زبان رمزگونه از دنياي واقعيت‌ها چنان سخن گوید که سنتّ گرايان ادبي را سخت برضدّ خود بشوراند. از سوي ديگر، شعر بدیع و نوآوري هاي هنري او بسياري را به تحسين وامي داشت و اين بحث که چگونه دنياي نو، خواهان تحوّل در بينش و بيان شعري است همه جا در گردهمايي هاي هنري و صفحات روزنامه ها و مجلّات مطرح مي‌شد. نیمایوشیچ براي گذران زندگي به تدريس ادبيات فارسي و بررسي کتب و نقد اشعار در اداره کل انطباعات و انتشارات وزارت فرهنگ پرداخت. زندگي آرام و ساده او زمستان ها در تهران و تابستان ها هميشه درجنگل هاي سرسبزيوش و در آغوش طبيعت شمال ايران مي‌گذشت.

ازنیمایوشیج آثار بسیار از شعر و نثر برجای مانده است. مقالات او در **مجله موسیقی** از جمله مقاله مفصلی به نام «ارزش احساسات» بیشتر درباره دید هنری او به شعر نو است. وی چه در مقالات و چه در نامه های خصوصی خود همه جا از معنا و مفهوم و هدف و بیان شعر و هنر سخن می گوید. نوآوری در وزن و قافیه و تغییر دیدگاه برای تناسب با دگرگونی های جامعه موضوع اصلی همه نوشته های اوست. وی در این آثار شعر نو را توضیح می دهد، می آموزد و می کوشد که نودیدن و نوشناختن را نه تنها در شعر و هنر بلکه در ساحت اندیشه و زندگی نیز بگستراند. نوشته های او سیل بی امان مقلدان او را مهار کرد، چه، در آغاز بسیاری افراد کم مایه و شهرت طلب با ترک قید و بند وزن و قافیه به خود اجازه دادند که سخنان بیهوده نامفهوم را به نام شعر نو انتشار دهند. نیمایوشیج با طرح مباحثی در چگونگی تحول وزن و قافیه و سیر تکاملی آن، راه آینده شعر پخته و سنجیده را از بی بندوباری جدا کرد و با تأکید بر اوزان نو و گسترش معنای قافیه مباحث جدیدی در شعر امروز فارسی در میان گذاشت.

اما شعر نیمایوشیج علاوه بر نوآوری در صورت، از نظر معنا نیز راه گشا بود. وی که در جوانی و آغاز شاعری به قول خودش به سبک خراسانی شعر می سرود، پس از آن که راه خود را یافت منظومه جاودانی «افسانه» را پدید آورد که «اگر نیما را شاعر افسانه نام دهیم رواست زیرا افسانه شاهکار بی مانند اوست.» نیما در شعر، عناصر طبیعت پیرامون خویش را به صراحت و سادگی طبیعی توصیف می کند. با این همه، فضای شعر او چنان برگزیده و ممتاز است که در آن همه چیز مفهومی رمزگونه می یابد و عشق به حیات و کوشش جانفرسا برای زندگی موج می زند. به نظر او طبیعت پاک و زیبا است، اما روابط ناساز انسان ها آن را به سیاهی و تباهی می کشاند. وظیفه شاعر شرمسار کردن ستمگر و بیدار نمودن ستم دیده است. او صبح را می بیند و رفتن تاریکی را یقین دارد. می کوشد تا پیام روشنایی و نور را به افسردگان و رنج دیدگان برساند تا توان پایداری آنان فزونی یابد. و این «مهتاب» او است:

می تراود مهتاب

می درخشد شب تاب

نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک

غم این خفته چند

خواب در چشم ترم می شکند

نگران با من استاده سحر

صبح می خواهد از من

کز مبارک دم او، آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر

در جگر خاری، لیکن

از ره این سفرم می شکند

نازک آرای تن ساق گلی

که به جانش کشتم

و به جان دادمش آب
اي دريغا، به برم مي‌شکند
دستها مي‌ساييم
تا دري بگشاييم
برعبث مي‌پايم
که به در کس آيد
در و ديوار به هم ريخته‌شان
برسرم مي‌شکند
مي‌تراود مهتاب
مي‌درخشد شب تاب
مانده پاي آبله از راه دراز
بر دم دهکده مردی تنها
کوله بارش بر دوش
دست او بر در، مي‌گويد با خود:
«غم اين خفته چند
خواب درچشم ترم مي‌شکند»

محمد معین (1350-1297ش / 1971-1918)

محمد معین در خانواده اي روحاني دررشت متولّد شد. دوران اوليه تحصيل را در همان شهر گذراند و هنگامی که در تهران موفّق به دریافت درجه لیسانس در ادبیات و فلسفه گردید به دو زبان فرانسوي و عربي تسلّط کامل داشت. ضمن کار در وزارت فرهنگ، از طریق مکاتبه دوره روان شناسي عملي را در آموزشگاه روان شناسي بروکسل گذراند. وي نخستين کسی بود که در دانشگاه تهران به درجه دکتری زبان و ادب فارسي رسید. رساله پایان تحصیليش را، با عنوان «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسي»، به راهنمایی استاد ابراهيم پورداد نداشت.

افزون بر تدریس در دانشکده ادبیات دانش‌سرای عالي، معین درکنگره هاي مختلف ادبي در داخ و خارج کشور شرکت مي کرد و عضو فعال فرهنگستان و انجمن اصطلاحات علمي بود. به عنوان همکار، با علامه دهخدا در نشر **لغت نامه** شرکت داشت و پس از درگذشت دهخدا، به عنوان وصي او و رئیس سازمان لغت نامه دهخدا، در نگارش، تهیه، جمع آوري و ویراستاري مطالب این اثر عظیم نقشی بزرگ ایفا کرد. دقّت علمي و شخصیت جدّي و پاک و امانت دار استاد معین سبب شد که وي در مهم‌ترین روي دادهاي فرهنگي عصر حاضر سهمي بزرگ داشته باشد. نیما یوشیج، با آن که هرگز معین را ندیده بود، وي را وصي خود کرد تا مسئولیت انتشار آثارش را پس از مرگ او به عهده بگیرد. معین با همه مشغله اي که داشت و با آن که شعر نو را در زمینه تخصّص خود نمی دانست این مسئولیت را پذیرفت و به یاري چند تن از همکاران خود به چاپ آثار وي

پرداخت.

تسلط به زبان های فرانسوي، انگليسي، عربي و زبان های قديم ايراني به معين امکان داد که در پهنه اي وسيع به تأليف و نگارش آثار متنوع دست يازد. بزرگ ترين اثری که از وی به يادگار مانده **فرهنگ فارسي** است. وی ابتدا به تصحيح **برهان قاطع** از فرهنگ های قديمي فارسي اقدام کرد و ضمن تهيه مطالب اين فرهنگ به تهيه و چاپ مقالات متعدد درزمينه های مختلف پرداخت. از معين، افزون بر فرهنگ فارسي، بيش از دويست مقاله، و نزديک به چهل کتاب و رساله کوچک و بزرگ، از تأليف و ترجمه، برجاي مانده است. روش تحقيق سنجيده و عالمانه او نوشته ها و تأليفاتش را اعتباري کم نظير بخشیده است. محمدمعین از جمله نخستين استاداني است که منشور استادي ممتاز دانشگاه تهران را دریافت کرد.

محمد معين نزديک به پنج سال از عمر کوتاه پربار خود را در حال اغما به سر برد و در پنجاه و سه سالگي در گذشت.

منابع:

- گوهريّن، سيد صادق. شرح احوال حجة الحق ابوعلی سینا. تهران، کتابخانه ايران، 1331.
- اقباس آشتياني، عباس. شرح حال عبدالله بن المَقَفَع فارسي. برلين، ايرانشهر، 1306.
- عظيمي، دکتر عباس علي. شرح حال و آثار ابن مَقَفَع. مقدمه دکتر محمد غفراني، تهران، انتشارات فرخي، 1355.
- بيهقي، ابوالفضل. يادنامه، مجموعه سخنراني های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بيهقي. مشهد، دانشگاه مشهد، 1350.
- ابوالمعالي، نصرالله منشي. کليله و دمنه. تصحيح و توشيح مجتبي مينوي، تهران.
- محجوب، دکتر محمد جعفر. درباره کليله و دمنه. تهران، خوارزمي، 1349.
- بررسي هايي در باره ابوريحان بيروني . به مناسبت هزاره ولادت او. تهران، شوراي عهالي فرهنگ و هنر، 1352.
- بوالو، د. ژ. کارنامه بيروني(کتابشناسي و فهرست آثار). ترجمه و نگارش پرويز ازکائي، تهران، انتشارات فرهنگ و هنر، 1352.

- منور، محمد. اسرارالتوحيد في مقامات شيخ ابي سعيد. به اهتمام دكتر محمدرضا شفيعي كدكني، تهران، نشر آگاه، 1366.
- حلبی، دكتر علي اصغر. تاريخ فلاسفه ايراني از آغاز اسلام تا امروز. تهران، زوار، 1361.
- همائي، جلال الدين. غزالي نامه. تهران، كتابخانه فروغي، 1342.
- زرین کوب، عبدالحسين. فرار از مدرسه. تهران، اميرکبير، 1356.
- نيشابوري، عطار. تذکرة الاوليا. تصحيح نیکلسون، تهران، دنياي کتاب، افسست از چاپ 1907م.
- اعتصامي، جاودانه پروين. فراهم آورده حسين خميني. تهران، کتاب فرزانه، چاپ اول، 1362.
- اعتصامي، ديوان پروين. بامقدمه و کتابشناسي در فارسي و زبان هاي ديگر. انتشارات مزدا، 1987.
- زرین کوب، عبدالحسين. از کوچه زندان. تهران، امير کبير، 1356.
- غني، دكتر قاسم. بحث در افكار و احوال و آثار حافظ. تهران.
- نيشابوري، عطار. تذکرة الاوليا به سعي رينولد نیکلسون. چاپ دوم، تهران، دنياي کتاب، 1907.
- ماسينيون، لويي. قوس زندگي حلاج. - دشتي، علي. شاعري ديرآشنا. تهران.
- برتلس، آندره. نظامي شاعر بزرگ آذربايجان، ترجمه صديق، تهران، پيوند، 1355.
- هدايت، صادق. ترانه هاي خيام. تهران، اميرکبير، 1313.
- فولادوند، محمدمهدي. خيام شناسي. تهران، فروغي، 1348.
- نفيسي، سعيد. محيط زندگي و احوال و اشعار رودكي. تهران، ابن سينا، 1341.
- صفا، دكتر ذبيح الله. تاريخ ادبيات در ايران از اوایل قرن هفتم تا پايان قرن هشتم هجري. تهران، انتشارات فردوسي، 1366.
- ماسه، هانري. تحقيق در باره سعدي. ترجمه دكتر غلامحسين يوسفی، دمتر محمدحسن

مهدي اردبيلي، تهران، انتشارات توس، 1364

- نصر، دكتر سيد حسين. سه حكيم مسلمان. ترجمه احمد آرام، تهران.
- سميعي، كيوان. اوراق پراكنده يا فرائد و فوائد گوناگون. جلد اول، تهران، زوار، 1366.
- نظريات نويسندگان بزرگ خارجي در باره صادق هدايت. زندگي و آثار او. ترجمه حسن قائمیان، تهران، 1342، كتاب هاي پرستو، چاپ سوم.
- زاكاني، عبيد. كليات. تهران، چاپ پرويز اتابكي، 1366.
- اقبال، عباس. تاريخ مغول. تهران، چاپ دوم، 1341.
- فروزانفر، بدیع الزمان. شرح احوال. نقد آثار عطار، تهران.
- مینوي، مجتبي. فردوسي و شعر او. تهران، دهخدا، 1354.
- يغمايي، حبيب. فردوسي و شاهنامه او. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.
- اسماعيلي، امير. ابوالقاسم صدارت، جاودانه فروغ فرخزاد. چاپ دوم، تهران، 1968.
- عنصرالمعالي كیکاوس بن اسکندر. قابوسنامه تصحيح دكتر غلامحسين يوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1345.
- يوسفی، دكتر غلامحسين. ديداري با اهل قلم. مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسي، 1355.
- محقق، دكتر مهدي. فيلسوف ري، محمد زکريا رازي. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.
- نصري، عبدالله. کارنامه دكتر معين. تهران، مؤسسه انتشارات امير کبير، 1364.
- شيخ عبدالله نعمه فلاسفه شيعه. ترجمه سيدجعفر غضبان، تهران، 1367.
- حبيبي، دكتر علي اصغر. تاريخ فلاسفه ايراني. تهران، زوار، 1361.
- بهار، محمدتقي. ديوان اشعار شادروان ملك الشعرا. جلد اول، انتشارات اميرکبير، تهران، 1338.

- فروزانفر. رساله در تحقيق احوال و زندگاني مولانا جلال الدين محمد. تهران، زوار، چاپ چهارم، 1361.

فرهنگ عامه

باورها و خرافات

توده مردم ایران، چون دیگر ملل جهان، باورها و خرافاتی داشته‌اند که ریشه در اعماق فرهنگ ایشان دارد. بخشی از این باورها از ارزش علمی خالی نیست و بخشی دیگر به نیروهای ناشناخته و جادویی مربوط می‌شود.

سعد و نحس

سعد به معنی خوش و نیک انجام و نحس به معنی شوم و بدفرجام است. وقت اگر سعد باشد نتیجه کارها در آن خوب خواهد بود. همه رویدادهای ناخوشایند از آن رو اتفاق می‌افتد که "ساعت" نبوده است. به این جهت برای دست بردن به هر کار نخست باید ساعت را دید و در لحظه سعد به آن پرداخت. در ایران هنوز همه ساله تقویم‌هایی منتشر می‌شود که در جدول‌های آن، روزهای سعد و نحس تعیین شده است. در این تقویم‌ها یک دور دوازده تایی از سال‌ها وجود دارد که به نام حیوانات خوانده شده است. نام فارسی این دور چنین است: موش، گاو، پلنگ، خرگوش، نهنگ، مار، اسب، گوسفند، میمون، مرغ، سگ، و خوک. سال منسوب به هریک از این جانوران ویژگی‌های آن حیوان را دارد.

سال 1369 هجری شمسی در این ردیف سال اسب است. در سال‌نمای مصباح آمده است که: «چنان دانند که چون سال اسب درآید، سال تحولات و پیشرفت باشد و هوای زمستان بسیار سرد شود و بعضی سردرختی‌ها را آفت رسد و کشت‌ها نیکو بود و حال بازرگانان نیکو بود و اکتشافات تازه بوجود آید و غلات و حبوبات ارزان شود و مشایخ و بزرگان را غم رسد و مولودی که در آغاز سال به دنیا آید با قوت یرک شود و آن که در وسط سال به دنیا آید، خوش گفتار و دلیر بود، و آن که در آخر سال زاید شتاب کار و بدخو باشد.»

خورشید در هریک از برج‌های دوازده گانه نیز حکم خاص دارد. برج‌ها عبارتند از: بره، گاو، دویکر، خرچنگ، شیر، سنبله، ترازو، کژدم، کمان، بزغاله، دلو، و ماهی. برای نمونه جدی یا بزغاله مطابق دی ماه ایرانی است. هر که به طالع جدی زاید، یعنی در این ماه به دنیا آید، «گندم گون و باریک اندام و خشک اعضاء... و تند و خشن و اندوهگین و زود خشم خواهد بود» جدی یا بزغاله را طالع یا زایچه او می‌گویند.

قرارگرفتن ماه نیز در هریک از این برج ها احکام مخصوص خود را دارد. چون دوازده بار حرکت دوری ماه، در هر سال حدود ده شبانه روز زودتر از حرکت ظاهری خورشید به پایان می‌رسد، پس رویارو قرارگرفتن ماه و خورشید در هر برج و در هریک از سال های دوازده گانه حکم نجومی خاص دارد. قرار گرفتن ماه (قمر) در طالع کژدم (عقرب)، که مطابق آبان ماه فارسی است، بدترین نوع نحسی است. اصطلاح "قمر در عقرب" از آنجا پیدا شده است.

با این مقدمات، منجمان برای اقدام به هرکار "ساعت سعد" را می‌جویند و با تعیین طالع نوزاد، آینده او را پیش گوئی می‌کنند. در گذشته اعتقاد به احکام نجومی چنان بود که منجمان از مهم ترین مشاوران درباری بودند. نوشته اند که در جنگ ایران و روس یک بار فتحعلی شاه یک ماه هنگام حمله را به عقب انداخت و زیان بسیار به بار آورد، تنها به این دلیل که منجم گفته بود قمر در عقرب است. هنوز بسیاری از مردم برای عقد و ازدواج یا خرید خانه و باغ و زمین یا گرفتن تصمیم های مهم با اصرار به تعیین ساعت مناسب می پردازند.

این باورهای عامیانه ریشه ای بسیار کهن دارند. ابوریحان بیرونی نقل می‌کند که ایرانیان باستان روزهایی را که در آن ها ماه و خورشید در یک درجه و یک دقیقه قرار دارند، در حالت اجتماع یا استقبال، یعنی وقتی ماه ناپدید و یا بدر تمام است، اوقات را نحس می‌دانستند، زیرا جن‌ها و شیطان ها در دنیا تاخت و تاز می‌کنند. دیوانگی و بیماری های روانی و عصبی در این اوقات زیاد می‌شود. و از نطفه ای که در این دو وقت به وجود آید فرزندی ناقص زاده خواهد شد. میوه ها از درخت می‌ریزد و زخم‌ها دیرجوش می‌خورد. اگر در این روزها کسوف واقع شود، یعنی خورشید بگیرد، دیگر نحسی آن کامل است.

به طور کلی، در سال بعضی روزها نحس است، مثل آخرین چهارشنبه، ماه صفر و روزهای پنجم و سیزدهم هرماه. روزهای هفته نیز برای کارهایی مناسب و برای بعضی کارهای دیگر نحس است. بنابر کلامی که به علی(ع) نسبت داده شده، روزهای هفته را باید به این کارها اختصاص داد: شنبه، شکار در صحرا؛ یکشنبه، ساختمان و بنایی؛ دوشنبه، سفر کردن؛ سه‌شنبه، حجامت و خونریزی؛ چهارشنبه، خوردن دارو و شربت؛ پنجشنبه، رفع حاجات؛ و جمعه، ازدواج و عروسی. با وجود همه این پیش بینی ها، بعضی امور آمد-نیامد دارد. یعنی برای کسانی خوب و برای دیگران نحس است. مثل کاشتن بادنجان و سیب زمینی و جو و شبدر یا انداختن سرکه و نگه داشتن مرغ و خروس.

بعضی ها دست شان خوب است. اگر کسی از آن ها پول بگیرد پولدار می‌شود، یا اگر صبح اول وقت به روی آن ها نگاه کنند تمام روز خوش و موفق خواهند بود. هلال ماه را باید یا به آب یا به آینه یا به طلا و یا به روی زیبا نو کرد تا تمام ماه سعد باشد. فروشندگان اگر اولین فروش روزانه را به کسی بکنند که دستش خوب باشد تا شب درآمد فراوان به دست خواهند آورد. برای عروس و نوزاد باید از کسی خرید کرد که دستش خوب باشد. والا بدبختی می‌آید. اولین موی صورت عروس

را باید یک زن نیکبخت خوش دست بکند. به سخن دیگر، برای هرکار باید ساعت، دست، و نگاه سعد و خوش یمن را جست تا از نحسی و شومی درامان بود.

فال و استخاره

استخاره یعنی انتخاب و اختیار نیت. وقتی کسی درانجام کاری تردید دارد یا می‌خواهد از درستی تصمیم خود مطمئن شود، استخاره می‌کند. برای استخاره بعضی به قرآن کریم مراجعه می‌کنند. به این منظور خود یا کسی که مؤمن و پارسا و عالم باشد نخست وضو می‌گیرد و با خواندن دعاهاي مخصوص از خدا می‌خواهد که او را راهنمایی کند. سپس با دست چپ قرآن مجید را می‌گیرد و با ناخن انگشت سبابه دست راست لای یکی از صفحات را باز می‌کند. اولین کلمه صفحه سمت راست یا هفت صفحه پیش از آن یا مضمون آیه جواب اوست. در بسیاری از قرآن‌ها بر بالای صفحات کلمات، خوب، بد و میانه نوشته شده تا کسی که عربی نمی‌داند یا مضمون آیه را درست نمی‌تواند دریابد، به این طریق جواب بگیرد.

طریق دیگر استخاره با تسبیح است. استخاره کننده دست خود را به تصادف بر جایی نامعین می‌گذارد و مهره‌ها را دوتا دوتا می‌شمرد تا به گره برسد اگر زوج باشد خوب است و الاً بد. بعضی ها کلمات "خیر" و "شر" را یکی یکی با مهره ها می‌شمارند تا به آخر برسد. برخی با **دیوان حافظ** یا **مشوی مولانا**، به همان ترتیب استخاره با **قرآن**، فال می‌گیرند. برای فال حافظ او را به "شاخ نبات" قسم می‌دهند که جواب آن‌ها را بگوید و نخستین غزلی که در صفحه سمت راست آمده فال آنان است. اگر نخستین بیت های غزل در صفحه قبل باشد بدان رجوع می‌کنند و اگر غزل از سر صفحه آغاز شده باشد آن را می‌خوانند. غزل بعدی را نیز شاهد می‌آورند. انواع مختلفی از فال مانند فال نخود، رمل، طالع بینی، کف خوانی، خاریدن نقاط مختلف بدن، پریدن چشم، و امثال آن در کتاب های فرهنگ عامه به فراوانی آمده است.

سردی و گرمی غذاها

گذشتگان حیات مادی را مرکب از چهار عنصر خاک و آب و هوا و آتش می‌دانستند که هریک طبع خاصی دارند. خاک سرد و خشک است و آب سرد و تر. هوا گرم و تر و آتش گرم و خشک انگاشته می‌شده. بدن انسان نیز مرکب از همین عناصر است، پس تا وقتی این عناصر متعادل باشند در بدن سلامت و آرامش وجود دارد و گرنه بیماری پدید می‌آید.

مهم ترین عامل بیماری غذاست. غذاها به سرد و گرم تقسیم می‌شوند. هرکس باید بداند که چه چیز گرم است و چه چیز سرد. وقتی رنگ کسی می‌پرد و حرارت بدنش پایین می‌آید و آب

دهانش زیاد می‌شود و دل درد می‌گیرد، می‌گویند «سردی اش کرده است». بنابراین، باید غذاهای گرم به خصوص نبات داغ بخورد. نبات را که بلور قند است، درچایی یا آب جوش حل می‌کنند و معتقدند اگر غلیظ باشد در رفع سردی معجزه می‌کند. شکر سرخ و نبات از دیر باز بهترین دارو برای درمان سردی شناخته شده است. گردو، خرما، حلوا، ادویه تند، گوشت کبک و گوسفند، و خریزه از غذاهای گرم است.

اگر کسی تب شدید داشته باشد یا بدنش جوش بزند و بخارد یا دهانش خشک شود و در اندرونش التهاب احساس کند یا درموقع ادرار کردن احساس سوزش نماید، گرمی اش شده و باید سردی بخورد. هندوانه سرد است و «برای پائین آوردن تب معجزه می‌کند.» گیاهان و دانه‌های غیر بودار مثل تخم‌خیار برای تب و سرسام حصبه بسیار خوب است. برای حفظ تعادل معمولاً غذاها را با میوه‌ها و ادویه خاص می‌خورند. ترشی نباید با ماست همراه شود. گوشت گاو، که سرد است، باید همراه سیر یا زیره، که گرم است، پخته شود. با انواع آش، که سرد است، حلوا می‌خورند که گرم است. توی شیرگلاب و هل می‌ریزند که سردی اش را ببرد. عسل و خریزه که هردو گرم است باهم نباید خورده شود.

در ماه‌های مختلف سال نیز به تناسب سردی و گرمی هوا باید نوع غذا تغییر کند. درمیزان (مهرماه) «سازگار بود گوشت مرغ خانگی و تره‌ها که طبیعت گرم دارد و خوردن داروهای لطیف و بوییدن مُشک و خفتن به روز درچایی که هوا معتدل بود» و یا درسنبله (شهریور) «نیک بود خوردن آب سرد به ناشتا به مقدار سه جرعه و به کار داشتن سیکنگبین و شراب و عناب و مالیدن پای به روغن بنفشه». این موضوعات در کتاب‌های پزشکی قدیم به تفصیل و با ذکر جزئیات بیان شده است.

چشم زخم

در گذشته بیماری، مرگ نابهنگام، بدبختی، و حادثه‌های ناگوار را نتیجه چشم زدن دشمنان و حسودان می‌دانسته‌اند. به گمان ایشان، درنگاه بعضی اشخاص نیرویی اهریمنی نهفته است که دانسته و ندانسته موجب بدبختی دیگران می‌شود. به اصطلاح، چشم بعضی شور است و وقتی نگاهشان به کسی بیفتد برای او رنج به بار می‌آورد به خصوص که درنگاه حسرت و کینه نیز موج بزند. معمولاً کسانی که دارای چشم‌های سبز کم‌رنگ و زاغ بودند بیشتر به شوری چشم متهم می‌شدند.

برای دفع چشم زخم و دور کردن زیان شیاطین معمولاً از خاصیت دعاها و اشیاء مختلف استفاده می‌شده است. از مهم‌ترین آن‌ها آیات پایانی سوره «القلم» از قرآن کریم است که بطور خلاصه «وَأَن يَكَادَ» خوانده می‌شود. گفتن عبارت ماشاءالله نیز هنگام تحسین یا جلب توجه مانع چشم زخم می‌شود. بعضی سنگ‌ها و فلزات نیز خاصیت دفع چشم زخم دارد. عقیق و فیروزه از آن جمله

اند. در بین فلزات آهن جن را می‌گیرانند و صفحات برنجین که بر آن دعاها یا "وآن یکاد" نقش شده برای حفظ کودکان و جوانان به خصوص هنگام جنگ به کار می‌رود. برآتش ریختن دانه های اسپند، که بوی خوش می‌پراکند، نیز در دفع چشم زخم بسیار مؤثر انگاشته می‌شود. معمولاً آتشدانی کوچک را گرد سر اشخاص می‌گردانند و درهمان حال در آن اسپند می‌ریزند و می‌گویند: «بترکد چشم حسود». این کار بیشتر در اجتماعات صورت می‌گیرد. گاه حاضران به فراخور حال پولی درسینی آتشدان می‌ریزند. به نخ کشیدن دانه های تازه اسپند به ترتیبی زیبا نیز درخانه های بیشتر روستاییان ایران هم شیئی تزئینی و هم وسیله ای برای دفع چشم زخم است.

وقتی کسی بیمار شد و حدس زدند که برآثر چشم شور بوده است، برای او تخم مرغ می‌شکنند. به این وسیله هم کسی که چشم زده است شناخته می‌شود و هم اثر آن باطل می‌گردد. به این منظور کسی تخم مرغ را در دست می‌گیرد و درحالی که دیگری نام اطرافیان و همسایگان و مهمانان را بر زبان می‌آورد، با ذغال روی تخم مرغ نشانه می‌گذارد و تخم‌مرغ را کمی می‌فشارد و این کار آن‌قدر تکرار می‌گردد تا تخم مرغ بشکند. نام هرکس که برزبان بوده یا دست بر روی نشانه نام هرکس قرار گرفته باشد، او چشم زده است. از دیگر وسایل باطل کردن جادو و جنبل ریختن مخلوط قلیا و سرکه درآستانه درخانه است. اگرکسی را جادو کرده باشند باید به گرمابه برود و سعی کند روی شصت پای خود ادرار کند تا طلسم باطل شود. از دیگر راه های سودمند برای دور کردن قضا بلا پختن آش نذری است. به این منظور به درخانه همسایگان به گدایی می‌روند و برای آش نذری چیزی طلب می‌کنند. صاحب‌خانه مقداری سبزی یا حبوبات هدیه می‌کند که از جمع آن ها آش پخته می‌شود و به نیت دفع بلا بین همسایگان و مستحقان تقسیم می‌شود.

جن و پری

جن و پری از موجودات خیالی و افسانه ای فرهنگ عامه و خرافات مردم ایران هستند. پری در **اوستا** موجودی اهریمنی است و از آن به صورت زنی بسیار زیبا و فریبنده یاد شده که با پنهان و آشکار شدن پی‌درپی و تغییر شکل های گوناگون، مردم را می‌فریبد و به بیراهه می‌کشاند یا موجب دیوانگی آنان می‌شود. درهفت خان های رستم و اسفندیار، زنی زیبا و آراسته درحالی که رود می‌نوازد به پهلوان نزدیک می‌شود و او را به شادخواری و شادکامی دعوت می‌کند. اما هردو پهلوان او را می‌شناسند و درنبرد او را می‌کشند. پری از آتش می‌گریزد، بنابراین، برای شناختن یا فرار دادن پریان بدکار باید پیوسته آتش درخانه روشن بماند. همچنین فلزات و چیزهای نوک تیز موجب فرار پریان است.

پریان در فرهنگ نامه ایرانیان بعد ازاسلام، موجودات خوب و دوست داشتنی هستند که مردم نیکوکار وخوش نیت رادوست دارند وآن ها را به خوشبختی و کامروایی می‌رسانند. پادشاه پریان مردی نیک و آزاده است و دختر و پسرشاه پریان رمزی ازکمال، زیبایی، ثروت وخوشبختی هستند

که هر دختر و پسر جوان آرزوي همسري ايشان را دارد. داستان پري زيبايي که بخت را تقسيم مي‌کرد در داستان هاي مربوط به جمشيد شاه آمده است.

جن کلمه‌اي عربي و به معني موجود پنهان و ناديدني است و در فارسي با مفهومي نزديک به پري از اين موجود نامريي ياد مي‌شود. جن ها تنها درشب، تاريخي، تنهايي و درمحل هايي مانند گرمابه، آب انبار، پستو و ويرانه و بيابان وجود دارند. در اعتقاد عامه، جن به شکل انسان است با اين تفاوت که پاهایش مانند بزسُم دارد. مژه هاي دراز او نيزبا مژه انسان متفاوت است و رنگ موي او بوراست. همزمان با زاده شدن هر نوزاد انسان، بين آجنه نيز نوزادي به دنيا مي‌آيد که شبیه نوزاد انسان است اما سياه و لاغر و زشت. اين موجود را همزاد آن طفل مي‌خوانند. اگرکسي شب‌هنگام آب جوش روي زمين ريخته و بسم الله نگفته باشد ممکن است يکي از فرزندان آجنه را اذيت کرده باشد. مادر و پدر آن جن براي انتقام، نوزاد آن شخص را مي ربايند و همزاد او را بجایش مي‌گذارند.

به زبان آوردن نام جن شگون ندارد و ممکن است آن ها را حاضر کند. بنابر اين براي دلخوشي جن ها هم شده به آن ها "از ما بهتران" گفته مي‌شود. روزهاي يکشنبه، سه شنبه و چهارشنبه از ما بهتران به لباس و صورت آدميزاد در مي‌آيند. در اين روزها نبايد به ديدن مريض رفت، زيرا چه بسا که از ما بهتران به شکل يکي از دوستان يا بستگان به ديدن مريض برود و به او صدمه برساند. از ما بهتران مانند آدميان جشن و سرور و شادماني و گاهي هم‌عزاداري به راه مي‌اندازند. اين مراسم بيشتر در گرمابه‌هاي عمومي و شب هنگام برگزار مي‌شود. کسي که شب تنها به حمام برود و دائم بسم الله نگويد جن به سراغ او مي‌آيد. اگر کسي در تاريخي تنها به حمام برود و بي احتياطي کند و آنجا بخوابد، ناگاه متوجه مي شود که دوردور او را جنّيان گرفته اند، يا يکي دوجن درگوشه و کنار حمام مشغول شستشو هستند. جنّيان ابتدا با محبت نزديک مي‌شوند اما اگر انسان با نگاه کردن با پاهایشان که سُم دارد ايشان را بشناسد، آن وقت به آزار او مشغول مي‌شوند.

از ما بهتران اهل رقص، موسيقي و شادي اند. اگرکسي را بين خود ببيند او را وامي‌دارند تا آن قدر برقصد که ديوانه شود. با دميدن صبح صادق، جنّيان ناپديد مي‌شوند. اما هنگام روز نيز اگر کسي در حمام آب بخورد و کف دست چپ خود را روي سر نگذارد، جن به بدن او وارد مي‌شود و ديوانه و غشي خواهد شد. از ما بهتران اگر از کسي نيکي ببينند، صدچندان به او نيکي مي‌رسانند. مثلاً اگر پزشکي شب هنگام طفلي را از مرگ برهاند يا مجروح و بيماري را نجات دهد و اين کار در بيابان يا تاريخي و تنهايي صورت بگيرد، ممکن است جنّيان را مداوا کرده باشد. آن گاه از ما بهتران به او مال و خوشبختي بسيار مي‌رسانند. بعضي مردم با انجام مراسم چله نشيني، از ما بهتران را احضار مي‌کنند و آن ها را وامي‌دارند تا کارهاي مورد نظرشان را انجام دهند. براي چله نشستن از محلي خاص در مسجدهاي کهنه و قديمي استفاده مي‌شود به نام چله‌خانه که غرفه اي کوچک و تو در تو و تاريخ است. شخص در چله‌خانه مي رود. دورا دور خود را خط مي‌کشد و ميانه دايره مي‌نشيند. روز اول چهل بادام غذاي اوست. اما به تدريج هر روز يکي کم مي‌کند تا آخرين روز فقط

یک بادام می‌خورد. در این روزها همه کار اودعا خواندن است. روز چهلّم ارواح و شیاطین و جن‌ها به او ظاهر می‌شوند و هرچه را بخواهد انجام می‌دهند. برای این کار ترتیب دیگری هم هست و آن این که یک شب تا صبح آیه ای از قرآن را پی در پی می‌خوانند تا از ما بهتران حاضر شوند.

از خطرناک ترین جن‌ها آل است که موجودی نامریی به شکل زن لاغر و بلند قد با پستان‌های آویخته توصیف شده. در صورت سرخ رنگ آل بینیی از جنس گل قرار دارد. آل روبری زن زائو و نوزاد حاضر می‌شود و اگر فرصت یافت و زائو تنها ماند جگر او را می‌ریاید. سپس به سرعت به طرف آب می‌رود و جگر زائو را به آب می‌زند. زائو بلافاصله می‌میرد. برای جلوگیری از دستبرد آل باید دور بستر زائو را با کارد یا قیچی که ناف نوزاد را با آن زده اند خط کشید. سه یا پنج پیاز را به سیخ کشید و قیچی یا کارد یا شمشیر و تنگ و دیگر چیزهای فلزی و نوک تیز در کنار اطاق گذاشت. آل و ازما بهتران از چیزهای فلزی نوک تیز می‌ترسند. فرو کردن سوزن به پارچه ای و گذاشتن بالای سر زائو برای رفع آل خوب است. از اعتقادهای قدیمی ایرانیان یکی این است که آهن دیو و غول و اهریمن را دفع می‌کند و ضد جادو است.

تا شش روز باید بالای سر زائو و نوزاد شمع بسوزد. زائو نباید تنها بماند و کسی جز نزدیکانی که هنگام زادن در اطاق بوده اند نباید به دیدن او بیاید شاید آل باشد که به صورت انسان درآمده. شب ششم باید در اطاق زائو تا صبح همه بیدار بمانند و چراغ‌ها روشن باشد و در این شب باید دعاها و اشعار مذهبی و سرودها و آوازه‌ها خوانده و پیوسته به دَف و دایره کوبیده شود تا آل بگریزد. روز ششم زائو و نوزاد را به حمام می‌برند و پس از شستشو، ماما نوزاد را بالای سر مادر می‌گیرد و با جام چهل کلید روی او آب می‌ریزد تا بر سر مادر نیز ریخته شود. از آن هنگام دیگر آل توانایی ربودن جگر مادر و عوض کردن نوزاد را ندارد. پسرپچه ای که ختنه شده نیز مانند زائو در معرض خطر آل است. به همین ترتیب باید مواظب او بود تا به حمام برود و با جام چهل کلید آب روی سرش ریخته شود تا آل بگریزد.

دیو و غول

دیو در فرهنگ عامّه مردم ایران، موجودی خیالی و افسانه ای است بدکار و پلید و به صورت انسانی قوی هیکل، درشت اندام، ترسناک با چشمان سرخ آتشی و چنگال‌های بُرنده خونین تصویر می‌شود. بر سر دیو دوشاخ تیزسیاه روییده و دُمی از پشت او آویزان است. دیو با هیکلی سیاه و پشم‌آلود یا پوستی پشمین و سفید که خال‌های سیاه سراسر آن را پوشانده، توصیف می‌شود. این موجود وحشتناک می‌تواند هر لحظه از جایی به جای دیگر برود و شکل عوض کند یا از دیده‌ها پنهان شود. برای جابجایی به شکل گرد بادی سیاه درمی‌آید و با صدایی مهیب تنوره می‌کشد و غایب می‌شود. خواب او بسیار سنگین و طولانی است. نفسش بوی بسیار بد می‌دهد و لای دندان‌های دراز و زردش، همواره اجساد آدمیانی را که خورده می‌توان دید.

دیو نزد آریاییان نخستین، در دوره ودایی در جایگاه خدایان بوده است. اما در هنگام جدا شدن شاخه‌های هندی و ایرانی و ایجاد فرهنگ ایرانی، در اوستا دیو به معنی اهریمن و یاران او است.

در آثار زرتشتی، صفات بد به صورت دیو توصیف شده از جمله دیو خشم، دیو آز، دیو مرگ، دیو دروغ و دیو خواب آلودگی. بین شاهان اساطیری ایران، تهمورث صفت دیوبند یا زیناوند دارد، زیرا وی اهریمن را اسیر کرد و به صورت اسبی براو دهنه و زین نهاد و سی سال تمام هر روز سوار بر او گیتی را می‌گشت. دیوبند اسیرکننده دیو و زیناوند یعنی پادشاه دارنده زین است. در شاهنامه نیز پهلوانان حماسی ایران با دیوان بسیار روبرو شده اند. رستم با دیو سپید و اکوان دیو به جنگ پرداخت و به زور و دانایی آنان را از پای درآورد. در شاهنامه، مازندران سرزمین دیوان است. گویا اقوام بومی طبرستان در مقابل مهاجران جدید آریایی به سختی ایستادگی می‌کردند و با همان معتقدات ودایی، نژاد خود را به دیوان، یعنی خدایان، وابسته می‌شمردند. در معتقدات عامیانه، دیو نیز از آهن و دیگر فلزات به خصوص اگر تیز و برنده باشند می‌گریزد، اما آوردن نام خدا و گفتن لاجول و لا قوه الا بالله، یا تکرار بسم الله، دیو را می‌گریزند یا آب می‌کند و به زمین فرو می‌برد.

در افسانه ها دیو معمولاً عاشق زنان زیبا می‌شود. آن ها را می‌رباید و با خود به برجی بلند و جایی دست نیافتنی می‌برد. اما زن که از او بیزار است مقاومت می‌کند. دیو زن را به بند می‌کشد، شکنجه می‌دهد، اما هربار دریای او می‌گرید و از عشق آتشین خود ناله برمی‌آورد. تا عاقبت پهلوان که عاشق زن است به هزار مشقت خود را به جایگاه دیو می‌رساند و معشوقه را نجات می‌دهد. وقتی دیو در جنگ با پهلوان شکست خورد یک‌باره برج و قلعه ناپدید می‌شود و عاشق و معشوق خود را در بیابانی می‌یابند که هیچ اثری از دیو در آن نیست. در کتاب امیر ارسلان که در زمان ناصرالدین شاه قاجار از گفتار نقیب الممالک داستان سرای او به صورت نوشته درآمده، فولاد زره دیو، فرّخ لقا را می‌رباید و امیر ارسلان برای نجات معشوقه مشقات بسیار می‌کشد. فولاد زره مادری جادوگر دارد که درنبرد دیو از زن محافظت می‌کند. مادر فولاد زره نمونه یک دیو زن است.

دیو نیز مانند جن و پری همزاد انسان است. عرفا دیو را رمز و نماد نفس اماره و شهوات و غرایز انسان دانسته اند. در اعتقادات عامیانه جادوگران یا احضارکنندگان ارواح و آجنه می‌توانند دیو را نیز احضار کنند و او را وادارند که وارد شیشه شود. در آن صورت در شیشه را می‌بندند و شخص تا جن یا دیو خود را در شیشه دارد می‌تواند مطمئن باشد که از آزار او در امان خواهد بود. بنا بر افسانه‌ها، هر دیو شیشه‌ای دارد که نیروی حیاتی او در آن نگهداری می‌شود. شیشه عمرکنایه از عزیزترین و گرانبهاترین دارایی‌هاست. کسی که با دیو می‌جنگد نمی‌تواند او را با شمشیر و نیزه بکشد زیرا دیو رویین تن است و سلاح برتن او کارگر نمی‌شود. باید شیشه عمردیو را پیدا کند و با کوبیدن آن بر سنگ دیو را از بین ببرد. وقتی شیشه عمر دیو شکست او دود می‌شود و به آسمان می‌رود و هیچ از او برجای نمی‌ماند.

غول نیز در فرهنگ عامه مردم ایران مشخصاتی چون دیو دارد. غول موجودی است ترسناک که در بیابان ها و در شکاف کوه ها و در دل غارها پنهان می‌شود و در صحرای مسافران را که از قافله جدا مانده‌اند می‌فریبد و به هلاکت می‌رساند. غول نیز مانند جن و دیو از بسم الله می‌گریزد و از

دیده ها ناپدید می‌شود. غول‌گاه به صورت صخره‌ای بزرگ است و گاه به صورت انسانی راه‌گذر. گاه به صورت بزی دورمانده از گله است و گاه به صورت زنی افسونگر و فریبنده. جامه‌ای از پوست حیوانات برتن دارد و در جاهای دور افتاده و تاریک مردم را به سوی خود می‌کشاند و عاقبت به هلاکت می‌رساند. غول بیابانی به مردمی وحشی و خشن گفته می‌شود که از ادب و ملایمت به دوراند و طرز رفتار با دیگران را نمی‌دانند. برای غول چهره‌های دیگری نیز برشمرده‌اند، مثلاً آن که از سر تا ناف به شکل انسان است و از ناف تا پا به شکل اسب و سُم‌هایی چون سُم خر دارد. یا دیوی است به شکل زن که اگر برکسی مسلط شود او را مانند موشی که به دست گربه افتاده باشد بازی می‌دهد. اگر مرد خوبروی باشد این غول مفتون او می‌شود و او را آزار می‌رساند. اما این صورت‌ها در فرهنگ عامیانه ایرانی چندان شناخته نیست. به طور کلی اعتقاد به جن و غول از فرهنگ عوامانه عربی وارد فرهنگ ایرانی شده است و از این روی توصیف آن‌ها در فرهنگ عوام ایران چندان روشن نیست.

رسم های زندگی

قرن اخیر دوران تحولات بزرگ در آداب و مراسم زندگی مردم ایران بوده است. در وضع عمومی جامعه، اقتصاد، تعلیم و تربیت، بهداشت، شهرسازی و ساختمان، تشکیلات اداری و انتظامی و اداره امور شهرها تغییرات مهم و بنیادی صورت گرفته و در نتیجه بسیاری سنت ها و باورهای عمومی و روش های معمول در گذشته نیز دگرگون شده است.

امروزه زایمان زیر نظر پزشک متخصص و ماماها ی تحصیل کرده در بیمارستان و با رعایت اصول بهداشتی انجام می گیرد. ازدواج ها با آشنایی و تفاهم بیشتر سر می گیرد و نظر پدر و مادر و بزرگ ترها هر چند محترم است اما موافقت عروس و داماد شرط اصلی است. در حمام های عمومی دیگر خزینه نیست و در ساختمان خانه ها پیش بینی دوش و وان خانواده ها را اغلب از گرمابه های عمومی بی نیاز می کند.

آنچه از رسم های زندگی در این نوشته می آید، مربوط به پیش از قرن اخیر است و به ویژه در میان طبقات نسبتاً مرفّه رایج بوده. البته دگرگونی اجتماعی به تدریج صورت می گیرد و امکانات زندگی امروزی در ایران نیز هنوز در بسیاری شهرها و روستاهای دور به سختی در دسترس همگان است. جامعه ایران امروز هم چنان دوران تحول را می گذراند و نمونه های از باورهای عامه و اندیشه ها و روش ها و مراسم گذشته و حال در کنار هم هنوز در بین مردم به فراوانی یافت می شود

زایمان و ختنه سوران

در گذشته، هنگامی که کسان زن آبستن خبر می شدند که زایمان نزدیک است، زائو را در رختخواب می خوابانند. پیش از رفتن به بستر، زائو کلوخی در چاه آب خانه می انداخت تا در فاصله کوتاه باز شدن آن در آب او هم زاییده باشد. شاید هم بنا بر رسمی باستانی، ایزدبانو آناهیتا را که وظیفه زایش آسان به عهده اوست، به خود می خواند سپس کسی به سراغ ماما می رفت و مردی از اهل خانه بالای بام اذان می گفت. بانگ اذان بی موقع، نشان زایمان بود. کسانی که آن را می شنیدند دعا می کردند که زائو هر چه زودتر به سلامت فارغ شود. تنها زن های سفیدبخت که جن زده و غشی نبودند حق ورود به اتاق زائو را داشتند. یکی از زن ها چهارمیخ را به زمین اطاق زائو می کوبید تا چهار درد زودتر برسد و زائو بزاید. دیگری پوست سیر و پیاز در آتش می ریخت تا درد آسان تر تحمل شود. سوّمی جوشانده سرکه و سنگ رختشوئی را در آستانه در می پاشید تا جادوی طلسم باطل شود. چند نفر هم دسته جمعی دعای آمّن یحیی می خواندند تا زائو به تندرستی بزاید.

ماما درموقع ورود ابتدا چند بار کف دست ها را محکم بهم مي‌کوبيد تا آجنّه بترسند و دورشوند. سپس سيني‌اي پُر از خاکستر نرم با هشت عددخشت حاضر مي‌کردند. روي خاکسترها را پارچه سفيدي مي‌کشيدند و خشت‌ها را در دو ردیف به فاصله دو وجب روي هم مي‌گذاشتند. وقتي چهاردرد مي‌رسيد، زائو را سرخشت مي‌بردند. دراین موقع يکي از نزديکان روي چهار پايه روبروي زائو مي‌نشست. زائو دست هاي خود را روي شانه هاي او مي‌گذاشت. ماما هم کف دست هاي خود را با روغن بادام چرب مي‌کرد و پس از چند مالش ملايم روي شکم زائو و گذاشتن دستمال گرم به کمر و پشت سر زائو او را نگه مي‌داشت.

همين که نوزاد به دنيا مي‌آمد، ماما او را مي‌گرفت و مواظب بودکه روي خشت به دنيا بيايد تا در اولين لحظه با خاک که «از آن است و به آن بازخواهد گشت» آشنا شود. دراین موقع زني منقلي پُرآتش به اطاق مي‌آورد و با ريختن اسپند و صلوات بلند خبر تولّد نوزاد را به ديگران مي‌داد. پس از خارج شدن جفت ماما چند سوزن به آن فرو مي‌کرد و آن را درگوشه اطاق مي‌گذاشت تا اگر شخصي بد نفس يا بدقدم يا بدچشم به اطاق وارد شد، نحسي آن به جفت برسد و مادر و نوزاد سالم بمانند.

پس از زايمان، کاسه اي روغن زردداغ شده که درآن مقداري فلفل و نبات کوبيده ريخته اند به زائو مي‌دهند که همانجا سرخشت سر بکشد و قوّت بگيرد. پس از آن زائو را به بستر مي‌برند تا استراحت کند. ناف نوزاد را اگر دختر باشد با قيچي و اگر پسر باشد با کارد مي‌برند و درانتهاي آن نخ ابريشمي هفت رنگ مي‌پيچند. سپس نوزاد را درآب گرم و نمک مي‌شویند و يک پارچه نخي سفيد آب ندیده را از وسط چاک مي‌دهند و از گردن نوزاد مي‌آویزند. اين پارچه به شکل پيراهن بي‌آستين است که سینه و پشت نوزاد را مي‌پوشاند و پيراهن قيامت خوانده مي‌شود. اين لباس بايد هفت روز يا ده روز يعني تا هنگام حمّام زايمان به تن طفل بماند. از آن پس تا حمّام زايمان، که براي نوزاد دختر هفت روز و براي پسرده روز است، ماما مي‌کوشد که زائو و نوزاد را از گزند آل محفوظ بدارد. پس از اين مدّت زائو و نوزاد را با مراسم مخصوص به حمّام مي‌برند و با جام چهل کليد روي آن ها آب مي‌ريزند. از آن پس آل نمي‌تواند آسيبي به آن ها برساند. شب ششم زايمان بامراسم خاصّي برگزار مي‌گردد. اين شب را بستگان و دوستان تا صبح بيدار مي‌مانند و ضمن دور کردن آل، آخوند محل يا يکي ازمردان مسنّ خانواده بچه را در بغل مي‌گيرد، درگوش راست او اذان و درگوش چپ اقامه مي‌گويد و به ميل و انتخاب خود نام يکي از امام ها را روي بچه مي‌گذارد. سپس همه حاضران صلوات مي‌فرستند و هلهله و شادي مي‌کنند.

ايرانيان مسلمان، نوزادان پسر خود را در سه يا هفت روزگي ختنه مي‌کنند. دراین صورت ختنه سوران يا جشن ختنه به سادگي برگزار مي‌گردد. اماّ برخي اين مراسم را در پنج يا هفت سالگي انجام مي‌دهند. جشن ختنه سوران دراین موقع بسيار مفصّل و با شکوه برگزار مي‌شود. صبح روزي که قرار است پسرِبچه را ختنه کنند، اورا به حمّام مي‌برند و سرحمّام اسپند دود مي‌کنند و با دادن انعام و هدايا به حمّامي و دلاّک با ساز و دهل پسرِبچه را به خانه باز مي‌گردانند. هنگامي که دلاّک مشغول ختنه است پدر و مادر و نزديکان کودک او را دلداري مي‌دهند، و بيرون از اطاق

آتشدان را دورمي‌گردانند و اسپند دود مي‌کنند و دُهل مي‌زنند. پس از پايان ختنه، تخم مرغی را در تابه حرارت مي‌دهند تا بسوزد و روغن پس بدهد. محل زخم را با اين روغن مي‌پوشانند و با پنبه مي‌بندند. درمراسم ختنه سوران اشعار و تصنيف هاي مخصوصي خوانده مي‌شود که همه شاد و طرب انگيز است. پس از ختنه، پدر و مادر و ديگر بستگان و آشنايان پول يا هدايايي به نام "سرستتي" به کودک مي‌دهند تا او را خوشحال کنند.

گاهي در يك روز دو يا چند پسرچه را با هم ختنه مي‌کنند. در اين صورت تعداد آن ها نبايد زوج باشد. اگر سه يا پنج يا هفت بچه با هم ختنه شوند اشکالي ندارد. اگر در يك روز دو برادر را باهم ختنه کنند بلافاصله بايد خروسي را درکنار باغچه سر ببرند تا در آن روز سه خون ريخته شود والا يکي از فرزندان خانواده ناگهان خواهد مرد.

خواستگاري و عقد کنان در ايران

بنا بر رسمي کهن، انتخاب عروس براي مردان جوان به عهده زنان بزرگ خانواده است. براي خواستگاري، مادر، عمّه، خاله يا ديگران به خانه دخترهاي دم بخت مي‌روند. پس از گفتگوهاي مقدماتي دختر با سيني چاي وارد اطاق پذيرايي مي‌شود. يکي از زن هاي خانواده مرد با تحسين زيبايي و سليفه دختر او را با اشتياق مي‌بوسد تا مطمئن شود دهان و بدنش بوي بد نمي‌دهد، گيسوانش طبيعي است و اندامي سالم دارد. اگر دختر و خانواده او مورد پسند واقع شدند خانواده مرد پيغام مي‌فرستد. در همين حال، خانواده دختر نيز به تحقيق درباره داماد و خانواده‌اش مي‌پردازد. در صورت توافق دوطرف، داماد همراه خانواده خود به خانه عروس مي‌رود. در اين شب فرصتي فراهم مي‌آورند که داماد يک نظر صورت عروس را ببيند. مردها در اطاقي جداگانه پذيرايي مي‌شوند و درباره مهریه و شيربها يا باشلق، که داماد بايد به عروس و خانواده او بپردازد و هم چنين هزينه‌هاي عروسي، به توافق مي‌رسند. اين شب "بله بُران" يا نامزدي خوانده مي‌شود. از خانه داماد سيني تزيين شده‌اي به خانه عروس مي‌آورند که انباشته از گل، شيريني، نقل، قند، چاي، حنا و مقداري سکه طلا يا نقره تزيين شده است و درميان آن ها يک حلقه انگشتر و يک جفت کفش قرار دارد. داماد حلقه را به انگشت عروس مي‌کند و کفش را به او مي‌دهد تا بپوشد. انگشتر و کفش "نشاني" خوانده مي‌شود. همان شب قرار خريد و عقد کنان را مي‌گذارند.

چند روز پيش از عقد، داماد خوانچه‌اي به خانه عروس مي‌فرستد که روي آن يک آينه، يک جفت شمعدان يا لاله، يک انگشتر، چند دست لباس، پيراهن و کفش سرعقد براي عروس و هدايايي از اين دست براي خواهر و مادر عروس گذاشته شده است. وسايل سفره عقد نيز همراه آن فرستاده مي‌شود. از طرف خانواده عروس چند قواره پارچه براي داماد و پدر و مادر او در خوانچه ها باز گردانده مي‌شود. صبح روز عقد کنان، پس از آن که هريک از عروس و داماد را با تشريفات بسيار از حمام باز گردانند، عروس را بند مي‌اندازند، در اين موقع زن هاي خانواده داماد بايد حضور داشته باشند. اين زن ها بايد همگي سفيد بخت، يعني بدون هوو، باشند. پيش از آن که بندانداز يا

مشاطه موهاي اضافي صورت عروس را بردارد و ابروهاي او را باريک و کماني کند، مادر عروس و داماد هريک بايد با موجين یک دانه مو از وسط پيشاني عروس بکنند و بجاي آن سکه اي طلا يا نقره بچسبانند. اين سکه ها انعام بندانداز است. درفاصله بنداندازي، زنها دَف مي زنند و مي خوانند و مي رقصند و اسپن درآتش دودمي کنند تا به عروس چشم زخم نرسد. درپايان کار، مشاطه عروس را بزک مي کند و به موها و وسط پيشانيش پولک و ستاره هاي طلايي و نقره اي مي چسبانند.

بعداز ظهر همان روز، عروس را بر سر سفره عقد مي نشانند. اين سفره را در اطاعي مي اندازند که زيرش خالي نباشد تا جاي پاي عروس درخانه شوهرمحکم بماند. جاي عروس رو به قبله بالاي یک تشيت دمر و است که زير آن دوازده عدد تخم مرغ گذاشته اند تا عروس بچه هاي بسيار بزايد. گاهي که عروس خيلي کوچک اندام است زين اسبي هم روي تشيت مي گذارند و مي گویند براي آنست که عروس همواره برکارها سوار باشد. سفره عقد پارچه سفيد يا ترمه اي است که روي آن ابتدا براي کسب فضيلت یک جلد قرآن مي گذارند. سپس یک آينه روبروي عروس مي گذارند تا وي در تمام مدت عقد خود را در آن ببيند و نيکبخت باشد. در دوطرف آينه دوشمعدان يا لاله که هنگام عقد روشن مي کنند به علامت روشني و طول عمر قرار مي دهند. شمع ها را بايد بين دو انگشت کشت يا پس از عقد با لنگه کفش عروس آن را خاموش کرد.

بر سفره عقد یک بشقاب پنير و سبزي براي دفع هوو مي گذارند و دو تخم مرغ براي آن که عروس نازا نماند. در هفت خانه سيني عاطل و باطل خشخاش، اسپند، گلپر، سياه دانه، باروت، کندر، نمک و برگ مورد کوبيده ريخته شده نيز مي گذارند تا هرچشم شور را بگرداند و طلسم را باطل و جن و ارواح خبيثه را دور کند. یک پياله عسل براي تندرستي و شيرين کامي عروس و داماد مي گذارند و یک کاسه سيماب تا دل داماد هميشه مانند جيوه براي عروس بلرزد. نان سنگک که روي آن با خشخاش و سياه دانه "مبارک باد" نوشته شده، برکت سفره است و کاسه آب که برگ سبزي روي آن شناور است علامت صفا و خرمي خواهد بود. نُقل براي شيرين کردن دهان و گردو براي آن که بچه اول عروس پسر باشد و گردوبازي کند.

چند لحظه قبل از آن که صيغه عقد جاري شود، شمع ها يا لاله ها را روشن مي کنند و ملاّ يا محضر دار دراطاق کناري که با پرده اي از اطاق عروس جدا شده مي نشيند و به وکالت عروس و داماد صيغه عقد را جاري مي کند. درهمان حال دو زن سفيد بخت بالاي سر عروس مي ايستند. يکي از آن ها دوکله قندکوچک را روي پارچه اي که بالاي سر عروس گرفته شده بهم مي سايد و ديگري سوزني را، که نخ هفت رنگ دارد، پيوسته به پارچه اي فرو مي برد و در مي آورد تا زبان مادر و خواهر شوهر بسته شود. درآن وقت بايد تمام تکمه هاي لباس عروس و داماد باز باشد و هيچ گره و پيچي حتي درنگار کف دست و پاي عروس و داماد که روز قبل درحمام باحنا نقش شده است، نباشد. زيرا اگر چيزي بسته باشد يا پيچ داشته باشد بخت عروس و داماد بسته خواهد شد. حتي حاضران سر سفره عقد مواظب هستند که کسي انگشتان خود را قفل نکند چون داماد درشب عروسي دوچار ناتواني خواهد شد. سرعقد، زن سياه بخت و دوبخته و

شوهرمرده و نازا و بي بچه نبايد حضورداشته باشد. دخترهاي دمبخت نيز نبايد باشند زيرا بختشان بسته مي‌شود.

هنگام عقد، عروس بايد منتظر بماند تا آقا سه بار از او موافقت بخواهد. تنها در بار سوم بايد بله بگويد و الا سبک و بي قرار شمرده خواهد شد. پس از عقد، شادي مي‌کنند و هلهله و «هولولو، شولولو» سرمي‌دهند. داماد به اطاق عروس مي‌آيد و پهلوي او مي‌نشيند. هريک قاشقي عسل به دهان يکديگر مي‌گذارند و همدیگر را مي‌بوسند. آن گاه آفتابه و لگن مي‌آورند، عروس پاي راست داماد و داماد پاي راست عروس را با آب و گلاب مي‌شوید. با تخم‌مرغ‌ها خاگينه مي‌پزند و عروس و داماد از آن مي‌خورند و لقمه اي نان و پنير و سبزي به دهان مي‌گذارند. سيني عاطل و باطل را روي آتش مي‌ريزند و دخترهاي خانه مانده روي تشيت عروس مي‌نشينند تا بختشان باز شود. از آن پس تا وقتي که "ساعت" باشد و عروسي صورت بگيرد، داماد هرچند روز یک بار به خانه عروس مي‌رود و همراه خود هدايه‌اي براي او مي‌برد. درعيده‌هاي بزرگ مثل عيد غدیر و عيد قربان و عيد نوروز و شب چله نيز خوانچه هاي شيريني و ميوه و طاقه شال و جواهر و طلا براي عروس مي‌برند. خوانچه شب چله از همه آن ها مهم تر و واجب تر است و بايد لااقل هفت رنگ ميوه (سيب، گلابي، انار، هندوانه، خربزه، انگور و پرتقال) در آن باشد.

عروسي

درايران، بين عقدکنان و عروسي معمولاً مدتي فاصله مي‌گذارند تا خانواده عروس به تهيه جهاز بپردازند. جهاز عروس لوازم اوليه زندگي است که یک‌روز قبل از وقتي که براي بردن عروس تعيين شده بر روي خوانچه‌ها به خانه داماد برده مي‌شود. درنخستين خوانچه یک جلد کلام‌الله مجید و یک آينه و یک جفت شمعدان مي‌گذارند تا نخستين چيزهايي باشد که وارد خانه داماد مي‌شود. وقت عروسي را با استخاره تعيين مي‌کنند که سعد باشد.

روز قبل از عروسي حمام را قُرق مي‌کنند و عروس و همه زن هاي خانواده او و داماد و دوستان و آشنايان او به حمام مي‌روند. درگرمابه یک زن سفيدبخت لباس هاي عروس را درمي‌آورد. سپس از مهره پشت گردن تا استخوان دنبالچه را نوره مي‌مالد که موي شيطان يا موي حرام پشت او کنده شود و نحسي نماند. پس از شستشو، دلاک کف دست ها و پاهاي عروس را با حنا نگار مي‌بندد و گل و بوته و نقش گنجشک مي‌اندازد. درحمام زن‌ها درحال شستشو به رقص و آواز و پايبوبي مشغول مي‌شوند و انواع شربت و شيريني مي‌خورند. اغلب درحمام دائماً اسفند دود مي‌کنند تا درد و بلا برود و چشم زخم باطل شود. درپايان کار دلاک پس از گرفتن انعام گيس عروس را مي‌بافد و عروس به سر بينه مي‌آيد. درمديتي که عروس درحمام است. جلوي درگرمابه دسته دهلي يا نقاره چي به زدن و رقصیدن مشغول است.

درهمين حال، درحمامي ديگر نيز داماد و دوستانش به شستشو و رقص و پايبوبي مشغولند. در بعضي خانواده ها حنا بندان را شب عروسي و در خانه برگزار مي‌کنند. دراين جشن که مخصوص

زنان و دختران جوان است شب تا صبح بیدار می‌مانند و ضمن نقش و نگار به زدن و رقصیدن می‌پردازند. این مراسم را حنابندان گویند.

بعد از ظهر روز عروسی، مشاطه عروس را بزک می‌کند. پس از پذیرایی مهمانان، عروس آماده رفتن به خانه داماد می‌شود. در ساعت معین داماد و همراهان با دُهل و ساز به خانه عروس می‌آیند و پس از پذیرایی دسته‌جمعی به طرف خانواده داماد می‌روند. در این وقت بستگان داماد می‌کوشند پنهانی چیزی از خانه برابند و معتقدند که عقل عروس را دزدیده‌اند. وقتی عروس راه می‌افتد پدرش بسته‌ای نان و پنیر و سبزی برکمر او می‌بندد تا برکت را به خانه شوهر ببرد. در طول راه کسی آینه‌ای روبروی عروس می‌گیرد و خود عقب عقب راه می‌رود. عروس باید مرتب درآینه نگاه کند تا هوو سرش نیاید.

در درگاه خانه داماد، گوسفندی جلو پای عروس قربانی می‌کنند. عروس باید با نوک پا یک کاسه آب را که دربندخانه گذاشته شده برگرداند تا روشنی و صفا به خانه داماد آورده باشد. سپس هفت قدم اول را روی هفت سینی گرد بزرگ بگذارد که روی هریک گردو یا بادامی است. عروس باید با هر قدم گردو یا بادام را زیر پای خود بشکند. داماد هنگام ورود عروس به خانه خود را بجای بلندی می‌رساند و دوبا را از هم بازمی‌گذارد تا عروس از زیر آن ردّ شود به این اعتقاد که همیشه بر عروس مسلط باشد. سپس سه انار یا سیب یا نارنج را به سوی عروس پرتاب می‌کند. اطرافیان عروس یک یک آنها را می‌گیرند و در برابر هریک برای عروس پا انداز یا نثاری می‌طلبند داماد هر بار چیزی گرانبها هدیه می‌کند. وقتی وارد خانه داماد شدند عروس می‌کوشد پای خود را روی پای داماد بگذارد تا همیشه براو مسلط باشد. البته داماد نیز در مقابل سعی دارد پای خود را روی پای عروس بگذارد. هنگام حرکت به طرف حجله عروس باید آهسته و کندگام بردارد تا هم عمرش طولانی شود هم نزد شوهر همواره عزیز بماند.

در حجله، ابتدا داماد عروس برای دادن قوّت قلب به دخترش چند "آیه‌الکرسی" و چند "قُلْ هُوَ اللَّهُ" می‌خواند و به او فوت می‌کند. سپس پسر بچه کوچک و زیبایی را می‌آورند و به بغل عروس می‌دهند تا نخستین فرزند او پسری زیبا باشد. آنگاه داماد عروس را در آغوش می‌گیرد و سه بار دور اطاق می‌چرخاند و روی بستر می‌گذارد. مرد دیگری که محرم باشد داماد را به همان ترتیب سه بار دور حجله می‌گرداند و پهلوی عروس قرار می‌دهد. بستر عروس را باید زنی سفید بخت انداخته باشد. در این هنگام پدر داماد تور روی صورت عروس را برمی‌دارد و دست دختر را در دست داماد می‌گذارد و سکه‌ای طلا یا قطعه‌ای جواهر به او رونما یا پاندا می‌دهد. سپس قرآنی در دست راست و آینه‌ای در دست چپ می‌گیرد و به عروس نزدیک می‌شود. دختر قرآن را می‌بوسد و به آینه نظر می‌اندازد و صلوات می‌فرستد. آنگاه همه از حجله خارج می‌شوند. زنی آفتابه ولگن می‌آورد و عروس و داماد سکه‌ای در لگن می‌اندازند، وضو می‌گیرند و دو رکعت نماز می‌خوانند و سپس به بستر می‌روند.

فرداي عروسي جشن پاتختي است. زنان و دختران جوان هداياي خود را براي عروس مي‌برند و به رقص و ياپكوبي مي‌پردازند. در بسياري روستاها اين مراسم جداگانه در فضاي باز براي داماد برگزار مي‌گردد. داماد را درجايي بلند مي‌نشانند و جوانان با انجام مسابقات اسب سواري و تيراندازي و رقص هاي دسته جمعي ساعات خوشي را مي‌گذرانند. در ابتداي اين مراسم پدر داماد يا كدخداي محل ابتدا خود به داماد هديه مي‌دهد، سپس از يك يك اهل روستا مي‌خواهد كه هداياي نقدي يا جنسي خود را پيش پاي داماد بگذارند.

گرمايه

شستشو در گرمايه براي ايرانيان نوعي كار مقدس مذهبي به شمار مي‌رفته است. از روزگار باستان مردم ايران پيش از ورود به مكان هاي مذهبي شستشو مي‌کردند. غسل و وضو اصطلاحات امروزي اين كار است. از شيوه معماري پرستشگاه هاي ميترا و آناهيتا چنين برمي آيد كه مخازن بزرگ آب و محل هاي مخصوص شستشو و غسل وجود داشته است. در مسجدها نيز سنگاب يا حوضي از سنگ تراشيده يکپارچه نزديک در ورودي به همين منظور ساخته مي شده است. حافظ در بيت زير به اين رسم ديرين اشاره دارد كه مي سرايد: شستشويي كن وآنكه به خرابات خرام تا نگرود زتو اين دير خراب آلوده

به اين جهت، از ديرباز گرمايه هاي عمومي در شهرهاي مختلف ايران ساخته شده است. نيکوکاران حمام هاي بزرگ وقف مي کردند و شاهان و ثروتمندان در تزيين گرمايه ها بر يکديگر پيشي مي گرفتند. يکي از بزرگ ترين و زيبا ترين گرمايه هاي عمومي كه هنوز باقي است، و در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوي به صورت موزه درآمده، حمام گنجعلي خان در کرمان است.

معماري گرمايه ها در ايران سبک خاصي دارد. محلي كه در آن شستشو انجام مي شود تالار بزرگي است كه در يك جهت آن دو خزينه بزرگ آب سرد و گرم قرار دارد. براي داخل شدن به خزينه بايد از چند پله بالا رفت. دور تا دور محوطه غرفه هاي كوچكي است كه مشتركان جداگانه در آن شستشو مي‌کنند.

سربينه محوطه اي است بزرگ كه حوضي با كاشي ها آبي رنگ و ماهي هاي كوچك رنگين شناور در وسط آن قرار گرفته. در چهارگوش يا دورا دور حوض گلدان هاي شمعداني چيده مي شود. دورادور سربينه سكوپي محل درآوردن و پوشيدن لباس است. اين سكو در كنار راهرو كوچكي كه به در ورودي متصل است بلند تر ساخته مي شود و استاد حمامي آنجا مي‌نشيند. اين محل را سردم گویند. در زورخانه و قهوه خانه نيز محلي به همين شكل با تزيينات متفاوت سردم خوانده مي شود. استاد حمامي منقلي پيش روي مي گذارد كه دائم پر از آتش است و قوري چاي و قليان در كنار آن هميشه آماده مي ماند. بر روي اين منقل اغلب اسپند دودمي‌کنند تا چشم شور را بتركاند و جن و ديو و حسود را دور و سحر را باطل كند.

إزاره دیوارهای حمّام در سربینه و داخل گرمابه همه جا، به ارتفاع نزدیک به دو متر از کاشی معرّق پوشید شده که به نقش و نگار آراسته است. رسم بوده که براین کاشی ها، تصاویری از داستان های پهلوانی و حماسی را بنگارند. تهمورث سوار بر اهریمن، رستم گلاویز دیو سفید، اکوان دیو که رستم را بر سر دست بلند کرده، حمله شیر و اژدها به رستم و اسفندیار در هفت خان ها، از رایج ترین این تصویرها است.

گرمابه روزها زنانه بود و شب ها مردانه، سحرگاه، پیش از هنگامی که هوا گرگ و میش شود، بوق حمّامی به صدا درمی آمد و مردها دسته دسته بقچه زیر بغل به حمّام می رفتند. با بالا آمدن روز، نوبت زنان می شد که ساعت ها درحمّام می ماندند. در آنجا نه تنها خود و کودکانشان را می شستند بلکه موها و دست و پا را حنا می بستند و وسمه بر ابروها می گذاشتند. ماندن طولانی زن ها در گرمابه اغلب با خوردن و نوشیدن همراه بود. شربت گلاب، نان و ترشی، پیچیده گوشت کوبیده در نان لواش، کوفته تبریزی و دلمه از غذاهایی بود که در حمّام صرف می شد. خوردن انواع میوه ها، مانند هندوانه، انار، سیب و گلابی نیز مرسوم بود. طبق یک عادت دیرین کسی که می خواست لقمه ای بردها بگذارد، همه افراد دور و بر خود را به خوردن دعوت می کرد و با اصرار از آنها می خواست که لقمه ای بچشند. این اصرار در مورد زن های آبستن ضروری بود. زیرا اعتقاد براین بود اگر زنی آبستن بوی غذا را بشنود و از آن نخورد چشم بچه اش زاغ می شود.

کارگر حمّام را دلاک می گفتند. دلاک ها چه زن و چه مرد، کارها و وظایف دیگری نیز داشتند. سر و تن مردم را می شستند، آن ها را آرایش می کردند و مشّت و مال می دادند، مداوا و حجامت می کردند، خون می گرفتند، دندان می کشیدند و شکسته بندی می کردند. ختنه کردن هم به عهده آنان بود. درعین حال، به ویژه در حمّام زنانه، دلاک ها واسطه عروسی می شدند و برای کسی که می خواست خانه اجاره کند یا بخرد دلّالی می کردند، سحر و جادو نیز بلد بودند و دواي مهر و محبّت می فروختند و با طلسم و جادو و مالیدن پیه گرگ و چربی های دیگر به تن هوو او را از چشم شوهر می انداختند.

به سخن دیگر، حمّام زنانه که شلوغی و سر و صدا و جارو جنجال آن در زبان فارسی مثل شده است، محلّی بود که زن ها درآن دیدو بازدید می کردند، با ریختن جامی آب بر سر و بدن یکدیگر دوست می گرفتند، شوهر پیدا می کردند و ازدردها و ناکامی های خود با این و آن سخن به میان می آوردند و از همه مهمتر دم و دستگاه خود را به رخ یکدیگر می کشیدند. گرمابه بهترین محلّ برای ایجاد و گسترش روابط دوستی و آشنایی بود. گرمابه رفتن در مواقع خاص بخشی از مراسم به شمار می آمد. حمّام شب عید نوروز، حمّام کردن عروس، به گرمابه بردن داماد، حمّام زایمان، حمّام پسر بچه قبل و بعد از ختنه، همیشه با ساز و دهل و خواندن و رقصیدن و خوردن و نوشیدن و دادن انعام و هدیه همراه بود.

درعین حال حمّام در تاریکی و تنهائی جولانگاه جن و پری نیز به شمار می رفت. اگر کسی شب تنها به حمّام می رفت ممکن بود نتواند از دست جن ها جان سالم بدر برد. با این همه شب ها حمّام جای گرمی بود که مسافران نا آشنا را ساعتی از سرما و بی سر پناهی نجات می داد. ناصر خسرو با دو تن از همراهان خود چنین شبی را گذرانده و از ماجرای آن در سفرنامه خود توصیف جالبی آورده است. در گذشته ها، خانواده ها سالانه به حمّامی پولی می دادند و تمام سال خود و خانواده شان از حمّام استفاده می کردند. دلاک ها با انعام مشتریان زندگی می کردند. نزدیک عید نوروز بر روی کوزه های کوچک تخم ترتیزک سبز می کردند و این کوزه های سبزه را با خود به خانه مشتریان آشنا می بردند و در برابر آن انعام و عیدی می گرفتند. در جشن های عروسی و ختنه سوران و حمّام زایمان معمولاً هر خانواده متناسب با ثروت خود به دلاک و حمّامی انعام می داد. با این همه دلاکی شغل مطلوبی به شمار نمی رفت.

گلاب گیری و عرقیات

گلاب عرق گل سرخ است. بامدادان بهار، وقتی هنوز آفتاب برگل محمدی، یا گل گلاب نتابیده، خرمن های گل را از بوستان می چینند و به کارگاه می برند. گل را همراه آب در دیگ های بزرگ سربسته می جوشانند. بخار گل از طریق لوله هایی که بر سر دیگ نصب شده از آب سرد عبور می کند و قطره قطره در شیشه ها می چکد. در جشن های ایرانیان باستان، از جمله جشن مهرگان، بوییدن و نوشیدن گلاب از مراسم اصلی بوده است. گلاب را می بویند، برجامه می زنند، در شربت و شیرینی و غذا می ریزند و به عنوان دارو هنگام سردرد و بسیاری بیماری های دیگر آنرا همراه آب قند یا تنها می نوشند. در کتاب های دیرین داروشناسی فارسی، ضمن شمردن خواص مختلف گلاب، شستشوی پوست و به خصوص صورت را با گلاب توصیه کرده اند. گلاب در ایران جنبه تقدّس نیز دارد. هنگام نماز به خود گلاب می زنند، اماکن مذهبی عرق بوی گلاب است. در عزاداری به مردم گلاب می دهند و بر آرامگاه عزیزان گلاب می پاشند. در شعر و ادب فارسی نیز هرگاه از بلبل و عشق شورانگیز او به گل سخن در میان می آید منظور گل سرخ یا گل محمدی است. تا قرن هشتم هجری گل اصلاً به معنی گل سرخ بود.

گلاب گیری صحنه ای زیبا و با شکوه است. خرمن گل های آماده و عطری که فضا را سرشار کرده و تلاش ظریف گلاب گیران هنگام کار دیدنی است. با آن که درهمه جای ایران گل سرخ فراوان است، اما کاشان و به خصوص قمصر به فراوانی و خوشبویی گل سرخ و گلابی که از آن به دست می آید مشهور است. در بسیاری نقاط دیگر خاصه در فارس نیز گلاب می گیرند. در ارومیه و فارس، و به خصوص شیراز، باغ های بزرگ و کارگاه های مجهّز برای گرفتن عرق گیاهان مختلف از دیرباز رواج داشته است. از عصاره گل، ساقه، برگ، ریشه و دانه گیاهان صحرایی یا پرورش یافته معمولاً شربت های مطبوع و خوشمزه ای تهیه می شد که همراه یخ در تابستان گرم و سوزان به مردم جان تازه می بخشید. این عرق ها دارای خواص مختلف دارویی است که کاملاً شناخته شده. عرق بهار نارنج، کاسنی، نعنا، بیدمشک و بادرنگ بویه معروف ترین آنهاست. در زمان سووشون،

نوشته سیمین دانشور، که خود شیرازی است، توصیف دل انگیز زیرزمینی آمده که در آن ردیف
عطر آگین قرابه‌های عرقیات گرما و ملال را می‌گریزند.

با توجهی که در سه دهه اخیر دگرپاره به پزشکی و داروشناسی سنتی ایران شده، امروزه این
قبیل عرق‌های گیاهی برای آرامش اعصاب و روان و مداوای بیماری‌های هاضمه و تنفسی و
کلیوی مقبولیتی تازه یافته است.

مرگ و سوگواری

هنگامی که کسی درخانه درحال مرگ است او را رو به قبله می‌خوابانند و آب تربت سیدالشهدا
(ع) به دهانش می‌ریزند و دعای عدیله و شهادتین بر او می‌خوانند. بدین سان که می‌گویند:
«بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. بگو أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، بگو أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ.» پس از
مرگ چشم‌ها را می‌بندند و با دستمالی سفید می‌پوشانند. چانه را نیز با پارچه سفید دیگری
می‌بندند. دست‌ها و پاها را راست می‌کنند و پس از آنکه پارچه‌ای سفید بر روی او و قرآنی
برسینه‌اش می‌گذارند. بالای سرمرده باید شمع روشن باشد. شمع را روی خشتی می‌گذارند و
کاسه‌ای شربت در کنار آن قرار می‌دهند. معمولاً باید هرچه زودتر مرده را دفن کنند، اما اگر شب
باشد و نتوانند جنازه را به مسجد محل ببرند چراغ‌ها را روشن می‌گذارند و با خواندن قرآن تا صبح
بیدار می‌مانند.

هنگام بردن جنازه، تابوت را ابتدا از طرف پا یعنی طرفی که باریک‌تر است به اطاق وارد می‌کنند.
سپس خویشان نزدیک جسد را، با تشک زیر آن، سه بار به تابوت نزدیک می‌کنند و بارسوم در آن
می‌گذارند. پس از کشیدن پارچه بر روی آن، میان تابوت را با شال یا چارقد- بسته به آنکه مرد یا زن
باشد- می‌بندند. سپس تابوت را سه بار دورخانه می‌چرخانند تا مرده آخرین وداع خود را انجام
دهد. آن‌گاه تابوت را ازطرف سر از خانه بیرون می‌برند. مشایعین با ادای لا اله الا الله به بردن
جنازه کمک می‌کنند و یا هفت قدم پشت سر آن می‌روند. پس از شستشو و غسل و کفن کردن
جنازه که درغسل‌خانه انجام می‌گیرد آن را به قبرستان می‌برند. درشهر مشهد قبل از بردن مرده
به گورستان ابتدا جنازه را سه بار دورضریح امام هشتم(ع) طواف می‌دهند. در گورستان پس
از خواندن نماز میت، مرده را درقبر جا می‌دهند و عقاید حقّه را به او تلقین می‌کنند. سپس گور را
چنان با خاک پُر می‌کنند که به اندازه یک پشته ازسطح زمین بلندتر باشد. آنگاه حاضران پنج
انگشت خود را باز می‌کنند و بر روی خاک می‌گذارند و فاتحه می‌خوانند.

اولین شبی که خانه از وجود مرده خالی است شام غریبان است. بر بالای بستر خالی وی
خشت و شمع روشن می‌گذارند و مقداری قند و شیرینی روی بستر می‌پاشند، زیرا روح مرده به
خانه بازخواهد گشت. سحرگاه روز بعد نزدیکان به سرخاک می‌روند و دعا می‌خوانند و زاری
می‌کنند که مرده شب اول قبر را به آسانی گزارده باشد. مراسم سوگواری و عزاداری تا سه روز
برگزار می‌شود. درمسجد یا اطاقی سفره‌ای از شال ترمه یا سوزنی پهن می‌کنند و درچهارگوشه
آن گلدان می‌گذارند. در وسط سفره سه قاب و قدح بزرگ را ردیف می‌چینند و در فاصله آن‌ها

گلاب پاش، چند بشقاب حلوا و صندوق سي پاره قران قرار مي‌دهند. هرکس براي تغريت مي‌آيد، ابتدا به صاحب عزا تسليت مي‌گويد و فاتحه اي مي‌خواند. با گلاب پاش درمشت او کمي گلاب مي‌ريزند که به سر و صورت خود مي‌پاشد يا آنرا مي‌نوشد. تگّه حلوايي به دهان مي‌گذارد و سپس فاتحه مي‌خواند يا جزوي از سي پاره را به تمامي قرائت مي‌کند. در طي مراسم، قاري به تلاوت آياتي از قرآن کریم ادامه مي‌دهد. از روضه خوان‌ها نيز دعوت مي‌شود که به مجلس بيايند و ضمن خواندن روضه از مرده و نيکي هاي او ياد کنند. درمجلس زنانه اين وظيفه را روضه خوان زن به عهده دارد. در پايان سوّمين روز، يکي از قاريان به اشاره ريش سفيدخوانده، سوره الرحمن را مي‌خواند و عزا را ختم مي‌کند. زنان در مراسم سوگواري ضجّه و زاري بسيار مي‌کنند. هربارکسي براي سرسلامتي به خانه عزادار وارد مي‌شود زنان صاحب عزا به فريادوفغان درمي‌آيند. اين کار را زبان گرفتن مي‌نامند. گريستن بسيار و باصداي بلند درمجلس عزا نشان محبّت به سوگواران و مرده است.

شب هفت، بستگان و آشنايان به همراهي خانواده سوگوار به گورستان مي‌روند و ضمن خواندن دعا و روضه و ذکر مصيبت فاتحه مي‌خوانند و پيش از غروب به خانه باز مي‌گردند. در ضمن اين مراسم کسان مرده حلوا، قهوه و شيريني و ميوه که همراه آورده اند بين گدايان گورستان پخش مي‌کنند. روز چهلّم نيز همگي به سرخاک مي‌روند و با خواندن فاتحه و روضه و اطعام بيچارگان، ياد عزيز از دست رفته را گرامي مي‌دارند. همين مراسم درشب سالگرد مرگ نيز تکرار مي‌شود. درتمام اين مراسم بخصوص در روز سوّم، هفتم، چهلّم و سالگرد، خانواده سوگوار ازدوستان و آشنايان به ناهار و شام پذيرائي مي‌کنند و به مردم فقير و بينوا مي‌رسند. به اين تشريفات خيرات مي‌گويند.

نخستين عيد مذهبي يا عيد نوروز را خانواده عزادار عيد اوّل مي‌گيرند. مردم به ديدن ايشان مي‌روند و سرسلامتي مي‌دهند. پس از روز چهلّم خانواده عزادار بايد به کساني که به تغريت آنها آمده اند بازديد پس بدهند. اين مراسم به ترتيب نزديکي و اهميت افرادصورت مي‌گيرد. عزاداران تا يک سال لباس سياه مي‌پوشند. اما معمولاً بزرگ ترهاي خانواده از کودکان و جوانان و نوعروسان يا کساني که مريض يا مسافري دارند مي‌خواهند که زودتر از لباس سياه درآيند. به اين منظور بزرگ ترخانواده به ديدارخانواده عزادار مي‌رود و براي هرکس قواره‌اي پارچه مي‌برد و از او مي‌خواهد که درهمان مجلس لباسش را عوض کند.

گاه شماری و مراسم سالانه

مبداء تاریخ ایران بعد از اسلام هجرت پیامبر اکرم از مکه به مدینه است و براساس سال خورشیدی تنظیم شده است. سال از نوروز، اولین روز بهار و از لحظه تحویل خورشید به برج حمل آغاز می‌گردد و 365 روز و یک چهارم روز طول می‌کشد. نوروز مطابق 21 مارس در تقویم میلادی است. هر چهار سال یک بار از مجموع ساعت های اضافه بر 365 یک روز جمع می‌آید و سال پنجم 366 روز می‌شود. به این سال ها کبیسه می‌گویند.

گاه شماری امروز ایران براساس تقویم جلالی است. این تقویم به دستور سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی به سال 471/1074 م تدوین شد. نوروز- که با رعایت نکردن کبیسه به ترتیبی که در ماه های زرتشتی است- از اول بهار آغازگشته و به میان پاییز رسیده بود، به جای خود بازگشت. به دستور سلطان ملکشاه سلجوقی، دانشمندان و ستاره شناسان بزرگ ایرانی محاسبات مربوط به تصحیح تقویم را انجام دادند. تاریخ شمسی را که براساس محاسبات تقویم جلالی وضع شده از دقیق ترین تاریخ ها دانسته‌اند.

در این تقویم سال به چهار فصل: بهار، تابستان، پاییز، و زمستان، و دوازده ماه تقسیم می‌شود. نام ماههای ایرانی از فرشتگان ایران باستان است: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند. شش ماه اول سال هرکدام سی و یک روز و پنج ماه بعد سی روز است. ماه اسفند در سال های عادی 29 روز و در سال کبیسه سی روز است. این ترتیب از سال 1305 خورشیدی در عصر پهلوی اول رسمیت یافته است. پیش از آن روزهای هرماه برطبق روزهای بروج بود.

روزهای سال به هفته تقسیم می‌شود: شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه. جمعه تعطیل هفتگی است. بعضی روزهای تعطیل سالانه در ایران به مناسبت عیدها و سوگواری‌های مذهبی و بعضی دیگر مربوط به جشن های ملی و رویدادهای تاریخی است. تعطیل هایی که مناسبت سیاسی داردگاه با تغییر حکومت تغییر می‌یابد. به عنوان نمونه، در گذشته روز چهاردهم مردادماه هر سال به مناسبت جشن مشروطیت تعطیل رسمی بود و مراسمی خاص برگزار می‌شد. پس از انقلاب اسلامی این روز تعطیل نیست. اکنون روز دوازدهم فروردین به مناسبت روز جمهوری اسلامی و روز 22 بهمن بواسطه پیروزی انقلاب اسلامی تعطیل رسمی و عمومی است. در مورد ایام مذهبی و جشن های ملی ایرانی نیز هر حکومت بنا بر سیاست خود آن را به صورتی برگزار می‌کند.

اما، به طورکلی، ایام مذهبی و جشن های ملی طی قرن ها و هزاره ها از سوی مردم بزرگ داشته شده و مراسمی خاص داشته است که اگر چه گاه از سوی حکومت ها منع گردیده اما به طور خصوصی در جمع خانواده تا امروز برجای نگهداشته شده است.

ایام مذهبی

ایرانیان مسلمان و پیرو مذهب شیعه دوازده امامی در طول سال ایامی را به مناسبت های مذهبی گرامی می دارند. این روزها براساس تقویم قمری است و در این تقویم سال از دوازده بارگردش ماه به دور زمین تشکیل می شود. سال قمری سیصد و پنجاه و چهار شبانه روز و اندی طول می کشد و حدود یازده روز از سال شمسی یا خورشیدی کمتر است. ماه ها در فصل های مختلف سال پیوسته می گردد. بنابراین، گاه ایام مذهبی با جشن های ملی مصادف می شود و اما از نظر زمانی با برگزاری آن در دیگر کشورهای اسلامی فاصله اندکی دارد. این فاصله ها ناشی از موقعیت دیدن ماه است که گاه یک شبانه روز در منطقه ای دیرتر از منطقه دیگر هلال آن دیده می شود. ایام مذهبی در ایران به ترتیب ماه ها در سال قمری چنین است:

محرم- ماه محرم آغاز سال قمری است. شیعیان ایران ده روز اول این ماه را به عزاداری و سوگواری می پردازند. روزهای نهم و دهم محرم، تاسوعا و عاشورا، مصادف با شهادت حسین بن علی (ع) و هفتاد و دو تن از یاران وی در کربلاست. شیعیان از دیرباز، دهه اول محرم بخصوص این دو روز راماتم می گرفته اند. مراسم نوحه خوانی، سینه زنی، زنجیرزنی، شبیه خوانی و حرکت درآوردن نخل و به راه افتادن دسته ها همراه علایم و وسایلی که صحنه جنگ و صحرای کربلا را مجسم می کند، در این روزها برگزار می گردد. نخستین بار در زمان آل بویه سوگواری روز عاشورا در بغداد برگزار گردید. از دوره صفویه تا امروز عزاداری ده روز اول محرم همواره مرسوم بوده است.

روز عاشورا اشخاصی که نذر دارند از عزاداران به ناهار پذیرایی می کنند. غذای مخصوص این روز حلیم یا آش شله قلمکار است که با انواع حبوبات و گوشت فراوان پخته می شود. کسانی نیز پسران خردسال خود را با ظرف آب و شربت به میان عزاداران می فرستند تا کسی در این روز تشنه نماند. گذاشتن بشکه های بزرگ آب با جام های برنجین در سرگذرها نیز مرسوم است. جمله «بنوش به یاد حسین» دائم تکرار می شود و مردم هربار جامی آب می نوشند می گویند: «لعنت بر یزید» و یا «لعنت بر شمر». زیرا معتقدند که در چنین روزها به دستور یزیدین معاویه، خلیفه اموی، آب را بر روی امام حسین (ع) و یاران و اهل بیت او بستند و حضرت تشنه لب جام شهادت نوشید.

شب یازدهم محرم، یعنی بعد از غروب روز عاشورا، شام غریبان گرفته می شود. عزاداران در تاریکی به نوحه خوانی و گریستن و زاری و ذکر مصایب اهل بیت امام (ع) می پردازند. سپس قرآن بر سر گذاشته و شمع به دست به دعا و قرآن خوانی مشغول می شوند. جهانگردان و

سفیران اروپائی که در چند سده اخیر خاطرات خود را از ایران و دربارهای آن نوشته اند، همگی از برگزاری مراسم عزاداری عاشورا به تفصیل یاد کرده‌اند.

صفر- عزاداران حسینی ماتم را دوماه و تا آخر صفر نگه می‌دارند. اربعین حسینی بیستم ماه صفر و چهلّمین روز واقعه کربلاست. این روز با مراسم عزاداری می‌گذرد. پختن شله زرد و تقسیم آن بین همسایگان و نزدیکان از نذرهای این روز یا روز 28 صفر (قتل امام حسن ع) است. شله زرد غذایی است که از برنج و روغن و شکر و زعفران و گلاب و مغز بادام پخته می‌شود. روی بشقاب های شله زرد را با دارچین تزئین می‌کنند. کلمات "یا حسین" و "الله" و نقش های مختلف برای شله زرد نذری مناسب تر است. بیست و هشتم ماه صفر مصادف با رحلت رسول اکرم(ص) و شهادت امام حسن(ع) دومین پیشوای شیعیان است. آخرین روز ماه صفر نیز به مناسبت شهادت هشتمین پیشوای شیعیان امام رضا(ع) از دیگر ایام سوگواری است.

ربیع الاول- هفدهم ربیع الاول میلاد رسول اکرم(ص) گرامی داشته می‌شود و مجلس مهمانی و دعا و خواندن اشعار مذهبی در نعت رسول اکرم (ص) برگزار می‌گردد. در کشورهای سنی مذهب روز میلاد رسول اکرم (ص) اندکی با روزی که در ایران گرامی داشته می‌شود اختلاف دارد.

رجب- سیزدهم رجب روز ولادت علی بن ابیطالب(ع) است. بیست و هفتم رجب نیز که مبعث رسول اکرم(ص) است عید گرفته می‌شود.

شعبان- پانزدهم شعبان ولادت حضرت قائم(عج) است. این روز با چراغانی و مهمانی برگزار می‌شود. شیعیان خراسان از دوازدهم تا پانزدهم، که شب های برات یا چراغ برات خوانده می‌شود، به زیارت گورستان ها می‌روند و برای درگذشتگان خیرات می‌کنند. این مراسم از قرن های اول اسلامی در خراسان بزرگ مرسوم بوده و ابوریحان بیرونی نیز به آن اشاره کرده است. در دیگر نواحی ایران چنین مراسمی برگزار نمی‌گردد. در گیلان و مازندران شب اولین جمعه ماه رجب بر سر قبر عزیزان درگذشته می‌روند و غذا و میوه و خرما و حلوا خیرات می‌کنند.

رمضان- لیلة القدر، شب عزیزی که در قرآن کریم مذکور است، در ماه رمضان، و به اعتقاد شیعه، شب بیست و هفتم این ماه است. از گذشته دور باور داشتند لیلة القدر شبی است که هرکس در آن شب دعایی کند و چیزی از خدا بخواهد به مقصود خواهد رسید. به موجب احادیث شیعه، لیلة القدر در میان شب ها مخفی است تا مردم همه شب های ماه رمضان را به عبادت بگذرانند. بنابراین، ختم قرآن و شب زنده داری به عبادت و میهمانی در همه شب های ماه رمضان تا سحر ادامه می‌یابد. در روزهای نوزدهم و بیست و یکم ماه رمضان که مصادف با ضربت خوردن و شهادت امیرالمؤمنین علی(ع) است مراسم عزاداری برگزار می‌گردد. روز بیست و هفتم ماه رمضان به اعتقاد شیعیان روزی است که ابن ملجم به قصاص شهادت علی(ع) کشته شد. بعضی در این روز بریدن و دوختن پیراهن نو، پیراهن مراد، را خوش یمن می‌دانند.

شَوَّال - اول شَوَّال عید فطر (روزه‌گشا) است که پس از اعلام دیده شدن هلال ماه از طرف مراجع مذهبی برگزار می‌شود. شرکت در نماز عید و پرداختن فطریه و اطعام مساکین و مهمانی و دید و بازدید از مراسم مذهبی این روز است.

ذی‌الحجه - دهم ماه ذی‌الحجه عید قربان (گوسفندکشان) است. حاجیان در پایان مراسم حج قربانی می‌کنند. برخی نیز در این روز گوسفند نذری می‌کشند و گوشت آن را بین مردم تقسیم می‌کنند. از زمان صفویه تا اواخر دوره قاجاریه عید قربان با مراسم مفصل از طرف دولت برگزار می‌شد. بدین ترتیب که گوسفند یا شتر قربانی را از روز پیش با حنا رنگ می‌کردند و با آویختن انواع سنگ های رنگین و آینه و پارچه های گوناگون دور شهر می‌گرداندند. نقاره‌چی‌ها و رقاصگان پیشاپیش و دورا دور قربانی به نواختن و رقصیدن مشغول بودند. در محل مخصوص حیوان را با خوراندن آب و قند و سبزه در حالی که دعا خوانده می‌شد می‌کشتند. این مراسم از اواخر دوره قاجار تعطیل شد.

هجدهم ذی‌الحجه عید غدیر است. به اعتقاد شیعیان، در این روز پیغمبر (ص) در بازگشت از آخرین سفر حج حضرت علی (ع) را به جانشینی خویش منصوب فرمود و در حالی که بر بلندی قرار داشت، گفت: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست.» در روز عید غدیر مردم به دیدن سیدها می‌روند به آنان تبریک می‌گویند و از دست آنان برای تیمن و تبرک پول یا هدیه می‌گیرند. خود نیز هدایایی برای سیدها می‌برند. در اعتقاد عامه هر کس در این روز جارو یا خیاطی کند دستش عذریک می‌شود. عذریک نوعی عفونت و تورم بیخ ناخن انگشت بزرگ است که درد بسیار دارد.

علاوه بر این، ایام مذهبی دیگر از جمله تولد و شهادت امامان شیعه است که در طول سال به عید و سوگواری مذهبی می‌گذرد. اما آنچه یاد شد مهم‌ترین آنهاست.

- صاحب الزمانی، ناصرالدین. خط سوم. تهران، عطائی، چاپ دوم، 1362.

- یادنامه ناصر خسرو. مشهد، دانشگاه فردوسی، 2535 شاهنشاهی.

- صفا، دکتر ذبیح الله. تاریخ ادبیات در ایران، ج 2، تهران، کتابفروشی ابن سینا، 1957.

جشن های ایرانی

جشن های ایرانی

درگاه شماری ایرانیان پیش از اسلام، سال به دوازده ماه سی روزه تقسیم می شد. در پایان سال پنج روز به نام پنجه دزدیده یا خمه مسترقه باقی می ماند. تقویم امروز زرتشتیان بر همین اساس تنظیم شده است. در این تقویم هفته وجود ندارد و روزهای ماه هریک نام یکی از فرشتگان یا ایزدان را به خود گرفته و به ترتیب چنین است:

(1 اورمزد؛ 2 بهمن؛ 3 اردیبهشت؛ 4 شهریور؛ 5 سپندارمذ؛ 6 خرداد؛ 7 امرداد؛ 8 دی به آذر؛ 9 آذر؛ 10 آبان؛ 11 خیر(خور)؛ 12 ماه؛ 13 تیر؛ 14 گوس؛ 15 دی به مهر؛ 16 مهر؛ 17 سروش؛ 18 رشن؛ 19 فروردین؛ 20 ورهرام؛ 21 رام؛ 22 باد؛ 23 دی بهدین؛ 24 دین؛ 25 ارد(اشی)؛ 26 اشتاد؛ 27 آسمان؛ 28 زامیاد؛ 29 مانتره سپند؛ 30 رام.

نام ماه های دوازده گانه چون امروز چنین بوده است:
فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، امرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند.

ایرانیان پیش از اسلام مراسم سوگ و ماتم نداشته اند و اندوه و روزه داری را عملی ناپسند می شمرده اند. به همین جهت در ایام باستان همه روزها شادی و خوشی و جشن و مهمانی و خوردن و خوراندن بوده است. زرتشتیان در روزهایی از ماه که نام روز و ماه یکی می شده جشن می گرفته اند و با پسوند نسبت (گان) آن روز را مشخص می کرده اند مانند فروردگان (19 فروردین) اردیبهشت گان (سوم اردیبهشت) مهرگان (16 مهر).

بعضی از این جشن ها، که بیشتر جنبه زرتشتی دارد، با جشن هایی که چه بسا پیش از زرتشت نیز مرسوم بوده منطبق شده است. جشن های ایرانیان باستان با دگرگونی های طبیعت و هنگام مناسب برای کارهای کشاورزی و گله داری مربوط است. در آن روزگار سال به دو فصل تابستان و زمستان تقسیم می شده است. سرمای زیاد در بعضی نواحی ایران در روزگاران کهن زندگی را سخت می کرده است. داستان ساختن شهرها و پناهگاه های زیرزمینی که به جمشید و افراسیاب و دیگر پادشاهان افسانه ای نسبت داده شده، گویی بازتاب خاطر این سرمای طاقت سوز بوده است. بنابراین، وقتی هوا رو به گرما می رفته و مردم روی به صحرا می آورده اند، طبیعی است که آغاز آن را با شور و شوق تمام نوروز بنامند و جشن بگیرند.

قرن ها و هزاره ها شاهان و فرمانروایان خودی و بیگانه بر ایران زمین فرمانروا بوده اند. بسیاری

ازایشان با همه توان خویش برای فراموش شدن این جشن های دیرین کوشیده اند. چه بسیار داغ بد دینی و تهمت کفر که برپیشانی دوستداران این رسم ها و سنت ها زده اند و چه بسیار با شکنجه و نقره داغ مردم را از برگزاري آنها باز داشته اند. اما طبیعت قانون جاودانی و دگرگون ناپذیر خود را برجای گذاشته است. امروز بسیاری از جشن های کهن ایرانی به دلایل مختلف با مراسم کامل برگزار نمی شود، یا از آن ها تنها نامی برجای مانده است.

نوروز

نوروز اولین روز بهار، آغاز سال نو و بزرگ ترین جشن ملی ایرانیان است که در اساطیر ایرانی به جمشید نسبت داده شده. گفته اند که جم سوار برگردونه ای که دیوها آن را می کشیدند به آذربایجان رسید. فرمود تا تختی زرین برجای بلند بگذارند و خود درحالی که تاجی جواهر نشان بر سر داشت بر آن نشست و دیوان آن را برداشتند و به آسمان بردند. چون خورشید برآمد و یرتوش بر آن تاج و تخت افتاد همگان شاد شدند و شید را که به معنی درخشش و روشنایی است بر نام جم افزودند. در آن روز جمشید فرمود که جشنی بزرگ برپا دارند. زیرا در نوروز فلک آغاز به گردش نموده و خدا آفرینش جهان را شروع کرده است. نخستین انسان در این روز آفریده شده و خرمی و سرسبزی گیتی را فرا گرفته است.

در دوران باستان پنج روز اول فروردین نوروز عامه بود. شاه بارعام می داد و هر روز گروهی از مردم را برای شادباش نوروزی به حضور می پذیرفت. روز ششم نوروز بزرگ و نوروز خاصه خوانده می شد. شاه به خلوت می رفت و با نزدیکان خود می نشست. این روز را پایان آفرینش جهان و روز کامل شدن گیتی دانسته اند. گفته اند که در این روز زرتشت به پیامبری برگزیده شد و با اهورمزدا سخن گفت. به این جهت درامداد پیش از سخن گفتن پاره ای نیشکر می چشیدند. همچنین گفته اند که جمشید نخستین بار در نوروز نیشکر را شناخت و آن را به دیگران هدیه داد. پس خوردن پاره ای شکر یا شیرینی از مراسم اصلی نوروز بوده است.

نوروز در واقع جشن رستاخیز است. پنج روز پیش از نوروز که درگاه شماری باستان پنجه ی دزدیده یا به عربی خمسه ی مسترقه گفته می شد، فروردگان نام داشت و ایرانیان در آن روزها به یاد مردگان به انجام مراسمی می پرداختند. شمع و چراغ می افروختند و خوردنی و نوشیدنی بر سفره می چیدند و معتقد بودند که ارواح و قروهرهای درگذشتگان برای بازدید از خانه و خانواده خواهند آمد. در احادیث شیعه روایتی هست که بنا بر آن حضرت صاحب الزمان (ع) در نوروز ظهور خواهد فرمود و جهان را که در تاریکی ظلم است به نور عدالت نورانی خواهد کرد.

فرخنده ترین ساعت نوروز لحظه دمیدن آفتاب در بامداد بود. ایرانیان در این لحظه با چشم دوختن به خورشید تبرک می جستند و معتقد بودند که پیش از سخن گفتن هرکس سه مرتبه غسل بچشد و سه پاره موم (شمع) روشن نماید از هر دردی شفا خواهد یافت. مراسم نوروز در دربار شاهان با تجمل بسیار برگزار می شده و توصیف باشکوه ترین تشریفات آن، در دربار شاهنشاهان

ساسانی، در کتاب **نوروزنامه** آمده است. در روزگار پس از اسلام نوروز همچنان از جشن های مهم ایرانیان برجای ماند. بنا بر حدیثی که از امام جعفر صادق (ع) ششمین امام شیعیان نقل شده نوروز مبارک است و در آن روز حضرت صاحب الزمان (ع) ظهور خواهد فرمود و جهان را که در تاریکی ظلم است به نور عدالت نورانی خواهد کرد. آن چه در این جا می آید، اشاره ای کوتاه به بعضی مراسم امروزی نوروز نزد بسیاری از ایرانیان است.

ایرانیان از اوایل اسفند به پیشواز نوروز می روند. نخست خانه تکانی می کنند. نظافت، تعمیر وسایل خراب شده، دور ریختن اشیاء بی فایده و زائد، رنگ آمیزی در و دیوار، شستن در و پنجره، گردگیری و ترتیب گنجینه ها و قفسه ها از فعالیت هایی است که همه را از زن و مرد، چه در خانه و چه در بازار و اداره و کارگاه، به خود مشغول می دارد. سپس خرید اشیاء لازم برای منزل، لباس نو تابستانی، هدایا و عیدی برای یکدیگر و لوازم سفره هفت سین و شیرینی و آجیل برای دید و بازدید نوروز آغاز می شود. در فاصله ده تا پانزده روز مانده به نوروز سبزه سبز می کنند و آن دانه های مختلف از قبیل گندم، جو و عدس و باقلا و ارزن است که پس از سبزشدن تزیین می شود و در سفره هفت سین جای می گیرد. در گذشته دوازده نوع دانه را سبز می کردند و از روی رشد آنها چگونگی محصول سال نو را پیش بینی می نمودند.

دوختن لباس، پختن شیرینی های مخصوص نوروزی و ارسال نامه های تبریک سال نو برای دوستان و آشنایان و همکاران و معلّمان از کارهای دیگر این فصل است. ازدیگر کارهای لازم رسیدگی به حساب های مالی خانواده و پرداخت وام هاست. در لحظه ی سال تحویل کسی با دیگری نباید قهر باشد یا از او رنجشی به دل نگه دارد. روز قبل از عید حمام نوروز واجب است. شستشو و پوشیدن لباس نو، ولو یک تکه، اهمیت خاص دارد. شب سال تحویل همه چراغ های خانه را روشن می گذارند. سبزی پلو و ماهی یا رشته پلو می پزند تا رشته امور در دستشان بماند. از شام شب عید برای روز دیگر مقداری نگه می دارند تا برکت از سال گذشته به آینده پیوندد. در لحظه ی تحویل سال، که مهم ترین لحظه سال است، افراد خانواده دور سفره هفت سین می نشینند. بر این سفره کتاب آسمانی، آینه، شمعدان، قدحی بلورین پر از آب که چند ماهی کوچک قرمز در آن شناور باشد، سبزی کوچکی از تخم مرغ رنگ شده، ظرف های میوه و شیرینی و آجیل، گلدان های گل و هفت چیز که نام آنها با حرف سین شروع شود قرار دارد. سمنو، سکه، سبزه، سنبل، سیب، سرکه، سنجد، سیاه دانه و سیر معمول ترین این چیزها است. گفته اند که در قدیم هفت شین روی سفره می گذاشته اند اما بعد از اسلام، به مناسبت حرام بودن شراب، آن را به هفت سین بدل کرده اند. هفت شین عبارت بوده است از شیر، شراب، شکر، شهد، شمع، شایه (میوه، محصول کشت) و شیرینی.

هنگام تحویل سال باید دعای مخصوص خواند "یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محول الحال و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال" و به قدح آب که روشنایی است چشم دوخت. پس از تحویل سال دهان را با شیرینی یا عسل شیرین می کنند، یکدیگر را می بوسند و شادباش و مبارکباد و «صدسال به از این سال ها» می گویند. بزرگ ترها به کوچکترها و گاه همه

به یکدیگر عیدی و هدیه می دهند و به دید و بازدید می پردازند که تا روز دوازدهم دامه دارد. ابتدا باید کوچکترها به دیدن بزرگ ترها بروند سپس آنها نیز از کوچک ترها بازدید کنند. در بعضی شهرها در صبح نوروز دیدن از خانواده هایی که در سال گذشته عزادار و سوگواری بوده اند، مرسوم است.

روز سیزدهم فروردین سیزده به در است. همه از خانه بیرون می روند و روز را به تفریح و شادی و بازی در صحرا و دشت می گذرانند. در این روز با طناب به درخت تاب می اندازند و به تقلید از جمشید برآسمان گذر می کنند. خوردن کاهو و سکنجبین یا سرکه و چیدن و جمع آوری سبزه های نورسته و پختن آش رشته در صحرا از مراسم این روز است. صبح این روز سبزه های را که سبز کرده بودند با خود از خانه بیرون می برند به آب روان می سپارند یا به پشت بام می اندازند. دخترهای دم بخت علف ها را به هم گره می زنند و به امید بخت گشایی می خوانند: «سیزده بدر، سال دگر، خانه شوهر.»

نوروز و روزهای پیش از آن تا سیزده به در آداب و تفریحات و بازی ها و مراسم بسیار مفصل دارد. از آن جمله نمایش های میرنوروزی، نواهای دسته های دهل زن و نقاره چي، رقص ها و شوخی های حاجي فیروز و مراسم شاد و اسطوره ای برنشستن کوسه بین کشاورزان و دامداران. اگرچه در طول تاریخ بارها جشن های ملی ایرانی مورد بی مهری و گاه قهر و کین کسانی قرار گرفته است که شادی مردم و دلبستگی آنان را به سنت های دیرین خوش نمی داشتند، اما ایرانیان این یادگارهای دل انگیز ملی را همچنان پای برجا نگه داشته اند.

جشن گل سرخ

روز سوم اردیبهشت، نام ماه و روز یکی می شود و از همین رو ایرانیان باستان آن روز را جشن می گرفتند. اردیبهشت، دومین ماه بهار، نام خود را از آمشاسپندی به همین نام دارد که به معنی والاترین راستی ها و درستی ها و ایزد نور و روشنایی و آتش بی دود اهورایی است. به اعتقاد پیشینیان، خداوند در اردیبهشت ماه زمین را آفریده است. در این موقع سال گل سرخ عرصه باغ و بوستان را می آراید.

ایران را سرزمین گل و بلبل نامیده اند زیرا گل سرخ بیش از همه جا در ایران می روید و ستایش رنگ و بوی و زیبایی و دلغریبی آن بیش از همه در اندیشه و ادب ایرانی جای داشته است. ایرانیان باستان در بهار و به خصوص در جشن های اردیبهشت ماه خرمین های عظیم گل را فراهم می آوردند و دورا دور آن به نوشیدن شراب گلرنگ و سرخوشي و شادکامی می گذراندند. هدیه فرستادن گل سرخ از مراسم مهم این جشن است. ابوریحان بیرونی به برگزاری جشن گل سرخ در خوارزم اشاره کرده و نوشته که مسیحیان در روز چهارم ماه آیار که همزمان با اردیبهشت ماه است گل سرخ به کلیساها می بردند. در تاریخ بیهقي از برگزاری جشن گل افشان به وسیله

يکي از اميران دربار سلطان مسعود غزنوي نيز ياد شده و آمده است که امير و ياران او در حال سرمستي دورادور خرمن گل هاي فراهم آمده به رقص و پاڪوبي پرداختند درحالي که هريک تاجي از شاخه هاي سبز مورد و گل سرخ به هم بافته و بر سر گذاشته بودند.

جشن آب ريزان

ايران سرزميني کم آب است. به اين جهت درگذشته هاي بسيار دور، زيباترين افسانه ها درباره باران و چشمه ساران و جويبارها ورودهاي خروشان برسر زبان ها بوده است. مراسم جشن هايي که در تيرماه برگزار شده، همگي براي آب بازي و پاشيدن آب به سر و روي يکديگر است، اگرچه در برخي ديگر از جشن ها نيز، از جمله نوروز و آبانگان و جشن هايي که در ماه بهمن برگزار مي شده، پاشيدن آب به يکديگر و آب ريزان مرسوم بوده است.

در ششمين روز تيرماه جشني بنام نيوفربوده است که امروز از مراسم آن اطلاع چندانتي در دست نيست. نيوفرگل مخصوص ايزدبانو آناهيتا است که تا زمان ساسانيان بزرگ ترين پرستشگاه ها و مجلل ترين پيکره هاي او برجاي بوده است. نيوفر بر روي آبيگرها مي رويد و رنگ و بويي دلنشين دارد و يادگار دوراني است که اقوام اوليه آريايي فرهنگي مشترک داشته اند. هم اکنون نيوفر درهند هم چون گذشته نشانه و رمزي از مادر طبيعت است. در سفره جشن مهرگان نيز گل نيوفر به عنوان يکي از لوازم اصلي بر سفره نهاده مي شود.

روز سيزدهم تيرماه برخورد نام روز و ماه است و به آن جشن تيرگان مي گفته اند. در اين روز جشني بزرگ برگزار مي شده و در افسانه هاي ايراني داستان دلکشي درباره آن آمده است. بنا بر اين افسانه، چون افراسياب توراني بر ايران چيره شد، در طبرستان ايرانيان به مدت طولاني به محاصره سپاه وي درآمدند. انبارهاي آذوقه به پايان رسيد و گرسنگي مي رفت که همه را از پاي درآورد. منوچهر پادشاه ايران از افراسياب خواست که به اندازه يک تيرپرتاب از کشور ايران را آزاد کند و به او واگذارد. افراسياب پذيرفت.

سپندارمذ، فرشته نگهبان زمين، به ياري ايشان آمد و دستور داد تير و کماني ويژه بسازند. آن گاه پهلواني پارسا و ميهن دوست را برگزيد تا کمان بکشد و تير را پرتاب کند. پهلوان که آرش نام داشت برپا خاست و برهنه شد. آنگاه روي به سوي مردمان کرد و به همه نشان داد که اندامي نيرومند و سالم دارد. سپس کمان را برکشيد و چندان در آن نيرو نهاد که بدنش پاره پاره شد. ايزد باد به ياري سپندارمذ تير را تا آن سوي جيحون برد و بر درخت گردويي فرود آورد که از بزرگي در جهان مانند نداشت. گفته اند که از محل پرتاب تير تا آن گردوين هزار فرسنگ بود.

افراسياب ناچار سپاه خود را عقب نشاند و ايرانيان که از گرسنگي به جان آمده بودند شادي ها کردند و تنور و وسايل آشپزخانه را که بي مصرف مانده و کهنه و فرسوده شده بود شکستند و

درچشمه سارها تن شستند تا غبار ننگ و بدبختي را از خود بزدايند. اين افسانه تعبيري حماسي از خشکسالي و بي باراني است و عقب کشيدن افراسياب در افسانه نشان کنار رفتن ديوي است که از فرو ريختن باران جلوگيري کرده. دور راندن ديو با فداکاري و جان در کف نهادن آرش کماندار همراه است و فرو ريختن باران و سرسبز شدن کشت و بوستان شادي و نشاط مردم را در پي دارد. نکته اي ظريف در داستان آرش وجود دارد که زمينه سنتي لخت شدن پهلوانان در زورخانه است. آنان نيز هنگام مبارزه و کشتيگيري لخت مي شوند و دورگودي مي چرخند تا همگان ورزيدگي بدن آن ها را ببينند.

جشن تيرگان بنا برآن چه در نوشته هاي ديرين آمده روزمخصوص دبيران و دهقانان نيز بوده است. زيرا تير همان عطارد است که دبير فلک خوانده شده. در اين روز نويسندگان و دبيران و دهقانان، که مردم باسواد و نگهبانان تاريخ و فرهنگ باستان ايران بوده اند به لباس مخصوص خود درمي آمدند و مورد احترام و بزرگداشت بسيار قرارمي گرفتند.

درجشن تيرگان مرسوم بوده است که همه درچشمه سارها و رودهاي خروشان شستشوکنند و براي تبریک و شادي به يکديگر آب بپاشند. نوشته اند که در اين روز ساکنان ساحل خَزَر به دريا مي رفتند و همه روز را آب بازي مي کردند. در تاريخ ايران بعد از اسلام در زمان شاه عباس بزرگ به برگزاري يک جشن با شکوه آب ريزان در اصفهان اشاره شده است که نشان از زنده کردن آداب و رسوم باستاني در قرن هفدهم ميلادي دارد. در اين مراسم همه بزرگان و اهالي اصفهان در زاینده رود به آب بازي مي پرداخته اند.

جشن مهرگان

پس از نوروز، مهمترين جشن ملی ایرانی مهرگان است که روز شانزدهم مهرماه، هنگامی که نام روز و نام ماه برهم می افتد، برگزار می شود. ایرانیان باستان سال را به دو فصل تابستان و زمستان بخش می کردند. تابستان که هنگام رفتن به صحرا و کشت و کار بود با جشن های نوروزي آغاز می شد و هنگامی که در اوّل پاییز و شروع فصل سرما که گوسفندان و چهارپایان به آغل باز می گشتند و انبارها از محصولات کشاورزي و باغداری انباشته بود، جشنی دیگر برگزاري می شد که همین مهرگان است. مهرگان در واقع جشن شکرگزاری و شادي برداشت محصول است. کشاورزان ایرانی هنوز چنین وقتی مجالس عروسي و مهماني به راه می اندازند و براي گشت و گذار و زیارت و سیاحت راهي شهرهاي دیگر به خصوص اماکن مذهبي می شوند. مهرماه آغاز اعتدال پایيزي و یکسانی روز و شب است. بنا به معتقدات ایرانیان باستان در مهرگان زمین گسترده می گردد و تن و جان آدمي به هم می پیوندد. در حماسه ملي ايران مهرگان زمانی است که کاوه ی آهنگر برضد ضحاک قیام کرد و با ازميان برداشتن او فریدون بر تخت پادشاهي نشست. گرامي داشت جشن مهرگان نيز به فریدون نسبت داده شده است. در دوره ی

شاهنشاهی ساسانیان اردشیر بابکان در این روز تاجی خورشیدگون بر سر نهاد و از آن پس ساسانیان پیوسته این روز را گرامی می داشتند.

ماه مهرمنسوب به مهر یا میترا، ایزد دوستی و پیمان درست است، که خورشید تابان گردونه اوست. ایزدمهر هر روز سوار بر این گردونه پهنه آسمان را در می نورد و پیمان شکنان را با نیزه های زرین به سزا می رساند. با این که زرتشت کوشید با ترویج یکتاپرستی ستایش ایزدان گوناگون را از میان بردارد، باز خدایان پیش از او به صورت همین فرشتگان درآمدند. یکی از بزرگ ترین این ایزدان، ایزدمهر است و فصل بزرگی از یشت ها به نام مهریشت به گرامی داشت این ایزد و نیایش او اختصاص یافته است.

جشن مهرگان مانند نوروز با شکوه و جلال تمام برگزار می شده است. تاریخ نویسان یونانی بارها به شادخواری و جشن و سرور و نغمه سرایی و موسیقی بسیار که در مهرگان انجام می شده، اشاره کرده اند. آورده اند که پادشاهان هخامنشی هرگز نمی بایست مست شوند مگر در جشن مهرگان که لباس ارغوانی می پوشیدند و در باده پیمایی و میخوارگی دیگران شرکت می کردند. در این جشن موبدان خوانچه ای که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه کنان نزد شاه می آوردند.

از شانزدهم تا بیستم مهرماه مهرگان عامه بود. روز بیست و یکم شاهان و بزرگان، مهرگان خاصه برگزار می کردند و این روز را با خانواده و نزدیکان می گذراندند. از مراسم جشن مهرگان افروختن آتش های بزرگ و رقص و شادمانی و می نوشی گرداگرد آن است. در این هنگام در خانه ها سفره مهرگانی می گسترند و با انواع غذاها و میوه ها و شراب و گلاب و گل فراوان آن را می آریند. در سفره مهرگان باید هفت میوه به ترتیب قرار داده شود: ترنج، سیب، به، عناب، انار، انگور سفید و کُنار. در این روز همگان شکر و گلاب فراوان می نوشند تا در زمستان از آسیب بیماری و سرما در امان مانند. گذاشتن شاخه های سبز مورد و گل نیلوفر بر سفره مهرگان از واجبات است. ریختن اسپند و برگ خشک مورد بر روی آتش علاوه بر پراکندن بوی خوش دیوها و جن ها را می پراکند.

جشن سده

سده یکی از جشن های باستانی ایران است که در شب دهم بهمن برگزار می شود. بنا بر رسم ایرانیان باستان زمستان بزرگ پنج ماه (صد و پنجاه روز) بوده و در روز جشن سده چند روز از زمستان گذشته و صولت و شدت آن به پایان آمده است. در این روز عدد فرزندان کیومرث پدر همه آدمیان به صدتن رسید و هوشنگ پادشاه بزرگ پیشدادی در این روز تاج بر سر نهاد. ایرانیان معتقد بودند که در این زمان جهنم از زمستان زاده می شود زیرا به اعتقاد ایرانیان باستان دوزخ جایی بسیار سرد بوده است. پس آتش می افروختند تا زشتی و پلیدی جهنم را دور کنند. و گرداگرد آن به رقص و شادمانی و خوردن گردو و بادام برشته و نوشیدن شراب می پرداختند.

جشن سده بعد از اسلام تا اواخر دوره سلجوقيان برجاي بود. در **تاریخ بیهقي** شرحي از برگزاري آن در روزگار سلطان مسعود غزنوي داده شده است. نوشته اند که وي با همه اشتياقي که براي انجام جشن هاي باستاني ايران به شکوه و جلال تمام داشت درشب جشن سده اندوه زده و خشمگين به خلوت رفت و از تماشاي مراسم سرباز زد. جشن سده تا روزگارسلجوقيان برجاي بوده است. ملکشاه سلجوقي دراین شب در بغداد جشن با شکوهي ترتيب داد که شاعران و نويسندگان با توصيف آن سلطان را ستايش بسيار کردند.

در گذشته، توده مردم جشن سده را بسيار بزرگ مي داشتند. امام محمد غزالي در کيمياي سعادت عيد داشتن سده را به دليل آن که از جشن هاي گبران است حرام شمرده و به نکاتي اشاره کرده است که نشان مي دهد اين شب نزد مردم با شادي بسيار مي گذشته و ايرانيان با موسيقي و نشاط و عيدي دادن به کودکان آن را بزرگ مي داشته اند. غزالي مي گويد خريد و فروش چنگ و چغانه و صورتک حيوانات و سپرها و شمشيرهاي چوبين و بوق سفالين درعيدها به خودي خود گناه نيست اما از آن جا که جشن سده متعلق به ايرانيان نامسلمان است حرام شمرده مي شود.

در بهمن ماه جز جشن سده عيدهاي ديگري نيز برگزار مي گرديد که يکي از آنها به منجنه يا به منگان است که در دومين روز اين ماه واقع شده. در اين روز دانه هاي اسپند را در شيرتازه مي ريزند و مي خورند و معتقدند که حافظه را مي افزايد و فراموشي را از بين مي برد. اسپند همان گياه مقدسي است که دانه هاي ريز و سپاه رنگ آن را بر روي آتش مي ريزند و با دود و بوي خوش آن ديوان را فراري مي دهند و اثر چشم زخم را باطل مي کنند. هنگام جشن به منگان، درنواحي مرکزي ايران مرسوم است که آشي ازگوشت و حبوبات، غلات و سبزي هايي که در آن روز به دست آيد مي پزند. اين غذا شايد همان آش شله قلمکاري باشد که هنوز به عنوان آش نذري براي دوستان و آشنايان فرستاده مي شود.

روز بيست و دوم بهمن ماه جشن باد روز است که باز در آن نوشيدن شراب و بازي و شادي مرسوم بوده. روز سي ام بهمن ماه جشن آبريزگان است. گفته اند که در زمان پادشاهي فيروز، نياي خسرو انوشروان، خشکسالي سختي پيش آمد و مردمان بسيار رنج بردند اما پادشاه انبارهاي غله را گشود و مردمان را از آن بهره ها داد، آن گونه که هيچ کس از گرسنگي نمرد. سپس فيروز به آتشگاه رفت و از اهورامزدا به زاري طلب باران کرد. در اين روز چندان باران باريد که به داخل چادرها و خانه شاه نيز سرازير شد.

شب يلدا و جشن هاي دي ماه

شب قبل از فرا رسيدن نخستين روز دي ماه درازترين شب سال است و به آن شب يلدا يا شب چله مي گویند. دي ماه را ايرانيان باستان خورماه نيز مي گفتند. نخستين روز آن خرّم روز است. اين روز و اين ماه هر دو به نام اهورامزدا نامگذاري شده بنا بر اين روز اول دي جشني بزرگ است.

مراسم شب چله خانوادگی برگزار می‌گردد و هنوز همه مراسم آن پا برجاست. در این بلندترین شب سال افراد دور و نزدیک در منزل بزرگ خانواده گرد می‌آیند و با خوردن میوه و آجیل شب را به شادی می‌گذرانند. خوردن هندوانه، خربزه، انار، سیب، به و نیز انواع خشکبار، به خصوص آجیل شیرین و تخمه بوداده شور، در این شب معمول است. یکی دو روز قبل از فرا رسیدن شب چله مردهای جوان خوانچه‌های آراسته میوه را به خانه نامزدهای خود می‌فرستند و خود به مهمانی خانه عروس می‌روند. خانواده دختر نیز لباس و پارچه نبریده به جای آن هدیه می‌فرستند.

خوانچه طبق مستطیل شکل چوبی است که روی آن را با سفره‌ای قلمکار یا ترمه می‌پوشانند و بر آن ظرف‌های بزرگ میوه را، پیچیده در زروق‌های رنگین و آراسته با گل و نوارهای مواج، می‌چینند. این خوانچه را برسر می‌گذارند و گاه چند مرد که هریک خوانچه‌ای برسر دارند در پی یکدیگر راهی خانه عروس می‌شوند. گرد آمدن شب چله دور کرسی با نقل خاطرات شیرین و خواندن کتاب‌های داستانی تا دیرگاه شب ادامه می‌یابد. در این شب خوردن برف و شیره نیز معمول است. اولین برف سال را نمی‌خورند زیرا از پاک‌ی آن مطمئن نیستند. در شب چله که در بیشتر جاها برف زیاد باریده، روی برف مقداری شیره‌ی انگور می‌ریزند و به صورت بستنی می‌خورند.

بنا بر یک سنت دیرین در روزگار ساسانیان، در نخستین روز دی ماه هرسال، پادشاه از تخت شاهی به زیر می‌آمد و با جامه سپید در صحرا بفرشی سپید می‌نشست. دربان‌ها و نگهبانان را مرخص می‌کرد و بار عام می‌داد. با دهقانان و بزرگان برسر یک سفره می‌نشست و ایشان را برادر می‌نامید و از غذای ایشان می‌خورد. این جشن را نود روز نیز می‌گفتند زیرا میان آن تا نوروز نود روز تمام فاصله است.

در روزهای هشتم، پانزدهم و بیست و سوم این ماه نیز تطابق نام روز و ماه را جشن می‌گرفتند و معتقد بودند که آسمان در یازدهمین روز ماه دی آفریده شده است. سیرسور یا جشن سیر در روز چهاردهم دی ماه برگزار می‌شد. شانزدهمین روز دی ماه که به ایزدمهر منسوب بوده جشن و مراسم خاصی از شادخواری و شادکامی و رقص و موسیقی برپا می‌شده است. در افسانه‌های مربوط به این روز اغلب از گاوی سخن می‌رود که فریدون با شیر او پرورده شد. این گاو برمایون نام دارد و احتمال داده‌اند که به معنی گاو پرمایه باشد. مناسبت جشن روز شانزدهم دی ماه را بازگرفتن فریدون از شیرگاو و رها شدن گاوهای ایرانیان به وسیله فریدون از بند ضحاک گفته‌اند. آمده است که در شب این جشن در آسمان گاوی از نور آشکار می‌شود که شاخه‌ای او از طلا و پاهایش از نقره است. این گاو گردونه ماه را به دنبال می‌کشد و حدود یک ساعت در آسمان می‌ماند. هرکس آن را ببیند و آرزویی کند، آرزویش برآورده خواهد شد.

در این روز مردم برای تبرک، شیرگاو می‌نوشند و معتقدند هرکس در بامداد این روز پیش از سخن گفتن به بخورد و ترنجی را ببوید آن سال را به خوشی و در نعمت خواهد گذراند و از خشکسالی و بیچارگی و بدبختی در امان خواهد بود. باز برخی از ایرانیان معتقد بودند که در این روز ضحاک

جمشید را کشت و بر اثر آن بر خانه های مردم بلا بارید. از همین رو، برخی از جوانان تمام شب بیدار می ماندند، به در خانه های مردم می رفتند، در می کوفتند و با آوازخوانی بلا را از صاحبان خانه برمی گرداندند. صاحبانخانه در را بروی آنان می گشودند و با آجیل و شیرینی از آنها پذیرایی می کردند.

بنا بر افسانه ای دیگر، جمشید در این شب پری زیبایی رنگارنگی را دید که برگاو سپیدی سوار بود و دسته ای گل سوسن در دست داشت و گاه گاه آن را می بویید. گاو از هفت فلز ساخته شده بود. زر، سیم، مس، قلع، آهن، سرب و روی. آن پری نام یکایک آدمیان را بر زبان می آورد و صفات ایشان را برمی شمرد آن گاه از نور و روشنایی وجود خویش آنها را بهره ور می ساخت. جمشید از پری پرسید «تو کیستی؟» پری گفت «من بخت هستم و وجود خویش را بین مردم تقسیم می کنم.» آن گاه از نظر پنهان گشت.

مراسم شب یلدا مراسمی بسیار کهن و مربوط به دوران پیش از زرتشت و شب زاده شدن ایزدمهر است. چه، اگر بتوان در طی سال شبی را در نظر گرفت که در آن ایزدمهر -ایزدی که خورشید گردونه اوست- متولد شود، باید آن شب در تاریکی و درازی از تمام شب های سال ممتاز باشد و چنین شبی همان شب یلداست. قرینه ی این امر آن است که یلدا کلمه ای سُرّیانی و به معنی "میلاد" است. هنگام رواج آیین مهر در اروپا، مراسم شب یلدا با شکوه تمام برگزار می شد. هنگامی که مسیحیت، پس از کشتار بی رحمانه ی پیروان مهر، در اروپا رواج یافت، اولیای دین جدید پی بردند که برانداختن برخی سنت های آیین مهر ناممکن است و یاد آن هم چنان در خاطر مردم زنده خواهد ماند. از این روی شب میلاد ایزدمهر را به میلاد مسیح بدل کردند که در 25 دسامبر برگزار می شود. فاصله مختصری که میان این دو جشن وجود دارد بر اثر اشتباه محاسبه در تقویم پدید آمده و میلاد مسیح همان شب یلدای پیروان مهر است که در ایران نیز گرامی داشت آن با رواج دین زرتشت نیز از میان نرفته و هنوز هم مردم بی آن که علّت آن را بدانند، آن شب را بزرگ می دارند.

چهارشنبه سوری و جشن های اسفندماه

اسفند آخرین ماه سال ایرانی و منسوب به سپندارمذ، فرشته نگهبان زمین و مظهرمهربانی و فداکاری مادرگیتی است. سپندارمذ یکی از آمشاسپندان زرتشتی و یکی از والاترین عناصر طبیعت در قدیم ترین معتقدات آریاییان ایرانی است. گل بیدمشک با رنگ و بوی لطیف خود متعلق به اوست.

پنجمین روز اسفندماه، جشن زنان است و مردگیران خوانده شده. در این روز زنان با جامه های نو، به دیدار یکدیگر می روند و وقت را به شادمانی می گذرانند. مردها به زنان خود هدیه می دهند و آرزوهای آنان را برآورده می کنند. این رسم هنوز در نقاط دور افتاده ایران برجاست. در یکی از دهات نزدیک گناباد در خراسان تا دهه های اخیر در این روز همه مردها به صحرا می رفتند تا زنان

با آزادي و رویگشاده به رقص و پایکوبي پردازند. اگر در این روز مردی در روستا دیده می شد مورد مسخره و گاه آزار زنان قرار می گرفت.

از دیگر مراسم سنتی این روزگار، که ابوریحان بیرونی نیز از آن یاد کرد، آویختن افسون بردرخانه هاست تا کژدم و دیگر حشرات موزی را دفع کند. بنابراین رسم، دعاهاي مخصوص را بر روی کاغذی چهارگوش نوشته و درهر اطاق به سر دیوار آن نصب می نمایند. این افسون ها از دمیدن سپیده تا برآمدن کامل آفتاب دوام می آورد. معتقدند که کژدم و دیگر حشرات زیانبار از جایی که بر آن افسون نیست از در می گریزند. گذشتن سرما و یخ بندان زمستان و دمیدن باد بهاری معمولاً حشرات را از هرگوشه به جنب و جوش وامی دارد. ایرانیان باستان که از ناپاکی و زیان حشرات و جانوران پلید و آلوده شدن انبار آذوقه سخت بیزار بودند، کشتن و از میان بردن آنها را لازم و کار نیک و ثواب می شمردند.

اما با شکوه ترین جشن اسفندکه تا کنون برجای مانده، و درسال های اخیر رونق بیشتری نیز یافته، چهارشنبه سوری است. شب بین آخرین روز سه شنبه و چهارشنبه آخرسال، درخانه، خیابان یا صحرا، خرمن های آتش برمی افروزند. برای این کار ازگون و خارهای بیانی استفاده می شود که عطری مخصوص و شعله ای بلند دارد. همزمان با غروب خورشید، حداقل سه خرمن آتش بر می افروزند و در سه نوبت به ردیف از روی آن می پرند و می خوانند: «سرخی تو از من زردی من از تو» و معتقدند که به این ترتیب تمام سال تندرست خواهند ماند. در این شب، تقیسم آجیل مشکل گشا برآورنده آرزوهای کسی است که نذری دارد. پسته، بادام، فندق، کشمش، نخودچی و میوه های خشک شیرین مثل انجیر، خرما و برگه اجزای اصلی آجیل مشکل گشاست. بنا بر رسمی دیگر، در چنین شبی دختران جوان با روی پوشیده و به گونه ای که شناخته نشوند، هر دو سه تن درکنج کوچه و خیابانی پنهان می شوند و به سخنان کسانی که می گذرند گوش می سپارند و از نوع سخنان آنان برای بخت خود درسال آینده فال می گیرند. این کار را فالگوش ایستادن می گویند.

قاشق زنی یا ملاقه زنی از دیگر تفریح های این شب است. دخترها و گاه پسرها در حالی که خود را در چادر پوشانده اند، ملاقه یا قاشقی بزرگ به دست می گیرند و بر درخانه همسایه یا دوستان آن قدر می کوبند تا صاحبخانه چیزی خوراکی در ملاقه ی آنان بگذارد. پاشیدن آب نیز یکی دیگر از مراسم چهارشنبه سوری است که از اعتقاد به آفریده شدن آب در این ماه و احترام به آن سرچشمه می گیرد. ایرانیان معتقدند که ریختن آب روشنایی است. از همین رو، هنگامی که کسی راهی سفر است پشت سر او جامی آب می پاشند تا به سلامت باز گردد. رسم جارو و آب پاشی جلوی درخانه در هر سحرگاه نیز از دیر باز رایج بوده و با افسانه ها همراه شده است. این نظافت صبحگاهی معمولاً به وسیله دختر دم بخت خانه بدان امید انجام می گیرد که در پایان چهلمین روزخضر سپیدپوش و سپیدموی، با سریند و شال سبز، از آن جا بگذرد و با تحسین دختر بخت او را بگشاید و مراد او را بدهد.

در شب چهارشنبه سوري در بعضي نقاط ايران زنان گرد هم مي آيند تا آتش نذري بپزند و بين دوستان پخش کنند. پختن سَمَنو نيز اغلب در اين شب انجام مي گيرد.

در بامداد روز چهارشنبه آخرسال ظرف ها و کوزه هاي کهنه را از پشت بام به کوچه مي اندازند و مي شکنند تا جاي آنها را با ظرف هاي نو عوض کنند و با پاکيزگي و تازگي به استقبال نوروز روند. معمولاً در هرخانه داخل يکي از کوزه ها مقداري پول خرد مي ريزند تا نخستين کسي که از کوچه مي گذرد آن را بپايد و خوشحال شود. سعدي در بوستان اين کوزه را "چشمارو" خوانده، شايد از اين رو که تصوير چشم و ابرويي نيز بر آن کوزه نقش مي شده است.

بازی، ورزش و نمایش

چ یه ی ی

بازی های کودکانه

بازی و ورزش از روزگاران دور در بين ایرانیان مرسوم بوده است. نخستين تمرين هاي جنگجويان هنوز به صورت بازی هاي بچه گانه مانند گردوبازی و گرگم به هوا برجاي مانده و ورزيدگي اندام ها نيز با بازی هايي چون آفتاب، مهتاب و جفتک چارگوش تأمین مي شده است. در کتاب هاي پزشکی قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي به بسياري از اين بازی ها و فايده بهداشتي آنها اشاره شده است. اين بازی ها اغلب با سرودها و گفتگوها و افسانه ها همراه است و از فرهنگي ظريف و هوشمندانه و بارور نشان دارد.

لی لی لی

اين بازی براي بچه هاي کمتر از دو سال است. دست بچه را در دست مي گيرند، کف آن را قلقلک مي دهند و مي خوانند: «لِيلِي-لِيلِي حوضک». سپس انگشت کوچک بچه را مي گيرند و مي

گویند: «گنجشکه اومد آب بخوره افتاد تو حوضک.» و انگشت را تا می زنند. همین طور به ترتیب انگشت های دیگر تا شصت را و می خوانند: «این دوید و درش کرد، این ماچی برسرش کرد، این نازی بر پرش کرد.» بعد شصت بچه را می گیرند و می گویند: «این کله گنده هم اومد گفتش بده ببینم. همین که دادن ببینه گنجشکه پرید روچینه.»

اتل متل توتوله

بچه ها دایره وار می نشینند و پاهایشان را به سوی یکدیگر دراز می کنند. اوسا می خواند و روی پای بچه ها یکی یکی می زند: «آتل متل توتوله. گاب (گاو) حسن کوتوله. نه شیر داره نه پستون. شیرشو ببر گردستون. یه زن گردی بستون. اسمشو بزار ستاره. واسش بزن نقاره. یه چوب زدم به بلبل. صداش رفت به استامبول. استامبولم خراب شد. بند دلم کباب شد. هاچین و واچین یه پاتو ورچین.» در این هنگام نوبت به پای هرکس برسد آن را تا می کند. آخرین پا که دراز ماند، صاحب آن را وادار می کنند دمر شود. همه با دست پشت او می زنند و می خوانند: «تپ تپ خمیر. شیشه پر پنیر. دست کی بالا؟» به اشاره اوسا یکی دستش را بالا می گیرد. کسی که دمر شده نباید ببیند. اگر اسم دست بالا را درست گفت برمی خیزد و آتل متل دوباره شروع می شود. اما اگر غلط گفت همان طور دمر می ماند و اوسا می خواند: «رفتیم دکون قصابی، دیدیم زنبورا می کنن جلز و ولز، جلز و ولز.» با این کلام بچه ها نشگون های کوچکی از پشت بچه می گیرند و بعد از چند لحظه بازی تمام یا تکرار می شود.

اوسا بدوش

چند بچه دور هم می نشینند انگشتان را روی گل قالی می گذارند. اوسا می گوید: «اوسا بدوش.» بچه ها انگشتشان را از مرکز دایره به طرف خود می کشند. «زن اوسا ندوش.» خودش انگشتش را می کشد اما بچه ها نباید دستشان را تکان دهند. سپس اوسا یک به یک می گوید و خودش دستش را بالا می برد. بچه ها باید هشیار باشند و وقتی اسم موجودی آمد که نمی پرد دستشان را بالا نبرند. اوسا به سرعت نام ها را بر زبان می آورد تا بچه ها اشتباه کنند: «کلاغ پر، گنجشک پر، موش پر، سیمرغ پر، پشه پر، پلنگ پر. . .» هرکدام از بچه ها اشتباه کند می سوزد و از بازی کنار می رود. یا کسی را که سوخته، یعنی اشتباه گفته دورو می خوابانند و می خوانند: تپ تپ خمیر شیشه پر پنیر پرده ی حصیر توتک فطیر دست کی بالا؟ این کار آن قدر تکرار می شود تا کسی که خم شده نام کسی را که دستش را بالا نگه داشته درست بگوید.

حمومک مورچه داره

بچه ها دست یکدیگر را می گیرند و ایستاده حلقه می زنند و می خوانند: حمومک مورچه داره، دورو برش کوچه داره، بشین و پاشو خنده داره. و در ضمن خواندن همگی می نشینند و بی فاصله برمی خیزند. هرکس دیرپاشد یا با بلند شدن دیگران زمین خورد، می سوزد و باید از حلقه ی بچه ها بیرون برود. آخرین نفر که ماند برنده ی بازی است. بچه ها دست یکدیگر را می گیرند و ایستاده حلقه می زنند و می خوانند: حمومک مورچه داره دورو برش کوچه داره ...

گرگ و گله

یکی گرگ می شود و دیگری چوپان. بچه های دیگر که گوسفند شده اند پشت سر چوپان قطار می شوند و هریک پیراهن نفر جلویی را می گیرد. سپس گرگ که روبروی چوپان ایستاده هیاهو راه می اندازد و گفت و شنید جریان می یابد. گرگ می گوید و چوپان و گوسفندان مشت ها را گره می کنند و یک صدا جواب می دهند: گرگم و گله می برم، چوپون دارم نمی گذارم

کارد من تیز تره،

دنبه من لذیذ تره

من می برم خوب خوباشو

من نمی دم پشگلاشو

هپون هپونت می کنم

سنگ قپونت می کنم

سپس گرگ با خواندن «خونه خاله از این وره، از اون وره» می کوشد از قطار گوسفندان یکی را بریاید و دائم با تغییر جا گوسفندان و چوپان را گیج می کند. هربار که گرگ یکی از گوسفندان را می رباید این اشعار تکرار می شود. هنگامی که همه گوسفندان در طرف گرگ جمع شدند، چوپان به طرف گوسفندان می رود و همگی می گریزند. گرگ باید آن ها را دنبال کند و هرکس را گرفت در نوبت بعدی گرگ خواهد بود.

عمو زنجیر باف

بچه ها دست یکدیگر را می گیرند و به صف می ایستند. نخستین و آخرین کودک "اوسا" (استاد)

نامیده می شوند و هرکدام دست نفر کنار خود را می گیرد. سپس از دوسوی صف اوساها با یکدیگر چنین گفت وگو می کنند: «عمو زنجیر باف؟» «بعله.» «زنجیر منو بافتی؟» «بعله.» «پشت کوه انداختی؟» «بعله.» «یک عروس داریم از کدوم دروازه؟» دو کودک که دست یکدیگر را گرفته اند، دست هایشان را با هم بلند می کنند و می گویند از این دروازه. اما اوسا اول نمی پذیرد و می گوید: «شپش داره.» بعد دو بچه دیگر راه می دهند. اما هر بار اوسا بهانه می آورد که: کک داره، ساس داره، موش داره، تا اولین تن که کنار اوسای طرف دیگر رسیده راه بدهد. آن گاه اوسا می پرسد: «به صدای چی؟» و پاسخ می شنود: «به صدای گاو یا گوسفند یا میش یا الاغ یا کلاغ یا گنجشک.» بچه ها همگی قارقارکنان یا بع بع کنان از آن راه می گذرند به طوری که یکی از بچه ها می پیچد و دست هایش روی سینه به حالت ضربه می شود. سپس دو اوسا از نو گفتگو را آغاز می کنند. بازی به همین ترتیب تکرار می شود تا همه بچه ها به جز دو اوسا پیچ بخورند. در این هنگام اوسای اول از دیگری می پرسد: «عمو زنجیر باف؟» «بعله.» «زنجیر تو همینه؟» «بعله.» «بکش ببینم پاره میشه؟» دو اوسا از دوطرف می کشند. هردو نفری که دستشان از هم جدا شد ازبازی خارج می شوند تا بازی پایان یابد.

آفتاب و مهتاب

دونفر هم قد و هم وزن پشت به هم می ایستند و کاملاً به یکدیگر می چسبند آن گاه بازوها را در یکدیگر حلقه می کنند و دست ها را بر سینه می چسبانند به طوری که کتف ها درهم قفل شود. آن گاه یکی به جلو خم می شود و دیگری را روی دوش بلند می کند و می گوید: «آفتاب مهتاب چه رنگه؟» و آن دیگری که بالا آمده و آویزان شده جواب می دهد: «سرخ و سفید، دورنگه.» نفرات پی در پی جا عوض می کنند و این سخنان را بر زبان می آورند. از این بازی، که ورزش خوبی برای تقویت عضلات بازو، شانه و پشت است، درکتاب های پزشکی کهن ایرانی یاد شده.

الک دولک

الک دولک یکی از رایج ترین بازی های کودکانه است که در نقاط مختلف ایران به نام های گوناگون خوانده می شود. برای این بازی ابتدا دو دسته با افراد مساوی آماده می شوند و با شیر یا خط (پرتاب سکه) یا تر و خشک (یک روی تکه سنگ را با آب دهان تر می کنند و به هوا می اندازند)، جایگاه دسته را تعیین می کند. وسایل بازی دو قطعه چوب یکی حدود بیست سانتی متر و دیگری پنجاه تا شصت سانتی متر است. دو نیمه آجر را به طور موازی با فاصله ده سانتیمتر کنار یک دیگر قرار می دهند و چوب کوتاه تر را به صورت پل روی آن می گذارند. نفرات دسته بالا به ترتیب از کسانی که مهارت کمتری در بازی دارند آغاز می کنند. بازیکن با چوب بلند ضربه ای به میان چوب کوتاه می زند که به هوا پرتاب شود. سپس در هوا دوباره ضربه ای محکم تر به آن می کوبد تا هرچه دورتر افتد. کسی که نتواند این ضربه ها را بزند یا چوب کوتاه در فاصله ای کمتر از دو

مترونیم که قبلاً اندازه گیری و خط کشی شده است بیافند، سوخته است و از بازی کنار می رود.

دریک نوع دیگر این بازی، به جای دو آجر، یکی می گذارند و میان چوب کوچک تر را بآن تکیه می دهند. سپس بازیکن با ضربه کوچکی به سر چوب کوتاه آن را به هوا می پراند و ضربه دوم را به آن می کوبد. گاه نیز اصلاً آجری درمیان نیست و آلك را دست می گیرند و با دولك به آن می زنند که آسان تر و مخصوص کودکان خردسال تر است و آن را آلك دولك سردستی گویند، در مقابل آلك دولك نخستین که سرسنگی نامیده می شود.

هنگامی که چوب کوچک پرتاب شد. نفرات دسته دیگر می کوشند آن را درهوا بگیرند. دراین صورت دسته برنده است و جای خود را با استاد عوض می کند. گرفتن چوب را درهوا بل گرفتن می گویند. بل گرفتن در اصطلاح فارسی به صورت مثل درآمده و به کسی گفته می شود که بی زحمت و رنج چیزی را به دست آورد. حال اگر چوب به هوا رفت اما کسی نتوانست آن را بگیرد، یکی از نفرات دسته مقابل، درست ازجایی که چوب کوتاه تر به زمین افتاده آن را برمی دارد و به چوب بزرگ ترکه درکنار آجرها روی زمین گذاشته شده می کوبد. اگر برخورد کرد، نفری که چوب را پرتاب کرده می سوزد و کنار می رود و نفر دیگری از همان دسته مجدداً چوب کوتاه را بر روی آجر می گذارد و ضربه می زند. اما اگر چوب کوتاه برخورد نکرد، نه تنها همان بازیکن مجدداً چوب را پرتاب می کند بلکه یکی از نفراتی که قبلاً از دسته دو در بازی سوخته نیز برنده می شود. بازی تا هنگامی که تمام افراد بالا از دور خارج شوند ادامه پیدا می کند. در این بازی آنها که مهارت بیشتری دارند خوش نشینند و به آن ها همیشه بهار می گویند. همیشه بهار دائم بالا می ماند زیرا ضربه های او به قدری محکم است که از دسته مقابل کسی نمی تواند آن را در هوا بگیرد.

قواعد آلكدولك در همه نواحی یکسان نیست. در بعضی جاها اگر بازی کننده نتواند چوب کوتاه را درضربه اول پرتاب کند سوخته است و اگر توانست، تا هرکجا که چوب کوچک برود برنده بر دوش باخته سوار می شود و از مبداء یعنی محل قرارگرفتن آجرها تا محل فرو افتادن چوب کوچک سواری می گیرد. درنوعی دیگر، کسی که سواری می دهد باید چوب کوچک را بردارد و تا مبداء زوزه کنان بدود و اگر صدایش بریدگی پیدا کرد باید بقیه بازیکنان دسته بالا را نیز سواری بدهد آلك دولك بازی فضاهاي باز وگسترده، به ویژه در فصل بهار و روزهای تعطیل نوروز و سیزده بدر است. در روز سیزده بدر مردان کامل و سال خورده نیز گاه به یاد دوران جوانی در این بازی شرکت می کنند.

زورخانه

زورخانه محل اجرای ورزش های سنتی ایرانی و محوطه بزرگ سقف داری است که میان آن به شکل شش یا هشت گوش یا گرد به اندازه دو پله گود شده. گرداگرد گود طاق نماهایی است که از آن برای رختن و نشستن تماشاگران استفاده می کنند. سقف زورخانه بر روی قسمت گود

بلندتر و به صورت طاق ضربی گنبدی با سوراخ هایی برای آمدن نور ساخته می شود. در ورودی زورخانه کوتاه تر از معمول است و هنگام ورود ناچار باید سر را به رسم خاکساری به مرشد و دیگر پهلوانان خم کرد. درکنار در ورودی سکویی به ارتفاع یک متر یا بیشتر به شکل چهارگوش یا گرد قرار دارد که جایگاه مرشد است و به آن سَرَدَم می گویند. بر روی سَرَدَم چوبیستی است که زنگی به آن آویخته شده و پر قو و سایر مظاهر پهلوانی مانند پوست پلنگ و سپر در آن جای گرفته است. پر قو را سپاهیان قدیم به نشان درجه و مقام برکلاه خود نصب می کردند. جلو سَرَدَم اجاقی است برای گرم کردن ضرب، دود کردن اسپند و جوشاندن قهوه و زنجبیل و دارچین.



زورخانه

در گذشته های دور بنای زورخانه محلّی مخفی به شمار می رفت. در ورودی بسیاری از زورخانه های قدیم که هنوز برجاست به غرفه ای پنهان درحسینیه یا راه پله آب انبار عمومی باز می شود. به نظر می رسد که پس از حمله اعراب پهلوانان ایرانی ناچار پنهانی به پرورش جسمانی خود می پرداختند و رسوم و سنن پهلوانی گذشته را دور از چشم حکمرانان بیگانه برپا می داشتند. ورزش، صبح و شام، پس از ادای نماز زیر نظر مرشد انجام می گرفت. مرشد از پهلوانان و ورزشکاران حرفه ای بود که فنون کشتی و دیگر ورزش ها را نیک می دانست و با تسلط بر موسیقی و از حفظ داشتن اشعار مناسب و با آواز خوش ورزشکاران را رهبری می کرد. مرشد گاه هم تعلیم می داد و هم ضرب می نواخت. اما گاه کهنه سوار درکنار گود می ایستاد و مرشد بر روی سَرَدَم می نشست، اشعار مناسب از **شاهنامه** و دیگر آثار محبوب و ارزنده اخلاقی و

حماسي مي خواند و هنگام ورود اشخاص صاحب نام، به سنت رايج، احترام شايسته را درباره آن ها به جاي مي آورد.

ورزش زورخانه در دو قسمت انجام مي گرفت. نخست کهنه سوار درحالي که چوب تعليمي در دست داشت و لنگي برشانه ها افکنده بود کنار گود مي ايستاد و يکي از ورزشکاران در وسط ميان داري مي کرد. ديگران، گرداگرد گود، از حرکات ميان دار پيروي مي کردند. کهنه سوار و مرشد مراقب بودند که حرکات يک يک ورزشکاران درست انجام گيرد. اعمال ورزش با ضرب همراهي مي شد و ضربگير با تغيير آهنگ آغاز حرکت تازه اي را خبر مي داد. در قسمت دوم کهنه سوار ورزشکاران را واداشت با يکديگر کشتي بگيرند و فنون آن را تمرين کنند. پيروي ورزشکاران در کشتي موجب مي شد که مرحله به مرحله به مقام پهلواني و جهان پهلواني نزديک تر شوند. مرشد در ضمن خواندن تعداد حرکات را نيز با آهنگي خاص مي شمرد و در فاصله هاي خاص با دعوت ورزشکاران به صلوات فرستادن استراحت مي داد. براي هريک از حرکات ورزشي آهنگ مخصوصي نواخته مي شد. ورزشکاران ضمن دعا براي مرشد اصطلاح «دَمَت گرم» را به کار مي بردند که هم به آواز او مربوط مي شد، هم به اجاقی که در آن اسپند دود مي کرد.

مرشد شخصيتي مورد احترام بود و زورخانه جاي نيکان و پاکان و مکتب فتوت و گذشت به شمار مي آمد. به ورزشکاران آموخته مي شد که بايد بلند طبع، سحرخيز و پاک نظر باشند. هنگام غلبه بر حريف او را در چشم ديگران خوار نکنند و از رسوم مردانگي به دور نيافتند. دستگير ناتوانان باشند و در مقابل ستم با تمام نيرو بایستند. آداب زورخانه را ترکيبي از تعليمات سپاهي گري و رفتار و اخلاق عياري و جوانمردی دانسته اند که در طول تاريخ به تدريج با تصوف درآمیخته و با گزیدن حضرت علي(ع) به عنوان پيشوای جوانمردان و فتیان رنگ تشيع به خود گرفته است. از مراسم عياري، لخت شدن ورزشکار در زورخانه است که آن را براي نمايش نهايت از خودگذشتگي در مبارزه مي دانسته اند. شلوار ورزشکاران که از چرمي محکم دوخته مي شود و بر روي آن نقش و نگار مي کنند، محترم شمرده مي شود. مرشد در مراسمي خاص شلوار و کمر بند پهلواني را به ورزشکار مي پوشاند و او موظف است براي هميشه خود را پاک نگاه دارد و از هرگونه پليدي و کار نکوهيده به پرهيزد.

اصطلاحات زورخانه و اسامي آلات و ادوات ورزش نشان مي دهد که سنت آن به دوره هاي پيش از اسلام مي رسد. در دوره صفويه ورزش هاي سنتي مانند بسياري از ديگر رسوم ايراني دوباره پا گرفت و از آن پس نيز کمابيش مورد توجه بوده است. از پهلوانان و نام آوران دوران گذشته نام بسياري برجاي مانده و شهرت اخلاقي و عياري و مردانگي آنان بيش از قدرت جسماني شان افسانه آفرين شده است.

چوگان

چوگان یکی از بازی‌ها و ورزش‌های باستانی ایران است که ظاهراً از دوران هخامنشی بین ایرانیان رواج داشته. این بازی در زمین یا چمنی در حدود 560 مترطول و 170 مترعرض با بازیکنانی سوار براسب که چوب بلندی در دست دارند انجام می‌گیرد. سر این چوب اندکی خمیده و پهن و کفچه مانند است. بازیکن باید با این چوب، که چوگان خوانده می‌شود، گوی را از حریفان بر باید و به سوی دروازه براند. چوگان در گذشته از تفریحات شاهان و درباریان و اشراف بوده است. سوارکاران سپاهی نیز هنگام فراغت به این بازی می‌پرداختند. اسبی که به کار بازی چوگان می‌آید باید نژاده و تندرو باشد. ایرانیان از نخستین اقوامی بودند که از اسب‌های تربیت شده در جنگ استفاده می‌کردند.

در آثار فارسی به کتاب‌های بسیاری که در آن‌ها به توضیح این بازی پرداخته شده اشاره رفته است، از جمله کتابی را نام می‌برند که ابن مقفع از پهلوی به عربی برگردانده و در آن از انواع ورزش‌ها و بازی‌ها از جمله چوگان، سخن رفته است. در **شاهنامه**، نیز از پهلوانان و شاهانی که به مهارت در بازی چوگان مشهور بوده‌اند داستان‌های بسیار نقل شده و صحنه چوگان بازی سیاوش و دلیران ایران در توران با افراسیاب و پهلوانان او در آن با ذکر جزئیات آمده است. دقیق‌ترین توصیف از چگونگی بازی چوگان در نوشته‌های جهانگردان خارجی از دربار شاه عباس بزرگ است. نوشته‌اند که شاه عباس، هنگام رسیدن به مازندران و گرگان دستور داد باغ میوه بزرگی را به زمین چوگان تبدیل کنند. همچنین به دستور وی در شهرهای دیگر نیز زمین‌های بازی چوگان برای استفاده عموم آماده شد. شاه عباس، علاوه بر آن که خود به این بازی می‌پرداخت و اغلب سرداران و دوستان خود را به آن می‌خواند، در جشن‌ها و مراسم پذیرایی از سفیران خارجی نیز برای تماشای مسابقات چوگان دعوت می‌کرد. چوگان پس از آن که قرن‌ها در ایران رایج بود به هندوستان و از آن جا به کره و چین و ژاپن رفت. نخستین بار انگلیس‌ها آن را از ایران به اروپا بردند و اولین مسابقه این بازی در سال 1869 با قواعد و مقررات تازه در انگلیس برگزار گردید.

در برخی نقاشی‌های مینیاتور از بازی چوگان در دربار بهرام گور و خسرو پرویز شاهنشاهان ساسانی صحنه‌های متعدد تصویر شده است.

~ ṽ ṽx h ṽ

نمایش، هنر بازآفرینی ماجراهای زندگی اجتماعی است و از دگرگونی و تکامل رسم‌ها و نیایش‌های مذهبی سرچشمه می‌گیرد. اما زمینه مناسب برای رشد و پیشرفت آن را آزادی و تحمل نظریات مخالف همراه با حمایت مالی طبقات مرفّه فراهم می‌آورد. در تاریخ و فرهنگ ایران، چه پیش از اسلام و چه پس از آن، به دلیل معتقدات مذهبی و ساخت سیاسی و اقتصادی، نمایش جایگاهی درخور توجه نیافته است. باوجود این بسیاری از سنت‌های نمایشی که بعضی از آنها

ریشه در اساطیر ملی دارد، در طول زمان بین عامه مردم ایران رواج داشته است. نمایش غربی، که در چند دهه اخیر در ایران رواج یافته، بسیاری از سنت های کهن نمایش عامیانه را از میدان به در کرده است. در این جا به بعضی نمایش ها و سرگرمی های مردم در گذشته اشاره ای می شود.

سیاه بازی

سیاه بازی یکی از انواع نمایش های روحوضی یا تخت حوضی است. در این نمایش که معمولاً در مجالس جشن و شادی و در خانه اعیان یا خانه های مردم عادی برگزار می شده روی حوض را که معمولاً وسط فضای خانه بود با تخته می پوشاندند و از آن به عنوان صحنه اجرای نمایش استفاده می کردند. نمایش های روحوضی معمولاً سرگرم کننده و شادی آور و خنده دار بود، اما جنبه انتقادی نیز داشت. همین جنبه انتقادی شدید، که بیشتر طبقات بالا و اشراف را هدف می گرفت، از دلایل علاقه مردم به این نمایش بود. نمایش روحوضی طرحی ساده و آزاد داشت و نمایشنامه ای برای آن نوشته نمی شد. بازیگران به مناسبت خاص، یا با کشاندن موضوع به مسئله ای، انتقاد خود را خارج از متن بیان می کردند. استقبال تماشاچیان اغلب موجب می شد که انتقاد پیوسته تیزتر و زننده تر شود.

از دوره صفویه شواهد بسیار بر وجود این دسته های نمایشی برجای مانده است. در اواخر این دوره به علت ضعف حکومت و قدرت گرفتن علمای مذهبی قشری، رقص و موسیقی و حضور بازیگران زن در دسته ها ممنوع شد. جوانان تازه سال معمولاً در نقش زنان ظاهر می شدند. نمایش جای ثابت نیز نمی توانست داشته باشد. به همین جهت تقلیدچی های دوره گرد پدید آمدند. کریم خان زند به دسته ای از کولیان اجازه کار داد و گاه ایشان را به مجلس خود نیز می خواند. سیاه بازی یکی از انواع این نمایش ها بود. بردگان سیاه در اواخر قرن شانزدهم به دست اسپانیایی ها از کرانه های حبشه و زنگبار به سواحل خلیج فارس آورده شدند. قبل از آنان کولی های هندی نیز قرن ها به ایران آمد و رفت داشتند. در نقاشی های عصر مغول به این طرف تصویر سیاهان که در مجلس شادی شاهان به نوازندگی و رقص مشغولند دیده می شود.

در سیاه بازی نقش اصلی به عهده کسی بود که تقلید بردگان سیاه را درمی آورد. این بردگان، چه زن و چه مرد به عنوان کنیز و غلام در خانه اعیان و اشراف خدمت می کردند و پس از چندی کم و بیش چیزهایی یاد می گرفتند اما برخی از آنان معنی لغات فارسی را خوب نمی فهمیدند و کلمات را نیز درست ادا نمی کردند، لهجه خاص خود را داشتند و اغلب نوک زبانی سخن می گفتند. هیکل و سیمای ایشان نیز در ایران غریب و غیرعادی می نمود. توجه به همین نکات اساس نمایش سیاه بازی بود. بعدها شخصیت سیاه نقش نمایشی پیچیده تري پیدا کرد، به این صورت که بازی کنان از ارباب و صاحب پول پرست و ستمگر خود به انتقاد می پرداختند.

نقش کوسه و حاجی فیروز، که در روزهای قبل از فرارسیدن نوروز با رقص و آواز فرا رسیدن بهار را مزده می دهد، و نیز میرنوروزی، که در چنین روزها پادشاه است و فرمانش باید اجرا شود، با لباس های رنگارنگ سرخ، گاه با بزک و گاه با صورتک، همیشه به عهده کسی است که صورت خود را کاملاً سیاه کرده است. حاجی فیروز راکه نقشی بسیار مشخص داشته و فقط پیش از نوروز ظاهر می شده نباید با سیاهی که هنرپیشه اول نمایش های تخت حوضی است اشتباه کرد. این دوتن غیر از سیاه بودن چهره ارتباطی با یکدیگر ندارند. سیاهی چهره ی حاجی فیروز و کوسه نشان شب و سال گذشته و در حال پایان است که در برابر دمیدن آفتاب نوروز و نو شدن سال قرار می گیرد.

در زمان قاجاریه سیاه بازی به تدریج به صورت نمایش تکامل یافته ای درآمده بود. در این دوران سیاه غلام یا نوکری بود که، درعین زیرکی، سادگی و گاهی صراحت همراه با ترس داشت و مردم پیرامون خود را هجو و مسخره می کرد. سیاه با وجود ظاهر خنده دار و مسخره اش گاهی سخنان تلخ و دردآلودی بر زبان می آورد و معمولاً می کوشید با خوشخدمتی و فداکاری فاصله بین خود و ارباب را از میان بردارد، اما ارباب همیشه او را به چشم غلام می نگریست. این کشمکش سیاه را وادار به بدجنسی و حقّه بازی می کرد، چنان که فرمان های ارباب را به کار نمی بست و خود را به ناشنیدن می زد. صحنه هایی که ارباب برای انجام کاری فوری عجله و اصرار داشت و سیاه، در برابر او با خونسردی خود را به نفهمی می زد و ارباب را وامی داشت تا با فریادهای خود او را بترساند، از صحنه های همیشگی و پرتطرفدار این گونه نمایش ها بود.

شبیه خوانی

شبیه گردانی یا شبیه خوانی یا تعزیه نوعی مراسم نمایشی بوده که در ایام سوگواری مذهبی به خصوص در دهه اول محرم هر سال به مناسبت واقعه کربلا و شهادت حسین بن علی(ع) و یاران او برگزار می شده است. نوشته اند که معزالدوله احمد بن بویه دستور داد در دهه اول محرم، همه بازارهای بغداد را تعطیل کنند و مردم به نشانه عزاداری لباس سیاه بپوشند. به تدریج طی قرن های بعدی، عزاداری دراین روزها با راه پیمایی عزاداران و نوحه خوانی و سینه زنی و زنجیرزنی، همراه با نشانه ها و عَلم هایی شبیه ابزارهای جنگی برگزار، می شد.

صورت تکامل یافته و نمایشی این مراسم از اواخر دوران زندیه آغاز شد. در دوره قاجار پشتیبانی شاهان و درباریان و شرکت طبقه جدیدی از کسبه و بازاریان، شبیه گردانی را باز هم متحول کرد. دراین دوره، شبیه خوانی که تا آن زمان درمیدان ها و گورستان ها و به طور کلی درفضای باز اجرا می شد، به داخل خیمه ها و چادرهایی که به این مناسبت برپا می گردید، یا به خانه ها و باغ های اشراف یا ساختمان های مجلل و وسیعی، که به نام تکیه و حسینیّه برای این منظور ساخته می شد، راه یافت. دوران سلطنت ناصرالدین شاه اوج اهمیت و شکوه و جلال شبیه گردانی و تعزیه است. در زمان ناصرالدین شاه در تهران محلی به نام تکیه ی دولت ساخته شده

بود که هرساله در دهه ی اول محرم مراسم مخصوص عزاداری روزهای عاشورا در آن جا با حضور شاه و درباریان برگزار می گردید.

دردوران رضا شاه تظاهرات مذهبی از جمله نمایش تعزیه ممنوع شد. علت آن ظاهراً صحنه های قمه و زنجیرزنی بود که گاه در این مراسم به چشم می خورد. پس از استعفای رضا شاه تعزیه دوباره رواج یافت اما به گستردگی و آب و تاب گذشته نرسید.

در دوران جمهوری اسلامی نمایش های مذهبی تلویزیونی تا حدّ زیادی جایگزین مراسم شبیه گردانی و تعزیه خوانی شده است. اما هنوز بعضی شبیه خوانی های ساده در مراسم راه پیمایی روز عاشورا دیده می شود.

موضوع اصلی نمایش تعزیه، وقایع روز عاشورا است. لشکریان با حمل آلات و ابزار جنگ سوار براسب و شتر، صف می کشند. تشنگی و گرما کودکان و زنان و یاران امام را می سوزاند و سپاه یزیدین معاویه به سرکردگی شمر هردم بر خشونت و سختگیری خود می افزاید. یاران امام از خیمه ها به در می آیند و با وداعی جانسوز به جنگ دشمن می روند و یک یک بر خاک می افتند. سرانجام امام حسین (ع) نیز به شهادت می رسد و سپاه یزید به غارت و آتش زدن خیمه ها و اسارت زنان و کودکان معصوم می پردازند.

این وقایع همه بر روی سکویی بلند تر از سطح زمین بدون صحنه پردازی خاص انجام می گیرد. شبیه گردان یا نقّال صحنه ها، که بعدها در زمان ناصرالدین شاه لقب معین البکاء یافت یعنی کسی که به گریاندن مردم یاری می دهد، با حرکات دست و اشاره بازیگران را به صحنه می آورد و سپس آنها را از صحنه خارج می کند. هیچ پرده و فاصله ای بین مردم و نمایش دهندگان تعزیه نیست. شبیه گردان هر رویدادی را برای تماشاچیان با کلامی آهنگین تشریح می کند. افتادن یاران کفن پوش امام بر زمین یا خارج شدن آن ها از صحنه به معنی شهادت ایشان است. بازیگر یا شبیه متناسب با نقش انتخاب می شود. مثلاً شبیه امام باید خوش صورت و دارای ریش متوسط باشد و شبیه حضرت عباس با ریش مورچه ای، بلند قامت و شانه پهن و سینه فراخ و کمر باریک. تن پوش ها معمولاً برای امام سفید و برای سرداران مخالف بیشتر درمیه های قهوه ای و سرخ است. دسته های نوازنده معمولاً هفت یا هشت نفراند که شیپور، نی، قره نی، طبل، دُهل، کُرنا، و سینج می نوازند.

موضوع تعزیه به تدریج از بیان واقعه روز عاشورا پیشتر رفت و قصّه ها و وقایعی پیرامون موضوع اصلی بدان افزوده شد. تعزیه های زنانه نیز وجود داشته است. معروف ترین آنها درخانه قمرالسلطنه دختر فتح علی شاه قاجار اجرا می شده. نوع دیگر، تعزیه های مضحک است که زمینه اصلی آن از شبیه قنبر غلام حضرت امیرالمؤمنین (ع) گرفته شده و بعدها به صورت سیاه بازی راه خود را از تعزیه جدا کرده است.

برخی از محققان این مراسم را دنباله آداب باستانی می دانند که از آن به گریستن مُغان یا سوگواری و سوگ سیاوشان یاد کرده اند. این مراسم نیز با حمل جنازه سیاوش و گریستن بسیار بر او در شبی تاریک و پُراندوه، شبیه شام غریبان، اجرا می شده و تا قرن های دراز بعد از اسلام همچنان رایج بوده است.

میر نوروزی

میر نوروزی از نمایش هایی است که در نوروز برگزار می شده. پیش از فرارسیدن نوروز تا روز سیزدهم مردی را، برای سه روز، به عنوان شاه دروغین بر می گزیدند و از مردم عادی کسانی به سمت وزیر و جَلاد و شاعر و سایر مقامات درباری و حکومتی دستورهای او را اجرا می کردند. میر نوروزی در این سه روز با لباس های رنگین و آراسته بر تخت می نشست و ثروتمندان و بزرگان شهر را احضار می کرد و از ایشان می خواست که یا بنوازند و بخوانند، یا برقصند، یا چند ضربه چوب بخورند یا پولی بپردازند یا از شهر و روستا بیرون بروند.

مراسم نمایش میر نوروزی به صورت برنشستن کوسه نیز آمده است. به این ترتیب که مردی کوسه را بر خری آراسته می نشانند. او در یک دست کلاغی و در دست دیگر بادبزن می گرفت و پیوسته با شکایت از گرما خود را باد می زد و هم چنان که از بازار می گذشت مردم به او هدیه و پول می دادند. گاه تماشاگران به کوسه، که سخت عرق می ریخت و با سر و صدای زیاد از گرما می نالید و ادا در می آورد، آب می پاشیدند. او نیز در مقابل از گلی سرخ رنگ که در دست داشت پاره ای به سوی مردم می انداخت و جامه و صورتشان را رنگین می کرد.

میر نوروزی نسبت به کوسه برنشین مراسمی تازه تر است. گمان می رود که مراسم میر نوروزی و کوسه برنشین پیش از اسلام جنبه تاریخی داشته و به نمایش گنومات مَغ که در زمان هَخامنشیان به دروغ خود را شاه نامید باز می گردد.

مراسم میر نوروزی تا پیش از انقلاب اسلامی در نواحی دورافتاده در روستاها برگزار می گردید. در روستاهای گردنشین خراسان، زنان کُرد نیز جداگانه برای خود میر نوروزی انتخاب می کردند. در سیزده روز اول بهار که مردان به صحرا می رفتند، زنان ده را قُرُق می کردند و در جشن و پایکوبی بریلندی ها موضع می گرفتند و منتظر می ماندند تا اگر مسافر یا شخص ناواردی نزدیک شود او را دست بسته به حضور میر نوروزی ببرند و وادار کنند که در رقص و آواز با ایشان همراهی کند یا پولی بپردازد یا چوب بخورد.

در شهرها، چند روزی پیش از نوروز، گاه حاجی فیروز در کوچه و بازار به راه می افتاد. وی مردی بود که صورت خود را سیاه می کرد جامه های برّاق رنگارنگ و کلاه بوقی بلند و منگوله داری به

سرّمي گذاشت. يك دايره زنگي در دست داشت و همراه آن مي خواند و مي رقصيد و، گاه با همراهي نقاره چي، مي گفت : «حاجي فيروزه، بله. سالي يه روزه، بله.»

نقّاره خانه

نقّاره يا نقّاره نوعي طبل دوتايي متّصل به هم يکي بزرگ تر با صداي بم و ديگري کوچک تر و با صداي زيراست. نقّاره را با دوچوب يا با کف و انگشتان دست مي نواخته اند. کاسه نقّاره معمولاً از مس يا برنز ساخته شده که روي آن پوست گاو کشيده اند. به نقاره کوس هم گفته اند، از آلات موسيقي جنگ که آن را بر پشت پيل يا شتر مي بستند و هنگام فرمان حمله يا براي ايجاد شور و هيجان جنگ يا براي اعلام خبر پيروي محکم بر آن مي کوبيدند. شتر نقاره در مثل به کساني گفته مي شود که با هيچ تهديدي ازجا در نمي روند و تسليم نمي شوند. شتر نقّاره به قدري سرو صدا شنيده که ديگر هيچ فرياد و هياهوئي او را رم نمي دهد و از راه خود باز نمي دارد.

در زمان صلح، نقاره را درمحلّي نزديک جايجاه نگهبانان مي کوفتند. احتمالاً اوقات کوفتن نقاره سه يا پنج نوبت در شبانه روز مقارن زمان پنج نماز يا درکشورهاي شيعه مقارن سه نوبت نمازهاي روزانه بوده است. علاوه بر اين، هنگام اعلام خبرهاي خوش، مانند نشستن کسي به تخت پادشاهي يا رسيدن فردي به مقام و مرتبه مهمّ حکومتي يا اداي احترام براي شرفيابي سفير و نماينده دولت هاي خارجي نيز نقاره مي زده اند. کلمه نوبتي يا نوبت که به معني نگهبان کشيک يا پاسدار در سر خدمت است ازهمين نوبت هاي کوفتن نقاره گرفته شده زيرا نقاره کوفتن را نوبت زدن نيز مي خوانده اند. نقاره از لوازم و تشريفات دستگاه حکومت بوده است. وقتي کسي به منصب و مقامي مي رسيد، جزء لوازم ديگر، از جمله لباس، اسب، پرچم، شمشير، به او طبل و کوس نيز، به علامت نمايندگي حکومت يا سالاري پاه، داده مي شد.

هنگام جنگ براي نقاره زدن از دُهل، دمامه، طبل، سينج و دَف، که همگي صوتي بلند و گاه ترسناک دارند، استفاده مي شده است. اما در شهرها معمولاً از گَرنا و سُرنا و نقاره استفاده مي کرده اند. گَرنا نوعي ساز بادي است که بدنه آن سوراخ ندارد و صداي بم آن فقط به کار دم دادن مي آيد. سُرنا لوله مخروطي بلندي است که شش سوراخ درجلو و يکي در عقب دارد. وقتي دو نوازنده گَرنا و سُرنا در ميان نقّاره چيان باشد يکي از آن ها نغمه يا ملودي رامي زند و ديگري به اصطلاح نقّاره چيان دم مي دهد. در روز عيد قربان، شترقرباني را که به انواع زيور آراسته شده پشت سرنقاره چيان درشهر مي گردانده اند.

درغير اوقات جنگ، نقاره را دريامداد پيش ازطلوع آفتاب و درشامگاه درست تا لحظه غروب کامل آفتاب مي نوازند. مدّت نقاره زدن هربار حدود يك ربع ساعت است. هر شب نيز سه نوبت طبل زده مي شد. يك ساعت از شب گذشته طبل خبردار مي زدند. در اين وقت نقاره چي همراه زدن طبل دور خود مي چرخيد تا صدا به تمام شهر برسد. ساعت دوّم طبل برچين را مي زدند که

فروشنندگان دکان های خود را ببندند. ساعت سوّم طبل بگیر و ببند بود و در پی آن شیپور. پس از آن دیگر هیچ کس حق نداشت در کوچه باشد.

نواختن نقاره نیز به یک رسم بسیار دیرین در معتقدات ایرانیان باستان باز می گردد. در نقاشی ها و حجّاری های متعلّق به مهر پرستان در سرزمین های ایران و روم، تصویر میترا در حالی که به بوقی به شکل شاخ، می دمدم دیده می شود. گمان می رود که نقاره کوفتن در صبح و شام یادگار این سنت دیرینه است که خبر از طلوع و غروب خورشید می دهد. در آن لحظات نیایش های مذهبی در ستایش خورشید و دعا در آرزوی بازگشت آن انجام می گرفته است. بنا بر معتقدات باستانی خورشید هربار غروب می کند به اسارت اهریمنان درمی آید یا در کام نهنگ تاریکی فرو می رود و سحرگاه به یاری ایزدان و آمشاسپندان جهان دوباره زندگی از سرمی گیرد و نور و روشنایی که نماینده اهورمزداست به هستی باز می گردد.

امروزه ظاهراً تنها در مشهد و حرم امام هشتم (ع) نقاره نواخته می شود. جایگاه آن بالای سردر شرقی صحن است. گمان می رود مکان بلند، به خصوص بر سر گلدسته ها، که دور تا دور آن باز و قابل تماشا است، بیشتر به آن منظور برگزیده می شد تا لحظات برآمدن و فرو رفتن خورشید به دقّت رعایت شود. جای نقاره چنان حرم امام رضا (ع) نیز جایگاه بلندی است. حضرت علاوه بر مقام بلند مذهبی، ریاست و حکومت نیز داشت و ولیعهد مأمون خلیفه عباسی بود. بدین جهت، تاکنون هر سحر و شامگاه به نشان دیانت و سلطنت معنوی او نقاره می نوازند.

از زمان صفویه تا پیش از انقلاب اسلامی، نقاره چنان دوره گرد در شهر به راه می افتادند و به مناسبت عروسی یا تولّد نوزاد پسر و یا جشن های نوروز و سایر شادی های عمومی نوای خوش سر می دادند. آهنگ دل انگیزی که هنوز هنگام تحویل سال به گوش ها می رسد همان نغمه خوش و دیرین نقاره است.

نقالی

نقالی، یکی از فنون نمایشی است که تا دوران اخیر در گوشه و کنار ایران رواج داشته است. مجالس نقالی معمولاً در قهوه خانه ها برگزار می شده و برنامه های گوناگون داشته است. قدیمی ترین و معروف ترین آنها داستان پردازی و قصّه خوانی است. مجموعه های داستانی چون خدای نامه، هزار و یک شب، طوطی نامه از جمله آثار با ارزشی بوده که از زمان ساسانیان تا دوره های بعد از اسلام در گنجینه ها و خزاین پادشاهان و نام آوران نگاهداری می شده است. آوردن کتاب **پنج‌تَنگَر** از هند به ایران نمودار اشتیاق ایرانیان به داستان های حکمت آموز و پرمعناست. پس از حمله عرب و پذیرش اسلام توسط ایرانیان، اشتیاق به داستان های کهن نه تنها از میان نرفت بلکه با رفتار برتری جویانه اعراب و اُمویان، توجّه به تاریخ گذشته ایران به وسیله شعوبیه اوجی تازه گرفت و بدین ترتیب مقدمات سروده شدن **شاهنامه** آماده شد. در این زمان مجموعه های

بزرگي ازگفتار نقّالان فراهم آمد که مهمّ ترين آنها پهلوان نامه هاي **سَمک عيّار و داراب نامه** است که هردو آن نمودار مرحله تکامل یافته فن سخنوري و روش هاي جا افتاده و سنجيده اين هنر مردمی است.

تاریخ نقّالي باریگر در دوران صفویه به شکوفایی فوق العاده رسید. در این زمان علاوه بر داستان پردازی مراسم سخنوري درشب هاي ماه رمضان از بعداز افطار تا سحر به درازا می کشید. بدین ترتیب که درنخستین شب ماه رمضان سخنور درقهوه خانه سردّم می بست. سردّم جایگاهی است در صدر و بالای محوطه قهوه خانه بلندتر از جایی که دیگران نشسته اند. سپس وصله هاي درویشی به سردّم آویزان می شد و روی دیوارها و طاق نماهاي قهوه خانه نیز پوست می کوبیدند و درفاصله هردو پوست علامت یکی از صنف ها را می آویختند. این کار ترتیب و روشی خاص داشت و سخنور با ریزه کاری هاي آن آشنا بود و دلیل انتساب هرعلامت و تاریخچه پیدایش سردّم خود را می دانست.

در این مجالس، سخنوري دیگر برای کوبیدن حریف حاضر می شد. یکی از دو سخنور به زبان شعر یا بحر طویل که نوعی نثر آهنگین است ازسخنور دیگر پرسش هاي می کرد و در برابر هر پرسش تکه ای از جامه او را می ستاند. عاقبت سخنور عریان پارچه ای به دوش می انداخت و باز در قالب اشعار یا بحرطویل درحالی که چوب دست را در دست داشت به پاسخگویی می پرداخت و با هر پاسخ قطعه ای ازپوشش خود را باز می ستاند و در برابر با طرح سؤال هاي دیگرحریف را لخت می کرد. این مراسم در واقع به منظور اثبات حقّانیت مذهب شیعه دربرابر بطلان مذهب اهل تسنّن صورت می گرفت. این گونه سخنوري پس ازصفویه به تدریج از رواج افتاد. در دوره قاجار، به خصوص در دربار ناصرالدین شاه نقّالي باریگر اهمیت پیدا کرد. بعدها، در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی، با پخش برنامه هاي تلویزیونی، نقّالي در قهوه خانه ها رو به زوال رفت و اگرچه در برگزاری جشن هاي توس یکی دوبار چند نقّال هنرنمایی کردند، امّا دیگر روزگار ایشان به سرآمده بود.

نقّال مردی هنرمند بود، آگاه از تاریخ و سنّن گذشته، با زبانی توانا بر بازگو کردن اشعار و نکته ها و لطیفه ها. هنگام سخن گفتن وی به مناسبت موضوع صدای خود را پایین و بالا می برد. حالت شادی، غم، ترس و هیجان به خود می گرفت. می خندید و می گریست و از چوب دستی خود گاه به عنوان شمشیر و گاه چون عصا بهره می برد. نقّال نوشته ای در دست نداشت و از اشعار و گفته هايی که درحفظ داشت نقل می کرد. فقط گاه گاه از روی شاهنامه ای که روی میز مخصوصش باز بود بیتی چند می خواند. گاه برای جلب توجه مردم بسیاری که گرد آمده بودند چنان بلند سخن می گفت که نفسش می برید. امّا در همه حال نقّال از همه شخصیت ها، همه گونه طبایع و هرنوع موقعیت، نمایشی آماده داشت که درحضورمردم عرضه دارد. پهلوانی رستم، زیبایی و کامجویی تهمینه، شجاعت و جوانی سهراب و خودخواهی و نادانی کیکاوس را با حرکات صورت و اندام و صدا و جملات مجّسم می کرد. گاه می غرید و گاه ناله و مویه سرمی داد. گاه می خندید و گاه از خشم آتش می گرفت. هنگام نقّالي صدا از کسی در نمی آمد و همه مشتاق

ماجرا، گذشت زمان را از یاد می بردند.

نقال، درست سربرنگاه، جایی که شنوندگان با هیجان و اضطراب تمام منتظر نتیجه بودند، قصه را قطع می کرد و تا شب بعد شنوندگان را تشنه نگاه می داشت. نقالی پیش از برقرار شدن قهوه خانه ها درمیدان های عمومی و صحرا و گاه میخانه و خرابات نیز انجام می شد و کاری پُردرآمد بود. نقال گاه ضمن بیان داستان در موقعیت های حساس از سخن باز می ایستاد و به عناوین مختلف از مردم پول می گرفت. اصطلاح رایج برای این منظور چراغ بود؛ چراغ اول، چراغ دوم تا آخر. طلب پول معمولاً با تحریک عواطف جوانمردی و بزرگواری و دست و دلبازی شنوندگان همراه می شد. آخرین مرتبه پول گرفتن را چراغ الله می گفتند و مردم با نام خدا بار دیگر خود را ناچار از پرداختن پول می یافتند. گاه نقل یک قصه از یک شب می گذشت و به درازا می کشید و نقال اغلب داستان های بسیار را به صورتی به هم می بافت که ماه ها و سال ها هم چنان ناتمام بماند.

نقال را اغلب گل مولا می نامیدند و گاهی هم به اومرشد می گفتند. بعضی از نقالان همراه و دوستی نیز داشتند که او را ضمن داستان به نوعی وارد ماجرا می کردند. موسیقی به ندرت همراه نقالی نواخته می شد و اگر لازم بود نقال خود آن را به عهده می گرفت. نوشته اند که در روزگاران کهن نقالی بود که داستان های باستان را باز می گفت و مردم را در اندوه گذشته به گریستن و ا می داشت. آن گاه طنابوری از آستین بر می آورد و می نواخت و می گفت: «با این همه تیمار باید اندکی شادی.»

نقالی و **شاهنامه** خوانی از رایج ترین تفریحات مردم درطول تاریخ ایران بوده است. هنوز در روستاهای دوردست و به خصوص نزد شبانان و گلّه داران رسم **شاهنامه** خوانی کمابیش باقی است. نقل قصه های مذهبی، به خصوص از دوران صفویه، به صورت پرده داری و بیان ماجراهای واقعه کربلا، ضمن نمایش تصاویری که بر پرده نقش شده بود، از شاخه های هنر نقالی است. نقال هنگامی که برای مردم فرو دست سخن می گفت گاه از دردها و مصیبت های آنان و گاه از ستم و بی رحمی قدرت مداران سخنانی بر زبان می آورد. دشمن در داستان های حماسی گاه رنگ حاکمان و فرمانروایان بیگانه را داشت و همدلی با مظلوم همیشه به عقده گشایی ستمدیدگان می انجامید. سنت نقالان **شاهنامه** آن بود که در روزهای جمعه و سوگواری پس ازنقل، گریز به واقعه کربلا می زدند و روضه می خواندند و اشک از مردم می گرفتند.

منابع:

- آربری، آرتور جان. میراث ایران. ترجمه احمد بیرشک. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1336.

- انجوی، ابوالقاسم. جشن ها و آداب و معتقدات زمستان. تهران، امیرکبیر، 1352.

- بزرگ زاد، حبیب الله. جشن ها و اعیاد ملی و مذهبی در ایران قبل از اسلام. اصفهان، 1350.

- بیضائی، بهرام. نمایش در ایران. تهران، 1344.

- صادق هدایت، نوشته های پراکنده، تهران، امیر کبیر 1334.

- اناکراسنووولسکا، چند چهرهء کلیدی در گاه شماری اساطیری ایران، ترجمهء ژاله متحدین، تهران
، ورجاوند، 1381

- صادق همایونی، تعزیه در ایران

برگزیدگان افسانه

انسان هزاران سال پیش از آن که خط را اختراع کند و تاریخ خود را بنویسد، سخن می گفته و به زبان، خاطرات و تجربیات نیاکان را به آیندگان منتقل می کرده است. درنقل سینه به سینه این میراث گذشته، گویندگان فرصت می یافته اند با چاشنی ذوق و تخیل از گزارش ساده حوادث داستان هایی دل انگیز و پرمعنا بسازند. این داستان ها و افسانه ها، حکایت چگونگی پدید آمدن، رشد کردن و سازمان یافتن تمدن و فرهنگ هر قوم است و از بینش فلسفی و ارزش های اخلاقی جامعه سخن می گوید.

فرهنگ ایرانی مجموعه ای از زیباترین و عمیق ترین افسانه های جهان را داراست. بخش بزرگی از آنها در قسمت های مختلف **اوستا** گرد آمده است. افسانه خدایان درباره عناصر طبیعت و ایزدانی که نگهبان و مظهر آن ها بوده اند از آن جمله است. فرشته باران و دیو خشکی و تغییر صورت های بهرام، خدای جنگ و پیروزی، از دلنشین ترین این افسانه هاست. معتقدات مذهبی درباره آفرینش و انجام هستی، یافتن قره ایزدی که موجب رسیدن به پادشاهی است و جنگ و ستیز پهلوانان و دلیران با جادوان و دشمنان از دیگر موضوع های افسانه ای در **اوستا** است که بخشی از آن ها در **شاهنامه**، شاهکار جادوانه استاد توس، به نظم در آمده است. علاوه بر داستان های **اوستا**، افسانه های فراوانی در فرهنگ ایران پیش از اسلام وجود داشته و شعرا و نویسندگان دوره اسلامی بسیاری از آنها را به فارسی برگردانده اند. یکی از دلنشین ترین آنها **شیرین و فرهاد** است که نظامی گنجوی آن را به دوره تاریخی خسرو پرویز پیوند داده و داستان **خسرو و شیرین** را پدید آورده است.

ایرانیان در دوره اسلامی از طریق **قرآن کریم** و تفسیرهای آن با بسیاری از قصه های تورات آشنا شدند. بعضی اشخاص و حوادث این قصه ها با افسانه های ایرانی چنان درهم آمیختند که امروز داستان های مشابهی درباره بسیاری از نام آوران افسانه های ایرانی و قصه های سامی برسر زبان هاست.

اما افسانه های ایرانی، که بسیاری از آنها را هنوز عامه مردم سینه به سینه نقل می کنند، همه مربوط به روزگار باستان نیست. در دوران های پسین نیز گاه برخی شخصیت ها در بین مردم با صفاتی چنان ممتاز شهرت یافته اند که به تدریج چهره تاریخی آنان رنگ افسانه گرفته است. در تاریخ ایران بعد از اسلام سرداران و مبارزانی چون ابومسلم خراسانی و حمزه آذرک سیستانی از آن جمله اند. درباره سلطان محمود غزنوی و شاه عباس بزرگ صفوی نیز افسانه های بسیار برسر زبان ها بوده است. اما برجسته ترین اشخاص از این دست پوریای ولی پهلوان جوانمرد خوارزمی است. این بخش به نقل فشرده ای از افسانه ها درباره اشخاصی که بیش از دیگران نزد

عامه مردم ایران شناخته شده اند اختصاص دارد.

کیومرث

کیومرث به معنی زنده میرا، در افسانه آفرینش ایرانی نخستین انسان و پدر همه آدمیان است. هورامزدا که از ستیز اهریمن با خود آگاهی داشت برای مقابله با او جهان را آفرید و سه هزار سال هستی همه نور و روشنایی بود. پس از آن اهریمن به روشنایی تاخت. اما، از آن شکست خورد و به اعماق زمین گریخت. در تاریکی، اهریمن دیوها و دروغ ها را به وجود آورد تا یار او باشند. هورامزدا از اهریمن خواست که از جنگ دست بردارد. اما اهریمن نپذیرفت. سه هزار سال دیگر هورامزدا و اهریمن یکی در جهان روشنایی و دیگری در تاریکی جدا از هم بودند. در این مدت هورامزدا به آفرینش گیتی پرداخت و آسمان و زمین، آب، گیاه و چهارپایان و انسان را پدید آورد. نخستین حیوان گاو و نخستین انسان کیومرث بود.

اهریمن چون کیومرث پاک سرشت و نیرومند را دید از ترس او به گوشه ای خزید و هرچه دیوها و دروغ ها او را به دشمنی با کیومرث تحریک کردند نپذیرفت. تا آن که عفریت های به نام جهی یا جیه بانگ بر او زد که: «ای پدر ما برخیز تا چنان جنگ و ستیز در جهان برپا کنیم که اندوه و تیرگی آن، هُرمزد و امشاسپندان را بیچاره کند و چندان بدبختی بر سر آدم نیکوکار و گاو ورزا بریزیم که از زندگی خود سیر شوند.» از این سخنان اهریمن با شور و شادی از سستی برخاست و با همه دیوان به جنگ روشنایی رفت. آسمان و آب و زمین را درهم آشفت و گیاه و آدم و آتش را به دم بوی ناک خود بیافسرد و زمین را از جانوران آزاردهنده و زهردار پرکرد.

سپس به گاو و کیومرث تاختن آورد و آرز و رنج و تشنگی و بیماری و افسردگی را بر آنها چیره ساخت. گاو ناتوان گشت و بمرد و آتش با دود و تاریکی بیامیخت و نظام هستی از هم گسست و ایزدان آسمانی با دیوان نود روز در ستیز بودند تا سرانجام دیوان شکست خوردند و به دوزخ و تاریکی افتادند. در آمیختگی نور و تاریکی سه هزار سال ادامه داشت.

پس از مرگ گاو، از تن او 55 گونه گیاه و دوازده گونه درخت که در پزشکی به کار آید، از زمین روید. تخمه گاو به ماه سپرده شد تا پاک گردد و با باران بر زمین ریزد و از این تخمه گاو نر و ماده و از هر کدام آنها 272 حیوان مختلف به وجود آمد. پرندگان در هوا و ماهیان در آب ماندند. کیومرث از زبان اهریمن نمرد زیرا هنوز زمان آن نرسیده بود. اما تخمه او بر زمین ریخت و پس از آن که در روشنایی پاک شد بخشی از آن به سپندارمذ، ایزد بانوی نگهبان زمین سپرده شد. پس از چهل سال از زمین بوته ای ریواس سر برکشید که دوشاخه درهم پیچیده همسان داشت. یکی مشیک و دیگری مشیانک، یکی زن و دیگری مرد. اما چنان همانند که آنها را از یکدیگر باز شناختن ممکن نبود.

پس هرمز در آنها دمید و به آنها گفت: «شما آدمید باید نیکوکردار و نیک اندیش و نیک گفتار باشید

تا مرا در ستیز با اهریمن و دیوان یار گردید.» اما اهریمن نیز بیکار ننشست و دروغ را در دل ایشان گنجانید. بنابراین، انسان در ذات خود پاک و نیک است اما به بدی و دروغ نیز تمایل دارد. آن کس که آرزومند بهشت و همه نیکی هاست با پاکي و راستي و آباداني و شادي به ياري اهورامزدا برمي خيزد و روشنائي و نيکي را در برابر بدکاري و ستم اهریمن ياري مي دهد. مشيک و مشيانک پس از پنجاه سال صاحب یک پسر و یک دختر همزاد شدند. یکی را پدر خورد و دیگری را مادر. از آن پس اهورامزدا گوشت فرزند را در کام ایشان تلخ گرداند تا بچگان بمانند. سپس هفت جفت فرزند همزاد به دنیا آمد که هر زوج از آنها نیای یکی از نژادهای هفتگانه روی زمین شدند. ایرانیان از نژاد هوشنگ و گوزگ به وجود آمده اند. کیومرث در زبان پهلوي داراي لقب گرشاه است يعني پادشاه کوه يا پادشاهي که از کوه فرود آمده است. اما، مورخان اسلامي آن را گلشاه خوانده اند که تحریف همان گرشاه است گو این که مي توان آن را پادشاه گل يا خاک زاد نیز معني کرد.

تهمورث

تهمورث به معني دلير و پهلوان يکي از پادشاهان افسانه اي ايران است. او را از سلسله پيشدادي، پسر هوشنگ و برادر جمشيد، دانسته اند. نام وي همه جا با صفات ديوبند و زيناوند آمده است که نخستين اشاره به غلبه وي بر ديوان دارد و ديگري به معني مسلح و داراي زين و برگ ممتاز است. بنا برآن چه در **اوستا** آمده، تهمورث زيناوند، با نثار قرباني، از وایو، ايزد نگهبان هوا، خواست که وي را بر همه ديوان و مردمان و جادوان و پريان چيره گرداند و اهریمن را به شکل اسبي درآورد تا بر او سوار شود. وایو خواست او برآورد. تهمورث سي سال اهریمن را رام خود داشت. هر روز دوبار براو سوار مي شد و به دو کرانه زمين مي تاخت و بر سر وي گرز پولادين مي کوفت. اهریمن روزي همسر تهمورث را به وعده انگين و ابريشم فریفت و از او خواست که از شوهرش بپرسد که هنگام تاخت و تاز بر فراز و نشیب البرز، کجا وي را ترس فرا مي گیرد. تهمورث در پاسخ به همسر گفت: «وقتي اسب از فراز البرز به تندي روی در نشیب مي نهد مرا بيم فرا مي گیرد و گرز پيايي بر سرش مي کويم تا از گزند او برهم.» زن آن چه شنیده بود با اهریمن گفت. ديگر روز تهمورث سوار بر اهریمن گرد گيتي مي تاخت که بر فراز البرز اهریمن سرکشي آغاز کرد و با تلاش بسيار تهمورث را بر زمين کوبيد. آن گاه دم درکشيد و او را فرو برد. جمشيد از مرگ تهمورث آگاه شد و با تدبير لاشه او را از شکم اهریمن بيرون آورد تا به ستودان نهد.

در **شاهنامه**، تهمورث کسي است که در پادشاهي خود جهان را از ديوان پاک کرد و ريسيدن پشم و اهلي کردن سگ و يوز و مرغان شکاري را به مردم آموخت. پرورش خروس و گرامي داشتن آن پرنده زيبا که هر بامداد برآمدن خورشيد را بانگ بر مي دارد نیز به تهمورث نسبت داده شده است. تهمورث از پادشاهان قره مند ايراني است و چيرگي او بر اهریمن از همين رو ممکن گرديده. افزون براین، او کسي است که با اسير کردن ديوان و در اختيار گرفتن آنان توانسته است، خواندن و نوشتن را که اهریمن پنهان کرده بود دوباره به مردمان بياموزد. فردوسي از سي نوع

نوشتن که دیوان به تهمورث آموخته اند یاد کرده و شش تاي آنان را نام برده، تازی، پارسی، هندی، چینی و پهلوی. نقش تهمورث، سوار بر اهریمن که قرن ها بر دیوار گرمابه هاي ایرانی مي نشست و آنها را زینت مي داده در ادب عرفانی فارسی رمزي است از تسلط انسان پارساي نیکوکار بر نفس پلید اماره.

جمشید جم

جمشید جم از قرّه مند ترین شاهان اساطیر ایران است. از او به عنوان نخستین انسان و نخستین شهریار نیز در کتاب هاي باستانی یاد شده. در اساطیر ودایی، یم و خواهرش یمی نخستین زن و مرد نوع بشرند. همین اسم ها در اوستایی به جم و جمی یا جم و جامک تبدیل شده است. جمشید درسرودهاي مذهبی با لقب هاي دارنده رمه خوب و بسیار زیباروي و درخشان آمده است. کلمه جمشید مرکب از دو جزء جم و شید است که جزء دوم معنی نور و روشنایی مي دهد و مظهر آفتاب و فروغ بی پایان آن است.

در **شاهنامه**، جمشید هم شهریار است و هم موبّد، یعنی نیرو و اندیشه هردو باهم دارد. به اعتقاد ایرانیان باستان، قرّ یا قرّه نیرویی ایزدی است که از جانب اهورامزدا به پاکان و نیکان ایرانی داده مي شود. شاه، پیامبر و پهلوان پس از به دست آوردن این موهبت ایزدی به پیروزی و دانایی و توانایی دست مي یابند. جمشید، به گفته فردوسی در **شاهنامه**، نخستین کسی است که لباس و ابزار جنگ ساخته و بافتن و دوختن پارچه و لباس ها را ازکتان و ابریشم و پوست خز به مردم آموخته است. علوم و فنون، خط و نگارش، ترتیب دادن طبقات اجتماعی مردم، ساختمان خانه و قصر و باغ، استخراج معدن، پزشکی و شناختن گیاهان دارویی همه به دست جمشید در بین ایرانیان رواج یافته است.

بنا بر افسانه هاي باستان، در زمان جمشید نه سرما بود و نه گرما، نه مرگ بود و نه ناخوشي، گله و رمه روز بروز افزایش مي یافت و خرّمي و آبادانی سراسر زمین را فرا گرفته بود تا بدان جا که جمشید در روزگار پادشاهی خود سه بار در نیمروز به سوي روشنایی رفت، در مقابل خورشید ایستاد، با نگین زرّین خویش زمین را بسود و عصای زرافشان خود را به زمین زد و از سپندارمذ، فرشته نگهبان زمین، به نیایش و دعا خواست که زمین را بگستراند تا چهارپایان و مردمان جاي کافي بیابند و راحت زندگی کنند. هر سه بار آرزوي او پذیرفته شد. سپندارمذ هربار به اندازه یک سوّم سطح زمین را گسترش داد و پادشاهی جمشید تا دور دست هاي زمین فرا رفت.

نگین زرّین و عصای زرنشان و، به گفته اي، سُرّناي بلند آواز جمشید از مواهبي بود که اهورامزدا همراه نیروي قرّه بدو ارزانی داشته بود. بنا به روایات اوستا، جمشید نهصدسال بدین سان زیست. تا آن که روزي اهورامزدا انجمني بیاراست و بدو فرمان داد که باغي بسازد و از انواع انسان، حیوان و گیاه و هرچیز خوب درآن جمع کند، زیرا زمستان سختي خواهد رسید و جهان غیر قابل زیست خواهد شد. جمشید چنین کرد. سه سال در نهایت سرما و یخ بندان گذشت و در

پایان آن جمشید توانست به یاری ایزدان و امشاسپندان دو باره خرمی و زندگی را به جهان بازگرداند.

در پایان هزارسال، جمشید را دیو غرور فراگرفت و بر اهورمزدا و آتش سرکشی آغاز کرد. آن گاه بود که قرّه به صورت مرغ شاهین از او جدا شد و در سه قسمت به میترا (ایزدمهر) و فریدون (شاه) و گرشاسب (پهلوان) رسید. از آن پس دیگر هیچ شاهي چون جمشید قرّه هاي سه گانه را با هم نداشت. پس از آن که قرّ از جمشید گسست او افسرده و پریشان گرد جهان مي گشت تا عاقبت به دست ضحاک گرفتار آمد و به دستور او با ارّه دو نیمش کردند.

افسانه جمشید درادب فارسي به صورت رمز داستان جلال و شکوه بسیار است که بر اثر غرور و خودستايي آدمي به ذلّت و آوارگي مي انجامد. با این همه، نام جمشید همه جا با خورشید و نور و روشنايي بسیار همراه است. جام جم درشعر حکمي و عرفاني فارسي کنایه است از آگاهی بر اسرار عالم غیب و رمزي است از دل عارف و حقیقت انسان که، اگرچه بسیار دیرپاب و گرانبه‌است اما، در وجود هرکس به صورت پنهان جاي دارد و همیشه با اوست. این انسان است که با شناختن ارزش هاي والاي وجود خود باید جام جهان نمایی را که در دل دارد بشناسد و اسرار هستي را از آن بخواند.

ضحاک

ضحاک در افسانه هاي ایران مظهر ستم و بیدادگري است. در اوستا نام وي به صورت اژدهاک (اژدها) آمده؛ مردی که سه سر، سه پوزه و شش چشم و هزارگونه چالاکي دارد و از مردم بایل است، سرزميني که ایرانیان طایفه اي عرب نژاد از ساکنان آنجا را تازي مینامیدند؛ نامي که بعدها به همه اعراب دادند. در اوستا همچنین آمده است که ضحاک در ناحیه کَرَنَد (در کرمانشاهان کنوني) برقله کوهي براي وایو، ایزد نگهبان هوا، قرباني بسیار کرد و از وي خواست که او را یاری دهد تا هرهفت کشور را از آدمي تهی سازد اما وایو خواهش او را برنیاورد.

در شاهنامه، ضحاک تازي پس از گسستن قرّ از جمشید به ایران حمله آورد و پس از کشتن او هزار سال با ستم بسیار براین سرزمین فرمانروايي کرد. ضحاک، در شاهنامه، پسر نیکمردی به نام مرداس است که در زمان جمشید مي زیست. خوي زشت و آزمندی بسیار، ضحاک را واداشت تا به فریب ابلیس پدر را بکشد و خود برجاي او نشیند. از آن پس اهریمن به صورت جواني خوب رو خوالیگر او شد و در فرصتي به شانه هایش بوسه زد. از جاي بوسه ها دو مار روید که ضحاک را سخت آزار مي داد. دگر بار اهریمن همچون پزشکی به دیدار ضحاک آمد و چاره درد او را درسیرکردن مارها با مغز سر جوانان دانست. اهریمن مي خواست از این راه زمین را از مردمان تهی سازد. به فرمان ضحاک هر روز مغز سر دو جوان ایرانی را به مارهاي دوش او مي دادند تا آرام گیرند. ایرانیان ازستم ضحاک به جان آمدند. کاوه آهنگر که بنا بر گفته های عامیانه به این طریق پسران بسیاری را از دست داده بود پیشاپیش دیگران پیش بند چرمي خود را بر سر

نیزه کرد و مردم را برضد ضحاک بشورانید. ایرانیان فریدون از نژاد جمشید را به پادشاهی برداشتند و او با دلاوری تمام دژ بلند ضحاک را تسخیر کرد و خواهران جمشید را که در اسارت او بودند آزاد ساخت.

بنا بر سنت زرتشتیان، اهورامزدا فریدون را از کشتن ضحاک بازداشت و گفت: «اگر تو ضحاک را بکشی زمین از موجودات موزی و زیان آور پُر خواهد شد.» پس فریدون ضحاک را به بند کشید و درغاری برقله دماوند بیاویخت. در آخر زمان، ضحاک زنجیر خود را خواهد گسست و یک سوم از مردم و ستوران را نابود خواهد کرد. آن گاه اهورامزدا گرشاسب را از زابلستان بر می انگیزد تا آن نابکار را از میان بردارد. محققان حدس می زنند که داستان این نجات از خاطره هجوم اقوام سامی که پیش از به قدرت رسیدن مادها و هخامنشیان بارها به ایران حمله آوردند سرچشمه گرفته باشد. به گمانی دیگر، ممکن است این افسانه منشأ طبیعی داشته باشد، زیرا در روزگاران گذشته کوه دماوند آتش فشانی فعال بود که هرچند یکبار به خروش درمی آمد و مواد گداخته از آن به سان مارهایی دهشتناک و آتشین سرازیر می شد. داستان به بند کشیده شدن ضحاک در دماوند ممکن است هم زمان با فروکش کردن آتش فشانی ها پیدا شده باشد. همچنان که هراس دائم از بند گسستن دوباره ضحاک نیز نشان از نگرانی فعالیت دوباره این آتش فشان دارد.

با این همه، ضحاک در **شاهنامه** مظهر فرمانروایی بیگانه بر ایران است که از آن جز ستم و بیداد نژاید و آرزوی سرآمدن روزگارش همواره دل آزادگانی چون کاوه را به تپش می آورد.

کاوه آهنگر

کاوه آهنگر نام آورترین قهرمان مبارزه بر ضد ستم بیگانگان در اساطیر ایران است. وی که بنا بر شاهنامه پسرش قربانی ضحاک ماردوش شده بودند، فریدون از نژاد جمشید را که نزد شبانان می زیست یافت و با گردآوردن مردم برضد ضحاک سر به شورش برداشت. ضحاک که از وجود فریدون و قره‌مندی او آگاه بود، مجلسی آراست و از بزرگان یک به یک خواست که در نامه ای با مهرخویش او را دادگر و همه کار او را خوب و درست بخوانند. بزرگان از ترس چنین کردند. اما، کاوه مردانه به پای خاست و همه زشتی وجود ضحاک و ستم او را به فریاد بر زبان آورد و آن سند را درید و پامال کرد. آن گاه پیش بند چرمین خود را که آهنگران هنگام کار بر تن می پیچند بر سرنیزه کرد و مردم را به پادشاهی فریدون فرا خواند. ایرانیان با او یار گشتند، چرم کاوه را به انواع زر و جواهر رنگارنگ زینت دادند و در پی فریدون روانه شدند.

ضحاک در **شاهنامه**، تازی خوانده شده و فردوسی او را همچون اعراب توصیف کرده است. اما، در اساطیر ایران ضحاک ازدهایی است سه سر که در آسمان آب را به اسارت درآورده و مانع فرو ریختن باران و سرسبزی و خرمی زمین است. وی مظهر حکومت غیر ایرانی و ستمگری و خشونت بسیار و کاوه مظهر ایرانی سلحشور بیداری است که با مردانگی و قدرت برضد بیگانگان قیام می کند و آنان را از سرزمین خود می راند.

پیش بند چرمین کاوہ پس از این شورش به نام درفش کاویانی به صورت پرچم ایرانیان درآمد. گفته اند که این پرچم به عنوان مظهر پیروزی سپاه ایران تا آخر دوران ساسانیان حفظ می شد. درحمله اعراب درفش کاویانی به دست دشمن افتاد و عرب ها به طمع زر و گوهر آن را قطعه قطعه کردند.

جشن مهرگان به یاد غلبه فریدون بر ضحاک برگزار می شد. شاید فرو ریختن نخستین باران های پاییزی بنا بر اسطوره اژدهاک نشان از شکست او دارد که آن ها را در آسمان اسیر کرده بود. اما گفته اند که عبارت «هزارسال بزی» که دعای مخصوص جشن مهرگان است از آن آمده که چون ستم ضحاک هزارسال دوام یافت، اکنون آرزو می شود که شادی و آزادی نیز هزارسال دوام یابد.

گرشاسب

گرشاسب به معنی دارنده اسب لاغر میان، دلیر ترین پهلوان **اوستا**، از تبار جمشید و از خاندان سام است و نژاد رستم به او می رسد. از پدر گرشاسب در **اوستا** به عنوان پارساترین، داناترین، توانگترین و کامکار ترین مردمان یاد شده. وی نخستین پزشک اساطیری ایران است؛ کسی که مرگ و تب و بیماری را دور می کند و بر زخمی که از پیکان تیر بر تن پهلوان نشسته است مرهم می گذارد. گرشاسب را **اوستا** با صفات جوان، دلیر، مردسرشت، دارنده گیسوان انبوه و گرز گران توصیف می کند. او دارای قره پهلوانی است. بنا بر نوشته های زرتشتی، گرشاسب از سرزمین زابلستان است. در کنار رودخانه ای در جنوب غزنه و مشرق قندهار، به بارگاه ایزد بانو آناهیتا قربانی کرده و از او خواسته است که بر دشمنان پیروزش گرداند. گرشاسب پس از کشتن دشمنان خاندان خویش، در هفت نبرد سهمناک به پیروزی های بزرگ رسید. از این هفت جنگ به هفت خان گرشاسب نیز تعبیر کرده اند.

نخستین جنگ وی با دیوی به نام گندرب زرین پاشنه، وزیر ضحاک بود که سرش به خورشید می رسید. گرشاسب در میان دریا با او جنگید و با گرز بر سر او کوبید. دیگر بار، گرشاسب با اژدهای شاخ دار نبرد کرد؛ موجود ترسناکی که اسبان و مردم را می درید و زهر زرد رنگی از او جاری بود که همه جا را می سوزاند. گرشاسب نادانسته بر پشت آن حیوان ترسناک آتش افروخت تا در میان دیگ ناهاری برای خود فراهم کند. گرما جانور را به خشم آورد. از زیر دیگ برجست و آب جوش بر زمین فرو ریخت. گرشاسب هراسان خود را کنار کشید و از آن پس جنگ میان آن دو در گرفت. گرشاسب این اژدهای شاخ دار را نیز با گرز کشت در حالی که در میان دندان های او هنوز اسبان و آدمیان گیر کرده بودند.

گرگ کبود و کَمک مرغ دو دشمن دیگر گرشاسب بودند. پهلوان با کُشتن مرغ که با بال های خود ماه و خورشید را پوشانده بود و نمی گذاشت باران فرو ریزد، توانست کشتزارها و سرزمین های ایران را از خشکی برهاند و با باران سیراب کند. هفت تن راهدار آدم خوار و ناپاک نیز، که از بزرگی سرشان به ستاره ها می سایید، به دست گرشاسب از میان رفتند. دیگر بار، گرشاسب باد را، که

فریفته اهریمن شده بود، رام کرد و او را واداشت که بر بوستان به نرمی بوزد و گل ها و گیاهان سودمند را بارور کند. آخرین دشمن گرشاسب زنی کابلی بود که اهریمن او را برای شیفتگی گرشاسب آفرید. امّا، پهلوان او را شناخت و از میان به دو نیم کرد. گرشاسب در سنت زرتشتی یکی از هفت تن جاویدانان است که هریک بر اثر حادثه ای به خواب رفته اند تا در رستاخیز به یاری زرتشت برخیزند و زمینه را برای رستاخیز و زندگی دوباره مهیا کنند. توس، گیو، گودرز، پشوتن، سام، گرشاسب و بهرام ورجاوند آن هفت تن زنده ی نامیرایند.

پایان زندگی گرشاسب چنان است که وی بر اثر تیر مردی تورانی در زابلستان بر زمین افتاد و دیو بوشاسب که خواب غیر طبیعی را بر انسان تحمیل می کند او را ربود. از آن پس گرشاسب، درحالی که قرّه در فراز آسمان بالای او ایستاده، در همان جا افتاده است تا روزی که ضحاک زنجیر خود را بگسلد و از دماوند به زیر آید. آن گاه به فرمان اهورامزدا گرشاسب برمی خیزد و با گرز برفرق ضحاک می کوبد. از آن پس دیگر مرگ و بدبختی پایان می یابد و آمدن سوشیانس را نوید می دهد.

در آثار زرتشتی به سیتز آذر با گرشاسب اشاره رفته است. نوشته اند یک بار گرشاسب از دیر شعله کشیدن آتش تنگ حوصله شد و با گرز بر آن کوبید. ایزد اردیبهشت که نگهبان عنصر آتش است از این بی احترامی آزده گردید و پس از تیرخوردن گرشاسب از وارد شدن روان او به بهشت جلوگیری کرد. بیان دلیری ها و پهلوانی های گرشاسب در افسانه برای آن است که اردیبهشت را با او بر سر مهر آورد تا بر او ببخشاید.

زال زر

زال به معنی پیر و سپید موی، نام پسر سام نریمان از پهلوانان به نام ایران و فرمان روای سیستان است. چنان که در **شاهنامه** آمده است سام چون هنگام تولد، پسر را همچون پیران با موی و مژه و ابروی سپید دید، از ننگ سرزنش مردمان، با وجود زاری مادر، فرزند را به کوه البرز برد و برسنگی رها کرد. سیمرغ که بر قلّه کوه آشیان داشت او را گرفت و با بچگان خود پرورش داد. سال ها بعد پدر از کرده خود پشیمان شد و با سران سپاه به جستجوی پسر پرداخت. در دامن کوه البرز جوانی برومند یافت که درحال شکار بود.

هنگامی که زال با پدر برمی گشت، سیمرغ از بال خود پری باو داد تا هرگاه در مشکلی درماند از او با آتش زدن پر یاری جوید. زال اندک زمانی پس از بازگشت، جوانی بلند بالا، ورزیده و به انواع هنرهای رزم و بزم آراسته شد. منوچهر پادشاه ایران او را به فرمان روائی سیستان منصوب کرد. زال رودابه دختر پادشاه کابل را درگلزاری خرم دید. دوجوان به یکدیگر دل باختند امّا سام پدر زال و منوچهر پادشاه ایران با ازدواج ایشان مخالفت می کردند، زیرا رودابه دختر مهرباب کابلی از نژاد ضحاک بود و ایرانیان وصلت با او را خوش نداشتند. اصرار زال، و یادآوری ستمی که در آغاز تولد بر او رفته بود، و پیشگویی ستاره شناسان درباره تولد فرزندی پهلوان از ایشان موجب موافقت

بزرگان گردید.

عاقبت ازدواج سرگرفت و رستم به دنیا آمد. هنگام زادن رستم، رودابه رنج بسیار می برد. زال با آتش زدن پر، سیمرغ را به یاری خواند. سیمرغ دستور داد پزشکی دانا به مادر شراب فراوان بنوشاند تا بیهوش گردد، آن گاه پهلوی او را بشکافد و بچه را بیرون آورد.

بار دیگر درجنگ رستم با اسفندیار، زال با آئین مخصوص درکنار گوسفندی که قربانی کرده بود، آتش افروخت و پر سیمرغ را به آتش نهاد. سیمرغ حاضر شد. به دستور سیمرغ، رستم که روز اول درجنگ با اسفندیار سخت زخمی شده بود با مالیدن پری از بال سیمرغ برتن زخمی خویش کاملاً بهبود یافت. زال در افسانه های ایرانی مظهر دانائی و فرزاندگی است که شاید مربوط به ارتباط او با سیمرغ باشد که به معنی مرغ سئن یا فرزانه و اسرار دان است.

رستم دستان

رستم بزرگترین و نام آورترین پهلوان حماسه ملی ایران است. در زبان فارسی از او با عناوینی چون رستم زال، تَهْمَن و جهان پهلوان رستم دستان یاد کرده اند. نام او به معنی کشیده بالا و قوی پیکر است. رستم از خاندان پادشاهان بزرگ سیستان است که نژادش به جمشید می پیوندد.

پدرو مادر رستم، زال و رودابه اند و او ثمره عشقی پهلوانی و پُرماجراست. زادن او برای مادر با رنج بسیار همراه بود آن چنان که عاقبت زال از سیمرغ یاری خواست. به اشاره سیمرغ پهلوی رودابه را شکافتند و طفل را که بسیار درشت بود بیرون آوردند. نام رستم در **اوستا** نیامده، اما حدس زده اند که داستانش قدیمی و متعلق به قبل از دوران مهاجرت سکاها به سیستان باشد. بعضی نیز او را از امرای بزرگان و سرداران ایران درعهد اشکانی می دانند و شخصیتی تاریخی می شمرند که به افسانه پیوسته است. رستم در حماسه ملی ایران، **شاهنامه** جنبه ای کاملاً افسانه ای به خود گرفته. ششصد سال زندگی می کند و نیرویی فوق بشری دارد. اسب او رَخش، نیز موجودی برتر است و همه جا، در جنگ، در مصاف رستم با جادوان، در شادخواری و بزم پهلوان دلاور را همراهی می کند. بخش حماسی **شاهنامه** همه توصیف پهلوانی های رستم و تدبیرهای درست او و مبارزه ها برای حمایت از پادشاهان ایرانی است. کشتن دیوسپید، جنگ های طولانی با افراسیاب، گذشتن از هفت خان، پرورش سیاوش و کین خواهی از افراسیاب ازجمله داستان هایی است که در شاهنامه به تفصیل آمده.

هفت خان رستم عبور از هفت مرحله سخت ستیز است که پهلوان ضمن آن خود را برای رسیدن به مازندران و نجات کیکاوس از بند دیو سپید آماده می کند. در هفت خان، به ترتیب، نخست جنگ با شیر در تاریکی شب صورت می گیرد. رخس، برای آن که پهلوان بیدار نشود، خود با شیر درمی افتد و او را می کشد. رستم او را از این کار سرزنش می کند. در خان دوم، رستم از تشنگی و

گرما ناتوان می گردد، اما میشی او را به سرچشمه رهنمون می شود. در خان سوم، ازدها در تاریکی بر رستم حمله می آورد و پهلوان به یاری رخس او را نیز از پای درمی آورد. در خان چهارم، زنی جادو به فریب نزد رستم می آید و دلبری آغاز می کند، اما وی نام خدا را بر زبان می آورد و از این راه او را به صورت واقعی خود، که جادوگری پیر وزشت و نفرت انگیز است، بر می گرداند و به زخم خنجر به دو نیمش می کند. آن گاه، رستم با اولاد، پهلوان مازندرانی، روبرو می شود و او را اسیر می کند و راهنمای خود می سازد. جنگ با ارژنگ دیو و کشتن دیو سپید، در بن غاری تنگ و تاریک، داستان خان های ششم و هفتم است که رستم به پهلوانی از آن ها نیز سرافراز برمی آید و به جستجوی کیکاوس، شاه ایران که اسیر سالار مازندران است، می رود.

افزون بر جنگ های دراز رستم با افراسیاب ، وی درگیر دو جنگ مهم دیگر نیز می شود: جنگ با اسفندیار و سهراب. داستان این دو جنگ آمیخته با عواطف بسیار شدید پهلوانان رو در رو از شاهکارهای اساطیر ایران و **شاهنامه** ی فردوسی توسی است.

رستم پس از جنگ با اسفندیار به حيله برادر خویش، شَعاد، در چاهي بسیار ژرف فرو می افتد و همان جا همراه رخس جان می دهد. اما در فاصله سقوط تا ته چاه تیری در کمان می نهد و کین از برادر نا اهل می ستاند.

شخصیت والای رستم در شاهنامه از حد پهلوان حماسی بسی بالاتر است. در آثار عرفانی از او به عنوان انسان کامل و عارف واصل و شناسای حقیقی راه حق یاد کرده اند. در شعرو ادب فارسی نیز رستم نمونه ی مردانگی، بلند نظری، نیرومندی و درست اندیشی است؛ کسی که در مصائب و ستم های روزگار از او یاد می کنند و برای رهایی از بند ظالمان و نجات از سلطه بیگانگان از او یاری می جویند.

افراسیاب

افراسیاب در اوستا و شاهنامه پادشاه توران و بزرگ ترین دشمن ایرانیان است. تورانیان قبیله ای بیابان گرد از آریاییان بودند که در تمدن به پای ایرانیان نمی رسیدند و از نواحی شمال شرق و غرب دریاچه خزر پیوسته به ایران سرازیر می شدند. جنگ های ایران و توران در دوره پادشاهان پیشدادی و کیانی همه در باره این هجوم ها است.

افراسیاب دوبرادر داشت. یکی آغریث که سپهدار لشکر توران بود و به ایرانیان مهر می ورزید. وی چند تن از سرداران ایرانی را که اسیر تورانیان شده بودند آزاد کرد به این امید که جنگ پایان پذیرد و دوستی بین ایران و توران به وجود آید. اما افراسیاب که پُرکین و خشم بود به همین جرم آغریث را کشت. برادر دیگر افراسیاب، گرسیوز با ایرانیان دشمن بود و کشته شدن سیاوش شاهزاده ایرانی و داماد افراسیاب به اصرار و تحریک او صورت گرفت.

جنگ های ایران و توران با کشته شدن سیاوش و کین خواهی رستم از افراسیاب به اوج رسید. سرانجام افراسیاب، که بر اثر حمله های مداوم کی خسرو نواده خود و پسر سیاوش که دارنده قره کیانی بود، به ستوه آمده و فراری شده بود، روزی در کوه های قفقاز به دام افتاد. عابدی زاری او را شنید و با کمک سرداران ایرانی که در آن نزدیکی بودند او را دستگیر ساخت. محل این واقعه نزدیک آتشکده آذرگشسب در شیز آذربایجان بود که امروز، ویرانه هایش به نام تخت سلیمان مشهور است.

افراسیاب پس از آن که دستگیر شد از فرصتی استفاده کرد و خود را به دریاچه ارومیه انداخت تا قره ایزدی را که در آن دریاچه نگهداری می شد برآید. اما توفیق نیافت، همچنان که پیش از آن نیز بارها به درگاه ایزد بانو آناهیتا قربانی و نثار آورده اما هرگز کامیاب نشده بود. زیرا به اعتقاد ایرانیان قره ایزدی موهبتی است که تنها به شاهان و پیامبران و پهلوانان ایرانی می پیوندد و بیگانگان هرگز از آن بهره ور نخواهند شد. ایرانیان برای بیرون کشیدن افراسیاب از دریاچه، برادر او گرسیوز را به خفت تمام آوردند و تازیانه زدند. افراسیاب به همدردی با برادر از دریاچه برآمد و هر دو آنها به انتقام خون به ناحق ریخته سیاوش کشته شدند.

در آثار زرتشتی از دستگیری افراسیاب نه در غار که در قصر زیرزمینی خود وی سخن رفته است. بر سقف این قصر ماه و خورشید و ستارگان نورافشانی می کرد و صد ستون که هریک به بلندی هزار قد آدمی بود سقف را نگه می داشت. جایگاه این قصر را نزدیک بخارا نوشته اند، شهری که قرن ها و هزاره ها پس از آن روزگار هرسال مراسمی درسوگ سیاوش برگزار می کرد. در آثار مذهبی زرتشتی از افراسیاب با صفتی یاد می شود که به معنی مجرم و سزاوار مرگ است.

کیکاوس

کیکاوس از پادشاهان اساطیری ایران و از سلسله ی کیان است. در **اوستا** از او به عنوان پادشاهی مقتدر و فره مند یاد شده که بر فراز البرز صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از ایزدبانو ناهید خواست که او را توانا ترین و پیروزمند ترین شهریار روی زمین کند. ناهید فرشته نگهبان آب که خود قره مند و قره بخش است آرزوی او را برآورد و کیکاوس بر هفت کشور و دیوان و آدمیان پادشاهی یافت. سپس برفراز البرزکوه هفت کاخ بلند برآورد. یکی از زر، دو از سیم، دو از پولاد و دو از آبگینه. هرکس از ضعف پیری به رنج بود چون بدان کاخ ها می رفت جوان پانزده ساله می شد.

بنا بر **شاهنامه** کیکاوس در پادشاهی 150 ساله خویش بارها حادثه آفرید. نخست رامشگری از مردم مازندران افسانه ای با توصیف زیبایی های سرزمین خویش او را برانگیخت که به آن دیار لشکر کشد. پند پیران و هشدار بزرگان او را از راه باز نداشت. چون سپاه کیکاوس به مازندران رسید و به کشتن و سوختن و غارت پرداخت، شاه مازندران دیو سپید را به یاری خواند. دیو سپید شبانه سپاه کیکاوس را درهم شکست و شاه و سران لشکر را کور کرد و به بند کشید. کاوس، شرمگین

و اندوه زده، فرستاده ای به زابلستان روانه کرد و از زال زَر خواست کسی را به نجات او بفرستد. زال فرزند جوان و پهلوان خود رستم را برای نخستین بار به نبرد روانه ی مازندران نمود و به او آموخت که چگونه از راه میان برخود را زودتر به مازندران برساند. رستم در این راه هفت خان را با پیروزی در نوردید و با کشتن دیو سپید کاوس و سران سپاه او را از بند دیوان مازندران رها نمود.

سپس کیکاوس به جنگ شاه هاماوران (حیره) رفت و پس از شکست دادن او دخترش سودابه را به زنی خواست. اما این بار نیز فریب خورد و اسیر شاه هاماوران شد. باز رستم به یاری او شتافت و او را از بند دشمن برهانید. دیگر بار، ابلیس به فریب دادن کیکاوس پادشاه خودکامه پرداخت. دیوی را واداشت تا با چرب زبانی و خوش آمدگویی کیکاوس را به تسخیر آسمان تشویق کند. کیکاوس باز فریفته شد. چهار بچه عقاب را که از آشیانه مادر ربوده بود به مرغ و کباب بره پروراند و چون بزرگ و نیرومند شدند آنها را به چهارپایه تختی بست که در چهارگوشه آن بر سرنیزه های بلند ران های کباب شده آویخته بود. عقاب ها به سودای رسیدن به گوشت به سوی آسمان بال گشودند. اما پس از چندی خسته و گرسنه از پرواز بازماندند و نگونسار به شهر آمل در همان مازندران افسانه ای فرو افتادند. پهلوانان ایرانی، رستم، گیو و گودرز ناچار دوباره به سرزمین دشمن لشکر کشیدند و کیکاوس را که پوزش خواه و زرد روی بود به پایتخت باز گرداندند.

در پایان زندگی، کیکاوس تاج و تخت پادشاهی را به کی خسرو نواده خود و پسر سیاوش می سپارد. کیکاوس، اگرچه پادشاهی قره مند است اما در افسانه های ایرانی از او به عنوان مظهر خودکامگی و سبک سری یاد میشود. ماجراهای زندگی کیکاوس در آثار عرفانی نیز تعبیرهای رمزی به خودگرفته است. در این تمثیل ها کیکاوس مظهر نفس انسانی است که با همه عظمت قدر و والایی مقام، بارها و بارها فریب دنیای مادی و لذات جسمانی را می خورد و هرچند پیوسته گناه خود را درمی یابد و با درد و اندوه از آن شرمنده می شود اما باز نفس امّاره در سیمایی تازه او را می فریبد و به گناهی دیگر می کشاند.

سیاوش

سیاوش از شاهزادگان و دلاوران افسانه ای ایران است. بنا بر شاهنامه، کیکاوس پادشاه سبکسر و بدخوی سلسله کیانی پسری دانا، خوش سیما و دلیر به نام سیاوش داشت که از کودکی پرورش او را رستم به عهده گرفته بود. هنگامی که سیاوش جوانی کار آمد شد و به دربار پدر بازگشت، همسر کیکاوس، سودابه دختر شاه هاماوران، به او دل باخت. اما سیاوش نیک نهاد به آرزوی او تن در نداد. سودابه خشمگین شد و نزد کیکاوس به سیاوش تهمت بدکاری زد. به آیین آن روزگاران، کسی که خود را بی گناه می دانست باید از آتش به سلامت بگذرد. سیاوش در حضور پدر و بزرگان دربار از گذر باریکی میان دو تل عظیم آتش سواره بگذشت و پاکدامنی خود را ثابت کرد.

پس از چندی، به قصد در امان ماندن از تحریکات سودابه داوطلب جنگ با پادشاه توران شد. در رو

در روی دوسپاه، افراسیاب که از جلادت سیاوش به هراس افتاده بود تقاضای آشتی کرد. سیاوش درخواست او را پذیرفت. اما وقتی به دربار پدر رسید، کیکاوس پسر را سرزنش کرد و سیاوش ناچار رنجیده نزد افراسیاب بازگشت. تورانیان مقدم او را گرمی داشتند و افراسیاب دختر خود، فرنگیس، را به همسری او درآورد. سیاوش با اجازه افراسیاب در ختن قلعه ای به نام گنگ دژ ساخت و با صد تن از همراهان ایرانی خود به خوشی روزگار می گذراند. اما، گرسیوز، برادر افراسیاب که بر دلاوری و محبوبیت او حسد می برد، افراسیاب را بدگمان کرد. عاقبت افراسیاب به کشتن سیاوش جوان، که خوش سیما و خردمند و پاک نهاد بود فرمان داد.

سیاوش در افسانه های ایرانی مظهر مظلومیت و بیگناهی است. از خون به ناحق ریخته او هر بهار گیاه پرسپاوشان بربل جوی ها و آبگیرها می روید. وی در افسانه های بسیار کهن آریایی مظهر گیاه و سرسبزی است و مرگ جانگذار او فرا رسیدن فصل سرما و بر خاک افتادن گیاه را خبر می دهد. مراسم خاص عزاداری سپاوشان یا سووشون که تا زمان های نه چندان دور از روزگار ما در نواحی مختلف پهنه ی ایران از جمله در فرارود (ماوراءالنهر) و فارس رایج بوده، دلیلی بر این باور شمرده می شود. در این مراسم شبانگاه بر مرگ سیاوش نوحه و زاری می کردند و زنان دسته های موی خود را به نشان فرو ریختن برگ ها می بریدند و آن را بر درختان نظرکرده می آویختند. سوگواری شام غریبان در شب دهم محرم را نیز با این مراسم بی ارتباط نمی دانند.

کی خسرو

چنان که در **شاهنامه** آمده است خبر کشته شدن سیاوش در ایران هنگامه ای برپا کرد. رستم، که او را به فرزندی پرورده بود، سودابه را به کین او کشت، به توران تاخت و همه جا را ویران کرد. اما چون هوس بازی های کیکاوس پایان نداشت، قر کیانی از او جدا شد و افراسیاب قدرت یافت که دوباره به ایران بتازد و بیداد و ویرانی کند. پس از مرگ سیاوش، فرنگیس همسر او که باردار بود، پسری زائید. به دستور افراسیاب بچه را به شبانان سپردند تا از نژاد خود با خبر نشود. این پسر کی خسرو نام گرفت. گویو، پسر گودرز، و از پهلوانان ایرانی، برای آوردن کی خسرو نهانی به توران رفت و پس از هفت سال جستجو کی خسرو و فرنگیس را یافت. فرنگیس به خواهش گویو از خزانه زره ی سیاوش فره مند را که آب و آتش بر آن کارگر نبود، از خزانه به در آورد و بر تن کی خسرو کرد تا از گزند در امان ماند. آن گاه او را بر اسب سیاه سیاوش، که این همه سال به هیچ کس سواری نداده بود، نشاندند و همگی سپاه با جنگ و گریز به سوی ایران راه افتادند.

سال ها بعد، کی خسرو به دستور کی کاوس به کین پدر برخاست و در جنگ های طولانی که توصیف آن ها بخش بزرگی از شاهنامه را دربر گرفته، افراسیاب و برادرش، گرسیوز، که محرک قتل سیاوش بود کشته شدند. کی خسرو پس از کیکاوس پادشاه ایران شد و به اوضاع نابسامانی که در دوران حکومت خودکامه ی وی پدید آمده بود پایان داد. کی خسرو در اساطیر ایران و باور های زرتشتی شاه فره مندی است که دلاوری و ژرف اندیشی اخلاقی را باهم دارد. بنا بر افسانه وی پس از سرو سامان دادن به اوضاع، پادشاهی را به یکی از افراد خاندان خود، لهراسب، واگذاشت

و خود با چند تن از دلاوران ایرانی به کوه بلند رفت، شبانگاه درکنار چشمه ای به همراهان خود خبر داد که با دمیدن سپیده دیگر او را نخواهند یافت. چندتن از دلاوران ایران با او همراه شدند. اما کی خسرو بدیشان هشدار داد که آمدن به دنبال وی خطرناک است و آنان او را دیگر نخواهند دید. پهلوانان ناچار بازگشتند، جز یکی دو تن از جمله گیو که شب را در نزدیکی او به خواب رفتند. بامدادان هرچه پی کی خسرو گشتند او را نیافتند و خود در توفان برف و بوران کوه از پای درآمدند.

کی خسرو، که او را صورت افسانه ای کوروش بزرگ می شمارند، در ادب عرفانی فارسی مظهر انسان کامل و پیر به حقیقت پیوسته ای است که جهان معنا و حقایق روحانی را بر حکومت ظاهری و قدرت دنیایی ترجیح داده و از همین رو در شمار هفت تن جاویدانانی است که بنا بر سنت زرتشتیان روز رستاخیز به یاری سوشیانت، موعود آخر زمان، برمی خیزد و اهریمن و پلیدی او را از پهنه زمین پاک می کند.

چنین مشهور است که غار شاه زنده، در سی و پنج کیلومتری جنوب غرب اراک، محلی بوده که کیخسرو در آن جا عزلت گزیده است. این غار اعجاب انگیز دخمه ای بزرگ است که بر فراز قلّه ای به ارتفاع 2890 متر از سطح دریا واقع شده و زرتشتیان هرساله از سراسر جهان برای زیارت به آن جا می روند. در پای کوه چشمه ای پرآب از زمین می جوشد که زائران از آب آن می نوشند و به عنوان داروی شفابخش به همراه خود می برند.

سهراب

سهراب، پهلوان دیگر حماسه ملی، پسر رستم است. مادرش، تهمنه، دختر شاه سمنگان، خود نیمه شبی بر بستر رستم می رود. اما رستم که عشق را نیز پاک و پهلوانی می خواهد نخست با او پیوند زناشویی می بندد. هنگامی که سهراب، فرزند آنان پهلوانی قوی پیکر می شود به آرزوی شناختن پدر به سوی ایران می رود اما از بیم افراسیاب نیت خود را آشکار نمی کند. پهلوانی سهراب، که همه دلیران ایرانی را در نبرد از پای درمی آورد، پادشاه ایران و رستم را هراسان می کند. رستم به تنهایی به جنگ سهراب می رود. از آن سو، سهراب هرچه بیشتر نشان پدر را از ایرانیان، و خاصه از رستم، می جوید کمتر او را می یابد. یک بار سهراب جوان پهلوان پیر را بر زمین می کوبد و آماده کشتن او می شود. اما رستم به او می گوید که اگر بار دیگر بر من چیره شدی مرا بکش. دیگر روز، رستم بر سهراب چیره می شود و پهلوی او را به زخم خنجر می درد. سهراب راز خود را باز می گوید و رستم در نهایت پریشانی درمی یابد که پسر جوان خود را کشته است. از کاوس شاه برای درمان پسر نوشدارو می خواهد، اما کاوس بدنهاد، که در خزانه نوشدارو دارد، برای به درد آوردن دل رستم و از ترس آن که وی به هم پشتمی پسر باز هم قوی تر شود، نوشدارو را آن قدر دیر می فرستد که کار از کار می گذرد. اصطلاح "نوشدارو پس از مرگ سهراب" اشاره به این رویداد غم انگیز حماسی است.

اسفندیار

اسفندیار پسر جوان و دلیر گشتاسب حامی دین زرتشت بود. بنا بر سنت زرتشتی، پیامبر بزرگ ایرانی در برابر حمایت این خانواده به گشتاسب حامی داد که اسرار دو جهان را بر او آشکار کند. به پشوتن پسر بزرگ وی شیرنوشاند و او را زنده جاوید کرد و به اسفندیار پسر نوخاسته ی گشتاسب دانه ای چند از انار قدسی خوراند که رویین تن شد.

اسفندیار به هدف گسترش دین زرتشت به جنگی طولانی با ارجاسب تورانی پرداخت و با گذر از هفت خان و پشت سر نهادن رنج های بسیار توانست رویین دژ را که بر قلّه ای بلند استوار بود بگشاید. او دو خواهر خود را که اسیر ارجاسب بودند رها ساخت و ارجاسب را کشت. آن گاه نزد پدر رفت و بنا بر قولی که گشتاسب داده بود پادشاهی را برای خود خواست.

گشتاسب، که تا آن زمان بارها بدعه‌دی کرده بود، باز از اسفندیار خواست که به سیستان رود و رستم دستان را دست بسته و اسیر نزد او آورد. اسفندیار ناچار به سوی زابلستان روانه شد. رستم بر دین نیاکان بود و از پذیرفتن کیش زرتشت سرباز می زد. گشتاسب از رستم و نیروی بیکران او می هراسید. با خود اندیشید که باید دشمن را به دست دشمن ازمیان برد. جاماسب فرزانه حکیم در باره گشتاسب پیش بینی کرده بود که زندگانی اسفندیار رویین تن به دست رستم به پایان خواهد آمد.

رستم که اسفندیار رویین تن، شاهزاده جوان و محبوب ایرانی، او را به مردانگی و فرهنگ می ستود، پیشنهاد کرد که با سرافرازی و آزادی همراه اسفندیار به دربار گشتاسب رود. اما اصرار اسفندیار بر بستن دست رستم که شرط پدر بود ناچار کار را به جنگ و ستیز کشاند. اسفندیار رویین تن بود و ضربه های رستم بر او کاری نمی افتاد. عاقبت زال پدر رستم از سیمرغ چاره خواست. سیمرغ اسرار دان و آگاه راز چشمان آسیب پذیر اسفندیار را به زال گفت. اما یاد آور شد که اگر رستم اسفندیار را بکشد خاندان خود را نیز بر باد داده است.

روز دیگر رستم که با مالیدن پرسیمرغ بر تن مجروح خود از زخم های پیشین بهبود یافته بود با پیکانی که بر چوب گز نهاده و درآب رز خوابانده بود چشمان اسفندیار را نشانه گرفت. اسفندیار برخاک غلتید و رستم اندوه زده بر بالین او نشست. دو پهلوان دلاور از این ستم که گشتاسب بر آنها روا داشته بود همدلانه گریستند. اسفندیار در آخرین دم پسر خود بهمن را به رستم سپرد تا او را به مردانگی پرورد.

سلیمان

سلیمان از پادشاهان بزرگ بنی اسرائیل است که چهل سال پادشاهی کرد. در قرآن کریم علاوه بر پادشاهی، خلعت پیامبری نیز به سلیمان اعطا شده است. دوران پادشاهی او به دوران رفاه و امنیت شهره شد و در آن ساختمان اماکن مذهبی در شهر اورشلیم، که در زمان داود آغاز شده

بود، پایان گرفت. از همین رو، آوازه او در دانایی و عدالت و وسعت و آبادانی مملکت، به همه جا رسید و از او سیمایی افسانه‌ای ساخت. درمعارف اسلامی و فرهنگ عوامانه ایرانی نیز سلیمان شخصیت افسانه‌ای ویژه‌ای دارد که از روزگار پیش از اسلام در بسیاری موارد با سیمای جمشید درآمیخته بوده است.

درادب فارسی، سلیمان پادشاه پُرشوکتی است که با چیرگی بر باد آن را و می دارد تا کشتی‌ها را برای او به حرکت آورد. غلبه سلیمان بر دیوان به او امکان می‌دهد که از تنومندی و قدرت آنان درساختمان اماکن مقدّس استفاده کند. جنّیان نیز مطیع سلیمان بودند و از قعر دریا برای او مرواریدهای گران بها بر می‌آوردند. سلیمان به موهبت الهی با جنّیان و پرندگان و حیوانات سخن می‌گفت و در آینه خود آشکار و نهان جهان را به روشنی می‌دید. وی سفرهای گسترده داشت که روزی سه بار همه موجودات را بر سرآن مهمان می‌کرد و انگشتی که با داشتن آن بر هستی حکمروا بود.

در قصّه‌ها از گم شدن این انگشتی سخن بسیار است. سلیمان چهل روز با نداشتن انگشتی از سلطنت به دور افتاد و دیوی که انگشتی را ربوده بود برتخت او تکیه زد. سلیمان دراین مدت برای گذران زندگی ناچار ماهیگیری می‌کرد. ناگاه روزی به خواست خدا انگشتی را که از دست دیو در دریا افتاده بود درشکم ماهی یافت و دوباره پادشاه شد.

هدیه مورچه که ران ملخی را کشان کشان برای سلیمان به هدیه آورده بود، و برآمدن ماهی از دریا و یکجا خوردن همه خوراکی‌های سفره او، نیز از داستان‌هایی است که در فرهنگ عامه به آن‌ها اشاره شده. گفته‌اند سلیمان از ماهی پرسید: «با این همه خوردن آیا سیرشدی؟» ماهی گفت: «من از خوان نعمت خداوند روزی سه لقمه می‌خورم، آنچه از سفره تو خوردم نیم لقمه بیش نبود.» مثّل «دو قورت و نیمش باقی است»، از این جا به زبان فارسی راه یافته است.

در اعتقاد عوامانه، علاوه براین داستان‌ها، حضرت سلیمان بر قالیچه‌ای می‌نشاند که باد آن را در آسمان به یک چشم برهم زدن از شرق به غرب می‌برد. شب کلاهی دارد که هر وقت آن را بر سر می‌گذارد از دید دیگران پنهان می‌شود، تختی از زرناب دارد که کرکسان آن را در هوا به پرواز می‌آورند و انگشتی که با داشتن آن همه نیروهای جهان در اختیار اوست. نیروی انگشتی سلیمان معرّف مفهوم فرّه در معتقدات ایرانیان باستان است که درداستان جمشید بر اثرغرور و خودستایی از او گسست و سبب شد که ضحاک بر او چیره شود. جمشید نیز نگینی معجزآسا داشت که به نیروی آن زمین را گسترش داد. گفته‌اند که انگشتی سلیمان همان نگین جمشید است که موجب وسعت سرزمین‌های او می‌شد. تخت سلیمان نیز اگر چه ممکن است همان گردونه جمشید باشد که در نورو با آن به پرواز آمد، اما وجود کرکس‌ها بر روی آن افسانه کیکاوس و آرزوی او برای پرواز را که در شاهنامه آمده است به یاد می‌آورد.

جام جهان نمایی جمشید نیز با آئینه منسوب به سلیمان نزدیک می‌نماید. در هر حال، آسایش و

صلح و آشتی که در دوران هر دو این پادشاهان بزرگ برقرار بوده چهره افسانه ای آنها را به یکدیگرمانند کرده و افسانه پادشاهی جمشید در نوروز به شرح زندگی سلیمان به تلمود نیز راه یافته است.

ذوالقرنین

ذوالقرنین به معنی کسی که دارای دو شاخ است از راه **قرآن** کریم به زبان و ادب فارسی راه یافته است. بنابر قصه ای در سوره کهف، ذوالقرنین برای استفاده از نیرویی که خداوند به او داده در مسیر آفتاب آن قدر پیش می رود تا غروب خورشید را در چشمه ای گل آلود می بیند و بر مردمی که در آن سرزمین زندگی می کنند نیکی و بزرگواری روا می دارد. سپس به سوی مشرق لشکر می کشد و به جایی می رسد که خورشید بر مردمی می تابد که پوششی برتن ندارند. ذوالقرنین با لشکریان به راه ادامه می دهد تا در گذر تنگ کوه به قبیله ای می رسد که زبان ایشان را درست در نمی یابد. آن قوم از یاجوج و ماجوج می نالند و از وی می خواهند که برای ایشان سدّی برپا کند. به دستور ذوالقرنین مردم قطعات آهن را روی هم می انباشتند و با ریختن آتش و مس گداخته آن را استوار می کنند، چنان که دیگر یاجوج و ماجوج نمی توانند از آن دیوار بالا روند یا در آن شکافی پدید آورند.

شواهد تاریخی برخی از رویدادهای این قصه را بر زندگی کورش بزرگ و بعضی دیگر را برفتوحات و کارهای داریوش بزرگ منطبق می کند. کورش و داریوش هر دو تا سواحل دریای سیاه لشکرکشی کردند و در مشرق نیز تا سرزمین اقوام بیابان گرد پیش رفتند. کورش نخستین پادشاهی است که دوقوم ماد و پارس را متحد کرد. قوچ دوشاخ که احتمالاً رمز ذوالقرنین بوده در تورات اشاره به این فتوحات کورش دارد. اما بنای سدّ در زمان داریوش انجام گرفت. وی اقوام سکا را از ایران بیرون راند و در کوه های قفقاز سدّ داریال را بنا کرد که تا قرن ها پس از او برجای بود. گروهی دیگر از محققان نیز ذوالقرنین را اسکندر مقدونی می دانند و می گویند لقب ذوالقرنین را به مناسبت کلاه دوشاخی که یونانیان بر سر می گذاشتند بدو داده اند.

اسکندر

ایرانیان از اسکندرمقدونی به واسطه حمله به ایران و برانداختن شاهنشاهی هخامنشی نفرت داشتند و از او به عنوان اسکندر ملعون یاد می کردند. اما بعد از اسلام هنگامی که مسلمانان با فلسفه ارسطو آشنا شدند کوشیدند خلفا و بزرگان روزگار را به اهمیت دانش و اندیشه متوجه سازند. در نتیجه مقام اسکندر را بالا بردند و افسانه های بسیار درباره ایمان و اعتقاد او به یکتاپرستی وارد معارف اسلامی کردند. نخستین بار ابوعلی سینا اسکندر را همان ذوالقرنین خواند که در **قرآن** کریم از او یاد شده است.

بدین ترتیب از قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی به بعد صورتی افسانه ای از اسکندر به ادب

فارسي راه يافت که به تدريج سيماي او را از متجاوز ملعون به پادشاهي صاحب جاه، ديندار، دوستدار فلسفه و پشتيان دانشمندان و اندیشه وران تبديل کرد. اين توصيف حتّي به **شاهنامه** فردوسي نيز راه جست. در **شاهنامه** اسکندر از مادري ايراني است و همچون جمشيد جامي دارد که هرگاه در آن مي ريخته شود و آب سرد بر آن افزوده گردد پيوسته لبريز از شراب خواهد ماند و هرچه از آن بنوشند تهّي نمي شود. در **شاهنامه** فردوسي بناي سد ياچوج و مأجوج و سفر اسکندر به ظلمات نيز آمده است و طُرفه آن که به اسکندر سفر به مکه و زيارت خانه خدا نيز نسبت داده مي شود.

افسانه هاي اسکندر در طول تاريخ در نقالي ها خواهان بسيار داشته. دليل آن وجود لافل سه **اسکندرنامه** است که يکي احتمالاً در قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي و ديگري در زمان صفويه يعني قرن دهم هجري/ شانزدهم ميلادي به نثر نوشته شده.

اما معروف ترين **اسکندرنامه** ها از نظامي گنجوي است که در دو بخش **شرفنامه** و **اقبال نامه** سروده شده. در بخش نخستين، از جنگ ها و فتوحات اسکندر سخن درميان است و در ديگري سيماي حکيمانه و عارفانه اي براي اسکندر ترسيم گرديده. نگاهی به سير تاريخي اندیشه نظامي گنجوي در منظومه هاي او نشان مي دهد که وي در جستجوي شاه آرمانی و فرمانرواي ايده آل زمان خود ابتدا به خسرو پرويز و سپس بهرام گور روي آورده، اما عاقبت اسکندر را با اين سيماي افسانه اي به عنوان سرداري فاتح و موفق، که در او شکوه سلطنت با دين داري و حکمت درآميخته، برگزيده است.

خِضر

خِضر، به معني سبز، شخصيتي افسانه اي است که او را با ايليا، الياس و ادریس، از پيغمبران بني اسرائيل يکي دانسته اند. در تفسيرهاي اسلامي از خضر به ابوالعبّاس نيز تعبير رفته است. بنا بر معتقدات عاميانه، خِضر پيرمردی سپيدپوش با شال و عمامه سبز است که در راه ها بر گم شدگان ظاهر مي شود و آنان را به آب و آباداني راه مي نمايد. او راهنماي مسافران در خشکي است، چنان که الياس مسافران دريا را مي پايَد و در طوفان و گم گشتگي آنها را نجات مي دهد. خِضر سرسبزي و خرّمي نيز مي آورد و بر هر زمين خشک که قدم گذارد سبزي مي رويد و هرکس از او مرادي بجويد کام روا مي شود. خضر ناپيداست و تنها وقتي که مردمان پاک و پارسا را درمانده ببيند به شکل رهگذر و انساني عادي بر آنها ظاهر مي شود و پس از رفع مشکل آنان و برآوردن نيازشان دوباره غايب مي گردد.

زيباترين افسانه اي که درباره خضر برسرزيان هاست، رفتن او به ظلمات و رسيدن به چشمه آب حيات است. در اين سفر طولاني و پُرخطر، خضر راهنماي اسکندر و سپاهيان او است. اما در ظلمات، که تاريخي و سپاهي محض است، اسکندر و سپاهيان از روش باز مي مانند و خِضر به روشنابي مي رسد، از آب زندگاني مي نوشد و درچشمه آن سرو تن مي شويد و از آن پس زنده

جاوید می شود. شخصیت خضر از اعتقادات آریاییان سرچشمه گرفته است. هندوان و یونانیان باستان نیز به موجودی همانند خضر اعتقاد داشته اند. در ایران باستان، فرشته ی امرداد مظهر سرسبزی و جاودانگی و نمودار مینوی گیاه است. بعضی مفسران اسلامی جزء آخر نام الیاس را که به معنی مورد یا گیاه همیشه سبز، است، با نام خضر و افسانه های او مربوط شمرده اند. زرتشتیان ایران هفته آخر خرداد ماه را در کوهستانی نزدیک یزد به نام پیر چک و یا پیر سبز به زیارت می روند و خرّمی و سر سبزی فرشتگان خرداد و امرداد را گرامی می دارند.



پیر چک و یا پیر سبز در نزدیکی یزد

در ادب عرفانی فارسی، خضر راهنما و پیر طریقت است که سالک جز به رهبری او نمی تواند از ظلمات دل بستگی های مادی به نور آگاهی و حقیقت راه یابد. خضر مظهر عشق و کمال روحانی نیز هست. در تفسیر یکی از مشهورترین قصّه های قرآن، او را در مقابل موسی که مظهر خرد و عقل انسانی است قرار داده اند. در این قصّه، پیر به موسی نشان می دهد که آن چه به عقل ناخوشایند آید چه بسا به خواست خدا موجب نیکی و سلامت گردد، چه، عقل تنها وسیله دریافت تمام حقیقت نیست. صوفیان به قصّه موسی و خضر اشاره فراوان کرده و بر آن شرح و تفصیل فراوان نوشته اند.

شهرزاد

شهرزاد، قهرمان داستان هزار و یک شب مشهورترین زن افسانه ای ایرانی است. غربی ها نخستین بار نزدیک به دو قرن پیش با نام او از طریق ترجمهء کتاب "الف لیلة و لیلة" که خود برگردان عربی هزار و یک شب بود؛ آشنا شدند. دلپذیری قصه ها و تهیه و پخش موسیقی ها و فیلم هایی بر اساس آن با نام "شب های عربی"، اگرچه شهرت آن را روز افزون کرد، اما چنان وانمود که شهرزاد دختری عرب بوده است. این پندار نادرست هنوز بین بیشتر کسانی که دربارهء کتاب هزار و یک شب و شهرزاد می گویند و می نویسند، به اشتباه رایج است.

دربارهء چگونگی پیدایش کتاب، آگاهی درستی در دست نیست. بعضی پژوهشگران آن را از جمله قصه های می شمارند که با عنوان مکرزنان نقل می شده و احتمال می دهند که این نوع ادبی از بعضی داستان های هندی اثر پذیرفته باشد با این همه، در اصالت ایرانی داستان شهرزاد و بسیاری از قصه های که در کتاب آمده تردید ندارند. بخصوص که در دورهء اسلامی نیز از سوی نویسندگان ایرانی بر گرتّهء همین نوع داستان پردازی کتاب های متعددی به فارسی و عربی نوشته شده است.

اگرچه این کتاب بعد از اسلام نخستین بار در در زمان فتح علی شاه قاجار به وسیله عبداللطیف طسوجی به فارسی درآمد و سروش اصفهانی از شاعران بنام آن روزگار اشعاری بدان افزود، اما پیش از آن در نقالی ها و اجتماعات زنانه و از سوی مادر بزرگ های قصه گو همواره بر سر زبان مردم بوده است.

ساختار هزار و یک شب، همچون بسیاری دیگر از داستان های ایرانی، بر یک داستان جامع استوار است که تعداد زیادی داستان های کوتاه تر را در دل خود جای داده. داستان جامع هزار و یک شب، درباره شاهزاده ای است که به دلیل پیمان شکنی همسر محبوب خود دچار خشم شده، هر شب را با دوشیزه ای به سر می برد و سحرگاهان دستور قتل او را می دهد. تا آن که شهرزاد، دختر وزیر، برای نجات خود از مرگ و در هم شکستن این زنجیره ستم بر زنان چاره ای می اندیشد. شب هنگام شاهزاده را با نقل داستان چنان مشغول می دارد که سپیده می دم و خروس می خواند، اما هنوز حکایت همچنان باقی است. و شاهزاده برای آن که دنباله داستان را بشنود از کشتن دختر می گذرد. شهرزاد هر شب داستانی تازه را به نیمه می رساند که خود از دل داستان پیشین برآمده بوده.

شهرزاد در فرهنگ ایرانی نماد زن هشیار و هنرمندی است که تسلیم ستم نمی شود و با فرزاندگی و چاره اندیشی ظریف زنانه نه تنها خود که زنان دیگر را نیز از رنج و مرگ رهایی می بخشد.

پوریای ولی

پهلوان محمود خوارزمی معروف به پوریای ولی مشهورترین کشتی گیر تاریخ ورزش ایران است. وی در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری/ چهاردهم میلادی در خوارزم می زیسته اما در سنت زورخانه سیمای این پیر پهلوان جوانمرد چنان با بزرگواری و عرفان درآمیخته که به او رنگ افسانه داده است. طوماری به درازای سه متر و نیم در دست است که بر روی آن افسانه های مربوط به پوریای ولی نوشته شده. از خلال این افسانه ها می توان مراسم و آداب و قواعد وفنون کشتی و دستورهای اخلاقی کشتی گیران را در جزئیات باز شناخت. گویی همه تاریخ و سنت های پهلوانی، که هزاران سال در ایران سابقه داشته، یکجا در سیمای افسانه ای پوریای ولی متبلور گردیده است. مردم و ورزش پیشگان در زورخانه ها او را "پوریا" می نامند، اما استاد جلال الدین همایی معتقد بود که نام وی پوریای است، به معنی پسر بای و بیک یا بزرگ و سرکرده.

نوشته اند که پهلوان محمود در جوانی چنان نیرومند بود که پشت همه زورآوران ایران و توران را به خاک می رساند. وی در پیری نیز چنان قدرت روحانی یافت که بر همه صوفیان و زاهدان روزگار پیشی گرفت. در باره این که چگونه به این مقام رسید، آورده اند که به دعوت پادشاه بنگال به هند سفر کرد تا با پهلوان نام آور آن دیار دست و پنجه نرم کند. پهلوان بنگالی خود را در برابر پهلوان محمود ناتوان دید. کوشید تا با نذر و نیاز و دعا و زاری به درگاه خداوند پیروزی را به دست آورد. مادرش ظرفی حلوائی نذری به مسجد برد و نشناخته از پوریا که در آن جا بود خواست لقمه ای بردارد و برای موفقیت پسرش دعا کند. زیرا اگر پهلوان خوارزم پسر او را بر زمین زند از چشم شاه خواهد افتاد و او و کسانش دچار فقر و تنگدستی خواهند شد. پوریا از جوانمردی به دور دید

که باعث اندوه و بی سامانی زن شود. فردای آن روز، در برابر دیدگان حیرت‌زده شاه و مردم، پهلوان محمود بر زمین خورد و جایزه کلان به پهلوان بنگالی رسید.

چند روز بعد شاه به شکار رفت. در پرتگاهی اسب شاه روی دویا بلند شد و نزدیک بود که به درون درّه فرو غلتد. پهلوان محمود که همراه بود از اسب به زیرجست و با دو دست اسب و سوار را نگهداشت. شاه و اطرافیان که چنان نیرو و چالاکی را از او دیدند دانستند که شکست او از پهلوان هندی به عمد و از روی مصلحتی بوده است. این افسانه در باره قدرت و جوانمردی پوریا به صورت های گوناگون نقل شده، اما همه آنها نشان می دهد که در سنت زورخانه، قدرت و جنگاوری را با گذشت و فداکاری همراه می خواسته اند.

به پوریای ولی قدرت روحانی و مقامات عرفانی نیز نسبت می دهند. می گویند وی با تحمل شکست خود خواسته از خودخواهی و فریفتگی به نام و جاه رها شود و با چشیدن درد و خفت شکست به اسرار حقیقت آگاه گردد. گفته اند واژه ولی در نام او، اگر اشاره به نام پدرش ولی الدین نباشد، لقبی است که به واسطه پیشوایی وی در تصوف و عرفان به او داده اند.

دوران زندگی پوریای ولی مقارن دوران پس از حمله مغول است. گویی فرزندان نسلی که پس از فرونشستن توفان کشتار و ویرانی خان و مان برانداز چنگیز و سپاه مغول به دنیا آمدند پیرامون خود نکبت و اندوهی دیدند که بیش از همه حاصل ناتوانی جسم و ضعف روحیه دلاوری و مبارزه و پایداری بود. در چنین اوضاعی بود که مردانی بزرگ چون مولانا جلال الدین محمد از سر درد مریدان را به ایستادگی و مردانگی و فتوت فرا می خواندند:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت
شیرخدا و رستم دست‌انم آرزوست

.....

زین خلق پُر شکایت گریان شدم ملول
آن‌های هوی و نعره مستانم آرزوست

پوریای ولی، علاوه بر پهلوانی و جوانمردی، شاعری با ذوق نیز بوده و قتالی تخلص می کرده است. از او رباعیات، غزلیات و قطعات و یک مثنوی به نام **کنزالحقایق** (گنجینه حقیقت‌ها) برجای مانده است. در زورخانه ها هنگام شروع کشتی، مرشد یا پیشکسوت یا یکی از ورزشکاران، که صدایی خوش دارد، اشعاری می خواند که به نام "گل کشتی" معروف است و در آن از پوریای ولی به نیکی و بزرگی یاد شده است.

مرگ او را در سال 722 ه/ 1222م. نوشته و گورجای او را در خیره خوارزم نشان داده اند. **دانش** **اکل** یکی از داستان های کوتاه صادق هدایت نویسنده معاصر ایران به تأثیر از سیمای افسانه ای

پوریای ولی نوشته شده است.

غلام رضا تختی

جهان پهلوان غلام رضا تختی مشهورترین کشتی گیر معاصر ایران، به دست آورنده ی بازوبند پهلوانی یادگار دوره ی قاجار و برنده ی مدال طلا ی کشتی آزاد 87 کیلوگرم در المپیک سال 1335 خ/1956 م. ملبورن است. وی در سال 1309 خ/1930 م. در تهران در خانواده ای تهی دست به دنیا آمد. هنگامی که خدمت سربازی می کرد به کشتی آزاد روی آورد و نخستین بار در 22 سالگی در مسابقات کشتی جهانی تهران مدال طلا گرفت. از آن پس وی در مسابقه های جهانی هلسینکی، یوکوهاما (ژاپن) و تولدو (اوهایو در ایالات متحدهء امریکا) پی در پی مدال های طلا و نقره به دست آورد. در المپیک توکیو که وی در 97 کیلو گرم کشتی گرفت، نتوانست مدال بگیرد و اندکی بعد از شرکت در مسابقه کناره گرفت.

تختی به دلیل این موفقیت های جهانی و شوقی که مردم ایران در برابر کشتی و کشتی گیران دارند، محبوبیت عظیمی به دست آورده بود و با وجود شکست همچنان مورد علاقه و احترام عامه ماند. افزون بر آن وی با شرکت مؤثر در خدمات اجتماعی و وابستگی به جریان سیاسی طرفدار دکتر محمد مصدق، دوستان انبوهی بین عامه ی مردم و دشمنان سرسختی در حکومت وقت پیدا کرد. از جمله خدمات اجتماعی او کمک رسانی بسیار سریع و گسترده به آسیب دیدگان زلزله ی بوئین زهرای قزوین بود که در اواخر تابستان 1347 خ/1967 م. تلفات و ویرانی های بزرگ برجای گذاشت. در این زمان وی تنها چند ساعت پس از رویداد زلزله توانست با محبوبیتی که بین مردم داشت داوطلبان بسیار و مواد مورد نیاز فراوان به محل برساند و خود در همه ی فعالیت ها شرکت مستقیم کند. جهان پهلوان تختی، چند ماه پس از آن بر اثر مرگ مشکوکی که از سوی مقامات دولتی خودکشی اعلام شد، در تهران درگذشت. اما بیشتر مردم مرگ او را به دلیل گرایش های سیاسی و محبوبیت شگفت انگیزی که داشت، توطئه ی سازمان امنیت و اطلاعات کشور می دانستند.

شخصیت ممتاز ورزشی و خصوصیات برجسته ی اخلاقی او یادآور پهلوانان و جوانمردان گذشته است و از همین روی امروزه با گذاشتن نام او بر مجموعه های بزرگ ورزشی و خیابان ها و میدان های بزرگ در شهرهای مختلف ایران از او چون شخصیتی افسانه ای یاد می کنند.

منابع:

پرتو بیضایی، حسین. تاریخ ورزش باستانی ایران. تهران، 1337.

پورداد، ابراهیم. یشت ها، گزارش پورداد. به کوشش بهرام فره وشي. تهران، انتشارات دانشگاه

تهران، 1356.

خزائلي، محمد. اعلام قرآن. تهران، اميرکبير، 1355.

زرّين کوب، عبدالحسين. جستجو در تصوّف ايران. تهران، اميرکبير، 1362.

سعیدی سیرجاني، علي اکبر. ضحاک ماردوش. تهران، 1368.

صفا، ذبيح الله. حماسه سرائي در ايران. تهران، اميرکبير، 1333.

صفوي، حسن. اسکندر در ادبيّات ايران. تهران، اميرکبير، 1364.

کرستن سن، آرتور. نخستين انسان، نخستين شهريار. ترجمه ژاله آموزگار، تهران.

مسکوب، شاهرخ. سوگ سیاوش. تهران، خوارزمي، 1350.

----- .مقدمه اي بر رستم و اسفنديار. تهران، اميرکبير، 1342.

هنر و هنرمندان

هنر یا ستایش زیبایی و تقلید از طبیعت از ویژگی‌های ذاتی آدمی است و معمولاً در همه ساخته‌های دست بشر به نسبت میزان ذوق و استعداد اقوام مختلف چهره می‌نماید. تاریخ هنر ایران سرشار از نمونه‌های عالی و شگفت‌انگیزی است که در تمام شاخه‌های هنر از ساخت و تزیین ابتدایی‌ترین وسایل زندگی تا معماری با شکوه قصرها و نقاشی و موسیقی و جز آن جلوه‌گر شده. اما بخش بزرگی از آثار هنری ایرانیان یادرحمله‌های اقوام مهاجم و یا بر اثر بلایای طبیعی از میان رفته است. هنر ایرانی نیز، چون دیگر پدیده‌های اجتماعی، در داد و ستد گسترده فرهنگی از هنر و صنعت اقوام دیگر تأثیر بسیار پذیرفته، اما اصالت و ویژگی ذوقی خود را از دست نداده است.

در زمان هخامنشی هنر ایران از تمدن‌های باستانی بابل و مصر و آسیای صغیر نیز بهره بسیار برد. در ساختمان قصرها و آتشگاه‌های باشکوه فارس، تأثیر هنر و صنعت استادکارانی از بسیاری از تمدن‌های دیگر آشکار است. با این همه، هنرشناسان دراصالت این شاهکارهای عظیم معماری به عنوان هنر ایرانی اتفاق نظر دارند.

درحمله اسکندر هنر و فرهنگ یونان اشکانیان را مجذوب خود کرد و عاملی در تکامل و پختگی هنر ایرانی گردید.

اعراب مسلمان گرچه کیش ایرانیان را به آسانی تغییر دادند اما هنر ایرانی سهمی بزرگ در پیدایش و شکوفایی هنر در جوامع اسلامی داشت. زیرا از سویی هنری پرمایه و پیشرفته بود، و از سویی دیگر، بیشتر هنرمندان و مبتکران و استادکاران بزرگ دوران اسلامی از مردم ایران یا پرورش یافتگان مکتب‌های هنری ایران بودند. با این همه بیشتر هنرمندان دوران اسلامی آن چنان که باید شناخته نشده‌اند زیرا بنا بر سنتی که تاحدی از فروتنی زاهدانه و صوفیانه و تا اندازه‌ای از خودخواهی و غرور بزرگان کارفرما سرچشمه می‌گرفت، بیشتر صنعتگران و هنرمندان مسلمان نام و علامتی روی آثار خود برجای نگذاشته‌اند و، به آرزوی ماندگاری اثر، وجود فانی خود را از یاد برده‌اند.

ماندگاری اصالت هنر ایران در دوره اسلامی بیشتر مدیون حس ابتکار و راهیابی‌های هوشمندانه هنرمندان ایرانی بود. به عنوان نمونه، با آن اسلام موسیقی و تصویرگری را نهی می‌کرد ایرانیان برای حفظ و پرورش استعدادها خود در این زمینه‌ها راه‌های تازه یافتند و این هنرها را بر مبنای همان اصول قدیم، نه تنها در زندگی خصوصی و اجتماعی بلکه تا مقدس‌ترین مکان‌های مذهبی، به صورتی که موافق ضوابط شرع باشد، زنده نگاه داشتند.

در حمله مغول، بر هنر ایران و شاهکارهای بی مانند آن آسیب فراوان وارد آمد. اما پس از مدتی، هنرمندان ایرانی با تأثیر پذیرفتن از نقش های متداول در جوامع آسیایی، به ویژه از مکتب مغولی چین، در هنر نقاشی تحولی بزرگ ایجاد کردند و زمینه مناسبی برای مینیاتور فراهم آوردند.

یورش تیمور بار دیگر روزگار مرگ و ویرانی و آتش سوزی بود. اما او استادان و هنرمندان و صنعتگران ورزیده و دانشمندان را از دیگران جدا می کرد و به زاد بوم خود سمرقند می فرستاد. در روزگارانشینان او هرات و پس از آن تبریز مرکز تشویق هنر و پرورش هنرمندان شد و نقاشی و موسیقی پس از قرن ها دوباره در این کانون ها شکوفایی خود را از سر گرفت.

در عصر صفوی مرکز هنری تبریز به تدریج به اصفهان منتقل شد. شاهزادگان صفوی به تقلید از روش آموزش و پرورش دربار تیمور از کودکی با انواع هنرها پرورده می شدند. و تشویق و توسعه هنرهای گوناگون موضوع بخش بزرگی از خاطرات جهانگردان و مأموران سیاسی و مذهبی را که در آن دوران به ایران می رفتند تشکیل می دهد.

مرحله مهم دیگر تاریخ هنر ایران که تا کنون ادامه دارد، از **میانهء دوران قاجاریه** و روزگاری آغاز می شود که ارتباط با غرب فزونی گرفت. تشویق و گسترش زمینه های تجدد و ارتباط روز افزون با جامعه های غربی که در دوره پهلوی فراهم آمد، به رشد و پیشرفت بسیار زیادی در انواع هنرها منجر شد. بیشتر دانشجویان اعزامی به اروپا در بازگشت به ایران افزون بر فعالیت مستقیم در زمینه های هنری، به آموزش و راهنمایی دانشجویان و هنر آموزان داخلی مشغول شدند. این تلاش ها از سوئی بین روش های سنتی و امروزی فاصلهء عظیم انداخت و از سوی دیگر به تکامل و یافتن راه های تازه در نو جویی و گسترش آن هنر ها کمک کرد. تأسیس دانشکدهء هنر های زیبا در دانشگاه تهران به سال 1320 خ/ 1941 م. با آموزش انواع هنر های سنتی و استفاده از روش های امروزی جهانی هنرمندان برجسته ای تربیت کرد که بیشتر آن ها شهرت جهانی یافته اند.

اما این تحول بزرگ که بعد ها در مبارزات مردم هنگام شکل گیری انقلاب اسلامی بهانه بی ارج کردن آن همه پیشرفت در زمینه های هنری شد، اکنون پس از گذشت یک ربع قرن آثار قابل ملاحظهء خود را آشکار کرده است. هم اکنون از **دورهء پهلوی** آثار برجستهء هنری در زمینه های معماری، موسیقی، نقاشی، نمایش و فیلم سازی و امثال آن برجای مانده است. مهم تر آن که زمینهء آموزش و پیشرفت بسیاری از آثار بعدی در آن دوران پایه گذاری شده بود.

با روی کار آمدن حکومت **جمهوری اسلامی**، نخست بحث های جدی در رد هنرها از موسیقی، نقاشی، پیکره سازی و سینما و تئاتر در گرفت. اما پس از کوتاه زمانی نیاز به دست آوردهای اطلاع رسانی امروزی موجب شد که پرداختن به آن ها با حدود و شرایط تازه ای ممکن گردد. در این دوره از سوئی بازگشت به هنر های گذشته چون موسیقی سنتی، خوشنویسی، تذهیب و امثال آن رونق گرفت. و از سوی دیگر عدهء زیادی از مردم، بخصوص زنان در محدودهء امکانات خود به انواع هنرها بخصوص نقاشی و موسیقی و آواز خوانی روی آوردند.

این گرایش عامه با وجود محدودیت های جدی موجب جا افتادن شیوه های اصیل با نگاه امروزی هنرمند شده است. وگذشت زمان نشان می‌دهد که هنر ایران به تدریج در پی یافتن راهی تازه بسوی شناختن معیارهای اصیل و ماندنی است. نمونه های امیدوارکننده این راه‌یابی را نه تنها در نقاشی و معماری و موسیقی ایرانی می‌توان جست، بلکه بعضی آثار عکاسی و فیلم‌سازی هنرمندان ایرانی، نمودار توانایی ذوقی و فنی قابل توجهی است که از آینده روشن هنر ایران، هم در زمینه های سنتی و هم در هنرهای جدید، خبر می‌دهد.

موسیقی

تاریخ موسیقی ایران بسیار قدیم است. بر روی آثار عتیقه مربوط به قرن‌ها پیش از میلاد مسیح نقش سازها و نوازندگان و بازیگران درباری دیده می‌شود. درالفبای اوستایی، حروف صداداری بوده که میزان کشش کلمات را درهمراهی با موسیقی معین می‌کرده است. در دین مانی، موسیقی وسیله ارتقای روح انسان به عالم بالا شمرده می‌شد و از همین رو سرودها و دعاها مذهبی را با موسیقی می‌آمیختند. درآیین مزدک نیز شادی یکی از چهار نیروی معنوی خوانده شده است که به دستیاری شش وزیر و دوازده فرشته امورجهان و مردمان را اداره می‌کرده‌اند. خواننده و نوازنده موسیقی در عداداین فرشتگان بودند. ترتیب این تشکیلات آسمانی درآئین مزدک تأثیر موسیقی را در زندگی روزانه مردم آن روزگار نشان می‌دهد.

شاهنشاهان ساسانی به تشویق و حمایت از موسیقیدانان بزرگ مشهورند. به دستور بهرام گورگروه بزرگی از بازیگران و نوازندگان از هند به ایران فرا خوانده شدند تا در همه نقاط این سرزمین پهناور، جشن‌ها و شادمانی های ملی را رونق دهند. دربار خسرو پرویز به داشتن موسیقیدانان برجسته‌ای شهرت دارد که از میان آنان کسانی چون رامیتن، بامشاد، نکیسا، سرکش و باربد نامی ترند. دستگاه‌های موسیقی که تنظیم آن به باربد نسبت داده شده، شامل هفت خسروانی، سی لحن و سیصدو شصت دستان است که متناسب با هفت روز هفته، سی روز ماه و سیصدوشصت روز سال اجرا می‌شده. زیاده برآن در هریک از جشن‌های ملی نیز دستگاه‌ها و سرودها و نواهای خاص وجود داشته که نام بیشتر آن‌ها تا امروز برجای مانده است.

بعد از اسلام تا تشکیل حکومت های محلی ایرانی، از سرگذشت موسیقی ایران خبری در دست نیست. اما درهمین زمان به تدریج دستگاه‌های موسیقی عربی براساس موسیقی قدیم ایران تنظیم می‌شد و نواختن سازهای ایرانی چون عود میان اعراب رواج می‌یافت. خاندان های بزرگ ایرانی چون بَرَمکیان که مشوَقان به نام هنر و هنرمندان روزگار بودند، موسیقی دانان ایرانی را به بارگاه خلافت عباسی در بغداد فراخواندند. نام بسیاری از این موسیقیدانان و هنرمندان ایرانی درکتاب هایی که درآن زمان به عربی نوشته می‌شد یاد شده است.

ایرانیان مسلمان درتدوین اصول علم تجوید سهم بزرگی داشته‌اند. تجوید در اصطلاح، تلاوت کلام الله است به نحوی که از جهت تلفظ و فاصله گذاری و کشش و تأثیر معانی به کمال درستی و

دقت انجام یابد. تجوید شامل جنبه‌های مختلف از جمله ترتیل است و آن نوای روحانی خاصی است که تأثیر کلام الهی را در دل خواننده و شنونده افزایش می‌دهد. تلاوت قرآن با ترتیل را برای کسانی که به زبان عربی آشنا نیستند مستحب شمرده‌اند.

در تاریخ اسلام با شدت یافتن موج مخالفت با ایرانیان که پس از درگذشت مأمون در دربار خلافت عباسی به اوج خود رسید، موسیقی نیز گرفتار سختگیری‌های فقیهان ظاهر بین شد و آسیب بسیار دید. از آن پس پرداختن به موسیقی عملی پنهانی شد اما بزرگانی چون فارابی و ابوعلی سینا، آن را از نظر علمی و کنجکاو در دقایق فیزیکی و صداشناسی مورد بحث و تحقیق قرار دادند. ابونصر فارابی در کتاب مهم خویش به نام موسیقی کبیر میراث علمی ایران پیش از اسلام را در باره موسیقی زنده کرد و به معارف اسلامی انتقال داد. وی خود به چیره دستی در نواختن موسیقی شهرت داشت.

در قرن چهارم هجری/دهم میلادی با روی کار آمدن سامانیان موسیقی و موسیقیدانان دوباره مورد احترام و تشویق دربارهای محلی ایرانی در ماوراء النهر و خراسان قرار گرفتند. رودکی، پدر شعر فارسی، همچنان که شاعری بلند پایه بود، خواننده و نوازنده‌ای چیره دست نیز بشمار می‌رفت. وی اشعار خود را همراه نغمه دلکش چنگ و رود می‌سرود و شعر در دربار شاهان این سامان همراه با موسیقی خوانده می‌شد.

غزنویان نیز که شکوه و سرخوشی دربارهای ایرانی را تقلید می‌کردند، به داشتن شاعرانی خوش آواز و موسیقیدان، چون فرّخی و منوچهری برخورد می‌بالیدند. در این دوران طلایی که سنت های شادمانی و خوشباشی ایرانی چندگاهی بر جامعه حاکم شد، رواج شعر و موسیقی یک‌باره به اوج رسید. اما افسوس که با قدرت یافتن ترکمانان متعصب سلجوق آن دوران دیری نپایید و هیاهوی حرمت موسیقی در اسلام، فضای مدرسه‌های دینی را انباشت و قیل و قال فقیهان ظاهری را موجب شد.

در این زمان بود که صوفیان به میدان آمدند و با پرداختن به سماع در حلقه‌های شور و حال نه تنها از انحطاط و زوال موسیقی جلوگیری کردند بلکه خود مهم‌ترین مروجان موسیقی شدند. صوفیان در آغاز، ذکر می‌گفتند، یعنی مدّت‌های دراز در خلوت به تکرار کلماتی می‌پرداختند که پیر به صورت ذکر بدیشان تلقین کرده بود. ذکر بر دو گونه بود: خفی (پوشیده) و جلی (آشکار). ذکر جلی با سرود و موسیقی همراه بود و سماع یا شادمانی روحانی خوانده می‌شد. به تدریج سماع با مراسمی دیگر درآمیخت. ترتیل آیاتی از قرآن کریم، و بعدها خواندن اشعاری در عشق الهی، بر ذکر افزوده شد.

سماع در خانقاه بی حضور بیگانگان و نومردان برگزار می‌شد. بدین ترتیب که قوال (خواننده) در میان مجلس می‌نشست و سرودهایی به وزن های مختلف همراه با آلات موسیقی چون نی و طنبور و دهل و دف و دایره زنگی می‌خواند و صوفیان در حلقه‌ای پیرامون او روی زمین می‌نشستند و سر را رو به پایین نگاه می‌داشتند تا تمرکز حواس پیدا کنند و منتظر بروز حال شوند و ناگاه یکی

از ایشان به شوق و وجد می‌آمد، برمی‌خاست، کف می‌زد و به رقص می‌پرداخت و در چرخ می‌آمد. دیگران از او پیروی می‌کردند و رقص دورانی چندان ادامه می‌یافت تا آن حال روحانی برطرف شود و یکان‌یکان برجای افتند. مجالس سماع صوفیان بسیاری را به آموختن و نواختن موسیقی دلالت می‌کرد. نوشته‌اند که مولانا جلال الدین پس از دگرگونی احوال که بر اثر دیدار با شمس تبریزی در او پدید آمد، به موسیقی روی آورد و سازی را که خود ساخته بود می‌نواخت.

پرداختن به جنبه‌های علمی موسیقی نیز به وسیله دانشمندانی چون صفی الدین ارموی، قطب الدین شیرازی و عبدالقادر مراغی دنبال شد. عبدالقادر، مقارن حکومت سلطان حسین جلایر در قرن هشتم هجری/ چهاردهم میلادی، زمانی که حمله‌های پی‌درپی تیمور به ایران جریان داشت در مراغه زاده شد. پدران وی اهل موسیقی و از تعلیمات صفی الدین و قطب الدین برخوردار بودند. عبدالقادر در چنین خانواده‌ای نواختن عود را در نوجوانی فراگرفت و به سایر هنرها از جمله آواز و نقاشی و خوشنویسی نیز پرداخت. وی نخستین کسی است که درباره موسیقی به فارسی آثاری آفرید. مهم‌ترین کتاب او به نام **مقاصدالاحان** سرشار از اطلاعات دقیق درباره موسیقی نظری و عملی و آوازهای قدیم و گفته‌های موسیقیدانان بزرگ است. به علاوه، وی از نظریات و تجربه‌های خود درجای جای کتاب مطالب مفیدی آورده است.

پس از مغول پرداختن به جنبه‌های علمی موسیقی نیز به وسیله دانشمندانی چون صفی الدین ارموی، قطب الدین شیرازی و عبدالقادر مراغی دنبال شد. عبدالقادر، مقارن حکومت سلطان حسین جلایر در قرن هشتم هجری/ چهاردهم میلادی، زمانی که حمله‌های پی‌درپی تیمور به ایران جریان داشت در مراغه زاده شد. پدران وی اهل موسیقی و از تعلیمات صفی الدین و قطب الدین برخوردار بودند. عبدالقادر در چنین خانواده‌ای نواختن عود را در نوجوانی فراگرفت و به سایر هنرها از جمله آواز و نقاشی و خوشنویسی نیز پرداخت.

وی نخستین کسی است که درباره موسیقی به فارسی آثاری آفرید. مهم‌ترین کتاب او به نام **مقاصدالاحان** سرشار از اطلاعات دقیق درباره موسیقی نظری و عملی و آوازهای قدیم و گفته‌های موسیقیدانان بزرگ است. به علاوه، وی از نظریات و تجربه‌های خود درجای جای کتاب مطالب مفیدی آورده است.

در زمان صفویه بخصوص در دربار شاه عباس بزرگ نوازندگان و رامشگران بسیار بودند که در پذیرایی‌های شاهانه از سفیران و نمایندگان کشور های خارجی هنرنمایی می کردند. در کاخ چهل ستون نقش جهان اصفهان، اتاق مخصوص نوازندگان با نقش هائی که ایشان را در حال نواختن ابزار های مختلف موسیقی نشان می دهد وجود دارد. این اتاق به گونه ای ساخته شده که آوای موسیقی از آن جا به تالار اصلی که محل پذیرائی میهمانان بود می رسید بی آن که نوازندگان در مجلس حضور داشته باشند.

با این همه در این دوره موسیقی ایران مانند دیگر رشته‌های علم و هنر بی فروغ شد. درباره دستان ها، فاصله ها و گام ها ی موسیقی رساله های ابتکاری نوشته نشد و بسیاری از آوازها و گوشه‌ها و جزییات فنی و علمی آن در ظلمت فراموشی فرو رفت.

در دوران قاجار موسیقی مجلسی راه تازه ای پیش گرفت و بعضی سازهای قدیمی کنار گذاشته شد. در زمان ناصرالدین شاه گروه های موسیقی که عمده طرب خاصه خوانده می شدند در دربار حضور می یافتند. معروف ترین آن ها دسته مؤمن کور بود که افزون بر خود او، همسر و دو دخترش نوازندگی و آواز خوانی می کردند. دسته دیگر معروف به کریم کور بود. کور بودن این نوازندگان، حضور آنان را در حرم و خلوت شاه ممکن می ساخت. نوازندگان این دوره به موسیقی حرمت خاص می گذاشتند. نوشته اند که بعضی از آنان هنگام پرداختن به موسیقی وضو می گرفتند و با خواندن اشعار صوفیانه حالت عرفانی به وجود می آوردند.

همزمان با نخستین جنبش های انقلاب مشروطیت موسیقیدانان ارزنده ای چون درویش خان، آقا حسین قلی، طاهرزاده، و میرزا عبدالله و عارف قزوینی پدیدار شدند. کلنل علینقی وزیر، برادران شهنازی، ابوالحسن صبا و تاج اصفهانی و قمرالملوک وزیری نیز از جمله آنانند. بسیاری از ایشان با ساختن و اجرای موسیقی و اشعار و تصنیف های میهنی به هیجان عمومی در آزادی خواهی و استقرار حکومت مشروطه یاری داده اند. مهم ترین ویژگی موسیقی این زمان عمومیت یافتن و استقبال مردم کوچه و بازار از آن است. درویش خان

و عارف قزوینی از برجسته ترین هنرمندانی بودند که با پیوستن به مشروطه خواهان و اجرای کنسرت های بزرگ بین مردم شهرت بسیار یافتند.

با تأسیس مدرسه موسیقی در زمستان سال 1302 خ/1923 م. به وسیله کلنل علینقی وزیر که خود دیپلمه مدرسه عالی موزیک پاریس بود، موسیقی ایران مرحله جدیدی را آغاز کرد. این تاریخ همزمان با تشکیل سلطنت دودمان پهلوی است. دوره ای که پیش از آن از موسیقی اروپائی درپادگان های نظامی استفاده می شد و مردم با گرامافون و صفحه های موسیقی آشنا شده بودند. پس از آن نیز با تأسیس رادیو و تلویزیون، انواع موسیقی اروپائی پخش می شد. از آن پس، هنرمندان ایرانی به آموختن نت و نواختن سازهای جدید پرداختند. پیشرفت در این زمینه موجب شد که کمی بیش از ده سال بعد هنرستان عالی موسیقی با شرکت هنر آموزان، ارکستر سمفونیک تهران را تشکیل دهد که ابوالحسن صبا نوازندگی اول ویولون آن را بر عهده داشت.

ویژگی موسیقی ایرانی در دوره پهلوی همگانی بودن آن است. در برنامه های رادیو و تلویزیون، ناچار می بایست پسند عامه در نظر گرفته شود. از این رو، همه انواع موسیقی از موسیقی کلاسیک غربی و اصیل ترین و قدیمی ترین دستگاه های موسیقی سنتی ایرانی تا موسیقی های محلی و آهنگ های سبک کوچه و بازار، چه ایرانی و چه خارجی همگی جای خود را داشت و در همه این زمینه ها هنرمندانی شهرت پیدا کردند.

قمرالملوک وزیری

از برجسته ترین چهره های موسیقی ایران در تاریخ بعد از مشروطیت، قمرالملوک وزیری است. وی متولد حدود سال 1280 خ/1901 م. است. در کودکی با از دست دادن پدر و مادر نزد مادر بزرگ روضه خوان خود که لقب

افتخارالذکرین را داشت با موسیقی آشنا شد. سپس با آشنائی بستگان خود به محفل موسیقی که برجسته ترین موسیقی دانان آن روزگاردانجا رفت و آمد داشتند، راه یافت. از استاد مرتضی نی دادود درس موسیقی گرفت و هنگامی که در سال 1300 خ/1921 م. با مرتضی نی داوود موسیقیدان و نوازنده برجسته آن روزگار به همکاری پرداخت به عنوان بهترین خواننده ایرانی شهرت بسیار یافته بود.

قمر در طول زندگی هنری خود چه در محفل های خصوصی و چه در کنسرت های بزرگ عمومی، اشعاری در آزادی خواهی و جانب گیری های سیاسی می خواند و افزون بر صدای پرطنین زیبا و رسا از جهت اجتماعی نیز شاخص بود. افراد برجسته ای چون ملک الشعرا بهار در وصف او اشعار فراوان سروده اند.

افزون بر آن قمر که به واسطه این محبوبیت درآمد هنگفت داشت، در کمک به مستمندان و نیازمندان بسیار دست و دل باز بود. وی هنگامی که در سال 1338 خ/1959 م. در تهران درگذشت، سال های زیادی را با فقر پشت سرگذاشته بود. در تاریخ موسیقی معاصر ایران ، قمر الملوک وزیری به واسطه توانائی خارق العاده در اجرای آواز، تسلط کامل به ویژگی های موسیقی ایرانی و شخصیت ممتاز در روابط انسانی، محبوبیت بسیار دارد و چهره ای افسانه ای به شمار می رود.

سازها

قدیمترین نشانه سازها در موسیقی ایران نقشی است، متعلق به سده هفتم پیش از میلاد، بر روی یک فنجان برنز کنده کاری شده و نقش برجسته ایلامی در کول فرعون، حدود جنوبی ایذه یا مال امیر که کاهنان معبد را در حال قربانی و اشخاصی را در حال نواختن نی، چنگ و دف نشان می دهد. در نقش برجسته های ناتمام دیواره تاق بستان نزدیک کرمانشاه نیز خاندان شاهی را در حال شکار گوزن و چنگ نوازان را در قایقی روی رودخانه با قایقی دیگر که در آن خوانندگان نغمه سرائی می کنند، دیده می شود. در صحنه ای دیگر از همین نقش برجسته ها، رامشگران و خوانندگان زن با انواع ابزار موسیقی چون سرنا، دف و ارغنون تصویر شده اند. در کتاب خسرو و ریدک که به زبان پهلوی نوشته شده نام ابزار موسیقی معمول در زمان ساسانیان چنین آمده است: عود، عود هندی، چنگ، بربت، تنبور، عود بزرگ، کنار، زنگ، نای، تاس، تنبور کوچک، طبل بزرگ و سمبال. در ادب فارسی نیز نام بیش از سی آلت موسیقی از جمله رود، برَبَت، رُبَاب، چنگ، چغانه، تنبور، کوس و سُرنا (گرنا) آورده شده است.

امروزه اغلب موسیقیدانان ایرانی با سازهای متداول در موسیقی جهان آشنایی دارند. اما تا اواخر دوره قاجار، رایج ترین سازهای اصیل ایرانی عبارت بوده اند از نی، کمانچه، سنتور، تار و انواع آلات موسیقی ضربه ای مانند کوس، دُهل، نَقاره، دَف، دایره و دایره زنگی. از زمان ناصرالدین شاه، صنعتگران برجسته این آلات موسیقی را به زیباترین صورت میساختند و هنرمندانه ترین می کردند.

کمانچه

کاسه‌ای از چوب است که بر روی آن پوست کشیده شده و دسته‌ای بلند دارد. سیم‌ها روی کاسه تا انتهای دسته کشیده شده و با خَرک نگهداشته می‌شود. این ساز را بر روی زمین یا زانو می‌گذارند و با کمانه‌ای از تارهای مو بر آن می‌کشند. نوع ابتدایی کمانچه غیچک یا غُزک نامیده می‌شود که مورد علاقه نوازندگان محلی در بلوچستان است. کمانچه ابتدا سه سیم داشت و بعدها به تقلید از ویولون سیم چهارمی بدان افزودند. این ساز از دوره صفوی به بعد یکی از مهم‌ترین آلات موسیقی ایرانی شده است. در تاریخ موسیقی از کمانچه کَش‌های نامدار در دوره قاجار یاد کرده‌اند که اغلب آنان در تغییر و تکامل کمانچه و موسیقی سهم بزرگی داشته‌اند.

سنتور

جعبه‌ای دوزنقه شکل است که دسته‌های سیم بر روی آن کشیده شده است و آن را با مضراب‌های بلند که سر آن اغلب از جنس شاخ است می‌نوازند.

تار

سازی شبیه به کمانچه است که کاسه‌ای گرد یا گلابی شکل دارد. اما بجای کمانه (آرشه) با زخمه نواخته می‌شود. تار را بوسیله گوشي يعني پیچ چوبی که در انتهای دسته قرار دارد کوک می‌کنند و با زخمه‌ای کوتاه که در انگشت می‌گیرند می‌نوازند. تار انواع مختلف دارد: دوتار، سه تار و تار معمولی که چهار سیم دارد. تار درنواختن گوشه‌های موسیقی ایرانی بسیار روان است و شنیدن نواي آن حال و احساس خاصی ایجاد می‌کند.

ني

سازی بادی است. ساده ترین نوع آن از قطعه‌ای ني توخالی با سوراخ هایی در بدنه آن تشکیل شده است. ني از روزگاران گذشته ساز چوپانان و درمیان صوفیان و مجالس سماع آنان نیز ساز اصلی بوده است. هنوز مثنوی‌های عرفانی همراه ني و به آهنگي خاص خوانده می‌شود که یادگار صوفیان دیرین است. ني خشک و توخالی که نوایی آسمانی و دلکش دارد در شعر عرفانی رمز وجود دوگانه انسان است. جسمي خاكي و ميړا و روجي پرتپش و تعالي‌جو.

ني انواع مختلفی چون سُرنا، قره ني، شیپور و ني انبان دارد و در موسیقی‌های محلی همراه با نقاره یا دُهل نواخته می‌شود.

قانون

این ساز را اختراع ابونصر فارابی می‌دانند که عود عربی، همان بریط قدیم ایرانی، بر اساس آن ساخته شده است. قانون در گذشته در ایران بسیار رایج بود، اما بعدها به فراموشی سپرده شد. از قرن پیش دوباره ایرانیان به نواختن قانون رغبتی نشان داده‌اند، زیرا این ساز که شبیه سنتور

است و باخرک‌های متعدّد تغییرکوک می‌دهد، بسیاری از مشکلات سنتور، از جمله انعکاس اصوات، را ندارد و نغمه‌های زیر و بم در آن هماهنگ پخش می‌شود.

سازهای ضربی در اسلام حرام نیست و از همین رو از دیرباز انواع ضرب، تنبک، دُهل، نَقره، دَف، کوس، دایره و دایره زنگی در بین مردم رواج داشته است. این آلات موسیقی، اغلب همراه سازهای دیگر، در نمایش تعزیه، زورخانه و مجالس شادی و سماع نواخته می‌شود. رایج‌ترین آلات موسیقی ضربی، ضرب (تنبک) است که زیرغل می‌گیرند و با انگشتان بر روی پوست کاسه آن می‌نوازند. دایره یا دَف حلقه‌ای است چوبی که پوست بر سطح آن کشیده‌اند. دایره را با انگشتان و کف دو دست در حال رقص یا جابجایی دائم دست‌ها می‌نوازند. دایره زنگی بر حلقه چوب، تعدادی ورقه‌های کوچک فلزی دارد که ضمن حرکت، صدای آن‌ها به ضرب افزوده می‌شود. دهل و نقره را با ضربه‌های چوب بر روی پوستی که بر کاسه کوچک یا بزرگ کشیده شده می‌نوازند. جنس آلات موسیقی ضربه‌ای گاه ممکن است از فلز باشد که قدیمی‌ترین نوع آن، کوس، از ابزار موسیقی جنگ بوده.

ردیف و دستگاه موسیقی ایرانی

موسیقی اصیل ایران بعد از اسلام نخستین بار بوسیله ابونصر فارابی پرده بندی شد. این ترتیب علمی که اساس موسیقی همه سرزمین‌های اسلامی را تشکیل می‌دهد، با طنبور خراسانی تنظیم شد که سازی زهی است و با تغییر طول تار به وسیله انگشتان به نوا درمی‌آید. تنظیم پرده بندی موسیقی شرقی با طنبور خراسانی، که به نظر فارابی کامل‌ترین و دقیق‌ترین ساز باستانی بوده، دلیل پیشرفت و مهارت علمی ایرانیان پیش از اسلام در موسیقی است. به علاوه، فارابی پرده معرفّ این فاصله را که امروز در موسیقی بین المللی به عنوان نیم پرده پذیرفته شده، دستان فُرس نامیده و همین نام نشان از سابقه دیرین آن دارد. پرده بندی فارابی همان است که تا امروز اساس گام‌های موسیقی شرقی و غربی بر آن استوار است.

گام معمولی موسیقی ایران علاوه بر تقسیم اول و دوم، دارای تقسیم سوم نیز هست که وسعت ابتدایی نغمات را برابر ربع پرده گسترش می‌دهد. این تقسیم که مشخص‌کننده موسیقی ایرانی از موسیقی غربی است، در هر دوره گام کاملی شامل 27 فاصله یا 28 درجه است که همگی آن‌ها با اصل دوپرده‌ای گام منسوب به فیثاغورث مطابقت دارد. از طرف دیگر، فواصل گام‌های هارمونی را نیز در آن می‌توان یافت. این فاصله‌ها از قدیم در موسیقی ایران رایج بوده و در تشکیل نغمه‌ها و گوشه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

در قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی صفی الدین آرموی گام‌های موسیقی شرقی را تعدیل داد و درجات مختلف پرده‌های طنینی را خلاصه کرد. اصلاحات وی در زمان خود او مورد قبول موسیقی‌دانان بزرگی چون قطب الدین شیرازی و عبدالقادر مراغی قرار گرفت و در موسیقی سرزمین‌های اسلامی معمول شد.

ردیف موسیقی ایرانی شامل هفت دستگاه یا مقام اصلی و 471 گوشه با مکررات آن بوده که امروزه بعضی از آن‌ها فراموش شده است. در کتاب های قدیمی از دوازده مقام که منسوب به دوازده برج و بیست و چهار شعبه ، موافق ساعت های شبانه روز و شش آواز است، به ترتیب زیر نام برده شده است. هریک از این مقام ها یا آواز، دارای سه قسمت متمایز دستگاه -نغمه-گوشه بود که تا پیش از تأسیس مدرسه عالی موسیقی در سال 1302 خ/1922م. به شیوه سنتی سینه به سینه نقل و تدریس می شد.

این مقام ها عبارت بوده اند از: عشاق ، نوا، بوسلیک ، راست، عراق ، اصفهان، زیر افکند، بزرگ، زنگوله، راهوی، حسینی و حجاز.

هفت دستگاه متداول امروزی عبارت‌اند از: ماهور، راست، چهارگاه، شور، سه‌گاه، همایون و نوا. هر دستگاه مجموعه‌ای از پیش در آمد، در آمد، آواز، رنگ و نواست که با اجرای گوشه‌های مختلف به تدریج به اوج می‌رسد و سپس به فرود باز می‌گردد. این دستگاه ها بازمانده مقام های دوازده گانه گذشته است که تا اواسط دوره قاجاریه به آن ها آواز گفته می شد. استادان برومند و دوامی از مشهور ترین استادان ردیف شناس موسیقی ایرانی هستند.

موسیقی ایرانی در طول تاریخ با بهره جویی از فاصله‌های کوچک در بعضی پرده‌ها و اجرای تکیه‌ها و نت های تزئینی و تشدید و تضعیف و ابتکارها و نوآوری های دیگر پیوسته راه تکامل پیموده است. به گونه ای که

دستگاه های هفتگانه موسیقی سنتی ایرانی و ملحقات آن ها، هریک حال و هوای مخصوص به خود را دارند. در بین آن ها ، ماهور به نشاط و سرخوشی می گراید. دستگاه قدیمی و اصیل چهارگاه حرکت و پیشرفت را می رساند. شور متأثر از موسیقی محلی است و بیشتر موسیقی ایلات و عشایر جزو این دستگاه درمی آید. سه گاه برای بیان احساس اندوه متناسب است و همایون باشکوه و آرام و نصیحت آمیز.

انواع موسیقی ایرانی معمولاً در آواز با اشعار حماسی، فلسفی، عرفانی و غنایی شاعران بزرگ همراه می‌شود و از این جهت در جهان کم نظیر است. این موسیقی حال و هوای خاص ذوقی و فرهنگی ایران را دارد و همراهی آن با شعر، خاصه غزل و مثنوی عرفانی، برای دوستداران و آشنایان به آن حالتی آسمانی و روحانی ایجاد می‌کند.

نقاشی

درسرخن از نقاشی ایران باید همه نقش ها و صورت‌هایی را به یاد آورد که بر زمینه کاغذ و پارچه و قالی و فلز و شیشه و چوب و سفال و سنگ نشسته و، به گفته یکی از جهانگردان همه جای این سرزمین، حتی بیان‌ها و کویرهای خشک و خالی و پهنه رنگین باغ و بوستان، را بر بلندای گنبدها و گلدسته‌ها و کف اطاق ها و چادرها گسترده است. این اشتیاق به بازی نقش و رنگ بر روی همه لوازم زندگی از دوران باستان تا امروز بین ایرانیان کاستی نگرفته است.

نقاشی ایرانی پیش از اسلام

تجسم واقعی رویدادها و مناظر طبیعت موضوع بیشتر صورتگری هاست. مجموعه‌ای از صورت شاهنشاهان ایرانی مربوط به زمان خسرو انوشیروان در اوایل دوره اسلامی به نام کتاب الصور شناخته شده است. همچنین دریاچه‌ها و نقش‌های برجای مانده از این زمان مناظری از جشن‌های خسروانه و بزم‌ها و شکارگاه‌ها و بازی‌چوگان دیده می‌شود که با رنگ‌های درخشان تصویر شده. بیشتر این آثار خاصه کتاب‌های مصور در حمله عرب و تسلط سپاهیان اسلام به عنوان مظاهر شرک و بت پرستی نابود گردیده است.

معروف ترین مجموعه نقاشی دوران ساسانی کتاب ارژنگ یا ارتنگ منسوب به مانی است که نقش‌های آن را از زیبایی به بهشت مانند کرده‌اند. گمان می‌رود که مانی در این کتاب معتقدات پیچیده خود را درباره هستی و چگونگی آفرینش در صحنه‌های متعدد مجسم کرده باشد. اوراقی از یک نوشته مربوط به مانیان، که در ترکستان بر سر راه جاده ابریشم یافت شده و چنین تصاویری دارد، این نظر را تأیید می‌کند.

ابن ندیم کتاب ساز و کتابفروش و کتاب شناس معروف قرن چهارم هجری/دهم میلادی در بغداد، نیز از پیدا شدن مجموعه‌ای از کتاب‌های مصور در اصفهان یاد می‌کند که چند نسخه از آن به دست او رسیده و بی فاصله به قیمت‌های گزاف به فروش رفته است. این کتاب‌ها از مخفی گاهی به نام دژنبشت، که احتمالاً متعلق به شاهان ساسانی بوده، به دست آمده است. دژنبشت به معنای دژ و خزانه نوشته هاست. کتاب مصور دیگری، که جلد آن به انواع گوه‌ها مزین بوده، در قرن سوم هجری/نهم میلادی در خانه افشین سردار ایرانی پیدا شد که آن را بهانه بددینی و کفر او شناختند.

نقاشی در ایران پس از اسلام

موضوع نقاشی در ایران بعد از اسلام دیگر نمی‌توانست تصویر واقعی طبیعت، بویژه صورت انسان و حیوان، باشد. زیرا با آن که در قرآن کریم منع صریحی در این باره نیست، خلفای راشدین به استناد بعضی اخبار و احادیث نگارگری و مجسمه‌سازی را حرام شرعی شمردند و از مظاهر شرک و بت پرستی خواندند. بر اساس این اعتقاد، موضوع نقاشی به تدریج تغییر کرد، طبیعت و اشیاء به صورت انتزاعی در آمد، نقش‌های هندسی بسیار پیچیده و ظریف سطح بزرگ کاشی کاری‌ها را پوشاند و دیگر نیازی به رعایت اصول مناظر و مزایا پیدا نشد. با این حال، از نخستین قرن‌های اسلامی درباره نقاشی‌های دیواری که شامل صحنه‌های عاشقانه بوده خبرهایی نقل شده. از آن جمله در تاریخ بیهقی شرح درباره اطاق می‌گساری و خوشگذرانی مسعود غزنوی آمده است. بر پایه این روایت، سلطان محمود مأموری برای تحقیق وجود این نقاشی‌ها فرستاد. اما مسعود که جاسوسانش این خبر را رسانده بودند، پیش از رسیدن مأمور دیوارهای اتاق را با گچ پوشاند. نقش دیوار گرمابه‌ها از دیگر نمونه هاست که اگر چه پیوسته مورد اعتراض فقیهان بوده و بارها خراب شده اما وصف آن در شعر و نثر فارسی بسیار آمده است. در روزگار سعدی هنوز نقش کردن صورت بر دیوار رواج داشته است.

افزودن تصویر به کتاب‌ها نیز در دوران اسلامی سابقه داشته است. درمقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است که وقتی رودکی ترجمه فارسی کلیله و دمنه را به نظم آورد «چینیان تصاویر اندر افزودند و کلیله در زبان خرد و بزرگ افتاد.» نیز نسخه‌ای از داستان عاشقانه ورقه و گلشاه با هفتاد مجلس نقاشی وجود دارد که متعلق به اوایل قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی است. در این نقاشی‌ها به تأثیر از تصویرهای بودایی گردسر اشخاص هاله‌ای ترسیم شده. ظاهراً این کار که در قرون بعد نیز دوام یافته ادامه یکی از سنت‌های ایرانی پیش از اسلام است که کتاب‌های حماسه و تاریخ و قصه‌های حکمت‌آمیز را مصور می‌کردند و در تذکره‌ها تصویر شاعران را پیش از منتخبات اشعارشان می‌آورداند.

اواخر دوره سلجوقیان، آغاز تأثیر نقاشی چین در ایران است. زیرا با حمله مغول و استقرار ایلخانان در ایران کارهای نقاشان چین هر روز بیشتر مورد تقلید استادان ایرانی قرار گرفت. نخستین مجموعه نقاشی موجود بدین سبک، 94 مجلس مینیاتور کتاب **منافع الحيوان** است که در مراغه برای غازان خان فراهم آمده بود. شبیه‌سازی و افزودن مجلس‌های نقاشی بر کتاب‌هایی چون **جامع التواریخ** رشیدالدین فضل‌الله و **آثارالباقیه** ابوریحان بیرونی و شاهنامه و **کلیله و دمنه** نیز از بهترین آثار نقاشی است که تا اواخر عصر ایلخانان مغول پدید آمده است.

واژه مینیاتور برای نقاشی ایرانی را اروپاییان در اوایل قرن بیستم متداول کردند. این کلمه لاتینی به معنای کوچک و ریز به همه تزئین‌هایی گفته می‌شود که ایرانیان از قرن هشتم هجری/ چهاردهم میلادی دست نویس‌ها را بدان می‌آراستند. در مینیاتور که ترکیبی از نقاشی ملّی ایرانی و صورتگری چینی است، صحنه با همه ریزه‌کاری‌ها مجسم می‌شود. مینیاتور از این زمان تا اوایل دوره قاجاریه شیوه‌ای خاص دارد که در هنر هیچ یک از دیگر ممالک اسلامی یافت نمی‌شود. در شاهکارهای مینیاتور که کار هنرمندانی بزرگ، چون کمال‌الدین بهزاد و رضا عباسی است، پیشرفت و تکامل صورت‌سازی و صحنه‌پردازی بارز است.

دوران فرمان‌روایی جانشینان تیمور، که از میراث هنری اواخر ایلخانان مغول بهره‌مند بود، مهم‌ترین روزگار ترویج انواع هنر از جمله نقاشی است که بیشتر با خوشنویسی درآمیخته. شهرهای سمرقند و هرات و بغداد و پس از آن تبریز، قزوین، شیراز، مشهد و اصفهان مهم‌ترین کانون‌های شکوفایی هنر و تشویق هنرمندان تا اواخر دوره صفویان بود.

اشیاء هنری که بارونق اقتصادی زمان شاه عباس بزرگ به سرزمین‌های دیگر برده می‌شد، بهترین مبلّغ هنر ایرانی در آن زمان بود. بر جلد چرمین کتاب‌ها و اشیایی چون قلمدان، جعبه و قاب آینه که از کاغذی مخصوص ساخته می‌شد، مناظری از بزم و شکار و بازی چوگان نقش بسته بود و بعدها در نقاشی سرزمین‌های دور دست چون ژاپن و کره اثری آشکار باقی گذاشت. این نقاشی‌ها آمیخته‌ای از نقاشی دوران اشکانی و ساسانی با نقاشی دوره اسلامی و مینیاتور است.

در دوره صفوی رفت و آمد و مبادله کالای هنری اروپاییان، خاصه آثار نقاشی ایتالیا، هنرمندان ایرانی را دیدی تازه داد. در نقاشی های دیواری که برای قصرهای سلطنتی ساخته شده، تأثیر نقاشی اروپایی محسوس است. از میانه روزگار قاجاریه، با اعزام دانشجو به اروپا این تأثیر روز افزون بوده است. تأسیس مدرسه صنایع مستظرفه و آثار ارزنده نقاش بزرگ زمان ناصرالدین شاه، کمال الملک، فصلی نوی را در تکامل هنر نقاشی ایران گشود.

از اوایل دوره قاجار شیوه جدیدی در نقاشی ایرانی پدید آمد که به نقاشی قهوه خانه شهرت یافت. پیشینه این شیوه به نمایش پرده گردانی بازمی گردد که پیش از آن نقال ها با تصویر صحنه های مذهبی و حماسی، مخصوص از واقعه کربلا و توصیف جزئیات آن از روی پرده، مردم را مشغول می داشتند. از آن جا که بیشتر این نقاشی ها در و دیوار قهوه خانه ها رami آراست که محل برگزاری نقالی بود، به نقاشی قهوه خانه شهرت یافت. موضوع نقاشی های قهوه خانه افزون بر واقعه کربلا و بهشت و جهنم و پل صراط، صحنه های رزم، بزم، شکار است که بی رعایت سایه روشن و فاصله و اصول مناظر و مرایا { پرسپکتیو } به نمایش در می آید.

در دوران معاصر، نقاشی نیز چون دیگر پدیده های فرهنگی، با تحولات دنیای غرب بیگانه نماند. آشنایی با روش های جدید همراه با سنت های ریشه دار گذشته، هنرمندان واقعی را برای یافتن روشی امروزی، و در عین حال متأثر از هنر اصیل ایرانی، به ابتکار واداشت. از بارزترین چهره های هنرمند مبتکر در نقاشی امروز محمود فرشچیان است. شیوه نقاشی وی ترکیبی از مینیاتور سنتی و واقع گرایی اروپایی است. وی در تابلوهای خود رنگ های درخشان و طرح های متناسب زیبا را با حالتی رؤیائی و عرفانی در می آمیزد.

از دیگر هنرمندان مبتکر در نقاشی سنتی ایران، رسام عرب زاده است که در طرح و رنگ آمیزی نقشهء قالی از خود آثار برجسته ای به جای گذاشته.

از دیگر ابتکارهای نقاشی امروز ایران نوعی ترکیب خط و نقاشی است که نمونه های زیبا دارد. از این شیوه بیشتر نقاشان در آثار خود کم و بیش به عنوان متن یا زینت فضا استفاده می کنند. افزون بر این ها اکنون آثار فراوان و گوناگون نقاشی به سبک های مختلف که کانون های هنری و نمایشگاه ها و موزه هارا زینت بخشیده، نوید آینده ای پر بار در این زمینه را می دهد.

کمال الدین بهزاد

بزرگ ترین و مشهورترین نقاش مینیاتور است ایران است. وی در هرات زاده شد. در جوانی به دربار سلطان حسین میرزا بایقرا راه یافت و مورد توجه بسیار سلطان و وزیرش امیر علیشیر نوایی قرار گرفت. شاه اسماعیل صفوی هنگام تصرف هرات بهزاد را که، در نقاشی شهرتی داشت، با خود به تبریز آورد. در این شهر، و در خدمت شاه اسماعیل و پسرش شاه تهماسب، بهزاد به اوج شکوفایی هنری رسید و شهرتش از مرزهای ایران تا دوردست های دربار بابر پادشاه مغولی هند رسید. سلطان حسین او را مانی ثانی می نامید و استادی بی چون و چرای او زبان زد همگان بود.

بهزاد در تاریخ هنر ایران نخستین نقاشی است که آثارش را امضاء کرده است. نقاشی‌های وی تصویر صحنه‌هایی از کتاب‌های برجسته ادب فارسی است که در آغاز خوش‌نویسان برجسته آن را می‌نوشتند، تذهیب‌کاران فاصله خط‌ها را با طرح‌های گوناگون پُر می‌کردند و آن‌گاه نقاش در بخش‌هایی که به این منظور خالی گذاشته بود تصاویری مناسب نقش می‌کرد.

شاهکار کمال‌الدین بهزاد مجموعه شش صحنه نقاشی بر بوستان سعدی است. در نخستین تصویر کتاب سلطان حسین بایقرا در مجلس جشن و میهمانی دیده می‌شود. در این نقاشی‌ها، بناها، مناظر طبیعی و صحنه‌هایی از زندگی روستایی با واقع‌بینی کم‌نظیری به نمایش درآمده است. هنر ویژه بهزاد را در شیوه به کار گرفتن رنگ‌های درخشان می‌دانند. وی بیشتر به رنگ‌های سرد در مایه‌های سبز و آبی تمایل داشته، اما با به کار بردن رنگ‌های گرم، چون نارنجی تند، در آثار خود تعادلی مطبوع ایجاد کرده است. تناسب یک‌یک اجزا، صحنه یا مجموعه تصویر نیز در آثار بهزاد شگفت‌انگیز است. شاخه‌های پرشکوفه، نقش‌های کاشی‌ها و فرش‌های ریز بافت پُرزیور، همه نمودار کمال هنرمندی و ذوق و ظرافت بی‌مانند کار اوست.

واقع‌بینی در هنر بهزاد بیشتر در تصویرهایی به چشم می‌خورد که تنها جنبه درباری ندارد و از زندگی مردم عادی سرچشمه می‌گیرد. آن‌چه بهزاد را از دیگر نقاشان هم‌زمانش برجسته می‌کند حالت چهره‌ها در کارهای اوست. هر صورت نمودار شخصیتی و حالتی خاص است که از زندگی و حرکت سرشار است و با صورت‌های عروسکی و یک‌نواخت نقاشی‌های پیش از او تفاوت دارد.

تأثیر کمال‌الدین بهزاد در نقاشان پس از او به حدی است که گاه شناخت آثار او را دشوار می‌کند. بسیاری از نقاشان سرشناس و نام‌آور زمان صفویه از شاگردان بهزاد بوده‌اند. از آن جمله آقامیرک است که، اگرچه روش بهزاد را به کار برده، هنرمندی‌اش در نقش چهره‌ها کم‌تر از استاد نیست. از زیباترین آثار آقامیرک نقاشی‌های کتاب خمسه نظامی است و از میان آن‌ها مراسم تاج‌گذاری خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی شهرت بسیار دارد.

رضا عباسی (ف. 1044/هـ 1634م)

رضا عباسی مشهورترین نقاش زمان شاه عباس صفوی است. مراوده‌های سیاسی و بازرگانی باکشورهای اروپا، در زمان شاه عباس، موجب رواج نقاشی‌های ایتالیایی در بازار اصفهان شده بود. رقابت دربار صفوی با دربار هنرپرور و باشکوه جهانگیر پادشاه مغولی هند نیز سبب دیگری برای توجه به هنرمندان در این زمان بود. در این میان آقا رضا سرآمد همه هنرمندان و نقاشان اصفهان گردید. شاه عباس او را به خود منسوب کرد و از آن پس به نام رضا عباسی مشهور شد.

ساختمان بناهای متعدد در زمان شاه عباس اول در اصفهان، نوعی تازه از نقاشی رابه وجود آورد. پیش از آن در زمان شاه اسماعیل و شاه تهماسب، نقاشان بزرگ چون کمال‌الدین بهزاد به تصویر کردن کتاب‌های خطی می‌پرداختند. اما در این دوره نقاشی بر روی دیوارها و کشیدن تصاویر بزرگ برای تزیین بناها مرسوم گردید. رضا عباسی در فاصله سال‌های 1027-1044/هـ 1618-1634م. افزون بر آن، پرده‌های نقاشی بسیار آفرید که در آن‌ها به جای انبوه درباریان، تنها صورت یک یا دو آدمی زیبا نقش می‌شد. در این تصاویرها رنگ

آمیزی لباس و صورت و تزیینات و تجمّلات صحنه درخششی چشم گیر دارد. امّا مهارت رضاعباسی، که بیشتر به نقاشی سیاه قلم تمایل داشت، در تصویر طبیعت و حالات روحی و اخلاقی مردم عادی بود.

کمال الملک

کمال الملک لقب محمد غفاری نقاش برجسته ایرانی است که حدود نیمه قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی در کاشان در خانواده ای هنرمند دیده به جهان گشود. در پانزده سالگی از کاشان به تهران آمد و سه سال در مدرسه دارالفنون به آموختن علم و هنر پرداخت. در پایان سال سوم، ناصرالدین شاه برای بازدید مدرسه بدان جا رفته بود. وی با دیدن تابلوی چهره اعتضادالسلطنه رئیس دارالفنون، کمال الملک را مورد تحسین و تشویق قرار داد. پس از آن کمال الملک به مدت چهار سال، با پشتیبانی مالی ناصرالدین شاه، در محلی که برای کار او در دربار تعیین شده بود به کشیدن بیش از 170 تابلو از جمله پرتره استاد که پهره خود او را نشان می دهد، گذراند. مشهورترین اثر هنر او، تابلوی تالار آینه است که شاهکار هنر نقاشی به شمار می آید و نخستین تابلویی است که امضای کمال الملک در آن به چشم می خورد.

تابلوی تالار آینه نقش موزه برلین است که بنا به درخواست ناصرالدین شاه کشیده شده. در این تابلو شاه نزدیک تخت طاوس روی صندلی نشسته و شمشیرش را روی زانو گذاشته است. موزه برلین تالار بزرگی است که سقف و چهار دیوار آن آینه کاری شده و سه چهل چراغ صد شاخه از سقف آن آویزان است. روی هر کاسه لاله آن، عکس رنگی ناصرالدین شاه نقش شده است. در یک طرف اطاق، تخت طاوس و کره جواهر و شمعدان ها قرار دارد. درهای دوطرف اطاق هم به باغ باز شده و جلوی آن ها پرده تور آویخته است. هنر بزرگ نقاش در این شاهکار منعکس کردن رنگ اشیاء در آینه ها و چراغ های ریز و درشت است که با زوایای گوناگون در یکدیگر تابیده اند. در آفرینش این شاهکار، که ترکیبی از هنر نقاشی واقع گرای و مینیاتور به شمار می رود، صبر و حوصله نقاش کم از هنرمندی او نبوده است.

پس از مرگ ناصرالدین شاه و با آغاز سلطنت مظفرالدین شاه، کمال الملک به اروپا سفر کرد و در موزه های برجسته فرانسه و ایتالیا به مطالعه آثار هنری نقاشان بزرگ اروپا پرداخت. دوازده تابلو از روی کارهای روبنس، رامبراند و تی شین ره آورد این سفر سه ساله است. سفر نقاش هنرمند برای زیارت عتبات نیز فرصتی دیگر بود که چند تابلوی نفیس بر مجموعه آثار او بیفزاید. تابلوهای فالگیر بغدادی، زرگر بغدادی و شاگردش و میدان کربلا یادگار این سفر است.

پس از این دوران، کمال الملک مدرسه صنایع مستظرفه را تأسیس کرد و خود عهده دار ریاست آن شد. در این مدرسه، نقاشی، مجسمه سازی، منبت کاری و قالی بافی تدریس می شد. کمال الملک شانزده سال در این مدرسه به تربیت جوانان علاقه مند پرداخت. امّا محدودیت امکانات مالی و کمبود هنرآموزان ورزیده ادامه کار را دشوار می کرد. با وجود این، کمال الملک دانشجویان را، از این که برای به دست آوردن پول بیشتر به نقاشی چهره رجال مملکت به پردازند، منع می کرد. وی که هنرمندی واقعی بود و بر خصائل نیک انسانی، علوّ طبع و بزرگ منشی ارزش بسیار می نهاد، می کوشید که این

صفات را به شاگردان خود نیز منتقل کند. از خصوصیات اخلاقی برجسته کمال الملک بسیار سخن گفته اند.

کمال الملک به سبب دشواری هایی که پیوسته با قدرت مداران روزگار داشت، دوازده سال آخر عمر خود را در حسین آباد نیشابور به انزوا گذراند و در سال 1319 خ/ 1940 م. پس از آن که بر اثر حادثه ای چشم چپ خود را از دست داده بود، درگذشت. آرامگاه او، در نیشابور، در همان باغی جای دارد که شیخ عطار در آن در بستر خاک آرمیده است.

خوشنویسی

زیبانشستن خط و آرایش صفحه‌ها و جلد کتاب یکی از هنرهای بسیار قدیمی ایرانیان است. پادشاهان و خاندان‌های بزرگ کتاب‌های نفیس هنرمندان خوشنویس و نقاش را، با جلدهای مزین، نقش دار یا زرین و سیمین گوه‌رنشان، درگنجینه‌های خود به عنوان ذخایری گرانبها گرد می‌آوردند و به داشتن آن‌ها افتخار می‌کردند. بعد از اسلام نیز ایرانیان در پدید آوردن و پیشرفت و تکامل این هنر سهمی بزرگ داشتند.

باگسترش خط عربی بین ملت‌های اسلامی، تفنّن درنگارش آغاز گردید و به تدریج از دو خط کوفی و نسخ قلم‌های دیگر ابداع شد. در این انواع تازه، اگرچه الفبا ثابت بود، شکل حروف و ترتیب به هم پیوستگی آن‌ها با یکدیگر تفاوت‌های آشکار داشت. نوشته‌اند که در دربار مأمون عباسی بیش از سی قلم خط عربی نوشته می‌شد که بیشتر جنبه تزیینی و هنری داشت. بَرَمَکیان بزرگ‌ترین مشوّق خوشنویسان بودند و به سفارش ایشان کتاب‌های نفیسی به خط خوش نوشته می‌شد.

پیش قدم فن خوشنویسی در دوره اسلامی محمد بن علی الفارسی معروف به ابن مقلّد است که در اوایل قرن چهارم هجری/دهم میلادی می‌زیست و وزیر سه تن از خلفای عباسی بود. ابن مقلّد شش قلم مختلف از خط کوفی اقتباس و آن‌ها را با اصول علمی تنظیم کرد. این شش قلم که تا روزگار ما شهرت دارد به نام‌های محقق، ریحان، ثلث، نسخ، توقیع و رقاع خوانده می‌شود. وی نخستین کسی است که برای هر یک از این نگارش‌ها ضوابطی تعیین کرد و حروف الفبا را با میزان پهنای قلم و اشکال هندسی دایره و مربع منظم ساخت. این خط‌ها با قلم نی به اندازه‌های مختلف نوشته می‌شود. قلم را به ترتیب خاص می‌تراشند و نوک آن را به پهنای موردنظر درمی‌آورند. ابتکار ابن مقلّد در ایجاد خط نسخ که آن را منسوخ کننده خط‌های پیشین دانسته‌اند، حسادت بسیاری از رقیبان سیاسی او را برانگیخت. در زمان او رقابت گروه‌های مختلف سودپرست در دربار خلافت به اوج رسیده بود. شهرت و عظمت ابتکار و هنرمندی ابن مقلّد این حسادت‌ها را دامن می‌زد. نوشته‌اند که اطرافیان المقتدر، خلیفه عباسی، او را چنان برضد ابن مقلّد تحریک کردند که نخست دستور داد انگشتان هنرمند او را ببرند. اما وی از پای ننشست، با دست چپ به تمرین پرداخت و دخترش را چنان آموزش داد که همچون پدر به زیباترین صورت خط می‌نوشت. ابن مقلّد سرانجام در سال 328/939 م به دستور خلیفه کشته شد. اما، پس از او نیز

خوشنویسی رونقی روز افزون داشت. یکی از خوش نویسان بعدی، معروف به ابن البواب چندان شهرت یافت که یک سطر از نوشته او به هزار دینار معامله می‌شد. از خط ابن مقلد هیچ نمونه‌ای در دست نیست. دونسخه از قرآن‌های خط او نیز که جزء اموال خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر یاد شده پس از قتل وی از میان رفته است. در زمان مُستَعصِم، آخرین خلیفه عباسی، معروف ترین خوشنویس دوره اسلامی موسوم به یاقوت مُستَعصِمی پدیدار شد. وی از غلامان خلیفه و شاگرد صفی الدین عبدالمؤمن ارموی، خوشنویس و موسیقیدان بزرگ روزگار خود، بود.

یاقوت بخشی از عمر دراز خود را پس از برافتادن خلافت عباسی، در خدمت خاندان جوینی گذراند و در آخرین سال‌های قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی درگذشت. از آن پس مراکز خوشنویسی از بغداد به آذربایجان، فارس و خراسان منتقل شد و از شاگردان و پیروان سبک یاقوت شش تن شهرت بسیار یافتند که همگی آنان ایرانی بودند.

قرن‌های هشتم، نهم و دهم هجری از دوره‌های درخشان رواج و پیشرفت خوشنویسی است. سلسله‌های جلایر و مظفری از مهم‌ترین مشوقان و حامیان هنرمندان خوشنویس بودند. امیران و شاهزادگان تیموری و صفوی علاوه بر تشویق هنرمندان خود به خوشنویسی می‌پرداختند و تعلیم خط از مهم‌ترین مراحل آموزش ایشان بود که از کودکی آغاز می‌شد. بایسنقر میرزا پسر شاهرخ و نوه امیر تیمور گورکان از معروف ترین آنان است که به شش قلم خط زیبا می‌نوشت. وی در پایتخت خود، هرات، کتابخانه‌ای بزرگ ترتیب داد و بیش از چهل هنرمند را با دستمزدهای گزاف به نسخه‌برداری از کتاب‌های نفیس گماشت. هنرمندان، این آثار را با خط خوش می‌نوشتند و به زیباترین صورت نقاشی و تذهیب و صحافی و جلدبندی می‌کردند. نفیس ترین کتاب این کتابخانه، شاهنامه بایسنقری اکنون در ایران است. این اثر نفیس که همه صفحات آن به زیباترین صورت تذهیب شده در اواخر دوران محمد رضا شاه در تهران چاپ و تکثیر شد.

از معروف ترین خوشنویسان دوره تیموری میرعلی تبریزی هروی (هراتی) مبتکر و مخترع خط نستعلیق است. این خط که از ترکیب خطوط نسخ و تعلیق پدید آمده در واقع نقاشی کلمات است و زیبایی خاصی دارد. این خط را که از خط‌های خاص ایران است، و ترکیب و گردش حروف در آن شباهت به خط‌های باستانی ایران دارد، عروس خطوط اسلامی خوانده‌اند. عالی ترین نمونه کارهای میرعلی هروی، نسخه‌ای از منظومه عاشقانه همای و همایون خواجوی کرمانی است که در آخرین سال قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی استنساخ شده. این نسخه اکنون به موزه بریتانیا تعلق دارد.

در دوره صفویه نیز خوشنویسی و تذهیب و آرایش کتاب رواج کامل داشت. دوتن از خوشنویسان بزرگ این دوره که شیوه‌های تازه‌ای در قلم نستعلیق ایجاد کردند، میرعماد قزوینی و علیرضا عباسی تبریزی بودند. شیوه میرعماد طرفداران بی‌شمار یافت و مکتب نستعلیق که امروز رایج است به دنبال روش او پدید آمده. شیوه علیرضا عباسی مشکل تر بود و کمتر کسی می‌توانست بر آن تسلط یابد. از همین رو پس از او متروک شد. نمونه‌های خط زیبای علیرضا عباسی را

درکتیبه‌هایی در مسجد شیخ لطف الله و مسجد شاه اصفهان و حرم حضرت رضا(ع) درمشهد می‌توان دید. در اواخر دوره صفوی از شکسته نویسی خط نستعلیق قلمی دیگری ابداع شد که شکسته نستعلیق خوانده می‌شود. مبتکر این خط محمدشفیع حسینی معروف به شفیعیاست. خواندن این خط که اغلب کلمات آن پیوسته نوشته می‌شود، برای همگان آسان نیست و در واقع آن را باید نوعی بازی با خط یا تصویرگری خط دانست.

خوشنویسی تا کنون دوره های مختلف رونق و انحطاط را پشت سر گذاشته است. امروز خوشنویسی از شاخه‌های هنر نقاشی است که در بسیاری موارد بطور کامل با تصویرگری درآمیخته. از خوشنویسی درگذشته نیز برای تزیین انواع ظرف‌ها، بناها و چوب و فلز و پارچه بهره جسته اند. با این همه خوشنویسی هنر ویژه کتابت است و از نخستین قرن های اسلامی بیش از همه برای نوشتن کلام خدا به کار رفته. مهم‌ترین آثار خوشنویسی درایران مجموعه‌هایی نفیس و گران‌قدر از قرآن کریم است که در مراکز مختلف از جمله در موزه آستان قدس رضوی درمشهد گردآوری شده.

علی رضا عباسی تبریزی

رضاعباسی نقاش دوران سلطنت شاه عباس بزرگ را نباید با علیرضا عباسی تبریزی، هنرمندخوشنویس همزمان او، اشتباه کرد. علیرضا عباسی که از طرف شاه عباس به لقب شاهنواز خان ملقب گردید، استاد انواع خط بود. خط نسخ و ثلث را با استادی تمام می‌نوشت و در خط نستعلیق شیوه‌ای خاص داشت. آثار خطی او در مساجد شیخ لطف الله و مسجد جامع عباسی و چهارسوی اصفهان، هنوز باقی است و حکایت از کمال پختگی و هنرمندی قلم او دارد. همچنین کتیبه‌های طلای در سابق حرم مطهر حضرت رضا(ع) به خط اوست که امروزه در موزه آستان قدس نگهداری می‌شود. اختلاف سلیقه و روش او با میرعماد که او نیز هنرمندی خوش نویس بود و شیوه نستعلیق رایج در نگارش فارسی امروز ابتکار اوست، موجب کدورت و انگیزه حس حسادت میان این دو استاد گردید و عاقبت تلخ آن به قتل فجیع میرعماد انجامید.

معماری

ایران دارای سنت های معماری دیرینه است که به هزاره هفتم پیش از میلاد می رسد. هنوز درهریک از شهرها، نقاط دورافتاده و روستاهای ایران ساختمان های کوچک و بزرگی را می‌توان دید که هم از جهت طرح و تناسب اجزاء و کاربرد مصالح و هم از جهت تنوع و ظرافت تزیینات نماها و دیوارها نمودار ذهن خلّاق و مبتکر و تلاش و مهارت مردم ایران است. ویژگی کلّی بزرگترین بناهای بازمانده از دوران باستان مذهبی بودن آنهاست. در این بناها رابطه روحانی و معنوی انسان با آسمان و عوالم علوی در ارتفاع برج‌ها، گنبدها و مناره‌ها و عظمت فضاها درونی تجلّی

یافته است. سنت های معماری برپایه این نخستین اصول از دوران پیش از استقرار آریاییان تا امروز قابل تشخیص باقی مانده و با روشی منظم تکامل یافته است. با این همه، استادان تاریخ معماری ایران معتقد به وجود سه دوره متفاوت اند که در آن ها نوع پوشش سقف بناها را از یکدیگر مشخص می کند.

مشهورترین بنای نخستین دوره معماری زیگورات چغازنبیل، معبد بزرگ خدایگان شوش، است که حدود 1250 پ. م به وسیله فرمانروایان پیش از آریایی عیلام ساخته شده. خرابه های این معبد بزرگ نزدیک شوش در خوزستان هنوز برجاست. این بنا نیایشگاهی بزرگ به شکل هرم چهار ضلعی است که از نظر صلابت و ابهت با اهرام مصر پهلو می زند. این بنا به شکل هرمی ساخته شده که در مرکز آن برجی پیچاپیچ به بلندی 50 متر بالا می رود. چهار دروازه این برج را تالارها، آرامگاه ها، دالان ها، پلکان ها و آب روهایی زیرزمینی به هم می پیوندند. در و دیوار این بنای باستانی با انواع آجرهای لعابدار و چوب های آراسته به شیشه های مات نقش دار پوشانده شده و در انبارهای آن نمونه های تاریخی مهمی از ظرف ها و سلاح های گوناگون به دست آمده است.

دوره دوم معماری ایران به عصر هخامنشی و ساختمان های با شکوه و عظیم پاسارگاد و تخت جمشید می رسد. در زمان شکوه شاهنشاهان هخامنشی که تمدن های عظیم مصر و بابل و آسیای صغیر به تصرف ایرانیان درآمد، معماری به کمال رسید. در بنای تخت جمشید و آتشگاه ها و کاخ های سلطنتی پیرامون آن، گروه های بزرگ از استادکاران و هنرمندان سرزمین های مغلوب کار می کردند. اما باز به نظر اهل فن، این بناهای با شکوه اصالت خاص معماری ایران را حفظ کرده است. بناهای تخت جمشید را نیز زیارتگاه مقدس ملی دانسته اند که جشن ها و مراسم مهم مذهبی در آن برگزار می شده و عظمت آن نمودار قدرت یکتای اهورامزدا بر روی زمین بوده است. بیشتر بناهای دوره هخامنشی به کوه تکیه دارد و از دیوارهای قطور و ستون های بلند و متعدد تشکیل شده که سقفی چوبین را نگاه می داشته اند. بلندی ساختمان ها و اشراف آن بردشتی وسیع و سبز و خرم، به واقع شکوه و عظمت را به عالی ترین صورت جلوه می دهد. استفاده از الوارهای عظیم چوب که سقف های بلند را می پوشانده، از پیشرفت محاسبات معماری در این زمان حکایت دارد. نه تنها تزیینات گوناگون این شاهکار معماری بی نظیر است، بلکه طرح تالارها و پیش بینی فضاهای لازم برای دربرگرفتن گروه های بزرگ سپاهیان و درباریان هنگام انجام تشریفات و آبروها و پلکان های مخفی در آن از مراحل پیشرفته معماری ایران آن در زمان نشان دارد.

سومین مرحله معماری ایران در زمان اشکانیان و ساسانیان به کمال رسید. گویی آتش سوزی تخت جمشید در حمله اسکندر و در دسترس نبودن چوب به اندازه کافی، ایرانیان را واداشته است که به سقف های ضربی و گنبدی روی آورند. در ساختمان های عظیم دوران اشکانی، چون معبد اناهیتا در گنگاور، طاق ها و سردرهای هلالی و سقف های گنبدی، که نشان از محاسبات دقیق دارد، خودنمایی می کند. طرح اصلی نیایشگاه های این زمان به صورت صلیب است. تقاطع دوشاخه شمالی جنوبی و شرقی غربی معمولاً محوطه ای چهارگوش است که با سقف گنبدی

پوشانده می‌شود. چهار سوی این محوطه ایوان‌هایی با طاق بلند ساخته می‌شده و به چهار سو راه داشته است. معماری با این طرح و نقشه در دوران ساسانیان به درجه‌ای از تکامل و دقت در محاسبات رسید که در معماری دوره اسلامی تأثیری آشکار برجای گذاشت. مهم‌ترین بنای سبک معماری اشکانی و ساسانی در زمان خسرو انوشیروان در تیسفون ساخته شده و هنوز خرابه‌های آن به نام طاق کسری یا ایوان مدائن نزدیک بغداد برجای است.

معماری ایران در دوره اسلامی نیز در ساختمان مسجدها، مدرسه‌های دینی، آرامگاه‌ها و دیگر مکان‌هایی که هریک به نوعی جنبه مذهبی دارد، زیباترین نمونه‌ها را پدید آورده است. نخستین مسجدها در ایران با استفاده از آتشگاه‌های زرتشتی و فضاهای باز بنا شد. از آن پس محوطه‌ای چهارگوش را، به سبک مسجدهای ساده عربی، به عنوان مسجد می‌ساختند که دورا دور آن ایوان و غرفه داشت. اما به تدریج معماری دوره ساسانی به این مکان‌های مذهبی نیز راه یافت و همراه نقشه و طرح دیرین تزیینات بسیار را نیز بدان افزود. سردرهای بلند و طاق‌نماهای هلالی شکل مزین به انواع کاشی‌ها و گچ‌بری‌ها و مقرنس‌ها در میان مناره‌ها و گلدسته‌های بلند، که بانگ اذان را می‌پراکند، ساخته شد.

معماری دوره اسلامی اگرچه از سنت‌های قدیم ایرانی بهره بسیار دارد، اما در واقع مجموعه‌ای است از معماری همه اقوام سرزمین‌های اسلامی که شوق و اعتقاد مسلمانان آن را به تکامل رسانده است. از معروف‌ترین مسجدهایی که در ایران ساخته شده و ظرایف سنتی معماری ایرانی در آن بارز است می‌توان مسجد تاری‌خانه دامغان، مسجد کبود تبریز و مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان را نام برد. مقبره‌ها و آرامگاه‌های بزرگان دین و سیاست نیز از بناهای جالب توجه در معماری ایران است. نظیر این آثار را در دیگر کشورهای اسلامی کمتر می‌توان دید. این مکان‌ها یا به صورت برج‌ها و مناره‌هاست یا فضاهایی که زیرگنبد‌های بلند قرار دارد، از جمله گنبد کاووس، آرامگاه قابوس بن وشمگیر زیاری، و گنبد سلطانیه مقبره اولجایتو از ایلخانان مغول. حرم امام رضا (ع) در مشهد خراسان و حضرت معصومه (ع) در قم را باید با شکوه‌ترین آن‌ها دانست. معماری ایران شاهکارهای دیدنی بسیار دارد. قلعه‌ها و دژهایی که قرن‌ها مردم شهرها را از هجوم دائم راهزنان محفوظ می‌داشت و پل‌ها و سدها و کاروانسراها و باغ‌ها و کاخ‌ها و گرمابه‌ها هریک در خور مطالعه‌های گسترده است. از شاخه‌های مهم تزیین معماری رایج در ایران گچ‌بری، آجرکاری، کاشیکاری، حجاری، نقاشی و آینه‌کاری است که گاه ترکیبی از آن‌ها صحنه‌هایی اعجاب‌انگیز آفریده.

از هنرمندان برجسته روزگار ما نخست باید از حسین امانت طراح و مدیر اجرای ساخت برج آزادی (شهید) که آن را دروازه ایران نیز خوانده‌اند، نام برد. وی در سال 1345 خ/1966 م. هنگامی که تازه از دانشکده هنرهای زیبا فارغ التحصیل شده بود و بیش از بیست و چهار سال نداشت، برنده مسابقه طرح بنای آزادی شد که می‌بایست نماد ایران معاصر باشد. وی در طراحی این ساختمان باشکوه از معماری باستانی و تاریخی ایران پیش‌تا بعد از اسلام استفاده کرده و با ترکیب معماری شرق و غرب آن را در فضائی وسیع با باغچه‌بندی‌هایی به سبک باغ‌های ایرانی به ارتفاع 45 متر از سنگ سفید ساخته است. برج آزادی (شهید) به شکل دروازه‌ای است که به

چهارسو باز می شود. این بنا تالارهای بزرگ موزه و نمایشگاه دارد. در طرح اصلی جایی برای نصب لوحه کورش بزرگ که نخستین منشور حقوق بشر است، پیش بینی شده بود که با مخالفت دولت انگلیس از باز دادن آن عملی نشد.

هوشنگ سیحون از نخستین استادان دانشکده هنرهای زیبای تهران متولد سال 1299 خ/1920 است. بنای ایستگاه مرکزی راه آهن تهران و یادمان ابوعلی سینا در همدان از بناهایی است که با طراحی او ساخته شده. وی مجموعه های نقاشی سیاه قلم از طبیعت و بناهای قدیمی ایرانی نیز به چاپ رسانده است.

فربرز صهبا متولد 1327/

1948 م. فارغ التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است. مهم ترین اثر معماری او طراحی و مدیریت اجرایی مشرق الاذکار (نیایشگاه) بهائی "نیلوفر بهاپور" در دهلی هند است که از سال 1976 به مدت ده سال در ساخت آن فعالیت داشته. گنبد نیایشگاه از سنگ سفید به پیکر گل نیلوفر، از قدیم ترین نمادهای تمدن مشترک آریاییان هند و ایران در آورده شده است. گل نیلوفر در ساختمان این بنا نه گلبرگ دارد که خود از نماد های اعتقادی بهائیان است.

از این نیایشگاه که اکنون به صورت یکی از مهم ترین دیدنی های دهلی در آمده هر ساله بیش از سه میلیون نفر بازدید می کنند.

سینما

آشنائی ایرانیان با سینما یکی از ره آوردهای سفر مظفرالدین شاه قاجار به اروپا بود. به دستور وی میرزا ابراهیم خان عکاس باشی سینماتوگراف را در تهران به کار انداخت و فیلم های صامت را برای درباریان به نمایش گذاشت. اولین بار در مجامع عمومی مردم با این هنر در سال 1284 خ/1905 م. آشنا شدند.

حاجی آقا آکاتور سینما اولین فیلم صامت با کیفیت ابتدائی بود که به وسیله آوانس اوگانیانس نخستین فیلم نامه نویس، کارگردان، تدوین کننده و بنیان گذار مدرسه آرتیستی در ایران تهیه و در ماه 1309 خ/1920 م. به کمک خان بابا معتضدی روی صحنه رفت.

اما در تاریخ سینمای ایران، از فیلم ناطق موزیکال **دختر لریه** عنوان نخستین اثر سینمایی ایرانی یاد می شود. این فیلم با شرکت هنرپیشگان ایرانی در هندوستان و تحت توجه خان بهادر اردشیر ایرانی به وسیله عبدالحسین سپنتا ساخته و در آبان ماه 1312 خ/1933 م. با استقبال بی نظیر مردم در تهران روی پرده رفته است.

با تأسیس دانشکده هنرهای زیبا و آموزش هنر درام هنرمندان بیشماری از فیلم نامه نویس، کارگردان، هنرپیشه، فیلم بردار و دیگر افرادی که در تهیه فیلم نقش اساسی دارند از طریق سینما و تلویزیون آثار برجسته خود را به

نمایش در آورده اند. از آثار قدیم تر سینمایی ایرانی می توان از خانه سیاه است به کارگردانی و شرکت فروغ فرخ زاد، و فیلم **گاو** از روی نمایشنامه ای به قلم غلام حسین ساعدی و شرکت عزت الله انتظامی و علی نصیریان، به کارگردانی داریوش مهرجویی نام برد.

با تأسیس دانشکده هنرهای زیبا و آموزش هنر درام هنرمندان بیشماری از فیلم نامه نویس، کارگردان ، هنرپیشه، فیلم بردار و دیگر افرادی که در تهیه فیلم نقش اساسی دارند از طریق سینما و تلویزیون آثار برجسته خود را به نمایش در آورده اند. عباس علی حاتمی کیا از دانش آموختگان این دانشکده که به نوشتن و تهیه فیلم های کوتاه تلویزیونی می پرداخت در سال 1349 خ/1970م. فیلم **موزیکال حسن کچل** را با استفاده از افسانه های عامیانه و گفتگوهای که بیشتر آن ها آهنگین و شعر گونه بود ، ساخت. وی با نگاه هنرمندانه و استفاده از همه عوامل هنری و فنی که تا آن روز در دسترس بود، با کارگردانی این فیلم روشی نو و اصیل در سینمای ایران از خود به جای گذاشت.

عباس کیا رستمی متولد سال 1340 خ/1961م. از دیگر دانش آموختگان هنرهای دراماتیک تهران با تهیه فیلم های مستند آثار برجسته ای چون **مشق شب، خانهء دوست کجاست؟** و امثال آن ساخت که با استقبال جهانی و به دست آوردن جوایز در جشنواره های بین المللی رو به رو شد. از دیگر برندگان ایرانی جوایز فستیوال های مختلف سینمایی جهان می بایست از محسن مخملباف، جعفر پناهی و بهمن قبادی نام برد.

صنایع دستی

با وجود صنایع کارخانه ای و ماشینی در ایران هنوز بخشی از نیازهای زندگی مردم با دست یا ابزار و ماشین های ساده تولید می شود. پارچه های دستباف، قالی، قالیچه و گلیم و ظروف سفالی و مسی از آن جمله است. اما اصطلاح صنایع دستی، بیشتر به دستاوردهایی اطلاق می شود که ارزش هنری و اصالت سنتی نیز دارد.

در عصر صفوی، به خصوص زمان سلطنت شاه عباس بزرگ، بسیاری از این صنایع که سابقه دیرینه داشت مورد تشویق و حمایت قرار گرفت و بازار مناسبی در کشورهای دیگر، خاصه در اروپا، به دست آورد. در دوران پهلوی، به منظور حفظ هویت ملی از سویی، و جلب نظر و علاقه جهان گردان خارجی، از سوی دیگر، به صنایع دستی و هنرهای ملی توجهی خاص شد و برنامه های تحقیقی و آموزشی گسترده برای توسعه این صنایع تدوین شد.

قالی بافی

قالی بافی یکی از کهن ترین صنایع دستی ایرانیان است. پیش از صدور قالی به اروپا فرش های چین و ترکیه به آن دیار راه یافته بود. اما با شناخته شدن قالی ایرانی، این هنر به عنوان بهترین و زیباترین نوع قالی مشهور شد و می توان گفت که نام قالی با ایران در هم آمیخت. قدیمی ترین

قالی جهان، که هم اکنون در موزه ارمیتاژ سن پترزبورگ نگه داری می‌شود، متعلق به پنج قرن پیش از میلاد است. نقش آن سواران پارسی را با پوشش و سلاح دوران پُرشکوه شاهنشاهی هخامنشی نشان می‌دهد. بهارستان، قالی بی نظیر و بنامی که در زمان حمله اعراب به عنوان غنیمت ربوده و قطعه قطعه شد، شاهد دیگری از رواج دیرین هنر قالی باقی درایران به شمار می‌رود. قالی برای مردم ایران یک وسیله زندگی و یک فرآورده مهم اقتصادی است. در طول تاریخ در سر تاسر کشور، چه در کارگاه های بزرگ شهری و چه خانه های کوچک روستایی و زیر چادر های ایلاتی، افراد خانواده به ویژه زنان و کودکان به بافت قالی مشغول بوده اند. اما قالی ایران، از نظر نقش و جنس در دوران صفویه به اوج کیفیت والای خود رسید. در این زمان، رونق هنرهای چون نقاشی، خطاطی، طراحي، تذهیب و کاشی کاری مُعَرَّق در نقش قالی بازتاب یافت. فرش مشهور آرامگاه شیخ صفی الدین اردبیلی جد پادشاهان صفویه، که هم‌اکنون در موزه ویکتوریا-آلبرت لندن نگهداری می‌شود، از آثار برجسته هنر قالی بافی است.

طرح های سنتی قالی ایرانی به نسبت اندازه و مورد استفاده با یک دیگر تفاوت دارند. از جمله می‌توان از نقش های بته، جنگلی، لچک ترنج، اسلیمی و شاه عباسی نام برد. همچنین، نواحی گوناگون کشور نقش های خاص خود را دارند که به نام آن محل شناخته می‌شود. مانند نقش هرات، اردبیل، تبریز، ترکمن و بلوچ. قالیچه که کوچک تر از قالی است، با نقش‌های سجاده ای، جانمازی و ستون دار مشخص می‌شود.

درسال های اخیر نقش بناهای مذهبی و تاریخی برقالی افزونی یافته است. هم چنین، به ویژه در تبریز، صورت نگاری بر قالی مرسوم شده است. اما در هنری ترین قالی ها صحنه های معروف نقاشی دیده می‌شود و نیز نقش بنا و منظره های طبیعی با ظرافت مینیاتوری و انواع گل، بوته، حیوانات، و اشکال گوناگون و ظریف هندسی. در قالی مرغوب، که بیشتر از پشم و گاه ابریشم بافته می‌شود، مواد اولیه باید از بهترین نوع باشد. رنگ آمیزی سنتی با رنگ گیاهی یکی از پیشرفته ترین صنایع شیمیایی بومی ایران بوده است. این گونه رنگ دائمی است و جلا و لطافت خود را از دست نمی‌دهد. اما در دوران کنونی، با ورود رنگ های ساختگی و ترکیبی، که استفاده از آن ها آسان تر و ارزان تر است، کیفیت رنگرزی درقالی باقی کاهش یافته است. افزودن بر این، مرغوبیت قالی بستگی به ظرافت بافت آن دارد. تعداد گره هایی که در هرسانتی متر مربع زده می‌شود و پرداخت دقیق آن از ویژگی های یک قالی خوب است. قالی ابریشمین هر چند دوام قالی های پشمین را ندارد اما به سبب ظرافت و شفافیت ابریشم مرغوب تر است.

قلم زنی

قلمزنی هنرکنده کاری بر روی فلز است. قدیمترین آثار قلمزنی را به سیت ها یا سکاها نسبت می‌دهند که حدود پنج تا هفت هزار سال پیش در قفقاز می‌زیسته‌اند. این قوم با فرو بردن و برجسته کردن سطح فلز، تصاویر شگفتی ازحالات انسان می ساختند. از نمونه های تاریخی قلمزنی ایران، برنزه های پیدا شده لُرستان است که به هزاره قبل از میلاد مسیح می‌رسد.

از دوره شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی نیز آثار قلمزنی بسیار برجای مانده و تعدادی از نمونه های این هنر از دوره ساسانی متعلّق به موزه ارمنیاژ سن پترزبورگ در روسیه است.

دردوره اسلامی، آثار قلمزنی ایرانی متعلّق به دوره سلجوقی از امتیازی خاص برخوردار است، زیرا در این زمان ترصیع نیز در قلمزنی به کار می‌رفته. به این ترتیب که با قلم فلزهای مختلف را در زمینه اصلی جاسازی می‌کردند و تصاویر یا صحنه‌هایی را در آن نقش می‌زدند. روش کار قلمزنان آن دوره هنوز در کارگاه‌های قلمزنی اصفهان و شیراز ادامه دارد.

طرح مینیاتورهای دوره صفوی تأثیری شگرف بر نقش های قلمزنی گذاشت. از این دوره آثار نفیسی برجای مانده که از آن میان می‌توان به اسطرلاب‌های قلمزده اشاره کرد. در روش قلمزنی این دوره طرح های قالی نظیر ختایی، اسلیمی، و لچک تُرنجی به قلمزنی راه یافت. همچنین از روش میناکاری و مشبک سازی فلز نیز در تزیین قلمزنی استفاده شد.

امروزه قلمزنی بر روی مس و نقره در شهرهای مختلف ایران انجام می‌گیرد. اما شیراز و اصفهان به سبب تنوع و مرغوبیت کار از شهرت بیشتری برخوردارند.

مینا کاری

میناکاری هنر تزیین اشیاء شیشه ای و فلزی با رنگ های پخته درخشان است که از شیشه ذوب شده و اکسید فلزات در حرارت های مختلف بدست می‌آید. رنگ‌آمیزی کاشی نیز همین اساس علمی را دارد. اما استادان میناکار فلزات گرانبها چون زر و سیم را ترجیح می‌دهند و و از سنگ‌ها و جواهرات قیمتی نگین هایی برگوشه و کنار نقش مینا می‌نشانند. ظهور این هنر را بر روی فلز به سده‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد نسبت می‌دهند. اما سابقه آن بر روی شیشه به زمان اشکانیان می‌رسد. قدیم‌ترین نمونه میناکاری بر روی فلز در ایران، قسمتی از یک تنگ طلا مربوط به دوران ساسانی است.

بعد از اسلام به علت حرام بودن استفاده از ظرف های طلا و نقره، میناکاری نیز از رواج افتاد و تنها به تزیین بعضی ظرف های شیشه ای و بلوری محدود شد. اما در زمان غازان خان از ایلخانان مغول، این هنر دوباره رواج یافت. غازان خان مردی هوشمند و کنجکاو بود و در اندک زمان با علم شیمی آشنایی یافت و برخلاف پیشینیان خود که مبالغه‌گفتی را صرف یافتن اکسیر برای طلا کردن مس می‌کردند، به میناکاری پرداخت و عده ای را بدین کار گماشت.

میناکاری هنری آزمایشگاهی است و دقت و مراقبت بسیار در استفاده از حرارت و مواد شیمیایی می‌خواهد. برای رنگ های مختلف در این هنر از مواد معدنی و گیاهی استفاده می‌شده، اما امروز رنگ های شیمیایی را ترجیح می‌دهند که استفاده از آن ها آسان‌تر است. در اصفهان، با استفاده از اکسید قلع بر زمینه مس آثار میناکاری زیبای می‌سازند. نمونه‌هایی از هنر استادکاران ایرانی در زینت های زنانه، جعبه های جواهرات و آرایش، ظرف‌ها و در و پنجره ضریح امامان در شهرهای

مختلف کربلا، نجف، سامره، مشهد، قم و حضرت عبدالعظیم به چشم می خورد که هریک در نوع خود بسیار دیدنی است.

منبت کاری

منبت هنرکنده کاری روی چوب است. درکتیبه هایی که از خزانه داریوش بزرگ درتخت جمشید به دست آمده، سخن از پرداخت دستمزد به هنرمندانی است که روی درهای چوبی کنده کاری می کرده اند. قدیم ترین در چوبی کنده کاری شده در موزه های ایران، متعلق به قرن های پنجم هجری/ یازدهم میلادی است. کنده کاری این درها به صورت نقش هایی از شاخ و برگ است که آیه های قرآن مجید را دربرگرفته. این طرح ها شباهت بسیار با نقش گچ بری دوره های قبل از اسلام دارد.

در دوره های مختلف تاریخ ایران بعد از اسلام، درها و منبرهای بسیاری از مسجدها و مکان های مذهبی، از شاهکارهای منبت کاری به شمار می رود. اما این هنر نیز در دوره صفویه به اوج شکوفایی خود رسید. در مدرسه شاه سلطان حسین در اصفهان و در آرامگاه شاهزاده حسین در قزوین، متعلق به زمان شاه طهماسب صفوی، از آن جمله است. یکی از نمونه های برجسته منبت کاری ایرانی، رَحَل یا جا کتابی موزه متروپولیتن نیویورک است که علاوه بر تزیینات شاخ و برگ به سبک ساسانی نام دوازه تن امام های معصوم (ع) بر روی آن کنده شده است.

برای منبت کاری از چوب های محکم و بدون گره استفاده می شود. مرغوب ترین چوب ها برای این منظور آبنوس، فوئل، بَقَم، شمشاد و عَنَاب است. اما در ایران بیشتر از چوب گردو استفاده می شود که به فراوانی در دسترس است. از انواع رایج منبت کاری در زمان ما مُعَرَّق است. مُعَرَّق در اصل به تکه های ریزی از کاشی گفته می شود که کنار هم چیده شده اند و شکل های مختلفی را به وجود می آورند. مُعَرَّق روی چوب در ایران سابقه ای پنجاه ساله دارد. در این نوع منبت کاری طرح را روی چوب می کنند و به همان اندازه از چوب های دیگر یا عاج می برند و جاسازی می کنند. در واقع مُعَرَّق روی چوب نوعی نقاشی است که در آن به جای رنگ از چوب های مختلف رنگین یا عاج استفاده شده. در سال های اخیر از قطعات خاتم نیز در منبت مُعَرَّق استفاده می شود.

خاتم سازی

خاتم سازی یکی از هنرهای دستی بسیار با ارزشی است که در مشرق زمین رواج دارد. در کشورهای هند، سوریه، عراق و فلسطین خاتم های بسیار زیبا ساخته می شود. اما جالب ترین و هنری ترین نوع خاتم از دیر باز در ایران ساخته می شده است. گمان می رود که این هنر اصیل نخستین بار در شیراز پدید آمده باشد. در خاتم سازی چوب های گوناگون رنگارنگ، استخوان و سیم های فلزی مانند برنز، طلا و نقره به کار برده می شود. شکل عمومی بیشتر خاتم ها نقش هندسی است. چوب، استخوان یا فلز را به صورت منشورهای مثلث می برند و آن

ها را طوري کنار هم مي‌گذارند که برش عرضي داراي اشکال منظم هندسي باشد. سپس برش ها را روي ورقه نازکي از چوب کنار هم مي‌چسبانند و از آن به عنوان روکش اشیاء مختلف مانند ميز، صندلي، جعبه و قاب عکس استفاده مي‌کنند. خاتم گاه به عنوان متن اصلي و گاه درحاشيه در نقش حيوانات و پرندگان يا صحنه هايي از شکار و بزم که نقاشي شده است قرار مي‌گيرد.

خاتم که مواد اوليه اش بيشترچسب و چوب است، عمري کوتاه دارد. قديم ترين نمونه خاتم که تاکنون بر جاي مانده در ورودي بقعه شاه نعمت الله ولي در ماهان کرمان از دوره صفوي است. جالب ترين نمونه اين هنر اصیل در زمان ما ميز خاتمي است که موفق به دريافت مدال طلای نمايشگاه جهاني بروکسل در سال 1337 ش/1958 م شد. در کاخ مرمر تهران اتاقي است که در، ديوار، سقف، ميز، صندلي و ديگر لوازم آن همگي با خاتم تزيين شده است.

سفال گري

سفال گري ساختن ظرف هاي گوناگون از گل رُس است که پس از حرارت ديدن سخت مي‌شود. مردم ساکن فلات ايران خيلي پيش از ورود آريايان به اين سرزمين، بسياري از ظرف هاي مورد نياز خود را از سفال مي‌ساختند. قديم ترين نمونه ظرف سفالي که در کاوش نواحی گیلان يافت شده متعلق به هزار سال پيش از ميلاد است.

از ديرباز ظرف هاي گوناگون براي انبار آذوقه، چراغ، بخوردان، کاسه، کوزه، بشقاب، گلدان و حتی اسباب بازي هاي متنوع بچگانه را از سفال مي‌ساخته‌اند. بام خانه هاي گیلان را، که بارندگي در آن بسيار است اغلب با قطعات سفالي مي پوشانند. بنابر يك رسم قديمي اين ناحیه، در شب چهارشنبه آخر سال همه وسايل سفالي، بخصوص اسباب آشپزخانه و کوزه آب را از پشت بام به زير مي‌اندازند و مي شکنند و جاي آن را با وسايل نو پر مي‌کنند.

امروزه در نواحی مختلف ایران از جمله سيستان و بلوچستان، لاله جين در همدان، گناباد خراسان، ميبد در يزد، قم و کاشان و شهرهاي اصفهان ظرف هاي سفالي زيبايي، که مزین به نقش هاي محلی و باستانی است، ساخته مي‌شود. لعاب روي ظرف هاي سفالي نیز، مانند ميناکاري و کاشي کاري، از ترکیب شیشه ذوب شده به دست مي آید. لعاب دادن روي ظرف هاي سفالين در دوره صفويه از چيني ها تقليد شد. دو رنگ سفيد و لاجوردي مشخص کننده ظروف زمان صفويه است که در دوره قاجار نیز دوباره معمول شد.

در ايران از کاسه ها و کوزه هاي سفالين که داخل آن ها با لعاب رنگين پوشيده شده براي ماست و ترشي استفاده مي کنند. لاله جين همدان خاک مناسب تري براي تهيه نوع مرغوب سفال دارد و فرآورده هاي آن در سراسر ايران مشهور است.

کاشي کاري

کاشی‌کاری هنر لعاب دادن و رنگین کردن سفال و برش و نصب کاشی‌ها برای آرایش بناها است. لعاب کاشی از ترکیب شیمیایی سلیسیوم با اکسید فلز به دست می‌آید و، پس از حرارت دیدن، ثابت، درخشان و ماندگار می‌گردد. این روش علمی درمیناکاری و شیشه‌گری نیز به کار می‌رود. با آن که نام کاشی برای این هنر به سبب شهرت استاد کاران کاشان در دوره‌های اسلامی است، اما نمونه‌های این هنر قدیمی در ساختمان‌های دوران باستان نیز یافت شده است. از کاشی‌های درپوشش درونی و بیرونی ساختمان استفاده می‌شود. کاشی‌های سطح بیرونی ساختمان را نیز از نفوذ آب و رطوبت محفوظ می‌دارد. از آجر کاشی به رنگ‌ها و شکل‌های مختلف استفاده می‌شود. کنار هم قرار گرفتن کاشی‌های رنگین به ترتیب هندسی، یکی از انواع آن است. نوع دیگر آن است که نقشه یا صحنه‌ای را می‌کشند سپس آن را به ابعاد معینی تقسیم می‌کنند. هر قسمت از آن تصویر بر روی یک آجر نقش می‌شود و پس از حرارت دیدن آن‌ها را به ترتیبی که نقش را حفظ کنند کنار هم می‌چینند.

سبک دیگر کاشی‌کاری مُعَرَّق است. برای تهیه آن ابتدا آجرهای سفالی را به رنگ‌های مختلف لعاب می‌دهند. سپس از روی نقشه از رنگ‌های مختلف تکه‌های مناسب را می‌برند و با ظرافت کنار هم می‌چینند. از ترکیب قطعات کاشی با آجر نیز می‌توان صحنه‌های زیبا به وجود آورد. آجرهای فاصله کاشی را معمولاً به شکل‌هایی تهیه می‌کنند که پست و بلند دارد. با توجه به سطح‌های وسیعی از بناهای مهم و تاریخی ایران که با نقش‌های ظریف درهم و رنگارنگ کاشی‌کاری شده، می‌توان به استادی فوق‌العاده کاشی‌کاران پی برد که اغلب هنگام خلق این شاهکارهای هنر و صنعت، نامی نیز از خود برجای نگذاشته‌اند.

کاشی‌کاری به صورت مُعَرَّق از قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی در ایران رو به پیشرفت گذاشت. اما مهم‌ترین مسجدها و مکان‌های مذهبی، که داخل و خارج گنبدها و گلدسته‌ها و سردرهای آن با کاشی‌تزیین شده، در قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی هم‌زمان با سلطنت صفویه ساخته شده است. این بناها بیشتر در اصفهان و مشهد قرار دارد. در دوره قاجار، به‌خصوص در زمان فتحعلی‌شاه و سپس ناصرالدین‌شاه، مسجدها، کاروان‌سراها و آب‌انبارهای بسیاری در تهران با کاشی‌تزیین گردید که برخی از آن‌ها هنوز برجای است. گنبد و گلدسته با کاشی‌فیروزه‌ای از ویژگی‌های بسیاری از مساجد ایران است. بهترین و زیباترین نمونه کاشی‌کاری را گنبد مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان می‌دانند. گنبد بلند و وسیع مسجد شاه اصفهان نیز با سبک معماری اعجاب‌انگیزش از دیگر شاهکارهای بی‌نظیر کاشی‌کاری ایران به‌شمار می‌رود.

قلم‌کار

قلم‌کار هنر نقش و نگار بر روی پارچه و ساخت و پرداخت آن است که مانند بسیاری از هنرهای ایرانی در دوره صفوی به اوج کمال رسید. از گذشته‌های دور در ایران بر روی پارچه نقش‌می‌انداختند. اما پس از آشنایی با روش‌های چینی که به‌وسیله قالب‌های کنده‌کاری‌شده

نقش ها را چاپ می‌کردند، ایرانیان نیز شیوه گذشته را به تدریج رها کردند و با روش جدید توانستند هم تولید را بیشتر و آسانتر کنند و هم نقش ها را یک‌دست تر و زیباتر نمایند.

از قلمکار جامه‌های زیبا و گرانبها می‌دوختند که گاه در متن پارچه آن رشته‌های طلا و نقره نیز به کار رفته بود. زین و یراق اسب ها را نیز با پارچه قلمکار می‌آراستند. نقش قلمکار برخیمه و خرگاه و هنگام جنگ بر درفش‌های بزرگ و قیمتی و پر زرق و برق دیده می‌شد. در خانه ها نیز پارچه های قلمکار مصرف بسیار داشت. پرده های زیبای قلمکار، که اغلب صحنه‌هایی از داستان های عاشقانه را مجسم می‌کرد، بر در گاه‌ها آویخته می‌شد. جا نماز ها و سفره ها، رومیزی ها و پشתי ها و بقچه‌ها، به ویژه جهاز عروس، با نقش‌های گوناگون و رنگین قلمکار آراسته بود. با گذشت زمان، هنر قلمکار، که با قلم انجام می‌گرفت و از رنگ های بیشتر استفاده می‌کرد، جای خود را به صنعت قالب زنی داد. اما نقش پارچه‌های قلمکار هنوز هم در ایران زیبا و جذاب است. در گذشته رشت، کاشان و اصفهان دو مرکز اصلی ساخت و پرداخت قلمکار بود. اما امروزه تنها در اصفهان کارگاه‌های بزرگ قلمکار وجود دارد.

تهیه قلمکار، که با قالب‌سازی شروع می‌شود، از مراحل مختلف و طولانی می‌گذرد. نقش دلخواه را بر روی قالب هایی از چوب گلابی، که نرم است، می‌اندازند و آن را کنده کاری می‌کنند. از هر طرح دو تا چهار قالب با برجستگی‌های متفاوت، هر کدام برای یک رنگ تهیه می‌شود. استادان با تجربه رنگ ها را از انواع گیاهان و مواد معدنی آماده می‌کنند. در مرحله بعدی پارچه‌های سفید را برای چند روز در رودخانه زاینده رود، که معتقدند برای این کار از هر آب دیگر متناسب تر است، می‌خوابانند. سپس یک سر پارچه را می‌گیرند و از سر دیگر آن را چند بار با شدت برسنگ می‌کوبند. پس از آن پارچه را با فرو بردن در محلول گرد پوست انار و هلیله به رنگ شیری یا زرد کدر درمی‌آورند. پس از آن که پارچه خشک شد آن را به اندازه های مختلف می‌برند. دور رومیزی‌ها را ریشه می‌زنند و گاهی با گره به صورت منگوله در می‌آورند. در مرحله رنگ آمیزی و نقش زنی، هر بار قالب مخصوصی را به رنگ مورد نظر آغشته می‌کنند و روی پارچه می‌کوبند. نخست رنگ مشکی سپس قرمز را روی پارچه منتقل می‌کنند. رنگ قرمز از گل سرخ گرفته می‌شود. پس از خشک شدن رنگ‌ها، پارچه را در دیگ آب جوش، که گرد پوست انار و الیزارین در آن حل شده، چند ساعت می‌جوشانند. این داروها سبب می‌شود که رنگ ها درخشان تر شوند.

پس از آن پارچه را در آب رودخانه می‌شویند و بارها محکم برسنگ می‌کوبند تا آب و الیزارین زدوده شود. پس از خشک کردن در آفتاب، آن دسته از پارچه‌ها را که می‌خواهند زمینه اش سفید باشد دو باره در محلول سفید کننده فرو می‌برند و چند روز، که در زمستان گاه تا یک ماه طول می‌کشد، در مقابل اشعه آفتاب به آن آب می‌پاشند تا مرطوب بماند. کار چاپ رنگ‌های آبی، زرد و سبز تازه پس از این سفیدگري انجام می‌گیرد. پس از آن باز هم پارچه را می‌شویند و خشک می‌کنند. بدین ترتیب، هر پارچه قلمکار چه با قالب و چه با قلم، مراحل پُر آب و تابي را پشت سر می‌گذارد

تا زینت بخش اندام و خانه های مردم شود. گویی اصطلاح «پُرآب و تاب» از همین جا به زبان فارسی راه یافته است..

منابع:

افشار، ایرج (گردآورنده). صحّافی سنتی: مجموعه پانزده گفتار در کتابشناسی. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1357.

برکشلی، مهدی. اندیشه های علمی فارابی در باره موسیقی. تهران، بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان های ایران، 1357.

خالقی، روح الله. سرگذشت موسیقی ایران. تهران، فردوسی، 1334.

گیرشمن، رمان. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی. ترجمه عیسی بهنام. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1346.

همایون فرّخ، رکن الدین. سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط. تهران، 1350.

محمد حسن، دکتر زکی. تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام. ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران، اقبال، چاپ دوم، 1363.

آریان، قمر. کمال الدین بهزاد. تهران، انتشارات هیرمند، 1362.

وزیری، حسنعلی. کمال الملک. تهران، انتشارات هیرمند، چاپ چهارم، 1366.

صور اسرافیل، شیرین. کتاب فرش ایران. تهران، انتشارات یساولی 1989.

ساسان سپینتا، چشم انداز موسیقی ایران، تهران، انتشارات مشتعل، 1369.

جمال امید، تاریخ سینمای ایران، تهران، انتشارات نگاه، 1369.

---جمشید سروشیان، فرهنگ بهدیناواژه نامهء گویش بهدینان شهر یزد